تفسیر احمد

Ketabton.com

جزء (30)

تفسیر شریف جزء سی ام - (30)

امین الدین «سعیدي - سعید افغاني»

(مارچ - 2023 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مضامین سوره های جزء سی ام (30)

چاپ چهارم

شماره	نام سوره	معانی ومحتوای سوره ها	صفحه
	سُورَة النّبأ	ـ النّبأ ـ خبر روز رستاخیز است. ـ محتوای سوره: این سوره در مورد حادثۀ بزرگ قیامت در قالب سؤال، و ذکر به قدرت الله متعال در آسمان و زمین، ذکر به نعمات الهی برای نیکوکاران و عذاب درد ناک برای طغیانگران و کافران بحث میکند.	
1		ـ وجه تسمیۀ نّبأ.	
2		ـ پیوند و مناسبت سورۀ نبأ با سورهی مرسلات.	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ النبأ.	
4		ـ أسباب نزول سورۀ نبأ.	
5		ـ در آیات متبرکه (1 الی 30) در بارۀ خبر دادن از زنده شدن، دلایل اثبات آن، اوصاف روز قیامت و نشانهها و نوع عذاب آن، مورد بحث قرار میگیرد.	
6		ـ أبر در قرآن.	
7		ـ در آیات متبرکه (31 الی 40) در بارۀ أحوال سعادتمندان، عظمت و رحمت رحمان، روز قیامت و هشدار به بیباوران، به بحث گرفته میشود.	
8		ـ شدت عذابی أهل دوزخ.	
9		ـ خلقت جهان در شش روز.	
	سُورَة النازعات	ـ النازعات ـ فرشتگان قبض کنندۀ أرواح بنی آدم. ـ محتوای سورۀ نازعات: این سوره بر محور مسائل مربوط به معاد دور می زند و ذکر هم به داستان حضرت موسی و سرنوشت فرعون می باشد و اینکه هیچکس غیر از الله (ج) از تاریخ وقوع روز قیامت باخبر نیست.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ پیوند و مناسبت سوره النازعات با سوره ای نبأ.	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ النازعات.	
4		ـ اسباب نزول آیه (12).	
5		ـ آشنایي با سورۀ نازعات.	
6		ـ ترجمه وتفسیر سورۀ نازعات.	
7		ـ موضوعات آیات متبرکه (1 الی 14) در باره قسم های پیاپی الله متعال به آفریدهها برای اثبات زنده شدن در آخرت و احوال مشرکان وابطال انکارشان، بحث بعمل آورده است	

(c) ketabton.com: The Digital Library

8		ـ موضوعات آیات متبرکه (15 الی 26) یاد آوری مختصری ازقصه وداستان موسی علیه والسلام با فرعون، بعمل آمده است.	
9		ـ مأموریت ملک الموت.	
10		ـ قبض روح پیامبر صلي الله علیه وسلم.	
11		ـ سرعت عمل ملک الموت.	
12		ـ صورت حال جنتیان.	
13		ـ وضعیت کودکان در قیامت.	
14		ـ وضعیت کودکان مشرکین و کفار در قیامت.	
15		ـ وضعیت مجانین و دیوانگان در قیامت.	
	سُورَة عبس	عبس = چهرة درهم کشید (چهره عبوس) ـ محتوای سورۀ عبس: طرح مسئله معاد، تذکر و یاد آوری به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت، بیأن ارزش و أهمیت قرآن کریم.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ پیوند و مناسبت سورۀ عبس با سورۀ **النازعات.**	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ عَبَسَ.	
4		ـ أسباب نزول سورۀ عبس.	
5		ـ شرایط صحابه شدن.	
6		ـ محتوای کلی سورۀ عَبَسَ.	
7		ـ موضوعات آیات متبرکه (1 الی 10) در بارۀ مساوات و برابری در دین مقدس اسلام.	
8		ـ أمر مشخصی به خاطری أمر موهومی ترک نمیشود.	
9		ـ موضوعا ت آیات متبرکه (11 الی 23) در بارۀ قرآن، اندرز است، کفران نعمت الله، زنده شدن پس از مرگ، به بحث گرفته شده است.	
10		ـ موضوعات آیات متبرکه (24 الی 42) در بارۀ؛ نیازومایحتاج انسان به نعمتهای الهی، وموضوع خوف وترس روز قیامت.	
11		ـ مخاطب این سوره کیست؟	
12		ـ معصوم بودن أنبیاء.	
13		ـ عصمت پیامبران در چه چیز های است؟	
14		ـ ما مسؤل رفتن مردم به جنت نمي باشیم!	
	سورۀ التکویر	ـ التکویر = برخود پیچیدن. ـ محتوای سورۀ تکویر: بیان مسئلۀ قیامت و دگرگونی عظیم در پایان این جهان، یادآوری به عظمت قرآن کریم.	
1		ـ وجه تسمیه.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

2		ـ زمان نزول سورۀ تکویر.	
3		ـ برخی ازخصوصیات سوره های مکی.	
4		ـ پیوند و مناسبت سورۀ تکویر با سورۀ عَبَسَ.	
5		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ تکویر.	
6		ـ آشنایی با سورۀ تکویر.	
7		ـ فضیلت سورۀ تکویر.	
8		ـ فضیلت تلاوت سورۀ التکویر.	
9		ـ محتوای سورۀ تکویر.	
10		ـ سیاق های سوره تکویر.	
11		ـ نکات اخلاقی و اجتماعی سورۀ تکویر.	
12		ـ ترجمه وتفسیر سُورَۀ التکویر.	
13		ـ در آیات متبرکه (1 الی 14) در باره مقدمات و گردهمایی و خوف، ترس، هیبت ودهشت در روز قیامت، بحث بعمل آمده است.	
14		ـ فضیلت دختران.	
15		ـ بهانۀ زنده به گور کردن دختران.	
16		ـ اصطلاح دوران جاهلیت.	
17		ـ حشر حیوانات در روز قیامت.	
18		ـ آیات متبرکه (15 الی 29) در باره موضوعات إثبات وحی قرآنی و اثبات پیامبری، بحث بعمل آورده است.	
19		ـ دلایل قسمخوردن.	
20		ـ صفات جبرئیل.	
21		ـ قضا و قدر.	
22		ـ جبریل آمین حامل قرآن و سایر کتب آسمانی.	
23		ـ فرشتگان.	
	سوره الا نفطار	ـ اِنفِطار= شکافته شدن ـ محتوای سوره اِنفِطار:- این سوره نیز بر محور مسائل مربوط به قیامت بحث مینماید و انسان را به نعمت های خداوند متعال و فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسان ها هستند متوجه می سازد.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ پیوند و مناسبت سورۀ الانفطاربا سورهی پیشین و سورهی پسین (انشقاق).	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سوره الانفطار.	
4		ـ أسباب نزول آیۀ (6).	
5		ـ فضیلت سورۀ الإنفطار.	
6		ـ آشنایی با سورۀ إنفطار.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

7		ـ در آیات متبرکه (1 الی 8) در باره موضوعات نشانه‌های رستاخیز، مکافات ومجازات، نکوهش منکران نعمت الهی، بحث بعمل آمده است.	
8		ـ در آیات متبرکه (9 الی 19) در باره موضوعات: إنکار قیامت، کاتبان نامه‌ی أعمال، گروه نیکوکاران و گروه گنهگاران بحث بعمل آمده است	
9		ـ آیا پیامبران هم دارای کرام الکاتبین هستند؟	
10		ـ فرشتگان نیت و قصد انسانها را هم می نویسند!	
11		ـ توضیح مختصر در باره رو ز قیامت.	
12		ـ وضع زمین و دریا ها و کوه ها.	
13		ـ وضع آسمان و ستارگان.	
14		ـ نفخ صور.	
15		ـ اوصاف رستاخیز.	
16		ـ وجوب إیمان به فرشتگان.	
17		ـ نشانه و تأثیر ایمان به فرشتگان در زندگی انسان.	
18		ـ عمل فرشتگان به عمل شیطان چه تفاوتی دارد؟	
19		ـ شوخی با ملائکه.	
20		ـ جاهائیکه فرشتگان به آنجا میروند.	
21		ـ جاهائیکه شیاطین به آنجا مي روند.	
22		ـ سابقهٔ دشمنی شیطان با بشر.	
	سوره مطفّفین	ـ المطففین= کم فروشان ـ محتوای سوره مطفّفین: اشاره به کم فروشان و تهدید آنان، اشاره به سرنوشت بدکاران درروز قیامت و نعمت های عظیم الهی برای نیکوکاران.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ پیوند و مناسبت سورهٔ المطففین با سوره الانفطار.	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورهٔ المطففین.	
4		ـ أسباب نزول (شأن نزول).	
5		ـ محتوای کلی سورهٔ مطففین.	
6		ـ ترجمه وتفسیر مؤجز.	
7		ـ درآیات (1 الی 6) در باره ؛ تهدید و هشدار به کم فروشان (مطففین) بحث بعمل آمده است.	
8		ـ کم فروشی در قرآن.	
9		ـ تطفیف در عبادات.	
10		ـ عدم إعتقاد به زندگی بعد از مرگ.	
11		ـ کی ها أهل جنت و کی ها أهل دوزخ أند؟	

(c) ketabton.com: The Digital Library

12		ـ در آیات متبرکه (7 الی 17) در باره دیوان (کارنامه‌ی) شر و سرگذشت بدکاران، بحث بعمل آمده است.	
13		ـ در آیات متبرکه (18 الی 28) در بارهٔ دیوان(کارنامه‌ی) خیر و سرگذشت نیکان، بحث بعمل آمده است.	
14		ـ قرار گاه و منزل گاه های أرواح.	
15		ـ در آیات (29 الی 36) موضوع ریشخند و نیشخند کافران به مؤمنان در دنیا و مقابله به مثل مؤمنان در قیامت، به بحث گرفته میشود.	
16		ـ روش پیامبر در تجارت.	
	سُورَهٔ ألإنشقاق	ـ **ألإنشقاق=** دو شقه شدن وشکاف برداشتن ـ محتوای سورهٔ اِنشقاق: این سوره عموماً به مسأله معاد اشاره دارد و حوادث هولناک روز قیامت را بیان می کند.	
1		ـ وجه تسمیهٔ سورهٔ **ألإنشقاق.**	
2		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سوره **ألإنشقاق.**	
3		ـ پیوند و مناسبت سورهٔ **الانشقاق با سوره های قبلی.**	
4		ـ آشنایی با سورهٔ **ألإنشِقاق.**	
5		ـ فضیلت سورهٔ **ألإنشقاق.**	
6		ـ ترجمه وتفسیر **ألإنشقاق.**	
7		ـ در آیات متبرکه (1 الی 15) در باره خوف وترس، دهشت، رعب، در روز قیامت و مسیر مردم به سوی دو جایگاه؛ بحث بعمل آورده وآنرا به تصویر می کشد وهکذا به بیان مصایب و إضطرابی که در روز قیامت روی می‌دهد و خیال از آن آشفته می‌شود. می پردازد.	
8		ـ در آیات متبرکه: (16 الی 25) درباره قطعی بودن وقوع قیامت بحث بعمل آمده است.	
9		ـ بشارت.	
10		ـ قیامت و علایم آن.	
11		ـ سوالاتی ضروری در روز قیامت.	
12		1- کُفر و شِرک.	
13		2- در دنیا چه عملی را أنجام داده أند؟	
14		3- نعمت هایی که مورد استفاده بوده أند.	
15		4- عهد و پیمان.	
16		5 ـ گوش، چشم و دل.	
	سُورَهٔ البروج	ـ **البروج** = برج ها ـ محتوای سورهٔ بُرُوج: تذکر و اشاره به اصحاب أخدود، تذکر و یادآوری به داستان فرعون و ثمود و اقوام گردن	

(c) ketabton.com: The Digital Library

		کش و طغیانگری که نابود شدند، بیان عظمت قرآن کریم و اهمیت آن.	
1		ـ وجه تسمیهٔ این سوره.	
2		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورهٔ البروج.	
3		ـ پیوند و مناسبت سورهٔ البروج با سورهٔ ألإنشقاق.	
4		ـ فضیلت سورهٔ البروج.	
5		ـ زمان نزول سورهٔ البروج.	
6		ـ أسباب نزول سورهٔ ألبروج.	
7		ـ آشنایی با سورهٔ بروج.	
8		ـ أصحاب أخدود.	
9		ـ هدف کلی از بیان این داستان.	
10		ـ ترجمه و تفسیر مختصر.	
11		ـ درآیات متبرکه (۱ الی ۱۱) در بارهٔ أصحاب أخدود، موضوعات متعلق به مجازات ومکافات مورد بحث قرار داده شده است.	
12		ـ تشریح لغات وإصطلاحات.	
13		ـ در آیات متبرکه (۱۲ الی ۲۲) درمورد اینکه ؛ قدرت کامل از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.	
14		ـ فرعون.	
15		ـ استعمال کردن لفظ مقدس برای قرآن.	
16		ـ لوح محفوظ.	
		ـ سلسله أنبیاء از آدم تا پیامبر إسلام.	
	سوره الطارق	ـ الطارق = ستارهٔ ظاهر شونده. ـ محتوای سورهٔ طارق: اشاره به مسأله معاد و بیان اهمیت و ارزش و عظمت قرآن مجید.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ نامگذاری سوره.	
3		ـ زمان نزول طارق.	
4		ـ پیوند و مناسبت سورهٔ طارق با سورهٔ البروج.	
5		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورهٔ الطارق.	
6		ـ أسباب نزول سورهٔ طارق.	
7		ـ آشنایی با سورهٔ طارق.	
8		ـ مهمترین مباحث سوره.	
9		ـ ترجمه وتفسیر مؤجز سوره.	
10		ـ در آیات متبرکه (1 الی 17) در بارهٔ موضوعات از قبیل: فرشتگان، نگهبان انسان أند، آفرینش انسان، نشان صنع بدیع کردگار، قرآن فیصله دهندهی حق و باطل،	

(c) ketabton.com: The Digital Library

		مهلتی أندک به کافران تا سررسید معین، به بحث گرفته شده است.	
11		ـ نقش تخم زن و مرد در جنین.	
	سُورَة ألاعلي	ـ اعلی = برتر	
1		ـ محتوای سورة اعلی: تذکر و اشاره به دستورات الهی به پیامبر در زمینه تسبیح پروردگار و ادای رسالت، اشاره به مؤمنان خاضع و کافران شقی و ذکر عوامل شقاوت و سعادت.	
2		ـ وجه تسمیه.	
3		ـ پیوند و مناسبت سورة ألاعلي با سورة الطارق.	
4		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورة ألاعلي.	
5		ـ فضیلت سورة ألاعلي.	
6		ـ أسباب نزول سورة أعلی.	
7		ـ موضوع و مطالب بحث سورة أعلی.	
8		ـ ترجمه وتفسیر مختصر.	
9		ـ موضوعات و مضامین صحف إبراهیمی.	
10		ـ موضوعات و مضامین صحف حضرت موسي.	
11		ـ حکم إیمان داشتن به کتب آسمانی.	
12		ـ دلیل واجب بودن إیمان به کُتُب آسمانی.	
13		ـ نکاتی ضروری و دانستنی.	
14		ـ حکم إحترام به کتاب های آسمانی.	
15		ـ برخورد إعتقادی در برابر کُتُبِ تحریف شده.	
	سُورَة الغاشیه	**ـ الغاشیه= پوشاننده** محتوای سورة غاشیة: اشاره به معاد، مسئله توحید و اشاره به آفرینش آسمان و خلقت کوه ها و زمین و اشاره به نبوّت.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ محوربحث سورة غاشیه.	
3		ـ پیوند و مناسبت سورة **الغاشیه** باسورة ألاعلی.	
4		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورة الغاشیه.	
5		ـ محتوای سورة غاشیه.	
6		ـ ترجمه وتفسیر سُورَة **الغاشیه**.	
7		ـ «ضریع چیست؟».	
8		ـ آیا زبان مروج در جنت زبان عربی است؟	
9		ـ آیا بی برکتی روز از علایم قیامت است؟	
10		ـ نزدیکی معنوی.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

11		ـ نزدیکی حسی.	
12		ـ موجودیت پرندگان در جنت.	
13		ـ خمر یا شرابی جنتی.	
14		ـ شهوت و معاشرت جنسی در جنت.	
15		ـ آیا زنان هم دارای حور جنتی أند؟	
16		ـ غلمان جنتی.	
17		ـ تبدیلی زنان دنیوی به حوریان جنتی.	
18		ـ حجاب حوریان درجنت.	
	سورۀ الفجر	**ـ سورۀ الفجر=** سپیده دم ـ محتوای سوره فجر: تهدید کافران به عذاب، تذکر و اشاره به اقوام طغیانگری چون عاد و ثمود و فرعون، اشاره و تذکر به امتحان شدن انسان و بیان مسئله معاد.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ محور کلی سورهی فجر.	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ الفجر.	
4		ـ پیوند و مناسبت سورۀ **الفجر با سورۀ باالغاشیه**.	
5		ـ فضیلت سورۀ فجر.	
6		ـ أسباب نزول فجر.	
7		ـ دو داستان ذی عبرت.	
8		ـ موضوع و محور سوره فجر.	
9		ـ ترجمه وتفسیر سُورَة **الفجر.**	
10		ـ در آیات متبرکه (1 الی 14) در باره اینکه مجازات و عذاب کفر ورزان قطعی است و برخی از آنان درهمین دنیا مجازات وسزا می بیند، بحث بعمل آمده است.	
11		ـ سایرنظریات وأراء مفسران در تفسیر« وَٱلۡفَجۡرِ».	
12		ـ سایر نظریات مفسران در مورد شبهای دهگانه.	
13		ـ علماء در مورد دهۀ آخر رمضان دو نظریه دارند.	
14		ـ قوم عاد.	
15		ـ حضرت صالح.	
16		ـ زمین مغضوب.	
17		ـ «سوط» چیست؟	
18		ـ در آیات متبرکه (15 الی 30) موضوعات نکوهش انسان به خاطر بی توجهی به آخرت، زیاده روی و حرص و دنیادوستی ودنیا پرستی، اکراه داشتن ازمال دنیا، قیامت، بحث بعمل آمده است.	
19		ـ نفس مطمئنّه.	
20		ـ برخی از خصوصیات نفس مطمئنّه.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

21		ـ رضایت و خشنودی به قضا و قدر الله سبحان وتعالی.	
22		ـ فروتنی و ترس ازالله متعال.	
23		ـ امیدواری به رحمت الله	
24		ـ انواع و اقسام نفس انسان.	
25		ـ فرق بین شیطان و نفس چیست؟	
	سُورَهٔ البلد	ـ البلد = شهر ـ محتوای سوره بَلَد: اشاره و تذکر به اینکه زندگی انسان در این دنیا همواره توأم با مشکلات و رنج است، ذکر برخی از نعمت های الهی و ناسپاسی انسان، اشاره به گروه مؤمنان و گروه کافران و سرنوشت آنها.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورهٔ البلد.	
3		ـ پیوند و مناسبت سورهٔ البلد با سورهٔ الفجر.	
4		ـ آشنایی با سورهٔ بلد.	
5		ـ ترجمه وتفسیر سُورَه **البلد.**	
6		ـ در آیات متبرکه (1 الی 7) دربارهٔ ؛ همدمی انسان با رنج و محنت، فریفته شدنش به نیرو و ثروت، به بحث گرفته میشود.	
7		ـ در آیات متبرکه (8 الی 20) در باره انتخاب واختیار نمودن راه رهایی برای آخرت، مورد بحث قرار گرفته.	
8		ـ کوردلی.	
9		ـ برخورداری از نعمت فراوان.	
10		ـ أهمیت و مقام صبر.	
11		ـ صبر در لغت.	
12		ـ صبر در اصطلاح.	
13		ـ رفتن به بهشت قبل از حساب و کتاب.	
14		ـ صبر و حوصیله با مردم.	
	سُورَهٔ شّمس	ـ شّمس =آفتاب	
1		ـ محتوای سوره شمس: تذکر و اشاره به تهذیب نفس و تطهیر قلب از ناپاکیها و یاد آوری به اقوام طغیانگرگذشته مانند: قوم ثمود.	
2		ـ وجه تسمیه.	
3		ـ علت نامگذاری سورهٔ «شمس» به این نام.	
4		ـ پیوند وارتباط سورهٔ شمس با سورهٔ البلد.	
5		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورهٔ شمس.	
6		ـ محتوای و فضیلت سورهٔ شمس.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

7		ـ ترجمه وتفسير سُورَةالشمس	
8		ـ داستان شتر حضرت صالح.	
9		ـ دعوت به پرستش خداوند.	
10		ـ قسم در قرآن.	
11		ـ أنواع قسم های قرآنی.	
12		ـ تفاوت قسم الهی با قسم انسانها.	
13		ـ قسمهای یازده گانه و تهذیب نفس.	
14		ـ قسم های سورۀ شمس.	
15		ـ آثار و اسرار نورآفتاب.	
16		ـ سوگند به روح انسان.	
17		ـ سعادت چیست؟	
18		ـ انسان چگونه میتواند به سعادت حقیقي دست یا بد.	
19		ـ قسم خوردن به غیر الله.	
20		ـ حکمت قسم خوردن به عصر.	
	سوره اللیل	ـ اللیل= شب محتوای سورۀ لیل: این سورۀ مردم را به دو گروه تقسیم می کند: انفاق کنندگان با تقوی و بخیلانی که منکر پاداش الهی هستند و پایان کار گروه اول را خوشبختی و آرامش و پایان کار گروه دوم را سختی و بدبختی می شمرد.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ پیوند وارتباط سورۀ لیل با سورۀ الشمس.	
3		ـ تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ لیل.	
4		ـ مکي یا مدنی بودن آیات سوره لیل.	
5		ـ أسباب نُزول سورۀ لیل.	
6		ـ محتوای آیات مبارکۀ سورۀ لیل.	
7		ـ موضوعات تأریخی سورۀ لیل.	
8		ـ ترجمه وتفسير سُورَۀ لیل.	
9		ـ در ایات متبرکه (1 الی 11) در باره موضوعاتی؛ از قبیل تلاش و سعی گوناگون مردم، بحث بعمل آمده است.	
10		ـ إنفاق.	
11		ـ إنفاق در قرآن.	
12		ـ إخلاص و ریا در إنفاق.	
13		ـ بخل.	
14		ـ آثار زیانبار بخل.	
15		ـ استفاده کردن ازمیوۀ باغ بیگانه.	
	سوره الضُّحَی	ـ **ضُّحَی =** نور و روشنائی ـ محتوای سوره ضُحی: این سوره به محمد (ص) بشارت	

(c) ketabton.com: The Digital Library

		می دهد که الله متعال هرگز تو را رها نساخته است و سپس وعده عطا و بخشش فراوان به او می دهد.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ پیوند وارتباط سورۀ **الضَّحَی** با سورۀ اللیل.	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ **الضَّحَی.**	
4		ـ أسباب نزول سورۀ**«الضَّحَی».**	
5		ـ محتوای سورۀ **«الضَّحَی».**	
6		ـ ترجمه وتفسیر سُورَة **«الضَّحَی».**	
7		ـ شکر گزاری از نعمت های إلهی.	
8		ـ شکر چیست؟	
9		ـ شکرگزاری در اسلام.	
10		ـ تشکر از الله و از پدر و مادر.	
11		ـ شکر گزاری قلبی.	
12		ـ شکر گزاری زبانی.	
13		ـ شکر گزاري عملي.	
14		ـ تشویق به شکرگزاری.	
15		ـ کُفران نعمت.	
16		ـ وحيّ چیست؟	
17		ـ زبان وحیّ.	
18		ـ حالت پیامبر إسلام در وقت وحی.	
19		ـ طروق وحیّ.	
20		ـ حکمت وحی به زنبور عسل.	
	الشرح الانشراح	الشرح = گشاده شدن، وسیع شدن محتوای سوره انشراح: در این سوره نیز به قسمتی از مواهب الهی به پیامبر صلّی الله علیه وسلم اشاره شده است.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ الشرح.	
3		ـ أسباب نزول سورۀ مبارکه.	
4		ـ آشنايي با سورۀ انشراح.	
5		ـ ترجمه وتفسیر سُورَه **«الشرح »**	
6		ـ در آیات متبرکه این سوره در بارۀ نعمتها و فرمانهای الله متعال به پیامبرصلی الله علیه وسلم بحث بعمل می آید.	
7		ـ تشریح لغات واصطلاحات.	
8		ـ مفهوم توصیه به صبر در إسلام.	
9		ـ مفهوم «إن مع العُسر يُسرا».	
10		ـ هدف از شق صدر رسول الله.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

11		ـ آثارگناه.	
	سُورَةُ التّين	ـ التِّين = انجير ـ محتوای سورۀ تين: اين سوره به آفرينش زيبای انسان مراحل تكامل و عوامل انحطاط او اشاره دارد و نيز مسأله معاد و حاكميت خداوند را بيان می كند.	
1		ـ وجه تسميه.	
2		ـ ساير روايات مفسران در باره «تين» و «زيتون».	
3		ـ كوه زيتا يا كوه زيتون.	
4		ـ تعداد آيات، كلمات وحروف سوره التين.	
5		ـ پيوند وارتباط سوره التين با سوره الانشراح.	
6		ـ اسباب نزول سوره التين.	
7		ـ زمان نزول سوره تين.	
8		ـ موضوعات مورد بحث در سوره تين.	
9		ـ ترجمه وتفسير سوره التين.	
10		ـ رابطه ايمان و عمل صالح.	
11		ـ آثار و فوايد پيوند ايمان و عمل صالح.	
12		ـ محو و زدودن گناهان.	
13		ـ عامل سعادت و رستگاري.	
14		ـ محبت آفريني و ايجاد دوستي.	
15		ـ پيام هاي سوره تين.	
16		ـ ميوجات و حبوبات ذكر شده در قرآن.	
17		ـ ميوجات و درختاني جنتي.	
	العَلَق، إقْرَا	العَلَق = خون بسته محتوای سورة علق: اين سوره ابتدا به پيامبر دستور قرائت و تلاوت قرآن را می دهد و سپس به آفرينش انسان اشاره می كند و به انسان های ناسپاس وعده ای مجازات دردناک می دهد.	
1		ـ وجه تسميه.	
2		ـ تعداد آيات، كلمات وحروف سوره العلق.	
3		ـ پيوند وارتباط سوره العلق با سوره‌ی تين.	
4		ـ محتواي سوره علق.	
5		ـ آغاز وحي در تاريخ اسلام.	
6		ـ اهداف كلي واساسي اين سوره.	
7		ـ ترجمة وتفسير سوره.	
8		ـ در آيات متبركه (1 الی 5) در باره موضوعات؛ حكمت خلقت انسان و آموزش خواندن و نوشتن به او،به بحث گرفته شده است.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

9		ـ اولین و مهمترین وسیله آموزش قلم است.	
10		ـ انواع قلم.	
11		ـ اولین علم کتابت.	
12		ـ در آیات متبرکه (6 الی 19) در باره صوری از طغیانگریهای انسانهای بی‌نیاز نافرمان و منحرف، به بیان گرفته میشود.	
13		ـ ابو جهل کیست.	
14		ـ اهمیت قلم در اسلام.	
	سُورَةُ الْقَدْرِ	ـ الْقَدْرِ= اندازه، سنجش، ارزش	
1		ـ محتوای سورة قدر:این سوره به بیان نزول قرآن مجید در شب قدر می پردازد و سپس اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن را متذکر می شود. در آیات متبرکه سورۀ هذا در بارۀ؛ آغاز نزول قرآن و فضایل شب قدر، بحث بعمل آمده است.	
2		ـ وجه تسمیه.	
3		ـ موضوع بحث سورۀ قدر.	
4		ـ تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ «القدر».	
5		ـ پیوند و إرتباط سورۀ القدر با سوره العلق.	
6		ـ فضیلت سورۀ قدر.	
7		ـ فضیلت شب قدر.	
8		ـ إسرار نزول تدریجی قرآن.	
9		ـ فلسفه‌ی نزول تدریجی قرآن.	
10		ـ پیام های سورۀ قدر.	
11		ـ ترجمه وتفسیر سُورَة **القدر.**	
12		ـ تشریح لغات واصطلاحات.	
13		ـ یادداشتی درمورد«أَلْفِ شَهْرٍ»: = 83 سال و 4 ماه.	
14		ـ مفهوم عمر کوتاه انسان.	
15		ـ نظریات علماء در مورد در بندبودن شیاطین در این ماه.	
16		ـ شب قدر و نزول قرآنکریم.	
17		ـ مبارک یعنی چه؟	
18		ـ معنای قدر.	
19		ـ تعین شب قدر.	
20		ـ سعی و تلاش برای دستیابی شب قدر.	
21		ـ چرا شب قدر مشخص نشده است؟	
22		ـ تکرار شب قدر در هر سال.	
23		ـ عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است !	

(c) ketabton.com: The Digital Library

24		ـ فضیلت و برتری شب قدر.	
25		ـ علامات و نشانه های بارزه این شب.	
26		ـ دعا های قرآنی در شب قدر.	
27		ـ ملائکه در شب قدر براي چه و بر چه کساني فرود میآیند.	
28		ـ اعمالي که در شب قدر باید انجام یابد.	
29		ـ نزول همه کتب آسماني در رمضان.	
30		ـ نزول فرشتگان براي اشخاص معین است.	
31		ـ کدام انسان ها از فرشته ها برتر هستند؟	
32		ـ آیا واقعاً شیطان معلم ملائکه بود.	
33		ـ تفاوت بین ملائکه و جن.	
34		ـ اسماي فرشته که مسؤل حمل عرش الهي اند.	
35		ـ اما نام برخي از ملائکه که در کتاب و سنت آمده اند.	
36		ـ آیا ملائکه جسم هستند؟	
37		ـ هر انسان داراي دو فرشته است.	
38		ـ فرشتگان نیت و قصد انسانها را مي نویسند.	
	سورۀ البیّنه	الْبَیِّنَةُ = دلیل روشن و حجت آشکار محتوای سورة بیّنه: این سوره به رسالت جهانی پیامبر اکرم صلّی الله علیه وسلم اشاره دارد و همچنین به موضعگیری های مختلف اهل کتاب و مشرکان در برابر اسلام اشاره می کند.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ سایرنامهای این سوره.	
3		ـ پیوند وارتباط سورۀ البینه با سورۀ القدر.	
4		ـ تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ البیّنه.	
5		ـ فضیلت سورۀ بیّنه.	
6		ـ أسباب نُزُول سورۀ ألبیّنه.	
7		ـ محتوای سورۀ البیّنه.	
8		ـ ترجمه وتفسیر سُورَۀ **البینه.**	
9		ـ صحیفه.	
10		ـ خشیت چیست؟	
11		ـ عبادت الله از روی محبت وخوف.	
12		ـ فرق بین کافر و مُشرک.	
13		ـ کُفر دو نوع میباشد.	
14		ـ شرک نیز دو نوع میباشد.	
15		ـ نواقض إسلام عبارتند از.	
16		ـ مُقدَم و بهتر دانستن قوانین بشری بر قوانین آسمانی.	
17		ـ بعضي از اقوال سلف در مورد دوري از تکفیر.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

18		ـ ضوابط تکفیر.	
19		ـ شروط و موانع تکفیر.	
20		ـ موانِع حُکم تکفیر.	
	سُورَهٔ الزلزلة	= الزلزلة محتوای سورة زلزال: این سوره نشانه های وقوع قیامت را بیان می دارد. سپس از شهادت زمین به اعمال انسان سخن گفته وازتقسیم مردم به دوه گروه«نیکوکاران» و «بدکاران» و اینکه هرکس به اعمال جزا خود خواهد رسید، بحث بعمل می اورد.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ پیوند وارتباط سورهٔ زلزله با سورهٔ البینة.	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورهٔ.	
4		ـ زمان نزول سوره زلزله.	
5		ـ اسباب نزول زلزال.	
6		ـ فضیلت سوره الزلزلة.	
7		ـ پیام هاي سوره زلزال.	
8		ـ محتوای سوره زلزال.	
9		ـ ترجمه وتفسیر سورة زلزلة.	
10		ـ نظر علما در مورد کلمهٔ «ذَرَّةٍ».	
11		ـ وظیفه کاري شیطان در روز حشر.	
12		ـ چگونگي حشر انسانها در روز قیامت.	
13		ـ پناه گزینان عرش الهي.	
14		ـ خواندن نماز برای دفع زلزله	
	العادیات العدیت	العادیات= اسبان تیز رفتار مجاهدین ـ محتوای سوره عادیات: این سوره به برخی از انواع ضعف های نوع انسان همچون بُخل و دنیا پرستی اشاره می نماید و در نهایت مسأله قیامت را مطرح می کند.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ زمان نزول سورهٔ العادیات.	
3		ـ پیوند وارتباط سورهٔ العادیات با سورهٔ الزلزال.	
4		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سوره.	
5		ـ پیش درآمد سوره العادیات.	
6		ـ أسباب نزول سورهٔ مبارکه.	
7		ـ محتوای سورهٔ العادیات.	
8		ـ تقسیمبندی آیات متبرکه سوره.	
9		ـ ترجمه وتفسیر سُورَه **العادیات**.	
10		ـ تشریح لغات واصطلاحات.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

11		ـ قسم های قرآنی.	
12		ـ ترس وخوف از الله (ج).	
	سورۀ القارعه	**ـ القارعه** = کوبنده محتوای سوره القارعة: این سوره به طور کلی از معاد و مقدمات آن سخن می گوید و به مکافات درستکاران و عذاب بدکاران اشاره می کند.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ محوری کلی سوره « قارعه ».	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سوره.	
4		ـ پیوند وارتباط سوره القارعه با سوره العادیات.	
5		ـ محتوا ی و فضیلت سوره قارعه.	
6		ـ پیام ها ی سوره قارعه.	
7		ـ تقسیمبندی کلی آیات متبرکه سوره قارعه.	
8		ـ ترجمه وتفسیر سُورَة **القارعه**.	
9		ـ در آیات متبرکه سوره هذا در باره موضوعات : بیم و هراس قیامت و میزان نیکی و بدی انسان، بحث بعمل آمده است.	
10		ـ قیامت و نشانه هاي آن.	
11		ـ نشانه هاي قیامت.	
12		ـ علامت اول: خروج مهدي.	
13		ـ علامت ونشانة دوم: ظهور مسیح دجال.	
14		ـ علامت ونشانه سوم: نزول عیسي؛ از آسمان به زمین.	
15		ـ علامت و نشانه چهارم: خروج یأجوج و مأجوج.	
16		ـ علامت ونشانة پنجم: انهدام کعبه و ربودن زیور آلات آن.	
17		ـ علامت ونشانه ششم: دخان.	
18		ـ علامت ونشانة هفتم: بلند شدن حروف قرآن از زمین به سوي آسمان.	
19		ـ علامت ونشانة هشتم: طلوع نمودن آفتاب از مغرب.	
20		ـ علامت ونشانة نهم: خروج دابه.	
21		ـ علامت ونشانه دهم: خارج شدن آتش بزرگ.	
22		ـ حکمت پنهان داشتن تأریخ دقیق قیامت.	
23		ـ حکم پیشگوی در مورد وقوع قیامت.	
	سُورَة التکاثر	ـ التکاثر = فزون طلبی و فخر فروشی ـ محتوای سورة تکاثُر: این سوره در ابتدا به سرزنش اشخاصی می پردازد که براساس مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر می کنند و سپس به معاد اشاره می شود.	
1		ـ وجه تسمیه و یا نام گزاری سوره.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

2		ـ پیوند وارتباط سورۀ التکاثر با سورۀ القارعه.	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ تکاثر.	
4		ـ زمان نزول سورۀ تکاثر.	
5		ـ محور سورۀ تکاثر.	
6		ـ فضیلت سورۀ تکاثر.	
7		ـ توضیح مختصر در بارۀ سوره.	
8		ـ ترجمه وتفسیر سورۀ تکاثر.	
9		ـ فخر فروشی در إسلام.	
10		ـ فخر فروشي و مباهات.	
11		ـ معالجه فخرفروشی.	
12		ـ علم الیقین چیست؟ و به چه افرادی إختصاص دارد؟	
13		ـ حقوق مسلمان با برادر مسلمان.	
14		ـ پیام های سورهۀ تکاثر.	
	سُورَۀ العصر	ـ العصر : زمان، بعد از ظهر، فشار	
1		ـ محتوای سورۀ عصر: این سوره اشاره دارد که جز افراد با ایمان همه ی انسان ها در زیان کاری هستند.	
2		ـ وجه تسمیه.	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سوره العصر.	
4		ـ فضیلت سورهء عصر.	
5		ـ پیام هاي سورهء عصر.	
6		ـ محتوای کلي این سوره.	
7		ـ خلاصه تفسیر سورهء عصر.	
8		ـ ترجمه و تفسیر سورهء عصر.	
9		ـ مفهوم قرآني عمل صالح.	
10		ـ در خسران جنیات هم شامل اند.	
11		ـ راه رسیدن به جنت.	
12		ـ مدعین نبوت.	
13		ـ پیامبران دروغین در صدر اسلام.	
14		ـ مسیلمة بن ثمامه.	
	سُورَۀ الهُمَزه	ـ الهُمَزة = غیبت‌کننده‌ای.	
1		ـ محتوای سورۀ هُمزة: این سوره به کسانی اشاره دارد که تمام تلاش خود را متوجه جمع مال کرده و کسانی را که فاقد دارایی اند به آنان به دیده حقارت می نگرند و آنها را مسخره میکنند و سپس سرنوشت دردناک این ثروت اندوزان مستکبر را بیان می نماید.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

2		ـ وجه تسميه.	
3		ـ مناسبت سوره الهُمَزه با سورة (العصر).	
4		ـ تعداد آيات، كلمات وحروف سوره الهُمَزه.	
5		ـ اسباب نزول سوره الهُمَزه.	
6		ـ پيش درآمد سوره هُمَزَه.	
7		ـ درس ها وعبرت هاي سوره همزه.	
8		ـ محتواى و فضيلت سوره همزه.	
9		ـ پيام هاي عمده سوره همزه.	
10		ـ تشريح لغات واصطلاحات.	
11		ـ معناي اجمالي سوره.	
12		ـ ترجمه وتفسير سوره.	
13		ـ آيا مال اندوزي در اسلام حرام است؟	
14		ـ غيبت وكفاره آن.	
15		ـ سخن چيني.	
16		ـ وظيفه ما در قبال سخن چين چيست؟	
17		ـ رعايت هوشياري در قبال سخن چين.	
	سُورَةُ الْفِيلِ	ـ الْفِيلِ = فيل	
1		ـ محتواى سوره فيل: اين سوره به داستان تاريخى معروفى و مشهورى اشاره مى كند كه در سال تولد پيامبر اسلام محمدصلّى الله عليه وسلم واقع شده است و اينكه خداوند متعال كعبه را از شر لشكر عظيم كفار كه از سرزمين يمن سوار بر فيل آمده بودند، حفظ كرد.	
2		ـ وجه تسميه.	
3		ـ زمان نزول سوره الفيل.	
4		ـ پيوند و مناسبت سوره الفيل با سوره الهمزة.	
5		ـ تعداد آيات، كلمات وحروف سوره فيل.	
6		ـ محتواى كلي سورة فيل.	
7		ـ تشريح لغات واصطلاحات.	
8		ـ قصه ى اصحاب فيل (فيل سواران).	
9		ـ روز موعود حمله بر كعبه.	
10		ـ رسيدن ابابيل ها.	
11		ـ ترجمه وتفسير سوره.	
12		ـ تاثير سنگريزه ها از طرق طبيعي يا قدرت الهي.	
13		ـ عام الفيل سال تولد پيامبر اسلام.	
14		ـ ساير روايات در مورد تولد پيامبر درعام الفيل.	
15		ـ تاريخ وفات پيامبر صلي الله عليه وسلم.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

16		ـ آیا کعبه هم منهدم خواهد شد.	
17		ـ آیا در آخر الزمان کعبه منهدم مي شود؟	
18		ـ کعبه ملایکه.	
19		ـ اهداف حاصله سوره‌ی فیل.	
20		ـ عربها بدون اسلام چه چیزاند؟	
	سُورَة القُرَيش	ـ ایلاف = الفت دادن.	
1		ـ محتوای سورۀ قُریش: این سوره به نعمت هایی اشاره دارد که خداوند به قریش ارزانی داشته و در نهایت آنان را به سپاس گزاری و عبادت پروردگار دعوت می نماید.	
2		ـ وجه تسمیه.	
3		ـ زمان نزول سوره القریش.	
4		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سوره قریش.	
5		ـ پیوند و مناسبت سوره قریش با سوره ی فیل.	
6		ـ پیش درآمد سوره قریش	
7		ـ محتوای سوره قریش.	
8		ـ فضیلت تلاوت سوره قریش.	
9		ـ تشریح لغات واصطلاحات.	
10		ـ تقسیم‌بندی آیات سوره قریش.	
11		ـ ترجمه وتفسیر سورة قریش.	
12		ـ سفر زمستاني و بهاري قریش.	
13		ـ پروردگار کعبه.	
14		ـ معلومات مؤجز در مورد قریش.	
15		ـ مشهور ترین اسواق قریش.	
16		ـ دروس حاصله از سوره قریش.	
	سوره الماعون	ـ الماعون = ظرف غذا .	
1		ـ محتوای سور ماعون: در این سوره به صفات و اعمال منکران قیامت اشاره شده است.	
2		ـ وجه تسمیه.	
3		ـ سایر نام های سوره ماعون.	
4		ـ مکان نزول سوره الماعون.	
5		ـ تعداد آیات کلمات وحروف سوره الماعون.	
6		ـ پیوند وارتباط سوره الماعون باسوره قریش.	
7		ـ اسباب نزول سوره الماعون.	
8		ـ محتوای کلي سوره ماعون.	
9		ـ تشریح لغات واصطلاحات.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

10		ـ ترجمه و تفسير.	
11		ـ مسكين و فقير.	
12		ـ برخي از انواع ريا.	
13		ـ دروس حاصله سوره الماعون.	
14		ـ حكم تارک نماز در اسلام.	
15		ـ حكم تارک نماز نزد امامان اهل سنت و جماعت.	
16		ـ حكم امام مالک و امام شافعي در مورد تارک نماز.	
17		ـ حكم شيخ عثيمين در مورد تارک نماز.	
18		ـ حكم امام ابو حنيفه (رح) در مورد تارک نماز.	
19		ـ حكم امام احمد در مورد تارک نماز.	
20		ـ توصيئه امام شعراني در مورد تارک نماز.	
21		ـ حكم شيخ حبيب ابن عبد الله در مورد تارک نماز.	
22		ـ حكم ابن قيم (رح) در مورد تارک نماز.	
23		ـ حكم امام ابن‌تيميه درمورد تارک نماز.	
24		ـ حكم شيخ ابن باز رحمه الله در مورد تارک نماز.	
25		ـ حكم شيخ محمد بن صالح العثيمين در مورد تارک نماز.	
26		ـ حكم شيخ ناصرالدين البانی در مورد تارک نماز.	
27		ـ نتيجهٔ كلی در مورد تارک نماز.	
	سُورَهٔ الكوثر	**ـ الكوثر =** خير كثير.	
1		محتوای سوره كَوثر: در اين سوره الله متعال به پيامبر صلّی الله عليه وسلم بشارت نعمت های فراوان از جمله كوثر داده و دشمنان او را ابتر می خواند.	
2		ـ وجه تسميه.	
3		ـ علل نام گزاري سوره كوثر.	
4		ـ پيوند وارتباط سوره الكوثر باسوره الماعون.	
5		ـ تعداد آيات كلمات وحروف سوره الكوثر.	
6		ـ اسباب نزول	
7		ـ پيش درآمد سوره كوثر.	
8		ـ تشريح لغات و اصطلاحات.	
9		ـ كوثر در لغت عرب.	
10		ـ ترجمه وتفسيرسوره كوثر.	
11		ـ ارتباط «فصل» با «وانحر» چيست؟	
12		ـ دروس آموزنده از آيه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ».	
13		ـ تفسير سورة كوثر برويت حديثي انس بن مالک.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

14		ـ ابتر کیست؟	
15		ـ پیام هاي سوره الکوثر.	
16		ـ ثواب قرائت سوره کوثر.	
17		ـ حوض کوثر.	
18		ـ طول وعرض حوض کوثر.	
19		ـ احادیثي وارده در مورد حوض کوثر.	
20		ـ چه کساني وارد حوض کوثر و چه کساني از آن رانده میشوند؟	
	سُورَة الْكَافِرُونَ	ـ الْكَافِرُونَ = کافرها محتوای سورة کافرون: این سوره جواب سختی به درخواست کافران که می خواستند از طریق فشار و سخت گیری، پیامبر صلّی الله علیه وسلم را به سازش بکشانند ولی پیامبر درخواست شان را بشدت ردکرد.	
1		ـ وجه تسمیه.	
2		ـ سایر نام های این سوره.	
3		ـ پیوند وارتباط سوره الکفرون با سوره الکوثر.	
4		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سوره الکافرون.	
5		ـ فضیلت سورة کافرون.	
6		ـ اسباب نزول سوره.	
7		ـ محتوای سوره.	
8		ـ ترجمه وتفسیر سُورَة الکافرون.	
9		ـ تشریح لغات واصطلاحات.	
10		ـ در مباني و اصول اعتقادي سازش جاي ندارد.	
11		ـ اصطلاح ایمان و کفر.	
12		ـ تعریف ایمان.	
13		ـ کفر.	
14		ـ عوامل بُت پرستي در جزیره العرب.	
15		ـ علت تنوع بت ها.	
16		ـ مختصری ازدروس حاصله سوره مبارکه.	
	سُورَة النصر	ـ النصر = یاری	
1		ـ محتوای سورة نصر: در این سوره خداوند بشارت و نوید پیروزی عظیمی را به پیامبر صلّی الله علیه وسلم می دهد که به دنبال آن مردم گروه گروه به دین خدا شامل می شوند.	
2		ـ وجه تسمیه	
3		ـ سایر نام های این سوره.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

4		ـ زمان نزول سوره النصر.	
5		ـ تعداد آيات، كلمات وحروف سوره النصر.	
6		ـ پيوند وارتباط سوره النصر با سوره الكافرون.	
7		ـ اسباب نزول سوره النصر.	
8		ـ موضوعات كلي سوره النصر.	
9		ـ محتواى سوره النصر.	
10		ـ تشريح لغات واصطلاحات.	
11		ـ ترجمه وتفسير سوره.	
12		ـ آخرين سوره و آخرين آيات قرآني.	
13		ـ تكبر.	
	مَسَد (اللهب)	ـ اللهب-المسد = تبّت (شكسته باد)	
1		ـ محتواى سوره مسد: در اين سوره حمله شديدى با ذكر نام به يكى از دشمنان اسلام و پيامبر در آن عصر و زمان يعنى ابولهب شده است و اشاره مى نمايد كه او و همسرش هر دو اهل دوزخ هستند.	
2		ـ جه تسميه.	
3		ـ تعداد آيات، كلمات وحروف سوره مسد.	
4		ـ پيوند وارتباط سوره مسد با النصر.	
5		ـ موضوع سوره مسد.	
6		ـ مهم ترين پيام درسوره مسد.	
7		ـ آشنايى با سوره مسد.	
8		ـ فضيلت سوره مسد.	
9		ـ شأن نزول سورۀ مسد.	
10		ـ ترجمۀ مختصر.	
11		ـ تفسير سوره.	
12		ـ آيا واقعاً دست هاى أبو لهب بريده شد.	
13		ـ أبو لهب جهنمى أست!	
14		ـ قيامت و موضوع سؤال و جواب از آنها.	
15		ـ إزدواج دختران پيامبر إسلام باپسران أبولهب.	
16		ـ أبو لهب كيست؟	
17		ـ هلاكتى سخت.	
18		ـ دروس و عِبرت هاى سورۀ مَسَد.	
	سُورَۀ الاخلاص	الاخلاص = خالص كردن. ـ محتواى سورة اخلاص: اين سوره چنان كه از نامش پيداست از توحيد پروردگار و يگانگى او سخن مى گويد.	
1		ـ وجه تسميه.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

2		ـ سایر نام های سوره اخلاص.	
3		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سوره اخلاص.	
4		ـ ارتباط اخلاص با سوره مسد.	
5		ـ محتوا ی سورۀ إخلاص.	
6		ـ أسباب نزول(شأن نزول) سورۀ إخلاص.	
7		ـ فضیلت سورة اخلاص.	
8		ـ سایر احادیثي وارده در فضلیت سورة اخلاص.	
9		ـ یادداشت معلوماتی.	
10		ـ ترجمه وتفسیر سوره اخلاص.	
11		ـ تفاسیر سایر مفسران در مورد «الله صمد».	
12		ـ سورة اخلاص معادل یک سوم قرآن کریم است.	
13		ـ مثال ساده دیگر براي فهم فضیلت سوره اخلاص.	
14		ـ تداوي با سوره اخلاص.	
15		ـ رقي چیست.	
16		ـ شروط رقیه.	
17		ـ رقیه ممنوع.	
18		ـ معالجه به رقیه بهتر است و یا رفتن نزد داکتر.	
	سُورَۀ الفلق	الْفَلَقِ = صبح	
1		ـ محتوای سورة فلق: این سوره تعلیماتی است که خداوند متعال به پیامبر ص خصوصاً و به مسلمانان عموماً در زمینه پناه بردن به الله از شر همه اشرار می دهد.	
2		ـ وجه تسمیه.	
3		ـ ارتباط سوره فلق با سوره الإخلاص.	
4		ـ تعداد آیات، کلمات وحروف سوره فلق.	
5		ـ تقسیمبندی آیات سوره فلق.	
6		ـ فضیلت سورة فلق.	
7		ـ فضیلت معوذتین.	
8		ـ اسباب نزول معوذتین.	
9		ـ تفسیر اجمالي سورۀ فلق.	
10		ـ محور و محتواي کلي سورة فلق.	
11		ـ ترجمه وتفسیر.	
12		ـ چرا انسان از تاریکي شب میترسد؟	
13		ـ خیر و شر.	
14		ـ علاج مرض حسادت.	
15		ـ مبارزه در مقابل حسادت.	
16		ـ آیا بالاي پیامبر اسلام واقعاً جادو شده بود؟	

(c) ketabton.com: The Digital Library

17		ـ اقسام سحر.	
18		ـ اقسام سحر.	
19		ـ راه مقابله براي دفع سحر.	
20		ـ رفتن نزد جادوگر، ساحر، منجم وكاهن.	
21		ـ حكم كلي جادو و سحر.	
22		ـ جزاي ساحر در شرعيت اسلام.	
23		ـ نمامي و سخن چيني.	
24		ـ علل سخن چيني.	
25		ـ حسادت و بد خواهي.	
26		ـ سر انجام نمّام از ديدگاه قرآن.	
27		ـ دروس حاصله از سوره مباركه فلق.	
	سُورَة الناس	ـ الناس = مردم	
1		ـ محتوای سورة ناس: اين سوره به پيامبر صلّى الله عليه وسلم به عنوان پيشوا و رهبر دستور می دهد كه از شر همه و سوسه گران به الله پناه ببرد.	
2		ـ وجه تسميه.	
3		ـ تعداد آيات، كلمات وحروف سوره ناس.	
4		ـ تقسيمبندی آيات سوره الناس بصورت كل.	
5		ـ محتوای كلي سوره ناس.	
6		ـ ترجمه تفسير سوره ناس.	
7		ـ علت گماردن شيطان برانسان .	
8		ـ اوصاف سه گانة الله متعال در سورة ناس.	
9		ـ موضوعات قابل بحث در اين سوره.	
10		ـ تعريف استغاثه.	
11		ـ انواع استغاثه.	
12		ـ الف: استغاثه در عالم أسباب.	
13		ـ ب: استغاثه در عالم مافوق أسباب.	
14		ـ استعاذه (پناه جستن).	
15		ـ عادت مشركين قريش در پناه جستن.	
16		ـ دو دشمن انسان، انس و جن و مقابله با آنان.	
17		ـ چرا شيطان ملقب به خناس شد.	
18		ـ گروپ خناسان.	
19		ـ شيطان وسيطره آن بر انسان.	
20		ـ توبه گمراهان استجابت نميگردد.	
21		ـ توبه در اصطلاح.	
22		ـ تو به فرعون چرا قبول نشد؟	

(c) ketabton.com: The Digital Library

23		ـ شیطان خبیث.	
24		ـ برخي از اوصاف خبیثه شیطان در قرآن.	
25		ـ هدایت و رهنمود قرآن کریم در مقابله با شیطان.	
26		ـ چرا پروردگار به شیطان اجازه و سوسه را داده است؟	
27		ـ دفع وسواس شیطان.	
28		ـ کید شیطان ضعیف است.	
29		ـ مناسبت بین آغاز و اختتام قرآن	

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

د « تفسير احمد » د څانګړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او رواني ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توګه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلى الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنګه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکدميکه توګه ښودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي ګڼل کيږي، په ځانګړې توګه په ښوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قران کريم د آيتونو او د هدايت کوونکو پيغامون په تشريح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ايتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.
- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.
- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ يې په مبارکه آيتونو کې راغلی پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مې تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- په دې بحث کې د آیتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او روایاتو له مخې ځای پر ځای یې اخذونه ښودل شوي دي او پاتې منابع او اخځلیکونه په بشپړه امانتداری سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آیتونو په تفسیر کې په ځانګړې بڼه د قراني حکایاتو کیسو او داستانونو په تفسیر کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځیرتیا او دقت څخه کار واخیستل شي ددې له پاره چې خدای مکړه د اسراییلینو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانګړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپرنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقینی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیلونه هم راوړل شوي دی.

- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.

- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.

- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدي ـ سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه اله ګرځولې ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دا یو څرګند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسپدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لاربښوونې او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښېګڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قرانکریم له لاربښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.

یا الله ته زمونږ روح او روان د دې برکتي کتاب په شغلو او پلوشو رون او روښانه کړې.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره النباء

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 40 آیه است.

مقدمه:

قرآن عظيم الشان كتاب الهي و بزرگترين اعجاز جاودانه، آخرين پيام آور الهي و عصاره چكيده اي همة كتب آسماني است.
قرآن عظيم الشان كتابي است كه غبار كهنگي و فنا هرگز نمي تواند بر صفحات نوراني آن بنشيند وگذشت زمان نه تنها آن را فرسوده نمي كند بلكه روز به روز علوم و معارف آن را هويدا تر مي گرداند.
قرآن قانون مستحكم امت اسلامي است و به اين خاطر دشمنان در طول تاريخ هميشه كوشيده اند با انواع دسيسه هاي شيطاني امت اسلامي را از تعاليم حيات بخش قرآن دور نگاه داشته و اين كتاب انسان ساز را مهجور و منزوي نمايند. ولي علي رغم تلاش مستمر آنان، قرآن كريم سر منشأ تمامي تحولات وحركت ها و قيام ها بوده و درخشش آيات نوراني آن چشم خفاشان زمان را كور كرده است.
نور قرآن پرتو اميد ماست **«اِنَّ هذَالقُرْآن يَهْدِي لِلَّتي هِيَ اَقْوَم»** هيچ منبعي به اندازة قرآن نمي تواند نور ببخشد و قلب انسان را نوراني كند، و هيچ عملي به اندازة قرآن نمي تواند اخلاق انسان را بسازد.
قرآن عظيم الشان شيوه صحيح و سالم زندگي را به ما مي آموزد و راه مستقيم حقيقي را به ما نشان مي دهد. **«اللّهُمَّ نَوِّرقُلوبَنا بِالقُرآن»** آمين يا رب العالمين.

خواننده محترم !

از مهم ترين مسائلی که در جزء سي ام قرآن مجيد که اکثريت قريب به اتفاق سوره های آن مکی است روی آن تکيه شده، مسئله (قيامت) و شرح احوال انسان در روز رستاخيز وقيامت به بيان گرفته شده است.
اين به خاطر آن است که برای اصلاح انسان نخستين گام اين است که بداند حساب و کتابی در کار است، محکمه وعدالت گاهي وجود دارد که چيزی بر داد رسان آن مخفی نمی ماند. محکمه ای که نه ظلم و جور در آن راه دارد و نه خطا و اشتباه.
نه توصيه، واسطه، و رشوه در آن کارساز است، و نه امکان دروغ و انکار و بالاخره هيچ راهی برای فرار از چنگال مجازات در آنجا نيست، يگانه راه نجات همانا ترک گناه در اين دنيا است.
ايمان به وجود چنين محکمه و دادگاهی، انسان را تکان می دهد، و ارواح خفته را بيدار می کند، روح تقوی و تعهد و احساس مسؤوليت را در انسان زنده می کند، و او را به وظيفه شناسی دعوت می نمايد.
اصولاً در هر محيطی که فساد رخنه کند عامل آن يکی از دو چيز است: ضعف نيروی مراقبت، يا ضعف تشکيلات قضايی اگر مراقبين تيزبين اعمال انسانها را زير نظر بگيرند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

و محاکم دقیقا به جرائم متخلفان برسند، و هیچ (جرمی) بدون (جریمه) نماند، در چنین محیطی مسلماً فساد و گناه و تجاوز و تعدی و طغیان به حداقل خواهد رسید.
جایی که زندگی مادی در پرتو مراقبین و دادگاه های آن چنین باشد تکلیف زندگی معنوی و الهی انسان روشن است.
ایمان به وجود مبدي که همه جا با او است **«لا يَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ»**: (به اندازه سنگینی ذره ای چیزی از علم او مخفی نمی گردد) (سوره سبا-3) و ایمان به وجود معادی که به مصداق «فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره» (سوره زلزال - 7 و 8) (ذره ای کار خوب و بد به دست فراموشی سپرده نمی شود، و در آنجا در برابر او قرار می گیرد، چنین ایمانی، چنان تقوایی در انسان ایجاد می کند که در تمام زندگی می تواند رهنمای او در مسیر خیر باشد.
محور دومي که در جزء سي ام واقعاً قابل دقت و تامل است، مسئله حمايت هاي الهي از پيامبرش است، طوريکه اين حمايت قاطع را ميتوان در سوره ضحي، در سوره انشراح، در سوره کوثر، در سوره علق و در بسياري از سوره هاي ديگر درک نمايم. ما دراين سوره مي بينيم که خداي تبارک و تعالي حمايت و نصرت خودش را نسبت به رسولش اعلام ميکند که هرگز پشت رسول خود را خالي نخواهد گذاشت.
مبحث ديگري که در جزء سي ام قابل ذکر است، عرض اندام قدرت الهي در مقابل کفار، مشرکان، مکذبان که آنها هم راه به جايي نخواهند برد، مي دانيم که پيامبر در مکه به ظاهر در موضع ضعف بود اما در همين سوره هاي مکي خداي تبارک و تعالي انواع و اقسام اخطارها و انذارها و تهديد ها را متوجه کفار و مشرکين مي کند، که مثال ها و نمونه هاي اين اخطارها و انذارها را در سوره همزه ملاحظه مي کنيم که «ويلٌ لکل همزه» يا در سوره «مطففين» مي بينيم «ويلٌ للمطففين» يا در سوره «تبت يدا» مي بينيم که «تبت يدا ابي لهب و تب» يا در سوره «علق» مي بينيم که خدا تهديد مي کند **«كَلَّا لَئِن لَم يَنتَهِ لَنَسفَعاً بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ»** بنابراين، اين سوره ها جزء مهمترين وسايل تقويت روحي و رواني براي پيامبر صلي الله عليه وسلم و مؤمنين بوده در آن فضاي سخت مکه و قاعدتاً مي تواند عامل آرامش و تقويت روحي و رواني براي مومنان باشد که در هر زماني و مکاني به تلاوت اين آيات و سوره ها مشغول مي شوند. بنابراين سوره هاي جزء سي ام هم در نظر تقويت بنيه هاي اعتقادي در حوزه هاي توحيد و معاد و هم از نظر بنيه هاي روحي و معنوي براي تقويت ارتباط انسان با خداي خودش سوره هاي بسيار مفيد و موثري مي باشد. اميدواريم که تفسير و ترجمه سوره هاي که بشکل درسنامه هاي علمي و تحقيقاتي تحت عنواني «تفسير احمد: تفسير شريف جزء سي ام» تهيه و ترتيب گرديده و در دسترس شما قرار دارد، فرصت خوبي را فراهم کند، تا اين درسنامه هاي قرآني مثمر ثمر براي شما عزيزان واقع گردد.
خداوند همهٔ ما را مشمول این دعا قرار دهد: **«رَبَّنَا لَا تُزِغ قُلُوبَنَا بَعدَ إِذ هَدَيتَنَا وَهَب لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحمَةً إِنَّكَ أَنتَ ٱلوَهَّابُ»** (آل عمران: 8).

وجه تسمیه:

سوره‌ی عم در مکه نازل شده و به سوره‌ی «نبأ» موسوم است؛ زیرا با این فرموده خداي تبارك وتعالي: «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ» که مراد از آن خبر روز رستاخیز است، افتتاح شده است. وبه سوره‌ی «عم» و «نبا» مشهور است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محور اساسی آیات متبرکه این سوره با استدلال به نظام حکیمانه حاکم بر طبیعت، برپایی قیامت برای اجرای نظام مکافات ومجازات را لازمه حکمت الهی شمرده و هستی انسان بدون آن را عبث و بیهوده می‌داند.
محور کلی این سوره پیرامون اثبات «اعتقاد به معاد» دور می‌زند که مشرکان آن را مدت‌های مدید انکار می‌کردند.

پیوند و مناسبت سوره نبأ با سوره‌ی مرسلات:

الف: همانندی هر دو سوره در بیان زنده شدن واثبات دلایل آن و بیان قدرت خدا و نکوهش کافران دروغگوی تکذیب کننده.(مرسلات/۱۶، ۲۰، ۲۵)، (نبأ 6 تا۱۶).
ب: مشترک بودن هردو سوره در بیان و توصیف بهشت و دوزخ و نعمتهای پرهیزکاران و کیفر کافران و وصف قیامت.
ج: تبیین و تفصیل آیاتی که در سوره‌ی پیشین مجمل اند.(مرسلات/۱۲ تا ۱۴)، (، نبأ/۱۷ تا پایان سوره).

تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ النبأ:

سوره «النبا» از جمله آغاز جز 30 سي ام قرآن عظيم الشان است. طوريكه يادآور شديم اين سوره از جمله سوره هاي مكي بوده، و داراي (2) ركوع، و (40) چهل آيت، و(174) يكصدو وهفتاد وچهار كلمه، و(801) هشتصدويک حرف، و (363) سه صدو شصت وسه نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر أحمد مراجعه فرماید.).
در ضمن قابل يادآوری است كه:نامگذاري اين سوره به خاطر تعبيري است كه در آية دوم آن آمده است، و گاه از آن به عنوان سوره **«عمّ»** به تناسب آيه نخستين آن تعبير مي شود.

اسباب نزول سوره نبأ:

محمد بن جرير طبري مورخ و مفسر مشهور جهان اسلام و ابن آبي حاتم محدث معروف مسلمانان از حسن روايت كرده اند: چون رسول الله صلّي الله عليه و سلّم به رسالت مبعوث شدند و به مردم مكه از يگانگي خداوند جلّ جلاله و از زنده شدن پس از مرگ خبر دادند و بر آنان قرآن تلاوت كردند، كفار شروع كردند به سؤال كردن از يك ديگر و مي‌گفتند: براي محمد چه اتفاقي افتاده است؟ او چه چيزي به همراه آورده است؟ پس خداوند جلّ جلاله اين آيه را نازل فرمود. **«عَمَّ يَتَسَاءلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ»** سپس سؤال شان را با اين فرموده خويش پاسخ داد:

محتواي سوره نبأ:

باید گفت که: الله متعال در قرآن عظیم الشأن سوره‌ها را با موارد و چیزهایی جذاب آغاز نموده و سپس وارد موضوع اصلی می‌شود. در سوره نبأ نیز الله متعال سوره را با سؤال از کافران شروع می‌کند.
درضمن قابل تذکر است که: سوره‌ی نبأ چکیده و خلاصه‌ای از جزء سی می‌باشد.
بنابراین اگر انسان، معارفی را که سوره‌ی نبأ بیان می‌کند دقیقاً بفهمد، چکیده‌ای از جزء سی‌ام را فهمیده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بناً محتواي اين سوره را مي توان در چند نقطه ذيل خلاصه و جمع بندي نمود:

1 - سوره‌ی شریف با خبر دادن درباره‌ی قیامت و حشر و جزا آغاز شده است، موضوعی که اذهان بسی از کفار مکه را به خود مشغول کرده بود. تا جایی که مردم مکه در این راستا به دو گروه تصدیق و تکذیب کننده درآمدند:«عم یتسأءلون *عن النبإ العظیم....»

2 - سپس به بيان نمونه هايي از مظاهر قدرت وتواناى پروردگار عالميان در آسمان و زمين و زندگي انسانها به عنوان دليلي بر امكان قيامت وحشر مي پردازد.

3 - بعد از آن موضوع بعث را یادآور شده و زمان و موعدش را مشخص کرده و بیان نموده است که در آن روز الله در بین بندگان قضاوت می‌کند و اولین و آخرین را برای حساب جمع می‌نماید:« إن یوم الفصل کان میقاتا*یوم ینفخ فی الصور فتأتون أفواجا»

4 - بعد از آن در مورد جهنم، و انواع عذاب دردناك طغیانگران را بیان فرموده که پروردگار با عظمت آن را برای کافران آماده کرده است:« إن جهنم کانت مرصادا* للطاغین مآبا*لابثین فیها أحقابا...».

5 - و بعد از بحث کافران، به بحث در مورد پرهیزگاران پرداخته و انواع نعمت‌های آماده شده برای آنان و مواهب جنت را شرح مي دهد:« إن للمتقین مفازا*حدائق و أعنابا* و کواعب أترابا*و کأسا دهاقا.»

6 - در خاتمه، سوره از خوف وترس، بیم و هراس روز قیامت سخن می‌گوید، خوف و هراسی که کافر از شدت آن، آرزو می‌کند به خاک تبدیل شود و محشور نگردد:« إنا أنذرناکم عذابا قریبا یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة النبأ

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشاينده ومهربان

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾ كَلا سَيَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ ثُمَّ كَلا سَيَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ الأَرْضَ مِهَادًا ﴿٦﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾ وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿١٣﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾ وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴿١٦﴾ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ﴿١٧﴾ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾ لِلطَّاغِينَ مَآبًا ﴿٢٢﴾ لابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا ﴿٢٣﴾ لا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلا شَرَابًا ﴿٢٤﴾ إِلا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿٢٥﴾ جَزَاءً وِفَاقًا ﴿٢٦﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا لا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٢٧﴾ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا ﴿٢٨﴾ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٢٩﴾ فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلا عَذَابًا ﴿٣٠﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿٣٢﴾ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ﴿٣٣﴾ وَكَأْسًا دِهَاقًا ﴿٣٤﴾ لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلا كِذَّابًا ﴿٣٥﴾ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا ﴿٣٦﴾ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾ ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا ﴿٣٩﴾ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾

ترجمه و تفسير مؤجز:

خوانندگان گرامی!

در آيات متبركه (1 الى 30) در باره خبر دادن از زنده شدن، دلايل اثبات آن، اوصاف روز قيامت و نشانه‌ها و نوع عذاب آن، مورد بحث قرار ميگيرد.

«عَمَّ يَتَسَاءلُونَ» (1):

كافران «درباره چه از يك ديگر مي پرسند»؟

«عَمَّ» از دو حرف **«عَنِ»** و **«ما»** مركب گرديده است، **(ما)** براي استفهام مي آيد، در اين تركيب الف از «ما» ساقط گرديده است، معنايش اين است كه آنها در چه چيز با همديگر سؤال و جواب دارند، سپس خود جواب مي دهد كه:

«يَتَسَآءَلُونَ»: از همديگر می پرسند. وقتی كه كفّار و مشركان مكه، با مطالب و مباحث تازه‌ای، از قبيل مبدأ و معاد و وحی و نبوّت و رستاخيز و حساب و كتاب قيامت، و بهشت و دوزخ، روبرو شدند، گاهی از روی شک و ترديد، و گاهی از روی مزاق، شوخی و مسخره، سولاتی درباره آن مطالب از يكديگر می‌كردند. در اينجا سؤال ايشان اين بود كه: واقعاً راست است كه قيامت وجود دارد؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

«عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ» (2):

«از آن خبر بزرگ سؤال مي‌كنند»

«نبأ عظيم» به چند معني توسط مفسرين، تفسير گرديده است: قيامت، قرآن، تمام اصول عقايد ديني اعم از مبدا و معاد، ولي قرائن موجود در مجموعه آيات اين سوره نشان ميدهد كه تفسير آن به «قيامت» از همه برتري دارد. اين بدين معنا است كه اهل مكه در خصوص خبر عظيم الشان قيامت، بحث و سؤال وجواب دارند، و نسبت به آن، با هم اختلاف مي نمايند.

«الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» (3):

«آنكه خود در آن مختلف اند»

«مُخْتَلِفُونَ»: اختلاف ورزندگان. تعدادی آن را می‌پذیرند، وتعدادی دیگری درباره آن گرفتار شک و تردیدند.

حضرت ابن عباس (رض) در حديثي مي فرمايد: هنگامي كه نزول قرآن عظيم الشان آغاز گرديد، كفار مكه در محافل و مجالس خويش نشسته، نسبت به آن قياس آرايي مي كردند، در قرآن، قيامت، با اهميت فوق العاده اي ذكر شده است، وگويا آمدن قيامت نزد اهل مكه از محالات بوده، بنابر اين، در باره اي آن مباحثي داغي در جريان بود، عده اي آنرا تصديق مي كرد، و عده اي از آنان به تكذيب آن استدلال مي نمودند، لذا در ابتداي اين سوره، اين وضع آنها را ذكر نمود، و سپس وقوع آن را بيان كرد، و نسبت به اشكال و استبعادي كه در باره ي وقوع آن داشتند، جواب داد.

بعضي از حضرات مفسرين مي نويسند كه:جروبحث ها و اين سؤال وجواب ها براي تحقيق واقعيت يابي بعمل نمي آمد، بلكه فقط بخاطر استهزا و مسخره صورت مي گرفت.

قرآن عظيم الشان در جواب به آن جمله اي را جهت تاكيد دوباره تكرار نمود، كه:

«كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» (4):

«نه چنان است» كه مشركان مي پندارند، قسم به پروردگار كه به زودی راستی این خبر و درستی این امر را می‌دانند و زشتی عملکرد و افعال خویش را درک خواهند کرد؛ آنگاه كه اهل قبرها برانگيخته شوند، آنچه در سينه‌ها پنهان است پديد آيد، حجاب‌ها دور رود و امور پوشيده آشكار شود. این هشدار و زجر و توبیخ سختی برای کفار است که مجدداً برای مبالغه وتشدید در هشداردهی و وعید با این هشدار تکان‌دهنده دنبال می‌شود:

«سَيَعْلَمُونَ»: خواهند دانست. مراد بعد از مرگ است. چرا که انسان بعد از مرگ متوجّه احوال و اوضاع خود می‌گردد. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

«ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» (5):

«باز هم نه چنان است، به‌زودي خواهند دانست» يعني: هرگز سزاوار نيست كه در باره قرآن يا قيامت اختلاف كنند زيرا قرآن و باور هاي اين دين حق است لذا كساني كه بدان كفر مي ورزند، به‌زودي فرجام تكذيب ايشان را خواهند دانست. يعنى خواهند ديد چه عذاب و خفتی به سرشان می‌آید؟

آنگاه خداوند متعال به ذكر برخي از مظاهر قدرت عظيم خود بر آفرينش اشياي عجيب و پديده هاي شگرف كه خود دليل قدرت وي بر امر قيامت، وغير آن است، پرداخته و نه پديده از آنها را اين‌گونه برمي‌شمارد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«كَلاّ»: تكرار براى تأكيد است. هرگز، نه چنين است، چنين نيست، «سَيَعْلَمُونَ»: خواهند دانست. مراد بعد از زنده شدن و سر برآوردن از گورها است (ملاحظه شود: المصحف‌الميسّر).

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً» (6):

(آيا نساختيم زمين را گهواره اي ؟»

مهاد: از ماده‌ی مهد است، یعنی گهواره‌ای که برای أطفال آماده می‌شود تا در آن جای بگیرد و استراحت کند. و مکان‌هایی را هم که مهد کودک نام گذاشته‌اند از همین کلمه گرفته شده است.واقعاً! زمین مادر مهربانی است که رزق و روزی معلوم و مقسومی در آن به ودیعت نهاده شده است. واین یکی از آیات آفاق است و به تعبیری دعوت به حکمت است. تفکرِ انسان‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد که شما نگاه کنید آیا زمین را مهد و محل استقرار و آرامش شما قرار ندادیم؟ اشاره‌ای هم به کروی بودن زمین دارد که اگر زمین غیر کروی بود، دیگر محل آرامش و آسایش نبود و مشکلات عدیده‌ای در ساختار شب و روز ایجاد می‌شد.

گاهی انسان‌ها غرق در نعمت و غافل از آنند. الله متعال این نعمت‌ها را به یاد ما می‌آورد که شکرگزار باشیم و در مقابل، شیطان ملعون نعمت‌ها را از یاد ما برده و آنچه نداریم را در نظر ما بزرگ می‌کند که راضی و شکرگزار نباشیم.

«وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً» (7):

(وكوهها را ميخ هايي؟» يعني: كوه ها را مانند ميخ هايي براي زمين گردانيديم تا آرام گيرد و نجنبد،و مانع حركت و لرزش آن گردند. همچنان‌كه خيمه با ميخ محكم ساخته مي‌شود.

«أَوْتَادًا»: «**ميخ‌هايى كه زمين با آن ثابت مى‌ماند. همان‌گونه كه خيمه‌ها با ميخ محكم و ثابت مى‌شود.**» بلى واقعاً هم! اوتعالى كوه‌ها را با اندازه‌گيرى مستحكمى بر روى زمين توزيع نموده، و در ميان و چارگوشه‌اش با درستى و حسن تدبير مستقر ساخته است.

در التسهيل آمده است:كوه‌ها را به ميخ تشبيه كرده است؛ زيرا زمين را نگه مى‌دارند و مانع لرزش آن مى‌شوند.(التسهيل ١٧٣/٤).

«وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً» (8):

«و شما را جفتها آفريديم» يعني: جفتهاي جوره جوره اي) زن موجودي ظريف، با احساس و عاطفه قوي است كه خداوند متعال او را آفريد تا بخشي از بار رسالت تعليم و تربيت جامعه را بر دوش گيرد ودر مسير كمال گام بردارد. خداوند زن را كه مظهر جمال الهي است، آفريد و او را مايه آرامش و سكون همسر قرار داد، تا خانه و خانواده را در سايه عطوفت و رحمت خود بيارايد. چرا كه رحمت و مودت، مايه بقاي زندگي است.

«وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً» (9):

(و خواب شما را مايه آرامش» و آسايش «گردانيديم» يكي از امور طبيعي مسئله خواب است. خواب در زندگي بشر از چنان اهميتي برخوردار است كه به طور طبيعي انساني كه از خواب به هر علتي محروم شود ممكن است بميرد.

به هر حال انسان به طور طبيعي نيازمند خواب است و بي خوابي عامل مهم در ايستادي قلب و مرگ شخص مي شود. برخي بر اين منطق مي گويند كه انسان از گرسنگي و

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشنگي نمي ميرد ولي از بي خوابي مي ميرد. بنابراين يكي از نعمت هاي خداوندي به بشر مسئله خواب است.
خواب خوب آن است كه درمحيطي آرام انجام شود و خوابگاه از كم ترين نور برخوردار باشد. از اين رو قرآن يكي از آيات بزرگ خداوندي را مسئله گردش روز و شب مي داند كه فرصتي براي استراحت و آرامش كامل انسان در شب فراهم مي آورد و زمينه را براي تلاش و كار در روز ايجاد مي كند.

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً» (10):

(و شب را ساختيم پوششي) قرآن حقيقت خوابيدن را به معناي خروج روح از بدن بر مي شمارد و مي فرمايد: و هوالذي يتوفيكم بالليل؛ خداوند ذاتي است كه شما را در شب ميميراند. (سوره انعام آيه 60) و يا مي فرمايد: «الله يتوفي الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها... ويرسل الاخري الي اجل مسمي؛ خداوند ذاتي است كه جان ها ونفس ها را در هنگام مرگ توفي مي كند و مي گيرد اگر در خواب نمرده باشد... و آن ديگري را كه نمرده مي فرستد تا زمان مرگ معين و مشخص وي فرارسد. (سوره زمر آيه 42)
در اين آيات به بخصوص آيه اخير به حقيقت مرگ اشاره شده است. در تحليل قرآني، مرگ و خواب امري يگانه هستند و هيچ تفاوت بين يكديگر ندارند. به اين معنا كه حقيقت مرگ و خواب اين است كه جان انسان به طور كامل گرفته مي شود و جان از كالبد بشري بيرون مي رود. از اين رو در هنگام خواب ارتباط ميان بدن و روح از هم گسسته مي شود و خداوند جان ها را از تن ها بيرون مي كشد و به جايي ديگر مي برد كه بيرون از كالبد و تن انسان و جايي است كه از آن به نزد خود ياد مي كند.
تنها تفاوت ميان مرگ و خواب اين است كه در هنگام مرگ اين ارتباط به طوركلي حذف مي شود و هرگونه رابطه و پيوندي ميان بدن و روح از بين مي رود. تن و جان انسان در اين هنگام ديگر با هم پيوندي ندارند و روح كه از كالبد جدا شده اجازه بازگشت به تن را نخواهد يافت و درهمان جايي كه رفته نگه داشته مي شود. اما خواب به گونه اي است كه اين پيوند دوباره به طور كامل برقرار مي شود و جان به سوي بدن فرستاده مي شود تا فعاليت هاي حيات را رهبر ي كند.
قرآن هر خوابي را مرگي مي داند كه وفات و گرفتن كامل در آن انجام مي شود با اين تفاوت كه در هنگام مرگ روح نگه داشته مي شود ولي در خواب روح تا مدتي كه اجل مسماي فرد است بازگردانده مي شود تا تن را مديريت كند.
بنابراين حقيقت خواب را همانند مرگ مي توان خروج روح از تن دانست. هر خوابي مرگي است كه ادامه نمي يابد و شخص با بازگشت روح به تن دوباره بيدار مي شود. از اين رو بيداري به معناي بازگشت روح به تن خواهد بود. كسي كه در خواب است هيچ گونه مهار وتسلط بر تن خويش ندارد و ارتباط ميان روح و تن به گونه اي نيست كه در هنگام بيداري است. اين بدان معنا خواهد بود كه ارتباط ميان روح و بدن ارتباطي از بيرون است و نه از درون. اين گونه كه شخص از بيرون چيزي و كالبدي را رهبري مي كند.

«وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً» (11):

(وساختيم روز را معاشي؟) روز يكي از مهمترين موضوعات در قرآن عظيم الشان است كه پروردگار با عظمت ما به «روز» در دو سوره قسم ياد نموده است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - در (آيه 4 سوره شمس) «وَ النَّهارِ إذا جَلّها» (قسم به روز هنگامي كه جهان را روشن سازد).
2 - در (آيه 2 سوره ليل) «وَ النَّهارِ إذا تَجَلّي» قسم به روز هنگامي كه جهان را به ظهور خود روشن سازد).

مفسرين مي نويسند كه هدف از قسم پروردگار به نور و روشنايي، متوجه ساختن انسان است به فوايد بسيار بزرگ آنها، تا آنكه خداي را شكر نموده و وي را سپاس گوئيم.
قسم به روز نشان مي دهد كه در آن، بزرگترين نعمت هاي الهي قرار دارد چون اگر روزگار هميشه تاريک بود براي آفريده هاي خداوند امكان نداشت كه به طلب معاش خود مشغول شوند و اگر هميشه روز مي بود از استراحت و سكونت و آرامش بهره اي نمي بردند. لذا در دو سوره (شمس و ليل) موضوعات شب و روز تكرار شده است و اين براي بزرگ شمردن ارزش آن دو در باب دلالت بر موارد حكمت آنها است.
«قسم پروردگار» يكي از موضوعات مهمي است كه از جانب پروردگار در قرآن عظيم الشان صورت گرفته كه در سوره (شمس، وليل وغيره) در مورد به تفصيل بحث صورت گرفته است، در اينجا مختصراً ميخواهم بعرض برسانم كه:
سور هاي كه در قرآن عظيم الشان كه با قسم شروع مي شوند، اين خودش عامل دارد، اينكه چرا متعال بايد قسم بخورد و چرا بايد به طبيعت قسم بخورد؟ ما به خدا قسم ميخوريم ميگوييم قسم به خدا قسم به قرآن قسم به پيغمبر يعني ما به چيزهايي كه خدايي هستند قسم ميخوريم خدا چرا بايد قسم بخورد؟ خدا كه ضرورتي به قسم ندارد.
مفسرين در علت آن مي نويسند: كه موضوع قسم بيشتر در سوره هايي كه مكي هستند صورت گرفته واين سوره ها درفضای نازل شدند كه افراد مقابل و مخاطب قرآن، ميخواهند قرآن را انكار بكنند و بگويند اين كلام الهي نيست و از قرآن انكار كنند، مي گويند كه: پيغمبر پيغمبر نيست و خداوند با بشر ارتباط بر قرار نكرده است. انسان زماني قسم ميخورد؟ وقتي با منكر رو به رو است وگرنه ما احتياجي به قسم خوردن نداريم همين طوري داريم گپ خود را ميزنيم كي قسم ميخوريم؟ من وقتي قسم ميخورم كه مي بينم طرف مقابل حرف ما را را باور نميكند يا منكرقول حرف ما است يا اين كه اصلا اهميتي براي حرف ما قائل نيست.
پس خداوند متعال در قرآن كريم كه نازل شده و پايين آمده در حد عقول و انديشه ها و افكار ما قرار گرفته است يعني كلام عظيم الهي آمده خودش را نازل كرده و پايين آورده به اندازه ي سطح درک و فهم مخاطبين قرار داده است چون ميخواهد با مخاطبانش رابطه برقرار كند و آنها را تحت تاثير قرار دهد و انكار آنها و استبعاد آنها را (يعني بعيد شمردن آنها) كه بعيد ميشمارند خدا با يک بشر ارتباط برقرار كند اين استبعاد را خداوند ميخواهد بر هم بزند قسم ميخورد. يگانه دليل قسم هاي الهي در قرآن همين است.

«وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً» (12):

(و بر فرازتان هفت آسمان استوار) كه در خلقت و آفرينش خود محكم و نيرومند است.
در بالای سر شما بنا نموديم؛ چنان‌كه در بنای آن‌ها كوتاهی و عيبی وجود ندارد.
«سَبْعاً»: هفت. اين عدد برای تكثير است و اشاره به كرات متعدّد آسمان و مجموعه‌های منظومه‌ها و كهكشان‌های فراوان جهان هستی است كه دارای ساختار استوار و بزرگی هستند. و يا بر تحديد دلالت دارد، امّا آنچه ما از ستارگان می‌بينيم همه متعلّق به آسمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوّل است و ماورای آن، شش آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون و فراتر است (ملاحظه شود: صافّات / 6، فصّلت / 12).
کلمه «شداد: محکم و استوار» به این معنا به کار رفته است که مرزهای آن ها به قدری مستحکم اند که ذره ای تغییر و دگرگونی در آن ها ایجاد نمی شود و هیچ یکی از ستاره ها و سیاره های بی شمار بالا نه از این مرزها عبور کرده با دیگران برخورد پیدا می کند و نه بر زمین شما فرو می افتد. طوریکه در (آیه 32 انبیاء) می فرماید:«وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آياتِها مُعْرِضُونَ - 32».(و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم، و آنها از نشانه‌های آن روی گردانند).

«وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً» (13):

(وساختم چراغ گرم وتاباني) که هدف از آن آفتاب است. حرارتی همیشگی و فروزندگی دایمی دارد،طوریکه بر مبنای حساب حرکت می‌کند، با حکمت روشنی می‌دهد و با تقدیر ما طلوع می‌نماید، نه در سیر و حرکتش خللی وجود دارد و نه در طلوع و غروبش ناهماهنگی مشاهده می‌شود.
مفسران فرموده اند: وهاج یعنی نورش بسیار فروزان و مشتعل و ملتهب و زبانه‌کش

«وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاء ثَجَّاجاً» (14):

(و از ابرهاي متراكم آبي ريزان فرود آورديم)
«الْمُعْصِرَاتِ»: جمع مُعْصِر، ابرهائی که زمان باریدن آنها فرا رسیده باشد. گویا ابرها به هنگام تراکم، سیستمی بر آنها حاکم می‌شود که خود را می‌فشارند و در نتیجه باران از آنها می‌بارد (تفسیر: نمونه). «ثَجَّاجاً»: بسیار ریزنده و بارنده. پیاپی ریزان. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

ابر در قرآن:

قرآن عظیم الشان کلمات مختلفي را براي ابر بکار برده است که از آن جمله میتوان:

1 - **سحاب:** از «سحب» به معنای کشیدن است. به ابر، سحاب گفته اند؛ زیرا در آسمان با باد، کشیده می‌شود یا به این جهت که آب را همراه خود می‌کشاند. سحاب، اسم برای مطلق ابر، اعمّ از ابرهای باران زا و بی باران است. (مفردات، ص399، «سَحَب») این کلمه نُه(9) بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است: (سوره بقره آیه164، آیه 57 اعراف؛ آیه12 رعد؛ آیه40 نور؛ 88 آیه نمل؛ آیه48 روم؛ آیه9 فاطر؛ آیه44 طور.)
2 - **غمام:** از «**غم**» به معنای پوشاندن چیزی است. وجه نامگذاری ابر به غمام این است که نور آفتاب، یا صفحه آسمان را میپوشاند (مفردات ص 613، «غمّ».) این کلمه: چهار بار در قرآن عظیم الشان آمده است آیات 57 و 210 سوره بقره، آیه 160 اعراف؛ آیه 25 فرقان).
3 - **عارض:** از «**عرض**»، به معنای آشکار کردن است و از آن جهت به ابر، عارض گفته اند که در معرض دید انسان قرار دارد این کلمه دوبار در آیه 24 احقاف/46 آمده است.
4 - **ظله:** از «**ظلّ**» به معنای سایه، و ابر سایه افکن آمده (مفردات، صفحه 536، «ظلّ»).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در قرآن عظیم الشان، بیشتر در باره ابرهای عذاب آور به کار رفته است. این کلمه دو بار به صورت مفرد در آیات 171 اعراف وآیه 189 شعراء و یك بار به صورت جمع در آیه210 بقره آمده است.

5 - **حاملات:** از **«حمل»** است و ابر را حاملات گویند؛ چون آب را با خود حمل می‌کند (مفردات، ص257، «حمل») این کلمه یك بار در آیه 2 سوره ذاریات/51 ذکر شده است.

6 - **معصرات:** از **«عصر»** به معنای فشردن (التحقیق، ج8، ص146، «عصر».) و هدف از آن، ابر های بارانزا است. وجه نامگذاری ابرها به معصرات آن است که باد، هنگام نزول باران، آن ها را می فشرد.
به عقیده برخی، مُعصِر از اِعصار به معنای طوفان است و به ابرهایی گفته می‌شود که به همراه طوفان آورده شده (مفردات، صفحه569، «عصر») و دارای رگباری تند و قطرات بزرگ آبند، و مؤیّد آن، صفت «ثجّاجاً» (فراوان و پی در پی) است که قرآن برای باران هایی که از این نوع ابرها فرو می ریزد، آورده است این کلمه یك بار در آیه 14 سوره نبأ آمده است.

7 - **مزن:** از **«مزن»** به معنای درخشندگی و بر ابر نوراني (مفردات، ص766، «مزن» (و آبدار اطلاق شده است (القاموس‌المحیط، جلد2، صفحه 1621، «مزن». این کلمه صرف یك بار در آیه 69 سوره واقعه ذکر شده است.

8 - از **«صَوْب»** به معنای فرو ریختن است که افزون بر ابر، بر باران نیز اطلاق شده است (مقاییس، جلد3، صفحه317، «صوب».) برخی آن را ابر بارانزا دانسته اند. این کلمه یك بار در آیه 19 سوره بقره/2 به کار رفته است.

9 - **سماء:** از **«سموّ»** به معنای رفعت و بلندی است و بر هر چیزی، از جمله ابر که بر انسان سایه أفکند، اطلاق می‌شود. (الصحاح، جلد6، صفحه 2382، «سمو».) برخی اطلاق آن را بر ابر، مجازی و برخی دیگر، حقیقی دانسته اند (مقاییس، ج3، ص98،). «سمو» به گفته برخی، مقصود از «سماء» درجمله: «و انزل من السماء ماء» سوره بقره آیه 22 که در قرآن عظیم الشان چند بار بکار رفته است.

«لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَنَبَاتاً» (15):

(تا به سبب آن دانه و گیاه را برویانیم» یعني: تا به‌سبب آن آب ریزان از ابرها، دانه هایي را از زمین بیرون آوریم که قوت و غذاي شماست؛ مانند گندم، جو و غیره. نبات: عبارت از علوفه چهار پایان و سایر گیاهان خوردني است.

«وَجَنَّاتٍ أَلْفَافاً» (16):

«و» نیز تا برویانیم به سبب آن آب ریزان «باغهاي در هم پیچیده و انبوه را» منظور از باغهای درهم پیچیده، بستان‌های انبوهی است که با میوه‌ها احاطه‌ی کامل داشته باشد و نیازمند حکمتی است که از هیچ چیز فروگذار نگردد و نیازمند رحمتی است که هر چیزی را دربرگیرد؛ باغهایی که درختانش بسیار زیاد است که در دل همدیگر فرو رفته‌اند.
الله سبحان وتعالی به عنوان ارائه‌ی دلیل روشن بر امکان حشر و نشر، این نه دلیل دال بر قدرت را خود ذکر کرده است؛ چون خالقی که قدرت این اشیا را داشته باشد، بر زنده کردن مرده‌ها و حشر و نشر نیز قادر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً» (17):

(بي گمان كه روز فصل ميقاتگاهيست) روز محاسبه و جزا و روز قضاوت در بين خلايق، در علم و تقدير خدا وقت و زمانی مشخص و معين دارد و تقديم و تأخير ندارد.
مفسرقرطبی فرموده است: ازاين‌رو به «يوم الفصل» موسوم است كه الله متعال در بين خلق خود حكم فيصله‌دهنده و قطعی صادر می‌كند كه در آن اولين و آخرين را حشر می‌كند.. (قرطبی ۱۷۳/۱۹.)
علما در مورد معنی «يَوۡمَ ٱلۡفَصۡلِ» آرای مختلفی دارند:

1 - در آن روز بين اهل كفر و اهل ايمان فاصله می‌افتد.
2 - در آن روز بين مردم و ظلم‌هايی كه كرده‌اند فاصله می‌افتد.
3 - «يَوۡمَ ٱلۡفَصۡلِ» روز حق است.
4 - در آن روز مردم حقيقت همه چيز را می‌بينند.

- علت اين‌كه الله بعد از ذكر نعمت‌ها در مورد يوم الفصل صحبت می‌كند اين است كه خود را به نعمت‌های دنيا مشغول نكن و بدان كه بعد از دنيا چه چيزی پيش رو داری و هدف، هشدار به انسان‌هاست.

پس قيامت يعنی روز جدايی حق از باطل، جدايی صف مؤمنين از غير مؤمنين است، فرا خواهد رسيد، ميقات است، يعنی قطعی و حتمی است.

«يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً» (18):

(روزيكه در صور دميده شودپس بيائيد گروه در گروهي)
صور: بوقي است كه اسرافيل عليه السلام در آن ميدمد و از آن صداي مهيبي بيرون مي‌آيد «پس فوج فوج بياييد» يعني: شما گروه گروه و توده توده، هر امتي همراه با پيامبرش از قبر هاي تان به سوي موقف محشر و عرصه‌گاه حساب ميآييد.
در حديثي كه از حضرت ابو ذر غفاري روايت گرديده آمده است: در روز قيامت مردم به سه گروه تقسيم مي شوند، گروهي با شكمي سير ملبس به لباس، در حاليكه بر سواري هاي خود سوار اند، در ميدان حشر مي آيند، گروه دوم مردماني پياده هستند كه به ميدان حشر ميآيند، گروه سوم كساني هستند كه در حالي كه بر روي صورت كشانده مي شوند، وارد ميدان حشر مي شوند. (مظهري به روايت نسائي، حاكم و بيهقي) در برخي از روايات افواج به ده گروه، تشريح شده است، و برخي گفته اند كه حاضرين ميدان حشر با توجه به اعمال وكردار خويش، به گرو هاي بي شماري تقسيم مي گردند، در اين اقوال هيچگونه تضادي وجود ندارد، همه را مي توان جمع كرد.
به قول بعضی علما 3 بار در بوق دميده می‌شود:

1 - نفخه اول، ترس و وحشت است.
2 - نفخه دوم، مرگ است و همه می‌ميرند.
3 - نفخه سوم، بيداری همه پس از مرگ است.

بعضی علما تعداد نفخات را 2 بار می‌دانند:

1 - نفخه ترس و مرگ.
2 - نفخه‌ی بيداری و برانگيخته‌شدن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَفُتِحَتِ السَّمَاء فَكَانَتْ أَبْوَاباً» (19):

«و آسمان گشوده می‌شود و به صورت درهای متعدد درمی‌آید». طوریکه در(آیه: 1 سوره انشقاق) می فرماید:« إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ».و چون وقوع آن محقق است آن را با صیغه‌ی ماضی، فتحت بیان کرده است.یعنی: آسمان دارای درهای بسیاری می‌گردد تا فرشتگان از آن دروازه‌ها فرود آیند.

«وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً» (20):

«وَسُيِّرَتِ ٱلْجِبَالُ»: «و کوه‌ها از جای خود کنده و به حرکت درمی‌آیند.» «فَكَانَتْ سَرَابًا»: «کوه‌ها همچون سراب جلوه‌گر می‌شوند - سراب آب نماست - یعنی همان‌گونه که انسان سراب را آب می‌پندارد درحالی‌که آب نیست، کوه‌ها هم همان‌طور می‌شوند.» یعنی کوه‌ها با تکانی شدید از جای‌شان برکنده و پاره پاره می‌شوند ومانند گردي به هوا پراکنده می شوند به طوري که بیننده گمان می برد که آن کوهي است زیرا بر صورت کوه است در حالي‌که حقیقتاً در آنجا کوهي نیست بلکه محضاً غباري است و بس.
طبری فرموده است: کوه‌ها بعد از این که بر هم کوبیده شدند و تبدیل به گرد و غبار گشتند بیننده آن را آب می‌پندارد، اما در حقیقت گرد و غباراست.(طبری ۷/۳۰).

«إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً» (21):

«بي‌گمان جهنم کمینگاهي است» هدف از جهنم در اینجا جسر جهنم، یعني پل صراط است، و در آنجا دو گروه فرشته ي ثواب و عذاب در انتظارند، فرشتگاني عذاب اهل جهنم را مي گیرند، و فرشته هاي ثواب اهل بهشت را به جایگاه ها یشان مي رسانند. (مظهري).
حسن بصري فرموده است: پل جهنم را فرشتگان نگهبان پاسداري مي کنند، هرکسي اجازه نامه رفتن به جنت را در دست داشته باشد، او را اجازه مي دهند تا برود، و کسي که این جواز را نداشته باشد، از او جلوگیري مي نمایند. (مظهري)

«لِلْطَّاغِينَ مَآباً» (22):

(که براي سرکشان اقامتگاهي است.) یعنی آتش دوزخ جای بازگشت سرکشان است که با خواری و ذلّت به سویش رو می‌آورند. بلی! در آنجا عذاب می‌شوند و مورد اهانت قرار می‌گیرند.
«لِّلطَّٰغِينَ»: برای کسی که با شرع الله مخالفت کرده و از حدود الله تجاوز نماید و اصول دین را تکذیب کرده است.
«مَّـَٔابًا»: مرجع، جا و محل بازگشت. مأب مرجع و مکان است که طغیان‌گران و اهل انحراف، جایگاه‌شان آن جا است.

«لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً» (23):

(درنگ کننده در آن قرنها قرنهایي) عناصر یاغي و باغي، بي خبر از عاقبت طغیان و سر کشي شان، با بیباکي جلو مي روند، نمیدانند که دوزخ در چند قدمي در کمین شان، و منتظر آنان است، و قرن ها قرن ها در آن درنگ مي کنند، و اقامتگاه چند روز مؤقت شان نمي باشد، متناسب با زمانیست که اگر به عناصر طاغي در دنیا میسر مي شد، از سرکشي خود در آن باز نمي آمدند، آنها مصمم بودند همواره در طغیان بسر برند، اکنون باید همواره در دوزخ باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلَا شَرَاباً» (24):

(نه در آن سردي اي بچشند ونه نوشابه اي) یعنی در جهنم آب خنکی نمی‌چشند تا گرمای آتش را تخفیف بدهد و شراب و نوشیدنی نمی‌نوشند که تشنگی آنان را برطرف کند.
پوست‌های‌شان می‌سوزد و به تشنگی گرفتار اند.

«إِلَّا حَمِيماً وَغَسَّاقاً» (25):

(مگر گرم آبي وزرد آبي) حمیم: آب جوش است «و چركابه اي» که زرد آب و چرك و خونابه دوزخیان مي‌باشد.
«حَمِيمًا»: به معنی آبی است که در اوج حرارت خودش باشد. حُمی هم به معنی تب است. چون حرارت بدن از حالت طبیعی بالاتر می‌رود.
در اصل لفظ «غساق» به کار رفته است که بر چرک، زردابه، خونابه وتمام رطوبت هایی که به خاطر عذاب و شکنجه ی شدید از چشم ها و پوست ها بیرون می آیند، اطلاق می شود. مفسران در مورد کلمه«غساق» تفاسیر ذیل را ارایه داشته اند:

1 - نوشیدنی بدبو و بدمزه که از خونابه‌ی بدن دوزخیان بیرون می‌آید.
2 - شراب یا نوشیدنی بسیار یخ که دندان‌ها را شکسته و خرد می‌کند.
3 - نوشیدنی بسیار سرد و بدبو و بدمزه.

«جَزَاء وِفَاقاً» (26):

(جزايي است مناسب) يعني: اين عذابشان موافق و مناسب با اعمال و گناهانشان ميباشد؛ پس گناهي بزرگتر از شرك و عذابي بزرگتر از آتش دوزخ وجود ندارد و چنان‌كه اعمالشان بد است، خداوند جلّ جلاله به آنان جزايي موافق با آن مي‌چشاند.

«إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً» (27):

«آنان بودند كه حساب وكتابي را توقع نميداشتند» آنان در انتظار قیامت نبودند، بدان ایمان نداشتند و زنده‌شدن بعد از مرگ را اصلاً توقّع نمی‌بردند. آنان در دنیا از محاسبه الله در آخرت نمی‌ترسیدند چون به برانگیخته شدن پس از مرگ ایمان نداشتند و اگر از دوباره زنده شدن می‌ترسیدند، به الله ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دادند.
آنان معتقد بودند که هرچه وجود دارد در همین دنیا است، پس از این که مُردیم، همه چیز تمام می‌شود؛ درحالی که الله چنین معامله نمی‌کند و حداقل کاری را که در رابطه با بندگانش انجام می‌دهد، این است که آن‌ها را به جزای حتمی عمل‌شان به اندازه‌ی کافی خواهد رساند.

«وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّاباً» (28):

«و آيات ما را سخت تكذيب مي‌كردند» يعني: آنها آيات قرآني و حجتها و دلايلي را كه خداوند متعال به وسيله پيامبران عليهم السلام بر خلقش فرود آورده بود، سخت تكذيب ميكردند.

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً» (29):

(و هر چيزي را به صورت كتابي ضبط كرده ايم» يعني: هر چيز را در لوح محفوظ نوشته و به شمار آورده‌ايم تا فرشتگان آن را بشناسند. یا مراد اعمال بندگان است‌که فرشتگان نگهبان آنها را نوشته‌اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَذُوقُوا فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً» (30):

«فَذُوقُواْ»: خطاب به کافران است: پس بچشید که ما شما را از این بیشتر عذاب می‌دهیم. همچنانکه در(آیه 49 سوره غافر) می فرماید:«وَقَالَ ٱلَّذِينَ فِي ٱلنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ يُخَفِّفۡ عَنَّا يَوۡمٗا مِّنَ ٱلۡعَذَابِ٤٩» «و کسانی که در آتش اند، به نگهبانان دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید که برای یک روز، این عذاب را از ما بردارد».

مفسران گفته‌اند: در قرآن عظیم الشأن در مورد اهل آتش آیه‌ای از این شدیدتر نیامده است؛ چون هر وقت برای خلاصی و نجات از عذابی، کسی را به کمک بطلبند با عذابی شدیدتر روبرو می‌شوند. (قرطبی ۱۸۰/۱۹ و حاشیه‌ی صاوی ۲۸۵/۴).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 40) در باره احوال سعادتمندان، عظمت و رحمت رحمان، روز قیامت و هشدار به بی‌باوران، بحث بعمل آمده است.

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً» (31):

«بی‌گمان، برای پرهیزکاران [به خاطر انجام اوامر و ترک نواهی] کامیابی [بزرگی] است [و آن بهشت است]».

«مفاز»: رستگاري و دست يافتن به مطلوب و نجات از آتش دوزخ، يا تفرجگاهي است.

ابن‌کثیر معني دوم را ترجیح داده است زیرا خداوند جلّ جلاله بعد از آن میفرماید:

«حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً» (32):

(باغ ها و انگور هايي، مثمر و مشجر.) «حَدَآئِقَ»: باغ‌های انبوه و پرثمربا درختان مختلف و متنوع. یعنی باغستان های که دارای درختان انبوه و تاک‌های انگوری است؛ همچنان که شاخه‌های فرود آمده و نزدیک دارد. ذکر انگور از میان سایر میوه‌ها به خاطر منافع بسیار و مزّۀ نیکوی آن است.

«وَكَوَاعِبَ أَتْرَاباً» (33):

(و جوان حور هاي همسن و سالي) یعنی دوشیزگانی باکره و هم سن‌وسال با پستان‌های برجسته برای آنان مقرر است. در التسهیل آمده است: کواعب جمع کاعب، به معنی دختری است که پستانش نمایان شده باشد.(التسهیل ۱۷۴/۴).

«أَتۡرَابًا»: «در سن و سال و حسن و جمال یکسان هستند. اتراب جمع است و مفرد آن «تِربْ» می‌باشد.»

«وَكَأْساً دِهَاقاً» (34):

«و جام‌هایی لبریز و پیاپی [از شراب پاکیزۀ بهشت]». برای‌شان مهیّاست که نشه‌آور نیست، ایجاد درد سر نمی‌کند، صاحبش را دچار هذیان نمی‌نماید، و عقلش را نمی‌رباید؛ با وجودی که نهایت لذّت‌بخش و سرور آور است.

مفسرقرطبی گفته است: منظور از کاس، شراب است، و طوریکه گفته است: پیاله‌های لبالب از شراب تصفیه شده دارند. (قرطبی ۱۸۱/۱۹).

«كَأۡسًا»: جام، هرگاه در قرآن عظیم الشأن لفظ کأس آمد، شراب در آن است.

«دِهَاقًا»: پر و لبریز است و دلیل کرم و بخشش الله است ولی نه آن‌قدر که بریزد؛ بلکه به همان اندازه تشنگی و نیاز در آن شراب است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا كِذَّاباً» (35):

(نشنوند در آنجا سخن بيهوده اي و نه دروغ گويي يي) يعنى در بهشت سخن بيهوده باطل و دروغ نمى‌شنوند؛ چون بهشت دارالسلام است و هر چه در آن قرار دارد از باطل و نقص سالم است. در بهشت با خوردن شراب، عقل انسان‌ها از بين نمى‌رود و حرف بى‌فايده و دروغ نمى‌شنوند و همه دور هم نشسته و ناراحتى و كدورت و نگرانى را الله از قلب‌ها پاک مى‌كند.

در بهشت همه تقديم سلام و حسن كلام با خوبى و مجالس انس است و عزّت و حلاوت منطق وجود دارد.

«جَزَاء مِّن رَّبِّكَ عَطَاء حِسَاباً» (36):

(پاداشي است از سوي پروردگارت، عطاي حسابي يي) «مِّن رَّبِّكَ»: از نزد الله. اين دليل رحمت و كرم الله است، يعنى اين مكافات نيكو در برابر اعمالى كه انجام داده‌اند از جانب پروردگار براى‌شان آماده شده و نعيم مقيم را در برابر التزام راه مستقيم به دست آوردند. الله تعالى بر ايشان عطا و بخشش كرده و ايشان را در نيكوترين جاى و بهترين مقام استقرار بخشيده است.

«رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً» (37):

(پروردگار آسمان ها و زمين وهرچه ميان آنهاست، همان بس مهرباني كه از او بدست نيارند «مجال» حرف زدني)

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً» (38):

(روزيكه روح و فرشته ها صف بسته بايستند، و تكلم نكنند مگر كسيكه خداي رحمان به او اجازه دهد، وگويد سخن درست)

حضرت ابن عباس رضي الله عنه مي فرمايد: «روح فرشته‌اي است عظيم كه در آفرينش خود از بزرگترين فرشتگان مي‌باشد».

ابن مسعود رضي الله عنه مي‌گويد: «روح فرشته اي است بزرگتر از آسمانها و زمين».

مفسرنسفي فرموده است: «قول جمهور اين است كه روح: جبرئيل عليه السلام است». به قولي: «روح لشكري از لشكريان خداي عزوجل است كه فرشته نيستند». به قولي ديگر: «آنان ارواح بني‌آدم اند كه در صفي مي‌ايستند و فرشتگان در صفي ديگر و اين امر در ميان دو دميدن اسرافيل عليه السلام قبل از آنكه ارواح به اجسام برگردانده شوند روي ميدهد».

«ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَن شَاء اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآباً» (39):

(اينست همان روز حق پس هر كي خواهد راه باز گشتي بسوي پروردگارش پيش گيرد) روز قيامت روزى است كه وعده بدان راست، وقوعش حقّ و وقتش ثابت است. پس هر كه مى‌خواهد عمل صالحى را در پيش گيرد كه در نزد پروردگار برايش نفعى برساند و او را از عذاب و مجازات دشوار پروردگار نجات بخشد.

«ٱلۡيَوۡمُ ٱلۡحَقُّ»: 1 ـ حقيقت واضح مى‌شود. 2 ـ عدالت برقرار مى‌شود.

«فَمَن شَآءَ»: امر و اختيار دست خود شماست. قيامت حق است و خواهد آمد. اينكه توبه كنيد و برگرديد يا نه، با شماست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِلَىٰ رَبِّهِۦ مَـَٔابًا»: با عمل صالح به نزد الله خواهی آمد.
«مَـَٔابًا»: «بازگشت سالم مقرون به ایمان و تقوا که نجات با آن‌دو حاصل می‌شود.»

«إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَاباً» (40):

(هرآينه ما شما را از عذاب نزديكي هشدار داديم، روزي كه انسان آنچه را دو دست وي پيش فرستاده بود» از خير يا شر «بنگرد و كافر گويد: اي كاش من خاك بودم) ابن‌كثير نقل مي‌كند كه: خداوند جلّ جلاله چهارپايان را براي انتقام گرفتن از همديگر گرد مي‌آورد و بعد از آن‌كه از يك ديگر انتقام ميگيرند به خاك تبديل مي‌شوند، در آن وقت است كه كافر حالي همانند حال آنها را آرزو مي‌كند.
طوريكه در آيات فوق مطالعه نموديم:كفار ومجرمان هنگامي كه صحنه قيامت و دادرسي پروردگار و جزاي اعمال را مشاهده مي كنند عكس العملهاي مختلفي نشان مي دهند كه همگي حكايت از شدت تأثر وتأسف آنها مي كند.
گاه ميگويند: «واي بر ما از اين حسرت كه در اطاعت فرمان خدا كوتاهي كرديم».
وگاه ميگويند: «خداوندا؛ ما را به دنيا باز گردان تا عمل صالح انجام دهيم».
وگاه مي گويند: «اي كاش خاك بوديم و هرگز زنده نمي شديم».
در آن روز بزرگ يكي از بهترين مكافات نيكوكاران و يكي از بدترين مجازات بدكاران همين اعمال مجسم آنهاست كه همراهشان خواهد بود. بلى ؛ كار انساني كه اشرف مخلوقات است گاه بر اثر كفر وگناه به جائي مي رسد كه آرزو مي كند در صف يكي از موجودات بي روح وپست باشد.

شدت عذابي اهل دوزخ:

عذاب و شكنجه آتش بسيار سخت و بيمناک است، آتش دوزخ داراي عذابي چنان سخت و وحشتناک است كه انسان را آماده ميسازد تا بخاطر نجات از آن بهترين دارايي و هستي خود را به عنوان فديه تقديم كند: **«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَى بِهِ أُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ»** (سوره آل عمران: 91) (كساني كه كفر ميورزند و با كفر از دنيا رخت برميبندند، اگر زمين پر از طلا باشد و (بتوانند براي باز خريد خود) آن را به عنوان فديه بپردازند، هرگز از هيچ كدام از آنان پذيرفته نخواهد شد. براي ايشان عذاب دردناكي است و ياوري ندارند).
و در جائي ديگر در اين رابطه مي‌فرمايد: **«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيفْتَدُواْ بِهِ مِنْ عَذَابِ يوْمِ الْقِيامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»** (سوره المائدة: 36) (بيگمان اگر همه آنچه در زمين است و همانند آن، مال كافران باشد و (يكا يک آنان در آخرت) آن را براي نجات خود از عذاب روز قيامت بپردازند و بخواهند خويشتن را بدان باز خريد كنند، از ايشان پذيرفته نميگردد (و راهي براي نجات شان وجود ندارد و) داراي عذاب دردناكي ميباشند).
در صحيح مسلم از حضرت انس روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«يؤْتَي بِأَنْعَمِ أَهْلِ الدُّنْيا مِنْ أَهْلِ النَّارِ يوْمَ الْقِيامَةِ فَيصْبَغُ فِي النَّارِ صَبْغَةً ثُمَّ يقَالُ يا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيتَ خَيرًا قَطُّ هَلْ مَرَّ بِكَ نَعِيمٌ قَطُّ فَيقُولُ لَا وَاللَّهِ يا رَب»**. مشكاة المصابيح (102/3)
(آنچه اهل دوزخ در دنيا داشته اند روز قيامت مهيا مي‌شود و سپس در آتش رنگ داده

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي‌شود. آنگاه سوال مي‌شود: اي فرزند آدم! آيا هرگز خيري را ديده‌اي؟ آيا هرگز نعمتي نزد تو بوده است؟ مي‌گويد: پروردگارا! سوگند به ذات تو هرگز نديده‌ام).
اين تنها چند لحظه ي اندكي است كه كفار با مشاهده ي آن تمامي لذايذ و شادي هاي دنيا را فراموش مي‌كنند.
در بخاري و مسلم از انس بن مالک روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْوَنِ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي فَأَبَيتَ إِلَّا الشِّرْكَ»**. (بخاري، كتاب الرقائق، باب: صفة الجنة و النار، فتح الباري:(416/11).
(مشكاة المصابيح: (102/3) (خداوند روز قيامت خطاب به دوزخياني كه عذاب شان نسبت به ديگران كمتر است، ميفرمايد: آيا اگر از نعمتهاي زمين چيزي مي داشتي آن را براي نجات از عذاب دوزخ فديه مي دادي؟ مي‌گويند: حتماً. پروردگار ميفرمايد: كمتر از آن را از تو خواستم. در حالي كه تو در صلب (پشت و كمر) پدرت آدم بودي، خواستم كسي را شريک من قرار ندهي، اما تو براي من شريک قرار دادي).
شدت آتش و بيم آن، انسان را آماده ميسازد كه تمام دوست و احبابش را بمنظور رهايي از عذاب دوزخ تقديم كند: **«يبَصَّرُونَهُمْ يوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يوْمئِذٍ ببَنِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ * وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ * وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ ينجِيهِ * كَلَّا إِنَّهَا لَظَى * نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى»** (سوره المعارج:11 – 16.) (شخص گناهكار آرزو مي‌كند كاش ميشد براي رهائي خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد. همچنين همسر و برادرش را. همچنين فاميل و قبيله و عشيرهاي كه او را در پناه خود مي‌گرفتند. و حتّي تمام كساني را كه در روي زمين هستند (همگي را فدا كند) تا اين كه مايه نجاتش شود.
هرگز! (اين تمنّاها و آرزوها بر آورده نمي‌گردد، و هيچ فديه و فدائي پذيرفته نمي‌شود).
اين، آتش سوزان و سراپا شعله (دوزخ) است. پوست بدن را مي‌كند و با خود مي‌برد).
آري، اين عذاب بيمناک و پي در پي، زندگي اين گناهكاران را براي هميشه و بدون وقفه تلخ و ناراحت مي‌سازد.

خلقت جهان در شش روز:

ابتدا بايد بدانيم كه منظور از آفرينش جهان در شش روز در آيات قرآن كريم چيست؟ بحث از آفرينش، در هفت مورد از آيات قرآن مجيد آمده است، ولي در سه مورد، علاوه بر آسمان و زمين «ما بينهما» (آنچه در ميان زمين و آسمان قرار دارد) نيز بر آن اضافه شده است كه در حقيقت توضيحي براي جملة قبل است، زيرا همه اينها در معني آسمانها و زمين جمع است، چون آسمان شامل تمام چيزهايي مي‌شود كه در جهت بالا قرار دارد و زمين نقطه مقابل آن است.
با توجه به مفهوم وسيع كلمة «يوم» (روز) و معادل آن در زبان هاي ديگر، پاسخ اين پرسش روشن است، زيرا بسيار مي‌شودكه اين كلمه به معني «يک دوران» به كار مي رود، خواه اين دوران يک سال باشد يا صد سال يا يک ميليون سال و يا ميلياردها سال.
در قرآن كريم نيز شاهدي كه اين حقيقت را ثابت مي‌كند، وجود دارد.
در قرآن صدها بار كلمة «يوم» و «ايام» به كار رفته است و در بسياري از موارد به معني شبانه روز معمول نيست، مثلاً تعبير از عالم رستاخيز به «يوم القيامه» نشان ميدهد كه مجموعة رستاخيز كه دوراني است بسيار طولاني به عنوان «روز قيامت» شمرده شده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است، از پاره هاي از آيات قرآن استفاده مي‌شود كه روز رستاخيز و محاسبة اعمال مردم پنجاه هزار سال طول مي‌كشد. در لغت نيز گاهي منظور از «يوم» مقدار زمان ميان طلوع و غروب خورشيد است و گاهي نيز به مدتي از زمان، هر مقدار كه باشد، گفته مي‌شود. بنابراين، خداوند مجموعه زمين و آسمان را در شش دوران متوالي آفريده است، هر چند اين دورانها ميليونها يا ميلياردها سال به طول انجامد.

با توجه به آيات: «9-12سوره فصلت11» اين دوران هاي ششگانه به ترتيب زير است:

1 - روزي كه همه جهان به صورت توده گازي شكل بود كه با گردش به دور خود از هم جدا شد و كرات را تشكيل داد.
2 - اين كرات تدريجاً به صورت توده مذاب و نوراني و يا سرد و قابل سكونت درآمدند.
3 - روز ديگر منظومه شمسي تشكيل يافت و زمين از خورشيد جدا شد.
4 - روز ديگر زمين سرد و آماده حيات شد.
5 - سپس گياهان و درختان در زمين آشكار شدند.
6 - سرانجام حيوانات و انسان در روي زمين ظاهر شد.

امّا در اين كه چرا خداوند اين جهان را در يک لحظه نيافريد، با اين كه با قدرت بي‌انتهايش مي‌توانست همه آسمانها و زمين را در يک لحظه بيافريند، پس چرا آنها را در اين دورانهاي طولاني قرار داد؟ نكته مهم در پاسخ اين پرسش اين است كه آفرينش اگر در يک لحظه انجام مي‌گرفت، كمتر مي‌توانست از عظمت و قدرت و علم آفريدگار حكايت نمايد، امّا هنگامي كه در مراحل مختلف و چهره هاي گوناگون، طبق برنامه هاي منظم و حساب شده، انجام گيرد، دليل روشنتري براي شناسايي آفريدگار خواهد بود، مثلاً اگر نطفة آدمي در يک لحظه تبديل به نوزاد كامل مي‌شد، آن قدر نمي‌توانست عظمت خلقت را بازگو كند، امّا هنگامي كه در طي 9 ماه، هر روز در مرحله‌اي و هر ماه به شكلي، ظهور و بروز كند، ميتواند به تعداد مراحلي كه پيموده است، نشانه هاي تازه‌اي از عظمت آفريدگار از خود بروز دهد.

در واقع آفرينش هستي گام به گام صورت گرفته است و قانون گام به گام، همگام با قانون طبيعي و عقلي است و عقلاء هم آن را مورد پسند و پذيرش قرار مي دهد. البته پرونده اين بحث هم چنان باز است و در تحقيق بسته نيست.

به هر شكل آفرينش هستي و طبيعت بايد با قانون طبيعي همراه باشد، هر چند قدرت و اراده ي خداوند **«كن فيكون»** مي باشد. و بين اين دو منافاتي وجود ندارد. هم خداوند «كن فيكون» باشد و هم در آفرينش هستي بر اساس قانون طبيعي و عقلي كه همان قانون گام به گام مي باشد پيش رفته باشد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره النازعات

جزء – (30)

این سوره در « مکه » نازل شده و دارای 46 آیه است

وجه تسميه:

این سوره به سبب افتتاح با سوگند الهي به « نازعات» که عبارت از فرشتگان قبض کننده ارواح بني‌آدم اند، بنام سوره ای «النازعات» نامیده شد. نام دیگر این سوره «ساهره» يعني «زمين محشر» است که بیان آن در آیه (14) آمده است.

پیوند و مناسبت سوره النازعات با سوره ای نبأ:

الف: موضوع و محور هر دو سوره با هم شباهت دارند، هر دو از قیامت و احوال آن و از سرانجام پرهیزگاران و بازگشت مجرمان به پیشگاه الله متعال بحث بعمل آورده است.

ب: هم چنین مطلع و مقطع هر دو سوره یک موضوع مشترک را بیان می کنند.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره النازعات:

سورة «النازعات» از جملة سوره هاي مكي است. این سوره بنام «ساهره» نیز یاد میشود. امام سخاوي رحمه الله درمورد این سوره میگوید: این سوره بعد از سورة «نبأ» و پیش از سورة «اذا السماء انشقت» نازل شده است.

این سوره داراي (2) دو ركوع، (46) آیت، (181) یکصدووهشتاد ویک کلمه، (791) هفتصدو ونود یک حرف و (340) سه صدو چهل نقطه است.

(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

اسباب نزول:

اسباب نزول آية (12):

سعید بن منصور از محمد بن کعب روایت کرده است: چون الله تعالي جل جلاله «أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» (نازعات آیه 10) رانازل کرد، کفار قریش گفتند: اگر بعد از مرگ زنده شویم به شدت زیان خواهیم کرد. پس «قَالُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» (12) نازل شد.

اسباب نزول آيه (42 الي 44):

حاكم و ابن جرير از عائيشه (رض) روايت كرده اند از رسول الله صلي الله عليه وسلم در مورد قيامت بسيار سوأل مي شد، تا كه خدا جل جلاله اين كلام عزيز «يسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا» (42) «فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا» (43) «إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا» (44) را نازل كرد. سپس سؤلات آنها پايان يافت.

ابن ابو حاتم از طريق جويبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روايت كرده است:
مشركان مكه با استهزاء وتمسخر از رسول الله صلي الله عليه وسلم سؤال كردند كه قيامت چه وقت بر پا مي شود؟ پس آيه «يسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا...تا اخر سوره) نازل شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طبراني و ابن جرير از طارق بن شهاب روايت مي كند: رسول الله صلي الله عليه وسلم از قيامت بسيار ياد مي كرد تا «فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا، إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا» نازل شد.
ابن حاتم از عروه نيز مانند اين روايت كرده است.

آشنايي با سوره نازعات:

طوريكه در فوق هم متذكر شديم ؛ سوره‌ی نازعات در مكه نازل شده و مانند ساير سوره‌های مكی به اصول عقيده يعنی «يگانگی و يكتايی الله متعال، رسالت و پيامبری، حشر و جزا» می‌پردازد.
محتوي وموضوع بحث در اين سوره را موضوعات مربوط به روز قيامت در بر مي گيرد، موضوعات زندگي بعد از مرگ وارائه دلائل قوي ومحكم وانكار ناپذير را در اين بابت وسرانجام پرهيزگاران و نابكاران و مجرمان بحث می‌كند.هكذا در اين سوره:

1 - قسم هاي موكدي كه با معاد ارتباط دارد و بر تحقق اين روز بزرگ تكيه و تأكيد مي كند. طوريكه گفتيم سوره‌ی شريف با قسم خوردن به فرشتگان نيک‌سرشت آغاز شده است، فرشتگانی كه جان مؤمنان را با لطف و نرمی قبض می‌كنند و جان مجرمان را به شدت و سختی می‌كشند. و نيز به فرشته‌هايی قسم می‌خورد كه به فرمان الله متعال امور خلايق را اداره می‌كنند:« و النازعات غرقا*و الناشطات نشطا*و السابحات سبحا*فالسابقات سبقا*فالمدبرات أمرا.»
2 - در اين سوره قسمتي از مناظر ترسناک و وحشت ناک آن روز گفته شده است.
3 - در اين سوره اشاره كوتاه و گذرائي به داستان حضرت موسي عليه السلام و فرعون طغيان گر شده كه هم مايه تسلي خاطر پيامبر صلي الله عليه وسلم و مومنان، هم هشداري به مشركان طغيانگر و اشاره اي به اين است كه انكار معاد انسان را به چه گناهاني آلوده مي كند.
4 - در اين سوره نمونه هايي از مظاهر قدرت خداوند در آسمان و زمين بر شمرده كه خود دليلي براي امكان معاد و حيات وبعث بعد از مرگ است.
5 - شرح قسمت ديگر از حوادث وحشت ناک آن روز بزرگ و سر نوشت طغيانگران و پاداش نيكوكاران.
6 - سر انجام در اين سوره بر اين حقيقت تكيه شده كه هيچ كس از تاريخ وقوع قيامت باخبر نيست ولي همين اندازه مسلم است كه نزديک است.

مهمترين وهوشدار ترين نقطه كه در اين سوره بدان تاكيد شده، اينست كه براي قيامت بايد آمادگي گرفت و براي آن در اين دنيا بايد كار و فعاليت كنند. و اما كسي كه به قيامت باور ندارد به عناد و لجاجت او نبايد توّجه كرد چون لجاجت او مبني بر تكذيب و عناد است و وقتي او به چنين حالتي رسيده است جواب دادن به او كار بيهوده اي مي باشد و خداوند كه داورترين داوران است از انجام دادن كار بيهوده پاک و منزّه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة النازعات

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشاينده ومهربان

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ﴿١﴾ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ﴿٢﴾ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ﴿٣﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ﴿٤﴾ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾ يوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ ﴿٧﴾ قُلُوبٌ يوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ﴿٩﴾ يقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ﴿١٠﴾ أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً ﴿١١﴾ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿١٢﴾ فَإِنَّمَا هِي زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴿١٤﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿١٥﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾ اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿١٧﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى ﴿١٩﴾ فَأَرَاهُ الآيَةَ الْكُبْرَى ﴿٢٠﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَى ﴿٢١﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ يسْعَى ﴿٢٢﴾ فَحَشَرَ فَنَادَى ﴿٢٣﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الأَعْلَى ﴿٢٤﴾ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الآخِرَةِ وَالأُولَى ﴿٢٥﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يخْشَى ﴿٢٦﴾ أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا ﴿٢٧﴾ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا ﴿٢٨﴾ وَأَغْطَشَ لَيلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿٢٩﴾ وَالأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ﴿٣٠﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا ﴿٣١﴾ وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا ﴿٣٢﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلأَنْعَامِكُمْ ﴿٣٣﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى ﴿٣٤﴾ يوْمَ يتَذَكَّرُ الإِنْسَانُ مَا سَعَى ﴿٣٥﴾ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يرَى ﴿٣٦﴾ فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِي الْمَأْوَى ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِي الْمَأْوَى ﴿٤١﴾ يسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا ﴿٤٢﴾ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا ﴿٤٣﴾ إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا ﴿٤٤﴾ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يخْشَاهَا ﴿٤٥﴾ كَأَنَّهُمْ يوْمَ يرَوْنَهَا لَمْ يلْبَثُوا إِلا عَشِيةً أَوْ ضُحَاهَا ﴿٤٦﴾

ترجمه مؤجز سوره:

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقاً» (1) (قسم به فرشتگاني كه ارواح بندگان (كافران) را از اجساد شان با كشيدني سخت بيرون مي‌كشند)

«وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً» (2) (وقسم به فرشتگاني كه جان (مؤمنان را) به آرامي و مهرباني مي گيرند.)

«وَالسَّابِحَاتِ سَبْحاً» (3) (و قسم به فرشتگاني شناكنان شناورند).

«فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً» (4) (وقسم به فرشتگاني كه اراوح را شتابان به بهشت يا دوزخ مي برند).

«فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً» (5) (و قسم به فرشتگاني كه همه امور را تدبير مي كنند)

«يوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (6) (در آن روز زلزله اي در ميگيرد.)

«تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ» (7) (سپس (نفخه دوم، درصور دميده مي‌شود و زلزله نخستين) زلزله ديگري به دنبال خواهد داشت (كه مردگان زنده مي‌گردند و رستاخيز و قيامت آغاز ميشود، و جهان ابدي آغاز ميگردد).

«قُلُوبٌ يوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ» (8) (دلهائي در آن روز تپان و پريشان ميگردند.)

«أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ» (9) (و چشمانشان (آن گروه) فرو افتاده.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«يقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» (10) (مي‌گويند: آيا ما دوباره به زندگي بازگردانده مي‌شويم؟)
«أَئِذَا كُنَّا عِظَاماً نَّخِرَةً» (11) (آيا وقتي كه استخوان هاي پوسيده و فرسوده‌اي خواهيم شد (به زندگي بازگردانده ميشويم؟).
«قَالُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» (12) (مي‌گويند: آن‌گاه آن بازگشتي زيانبار است).
«فَإِنَّمَا هِي زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ» (13) (پس آن تنها يک بانگ بلند است.)
((بازگشت آنان چندان مشكل نيست) تنها صدائي (از صور) برميخيزد و بازگشت انجام ميپذيرد.)
«فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ» (14) (پس آنگاه آنان بر زمين هموار ميآيند.)
«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» (15) (آيا خبر داستان موسي به تو رسيده است؟)
«إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (16) (بدان گاه كه پروردگارش او را در زمين مقدّس طُوي صدا زد.)
«اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (17) (بدو گفت:) برو به سوي فرعون كه سركشي و طغيان كرده است.)
«فَقُلْ هَل لَّكَ إِلَى أَن تَزَكَّى» (18) (بگو: آيا ميل داري (از آنچه در آن هستي)، رها و پاك گردي ؟)
«وَأَهْدِيَكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى» (19) (و تو را به سوي پروردگارت راه نمايم تا تو بيمناک گردي.)
«فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى» (20) (و (موسي) معجز ه بزرگ را به او نشان داد)
«فَكَذَّبَ وَعَصَى» (21) (آنگاه دروغ انگاشت و سرپيچي كرد).
«ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى» (22) (سپس پشت كرد و رفت و (براي مبارزه با موسي) به سعي و تلاش پرداخت.)
«فَحَشَرَ فَنَادَى» (23) (آن گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت كرد.)
«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (24) (و گفت: من والاترين معبود شما هستم!)
«فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» (25) (خدا او را به عذاب دنيا و آخرت گرفتار كرد).
«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى» (26) (در اين (داستان موسي و فرعون، درس) عبرت بزرگي است براي كسي كه (از خدا) بترسد.)
«أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاء بَنَاهَا» (27) (آيا قريش شما سخت‌تر است يا آفرينش آسمان كه خداوند آنرا ساخته است؟)
«رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا» (28) (بلندي آن‌را برافراشته و آنرا به سامان ساخت).
«وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» (29) (و شب آن‌را تاريک كرد و روز آنرا روشن نمود.)
«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَ حَاهَا» (30) (و پس از آن، زمين را غلتاند و (به شكل بيضي در آورد و) گستراند.
«أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءهَا وَمَرْعَاهَا» (31) (آب آن را و چراگاه آن را پديدار كرد.)
«وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا» (32) (و كوهها را محكم و استوار كرد.)
«مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (33) (براي استفاده شما و چهار پايان شما (همه اينها را سر و سامان داده و سرگشته وفرمانبردار كرده‌ايم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَإِذَا جَاءتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى» (34) (هنگامي كه بزرگترين حادثه (و بلاي سخت طاقت فرساي قيامت) فرا مي‌رسد.)
«يوْمَ يتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَى» (35) (روزي‌كه انسان تلاش خود را به ياد مي‌آورد).
«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يرَى» (36) «و دوزخ براي هر فرد بينائي آشكار و نمايان ميگردد».
«فَأَمَّا مَن طَغَى» (37) (امّا آن كسي كه طغيان و سركشي كرده باشد.)
«وَآثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا» (38) (و زندگي دنيا را ترجيح داده‌است).
«فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِي الْمَأْوَى» (39) (بداند كه) دوزخ جاي (او) است).
«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» (40) (و اما كسي‌كه از ايستادن در حضور پروردگارش بيمناک بوده است. و نفس را از هوي و هوس باز داشته باشد.)
«فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِي الْمَأْوَى» (41) (قطعاً بهشت جايگاه (او) است.)
«يسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا» (42) (از تو درباره قيامت ميپرسند كه در چه زماني واقع ميشود ؟)
«فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا» (43) (تو را چه خبر از آن؟).
«إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا» (44) (آگاهي از زمان وقوع قيامت با پروردگارت است).
«إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يخْشَاهَا» (45) (تو تنها بيم‌دهندۀ كسي هستي كه از آن (قيامت) ميترسد.)
«كَأَنَّهُمْ يوْمَ يرَوْنَهَا لَمْ يلْبَثُوا إِلَّا عَشِيةً أَوْ ضُحَاهَا» (46) (روزي‌كه آن‌را مي‌بينند، انگار كه آنان جز شبي يا روزي درنگ نكرده‌اند).

تفسير سوره نازعات:

خوانندگان گرامی!

آيات متبركه (1 الی 14) در باره قسم های پیاپی الله متعال به آفريده‌ها براى اثبات زنده شدن در آخرت و احوال مشر كان و ابطال انكارشان، بحث بعمل آورده است.

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقاً» (1):

(قسم به فرشتگاني كه ارواح بندگان را از اجسادشان با كشيدني سخت بيرون مي‌كشند) ويا هم قسم به كساني كه ارواح را به سختي بيرون ميكشند.
«النَّازِعات»: بركنندگان. بيرون كشندگان. براي كلمه پنجگانه (نَازِعَات، نَاشِطَات، سَابِحَات، سَابِقَات، مُدَبِّرَات) بكار رفته است. (تفسير كبير) از جمله: فرشتگان، ستاركان آسمان، اسپان مجاهدان، ارواح مردگان، غازيان و جهادگران، قلوب مردمان، و گاهي آميزه اي از اينها. امّا اغلب مفسّران طرفدار ستاركان و فرشتگان اند. بهترين نظريه، در اين بابت نظريه تفسير المنتخب است كه گردآورنده چكيده همه نظرات است. (تفسير نور).
«نازعات » جمع نازعه است و از ماده‌ی نزع می‌باشد؛ نزع یعنی کندن چیزی از چیز دیگر و یا از جایی با شدت. وقتی دو یا چند چیز به هم چسبیده‌اند و پیوند محکمی دارند، جدا کردن‌شان مستلزم به کار بردن نیروی زیادی است. و منظور از آن گروهی از ملائک است؛ و به تعبیری «نزع» یعنی خارج ساختن روح از کالبد؛ و این به خارج ساختن او از چاه تشبیه شده است بنابراین به کسی که در حالت احتضار باشد می‌گویند در حالت نزع روح است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

النازعات: فرشته‌ای که روح را از بدن کافران به شدت و سختی بیرون می‌کشد و صدا می‌زند: «اخْرُجِي أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ »[ابن ماجه: 4262] حکم آلبانی: صحیح، اخْرُجِي إِلَى غَضَبِ اللَّـهِ»(صحیح ابن حبان: 3014] حکم آلبانی: صحیح،«ای نفس بدجنس که در بدن انسان بد هستی به سوی عذاب و خشم الله حرکت کن» و این ندا در روح انسان بد پخش می‌شود و مانند بیرون‌آوردن خار از پنبه، بیرون‌آمدن روح انسان‌های خبیث و بدکار هم از جسم‌شان، سخت است و فرشتگان، این کار را با سختی و شدت انجام می‌دهند؛ زیرا روح فرار می‌کند و این ملائک، نازعات نام دارند.

«غَرْقاً»: به گونه اغراق‌آمیز. به تمام و کمال.

«وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً» (2):

(قسم به همه چيزهائي كه (نيروئي بدانها داده شده است كه بدان اشياء را از قرارگاه خود) چابكانه و استادانه بيرون مي‌كشند!

«النَّاشِطَاتِ»: آنهائي كه كارها را آهسته و آرام، ولي استادانه و چابكانه به انجام ميرسانند. (تفسير نور) فرشتگاني هستند كه با قدرت و نشاط جان ها را ميستانند.

يا ناشطات: فرشتگانی که جان مؤمنان را با بشارت و آرامش می‌گیرند و می‌گویند: «اخْرُجِي أَيَّتُهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ، اخْرُجِي إِلَى رِضْوَانِ اللَّـهِ »:«ای نفس پاک که در بدن انسان مومن هستی، به سوی بهشت الله حرکت کن». (ابن ماجه: 4262] حکم آلبانی: صحیح، الزهد هناد بن سری کوفی: 339] حکم سند: صحیح) و یا «نشط» براي ارواح مومنان و «نزع» براي ارواح كافران است.

مفسیر تفسیر کابلی درتفسیر آیه مبارکه می نویسد: قسم به فرشتگانیکه روح مؤمنان را از قید جسم رها کنند در آن حال روح آنها به شوق عالم قدس چنان به نشاط پرواز میکند که اسیر از قید رها شود اما روح بدکاران از این شادی بی بهره می باشد و فرشتگان آنرا کشان کشان میبرند فراموش نباید کرد که این درباره روح است نه جسم.

«وَالسَّابِحَاتِ سَبْحاً» (3):

(وقسم به فرشتگانی که [به امرِ الله، از آسمان به سوی زمین] شناورند». يعني قسم به همه چيزهائي كه (سرعتي بدانها داده شده است كه در پرتو آن، وظائف خود را هر چه زودتر) به شكل ساده و آسان انجام مي‌دهند!

«وَٱلسَّٰبِحَٰتِ»: فرشتگانی که حرف الله را گوش می‌دهند. مفسران در مورد این کلمه نظریات وتفاسیر ذیل را نگاشته اند:

- فرشتگانی که گوش به امر و فرمان الله متعال هستند.
- فرشتگانی که همیشه در تسبیح و ذکر الله هستند.
- فرشتگانی که وحی را نازل می‌کنند: جبرئیل علیهم السلام.

«فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً» (4):

(وقسم به فرشتگاني كه براي انجام امر الهي از ديگر فرشتگاني پيشي مي گيرند. نيز از شيطان ها پيشي مي گيرند تا وحي خداوند را به پيامبرانش برسانند و شيطان ها نتوانند آن را بدزدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بصورت کل مفسران در مورد کلمۀ «ٱلسَّٰبِقَٰتِ» سه نظر دارند:

1 - فرشتگانی که سریع وحی را گرفته و به پیامبران می‌رسانند تا دست شیاطین به آن نرسد و آن را ندُزدند؛ زیرا شیاطین در آسمان‌ها در انتظارند که این محتوای وحی را به اَجنه و جادوگران برسانند؛ پس سابقات باید هرچه سریع‌تر وحی را به پیامبران رسانده و به آن‌ها بدهند تا شیاطین فرصت و مجال دزدیدن و دستبرد زدن به آن را نداشته باشند.

2 - فرشتگانی که سریع روح مؤمن را بعد از مرگ به بهشت منتقل می‌کنند.

3 - فرشتگانی که سریع امر الله را گوش داده و اطاعت می‌کنند و از دیگر فرشتگان پیشی می گیرند.

«فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً» (5):

(و قسم به فرشتگاني كه خداوند آن ها را براي تدبير بسياري از كارها در جهان بالا و پائين از قبيل باران و روئيدن گياهان و وزيدن بادها و اداره درياها و حيوانات و بهشت و جهّنم و غيره مقرر داشته است.

الله به پنج چیز قسم یاد کرد: نازعات، ناشطات، سابحات، سابقات و مدبرات؛ نظر راجح این است که منظور از هر نوع، گروهی از فرشتگان می‌باشند و جایز است که منظور غیر فرشتگان هم باشد و إشکالی ندارد؛ زیرا منظور این است که بدانیم الله متعال به بعضی از مخلوقاتش سوگند یاد کرده که زنده شدن و معاد قطعاً ثابت است، حق است و واقعیت دارد، جواب قَسَم در آن پنج مورد حذف است و تقدیر آن عبارت است از:«لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ»(التغابن: 7): «قطعاً زنده خواهید شد و به آنچه انجام داده‌اید باخبر می‌شوید. و این بر الله آسان است». و با این قسم‌ها می‌خواهد به بندگانش بفهماند که با خلقِ این همه فرشته قادر به انجام هر کاری هست و می‌تواند ما را دوباره زنده کند و از قبر بیرون آورده و برانگیزد.

«نازعات»: فرشتگانی که ارواح کافران را می‌ستانند؛ «ناشطات»: فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با نرمی و آسانی می‌ستانند؛« سابحات»: فرشتگانی که ارواح مؤمنان را به ملکوت اعلی می‌برند.« سابقات»: فرشتگانی که به آوردن وحی به سوی پیامبران از شیاطین سبقت می‌گیرند. «مدبرات»: فرشتگانی که تدبیر آنچه به آنان سپرده شده از قبیل قبض ارواح، انزال باران و ارسال باد و... را انجام می‌دهند.

«يوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (6):

(در آن روز زلزله اي درميگيرد.) (و آن روز، روز قيامت است.) در آن روزي كه (نفخه اوّل، در صور دميده مي‌شود و) زلزله اي در مي گيرد (و دنيا خراب مي‌گردد و همگان مي‌ميرند).

«ٱلرَّاجِفَةُ»: «صدایی سهمگین که همه چیز را لرزانده و درهم می‌کوبد» و این همان نفخه‌ی اول است که اسرافیل در صور می‌دمد و همه می‌میرند.

و این مراحل بعث و جزا، در روزی که نفخه‌ی اول -راجفه- دمیده می‌شود و تمام جهان به لرزه درمی‌آید و هرآنچه در آن است، فنا و نابود خواهد شد از آن پس نفخه‌ی دوم به نام «رادفه» دمیده می‌شود که همه از قبرها زنده می‌شوند. فاصله‌ی میان این دو نفخه

(c) ketabton.com: The Digital Library

همان‌گونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث صحیح بیان داشته‌اند، چهل سال است.

«تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ» (7):

(سپس) نفخه دوم، در صور دميده مي‌شود و زلزله نخستين) زلزله ديگري به دنبال خواهد داشت (كه مردگان زنده مي‌گردند و رستاخيز و قيامت آغاز مي‌شود، و جهان ابدي آغاز مي‌گردد).

ابن عباس (رض) فرموده است: راجفه و رادفه عبارتند از دو نفخه‌ی اول و دوم. در نفخه‌ی اول تمام جانداران به فرمان الله می‌میرند، و در نفخه‌ی دوم تمام مرده‌ها به فرمان الله زنده می‌شوند.(تفسیر قرطبی ۱۹۳/۱۹.).

بعد از آن در آیات متبرکه ذیل حالت و شدایدی را یادآور شده است که تکذیب‌کنندگان با آن مواجه می‌شوند:

«قُلُوبٌ يوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ» (8):

(دل هاي در آن روز از سختي و وحشت آن چه مي بينند و مي شنوند ترسان مي شوند.)

«قُلُوبٌ»: «جمع قلب، قلب‌ها» و دلیل کثرت، این است که قلب‌های تمامی انسان‌ها را شامل می‌شود.

کلمه (دل هایی) از آن جهت به کار رفته است که از روی قرآن کریم تنها کافران، فاجران و منافقان مضطرب و هراسان خواهند شد و مؤمنان صالح از هراس آن روز در امان خواهند بود. در سوره ی انبیاء درباره ی آنان فرموده شده است: «دلهره ای بزرگ آنان را غمگین نمی کند و فرشتگان از آنها استقبال می کنند که این همان روزی است که به شما وعده می دادند.) (انبیاء: 103)

«واجفه»: دل‌های مضطرب، نگران و لرزانی هستند که بر اثر مشاهده خوف وترس روز قیامت سخت هراسان می‌شوند.واینهم ازنتیجه‌ی کار و پیامدها و عمل‌کردهای دنیایی‌شان می‌ترسند. این هم شیپور سوم است.

«أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ» (9):

(چشمان آن هافرو افتاده و ترس دل هايشان را فرا گرفته و وحشت دل هايشان را از بين برده و تأسف و حسرت بر آن ها مستولي و چيره گشته است.

«أَبْصَارُهَا»: دیدگان و چشمان آنان از ترس، شرمنده و افتاده است.

«خَاشِعَةٌ»: ذلیل.

چرا الله به جای کلمۀ ذلیل از کلمۀ خشوع استفاده کرد؟ زیرا کافران در دنیا از الله خشوع نداشتند و پروردگار را عبادت نمی‌کردند ولی در آخرت به خشوع خواهند افتاد.

چشم‌ها پر از ذلت و فرو افتاده، کدام چشم‌ها؟ قطعاً چشمان اهل ایمان نیستند. چشم کسانی است که مؤمن به این روز نبوده‌اند. چشم کسانی که به روز قیامت و محاسبه ایمان نداشتند. این‌ها همان کسانی‌اند که در دنیا می‌گفتند: وقتی که ما مردیم و استخوان‌های ما پوسیده شد، آیا دوباره زنده می‌شویم و برمی‌گردیم؟

«يقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» (10):

(مي‌گويند: آيا ما دوباره به زندگي بازگردانده مي‌شويم؟). آيا پس از مرگ به آفرينش نخستين باز مي گرديم؟! اين استفهام، انكاري است كه مشتمل بر غايت تعجب است. يعني

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن ها زنده شدن پس از مرگ را انکار کردند. سپس آن را بیشتر بعید دانسته.کافران در دنیا به صورت تکذیب مي گويند:
مفسر قرطبی فرموده است:وقتی به آنها گفته شود: شما زنده می‌شوید، منکرانه و شگفت زده می‌گویند: آیا بعد از مرگ به حالت اول برمی‌گردیم و مانند قبل از مرگ زنده می شویم؟ عرب می‌گویند: (رجع فلان فی حافرته) یعنی از همانجا که آمده بود برگشت. (تفسیرقرطبی ۱۹۴/۱۹.).
«ٱلْحَافِرَةِ»: حفره، قبر، گور. «حافره»نامی برای اول هر چیزی است. از ماده‌ی حفر است. حفره به معنی مکان گود و عمیق است. معنی حفر یعنی خاکی که از جایی خارج می‌شود و در نتیجه‌ی بیرون آمدن خاک، آن جا گود می‌شود.

«أَئِذَا كُنَّا عِظَاماً نَّخِرَةً» (11):

(آيا وقتي كه تبديل به استخوان هاي پوسيده و از هم پاشيده اي شديم باز به زندگي اولی بر مي گرديم؟ اين سخن را هنگامی از روی استبعاد (بعید دانستن) می‌گویند که به آنان گفته شود: شما بعد از مرگ برانگیخته شده و از نو زنده می‌شوید. یعنی: آیا بعد از آن‌که درچُقُری و(گودال) قبرهایمان قرار بگیریم، مجدداً به حال اول برگردانده شده و بعد از مرگ زنده می‌شویم؟! محدثین می نویسند: حتی گروهی از آنان روزی با یک تکه استخوان کهنه و پوسیده پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند و با فشار آن را پودر کرده و بر صورت مبارکش پوف کردند و گفتند: آیا وقتی ما به این استخوان‌های پوسیده و کهنه تبدیل شدیم ممکن است دوباره زنده شویم؟ چنین چیزی غیر ممکن است. این گفتار آنان بیانگر این است که وقوع قیامت و معاد را بعید می‌پنداشتند بنابراین منکر بعث و روز جزا شدند.

«قَالُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» (12):

(مي‌گويند: آن‌گاه آن بازگشتي زيانبار است). (تمسخرکنان) میگفتند: این (بازگشت به زندگي دوباره، اگر انجام پذير گردد) در اين صورت بازگشت زيانبار و زيان بخشي خواهد بود! (و ما هرگز از اين زيانها نخواهيم كرد، و چنين كاري ممكن نيست).
آن ها بعید مي دانند که خداوند آنان را پس از مرگ و بعد از آن که به استخوان هاي پوسيده تبديل گشتند دوباره زنده گرداند. چون آنان نسبت به قدرت و توانايي خداوند جاهل بودند و در حق او جسارت مي كردند.
خداوند در بیان این که زنده کردن مردگان برایش آسان است مي فرمايد:

«فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ» (13):

(پس آن تنها يک بانگ بلند است.) (بازگشت آنان چندان مشكل نيست) تنها صدائي (از صور) بر ميخيزد و بازگشت انجام ميپذيرد).
واقعیت این است که دمیدن بار دوم یک آوازی بیش نیست و با انجام آن بر ما زحمتی رونما نمی‌شود. بلی! زمانیکه در صور دمیده شود، آنان را مانند آفرینش نخست به زندگی باز می‌گردانیم و همچنان که بمیرانیم زنده می‌سازیم.
«زجر»: به معنی راندن کسی با صدای رسا از جایی.

«فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ» (14):

(پس آن‌گاه آنان بر زمين هموار مي‌آيند.) (ناگهان همگان (به پا میخیزند و) در دشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسيع و بزرگ و سفيد محشر آماده مي‌شوند.)
در اين جا پروردگار با عظمت به فرشتگان و كارهايشان كه نشانگر كمال فرمانبرداري آن ها از خدا و شتاب آنان در اجراي دستور او مي باشد، سوگند خورده است. احتمال دارد كه آنچه براي اثبات آن سوگند خورده شده جزا و زنده شدن پس از مرگ باشد. و احتمالاً آنچه براي اثبات قيامت بيان شده است. و احتمالاً آنچه براي اثبات آن سوگند خورده شده و آنچه به آن سوگند ياد شده است يكي هستند و خداوند به فرشتگان قسم خورده تا وجود آن ها ثابت گردد. چون اعتقاد به وجود فرشتگان يكي از اركان شش گانه ايمان است.
نيز پرداختن به كارهايشان متضمّن جزا و پاداشي است كه به هنگام مرگ و قبل و بعد از آن بر عهده فرشتگاني است.
«ساهره »: به سطح زمين گفته می‌شود و عمدتاً زمینی که پیوسته و شب و روز در حال رویاندن گیاه باشد. مانند این که استراحت و خواب نداشته باشد. ساهره هم یکی از نام‌های صحرای قیامت است که حاضر و آماده می‌شود و انسان‌ها در آن برای محاسبه صف می‌کشند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (15 الی 26) یاد آوری مختصری ازقصه وداستان موسی علیه والسلام با فرعون، بعمل آمده است:

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» (15):

آيا خبر موسي به تو رسيده است؟ اين سوال از امر بزرگي است كه به وقوع پيوسته است. يعني آيا خبر او به تو رسيده است؟
باید یادآور شد که: انکار آخرت و قیامت توسط کافران مکه و به ریشخند گرفتن آن، در اصل رد کردن یک فلسفه نبود، بلکه تکذیب پیامبر خدا بود و توطئه هایی که آنان علیه محمد صلی الله علیه وسلم انجام می دادند، توطئه علیه یک انسان عادی نبود، بلکه برای آسیب رساندن به دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.
این آیه خطابی است برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به قصد تسلیت و دلجویی ایشان در برابر تکذیب قومشان. یعنی: ای پیامبر! بدان که داستان موسی علیه السلام با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین‌گونه بود زیرا او نیز در دعوت فرعون با تکذیب روبه‌رو شد و متحمل سختی‌های فراوانی گردید. چنان‌که این آیه تهدیدی است برای کفار که اگر به تکذیب خود ادامه دهند، سرانجامی مانند سرانجام فرعون و کسان وی ـ که از آنان بسیار نیرومندتر و با شوکت‌تر بوده‌اند ـ در انتظارشان خواهد بود و خدای سبحان چنان‌که فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید، آنان را نیز به سرنوشتی همانند روبرو خواهد کرد.

«إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (16):

(زمانيكه پروردگارش او را (موسی علیه السلام)رادر زمين مقدّس (پاک) طُوي صدا زد.) «طوي»: وادی است واقع در كوه سينا كه خداوند در آن جا با موسي سخن گفت و با اعطاي رسالت بر او منت گذارد و او را به همراه وحي مبعوث كرد و برگزيد. پس به او فرمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (17):

(بدو گفت:) برو به سوي فرعون كه سركشي و طغيان كرده است.) يعني برو و با سخناني نرم و مهربانانه بگو، او را از سركشي و طغيان و شرک ورزيدن و نافرماني بازدار. «لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَو يخشَي» شايد او پند پذيرد يا بترسد.

«فِرْعَوْنَ»: پادشاه مصر؛ اولين پادشاهی كه لقب فرعون رابه خود داد «اختاتون» نام داشت وفرعون زمان موسی عليه السلام «رامسس دوم» نام داشت كه خود را معبودمی دانست ومی‌گفت:من والاترين معبود شما هستم:«أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ ٢٤».

فرعون: يعنی: «خانه يا قصر خيلی بزرگ، منطقهٔ قصر» و بعدها اين كلمه برای نسبت بزرگی و پادشاهی به اشخاص داده شد.در زمان يوسف عليه السلام به پادشاهان مصر، ملک می‌گفتند و در زمان موسی عليه السلام پادشاه رامسس دوم، معروف به فرعون و انسانی ظالم و جاه‌طلب بود.

وی بر روی تمام سكه‌ها نام خود را ضرب زد و همه چيز را تحت تصرف و ملک خود قرار داد.

مردم مصر در آن زمان از 2 گروه تشكيل شده بودند:

1 - قِبطی‌ها: پادشاهان (فرعونيان) و ثروتمندان مصر.

2 - بنی‌اسرائيل:مردم عادی وفقير مصر كه از ذريه‌ی يعقوب نبی عليه السلام بودند و بعد از آمدن يوسف عليه السلام و خانواده‌اش به مصر در آنجا ساكن و منتشر شدند.

«فَقُلْ هَل لَّكَ إِلَى أَن تَزَكَّى» (18):

يعنی: بعد ازآنكه پيش فرعون رسيدی، پس به او بگو: آيا مي خواهي به خصلتي پسنديده و زيبا كه خردمندان در به دست آوردن آن از يكديگر پيشي مي گيرند روي بياوري ؟ و آن اين است كه خود را پاكيزه گرداني و خويشتن را ازآلودگي كفر و طغيان پاک كني و به سوي ايمان و عمل صالح بيرون بيايي؟!

«فَقُلۡ»: پس بگو؛ الله در اين آيات، شيوهٔ دعوتگری را به ما می‌آموزد و می‌فرمايد كه با بدترين انسان‌ها نيز بايد با آرامی و با اخلاق رفتار كرد. بدين تر تيب موسی عليه السلام مأمور گرديد تا درقدم نخست با فرعون از در نرمش و ملايمت درآيد.

«وَأَهْدِيَكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى» (19):

(و تو را به سوی معرفت و شناخت و اطاعت خدا راهنمايی كنم، و عوامل رضايت و خشم الله را برايت بيان نمايم؟! «فَتَخْشَى» پس چون راه راست را بشناسي از پروردگارت بيمناک خواهي شد.

مفسر زمخشری فرموده است: ترس را از اين جهت ذكر كرده است كه ملاک امر و فرمان است. هر كس از الله بترسد هر خيری از او می‌خيزد.

و خطابش را با استفهامی كه به معنی پيشنهاد است، آغاز كرده است. همان‌طور كه انسان به مهمانش می‌گويد: مگر نمی‌خواهی نزد ما به مانی ؟ و به تعقيب آن گفتاری نرم و محبت‌آميز را آورده است. تا او را با مهربانی بخواند و دعوت كند و با مدارا او را از گردنكشی و طغيان بيرون آورد. طوريكه در(آيه:44 سوره طه) آمده است: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى «44».(پس به نرمی با او سخن بگوييد، شايد متذكّر شود، يا (از الله) بترسد. اما فرعون از پذيرفتن آنچه موسي او را به سوي آن فرا خواند امتناع ورزيد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى» (20):

(و (موسي) معجزة بزرگ را به او نشان داد.) در کلام قسمتی حذف شده است. یعنی موسی نزد او رفت و او را خواند و با او بحث کرد، وقتی اواز ایمان امتناع ورزید، معجزه‌ی بزرگ [دال بر رسالت خود] را به او ارائه داد که عبارت بود از تبدیل عصا به ماری که حرکت می‌کرد. مفسرقرطبی فرموده است:یعنی علامت کبری را که معجزه بود به او ارائه داد.

ابن عباس (رض) فرموده: معجزه عبارت بود از عصا.(تفسیر قرطبی ۲۰۲/۱۹.).

«ٱلْآيَةَ ٱلْكُبْرَىٰ»: معجزه‌ی بزرگ:

1 - عصا به مار تبدیل شد.

2 - ید بیضاء: دست موسی علیه السلام سفید و نورانی شد.

در زمان موسی علیه السلام سحر و جادو رایج بود و او معجزه‌اش مطابق با شرایط آن دوران بود همان‌طور که درزمان عیسی علیه السلام علم طب و در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم سخنوری و کلام امری مهم و رایج بود.

«فَكَذَّبَ وَعَصَى» (21):

(آنگاه دروغ انگاشت و سرپیچي کرد.) (امّا فرعون، موسي را دروغگو نامید و (نبوّت او را نپذیرفت، وازچیزي که از جانب الله با خود آورده بود) یعنی وبعد ازظهور معجزه‌ی آشکار از فرمان خدا سرپیچی نمود.

«فَكَذَّبَ»: تکذیب زبانی،« وَعَصَىٰ»: یعنی تکذیب عملی: اعلام سرکشی و طغیان. این اولین انحراف فرعون است. تکذیب کرد. چیزهای واضح و روشن را انکار کرد و عصیان ورزید و نافرمانی کرد. بیشتر از این هم پا را فراتر گذاشت.

«ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى» (22):

(سپس پشت کرد و رفت و (براي مبارزه با موسي) به سعي و تلاش پرداخت.)

مردم را از پیروی موسی علیه السلام باز داشت و با ظلم وتعدی، کشتن و برده ساختن مردم در روی زمین دست به فساد زد.

«ثُمَّ أَدْبَرَ»: به ایمان پشت کرد و ایمان نیاورد. «يَسْعَىٰ»: سعی‌کردن، فکر کردن به شکست موسی علیه السلام. فرعون با تمام توانِ خود کوشش و تلاش کرد تا نگذارد دعوت موسی به جایی برسد.

باید یادآور شد که:فرعون به مردم عوام گفت: من پروردگارم، اما حقیقت این دو نام (من و پروردگار) را نمی‌فهمید؛ زیرا اگر حقیقت پروردگاری را درک می‌کرد، هیچگاه از خلق نمی‌ترسید و اگر حقیقت «من» را می‌فهمید، مقید به جسم و جان حیوانی نمی‌شد.

«فَحَشَرَ فَنَادَى» (23):

(آن گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد.) یا مردم را برای حضور در صحنه گرد آورد تا آنچه را که روی می‌دهد، مشاهده کنند «پس» خودش یا به‌وسیله منادی‌ای «ندا در داد» در آن جمع.

«فَحَشَرَ»: همه را جمع کرد (قبطی‌ها و مردم بنی‌اسرائیل، سربازان، ساحران).

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (24):

(فرعون لشکریانش را جمع کرد و ندا زد و به آن ها گفت:« من پروردگار برتر شما

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستم و بالاتر از من خدایی نیست.». وی این کار را برای ایجاد ترس و وحشت در مردم انجام داد. پس مردم سخن او را باور کردند و به باطل او اقرار نمودند زیرا عقل آن ها را به بازیچه گرفته بود.)

«فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» (25):

«پس الله او را به عذاب آخرت [شدیدترین عذاب] و دنیا [با غرق کردن در دریا] گرفتار کرد».

«فَأَخَذَهُ ٱللَّهُ»: «الله انتقامی از او گرفت تا عبرت دیگران شود و ظالمان توبه کنند.»

«ٱلْآخِرَةِ»: آخرت

«ٱلْأُولَىٰٓ»: دنیا

الله فرعون را به عذاب آخرت هنگامی که گفت: «أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ» و به عذاب أولی هنگامی که گفت:«مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي»(القصص: 38) «معبودی جز خود برایتان نمی‌شناسم» گرفتار کرد.

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يخْشَى» (26):

(بي گمان در اين (داستان موسي و فرعون، درس) عبرت بزرگي است براي کسي که (از الله) بترسد.)

بعد از این که پروردگار به نقل از داستان حضرت موسي و فرعون پرداخت و آنرا یاد آور شد، بمثابه يك درس عبرت برای همه طغیانگران و تکذیب کنندگان بار دیگر به مساله معاد و رستاخیز بر می گردد و نمونه هائی از قدرت بی انتهای حق را در جهان هستی به عنوان يك دليل براي امكان معاد بيان می کند و گوشه هائی از نعمت های بی پایانش را بر انسانها شرح می دهد تا حس شکرگزاری را که سرچشمه معرفة الله است در آنها برانگیزد. نخست منکران معاد را مخاطب ساخته و ضمن يك استفهام توبیخی می فرماید آیا آفرینش شما (و بازگشت به زندگی پس از مرگ) مشکلتر است یا آفرینش این آسمان با عظمت که خداوند بنا نهاده است.

«أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاء بَنَاهَا» (27):

(اي منكرانِ معاد!) آيا آفرينش (مجدّد پس از مرگ) شما سختتر است يا آفرينش آسمان که خدا آن را (با اين همه عظمت سرسام آور و نظم و نظام شگفت، بالاي سرتان همچون كاخي) بنا نهاده است؟

مفسرفخررازی فرموده است: آنها را به امری متوجه کرده است که با چشم مشاهده می شود؛ چون وقتی خلق انسان با این کوچکی و ضعیفی در مقابل خلق آسمان با آن بزرگی و عظمت احوالش قرار گیرد، خلق انسان آسانتر است، و وقتی چنین باشد اعاده و بازآوردن آنها نیز آسانتر می‌باشد پس چرا آن را انکار می‌کنند؟ (تفسیر کبیر ۴۳/۳۱).

همانطوریکه در (آیه 57 سوره غافر) می فرماید: «لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ 57»(قطعاً آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش مردم بزرگ‌تر است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

«بَنَاهَا (۲۷)» آن را محکم و استوار و بلند و بدون ستون در بالای سر شما بنا نهاد. سپس بر توضیح و بیان افزوده و می‌فرماید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا» (28):

ارتفاعش را بلند کرد و آن را سقف شما قرار داد و آن را هموار و بدون شکاف و سوراخ قرار داد. ابن کثیر فرموده است: یعنی آن را از لحاظ ساختمان، بلند و از لحاظ فضا، وسیع قرار داد و تمام گوشه و کنار آن را هموار و راست گرداند و در شب تاریک با ستارگان بیاراست.(مختصر تفسیر ابن کثیر.).

«وَأَغْطَشَ لَيلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» (29):

«ابن عباس فرموده است:و شب آن را تاریک کرد و روز آن را روشن نمود». (مختصر تفسیر ابن کثیر.)

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (30):

(و پس از آن، زمین را غلت اند و (به شکل بیضي در آورد و) گستراند.

مفسران فرموده اند که:این قول با گرد بودن زمین منافات ندارد؛ چون آن امری است قطعی. حتی امام فخر رازی فرموده است: «زمین در آغاز صورت کره‌ی به هم فشرده داشت و بعد از آن خدا آن را طول و گسترش داد. و معنی دحاها پهن کردن محض نیست، بلکه منظور آن است که زمین را مسطح و آماده‌ی سبز شدن ورویدن گیاهان و مواد خوراکی کرد. و آیه‌ی« أخرج منها ماءها و مرعاها» بر آن دلیل است. تمامی اجسام بزرگ مسطح به نظر می‌آیند».(تفسیر کبیر ۴۸/۳۱.)

«دَحَاهَا»: به معنی حرکت دادن چیزی به طوری که غلطان و گردش دورانی شکل داشته باشد. و این هم به نوعی اشاره به کروی‌بودن و یا بیضی شکل‌بودن زمین می‌کند که الله متعال زمین را این‌چنین خلق کرده است تا بتواند دارای حرکات وضعی و انتقالی باشد و همچنان که در سوره‌ی نبأ اشارتی رفت این وضعیت باعث ایجاد شب و روز و فصول چهارگانه می‌شود.

«أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءهَا وَمَرْعَاهَا» (31):

(آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد.) یعنی زمین را خشک قرار نداد، بلکه تمام امکاناتِ رشد و نمو در زمین را در اختیار شما قرار داد. از قبیل آب و آبادانی و مراتع سرسبز برای چارپایان.

«وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا» (32):

(و کوهها را محکم و استوار کرد.) و مانند میخ محکم در زمین درآورد و گستراند.تا زمین استقرار یابد و ساکنانش در آرامش به سر ببرند.

«مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (33):

(براي استفاده شما و چهار پایان شما (همه این ها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم).و کسی که تمام اینها را خلق کرده است، از خلق دوباره آنها ناتوان نیست.

پس از آن‌که الله متعال مظاهر قدرت خود را در آفرینش انسان‌ها و ترتیب زندگی آنان به عنوان دلیلی بر رستاخیز و قیامت بیان نمود، به دنبال آن دلایل قدرت خود بر زنده گرداندن آنان پس از مرگ و محاسبه و مجازات آنان را با اسلوب واضح و روشنی بیان نمود و فرمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَإِذَا جَاءتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى» (34):

(هنگامي كه بزرگترين حادثه (و بلاي سخت طاقت فرساي قيامت) فرا ميرسد. ابن عباس (رض) فرموده است: كه هدف از آن قيامت، و به «طامه» موسوم شده است؛ چون تمام امور هولناک را تحت شعاع خود قرار می‌دهد.

سفيان ثوری (رح) فرموده است:«طامه» همان ساعتی است كه دوزخيان تسليم «زبانيه» می‌شوند.

«ٱلطَّآمَّةُ ٱلۡكُبۡرَىٰ»: قيامت، يا نفخه‌ی دوم حشر؛ «طامه» مهم‌ترين حادثه است حادثه‌ی طاقت فرسا. حادثه‌ای كه در مغز و ذهن انسان نمی‌گنجد و قابل تصورهم نيست. مصيبتی عظيم و غير قابل تصور برای همه و نه عده‌ای خاص.

زمانی كه طامه بيايد وطوريكه گفتيم طامه، به حادثه‌ای گفته می‌شود كه فراگير است و از هر حادثه‌ای عظيم‌تر و هولناک‌تر است و هيچ چيز نه بادِ عاد و نه صيحه‌ی ثمود و نه رجفه‌ی «يَوۡمِ ٱلظُّلَّةِۚ» [الشعراء: 189] به آن نمی‌رسد. طوری كه هيچكس از سيطره و احاطه‌ی آن خارج نمی‌شود. حادثه‌ی فراگير؛ و قيد كبری هم اين معنی را در آن بيشتر می‌كند كه اين حادثه با حوادث ديگر فرق دارد. چه از باب زلزله بودنش زيرا اين زلزله بر خلاف زلزله‌های معمولی، تمام كره‌ی زمين را منقلب می‌كند و چه از باب كبری‌بودنش كه بزرگ و غير قابل تصور است. آن جا كار از كار گذشته و ديگر ارزش نخواهد داشت كه انسان از خواب غفلت بيدار شود.

«يوْمَ يتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَى» (35):

(روزي‌كه انسان [تمام اعمال خير و شر و] تلاش خود را به ياد ميآورد).زيرا يقين دارد مورد بازجويی قرار می‌گيرد و در مقابل اعمالش پاداش داده می‌شود.

«مَا سَعَىٰ»: آنچه در دنيا از خير و شر انجام داده است.

مفسران درمورد به يادآوردن اعمال سه نظر دارند:

1 - زمانی كه نامۀ اعمال انسان به دستش داده می‌شود، به ياد می‌آورد.

2 - زمانی كه فرشتگان، زمين، جسم و تمام اعضا و همه چيز به سخن درمی‌آيند و شهادت می‌دهند، اعمالش را به ياد می‌آورد.

3 - زمانی كه نزد الله حساب و كتاب می‌شود، الله همه چيز را به ياد انسان آورده و اعمالش را به او نشان می‌دهد. آن جا است كه انسان اهل ذكر می‌شود. از غفلت می گريزد و در رابطه با عملكرهای خود متذكر می‌شود كه «مَا سَعَىٰ»؟ چه كار كرده است؟ حركات و تلاش‌هايش چگونه و در چه راستايی بوده است؟

«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يرَى» (36):

«و دوزخ براي هر فرد بينائي آشكار و نمايان مي‌گردد».در روز قيامت آتش جهنم را جلوی چشم انسان آورده و به خلايق نشان می‌دهند.جهنم، 70 هزار گره و دستگيره دارد و هر دستگيره را 70 هزار فرشته حمل می كند. طوريكه در حديث متبركه آمده است:«يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ، مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجُرُّونَهَا» [مسلم: 2842) در آن روز، گردنی از آتش بيرون آمده كه چشم دارد و فرياد می‌زند و جهنميان را فرا می‌خواند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیامبرصلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «تَخْرُجُ عُنُقٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ القِيَامَةِ لَهَا عَيْنَانِ تُبْصِرَانِ وَأُذُنَانِ تَسْمَعَانِ وَلِسَانٌ يَنْطِقُ، يَقُولُ: إِنِّي وُكِّلْتُ بِثَلَاثَةٍ، بِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَبِكُلِّ مَنْ دَعَا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، وَبِالمُصَوِّرِينَ» «روز قیامت گردنی از آتش بیرون آمده که دارای دو چشم بینا و دو گوش شنوا و زبانی است که با آن نطق می‌کند و می‌گوید: من امروز بر سه شخص گمارده شده‌ام: بر شخص جبار ستمگر و سرکش، بر کسی که در دنیا با الله متعال، معبودی دیگری می‌خواند و بر صورت‌گران». [سنن ترمذی: 2574 و مسند احمد: 8430] حکم آلبانی: صحیح.

«فَأَمَّا مَن طَغَى» (37):

(امّا آن کسي که طغيان و سرکشي کرده باشد.)

«وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (38):

(و زندگي دنيا را (برگزيده باشد و بر آخرت) ترجيح داده باشد.) این آیات مبارکه اصول سعادت و شقاوت انسان را به نحو زیبا و شایسته اي ترسیم نموده، شقاوت انسان را نتیجه طغیان و دنیا پرستي و سعادت او را ثمره خوف از خدا و ترک هواي نفس دانسته است و عصاره تمام تعلیمات انبیاء و اولیاء نیز همین است و بس. هوي پرستي پرده اي بر عقل مي کشداعمال زشت را در نظرانسان تزئین مي کند و حس تشخیص را که بزرگ ترین نعمت الله و امتیاز انسان از حیوان است از او مي گیرد و انسانرا به خود مشغول مي کند.

«فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» (39):

(بداند که) دوزخ جاي (او) است) در جمله اول اشاره به فساد عقیدتی آنها می کند زیرا طغیان ناشی از خود بزرگ بینی است و خود بزرگ بینی ناشی از عدم معرفة الله است. کسی که خدا را به عظمت بشناسد خود را بسیار کوچك و ضعیف می بیند و هرگز پای خود را از جاده عبودیت بیرون نمی گذارد.

و جمله دوم اشاره به فساد عملی آنهاست چرا که طغیان سبب می شود انسان لذت زودگذر دنیا و زرق و برق آن را بالاترین ارزش حساب کند و آن را بر همه چیز مقدم بشمرد.

این دو در حقیقت علت و معلول یك دیگرند: طغیان و فساد عقیده سر چشمه فساد عمل و ترجیح زندگی ناپایدار دنیا بر همه چیز است و سر انجام این دو آتش سوزان دوزخ است که در جمله سوم به آن اشاره شده. سپس به ذکر اوصاف بهشتیان در دو جمله کوتاه و بسیار پرمعنی پرداخته، می فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» (40):

(و اما کسي‌که از ایستادن در حضور پروردگارش بیمناک بوده است. و نفس را از هوي و هوس باز داشته باشد).

«فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» (41):

(قطعاً بهشت جایگاه (او) است.) بهشت «دارالسلام» یا دار النعیم با نعمت‌های بی‌پایان جسمی و روحی و معنوی و لذت‌هایی برتر از لذات دنیوی که منزلگاه نیکوکاران و متقیان است، مأوی و منزلگاه او خواهد بود. چه منزلگاه خوب و دل‌ربایی! آنجا که چشمه‌های روان، تخت‌های بلند، جام‌های نهاده شده، بالش‌های پهلوی هم چیده، فرش‌های زربافت گسترده، حوران زیبا، نورَس و همسن و سال و دیدار دوستان،نصیبشان می

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردد. روايت شده هنگامی که حضرت بلال (رض) در احتضار مرگ بود، از هوش رفت، وقتی به هوش آمد دید که همسرش گريه می‌کند، بلال به او گفت: گريه نکن فردا دوستانم، يعنی محمد و يارانش را ديدار خواهم کرد.

«يسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا» (42):

(مشرکين از تو درباره قيامت مي‌پرسند که در چه زماني واقع مي‌شود؟)

مفسران فرموده اند: مشرکين اخبار و اوصاف قيامت را از قبيل: طامه، صاخة و قارعه می‌شنيدند. آنگاه به صورت استهزا می‌گفتند: کی خدا آن را می‌آورد، و کی رخ می‌دهد و واقع می‌شود؟ آنگاه آيه مبارکه نازل شد.

«فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا» (43):

تو از آن آگاه نيستی تا خبرش را به آنها بدهی؛ چون جزو اسرار و نهفتنی‌هايی می‌باشد که فقط الله عزوجل از آن باخبر است. پس چرا از تو می‌پرسند و اصرار می‌ورزند؟

«إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا» (44):

(آگاهي از زمان قيامت، به پروردگارت واگذار مي گردد (و اطّلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است؛ نه تو).

«إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يخْشَاهَا» (45):

(وظيفه تو تنها و تنها بيم دادن و هشدار به کساني است که از قيامت ميترسند (و روح حق جوئي و حق‌طلبي دارند). اما خبر دادن از زمان تحقق آن وظيفه‌ی تو نمی‌باشد.

«كَأَنَّهُمْ يوْمَ يرَوْنَهَا لَمْ يلْبَثُوا إِلَّا عَشِيةً أَوْ ضُحَاهَا» (46):

(روزي‌که آن را ميبينند، تصوري که آنان جز شبي يا روزي درنگ نکرده‌اند». (روزي که آنان برپائي رستاخيز را مي‌بينند (چنين احساس مي‌کنند که در جهان) گوئي جز شامگاهي يا چاشتگاهي از آن درنگ نکرده‌اند و بسر نبرده‌اند.)

مفسرابن کثيرفرموده است: مدت حيات خود را بسی کوتاه می‌دانند تا جايی که به نظر آنان به اندازه‌ی شامگاه يا چاشتگاهی بوده است.

وبدينترتيب سوره مبارکه نازعات با اثبات «حشر و بعث» خاتمه داده ميشود، موضوعی که در اول سوره بر آن قسم ياد کرده بود تا اول و آخر همه با هم هما هنگ باشند.

ماموريت ملک الموت:

قبل ازهمه بايد گفت که ماموريت ملک الموت تنها در قبض روح انسانها وساير مخلوقات از قبيل فرشتگان، جنيات، حيوانات و... خلاصه ميگردد. طوريکه خداوند متعال ميفرمايد: «قُلْ يتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَي رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (سوره سجده 11). يعني: بگو: فرشته اي که خداوند آن را مامور قبض ارواح و گرفتن نفس ها نموده است به کمک همکارانش به سراغ شما مي آيد و نفس هايتانرا مي گيرد. «ثُمَّ إِلَي رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» سپس به نزد پروردگارتان بازگردانده مي شويد آنگاه شما را طبق اعمال تان سزا و جزا خواهد داد. و شما زنده شدن پس از مرگ را انکار کرده ايد پس بنگريد و بانديشيد که خداوند با شما چه خواهد کرد! بر طبق اين آيه ي مبارکه درمي يابيم که ملک الموت مأمور قبض روح انسانهااست، ولي اينکه، روح حيوانات چگونه و توسط چه کسي قبض مي شود، حديثي صريح در مورد وجو ندارد، ولي احاديثي دروغين ساختگي در مورد وجود دارد که: «آجال البهائم کلها من القمل والبراغيث والجراد والخيل والبغال

(c) ketabton.com: The Digital Library

كلها والبقر وغير ذلک، آجالها في التسبيح، فإذا انقضي تسبيحها قبض الله أرواحها، وليس إلي ملک الموت من ذلک شيء». يعني: زمان مرگ تمامي حيوانات از قبيل مورچه و شپش و کک و ملخ و اسب و قاطر و گاو و ديگر حيوانات بستگي به زمان تسبيح آنها دارد، هرگاه تسبيح گفتن آنها بپايان رسيد خداوند روح آنها را قبض مي کند، و ملک الموت چيزي از آنرا برعهده ندارد.ولي همانطور که گفتيم اين حديث دروغ است و علامه الباني رحمه الله در (السلسلة الضعيفة (188/4) اين حديث رادروغ دانسته است.

و لذا بعضي از علما گفته اند: ملک الموت ارواح جميع مخلوقات (انسان و حيوانات) را قبض مي کند، و بعضي ديگر از اهل علم گفته اند: «خداي سبحان خود ارواح حيوانات را مي‌ستاند، نه فرشته مرگ». نگاه کنيد به: (التذکرةللقرطبي صفحه (75)، (الفواکه الدواني (100/1).

وشيخ ابن عثيمين اين مسئله را خارج از تکليف انسان دانسته و پرداختن به آنرا بي فايده دانسته است، چنانکه از ايشان در مورد قبض ارواح حيوانات پرسيده شد و ايشان جواب دادند: «نظر تو چيست اگر به شما گفته شود که: ملک الموت مأمور قبض ارواح حيوانات است يا مأمور نيست، فايده ي اين چيست؟! آيا صحابه در اين مورد از رسول صلي الله عليه وسلم سوال کردند، در حاليکه آنها از هرکسي بيشتر در يادگيري و کسب علم حريص بودند، و رسول الله صلي الله عليه وسلم در پاسخ دادن به سوال آنها از هرکسي تواناتر بود، ولي با اين وجود هرگز صحابه ازايشان در اين مورد سوال نکردند، آنچه که خداوند متعال مي فرمايد اينست: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَکُ الْمَوْتِ» يعني ملک الموت مأمور قبض ارواح بني آدم است، اما در مورد ارواح غير انسان ها چيزي ثابت نشده و الله بدان آگاهتر است. (لقاء الباب المفتوح(11/146).

قبض روح پيامبر صلي الله عليه وسلم:

هنگامي که در روز پاياني حيات پيامبر صلي الله عليه وسلم سختي مرگ بر ايشان فشار آورد، زمانيکه اسامه بر او وارد شد، نميتوانست سخن بگويد و فقط دستهايش را به سوي آسمان بلند مي‌کرد و بعد بر اسامه مي‌گذاشت و اسامه متوجه ميگرديد که برايش دعا ميکند. عايشه، پيامبر را در آغوش گرفته بود. در اين اثنا عبدالرحمن ابن ابوبکر در حالي وارد شد که مسواکي در دست داشت. پيامبر اکرم صلي الله عليه وسلم به مسواک او چشم دوخته بود. عايشه گفت: آن را براي شما بگيرم؟ با اشارة سر گفت: بلي. عايشه چوب مسواک را از برادرش گرفت و آن را جويد و نرم کرد و به پيامبر داد.

ايشان مسواک را دردهان گرفت و مسواک زد و اين جمله را تکرار نمود «في الرفيق الاعلي» يعني دوست دارم به رفيق اعلي بپيوندم و دستش را مرتب در ظرف آبي که کنارش بود، فرو مي‌برد و به چهره اش مي‌ماليد و ميگفت: «لا اله الا الله، إن للموت سکرات». «لا اله الا الله! مرگ سَکَرات دشواري دارد!» همينکه از مسواک زدن فراغت يافتند، دستانشان يا انگشتانشان را بالا کردند، و چشمانشان را به سقف اتاق دوختند، و لبهاي مبارکشان به حرکت در آمد. عايشه با دقت گوش فراداد. آنحضرت گفتند: «مع الذين أنعمت عليهم من النبيين والصديقين و لشهداء والصالحين. اللهم اغفرلي وارحمني وألحقني بالرفيق الأعلي. اللهم، الرفيق الأعلي). «با آن کساني که به آنان اِنعام فرموده‌اي: پيامبران، صديقان، شهيدان و صالحان! بار خدايا، مرا بيامرز و مرا مشمول رحمتت قرار ده، و مرا به ملکوت اعلا برسان! بار خدايا، ملکوت اعلا!» اين عبارت اخير را سه بار

(c) ketabton.com: The Digital Library

تكرار كردند، و دستشان به يک طرف افتاد، و به ملكوت اعلا پيوستند: «إنا لله وإنا إليه راجعون!». (بخاري، كتاب المغازي، شماره 4437 و 4449 و «باب مرض النبي») و در روايتي آمده است كه فرمود: بار الها! مرا در سختيهاي مرگ ياري نما. (الترمذي، كتاب الجنائز، شماره 978.)

اما در مورد سكرات موت، همانطور كه در حديث فوق اشاره رفت عايشه رضي الله عنها در مورد سخنان پاياني پيامبر صلي الله عليه وسلم در هنگام لحظات چنين نقل مي كند كه ايشان فرمودند: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ» يعني: «لا اله الا الله، همانا مرگ، سختي ها دارد».

سرعت عمل ملک الموت:

تعداد كثيري از انسان ها احياناً با خود طوري تصور مينمايند كه چگونه ملک الموت در يک زمان اقدام به قبض روح تعداد كثيري از انسانها ميكند؟

قبل از همه ميخواهم توضيح بدارم كه استعمال كردن نام «عزرائيل» براي فرشته قبض روح (ملک الموت) دقيق نميباشد.

بايد نام اصلي اين فرشته كه «ملک الموت» است، مورد استفاده قرار گيرد زيرا نام «عزرائيل» در قرآن عظيم الشان و احاديث پيامبر صلي الله عليه و سلم وارد نشده است، بلكه اين نام از اسرائيليات گرفته شده كه بهتر است ترک شود و در عوض نام «ملک الموت» بجاي آن استفاده شود، زيرا اين اسم يعني «ملک الموت» در قرآن و احاديث ذكر شده است.

ثانيا، خداوندي كه ملائكه هاي با قدرتي از قبيل ملک الموت، جبريل، ميكائيل، و غيره خلق كرده است اين نيرو و قدرت و سرعت نيز به آنها بر حسب شغلشان عطا فرموده است.

مجاهد رحمة الله عليه گفت: «زمين مانند طشتي تحت اشراف و احاطه ملک الموت قرار داده شده است، به طوري كه هرگاهي بخواهد، هر روحي را از آن مي‌گيرد».

و در قرآن گرفتن روح، گاهي به خداوند نسبت داده شده، مانند آيه: «الله يتوفي الأنفس حين موتها و التي لم تمت في منامها فيمسک التي قضي عليهاالموت و يرسل الأخري إلي أجل مسمي إن في ذلک لآيات لقوم يتفكرون» (سوره الزمر:42)

و گاهي گرفتن روح به ملائكه نسبت داده ميشود، مانند آيه: «الذين تتوفاهم الملائكة طيبين...» (سوره النحل: آيه32)، «... توفته رسلنا و هم لا يفرطون» (سوره الانعام: 61)، «الذين توفاهم الملائكة ظالمي أنفسهم...» (سوره النساء: 97) و گاهي گرفتن روح به ملک الموت نسبت داده ميشود، مانند آيه: «قل يتوفاكم ملک الموت الذي وكل بكم» (سوره السجدة: 11) و اين آيات بدين معناست كه اولا خداوند است كه انسان ها را مي ميراند و به امر او روح از بدن خارج ميشود، و ثانيا ملک الموت داراي كمک ياراني از ملائكه است كه مقدمات مرگ يک شخص را فراهم ميكنند، و سپس ملک الموت است كه روح را از بدن جدا ميسازد و تحويل ميگيرد و سپس آنرا به دست ملائكه عذاب و يا رحمت ميسپارد تا اينكه آن روحها در عالم برزخ تا روز قيامت در نعيم و يا عذاب سپري كنند.

ولي اينجا لازم به تذكر است كه بجاي اينكه فكر كنيم كه چگونه ملک الموت قادر به قبض ارواح در يک لحظه است، به فكر آن باشيم كه قبل از ملاقات با او هنگام مرگ، چه اعمال صالحي را براي خود پيشه كرده ايم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صورت حال جنتيان:

اهل جنت به بهترين و زيباترين شكل و صورت (يعني: شكل و صورت پدر خود حضرت آدم عليه السلام وارد بهشت مي‌شوند. پس هيچ شكل و صورتي كامل تر و زيباتر از صورتي كه خداوند آدم ابوالبشر را بر آن آفريده است وجود ندارد. خداوند آدم را با دست هاي خود آفريده، آفرينش وي را به اتمام رسانده و به زيباترين صورت او را در آورده است. لذا هر كس كه وارد بهشت شود، به صورت آدم و ساختار جسمي او خواهد بود. خداوند آدم را بسيار قد بلند، مانند: درخت خرما بلند آفريده است كه طول او شصت ذراع بوده است. در صحيح مسلم از حضرت ابوهريره رضي الله عنه روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «خداوند آدم را به صورت خود آفريده است. بلندي قدش شصت ذراع است. لذا هر كس كه داخل بهشت شود بر همان صورت آدم داخل مي‌شود. طولش شصت ذراع است. بعد از آفريدن آدم ارتفاع قامت انسانها همواره رو به كاستي بوده است».(صحيح مسلم، كتاب: الجنة، باب يدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطير: 2841.) و از جمله زيبائي صورت و چهره هاي اهل بهشت اين است كه مانند نوجوان بدون ريش خواهند بود. چنان به نظر ميرسند كه سرمه كشيده اند، و همه ي آنها 33 ساله وارد بهشت ميشوند.

در مسند احمد و سنن ترمذي از معاذ بن جبل روايت شده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «يدخل اهل الجنه جرداً مرداً كانهم مكحلون ابناء ثلاث و تلاثين». (اهل بهشت در حالي وارد بهشت مي‌شوند كه مجرد و بدون ريش هستند. چنان زيبا خواهند بود، كه گوئي سرمه به چشم كشيده اند و 33 سال عمر دارند). صحيح مسلم: (7928).

صورت حال دوزخيان:

اهل دوزخ به شكل و صورتي بسيار بيمناک و فربه (كه مقدار حجم آنها جز پروردگار كسي ديگر نمي‌تواند، اندازه كند) وارد دوزخ ميشوند.

در حديثي روايت شده حضرت ابو هريره آمده است: «ما بين منكبي الكافر مسيرة ثلاثة ايام للراكب المسرع». صحيح مسلم، باب النار يدخلها الجبارون (2190/4).

يعني: (در روز قيامت لاشه ي كافر چنان بزرگ مي‌شود كه اسب سوار تند و تيز در طي سه روز ميتواند فاصله ي ميان دو شانه ي آن را بپيمايد).

بزرگي حجم و جسم كافر بخاطر آن است تا به عذاب و شكنجه اش افزوده شود. امام نووي در شرح اين احاديث مي‌فرمايد: «همه اينها بخاطر آن است كه شكنجه اش به حد نهائي برسند. آري ايمان به همه اين كارها واجب است. چون رسول صادق المصدوق بدان خبر داده است. شرح نووي علي مسلم:(186/17).

ابن كثير در شرح و توضيح اين احاديث مي‌گويد: «ليكون ذلک انكي في تعذيبهم، واعظم في تعبهم و لهيبهم، كما قال شديد العقاب: (ليذوقوا العذاب)» (نهايه: لابن كثير.) (اين افزودگي به لاشه‌ي كافر بدان جهت است تا عذاب بيشتري را بچشد، همانطور كه خداي شديد العقاب ميفرمايد: تا عذاب را بچشند).

وضعيت كودكان در قيامت:

حكم شرعي همين است كه: انشاءالله كودكان مسلماناني كه پيش از سن بلوغ وفات يافته اند، جاي شان در بهشت خواهند بود. (إن شاءالله). خداوند ميفرمايد: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»

(c) ketabton.com: The Digital Library

(سوره الطور: 21) (كساني كه خودشان ايمان آورده‌اند و فرزندان شان از ايشان در ايمان آوردن پيروي كرده‌اند، (در بهشت) فرزندان شان را بديشان ملحق مي‌گردانيم (تا زادگان دلبند خود را در كنار خود ببينند و از انس با آنان لذت بيشتر ببرند) بي‌آنكه ما اصلاً از عمل آن كسان چيزي بكاهيم (و از اندوخته پدران و مادران چيزي برداريم و به فرزندان شان بدهيم، و يا بدين وسيله بر حسنات فرزندان بيفزائيم و يا گناهان شان را از اين راه بزدائيم). چرا كه هر كس در گرو كارهائي است كه كرده است).

حضرت علي بن ابي طالب رضي الله عنه از جمله: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (سوره مدثر 38.) به اهل بهشت بودن كودكان مسلمانان استدلال نموده است. زيرا آنان عملي را انجام نداده‌اند كه در برابر اعمال خود مسئول باشند.

امام بخاري باب مستقلي را تحت عنوان «فضل من مات له ولد فاحتسب» مطرح نموده است و آن حديث حضرت انس رضي الله عنه كه به شرح زير ميباشد آورده است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «ما من الناس مسلم يتوفي له ثلاث لم يبلغوا الحنث الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته اياهم». (هر مسلماني سه فرزند نابالغ را از دست بدهد خداوند به فضل و رحمت خود او را وارد بهشت مي‌كند).

احمد به سندي حسن از طريق خنساء دختر معاويه بن صريم از عمه‌اش نقل كرده كه مي گويد: از پيامبر صلي الله عليه وسلم پرسيدم: اي رسول خدا! چه كسي در بهشت است؟ فرمود: «النبي في الجنة و الشهيد في الجنة، و المولود في الجنة. فتح الباري: (246/3) (پيامبران، شهداء و نوزادان (نابالغان) در بهشت هستند).

امام مسلم و امام احمد در مسند از ابو هريره رضي الله عنه روايت كرده اند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «صغارهم دعاميص الجنة، يتلقي احدهم اباه او قال ابويه، فيأخذ بثوبه، او قال بيده، كما آخذ انا بصنفة ثوبك هذا، فلا يتناهي، او قال: فلا ينتهي حتي يدخله الله و اياه الجنة». (كودكان مسلمان خدمت گزاران اهل بهشت هستند، آنان پدر خود يا والدين خود را ديده، خود را به لباس آنان آويزان مي‌كنند. همانطور كه من الآن گوشه لباس تو را گرفته ام. اين معامله به آنجا منجر مي‌شود كه خداوند آن كودك و والدينش را وارد بهشت مي‌سازد).

وضعيت كودكان مشركين و كفار در قيامت:

امام بخاري باب را تحت عنوان «ما قيل في اولاد المشركين» مطرح نموده و حديث زير را از ابن عباس رضي الله عنه نقل كرده است: «سئل رسول‌الله عن اولاد المشركين، فقال: الله اذ خلقهم اعلم بما كانوا عاملين».(درباره فرزندان نابالغ مشركين از رسول الله صلي الله عليه وسلم سوال شد؟ فرمودند: خداوند در موقع آفريدن آنها دانسته كه چه عملي را انجام مي‌دهند). ابوهريره نقل مي‌كند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «كل مولود يولد علي الفطرة، فابواه يهودانه، او ينصرانه او يمجسانه، كمثل البهيمة، تنتج البهيمة هل تري فيها جدعاء» (هر نوزادي با فطرتي سالم به دنيا مي‌آيد. پدر و مادرش او را به يهودي، نصراني و يا مسيحي تبديل مي كنند. مانند: حيوانات كه حيواني را متولد وبه دنيا مى اورند، آيا در ميان آنها حيواني را ديده ايد كه گوشش بريده شده باشد).(بخاري، كتاب الجنايز. فتح الباري: 3/246).

بر اساس اظهارات ابن حجر، بخاري با نقل اين روايات اشاره به اين دارد كه او در اين مساله اظهار نظر نمي‌كند. اما بعد از تفسير سوره روم بهشتي بودن آنها را قاطعانه اعلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشته است. ايشان احاديث اين باب را به گونه‌اي ترتيب داده كه حكايت از بهشتي بودن كودكان مشركين دارند، زيرا امام بخاري ابتدا احاديث دال بر توقف و بعد از آن احاديث مرجِح به بهشتي بودن و در پايان احاديث يقين بخش براي بهشتي بودن آنها را نقل كرده است، آنجا كه حديث زير را گزارش داده: «و اما الولدان الذين حوله فكل مولود يولد علي الفطرة، فقال بعض المسلمين: و اولاد المشركين؟ فقال: و اولاد المشركين». (و فرزندانی كه پيرامون آنها هستند، پس هر فرزندي با فطرت پاک به دنيا مي‌آيد. بعضي از مسلمانان پرسيدند: آيا كودكان مشركين نيز آنجا هستند؟ فرمود: آري).

ابن حجر مي‌گويد: حديث روايت شده از ابو يعلي از انس به سند مرفوع مؤيد ديدگاه امام بخاري است.

«سالت ربي اللاهين من ذرية البشر ان لا يعذبهم فاعطانيهم» (رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: از پروردگارم تقاضا كردم كه فرزندان نا بالغ انسان ها را عذاب ندهد، پروردگار اين سوال مرا پذيرفت). «اللاهين» بنابر تفسير ابن عباس همان اطفال هستند. و هم چنين براي بهشتي بودن فرزندان مشركين به حديث زير استدلال شده است: «اطفال المشركين خدم اهل الجنة» سلسله الاحاديث الصحيحه: (1468). (اطفال مشركان خدمت گزار اهل بهشت هستند).

اين ديدگاه كه اولاد مشركان در بهشت هستند، ديدگاه تعدادي كثيرياز علماء مانند: ابي الفرج بن جوزي و... است. امام نووي در اين باره مي‌گويد: «و هو المذهب الصحيح المختار الذي ذهب اليه المحققون لقوله تعالي: و ما كنّا معذبين حتي نبعث رسولاً. اسراء: 15» (مذهب صحيحي كه انتخاب شده و محققين نيز آن را تأييد نموده اند اين است كه فرزندان مشركين وارد بهشت مي‌شوند، زيرا خداوند بيان داشته كه: تا پيامبري به ميان قومي ارسال نكنيم، هرگز آنان را عذاب نميدهيم).

وضعيت مجانين و ديونگان در قيامت:

و در اخير ميخواهم در مورد وضعيت شخص مجنون يا ديوانه (و حتي كرولال و اهل فتره يعني كسي كه پيام ورسالت پيامبران الهي به او نرسيده باشد) مطالب ذيل بيان بدارم.

شيخ محمد ناصرالدين الباني رحمه الله دركتاب «چگونه قرآن را تفسير كنيم» مي فرمايد: «با آنها در قيامت معاملة بخصوصي خواهد شد و آن بدين صورت است كه خداوند فرستاده اي را به سوي آنها ميفرستد كه آنها را بيازمايد، چنانچه مردم در حيات دنيا امتحان ميشوند، پس هر كسي آن فرستاده را در عرصة قيامت استجابت نمود و از وي اطاعت نمود، به بهشت ميرود و كسي كه عصيان و نافرماني نمايد وارد آتش ميگردد.

(سلسله احاديث صحيحه (2468)) اين موضوع در احاديثي چنين بيان گرديده است:

- «أربعة يحتجون يوم القيامة، رجل أصم لا يسمع، ورجل هرم، ورجل أحمق، ورجل مات في الفترة وفيه: فيأخذ مواثيقهم ليطيعنه فيرسل إليهم رسول أن ادخلوا النار، فوالذي نفسي بيده لو دخلوها لكانت عليهم بردا وسلاما ثم رواه عن أبي هريرة وقال في آخره: فمن دخلها كانت عليه بردا وسلاما، ومن لم يدخلها رد إليها» (مسند امام احمد -صحيح جامع الصغير الباني) يعني: چهار نفر روز قيامت استدلال مي‌كنند؛ ناشنوايي كه نميشنود، مرد كهن سال و مردي كه عقل ندارد (مجنون است) و مردي كه در فتره (پيام و رسالت پيامبران الهي به او نرسيده است) از دنيا رفته است. از آن‌ها عهد و پيمان مي گيرند كه خداوند را فرمانبري كنند. او رسولي به نزدشان مي فرستد و به آن ها مي گويد كه وارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

آتش شوند. سوگند به كسي كه جانم در دست اوست اگر داخل شوند برايشان تبديل به سردي و سلامتي ميگردد، سپس آن را از ابو هريره روايت ميكند و در آخر حديث مي گويد: هركس داخل شود براي او تبديل به سردي و سلامتي مي گردد و هركس بدان وارد نشود او را به آتش برمي گردانند.

- محمد بن يحيي الذهلي و بزار از طريق عطيه العوفي از ابوسعيد خدري روايت كرده اند كه گفت: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «الهالک في الفترة، والمعتوه والمولود يقول الهالک في الفترة لم يأتني كتاب، ويقول المعتوه: رب لم تجعل لي عقلا أعقل به خيرا ولا شرا، ويقول المولود: رب لم أدرک العقل، فترفع لهم نار فيقال لهم: ردوها، قال:فيردها من كان في علم الله سعيدا لو أدرک العمل، ويمسک عنها من كان في علم الله شقيا لوأدركالعمل، فيقول: إياي عصيتم فكيف لو أن رسلي أتتكموفي رواية البزار فكيف برسلي بالغيب قال البزار لا يعرف إلا من طريق عطية عنه» يعني: كسي كه در فتره بميرد و معتوه و مولود. اولي مي گويد: رسالتي به من ابلاغ نشد و معتوه مي گويد: پروردگارا، براي من عقل قرار ندايد تا به وسيله آن خير و بدي را بفهمم و مولود مي گويد: پروردگارا من قادر به تعقل نبودم. آنگاه آتش برايشان مهيا مي شود و گفته ميشود بدان وارد شويد؛ آنگاه هركس در صورت مواجهه با عمل، در علم خداوند سعادتمند شود، بدان وارد مي شود و هركس در علم خداوند در صورت مواجهه با عمل، شقاوتمند گردد از ورود بدان خود داري ميكند آن وقت به آن ها گفته ميشود: خودم را نافرماني و معصيت كرديد حال اگر رسولانم نزد شما مي آمدند چگونه با آن ها معامله مي‌نموديد. و در روايت بزار آمده: چگونه با رسولان من معامله مي نموديد در حالي كه آن ها شما را به ايمان به غيب دعوت مي نمودند و بزار مي‌گويد: اين روايت جز از طريق عطيه شناخته نشده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره عَبَسَ

جزء – (30)

این سوره در « مکه » نازل شده و دارای چهل و دو آیه می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب إفتتاح با ذکر «عبوست یعنی تُرش رویی» که از أوصاف عادتی و جبلی بشر است و بر انسان در وقت مصروفیت آن به کاری دیگری مهمتربرایش، چیره می شود که این حالت «عبس» نامیده شد.

نام «عبس» از أولین آیۀ این سوره گرفته شده است. قابل تذکر است که «عبس» نام این سوره است نه عنوانی برای مضامین آن.

«عَبَسَ»: از مادهی عُبُوس یا عَبُوس گرفته شده است. عُبُوس یا عَبُوس به کسی گفته شده که چهرهاش را درهم کشیده است و عمدتاً اخم و ترشرویی بیرونی ریشه در درون داشته میتواند.

پیوند و مناسبت سورۀ عبس با سورۀ النازعات:

هنگامی که خداوند متعال سورۀ نازعات را به ذکر إنذار و ترسانیدن کسی که از قیامت بترسد، پایان داد، سورۀ عَبَسَ را به ذکر إنذارش، شروع کرد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ عَبَسَ:

سورۀ «عبس» به نام سوره «سفره» نیز یاد می شود، این سوره دارای (1) یک رکوع، (42) چهل و دو آیت، (133) یکصدو سی وسه کلمه، (552) پنجصد وپنجاه دو حرف و (292) دوصدو نودودو نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.).

اسباب نزول سورۀ عَبَسَ :

مفسران در بیان سبب نزول این سورۀ کریمه گفته أند: این سوره در شأن عبدالله بن أُم مکتوم رضي الله عنه پسر خالۀ حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها نازل شد. داستان آن را مفسرین چنین بیان فرموده أند:

عبدالله بنام مکتوم رضی الله عنه نابینا در حالی نزد رسول الله صلّي الله علیه و سلّم آمد که جمعی از سران قریش ـ عتبه و شیبه دو فرزند ربیعه، أبوجهلبن هِشام، عباس بن عبدالمطلب، أُمیه بنخلف و ولیدبن مغیره نزد آنحضرت نشسته بودند و آن حضرت صلّي الله علیه و سلّم آنان را به سوی اسلام دعوت میکردند. أُمید بدان بود که با مسلمان شدن این بزرگان قوم دیگران نیز مسلمان شوند.

در این أثنا عبدالله بن أُم مکتوم رضي الله عنه گفت: یا رسول الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزوجل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار میکرد که نمیدانست رسول الله صلّي الله علیه و سلّم به دعوت سران قریش مشغولأند.

پس آن حضرت صلّي الله علیه و سلّم این امر را که او سخنشان را قطع می کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند (و عبوس شدند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول الله صلّي الله عليه و سلّم ابن ام مکتوم را گرامی میداشتند و چون او را میدیدند، میگفتند: «مرحبا بمن عاتبني فيه ربي: خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به خاطر وی عتاب کرد».
آنگاه به او می گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو بپردازم.
سیرت نویسان مینویسند که پیامبر صلي الله عليه وسلم دو بار او (عبدالله بن اُم مکتوم رضي الله عنه) را به عنوان والی شهر مدینه زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم عازم غزوات میگردد، تعیین نموده است.
روایت شده است که رسول الله صلّي الله عليه و سلّم بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روي فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به اُمور توانگری مشغول ساختند.
طرز افاده به کلام غایب از الله تعالی که مخاطب پیام اسلام را قرار نمیدهد و میفرماید:
عبس و تولي - عبوس و ترش رو شده وقتیکه به وی کور آمد. یعنی ذات باری تعالی نه گفتند که: عبوس و ترش روی شدی زمانیکه شما را کور مخاطب قرار دادند. این طرز عالی افاده أدب و غُصه در هم خلط و تربیت و تعین حدود انسان و رسالت وی در هدایت او است. این به ذات خود نوعی از إعجاز قرآنی است که در افاده روش خاص به خود را دارد.

شرایط صحابه شدن:

علماء در مورد شرایط صحابه شدن میفرمایند که: یکی از شروط صحابی بودن دیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم است آیا اشخاص نابینایی همچون ابن مکتوم که در محضر رسول الله صلي الله عليه وسلم بودند جزو صحابه محسوب میشوند و یا خیر؟
در جواب باید گفت: شروط صحابه بودن بصورت زیر است:
1 - شخص در هنگام زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاقات کرده باشند.
2 - به پیامبر صلي الله عليه وسلم ایمان آورده و با ایمان نیز از دنیا رفته باشند.
حال اگر کسی یکی از دو شرط فوق را نداشته باشد، او جزو أصحاب رضي الله عنهم قرار نمی گیرد.
ولی عبدالله بن ام مکتوم رضي الله عنه هر چند نابینا بوده است ولی دو شرط فوق را داشته است! زیرا شرط صحابی بودن دیدن چهره ی پیامبر صلي الله عليه وسلم نیست! بلکه ملاقات پیامبر صلي الله عليه وسلم است و ملاقات یعنی حضور رساندن نزد پیامبر صلي الله عليه وسلم. و لذا ملاقات با دیدن فرق می کند و علماء شرط را بر دیدن نکرده اند بلکه شرط بر ملاقات است.
مثلاً اویس قرنی رحمه الله هرچند که در زمان حیات پیامبر صلي الله عليه وسلم به ایشان إیمان آوردند و همچنین با إسلام وفات کردند، ولی چون هرگز موفق به ملاقات پیامبر صلي الله عليه وسلم نگردید، او شامل صحابی نمی باشد.

محتوای کلی سورۀ عَبَسَ:

اگر به محتوای سورۀ عبس، بصورت کل نظر بیاندازیم، در خواهیم یافت که این سوره در 5 موضوع اساسي خلاصه مي شود:
1 - عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

2 - اهمیت و جایگاه قرآن عظیم الشأن.
3 - ناسپاسی انسان در برابر نعمت های الهی.
4 - بیان گوشه ای از نعمت های الهی.
5 - قیامت و سرانجام سرنوشت مؤمنان و کافران

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سُورَه عبس

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایند ه ومهربان

عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الأَعْمَى ﴿٢﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ﴿٤﴾ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى ﴿٥﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ﴿٦﴾ وَمَا عَلَيْكَ أَلا يَزَّكَّى ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾ كَلا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿١٢﴾ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ ﴿١٤﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴿١٥﴾ كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿١٦﴾ قُتِلَ الإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ﴿١٩﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ﴿٢١﴾ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ﴿٢٢﴾ كَلا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ ﴿٢٣﴾ فَلْيَنْظُرِ الإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا الأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلا ﴿٢٩﴾ وَحَدَائِقَ غُلْبًا ﴿٣٠﴾ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ﴿٣١﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلأَنْعَامِكُمْ ﴿٣٢﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ﴿٣٣﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ﴿٤٠﴾ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ﴿٤١﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ﴿٤٢﴾

ترجمه و تفسیر مؤجز

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در بارۀ مساوات و برابری در دین مقدس اسلام بحث بعمل آمده است:

«عَبَسَ وَتَوَلَّى» (1):

(چهره درهم کشید، و روی بر گردانید). یعنی پیامبرصلی الله علیه وسلم به خاطر مصروفیت به دعوت بزرگانی از کافران چهره‌اش را درهم کشید؛ یعنی رو گشتاند و به سؤال نابینا گوش فرا نداد؛ هرچند با او در غیاب آنان با مهربانی مخاطبه نمود.

«أَن جَاءهُ الْأَعْمَى» (2):

(که چرا آن کور نزد وی آمد).

أحمد بن محمد الصّاوي المالكي الخلوتي مؤلف حاشيه على تفسير جلالين فرموده است:

به منظور إبراز مِهر و احترام نسبت به پیامبر، خداوند متعال از ضمایر غایب عبس و تولی استفاده کرده است؛ چون شدت و سختی و عتاب در «تاء» خطاب «عبست و تولیت» أمری است غیر قابل إنکار. نام فرد نابینا «عبد الله بن إبن مَکتوم» بود، و بعد از نزول آیات سرزنش هر وقت نزد پیامبرصلی الله علیه وسلم می‌آمد، پیامبر می‌گفت: مرحبا به آنکه به خاطر او خدایم مرا سرزنش کرد، و عبایش را برای او پهن می‌کرد تا بنشیند.(تفسیر صفواة التفاسیر).

«اعمی»: از مادۀی عَمَی است و عمی یعنی فقدان بصر و یا بصیرت برای از دست‌دادن چشمِ سر و یا چشمِ دل کلمۀی اعمی استعمال شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَمَا يدْرِيكَ لَعَلَّهُ يزَّكَّى» (3):

(چه چیزی آگاهت ساخت، شاید او خودش را پاکیزه میساخت.).
«لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ»: «شاید او از گناهان پاک و آراسته گردد.»
«يَزَّكَّىٰ»: اعمال صالح انجام دهد که باعث پاک‌شدن گناهان شود.
علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله از جمله مفسرین معاصر می فرماید: «سبب نزول این آیات کریمه این است که مرد نابینایی از مؤمنان آمد تا از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بپرسد و از او یاد بگیرد. در همان لحظه مردی از ثروتمندان نیز آمد.
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای هدایت شدن مردم به شدّت علاقمند بود. بنابر این پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رو به مرد ثروتمند نمود و به او توجه کرد و از مردِ نابینا روی گردانید، تا این ثروتمند را هدایت کند، و به هدایت شدن و پاکیزه شدن او طمع ورزید.
پس خداوند او را (پیامبر بزرگوار اسلام را) سر زنشی نرم کرد و فرمود: **«عَبَسَ وَتَوَلَّى»** در برابر فقیر چهره در هم کشید و بدن خود را به سوی ثروتمند کج کرد. سپس سبب توجه پیامبر را به آن ثروتمند بیان کرد و فرمود: **«وَمَا يدْرِيكَ لَعَلَّهُ يزَّكَّى»** تو چه می دانی شاید نابینا از اخلاق زشت پاک گردد و به اخلاق زیبا آراسته شود. **«أَوْ يذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَى»** یا آنچه را که به او فایده می رساند بپذیرد و از این پند بهره مند شود و این فایده بزرگی است که هدف از بعثت پیامبران و موعظه واعظان و پند دادن پند دهندگان همین است.
پس توجه کردن تو به کسی که نزدت آمده و خود را نیازمند تو می داند مناسبتر و ضروری تر است. و اما روی آوردن و پرداختن تو به توانگری که خود را بی نیاز می داند و نمی پرسد و علاقه ای به خیر ندارد، و رها کردن کسی که از این توانگر بسی سزا وارتر است، شایسته تو نیست، چون اگر آن توانگر تزکیه نشود گناهی بر تو نیست و تو به خاطر کار بد او مورد بازخواست قرار نمی گیری.

امر مشخصی به خاطری امر موهومی ترک نمیشود:

مفسرین میگویند: این جا قاعده معروفی به دست می آید که «هیچگاه أمر مشخصی، به خاطر أمر موهومی ترک نمی گردد، و مصلحتی که تحقق یافته است نباید به خاطر مصلحتی که گمان تحقق آن می رود رها شود.» و باید به طالب علم و کسی که نیازمند دانش است و به آن علاقمند می باشد از کسی که چنین نیست بیشتر توجه شود».
شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به‌مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم السلام است، زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه‌ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است.
عذر ابن امکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

«أَوْ يذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَى» (4):

(یا پند مي گرفت وپند سودمندش مي ساخت).
مفسر«تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیۀ مبارکه می نویسد: این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به‌مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت أنبیاء علیهم السلام زیرا این کار ایشان بر اثر أنگیزه‌ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن اُم مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول أند و بدین اُمید با آنان سخن می‌گویند که به إسلام مشرف شوند.

«أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى» (5):

(اما آن کس که خود را بی نیاز میداند).یعنی: کسیکه به سبب مال و جاهی که دارد، خود را از ایمان، علم و دین، بی‌نیاز می‌داند و خویش را از شنیدن حرف حق و دعوت دین و شنیدن حق و کلام الله بی‌نیاز می‌داند و غنای کاذب یعنی غنای مادی، او را به طغیان کشانده است، تو به آن‌ها می‌پردازی؟

«فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّى» (6):

(تو به او روی میآوری).یعنی: به او روی می‌آوری و با او سخن می‌گویی در حالی که او تحت تأثیر ثروت و توانگری خویش از تو اظهار بی‌نیازی می‌کند و از آنچه که آورده‌ای، روی برمی‌گرداند.

«وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى» (7):

(وبر تو الزامي نباشد اگر خود را پاکیزه نساخت). اگر از گناهش پاک نشود، بر تو ضرری نیست تا بدان سبب بر هدایتش حریص باشی. زیرا مأموریت تو فقط إبلاغ پیام إلهی است و بس. بنابراین او را تا هنگامی که سرکشی می‌کند و هدایت را ترک می‌نماید در پلیدی‌اش رها بگذار.

«وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَى» (8):

(و اما کسی که شتابان (برای کسب خیر] به نزد تو آمد).

«يَسْعَىٰ»: یعنی در طلب خیر - علم و هدایت- به‌سوی تو می‌شتابد.

«وَهُوَ يَخْشَى» (9):

(و از خدا ترسان است). یعنی او از عذاب الهی و مجازاتش می‌ترسد و ترس الله متعال باعث شده که سؤال کند تا حلال را بداند و بدان عمل کند؛ حرام را بشناسد و از آن پرهیز نماید. بلی ! با خوف الهی می توان نجات را به دست آورد.

«فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّى» (10):

(پس تو یی از وی بی پروایی کنان).

مفسرابن کثیرفرموده است: «از اینجاست که الله عزوجل به پیامبرش دستور داد تا کسی را به امر إبلاغ و هشدار مخصوص نگرداند بلکه میان شریف و وضیع، فقیر و غنی، آقا و برده، مرد و زن و بزرگسال و خردسال در ابلاغ پیام حق برابری برقرار نماید».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 23) در بارۀ موضوعات از قبیل اینکه: اینکه قرآن، اندرز است، کفران نعمت خدا، زنده شدن پس از مرگ، به بحث گرفته شده است.

«كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ» (11):

(نه چنین است، این است یاد دهانی ای). یعنی بی‌گمان، این [آیات برای کسانی که به آن روی آورند] تذکر و یادآوری است».

خداوند متعال میفرماید: به حق این موعظه و پندی از جانب خداوند است که با آن بندگانش را پند می دهد و آنچه را که به آن نیاز دارند در کتابش مشخص می نماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس وقتی این روشن شد، **«فَمَن شَاء ذَكَرَهُ»** هر کس که میخواهد به آن عمل کند.
همان طور که خداوند متعال میفرماید: **«وَقُلِ الحَقُّ مِن رَّبِّكُم فَمَن شَآءَ فَليومِن وَمَن شَآءَ فَليكفُر»** و بگو: «حق از جانب پروردگارتان است پس هرکس می خواهد ایمان بیاورد و هرکس می خواهد کفر ورزد.».
سپس محل نگهداری این پند، و بزرگی و بلندی مقام و منزلت آن را بیان کرد و گفت:

«فَمَن شَاء ذَكَرَهُ» (12):

(پس هر کس بخواهد از آن پند گیرد.). یعنی هر که دوست دارد که از نصایح قرآن بهره‌مند شود چنین کاری را انجام دهد؛ یعنی خویشتن را با وحی مهذّب سازد، روش خود را با دین قوام بخشد و با عمل صالح از علم نافع فایده گیرد.

«فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ» (13):

(در صحیفه هاي گران قدر است).در صحیفه های والا و دارای مقام بلند و پاک و به دور از آفت ها است و دست شیطان ها به آن نمیرسد. بلکه این صفحه ها **«بِأَيدِي سَفَرَةٍ»** در دست نویسندگانی است و آن ها فرشتگان میباشند که سفیران الله در میان خدا و بندگانش هستند.

«مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» (14):

(بلند مرتبه اي پاکیزه ای).
مفسر تفسیر «تفهیم القرآن » می نویسد: یعنی از هر نوع آمیختگی پاک است. آموزه های ناب و حقی در آن عرضه شده است. هیچ نوع اندیشه و نظریه ی باطل و فاسدی نتوانسته است به آن راه پیدا کند. آلودگی هایی که کتاب های مذهبی دیگر دنیا به آنها آلوده شده اند، ذره ای از آن ها نتوانسته است به درون این کتاب رخنه کند. چه تخیل های بشری باشند، یا وَساوِس شیطانی، این کتاب از هر دوی آن ها پاک نگه داشته شده است.
«مُّطَهَّرَةٍ »: **مُطَهَّر**: از ماده‌ی طهر و طهارت است که می‌تواند طهارت جسم باشد و یا طهارت روح و نفس و روان باشد
«مَّرْفُوعَةٍ»: والا در آسمان.

«بِأَيدِي سَفَرَةٍ» (15):

(به دست (فرشتگان) سفیران (وحی است).
«سَفَرَةٍ»: سفیر، نویسندگان. **سفره**: فرشتگانی أند که به‌کار انتقال وحی در میان الله متعال و پیامبرانش می‌پردازند، از ماده سفارت که رفت و آمد برای آوردن اصلاح در میان قوم است، گرفته شده است.
مفسران در تفسیر این کلمه فرموده أند:

- أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و حافظان قرآن.
- ملائک و فرشتگان که سفیر الله به سوی انسان‌ها هستند.آن فرشتگان مطیع و فرمان‌بردار پیشگاه الله متعال‌اند که این قرآن را در لوح محفوظ به ثبت رسانده‌اند، این صفات ملائک شامل هر شخص مؤمن، کریم‌النفس، پاک طینت، حافظ و عامل به کتاب الله می‌شود، مؤمنی که قرآن را در دستان خود قرار داده و آن را قرائت و ترتیل می نماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در صحیح بخاری از عایشه (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَثَلُ الَّذِی یَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهْوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ»«مثال کسی که قرآن را بخواند و حافظ آن باشد در ردیف فرشتگان بزرگوار و نیکوکار است».(بخاری: 4937) و (مسلم: 798).

«كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (16):

(بزرگوار و نیکوکار). یعنی فرشتگانی که در نزد پروردگارشان بزرگوار و دارای عزّت اند، « لا یعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون.» از امرش اطاعت می‌کنند، از نواهی‌اش اجتناب می نمایند، از کدورت گناهان به سلامت مانده‌اند و از آثار عیب‌ها رهایی جسته‌اند.

«قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (17):

(مرگ بر (این) انسان، چقدر نا سپاس است؟!).

«قُتِلَ ٱلْإِنسَٰنُ»: لعنت بر انسان کافر.

«مَآ أَكْفَرَهُۥ»: چه ناسپاس است. چه کافر بی‌ایمانی است.

الله سبحان وتعالی انسان کافر را لعنت کند، چه قدر کفرش شدید و انکارش بزرگ است، احسان را فراموش کرده و خداوند رحمت را عصیانگری کرده است، از شیطان اطاعت نموده و به قرآن کریم تکذیب کرده است!

شأن نزول آیه‌ی 17:

ابن منذر به نقل از عکرمه می فرماید: وقتی «عُتبه» پسر أبولهب گفت: «کفرت برب النجم»: به پروردگار ستاره بی باورم. این آیۀ شرف نزول یافت.

«مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (18):

(الله) او را از چه چیز آفریده است؟ [که این‌گونه تکبر ورزیده و کفر می‌ورزد]»

«مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ» (19):

(او را از نطفة (نا چیز) آفریده است، آنگاه او را موزون ساخت.)

یعنی: او را از آب بی‌مقداری آفرید از میان هزاران نطفه که الله به او امر کرده است. بناً برای کسی که از مخرج بول بیرون آمده است، چگونه شایسته است که تکبر ورزد؟

«فَقَدَّرَهُۥ»: پس اندازه مقررش بخشید.

مفسرابن کثیر فرموده است: یعنی روزی و أجل و عمل او را تعیین کرده و معلوم نموده است که آیا شقی می‌باشد یا سعید.(مختصر ۶۰۰/۳).

مفسران درتفاسیر خویش درمورد این آیه می نویسند:

- الله تعالی تو را از نطفه‌ای ناچیز در مجرای إدرار مرد و رحم زن خلق کرد؛ إبتدا نطفه و بعد علقه و لخته خون و سپس به صورت مُضغه و پاره گوشت؛ پس چرا متکبری؟
- ای انسان تو نطفه‌ای ناچیز بودی که الله تمام اعضای بدن تو را خلق کرد و تو را زیبا و مکمل آفرید پس چرا مغروری؟
- الله قدرت ایستادن به تو داده و تو را کامل و پر از نعمت خلق کرده است؛ پس چرا متکبری؟
- الله متعال انسان را از یک نطفۀ ناچیز و در چند مرحله خلق کرده است: نخست نطفه بعد علقه و سپس مضغه. آیا کسی که چنین وضعیتی را دارا باشد، شایان این است که

(c) ketabton.com: The Digital Library

نسبت به الله کفر ورزد و متکبر شود و خود را از پروردگار بی‌نیاز داند؟ انسان باید به ابتدا و پایان و میان این آغاز و پایان بنگرد؛ آغازش نطفه‌ی گندیده و پایانش لاشه‌ی بدبو و میان این دو حامل نجاساتی می‌باشد، چنین انسانی اصلاً چرا باید کفر ورزد و چرا باید تکبر کند؟

«ثُمَّ السَّبِيلَ يسَّرَهُ» (20):

(سپس راه را برای او آسان گرداند).یعنی سپس راه خروج از شکم مادر، راه معاش او، یا راه سعادت او را، سهل و آسان گردانید. اگر الله متعال راه خروج را از شکم مادر میسر نمی‌ساخت چگونه بیرون می‌آمد؟

حسن بصری (رح) فرموده است: چگونه موجودی تکبر می‌کند که دوبار از مجرای ادرار یعنی از ذکر و فرج عبور کرده است؟ (تفسیر قرطبی ۲۱۶/۱۹).

«یسره»: یعنی انسان را آنچنان ساخته و پرداخته کرده که بتواند در این راه گام بردارد. اما همچنان که از بیرون وحی را فرستاده است از درون هم استعدادها و توانایی‌ها را بخشیده است تا انسان بتواند گام به گام این وحی را عملی و تطبیق نماید.

«ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» (21):

(بعد او را میمیراند و وارد قبرش میگرداند).یعنی برایش قبر مقرر کرد تا به عنوان إحترام در آن نهان شود، در غیر آن، گندیده و متعفّن می‌شد و تبدیل به خوراک جانوران و وحوش و پرندگان و درندگان نگردد. خازن گفته است: بدین ترتیب بنی آدم را بر دیگر حیوانات تفضیل و برتری داده است.

«ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ» (22):

(سپس هر وقت بخواهد او را زنده میگرداند).یعنی و بعد از مرگ او را برای حشر و حساب وجزا زنده می کند. (تفسیر خازن ۲۱۰/۴).

«إِذَا شَآءَ»: زمانی که الله خودش خواست و امر کرد. این زمان دست ما نیست.

«كَلَّا لَمَّا يقْضِ مَا أَمَرَهُ» (23):

(هرگز چنین نیست، (که او میپندارد) او هنوز آنچه را که (الله) فرمان داده، به جای نیاورده است.) این کافر باید از تکبر و نخوت و جبروت خود بازگردد؛ چرا که فرض مقرر از جانب الله متعال را أداء نکرده و عبادتی را انجام نداده است که الله او را به انجام دادن آن مکلف کرده است.

علامه ابن کثیر آیۀ مبارکه ««كَلَّا لَمَّا يقْضِ مَا أَمَرَهُ» را به «ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ» متعلق ساخته چنین نتیجه میگیرد که خدای تعالی هروقت که خواست مردگانرا زنده گردانیده حَشر میکند و کسی را مجال دم زدن نیست که گوید چرا درین زودی ها صورت نمیگیرد زیرا حکم تکوینی (حکم خِلقتی) خود را درباره دنیا هنوز با تمام نرسانیده است (تفسیر کابلی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (24 الی 42) در بارۀ موضوعات؛ نیازومایحتاج انسان به نعمتهای الهی، وموضوع خوف وترس روز قیامت به بحث گرفته شده است.

«فَلْينظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (24):

(انسان باید به خوراک خود بنگرد).

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی انسان باید به خوراکی که مایه‌ی حیات او است بنگرد که چگونه با تقدیر و تدبیر الله متعال کامل شده است؛ شاید انسان آن را متذکر شود و الله را سپاس گوید.
در این آیۀ مبارکه از لزوم نظر کردن به طعام سخن به میان آمده است و بدون شک معنای ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در ادامۀ آیات این سوره به آن اشاره شده ولی غذای روح را نیز میتوان از این آیه استفاده کرد.
به عبارتی دیگر چون انسان ترکیبی است از روح و جسم همانگونه که جسم او نیاز به غذاهای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است. مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که: این آیه ازجمله آیاتی است که دارای معنای عام است.

«أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاء صَبّاً» (25):

(بی‌گمان ما آب فراوان (از آسمان) فرو ریختیم). یعنی ما با قدرت خود آب را به شیوه‌ای شگفت‌انگیز از ابرها فرو ریختیم که از آن آب فراوانی پدید می‌آید، دارای برکت و نماست و حیات انسان‌ها، حیوانات و نباتات را تأمین می کند.

«ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقّاً» (26):

(سپس زمین را شگافتیم به نیکی شکافتیم).یعنی بعد از آن خاک زمین را با رویانیدن نبات، موافق حجمش و بدون زیادت و نقصان، بلکه باحکمت و اتقان شکافتیم تا ساق نبات از آن بیرون شود.به همین جهت خداوند متعال بعد از آن، هشت نوع از انواع میوه ها را به‌شرح ذیل تذکر داده می فرماید:

«فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبّاً» (27):

آنگاه در آن دانه های (فراون) رویاندیم.یعنی در نتیجه دانه‌های گندم، جو و جواری را از زمین بیرون آوردیم تا با اصناف متعدّد و مزّه‌های متنوّع غذای انسان و حیوان باشند.

«وَعِنَباً وَقَضْباً» (28):

(و انگور و سبزیجات را).

«وَزَيْتُوناً وَنَخْلاً» (29):

(و زیتون و درختان خرما را).
الله متعال در این‌جا، نام سه میوه‌ی انگور، زیتون و خرما را ذکر فرموده و دلیل آن این است که این میوه‌ها بسیار مفید و پرخاصیت هستند و به پادشاه میوه‌ها معروف ومشهوراند.

«وَحَدَائِقَ غُلْباً» (30):

(و باغ‌های پر درخت و انبوه را).
«نخل غلب»: درختان خرمای اصیل، تنومند و ضخیمی است که به طور پرپشت و به تعداد زیاد در نخلستان قد برافراشته باشد.

«وَفَاكِهَةً وَأَبّاً» (31):

(و میوه و گیاهی را).
«فاکهه»: هر چیزی است که مردم از میوه‌ها می‌خورند. آن را عام ذکر کرد تا شامل تمام انواع آن بشود.
مفسرقرطبی فرموده است: **«ابّ»** یعنی گیاه و علوفه‌ی مورد استفاده‌ی حیوانات. (قرطبی ۲۲۰/۱۹.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مَّتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (32):

(همۀ این‌ها) برای بهره‌گیری شما و چهار پایان‌تان است.).

ابن کثیر فرموده است: این آیات متضمن منت نهادن بر بندگان می‌باشند. و با اشاره به رویاندن نبات از زمین مرده، بر این نکته استدلال می‌کند که اجسام بعد از این که به صورت استخوان‌های پوسیده و اعضای از هم پاشیده درآمدند، این‌گونه زنده می‌شوند.(مختصر ۶۰۱/۳).

خداوند متعال بعد از آن، خوف و هراس قیامت ذکری بعمل آورده می فرماید:

«فَإِذَا جَاءتِ الصَّاخَّةُ» (33):

(پس هنگامی‌که (آن) صدای مهیب (قیامت) فرا رسد.)

«ٱلصَّآخَّةُ»: «صیحه‌ی عظیم و گوش خراش نفخه‌ی دوم.» روزی که صدای ترس آور إسرافیل گوش‌ها را می‌خراشد و وحشت و هراس به دل‌ها می‌اندازد.

« صخ»: زدن آهن بر آهنی دیگر، یا زدن با عصا بر چیزی است که از آن آواز گوش‌خراشی پدید آید.

پس از آن‌که الله متعال آغاز حیات و زندگی انسان را در این دنیا بیان نمود، به بیان و توضیح معاد و سرانجام بشر در دنیای دیگر پرداخت و فرمود:**«فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ۳۳»:** شاید تسمیه‌ی قیامت به **«صاخه»** به این دلیل باشد که شدت نفخه‌ی دوم صور، چنان است که گوش‌ها را می‌خراشد و چه‌بسا کر شوند که الله متعال به دنبال آن می فرماید:

«يوْمَ يفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (34):

(روزی‌که انسان از برادرش بگریزد).یعنی روزی که انسان علی رغم نزدیکی، صلۀ رحم و علاقۀ نسبی از برادرش می‌گریزد؛ یعنی برادری، معرفت و منفعتی وجود ندارد؛ زیرا وضعیت از هر چیزی بزرگتر است.

قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدر ازپسر.

«وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ» (35):

(و از مادر و پدرش).یعنی هولناکی موقف به اندازه‌ای است که انسان از پدر و مادرش هم می‌گریزد و از حسناتش برای‌شان نمی‌دهد. بلی ! او را اموری از پدر و مادر به خود مصروف ساخته که عقل‌ها را در ربوده، فکرها را به دهشت انداخته و چشم‌ها را بی‌خود کرده است.

«وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ»(36):

(و از همسر و فرزندانش (نیز بگریزد).زیرا ترس بیش از حد و هولناکی وحشت‌آوری به وی دست داده است. همچنان از فرزندانش با آن لطف و مهربانی و شفقتی که بر آنان داشته می‌گریزد. بلی ! علاقه‌ها به نهایت رسیده، رابطه‌ها بگسسته و نسب‌ها از میان رفته است.

عامل فرارشان چیزی جز خوف وترس بزرگ و هنگامه وحشتناک قیامت نیست. چنان که حدیث شریف‌آمده است: «تحشرون حفاة عراة مشاة غرلا، قال: فقالت زوجته: یا رسول‌الله، ننظر أو يري بعضنا عورة بعض؟ قال: لكل امريء منهم يومئذ شأن يغنيه».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«پای برهنه، بدن عریان، پای پیاده و ختنه ناشده محشور می‌شوید. راوی می‌گوید: پس همسر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید: یا رسول الله! آیا بعضی از ما عورت بعضی دیگر را می‌نگریم، یا می‌بینیم؟ فرمودند: در آن روز هرکس از آنان را شغلی است که او را کفایت می‌کند» (آیه بعد). یعنی هرکس چنان به هول و هراس و پریشانی خود غرق است که به این امر پرداخته نمی‌تواند.

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (37)

(در آن روز هرکس را کاري است که اورا به خود مشغولش دارد).هر انسانی موقف دشواری دارد که قلبش را مشغول ساخته و عقلش را محو نموده است؛ چنان‌که دوستان را فراموش نموده، از یارانش غافل شده و از نسب‌ها و رابطه‌ها به خود مصروف است. روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می‌شود. در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست.

علماء ومفسران درمورد دلیل ترس و فرار مردم از یکدیگرتوضیحات ذیل ارایه داشته اند:

- شخص از این می‌ترسد که نیکی‌هایش را از او بگیرند؛ زیرا در دنیا ممکن است حقی بر گردن داشته باشد.
- هرکس مشغول نفس خویش است و به فکر خود می‌باشد حتی پیامبران و هرکسی می‌گوید: نفسی! نفسی!
- هرکس از کسی دیگر درخواست نیکی می‌کند.
- می‌گریزد تا مورد تقاضای دیگران قرار نگیرد. می‌گریزد تا رسوایی او را دیگران نفهمند.
- می‌گریزد تا به کار خود برسد و تکلیفش زودتر روشن شود.

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ» (38):

(چهره‌هایی در آن روز گشاده و روشن است).

«مُّسْفِرَةٌ»: «نورانی و درخشان» چهره‌ای که خوشحالی قلبی از درخشش آن معلوم است. همانا چهره‌های مؤمنان در آن روز، روشن و تابان است. با مژده یابی تابان شده، با شادمانی روشنی یافته، با سرور می‌درخشد و آن را نور و اشراق تحت پوشش قرار داده است.

«ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» (39):

(خندان و شادان).یعنی از دیدن عطایا و کرم و رضایت خدا سخت شاد و مسرورند و به خاطر برخورداری از آن نعمت‌های دایمی خوشحال اند.

«مُسْتَبْشِرَةٌ»: با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شکفته شود. نباید فراموش کرد که: خنده‌های قیامت، بر اساس بشارت به آینده‌ای روشن است. و آلودگی به گناه در دنیا، سبب آلودگی چهره در قیامت می‌شود.

«وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ» (40):

(و چهره‌هايي در آن روز غبار آلود است.).یعنی چهره‌های دیگری هم هستند که غبارغم و أندوه و زبونی و پشیمانی و گناه آنها را گرفته است و هم چون هیزم نیم سوخته اند. زیرا می‌بینند که الله متعال عذاب سختی را برایشان آماده نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گناه، باعث می‌شود که چهره پاك الهی انسان، با نقابی زشت و سیاه پوشیده شود.
«غَبَرَةٌ»: «برآن گرد نشسته -کدورت و اندوه».

«تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» (41):

(سیاهي (و تاریکی) آن‌ها را پوشانده است).یعنی تاریکی گناه، سیاهی خطاها و تیره‌گی معاصی چهره‌های آنان را پوشانیده است؛ زیرا وقتی عذاب را دیدند و مجازات را مشاهده کردند.
مفسرنسفی فرموده است: «تو وحشتناک‌تر از آن نمی‌بینی که غبار و سیاهی هردو در یک چهره جمع شود».
این آیات متبرکه، مردم را در قیامت به دو دسته تقسیم می‌کند: اهل سعادت و اهل شقاوت، که هردو گروه با سیما و چهره‌شان شناخته می‌شوند. چون صورت انسان، آئینه سیرت اوست و شادی و غم درونی او در چهره‌اش ظاهر می‌گردد.
این سوره با چهره درهم کشیدن در دنیا آغاز و با چهره دود آلوده شدن در قیامت پایان می‌یابد. «عَبَسَ.... تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ».

«أُوْلَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ» (42):

اینان همان کافران بدکاراند که در دنیا بر کفر و فجور زندگی کردند و بر آن حالت هم مردند. آن‌ها کسانی بودند که در دنیا پرده‌ی کفر را بر ایمان قرار دادند، آنان کسانی اند که: کتاب الله و پیامبرش را تکذیب کرده‌اند و بدکارانی اند که معاصی و گناهان را مرتکب شده‌اند؛ آنان‌که از رسالت انکار ورزیدند و راه گمراهی را در پیش گرفتند.
آنان کسانی آند که: إیمان‌شان به امراض مختلف از جمله نفاق و ریا دچار گردید. از طاعت الله به دور، واجبات را ترک کرده و محرمات را مانند ربا و زنا و خون‌ریزی مرتکب شدند.
مفسرصاوی فرموده است: الله متعال به علاوه‌ی سیه‌رویی، گرد و غبار بر آن افزوده است؛ چرا که آنها کفر و تبهکاری را با هم داشتند.(صاوی ۲۹۴/۴).
بدین وسیله سرآغاز و سرانجام این سوره هماهنگ می‌گردد... سرآغاز سوره حقیقت معیار و میزان را بیان می‌دارد، و سرانجام سوره نتیجهٔ این معیار و میزان را به رشتهٔ سخن می‌کشد. این سوره کوتاه این همه حقائق بزرگ و صحنه‌ها و منظره‌های سترگ، و آهنگها و پیامهای مهمّ را به گوش جان می‌خواند، و همه آنها را اینگونه زیبا و دقیق می رساند.

مخاطب این سوره کیست؟

در مورد سورۀ «**عبس**»، حدیث صحیح وجود داردکه مخاطب این سوره پیامبر اسلام (صلي الله عليه وسلم) میباشند. واینکه قاضی عیاض و دیگر علمای أهل سنت گفته اند که این سوره برای کسی دیگر نه، پیامبر نازل شده است.
ترمذی و حاکم از عایشه رضي الله عنها روایت کرده اند: «أنزلت: «عبس وتولي» في ابن أم مكتوم الأعمي أتي رسول الله صلي الله عليه وعلي وسلم فجعل يقول: يا رسول الله أرشدني، وعند رسول الله صلي الله عليه وعلى آله وسلم رجل من عظماء المشركين، فجعل رسول الله صلي الله عليه وعلى آله وسلم يعرض عنه، ويقبل علي الآخر. ويقول: تري بما أقول بأسا ففي هذا نزل». ترمذي (3331).

(c) ketabton.com: The Digital Library

يعنى: إبن أُم مكتوم نابينا بود خدمت پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم آمد و گفت: اى رسول خدا! مرا به راه راست راهنمايى كن تا رستگار شوم، در آن حال يكى از بزرگان قريش نزد پيامبر نشسته بود، پيامبر از ابن ام مكتوم رخ برتافت و روى به جانب آن بزرگ كرد و گفت: آيا به اهميت و قوت سخنانم پي ميبرى؟ آن غافل با بي‌توجهي و غفلت گفت: نه، پس خدا آية **«عَبَسَ وَتَوَلَّي *أَن جَاءهُ الْأَعْمَي»** را نازل كرد.

عبدالرزاق مهدي (محدث معاصر) در تحقيق بر كتاب «اسباب النزول» سيوطي گفته: اين حديث صحيح است، ترمذي 3331، ابن حبان 535، حاكم 2 / 514 و واحدي 845 روايت كرده اند. حاكم مي‌گويد: اين حديث به شرط بخاري و مسلم صحيح است. نا گفته نماند كه شيخ البانى نيز اين حديث را صحيح مي داند: «صحيح الترمذي (3331). ابويعلي نيز مانند اين روايت را از انس نقل كرده ولى نام آن مرد را ابي بن خلف گفته است.

در: طبري 33624 از قتاده از انس روايت كرده اسناد آن حسن است، (مسند ابويعلى 431/5 دار المأمون للتراث دمشق) عبدالرزاق در «تفسير قرآن» 3494 از قتاده بدون ذكر انس روايت كرده است با اين وصف به حديث قبلي شاهد است.

پس بنا به صحت حديث مربوطه (كه شواهد ديگري هم دارد) قضيه در باره پيامبر صلي الله عليه وسلم و نحوه برخوردش با عبدالله بن ام مكتوم است.

قابل تذكر است كه: عذر ابن ام مكتوم نيز اين بود كه نمى دانست رسول الله صلي الله عليه وسلم به ديگران مشغول‌اند و بدين اميد با آنان سخن مي‌گويند كه به اسلام مشرف شوند.

در روايت ابن كثير امده است: كه حضرت عبد الله بن ام مكتوم صحابى نا بينا از پيامبر صلي الله عليه وسلم تقاضا نمود، تا آيه اي از قرآن مجيد را به او تعليم دهد، ونسبت به پاسخ ااين سوال اصرار فوري داشت، ورسول الله صلي الله عليه وسلم مشغول به تبليغ سران كفار مكه بود كه عبارت بودند از: عتبه بن ربيعه، ابو جهل بن هشام وحضرت عباس بن عبد المطلب كاكاي آن حضرت كه تا آن زما ن به اسلام مشرف نگرديده بود، لذا آن حضرت صلي الله عليه وسلم از اين اصرار عبد الله بن ام مكتوم و تقاضاى جواب فورى او، ناراحت شد، زيرا حضرت عبد الله از مسلمانان پخته وهميشه حاضر در صحنه بود، ميتوانست در اوقاتى ديگر، سؤال كند، و در تاخير نمودن به پاسخ او، ترس نقصان در دين وجود نداشت، بر خلاف رؤساى قريش كه آنها نه هميشه كلمه الله را به گوش آنها بر ساند، و در اين وقت به گفتگوى آن حضرت صلي الله عليه وسلم گوش فرا مى دادند، لذا امكان داشت ايمان بياورند، و اگر گفتگو با آنها قطع ميشد، محروميت آنها از ايمان آشكار بود.

با توجه به اين أحوال واوضاع، آن حضرت صلى الله عليه وسلم از پاسخ دادن به سؤال حضرت عبد الله روى گردانيد، و ناگوارى خود را اظهار داشت، وصحبت تبليغ را كه با كفار قريش در جريان بود، بر قرار نمود. پس از اختتام جلسه آيات مذكور سوره اى «**عبس**» نازل گرديد، و در آنها اين روش آن حضرت صلى الله عليه وسلم ناپسند قرار داده شد، و به او رهنمايى گرديد.

چون إجتهاد آن حضرت صلى الله عليه وسلم اين بود كه مسلمانى كه آدب مجلس را در نظر نمى گيرد، بايد قدر منتبه گردد، تا در آينده آداب مجلس را مر اعات نمايد، بدين جهت آن حضرت صلى الله عليه وسلم از حضرت عبد الله بن ام مكتوم روى گردانيد. علت ديگر اين بود كه:

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ظاهر حال، کفر و شرک بزرگترین گناه می باشند، و باید در مقابل تعلیم احکام فروع دین به عبد الله، بر طرف کردن ان مقدم میشد، ولی حق تعالی جله شانه، روی این اجتهاد آن جناب صلی الله علیه وسلم صحه نگذاشت، و او را متوجه کرد که در اینجا این امر قابل توجه است، که شخصی که از شما نسبت به تعلیم اصرار دارد مفید بودن پاسخ به سؤال او، یقینی است، و مفید بودن صحبت با کسی که مخالف است و نمی خواهد با شما گفتگو کند، امرموهومی است، و نباید امر موهوم، بر امر یقینی ترجیح داده شود، و عذر عبد الله بن ام مکتوم را که بر خلاف آداب مجلس برخورد نمود، قرآن با لفظ «اعمي» بیان فرمود، که او نابینایی بود، نمی دید و متوجه نبود، که آن حضرت صلي الله علیه وسلم در چه بحثی مشغول باشد، و با چه کسانی گفتگو مینماید، لذا چون او معذور بود، مستحق اعراض نبود.
از این معلوم می شود که اگر شخصی معذوری به علت عدم اگاهی، کاری بر خلاف آداب مجلس انجام بدهد، قابل عتاب و سر زنش نمي باشد.
«عَبَسَ وَتَوَلَّى» **«عَبَسَ»** به معنای ترش رویی نمودن، یعنی اظهار ناگواری در صورت، و **«وَتَوَلَّى»** به معنای روگردانی است.
در اینجا موقع خطاب به صیغه ی حاضر بود که می گفت شما چنین کردید، اما اعجاز قرآن حکیم به صیغه خطاب صیغه غایب به کار برد، که در آن، ضمن حالت عتاب، نیز احترام رسول الله صلي الله علیه وسلم ملاحظه شود، و یا به کار بردن صیغه ی غایب این ابهام گذاشته شد که گویا این کار را شخص دیگری انجام داده است، و اشاره نمود که چنین برخوردی مناسب شان شما نبود، و در جمله بعدی به عذر آن حضرت صلی الله علیه وسلم اشاره شده است که:
«ومایدریک» شما چه اطلاعی داشتید، در اینجا بیان فرمود که علت اعراض این بوده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به این فکر نبوده است، که اثر آنچه این صحابی در یافت مینماید، یقینی است، و اثر صحبت با دیگران موهوم است، و در جمله بعدی در رها کردن صیغه ی غایب وبه کار بردن صیغه ی مخاطب، تکریم و دلجوی بر آن حضرت صلي الله علیه وسلم است، که اگر کلاً صیغه ی خطاب به کار گرفته نمی شد، امکان داشت این شبهه پدید آید، که ناپسند یدگی این برخورد، موجب ترک خطاب قرار گرفته است، و این برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رنج آور و دردناک واقع میشد، بنابر این، هم چنان که در جمله اولی به کار بردن صیغه ی غایب به جای حاضر تکریم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، همچنین صیغه ی خطاب در جمله بعدی نیز تکریم و دلجوی آن جناب صلي الله علیه وسلم میباشد.
«لَعَلَّهُ يَزَّكَّى، أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَى» یعنی شما چه می دانستید که فایده آنچه این صحابی در یافت می کند، متیقن است، و او را باید تعلیم داد، تا که به وسیله آن، نفس خود را تزکیه می کرد، و کمالی حاصل می نمود، و اگر این نمی شد، حد اقل از فواید ابتدایی ذکر الله، استفاده میبرد، و در آثر آن در قلب او محبت وخوف خدا بیشتر می شد.
لفظ «ذكري» به معنای کثرت ذکر است.
در اینجا قرآن دو جمله إختیار نمود: **«يزكي»** و **«يذكر»** معنای اول پاک و صاف شدن است، و معنای دوم نصحیت پذیرفتن و از ذکر متأثر شدن است، اولی مقام ابرار واتقیاست، که نفس خود را از هرگونه نا پاکی ظاهری و باطنی، پاک و صاف سازند. و دومی مقام سالک ابتدایی است که در راه می رود که مبتدی، ذکر الله یاد داده می شود تا از آن، عظمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

و خوف خدا در قلب او مستحضر گردد، مقصود این که تعلیم او در هیچ حالی از نفع خالی نبود، چه نفع کامل، که تزکیه کامل نفس را به دست می آورد، یا نفع ابتدایی حاصل میشد که یاد الله وعظمت و خوف او در قلبش ترقی میکرد، و هر دو جمله با لفظ ترديدي **«أَوْ »** به کار برده شد، تا از این دوحالت یکی حتماً حاصل گردد، در اینجا «مانعه الخلو» وجود دارد، یعنی این احتمال هم هست که هر دو نفع با هم به دست بیایند، که در ابتدای تذکری حاصل شود، و در نهایت تزکیه بدست آید، «مانعه الخلو» نیست که هر دو با هم نتواند جمع گردند. (مظهری).

معصوم بودن أنبیاء:

پیامبران الهي در تبلیغ شریعت و دین معصوم هستند، به این معنا که: هرآنچه از جانب الله باشد بدون کاستن یا افزودن برآن یا کتمان آن به مردم می رسانند، و الله متعال درباره پیامبرش صلی الله علیه وسلم می فرماید: **«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»** (سوره الحاقه 44-48). یعنی: اگر او سخنی دروغ بر ما میبست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم، و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود! و آن مسلّماً تذکری برای پرهیزگاران است.

و به پیامبرش صلي الله علیه وسلم فرمود: **«يا أَيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»** (سوره مائده 67). یعنی: ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده ای! و خدا تو را از گزند مردم نگاه میدارد.

بنابراین ممکن نیست که انبیاء الهی چیزی را از دین و شریعت الهی فراموش کنند که به مردم برسانند، و یا آنرا تغییر دهند و یا کتمان نمایند، بخصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم که هرآنچه از دین بود را بطور کامل و شامل به مردم عرضه نمود؛ و الله متعال در حجة الوداع ایه مبارکه را چنین نازل کردند: **«الْيوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»** (سورۀ مائده/ 3). یعنی: امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان دین ماندگار شما پذیرفتم.

همچنین پیامبران الهی از ارتکاب به گناهان کبیره عصمت داشتند، چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته اند: «گفته اکثر علمای اسلام و تمامی فرق بر اینست که انبیاء از ارتکاب به کبائر - نه صغائر - معصوم هستند. و این گفته أکثر أهل تفسیر و حدیث و فقهاء نیز هست، بلکه نقل نشده که سلف امت و ائمه دین و صحابه و تابعین و تابع تابعین چیزی خلاف این سخن گفته باشند». (مجموع الفتاوی: جلد4 / 319).

یادداشت:

گاهی پیش می آمد که در أنجام پاره ای از تکالیف دینی و یا موضوعاتی که به دین و شریعت مربوط میشد، إشتباهاتی جزئی از أنبیاء صادر می گشت، ولی بلافاصله آن اشتباه بوسیله وحی الهی تذکر و اصلاح می شد تا مبادا بر امر رسالت خدشه ای وارد شود، و روش جبران را به او می آموخت تا یارانش بیاموزند که هرگاه در این مواقع دچار سهو شدند چگونه جبران کنند؛ بعبارتی خود این سهوها نوعی آموزش دینی برای مردم بود، بطور مثال: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز چهار رکعتی سهواً در رکعت دوم سلام دادند، بعداً که متوجه شدند بلافاصله آنرا جبران کرده و در آخر سجده

(c) ketabton.com: The Digital Library

سهو بردند، مردم با دیدن این صحنه آموختند که اگر در آینده دچار سهوی در نماز خود شدند چگونه (بدون تکرار نماز) آنرا جبران کنند، پس یکی از حکمتهای این نوع سهوها؛ آموزش دینی به مردم است، و اکنون ما با وجود این وقایع و روایات است که می دانیم در هنگام سهو در نماز چکار کنیم، اگر این وقایع و روایات نبودند ما اکنون روش جبران را نمی دانستیم.

مثالی دیگر در ماجرای أُسَرای بدر؛ امام احمد و دیگران از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده اند: پیامبر صلی الله علیه وسلم ضمن مشورت با یاران خویش درباره اسرای بدر گفت: خدا این ها را زبون پنجه توانمند شما کرده است، نظر شما در باره ایشان چیست؟ عمر بن خطاب برخاست و گفت: ای رسول خدا همه شان را گردن بزن، پیامبر از وی رو برگرداند. ابوبکر صدیق برخاست و گفت: نظر من این است که آن‌ها را مورد عفو قرار بدهی (از کشتن‌شان صرف نظر کنید) و از آن ها فدیه بگیری، پس پیامبر با پذیرش فدیه آن ها را مورد عفو قرار داد. در این خصوص خدای بزرگ آیه **«مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَّوْلاَ كِتَابٌ مِّنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ »** را نازل کرد. أحمد (13143).

معنی آیه: «برای هیچ پیامبری روا نیست که اسیرانی داشته باشد (و برای آزادی آنان فدیه بگیرد) تا زمانیکه کاملاً بر دشمن چیره گردد! متاع نا پایدار دنیا را می‌طلبید، در حالیکه خداوند برای شما پاداش پایدار آخرت را میخواهد؛ و خداوند عزیز و حکیم است. اگر نبود که پیش از این فرمانی از سوی خداوند صادر شده بود، بخاطر فدیه هایی که بازستاندید عذابی عظیم شما را فرا میگرفت!».

در اینجا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس إجتهاد خویش چنین حکم کردند که أُسَرا را در قِبال فدیه آزاد کنند، اما این اِجتهاد بوسیله نزول وحی تأیید نشد و مردم دانستند که چه چیزی مطلوب شارع است.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر ابلاغ رسالت دینی خود عصمت داشتند، و اگر احیاناً در یک امر عبادی دچار سهوی می شدند و یا در یک مسئله ای مرتبط به أحکام دین، إجتهادی ناصواب از إیشان صادر می گشت، بلافاصله بوسیله وحی إشتباه او تصحیح می شد و به مردم إبلاغ می گشت و مردم از آن دین می آموختند و پی به مسئله می بردند. و اما در مسائل و کاروبار دنیایی هم گاها دچار إشتباهاتی می شدند، ولی تشخیص امر رسالت از امور دنیوی برای یارانشان ساده و آسان بود، زیرا شناخت امور دنیوی و تمییز آن از امور دینی برای هر انسانی ممکن است؛ و یا گاهی خود یارانشان سؤال می کردند که آیا فلان امر از وحی است یا نظرات شخصی ایشان، چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که در هنگام جنگ بَدر رسول الله صلی الله علیه وسلم لشکرشان را حرکت دادند تا پیش از مشرکان به آبهای بَدربرسند، و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست یابند هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیک‌ترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنذر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت: «أرأيت هذا المنزل أمنزلا أنزله الله ليس لنا أن نتقدمه ولا نتأخره أم هو الرأي والحرب والمكيدة؟ قال بل هو الرأي والحرب والمكيدة قال يا رسول الله فإن هذا ليس لك بمنزل امض بالناس حتي نأتي أدني ماء من القوم فنعسكر فيه ثم نغور ما وراءه من الآبار ثم نبني عليه حوضا فنملؤه ماء ثم نقاتل القوم فنشرب ولا يشربون فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم لقد أشرت بالرأي ثم أمر

(c) ketabton.com: The Digital Library

بإنفاذه فلم يجيء الليل حتي تحولوا كما رأي الحباب وامتلكوا مواقع الماء» (فقه السيرة) و (دلائل النبوة) و الباني گفته صحيح است.

يعنی: ای رسولخدا اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند (از طریق وحی) برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقب‌تر از آن بازپس رویم؟ یا اینکه أندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: (بلْ هو الرأي والحربُ والميكدة) نه، بلکه این نظر خودم است و جنگ است و نیرنگ! گفت: ای رسول خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیک‌ترین چاه به طرف مقابل (قریش) برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاه‌های آنطرف‌تر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته باشند! رسول الله صلی الله علیه وسلم- فرمودند: (لقد أشرتَ بالرأي) اندیشهٔ درست را تو ارائه کرده‌ای! آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه وسلم لشکر را حرکت دادند، تا به نزدیک ترین چاه آب به دشمن رسیدند. در آنجا در دل شب منزل کردند، و شبانه حوض‌های آب را ساختند و چاه‌های آن طرف‌تر همه را کور کردند و آبشان را در آن حوض‌ها أنداختند».

در اینجا می بینیم که چون مسئله بر حباب بن منذر رضي الله عنه مشتبه شد که آیا عملکرد پیامبر صلي الله علیه وسلم از جانب وحی است یا نظر شخصی، از ایشان سؤال کردند تا مسئله برایشان روشن گردد.

و یا در روایت صحیح دیگری آمده که روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه از کنار چند نفر عبور کردند که آنها درحال تلقیح نخلهای خود بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دیدن آن کار آنها فرمودند: «**لَوْ لَمْ تَفْعَلُوا لَصَلُحَ**» اگر شما این کار را نکنید بهتر است، آنها نیز بخاطر سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم از انجام کار تلقیح نخلها منصرف شدند، ولی بعدها محصول نخل خوب نشد، بعد از مدتی پیامبر صلی الله علیه وسلم دوباره نزد آنها رسیدند و فرمودند: «**مَا لِنَخْلِكُمْ؟**» اوضاع نخلهای شما چگونه است؟ آنها موضوع خراب شدن محصول را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض کردند، پیامبر صلي الله علیه وسلم فرمود: «**أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ**» شما به امورات دنیوی و تخصصی خود آگاه تر هستید، و در مسند بزاز آمده که فرمودند: « **وَإِنِّي قُلْتُ لَكُمْ ظَنًّا ظَنَنْتُهُ، فَمَا قُلْتُ لَكُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَنْ أَكْذِبَ عَلَي اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَي**» یعنی: «من آنچه که به شما گفتم گمان و نظر خودم بود، اما هر آنچه به شما گفتم که خدای عزوجل چنان فرموده، هیچگاه دروغی بر خداوند تبارک و تعالی نیست». صحیح مسلم (2363) و مسند البزاز (937).

و از پیامبر صلي الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند: «**إنما أنا بشر، إذا أمرتكم بشيء من دينكم فخذوا به، و إذا أمرتكم بشيء من رأيي، فإنما أنا بشر**». صحيح الجامع (2338).

یعنی:«همانا من بشری هستم (مانند شما)، هرگاه شما را در دینتان به چیزی امر کردم آنرا اجرا کنید، و اگر چیزی را از روی نظر خود به شما گفتم، بدانید که من بشر هستم (و احتملاً درست نیست)».

خلاصه اینکه:

أنبیای إلهی در إبلاغ دین عصمت داشتند، و هرآنچه مربوط به دین و احکام آنست را بدون کم کاست و کتمان برای مردم بیان کرده اند، و اگر أحیاناً در پاره ای از مسائل مرتبط به امر دین دچار سهو یا اشتباه می شدند بلافاصله توسط وحی تصحیح و اصلاح می شدند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردم آگاه می گشتند، و در کاروبار دنیایی و غیر دینی هم عصمت نداشتند، و این امر لطمه ای به رسالت ایشان وارد نمی کند، زیرا خدای متعال نفرموده که من پیامبری تاجر یا دهقان یا طبیب یا صنعتکاری برای شما فرستادم! بنابراین اشتباه کردن در این امور چیز عجیبی نیست و تشخیص امر رسالت از غیر آن برای مردم آسان بود، و همانگونه که چند مثال ذکر کردیم مسائل دنیوی و غیر دینی قابل تمییز بودند وپیامبر صلي الله عليه وسلم هرآنچه مربوط به دین و رسالت می بود را بعنوان دین به مردم مي فهماند تا مردم متوجه شوند که فلان مسئله از دین است و فلان مسئله خارج از رسالت است.

بر همین مبنا فقهاي اسلام فرمودند: أصل در فرموده های پیامبر صلي الله عليه وسلم بر آنست که أقوال ایشان مبنای تشریعي دارند و از جانب وحی هستند مگر آنکه دلیلی یافت شود که ثابت کند فلان قول نبوی نظر شخصی إیشان بوده، و اگر چنین حجتی وجود نداشته باشد به اصل عمل می شود؛ یعنی أقوال او مورد تأیید وحی هستند و جنبۀ تشریعی دارند، اما اصل در أفعال نبوی همیشه بر جنبه تشریعی نیست؛ گاهی جنبۀ تشریعی دارد و گاهی إجتهاد و نظر شخصی إیشان است.

عصمت پیامبران در چه چیز های است؟

پیامبران علیهم الصلاة و السلام در بین مخلوقات از همه شرافتمندتر و پاکتر بودند و بیشتر از همه تقوای خداوند را داشته و دارند و از او می ترسند و برگزیدگانی هستند که مردم باید به آنها تأسی جویند و إقتدا نمایند. رسول صلي الله عليه وسلم و پیامبران علیهم الصلاة و السلام دارای مقام عصمت و مصؤن از اشتباه و معاصی است.

مسائل مرتبط با عصمت را به دو امر زیر تقسیم مي کنیم:

- عصمت در تبلیغ دین
- عصمت در خطاهای بشری

مورد اول، یعنی در تبلیغ أنبیاء همگی معصومند. الله تعالی می فرمایند: « ولو تقول علينا بعض الأقاويل * لأخذنا منه باليمين * ثم لقطعنا منه الوتين * فما منكم من أحد عنه حاجزين» (الحاقة /47 – 44) یعنی: و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمیشد.

شیخ عبد العزیز بن باز - رحمه الله - در (فتاوی ابن باز ج371/6) میگوید: قاطبه مسلمانان اجماع دارند که پیامبران علیهم الصلاة و السلام و از جمله محمد صلی الله علیه وسلم در آنچه که مربوط به خطای تبلیغ در دین است معصومند، الله تعالی می فرمایند: «والنجم إذا هوي * ما ضل صاحبكم وما غوي * وما ينطق عن الهوي * إن هو إلا وحي يوحي * علمه شديد القوي» (سورۀ النجم /1-5) یعنی: سوگند به اختر چون فرود میآید [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمیگوید این سخن بجز وحی که وحی مي‌شود نیست آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت.

پس پیامبر ما محمد صلي الله عليه وسلم در تمام آنچه که مربوط به تبلیغ دین الله از قول و فعل و تقریر است، معصوم می باشد و در این مسئله بین أهل علم اختلافی نیست."

اما در خصوص مورد دوم یعنی معصوم بودن در خطاهای بشری: این مسئله به دو بخش تقسیم می شود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - عدم خطای أنبیاء مربوط به گناهان کبیره، که آنها علیهم السلام از گناهان کبیره معصومند چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع الفتاوي: (ج4 / 319) بر آن تأکید داشته.

2 - گناهان صغیره، گاهی بعضی از أنبیاء مرتکب گناهان صغیره شده اند و لذا اکثر أهل علم معتقدند که أنبیاء در گناهان صغیره معصوم نیستند. و اگر یکی از أنبیاء مرتکب چنین گناهی شده باشد الله تعالي به وی تذکر داده و او نیز مبادرت به توبه نموده است.

کسانیکه می گویند: آدم علیه السلام معصیت کرد و توسط شیطان دچار لغزش گردید و جهت إثبات آن به فرموده خداوند متعال استناد میجویند: **«فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَي آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَي»** (سوره طه/121) «از آن درخت خوردند آنگاه شرمگاهایشان آشکار گردید و شروع به پوشاندن خویش به وسیله برگ درختان بهشت کردند و آدم پروردگارش را نافرماني کرد بنابراین اغوا شد یعني راه را گم کرد.» و در سورۀ بقره آیه 36 می فرماید: **«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيطَانُ عَنْهَا»** «شیطان آن دو را از آنجا دچار لغزش کرد.».

جواب این است که: آنچه در مورد آدم علیه السلام در اینجا روي داده قبل از نبوت بوده است بنابراین درست نیست که آن را وسیله طعنه زدن به او قرار داد. إمام أبوبکر بن فورک گوید: این جریان مربوط به قبل از نبوت آدم بوده است و دلیل آن فرموده پروردگار است که مي فرماید:**«ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيهِ وَهَدَي»** (سورۀ طه122) «سپس پروردگارش او را برگزید، توبه اش را قبول کرد و او را هدایت نمود.» و آنگاه می گوید که برگزیدن و هدایت آدم بعد از عصیان و نافرمانی بوده است و اگر قبل از آن بود دلیل جواز گناه به صورت واحد در مورد آنها بود و همچنین قبل از نبوت شریعتی برای پیامبران وجود ندارد که بر ما تصدیق آن واجب باشد و اما زمانی که از طرف پروردگار به سوی مردم مبعوث شدند، امین و معصوم در رساندن پیام پروردگارند و گناه گذشته به آن ضرری نمی رساند.

اگر گفته شود چگونه وقایع روی داده را به قبل از نبوت آدم مرتبط می دارید مگر نبوت همان وحی کردن از جانب پروردگار نیست؟ در حالیکه آیات و أحادیث ناطِق به آنند که خداوند با آدم قبل از خروج از بِهِشت سخن گفته است.

جواب اِینست که: نبوت در اِینجا منتفی است زیرا آن تنها وحی نیست بلکه وحی کردن به شخص نبی برای یک شریعت جدید و یا تجدید شریعت قبلی است و این چیزی است که دلایل موجود آن را در مورد آدم نمی رساند که در بهشت همراه همسرش به او شریعتی داده شده باشد. بنابراین صحیح ترین سخن در این مورد این است که آنچه در مورد آدم روي داده قبل از نبوتش بوده است. تنها چیزی که احتمال داشتن شریعتی را برای آدم علیه السلام قبل از آن نافرمانی ممکن مي سازد توبه ای است که بعد از ارتکاب نافرمانی اقدام به آن کرد ولی این کار نه به واسطه شریعت بلکه تنها به خاطر صفا و پاکی نفس و شناخت مقام و منزلت پروردگار از جانب آدم علیه السلام تحقق یافت. خداوند متعال مي فرماید: **«فَتَلَقَّي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»** (سوره بقره 37) «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود آنگاه خداوند توبه اش را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جمله مثالهایی که مخالفان باز در این زمینه بیان داشته اند و به خاطرش می خواهند قرآن را زیر سؤال ببرند آن هم موردی است که قبل از نبوت در مورد موسی علیه السلام روی داده و آن ارتکاب جرم قتل است و برای آن به قرآن استناد می جویند: **«وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ»** (سوره قصص15) «هنگامي كه مردم شهر در بي خبرى بودند موسى به شهر درآمد؛ دو نفر را ديد كه با همديگر مى جنگند يكى از آن دو از قوم موسى و ديگرى از طايفه دشمنان او بود. آنگاه شخصي كه از طايفه موسي بود او را به كمك طلبيد، موسي به كمكش شتافت و با يک مشت آن مرد را از پاي درآورد و گفت: اين كار از شيطان است هر آينه شيطان دشمن گمراه كننده آشكاري است.» سپس مي گويند كه موسي عليه السلام از ارتكاب آن پشيمان شد و همين ندامت باعث شد كه در حضور پروردگار در شفاعت پيش قدم نشود چنانكه در حديث شفاعت كه طولاني است بيان گرديده: **«فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ يَا مُوسَى أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ فَضَّلَكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ عَلَى النَّاسِ اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي»** (بخاری) (در روز قيامت مردم پيش موسى مى آيند و مى گويند: اى موسى تو رسول خدا هستى و خداوند به واسطه رسالت و سخن گفتن با شما، تو را برترى داده است. پيش پروردگارت براى ما شفاعت كن. مگر نمى بينى ما در چه وضع و حالى هستيم؟ در جواب مي گويد: پروردگارم امروز چنان خشمگين است كه نه در گذشته و نه در آينده بدين صورت خشمگين نخواهد شد من كسى را بدون اينكه مأمور به كشتن او باشم، كشتم. من هم اكنون در فكر خود مي باشم. خودم، خودم، خودم.)

در اين باره نيز مي گوييم: آنچه كه مخالفان در حق موسي عليه السلام بيان كرده اند مربوط به قبل از نبوتش بوده است چنانكه خداوند متعال مى فرمايد: **«قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ*وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ*قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ*فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»** (سوره شعرا 18- 21) «گفت: اى موسى آيا تو را در ميان أهل خويش در دوران جوانى نپروراندم؟ و سالها عمر خويش را در ميان ما گذراندى و انجام دادي آنچه را مي خواستي و از جمله ناسپاسان بودي. گفت: من آن كار را كرده و از جمله گمراهان بودم سپس گريخته و از عقوبت شما ترسيدم آنگاه پروردگارم مرا دانش آموخت و از جمله پيامبران قرار داد.» موسى قصد كشتن او را نداشت بلكه هدفش دفاع از برادرش بود بنابراين مرتكب قتل عمد نشد و به خاطر اين كار موسى از خداوند درخواست بخشش نمود و خداوند نيز او را بخشيد چنانكه مى فرمايد: **«قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»** (سوره قصص 16) «گفت: پروردگارا به درستي كه به نفس خويش ظلم كردم، مرا ببخش، آنگاه پروردگار او را بخشيد كه به راستي او صاحب بخشش و رحمت است.» و ايرادهاى را به پيامبران نسبت مى دهند كه در حقيقت امر خلاف اولى است يعني انجام ندادنش بهتر بود.

ما مسؤل رفتن مردم به جنت نمي باشيم!

در قرآن عظيم الشأن با زيبای خاصی ميفرمايد: **«إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يضِلُّ عَلَيهَاوَمَا أَنتَ عَلَيهِم بِوَكِيلٍ» (سوره زمر/ 41). (ای محمد) ما این کتاب را به حق برای هدایت مردم بر تو نازل کردیم پس هر کس که، هدایت یافت به سود وفایده خودش است،، و هر که گمراه شد به زیان وضررخود ش تمام میشود، و تو وکیل و مسئول آنها نیستی.

مفسرین در تفسیر آیه متبرکه (41 / سورۀ زمر) مینویسند که اساساً قرآن عظیم الشأن برای هدایت و رهنمایی بشریت نازل شده. **«إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِ»** (بطور یقین این کتاب پر جلال وپر معجزه میباشد، بدون اینکه در ان باطل و أشیای بی مفهوم باشد، برای هدایت بشریت بر تو فرو فرستادیم).

علما ء میگویند در مورد کلمه «حق» که در آیه متذکره ذکر گردیده است، میتوان دو تفسیر را ازآن بعمل آورد.

1 - اول اینکه نزول و ارسا ل قرآن عظیم الشأن به پیامبر صلی الله علیه وسلم، به حق صورت پذیرفته است، و در آن هیچگونه چیزي باطلي دیده نمیشود.

2 - دوم اینکه این کتاب حق است **(ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ)** است، قرآن عظیم الشأن کتاب بر حق و در آن جای هیچگونه شک وشبهه وجود نمیتواند داشته باشد، و برای هدایت متقیان نازل گردیده است.

همچنان در این هم جای شک و شبهه باقی نمی ماند که این کتاب: یعنی قرآن عظیم الشأن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم غرض رهنمایی وهدایت بشریت نازل گردید ه است، بنا بر انسانها است تا در رهنمائی وهدایت این کتاب آنچه که حق است بدان عمل نمایند و از آن چیزکه موجب ضلالت انسانی میگردد از آن باید دوری وإجتناب نماید، باید به فهم قرآن عمل کرد و زندگی خویش را در فهم و منطق قرآن عیار ساخت، به سوی آنچه که این کتاب ما را تشویق و ترغیب می‌کند، باید بدان شتافت و آن را عملی ساخت، و از آنچه که از انجام آن ما را هشدار داده ومنع نموه است، باید هشدار آنرا جدی گرفت وخود را از آنجام آن نگاه کرد. به هرآنچه که قرآن عظیم الشأن مارا فرا میخواند، آن را رشد و هدایت به حساب آورد و از آنچه که نهی فرموده، آن را باطل و ناروا شمرد وازآن دوری کرد.

در ادامه آیـۀ شریفه می آید: **«فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ»** پس هرکس وهر انسان راه هدایت را قبول کرد، راه هدایت را در پیش گرفت، و با دلیل و برهان به سوی حق شتافت به نفع او خواهد بود، زیرا که حکم علمی است که: نتیجه حق پذیری به خود انسان باز میگردد.

«وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يضِلُّ عَلَيهَا» (و هرکس گمراه گردید و از حق روشن کلام الهی سرپیچی و انحراف جوید، در نهایت امر به زیان وضرر خودش تمام خواهد گردید، در نتیجه شخص گمراه ای خواهد بود؛ و به اصطلاح کیفر عمل إنحرافی خویشرا خواهد چشید.

«وَمَا أَنْتَ عَلَيهِمْ بِوَكِيلٍ» و تو ای پیامبر! بر آنان بحیث وکیل و مراقب گماشته نشده ای، و موظّف نیستی که حق را به قلب، جان و وجود آنان برسانی، و به اصطلاح همیشه مراقب و مواظب آنان باشی که آنان إنحرف ننمایند. زیرا که تو نمی توانی آنان را به اسلام و ایمان وادار به اجبار سازی. تنها وتنها وظیفه تو رساندن پیام آسمانی است، نه نگهبانی از دلهای مردم و یا إجبار شان به پذیرش حق.

ایمان یک عقد، وپیمان وإلتزام قلبی و درونی است که انسان با إختیار خود آن را باید بپذیرد. بدین اساس دین مقدس اسلام إیمان إجباری را قبول ندارد وپروردگار باعظمت ما انسان را آزاد گذاشته است تا با تحقیق دین را انتخاب کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در منطق قرآن، کسانیکه انتخاب کننده دین ناحق باشد آنرا کافر و کسانیکه قبول کننده دین حق باشد آنرا مؤمن مسمی می کند. درین محاسبه کسی میتواند مسلمان باشد و سر إنقیاد و تسلیم به راه حق فروآورده باشد اما مؤمن نباشد.
چنانچه گفتیم مؤمن همان رابطه و تعهد داخلی است که از آن تعهد و صداقت آن الله تعالی و خود شخص مسلمان و مؤمن خبر دارد.
دین مقدس اسلام برای انتخاب دین قاعده و قانون را وضع نموده است که پایه و بنیاد این قانون در (آیۀ: ۲۵۶ سورۀ بقره) با ظرافت خاص بیان یافته است:
پروردگار با عظمت ما میفرماید: **«لا إكراه في الدين قد تبين الرُشد من الغي... »** الایه (إجبار و إکراهی در (قبول دین) نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است.
شأن نزول آیۀ متبرکه: این آیه در سورۀ بقره بوده و سورۀ بقره بعد از هجرت به مدینه آغاز گردیده است. وحی این سوره زمان آغاز یافت که نظام اسلامی در حال شکل گیری و إستحکام بود.
مفسرین میگویند: که این سوره در بارۀ مردی از أهل مدینه و از قبیلۀ بنی سالم بن عوف، در مورد شخص بنام «حصین»، نازل شده است: قصه طوری است که: «حصین» که خودش مسلمان شده بود، دو پسر داشت که نصرانی بودند و تا هنوز بدین اسلام مشرف نشده بودند.
این مرد داستان رابحضورمحمد صلی الله علیه و سلم عر ض داشتند که یا رسول الله! آیا میتوانیم آن دو را مجبور به قبولی دین اسلام کنم، چون آنان حاضر نیستند که غیر از نصرانیت دین دیگری را بپذیرند؟! در جواب آیه شریفه «لا اکره فی الدین...» نازل شد.
همچنان برخی از مفسرین در شان نزول این آیه فرموده اند که: مردی از انصار غلامی داشت سیاه پوست بنام «صبیح» میخواستند او را به دین اسلام به زور مجبور سازند.
در همین اثنا آیه **«لا اكراه في الدين»** بر پیامبر محمد صلي الله عليه وسلم نازل شد و به «صبیح» وتمام مسلمانان هدایت داده شد تا در پذیرش دین کوچکترین اجبار و اکراهي را بر مردم روا ندارند و فرمود: که انسان ها از کمال اختیار و آزادی برخوردار میباشند.
همچنان حضرت عمر رضي الله عنه پیره زن نصرانی را به دین مقدس اسلام دعوت کرد؛ او در جواب گفت: «انا عجوز کبیرة والموت اقرب الی» یعنی من پیر زن بزرگ سالی هستم که مرگم نزدیک شده است؛ چرا در آخر عمر خود مذهبم را رها کنم؟ حضرت عمر رضی الله عنه بعد از استماع صحبت زن او را بر ایمان آوردن اجبار نه نمود؛ بلکه این آیه شریفه را تلاوت نمود که: «لا اکره في الدين» یعنی، در دین اجباری نیست» و در حقیقت بر پذیرش ایمان زور واکراه امکان ندارد.
دین مقدس اسلام ارتباط ایمان را با اعضای ظاهری نداسته، بلکه ایمان وعدم ایمان را از اموری قرار داده است که ارتباط اساسی به خواست خود انسان و میل و رضایت درونی او دارد.
طوریکه خداوند متعال میفرماید: «وقل الحق من ربكم فمن شا ءفليؤمن ومن شا ء فليكفر» (بکو: حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگار تان (آمده) است (ومن آن را با خود آورده ام و برنامه من و همه مؤمنان است) پس هرکس که میخواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس میخواهد (بدان) کافر شود.) (سوره الکهف: ۲۹) قرآن عظیم الشأن محمد صلي

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله علیه وسلم را به این حقیقت متوجه ساخته است که بر تو فقط تبلیغ دعوت واجب است وتو نمیتوانی بر مردم به گرویدن به اسلام اجبار کنی. «افأ نت تكره الناس حتي يكونو ا مؤمنين» (یونس: آیه ۹۹) «آیا تو (اي پیغمبر !) می خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و نه سودمند است و نه از دست تو ساخته است).

و باز در سوره (الغاشیه: آیه: ۲۲ میفرماید: **«لست علیهم بمسیطر»** (تو بر آنان چیره و مسلط نیستی) همچنان قرآن عظیم الشأن در سوره الشوری آیه: ۴۸ میفرماید: **«فان اعرضوا فما ارسالنک علیهم حفیظاً إن علیک إلا البلاغ»** (اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی گردان شدند (باک مدار و غمگین مشو) چراکه ما شما را به عنوان مراقب و مواظب ایشان نفرستادیم. بر تو پیام باشد و بس.) همچنان قرآن عظیم الشأن در(سوره مزمل آیه: ۱۹) میفرماید: **«فمن شا ء اتخذ الي ربه سبيلا»** «پس هرکس که بخواهد (میتواند) راهی به سوی پروردگارش اتخاذ نماید» در این آیه متبرکه جمله « من شاء» دلیل بر اختیار و آزادی انسان در انتخاب کفر و ایمان است. «انا هديناه السبيل إما شاكرا وإما كفورا» «ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شکر گذار باشد (و پذیرا شود)، یا (مخالفت کند و) کفران نماید.» در آیات متذکره راه حق و باطل از یکدیگر مشخص شده است و انتخاب هر یک به دست خود انسان است، او مجبور نیست و در عمل میتواند هر کدام از این راه را که بخواهد انتخاب کند،لکن اگر راه حق وحقیت را انتخاب کرد، به جنت و سعادت ابدی دست مییابد واگر راه باطل را انتخاب کرد، به عذاب دردناک، و جهنم و بدبختی عظیمی گرفتار خواهد شد.

قرآن عظیم الشأن در بیش از (۱۲۰) آیه تأکید نموده است که اسلام بر اساس رضایت قلبی و آموزش محض انتشار یافته است و بعد از عرضه شدن اسلام بر مردم، بر ای آنها صلاحیت عام تام داده شده است تا در پذیرش ورد دین آزاد باشند. بنابر همین منطق بزرگ انسانی است که پیامبر محمد صلي الله علیه وسلم بعد از فتح مکه أهل مکه را به حال خود رها کرد و فرمود: **«اذهبوا فأنتم الطلقاء»**: بروید، شما آزادید و بعد از این فتح عظیم و سر نوشت ساز بر آنا ن، کسی را به اسلام مجبور نکرد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره التکویر

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 29 آیه است

وجه تسمیه:

طوریکه در فوق یاداور شدیم: این سوره به‌سبب افتتاح وآغاز با این فرموده پروردگار با عظمت **«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»** «تکویر» نامیده شد.. نام دیگر این سوره «کورت» است.
کلمه «کورت» از آیه ی اول این سوره مبارکه بر گرفته شده است. کورت صیغه ی ماضی مجهول از مصدر تکویر است که به معنای در هم پیچیده شده است.
قابل تذکر است که: این سوره در مکه پس از سوره‌ی مسد نازل شده است.
تکویر: در هم پیچیدن آفتاب و سپس افگندن و محو کردن روشني آن است.
نام سوره اشاره به حادثه‌ای از حوادث عظیمی است که در نظام هستی پیش از آغاز قیامت روی می‌دهد، حادثه‌ای که در رابطه با آفتاب، به عنوان یکی از بارزترین مظاهر قدرت و عظمت و رحمت الله متعال روی می‌دهد و بیان‌کننده‌ی این مهم است که انسان به سرانجامی که خود، مقدمه‌ی آن را فراهم کرده است می‌رسد، البته بعد از وقوع حوادث بزرگی که در پیشاپیش قیامت و محاکمه و محاسبه‌ی انسان‌ها روی می‌دهد و وجود افرادی در کره‌ی زمین که برنامه‌ی الله را نمی‌پذیرند و آن را تحمل کرده نمی توانند، کمترین اشکالی در برنامه‌ی الله ایجاد نمی‌کند و اگر کسی قادر به رویت نور آفتاب نیست، مشکل از چشمان اوست نه از نور آفتاب.

زمان نزول سورۀ تکویر:

از مضمون و لحن بیان سوره مبارکه به روشنی چنین بر می آید که این سوره از سوره هایی است که در دوره ی آغازین بعثت در مکه ی معظمه شرف نزول یافته است.
برخی ازخصوصیات سورۀ های مکی:

1 - قسمخوردن زیاد.
2 - موضوعیت ایمان به الله و روز قیامت و وصف بهشت.
3 - آیات کوتاه.
4 - بحث و مجادله با مشرکان.
5 - قصه و داستان.
6 - آوردن عبارت یا أیها الناس.
7 - سخن نگفتن از جهاد.

پیوند و مناسبت سوره تکویر با سوره عبس:

هردو سوره از حوادث ورویدادهای،عظیم وسنگین روز قیامت بیان بعمل آورده است:
(عبس آیات متبرکه 33 الی 42)، وسوره تکویر از (آیات 1 الی 14).

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره تکویر:

طوریکه یادآور شدیم نام این سوره «التکویر»، یعني «برخود پیچیدن» است، که از آیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

اول این سوره گرفته شده است. این سوره در مکه مکرمه نازل شده و از جملة سور هاي مکي ميباشد.
سوره تکوير داراي (1) رکوع، (29) بيست ونه آيت، (104) يکصدو وچهار کلمه، (426) چهارصدو وبيست وشش حرف و (219) دوصدو نوزده نقطه مي باشد.
(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

آشنايي با سوره تکوير:

اين سوره با جملات، کوتاه ولي قاطع، جالب، داراي قيافه و هماهنگ با مضامين سوره، بخش اول سوره در باره حالت ابتدايي قيامت و تاريک شدن همه منظومه هاي شمسي و در هم ريختن همه چيز و فرو پاشي نظام موجود هستي بحث مي کند، سپس به موضوع بر خاستن انسانها از قبرها وگروه گروه بسوي خدا شتافتن را ترسيم نموده، محاسبه ا ي را به نمايش مي گذارد و از شنيعترين گناه زمان جاهليت، دختران را زنده بگور کرد، ياد اور شده، صحنه هاي جنت و جهنم را رقم مي زند که با مشاهده آن انسان خودرا درک مي کند که چه چيزي را در اين دو اقامتگاه نهاني براي خود فراهم کرده است، سپس با ارائه شواهدي از گستردهء اين هستي به حقانيت پيام اورش استناد نموده، به مخاطبين دعوت اذعان ميکند که اگر پيام اين دعوتگر را با پيام ديگران مقايسه کنيد وسپس در باره آن قضاوت نمائيد، حتماً به حقانيت آن پي ميبريد.

فضيلت سورۀ تکوير:

در حديث شريف به روايت ابن‌عمر رضي‌الله عنهما آمده است که رسول الله صلّي الله عليه و سلّم فرمودند: «هر کس دوست دارد که به‌سوي روز قيامت بنگرد چنان‌که گويي آن را به چشم سر مي‌بيند پس بايد سوره هاي: **«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ و إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ»** را بخواند.

فضيلت تلاوت سورۀ التکوير:

در حديثی از پيغمبراکرم صلي الله عليه وسلم می خوانيم: « کسی که سوره اذا الشمس کورت را بخواند خداوند او را از رسوائی در آن هنگام که نامه عملش گشوده می شود حفظ می کند».
در حديث ديگری می خوانيم که به پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم گفتند: چرا اين قدر زود آثار پيری در شما نمايان گشته؟.
فرمود: «سوره هود، واقعه، مرسلات، عم، و اذا الشمس کورت، مرا پير کرد» زيرا آن چنان حوادث هولناك قيامت در اينها ترسيم شده است که هر انسان بيداری را گرفتار پيری زودرس می کند.
تعبيراتی که در روايات بالا آمده به خوبی نشان می دهد که منظور تلاوتی است که سر چشمه آگاهی و ايمان و عمل باشد.

محتواى سوره تکوير:

اين سوره در قدم اول سرزنش و ملامت افرادي است که بر اساس يك سري مطالب

(c) ketabton.com: The Digital Library

موهوم بر يكديگر تفاخر ميكردند. و بصورت كل محتواى اين سوره را عمدتاً دو محور اساسي را مورد بحث قرار داده است:

1 - آيات آغاز اين سوره بيانگر نشانه هائى از قيامت و دگرگوني هاى عظيم درپايان اين جهان و آغاز رستاخيز است.

2 - بخش دوم سوره از عظمت قرآن و آورنده آن و تاثيرش در نفوس انسانى سخن مى گويد، و اين قسمت با سوگند هاى بيدارکننده و پرمحتوايى همراه است.

سياق هاي سوره تكوير:

اگر محتوي آيات از آيه (١ تا ١۴) ملاحظه شود: موضوعات هشدار و انذار، آگاهي انسان از دستاورد خود در روز قيامت مورد بحث قرار گرفته است.

و در آن تذكر داده شده كه: نظام عادي عالم بر چيده ميشود و نظام تعيين سرنوشت بر اساس دستاورد هاي خود جاي آن را مي گيرد. «**إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ**» (١) **وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ** (٢) **وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ** (٣) **وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ** (۴) **وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ** (۵) **وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ** (۶) **وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ** (٧) **وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ** (٨) **بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ** (٩) **وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ** (١٠) **وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ** (١١) **وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ** (١٢) **وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ** (١٣) **عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ** (١۴)»

هكذا از آيه ١۵ تا ٢٩ - از سخن وحي دوري نكنيد و متذكر آن شويد:

آگاهي انسان از دستاورد خود در روز قيامت، سخن فرشته امين وحي است و رسول الله صلي الله عليه وسلم آن را از جنيان و شياطين دريافت نكرده است، پس چرا از آن دوري ميكنيد؟ به جاي دوري كردن، متذكر آن شويد. «**فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ** (١۵) **الْجَوَارِ الْكُنَّسِ** (١۶) **وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ** (١٧) **وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ** (١٨) **إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ** (١٩) **ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ** (٢٠) **مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ** (٢١) **وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ** (٢٢) **وَلَقَدْ رَآهُ بِالأُفُقِ الْمُبِينِ** (٢٣) **وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ** (٢۴) **وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ** (٢۵) **فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ** (٢۶) **إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** (٢٧) **لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ** (٢٨) **وَمَا تَشَاءُونَ إِلا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** (٢٩)».

نكات اخلاقي و اجتماعي سوره تكوير:

1 - دفاع از مظلوم، اسلام و كفر ندارد. با اينكه دختران زنده به گورشده مسلمان نبودند، ولي قرآن از حق آنان دفاع مي كند با نوع پرسش خاص كه الله از فاعل جرم (و اذا المؤوده سئلت)

2 - با سوأل، وجدان ها را بيدار كنيد (باي ذنب قتلت)

3 - كرامت و بزرگواري، توانايي و مكنت، داشتن نيروهاي فرمان بر و امانت داري از شرايط لازم براي پيام رساني و ارشاد است (كريم، ذي قوه، مكين، مطاع، امين)

4 - گاهي بايد تهمت ها را بي جواب نگذاشت و پاسخ داد (و ما صاحبكم بمجنون)

5 - در شيوه تبليغ، تذكر آري ولي اجبار نه (ذكر للعالمين لمن شاء منكم ان يستقيم)

6 - انسان، نه بي اراده است و نه خود مختار. «و ما تشاؤن الا ان يشاءالله»

7 - چون خداوند رب العالمين است و بر همه امور تسلط دارد، پس خواست انسان نيز مشروط به خواست اوست. «و ما تشاؤن الا ان يشاء الله رب العالمين»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَه التكوير

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿١٠﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿١٢﴾ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾ فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ﴿١٥﴾ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ﴿١٦﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ﴿١٧﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿١٨﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ بِالأُفُقِ الْمُبِينِ ﴿٢٣﴾ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿٢٥﴾ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٢٦﴾ إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٢٧﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾

ترجمة مؤجز:

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (1) در آن هنگام كه آفتاب در هم پيچيده شود،

«وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (2) و در آن هنگام كه ستارگان بى‌فروغ شوند،

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (3) و در آن هنگام كه كوه‌ها به حركت در آيند،

«وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (4) و در آن هنگام كه با ارزشترين اموال به دست فراموشى سپرده شود،

«وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (5) و در آن هنگام كه وحوش (حيوانات) جمع شوند،

«وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ » (6) و در آن هنگام كه درياها برافروخته شوند،

«وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (7) و در آن هنگام كه هر كس با همسان خود قرين گردد،

«وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ» (8) و در آن هنگام كه از دختران زنده به گور شده سؤال شود.

«بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (9) به كدامين گناه كشته شدند؟!

«وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» (10) و در آن هنگام كه نامه‌هاى اعمال گشوده شود،

«وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (11) و در آن هنگام كه پرده از روى آسمان برگرفته شود،

«وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ» (12) و در آن هنگام كه دوزخ شعله ور گردد،

«وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (13) و در آن هنگام كه بهشت نزديك شود،

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ» (14) (بلي در آن هنگام) هر كس ميداند چه چيزى را آماده كرده است!

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ» (15) سوگند به ستارگانى كه باز مى‌گردند،

«الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» (16) حركت مى‌كنند و از ديده‌ها پنهان ميشوند،

«وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ» (17) و قسم به شب، هنگامى كه پشت كند و به آخر رسد،

«وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (18) و به صبح، هنگامى كه تنفس كند،

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (19) كه اين (قرآن) كلام فرستاده بزرگوارى است (جبرئيل امين).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (20) که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش، مقام والائی دارد!
«مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (21) در آسمانها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است!
«وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ» (22) و مصاحب شما (پیامبر) دیوانه نیست!
«وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ» (23) او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است!
«وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (24) و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد!
«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (25) این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست!
«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» (26) پس به کجا میروید؟!
«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (27) این قرآن چیزی جز تذکری برای جهانیان نیست،
«لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ» (28) برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد!
«وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (29) و شما اراده نمي كنيد مگر اينكه خداوند (پروردگار جهانیان) اراده کند و بخواهد!

تفسیر سوره تکویر:

خوانندگان گرامی!
در آیات متبرکه (1 الی 14) در باره مقدمات و گردهمایی و خوف، ترس،هیبت ودهشت در روز قیامت، بحث بعمل آمده است.

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (1):

(هنگامي‌كه آفتاب درهم پيچيده شود) و مانند پيچيدن دستار و جمع كردن لباس فراهم آورده شود سپس به عنوان اعلامي بر ويراني جهان، پرتاب گردد.
حسن بصري در تفسير خويش مي نويسد: كه «كورت» از تكوير مشتق است كه به معناي بي نور بودن مي آيد، وبه معناي اندا ختن وافكندن نيز مي آيد كه بيع بن خثيم چنين تفسير نموده است، كه مقصود از آن اين است كه آفتاب در بحر انداخته مي شود، و در اثر حرارت آن كليه بحر ها و دريا آتش ميگيرند، در ميان اين دو تفسير هيچگونه تعارضي وجود ندارد، بدين شكل كه اول نور آفتاب سلب گردد و سپس به بحر انداخته شود.
در صحيح بخاري از حضرت ابو هريره (رض) روايت است، كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: آفتاب و ماه در روز قيامت به بحر انداخته مي شوند، و در مسند بزاز آمده است كه در جهنم انداخته ميشود، ابن ابي حاتم و ابن ابي الدنيا و ابو الشيخ نسبت به اين آيات چنين نقل كرده اند، كه خداوند در روز قيامت ماه و آفتاب و تمام ستاركان را به به بحر مي اندازد، و سپس بر آن باد تندي مي وزد كه در آثر آن تمام دريا ها آتش مي گيرند، و بدين شكل اين هم صحيح است كه آفتاب و ماه به دريا و بحر انداخته مي شوند، و اين نيز درست است كه به جهنم انداخته مي شوند، زيرا كليه اي دريا ها در آن هنگام جهنم قرار ميگيرند. (مستفاد من المظهري والقرطبي).
مفسيرين در تفسير: **«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»** ميافزايند كه: نور آفتاب كه اكنون در همه جا ساطع است، تا دور دور را فراگرفته و ميلون ها ميل دور تر مي تابد، با فرا رسيدن قيامت،

(c) ketabton.com: The Digital Library

نور گسترده آفتاب، منقبض گرديده برخود مي پيچد و از ديده ها پنهان مي شود. افتاب که منظومه در خشان وتابانيست به تدريج به سردي مي گرايد، گرمايي و روشنايي اش را از دست ميدهد و به ستاره تاريک و سردي تبديل مي شود، همچنان که زمين پس از جدا شدن ازآفتاب و ساير منظومه ها، نخست گرم و آتشين وروشن و در خشان بود، بتدريج به سردي گرائيد وبه جرم سرد و تاريکي تبديل شد که اکنون نور و حرارتش را از آفتاب ميگيرد، فقط در عمق سينه و در ژرفاي دل خود حرارتش را حفظ کرده و همه چيز در درونش در حالت مذاب و غليان، ولي سطح بيروني اش سرد و تاريک، آفتاب نيز با مرور زمان به اين سرنوشت مبتلا خواهد شد.

«شمس»: به معنی آفتاب نورافشان است و نورافشان بودن از توصیف آفتاب در (سوره‌ی نبأ آیه‌ی 13) گرفته شده است.

«كُوِّرَتْ»: «درپیچد و بی‌فروغ گردد. آن‌گاه که آفتاب تاریک شود.» یعنی:

1 - نور آن از بین می‌رود و تاریک می‌شود.

2 - به زمین می‌افتد.

3 - حرکت و طلوع آن متوقف می‌شود.

4 - به قول علما «کوّرَت» یعنی درهم پیچیده‌شدن و جمع‌شدن و افتادن.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: « آفتاب و ماه در روز قیامت هردو در آتش هستند»: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُكَوَّرَانِ فِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ دلیل آن برای عذاب بیشتر کافران است که در دنیا آفتاب و ماه را عبادت می‌کردند تا مایهٔ عذاب و ناراحتی بیشتر آن‌ها شود.[مشكل الآثار طحاوی: 183] و [الابانة الكبرى ابن بطه: 70] و [السلسلة الصحيحة: 124] حکم آلبانی: صحیح.

«وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ» (2):

(و هنگامي‌که ستارگان تيره گردند). و نور آنها از ميان برود. يا «انکدار» آنها به معني فروافتادن، پراکنده شدن و به پايان رسيدن عمر آنهاست.

با فرا رسيدن روز قيامت وخاموش شدن مشعل تابان و در خشان آفتاب، ستاره ها تير و تاريک ميشوند، تعداد کثير از ستارگان که روشن معلوم مي شوند در اصل تاريک هستند نور و روشنايي خويش را از منابع ديگري به عاريت گرفته اند.

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (3):

(و آن وقت که کوه ها چون ريگ به حرکت در آيند و سپس چون پشم رنگين به هوا روند. آن هنگام تغيير مي کنند و به غباري پراکنده تبديل مي شوند از جاي خود برکنده مي شوند.

«سُيِّرَتْ»: کوه‌ها از جای‌شان کنده شوند و به این سو و آن سو رانده شوند.روان‌شدن؛ مانند پنبه شده، از جای خود کنده می‌شوند و حرکت می‌کنند.

بعد از آفتاب وستارگان کم کم زمین دچار تحول می‌شود، اولین چیزی که در زمین دگرگون می‌شود کوه‌ها هستند. «وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ سُيِّرَتۡ ٣» که کوه‌ها به حرکت مستمر و زیاد انداخته می‌شود. در آیه‌ای دیگر از سوره‌ی طه آمده که الله به پیامبر رحمت می‌فرماید: «وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡجِبَالِ» در رابطه با کوه‌ها از تو می‌پرسند که چه اتفاقی برایشان می‌افتد؟«فَقُلۡ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسۡفٗا ١٠٥»(طه: 105). بگو: پروردگارم آن‌ها را

(c) ketabton.com: The Digital Library

پاره‌پاره و ذره‌ذره خواهد کرد. «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ١٠٦»(طه: 106) آن‌ها را کاملاً مسطح خواهد کرد، مانند زمینی هموار«لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ١٠٧» (طه:107). کوه‌هایی که تکیه‌گاه زمین و زمینیان هستند، کوه‌هایی که هرجا باشند، یکی از عوامل مهم استقرار و استحکام هستند، همین کوه‌ها به حرکت درآورده می‌شوند و این صحنه‌ها را اگر بتوانیم تصور کنیم، بسیار مهم و تأثیرگذار خواهد بود.

«وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (4):

(در آن روز مردم گرانبهاترين اموال خود را كه در همه اوقات مواظب آن بودند رها مي كنند چون چيزي آمده كه آن اموال گرانبها را از يادشان برده است)

عشار: شتران رام و مهار كرده‌اي هستند كه فرزندان آنها در شكم آنهاست. اين گونه شتران به اين دليل به يادآوري مخصوص شدند زيرا نفيس‌ترين و گرامي‌ترين اموال در نزد اعراب ميباشند. و يا اينكه ده ماهه حمل در شكم او باشد از نهايت دهشت اين روزاز صاحبش رها ميشود.

عطلت: يعني همين‌گونه رها كردند و بدون شتربان وا نهاده شوند؛ به سبب خوف و هراس عظيمي كه مردم در روز قيامت مشاهده مي‌كنند.

اين آيه دليل بر آن است كه شتران نيز مانند حيوانات ديگر برانگيخته مي‌شوند.

«وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (5):

(و هنگامي‌كه حيوانات وحشي در روز قيامت گرد آورده شوند). يعني: جانوران وحشي و درندگان و جانوران بياباني در روز قيامت حشر ميشوند تا از برخي از آنها براي برخي ديگر قصاص‌گرفته شود، سپس به خاك تبديل ميگردند. به قولي: حشر آنها، مرگ آنهاست.

«وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (6):

(و هنگامي‌كه ابحار (مانند آتش) افروخته شوند).

و به آتشي شعله ور و زبانه‌كش تبديل شوند. البته بعيد نيست كه مراد انفجار مواد مذاب آتشفشاني اندرون زمين بر اثر انفجار و زلزله هاي عظيم آن باشد چنان‌كه بعضي از مفسران همچون الوسي بر اين نظرند. ابي بن‌كعب ميگويد: «در اثنايي كه مردم در بازارهاي خويش به سر ميبرند، بناگاه نور آفتاب محو مي‌شود و در اثنايي كه آنان در اين حالت‌اند، بناگاه كوهها از جا بركنده شده و بر روي زمين مي‌افتند پس، از آن حركت و اضطراب عظيمي پديد ميآيد در اين هنگام جنيات وحشت‌زده به سوي انسان ها روي ميآورند و انسان به سوي جنيان و چهار پايان و مرغان و درندگان همه درهم ميآميزند».

«وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (7):

«و آنگاه كه جانها قرين همديگر شوند» يعني: جانهاي مؤمنان با حورالعين جفت گردانيده ميشوند و جان هاي كافران با شياطين. يا ارواح با اجساد جمع ميشوند.

حسن بصري در معناي آن مي‌گويد: «هر كس به گروه خويش ملحق ميشود؛ يهود با يهود، نصاري با نصاري، مجوس با مجوس، منافقان با منافقان و همين‌گونه مؤمنان با مؤمنان پس هر كس با هم كيش و هم آيين خود پيوند داده ميشود».

مفسرطبری فرموده است: در بهشت مرد صالح با مرد صالح قرين می‌شود و مرد ناصالح و بد با ناصالح و بد در آتش قرين می‌شود.(طبری اين روايت را از حضرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

عمر (رض) نقل كرده است. و عده‌اى نيز مى‌گويند: منظور قرين شدن ارواح است با اجساد. اما اول ارجح است. و الله اعلم.).

«النُّفُوسُ»: جمع نَفْس، جانها و روانها.

«زُوِّجَتْ»: جفت اصل خود گردانده شد، و به منشأ خويش، يعني بدن درآورده شد.

اين آيه بيانگر اين مطلب است كه پس از مرگِ انسانها، جانها از پيكرها جدا ميگردند و به گونه مستقلّي بسر ميبرند، و پيكر ها به خاكها تبديل و جذب عناصر ديگر ميشوند و شكلها و صورت هاي تركيبي جديدي را پيدا ميكنند، با نفخه دوم صور و به فرمان ربّ غفور، بار ديگر روان ها وارد كالبد هاي خود ميگردند، و چشم به جهان نو ميگشايند و تا ابد به گونه شگفتي زندگي مينمايند.

«وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ» (8):

(و هنگامي‌كه از دختر زنده به‌گور شده پرسيده شود). كه به چه سبب كشته شده است؟ اين سؤال براى توبيخ قاتل و اثبات ظلمش وارد مى شود.

«سُئِلَتْ»: از حق خود و از خونش كه به ناحق ريخته شده مى‌پرسد و بازخواست مى‌كند.

«بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ» (9):

(به كدامين گناه كشته شده است؟). طوري كه اطلاع داريد تعداد از اعراب ها در دوران جاهليت، از سبب عار و يا هم از بيم فقر و نيازمندي دختران خويش را بعد از تولد شان زنده به گور ميكردند چرا كه آنان را سر بار و مايه ننگ و عار خود ميدانستند.

بنابر همين عادت جاهلانه شان بود كه پروردگار با عظمت به اين اشخاص انظار داد كه، قاتلان دختران را كه بي هيچ گناهي كشته شده اند، به محاكمه ميكشاند و از علت آن دختران كه زنده به گور شده اند ه ميپرسد كه به‌كدامين گناه كشته شده اند؟ پاسخ آن دختران اين است: بي هيچ گناهي زنده به گور شده‌ايم! و در اينجاست كه روي حساب با قاتلان است.

اين آيه دليل بر آن است كه اطفال مشركان عذاب نميشوند زيرا عذاب در برابر گناه است. اطفال به جنت ميروند.

فضيلت دختران:

فضيلت دختران چيز پنهاني نيست؛ همانها مادران و خواهران و همسران هستند، و آنها نصف جامعه را تشكيل مي دهند و نصف ديگرنيز از آنها زاده مي شوند، گويا كل مجتمع هستند. نگاه كنيد به: «تحفة المولود في أحكام المولود» ابن القيم (صفحه 16).

و از جمله چيزهايي كه دلالت بر فضيلت دختران ميكند؛ اينست كه الله عزوجل دختر را هبه اي (براي والدين) نامبرده و آنان را در اين آيه بر پسر مقدم گردانده است: **«يَهَبُ لِمَنْ يَشَاء إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاء الذُّكُورَ»** (سوره شوري 49). يعني: «خداوند به هر كس اراده كند دختر ميبخشد و به هر كس بخواهد پسر».

و همچنين رسول الله صلي الله عليه وسلم در حديثي فضيلت آنان را بيان نموده و احسان و نيكوكاري را در حق آنان تشويق مي كند، چنانكه مي فرمايد: **«مَنِ ابْتُلِي مِنْ هَذِهِ البَنَاتِ بِشَيءٍ فَأَحْسَنَ إِلَيهِنَّ كُنَّ لَهُ سِتْراً من النَّارِ»** بخاري (1418) ومسلم (2629).

يعني: «هر كس كه خداوند وي را به وسيله چند دختر، مورد آزمايش قرار دهد (صاحب دختر شود و آنها را درست تربيت كند) و با ايشان به نيكويي رفتار كند، برايش سپري در

(c) ketabton.com: The Digital Library

برابر آتش دوزخ، خواهند شد». (برگرفته از کتاب: «الإيمان بالقضاء بالقدر» محمد بن إبراهيم الحمد صفحه 160.)

بهانة زنده به گور کردن دختران:

طوريكه در فوق هم تذكر داديم در فرهنگ جاهلي عرب، عزت و افتخار را در داشتن فرزندان پسر ميدانست و نگهداري دختران را مايه ننگ و به همين دليل آنها را مي كشتند. قرآن كريم در اين باره ميفرمايد: **«وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ»**؛ (سوره نحل آيه 58) و چون يكى از آنان را به (تولد) دختر بشارت دهند (از فرط غيظ و غضب) روي هاي شان سياه گردد، در حالى‌كه خشم گلويش را مى فشارد.

«يتَوارى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَ يمْسِكُهُ عَلى هُونٍ أَمْ يدُسُّهُ فِي التُّرابِ أَلا ساءَ ما يحْكُمُونَ»؛ (سوره نحل آيه 59) از بدى بشارتى كه به او داده شده از ميان قبيله خود متوارى شود (و نمى‌داند) آيا او را با سرافكندگى نگاه دارد يا (زنده) در زير خاكش نهان سازد. هان، بد قضاوتى ميكنند.

قرآن عظيم الشان ميفرمايد: در زمان جاهليت عرب وقتى براى ايشان خبر مي آوردند كه دختردار شديد از خشم سياه ميشدند، و از بدى خبرى كه به آنان داده شد و از فشار افكار عمومى كه آنرا بد مي پنداشتند پنهان گشته، به فكر فرو ميرفتند كه آيا اين نوزاد دختر را نگه دارند و ذلت و خوارى دختر دارى را تحمل كنند و يا هم زنده به گور شان سازند، همچنان كه عادت اكثر شان در باره دختران متولد شده اين بود.

مفسرين در مورد زنده به گور كردن دختران در زمان جاهليت دلايل ذيل را عمده مي شمارند:

1 - دختران نقشي در اقتصاد و توليد نداشته و بار زندگى بودند؛ لذا قرآن ميفرمايد: **«وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِياهُمْ...»**، (سوره انعام آيه 151) و فرزندانتان را از (ترس) فقر، نكشيد! ما شما و آنها را روزى ميدهيم.

2 - در زمان جاهليت معمولاً ميان قبائل عرب جنگ و درگيري بود و سرنوشت و بقاي قبيله در اين جنگ ها رقم ميخورد؛ لذا آنان براي اين نبردها فرزندان شجاع و دلير مي خواستند، و اين از عهده زنان و دختران خارج بود.

3 - در جنگ ها، دختران اسير مي‌شدند و مورد تجاوز دشمن قرار ميگرفتند؛ از اين رو براي آنكه دچار چنين مشكلي نشوند، خود آنها را زنده به گور ميكردند.

اصطلاح دوران جاهليت:

دوران جاهليت از مفاهيم مصطلح در اسلام و نامي است كه به حالت فكري مردم عرب قبل از ظهور دين مقدس اسلام داده شده است. اين اصطلاح در قرآن هست اگر چه تفسير هاي متفاوتي از آن شده است.

سيرت نويسان و محققين نيز در برخي از نوشته خويش اين كلمه را براي اشاره به جامعه عربستان قبل ازاسلام بكار ميبرند. در دوران جاهليت مردم شبه جزيره عربستان سعودي بت پرست بودند، وبراي تعداد كثيري از بت ها مصروف عبادت بودند، و برايش قرباني مي نمودند، با ظهور دين مقدس اسلام آئين بت پرستي برچيده شد.

به طور كلي، آغاز و پايان دوران معروف به جاهليت مورد اختلاف دانشمندان اسلامي است. برخي آنرا فاصله ميان نوح وادريس، وبرخي از علماء فاصله ميان زمان موسي وعيسي دانسته اند، وبرخي ديگري دوران جاهليت را عصر عيسي عليه السلام تا محمد

(c) ketabton.com: The Digital Library

صلي **الله عليه وسلم** پنداشته‌اند. به هر صورت پايان اين زمان را گاه ظهور محمد صلي الله عليه وسلم و گاه **فتح مكه ميدانند:** (مراجعه شود به كتاب راه هاي نفوذ فارسي در فرهنگ و زبان عرب جاهلي، صفحه ۱۶.)

«وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» (10):

(و هنگامي كه نامه هاي اعمال كه هر بد و نيكي در آن نوشته شده گشوده مي شوند و هريک به صاحب آن داده مي شود. پس برخي نامه اعمالشان را به دست راستشان گرفته اند و برخي نامه اعمال را در دست چپ يا پشت سر گرفته اند.)

«صُّحُفُ»: نامه اعمال.

«نُشِرَتْ»: پخش‌کردن و به قول علما باز پخش می‌شود (مفتوح) یعنی: کتاب اعمال انسان به صورت باز (نه بسته) به دست انسان داده می‌شود و ما اعمال‌مان را می‌بینیم.

آن جا است که نامه‌های اعمال، توزیع و پراکنده می‌شوند.«وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦ» (الإسراء: 13) هر چیزی را که انسان در دنیا کسب کرده است، ما آن را به گردن او می‌آویزیم.«وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخْرِجُ لَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كِتَٰبًا يَلْقَىٰهُ مَنشُورًا ١٣»(الإسراء: 13) و در روز قیامت به شکل کتاب و نامه‌ای باز شده و واضح برای او انتشار خواهیم داد:«ٱقْرَأْ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ١٤»(الإسراء: 14) از انسان‌ها می‌خواهیم که نامه اعمال‌شان را برای ما بازخوانی کنند. و البته چیزی قابل انکار نخواهد بود.

«وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (11):

(و هنگامي‌كه آسمان (مانند پوست حيوان) بركنده شود). يعني: پاره پاره گرديده و از جا بركنده شود چنان‌كه سقف از خانه و پوست از تن گوسفند كشيده مي‌شود.

منظور این است که لایه‌ای که روی سر ما است، کنار خواهد رفت و چهره‌ی اصلی آسمان نمودار خواهد گشت. الله متعال می‌فرماید: این آسمان و زمین دگرگون خواهد شد:«يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ وَبَرَزُوا۟ لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ ٤٨»(ابراهیم: 48) «در آن روز، [این] زمین، به زمینی دیگر و آسمان‌ها [به آسمان‌های دیگر] تبدیل می‌شوند و [مردم] در مقابل الله یگانهٔ پیروزمند ظاهر می‌گردند». و این که آسمان چهره دیگری پیدا خواهد کرد، اشاره به همان تحولی است که به دنبال تکویر آفتاب روی می‌دهد و بعد از این تحولات واضح و روشن دو مطلب دیگر باقی است؛ یکی مساله‌ی جهنم و دیگری مساله‌ی بهشت.

«وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ» (12):

(و هنگامي‌كه دوزخ برافروخته و شعله‌ور شود). براي دشمنان الله به فروزشي سخت. قتاده مي‌گويد: «دوزخ را خشم الله و گناهان بني‌آدم برافروخته ميگرداند».

«وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (13):

(و هنگامي كه بهشت براي پرهيزگاران نزديک آورده مي شود.) و در دسترس اهل بهشت قرار داده می‌شود. جهنمی‌ها را به سوی جهنم می‌برند اما بهشت را برای اهل بهشت می‌آورند که خود دال بر تکریم اهل بهشت از سوی الله متعال است.

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ» (14):

(هركس آنچه را كه آماده ساخته است ميداند). يعني: چون آن امور ياد شده واقع شود، در

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن هنگام هر كس با گشودن نامه هاي اعمال خود ميداند كه از خير يا شرچه آماده كرده است.

در حديث شريف به روايت عدي بن‌حاتم آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«عَنْ عَدِيّ بْنِ حَاتِمٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ فَيَنْظُرُ أَيْمَنَ منه، فلا يرى إلا ما قدم، وينظر أشأم مِنْهُ، فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لم يجد فبكلمة طيبة»**. متفق عليه. (هيچ كس از شما نيست مگر اين‌كه خداوند متعال به زودي با او سخن ميگويد به طوري كه ميان او و ميان خداوند ترجماني نيست پس به جانب راست خويش مينگرد و جز آنچه را كه (از اعمال) پيش فرستاده است، نمي بيند و به جانب چپ خويش مينگرد پس جز آنچه را كه پيش از خود (از اعمال) فرستاده است، نمي بيند آنگاه آتش به او روي مي آورد. پس هر كس از شما كه مي تواند از آتش بپرهيزد ولو با دادن پاره‌اي از خرمايي، اگر توانمندي صدقه خرما را نداشتيد با سخن نيكو خود را از آتش دوزخ نجات دهيد».

وقتي اين امور وحشتناک اتفاق افتاد مردم مشخص ميگردند و هركس مي داند كه براي آخرت خود چه تحفه اي آورده اند، و خوب و بدي را كه انجام داده ميداند. چون در روز قيامت آفتاب درهم پيچيده مي شود و ماه بي نور مي گردد و آفتاب و ماه در آتش انداخته مي شوند.

حشر حيوانات در روز قيامت:

مفسرين مطابق آيات قرآني و احاديثي نبوي مينويسند كه: حيوانات نيز داراي روح هستند در روز محشر زنده مي شوند و مورد حشر قرار مي گيرند، ولي بعدا دوباره نابود ميشوند و بهشت و جهنم فقط مخصوص انسان و جن است. در قرآن عظيم الشان آمده است كه: **«وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ يطِيرُ بِجَنَاحَيهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيءٍ ثُمَّ إِلَي رَبِّهِمْ يحْشَرُونَ»** (سوره انعام 38) (يعني: هيچ جنبنده اي در زمين نيست و نه هيچ پرنده اي كه با دو بال خود پرواز ميكند مگر آنكه آنها (نيز) گروه هايي مانند شما هستند ما هيچ چيزي را در كتاب (لوح محفوظ) فروگذار نكرده ايم سپس (همه) به سوي پروردگارشان محشور خواهند گرديد.) و نيز مي فرمايد: **«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَي جَمْعِهِمْ إِذَا يشَاء قَدِيرٌ»** (سوره شوري 29.) (يعني: از نشانه هاي (قدرت) اوست آفرينش آسمان ها و زمين و آنچه از (انواع) جنبنده در ميان آن دو پراگنده است و او هرگاه بخواهد بر گرد آوردن آنان تواناست.)

شيخ الاسلام ابن تيميه با استناد به اين دو آيه ميگويد: حيوانات؛ همه حشر ميشوند چنانكه كتاب و سنت بر آن دلالت دارد. (مجموع الفتاوي 248/4.)

و چنان كه در حديث صحيح آمده: **«إِنَّ اللهَ لَيقتَصُّ لِلشَّاةِ الْجَلْحَاءِ مِنْ الشَّاةِ الْقَرْنَاءِ»** (مسلم 2582) (الله تعالي قصاص گوسفند بي شاخ را از گوسفند شاخدار مي گيرد.) و اين دليل بر حشر شدن حيوانات است.

امام نووي با استناد به حديث فوق ميگويد: اين حديث بر حشر حيوانات در قيامت تصريح دارد، و بازگشت آنها همانند بازگشت انسانها در قيامت، چنانكه الله تعالي مي فرمايد: **«وَإِذَا الْوُحُوش حُشِرَتْ»** يعني: سوگند به روزيكه در آن حيوانات حشر مي شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و علما میگویند: مجازات و عقوبت شرط بازگشت و حشر (آنها) نیست و منظور از قصاص در حدیث فوق، قصاص تکلیف نیست، بلکه قصاص بعنوان مقابله بمثل است.

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (15 الی 29) در باره موضوعات اثبات وحی قرآنی و اثبات پیامبری، بحث بعمل آورده است.

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ» (15):

(سوگند به ستارگاني كه واپس ميروند).

«فَلَآ أُقْسِمُ»: (براي تفصيل مراجعه آن شود به سوره: واقعه/75، سوره حاقّه/38، سوره معارج/40، سوره قيامه/1 و2).

«الْخُنَّسِ»: جمع خانِس، واپس روندگان. واپس ماندگان. مراد همه ستارگان است كه با طلوع آفتاب، از ديدگاه ما انسانها، انگار خويشتن را واپس مي‌كشند، و به درون لانه هاي خود ميخزند.

دلایل قسم خوردن:

1 - اعراب در کلام خود زیاد قسم می‌خورند و قرآن کلام الله به زبان عربی است.
2 - الله در سخن با کافران برای تأکید بیشتر، قسم یاد می‌کند تا باور کنند (تشویق).
3 - تأکید کلام.

قسم خوردن فقط باید برای الله باشد و انسان نباید به غیر از الله قسم بخورد؛ ولی الله می تواند به تمام مخلوقاتش و هرچه که اراده کند، قسم بخورد.الله متعال برای تأکید قسم خود، از اصطلاح:«فَلَآ أُقۡسِمُ» استفاده کرده و دلیل آن، آیۀ مبارکه:«فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ٧٥ وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٞ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ ٧٦» می‌باشد.

«الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» (16):

(ستارگان) سيارِه نهان شونده). حركت ميكنند و از ديده ها پنهان ميشوند. مفسرقرطبی فرموده است: ستارگان در خلال روز پنهان می‌شوند و در خلال شب ظاهر و نمایان می‌گردند، و در موقع غروبشان مستور می‌شوند. همان‌طور که آهوها در لانه‌هایشان پنهان می‌شوند.(این نظر علی (رض) و ابن عباس (رض) و مجاهد و حسن است. در تفسیرطبری نیز چنین آمده است.۴۸/۳.)

«الْجَوارِي»: جمع جاريه، روندگان. سيارگان. در رسم الخطّ قرآني ياء آن براي تخفيف حذف شده است. «الْكُنَّسِ»: جمع كانِس، پنهان شونده.

«وَاللَّيلِ إِذَا عَسْعَسَ» (17):

(وقسم مي خورم به شب چون روي بياورد. و گفته شده كه «عسعس» به معني «پشت كننده» ميباشد.).

مفسرین مینویسند که: «عسعس الليل». از الفاظ اضداد است. و ابن‌کثیر در تفسیر خویش می نویسد که: (معناي روي آوردن در اينجا مناسبتر مينمايد).

همچنان مفسران نوشته اند:« عَسۡعَسَ» به معنی عقب و جلو آمدن، شروع شب و انتهایش. وقتی که روزها طولانی ودراز می‌شوند، شروع شب‌ها دیرتر می‌شود و انتهای شان هم زود است، یعنی شب‌ها کوتاه‌تر می‌شود. تعبیر عسعس یعنی کسی که در تاریکی شب فرو رفت، طوری که تا انتهای تاریکی این فرو رفتن ادامه داشت و نزدیک بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

وارد روشنایی و صبح شود. تعبیر «**وَٱلَّيۡلِ إِذَا عَسۡعَسَ ١٧**» اشاره به حالتی از شب است که دلالت بر پایان و تمام شدن شب دارد.

«وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (18):

(و به صبح وقتي كه نشانه هاي آن آشكار ميگردد و روشنايي اش به تدريج سياهي شب را بشكافد تا اين كه كامل مي گردد و آفتاب طلوع ميكند. اين ها نشانه هاي بزرگي هستند كه خداوند براي بزرگي و شكوه و محفوظ بودن قرآن از هر شيطان رانده شده اي به آنها قسم خورده است.).

«تَنَفَّسَ»: نفس كشيد. د ميدن گرفت. انگار صبح شخصي است كه از فشار غم رها و نفَس راحتي ميكشد. مراد روشن شدن است (مراجعه شود سوره: مدّثّر/34).

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (19):

(بي گمان قرآن برخوانده ي فرستاده بزرگواري است و او جبرئيل عليه السلام است كه قرآن را از سوي الله نازل كرده است، همان طوري كه خداوند متعال مي فرمايد:

«ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (20):

او نیرومند است و نزد خداوندِ صاحب عرش داراي منزلت والائي است».

«ذِي قُوَّةٍ»: «صاحب نیروی بس شگرفی است.» «قوه»: به معنی قدرت است و به آمادگی گفته می‌شود که در شخص برای انجام کار وجود دارد و در همه‌ی مخلوقات این قوه موجود است.

صفات جبرئیل:

1 - رسول: فرستاده از طرف الله.

2 - کریم: دارای منزلت عظیم، بزرگوار.

3 - ذی قوة: قوی و قدرتمند و دارای ششصد بال: قوم لوط را با یک بال به آسمان برد و به زمین کوبید. «أَنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ» [بخاری: 3232 و 4856 و 4857 و مسلم: 174] «پیامبر صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام را (در صورت حقیقی)، درحالی‌که ششصد بال داشت دید».

4 - مَکین: صاحب جایگاه و منزلت نزد الله، منزلت والا.

مُطاع: رئیس و سایر فرشتگان از او اطاعت می‌کنند، فرمان‌برداری‌شده. آن فرشته که کریم و صاحب قول کریمانه است و در ادای مأموریت خود توانا و نیرومند است و با قوت این پیام را ابلاغ می‌کند و نزد الله صاحب عرش دارای منزلت و مکانت والایی است. توانایی است که هیچ انس و جنی توان انتزاع وحی و یا کم و کاست آن را هیچگاه نخواهند داشت.

«مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (21):

«مُطَاعٍ»: فرمانروا. اطاعت شونده. **«ثَمَّ»**: آنجا. مراد عالم بالا و ملكوت اعلي است كه اصل آن را الله ميداند و بس.

در ملكوت اعلي از جبرئيل اطاعت ميشود چون او از فرشتگان مقّرب است و از نظر و فرمانش فرمانبرداري ميشود. و امانتدار است و هر چه را به او فرمان دهند بدون كم و كاست و بدون اين كه از حدودي كه برايش مقرر شده است پارا فراتر بگذارد آن را انجام ميدهد. اين ها همه بر شرافت و عظمت قرآن در پيشگاه خداوند دلالت مينمايند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند قرآن را با اين فرشته بزرگوار كه داراي اين چنين صفات كاملي مي باشد فرستاده است. و عادت بر اين است كه پادشاهان كساني را كه برايشان گرامي هستند براي رساندن مهم ترين و شريف ترين پيام ها مي گمارند. پس وقتي كه فضيلت فرشته ي حامل قرآن را بيان كرد فضيلت انساني را كه قرآن بر او نازل شده و به سوي آن دعوت كرده است نيز بيان كرد و فرمود:

«وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ» (22):

(و همدم و معاشر شما (محمّد پسر عبدالله) ديوانه نيست، (و خوب او را ميشناسيد و به عقل و شخصيت و بزرگي او اعتراف داريد).

محمد صلي الله عليه وسلم ديوانه نيست آن طور كه دشمنانش كه رسالت او را تكذيب ميكنند، مي گويند و تهمت هايي به او بر ميبندند و مي خواهند با اين گفته ها آنچه را با خود آورده است خاموش كنند. بلكه محمد صلي الله عليه وسلم از همه مردم عاقل تر و راستگوتر است.

«صَاحِبُ»: دوست و رفيق. مُصاحب و مُعاشر. تعبير صاحب، اشاره به اين است كه او ساليان دراز در ميان قريشيان زندگي كرده بود و او را امين مي‌ناميدند، و تا وحي براي وي نيامده بود او را خردمند و هوشمند و فرزانه ميدانستند، ولي پس از آن ديوانه اش قلمداد ميكردند.

«وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ» (23):

(و محمد صلي الله عليه وسلم جبرئيل عليه السلام را در بالاترين كرانه (كنار، طرف، حاشيه) روشن و آشكار كه با چشم ديده مي شود ديده.)

محمّد به طور مسلّم جبرئيل را در كرانه روشن (عالم بالا، در سدرة المُنْتَهي، به صورت فرشتگي خود) مشاهده كرده است، (رأي محمد صلي الله عليه وسلم جبريل علي صورته التي خلق عليها). يعني نبي عليه السلام حضرت جبريل را به شكل ديد كه خدواوند او را به همان شكل خلق نموده است. (تفسير جلالين)

قابل تذكر است كه جبرئيل فقط اوقات نزول وحي بر نبي اكرم صلي الله عليه وسلم وارد مي شد؛ چرا كه در موارد بسيار در روايات داريم كه مثلاً پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم مشغول فلان كار بود كه جبرئيل بر او نازل شد. اين گوياي اين مطلب است كه جبرئيل در همه حال همراه آن حضرت نبود، اگر جبرئيل در همه حال همراه با پيامبر ميبود ديگر نزول معني نداشت؛ زيرا نزول به اين معني است كه مرتبه بالا بوده و به مرتبه پايين نازل شده و در صورتي كه او همراه پيامبر باشد ديگر نزول معني ندارد.

همراه بودن و نبودن جبرئيل در بشري بودن نبي مكرم اسلام صلي الله عليه وسلم تأثيري ندارد، مگر جبرئيل، كسي جز حامل وحي به رسول خدا است؟ چه تلازمي بين همراهي جبرئيل و ملك بودن رسول الله (ص) وجود دارد؟!

«وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيبِ بِضَنِينٍ» (24):

او (كه محمّد امين است، مطالب وحي آسماني را بر شما پوشيده نميدارد، و از اعلام آن دريغ نمي ورزد و) نسبت به شما در باره غيب بخل نشان نميدهد.

«الْغَيبِ»: مراد وحي، يعني هر آن چيزي است كه درباره روز قيامت، ذات و صفات الله، بهشت و دوزخ، فرشتگان، وغيره از سوي خدا به پيغمبر ابلاغ شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ضَنِينٍ»: بخيل. تنگ چشم. هدف اصلي آيه اين است كه: پيغمبر اسلام در تبليغ و تعليم مطالب وحي، كمترين تعلل و قصوري نميكند و هر چيزي را كه بداند به شما ميآموزد، و مانند كاهنان و ساحران نيست كه آموخته هاي خود را به ديگران منتقل نكند.

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيطَانٍ رَجِيمٍ» (25):

(و آن (قرآن) گفتة شيطان رانده شده نيست.

ای غافلان به کجا می روید؟!) در آیات گذشته این حقیقت روشن شد که قرآن عظیم الشان کلام الله است، چرا که محتوایش نشان می دهد که گفتار شیطانی نیست بلکه سخن رحمانی است، که به وسیله پیک وحی خدا با قدرت و امانت کامل بر پیامبری که در نهایت اعتدال عقل است نازل شد.

در اینجا مخالفان را به خاطر عدم پیروی از این کلام بزرگ مورد توبیخ قرار داده بایک استفهام توبیخی می گوید:

«فَأَينَ تَذْهَبُونَ» (26):

(پس كجا مي‌رويد؟ (محمّد با بيان حجّت و رساندن حق و حقيقت بر شما اتمام حجّت كرده است. پس هرجائي وراهي كه برويد، گمراهي و سرگشتگي است). در آيه بعدي ميفرمايد:

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (27):

«آن قرآن جز پند و اندرز براي جهانيان نيست».و بدين ترتيب همه را اندرز ميدهد، هشدار ميدهد، تا از خواب غفلت بيدار شوند.

از آنجا که برای هدایت و تربیت تنها «فاعلیت فاعل» کافی نیست بلکه «قابلیت قابل» نیز شرط است، در این آیه میافزاید: قرآن مایه بیداری است «برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم پیش گیرد.»

«لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يسْتَقِيمَ» (28):

«براي كسي از شما كه بخواهد راست كردار شود». آيه قبل عموميت فيض هدايت الهی را بيان می كند، و اين آيه شرط بهره گيری از اين فيض را، و تمام مواهب عالم چنين است كه اصل فيض عام است ولی استفاده از آن مشروط به اراده و تصميم است.

اسباب نزول اين آيه:

ابن جرير وابن حاتم از سليمان بن موسي روايت كرده اند: زمانيكه آيه: **«لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يسْتَقِيمَ»** نازل شد: ابو جهل گفت: اين امر مربوط به ماست؛ اگر بخواهيم، با استقامت ميشويم و اگر نخواهيم، نميشويم! پس خداوند جلّ جلاله نازل كرد: «شما نميخواهيد مگر آنكه خداوند پروردگار عالميان بخواهد». پس، از تعمق در سبب نزول اين آيه به يك نكته مهم ميرسيم و آن موقوف بودن مشيت بشري بهمشيت الهي است.

البته اين به معناي مجبور بودن انسان نيست زيرا حق تعالي به علم ازلي خود دانسته، سپس اراده كرده و قدرتش را بر آن امر نمايان ساخته است پس علم وي كشف كننده است نه اجبار آور. يعني خداوند متعال به علم ازلي خود دانسته است كه مثلا زيد در زندگي خود چه كارهايي ميكند آنگاه تحقق كارهاي او را اراده كرده و سپس به قدرت خويش آن كار ها را در عرصه واقع نمايان ساخته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قضا و قدر:

در مورد تفسير آيه «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يشَاء اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (يعني: و شما اراده نمي‌كنيد مگر اينكه خداوند، پروردگار جهانيان، اراده كند و بخواهد.) مفسرين مي فرمايند: اين مسئله مربوط است به قضا و قدر و لذا بايد فهم عميقي از قضا و قدر داشت تا مفهوم آيه واضح گردد، و مسئله قضا و قدر بسيار گسترده است و نياز به درک مسئله دارد و ما توصيه مي كنيم كه زياد وارد چنين موضوعاتي نشويد زيرا كه علما از پرداختن به اين مسائل نهي كرده اند و گاهي سوالاتي بدون جواب براي آنها نيز پيش مي آيد. ولي اگر بخواهيم اشاراتي مختصر به مسئله قضا و قدر بيافگنيم، در ابتدا بايد مراتب چهارگانه قضا و قدر را و ارتباط آن چهار مرتبه با هم را درک نمود:

1 - اول اينكه خداوند سبحان به تحقيق آنچه را كه واقع شده است و يا در آينده بوقوع مي پيوندد را مي داند.
2 - خداوند متعال هر چيزي را تقدير نموده، (در لوح محفوظ) نوشته است.
3 - ايمان به اراده برگشت ناپذير الهي و آن اينكه آنچه را بخواهد خواهد شد و هر آنچه نخواهد، وجود نخواهد يافت.
4 - ايجاد و خلق كردن از جانب خداوند است.و آنچه را اراده كند خلق مي كند و آنچه را نخواهد خلق نمي كند.

حال با توجه به اين مراتب، قضا و قدر تغيير ناپذير است، ولي شما بايد دقت كنيد كه چون الله تعالي عالم به آينده انسان هاست و از طرفي ديگر انسان ها را مختار آفريده، بنابراين الله تعالي ميداند كه مثلا فردا شما چه كارهايي انجام مي دهيد و الله نيز آن كارها را از روز اول در لوح محفوظ ثبت كرده است و به اصطلاح تقدير نموده است.

فرض نماييد دو برادر وجود داشته باشند، الله تعالي از ازل مي دانست كه مثلا يكي از آنها با اراده خود راه شرک و كفر را ترجيح داده و نيز حتي با وجود اينكه راه اسلام را به وي نشان داده و هموار ساخته است، وي با اختيار خود آنرا برنمي گزيند، بنابراين الله تعالي در لوح محفوظ راه شر را كه خودش آنرا برگزيده است مي نويسد ولي برادر ديگري با اختيار خود تسليم حق مي شود و راه اسلام را بر مي گزيند و الله تعالي نيز چون از ازل اين موضوع را مي داند لذا آنرا در لوح محفوظ مي نويسد كه اين برادر راه سعادت را طي كند، بنابراين انسانها مختارند تا راه شر يا خير را خود انتخاب نمايند، چنانكه الله تعالي مي فرمايد: **«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»** (سوره انسان 3) يعني: ما راه را به او نشان داديم، خواه شاكر باشد (و پذيرا گردد) يا ناسپاس و كافر.

«وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ» (سوره كهف 29) يعني: بگو: «اين حقّ است از سوي پروردگارتان! هر كس مي‌خواهد ايمان بياورد (و اين حقيقت را پذيرا شود)، و هر كس ميخواهد كافر گردد!»

حال اگر به آيه مذكور در سوال بازگرديم، متوجه خواهيم شد كه بنا به توضيحات فوق، اراده انسانها زماني كارساز خواهد شد كه الله تعالي نيز بدان اذن دهد، يعني انسانها مختارند تا تصميم بگيرند و اعمال مورد نظرشان را انجام دهند، بعد از اقدام به تصميم گيري از سوي خود اراده مي كنند تا تصميم خود را عملي نمايند ولي در اين ميان هنوز اراده الله تعالي حاكم است و بايد الله تعالي اراده نمايد تا اراده انساني كه با اختيار خود تصميم به كاري گرفته است، به مرحله عمل برسد. يعني اراده انسانها تنها عامل انجام عمل نيست

(c) ketabton.com: The Digital Library

بلكه اذن الله تعالي بر تصميم انسانها شرط است. فرض نماييد شخصي تصميم دارد به مسافرت رود و لذا خود را آماده مي كند و اسباب سفر را نيز مهيا مي سازد در اين ميان اگر الله تعالي اراده كردند تا اراده آن شخص عملي شود، در اينصورت شخص مي تواند به مسافرت برود اگر الله تعالي بنا به حكمت خود چنين اراده اي نداشتند، شخص هرچند كه تصميم به سفر كرده و حتي مقدمات آنرا آماده كرده است ولي موفق نمي شود كه به مسافرت خود برود و اينجاست كه گفته مي شود الله تعالي چنين اراده كردند كه اراده شخص تصميم گيرنده به مسافرت عملي نشود.

خلاصه اينكه براي انجام گرفتن هر عملي از سوي انسانها دو شرط لازم است:

1 - ابتدا انسان با اختيار خود تصميم به انجام عملي مي گيرد.

2 - بعد از آن الله تعالي بايد اراده نمايند تا تصميم گرفته شده از سوي انسان عملي شود. لذا اگر كسي تصميم به انجام عملي نگيرد، عمل نيز صورت نمي پذيرد و همچنين اگر تصميم گرفت تا عملي را انجام دهد تا الله تعالي نيز اجازه ندهد عمل وي صورت نمي پذيرد.

و بر همين اساس است كه اهل سنت و جماعت معتقد است كه الله تعالي خالق اعمال انسانها است و فعلي كه ما انجام مي دهيم توسط ما كسب مي شود ولي خالق آن افعال الله تعالي هستند. ما تصميم مي گيريم و اسباب رسيدن به هدف را مهيا كرده و نتيجه كار بستگي به اراده الله تعالي دارد مانند شخصي كه تصميم به خودكشي كرده و خود را از ساختماني به پايين ميياندازد ولي بعدا متوجه مي شويم كه او هنوز زنده است و نمرده ويا شخصي كه زهر مي خورد ولي زنده مي ماند و اين دليلي است بر اينكه الله تعالي ارداه نكرده بودند تا تصميم شخص جهت خودكشي عملي شود و اراده شخص جهت خود كشي مورد اذن الله تعالي واقع نشد.

پس، از تعمق در اين آيه به يک نكته مهم ميرسيم و آن موقوف بودن مشيت بشري به مشيت الهي است. البته اين به معناي مجبور بودن انسان نيست زيرا حق تعالي به علم ازلي خود دانسته، سپس اراده كرده و قدرتش را بر آن امر نمايان ساخته است پس علم وي كشف كننده است نه اجبار آور. و بايد دانست كه يكي از سنت هاي الهي اينست كه معمولاً اراده اي كه انسانها مي گيرند، الله تعالي نيز بدان اذن مي دهد مگر اينكه مقتضاي حكمت ايشان خلاف آن باشد تا انسان ها در اوج اختيار باشند و در اعمال خود مختار و مسئول باشند. يعني خداوند متعال به علم ازلي خود دانسته است كه مثلا احمد در زندگي خود چه كارهايي مي‌كند آنگاه تحقق كارهاي او را اراده كرده و سپس به قدرت خويش آن كارها را در عرصه واقع نمايان ساخته است. مشيت و خواست او نافذ است و امكان ندارد كه چيزي با خواست خداوند مخالفت ورزد. اين آيه و امثال آن ردّي است بر دو فرقه قدّريه و جبرّيه كه خواست و مشيت خدا را نفي مي كنند.

«وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (29):

(درحاليكه نمي‌توانيد بخواهيد مگر آن كه الله، پروردگار جهانيان بخواهد).

خداوند متعال به «الخنّس» سوگند خورده است و آن ستارگاني هستند كه از حركت معمولي ستارگان به سوي مشرق بازپس مي روند و آن ستارگان هفتگانه سيار هستند كه عبارتند از: «آفتاب »، «مهتاب»، «زهره»، «مشتري»، «مريخ»، «زحل» و «عطارد». پس

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين هفت ستاره دو حركت دارند، يكي حركت به سوي مغرب به همراه همه ستارگان و افلاک.
و دوم حركت معكوس از جهت مشرق كه فقط اين هفت ستاره اين گونه هستند.
پس خداوند به اين ها در حال بازماندن و حركت كردن شان و پنهان شدن شان سوگند خورده است، و احتمال دارد كه منظور همه ستارگان سيار و غيره باشد.

جبريل آمين حامل قرآن و ساير كتب آسماني :

قبل از همه بايد گفت كه جَبرَئيل، يكي از چهار فرشته مقرب در اديان ابراهيمي است، رابط ميان خداوند و پيامبران به شمار ميآيد.
در تاريخ يهوديت ومسيحيت ودين مقدس اسلام از نقش جبرئيل بسيار نقل شده است.
در ميان انسانها جز رسول الله صلي الله عليه وسلم كسي نميتواند فرشتگان و از جمله جبرئيل عليه السلام را به صورت و شكل حقيقي شان ببينند، زيرا خداوند چنين قدرتي را به آنها نداده كه بتوانند آنها را ببينند. و رسول الله صلي الله عليه وسلم دو مرتبه جبرئيل را با شكل واقعي خود در حالت بيداري ملاقات كرده:
بار اول: سه سال بعد از بعثت. در صحيح بخاري از جابر رضي الله عنه روايت است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: روزي در حال راه رفتن صدايي به گوشم رسيد، سرم را بلند كردم، ديدم همان فرشته اي بود كه در غار حراء نزد من آمده بود، روي كرسياي در ميان زمين و آسمان قرار داشت، از ديدن آن صحنه دچار ترس و وحشت شدم. به خانه برگشتم و گفتم: روي من چادر يا لحافي بيندازيد. بخاري: (27/1 شماره:4.)
بار دوم: زماني كه جبرئيل رسول الله صلي الله عليه وسلم را به سوي آسمان ها برد (معراج)، و در «سوره نجم» به اين دو مرتبه اشاره شده، آنجا كه ميفرمايد: **«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَي * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَي * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَي * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّي *فَكَانَ قَابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنَي * فَأَوْحَي إِلَي عَبْدِهِ مَا أَوْحَي * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَي *أَفَتُمَارُونَهُ عَلَي مَا يرَي * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَي * عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَي * عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَي * إِذْ يغْشَي السِّدْرَةَ مَا يغْشَي * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَي» (نجم: 5-17.)** يعني: (جبرئيل، فرشته) بس نيرومند آن را بدو آموخته است. همان كسي كه داراي خرد استوار و انديشه وارسته است. سپس او (به صورت فرشتگي خود و با بالهائي كه كرانههاي آسمان را پر كرده بود) راست ايستاد. در حالي كه او در جهت بلند (آسمان رو به روي بيننده) قرار داشت.
سپس (جبرئيل) پائين آمد و سر در نشيب گذاشت. تا آنكه فاصله او (و محمد) به اندازه دو كمان يا كمتر گرديد. پس جبرئيل به بنده خدا (محمد) وحي كرد آنچه ميبايست وحي كند. دل (محمد) تكذيب نكرد چيزي را كه او (با چشم سر) ديده بود. آيا با او درباره چيزي كه ديده است، ستيزه ميكنيد؟ او كه بار ديگر (در شب معراج) وي را ديده است. نزد سدرة المنتهي. بهشت كه منزل (و مأواي متقيان) است در كنار آن است. در آن هنگام، چيزهائي سدره را فرا گرفته بود كه فرا گرفته بود. چشم (محمد در ديدن خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت، و سركشي نكرد.
پروردگار با عظمت ما جبريل آمين را در قرآن عظيم الشان به صفتهای عظيم و بزرگی توصيف فرموده است: چنانكه مي فرمايد: «فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس والليل إذا عسعس والصبح إذا تنفس إنَّه لقول رسول كريم ذى قوة عند ذى العرش مكين مطاع ثم أمين.» (سوره التكوير 15 21). (چنين نيست، قسم ياد مي كنم به ستارگان باز گردنده، كه بگردش

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیند و در مکان خود رخ پنهان کنند، قسم به شب تاریک هنگامی که روی جهان را تاریك گرداند، قسم به صبح روشن که دم زند، که همانا قرآن کلام رسول بزرگوار حق است که فرشتهٔ با قوّت و قدرتست، و نزد خدای مقتدر عرش با جاه و منزلت است، و فرمانده فرشتگان و أمین وحی خداست).

صفت أول:

قدرت:

صفت اولي جبريل آمين قدرت بودن او است، قرآن عظيم الشان مي فرمايد: «ذی قوة عند ذی العرش». (سوره التکویر20). [او دارای نیرو و قدرتی است که توانائی حمل قرآن و آنچه به او أمر شود را دارد، و او نزد پروردگار صاحب عرش دارای منزلت و مکانت است)، «ذی العرش» (صاحب عرش و آنهم خداوند عز وجل میباشد)،ذی قوة (فرشتهٔ نیرومند و با قدرت است).

صفت دوم:

منزلت مکین : (نزد پروردگار صاحب عرش دارای منزلت و مکانت است).

یعنی صاحب منزلت و مکانت نزد خداوند که کسی غیر از او به چنین مقام و منزلتی نمیرسد.

صفت سوم:

طاعت مطاع. (در بین فرشتگان فرمانروا (فرمانده) است). تمامی فرشتگان به أمر و فرمان خداوند از جبریل اطاعت مي كند.

صفت چهارم:

أمانت أمين . (در حمل قرآن و تبلیغ آن به رسول الله صلي الله عليه وسلم و آنچه به او أمر شود امین است). یعنی بر وحی أمین است، هیچ چیزی از آنرا کم و زیاد نمیکند بلکه آنرا همچنانکه خداوند نازل کرده میرساند.

محمد صلي الله عليه وسلم جبریل را مشاهده نمود: باریتعالی مي فرمايد:وما صاحبكم بمجنون . (سوره التکویر 22). (دوست و هم صحبت شما که در میان شما بزرگ شده و او را شناخته و ستوده اید (رسول اکرم صلي الله عليه وسلم) دیوانه نیست و هرگز امکان دیوانگی برای او نیست). و اي مردم (همنشین شما) محمد (دیوانه نیست) طوریکه شما میپندارید اي کفار.

چنانکه کفار میگفتند: محمد صلي الله عليه وسلم دیوانه است. «ولقد رءاه بالأفق المبين» (سوره التکویر 23). (به یقین محمد صلي الله عليه وسلم جبریل را به صورتی آشکار در بالاترین أفق دید).

سایر فرشتگان:

1 - میکائیل مأمور است به نزول باران از آسمان که آنرا سوق میدهد در حالیکه خداوند سبحانه به او فرمان داده است.

2 - إسرافیل که مأمور به دمیدن در شیپور (طوله) است وقتی خدای تعالی بخواهد مردم را از قبرهایشان برانگیزد و جسد ها از قبرها مي رويند و كامل میشوند و چیزی بجز روح باقی نمی ماند، در این وقت إسرافیل به فرمان خداوند در شیپور میدمد و أرواح به أجسادی داخل میشود که از قبرها روئیده بود و بلند شده بودند، سپس به جائی که خداوند به آنان فرمان داده مي راند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند تعالى مي فرمايد:يوم يخرجون من الأجداث سراعاً كأنَّهم إلى نصب يوفضون. (سوره المعارج 43). (آن روزی که بسرعت و شتابان از قبرهایشان بیرون میآیند، گویا آنان بسوی بتهائی که مي پرستیدند مي شتابند).

3 - فرشتگانی هستند که مأمورند به نطفه در شکم مادر چنانکه در حدیث عبدالله بن مسعود آمده که گفت: حدثنا رسول الله وهو الصادق المصدوق: «إنَّ أحدكم يجمع خلقه فی بطن أمه أربعين يوماً نطفة ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يرسل إليه الملك فينفخ فيه الروح ويؤمر بأربع كلمات بكتب رزقه وأجله وعمله وشقی أو سعيد» (متفق عليه). فرستاده الله بما فرمود و اوست پیغمبر راستگو و تصدیق شده: محققاً خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین انجام میگیرد: چهل روز بحالت نطفه است، پس از آن لخته ای از خون میشود در چهل روز، پس از آن تکه گوشتی مي شود در چنین مدتی، پس از سه چهل روز (که جمعاً یکصد و بیست روز خواهد بود) خداي تعالی فرشته ای بسوی او مي فرستد تا در آن روح بدمد، و فرشته مأمور است به نوشتن چهار کلمه: نوشتن روزیش، مدت عمرش، کردارش، واینکه بدبخت یا نیکبخت است.

خداوند سبحانه و تعالی این فرشته را به این امر مهم و بزرگ به طرف او میفرستد.

4 - فرشتگانی هستند که به قبض و گرفتن روح و جانها مأمورند تا اینکه عمر او پایان یابد، و در اینجا (ملك الموت) فرشتهٔ مرگ است، چنانکه خدا مي فرماید: قل يتوفاكم ملك الموت (سوره السجدة11). (ای رسول ما بگو: فرشتهٔ مرگ جان شما را میگیرد).و فرشتهٔ مرگ (ملك الموت) با خود همراهانی دارد.

5 - فرشتگانی هستند که به حفظ و نگهداری اعمال و کردار بنی آدم مأمورند، چنانکه در حدیث آمده: «يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار». (متفق عليه).

فرشتگانی پی در پی بر شما وارد مي شوند، گروهی شب میآیند و گروهی روز میآیند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الانفطار

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 19 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «انفطار» نامیده شد که با این فرموده حق تعالي: «إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ» آغاز وافتتاح شده است. سوره‌ی انفطار: که ازجمله سوره های مکی بوده، دارای آیات کوتاه و بحث قیامت است.

سورة انفطار، اولاً از انقلاب كوني سخن ميگويد كه در روز قيامت پديد خواهد آمد سپس انسان ناسپاس در آن مورد هشدار و سرزنش قرار مي‌گيرد و در نهايت هم علت انكار منكران بيان ميشود.

پیوند و مناسبت سوره الانفطاربا سوره‌ی پیشین و سوره‌ی پسین (انشقاق):

هر سه سوره در بیان و توصیف روز قیامت و سختیها و خوف، هراس وهیبت آن بحث بعمل می آورد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره الانفطار:

نام این سوره «الانفطار» (درز بر داشتن) است که این نام از اولین آیه این سوره گرفته شده است. سورة «الانفطار» مكي است، داراي (1) ركوع، (19) نوزده آيت، (70) هفتاد كلمه، (334) سه صدوسي و چهار حرف و (154) يكصدو و پنجاه و چهار نقطه است.(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

قابل تذکر است که: در اولین آیات این سوره در باره حوادث بزرگ روز قیامت چون در هم شکستن آسمان، پراگنده شدن ستاره ها، شگافتن قبر ها وبر خاستن مرده ها از گور ها بحث بعمل آمده است.

سپس نمودار شدن عملكرد هاي انسانرا به نمايش مي گذارد ومتصل آن انسان فريب خورده اي كه پروردگارش را فراموش كرده و از ملاقات باوي سبحانه وتعالي انكار مي كند، با صيغه حيرت آوري مورد خطاب قرار داده از او مي پرسد: چه چيزي ترا نسبت به آفريدگار مهربانت فريفته؟ همانكه ترا متوازن و متعادل. در شكل و صورت زيبا آفريد؟ چگونه گمان ميكند كه پروردگارش روز باز پرسي تعيين نكرده، به عملكرد هايش نرسد و پاداش را ندهد؟ در پايان جايگاه نيكو كاران وانجام بد كاران و چگونگي روز مكافات ومجازات را ترسيم ميكند.

اسباب نزول آیه (6):

ابن ابو حاتم از عكرمه در مورد آيه (6) سورة الانفطار مي نويسد كه: آيه «يا أَيهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» در باره أبي بن خلف نازل شده است.

أُبی بن خلف بن وهب بن حذافة بن جمح، اصلا از قبیله قریش، شاخه بنی‌جمح و يكي از دشمنان سر سخت پيامبر صلي الله عليه وسلم بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أُبی بن خلف و برادرش امیه، از اشراف قریش در جاهلیت بودند که در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان، بر دیگران سبقت میجستند.
مؤرخین مي نويسند: آنچه در زندگانی أُبی دیده می‌شود، سراسر تکبُّر و سرکشی است.
مورخین میافزایند: وقتی امیه یکی از بردگانش را شکنجه می‌کرد، أُبی می‌گفت: عذابش را افزون کن.
کینه ورزی و دشمنی أُبی با رسول الله صلي الله عليه وسلم از ابتدای بعثت آشکار است.
وی و گروهی از سران شرك به دیدار ابوطالب شتافته، وخواستار قطع دعوت رسول الله صلي الله عليه وسلم به توحید شدند.
دشمني أُبي خلف با رسول‌الله صلي الله عليه وسلم به حدي بود، هر گاه که رسول الله را در مکه میدید میگفت: «اسبم را نیک پرورش مي‌دهم تا سوار بر آن تو را بکشم» او يكي از جمله سران مشركين بود كه، در جلسه دار الندوه شركت كرد، وكمر به قتل پيامبر صلي الله عليه وسلم بست.
مؤرخین مي افزايند: أُبی، جان و مالش را بر سر دشمنی با رسول الله نهاد و از جمله اطعام کنندگان سپاه شرك در غزوه بدر بود او که بر کشتن پیامبر اسلام قسم یاد کرده بود، در جنگ احد، فریاد برآورد: اي محمد! تو را زنده نمیمانم و به گفتن همین کلمه بر پیامبر صلي الله عليه وسلم حمله اور شد، که در نهایت بقتل رسید.

فضیلت سوره الانفطار:

نسائي از جابر رضي الله عنه روایت کرده است که فرمود: حضرت معاذ ملا امام مردم بود و نماز را طولاني كرد. در اين اثنا يكي از افرادي كه به او اقتدا كرده بود، نماز خود را از جماعت وي قطع، و به گوشه مسجد رفت، به تنهايي به اداي نماز پرداخت و بعد از ختم نماز بطوري انفرادي از مسجد بيرون شد. چون اين خبر به معاذ رسيد، گفت: فلان شخصي است منافق. پس قضيه را به رسول الله صلّي الله عليه و سلّم در ميان گذشتند.
پيامبر صلّي الله عليه وسلّم آن شخص را خواست وعلت اينكه چرا نمازش را در پشت سر امامت حضرت معاذ رها كرده است؟ او گفت: يا رسول‌الله! من آمدم كه پشت سر وي نماز بگزارم اما وي نماز را بر من طولاني كرد، بناچار بازگشته در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم كه به شترم علف بدهم. پس رسول الله صلّي الله عليه و سلّم به حضرت معاذ فرمودند: «أفتان أنت يا معاذ؟ أين كنت عن سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى و وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا و إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ: اي معاذ! آيا تو فتنه‌گري؟ كجا بودي از خواندن سوره هاي: سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى و وَالضُّحَى و إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ و وَاللَّيْلِ إِذَا يغْشَى» يعني: چرا از اين سوره هاي متوسط بر آنان نمي‌خواني كه در كار دين به ملال نيفتند و از نماز دلتنگ نشوند زيرا اگر چنين شود، از دين دلتنگ گشته و به فتنه در افتاده اند.

آشنايي با سوره انفطار:

محتوي اساسي اين سوره بر محور مسائل مربوط به روز قيامت دور مي زند، و در پنج موضوع خلاصه مي گردد: در اين رابطه اشاره شده:
1 ـ گوشه اي از سختي هاي آن روز بزرگ. 2 ـ سرنوشت نيكان وبدان در قيامت.
3 ـ توجه انسان به نعمتهاي خداوند كه سراسر وجود او را فراگرفته است.
4 ـ اشاره به فرشتگاني كه مأمور ثبت اعمال انسان ها هستند.
5 ـ حوادث عظيمي كه در پايان جهان و در آستانة قيامت رخ ميدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورة الانفطار

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

إِذَا السَّـــمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَـــانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُـورَةٍ مَا شَـاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾ كَلَا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ ﴿٩﴾ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾ يَصْـــلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٥﴾ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿١٦﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿١٨﴾ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿١٩﴾

ترجمة مختصر:

«إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ» (1) (وقتيكه آسمان بشكا فد).

«وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ» (2) «ووقتيكه كه ستار گان فروريزند).

«وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» (3) «ووقتي كه بحر ها به جوش آمد روان گردند).

«وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» (4) «و وقتي كه قبرها شكافته شوند).

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (5) «هر كس بداند كه چه چيز پيش فرستاده و موخر گذشته).

«يا أَيهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (6) «اي انسان! چه چيزي تو را (نسبت) به پروردگار بزرگوارت فريفت؟ و مغرور كرد.»

«الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» (7) «خدايي كه تو را آفريد آنگاه استوارت ساخت سپس (آفرينش تو را) معتدل گرداند».

«فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاء رَكَّبَكَ» (8) («و آنگاه به هر شكلي كه خواست تو را تركيب كرد».

«كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ» (9) «نه چنين نيست بلكه دين را تكذيب ميكنيد».

«وَإِنَّ عَلَيكُمْ لَحَافِظِينَ» (10) (در حاليكه بي‌گمان نگهباناني بر شما گمارده شده اند».

«كِرَاماً كَاتِبِينَ» (11) «نويسندگاني بزرگواري».

«يعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (12) (كه هر چه ميكنيد ميدانند).

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (13) (بي گمان كه نيكو كاران در نعمت هاي برين (دائمي) باشند).

«وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (14) (و بد كاران در انبار آتشين).

«يصْلَوْنَهَا يوْمَ الدِّينِ» (15) (در روز جزا به آن در ميآيند).

«وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ» (16) (و هر گز غائب شوندهء از آن نباشند).

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا يوْمُ الدِّينِ» (17) («و تو چه ميداني كه روز جزا چيست؟».

«ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يوْمُ الدِّينِ» (18) (باز تو چه ميداني كه روز جزا چيست؟).

«يوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيئاً وَالْأَمْرُ يوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (19) (روزي كه هيچ كسي براي ديگران نميتواند كاري بكند و در آن ورز فرمان، فرمان خدا است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر سوره

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) در باره موضوعات نشانه‌های رستاخیز، مکافات ومجازات، نکوهش منکران نعمت الهی، بحث بعمل آمده است.

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم:محوراصلی واساسی این سورۀ در رابطه با مجموعه حوادثی است که قبل از آمدن قیامت روی می‌دهد و در آغاز اشاره به حوادثی است که در گستره‌ی آفاق و انفس اتفاق می‌افتد و همچنین متوجه ساختن انسان نسبت به مسئولیتی که در رابطه با برنامه‌ی الله دارد که قبل از این که فرصت‌ها از دست برود، از آن‌ها حداکثر استفاده را بنماید. الله متعال در این سوره علاوه بر این‌که برای ما از نشانه‌های قیامت می‌گوید، ما را مورد مؤاخذه و عتاب قرار می‌دهد.

سوره مبارکه الانفطار با کلمه‌ی إذا شروع می‌شود:طوریکه می فرماید:

«إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ» (1):

(وقتیکه آسمان بشکا فد). یعنی برای فرودآمدن فرشتگان دروازه‌هایی در آن ایجاد گردد و خیمۀ آسمان پارچه‌پارچه شود. انفطار آسمان؛ شکافته شدن و از هم گسستن آن برای فرود آمدن فرشتگان از آن است.

شکاف‌برداشتن آسمان مستلزم آن است که الله اراده‌ی شکافته‌شدن را داشته باشد و به فرمان او آسمان شکافته شود. «ٱنفَطَرَتۡ ١» یعنی پذیرش شکافته‌شدن و تسلیم فرمان الله گشتن.«إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡ ١» وقتی که آسمان شکاف برمی‌دارد و در نتیجه، استقرارش از بین می‌رود.

«وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ» (2):

«و وقتیکه که ستارگان فروریزند».

یکي از نشانه های پایان جهان وبر پا شدن قیامت،دگرگون شدن نظام کواکب و شکافتن و درز، بر داشتن آسمانی است که در آیات کثیري از قرآن عظیم الشان به این موضوع، اشاره شده و تعبیرات مختلفی در باره آن دیده میشود.

گاه این تعبیرات به لفظ «انشقاق» بعمل آمده: **«إِذَ السَّماءُ انْشَقَّتْ»**: (در آن هنگام که آسمان (کرات آسمانی) شکافته شود». (سوره انشقاق – 1) نظیر همین معنا در آیه 16 حاقّه نیز آمده است: **«وَانْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ»**: (و آسمان ها از هم شکافته می شوند و سست می گردند، فرو میریزند»

در (آیه 25 سوره فرقان)، همین معنا با مختصر تفاوتی منعکس است: **«وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ»**: (به خاطر بیاور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می شود!)

منظور از «سماء» در این آیات کرات آسمانی است که در پایان جهان بر اثر انفجارهای پی درپی از هم شکافته می شود، ولی در این که منظور از شکافته شدن با «ابرها» چیست؟ این احتمال وجود دارد که منظور همراه بودن متلاشی شدن آسمان ها با پیدایش ابرهای سنگینی است که از گرد و غبار آنها حاصل میشود.

«وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» (3):

«ووقتي که بحر ها به جوش آمد روان گردند) و آنگاه که راه دریاها به یکدیگر باز شود و آب‌های شیرین و شور در هم آمیزند، و به صورت یک دریا درآیند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» (4):

«و وقتي كه قبرها شكافته شوند). خاک قبرها زير و رو گردد و مرده‌ها برای حساب و كتاب از قبر بيرون شوند، هر شخص كردار گذشته و آينده خود را خواهد دانست، هر كي در هر جا دفن شده بود از همانجا بر مي خيزد و بسوي محشر در حركت ميافتد.
مقتضاي اين وقايع، اينست كه انسان از خواب غفلت بيدار شود.
در كلمه «بُعْثِرَ» هم معنای «بعث» (به پا خواستن) است و هم معنای «ثور» (دگرگون شدن)، لذا راغب در مفردات گفته است كه بعيد نيست فعل «بُعْثِرَ» مركّب از اين دو فعل باشد، يعنی زير و رو شدن خاك‌ها و برپاخاستن مردگان.
هكذا پيوند ميان آسمان و زمين و ابحار و خشكی به گونه‌ای است كه هرگاه نظام يكی از آنها به هم بخورد، نظام همه چيز به هم می‌خورد.

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (5):

«هر كس بداند كه چه چيز پيش فرستاده و موخر گذشته).در آنرزو عملكرد ها ي انسان بدون كم وكاست، بطور دقيق وبا ارائه زمان ومكان و چگونگي هر عملي در جلوش به نمايش گذاشته ميشود. در قيامت ظرفيّت انسان توسعه می‌يابد و همه كارهای گذشته را به ياد می‌آورد. مفسرطبری فرموده است:يعنی در آن روز هر كس می‌داند چه عمل صالحی را انجام داده و چه روش و سنتی نيكو را به جا نهاده است كه بعد از او بدان عمل می شود؟ (طبری ۵۴/۳۰).

«يا أَيهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (6):

«اي انسان! چه چيزي تو را (نسبت) به پروردگار بزرگوارت فريفت يعني مغرور گشتاند؟» يعنی: چه چيز تو را فريفت و غره كرد كه به پروردگار كريم و بخشنده‌ات كافر شدی، به پروردگاری كه بر تو در دنيا با كامل كردن آفرينش و حواست فضل و بخشش نمود، تو را عاقل و فهميده گردانيد، به تو روزی داد و بر تو با نعمت‌هايی‌كه بر انكار هيچ چيز از آن‌ها قادر نيستی، انعام گذاشت.
برخی مفسران فرموده اند: انسان را عفو خداوند متعال مغرور كرد زيرا او انسان را در اولين گام گناه و نافرمانی‌اش به شتاب مؤاخذه و مجازات نكرد.
در حديث شريف آمده است كه چون رسول الله صلی الله عليه وسلم آيه: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ٦» (الانفطار: 6) را می‌خواندند، می‌فرمودند: «انسان را جهلش مغرور و فريفته ساخت».
برخی از مفسران در بيان شأن نزول آيه كريمه فرموده اند: اين آيه درباره ابی بن خلف يا درباره ابی‌اشدبن‌كلده جمحی نازل شد. ولی ابن عباس (رض) می‌گويد: «مراد از انسان در اينجا، وليدبن مغيره است».

خواننده محترم !

در اين آيه متبركه: بعد از اينكه بحث در باره قيامت بعمل امد، مبحث ديگري را پروردگار با عظمت ما با بسيار شكل عالي مطرح، و ميخواهد انسان را از خواب غفلت بيدار ساخته و توجه و اهتمام او را به مسؤليت هاي او در برار خداوند جلب نمايد.
مفسرين مي نويسند در اين آيه توجه انسان، به مسؤوليت هايش در برابر خداوند، نخست او را مخاطب ساخته، و با يك استفهام توبيخی شديد و در عين حال توام بانوعی لطف و محبت می فرمايد: «ای انسان! چه چيز تو را در برابر پروردگار كريمت مغرور ساخته»؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

غرور يا خود فريفتگي به اين معنا است كه انسان به آنچه دارد از كمالات و امكانات بسنده كند و خويش را كامل و رسيده بداند و از حركت براي يافتن و دانستن و بكاربستن باز ماند و دچار سكون شود.
غرور به معني فريفتگي به داشته ها و جذابيت هاي غير حقيقي و علائق دنيوي است كه باعث مي شود انسان از ياد خدا غافل شود و معنويت و سرمايه هاي حقيقي سعادت خود را فراموش نمايد و در نتيجه آن به انواع امراض اخلاقي و رواني مانند عجب، تكبر، خود خواهي و مانند آن مبتلا گردد.
اين كلمه به طور وسيعى در كلمات عرب مخصوصا در آيات قرآن مجيد و روايات اسلامى به كار رفته است.
«راغب» در كتاب «مفردات» كلمه «غرور» (به فتح غين كه معنى وصفى دارد) را به معنى هر چيزى كه انسان را مى‌فريبد و در غفلت فرومى‌برد خواه مال و مقام باشد يا شهوت و شيطان تفسير ميكند.
در «صحاح اللغة» «غرور» به معنى امورى كه انسان را غافل ميسازد و ميفريبد (خواه مال و ثروت باشد يا جاه و مقام يا علم و دانش و غير آن) تفسير شده است.
بعضى از ارباب لغت - به گفته «طريحى» در «مجمع البحرين» گفته‌اند: «غرور فريفتگي به چيزى است كه ظاهري جالب، و دوست داشتنى دارد، ولى باطنش ناخوشايند و مجهول و تاريك است».
در كتاب «التحقيق فى كلمات قرآن الكريم» بعد از نقل كلمات ارباب لغت چنين آمده است: «ريشه اصلى اين كلمه به معنى حصول غفلت به سبب تاثير چيز ديگرى در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل و فريب و نيرنگ و نقصان و شكست و... ميباشد».
در «المحجة البيضاء فى تهذيب الاحياء» كه از بهترين كتب اخلاق محسوب مى‌شود و تكميل و تهذيبى است‌براى «احياء العلوم» «غزالى» چنين مى‌خوانيم:«غرور عبارت است از دلخوش بودن به چيزى كه موافق هواى نفس و تمايل طبع انسانى است و ناشى از اشتباه انسان يا فريب شيطان است و هر كس گمان كند آدم خوبى است (و نقطه ضعفى ندارد) خواه از نظر مادى يا معنوى باشد و اين اعتقاد از پندار باطلى سرچشمه بگيرد آدم مغرورى است و غالب مردم خود را آدم خوبى ميدانند در حالى كه در اشتباهند بنابراين اكثر مردم مغرورند، هر چند شكل غرور آنها و درجه آن متفاوت است».

«الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» (7):

«خدايي كه تو را آفريد آنگاه استوارت ساخت سپس (آفرينش تو را) معتدل گرداند».
اي انسان ناسپاس، چه چيز تو را در باره پروردگار بخشنده‌ات مغرور ساخت؟ ذات پرورد گاربا عظمت كسي است كه تو را از نطفه خلق كرد، وبه تو هيكل زيبا اعطا كرد، و نعمت حواس پنجگانه بخشيد، كه از بركت آن مي شنوي، مي بيني و درك ميكني.
در اين آيه مباركه، خلقت و آفرينش انسان، ساختار درست، برابر و استوار آن، تعادل و توازني كه در ساختار انسان بكار رفته، ياد آوري نموده است.
«فَعَدَلَكَ» «خلقت تو را معتدل و متناسب قرار داد نه دستى از دست ديگر درازتر و نه پايى از پاى ديگر كوتاه‌تر است.»

«فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ» (8):

(«و آن گاه به هر شكلي كه خواست تو را تركيب كرد». پروردگار با عظمت تو را در

(c) ketabton.com: The Digital Library

صورت و ساختاري تركيب كرد كه از آراسته ترين و معتدل ترين تركيب هاست.
قرآن عظيم الشان در مورد زيبايي تركيب انسان و صورت آن ميفرمايد:

- «لقد خلقنا الانسان في أحسن التقويم» (سوره تين آيه 4) (ما انسان را به نيكوترين صورت وسيرت آفريديم.
- همچنان (در آيه غافر آيه 64) ميفرمايد: «... و صوركم فأحسن صوركم» (و شما را صورت بخشيد و صورتهايتان را نيكو ساخت.)
- در آيه 3 سوره تغابن ميافزايد: «... و صوركم فأحسن صوركم و اليه المصير»
- «فتبارك الله أحسن الخالقين» (سوره مؤمنون آيه 14) (پاك و بزرگوار خدايي كه نيكوترين آفرينندگان است.)

حسن صورت عبارت است از تناسب تجهيزات آن نسبت به يكديگر و تناسب مجموع آنها با آن غرضي كه به خاطر آن غرض ايجاد شده، اين است معناي حسن نه زيبايي منظر، چون حسن يك معناي عامي است كه در تمامي موجودات جاري است.
ابن عباس ميگويد: انسان در زيباترين صورت يعني مستوي القامه و مستقيم آفريده شده است. نه مثل ساير حيوانات سرافكنده و افتاده بر صورت. (تفسير الميزان) «أحسن التقويم» يعني انسانها با كمال در نفوس و اعتدال در جوارح و اعضايشان آفريده شده اند و با سخن گفتن و تشخيص دادن و تدبير امور كردن از ديگر موجودات جدا شده اند (سوره حجر/85)
خوانندگان گرامی!
در آيات متبركه (9 الی 19) در باره موضوعات: انكار قيامت، كاتبان نامه‌ی اعمال، گروه نيكوكاران و گروه گنهكاران بحث بعمل آمده است:

«كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ» (9):

«نه چنين نيست بلكه دين را تكذيب ميكنيد». مراد از دين: دريافت جزای اعمال در روز قيامت، يا دين اسلام است. كلا: كلمه‌ای است برای تنبيه و هشدار دادن به آن انسان كافر در اين مورد كه پندارهايش نادرست است و او نبايد به كرم خداوند متعال مغرور شده و نعمت و فضلش را وسيله‌ای به‌سوی كفر بگرداند. «تفسير انوار القرآن»
بعد از اينكه پروردگار از بيان نشانه هاي قيامت و بعد از برشمردن نعمت هاي خود بر انسان و انكار و ناسپاسي آنها از سوي وي، علت اين انكار را كه تكذيب روز قيامت است ذكر ميكند ميگويد:

«وَإِنَّ عَلَيكُمْ لَحَافِظِينَ» (10):

«در حاليكه بي‌گمان نگهباناني بر شما گمارده شده اند».يعني ترديد و تكذيب تو سودي نمي بخشد، نه قيامت را به تاخير مي اندازد و نه از محاسبه محتوم وقطعي ات مانع ميشود، متوجه باش كه نگهباناني بر تو گماشته شده اند كه همواره تو را واعمال تورا با دقت تام تحت كنترول، نظارت و مراقبت قرار مي ميدهد.همه امور انسان را مسجّل نمايند و اعمال نيک و بدش را بنويسند.
مفسرقرطبی فرموده است: يعنی رقيبانی از ملائكه مراقب شما هستند.(تفسير قرطبی ۲۴۵/۱۹).

«كِرَاماً كَاتِبِينَ» (11):

«نويسندگاني بزرگواري». نه تنها اعمال انسان را ياد داشت ميكند، بلكه انگيزه حركات

(c) ketabton.com: The Digital Library

ها و نيت هدف و مقصد شما را گزاش ميدهد.

«يعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (12):

(كه هر چه مي كنيد ميدانند). آنان به اذن پروردگار بر اعمال خوب و بدتان نظارت و آگاهی دارند و آن‌ها را برای حساب‌دهی روز جزا بدون زیادت و نقصان برمی‌شمارند و ثبت می‌کنند.

در اينجا پروردگار به آنعده اشخاصِ، كه روز جزا روز قيامت و زنده شدن بعد را از مرگ، را دروغ ميشمارد واز آن انكار ميكند ميفرمايد: نبايد فراموش كرد كه: فرشتگان از جانب خداوند جلّ جلاله بر شما گماشته شده اند و طوريكه در فوق تذكر داديم، اعمال شما را مينويسند تا روز قيامت در برابر آنها مورد محاسبه قرار گيريد و آن فرشتگان هر چه را كه انجام مي دهيد،مي‌دانند و مي‌نويسند، متوجه باشيد كه هيچ حركت و هيچ نيت و قصد شما براي آنها پنهان نمي ماند.

در حديث به روايت ابن عباس رضي الله عنهما آمده است كه رسول الله صلّي الله عليه و و سلّم فرمودند: **«إن الله ينهاكم عن التعري، فاستحيوا من ملائكة الله الذين معكم، الكرام الكاتبين، الذين لا يفارقونكم إلا عند ثلاث حالات: الغائط، والجنابة، والغسل، فإذا اغتسل أحدكم بالعراء فليستتر بثوبه أو بجرم حائط، أو ببعيرة»** (خداوند جلّ جلاله شما را از برهنه شدن نهي مي‌كند پس از فرشتگان خداوند جلّ جلاله كه همراه شما هستند حيا كنيد؛ از آن نويسندگان گرامي قدري كه از شما جدا نميشوند مگر در سه حالت: رفتن شما به قضاي حاجت، حالت جنابت و حالت غسل و چون يكي از شما در فضايي باز غسل مي‌كند، بايد خود را با جامه خويش، يا به پناه ديواري، يا به شتري استتار كند».

آيا پيامبران هم داراي كرام الكاتبين هستند؟

مطابق نصوص شرعي گفته ميتوانيم كه، تمام انسانها داراي دو ملائكي هستند كه احوال و جريانات روزمره وي را ثبت ميكنند، اين ملائكه يكي در سمت راست و ديگري هم در سمت چپ، انسان قرار دارند. ملائک سمت راست مشغول نوشتن حسنات شخص بوده، و در ضمن امير ملائک سمت چپ را نيز بر عهده دارد، وظيفه ملائكه سمت چپ، نوشتن و ثبت سيئات شخص ميباشد.

هرگاه شخص دچار گناهي شد ملائک سمت چپ مي خواهد كه آنرا ثبت نمايد ولي ملائک سمت راست به وي ميگويد صبر كن و به وي مهلت بده شايد توبه كند.

و هرگاه حسنه اي انجام داد ملائک سمت راست بدون وقفه فورا آنرا ثبت ميكند. الله تعالي ميفرمايد: **«عن اليمين وعن الشمال قعيد ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد»** (سوره ق: 17–18) يعني: آنگاه كه دو (فرشته) دريافت‌كننده از راست و از چپ مراقب نشسته اند (انسان) هيچ سخني را به لفظ در نمي آورد مگر اينكه مراقبي آماده نزد او (آن را ضبط ميكند).

اما در خصوص اينكه، آيا پيامبران هم داراي كرام الكاتبين هستند؟ مراجعه ميكنيم به حديث كه از «عن عبد الله هو ابن مسعود قال: قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: ما منكم من أحد إلا وقد وكل به قرينه من الجن، وقرينه من الملائكة. قالوا: وإياک يا رسول الله قال: وإياي، ولكن الله أعانني عليه فلا يأمرني إلا بخير». (امام أحمد)

يعني: از عبدالله ابن مسعود رضي الله عنه روايت شده كه گفت: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: هيچ يک از شما نيست مگر اينكه قرينه اي از جن و قرينه اي از ملائک

(c) ketabton.com: The Digital Library

موكل (اعمال وي است) گفتند: حتي شما اي رسول الله؟ فرمود حتي من، ولي خداوند مرا بر آن پيروز گردانيده و جز خير مرا به چيزي امر نميكند.
بنابراين گفته ميتوانيم كه تمامي انسانها از جمله پيامبران نيز داراي ملائک كاتب بر اعمال شان هستند.

فرشتگان نيت و قصد انسانها را هم مي نويسند:

در حديثي آمده است كه فرشتگان حتي نيت و قصد، وآنچه در قلب بنی آدم است، و آنرا در قلب ميگويد، و آنچه نيت مي كند كه آنرا انجام دهد، آنرا نيز مينويسد.
به همين خاطراست كه اگر انسان نيت نيك نمايد ثوابش به او مي رسد، و بر نيت بد نيز مجازات مي شود، زيرا نيت عمل قلبی است.
فرشتگان مأموروموظف اند،از وقتی كه يک انسان به سن بلوغ مي رسد و تا لحظئي كه از دنيا رحلت مينمايد، آنچه در دنيا از نيت و كردار و گفتار انجام داده همه آنرا مينويسد.

منزلت و مكانت نماز صبح و نماز عصر در بين نمازهای ديگر:

رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«يتعاقبون عليكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار يجتمعون فی صلاة العصر وفی صلاة الفجر..»**. (متفق عليه). فرشتگانی پی در پی بر شما وارد مي شوند، گروهی شب مي ايند و گروهی روز مي ايند، و اينها صبح و عصر با هم يك جا جمع مي شوند. باريتعالی مي فرمايد: «و قرآن الفجر». يعنی نماز صبح. و مي فرمايد: **«إنَّ قرآن الفجر كان مشهوداً»**. (سوره الإسراء 78). (حقاً كه نماز صبح مورد مشاهدة فرشتگان شب و فرشتگان روز است).
فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن حاضر مي شوند، و به قرآنی كه در نماز تلاوت مي شودگوش ميدهند، و در نماز عصر حاضر با هم جمع مي شوند، خداوند در حاليكه حال انسانها را از فرشتگان بهتر مي داند از آنها سؤال ميكند: چگونه و در چه حالی بندگانم را ترك كرديد؟ آنها مي گويند: آنها را ترك كرديم در حاليكه نماز مي خواندند، و به آنان وارد شديم در حالی كه نماز مي خواندند. يعنی فرشتگان نازل شدند و ما در نماز عصر بوديم و با ما در نماز حاضر بودند، و بالا رفتند در حاليكه ما در نماز صبح بوديم، و به اين خاطر نماز عصر، نماز وسطی يعنی ميانه ناميده شده است كه خداوند بر آن تشويق كرده ميفرمايد: «حافظوا علی الصلوات والصلاة الوسطی». (سوره البقره 238).
(محافظت كنيد بر نماز های فرض شبانه روزی، و بخصوص نماز ميانه كه نماز عصر است). يعنی نماز عصر زيرا فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن حاضر ميشوند. همچنان بعضي از مفسرين گفته اندصلوه الوسطي عبارت است از نماز صبح براين لحاظ كه دو نماز از خود به قبل و دو نماز از خود به بعد دارد.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (13):

(بي گمان كه نيكو كاران در نعمت هاي برين باشند). نيكو كاران، و مؤمنان راستيني كه كار نيك را انجام ميدهند و در تمام كارهاي خويش تقوي را مد نظر داشته و از خداي عزوجل پروا ميكنند؛ **«در نعمت اند»** يعني: در نازونعمت بهشتي قرار دارند. و بد كاران حتماً در انبار آتشين بسر خواهد برد، در اين هيچ جاي شک نيست كه روز محاسبه آمدني است وهر يک پاداش اعمالش را مي يابد و به جايگاه مناسب خود مي رود.
«ٱلْأَبْرَارَ»: «مؤمنان پاكدامن و نيكوكار.» (جمع بِرّ) كسانی كه كارهای خير، زياد انجام می‌دهند و گناه و شر انجام نمی‌دهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نيكوكاران صاحب دو نعمت (نعيم) مى‌شوند: آرامش قلب و روان و آرامش تن.

«وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (14):

(وبد كاران در انبار آتشين).

فجار: جمع فاجر است. يعني كفاري كه شريعت الهي را ترك كرده اند «در دوزخند» بنابراين، مراد از «فجار» كفارند و اين خطاب، مرتكبان گناه كبيره را شامل نميشود.

«يصْلَوْنَهَا يوْمَ الدِّينِ» (15):

(در روز جزا به آن در ميآيند).

پروردگار براي مكافات و مجازات كامل اعمال موعدي را مقدر كرده كه آنرا يوم الدين نام گذاشته، فجار و بد كاران در يوم الدين پس از محاسبه و محاكمه وارد جهنم ميشوند. و دركام شعله‌هاي سركش آن، سختي ها مي چشند و عذاب ها مي بينند.

«يوم الدين: به معناي جزا و حساب و طاعت است. شريعت و قانون را از آن جهت «دين» گفته اند كه در آن طاعت و پاداش و جزا است.

آيات 4 سورة فاتحة الكتاب و 35 حجر و 82 شعراء و 20 صافات و 78 ص و 12ذاريات و 56 واقعه و 26 معارج و 46 مدثر و 11 مطففين و 7 تين و 1 ماعون از روز قيامت به نام **«يومُ الدّين»** و از قيامت به «دين» ياد كرده اند.مگر نه اين است كه روشنترين برنامه و اصليترين هدف برپايي قيامت برنامة دين، يعني جزا و پاداش و حساب الهي اعمال آدمي، است. آري، يوم الدين روزي است كه پرده از روي اعمال و حقايق برداشته مي شود و بعد از محاسبة دقيق اعمال به هر كس جزايي موافق عملش داده مي شود. اين حقيقت **«يومُ الدّين»** است امام رازي نقل كرده‌است كه: «سليمان بن عبدالملك خليفه اموي عازم مكه بود و در راه مكه از مدينه ميگذشت پس در ديداري كه با ابو حازم داشت، به وي گفت: فرداي قيامت قرار گرفتن در پيشگاه خداوند جلّ جلاله چگونه است؟ ابو حازم گفت: اما نيكوكار؛ او همانند شخص سفركرده‌اي است كه از سفر نزد خانواده اش بر ميگردد و اما بدكار پس او همچون برده گريزپايي است كه نزد مولاي خويش آورده مي‌شود. راوي ميگويد: سليمان گريست و سپس گفت: اي كاش ميدانستم كه خداي سبحان با ما چه مي‌كند؟! ابو حازم گفت: اين كار ساده اي است؛ عملت را بر كتاب خداوند جلّ جلاله عرضه بدار، آن وقت ميداني كه او با تو چه خواهد كرد.

سليمان گفت: اين توصيه تو در كجاي كتاب خدا جلّ جلاله آمده است؟ ابو حازم گفت: **إِنَّ** الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ. سليمان گفت: در اين صورت، رحمت خداوند جلّ جلاله در كجاست؟ ابوحازم پاسخ داد: إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ: بي گمان رحمت خداوند جلّ جلاله به نيكوكاران نزديك است» «اعراف/56».

«وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ» (16):

(وهر گز غائب شوندهء از آن نباشند) نه چنان بسوزند كه به خاكستر تبديل شوند واز درد سوختن برهند.

يعني: دوزخيان فاجر كافر، هرگز براي ساعتي هم از دوزخ جدا نشده و از آن دور نمي شوند و عذاب آن بر آنان سبك نمي‌شود بلكه براي ابد در آن به سر ميبرند.

دوزخ به لحاظ شدت گرمي و نوع عذابي كه خداوند براي اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت است و عذاب و شدت حرارت آن يک نواخت نميباشد. خداوند ميفرمايد: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (سوره النساء: 145) (بيگمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

منافقان در اعماق دوزخ و در پائين ترين مكان آن هستند و هرگز ياوري براي آنان نخواهي يافت (تا به فريادشان رسد و آنان را برهاند).
واژه «الدرک» در لغت عرب به هر چيز رده پائين و «الدرج» به هر چيز رده بالا گفته ميشود. بنابر اين براي بهشت درجه و درجات و براي دوزخ درک و دركات بكار ميرود. دوزخ به هر ميزان كه پائين‌تر باشد، حرارت و شعله‌هايش نيز به همان اندازه شديدتر ميشود. منافقان بهره بيشتري از آتش دوزخ دارند، بهمين خاطر در درک اسفل دوزخ خواهند بود.
گاهي به مراتب دوزخ «درجات» نيز اطلاق ميگردد.
خداوند در سوره انعام بعد از ذكر اهل بهشت و دوزخ ميفرمايد: **«وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُواْ»** (سوره الأنعام:132) (و هر يک (از نيكوكاران و بدكاران) داراي درجاتي (و دركاتي از پاداش و عزّت و باد افره و ذلّت در جهان ديگر) بر طبق اعمال خود هستند). **«أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللهِ كَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللهِ واللهُ بَصِيرٌ بِمَا يعْمَلُونَ»** (سوره آل عمران: 162 – 163) (آيا كسي كه (با طاعت و عبادت) در پي خوشنودي خدا است، مانند كسي است كه (با معصيت و نافرماني) خشم خدا را نصيب خود مي‌كند، و جايگاه او دوزخ خواهد بود؟! و دوزخ بدترين بازگشتگاه است. (هر يک از) آنان (چه ديندار و چه بي‌دينان) براي خود جاه و مقام، و جا و مكاني در پيشگاه خدا دارند (و برابر و يكسان نيستند) و خداوند مي‌بيند آنچه را كه انجام مي‌دهند (لذا درجات و دركات هر يک را برابر كردار و رفتارشان تعيين مينمايد و به هركس آن دهد كه سزاوار اند).
عبدالرحمن بن زيد بن مسلم مي‌گويد: درجات جنت به سوي بلندي و درجات دوزخ به سوي بلندي و پستي ميروند. (تخويف من النار لا بن رجب: صفحه 50).
از برخي سلف نقل شده است كه: موحدين گناهكار كه وارد دوزخ مي‌شوند در درک اعلي، يهود در درک دوم، نصاري در درک سوم، صابئين (بي دينان) در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشركين اعراب در درک ششم و منافقان در درک هفتم خواهند بود.
و در برخي كتاب‌ها نام آن دركات نيز وارد شده است:
درک اول: جهنم،
درک دوم: لظّي،
درک سوم: حطمه،
درک چهارم:سعير،
درک پنجم: سقر،
درک ششم: جحيم
و درک هفتم هاويه نام دارند.
ولي تقسيم مردم در دوزخ بر اساس تقسيم مذكور صحيح نيست. همانگونه كه نامگذاري مراتب دوزخ به گونه‌اي كه بيان گرديد صحت ندارد. قول راجح و صحيح آن است كه هم اين اسماء مذكور مانند: جهنم، لظي، حطمه... نامي براي دوزخ هستند نه اينكه هر كدام نام بخشي از دوزخ باشد. البته اين مطلب كه مردم به لحاظ كفر و گناهان خود، مراتب متفاوتي خواهند داشت، صحت دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا يوْمُ الدِّينِ» (17):

(و تو چه مي‌داني كه روز جزا چيست؟».مهمترين شاخصۀ يوم الدين در اين آيات اقتدار الهي است از اقتدار الهي و از ظهور و بروز سلطنت الهي به عنوان مهمترين شاخصۀ يوم الدين ذكر شده. و ميفرمايد:

«ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يوْمُ الدِّين» (18):

(باز تو چه ميداني كه روز جزا چيست؟».مراد اين است كه حقيقت و چگونگی قيامت را كسی چنانكه بايد، نمی‌داند. وقتی كه به تأكيد اين را بيان می‌كند، يعنی ای پيامبر! حتی شما هم كه مخاطب اوليه‌ی اين آيات بوده‌ای، عظمت اين روز را درک نكرده‌ای؟ مگر آن مقداری را كه مشيت ما اقتضا كرده است.

«يوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيئاً وَالْأَمْرُ يوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (19):

«روزي كه هيچ كسي براي ديگران نميتواند كاري بكند و در آن ورز فرمان، فرمان الله است».

روز كيفر و پاداش، روزی است كه هيچ كسی اختيار هيچ چيزی را برای ديگری ندارد. روز رستاخيز روزی است كه كسی توان دفاع ازكسي ديگری را ندارد و تنها در فكر نجات خويش است و بسان دنيا نيست كه زورمندان وظالمان قادر به تحقق اهداف شوم خويش باشند، و هر چه كه بخواهند آنرا انجام و عملي نمايند.

«وَ الْأَمْرُ يوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (و كارها آن روز، همه و همه تنها از آنِ خداست.) بلي، آن روز قضاوت در ميان بندگان و پايان دادن به كشمكش ها، گرفتن حق مظلوم از ظالم، ارزانی داشتن پاداش به نيكان و عدالت خواهان و عفو و بخشايش گناهكاران، تنها از سوی خداست و بس. هيچ كس (هر كه باشد) اختيار رساندن چيزي از منفعت را در روز قيامت براي كس ديگري ندارد و در آنجا جز خداوند جلّ جلاله پروردگار عالميان، هيچ كس نيست كه حكمي صادر كند يا كاري را انجام دهد. يعني اقتدار بي حد و مرز الهي و ظهور و بروز قدرت كامله الهي در روز قيامت عيان ميشود.

توضيح مختصر در باره رو ز قيامت:

قرآن عظيم الشان در تعريف و توضيح وضع زمين، آسمان و انسان در روز قيامت واينكه روز رستاخيز داراي چه اوصاف است ميفرمايد: قرآن مجيد روز قيامت را روز فرار مسمي نموده است، روزيكه انسان از پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزندان و اقوام خود ميگريزد و هر كس به كارخود مشغول است و در واقع روز محشر، روز قطع پيوند ها و خويشاوندي است.

قرآن عظيم الشان ميفرمايد كه در روز حشر تنها، در زنده شدن دوباره انسان ها خلاصه نميشود، بلكه همراه آن مجموعه اي از حوادثي مهمي رخ مي دهد كه برخي از اين رويداد ها وحوادث عبارتند از:

وضع زمين و دريا ها و كوه ها:

بر اساس آيات سوره هاي مباركه «تكوير، زلزال، دخان و واقعه، در روز قيامت،» لرزشي سخت زمين را فرا مي گيرد. آنچه بر زمين پديدار گشته، فرو مي پاشد. سطح زمين آشكار و نمايان مي گردد. زمين شكافته مي شود و مردگان از آن بيرون مي آيند تا در قيامت محشور گردند. درياها از هم شكافته، جوشان و برافروخته مي شوند. كوه ها از جا كنده مي شوند و به

(c) ketabton.com: The Digital Library

صورت غير متعادل به حركت در مي آيند و به مثل تلي از خاك در مي آيند و مانند پشم زده ميشوند و نرم و انعطاف پذير ميگردند، و سرانجام مانند ذرات غبار پراكنده مي شوند. از سلسله كوه هاي سر به فلک، جز سرابي چيز ديگري باقي نمي ماند.

وضع آسمان و ستارگان:

سوره هاي «**تكوير، انفطار، طور و الرحمن**» درباره وضع آسمان و ستارگان اشاره دارند كه وضع آسمان دگرگون مي شود و ستارگان از جاي كنده مي شوند، آسمان دچار نوعي تموج و حركت پاره پاره و شكافته مي شود و مانند گل سرخ و روغن و فلز مذاب روان نمايان مي گردد و سرانجام به شكل دود درآمده، در هم پيچيده مي شود. نور، آفتاب و ماه به خاموشي مي گرايد. نظم آنها به هم مي خورد و به سوي زمين پرتاب ميگردند.

نفخ صور:

در آيات و روايات اسلامي آمده است كه: يكي از نشانه هاي قيامت «نفخ صور» است و آن دو نفخ دميدن است كه يكي نفخ مرگ است و پيش از قيامت عمومي رخ مي دهد، يعني پيش از برپايي قيامت صداي مهيبي به گوش همه موجودات خواهد رسيد كه موجب مرگ همه آنها مي شود و به واسطه آن نظام عالم به هم مي خورد. ديگري نفخ حيات است كه قيامت برپا مي شود و صحنه جهان با نور خدا روشن مي گردد و همه انسانها و حتي حيوانات در يك لحظه زنده مي شوند. قرآن مجيد در سوره زمر آيه 68 درباره نفخ صور مي فرمايد؛ و در صور ديده مي شود، پس همه كساني كه در آسمان ها و زمين هستند مي ميرند مگر آنان كه خدا بخواهد. سپس بار ديگر در صور دميده مي شود، ناگهان همگي به پا مي خيزند و در انتظار حساب و جزا مي مانند.

اوصاف رستاخيز:

قرآن، نام ها و اوصاف مختلفي براي قيامت بر شمرده است كه هر يك به حقيقتي اشاره دارند. برخي از آنها عبارتند از:

- **واقع شدني و ترديد ناپذير است:**

قرآن عظيم الشان در آيه 2 سوره واقعه و آيه 7 سوره حج قيامت را امري مي داند كه در وقوعش هيچ شك و ترديدي نيست.

- **نزديك بودن:**

قرآن عظيم الشان در آيه 7 سوره معارج قيامت را نزديك مي شمارد. و در برخي از تعابير از آن با كلمه « فردا» ياد مي كند از جمله (آيه 18 سوره مباركه حشر.)

- **حق بودن قيامت:**

قرآن در آيه 39 سوره نباء قيامت را روز حق مي داند، روزي است كه در آن حق مطلق، ظهور مي كند و جايي براي باطل نيست و هر كسي به حق خود مي رسد.

- **خبر بزرگ:**

قرآن عظيم الشان در آيه 67 سوره ص، آيه 15 سوره يونس و (آيه 3 سوره هود)از قيامت با عنوان «خبر بزرگ» ياد مي كند و نيز با تعبير «روز عظيم»، زيرا رويداد هاي عظيمي در آن رخ ميدهند و همچنين با تعبير «روزكبير».

- **روز فرياد:**

صحنه روزمحشر را «روز فرياد» و يوم «التناد» گويند. اين نام، بدان جهت است كه دوزخيان بهشتيان را صدا ميزنند. (سوره اعراف آيه 50)

(c) ketabton.com: The Digital Library

- **پير كننده:**

قيامت روزي است كودكان و نوجوانان در آن پير مي شوند. دليل آن شايد طولاني بودن و يا سخت بودن حوادث آن روز است. (مراجعه به آيه 17 سوره مزمل)

- **آشكار شدن رازها:**

در قيامت،همه رازها و اعمال انسان آشكار مي گردند و مومنان و بدكاران با چهره خود بازشناخته مي شوند و نامه اعمال انسان گشوده مي گردد، نامه اي كه همه اعمال در آن ثبت است و هر كس هر عمل خوب و بدي را كه انجام داده مي بيند. (سوره طارق آيه 9 و سوره تكوير آيه 10)

وجوب ايمان به فرشتگان:

از جمله اصول پنجگانه اسلامي يكي هم ايمان بر فرشتگان است فرشتگان آنها هستند كه خداوند نام آنان را برايمان ذكر فرموده است، مانند جبريل و ميكائيل و إسرافيل و مالك نگهبان جهنم: «ونادوا يا مالك ليقض علينا ربك» (سوره الزخرف 77). (آن دوزخيان مالكْ نگهبان جهنم را ندا كرده و ميگويند: ای مالكْ از پروردگارت بخواه تا ما را مرگ دهد، بميريم و راحت شويم). بر مسلمانان است كه بر اين فرشتگان ايمان داشته باشند، چه آنانيكه نام شان ذكر شده و چه آنانيكه نام شان ذكر نشده است، و به اعمال و كرداری كه آنان به فرمان خدا آن اعمال را انجام مي دهند. و فرشتگانی هستند در آسمان كه مشغول عبادت و ركوع و سجود پروردگار اند، و هيچ جائی از آسمان نيست مگر اينكه فرشته ای از فرشتگان در حال ركوع و سجود خداست.

و فرشتگانی هستند كه جز خداوند كس ديگری از آنها خبر ندارد، و ما بطور إجمالی ايمان مي اوريم به آن فرشتگان كه نام آنها ذكر نشده، و بطور تفصيلی ايمان مي اوريم، به آن فرشتگانی كه نامشان ذكر شده، و آنان را دوست داريم. و آنها بيشترين كسانی هستند كه بنی آدم را به نيكی و خير نصيحت مي كنند، و به نيكی فرمان مي دهند، و برای آنان استغفار ميكنند، چنانكه خداوند عز وجل مي فرمايد: «الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويؤمنون به ويستغفرون للذين آمنوا». (سوره غافر 7).

نشانه و تأثير ايمان به فرشتگان در زندگی انسان:

ايمان به فرشتگان نقش و تأثير مهمی در زندگی روز مره انسان دارد، زيرا اگر انسان حس كند كه تحت تعقيب و مراقبت است، در زندگي خويش احتياط ميكند، و اگر دانست كه فرشتگانی مأمور بر او هستند و شب و روز از او نگهداری ومراقبت ميكنند، در اينحال احتياطي بيشتر بخرج مي دهند. طوريكه در امور دنياوي نيز چنين است.

انسان زمانيكه احساس تعقيب را مي كند، با احتياط قدم بر ميدارد. بناءً در امر مراقبت فرشتگان نيز بايد چنين احتياط را مراعت كنيم.

مراقبين وجواسيس دنياوي را حداقل انسانها ميتوانند ببينند، ويا هم خود را ازديد ونظر آنها ميتوان پنهان كرد، ولي فرار و يا هم ستر و مخفي كردان از مراقبت فرشتگاني آسماني كاري است دشواري. انسان نميتوان ازديد و مراقبت آنان فرار كند. فرشتگان آسماني انسان را در همه جا تعقيب مي نمايد و هميشه همراه انسان مي باشد. خداوند عز وجل به آنان اين قدرت را داده تا هر جائيكه خداوند به آنها فرمان دهد خود را برسند، به همين خاطر خداوند مي فرمايد: «وإنَّ عليكم لحافظين كراماً كاتبين يعلمون ما تفعلون».(سوره الإنفطار10-12).

خداوند اينرا فرموده تا ما مواظب خود باشيم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و این ثمره ایمـان بـه فرشتگان است که انسان مواظب گفتار و کردار بد خود بود، تا اینکه بر او چیزی نوشته نشود، وگرنه روز قیامت مجازات خواهد شد.

عمل فرشتگان به عمل شیطان چه تفاوتي دارد؟

1 - فرشتگان تسبیح و تنـزیه و سپاس خداوند را میگویند، و برای کسانیکه در زمین هستند استغفار میکنند، و آنها بهترین پند دهندگان و ناصحترین مخلوقات خدا به بنی آدم هستند، و شیاطین از خائن ترین مخلوقات خدا به بنی آدم مي باشند، زیرا شیاطین عهد و پیمان بسته اند که تا آنجائیکه بتوانند بنی آدم را گمراه کرده فریب دهند و او را به هلاکت برسانند.

2 - فرشتگان به نیکی و خوبی أمر مي کنند. و شیاطین به فساد و بدی أمر مي کنند، چنانکه خداوند مي فرمایند: **«ومن يعْشُ عن ذكر الرحمن نقيض له شيطاناً فهو له قرين»**.(سوره الزخرف 36). (و هر کسیکه خود را به کوری، و از قرآن که یاد خدای مهربان و رحمت خدا برای جهانیان است روی بگرداند، برای او شیطانی برانگیزیم تا همیشه با او همراه و همنشین باشد).

پس کسانیکه از قرآن إعراض کرده و به آن پشت کنند خداوند سبحانه و تعالی آنان را عذاب میدهد به اینکه شیطانی بر او مسلط و چیره کرده تا همیشه همراه او باشد.

و همچنین مي فرماید: **«وإنَّهم ليصدونهم عن السبيل ويحسبون أنَّهم مهتدون حتى إذا جاءنا قال ياليت بيني وبينك بعد المشرقين فبئس القرين»**.(سوره الزخرف 37- 38).

(و بتحقیق آن شیطانها همیشه آن مردم را از خدا غافل کرده به گمراهی مي کشانند، و ایشان گمان مي کنند که براه راست رسیده اند، تا وقتیکه از دنیا بسوی ما باز آید آنگاه با نهایت حسرت گوید: ای کاش میان من و تو فاصلهٔ میان مشرق و مغرب بود که او بسیار همنشین و یار بدی برای من بود. و چیزی انسان را از شیطان دورنمي کند، بجز ذکر و یاد خدایتعالی.

3 - اینکه ذکر خداوند شیطان را از او میراند، و فرشتگان نزد او حاضر میشوند.

و به همین خاطر شیطان را: الوسواس الخناس نامیده اند.

و هرگاه انسان ذکر خداوند را ترك کرد شیطان بسوی او مي آید و هرگاه ذکر خدا کند فرشتگان دور او جمع میشوند، چنانکه در حدیث آمده: **«ما اجتمع قوم فی بيت من بيوت الله يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم إلاَّ نزلت عليهم السكينة وغشيتهم الرحمة وحفتهم الملائكة وذكرهم الله فيمن عنده»**. (مسلم). هرگاه گروهی از مردم در خانه ای از خانه های خدا (یعنی در یکی از مساجد) گرد آیند تا کتاب خدا قرآن را بخوانند و درسهای آنرا بهم بفهمانند آرامش بر دلهای ایشان فرود آید، و مهر و رحمت خدا ایشان را فرا گیرد، و فرشتگان ایشانرا در بر گیرند، و خداوند ایشان را میان کسانیکه نزد اوست یاد کند.

شوخي با ملائکه:

طوریکه گفته آمدیم: ایمان به ملائکه و تکریم و تقدیر آنها جزو ارکان ایمان است، بناءً شوخي و تمسخر در باره ملائکه در فهم شرعي جواز نداشته و هر کسیکه به چنین عمل دست زند عمل کفري اجرا میکند. وکافر میگردند.

تعداد کثیري از علماء و مفسرین با استناد از آیات قرآني و احادیث نبوي شوخي و استهزاء به ملائکه یا یکي از آنان را کفر محسوب میدارند. ومعتقد اند کسانیکه دست به چنین عملي

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميزنند، ميگويند اين عمل موجب خروج شخص از اسلام و موجب ارتداد يک انسان ميگردد: اين عده از علماء به آيات (65 و66 سوره توبه) استدلال نموده مي فرمايند: **«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ»** (يعني: «و اگر از آنها بپرسي (چرا اين اعمال خلاف را انجام داديد؟!)، ميگويند: «ما بازي و شوخي مي‌كرديم!» بگو: «آيا خدا و آيات او و پيامبرش را مسخره مي‌كرديد؟!» (بگو:) عذر خواهي نكنيد (كه بيهوده است؛ چرا كه) شما پس از ايمان آوردن، كافر شديد! اگر گروهي از شما را (بخاطر توبه) مورد عفو قرار دهيم، گروه ديگري را عذاب خواهيم كرد؛ زيرا مجرم بودند».

عالم جليل القدر اسلام امام ابن حزم ميفرمايد:«از طريق نص شرعي ثابت است كه هركس خداوند متعال يا يكي از ملائكه يا يكي از انبياء عليهم السلام يا آيه اي از قرآن و يا فريضه اي از فرائض ديني را به استهزاء و مسخرگي بگيرد، چنانكه حجت بر او تمام شده باشد او ديگر كافر است، چرا كه اينها همه آيات الهي هستند» «الفصل في الملل والأهواء والنحل» (142/3).

و باز فرمودند: «هركسي خدا را دشنام دهد يا مورد استهزاء وتمسخر قرار دهد، و يا ملائكه اي را دشنام دهد يا مورد استهزاء وتمسخرقرار دهد، يا پيامبري را دشنام دهد يا مورد استهزاء قرار دهد، يا آيه اي از آيات خداوند را دشنام دهد يا مورد استهزاء قرار دهد، او با اين عملش كافر و مرتد گشته و حكم مرتد دارد، و شرائع الهي و قرآن همه از آيات الهي هستند» «المحلي» (413/11).

و ابن نجيم حنفي ميگويد: «با ايراد گرفتن از يكي از ملائكه يا سبک شمردن آن كافر ميگردد» «البحر الرائق» (131/5).

حتي بعضي از علماء متذكر شدند كه انسان با هرگونه سخني كه احساس استهزاء و سخرگي از آن رود كافر مي شود، چنانچه ابن نجيم گفته: «اگر كسي به ديگري بگويد: ديد من به تو مثل ديد ملک الموت است، بعضي (از اهل علم) بر خلاف اكثريت گفتند: كافر ميشود».

جاهائيكه فرشتگان به آنجا ميروند:

فرشتگانی هستند كه جهانگردند و در جستجوی حقله های ذكر و درس هستند، و اگر حلقه ای از علم و دانش را ديدند به همديگر مي گويند: بيائيد كه نياز خود را پيدا كرديم.

و حلقه های ذكر بسيار است و از آن جمله عبارتند از:

1 - تلاوت قرآن، پس هركس قرآن را تلاوت كند ذكر خدا را بجا آورده است.

2 - و كسيكه نماز مي خواند ذكر خدا را بجا آورده است.

3 - و كسيكه تسبيح و تهليل و تكبير و استغفار و سپاس خدا كند ذكر خدا را بجا آورده است.

در اينجا فرشتگان اطراف و پيرامون آنها جمع مي شوند و شياطين از آنها دور ميشوند.

4 - كسيكه كتابهای علمی را مطالعه ميكند و برای علم و دانش حلقه مي زند تا علم و دانش بياموزد ذكر خدا بجا آورده و فرشتگان پيرامون و اطراف وی جمع ميشوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جاهائيكه شياطين به آنجا مي روند:

1 - كسانيكه وقت خود را بيهوده صرف مي كنند مانند: مجالس موسيقى و ترانه و تئاتر (صحنهٔ نمايش)، شياطين پيرامون آنها جمع مي شودو فرشتگان از آنها فاصله ميگيرند.

2 - كسيكه عكس جاندار در خانه آويزان كند فرشتگان به خانه اش داخل نمي شوند چنانكه درحديث آمده: **«إنَّ الملائكة لا تدخل بيتاً فيه كلب ولا صورة»**. (متفق عليه).
فرشتگان به خانه اى كه در آن سگ و عكس باشد داخل نمي شوند، پس فرشتگان رحمت به خانه هائيكه در آن عكس وجود دارد داخل نميشوند.

سابقه دشمنى شيطان با بشر:

مطابق حكم قرآني شيطان با انسان سابقه طولاني داشته، طوريكه قرآن عظيم الشان دراين مورد ميفرمايد: **«إِنَّ الشَّيطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً إِنَّمَا يدْعُواْ حِزْبَهُ لِيكُونُواْ مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ** (سوره فاطر آيه 6) پروردگار با عظمت به انسان ميفرمايد: شما نيز او را دشمن بگيريد؛ جز اين نيست كه او دار و دستهى خود را فرامىخواند تا از اصحاب دوزخ باشند.
گفتيم سابقه دشمنى شيطان با انسان طولاني بود. همين شيطان بود كه با وسواس مدبرانه خويش ادام وحوا را فريب داد وآنان را از جنت بيرون كشيد. **«كما اخرجك ابويك»** (سوره اعراف، 27.) بايد براي تمام انسانها اعلان كرد، كه شيطان چنان دشمن خطرناک و محلي است كه به چشم ديده نمىشود مگر او شما را مي بيند. **«انّه يريكم هو و قبيله من حيث لا ترونهم»** (سوره اعراف، 27.)
در روايات اسلامي با تمام صراحت گفته شده است كه شيطان دشمن قسم خورده است. **«فبعزّتك...»** (صفحه، 82.) از هر سو حمله ميكند. **«من بين ايديهم و من خلفهم...»** (سوره اعراف، 17.) وسيلهى او براى انحراف مردم، وعدهى فقر و امر به فحشا است. **«الشيطان يعدكم الفقر و يأمركم بالفحشاء»** (سوره بقره، 268) او جز با دوزخى كردن مردم راضى نمىشود. «يدعوا حزبه ليكونوا من اصحاب السعير»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره المطفيفين

جزء – (30)

این سوره در «مکه » نازل شده و دارای 36 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به جهت افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: «وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ١»، مطففین نامیده شد. مطففین کسانی اند که در پیمانه و وزن، به‌طرف زیان وارد می کنند.

پیوند و مناسبت سوره المطفيفين با سوره الانفطار:

سوره مطفیفین وسوره انفطار درچهار مورد با هم وجه اشتراک دارند:

الف: آخرین آیه‌ی پایان سوره‌ی انفطار در وصف قیامت است. (آیه:19). سرآغاز سوره مطفیفین هم مجرمین گران فروش را تهدید می کند که: اموال مردم را به کم می خیرند و اموال خود را به گران می فروشند.

ب: هر دو سوره از احوال روز قیامت بحث بعمل آورده است.

ج: سوره‌ی انفطار می فرماید: «و إن علیکم لحافظین. کراما کاتبین» (آیات:10 و11).
سوره مطفیفین می فرماید: «کتاب مرقوم» (آیه:9).

د: هر دو سوره مردم را به دو صنف تقسیم کرده‌اند: 1- نیکان 2- بدان

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره المطفيفين:

نام اين سوره «المطففين» (کاهندگان مخفیانه» است، که از آية اول اين سوره گرفته شده است. اين سوره داراي (1) رکوع، هفتصدو هشتاد حرف (780)، يکصدو شصت ونه کلمه (169)، سي وشش (36) آيت، و(358) وسه صدو پنچاه وهشت نقطه است.
(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

در مورد مکي بودن، و يا مدني بدون سورة (مطففين) بين مفسرين اختلاف راي است. قول راجح نزد اکثر مفسرين اينست که اين سوره مدني است.

ويل للمطففين کم فروشي و خيانت کردن در خريد و فروش يکي از صفت هاي زشت و بدي است که پرورد گار با عظمت ما فاعل آن را مورد مؤاخذه قرار خواهد داد و وعده داده که اگر شخص آن را ترک نکرد عاقبتش عذاب دردناکي خواهد بود. و اين فعل عادت بسيار بد است. که الله تعالي رسولش را به سوي فاعلان آن فرستاد تا آنها را به ايمان دعوت کند و از اين عادت زشت دور کند و همچنين به آنها هشدار دهد که عدم ترک آن باعث هلاکت آنان خواهد شد.

قرآن عظيم الشان مي فرمايد:«واي بر کم فروشان کم دهندگان (1) آنانکه چون پيمانه از مردم گيرند تمام مي ستانند(2) و چون براي مردم پيمانه و يا وزن کنند زيان مي رسانند و مي کاهند(3) آيا ايشان گمان ندارند که برانگيخته مي شوند (4) براي روز بزرگي(5) روزي که مردم به فرمان پروردگار جهانيان بپاخيزند (6).

اسباب نزول (شأن نزول):

در مورد اسباب نزول اين سوره: در حديثي که امام نسائي و ابن ماجه از ابن عباس

(c) ketabton.com: The Digital Library

رضي الله عنه روايت كرده اند آمده است: «لما قدم النبي صلي الله عليه وسلم المدينة كانوا من أخبث الناس كيلاً، فأنزل الله تعالي: (ويل للمطفِّفين) فحسنوا الكيل بعد ذلک). (زماني كه رسول الله صلي الله عليه و سلم به مدينه تشريف آوردند، ديد كه مردم مدينه از خيانت ترين مردم در پيمانه كردن اجناس هستند، پس الله تعالي اين آيه را نازل كرد: (ويل للمطففين) بعد از آن در پيمانه كردن عدالت را برقرار كردند.

و قرطبي رحمه الله در تفسير اين آيه مي گويد: گروهي گفته اند كه سبب نزول اين سوره به خاطر مردي كه معروف به ابي جهينه بود، نازل شد، اين مرد دو پيمانه داشت كه با يكي از آنان جنس را مي فروخت و با ديگري ميخريد.

محتواي كلي سوره مطففين:

تعداد كثيري از مفسرين در تفاسير خويش كلمات «تطفيف» «وزن» و «كيل» در اين سوره بر تعين وزن معنوي و قدر و منزلت اشخاص بكار برده اند، و ميفرمايند كه در مجموع سوره ملاحظه ميشود كه بحث از «فجار»، موضوعات زشت و عاقبت و خيم آنان و بحث از «ابرار» و نيكو كاران و پايان شايسته و نيكوي آنان است.

از نظر اسلام بزرگترين تعرض به آبرو و عزت انسان است، همانگونه كه گرامي ترين سر مايه انسان شرف و عزت است، بزرگترين وشنيع ترين تجاوز تعدي نيز لطمه زدن به حيثيت وعزت انسان وتجاوز بر آبروي او ست. بدين ترتيب «مطفف» كسيست كه انسان شريف را تحقير كند، نسبت به او اهانت روا دارد، خود را با لاتر از او بشمارد، در اثناي قضاوت در باره شايستگي هاي ذاتي او و اعتبار وحيثيت اجتماعي اش مر تكب تعدي و تجاوز شود، از وزن او بكاهد وارزش او را كمتر جلوه دهد.

و وقتي خود را بر مردم عرضه مي كند و قضاوت آنان را در مورد شايستگي هاي خود وزن و اعتبار اجتماعي اش جويا شود، انتظار آنرا دارد كه بيش از حد ستايش كنند، پيمانه او را پر جلوه داده خلا و كم وكاستي را در شخصيت او نشان دهي نكنند و او را از هر عيب و نقص برتر و بالاتر بشمارند، همين گناه زشت و شنيع در اين سوره مورد بحث قرار گرفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورة المطففين

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

وَيلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يخْسِرُونَ ﴿٣﴾ أَلا يظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾ لِيوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾ يوْمَ يقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾ كَلا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ﴿٧﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ ﴿٨﴾ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ﴿٩﴾ وَيلٌ يوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يكَذِّبُونَ بِيوْمِ الدِّينِ ﴿١١﴾ وَمَا يكَذِّبُ بِهِ إِلا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾ إِذَا تُتْلَى عَلَيهِ آياتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ كَلا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ كَلا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾ ثُمَّ يقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾ كَلا إِنَّ كِتَابَ الأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيينَ ﴿١٨﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيونَ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ﴿٢٠﴾ يشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى الأَرَائِكِ ينْظُرُونَ ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾ يسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿٢٦﴾ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾ عَينًا يشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلاءِ لَضَالُّونَ ﴿٣٢﴾ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيهِمْ حَافِظِينَ ﴿٣٣﴾ فَالْيوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾ عَلَى الأَرَائِكِ ينْظُرُونَ ﴿٣٥﴾ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

ترجمه و تفسير مؤجز

خوانندگان گرامی!

در آيات متبركه (1 الى 6) در باره؛ تهديد و هشدار به كم فروشان (مطففين) بحث بعمل آمده است.

قابل تذكر است كه:راجع به اين آيات اوليه‌ى، يكى از انصار مى فرمايد: ما در ميان مردم بدپيمانه بوديم تا آن‌جا كه هر كدام از ما دو كيل داشتيم، يک كيل براى خريد و يک كيل براى فروش ولى هنگامى كه اين سوره مباركه بر ما نازل شد، بهترين كيل و وزن را داشتيم.

« وَيلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» (1):

(واي به حال كم كنندگان (از حقوق مردم).

«وَيْلٌ»: هلاک، عذاب وتباهى باد بر كسانى كه پيمانه‌اى براى خود دارند و در معاملات از پيمانه‌ى خود استفاده مى‌كنند ولى براى مردم از پيمانه‌ى ديگر كه كمتر است، استفاده مى‌كنند.

«مُطَفِّفِينَ»: كسانى كه در ميزان چل وفريب مى‌كنند؛ كسبه كاران كه بر بازار سلطه داشتند و براى خودشان سنگ و پيمانه‌ى وزن مخصوص داشتند و همه جا با خود مى بردند.

«تطفيف»: از طفيف يعنى «اندک» و از طف، يعنى «كناره يک چيز» برگرفته شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس تطفيف، كاستن چيز اندكى از پيمانه يا وزن است و مطفف كسى است كه از حق طرف معامله خويش با كم كردن از اجناس پيمودنى (كيلى) يا كشيدنى (وزنى) مى‌كاهد.

«الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُواْ عَلَى النَّاسِ يسْتَوْفُونَ» (2):

(كساني‌كه چون (براي خود) پيمانه زنند از مردم به تمام و كمال دريافت ميدارند).

«يَسْتَوْفُونَ»: «به تمام و كمال افزون براندازه دريافت مى‌كنند.»

«وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يخْسِرُونَ» (3):

(و هنگامي‌كه براي ديگران پيمانه ميزنند يا وزن مي‌كنند كم ميگذارند». يعني زمانيكه به ديگران چيزي را مي فروشد از وزن آن كم مي كند و براي خود مي گيرد و به بدينترتيب براي جانب مقابل زيان ميرسانند. بنابراين تقلب و خيانتي كه درآيه مباركه از آن ذكري بعمل آمده است، در واقع همان تقلب در پيمانه كردن و تقلب در اندازه گيري با ترازو است. زيرا در آن زمان مردم از اين دو بسيار استفاده ميكردند. اما برخي از علماء مي گويند: اين تقلب فقط شامل صرف امور تجارتي نميگردد، بلكه شامل تمام حق و حقوق حتي عبادات نيز ميشود.

امام قرطبي رحمه الله ميگويد: ديگران گفته اند: تقلب ذكر شده در آيه شامل تقلب كردن در پيمانه و ترازودر وضو و نماز و حتي سخن هم مي شود. و از سالم بن ابي الجعد روايت شده كه گفت: نماز با پيمانه است. پس كسي كه به آن وفا كرد به او نيز وفا خواهد شد. و كسي كه در آن تقلب كرد. پس بدانيد كه الله تعالي چنين مي فرمايد: **«ويل للمطففين»** و برخي از علماء گفته اند: هر چيزي كه با تصرف كردن در آنگا فرد بيشتر از حقش را بگيرد و يا هم به صاحب حق كم تر از حقش را به او دهد پس آن تقلب محسوب ميشود.

كم فروشي در قرآن:

«وَيلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» «واي بر مطففين» يعني: زيان و نابودي بر كساني باد كه از حقوق مردم در وزن و پيمانه ميكاهند.

در قرآن عظيم الشان در تعداد كثيري از آيات قرآني به طور صريح و مكرربه كم فروشي اشاراتي بعمل آمده و به شدت تمام اين عمل را تقبيح نموده، و بالاتر از آن قرآن عظيم الشان كم فروشي را موجب ويران شدن شهر مدين و نابود شدن قوم آن معرفي كرده است، اهميت اين موضع به حدي مي باشد كه در شش سوره از 114 سوره قرآن عظيم الشان، كم فروشي مورد مذمت قرار گرفته است.

بنابراهميت اين موضوع است كه سوره مطففين به نام«كم فروشان» مسمي گرديده است. مسمي ساختن يک سوره بنام كم فروشان، طوريكه كه گفتيم، حاكي بر مهم بودن و شايع بودن اين مسئله در بين بني آدم ميباشد.

و اينكه وقتي اين سوره ي مباركه با چنين جمله اي آغاز ميشود **«وَيلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ»** يعني واي بركاهش دهندگانِ (حق مردم) و يا به عبارت ديگر يعني واي بر كم فروشان، اين مطلب نشان از سنگين بودن جرم كم فروشي و حق تلفي دارد.

حرام و غيراخلاقي بودن كم فروشي چه به لحاظ شرعي و چه به لحاظ عقلي امريست انكار ناپذير. متاسفانه امروزه كم فروشي ابعاد گوناگوني پيدا كرده است. كم فروشي در اجناسي كه بر اساس وزنشان فروخته مي‌شوند، از قديمي‌ترين انواع كم فروشي است.

«تطفيف» كه «مطففين» از آن گرفته شده است در لغت به معناي «اندک و كم» است و «مطفف» به كسي اطلاق مي شود كه از چيزي بكاهد و آن را از حد واقعي آن كم كند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن را اندک کند، حال آن چيز ممکن است جنسي باشد که به ديگري مي فروشد و يا کاري باشد که براي شخصي انجام مي دهد و يا حتي ممکن است قيمت چيزي باشد که مي پردازد و يا مزد کاري باشد که مي پردازد در واقع امکان تطفيف کردن و کاستن فقط در داد و ستد نيست بلکه در هر معامله اي ممکن است.

قرآن عظيم الشان با بيان کلمه (مطففين) در کمال فصاحت مطلب را طوري بيان فرموده که هر کم کاري و کم فروشي اي را شامل ميشود.

پروردگار با عظمت ما در سوره اسراء ميفرمايد: **«واوفوا الکيل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقيم. ذلک خير و احسن تأويلاً»**. (جنس را با پيمانه کامل و وزن درست تحويل بدهيد. که اين کار خوب ميباشد و عاقبت بهتري براي شما دربر دارد.) در اين سوره مبارکه که قبل از اشاره به موضوع پيمانه و وزن صحيح به زنا و قتل نفس و تعدي به مال يتيمان اشاره شده است و کم فروشي در رديف اين گناهها قرار گرفته است.

همچنان در سوره رحمن آمده است: **«والسماء رفعها و وضع الميزان. الا تطغوافي الميزان. واقيموا الوزن بالقسط ولاتخسروا الميزان.»** (آسمان را خداوند برافراشت و ميزان عدل را برقرار کرد. تا در آنچه وزن مي کنند تجاوز و تعدي روا نداريد و هرگاه چيزي را وزن مي کنيد عدالت و صحت ترازو را رعايت کنيد و آنچه را وزن مي کنيد کم ندهيد.

هکذا در سورة انعام آمده است: **«واوفوا الکيل و الميزان بالقسط»** (پيمانه را تمام و وزن را درست و عادلانه تحويل بدهيد).

در اين سوره مبارکه خداوند متعال آنچه را بر بندگان خود حرام کرده است بر مي شمرد: خود داري از شرک، و احسان به والدين، و خودداري از کشتن اولاد خود از ترس فقر و تنگدستي، و خود داري از فحشاء ظاهر و باطن، و قتل نفس، وخود داري از تجاوز و دست درازي به مال يتيم، و در آخر صحت پيمانه و وزن و خود داري از کم فروشي است.

پروردگار با عظمت ما درسوره اعراف، خطاب به قوم شعيب اهالي شهر مدين مي فرمايد: پيمانه و وزن را تمام و کمال تحويل بدهيد و در مال مردم نقصان روا مداريد و در پهنه زمين پس از آنکه صلاح و اصلاح برقرار شد فساد را منتشر نکنيد و اين امر براي شما بهتر است اگر ايمان داشته باشيد.

همچنان در سوره هود داستان قوم مدين و رفتار غير انساني آنان را با شعيب پيغمبر و سرنوشت وحشتناک آنها را بازگو مي کند.

خداوند جلّ جلاله قوم شعيب‌عليه السلام را به جهت آن نابود کرد که در وزن و پيمانه زيان ميرسانيدند بعد از آنکه شعيب عليه السلام مکرراً آنان را نصيحت کرد: **وَيا قَوْمِ أَوْفُواْ الْمِكْيالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلاَ تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْيَاءهُمْ... «هود/85» زين الاسلام ابوالقاسم عبدالکريم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحه بن محمد قشيري ميگويد:** «لفظ مطفف شامل کم کردن در وزن و پيمانه، آشکار کردن عيب کالا يا پنهان کردن آن و طلب انصاف براي خود و ترک انصاف دادن براي ديگران، همه ميشود پس هر کس که آنچه را براي خود مي‌پسندد، براي برادر مسلمان خويش نپسندد، او منصف و دادگر نيست و هر کس‌که عيب مردم را مي بيند اما عيب خود را نمي بيند، او نيز مطفف است

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هر كس كه حق خود را از مردم مي‌طلبد اما حقوق آنان را نميدهد، او نيز از اين جمله است.
پس جوان مرد كسي است كه حقوق مردم را مي پردازد و براي خود از كسي حقي نمي طلبد».
در حديثي از حضرت عبد الله بن عباس روايت شده است كه رسول الله صلي اله عليه وسلم فرموده است: «خمس بخمس، ما نقض قوم العهد إلا سلط عليهم عدوهم وما حكموا بغير ما أنزل الله إلا فشا فيهم الفقر ولا ظهرت فيهم الفاحشه إلا فشا فيهم الموت ولا طففوا المكيال إلا منعوا النبات وأخذوا بالسنين ولا منعوا الزكاة إلا حبس عنهم المطر»
يعني سزاي پنج گناه پنج چيز است:

1 - كسي كه عهد وپيمان را بشكند، خداوند دشمن را بر او مسلط مي كند.
2 - ملتي كه قانون الله را رها ساخته مي خواهد موافق با قانون ديگر عمل كند، بين آنها فقر وفاقه واحتياج عام مي گردد.
3 - قومي كه زنا وبي حيايي در آنها رايج گردد، خداوند طاعون و امراض ديگر را بر آنها مسلط مي گرداند.
4 - كساني كه در كيل ووزن كوتاهي كنند، خداوند آنها را به قحط مبتلا مي سازد.
5 - كساني كه زكات ادا نمي كنند، خداوند باران را از آنان باز مي دارد. (ذكر القرطبي وقال اخرجه البزار بمعناه مالک بن آنس ايضآ من حديث ابن عمر) طبراني از حضرت ابن عباس روايت كرده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: قومي كه در ميان آنها خيانت در اموال غنيمت رايج باشد، خداوند بيم دشمن را در قلوب آنها مي اندازد، و قومي كه ربا خواري بين آنان رايج گردد، مرگ و مير در ميان آنها اضافه مي شود، و قومي كه در كيل و وزن، كم وكاست نمايند، خداوند رزق آنها را قطع مي نمايد، و كساني كه بر خلاف دستور خداوند قضاوت نمايند، بين آنان قتل وخونريزي عام مي گردد وكساني كه در معاهدات غداري وعهد شكني ميكنند، خداوند دشمن را بر آنها مسلط ميگرداند. (رواه مالک موقوفاً، مظهري).

تطفيف در عبادات:

در «موطا امام مالک » آمده است كه حضرت عمر (رض) كسي را ديد كه ركوع و سجده واركان ديگر نماز را بطور كاملاً طوري كه حق آنست ادا نمي كرد، و نماز را به سرعت به پايان ميرساند، فرمود: «لقد طففت» يعني تو در حقوق الله مرتكب به تطفيف شدي.
حضرت امام مالک پس از نقل اين قول حضرت فاروق فرموده است كه «لكل شيء وفاء و تطفيف» يعني پرداخت كامل حق يا كاستن، در هر چيزي مي باشد، حتي در نماز، وضو و طهارت نيز، و هم چنين كوتاهي كننده در حقوق ديگر خداوند و عبادات، مجرم به تطفيف ميباشد، ونيز كسي كه در حقوق مقرره بندگان كوتاهي كند او هم در حكم تطفيف مي باشد.
و همچنان مئولف تنويرالاذهان تحت اين ايه كريمه مي نويسد كه «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (سوره رحمن(9) مامور و اجير مئوظف كه در كار خود عمداً غفلت ورزد تحت وعيد ايه متذكره قرارميگيرد و بلاخره از مطففين محسوب ميشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عدم اعتقاد به زندگي بعد از مرگ:

«أَلَا يظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ» (4):

(آيا اينان نمي‌دانند كه دوباره زنده ميشوند».پروردگار با عظمت ما ميفرمايد: آيا كساني كه مرتكب عمل تطفيف ميشوند از جمله كساني اند كه: هيچ در فكر اين نيستند كه دوباره زنده هم گردانيده ميشويد، و در آن وقت آنچه را كه مرتكب گرديده مورد سوال و جواب قرار خواهد گرفت چرا در اين امر تدبر و انديشه نكردند تا سر انجام با رسيدن به يقين در اين امر، آنچه را كه بايد از عاقبت آن بيمناك بود، فروگذارند؟ پس **«أَلَا يظُنُّ»** سؤالي است از سر توبيخ و انكار و به تعجب افگندن از حال آنان. از يقين به «ظن» تعبير شد تا اشاره اي باشد به اين امر كه اگر كسي حتي به گمان برپايي قيامت باشد، بر ارتكاب همچو كارهاي زشتي جسارت نميكند، چه رسد به كسي كه به آن يقين دارد.

«لِيوْمٍ عَظِيمٍ» (5):

(براي بزرگ روزي). روزي بزرگ عبارت از روز است، كه قيامت بر پا ميشود و در اين روز حوادثي بزرگي در آن رخ ميدهد از جمله از رستاخيز گرفته تا حساب و عقاب و ورود جنتيان به جنت ودوزخيان به دوزخ.

«يوْمَ يقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (6):

(روزي كه مردم در پيشگاه پروردگار جهانيان مي ايستند). روز بزرگ روزي است كه انسانها در برابر خداوند متعال ايستاده ميشوند، آنعده اشخاصي كه به روز جزا و روز حشر و قيامت و روز باپرسي ايمان وعقيده نداشته باشد، انسان هاي مريضي اند، اساس اي مريضي زماني به انسانها رخ ميدهد كه به زندگي بعد از مرگ ايمان نداشته باشد، اين تعداد انسانها كساني اند كه باور ندارند كه در برابر الله ايستاه مي شوند وبه محاسبه الهي مواجه ميشوند.

كي اهل جنت وكي اهل دورخ اند:

در مورد اينكه كي اهل جنت وكي اهل دوزخ اند بايد گفت: «ما بطور قطع و يقين حكم به جنتي بودن و دوزخي بودن هيچ مسلماني را نمي دهيم، مگر آنعده كساني را كه الله تعالي و رسولش بر جنتي بودن و دوزخي بودنش شان شهادت داده اند».

البته اين قاعده در مورد مؤمنان و مسلمانان است، ولي هر آن كسي كه بر كفر از دنيا برود، حكم و شهادت به جهنمي بودنش مي دهيم چرا كه خداوند متعال خود وعده داده كافران و منكرين اسلام را در جهنم اندازد: «وَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (سوره آل عمران 131). يعني: و از آتشي بپرهيزيد كه براي كافران آماده شده است. «وَمَن يبْتَغِ غَيرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران 85). يعني: و هر كس جز اسلام آييني براي خود انتخاب كند، از او پذيرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زيان كاران است.

مثلا در مورد جنتي بودن عشره مبشره، طوريكه در حديثي شريف آمده است: **«ابُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِي فِي الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيرُ فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدٌ فِي الْجَنَّةِ وَسَعِيدٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو عُبَيدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ»**. (إمام أحمد، أبوداود، ترمذي3680، و ابن ماجه وغيره.) يعني: ابوبكر در بهشت خواهد بود، عمر در بهشت خواهد بود، عثمان در بهشت خواهد بود و

(c) ketabton.com: The Digital Library

علي در بهشت خواهد بود و طلحه و زبير و عبدالرحمن بن عوف و سعد و سعيد و ابوعبيده همگي در بهشت خواهند بود.
هكذا در مورد ديگر مسلمانان كه اهل تقوا و عمل صالح بودند و از بدعت و انحراف بدور بودند بطور قطع حكم به جنتي بودنشان نمي دهيم ولي اميد و حسن ظن داريم كه ان شاءالله خداوند متعال آنها را وارد بهشت خود نمايد، چنانكه فرمودند: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ» (سوره بقره 25). يعني: به كساني كه ايمان آورده، و كارهاي شايسته انجام داده اند، بشارت ده كه باغهايي از بهشت براي آنهاست كه نهرها از زير درختانش جاريست.
در مورد مسلمانان عاصي و گناهكار، بشرطي كه موحد باشند، نميتوان بطور قطع حكم به جهنمي يا جنتي بودنشان صادر نمود، بلكه مي گوييم: اگر خدا خواست آنها را مي بخشد و داخل جنت مي كند و اگر خواست به اندازه گناهشان آنها را عذاب داده و سپس ازدوزخ بيرون مي آورد و سرانجام هيچ مومن موحدي در دوزخ ماندگار نخواهد شد.
طوري كه خداوند متعال ميفرمايد: «إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يشَاء» (سوره نساء 48). يعني: خداوند (هرگز) شرک را نمي بخشد! و پايين تر از آن را براي هر كس (بخواهد و شايسته بداند) مي بخشد.
هكذا رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: «يخرج من النار من كان في قلبه مثقال ذرة من إيمان». بخاري (7510)، مسلم (193). يعني: «هركس در قلبش به اندازه سر سوزني ايمان باشد بالاخره از آتش خارج مي شود». اين همان اعتقاد صحيحي است كه از مجموع نصوص كتاب و سنت نتيجه شده است.
اگر شخص مسلماني فوت كند و چند نفر وي را تعريف و تمجيد كنند و واقعا هم آدم صالح و نيک كرداري بوده باشد، در اينصورت باز بطور قطع و يقين حكم به جنتي بودنش نمي دهيم ولي اميد و حسن ظن زيادي داريم كه ان شاءالله خداوند متعال وي را وارد جنت خود نمايد. البته بعضي از علما فرموده اند كه: براي كسي كه مؤمنان برايش گواهي به كار خير داده اند، به بهشت گواهي داده ميشود.
امام ابي العز الحنفي رحمه الله در شرح عقيده طحاويه مي گويد:« سلف صالح راجع به گواهي دادن به بهشت سه قول دارند:
اول: براي احدي جز پيامبران به جنت گواهي داده نمي‌شود. اين قول از محمدبن حنفيه و اوزاعي نقل ميشود.
دوم: براي هر مؤمني كه نص در باره اش آمده به جنت گواهي داده ميشود. اين قول بسياري از علما و اهل حديث ميباشد.
سوم: براي اين افراد و براي كسي كه مؤمنان برايش گواهي به كار خير داده‌اند، به جنت گواهي داده مي‌شود؛ همچنان كه در «صحيحين» از انس رضي الله عنه روايت شده: «مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيهَا خَيرًا، فَقَالَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَي فَأَثْنَوْا عَلَيهَا شَرًّا، فَقَالَ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه: مَا وَجَبَتْ؟ قَالَ: «هَذَا أَثْنَيتُمْ عَلَيهِ خَيرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَثْنَيتُمْ عَلَيهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الأَرْضِ». (بخاري:1367)
يعني: آنها (صحابه) از كنار جنازه اي گذشتند و او را تعريف كردند. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «واجب شد». سپس، از كنار جنازه ديگري گذشتند و آن را نكوهش

(c) ketabton.com: The Digital Library

كردند. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «واجب شد». عمر رضي الله عنه پرسيد: يا رسول الله! چه چيز واجب شد؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «ميتي را كه شما تعريف كرديد، جنت برايش واجب شد و ميتي را كه شما او را نكوهش كرديد، دوزخ براي او واجب شد. شما شاهدان خداوند در روي زمين هستيد». انتهاي شرح.
همچنين از عمر رضي الله عنه روايت است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«أَيُمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيرٍ، أَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ». فَقُلْنَا وَثَلاثَةٌ؟ قَالَ: «وَثَلاثَةٌ». فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ.** (بخاري:1368) يعني: «خداوند هر ميت مسلماني را كه چهار نفر به خوب بودنش گواهي دهند، واردجنت خواهد كرد.عمر مي گويد: پرسيديم: اگر سه نفر گواهي دهند، چطور است؟ رسول خدا صلي الله عليه وسلم فرمود: «اگر سه نفر شهادت دهند نيز چنين خواهد بود». دوباره پرسيديم: اگر دو نفر گواهي دهند؟ ايشان فرمود: اگر دو نفر گواهي دهند نيز چنين مي شود». درباره گواهي دادن يک نفر، سوال نكرديم.

خوانندگان محترم !

در آيات متبركه (7 الى 17) در باره ديوان (كارنامه‌ی) شر و سرگذشت بدكاران، بحث بعمل آمده است.

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ» (7):

(نه چنين است، بي گمان نامه بد كاران در سجين «زنداني يي» باشد).
«كَلَّآ»: «قطعاً، قضيه آن‌چنان نيست كه كم‌فروشان می‌پندارند.» كلا جواب توقع و انتظاری است كه واقع نشده است.
«فُجَّارِ»: كافران، منافقان، فاسقان.
«سِجِّينِ »: جايی تنگ،جای در جهنم،
ابن كثير فرموده است:سجين از سجن به معنی تنگنا است. و چون سرانجام نابكاران اسفل سافلين است، خداوند متعال خبر داده است كه نامه‌ی آنها رقم خورده و خاتمه يافته است و هيچ كس در آن دخل و تصرفی ندارد و نمی‌تواند به آن بيفزايد، يا از آن كم كند. (مختصر ۶۱۴/۳).
«سِجِّين»: اسم خاصّ ديوان يا دفتر كلّ بايگانی نامه‌های اعمال بدكاران وگناهكاران است. صيغه مبالغه «سِجنّ» است كه به معنی زندان است، لذا سِجّين، زندان بسيار سخت و تنگ است (فرهنگ لغات قرآن دكتر قريب). تعبير از آن بدين نام شايد به خاطر اين باشد كه محتويات اين ديوان سبب زندانی شدن صاحبانش در دوزخ است. گويا اصل آن «سِنْجُون» و در زبان اتيوپی يا حبشی قديم به گِل و لای گفته می‌شود. در اين صورت بيان‌گر فرود و پستی نيز می‌باشد (جزء عم شيخ محمّد عبده).
«بعد از مرگ، نامۀ اعمال انسان توسط فرشتگان به آسمان بالا رفته و مهر می‌شود، نامه‌ی نيكوكاران به عليين رفته و نامه‌ی اعمال گناه‌كاران از بالا به پايين و در سجين انداخته خواهد شد. الله در مورد محل كتاب اعمال كافران صحبت می‌كند تا شايد برگشته و توبه كنند (يعنی: زمانی كه جای كتاب اعمال آن‌ها چنين جايی باشد پس جای خودشان كجا خواهد بود). كسی كه نامه‌ی اعمال او در سجين درج شده باشد، بايد از زندان طولانی در محنت و رنج مطلع شود مكان آن در طبقۀ هفتم زمين است.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ» (8):
(و تو چه مي‌داني كه سجين چه و چگونه است؟).يعنی تصور اين را هم كه سجين چگونه است نمی‌توانی بكنی
«كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» (9):
«كتاب نوشتة شده‌اي است». در اينجا هدف ازكتاب عليين است: «عليين» كتابي است كه نام هاي جنتيان در آن نوشته شده است. يا كتابي است نشانه دار.
همچنين عليين نام خود بهشت يا بلندي هاي آن نيز هست.
«مَّرْقُومٌ»:
- در آن كم و كاست و زيادی نيست.
- واضح و مشخص است.
- كتاب اعمال كفار دارای علامت خاصی است و اسم آنان روی آن نوشته شده است.
- مختوم است: بعد از مرگ، ختمی مانند قفل بر نامه‌ی اعمال انسان می‌زنند.

«وَيلٌ يوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» (10):
«واي در آنروز ي به تكذيب كنندگان».عذاب دردناک در وادی ويل در روز قيامت از آنِ تكذيب كنندگان الله، آيات الله و ديدار الله و تكذيب كنندگان روز جزا و محاسبه می‌باشد.
«مُكَذِّبِينَ»: كسانی كه به دين دعوت شده‌اند ولی قبول نكردند يعنی عذاب و هلاک برای كسانی كه اتمام حجت بر آنان شده و دين به آنان معرفی و دعوت شده‌اند اما آن را قبول نكردند و روز قيامت را دروغ می‌پندارند.
«الَّذِينَ يكَذِّبُونَ بِيوْمِ الدِّينِ» (11):
«آنا نكه روز جزا را دروغ ميشمارند».و از بعث و بعد الموت انكار ورزيدند؛ يعنی به بهشت و دوزخ و به ايستادن در محضر خداوند جبّار باورمند نيستند.
«بِيَوْمِ ٱلدِّينِ»: «روز قيامت كه روز حساب و جزاست.»
«وَمَا يكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» (12):
«و تكذيبش نكند مگرهرتجاوز كار گنهكار»
«مُعْتَدٍ»: متجاوزی كه از حدّ و مرز قانون عقل و شرع درمی‌گذرد.
«أَثِيمٍ»: بسيار گناه‌كار.
يعنی: جز هر بدكار ستمگری كه در گناه از حد گذشته و در به كارگيری اسباب آن فرورفته است، روز جزا را تكذيب نمی‌كند.
اشخاص وارادی به تكذيب قيامت می پردازد كه: دارای دو خصوصيت باشد: يكی معتد باشد، يعنی حدشكن باشد؛ زيرا ايمان به آخرت انسان را محدود می‌كند. معتد يعنی كسی كه حدود و مرزها را می‌شكند، بنابراين هم خودش ضرر می‌كند و هم به ديگران ضررهايی را می‌رساند، آن كسانی كه نمی‌خواهند در يک حد و مرزی سالم زندگی كنند و سلامت ديگران را هم به خطر می‌اندازند، اين‌ها كسانی هستند كه مؤمن به آخرت نيستند.
و دوم كسانی كه دچار چنان گناهانی می‌شوند كه اصلاً مشتاق رسيدن به ثواب و پاداش نيستند و اين گناهان آن‌ها را از حركت به سوی ثواب و پاداش و خير باز می‌دارد.
إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (13):
وقتی كه آيات قرآن بر او خوانده شود، می‌گويد: اين افسانه و خرافات پيشينيان است كه

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن را در کتاب خود نوشته و آراسته‌اند.
«أَساطِيرُ» جمع «اسطورة» به معنای افسانه است که مطالب زیبا و دل‌نشین دارد ولی واقعیّت ندارد و بافته ذهن و خیال داستان سرایان است. «أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ» یعنی آنکه پیشینیان افسانه‌ها را ساخته‌اند و پیامبر آنها را بازگو می‌کند.
در جوامع بشری امروزی ما هم هستند به اصطلاح روشنفکران که قرآن را افسانه‌های گذشتگان قلمداد نموده ومیگویند که این قرآن به درد جامعه‌ی امروزی نمی‌خورد. این قرآن نمی‌تواند مشکل جامعه‌ی مدرن امروزی ما را حل کند.
با تمام وضاحت باید گفت: کسانکیه آیات قرآن عظیم الشأن را افسانه و اسطوره قلمداد میکنند از جمله افراد اند که در گرداب گناه و طغیان فرو رفته‌اند. واضح است که: توجیه وحی الهی وآسمانی به افسانه، راهی است برای کافر ماندن.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (14):

«چنین نیست (که میگویند) بلکه عملکرد ها و تلاش هاي شان دل هاي آنانرا زنگ الود ساخته است».
«رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم»: «پرده برروی دل‌های‌شان گذاشته و مانع از قبول حق می‌باشد.»
مفسران در تفسیر لفظ « رَانَ» می نویسند: ران یعنی گناه بر گناه متراکم می‌شود تا قلب سیاه و تیره گشته و راه حق را نمی‌بینند.
نه چنان است که ناباوران ادعا دارند که قرآن افسانه‌های پیشینیان است بلکه اعمال زشت آنان و اثرات گناهان است که دل‌های‌شان را زنگ زده کرده است. و همچون زنگاری بر دل‌های‌شان نشسته و منافذ هدایت را بر روی‌شان بسته است و از معرفت و شناخت حق بازمانده اند.
در حدیث شریف به روایت احمد، ترمذي و نسائي از ابو هریره رضي الله عنه آمده است که رسول الله صلّي الله علیه و سلّم فرمودند: «إن العبد إذا أذنب ذنبا نكتت في قلبه نكتة سوداء، فإن تاب ونزع واستغفر صقل قلبه وإن عاد زادت حتي تغلف قلبه، فذلك الران الذي ذكره الله سبحانه في القرآن: چون بنده مرتکب گناهي شود، در قلب وي نقطه سیاهي کوبیده میشود پس اگر توبه کرد و دست کشید و آمرزش خواست، قلب وي صیقل زده میشود و اگر به گناه بازگشت، آن نقطه سیاه افزوده میشود تا آنکه قلبش را در غلافي فرو میبرد. پس این همان رین (زنگ) است که خداي سبحان از آن در قرآن یاد کرده است». (ترمذی: 3334 و ابن ماجه: 4244. حکم آلبانی: حسن)

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ» (15):

«چنین نیست (که میگویند) بي‌گمان آنان آن روز از (لقاي) پروردگارشان در حجاب‌اند».
یعني: اینها در روز رساخیز، زمانیکه براي محاسبه احضار میشوند و در برابر پروردگار قرار میگیرند محجوب و در پرده اند و از این دیدار باز داشته میشوند، دیده شان از شرف فرو افتاده، بسوي خداي داد حقیقي مانند مومنان، دیده نمیتوانند. همان طوري که در دنیا از توحید و یگانه پرستي در حجابند، همین‌گونه در آخرت از دیدار حق تعالي در حجاب میباشند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه میگوید: «آنها از کرامت و بخشایش حق تعالي بازداشته شده و محجوبند».

«ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ» (16):

«سپس آنان داخل آتش دوزخ مي‌گردند و در آن میسوزند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

پايان كار و نهايت كار شان جهنم است، و هرگز از آن بيرون شدني نيستند. بنابراين، آنها با وجود حرمان از ديدار خداي رحمان، اهل آتش جاويدان نيز هستند و قطعا ورود به دوزخ، سخت تر از خوار كردن و محروم نمودن شان از آن كرامت است.

«ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ» (17):

«سپس به آنها گفته مي‌شود: اين است آنچه آنرا دروغ مي انگاشتيد».

يعنی بعد از آن موظّفان دوزخ با سر توبيخ، خفت و خواری به آنان می‌گويند:اين همان عذابی است كه بدان تكذيب می‌كرديد. اكنون آن را با خواری بچشيد و در آن هميشه باشيد.

خوانندگان گرامی!

در آيات متبركه (18 الی 28) در باره ديوان (كارنامه‌ی) خير و سرگذشت نيكان، بحث بعمل آمده است.

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِينَ» (18):

«و به‌درستي كه نامه ي كردار نيكان در (عليين) برترين ها قرار دارد».

«كِتَٰبَ ٱلۡأَبۡرَارِ»: «آنچه در دوسيه ابرار نوشته شده».«ٱلۡأَبۡرَارِ»: جمع برّ و يا بارّ است.

1 - كسانی كه نه فقط ظاهر آنان بلكه باطن و اعمال آنان نيز پاک است و ايمان دارند و حقوق الله و حقوق بندگان الله را به جا می‌آورند.

2 - كسانی كه كارهای خير بسياری انجام می‌دهند و بسيار اطاعت الله می‌كنند و به وسيله‌ی اطاعت صادقانۀ الله در ادای واجبات و اجتناب از محرمات، نسبت به پروردگار نيكی كنند و يا نيک رفتار باشند، پرونده‌ی چنين اشخاصی در عليين است.

«لَفِي عِلِّيِّينَ»: «در مكانی به نام «عليين» - در آسمان در زير عرش الله- دارندگان اين پرونده در اعلای بهشت‌اند.»

مفسرآن در مورد «عليين» فرموده آند:

- عليين منطقه‌ای در سدرة المنتهی، در التسهيل آمده است: لفظ عليين معنی مبالغه می دهد و از علو مشتق است؛ زيرا سبب بلندی منزلت و درجات بهشت می شود. يا به اين معنی است كه مكانی بلند و رفيع است. روايت شده است كه در زير عرش قرار دارد. (التسهيل ۱۸۵/۴).
- عليين منطقه‌ای در آسمان هفتم،
- عليين جايی در زير عرش الله.

بعد از مرگ، كتاب اعمال انسان بالا رفته، ختم می‌شود و بسته به اعمال شخص به سجين يا عليين منتقل می‌شود. محل قراردادن كتاب اعمال شخص، دليلی بر محل خود شخص است.

قرار گاه و منزل گاه هاي ارواح:

ارواح در قرارگاههاي خود گوناگون ميباشند، بيگمان كه ارواح ايمانداران در جايي است كه ارواح كافرين در آنجا وجود ندارد، و قرآن ميفرمايد: **«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِينَ»** (چنان نيست كه آنها (درباره معاد) مي‌پندارند، بلكه نامه اعمال ابرار و نيكان در عليين است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و خداوند مي‌فرمايد: **«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ»** (المطففين: 7) چنين نيست كه آنها (درباره قيامت) مي پندارند به يقين نامه اعمال بدكاران در سجّين است.
از اين دو آيه فهميده مي‌شود كه كفار در مقر و قرارگاهي غير از مقر مؤمنين قرار دارند، و گفته شده است كه سجين در پائين‌ترين طبقه هفتم زمين قرار دارد، و عليين در بالاترين آسمان هفتم قرار دارد، و گفته شده است كه ارواح كفار در چاهي به نام «برهوت»، و ارواح مؤمنان در چاه «زمزم» يعني اين ارواح با هم جمع شده و در آنجا الفت مي‌گيرد. و قول صحيح اينكه ارواح ايمانداران هر كجا بخواهند در آن قرار مي‌گيرد، و پيامبر صلي الله عليه و سلم از ارواح شهداء خبر داده است كه در شكم بالندگان سبز رنگي در باغ بهشت آويزان مي‌شوند، و به چراغهاي آويزان شده‌اي در عرش برمي‌گردند) اين دليل است بر اينكه ارواح شهداء در بهشت قرار دارد، و خداوند ذكر كرده است كه آنها (روح شهدا) زنده هستند: **«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»** (ال عمران: 169) (اي پيامبر! هرگز گمان مبر آنها كه در راه خدا كشته شدند مرده‌اند، بلكه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزي داده ميشوند.
گمان مبريد آناني كه در راه خداوند كشته شده اند، بلكه زنده اند و نزد پروردگار خويش روزي داده ميشوند.
آنان داراي حيات خاصي مي‌باشند و روح آنان همچون ارواح ديگران مجرّده نيست، بلكه ارواح آنان در شكم بالندگان سبزي كه به گرد آن چراغها مي‌گردند قرار دارد، اما ارواح ديگر مؤمنان گويند مجردند، و نظري هم قائل است به اينكه آنها هم در شكم پرندگان قرار دارند.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيونَ» (19):

«و تو چه مي‌داني كه (عليين) چه و چگونه است». يعنى: اى محمد! چه چيز تو را آگاه ساخت كه عليين چيست؟ اين تعبير براى تفخيم و بزرگ نمايانْدن شأن عليين است.

«كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» (20):

«كتابِ نوشته شده‌اي است». يعنى: عليين كتابى است كه نام‌هاى بهشتيان در آن نوشته شده است. يا كتابى است نشانه‌دار. همچنين عليين نام خود بهشت يا بلندى‌هاى آن نيز هست.
«مَّرْقُومٌ»:

- معلوماتش واضح و مشخص است.
- در آن نقصى نيست و كم و كاست ندارد.
- مختوم و بسته است و اسم شخص روى آن نوشته شده است.
- هيچ‌كس غير از صاحبش آن را نمى‌بيند.

نوشتهٔ گوياست كه الله متعال با آن، حاملش را از آتش جهنم امان مى‌دهد و به بهشت مى‌فرستد. براى اين كه حساب‌شان كاملاً واضح و روشن باشد.

«يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (21):

«مقربان مشاهده اش كنند». يعنى:جماعت بزرگوارى از فرشتگان مقرّب درگاه الهى كه منزلت عالى دارند در نزد اين كتاب حضور مى‌يابند و به آنچه در كتاب ابرار است گواهى وشهادت مى‌دهند. يعنى شهادت مى‌دهند به اينكه اين افراد كسانى بوده‌اند كه در

(c) ketabton.com: The Digital Library

دنیا با قول و فعل‌شان آن چیزی را که الله فرموده بود، تأیید کردند، این جا منظور از مقربان فرشتگان هستند و یک معنی دیگرش عبارت است از انسان‌ها و انبیا که شاهد بر حقانیت راه آن‌ها هستند. الله متعال در قرآن عظیم الشأن اشاره کرده است که: «وَأَشۡرَقَتِ ٱلۡأَرۡضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ وَجِاْيٓءَ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٦٩» [الزمر: 69] «[در روز قیامت،] زمین به نورِ پروردگارش روشن خواهد شد و نامهٔ [اعمال] نهاده می‌شود و پیامبران و گواهان را می‌آورند و به حق و عدالت میان مردم داوری می‌شود و هرگز به آنان ظلم نخواهد شد». انبیا و گواهان آورده می‌شوند تا گواهی دهند.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (22):

(بي ترديد كه نيكو كاران در «بهشت» نعمت بار باشند).يعني: اهل طاعت در سراي آخرت در ناز و نعمت بزرگي قرار خواهند داشت كه نتوان قدر و اندازه آن را فراگرفت و سنجش كرد.

«عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ» (23):

«بر تخت هاي (نشسته اند و) مي نگرند».

ارائك: تخت ها و اورنگ هاي سرا پرده هاي بهشتي است. اريكه بر تخت اطلاق نميشود مگر آنگاه كه تخت در حجله يعني در زير قبه‌اي قرار داشته باشد كه به پرده ها و آرايش ها آراسته باشد **«مينگرند»** به سوي آنچه كه خداي عزوجل برايشان از ناز و نعمت ها و اكرام و اعزاز ها آماده كرده است. يا معني اين است: مي نگرند به سوي ذات ذوالجلال.

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (24):

«خوشي و خرّمي نعمت را در چهره هايشان مي بيني». يعنی: چون ایشان را ببینی، می‌دانی که ازاهل ناز ونعمت‌اند، به سبب نور، زیبایی، سپیدی، بهجت و تروتازگی‌ای که در چهره‌هایشان می‌بینی زیرا خداوند متعال در سیما و شکل و شمایل و زیبایی آنان چنان رونق و صفا و طراوتی بخشیده است که هیچ توصیف‌کننده‌ای آن را وصف نتواند کرد.

«نَضۡرَةَ ٱلنَّعِيمِ»: «سرور و بهجت و خوشحالی»

«يسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ» (25):

«و از شراب نابِ مُهر شده [توسط خدمتکاران‌شان نوشانده و] سیراب می‌شوند».

«يُسۡقَوۡنَ»: فرشتگان این شراب را جلوی ما گرفته و به ما می‌دهند.

«مِن رَّحِيقٍ»: شرابي است كه نه هيچ غش و ناخالصي اي در آن است و نه چيزي كه آن را گنديده و فاسد كند.

«مَّخۡتُومٍ»: آن استكه بر آن مهري نهاده شده است لذا از اينكه دستي به آن برسد، محفوظ و باز داشته شده است تا آنكه نيكان خود مهر آن را بر مي دارند.

«خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (26):

«كه مُهرش مشک باشد، تنافس كنندگان در چنين چيزي بايد باهم تنافس و مسابقه كنند».

تنافس: مشاجره و كشمكش بر سر تصاحب يك چيزي است كه هر كس آن را براي خودش مي خواهد لذا بر سر آن با ديگران رقابت ميكند، بر آن بخل مي ورزد و آن را در حوزه اختصاص خودش در ميآورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حديث شريف آمده است: «هر مؤمني كه به مؤمن تشنه‌اي جرعه آبي بنوشاند، خداوند جلّ جلاله در روز قيامت او را از رحيق مختوم مي‌نوشاند و هر مؤمني كه مؤمن گرسنه‌اي را اطعام كند، خداوند جلّ جلاله او را از ميوه هاي بهشت اطعام ميكند و هر مؤمني كه مؤمن برهنه‌اي را بپوشاند، خداوند جلّ جلاله او را از لباسهاي سبز بهشتي ميپوشاند».

«وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ» (27):

«و آميزشش از تسنيم است».تسنيم شرابي است كه از بالا بر بهشتيان فرو ريخته‌شده ميشود و بهترين شراب هاي بهشت است.

«عَيناً يشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» (28):

«(تسنيم) چشمه‌اي است كه مقرّبان از آن مي نوشند». رحيق، يا تسنيم چشمه‌اي است كه جنتيان جام هاي خويش را با آن ميآميزند در حالي كه مقربان از آن به طور خالص مينوشند. پس رحيق داراي چهار صفت است:

1 - شرابي است سر به مهر.
2 - مهر آن از مشك است.
3 - در محل رقابت و در معرض رغبت قرار دارد.
4 - آميزه آن از تسنيم است.

عبدالله بن مسعود رضي الله عنه ميگويد: «تسنيم چشمه‌اي است در بهشت كه صرفا مقربان از آن مي نوشند و اصحاب يمين نيز جام هايشان را با آميزه اي از آن خشبو و معطر ميكنند».

خوانندگان گرامی!

در آيات متبركه (29 الى 36) موضوع ريشخند و نيشخند كافران به مؤمنان در دنيا و مقابله به مثل مؤمنان در قيامت، به بحث گرفته ميشود.

«إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يضْحَكُونَ» (29):

«بي گمان كسانيكه مجرم بودند بر آنانكه مؤمنان بودند مي خنديدند».

مفسرين در بيان سبب نزول اين آيه كريمه دو روايت ذكر كرده اند: بنا بر روايت اول، مراد از «مجرمان» بزرگان مشركين مانند ابوجهل، وليد بن مغيره و عاص بن وائل سهمي هستند كه عمار، صهيب، بلال و غير ايشان از فقراي مسلمين را مورد استهزا قرار ميدادند.

در روايت دوم آمده است: علي بن ابي طالب رضي الله عنه با جمعي از مسلمانان از راه مي گذشت پس منافقان به ايشان خنديده و با چشم و ابرو ايشان را مورد تمسخر قرار دادند آنگاه نزد ياران منافق رفتند و گفتند: امروز مرد كله طاس را ديديم! و همه آنان از اين سخن خنديدند. و قبل از آنكه علي رضي الله عنه نزد رسول خدا صلّي الله عليه و سلّم برسد، اين آيه نازل شد.

«وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمْ يتَغَامَزُونَ» (30):

«و چون از كنار آنان مي گذشتند، به هم ديگر چشمک ميزدند».

«يَتَغَامَزُونَ»: «با اشاره چشم و ابرو و كنايه مسلمانان را مسخره می‌كردند.» و اين كار از خنديدن سخت‌تر بود. دليل استفاده از كلمه و فعل جمع: چون بيشتر آنان اين كار را انجام می دادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَإِذَا انقَلَبُواْ إِلَى أَهْلِهِمُ انقَلَبُواْ فَكِهِينَ» (31):

«و چون به خانواده هاي شان بر مي گشتند شادمان از (عملكرد خوي) بر ميگشتند».
زمانيكه كفار از مجالس و محافل خود؛ «بازمي‌گشتند شادمان» از حال و وضعي كه دارند و از اين‌كه مؤمنان را مورد ريشخند و تمسخر قرار داده‌اند. يا چون به خانه هايشان باز ميگشتند، هر ناز و نعمتي را كه ميخواستند در آنها ميبافتند. البته دادن اين ناز و نعمت بر ايشان «استدراج» بود.
زيرا آن ها با اين كه بدترين كار را كرده بودند باز هم احساس آرامش مي نمودند، گويا كه از جانب خداوند عهد و پيماني آمده است كه آن ها اهل سعادت و خوشبختي هستند.
آن ها براي خود حكم كردند كه اهل هدايت مي باشند و مومنان گمراهند و اين دروغي بود كه بر خداوند مي بستند و به خود جرأت دادند و بدون آگاهي بر خداوند دروغ بستند.

«وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاء لَضَالُّونَ» (32):

«و هنگامي‌كه مؤمنان را ميديدند ميگفتند: بي‌گمان اينان گمراهند».
«وَإِذَا رَأَوْهُمْ»: «هنگامی كه اين مسخره‌كنان، مسلمانان را می‌ديدند.» «قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّونَ»: «می‌گفتند: اينان،منظورشان ياران محمد صلى الله عليه وسلم بود، گمراه و عقب‌مانده و متعلق به زمان قديم هستند.

«وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيهِمْ حَافِظِينَ» (33):

«درحاليكه محافظ ونگران (عملكرد هاي آنان) فرستاده نشده اند». يعني: آنان از جانب خداي سبحان بر مسلمانان باز رس گمشاته نشده بودند تا نگهبان احوال و اعمال شان باشند بلكه مكلف شده بودند تا در خويشتن خويش بنگرند و امور خود را به صلاح و سامان آورند پس پرداختن به خود از مشغول شدن به عيب جويي ديگران بر ايشان سزا وارتر بود.
اين كارشان از لجاجت و عناد سر چشمه ميگيرد و دليل و حجتي ندارند. بنابر اين سزايشان در آخرت از نوع عمل شان است.

«فَالْيوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يضْحَكُونَ» (34):

«پس امروز آنانكه باور داشتند بر كافران بخندند».«مِنَ ٱلۡكُفَّارِ يَضۡحَكُونَ»: «يعنی هنگامی كه مؤمنان كه بر تخت‌های خود نشسته و عذاب كافران را نظاره‌گرند، بر آنان می‌خندند.»

«عَلَى الْأَرَائِكِ ينظُرُونَ» (35):

«بر تخت ها (تكيه ميزنند) و مينگرند».مفسر قرطبی فرموده است: به اهل دوزخ گفته می‌شود: برويد بيرون، و دروازه‌های دوزخ بر روی آنها گشوده می‌شود و آنها هجوم می‌برند كه بيرون بروند، و مؤمنان كه بر تخت نشسته‌اند آنها را تماشا می‌كنند، وقتی به پشت درها می‌رسند، به رويشان بسته می‌شود، آنگاه مؤمنان به آنها می خندند. (تفسير قرطبی ۲۶۸/۱۹).
مومنان در نهايت آرامش و راحتي بر تخت هاي مجلّل تكيه مي زنند و در ميان نعمت هايي به سر ميبرند كه خداوند بر ايشان آماده كرده است و به چهره پروردگار مينگرند.

«هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يفْعَلُونَ» (36):

«آيا به كافران مكافات و سزاي كارهايي كه ميكرده‌اند داده شده است».يعني سزايي كارهايي كه در دنيا بعمل ميآوردند داده شده است؟ بطور مثال آنان در دنيا بالاي مومنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي خنديدند و آن ها را به گمراه بودن متهم ميكردند، مومنان نيز در روز قيامت كه به كيفر گمراهي و سركشي آن ها را در عذاب و شكنجه مي بينند به آن ها مي خندند.

روش پيامبر در تجارت:

سيرت نويسان روش پيامبر صلي الله عليه وسلم در تجارت و خريد و فروش را بصورت زير خلاصه و بيان فرموده اند:

1 - پيامبر صلي الله عليه وسلم خودش شخصا خريد يا فروش ميكردند – چنانكه در حديث عمر و جابر رضي الله عنهما نقل خواهيم كرد - و يا گاهي يكي از اصحابش را وكيل آن مي كردند.

مثلا در مورد عروه بن ابوجعد البارقي گفته شده: **«أَعْطَاهُ النَّبِي صلي الله عليه وسلم دِينَاراً يشْتَرِي بِهِ أُضْحِيةً - أَوْ شَاةً - فَاشْتَرَي شَاتَين، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، فَأَتَاهُ بِشَاةٍ وَدِينَارٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيعِهِ، فَكَانَ لَوِ اشْتَرَي تُرَابًا لَرَبِحَ فِيهِ»** ترمذي (1258) و أبو داود (3384) و ابن ماجه (2402). يعني: «رسول الله صلي الله عليه وسلم به او يک دينار داد كه قرباني، يا گوسفندي خريداري كند او با همان (يک دينار) دو گوسفند خريد، و بعد گوسفندي را به يک دينار فروخت، و يک گوسفند با يک دينار به خدمت پيامبر صلي الله عليه وسلم آورد. پيامبر صلي الله عليه وسلم در حق او دعاي بركت نمود، تا جائيكه اگر خاک مي خريد سود ميكرد».

2 - پيامبر صلي الله عليه وسلم تجار را به نيكوكاري و صداقت و صدقه دادن امر مي فرمود.

از حكيم بن حزام رضي الله عنه روايت است: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«فَإِنْ صَدَقَا وَبَينَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيعِهِمَا»** بخاري (1973) و مسلم (1532) يعني: «اگر فروشنده و خريدار راست بگويند و عيب كالا را بيان كنند، در معامله آنان، خير و بركت بوجود خواهد آمد، و اگر عيب كالا را پنهان كنند و دروغ بگويند، معامله آنها بي بركت خواهد شد».

و از اسماعيل بن عبيد بن رفاعه از پدرش از جدش روايت مي كند كه او همراه رسول خدا صلي الله عليه وسلم به سي مصلي رفت، ديد كه مردم خريد و فروش مي كنند، فرمود: **«يا مَعْشَرَ التُّجَّارِ»** اي گروه تاجران! آنها نداي رسول الله صلي الله عليه و سلم را اجابت كردند و سرهاي خود را بالا گرفتند و رو به ايشان كردند، فرمود: **«إِنَّ التُّجَّارَ يبْعَثُونَ يوْمَ الْقِيامَةِ فُجَّاراً، إِلاَّ مَنِ اتَّقَي اللَّهَ وَبَرَّ وَصَدَقَ»**. همانا تجار در روز قيامت همانند انسان هاي فاجر و گناه كار بر انگيخته ميشوند مگر آنكسي كه از خدا بترسد و نيكو كار و راستگو باشد». ترمذي (1210) و ابن ماجه (2146).

و از قيس بن ابوغرزه روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمود: **«يا مَعْشَرَ التُّجَّارِ إِنَّ الْبَيعَ يحْضُرُهُ اللَّغْوُ وَالْحَلِفُ فَشُوبُوهُ بِالصَّدَقَةِ»** ترمذي (1208) وأبو داود (3326). يعني: «اي گروه تاجران، در معامله ها سخن هاي بيهوده و قسم پيش ميآيد، آنها را با صدقه دادن، دفع كنيد».

3 - پيامبر صلي الله عليه وسلم به بذل و گذشت و سهل گيري در خريد و فروش امر مي فرمود. از جابر بن عبدالله رضي الله عنه روايت است كه رسول الله صلي الله عليه

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسلم فرمود: **«رَحِمَ اللَّهُ رَجُلاً سَمْحًا إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَي، وَإِذَا اقْتَضَي»** بخاري (1970).

يعني: «خداوند بر بنده اي رحم ميكند كه هنگام خريد و فروش و طلب حق خود، سهل گير باشد».

از جمله نمونه هاي بلند نظري رسول الله صلي الله عليه وسلم حديث ابن عمر رضي الله عنه است كه گفت: **«كُنَّا مَعَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم فِي سَفَرٍ فَكُنْتُ عَلَي بَكْرٍ صَعْبٍ لِعُمَرَ، فَكَانَ يغْلِبُنِي فَيتَقَدَّمُ أَمَامَ الْقَوْمِ، فَيزْجُرُهُ عُمَرُ وَيرُدُّهُ، ثُمَّ يتَقَدَّمُ فَيزْجُرُهُ عُمَرُ وَيرُدُّهُ فَقَالَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم لِعُمَرَ: (بِعْنِيهِ) قَالَ: هُوَ لَكَ يا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: (بِعْنِيهِ) فَبَاعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم، فَقَالَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم: هُوَ لَكَ يا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ تَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتَ»** بخاري (2610). يعني: در سفري، همراه رسول الله صلي الله عليه وسلم بودم. و بر شتري جوان و سركش كه از پدرم بود، سوار بودم. گاهي از كنترل من خارج مي شد و از كاروان، جلو مي‌افتاد. عمر آنرا متوقف مي كرد و به عقب مي راند. ولي دوباره، جلو مي افتاد. عمر او را تنبيه مي كرد و بر مي گرداند. رسول الله صلي الله عليه وسلم به عمر گفت: «او را به من بفروش». عمر گفت: اي رسول خدا! از آن شما باشد. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «آنرا به من بفروش». عمر آنرا به رسول خدا فروخت. سپس، رسول الله صلي الله عليه وسلم خطاب به عبدالله بن عمر رضي الله عنهما فرمود: «اي عبد الله! او مال تو باشد و هر چه مي خواهي، با او بكن».

و جابر بن عبدالله رضي الله روايت است: **«أَنَّهُ كَانَ يسِيرُ عَلَي جَمَلٍ لَهُ قَدْ أَعْيا، فَمَرَّ النَّبِي صلي الله عليه وسلم فَضَرَبَهُ، فَدَعَالَهُ، فَسَارَ بِسَيرٍ لَيسَ يسِيرُ مِثْلَهُ، ثُمَّ قَالَ: بِعْنِيهِ بِوَقِيةٍ قُلْتُ: لاَ ثُمَّ قَالَ: بِعْنِيهِ بِوَقِيةٍ فَبِعْتُهُ، فَاسْتَثْنَيتُ حُمْلاَنَهُ إِلَي أَهْلِي، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَتَيتُهُ بِالْجَمَلِ، وَنَقَدَنِي ثَمَنَهُ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَأَرْسَلَ عَلَي إِثْرِي، قَالَ: مَا كُنْتُ لآخُذَ جَمَلَكَ، فَخُذْ جَمَلَكَ ذَلِكَ فَهُوَ مَالُكَ»** بخاري (1991) ومسلم (715). يعني: «بر شتري سوار بودم و ميرفتم، شترم خسته شده بود، پيغمبر صلي الله عليه وسلم به من رسيد، (وقتي ديد شترم خسته است) عصايي به او زد و برايش دعا كرد، پس از دعاي پيغمبر صلي الله عليه وسلم طوري به سرعت مي‌رفت كه هيچ شتري به او نمي‌رسيد، آنگاه گفت: «اين شتر را به يک (اوقيه) چهل درهم به من بفروش»، گفتم: آنرا نميفروشم، بار ديگر پيغمبر صلي الله عليه وسلم گفت: «آنرا به يک اوقيه به من بفروش»، شترم را به او فروختم، و گفتم: تا به منزل مي‌رسم حق سواري بر آنرا دارم، همينكه به منزل رسيديم شترم را به حضور پيغمبر صلي الله عليه وسلم بردم، ايشان قيمت آنرا نقداً به من داد وقتي از حضورش خارج شدم فوراً كسي را به دنبال من فرستاد، (برگشتم)، فرمود: منظورم اين نبود كه شترت را از تو بگيرم، پس آنرا با خود ببر و قيمت آن هم مال خودت باشد».

4 - پيامبر صلي الله عليه وسلم در هنگام اداي حقوق ديگران بخوبي عمل مي نمود و بر آن نيز تشويق مي كردند.

از ابوهريره رضي الله عنه روايت است كه گفت: **«كَانَ لِرَجُلٍ عَلَي النَّبِي صلي الله عليه وسلم سِنٌّ مِنَ الإِبِلِ فَجَاءَهُ يتَقَاضَاهُ فَقَالَ: (أَعْطُوهُ)، فَطَلَبُوا سِنَّهُ فَلَمْ يجِدُوا لَهُ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِلاَّ سِنًّا فَوْقَهَا، فَقَالَ (أَعْطُوهُ)، فَقَالَ: أَوْفَيْتَنِي أَوْفَى اللَّهُ بِكَ، قَالَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم: إِنَّ خِيارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً» بخاري (2182) و مسلم (1601).

يعني: «پيامبر صلي الله عليه وسلم شتري به مردي قرضدار بود. آن مرد نزد پيامبر آمد و شترش را خواست. پيامبر فرمود: (شتر را) به او بدهيد، لذا دنبال شتري مثل شتر او گشتند ولي نيافتند، شتري بزرگتر پيدا كردند. پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: (اين شتر را) به او بدهيد، مرد گفت: حق مرا به صورت كامل ادا كردي خداوند حق شما را ادا كند. پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: بهترين شما كسي است كه به بهترين وجه قرضش را ادا كند».

5 - پيامبر صلي الله عليه وسلم نسبت به پذيرفتن فسخ معامله از طرف انسان نادم و پشيمان تشويق مي كردند.

از ابوهريره رضي الله عنه روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«مَنْ أَقَالَ مُسْلِماً أَقَالَهُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يوْمَ الْقِيامَةِ»** أبو داود (3460) و ابن ماجه (2199).

يعني: «كسي كه از مسلماني فسخ معامله را بپذيرد، خداوند در روز قيامت از لغزشها و گناهانش در ميگذرد».

اقاله: يعني گذشت و سخاوت، و بازگشتن از خريد يا فروش، و دلالت بر كرم نفس دارد.

بعنوان مثال: هرگاه كسي چيزي را از فروشنده اي بخرد، سپس به دليلي از خريد خود پشيمان گشت؛ حال احساس فريب خوردگي كرده باشد، و يا ديگر نيازي به آن نداشته باشد، و يا قيمت آنرا گم كرده باشد، او جنس خريداري شده را به فروشنده پس مي دهد و فروشنده نيز از او مي پذيرد؛ الله متعال در روز قيامت از لغزشها و مشقتهاي او مي گذرد، زيرا او در حق خريدار خود احسان نموده است، و اين درحالي است كه عقد معامله منعقد شده و خريدار توانايي فسخ آنرا نداشت. نگاه به: "عون المعبود" شرح سنن ابو داود.

6 - پيامبر صلي الله عليه وسلم اجناس مردم را ناچيز و بي ارزش نمي شمارد، چنانكه در حديث جابر رضي الله عنه در مورد فروش شترش به ايشان گذشت، و در هنگام خريد كالا در مورد قيمت آن بحث ميكرد تا با فروشنده بر سر آن به توافق برسد.

از سويد بن قيس رضي الله عنه روايت است كه گفت: **«جَلَبْتُ أَنَا وَمَخْرَمَةُ الْعَبْدِي بَزًّا مِنْ هَجَرَ فَأَتَيْنَا بِهِ مَكَّةَ، فَجَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم يمْشِي، فَسَاوَمَنَا بِسَرَاوِيلَ، فَبِعْنَاهُ»** ترمذي (1305) و قال: حسن صحيح، وأبو داود (3336) والنسائي (4592) وابن ماجه (2220). يعني: «من و مخرمه عبدي پارچه هائي از منطقهء هَجَر آورديم. پيامبر صلي الله عليه وسلم نزد ما آمد و از آن ازاري خريد و در مورد قيمت آن با ما بحث كرد و ما آنرا به ايشان فروختيم».

7 - پيامبر صلي الله عليه وسلم در وقت ترازو كردن جنس فروشي امر مي كردند كه آنرا سنگين تر وزن كنند (سنگينتر قرار دادن كفه ي ترازو و يا پيمانه در هنگام فروختن و وزن كردن).

(c) ketabton.com: The Digital Library

از سويد بن قيس رضي الله عنه روايت است كه گفت: **«(رأي) رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم رَجُلاً يزِنُ بِالأَجْرِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم: (زِنْ وَأَرْجِحْ)»**.

يعني: «رسول خدا صلي الله عليه وسلم مردي را ديد كه در مقابل دستمزد (اجناس و پول مردم را) وزن مي كرد، پيامبر صلي الله عليه وسلم به او فرمود: وزن كن و افزون كن». اين حديث ادامه حديث سابق است.

8 - پيامبر صلي الله عليه وسلم به مهلت دادن تنگدست و كم كردن بدهي او امر مي فرمود.

از ابو اليسر رضي الله عنه روايت است كه رسول خدا صلي الله عليه وسلم فرمود: **«مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِراً أَوْ وَضَعَ عَنْهُ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ»** مسلم (3006).

يعني: «هركس كه به بدهكار تنگدست مهلت دهد و يا از قرض او كم كند، خداي تعالي او را در روز قيامت در سايهء عرش خويش جاي ميدهد».

9 - پيامبر صلي الله عليه وسلم از ربا، و غرر، و بيع العينه، و خريد و فروش محرمات، و فريب و تقلب نهي فرمودند.

غرر يعني: معامله اي كه توأم با جهالت و يا مخاطره باشد.

بيع عينه: بدين صورت است كه كسي كالايي را بصورت نسيه به شخصي فروخته و تحويل دهد، و قبل از دريافت مبلغ، آنرا به قيمتي كمتر بصورت نقدي، از وي بخرد.

پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: **«مَنْ غَشَّنَا فَلَيسَ مِنَّا»**. يعني: «هركس ما را فريب دهد و قصد تقلب داشته باشد از ما نيست» مسلم (101).

و از ابوهريره روايت است: **«نَهَي رَسُولُ اللهِ صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيعِ الْغَرَرِ»** مسلم (1513). يعني: «پيامبر صلي الله عليه وسلم از بيع غرر نهي كرد».

و از ابن عمر روايت است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: **«إِذَا تَبَايعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمْ الْجِهَادَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّي تَرْجِعُوا إِلَي دِينِكُمْ»** (ابوداود (3445). يعني: «آنگاه كه به صورت عينه معامله كرديد و دم گاو ها را گرفته (به كشاورزي مشغول شديد) و به كشت و كار دل خوش نموده، و جهاد را ترک كرديد، خداوند ذلتي را بر شما چيره خواهد كرد، و تا زمانيكه به دين تان باز نگرديد،آن را از شما برنميدارد».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الانشقاق

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 25 آیه است.

وجه تسمیه سوره الانشقاق:

«انشقاق» مصدر است و معنای شکافته شدن را می رساند. سوره ی انشقاق یعنی سوره ای که از شکافته شدن آسمان در آن بحث بعمل آمده است. این سوره بدان جهت «الانشقاق» نامیده شد که خداوند جلّ جلاله آن را با این فرموده اش: «إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ» که اعلام شکافتن آسمان است، آغاز کرده است؛ پديده‌اي که خود نشانه ويراني جهان و برپايي خوف وترس عظيم روز قيامت ميباشد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره الانشقاق:

قبل از همه باید گفت که سوره «الانشقاق» پس از سوره الانفطار نازل شده و از جمله سوره هاي مکي بوده، داراي (1) يک رکوع، (25) بيست و پنج آيات، (108) يکصدو هشت کلمه، (448) چهار صدو چهل وهشت حرف، و (209) دوصدونه نقطه است.
(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

پیوند و مناسبت سوره الانشقاق با سوره های قبلی:

قبل از همه باید گفت که سورهی انشقاق ازجمله سوره های مکی است و مانند سایر سورههای مکی صحنههای تکاندهندهی قیامت را مورد بحث قرار داده و به اصول عقیدهی اسلامی می پردازد.
پیوند ومناسبت سوره الانشقاق با سورههای: مطففین، انفطار و تکویر، احوال قیامت را تبیین می کنند و از احوال سعادتمندان و سیاه بختان بحث بعمل می أورده.

یادداشت:

قابل تذکر است که: (آیات 20 و21) سورۀ انشقاق دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی درموردحکم سجدۀ تلاوت را درسورۀ «النجم» همین تفسیر مطالعه فرمایید.

آشنايي با سوره الانشقاق:

اين سوره مانند بسياری از سوره ها جزء اخير قرآن عظيم الشان بوده و به مباحث روز قيامت ميپردازد. در بدو سوره به حوادث هولناك و تكان دهندة پايان جهان و شروع قيامت اشارات و تذكراتي دارد. در مرحله بعد اين سوره به مسألة رستاخيز و حساب اعمال نيكوكاران و بدكاران و سر نوشت آنها، و در مرحله سوم به بخشی از اعمال و اعتقاداتی كه موجب عذاب و مجازات الهی ميشود. در مرحله چهارم بعد از ذكر سوگند هائی به مراحل سير انسان در مسير زندگی دنيا و آخرت اشاره ميكند و سر انجام در مرحله پنجم باز سخن از اعمال نيك و بد و كيفر و پاداش آنهاست.
دربدو سوره به حادثه پاره شدن آسمان به عنوان يكي از علائم اولين قيامت اشاره شده، سپس هموار شدن زمين وبيرون ريختن هر چه در سينه خود دارد و بر انگيخته شدن

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسان و رفتن اش بسوي الله و چگونگي توزيع نامه هاي اعمال مورد بحث قرار گرفته است.

طوريكه در قرآن عظيم الشان مي خوانيم: «و اينكه رستاخيز آمدنى است، و شكّى در آن نيست و خداوند تمام كسانى را كه در قبرها هستند زنده ميكند) (سوره حج، 7)

- در قرآن كريم آمده است: «وزن كردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حقّ است! كسانى كه ميزان هاى (عمل) آنها سنگين است، همان رستگارانند! و كسانى كه ميزان هاى (عمل) آنها سبك است، افرادى هستند كه سرمايه وجود خود را، به خاطر ظلم و ستمى كه نسبت به آيات ما ميكردند، ازدست داده‌اند (سوره اعراف، 8 - 9.)
- پروردگار ما در مورد اين روز محاسبه وحساب رسي ميفرمايد: «چنانچه خداوند متعال ميفرمايد: «حساب مردم به آنان نزديک شده، در حالى‌كه در غفلت اند و روى گردانند. (سوره ص 117 – 118)

همچنان در مورد تقسيم اعمال نامه ها ميفرمايد: «و در آن هنگام كه نامه هاى اعمال گشوده شود (سوره تكوير، 10)

مطابق حكم قرآني، انسان‌ها در روز قيامت هنگام گرفتن نامه اعمال به دو دسته تقسيم ميشوند: گروهي كه نامه اعمالشان را به دست راست شان ميدهند؛ گروه ديگري كه نامه اعمال شان را از پشت سر به دست چپ شان ميدهند. گروه اول شادمان و داراي حسابرسي آسان و اهل بهشت هستند. اما گروه دوم، اهل جهنم ميباشند (كه به اين موضوع در آيات، 7 – 12 بحث صورت گرفته است).

همچنان پل صراط، پُلي است كه بر روي جهنم كشيده ميشود وتمام بندگان خداوند بايد از روي آن عبور كنند تا اگر جنتي است، داخل جنت شود. چنانكه خداي متعال ميفرمايد: «و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم مي‌شويد اين امرى است حتمى و قطعى بر پروردگارت. (سوره مريم، 71)

فضيلت سوره الانشقاق:

در مورد فضيلت اين سوره در حديثي از ابوهريره رضي الله عنه روايت شده است كه فرمود: با رسول الله صلّي الله عليه وسلّم در هنگام تلاوت: **«إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ و اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»** سجده كرديم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة الانشقاق

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ (1) وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (2) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (3) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (4) وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (5) يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ (6) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (7) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً (8) وَيَنقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً (9) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاء ظَهْرِهِ (10) فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُوراً (11) وَيَصْلَى سَعِيراً (12) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً (13) إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ (14) بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً (15)

تشريح لغات واصطلاحات:

«إِنشَقَّتْ»: شكافت: شكافته شد، بشكافت. (مراجعه شود: سوره حاقّه / 16، سوره انفطار / 1). «أَذِنَتْ»: گوش فرا داد و فرمان برد. امتثال نمود.

«حُقَّتْ»: سزاوار و شايسته همين است. بر آن واجب شده كه منقاد و فرمانبردار باشد.

«مُدَّت»: كشيده و گسترده شد. هدف دو چيز است:

1 - از ميان رفتن پستيها و بلندي ها و تبديل زمين به پهنه و گستره فراخ و يكپارچه‌اي.

2 - گسترده تر و فراختر شدن زمين تا براي خلائق اوّلين و آخرين گنجايش پيدا كند.

«مدت»: كشيده شد، توسعه يافت.

«أَلْقَتْ»: پرتاب كرد. بيرون افكند.

«تَخَلَّتْ»: (خلو)، خالي گرديد.

«كَادِحٌ»: تلاشگر رنجبر. «كَدْحاً»: جدّ و جهد در كار همراه با رنج و تعب، به گونه‌اي كه در جسم و جان اثر بگذارد.

«فَمُلَاقِيهِ»: به پروردگار خود مي‌رسي. به نتيجه تلاش و رنج خود ميرسي.

ضمير (هِ) به رَبّ يا كَدْح بر ميگردد.

«سَوْفَ يُحَاسَبُ»: محاسبه و رسيدگي خواهد شد.

«إلى أهله»: نزد زن و فرزندان و كسان خود.

«وَرَآءَ ظَهْرِهِ»: پشت سرش. اشخاص كافر و گناهكار نامه اعمال خود را از پشت سر و با دست چپ دريافت ميدارند. چنين كاري بيانگر بيزاري ايشان از اين نامه شوم و پرونده بدشگون است يعني دوسيه بد رونق است (مراجعه شود به سوره: حاقّه / 25).

«يَدْعُو»: فرياد بر می آورد، زاری می کند.

«ثبورا»: هلاک، نابودی.

«يَصْلَى»: به آتش وارد ميگردد و بدان ميسوزد.

«سعيرا»: آتش دوزخ، آتش برافروخته و شعله ور، دوزخ.

«أَهْلِهِ»: خانواده و خويشان خود. دوستان و همدمان خود.

«كَانَ... مَسْرُوراً»: مراد سُرور ناشي از شهوتها و غفلتها، و لذّت حاصل از كفر و گناه است.

«لَن يَحُورَ»: باز نمي‌گردد. مراد اين است كه به معاد باور نداشته است و معتقد به رستاخيز و حساب و كتاب اخروي و بهشت و دوزخ نبوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامی!
از آیات متبرکه (1 الی 15) در باره خوف وترس، دهشت، رعب، در روز قیامت و مسیر مردم به سوی دو جایگاه؛ بحث بعمل آورده وآنرا به تصویر می کشد وهکذا به بیان مصایب و اضطرابی که در روز قیامت روی می‌دهد و خیال از آن آشفته می‌شود. می پردازد.

ترجمه و تفسیر

«إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ» (1):
(در آن هنگام که آسمان پاره، پاره شود). و این شکافتن از نشانه‌های قیامت است. یعنی دروازه‌های اش باز شود، فرشش جمع شود، بنایش تغییر یابد و سقفش قطعه شود. الله متعال در این آیه مبارکه خبر می‌دهد که هرگاه آسمان بشکافد و از هم متلاشی گردد. البته این شکاف برداشتن همراه با آمادگی آسمان است. چون مأموریتش تمام شده است و وضعیت دنیا باید تغییر کند.
مفسرآلوسی فرموده است:یعنی از بیم روز قیامت آسمان شکافته می‌شود.(روح المعانی ۷۸/۳۰.).

«وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ» (2):
(و تسلیم فرمان پروردگارش شود، و همین «سزاوارش» باشد) زیرا اوست که آسمان را آفریده و بنا کرده است، امرش نافذ است و هیچ‌کس به مخالفت آن اقدام کرده نمی‌تواند.
در آیه مبارکه جمله « **وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا** » آمده است که ؛ معنای لفظی کلمه «اذن» گوش سپردن به یک چیز و سخن پذیری از آن است،«او فرمان پروردگارخویش را شنید.»
ولی در زبان عربی از لحاظ محاوره روزمره معنای «اذن له» تنها این نیست که او فرمان را شنید، بلکه معنای آن این است که او با شنیدن دستورهمچون یک فرمانبردار آن را اجرا کرد و به هیچ وجه سرپیچی نکرد.یعنی: سزاوار آسمان است که برای پروردگار خود مطیع و فروتن باشد و سخن بشنود.
و معنای «حقت» به صیغه ی مجهول این است که: «حق لها الانقیاد» یعنی حق و واجب بود که او از ین حکم الله متعال اطاعت کند.

«وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ» (3):
(و در آن هنگام که زمین گسترده شود،) یعنی آنگاه که زمین با برکنده شدن کوه‌ها و تپه‌هایش گسترش یافته و صاف و هموار ومسطح گشت، به گونه‌ای که نه آبادی ونه تعمیری ونه کوه ها وبلندی های ونه دره بر آن باقی می‌ماند.
از حضرت جابر بن عبدالله (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: زمین در روز قیامت چنان کشیده و پهن می شود که پوست یا لاستیک کشیده و اضافه کرده می شوند، اما با وجود این، میدان حشر که بر این زمین قرار می گیرد، در آن تمام انسانها از ابتدای دنیا تا قیامت جمع می گردند، بدین صورت که به هر انسانی به میزانی زمین داده می شود که پاهایش را بر آن بگذارد(رواه الحاکم بسند جید، مظهری).

«وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ» (4):
(و هر آنچه در درون آن است بیرون افکنده وتخلیه شود،) قبل از قیامت، زمین هرچه را

(c) ketabton.com: The Digital Library

در خود نگه داشته از مردگان و معادن گنج ها که در شکم اش موجود است، همه را بیرون می اندازد و تمام مخلوقات میانش را تخلیه می نماید.و مسئولیتش تمام می‌شود.و زمین هم مانند آسمان که تسلیم فرمان الله است، تسلیم می‌شود. مفسر شیخ قرطبی فرموده است: مرده‌ها را بیرون انداخت و از آنها خالی شد، و همان‌طور که باردار بارش را وضع می‌کند، آن هم هرچه از معادن و گنج در بطن دارد بیرون می‌اندازد. و بدین وسیله عظمت اضطراب آن روز را اعلام می‌دارد. (تفسیرقرطبی ۲۶۸/۱۹).

«وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ» (5):

(و به فرمان پروردگارش گوش نماید، و همین سزاوارش باشد) یعنی: سزاوار زمین نیز این است که از آنچه در درون آن است، خالی شود و به امر پروردگار با عظمت گوش بسپارد اطاعت وانقیاد کند. زیرا اوست که صاحب اختیار ملک خویش است، هیچکس امرش را رد کرده نمی‌تواند و مانعی برای اراده‌اش وجود ندارد.

مفسر تفسیر «فی ظلال» درتفسیر آیه مبارکه می فرماید: بارزترین مظهر از مظاهری که با تلاوت آیات مقدماتی این سوره خودش را پیش روی انسان قرار می‌دهد، مظهر استسلام است. تسلیم‌شدن آسمان و زمین برای الله. و بعد از آن انسان را به این تسلیم فرا می‌خواند. به دنبال این است که می‌فرماید:« يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ » و چه ارتباطی میان این آیات وجود دارد؟ بسیار واضح و روشن است. آن‌ها (آسمان و زمین) تسلیم شدند، اگرچه علم و اراده و شعور هم ندارند و تو ای انسان با علم و اراده‌ات! آیا معقول است که در این تسلیم‌شدن همراه آن‌ها نشوی؟

«يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ» (6):

(اي انسان! بي گمان تو با تلاش سختي بسوي پروردگارت ميروي، پس او را ملاقات خواهي كرد!) خطاب عام است و تمام بشر را شامل می‌شود. یعنی تو پیوسته کار می‌کنی و با اعضا و جوارحت، به اعمال خیر و شر مشغولی و تا هنگام مرگ کار می‌کنی که به سرای آخرت انتقال می‌یابی و پروردگارت را ملاقات می‌کنی؛ این ملاقات همانا مرگ انسان است یا تو در روز قیامت با عملت ملاقات خواهی‌کرد،و نتیجه‌ی رنج و تلاش خود را خواهی دید. چه خیر باشد و چه شر. اگر عملت نیک باشد پاداش نیکو می‌گیری و اگر عملت بد باشد پاداش بد می‌گیری.

در البحر آمده است: «کادح»: یعنی کسی که در کار نیک یا بد خود در طول عمر تلاش می‌کند و سرانجام در محضر الله متعال ایستاده می شود، آنگاه سزا یا مکافات زحمت خود را می‌یابد.(البحر ۴۴۶/۸).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قال جبريل: يا محمد، عش ما شئت فإنك ميت وأحبب ما شئت فإنك مفارقه واعمل ما شئت فإنك ملاقيه».

«جبرئیل گفت: ای محمد! هر چه می‌خواهی زندگی کن زیرا سرانجام می‌میری و هر چه را می‌خواهی دوست بدار زیرا سرانجام از آن جدا می‌شوی و هر چه می‌خواهی عمل کن زیرا تو با عمل خویش ملاقات خواهی کرد».

«إِنَّكَ كَادِحٌ»: «حقا که تو به سختی عامل و کاسب خیر باشی»

«إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا»: «و به سوی پروردگارت به شدّت کوشایی»

«فَمُلَاقِيهِ»: تو عمل می‌کنی و این عمل هرچند در نظر الله کم باشد ولی جزای آن را می‌دهد و تو مکافات آن را در قیامت خواهی دید و الله را ملاقات خواهی کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» (7):

(پس کسي که نامه اعمالش به دست راستش داده شود،) این علامت نیکبختی و سعادت است.و آنان مؤمنان اند که نامه‌های اعمال‌شان به دست راست‌شان که حاوی خیر است و در آن بدی نیست داده می‌شود. چون دست راست میمون و مبارک است، چنین شخصی سعادتمند و رستگار است.

وقتی انسان فوت کرد، کتاب اعمالش بسته و ختم می‌شود و به بالا می‌رود و بسته به اعمال شخص به علیین یا سجین منتقل می‌شود.

صحیفه ی اعمال انسان، دارای تاریخ، سال، ماه، روز و جزئیات اعمال است و به زودی خودش می بیند.

«فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً» (8):

(بزودي محاسبه خواهد شد به محاسبه آساني) یعنی از او سخت حساب گرفته نخواهد شد. ازاوپرسیده نخواهد شد که فلان کار را چرا کردی و عذر و دفاع تو درباره ی انجام دادن آن چیست. در نامه ی اعمال او بدی های او به طور قطع در کنار نیکی های او وجود خواهند داشت، اما با ثابت شدن این که کفه ی نیکی های او از کفه ی بدی های او سنگین تر است، بدی های او موردعفو و بخشش قرارخواهند گرفت.طوریکه الله متعال در سوره‌ی (احقاف آیه:16) در رابطه با اهل ایمان چنین بیان فرموده است: « أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمۡ فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَنَّةِ» [الأحقاف: 16]. هر عمل صالح نیکویی را که نیکوترین عمل آن‌ها باشد، می‌پذیریم و از گناهان آنها صرف‌نظر می‌کنیم و به بهشت خواهند رفت.هکذا درقرآن عظیم الشأن در (آیه 18 سوره رعد) برای حسابرسی سخت عبارت «سوء الحساب. حسابرسی بد. » به کار رفته است.

منظور از « حِسَاباً يَسِيراً » حساب آسان در آیه مبارکه همانا عرضه کردن است؛ چون از پیامبر صلّی الله علیه و سلم روایت است که فرموده است: (هر کس محاسبه شود عذاب می‌بیند).حضرت عایشه رضی الله عنها گفته است: مگر الله نفرموده است: «فسوف يحاسب حسابا يسيرا». «زودا که با او حساب کنند به حسابی آسان؟» رسول الله صلی الله علیه وسلم درجواب فرمودند: «ليس ذلك بالحساب، ولكن ذلك العرض، من نوقش الحساب يوم القيامة عذب». «این‌که تو می‌گویی حساب نیست بلکه این ارائه کارنامه بد انسان به اوست پس بدان که هرکس در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود». روایت از بخاری و مسلم.

در حدیث آمده است که پیامبر صلّی الله علیه و سلم فرمود: در روز قیامت الله به بنده نزدیک می‌شود و او را مشمول رحمت و غفران خود قرار می‌دهد و به او می‌گوید: چنین چنان کردی، گناهانش را برمی‌شمارد، سپس می‌گوید: آن را در دنیا پوشیدم و امروز آن را می‌بخشم. منظور از حساب یسیر همین است.)

«وَيَنقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً» (9):

(و خوشحال به اهل و خانواده‌اش بازمیگردد.) یعنی: مؤمن بعد از حساب آسان به‌سوی آن عده از اعضای خانواده، اهل وعیال خویش که همچون او مورد عفو قرار گرفته اند و دربهشت به‌سر می‌برند، بازمی‌گردد. از فضل کرمی که الله به او عطا کرده است سخت شاد و مسرور است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخی از مفسران در تفاسیر خویش می فرمایند که: منظور از«أَهۡلِهِۦ» همان بهشتیانی هستند که قبل از او فوت شده‌اند و او هم به آنها ملحق می‌شود، برخی دیگری از مفسران فرموده اند که: الله متعال در سوره‌ی طور فرموده:«وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَمَآ أَلَتۡنَٰهُم مِّنۡ عَمَلِهِم مِّن شَيۡءٖۚ كُلُّ ٱمۡرِيِٕۭ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ ٢١» [الطور: 21] «مؤمنانی که فرزندانشان در ایمان پیرو آنان بودند، فرزندانشان را (نیز درجنت) به آنان ملحق خواهیم کرد و از [مکافات] عملشان ذره‌ای نمی‌کاهیم؛ چرا که [سرنوشتِ] هر کس در گرو دستاورد خودِ اوست». هرکس که (مؤمن) بمیرد، اهلش را هم به او ملحق می‌کنیم به شرطی که اهلش هم اهل ایمان باشند. بار الهی! ما را از زمره ایشان بگردان.

«وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ» (10):

(و امّا کسي که نامه اعمالش به پشت سرش داده شود،) یعنی آنکه نامه‌ی عملش را با دست چپ و از پشت سر دریافت می‌کند، که این نشانه‌ی شقاوت و بدبختی است.

ویکی از عذاب‌های کافران هم این است که نامۀ اعمال آنها به دست چپ و از پشت کمر به آن‌ها داده می‌شود.

«فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُوراً» (11):

(بزودي فرياد مي‌زند واي بر من که هلاک شدم!) یعنی: بعد از اینکه نامه اعمال اش به دست چپش داده شود و آن را بخواند، می‌گوید: ای وای بر من! ای خاک بر سرم! و آرزوی مرگ و نابودی می‌کند. و از الله متعال می‌خواهد که هلاکش کند تا از این وضعیت اسف‌بار نجات پیدا کند. ولی دیگر فایده‌ای به حالش ندارد و مهلت تمام شده است.و هدف الله متعال، هشدار و بیدار کردن انسان‌ها برای انجام اعمال صالح است.

«ثُبُور»: به معنی هلاکت و فساد و نابودی است و مثبور که در قرآن به کار رفته است، به معنی کسی که عقلش ناقص باشد. و نقصان عقلی یکی از بزرگ‌ترین خسارت‌ها است.

«وَيَصْلَى سَعِيراً» (12):

(و در شعله هاي سوزان آتش میسوزد.) تا اینکه سختی‌ها و گرمای سوزان آن را بچشد.

مفسر تفسیر مسیر می نویسد: بخاطر کفر و تکذیب، و به سبب اعمال بد وقبیح اش در آتش برافروخته‌ای داخل می‌شود که رویش را بریان می‌کند، جسمش را می‌سوزاند و وجودش را می‌گدازد.

«إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً» (13):

(بي گمان که او میان اهلش شادمان بود) یعنی: او در دنیا با پیروی از هوس‌ها و سوار شدن بر مرکب شهوت‌های خویش؛ سرمست، مغرور، متکبر، حریص، و مسرور و غافل و سرخوش بود و به عاقبت نمی‌اندیشید و آخرت اصلاً به خاطرش خطور هم نمی‌کرد. و فکر می‌کرد این دنیا برای او به همین وضعیت و شرایط انا ابد باقی خواهد ماند. آنان در دنیا در نعمت مادی و شادی بودند و گناه کرده و مؤمنان را مسخره می کردند؛ ولی این شادی فقط جسمی بود و نه روحی؛ شادی کافران، پشیمانی و ناراحتی به دنبال دارد ولی شادی مؤمنین، پشیمانی به دنبال ندارد و ابدی خواهد بود.

ابن زید فرموده است: الله جنتیان را در دنیا به غم و اندوه و گریه توصیف کرده و عاقبت آنان را به نعمت و سرور یادآور شده است. و دوزخیان را در دنیا به سرور و خنده توصیف کرده وعاقبت آنها را به اندوه طولانی یادآور شده است.(قرطبی ۲۷۱/۱۹).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ» (14):

(او گمان میکرد که هرگز بازگشت نمیکند!) و برای حساب و کتاب بعد از مرگ او را زنده نمی‌کند.به تکذیب کتاب الهی پرداخته، رسالت را رد نموده و از گمراهی پیروی داشته است. اومانند ابولهب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم که می‌گفت: با پولم جنت را می‌خرم. وطوری تصور میگرد که: این دنیا تمام‌شدنی نیست و بعد از مرگ زنده نخواهد شد به همین‌خاطر هیچگاه کار نیکی انجام نداد و از اعمال شر اجتناب نمی‌ورزید و به معاد و جزا اعتقادی نداشت. که این گمان، کفر و خسران است.

«بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً» (15):

(بلی، پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را براي حساب ثبت کرد)!

یعنی چنان نیست که او پنداشته است، بلکه به زودی به سوی پروردگارش باز می‌گردد و بعد از مرگ برانگیخته می شود، و پروردگار به اعمالش داناست؛ زیرا اوتعالی به کوشش و سعیش باخبر است، به حالش آگاه است و به امور پوشیده و آشکارش بیناست. وهیچ چیز از احوال وی در دنیا بر او پنهان نمی ماند و اینک وی را در برابر همه رفتارها، گفتارها و کردارهایش مورد محاسبه،بازخواست ومجازات قرار میدهد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می فرماید:« این برخلاف عدل و داد و حکمت الهی بود که کرده های او را نادیده بگیرد و او را نزد خود فراخواند و از او بازپرسی به عمل نیاورد.»

« بَصِيراً»:بصیر: قدرتِ ادراک دل است و در مقابلش بَصَر است. بصر یعنی همان چشمِ سر و بصیرت، یعنی چشم دل، یعنی نیرویی که انسان را در راستای تشخیص خیر از شر و حق از باطل یاری می‌کند. حیوانات فقط عین دارند و انسان‌ها علاوه بر عین، بصیرت هم دارند، به همین دلیل مکلف هستند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه: (16 الی 25) درباره قطعی بودن وقوع قیامت بحث بعمل آمده است.

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (16) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (17) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (18) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ (19) فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (20) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (21) {س} بَلِ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُكَذِّبُونَ (22) وَاللّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (23) فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (24) إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (25)

تشریح لغات واصطلاحات:

«لا اقسم»: سوگند، قسم می خورم، [واقعه/ ۷۵]، [حاقه /۳۸)، [معارج/۴۰].

«الشَّفَقِ»: سرخي كناره آسمان در افق مغرب، در آغاز غروب آفتاب. منظور از «شفق» در اين سوره همان روشني آميخته با تاريكي در آغاز شب است. و از آنجا كه ظهور شفق خبر از يك حالت تحول و دگرگوني عميق در جهان مي دهد، و اعلام پايان روز و آغاز شب است، و زيبائي خاصي دارد و از همه گذشته وقت نماز مغرب است، خداوند به آن قسم ياد فرموده تا همگان را وادار به انديشه در اين پديدة زيباي آسماني كند.

«وَسَقَ»: فرا گرفت. جمع كرد.

«إِتَّسَقَ»: جمع گرديد. جمع و جور شد. گِرد و تمام شد. مراد كمال نور ماه در شب چهارده است كه ماه در اين حالت فروغ و زيبائي خاصّي دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«لَتَرْكَبُنَّ»: قطعاً حال به حال مي‌گرديد و احوال و اوضاع گوناگوني را پشت سر مي گذاريد.
«يُكَذِّبُونَ»: به كار بردن فعل مضارع، براي استمرار است، و گواه بر اين معني كه كافران در تكذيب هاي خود اصرار داشته و دارند.
«يُوعُونَ»: نگاه مي‌دارند. در ظرف دلها پنهان مي‌نمايند و به دل ميگيرند (مراجعه شود به سوره: معارج /18، سوره حاقّه / 12). (فرقان).

ترجمه و تفسير

«فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ» (16):

(پس نه چنين است، قسم به شفق) (لا) برای تأكيد قسم آمده است. يعنی به سرخی افق كه بعد از غروب آفتاب پديدار می‌گردد، مؤكدا قسم ياد می‌كنم.
امام ابوحنيفه (رح) می فرمايد: «شفق سپيدی‌ای است كه سرخی با آن پيوسته است». آن را به سبب رقت و نازكی آن شفق ناميدند پس شفق از شفقت برگرفته شده است.

«وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» (17):

(و سوگند به شب و آنچه را جمع‌آوري ميكند،) يعنی: آنچه كه شب به خود چسبانده و در خود فرا آورده و درپيچانده است زيرا شب پراكندگان روز را كه در پی كار و كسب و تلاش و تحرک خويش به همه جا پراكنده می‌شوند، گرد می‌آورد و چون شب روی آورد، همه چيز به مأوی و مسكن خويش جای می‌گيرد.«تفسير انوار القرآن»
درتفسير «صفواة التفاسير»آمده است: مفسران گفته‌اند: تمام مخلوقات در شب آرامش می‌يابند و انسان و حيوان و حشرات كه در خلال روز پراكنده‌اند، جمع می‌شوند. پس هر يک به محل و لانه‌ی خود پناه می‌برد. ازاين‌رو بر انسان منت نهاده و گفته است: و جعل الليل سكنا. پس با فرارسيدن روز همه پراكنده می‌شوند و با آمدن شب همه به پناهگاه‌های خود پناه می‌برند.

«وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ» (18):

(و قسم به ماه آنگاه كه بَدر كامل ميشود،) اتساق ماه: پر شدن و تمام شدن آن است كه اين حالت را بدر می‌نامند و در نيمه ماه قمری رخ می‌دهد.
الله متعال برای تأكيد، به سه چيز قسم شديد و قوی می‌خورد.

1 - شفق: يعنی سرخی بعد از مغرب تا نماز عشا.
2 - شب و هرچه در شب رخ می‌دهد و هرچه در شب برای موجودات رخ می‌دهد.
3 - ماه، زمانی كه بدر كامل و 14 شبه است.

«لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ» (19):

(حتماً بالا رويد از طبقه اي به طبقه اي) «طَبَقًا عَن طَبَقٍ»: «مراتب و حالات مختلفی را يكی پس از ديگری طی خواهيد كرد: نطفه، علقه، مضغه. حيات. مرگ. سپس حيات دوباره» و هيچ وقت به يک حال نمی‌مانيد.
مفسرآلوسی فرموده است: يعنی با مصايب متوالی كه هر يک از ديگری شديدتر است روبرو می‌شويد. اين اهوال (خوف، ترس)عبارتند از مرگ و حوادث پس از آن از قبيل بيم و هراس‌های روز قيامت و آشفتگی‌های ناشی ازآن.(روح المعانی ۸۲/۳۰.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسرطبری فرموده است: یعنی از شدت بیم و فزع روز قیامت احوال و اوضاعی پراضطراب می‌بینند.(تفسیرطبری ۸۰/۴۰.).
مفسر تفسیر تفهیم القرآن می فرماید:یعنی شما در یک حال نخواهید ماند، بلکه از جوانی به پیری، از پیری به مرگ، از مرگ به برزخ، از برزخ به زندگی دوباره، از زندگی دوباره به صحرای محشر و از آن جا به سوی حساب و کتاب و مراحل مختلف سزا و جزا خواهید رفت. برای اثبات این حقیقت به سه چیز سوگند یاد شده است. یکی به شفق سرخ پس از غروب آفتاب، دیگری به تاریکی شب پس از سپری شدن روز و گرد هم آمدن انسان ها و حیوان های بی شماری که به هنگام روز در زمین پراکنده می شوند و سوم به کامل شدن گام به گام هلال ماه. گویا این چند پدیده آشکارا بر این امر شهادت می دهند که جهانی که انسان در آن زندگی می کند، در آن هیچ جای ایستایی نیست، بلکه در هر سو یک تغییر و دگرگونی پله به پله ای دیده می شود؛ از این رو این گمان کافران درست نیست که با آخرین نفس زندگی همه چیز تمام می شود.

«فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»: (20)

(پس چیست آنانرا که ایمان نمیآورند؟!) یعنی ایشان را چه شده که به الله یگانه و پیامبرش ایمان نمی آورند؛ حال آنکه براهینی را پیش روی آنان نهاده، دلالیل را اقامه نموده، حجّت‌ها را بیان داشته و راه‌های استدلال را واضح کرده است؟ بلی! شواهد یگانگی قایم، نشانه‌های الوهیت آشکار و آثار ربوبیت هویداست.

«وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ» (21):

(وچون قرآن بر آنها خوانده میشود سجده نمي‌كنند؟!) سر تسلیم خم نمی‌کنند و برای خدای رحمان سجده نمی‌برند؟ یعنی بعد از شنیدن این کلام اعجاز آور، چه چیزی آنان را از پذیرش آن باز داشته و از ایمان بدان منع کرده است؟
کدام مانع بر سر راه سجده کردن و خضوع آنان در هنگام قرائت قرآن وجود دارد؟ یا مراد از این سجده، سجده معروف به سجده تلاوت است چنانکه امام ابوحنیفه (رح) با این آیه کریمه بر وجوب سجده تلاوت در اینجا استدلال کرده است زیرا آیه کریمه کسانی را که آن را می‌شنوند و سجده نمی کنند، نکوهش کرده است و رأی جمهور علما نیز بر وجوب سجده تلاوت در اینجاست..«تفسیر انوار القرآن»
درتفسیر معارف القرآن در تفسیر ذیل آین آیه مبارکه آمده است:
معنای «سجده و سجود» در لغت به معنای خم شدن است و این کنایه از اطاعت شعاری و فرمانبرداری است، و ظاهر چنین است که مراد از سجده در اینجا سجده ی اصطلاحی نیست، بلکه مقصود از آن خم شدن همراه با اطاعت به بارگاه الله است، که به آن خشوع و خضوع می گویند، و وجهش ظاهر است، که حکم سجده در این آیه، متعلق به هیچ آیه ای نیست، بلکه متعلق به کل قرآن است، لذا اگر از این سجده اصطلاحی مراد باشد، لازم می آید که بر تلاوت هر آیه از کل قرآن سجده لازم گردد، و بنابر اجماع کل امت این مراد نیست، و کسی از سلف و خلف موافق آن نیست، اکنون مانده این مسئله که آیا با تلاوت و شنیدن این آیه سجده واجب است یا خیر؟
اگر چه با قدری تأویل می توان از این آیه بر وجوب سجده استدلال نمود، هم چنان که برخی از فقهای احناف گفته اند که در اینجا مراد از القرآن کل قرآن نیست، بلکه الف و لام عهد خارجی است، و مراد از این فقط همین آیه می باشد، اما این نوعی تأویل است،

(c) ketabton.com: The Digital Library

که می توان آن را در حد احتمال صحیح گفت، اما به ظاهر بعید است که منظور قرآن همین باشد، والله اعلم

بنابر این، صحیح این است که در خصوص این آیه می توان از روایات حدیث و تعامل صحابه در این باره فیصله کرد. روایات حدیث در باره ی سجده ی تلاوت مختلف است، از بعضی وجوب و از بعضی دیگرمجاز و رخصت معلوم می گردد. بنابر این، مسئله در میان ائمه‌ی مجتهدین نیز مورد اختلاف قرار گرفته است.

نزد امام ابوحنیفه بر این آیه، سجده ی تلاوت واجب است هم چنان که بر آیات دیگر سور مفصل واجب است، و استدلال او در این باره از احادیث مندرج در ذیل است: در «صحیح بخاری» آمده است که حضرت ابورافع فرمود: روزی نماز عشا را پشت سر حضرت ابوهریره خواندم، او سوره ی «إنشقاق» را در نماز تلاوت کرده و بر این آیه سجده کرد، من از او پرسیدم این چه سجده‌ای است؟ فرمود: من پشت سر ابوالقاسم در نماز بر این آیه سجده کرده ایم.

شیخ قرطبی از ابن عربی نقل کرده است که صحیح این است که این آیه هم از آیات سجده است، بر خواننده و شنونده ی آن، سجده واجب است، اما کسانی که ابن عربی در میان شان مقیم بود، سجده کردن بر این آیه، در میان آنها رایج نبود، شاید آنها مقلد امامی بوده اند که نزد او سجده واجب نبوده است، پس ابن عربی می گوید: من این طریقه را برگزیدم که هرگاه جایی امام بشوم، سوره ی «انشقاق» را نخوانم؛ زیرا نزد من بر این آیه، سجده واجب است، اگر سجده نکنم گناهکار می شوم، و اگر بکنم کل جماعت به این عمل، مرا از دیدگاه بدی می نگرند، پس چرا بدون جهت اختلاف ایجاد کنم، والله سبحانه و تعالی اعلم (تفسیر معارف القران: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.)

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُكَذِّبُونَ» (22):

(بلکه کافران پیوسته آیات الهي را انکار میکنند!) واقعیت امر این است که کافران به کتاب الهی کفر ورزیدند، کتاب الهی را که مشتمل بر اثبات توحید، معاد و ثواب و عقاب است.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ» (23):

(و خداوند آنچه را دردل پنهان میدارند بخوبي میداند!) حق‌تعالی از کفر وتکذیبی که در سینه جمع می کنند وبه اموری که در ضمیر دارند آگاه است، به امور پنهانی آنان داناست و به آنچه در سینه‌ها و نیّت‌های خویش از کفر و تکذیب مخفی می‌سازند علماً احاطه دارد.ابن عباس (رض) فرموده است:یوعون یعنی عداوت و دشمنی پیامبر و مؤمنان را در دل خود نهان می‌دارند.(البحر ۴۴۸/۸).

«فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (24):

(پس آنها را به عذابي دردناک بشارت ده!) ای رسول الله به کسانی که شنیده و عمل نمی‌کنند بشارت عذاب بزرگی بده. این صیغه‌های بشارت در اینجا و جاهای دیگردر قرآن عظیم الشأن دلالت بر استهزا می‌کنند. آنان را خبر ده که عذاب دردآوری در انتظارشان است، عقوبت در پیش روی آنان قرار دارد، جایگاه آنان آتش است و مستقرّ آنان دوزخ است. در التسهیل آمده است: قرار دادن بشارت در محل انذار برای سرزنش کفار است.(التسهیل ۱۸۸/۴).

(c) ketabton.com: The Digital Library

بشارت:

در قرآن عظيم الشان وكتب لغت، كلمه «بشارت» در خبر مسرّت بخش (مژده دادن) و اندوه بخش هر دو به كار رفته است اما طبق قرائن يكي از اين دو معنا مشخّص مي شود. (قرشی، سيد علی اكبر، قاموس قرآن، جلد1، صفحه 194) خود كلمه «بشارت» (بشارة) در قرآن عظيم الشان نيامده، اما مشتقّات آن ذكر شده است؛ مانند «بُشری»: «وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلاَّ بُشْری لَكُمْ»؛ (آل عمران، 126.) خدا آن را (ياري فرشتگان) برای شما بشارت و خبر شادی بخش قرار داد. كلمه «بُشری» در اين آيات و مانند آن به معنای خبر مسرّت بخش و مژده به كار رفته است.

اماكلمه «بشّر» در قرآن كريم، به هر دو معناي بشارت آمده است؛ مانند: «بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهار»؛ (سوره بقره: 25) به كسانی كه ايمان آورده، و كارهای شايسته انجام داده‌اند، بشارت ده كه باغ هايی از بهشت برای آنهاست كه نهرها از زير درختانش جاريست. كلمه «بشّر» در اين آيه، به معناي مژده وخبر شادماني آمده است.«بَشِّرِ الْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً»؛ (سوره نساء:138) به منافقان بشارت ده كه مجازات دردناكی در انتظار آنها است. و «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيم» در اين آيات، كلمه «بشّر» به معناي خبر اندوه بخش بوده كه استعمال اين كلمه، يک نوع استعاره و يا تحكّم است؛ يعني، غير از عذاب هيچ چيز ديگري براي آنان نيست؛ زيرا چون موعظه و پند و نصيحت در دل های كفار و بت پرستان هيچ گونه اثری نمي گذارد، خداوند خطاب به پيامبر صلي الله عليه وسلم فرموده كه به آنان عذاب دردناک و عقوبت را اعلام نمايد، و نوعي طعن و سرزنش است.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (25):

(مگر كساني كه ايمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، كه براي آنان پاداشي است قطع‌نشدني!) پاداشی كامل و تمام نشدنی، شادمانی بی‌اندوه و عطای بی‌منّت آماده است. عطای بزرگ، نعمت‌های پسنديده، فراوانی كامل و مزد عظيمی برای ايشان بخشيده شده و برعلاوه مورد بهترين ستايش قرار می‌گيرند.

پروردگار با عظمت ما بعد از اين كه احوال و اوضاع شقاوتمندان را بيان نمود، سوره مباركه را با ذكر نعمت‌هايی كه به نيكان می‌دهد خاتمه داده است كه در واقع به مثابه‌ی توضيح اجمالی است كه در اول سوره می‌باشد؛ چرا كه در اول سوره آمده بود كه هر كس جزای عمل خود را می‌يابد:« يا أيها الإنسان إنک كادح إلی ربک كدحا فملاقيه.»

قيامت و علايم آن:

ابو بكر الجزائری يكي استادان شهير تفسير وحديثي در مدينه منوره در كتاب خويش (عقيدة المؤمن) روز قيامت را چنين تعريف وتوصيف نموده است: «ان المراد من يوم القيامه امران: فنا ء هذه العوالم كلها وانتها هذه الحياة بكاملها والثانی إقبال الحياة الآ خرة وابتد إها، فدل لفظ اليوم الآ خر على آخر يوم هذه الحياة وعلى اليوم الاول والاخر من الحياة الثانيه اذ هو يوم واحد لا ثانيه له فيها البتة» (هدف از روز قيامت دو چيز است: اول زوال و فنا همه اين جهان، فنا و ختم زندگی.

دوم اغاز وابتدا زندگی ديگر.

پس لفظ اخرت بر اخرين روز زندگی اين جهان و بر اولين روز و اخرين روز زندگی دوم دلالت ميكند، بخاطر اينكه تعريف روز قيامت چنين بيان يافته است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«هو الحادثه الكونية العظمى التى تطوى عند ها السموات والارض وينتشر فيها النظام الكونى» (روز قيامت يك حادثه بزرگ كونى است كه در آن آسمان ها و زمين با هم درهم مى چسپد و نظام كونى امروزه در آن در هم و بر هم ميگردد.).

ابوبكر بن ابوالدنيا از مقداد بن اسود نقل ميكند كه از رسول الله صلي الله عليه وسلم شنيده است كه فرمودند:

«روز قيامت آفتاب به اندازه يک يا دو ميل (سليم بن عامر يكي از راويان حديث ميگويد: نميدانم منظور از ميل مسافت زمين است يا منظور همان ميلي است كه با آن سرمه در چشم مي‌كنند) به مردم نزديک مي‌شود و مردم در گرماي آن به تناسب اعمال شان عرق مي‌ريزند. گروهي تا پشت پايشان و گروهي تا زانو و گروهي ديگر تا كمربند شان و گروهي تاحلقوم به اندازه بيني و گروهي تا پيشاني در عرق قرار دارند. سپس رسول الله صلي الله عليه وسلم اشاره به دهان مباركش كرده و فرمودند: و گروهي كه عرق آنها را در برمي‌گيرد و غرق مينمايند». (مسلم و ترمذي نيز اين حديث را روايت كرده اند.)

در صحيحين از ابوهريره روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «هفت گروه اند كه در روزي كه هيچ سايه‌اي به جز سايه خداوند وجود ندارد خداوند آنها را زير سايه خودش ميگيرد. رهبر عدالت‌پيشه، جواني كه در عبادت خدا كلان شده باشد، و مردي كه قلبش به مسجد معلق است، و دو نفري كه در راه خدا با يكديگر دوست شده و نشست و برخاست شان به خاطر الله باشد، و مردي كه وقتي زني با شخصيت و زيبا از او تقاضاي فعل حرامي را كند بگويد: من از الله مي‌ترسم، و كسي كه آنقدر مخفيانه صدقه ميدهد كه دست چپش از صدقه دست راستش بيخبر ميماند، و كسي كه در خلوت با ياد خدا اشک بريزد».

همه اين زماني است كه مردم در جايگاه تنگ و تاريكي قرار دارند، جايي طاقت فرسا مگر بر كساني كه خداوند به آنها لطف نمايد و آسان كند، از خداوند ميخواهيم كه آن روز را بر ما آسان نموده و ما را از سختي هايش به دور بدارد (آمين).

وقتي مردم از قبرهايشان برمي خيزند زمين را به گونه‌اي ديگر مي بينند. كوهايش مسطح گشته و تپه ها از بين رفته‌اند، شكلش تغيير يافته، رودها خشک شده و درختان ريشه‌كن گشته و درياها برافروخته شده‌اند. پستي و بلندي‌هايش يكسان شده و شهرها و روستاها خراب گشته اند، زلزله ها رخ داده و زمين همه محتوياتش را بيرون ريخته است كه انسان مي پرسد: زمين را چه شده است؟

آسمان ها نيز به همين صورت تغيير يافته است. ستارگان خاموش شده و متلاشي گشته اند و آسمان شكافته شده و تكه تكه گرديده است و فرشتگان همه جا را احاطه كرده‌اند و آفتاب و ماه در يک جا جمع شده و تاريک شده‌اند كه بعد از آن خاموش ميشوند.

ابوبكر بن عياش از ابن عباس نقل مي‌كند كه فرمود: «وقتي مردم از قبرها بيرون مي‌آيند، مي بينند كه نه زمين زمين قبلي است و نه مردم مردمي هستند كه قبلاً آنها را مي شناخته اند».

خداوند متعال ميفرمايد: «يوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُواْ للّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (سوره ابراهيم/ 48) «روزي كه زمين به زمين ديگري و آسمان ها به آسمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

هاي ديگري تبديل ميشوند و مردم در پيشگاه خداوند يگانه مسلط حضور به هم ميرساند».
«يوْمَ تَمُورُ السَّمَاء مَوْرًا * وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيرًا * فَوَيلٌ يوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (طور/ 11-9).
«روزي كه آسمان سخت به تكان و جنبش ميافتد و درهم ميلولد * و كوها شتابان روان ميگردند * در آن روز واي بر تكذيبكنندگان».
«فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاء فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ * فَبِأَي آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * فَيوْمَئِذٍ لَّا يسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ * فَبِأَي آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (سوره الرحمن/40-37)
«بدانگاه كه آسمان شكافته شود و همچون روغن گداختهاي گردد، پس كدامين نعمت پروردگارتان را تكذيب ميكنيد، در آن روز وقت آن نيست كه انس و جن از گناهانشان پرسيده شود، پس كدامين نعمت پروردگارتان را انكار ميكنيد».
«فَيوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَانشَقَّتِ السَّمَاء فَهِي يوْمَئِذٍ وَاهِيةٌ، وَالْمَلَكُ عَلَي أَرْجَائِهَا وَيحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يوْمَئِذٍ ثَمَانِيةٌ، يوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَي مِنكُمْ خَافِيةٌ» (سوره الحاقه / 18-15) «بدان هنگام است كه آن واقعه (روز قيامت) رخ ميدهد، و آسمان از هم مي‌شكافد و پراكنده ميشود، و در آن روز سست و نا استوار ميگردد، و فرشتگان در اطراف و كناره‌هاي آسمان قرار ميگيرند و در آن روز هشت فرشته عرش پروردگارت را حمل مينمايند، در آن روز به خدا عرضه ميشويد و چيزي از كار هاي پنهانيتان مخفي و پوشيده نميماند».
در صحيحين از سهل‌بن سعد ساعدي رضي الله عنه روايت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند:«روز قيامت مردم بر سرزميني بسيار سفيد و صاف كه هيچ مرز بلندي بر آن وجود ندارد محشور ميشوند».
امام احمد از عايشه صديقه رضي‌الله عنها نقل مي‌كند كه فرمود: «من اولين كسي بودم كه از رسول الله صلي الله عليه وسلم در مورد آيه: **«يوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيرَ الأَرْضِ»** (سوره ابراهيم / 48) سؤال نمودم، پرسيدم: يا رسول‌الله صلي الله عليه وسلم! مردم در اين حالت كجا هستند؟ فرمود: (بر صراط)». (امام مسلم و ترمذي و ابن ماجه نيز روايت كرده‌اند.)
مسلم در روايتي ديگر از ثوبان خدمتگار رسول خدا صلي الله عليه وسلم روايت مي‌كند كه: يكي از علماي يهود در مورد اين آيه از رسول خدا صلي الله عليه وسلم سؤال نمود: رسول‌الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «در تاريكي نزديک پل صراط».
آيات مربوط به قيامت در بيشتر سوره‌هاي قرآن كريم وجود دارد. امام احمد از ابن عمر رضي الله عنه نقل مي‌فرمايد: كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند:كسي كه مي خواهد از نزديک قيامت را تماشا كند، سوره‌هاي «التكوير» و «الإنفطار» و «الإنشقاق» و سوره هود را بخواند. (- به روايت امام احمد از عبدالرزاق از عبدالله بن يحيي صنعاني از عبدالله بن يزيد صنعاني از ابن عمر از رسول الله صلي الله عليه وسلم، ترمذي نيز اين حديث را روايت نموده است.) «إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ﴿1﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴿2﴾ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ﴿3﴾ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ﴿4﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴿5﴾ يا أَيهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَي رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴿6﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوتِي كِتَابَهُ بِيمِينِهِ﴿7﴾ فَسَوْفَ يحَاسَبُ حِسَابًا يسِيرًا﴿8﴾ وَينقَلِبُ إِلَي أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴿9﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوتِي كِتَابَهُ وَرَاء

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظَهْرِهِ﴿10﴾ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا﴿11﴾ وَيَصْلَى سَعِيرًا﴿12﴾ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴿13﴾ إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ﴿14﴾ بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا» (سوره الإنشقاق / 15-1)

«هنگامي كه آسمان مي‌شكافد، و فرمان پروردگارش را مي‌برد و چنين نيز سزاوار است، و هنگامي كه زمين گسترده مي‌شود، و هر چه در درون خود دارد بيرون ريخته و خالي ميگردد، و فرمان پروردگارش را مي برد و سزاوار نيز همين است، اي انسان، تو با تلاش و رنج فراوان به طرف پروردگار خود رهسپاري و سرانجام او را ملاقات خواهي نمود، در آن وقت هر كسي نامه اعمالش به دست راستش داده شود، با او حساب ساده و آساني خواهد شد و خرم و شادمان به سوي خانواده اش برميگردد، و اما آن كسي كه نامه اعمالش از پشت سر به او داده شود، مرگ را فرياد زده و آرزوي هلاكت ميكند، و به آتش سوزان دوزخ خواهد رسيد، او در دنيا در ميان خانواده اش سرمست و مسرور بوده است، او گمان مي‌كرده كه هرگز به سوي خدا باز نخواهد گشت، آري! پروردگارش او را ميديده و آگاه از حالش بوده است».

اسرافيل فرشته مأمور دميدن در صور، دو مرتبه به اذن خداوند در صور ميدمد: بار اول جهت پايان دادن به دنيا و از بين رفتن تمام موجودات روي زمين و آسمان (به جز كساني كه خدا بخواهد) و تغييرات و تبديلاتي كه جهت شروع روز قيامت در زمين و آسمان صورت مي‌گيرد مي‌باشد و بار دوم جهت برخواستن موجودات و انسان ها از قبر هايشان و شتافتن به سوي صحراي محشر جهت رويارويي با خداوند و گرفتن كارنامه اعمال است.

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِياتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُم قِيامٌ ينظُرُونَ * وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيينَ وَالشُّهَدَاء وَقُضِيَ بَينَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ * وَوُفِّيتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يفْعَلُونَ» (سوره الزمر / 70-67) «در صور دميده خواهد شد و تمامي كساني كه در آسمان ها و زمين هستند مي ميرند، مگر كساني كه خدا بخواهد، سپس بار ديگر در آن دميده ميشود كه به ناگاه همه مردم از قبرها به پاخواسته و به اطراف مينگرند * و زمين با نور خدا روشن ميشود و نامه اعمال توزيع مي‌گردد و پيغمبران و گواهان آورده مي‌شوند و به درستي بين مردم قضاوت مي‌شوند و اصلاً به آنها ستمي نمي‌شود * و به تمام و كمال جزاي هر كاري را كه انسان كرده است بدو داده مي‌شود و خداوند بهتر مي‌داند كه آنها چه كارهايي را ميكرده اند».

اما سختي روز قيامت بيشتر مختص كافران خواهد بود و كسانيكه در دنيا به آيات خداوند كفر ورزيده اند در حقيقت خود به خودشان ظلم كرده اند چرا كه با كفر ورزيدن خود را مستحق عذاب و قهر و غضب الهي ساخته اند درحاليكه در دنيا بدانها هشدار داده شده بود.

خداوند متعال ميفرمايد: **«وَيوْمَ ينفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ * وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ»** (النمل / 88-87) «و روزي كه در صور دميده ميشود تمام كساني كه در آسمانها و زمينند وحشت زده و هراسناک شوند مگر كساني كه خدا بخواهد و همگان فروتنانه در پيشگاه خدا حاضر و آماده ميگردند * و

(c) ketabton.com: The Digital Library

كوه ها را ساكن و بي حركت مي پنداري در حالي كه مانند ابر ها در سير و حركت هستند، اين ساختار خداوندي است كه همه چيز را محكم و استوار آفريده است، مسلماً از كارهاي شما آگاه است». **«فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيرُ يَسِيرٍ»** (سوره المدثر / 10-8) «هنگامي كه در صور دميده شود * آن روز، روز سختي خواهد بود * بر كافران آسان نخواهد بود».

امام احمد از ابن عباس رضي الله عنه نقل مي‌كند كه در تفسير آيه: **«فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ»** (سوره المدَّثر:8) از رسول خدا صلي الله عليه وسلم روايت كرده است كه فرمودند: «چه كار خواهيد كرد در حالي كه مسئول دميدن در صور آن را در دست گرفته و پيشاني را به جلو آورده و منتظر امر خداوند است تا در آن بدمد؟» ياران پرسيدند: يا رسول‌الله صلي الله عليه وسلم چه بگوييم؟ فرمود: بگوييد: «حسبنا الله و نعم الوكيل، علي‌الله توكلنا». «خدا براي ما بس است و چه خوب پشتوانه ايست، بر خدا توكل نموديم».

پس با نفخ اول در صور، نظام آفرينش كنوني به هم مي‌ريزد و از شدت انفجار همه موجودات جان مي‌دهند و آسمان‌ها و زمين از مسيرهاي طبيعي خود خارج گشته و در يک كلام زلزله قيامت رخ مي دهد كه اين همه حوادث مقدمه‌اي خواهد بود جهت بازگشت به خدا و پس دادن حساب در روز قيامت.

سپس بعد از مدت چهل سال بار ديگر صور دميده مي‌شود كه همه مردگان بدون در نظر گرفتن زمان مرگ شان مبعوث گشته و مات و حيرت‌زده به خاطر تغييراتي كه در نظام آفرينش مي بينند، به اطراف خود نگاه مي‌كنند و آنجاست كه تبهكاران به بدبختي و روسياهي خود پي برده و ديوانه‌وار به اين طرف و آن طرف مي‌دوند و در نهايت با بدني عريان و پا ي لوچ به سوي صحراي محشر روانه مي‌گردند. و چه زيبا خداوند در يک جمله چنين بيان مي كند: **«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَي»** (سوره طه / 55) «ما شما ار زمين آفريده‌ايم و بدان باز مي‌گردانيم، و بار ديگر شما را از آن بيرون مي آوريم».

سوالاتي ضروري در روز قيامت:

انسان ها در مورد معبودي كه عبادت كرده‌اند، مورد سؤال قرار مي گيرند. از آنان سؤال ميشود كه پيامبران را اجابت كرده‌اند يا خير.

انسانها درباره اعمالي كه انجام داده‌اند و از نعمت هايي كه در دنيا از آنها بهره برده‌اند و از عهد و پيمانها و از گوش، چشم و دلهاي شان سؤال خواهد شد. در اين بحث از موارد ذكر شده صحبت خواهد شد.

1 - كفر و شرک:

نبايد فراموش كرد، مهمترين سؤالي كه در روز قيامت از انسانها بعمل مي آيد راجع به كفر و شرک است. از آنها درباره معبود هايشان سؤال ميشود. خداوند ميفرمايد: آيه: **«وَقِيلَ لَهُمْ أَينَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ * مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ ينصُرُونَكُمْ أَوْ ينتَصِرُونَ».**
(سوره الشعراء: 92 – 93) (و بديشان گفته مي‌شود: كجا هستند معبودهاي تان كه پيوسته آنها را عبادت ميكرديد؟ (معبودهاي) غير از خدا. آيا آنها (در برابر اين شدائد و سختي هائي كه اكنون با آن روبرو هستيد و هستند (بتها) شما را كمک ميكنند يا خويشتن را ياري ميدهند؟).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَيوْمَ ينَادِيهِمْ فَيقُولُ أَينَ شُرَكَائِي الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ». (سوره القصص: 62) (روزي (را خاطر نشان ساز كه) خدا ايشان را فرياد مي‌دارد و ميگويد: آن شركائي كه براي من گمان مي‌برديد كجايند؟! (اي مشركان! حالا كه حجاب ها و پرده ها كنار رفته‌اند و هنگامه حساب و كتاب و گرفتاري و درماندگي است، بگوئيد بتها و خداگونه هاي انس و جنّي كه مي پنداشتيد و مي پرستيديد بيايند و شما را از عقاب و عذاب آفريدگار برهانند).

انسان ها درباره اينكه غير از خدا چه كسي را عبادت مي‌كردند و اينكه جانوران و انواع هدايا را به معبودهاي باطل تقديم مي‌كردند مورد سؤال قرار خواهند گرفت آيه: **«وَيجْعَلُونَ لِمَا لاَ يعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ»**. (سوره النحل: 56) «(كافران) براي بتهائي كه چيزي نميدانند (زيرا كه جمادند)، بهره‌اي (از حيوانات و ارزاق خود) كه ما بديشان داده‌ايم قرار ميدهند (و بدين وسيله بدانها تقرّب مي جويند). به خدا سوگند! (در دادگاه قيامت) از اين دروغ و بهتانها باز پرسي خواهيد شد (و سزاي كردارتان داده ميشود».

و راجع به تكذيب پيامبران مورد سؤال قرار ميگيرند: آيه: **«وَيوْمَ ينَادِيهِمْ فَيقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ * فَعَمِيتْ عَلَيهِمُ الْأَنبَاءُ يوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يتَسَاءَلُونَ»**. القصص: 65 – 66) (خاطرنشان ساز) روزي را كه خداوند مشركان را فرياد ميدارد و ميگويد: به پيغمبران چه پاسخي داديد؟ در اين هنگام (بر اثر حيرت و دهشت) همه خبرها از يادشان ميرود (و جملگي دچار فراموشي ميشوند و سخني براي گفتن نخواهند داشت و حتّي از خوف و ترس) نميتوانند چيزي از يكديگر هم بپرسند).

2 - در دنيا چه عملي را انجام داده‌اند؟

انسان در مورد اعمالي كه در دنيا انجام داده است مورد بازخواست قرار مي گيرد. **«فَوَرَبِّک لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يعْمَلُونَ»**. (سوره الحجر: 92 – 93) (به پروردگارت قسم! كه حتماً (در روز رستاخيز از آنچه در دنيا مردمان انجام ميدهند) از جملگي ايشان پرس‌وجو خواهيم كرد. (سؤال و بازخواست ميكنيم) از كارهائي كه (در جهان) مي‌كرده‌اند).

«فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ». (سوره الأعراف: 6) (در روز قيامت) به طور قطع از كساني كه پيغمبران به سوي آنان روانه شده‌اند مي پرسيم (كه آيا پيام آسماني به شما رسانده شده است يا خير و چگونه بدان پاسخ داده‌ايد؟) و حتماً از پيغمبران هم مي پرسيم (كه آيا پيام آسماني را رسانده‌ايد و از مردمان در قبال فرمان يزدان چه شنيده و چه ديده‌ايد؟).

در سنن ترمذي از أبي برزه أسلمي رضي الله عنه روايت شده كه پيامبر الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«لا تزول قدما عبد يوم القيامة، حتي يسأل عن عمره فيم أفناه، وعن علمه فيم فعل، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه؟ وعن جسمه فيم أبلاه؟»** (جامع الاصول (436/10) وشماره آن: 7969.) (در روز قيامت هيچ كس نميتواند قدم بردارد تا اينكه در مورد چهار چيز از او سؤال نشود:

۱- عمرش را در چه چيزي صرف نمود.
۲- جواني ات را با چه چيزي بسر برد.
۳- تا كجا به علم و دانشش عمل كرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴- مال و ثروتش را از چه راهي كسب كرد و در چه چيزي خرج نمود).

باز در سنن ترمذي از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«لا تزول قدم ابن آدم يوم القيامة من عند ربه، حتي يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه؟ وعن شبابه فيم أبلاه؟ وعن ماله من أين اكتسبه، وفيم أنفقه، وماذا عمل فيما علم»**.

(در روز قيامت هيچ كس نمي‌تواند در حضور پروردگار قدم بردارد تا اينكه در مورد پنج چيز از او سؤال نشود:

1 - عمرش را در چه چيز صرف نمود.
2 - مقطع جواني را با چه چيزي بسر برد.
3 - مال و ثروتش را از چه راهي كسب كرد.
4 - مال و ثروتش را در چه چيزي خرج نمود.
5 - تا كجا به علم و دانشش عمل كرد).

آنچه كه در حديث مذكور و يا امثال آن قابل توجه است، اينكه رسول‌الله صلي الله عليه وسلم مسلمانان را بسوي احتياط و تخفيف در جمع آوري اموال دعوت مي كند، زيرا به هر ميزان كه مال انسان زياد باشد، مدت محاسبه اش نيز به همان ميزان زياد و طولاني خواهد بود. و به هر ميزان كه مال و دارايي‌اش اندک باشد، مدت زمان حسابش به همان ميزان كوتاه بوده و به سرعت تمام به بهشت برده مي شود. از رسول‌اكرم الله صلي الله عليه وسلم روايت شده كه فرمود: **«إن فقراء المهاجرين يسبقون الأغنياء، يوم القيامة إلي الجنة بأربعين خريفاً»**. (مهاجرين فقراء به مدت چهل سال جلوتر از مهاجرين اغنياء به بهشت برده مي شوند).

3 - نعمت هايي كه مورد استفاده بوده اند:

خداوند روز قيامت از نعمت‌هايي كه در دنيا به انسان اعطا فرموده، ميفرمايد: **«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»**. (سوره التكاثر: 8) (سپس در آن روز از ناز و نعمت باز خواست خواهيد شد).

مقصود از نعمت موارد زير مي باشند:

شكم سير، آب خنک، سايه خانه و مسكن، تعديل در ساختار جسم و روح و لذت خواب.

سعيد بن جبير رضي الله عنه ميگويد: حتي يک جرعه عسل مورد بازخواست واقع ميشود.

مجاهد مي‌گويد: تمام لذات دنيوي شامل بازخواست مي باشند.

حسن بصري مي گويد: نعمت صبح و شام نيز از جمله نعمت هايي هستند كه انسان در مورد آنها مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

ابن عباس ميگويد: نعيم عبارت است از: صحت جسم، چشم و گوش. تفسير ابن كثير: (364/7) انواع نعمت هايي كه شمرده شدند، از باب تنوع در تفسير نعمت بود و گرنه نعمت‌هاي خداوند بسيار زيادند و قابل شمارش نيستند: **«وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللهِ لاَ تُحْصُوهَا»**. (سوره إبراهيم: 34) (و اگر بخواهيد نعمتهاي خدا را بشماريد (از بس كه زيادند) نميتوانيد آنها را شمارش كنيد).

بعضي نعمت ها ضروري و برخي ديگر از مكملات هستند و مردم نيز در ارتباط با نعمت يكسان نيستند. مردم يک دوران از نعمت هايي بهره مي جويند كه در دوره بعدي

(c) ketabton.com: The Digital Library

يا قبلي وجود نداشته و ندارند. در شهري نعمت هايي يافت ميشوند كه در شهر ديگر يافت نمي شوند. انسان ها از تمام اين نعمت ها مسؤل خواهند بود.
در سنن ترمذي از ابي هريره روايت شده كه رسول‌اكرم الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«إن أول ما يسأل العبد عنه يوم القيامة من النعيم أن يقال له: ألم نصح لک جسمک؟ ونروک من الماء البارد»**. مشكاة المصابيح: (656/2) و شماره آن: (1596).
(روز قيامت اولين سؤالي كه در باره نعمت ها از انسان پرسيده ميشود اين است كه: آيا جسمي سالم را به تو نداده بوديم؟ و از آب سرد تو را سيراب نكرده بوديم؟).
بعضي از مردم نعمت هاي بزرگ و با ارزش الهي را كه به آنان عنايت شده‌اند، درک نمي كنند و قدر نعمت يک جرعه آب، يک لقمه طعام، مسكن، همسر و فرزندان را نمي دانند و نعمت را تنها در ساختمان هاي مجلل، باغ ها و سواري هاي آخرين مدل منحصر ميدانند.
شخصي از عبدالله بن عمرو بن العاص سؤال كرد و گفت آيا ما از مهاجرين فقراء نيستيم؟
عبدالله از وي سؤال كرد: آيا همسر داري كه نزد وي بروي؟ گفت: دارم، بعد سؤال كرد: آيا منزلي براي سكونت داري؟ گفت: دارم. عبدالله بن عمرو گفت: پس تو از ثروتمندان هستي. آن شخص گفت: علاوه بر اين من خدمت گزاراني نيز دارم، عبدالله بن عمرو گفت: پس تو از جمله سلاطين هستي. صحيح مسلم: (2285/4) وشماره آن: (2979).
در صحيح بخاري از ابن عباس رضي الله عنه روايت شده كه پيامبر الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس: الصحة والفراغ»**. (دو نعمت وجود دارند كه بسياري از مردم در ارتباط با آنها دچار ضرر و زيان هستند: تندرستي و فراغت وقت).
معني حديث اين است كه اغلب مردم در شكر و قدرداني از اين دو نعمت كوتاهي مي كنند، و به مقتضاي آن دو، عمل نمي كنند و هركس به مقتضاي آنچه كه بر وي واجب است عمل نكند، در خسارت است.
در مسند احمد آمده است كه رسول‌اكرم الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«لا بأس بالغني لمن اتقي الله عز وجل، والصحة لمن اتقي الله خير من الغني، وطيب النفس من النعيم»**.
(كساني كه از معصيت خداوند مي ترسند ثروت براي آنها هيچ اشكالي ندارد. تندرستي براي كساني كه از خداوند مي ترسند، از ثروت بهتر است، و نفس پاكيزه از جمله نعمت ها است).
در صحيح مسلم از ابي هريره رضي الله عنه روايت شده كه رسول اكرم الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«يلقي (الرب) العبد فيقول: أي فُل، ألم أكرمک، وأسودک، وأزوجک، وأسخر لک الخيل والإبل، وأذرک ترأس وتربع؟ فيقول: بلي. قال: فيقول: أفظننت أنک ملاقي؟ قال: فيقول: لا. فيقول: فإني أنساک كما نسيتني. ثم يلقي الثاني فيقول: أي فُل، ألم أكرمک، وأسودک، وأزوجک، وأسخر لک الخيل والإبل، وأذرک ترأس وتربع؟ فيقول: بلي. أي رب، فيقول: أفظننت أنک ملاقي؟ فيقول: لا. فيقول: فإني أنساک كما نسيتني. ثم يلقي الثالث، فيقول له مثل ذلک. فيقول: يا رب آمنت بک وبكتابک وبرسلک وصليت وصمت وتصدقت، ويثني بخير ما استطاع. فيقول: ههنا اذن.**

(c) ketabton.com: The Digital Library

قال: ثم يقال له: الآن نبعث عليك شاهداً عليك، ويتفكر في نفسه، من ذا يشهد علي؟ فيختم الله علي فيه. ويقال لفخذه ولحمه وعظامه: انطقي فتنطق فخذه ولحمه وعظامه بعمله. وذلك ليعذر من نفسه. وذلك المنافق الذي يسخط الله عليه».

(وقتي كه بنده با پروردگارش ملاقات مي كند، پروردگار از وي سؤال مي كند: اي فلاني! آيا از تو احترام نگرفتم؟ سيادت و بزرگي را به تو ندادم؟ همسر به تو ندادم؟ گاوان وشتران را در اختيار تو نگذاشتم؟ كه تو بر آنها سيادت نكردي؟ بنده در جواب مي گويد: آري، پروردگار از وي سؤال ميكند، آيا تو گمان كردي كه روزي با من ملاقات مي كني و براي چنين كاري خود را آماده كرده‌اي؟بنده مي‌گويد: خير. پروردگار ميگويد: همانطور كه تو مرا فراموش كردي، من نيز امروز تو را به فراموشي مي سپارم. با نفر دومي ملاقات ميكند، همان گفتگو ميان او و پروردگارش انجام مي گيرد.

بعد خداوند نفر سومي را ملاقات مي‌كند. همان سؤال را از وي مي پرسد، ميگويد: پروردگارا! به تو و به كتاب تو و پيامبر تو ايمان آورده‌ام، نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام وصدقه داده‌ام، و تا مي تواند پروردگارش را تعريف مي كند. آنگاه پروردگار به او مي گويد: بس است.

سپس خداوند به او مي‌گويد: آيا گواهي عليه تو بياوريم، او بخود مي انديشد. چه كسي عليه من گواهي مي دهد؟ خداوند بر دل او مهر مي زند وبه ران، گوشت و استخوانهاي او حكم مي شود: سخن بگوييد.آنگاه ران، گوشت واستخوانهاي او پيرامون اعمالي كه انجام داده است سخن مي گويند تا عذري براي گناهانش باقي نمانده باشد و اين معامله با منافقيني كه مورد خشم خداوند هستند صورت خواهد گرفت).

سؤال از نعمت، در واقع سؤال از انجام شكر و سپاس در برابر نعمت هايي است كه خداوند به انسان عنايت كرده است. هرگاه انسان شكر كند، در واقع حق نعمت را بجا آورده است. اما اگر منكر شود و از نعمت قدرداني نكند، خداوند بروي خشم خواهد كرد.

در صحيح مسلم از حضرت انس رضي الله عنه روايت شده كه رسول‌اكرم الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«إن الله ليرضي عن العبد أن يأكل الأكلة، فيحمده عليها، أو يشرب الشربة فيحمده عليها»**. (خداوند از بنده راضي و خشنود مي شود وقتي كه لقمه را بخورد و در برابر آن خدا را سپاس گويد، يا يک جرعه آب بنوشد و در برابر آن خدا را سپاس گويد). (مشكاة المصابيح وشماره آن: 42.)

4 - عهد و پيمان:

خداوند انسانها را در برابر عهدوپيماني كه با او بسته‌اند مورد بازخواست قرار ميدهد. آيه: **«وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا»**. (سوره الأحزاب: 15) (آنان قبلاً با خدا عهد و پيمان بسته بودند كه پشت به دشمن نكنند و نگريزند (و در دفاع از اسلام و مسلمين بايستند). عهد و پيمان خدا پرسش دارد (و از وفاي بدان بازخواست ميشود».

و هرگونه عهد و پيمان جايز و مشروعي كه ميان انسانها بسته شود، خداوند در باره ايفاء و عدم ايفاء آن سؤال خواهد كرد. ميفرمايد: **«وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً»**. (سوره الإسراء: 34) (و به عهد و پيمان (خود كه با خدا يا مردم بسته‌ايد) وفا كنيد، چرا كه از (شما روز رستاخيز درباره) عهد و پيمان پرسيده ميشود).

(c) ketabton.com: The Digital Library

5 - گوش، چشم و دل:

خداوند انسانها را در برابر تمام گفته هايشان مورد سؤال قرار مي‌دهد. اينجا است كه انسانها را از گفتن سخنان بدون علم وسندبرحذر داشته است: **«وَلاَ تَقْفُ مَا لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»**.(سوره الإسراء: 36) (از چيزي دنباله‌روي مكن كه از آن ناآگاهي. بي‌گمان (انسان در برابر كارهائي كه) چشم و گوش و دل همه (و ساير اعضاء ديگر انجام مي‌دهند) مورد پرسش قرار ميگيرد).

قتاده مي‌گويد: راجع به آنچه كه ديده‌اي يا نديده‌اي، شنيده‌اي يا نشنيده‌اي، ميداني يا نمي داني، چيزي نگو، زيرا خداوند راجع به همه اينها از تو سؤال خواهد كرد.

ابن كثير مي‌گويد: خلاصه آنچه كه در آيه بيان گرديد، اين است كه خداوند متعال از گفتن سخن بدون علم ومدرک نهي كرده است حتي سخن مظنون و مشكوک را نيز جايز نشمرده است مي فرمايد: **«اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»**. (سوره الحجرات: 12) (از بسياري از گمانها بپرهيزيد، كه برخي از گمانها گناه است).

در حديث آمده است: **«إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث»**. (نزديک گمان نرويد، زيرا كه گمان از بزرگترين دروغ است) در سنن ابو داود آمده است: بدترين سواري و تكيه گاه انسان اين است كه به ظن و گمان سخن گويد.

و در حديثي ديگر آمده است: **«إن أفري الفري أن يري الرجل عينيه ما لم تريا»**. (بزرگتر از همه دروغ ها اين است كه انسان به چشم خود نشان دهد آنچه را كه چشم نديده).

و در حديثي صحيح آمده است: **«من تحلم حلماً كلف يوم القيامة أن يعقد بين شعيرتين وليس بفاعل»**. (تفسير ابن كثير: (308/4). (هركس به دروغ بگويد: من خواب ديده‌ام، روز قيامت به وي امر مي شود تا دو دانه جو را گره زند و او هرگز قادر به اين كار نخواهد بود)

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره البروج

جزء – (30)

این سوره در «مکّه» نازل شده و دارای (۲۲) آیه است.

وجه تسمیۀ این سوره:

این سوره به سبب إفتتاح با سوگند خداوند جلّ جلاله به آسمان دارای برج ها، «بروج» نامیده شد. هکذا در برخی از تفاسیر نام این سوره بنام‌های: «البروج و والسماء ذات البروج» نیز یاد گردید ه است. این سوره با بیان جنایات گروهی شکنجه‌گر آغاز می‌شود که گودالی و خندق و چُقری عمیق حفر می‌کردند و آتشی عظیم در آن می‌أفروختند و مؤمنان را به سوزاندن در آتش تهدید می‌کردند و هرکه دست از إیمان برنمی‌داشت، در آتش می أنداختند. پروردگار با عظمت نیز آنان را به آتش سخت دوزخ وعده می‌دهد که با آتش دنیا قابل مقایسه نیست.

تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ البروج :

سورۀ «البروج» از جملۀ سوره های مکی است، دارای (۱) رکوع، (۲۵) بیست وپنج آیت، (۱۰۹) یکصدونه کلمه، (۴۷۵) چهار صدو هفتاد وپنج حرف، و (۲۰۴) دوصدو چهار نقطه. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر أحمد مراجعه فرماید.).

اکثریت مفسران در تفاسیر خویش این سوره را از سوره های «مکّی» معرفی نموده و بدین باور أند که: هدف اصلی این سوره تقویت روحیه مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به سوی مقاومت، پایمردی و إستقامت است.

پیوند و مناسبت سوره البروج با سوره الانشقاق :

الف: هر دو سوره با سوگند به «السماء» شروع می‌شود.

ب: هر دو سوره به مؤمنان وعده‌ی نیکو می‌دهد و کافران را از مجازات الهی می‌ترساند و از شأن و بزرگی وعظمت قرآن عظیم الشأن بحث بعمل آورده است.

ج: سوره‌ی پیشین می گوید: خداوند از دل و درون همه‌ی مشرکان با خبر است که نسبت به پیامبر و مؤمنان کینه و دشمنی دارند و پیوسته آنان را آزار و شکنجه‌ی روحی و جسمی می‌دهند، دست به تزویر، حیله، دروغ،، فریب، می زند. هکذا سورۀ البروج به آن إشاره می کند که موقعیت ملتهای کفر پیشه‌ی پیشین نیز چنین بوده أند.

فضیلت سورۀ البروج:

در حدیثی از أبوهریره رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: رسول الله صلّي الله علیه و سلّم در نماز عشاء سوره «بروج» و «**وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ** »را می خواندند.

شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول أکرم صلّي الله علیه و سلّم و یاران و پیروانشان در برابر ایذاء و ضرر رسانی کفار است؛ با بیان این حقیقت که کافران أمتهای پیشین نیز مانند مردم مکه در برابر دعوتهای الهی ستیزه گر و در تکذیب حق با هم یکسان بوده‌اند، مانند أصحاب أخدود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ أما خدای عزوجل از آنان إنتقام گرفت زیرا آنان در قبضۀ قدرت وی قرار داشتند پس

(c) ketabton.com: The Digital Library

همین‌گونه از مُنکران عنود و ستیزه گر با دین إسلام نیز إنتقام می‌گیرد چرا که آنان نیز در قبضۀ قدرت وی قرار دارند.

زمان نزول سورۀ البروج :

مضمون کلی سورۀ بروج خود گویای آن است که این سوره در آن دوره ی مکه ی معظمه نازل گردیده است که ظلم و سِتم علیه مسلمانان با شدت هرچه تمام تر در جریان بود و کافران با شکنجه های طاقت فرسا تلاش داشتند مسلمانان را از راه إیمان و إسلام بازدارند.

أسباب نزول سورۀ ألبروج :

سبب نزول این سوره که بر محور أصحاب اخدود دور میزند، به‌طور مؤجز این بود: به یکي از شاهان کفار یهودي به‌نام زرعه بن‌تبان أسعد حمیری معروف به ذو نواس خبر رسید که بعضی از رعایایش از دین نصرانیت به دین اسلام ویا به نصرانیت؟؟ ایمان آورده‌اند پس با لشکریانی از قبیلۀ حُمیر به سراغ إیشان رفت و چون إیشان را دستگیر کرد، میان اینکه یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند، مخیرشان نمود اما آن مؤمنان آتش رابرگزیدند. سپس گودال های برکند و در آنها آتش أفروخت آنگاه به ایشان گفت: هر کس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها میکنیم و هر کس که برنگردد، او را در این آتش میافگنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرأنجام ایشان را در آتش افگندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره گر این صحنه‌ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتاد هزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذونواس آخرین پادشاه حمیری و به قول إبن‌کثیر مُشرك بود.

آشنایی با سورۀ بروج:

این سوره از جمله ی سوره‌های مکی می‌باشد که به بحث درباره‌ی عقاید اسلامی می‌پردازد.محتوای کلی این سوره تقویت روحیۀ مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به پایمردی، مقاومت و إستقامت است.

و محور بحث این سوره عبارت است از قصه‌ی «أصحاب أخدود » که نمونه‌ی بارزی از رشادت و إیثار و فداکاری است.

«اَصْحابِ أخدود »همانها یکه خندق ها کندند و آتش های عظیمی در آن افروختند و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمان شان باز نگشتند.

- سوره در ابتداء به آسمان قسم یاد کرده است که دارای ستارگان شگفت‌انگیز و مدارهای بزرگی است که أفلاک در آن شناورند.
و به روز باعظمت مشهود یعنی روز قیامت سوگند یاد کرده است. و به پیامبران و خلایق قسم خورده است که مجرمان نابود و ریشه‌کن می‌شوند، مجرمانی که مؤمنان را در آتش می‌انداختند تا از دین خود برگردند:«و السماء ذات البروج*و الیوم الموعود*و شاهد و مشهود».
- در سوره بعد از آن یادآور شده است که الله می‌تواند از دشمنانش إنتقام بگیرد، از مجرمانی که در مورد بندگان و دوستان خدا به فتنه أنگیزی می‌پردازند: إن بطش ربک لشدید *إنه هو یبدی و یعید* و هو الغفور الودود*ذو العرش المجید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- و در خاتمه سوره داستان فرعون ستمکار و بلا و نابودی و مصایبی را یادآور می‌شود که به سبب گردنکشی و طغیان دامنگیر فرعون و قومش شد: هل أتاک حدیث الجنود* فرعون و ثمود*بل الذین کفروا فی تکذیب *و الله من ورائهم محیط*بل هو قرآن مجید* فی لوح محفوظ. پایانی است جالب که با موضوع سوره کاملا مناسب است.

أصحاب أخدود:

محدثین و سیرت نویسان داستان أصحاب أخدود را به روایات مختلفی نقل و نوشته اند، خلاصه وچکیده این داستان به استناد حدیثی (صحیح مسلم) در خلاصه ی تفسیر بیان شده است که سبب شأن نزول این سوره را نیز بیان مینماید.

سیرت نویسان می نویسند:

بنابر روایت ابن عباس (رض)در زمان پادشاهي «یوسف ذونواس در کشور یمن» مدت تقریباً هفتاد سال قبل از ولادت با سعادت پیامبر صلی الله علیه وسلم، کاهن ودر روایت ساحر ماهر و ذی خبره می زیست.

سیرت نویسان می أفزایند: بعد از اینکه این ساحر مریض سخت شد، به حضور« یوسف ذونواس» رفته و عرض داشت که من دچار مریضی سخت و نا علاجی شده اُم واجل و مرگ من فرا رسیده است، پس لطفاً یک جوانی را در إختیار من قرار دهید تا سحر وجادوگری را به او تعلیم دهم، شاه به در باریان هدایت فرمود، تا جوانی ذکی و هوشیار را إنتخاب وآنرا در اختیار ساحر قرار دهند.

در باریان جوان مورد نظر را یافتند و در إختیار جادوگر وساحر دربار قرار دادند، مؤرخین این جوان را در روایت خویش «عبد الله بن تامر» معرفی داشته أند. این جوان مطابق تعلیمات ساحر، همه روزه، غرض أموزش واخذ دوره سحری وجادوی، به قصر شاهی، نزد ساحر در رفت وآمد بود، در یکی از روز ها دربین راه به موعظه یک راهب و عالم مسیحی (که در آن وقت) دین مسیح دینی برحق بود) برخورد. این جوان بعد از إستماع نصایح وعظ راهب، به حقیقت دین الهی پی برد، وسر أنجام مسلمان شد، خداوند چنان ایمان کامل و قوی نصیب اش گردانید، که به خاطر إیمان أذیتهای مردم را تحمل کرد. جوان (عبد الله بن تامر) از آن روز به بعد همه روزه به دیر و یاصومعه این عابد و عالم دینی میرفت و علاقمند بود که مدتی طولانی نزد این عالم روحانی باقی بماند و از وعظ و نصایح سودمند وعلمی اش استفاده ببرد.

الله را عبادت میکرد وزیاد تر اوقات طوری إتفاق می اُفتاد که در رفتن به نزد ساحر چون مدتی زیادی نزد راهب باقی می ماند، تأخیر صورت میگرفت.

مؤرخین می أفزایند: از اینکه جوان در زیادتری از روز ها به تأخیر در موعود خویش به نزد ساحر میرسید، ساحر او را تنبه میکرد وحتی او را میزد.

جوان به راهب مسیحي شکایت کرد و آنرا از ماجر ولت وکوب اش توسط ساحر در بار شاهانه، مطلع ساخت.

راهب به جوان گفت پسرم وقتی ساحر گفت چرا دیر کردی بگو کسان من مرا معطل داشتند و هر گاه، اعضای خانواده گفت که چرا دیر به خانه آمدی بگو، ساحر مرا معطّل نمود.

جوان در همین رفت و آمد بود که روزی مردم را دید که یک شیر بزرگ و خطرناکی، راه مردم را مسدود نموده و میخواهد مردم را به هلاکت برساند، جوان گفت من امروز معلوم مي کنم که نصایح و پند راهب بر حق است و یا هم کار و فعالیت هاي ساحر.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جوان سنگی را بر داشت و گفت «یا الله» اگر امر راهب در نزد تو محبوب تر است پس این شیر را باین سنگ بکش و سنگ بر سر شیر زد و او را کشت و مردم را از شر این شیر درنده نجات داد.
جوان داستان را به راهب اطلاع داد، راهب براي اين جوان گفت: پسرم تو بزودی دستگیر خواهی شد و هر گاه گرفتار شدی خواهشمندم مرا معرّفی نكني.
آن جوان از آن تاریخ بعد شروع به مداوای مریضان می کرد و جذامی (لپرسی یا خوره مریضی خطرناک است که: معمولاً به دلیل یک باکتری به نام مایکوباکتریوم لپرا بروز پیدا می‌کند. این مریضی علائم آشکاری دارد که بیشترین اثرات آن روی قسمت‌های عصبی بدن و نواحی پوستی شخص مریض دیده میشود) وبرصی یعنی مریضی(پیسی) را معالجه و بهبودی میداد، در یکی از روز ها یکی از افرا د وابسته به شاه که کور بود، نزد آن جوان آمده و تقاضای کرد که چشم او را بینا بسازد، جوان گفت من کسی را شفاء داده نمیتوانم، بلکه این پروردگار با عظمت است که شفاء دهنده است.
پس اگر تو ایمان به الله بیاوری من از الله خود میخواهم تا تورا بینا سازد، ودر این راه از الله خود کمک می طلبم، آن شخص به شنیدن این حرف، إیمان آورده و جوان دعا نمود و خداوند او را شفاء داد.
زمانیکه این شخص بینا شد نزد شاه «یوسف ذونواس» رفت و ماجرای شفا چشم خویش را به حضور شاه بیان داشت. شاه به این شخص گفت که کی تو را شفا داد؟
شخص گفت: پروردگارم.
شاه گفت: من.
شخص گفت: نه پروردگار من و تو.
شاه گفت: آیا غیر از من خدایی دیگری برای تو است.
شخص گفت: بلی پروردگار من و پروردگار تو الله است.
شاه به درباریان خویش امر گرفتاری و شکنجه او را صادر کرد.
شخص بعد از شکنجه جوانی را که به دوعای او بینا شده بود معرفی داشت.
شاه به گرفتاری آن جوان أمر فرمود وجوان را نزد شاه حاضر نمودند. شاه بعد از حاضر شدن جوان در نزد اش از او پرسید: تو هستی که مریضان جذامی و مبروص را شفا میدهی؟
جوان گفت: من أحدی را، شفا نمیدهم بلکه پروردگارم شفا میدهد.
شاه گفت: آیا غیر از من برای تو خدایی هست؟
جوان گفت: بلی خدای من و تو.
پس دستور داد او را شکنجه نمودند که محرّك و معلّم اوّلی را معرّفی کند.
جوان را آن قدر شکنجه کردند تا راهب را معرّفی کرد.
مؤظفین در بار راهب را دستگیر و راهب راشکنجه غیر انساني نمودند که حتي سر او را توسط، ارّه بریدند وجسد او را دونیم ساختند. و بجوان گفتند از دینت بر گرد، در غیرآن به همچو شکنجه اي روبرو خواهي شد.
جوان از تسلیم شدن وگذشت از راه خویش إبا و امتناع ورزید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاه دستور داد عدّه ای او را برداشته و بر فلان و فلان کوه بردند. اگر از دینش برگشت او را رها سازند و اگر برنگشت از بالای کوه غلطانیده و بدرّه عمیق پرتاب اش کنند تا پاره پاره شود.
سیرت نویسان می أفزایند: زمان موعود رسید. درباریان جوان را گرفته و بر بالای کوه بردند. زمانیکه جوان بر سر قلعه کوه رسید دعا کرد: پروردگارا مرا از شر ایشان نجات ده.
میگویند با گفتن همین دعا کوه به لرزیدن آغاز کرد. همه محافظین همراه به قَعر دره ها پرتاب وبه هلاکت رسیدند. وجوان صحیح وسالم نزد شاه دوباره برگشت و براي شاه گفت: الله همه محافظین شما را به هلاکت رسانید.
شاه برای بار دوم به محافظین خویش أمرفرمود تا اورا گرفته و در میان أمواج خروشان بحر غرق نمایند. محافظین جوان را گرفته بر کشتی سوار وروانهٔ قعر بحر شدند. محافظین زمانیکه میخواستند که جوان را به بحر پرتاب کنند. جوان با خود گفت: الهی مرا از شر این ظالمان نجات ده! در همین أثنا کشتی یکجا با محافظین اش غرق وجوان صحیح وسلامتی نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت مأمورین چه شدند. گفت خدای من آنها را هلاک وغرق در بحر نمود.
جوان روی به شاه کرد و گفت: تو قاتل من نیستی تا اینکه هر چه من بتو میگویم انجام دهی. گفت چه کنم گفت مردم را جمع کن و مرا بر تنه درخت خرمایی به دار بزن. پس تیری از تیردان من بگیر و در مرکز کمان گذارده و بگو: بنام پروردگار و خدای این جوان و کمان را بکش تا تیر بمن اصابت کرده و کشته شوم.
پس از شنیدن این سخن شاه مردم را جمع و جوان را بدار آویخت و تیری از کیسه تیر او بکمان گذارد و گفت بنام «الله این جوان» و تیر را رها نمود و تیر به پیشانی جوان إصابت نموده و بدین ترتیب این جوان مؤمن به شهادت رسید. مردم که غرض تماشا آمده بودند به یک صدا فریاد کشیدند وگفتند: «ما ایمان به الله» این جوان آوردیم.
همکاران و پاسبانان شاه بعد از دیدن این صحنه رو به شاه کرده و گفتند: دیدی از آنچه میترسیدی به سرت آمد و مردم همه بخدای جهان ایمان آوردند.
شاه از این وضع عصبانی شد و دستور داد که خندق های عمیقی حفر کنند ودرآن آتش به افروزند. هرشخص که از دین این جوان إنکار کند آن را رها و سایرین که معتقد و مؤید دین این جوان شده اند، در چقری و گودال های آتش زنده بسوزانید! که در این میان تعدادی زیادی از مؤمنان طعمهٔ حریق شدند. (مؤرخین تعداد مؤمنان موحد که طعمه این حریق شده أند تقریباً در حدود 12 الی 20 هزار نفر تخمین زده أند.)
سیرت نویسان می أفزایند:در آنروز پروردگار با عظمت برای مؤمنان چنان قوت واستقامت نصیب گردانید که هیچ کدام از آنان بر ترک إیمان راضی نشدند و أُفتادن در آتش را پذیرفتند، ولی از دین وعقیده خویش إنکار نه نمودند.
میگویند فقط یک زن که طفلی در آغوش داشت، از رفتن در آتش خود داری کرد.
آنگاه طفلش برایش گفت: مادر جان صبر کن، زیرا که حق با تو هست.
ابن کثیر مي نویسد: در روایت محمد بن إسحق آمده است: جایی که کودک «عبد الله بن تامر» مدفون بود إتفاقاً بنابر ضرورت در زمان حضرت عمر فاروق أعظم حفاری شد و از آنجا جسد (عبد الله بن تامر) صحیح و سالم بیرون آمد که شسته نشده بود، و دستش بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

جراحت که تیر خورده گذاشته شده بود، یکی از ناظران دست او را از زخم بر داشت و از آن خون جاری شد، باز در آنجا گذاشت، خون قطع گردید، و در دستش انگشتری بود که در آن کلمه «الله ربی» حک گردیده بود.
والی یمن موضوع را به حضرت عمر اطلاع داد. حضرت عمر در جواب گفت او را با وضعیت که وجود دارد یکجا با انگشترش دوباره دفن نماید.
إبن کثیر می نویسد که وقایع اتشوزی مؤمنان در خندق آتش سوزی، واقعه یگانه نبود، بلکه همچو وقایع دو و یا سه واقعه دیگری در منطقه دیگری نیز رُخ داده است. و یکي از این واقعه دریمن (که وقوع آن در زمان هفتاد سال قبل از بعثت آن حضرت صلي الله علیه وسلم پیش آمده است.) که قرآن عظیم الشأن آنرا در این سوره بیان نموده است، آن خندق نجران از ملک یمن است.

هدف کلی از بیان این داستان:

هدف کلی ونهای بیان این داستان را میتوان در نکات ذیل جمعبندی وخلاصه نمود:

1 - تعبیر مؤمنین که در مقابل عذاب و آزار و شکنجه‌ی دیگران صبر پیشه کنند.
2 - تخفیف و تهدید کافران که بدانند بعد از ظلم خود چه عذابی پیش رو خواهند داشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة البروج

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايندۀ ومهربان

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿١﴾ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿٢﴾ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾ قُتِلَ أَصْحَابُ الأُخْدُودِ ﴿٤﴾ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ ﴿٥﴾ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴿١٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ﴿١٤﴾ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿١٥﴾ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ﴿١٦﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿٢٠﴾ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾

ترجمۀ مؤجز:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (١): (قسم به آسمان كه داراى برج هاست».

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» (٢): (وقسم به همان روز موعود (= روز قيامت)».

«وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» (٣): (و قسم به هر بيننده، و آنكه ديده ميشود. (شاهد و مشهود) برخى از مفسرين مينويسند كه شاهد (= روز جمعه) و «مشهود» (= روز عرفه).

«قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ»(٤): (أصحاب أخدود (= خندق داران) به هلاكت (و نابودى) رسيدند.).

«النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ» (٥): (خندق هاى پر از آتش و داراي هيزم فراوان).

«إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» (٦): (هنگاميكه بر (كنارۀ) آن نشسته بودند).

«وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» (٧): (و آنان آنچه را با مؤمنان أنجام ميدادند تماشا ميكردند.).

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (٨): (و هيچ ايرادي از آنان نگرفتند، جز اينكه به الله پيروزمند ستوده ايمان آورده بودند).

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ» (٩): (خدايى كه سلطنت آسمان ها و زمين از آن اوست، و خداوند بر همه چيز شاهد و ناظر است».

«إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ» (١٠): (بدون شك كسانيكه مردان و زنان مئومن را شكنجه دادند آنگاه توبه نكردند، براى آنان عذب جهنم باشد و عذاب سوزان آتش را در پيش دارند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» (١١): (« بی گمان کسانیکه ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنها باغ های بهشت که تحت آن نهر ها جاری است واین است همان کامیابی بزرگ).
«إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (١٢): (به راستی (مجازات و) فرو گرفتن پروردگارت سخت است).
«إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ» (١٣): (همانا اوست که (آفرینش را) آغاز می کند و دو باره (بعد از مرگ) باز می گرداند).
«وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ» (١٤): (و او آمرزگارِ دوستدار است).
«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» (١٥): (صاحب عرش با عظمت).
«فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ» (١٦): (هر آنچه بخواهد انجام میدهد).
«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ» (١٧): (آیا خبر لشکرها به تو رسیده است؟!».
«فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ» (١٨): (که (همان) فرعون و ثمود باشند).
«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ» (١٩): (حق این است که کافران همواره تکذیب میکنند).
«وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ» (٢٠): (در حالیکه خداوند از پشت سر ایشان را احاطه کرده است».
«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» (٢١): (بلکه این قرآن، بزرگوار و عالي قدر است).
«فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (٢٢): (که در لوح محفوظ (در صفحه محفوظ) (نگاشته شده) است.

تفسیر مختصر:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (١ الی ١١) در بارۀ أصحاب أخدود، موضوعات متعلق به مجازات و مکافات مورد بحث قرار داده شده است.

تشریح لغات و إصطلاحات:

«ذات البروج»: دارای برجها، برجهای ستارگان و کهکشانها، یا دوازده برج مشهور به صور فلکی که هر کدام به یکی از موجودات زمینی شباهت دارد، که شش تای آنها در شمال خط استوا قرار دارند: حمل ثور، جوزاء، سرطان، أسد، سنبله (فصل بهار و تابستان) و شش تای دیگر در جنوب خط استوان میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت (فصل خزان و زمستان)، آورده اند که: آفتاب سه برج أول شمالی را در سه ماه طی می‌کند که همانا فصل بهار است، سه برج دیگر را در سه ماه دیگر طی می‌کند که فصل تابستان است. همچنین سه برج اول جنوبی را در سه ماه که فصل خزان است طی می‌کند و سه برج دوم جنوبی را در سه ماه دیگر طی می‌کند که فصل زمستان است.
ولی ماه هر یک از آن‌ها را در دو یا سه روز می‌پیماید پس ماه دارای بیست‌وهشت منزل است و دو شب را هم پنهان می‌ماند.
معنای دیگر بروج در زبان عربی، قصور جمع قصر است.
«الیوم الموعود»: روز قیامت.
« شاهد»: گواه، شهادت دهنده.
«مشهود»: مورد گواهی، گواهی داده شده، مورد شهادت واقع شده.
« قتل »: مرگ بر، نفرین بر، نابود باد!

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أصحاب الأخدود»: آتش داران گودال، صاحبان کوره‌ی آدم سوزی، شکنجه گران صاحب خندق و گودال.
«اخدود»: خندق و گودال بزرگ، خندق بزرگ مستطیلی، جمع آن اخادید است.
« ذات الوقود»: صاحب سوخت آتش.
«الوقود»: هیزم، أفروزینه، آن چه بدان آتش روشن می کنند، سوخت آتش. [بقره/۲۴، وقودها الناس و الحجارة]، [←آل عمرن/۱۰، اولئك هم وقود النار]، [تحریم / ۶وقودها الناس و الحجارة].
«قعود»: جمع قاعد، نشستگان.
«شهود»: جمع شاهد، گواهان، ناظران جنایت و آدم سوزی.
«ما نقموا»: انتقام نگرفتند، عیبی نیافتند، کار زشتی ندیدند.
«الحمید»: ستوده، سزاوار ستایش.
«فتوا»: آزار دادند، شکنجه کردند، مورد إبتلاء قرار دادند.
«الحریق»: سوزان.
«الفوز»: کامیابی، رستگاری، پیروزی.

تفسیر:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (۱):

(قسم به آسمان که دارای برج هاست». ویا قسم به آسمان که دارای منازل است و منازل آفتاب و ماه و ستارگان را که با نظمی کامل در حرکت هستند دربردارد. سیر وحرکت نظام شمسی، آفتاب، ماه و ستارگان بر کمال قدرت الله متعال و بر کمال رحمت و گستردگی علم و حکمتش دلالت مینماید. تعداد کثیری از مفسران از جمله: ابن عباس، مجاهد، قتاده، حسن بصری، ضحاک و سدی « **الْبُرُوجِ** »را به سیاره ها و ستاره های عظیم الشأن آسمان تفسیر کرده أند. (تفهیم القرآن).
قرآن کریم سیارات را در آسمان متمرکز ندانسته است، بلکه هر سیاره را به حرکت ذاتی خویش متحرک قرار می دهد، چنان که در آیه ی 40 از سوره ی «یس» آمده است که: «وكل في فلك يسبحون» مقصود از فلک در اینجا آسمان نیست، بلکه مدار سیارات است که در آن حرکت می کنند. (مظهری).

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» (۲):

(و به همان روز موعود». قسم به روز موعود که روز قیامت است و خداوند به مردم وعده داده است که آن ها را در آن روز گرد آوَرَد و همه را یک جا جمع کند. این وعده الهي امکان ندارد که تغییر کند یا خلاف آن عمل شود.خواهی نخواهی واقع‌شدنی است و مدّت معیّن و مشخّصی به وقوع می پیوندد.

«وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» (۳):

(و به هر شاهد و هر مشهود). و این شامل هرکس مي گردد که به این صفت متصف باشد. یعني بیننده و آنچه دیده مي شود و حاضر و آنچه حاضر شده است. آنچه خداوند برای اثبات آن سوگند خورده مواردی است که این سوگند در بردارد و آن نشانه های بزرگ الهی و فرمان آشکار و رحمت گسترده اش می باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به قولی: شاهد روز جمعه است که بر هر عمل کننده‌ای به آنچه که در آن عمل کرده است، شهادت می‌دهد. الله متعال، فرشتگان، أنبیاء – پیامبر (ج)، أعضای بدن: (شهادت دهنده). و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حج أند و فرشتگان در آن حاضر می‌شوند. یا مراد از مشهود: عجایب و شگفتی‌هایی است که مردم در روز قیامت می‌بینند.«تفسیر أنوار ألقرآن».

قابل تذکر است که: مفسران در مورد (ألشاهد) و (ألمشهود) دارای إختلاف رأی أند که حتی برخی از مفسران دراین مورد شانزده قول را در تفاسیر خویش تذکر داده اند. هکذا در یک روایت آمده است که: شاهد یعنی روز قیامت و مشهود یعنی روز عرفه. و قولی می‌گوید: شاهد یعنی حضرت محمد و مشهود یعنی روز قیامت. و قولی گفته است: شاهد یعنی أعضای انسان و مشهود یعنی بنی آدم. و صاوی می‌گوید: بهتر آن است که آن را عامتر در نظر آوریم؛ چرا که به صورت نکره آورده شده أند تا شامل هر شاهد و مشهودی بشود. (صفواة التفاسر)

«قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» (۴):

(أهل خندق‌ها نابود شدند). گفته شده آنچه بر آن قسم خورده شده فرموده الهی است که میفرماید: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» یعنی الله أهل خندق ها نابود گردند. أهل خندق ها قومی کافر بودند که گروهی مؤمن با آن ها زندگی می کردند. کافران از مؤمنان خواستند که به دین آن ها بگروند اما مؤمنان از پذیرفتن دین کافران إمتناع ورزیدند. آنگاه کافران خندق های در زمین حفر وغرض مجازات مؤمنان و سوختن آنان درآن آتش أفروختند.

قرطبی فرموده است:«اخدود» عبارت از إیجاد شکافی بزرگ و مستطیل شکل است که در زمین إیجاد می‌شود. جمع آن «أخادید» است. و معنی (قتل) یعنی نفرین و لعنت بر او باد! ابن عباس (رض) فرموده است: در هر جای قرآن «قتل» آمده باشد به معنی لعنت است. (تفسیرقرطبی ۲۸۴/۱۹).

«النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ» (۵):

(خندق های پُر از آتش و دارای هیزم فراوان). « **النَّارِ** » را در إصطلاح نحوی می‌گویند بدل از «اخدود». یعنی «قتل أصحاب النار ذات الوقود». یعنی نابود شوند کسانی که صاحبان آتش برافروخته هستند. «**ذَاتِ ٱلْوَقُودِ**» یعنی صاحب سوخت. چون سوخت است که شعله را تقویت و تحریک می‌کند. آتشی که صاحب سوخت است، یعنی تمام نمی‌شود و شعله‌ور بودن و برافروخته‌بودنش ادامه دارد. أبو سعود گفته است: این بیانگر آن است که بسی بزرگ و زبانه‌کش است و هیزم فراوانی سوخت آن را تأمین می‌کند. (ابو سعود ۲۵۲/۵).

«إِذْ هُمْ عَلَيهَا قُعُودٌ» (۶):

(هنگامیکه بر (کنارهٔ) آن نشسته بودند). یعنی: آنگاه که کافران بر حاشیه و لبه‌ی خندق با خیال راحت نشسته و نظاره گر زنده زنده سوختن وتعذیب شدن مؤمنان بودند و لذت می بردند.

باید گفت که: إرتکاب گناه یك مسئله است، ولی سنگدلی و نظاره گری و رضایت بر آن، مسئله دیگر است، ظالمان که: شاهد بر شکنجه مؤمنان أند، باید بدانند وفراموش نکنند که: الله شاهد بر آنان و کار آنهاست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» (۷):

(و آنان بر آنچه با مؤمنان می کردند حاضر بودند). یعنی نسبت بدان‌چه بر سر مؤمنان می‌آوردند از إرتداد از إسلام و انداختن آنان در مابین آتش، شاهد بودند. یعنی خود، شاهد شکنجه‌هایی بودند که به أهل إیمان تحمیل می‌کردند. شاهد بودن‌شان یعنی اینکه از اعمال خودشان کاملاً لذت می‌بردند و اینکه ظالمان آن‌چنان از لحاظ روانی آشفته می‌شوند که لذت را در این می‌بینند که مؤمنی را در عذاب و شکنجه ببینند.

ملاحظه میشود که: منطق کافر، همانا تهدید و إنتقام است. از فحوای آیهٔ مبارکه در می یابیم که: در نزد کفّار، ایمان بزرگترین جرم بحساب می آید، آنان جز با دست برداشتن از ایمان به چیز دیگری راضی نمی‌شوند. ولی کافران باید بدانند که حامی مؤمنین خدای عزیز است که قدرت انتقام دارد.

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (۸):

(و از آنان عیب جویی نکردند مگر آنکه بخدای عزیز وحمید إیمان آوردند). یعنی بر مؤمنان جز إیمان به الله متعال دیگر عیبی نمی‌گرفتند؛ یعنی مؤمنان در نزد آنان هیچ گناهی نداشتند، مگر اینکه از پروردگارشان إطاعت می‌نمودند و اگر چنین نمی‌بود، نه ایشان را آزار می‌دادند و نه بر آنان ستم روا می‌داشتند. در آیهٔ مبارکه می‌خواهد به این نکته اشاره کند که سبب سوزاندن آنها با آتش چیزی نبود جز این که آنها به خدای یگانه و یکتا ایمان داشتند و این هم گناهی نیست که موجب مجازات وعقوبت باشد.

« نَقَمُوا»: از مادهٔ نقمت است، یعنی چیزی را زشت شمردن و بد دانستن، چه با زبان و چه با عقوبت و إنکار.

«عزیز»: أسماء ألحسنی، قادر، قوی، به سختی و شدت انتقام می‌گیرد، دارای عزت و قهر و غلبه، به کسی نیازی ندارد (تهدید کفار).

«حمید»: محمود، دارای صفات خوب و مؤمنین را به پاداش صبرشان جزا می دهد. از أسماء الحسنی، (بشارت به مؤمنین).

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۹):

(خدایی که سلطنت آسمان ها و زمین از آن اوست، و خداوند بر همه چیز شاهد وناظر است». ذات پروردگار بر هر چیزی گواه و به هر امری داناست، بر هر کاری آگاه و به أمور کوچک و بزرگ إحاطه دارد.

از جمله به عملکرد آنان با مؤمنان؛ پس چیزی از أعمال‌شان بر او پنهان نمی‌ماند. البته این وعیدی سخت برای خندق و گودال أفروزان و وعده‌ای نیک برای مؤمنانی است که به‌خاطر دین خود مورد عذاب قرار گرفتند.

در این آیات متبرکه آن دسته از صفات و ویژگی های الله متعال تذکر یافته که با توجه به آن ها تنها او مستحق آن است که به او ایمان آورده شود و نشان دهنده ی آن هستند که کسانی که از این که کسی به این الله ایمان بیاورد ناراحت و برآشفته شده و دست به ظلم و ستم می زنند.

«إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ» (۱۰):

(بدون شک کسانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه دادند آنگاه توبه نکردند، برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنان عذاب جهنم باشد و عذاب سوزان آتش را در پیش دارند).یعنی: برای آنان عذابی دیگر افزون بر عذاب کفرشان است که این عذاب، عذاب سوزان می‌باشد؛ به‌سبب حریق سوزانی که برای مؤمنان برپا کردند. حسن بصری (رض) فرموده است: «بنگرید به‌سوی بحز بی‌کران جود و کرم پروردگار متعال؛ در حالی‌که آنها دوستانش را کشتند اما او بازهم آنان را به‌سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند».

«ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ»: مردان و زنان مؤمن؛ زیرا در میان شکنجه‌شوندگان زنان نیز بوده‌اند و می‌گویند زن مؤمنی از ترس کودکش نزدیک بود از ایمان خود برگردد ولی کودک به سخن آمد و مادر را ترغیب به ادامۀ راه خود کرد که برحق بود و مادر مؤمنه در آتش سوزانده شد.

«ثُمَّ لَمْ يَتُوبُواْ»: سپس توبه نکردند، یعنی با اینکه بدترین کار را با مؤمنین کردند و آنها را زنده در آتش سوزاندند ولی بازهم اگر توبه می‌کردند و برمی‌گشتند، خداوند تمام آنها را می‌بخشید و توبه‌ی آنها را قبول می‌کرد. سبحان الله. این آیه خطاب به قریش و ظالمین و ترغیب آنان به توبه است.

«عَذَابُ جَهَنَّمَ وَعَذَابُ ٱلْحَرِيقِ»: عذاب سوزان جهنم با حرارتی مضاعف و چندین برابر حرارت آتش دنیا و بدن‌های عظیم و بزرگ برای عذاب بیشتر.

و این سُنت إلهی است آن کسانی که زنان و مردان اهل ایمان را دُچار فتنه ساختند و کوشیدند تا از لحاظ إیمانی آنان را در پرتگاه سقوط قرار دهند. سپس توبه نکردند، عذاب جهنم از آنها است، چون این دنیا را برای اهل ایمان با شکنجه‌ها و اذیت و آزارها جهنم ساختند.

«وَلَهُمْ عَذَابُ ٱلْحَرِيقِ»: چرا عذاب حریق: چون سخن از أصحاب اخدود بود، کار به جایی رسیده بود که مؤمن را به خاطر ایمانش زنده زنده به آتش می‌انداختند. پس جزای آنها از جنس عمل‌شان خواهد بود و عذاب آتش برای آنها است. عذاب دوزخ مربوط به قیامت و عذاب حریق – سوزان - مربوط به دنیاست.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: عذاب سوزان به این دلیل جدا از عذاب جهنم در آیه مبارکه ذکر گردیده است که آنان إیمان آورندگان مظلوم را زنده زنده در آتش سوزانده بودند. به احتمال زیاد این آتش متفاوت با آتش عادی جهنم و از آن سوزنده تر و دردناک تر خواهد بود که اینان در آن سوزانده خواهند شد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» (۱۱):

(بی کمان کسانیکه ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنها باغ های بهشت که تحت آن نهر ها جاری است واین است همان کامیابی بزرگ).این همان کامیابی به مطلوب، دستیابی به اُمور خوشایند و دریافت همه خوبی‌هاست که به فضل خداوند منّان به دست می‌آید.

این آیۀ مبارکه دلالت می‌کند بر این‌که: به کسی که بر کفر مجبور ساخته می‌شود، سزاوارتر این است که در برابر هرگونه تهدیدی پایداری نماید و شکیبایی ورزد، هرچند برای وی گفتن کلمه کفر نیز رخصت است. روایت شده است که مسیلمه کذاب دو تن از أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را دستگیر کرد و به یکی از آن‌ها گفت: آیا شهادت می‌دهی که من رسول الله هستم؟ آن صُحابی گفت: بلی ! پس‌مسیلمه او را رها

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرد. سپس به صحابی دیگر نیز چنین گفت ولی آن صحابی درجوابش فرمود: نه، من چنین شهادت در مورد تو نمی‌دهم بلکه تو دروغگویی بیش نیستی! پس مسیلمه آن صُحابی را کشت. چون خبر این واقعه به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، فرمودند: «آن کس که مسیلمه رهایش کرد، به رخصت عمل نمود و بنابراین، هیچ پیامدی بر وی نیست ولی آن کس که کشته شد، به فضیلت عمل کرد بنابراین، (این فضیلت) بر او گوارا و مبارک باد».«تفسیر أنوار القرآن»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۲ الی ۲۲) درمورد اینکه ؛ قدرت کامل از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (١٢) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ (١٣) وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (١٤) ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (١٥) فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ (١٦) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (١٧) فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ (١٨) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (١٩) وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ (٢٠) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ (٢١) فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (٢٢)

تشریح لغات واصطلاحات:

«بطش»: قهر گرفتن، با شدت و خشونت گرفتن، درهم فرو کوفتن، فروگرفتن، ناگهانی یورش بردن، کیفر سخت.

«یبدء»: شروع می‌کند، پدید می آورد.

«یعید»: باز می گرداند.

«الودود»: دوستدار.

«المجید»: با مجد و شکوه، باعظمت.

«الجنود»: جمع جند، لشکریان، سپاهیان، سربازان.

«في تکذیب»: غرق در تکذیب اند، کارشان تکذیب است.

«من وراء»: از پشت، از هر سو.

تفسیر:

خداوند متعال بعد از بیان عقاب و جزای مشرکین، در إدامه مکافات مؤمنین را بیان می‌فرماید؛ چرا که قرآن کریم مثانی است و به هر دو بُعد کفر و إیمان و عقاب و پاداش آنها می‌پردازد. طوریکه می فرماید:

«إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (١٢):

(به راستی (مجازات و) فرو گرفتن پروردگارت سخت وسنگین است). یعنی: یقیناً عذاب الهی بر کسانی که نافرمانی‌اش می‌کنند مضاعف و سهمگین واز طاقت بیرون است، مجازاتش چنان سخت است که هیچ کس وهیچ چیز در برابرش مقاومت کرده نمیتواند و چون کسی را بگیرد هلاک و تباه می‌سازد. بخصوص این ظالمان و مستبدانی که داستان شان در فوق بیان یافت.

بطش: گرفتن همراه با خشونت و شدت است و چون خود آنکه مفید معنای شدت است، باز به شدت وصف شود، بیانگر آن است که در نهایت سختی و سهمگینی است.

«إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ» (١٣):

(یقیناً وی همان ذاتیست که آغاز میکند وإعاده مینماید). پس کسی که توان آغاز و إعاده

(c) ketabton.com: The Digital Library

را دارد حمله و یورش او شدید است. یعنی: از قوت و قدرت تامه حق تعالی این است که؛ مخلوقات را در بدایت آفرینش به وجود آورده و در نهایت دوباره زنده می‌کند. از عدم خلق کرده و در عین اینکه استخوان‌های پوسیده‌اند زنده می‌گرداند. او می‌میراند و باز زنده می‌سازد، ایجاد کرده و برابر ساخته است؛ بیافریده وهدایت نموده است.
باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: آفریدن و بازگرداندن، کار همیشگی پروردگار با عظمت است، واضح است که؛ قدرت الهی بر آفریدن و بازگرداندن یکسان است.

«وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ» (۱۴):

(و او آمرزگارِ دوستدار است). خداوند هم قهر و غلبه دارد و هم بخشش و محبّت. آنکه قادر به گرفتن دشمنانش است، بخشاینده‌ی گناهان دوستانش می‌باشد. یعنی: حق تعالی از گناهان بندگان مؤمنش درگذشته و آن را می‌پوشاند و ایشان را بدان گناهان رسوا نمی‌سازد. برای هر تایب و پشیمان از گناه حلم فراوان دارد، تقصیرکاران را می‌آمرزد و کسانی را که به او رو آورند دوست می‌دارد.
ابن عباس (رض) فرموده است: همان‌طور که انسان برادر خود را دوست دارد الله متعال هم دوستداران خود را دوست دارد و به آنان مژده‌ی خیر میدهد.(قرطبی ۲۹۴/۱۹.).
مفسرین در إعجاز این آیهٔ متبرکه مینویسد: خداوند کلمه «ودود» را با «غفور» یک جا بیان کرده است تا بر این دلالت نماید که گناهکاران هرگاه به سوي خدا برگردند و توبه کنند خداوند گناهانشان را می آمرزد و آنان را دوست می دارد.
چنین نیست همان طور که برخی به إشتباه می گویند «فقط گناهانشان بخشیده می شود و دیگر آن ها را دوست ندارد.»
بلکه خداوند از توبه بنده اش بیش تر از مردی شاد مي شود که شترش را با آب و غذایش در بیابانی گم کرده و نا اُمید و به إنتظار مرگ در زیر سایه درختی در از کشیده است. اما ناگهان شتر را بالای سر خود می یابد و مهار آن را می گیرد و از فرط خوشحالی آن چنان کنترول خود را از دست میدهد که مي گوید:« پروردگارا! تو بنده مني و من خدای تو!» خداوند از توبه بنده اش بیشتر از این مرد خوشحال می شود. ستایش و تمجید خدا را سزاست که احسان خیر فراوانی دارد!

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» (۱۵):

(صاحب عرش با عظمت). یعنی: حق تعالی پروردگار عرش بزرگ و صاحب مجد و بزرگی است.
« **الْمَجِيدُ** » یعنی الله متعال مجید است و مقامش از مقام تمام خلایق والاتر و به تمام صفات کمال و جلال متصف است. الله متعال؛ ذات بزرگ و صفات زیبا دارد، دارای أفعال نیکو است و عَظَمت و جلال مخصوص اوست.الله متعال علاوه بر آفریدن، تدبیر و فرمان‌روایی همه چیز برای اوست.

«فَعَّالٌ لِّمَا يرِيدُ» (۱۶):

(هر آنچه بخواهد انجام می دهد). یعنی: حق تعالی هر چه را بخواهد انجام می‌دهد، هرچه را اراده نماید حکم می‌نماید، حکمش را کسی باز نمی‌گرداند، از آنچه انجام دهد، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. قضایش را کسی رد نمی‌کند، عطایش را کسی منع نمی‌نماید و چون منع کند کسی داده نمی‌تواند، قدرتش نافذ است و حکمتش واضح.الله متعال متعال بر هیچ

(c) ketabton.com: The Digital Library

چیزی مجبور نیست و هیچ کسی قادر به اکراه و اجبار او نخواهد بود. چون بخواهد گناهان را می‌بخشد و چون بخواهد عذاب می‌کند.
امام قرطبی فرموده است: هیچ أمری از قدرت و اراده‌ی او خارج نیست.(قرطبی ۲۹۵/۱۹). روایت است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه در بستر مریضی مرگ قرار داشت. به او گفتند: آیا طبیبی تو را دیده است؟ گفت: بله.
گفتند: چگونه بود؟ و چه گفت؟ در جواب گفت: به من گفت:«إنی فعال لما أرید.» یعنی من هر کاری را بخواهم أنجام می‌دهم. (مختصر ۶۲۵/۳).

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ» (۱۷):

(آیا خبر لشکرها به تو رسیده است؟!». یعنی: ای محمد ! آیا تو را از داستان اقوام طغیانگر ناکس آگاه سازیم؟ آنان‌که با پیامبران بزرگوار به جنگ پرداختند، گناهان زیادی را در زمین انجام دادند و به روزگار خویش مغرور شدند. و آیا به تو خبر رسیده است که از جانب الله متعال چه مصیبتی به سر آنها آمد و چه انتقام و عذابی بر آنها نازل شد.
مفسر قرطبی فرموده است که:هدف از طرح این موضوع، دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم است و این‌که می‌باید در برابر تکذیب قوم خود صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان که پیامبران‌پیشین علیهم السلام صبر کردند.

«فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ» (۱۸):

(که (همان) فرعون و ثمود باشند). که دارای نیرو و قدرت فروانی بودند. از قوم تو بیشتر و نیرومندتر بودند، باوجوداین الله متعال در مقابل گناهانشان از آنها سخت انتقام گرفت.
مراد از فرعون ذوالاوتاد، فرعونی که صاحب وَتد، یعنی میخ بود که کنایه از کثرت سپاهیان اوست، چرا که فرعون صاحب نیروی انسانی زیادی بود و ثمود هم از لحاظ قدرت بدنی معروف بودند. «**وَثَمُودَ ٱلَّذِينَ جَابُواْ ٱلصَّخۡرَ بِٱلۡوَادِ ٩**» (الفجر:۹) صخره‌ها را می‌شکافتند و برای خود خانه می‌ساختند؛ فرعون با تکبر زیاد، به أعلی مراتب غرور رسید و همچنین قوم ثمود که در تکذیب زیاده‌روی کردند. اما خداوند با آنها چه کار کرد؟ تأریخ شاهد حال است که: مجهّزترین سپاه و لشکرها در برابر قهر الهی ناچیزند.

فرعون:

اصل کلمه فرعون، به معنی خانه بزرگ است، فرعون نام حاکم مشخص نبوده و فراعنه خود را وسیط بین الهه و بشر میدانستند، فراعنه در سرزمین های در حوالی مصر امروز در حدود ۶۰۰۰ هزار سال قبل از میلاد حاکمیت داشتند.
لفظ فرعون (۷۴) بار در قرآن عظیم الشأن بخصوص در داستان هاي بني اسرائيل و موسي (ع) به چشم میخورد، محل زندگي فراعنه سرزمین مصر بوده است.
فرعون به صفات مسرف، طاغی، عالی، ذوالاوتاد توصیف گردیده و از سیاست های شیطانی او با کید فرعون یاد شده است. فرعون در إبتدا إدعای ربوبیت داشت و میگفت: «**فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى**» (نازعات/ ۲۴) (وگفت من پروردگار برتر شما هستم) سپس به این صفت إکتفاء نکرد و پا را فراتر گذاشته و إدعای اُلوهیت میکند: «**وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي**» (سوره قصص/۳۸.) « و فرعون گفت: ای جمعیت اشراف من خدای جز خودم برای شما سراغ ندارم» فرعون دشمن سرسخت بنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسرائیل بود و اولاد ذکور آنها را می کشت و دختران ایشان را برای خدمتکاری زنده میگذاشت، (سورۀ اعراف/۱۴۱)

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ» (۱۹):

(حق این است که کافران همواره تکذیب میکنند). کفار قریش از سرنوشت آن کافران تکذیب‌کننده عبرت نگرفتند، بلکه به تکذیب خود ادامه دادند، پس کفر و طغیان کفار مکه از کفر و طغیان آن گردنکشان بسیار شدیدتر است.

مفسران می نویسند: سبب إیمان نیاوردن آنها این نبود که اخبار امت‌های تکذیب کننده پیشین به آنها نرسیده بود و از هلاکت آنها بی‌خبر بودند، بلکه این بود که به خاطر پیروی از هوی و هوس خود پیامی را که پیامبران‌شان آورده بودند تکذیب کردند.

«وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ» (۲۰):

(در حالیکه خداوند از پشت سر ایشان را إحاطه کرده است». یعنی الله متعال بر آنان مسلط و مقتدر است هروقت بخواهد آنان را در زیر قبض و قهر خود درمی‌آورد و نمی‌توانند از دایره‌ی قدرتش خارج شوند و او را درمانده کنند؛ زیرا در هر وقت و هر زمان زیر فرمان او قرار دارند. و از دایرۀ ملکش بیرون شده نمی‌توانند. و هیچ راه گریزی ندارند.(کلمه «وَرائِهِمْ» نشانه غفلت آنان از علم و قدرت الله متعال است.).

الله متعال، هم می‌بیند و هم می‌داند که آنها چه کرده و چه می‌کنند و این آیه، هشدار سختی به کافران است که حتماً آنان را مجازات خواهد داد. و همه تحت نظر و اشراف مستقیم او هستند. از پشت سر آنها را تعقیب می‌کند، درحالی‌که خودشان هم متوجه نیستند.

«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» (۲۱):

(بلکه این قرآن، بزرگوار و عالی قدر است). این قرآنی که کافران تکذیبش کردند، قرآنی «مجید است» و در نهایت شرف، کرامت و کتاب با برکت و عظیم و رهنمای کریمی است؛ زیرا کلام خداوند بخشنده و مهربان است. چنان‌که آنان می‌گویند؛ قرآن شعر و کهانت و سحر نیست. بلکه کتابی است که در زمینه‌ی اعجاز و نظم و درستی معانی بر سایر کتب آسمانی تفوق دارد.

بلی آن پیام الهی قرآن مجید و در لوح محفوظ قرار دارد. خداوند با این آیه ادّعای مشرکان را که می‌گفتند: قرآن سحر و شعر و افسانه‌ی پیشینیان است، ردّ می‌کند و می‌فرماید: چنین نیست که می‌گویند و ادعا می‌کنند، بلکه آن قرآن ارجمند در لوحی محفوظ قرار دارد که از شیاطین و دستبرد آنان محفوظ و مصون است، هیچ‌کسی نه شیاطین و نه غیر شیاطین آن‌را لمس ننموده و بدان نزدیک نشده است.

استعمال کردن لفظ مقدس برای قرآن:

در این مورد ممانعتي وجود ندارد که قرآن را با کلمه «مقدس» وصف کرد، زیرا تقدس و تقدیس در اینجا به معنای تطهیر است، و قدس در کلام عرب به معنای طهارت است. ازهری رحمه الله گفته: «القدوس، از أسماء الله»: یعنی طاهر و منزه از عیوب و نقایص». و تقدیس: یعنی، تطهیر، و تقدس یعنی تطهر. (مراجعه فرماید: «لسان العرب (۱۶۸/۶-۱۶۹).

ابن جریر طبری رحمه الله می فرماید: «تقدیس همان تطهیر و تعظیم است، از جمله این قول: «سبوح قدوس» که منظور از سبوح یعنی تنزیه الله تعالی، و منظور از قدوس یعنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

طهارت و پاكي و تعظيم براى خداوند. و براى همين به زمين گفته شده: «ارض مُقدسه» يعنى زمين پاک..» (تفسير الطبرى (١/ ٤٧٥).

با اين وجود بهتر و افضل آنست كه قرآن را آنگونه وصف كنيم كه الله تعالي وصف نموده است، چنانكه ميفرمايد: **«الَرَ تِلْكَ آياتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ»** (حجر ١). يعنى: الر، اين آيات كتاب، و قرآن مبين (روشنگر) است. **«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»** (حجر ٨٧). يعنى: ما به تو سوره حمد و قرآن عظيم داديم. **«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ»** (واقعه ٧٧). يعنى: كه آن، قرآن كريمى است. **«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ»**. (بروج ٢١). يعنى: بلكه قرآن با عظمت است.

در ضمن عبارت "قرآن مقدس" بعنوان لقب و نام در حق قرآن بكار برده نميشود، زيرا با گفتن اين عبارت خود را شبيه نصارى مي كنيم كه در حق كتاب تحريف شده خود ميگويند: «كتاب مقدس» يا «انجيل مقدس». بنابراين اگر كسي بپرسد: آيا قرآن كتاب مقدسى است؟ ما مى گوييم: آرى، و بلكه اين كتاب از هر كتاب ديگرى به تقدس و تطهير اولاتر و برحق تر است، اما ما عبارت «كتاب مقدس» يا «قرآن مقدس» را در وقت نام بردن كتاب الله، بر آن اطلاق نمى كنيم، چرا كه با گفتن آن خود را شبيه نصارى كرده ايم، هر چند كه ميتوان قرآن را با كلمات «مقدس» و «مطهر» توصيف نمود، اما در وقت تسميه و نام بردن كتاب خدا را آن گونه نام مى بريم كه خداى متعال نام برده است، مانند: قرآن كريم، قرآن مجيد، قرآن مبين، قرآن حكيم.

خلاصه اينكه: ميتوان گفت كه: «قرآن كتابى مقدس و مطهر است» يعنى جايز است كه قرآن را با صفت تقدس وصف كرد، اما در وقت نام بردن كتاب خدا ميگوئيم: «قرآن كريم» يا «قرآن مجيد» و

«فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (٢٢):

(در لوح محفوظ (در صفحه محفوظ). قرآن عظيم الشأن در لوح محفوظ جاى دارد و در آن جا از هر گونه تغيير، تبديل افزايش و دست برد شيطان ها و إستراق سمع خناسان محفوظ وبيمه است. و آن لوحى است كه خداوند همه چيز را در آن ثبت و ضبط كرده است. و اين بر بزرگى و اهميت مقام والاى قرآن دلالت مى نمايد. قرآن عظيم الشأن از خطا منزّه است و بلندتر از اين است كه در آن خللى وارد شود؛ زيرا از نزد پروردگار جهانيان فرود آمده است. دساتير ورهنمود هاى عالى ومعجزه اساى آن به طور حتم جامه ى عمل خواهد پوشيد تمام جهانيان اگر دست به دست هم بدهند و بخواهند آن را باطل كنند، هرگز نخواهند توانست.هم خداوند متعال، صاحب مجد و عظمت است و هم قرآن او.

لوح محفوظ:

در مورد لوح محفوظ مفسرين تفاسير مختلفى نوشته اند ولى بايد گفت كه كيفيت آن مشخص نيست، فقط مى دانيم كه الله تعالى هرآنچه را كه در كائنات رخ داده يا خواهد داد را در آن نوشته است و حتي قرآن كريم نيز در آن ثبت شده است. و لوحى كه از دسترس شيطان محفوظ و مصؤن ميباشد.

خداوند متعال ميفرمايد: **«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ»** بلكه اين قرآنى است كه معاني و مفاهيم آن بزرگ و زياد است و خير و دانش فراوان دارد، **«فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»** در لوح محفوظ جاى دارد و در آن جا از هر گونه تغيير و كاستى و از شيطان ها محفوظ است. و آن لوحى است كه خداوند همه چيز را در آن ثبت و ضبط كرده است. و اين بر بزرگى و اهميت

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقام والای قرآن دلالت می نماید. (تفسیر سعدی) بخاري در صحیحش از عمران بن حصین روایت می کند که پیامبرصلي الله علیه وسلم میفرماید: **«كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يكُنْ شَيءٌ غَيرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَي الْمَاءِ وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلَّ شَيءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»** «خداوند، وجود داشت و هیچ چیزی غیر از او وجود نداشت و عرش خدا روی آب قرار دارد، او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمان ها و زمین را آفرید». (بخاري (٣١٩١).

سلسله أنبياء از آدم تا پیامبر إسلام:

در قرآن عظیم الشأن فقط از بیست و پنج پیامبر نام برده شده است. ذکر هجده نفر آنها در این فرموده الله تعالی است: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَي قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيعْقُوبَ كُلًّا هَدَينَا وَنُوحًا هَدَينَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيمَانَ وَأَيوبَ وَيوسُفَ وَمُوسَي وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيا وَيحْيي وَعِيسَي وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ» (سوره انعام ٨٣ -٨٦). یعنی: «و این حجتِ ماست. آن را به ابراهیم بر (ضدِ) قومش دادیم. هرکس را بخواهیم در مراتب(و منزلت) فرا مي‌بریم، بي گمان پروردگارت کاردانِ داناست. و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، هر یک (از آنان) را هدایت کردیم و به نوح (نیز) پیش از این راه نمودیم. و از فرزندان او (إبراهیم) داود و سلیمان و أیوب و یوسف و موسي و هارون (را نیز هدایت کردیم). و بدینسان به نیکوکاران پاداش می دهیم. و (نیز) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس (را هدایت کردیم) هر یک (از آنان) از صالحان بودند. و (نیز) إسماعیل و یسع و یونس و لوط (را هدایت کردیم) و هر یک(از آنان) را برجهانیانِ (روزگارشان) برتری دادیم»

و ذکر بقیه آنها در جاهاي دیگر از قرآن آمده است. مانند: هود، صالح، شعیب، آدم، ادریس، ذالکفل و محمد علیهم الصلاة و السلام: الله تعالی می فرماید: «وَإِلَي عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا». (سورۀ أعراف/ ٦٥). «و به سوی عاد برادرشان هود را فرستادیم». (سورۀ أعراف/ ٧٣). «وَإِلَي ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا». (سورۀ أعراف/ ٧٣). «و به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم». «وَإِلَي مَدْينَ أَخَاهُمْ شُعَيبًا». (سورۀ أعراف/ ٨٥). «و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم»

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَي آدَمَ وَنُوحًا». (سورۀ آل عمران ٣٣). «خداوند آدم و نوح را برگزید» «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ». (سورۀ أنبیاء ٨٥). «و اسماعیل، إدریس و ذوالکفل همه از صبر کنندگان بودند». و میفرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَي الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَينَهُمْ». (سورۀ فتح/ ٢٩).«محمد، رسول خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند».

بنابراین تعداد پیامبراني که اسامی آنها بر ما انسانها مشخص است به ترتیب زمانی عبارتند از:آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسي، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیي، عیسي، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاه والسلام.

اما بدون شک تعداد پیامبران از این عدد بیشتر بوده اند، ولی خدای متعال اسم و داستان آنها را برای ما ذکر نکرده است، چنانکه مي فرماید: «وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيكَ». (سوره نساء ١٦٤).

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم. و می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِکَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَیکَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَیکَ» (سوره غافر ۷۸). یعنی: ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو بازگفته، و گروهی را برای تو بازگو نکرده‌ایم. بعضی از علماء فرموده اند که تعداد أنبیاء إلهی (124000) یکصد و بیست و چهار هزار نفر هستند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره وَٱلطَّارِقِ

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 17 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: «وَٱلسَّمَآءِ وَٱلطَّارِقِ١» [الطارق: 1]، «طارق» مسمی شده است.

نامگذاری سوره:

«طارق» به معنای کوبنده و شکننده است.به ماه یا ستاره درخشانی که شبانگاه ظلمت شب را می شکند و می شکافد و نورش را به زمین می رساند «طارق» می گویند. در اولین آیه این سوره به «طارق» قسم یاد شده و طوریکه یادآور شدیم، سوره نیز به آن نامیده شده است.

باید متذکر شد که ؛مردمصحرایی اعراب از قبل به نام ستاره «طارق» اشنا بودند، وآنرا می شناختند.آورده اند که درجنگ أحد، هند بنت عتبه همسر ابو سفیان به همراه جمعی از زنان که در میان لشکر قریش بودند. برای تشویق جنگجویان خود، دسته جمعی سرود می‌خواندند که بیتی از آن چنین است:

نحن بنات الطارق تمشي على نمارق

ما دختران ستاره فروزانیم و روی بالها و فرشهای نرم راه می رویم.

زمان نزول طارق:

محتوای وموضوعات سوره طارق شبیه سوره های نازل شده در آغاز دوره ی مکی است، ولی این سوره زمانی نازل شده است که کافران مکه برای ضربه زدن به دعوت پیامبرصلی الله علیه وسلم وقرآن عظیم الشأن از هر نوع حربه ای استفاده می کردند.

پیوند و مناسبت سوره طارق با سوره البروج:

الف: سر آغاز وبدایت هر دو سوره (طارق و البروج) مانند سوره های انشقاق و انفطار - به قسم به آسمان شروع می شود.

ب: هکذا در ترکیب آیات در مورد موضوعات از قبیل: زنده شدن، معاد، صفت قرآن و رد سخن مشرکان و دروغپردازان بی باوربحث بعمل آمده است که ازجمله: در سوره ی بروج، آیات (13 و21 و22) و در سوره طارق از آیات متبرکه (8 و13) نام برد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الطارق:

قبل از همه باید گفت که:سوره مبارکه طارق پس از سوره‌ی بلد نازل شده وطوریکه یادآور شدیم، سبب نامگذاری اش به «طارق» به مناسبت اولین آیه‌ی آن است.

سورۀ «الطارق» از جملۀ سوره هاي مكي بوده و داراي (1) ركوع، (17) هفده آيت، (61) شصت ويک كلمه، داراي (184) يكصدو وهشتاد وچهار حرف، و (98) نودوهشت نقطه است.(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

اسباب نزول سوره طارق:

ابن ابو حاتم از عكرمه روايت كرده است: ابو اشد بروي پوست دباغي شده (رنگ شده)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ايستاد ميشد ومي گفت: اي گروه قريش، هر كس بتواند مرا از روي اين چرم دور كند چنين و چنان چيز ها را به او ميدهم. بعد مي گفت: محمد ادعا دارد كه خازنان ومأمورين دوزخ نوزده نفرند من به تنهايي شما را از ده تاي آنها نجات ميدهم و تمام شما مرا از شر نُه تاي آنها نجات دهيد. در باره او «فَلْينظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ» نازل شد.

آشنايي با سوره طارق:

موضوعات اساسي اين سوره بردو محور«معاد و رستاخيز» و «قرآن عظيم الشان وارزش و اهميت آن» مي چرخد.ولي دربدو سوره بعد از قسم هاي انديشه آفرين اشاره به وجود مراقبين الهي بر انسان مي كند. بعد براي اثبات امكان معاد (روز بازگشت و قيامت)، به زندگي نخستين و بدو پيدايش انسان از آب نطفه اشاره فرموده ونتيجه گيري ميكند. (خداوندي كه قادر است او را از چنين آب بي ارزش و ناچيزي بيافريند توانائي بر بازگشت مجدد او را دارد). در مرحلهٔ بعد به بعضي از خصوصيات روز رستاخيز اشاره كرده، سپس با ذكر قسم هاي متعدد وپر معنائي اهميت قرآن را گوشزد مي نمايد،وسرانجام سوره را با تهديد كفار به مجازات الهي پايان ميدهد.

در اين سوره با زيبايي خاصي گفته شده است: كه هر كس مراقب و محافظي دارد كه اعمال او را ثبت و ضبط وحفظ مي كند و براي حساب و جزا نگهداري مينمايد.

بنابراين انسان هرگز تنها نيست وهركه باشد وهر كجا كه باشد تحت مراقبت فرشتگان الهي ومأموران پروردگار خواهد بود. اين مطلبي است كه توجه به آن در اصلاح وتربيت انسان فوق العاده مؤثر است.

انسان درآغاز خاك بود و سپس بعد از طي مراحلي به صورت نطفه درآمدو نطفه نيز بعد از طي مراحل پيچيده و شگفت انگيزي تبديل به انسان كاملي شد،بنا بر اين بازگشت او به حيات وزندگي مجدد هيچ مشكلي ايجاد نمي كند. و اين ظهور و بروز براي مؤمنان مايهٔ افتخار و مزيد نعمت، وبراي مجرمان مايهٔ سرافكندگي و منشأ خواري وخفت است.

چه دردناك خواهد بود كه انسان عمري با آبرو در ميان مردم زندگي كند ولي در آن روز در برابر همه خلايق شرمسار و سر افكنده شود، در آن روز نه نيرويي كه بر زشتيهاي اعمال و نيات او پرده بيفكند و نه ياوري كه او را از عذاب الهي رهائي بخشد.

و پايان سوره سرمشقي است براي همه مسلمانان كه در كار هاي خود مخصوصاً هنگامي كه در مقابل دشمناني نيرومند و خطرناك قرار مي گيرند با حوصله وصبر وشكيبائي و دقت رفتار كنند، و از هر گونه شتابزدگي وكارهاي بي نقشه يا بي موقع بپرهيزند.

مهمترين مباحث سوره:

1 - بيان اهميت و عظمت طارق يا قسم به به آن؛
2 - ثبت و نظارت بر اعمال انسان؛
3 - مراحل تكامل وخلقت انسان؛
4 - رستاخيز و ظهور اسرار نهانى انسان‌ها در آن روز؛
5 - اشاره به عظمت قرآن؛
6 - دستور مهلت دادن به كافرن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة الطارق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿٢﴾ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿٣﴾ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾ فَلْيَنْظُرِ الإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يخْرُجُ مِنْ بَينِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾ يوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿١١﴾ وَالأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿١٣﴾ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿١٤﴾ إِنَّهُمْ يكِيدُونَ كَيدًا ﴿١٥﴾ وَأَكِيدُ كَيدًا ﴿١٦﴾ فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيدًا ﴿١٧﴾

ترجمهٔ مؤجز:

«وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» (1) «قسم به آسمان و ستارگاني كه شبانگاهان نمودار شوند».

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ» (2) «و تو چه داني ستارگاني كه شبانگاهان نمودار شوند چه هستند؟».

«النَّجْمُ الثَّاقِبُ» (3) «(همان) ستاره يي در خشنده».

«إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيهَا حَافِظٌ» (4) «هيچ كس نيست مگر آنكه بر او نگهبان و محافظي (از فرشتگان) است»

«فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ» (5) «پس انسان بايد بنگرد كه از چه چيزي آفريده شده است؟».

«خُلِقَ مِن مَّاء دَافِقٍ» (6) «از آب جهندة ناچيزي آفريده شده است».

«يخْرُجُ مِن بَينِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ» (7) «(آبي) كه از ميان استخوان پشت و استخوان سينه برمي‌آيد».

«إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ» (8) «بي‌گمان او (= الله) بر بازگردانيدن او (پس از مرگ) قادر است».

«يوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (9) «روزي‌كه نهان‌ها آشكار ميشود.

«فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» (10) «آنگاه او نه قوتي داشته باشد ونه ياري دهنده اي».

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» (11) «قسم به آسمان پر باران».

«وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» (12) «وقسم به زمين شكافنده».

«إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ» (13) « بي‌گمان اين (قرآن) سخن جدا كنندهٔ حق از باطل است».

«وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (14) «و آن (سخن) هزل و بيهوده نيست».

«إِنَّهُمْ يكِيدُونَ كَيداً» (15) «بي گمان آن‌ها پيوسته حيله و نيرنگ ميكنند».

«وَأَكِيدُ كَيداً» (16) «و من (هم) حيله (و تدبير) ميكنم.».

«فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيداً» (17) «پس كافران را مهلت بده، اندكي آنان را رها كن».

تفسير مؤجز:

خوانندگان گرامی!

در آيات متبركه (1 الى 17) در باره موضوعات از قبيل: فرشتگان، نگهبان انسان اند، آفرينش انسان، نشان صنع بديع كردگار، قرآن فيصله دهنده‌ی حق و باطل، مهلتی اندک به كافران تا سررسيد معين، به بحث گرفته شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» (1):

(قسم به آسمان و ستارگاني كه شبانگاهان نمودار شوند) خداوند متعال در اين سوره به آسمان و ستارگان قسم ياد كرده بيان ميفرمايد: بر هر انسان يک محافظ گماشته شده است، كه تمام افعال، اعمال، حركات و سكنات او را ميبيند و ميداند، مقتضاي عقلي او اين است كه انسان بر سر انجام خود بيانديشد، كه آنچه او در دنيا انجام ميدهد، نزد پروردگار محفوظ است، و اين محفظ بودن جهت محاسبه اي، كه در روز قيامت مي باشد، لذا نبايد هر گز از فكر آخرت و قيامت غافل باشد.

طارق: از جمله ستارگان است كه مثل ساير ستارگان از طرف شب پديدار ميشود، و از طرف روز پنهان ميشود.

پيامبر صلي الله عليه وسلم در حديثي فرموده است: **«أعوذ بك من شر طوارق الليل والنهار، إلا طارقا يطرق بخير يا رحمن»** (پروردگارا! به تو از شر پيش‌آمد هاي ناگوار شب و روز پناه ميبرم مگر پيش‌آمدي كه به خير مي‌آيد، اي رحمان». اعراب ميگويند «طرق الباب: در را كوبيد».

در حديث ديگري آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم نهي كردند از اين‌كه مرد مسافر شب هنگام به‌طور ناگهاني در منزلش را كوبيده و بر خانواده‌اش فرود آيد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ» (2):

(و تو چه داني ستارگاني كه شبانگاهان نمودار شوند چه هستند؟.«طارق» از نظر لغت به معناى كوبيدن، و از مادّه «طرق» گرفته شده است. ولهذا به آلت كوبيدن يعنى چكش «مطرقه» گفته ميشود.

عرب به كسى كه شبانه دروازه هاي خانه اى را بكوبد طارق مى گويد. منظور از طارق در آيه همان گونه كه در آيه بعد آمده «نجم ثاقب» است. نجم ثاقب ستاره درخشانى است كه نورش در چشم انسان نفوذ كرده، و تا اعماق وجودش پيش مى رود.

مفسرين در تفاسير خويس نوشته اند:هدف از طارق (نجم ثاقب) هر ستاره درخشانى است كه در آسمان مى درخشد. بناً پروردگار با عظمت نه به يک ستاره، بلكه به تمام ستارگانى كه در خشش خاصّى دارند قسم ياد كرده است. چرا كه عظمت اين ستارگان براى بشر محسوستر است.

برخي از مفسرين ميگويند: هدف از آن ستاره زحل است، چون ستاره زحل دورترين، بالاترين ومرتفع ترين ستاره منظومه شمسى است، كه با چشم ديده مى شود. پس از آن اورانوس، نپتون و پلوتون كشف شده است. هر چند اين ستاره هاى سه گانه با چشم غير مسلّح ديده نمى شوند. واخيراً پلوتون را از جمع منظومه شمسى خارج كرده اند، چون حجم كافى يک سياره را ندارد، بلكه سنگ سرگردانى است كه در منظومه شمسى وجود دارد.

دومين علّتى كه طارق را به ستاره زحل تفسير كرده اند اين است كه اين ستاره دارايي خصوصياتي خاصّى ميباشد، كه هنوزدانشمندان پرده از راز آن بر نداشته اند. و آن اينكه حلقه هايى در اطراف زحل ديده مى شود كه با فاصله، مسطّح و عريض است، و برگرد زحل مى چرخد. آيا اين حلقه ها قطعات يخ است كه بر گرد آن مى چرخد، يا تكّه هايى از يک سياره از هم پاشيده است كه قبلا بر گرد آفتاب مى چرخيده، يا چيز ديگرى است؟

سومين احتمال اينكه منظور از طارق ستاره ثرياست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«النَّجْمُ الثَّاقِبُ» (3):

(ستاره يي در خشنده). طوريكه در فوق ياد اور شديم كه پروردگار با عظمت ما، به ستاركاني قسم مي خورد كه به هنگام شب ظاهر ميگردند و نور و درخشش آن ها تاريكي شب و آسمان ها را مي شكافد و در زمين ديده مي شوند.

صحيح ترين قول نزد اكثريت مفسرين اين است كه **«النَّجْمُ الثَّاقِبُ»** شامل همه ستاركان مي گردد. اگرچه برخي ازمفسرين در تفاسير خويش مي نويسند كه هدف از «النجم الثاقب» ستاره «**زحل**» است كه نورش آسمان هاي هفت گانه را مي شكافد و از آن ها مي گذرد و ديده مي شود.

هكذا برخي از مفسرين بدين عقيده اند كه: هدف از «نجم ثاقب» كره ماه است كه در حقيقت يكى از ستاركان درخشان نزديک به ماست. اين ستاره، ستاره كوچكى است، ولى چون فاصله آن با ما كم است، آن را بزرگ مي بينيم.

«إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيهَا حَافِظٌ» (4):

(نيست هيچ نفسي مگربر اوست يكي نگهدارنده) خداوند متعال با ذكر قسم مي فرمايد: هركس نگهباني دارد كه كار هاي نيک و بدش را ثبت و ضبط مي نمايد و در برابر كارهايي كه كرده و ثبت شده اند سزا و جزا خواهيد ديد.

اين آيه جواب هر دو قسم قبلي است. فرشتگان نگهبان؛ فرشتگاني هستند كه عمل، گفتار و كردار انسان و هر چه را كه از خير يا شر انجام مي‌دهد، ثبت و ضبط كرده و از آفت‌ها نگهباني‌اش مي‌كنند. يا آنها عمل، روزي و اجل وي را حفظ و نگهداري مي‌كنند هر چند نگهبان در حقيقت خداي عزوجل است اما حفظ فرشتگان اثر حفظ ونگهباني او مي‌باشد زيرا نگهباني آنان از انسان، به فرمان اوست.

«فَلْينظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ» (5):

(پس انسان بايد بنگرد كه از چه چيزي آفريده شده است؟).پس بايد انسان در آفرينش خود و آغاز پيدايش خود بنگرد،يعني: بر انسان لازم است كه در امر آغاز آفرينش خود تفكر و انديشه كند تا قدرت خداوند متعال را بر آنچه كه فروتر از آن است ـ مانند قدرت وي بر زنده كردن پس از مرگ ـ را بداند.

«خُلِقَ مِن مَّاء دَافِقٍ» (6):

«از آب جهندۀ ناچيزي آفريده شده است». از آب جهنده‌اي» كه در رحم ريخته ميشود، و آن عبارت از آب مني مرد و آب نطفه زن است زيرا انسان از اين دو آب آفريده شده است. هر دو آب را در يك لفظ ذكر كرد، از آن رو كه هر دو آب به‌هم آميخته ميشوند.

ابن ابو حاتم از عكرمه روايت كرده است: ابو اشد بروي پوست دباغي شده مي ايستاد ومي گفت: اي گروه قريش، هر كس بتواند مرا از روي اين چرم دور كند چنين وچنان چيز ها را به او ميدهم. بعد مي گفت: محمد ادعا دارد كه خازنان و مأمورين دوزخ نوزده نفرند من به تنهايي شما را ده تاي آنها نجات مي دهم وتمام شما مرا از شر نه تاي آنها نجات دهيد. در باره او «فَلْينظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ» نازل شد.

«يخْرُجُ مِن بَينِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ» (7):

(آبي) كه از ميان استخوان پشت و استخوان سينه بر ميآيد).برخي از مفسرين مينويسند كه هدف از اين آيه اينست كه: منظور ازآن مني مرد باشد كه از ميان كمر و سينه اش بر مي آيد. و شايد اين معني بهتر باشد چون آب را به جهنده بودن توصيف كرده است و اين مني

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرد است كه جهنده مي باشد. و كلمه «ترائب» براي مرد استعمال مي شود، و «ترائب» از مردان به مثابه ي دو پستان زنان مي باشد. پس اگر منظور زن باشد، ميفرمود: «من بين الصلب و الثديين» يعني از ميان كمر و دو پستان.

«الصُّلْبِ»: استخوان پشت. ستون فقرات. **«التَّرَآئِبِ»:** جمع تَريبَة، استخوان هاي سينه.

فاعل فعل **«يخْرُجُ»** ضمير مستتر (هو) است كه به (انسان) در آيه 5 همين سوره بر ميگردد. دو قطب جنين رشد يافته انسان در هفته‌هاي آخر جنيني مابين جناغ و دنده هاي تحتاني سينه مادر و ستون فقرات پشت مادر قرار داشته و از آنجا حركت در مسير كانال زايماني را در موعد مقرر آغاز ميكند. ضمير (ه) در «رجعه» نيز به انسان بر مي‌گردد... اين آيات مسير زندگي انسان را از بدو انعقاد نطفه تا رستاخيز مرور ميكنند.

مني در لغت به معناي «تقدير و اندازه‌گيري» آمده است و به «آب مرد» اطلاق شده است، اما در مورد زن به كار نرفته است.

مني 200 تا 300 ميليون اسپرماتوزئيد دارد و برخي تعداد آن را بين 2 تا 500 ميليون عدد متغير ميدانند. به نطفه مرد كرمك مي‌گويند كه طول آن 10 - 100 مو (هر مو يك ميليونيم متر) كرمك داراي سر و گردن و دم بسيار متحرك مي‌باشد و در هر ثانيه 14 - 23 ميكرون حركت مي‌كند. اسپرمها داخل مهبل ريخته مي‌شود و از 300 تا 500 عدد آن فقط يكي مورد نياز است و بقيه وارد زهدان مي‌گردند (توماس، رويان‌شناسي لانگمس، رضايي، حسن رضا، قرآن و فرهنگ زمانه طبع تهران).

صاحب نظران درباره خاستگاه مني ميگويند: وقتي به كتب لغت مراجعه مي‌كنيم، محل مني را صُلب و ترائب مي‌دانند كه به قسمت پشتي و قدامي ستون فقرات مربوط است، يعني جاي اوليه‌اي كه بيضه و رحم قرار مي‌گيرند. (قبل از شش ماهگي جنين، تخم و تخمدان هر دو در پشت قرار دارند و پس از شش ماهگي در جنس نر هر دو به پايين كشيده شده و در پوست بيضه قرار مي‌گيرند و به وضع عادي در ميآيند و در جنس ماده نيز مختصر جابه جا شده و در دو طرف پهلو محاذي لوله هاي رحم جايگزين ميشوند) نظريه علمي ديگري درباره منشاء مني وجود دارد كه مطابق با لغت و قول مشهور است و آن چنين است:

«مني مرد كه از ميان صُلب و ترائب (استخوان پاها) او خارج مي‌شود، در تمام نقاط و مجاري عبور مني - از نظر كالبد شكافي - در محدوده صُلب و ترائب (استخوان پاها) قرار دارند. غدد كيسه‌اي پشت پروستات (كه ترشحات آنها قسمتي از مني را تشكيل مي‌دهد) نيز در اين محدوده قرار دارند. پس مي‌توان گفت: مني از ميان صلب مرد به عنوان يك مركز عصبي - تناسل امر كننده - و ترائب او به عنوان رشته هاي عصبي مأمور به اجرا، خارج ميشوند» (دياب و قرقوز، رضايي، حسن رضا، بررسي شبهات قرآن و فرهنگ زمانه).

بنابراين با توجه به كتب لغت، نظرات مفسران و ديدگاه دانشمندان مي‌توان گفت «صلب» به معناي پشت مرد، به عنوان يك مركز عصبي، و «ترائب» به معناي بين دو استخوان ران است كه كنايه از دستگاه تناسلي مرد ميباشد، پس آيه «صُلب و ترائب» با نظرات دانشمندان جنين شناسي همخواني دارد.

«إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ» (8):

(بي‌گمان خداوند بر باز آفريدنش تواناست». خداوندي كه انسان را از آبي جهنده آفريده است، آبي كه از اين جاي سخت و دشوار بيرون ميآيد، براي بازگرداندن انسان در آخرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

و زنده كردن دوباره او براي جزا و سزا توانا است، و گفته شده كه معني آن چنين است: «همانا خداوند بر برگرداندن آن آب كه از كمر جهيده شده است، تواناست.»
ابن كثير فرموده است: الله متعال ضعف و ناتواني اصل انسان را يادآور شده و او را راهنمايي كرده است كه به معاد اعتراف كند؛ زيرا آنكه قدرت خلق او را دارد به طريق اولى مي‌تواند او را بازآورد.

«يوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (9):

(روزي كه راز هاي نهان آشكار ميگردد).در روزي كه خوبي ها و بدي هايي كه در دل ها پنهان است بر چهره ها آشكار مي گردد. همان طور كه خداوند متعال ميفرمايد: «يومَ تَبيضُ وُجُوهُ وَتَسوَدُّ وُجُوهُ» روزي كه چهره هايي سفيد و چهره هايي سياه مي گردند.
در دنيا بسياري از چيزها پنهان و پوشيده مي ماند و براي مردم آشكار نمي شود اما در روز قيامت نيكي نيكوكاران و بدي بدكاران آشكار مي گردد و همه چيز علني مي شود.

«فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» (10):

(آنگاه او نه قوتي داشته باشد و نه ياري دهنده اي) او تواني براي دفاع از خودش ندارد و نه كسي دارد كه او را كمک نمايد.)
در التسهيل آمده است: چون در دنيا دفع موانع و مشكلات يا به وسيله‌ی خود انسان صورت می‌پذيرد يا ديگری او را در برطرف نمودن آن ياری می‌دهد، الله متعال خبر داده است كه انسان در قيامت از هيچ كدام از اين جهات نمی‌تواند مساعدتی را دريافت نمايد. او نيرويی ندارد و هيچ كس هم او را ياری نمی‌دهد. (التسهيل ۱۹۲/۴).
«فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ...»: مطابق فحوای تعداد كثيری از آيات مباركه بر می آيد كه: درآخرت تنها وسيله نجات انسان، همانا ايمان و عمل صالح است و بس (ملاحظه شود: آيه 19 سوره انفطار).
«ناصر»: از ماده‌ی نَصر و نُصرت به معنی نوع خاصی از كمک‌كردن است. فرق نصر با عون در اين است كه عون هرنوع كمک‌كردن است. اما نصرت نوع خاصی از كمک‌كردن است كه به هنگام بلا و مصيبت، انسان به آن نيازمند است. يک بخش نصرت از طرف الله نسبت به بندگان است و بخش ديگر نصرت هم در قرآن آمده كه از طرف بنده برای الله است. آنجا كه می‌فرمايد:«إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ٧» (محمد: 7) «اگر [دين و پيامبر] الله را ياری كنيد، او نيز شما را ياری می‌كند و گام‌هايتان را (ثابت و استوار می‌دارد». اما معنی نصرت انسان برای الله چيست؟ يعنی بندگی كردن و اقامه حدود و برنامه‌هايی كه الله نازل كرده است، يعنی رعايت عهد و پيمان‌های خود با الله. مجموع اين معانی در نصرت انسان برای الله وجود دارد. اما در رأس همه‌ی آنها بهترين راه نصرتِ بنده برای الله بندگی كردن است.

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» (11):

(قسم به آسمان پي در پي بر گردانند). مفسرين در معناي «رجع» مينويسند كه: رجع آن باراني است كه پشت سر هم باشد، يعني يک مرتبه ببارد و ختم شود، سپس بر گردد و ببارد.
قسم به آسمان باران دار كه هر سال از آن باران مي بارد و زمين را مي شكافد و گياهان ميرويند و به وسيله آن انسان ها و حيوانات زندگي ميكنند و هميشه تقدير و شئونات الهي در آسمان انجام مي پذيرد، زمين روز قيامت مي شكافد و مردگان از آن بيرون مي آيند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عباس (رض) فرموده است: «رجع» يعنى باران كه اگر نباشد انسان نابود گشته. و چهارپايان هم تباه مى‌شوند.(مختصر ۶۲۸/۳.).

«وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» (12):

(وقسم به زمين شكافنده» كه براي بيرون آوردن گياهان، اشجار، آتشفشانها و... شكافته ميشود و اين پديده ها از آن بيرون ميآيند.

«ذَاتِ ٱلصَّدْعِ»: «شكاف‌دار، آماده براى كشت؛ دارندۀ شكاف به وسيله‌ى روييدن نباتات در آن».

ابن عباس (رض) فرموده است: « ذَاتِ الصَّدْعِ » عبارت است از شكافتن زمين در موقع بيرون آمدن گياهان و ثمر. (تفسير طبرى ۹۵/۳۰)

الله متعال به آسمان قسم ياد كرده است كه بر ما آب مى‌ريزد، و به زمين قسم خورده است كه ميوه و گياهان به ما مى‌دهد. آسمان در رابطه با موضوع آفرينش حيثيت پدر را دارد و زمين حيثيت مادر را، و در بين آن دو، نعمت‌هاى بزرگ و خيرات فراگير وجود دارد كه بقاى انسان و حيوان بدان بستگى دارد.

«إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ» (13):

آيه مباركه:جواب قسم است: بى‌گمان اين قرآن كريم سخنى است كه بين حقّ و باطل فيصله مى‌كند، گمراهى و هدايت را از هم جدا مى‌سازد و صلاح و فساد را از هم متمايز مى‌نمايد.

«فَصْلٌ» يعنى:

- حق و درست است.
- معلوماتش بين حق و باطل فاصله مى‌اندازد.
- بين متقين و ظالمين فاصله مى‌اندازد.

«وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (14):

(و نيست ياوه و بيهوده). قرآن گزافه و شوخي نيست بلكه قرآن كلام جدي است. سخني است كه ميان احزاب و انديشه ها قضاوت مينمايد و مجادلات به وسيله ي آن حل و فصل ميشود.

در حديث شريف به روايت علي كرم الله وجهه آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «بي‌گمان فتنه‌اي در پيش است». علي مي‌گويد: گفتم؛ يا رسول‌الله! پس راه بيرون رفت از آن فتنه چيست؟ فرمودند: «كتاب الله تبارك و تعالي: راه بيرون رفت از آن فتنه، كتاب خداي تبارك و تعالي است؛ فيه نبأ من قبلكم، وخبر ما بعدكم، وحكم ما بينكم، هو الفصل ليس بالهزل، من تركه من جبار قصمه الله ومن ابتغي الهدي في غيره أضله الله وهو حبل الله المتين، ونوره المبين، وهو الذكر الحكيم، وهو الصراط المستقيم، وهو الذي لا تزيغ به الأهواء ولا تلتبس به الألسنة ولا تتشعب معه الآراء ولا يشبع منه العلماء ولا يمله الأتقياء ولا يخلق علي‌كثيره الرد ولا تنقضي عجائبه، هو الذي لم تنته الجن لما سمعته أن قالوا:...»

در قرآن خبر پيشينيان شما، خبر پسينيان شما و قضاوت در ميان شماست، قرآن سخني است قاطع و فيصله‌كن كه شوخي و بازيچه نيست. هر كس آن را از سر گردن كشي و استكبار فرو گذارد، خداوند متعال او را كمرشكن ميكند و هر كس هدايت را در غير آن طلب كند، خداوند متعال او را گمراه ميكند.

قرآن ريسمان مستحكم خداوند متعال و نور مبين او و ذكر حكيم و صراط مستقيم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن است که هواها با آن به کجي و انحراف نمي‌گرايند، زبانها بدان التباس و ابهام پيدا نمي کنند، آرا بدان شاخه شاخه نميشود، علما از آن سير نميشوند، پرهيزکاران از آن ملول و دلتنگ نمي‌گردند و با وجود بسياري تکرار کهنه نميشود و عجايب و شگفتي هاي آن به پايان نمي‌آيد و قرآن است که چون جنيان آن را شنيدند، بي‌درنگ گفتند: (ما قرآن عجيبي را شنيديم که به سوي رشد راه مينمايد) «جن/2-1».

هر کس به علم قرآن مجهز گشت، پيش تاخت و هر کس به قرآن سخن گفت، راست گفت و هر کس به سوي قرآن دعوت کرد، به سوي راه راست هدايت شد».

قران عظیم الشان مشعلی است که خاموش نمیشود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی نشیند، قرآن کتابیست که حق و باطل را از هم جدا میکند، شك و تردید را از اذهان دور میسازد، خواندن و شنیدن آن قلب را صیقل و جلاء مي هد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان میآورد.

قرآن کتاب رهنماي و چراغ بشريت است ودر زندگي انسان نقش حياتي و اساسي دارد.

قرآن کتابي نيست که فقط براي هدايت انسان ها که يکهزار چارصد سال قبل مي زيستند نازل گرديده باشد، بلکه قرآن کتابي است براي بشريت ودر طول تاريخ بشريت تا اينکه بشريت زنده است قرآن مورد رهنمايي ايشان ميباشد.

انسان زماني ميتواند به ترقي اصلي وواقعي دست يابد، که به هدايات قراني گوش فرا دهد.

انسان زماني ميتواند به سعادت اصلي وابدي دست يابد که به قرآن کريم و دساتير آن مراجعه مي نمائيد.

اي مسلمانان به ياد داشته باشيد!

که تجربه زندگي نشان داده است که هر کسيکه در راه قرآن باشد و با قرآن دوست باشد، آن را بخواهد و براي آن ارزش و احترام قائل باشد، مطمين باشيد که جواب اعتماد قرآن را بدست خواهيد آورد.

قرآن انسان را در زندگي تنها نمي گذارد، قرآن کتابي است که انسان را در غم و شادي همراهي ميکند.

به ياد داشته باشيد که قرآن دوست ورفيق نيمه راه نيست، کتابي است که انسانها را به عبادت همراه با روحيه ونشاط وشادي دعوت مي نمايد.

اگر دوست انسان قرآن باشدحتماً طرفدار اين دوستي خداست و چه کسي قوي تر و مطمئن تر از پروردگار است؟ وچه کسي قوي تر و مطمئن تر از الله در حمايت از کسي است؟

سراسر اين کتاب و عظ ونصحيت و پر از کلام شيرين واحترام به مقام والاي انسان است.

عمل به دساتير، اين کتاب نه تنها موجب وحدت و يکپارچگي مسلمانان را فراهم مي سازد، بلکه اعتماد کليه انسان هاي روي زمين را در خواست مينمايد.

قرآن به عنوان تکيه گاه مسلمانان جهان و عامل اتحاد در وحدت مسلمانان بشمار ميرود.

اين کتاب آسماني نقطه قوت مسلمانان و نقطه ضعف و خار چشم دشمنان اسلام و مسلمانان بوده وخواهد بود.

«إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيداً» (15):

(همانا ايشان تدبير مي سنجند تدبير سنجيدني). کساني که قرآن و پيامبر را تکذيب مي کنند سخت نيرنگ مي ورزند تا با نيرنگ خودشان حق را شکست دهند و باطل را ياري کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این آیه مبارکه در مورد کافران و قریشیان کافر است که در سعی و تلاش هستند تا مردم را از قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم و دعوتش دور کنند و این کار آنان از روی نقشه و حساب و مکر است و برای جلوگیری و تضعیف آنها، نقشه می‌کشند. کید و مکر می کنند.

یادداشت:

«یکیدون»: از ماده‌ی کید است و نوعی از چاره‌اندیشی برای انجام کاری است. می‌تواند کید نکوهیده باشد، یعنی چاره‌اندیشی مکارانه و فریبکارانه و می‌تواند کید ممدوح یعنی کید ستودنی باشد.

«وَأَكِيدُ كَيداً» (16):

یعنی من هم تدبیر می کنم تا هیچ تدبیر و نیرنگ آن ها موثر واقع نشود. من نیز براي اظهار حق و دور کردن باطلي که آورده اند تدبیر مینمایم. هر چند کافران این را ناپسند بدانند. و مشخص است که پیروز چه کسي است، چرا که انسان بسي ناتوان تر و حقیرتر است از آن که خداوند توانمند و دانا را شکست دهد.

مفسر ابو سعود در تفسیر خویش می نویسد: یعنی در مقابل نیرنگ آنان نیرنگی استوار و محکم به کار می‌برم که امکان ندارد رد بشود؛ چون در حالی که از همه چیز غافلند آنها را گرفتار می‌کنم. (ابو سعود ۴۳۸/۸.).

در این آیه مبارکه، الله متعال به مسلمانان دعوتگر، تسلی و آرامش خاطر بخشیده و می فرماید که: غصه وتشویش نداشته باشید، از این به بعد طرف آنها من هستم و آنها نمی‌توانند در مقابل من ایستادگی کنند، همه‌ی آنها را هلاک می‌کنم. اما وقتی که تو دعوت و مسئولیت خودت را انجام دادی، آن وقت هیچ مسئولیتی نداری. کیدی که در اینجا به الله نسبت داده می‌شود، از این نوع ممدوح آن می باشد.

از فحوای آیه مبارکه ملاحظه میداریم که: برخورد الله سبحان وتعالی با انسان، متناسب با عمل اوست. اگر در راه خیر قدم بردارد، الله هدایتش می‌کند: «جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ» (عنکبوت، 69.) و اگر به دنبال کید باشد، گرفتار کید الهی می‌شود. «يَكِيدُونَ كَيْداً وَ أَكِيدُ كَيْداً» که الله متعال مارا از آن نگاه دارد.

«فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيداً» (17):

(پس ای محمّد! به کافران مهلت بده، اندک زماني آنان را رها کن. (تا نسبت به ایشان اتمام حجّت گردد، و بعدها کارشان زار و نزار، و خودشان در دنیا و آخرت شرمسار شوند).مدت زیادی نخواهد گذشت که نتیجه ی اعمال شان در برابرشان ظاهر خواهد شد و خواهند دانست که نیرنگ های آنان در برابر تدبیر من چه اندازه تاثیر داشته است. بناً در برخورد با دشمن، نه خود عجله کنید و نه از الله متعال عجله بخواهید.

«مَهِّل»: از ماده‌ی مهل است و به معنی سکون و آرامش و با تأنی کاری را انجام‌دادن است. مهلت هم یعنی فرصتی را ایجاد کردن برای اینکه کاری با حوصله به پایان برسد.

همچنان «امهال»: واگذاشتن و به تأخیر افگندن است «اندک زمانی» یعنی: مهلت‌شان ده به مهلتی نزدیک، یا مهلتی اندک و به زودی خواهی دید که چه عذاب خفت باری بر آنان فرود خواهد آمد. ونهایت و سرانجام تلخ حیات آنان را آنگاه که وقت عذاب فرا رسد مشاهده خواهی نمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقش تخم زن و مرد در جنين:

در آيه مباركه «يخْرُجُ مِن بَينِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ - 7 طارق » موضوع بحث خلقت و از آن جمله موضوع جنين مورد بحث قرار گرفت:

جنين در لغت به معناي پوشاندن چيزي از حواس است و به طفل كه در شكم مادر، از آن رو كه پوشيده و پنهان است جنين گفته مي شود.

در صحيحين حديثي از حضرت انس رضي الله عنه روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَّلَ بِالرَّحِمِ مَلَكًا، يَقُولُ: يا رَبِّ نُطْفَةٌ، يا رَبِّ عَلَقَةٌ، يا رَبِّ مُضْغَةٌ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَقْضِيَ خَلْقَهُ قَالَ: أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى، شَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ، فَمَا الرِّزْقُ وَالأَجَلُ، فَيُكْتَبُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ». (بخاري (6595) و مسلم (2624). يعني: خداوند فرشته را مأمور رحم زن حامله مي‌كند و پس از استقرار نطفه فرشته ميگويد: پروردگارا! نطفه است، پروردگار عَلَقه (خون بسته) است، پروردگارا مضغه (پاره گوشتي) است.

آنگاه كه خداوند متعال اراده فرمود آن نطفه را خلق كند و بيافريند،فرشته عرض مي كند: پروردگارا مرد است يا زن؟ بد بخت است يا سعادتمند؟ رزق او چيست؟ عمرش چقدر است؟ همه اينها را در زماني كه آن انسان در رحم مادر است فرشته مينويسد.

هرمرحله چهل روز طول ميكشد؛ يعني چهل روز نطفه، چهل روز علقه، و چهل روز سوم مرحله مضغه (يا تخليق) گويند، و در انتهاي مرحله مضغه ملائكه مامور نوشتن ميگردد و از جنسيت نوزاد هم مطلع است.

عبدالله بن مسعود رضي الله عنه ميگويد: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يوْمًا، ثُمَّ يكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ..».** (بخاري:3208).

يعني: نطفه هر يک از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع مي شود. سپس تا چهل روز ديگر، به شكل خون بسته (علقه) در مي آيد. و بعد از چهل روز ديگر، به پاره گوشتي (مضغه)، تبديل ميشود. آنگاه، خداوند، فرشته اي را مي فرستد و او را به نوشتن چهار چيز، مأمور مي كند..

در انتهاي مرحله مضغه است كه تخليق روي مي دهد، به دليل فرموده الله تعالي: **«فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَينَ لَكُمْ»** (سوره حج 5). يعني: ما شما را از خاک آفريديم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» (چيزي شبيه گوشت جويده شده)، كه بعضي داراي شكل و خلقت است و بعضي بدون شكل؛ تا براي شما روشن سازيم (كه بر هر چيز قادريم).

مخلقه: يعني پاره‌اي از گوشت داراي صورت واضح، هيأت روشن و خلقت كامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غيره است.

پس در انتهاي مرحله مضغه (كه از روز هشتاد شروع مي شود و تا صد و بيست روزه طول مي كشد) اندک اندک شكل جنين ظاهر مي گردد و جنسيت آن نيز به ملائكه مامور خبر داده مي شود.

درحاليكه ظاهر آيه آنست كه كسي جز الله تعالي جنسيت نوزاد را نمي داند، چنانكه مي فرمايد: **«إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَينَزِّلُ الْغَيثَ وَيعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَي أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»** (سوره لقمان 34).

(c) ketabton.com: The Digital Library

يعني: آگاهي از زمان برپايي قيامت مخصوص خداست، و اوست كه باران را نازل مي‌كند، و آنچه را كه در رحم ها (ي مادران) است ميداند، و هيچ كس نميداند فردا چه به دست ميآورد، و هيچ كس نمي‌داند در چه سرزميني ميميرد؟ خداوند عالم و آگاه است.
حال با جمع بين اين آيه و حديث فوق الذكر نتيجه مي گيريم كه معناي آيه اين است كه:قبل از خلقت نوزاد (يعني قبل از اتمام مرحله سوم يعني مرحله تخليق)، اين تنها خدا است كه جنسيت او را مي داند، ولي بعد از خلقتش (بعد از تخليق) و بعد از آنكه به فرشته امر شد تا زمان اجل او را ثبت كند و جنسيت جنين به وي خبر داده شد، علم به جنسيت جنين ديگر جزو غيبيات نيست بلكه جزو عالم شهاده است، زيرا ملائكه مامور نيز از جنسيت نوزاد مطلع شده پس از حالت غيبي خارج شده، از اينرو انسان هم مي تواند از طريق ابزارآلات پيشرفته جنسيت جنين را بعد از اتمام مرحله مضغه (چهار ماه) از شكل گيري لقاح بداند و لذا دانستن اين امر توسط دستگاه هاي طبي تضادي با آيه قرآن ندارد.
امام ابن كثير رحمه الله در تفسير اين آيه مينويسد: «جز خداي متعال كسي نمي داند كه او چه چيزي مي خواهد بيافريند، اما هرگاه به مذكر يا مونث بودن يا بدبخت يا خوشبخت بودن جنين امر كرد، ملائكه موكل او نيز به آن آگاه شده و همچنين (بعد از وي) هركس ديگري از مخلوقاتش را كه بخواهد آگاه مي شود».
نكته ديگر اينكه: خداي متعال در آيه مذكور بطورعموم فرموده: «وَيعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ» يعني: «و آنچه را كه در رحم ها (ي مادران) است ميداند».
در اين آيه مخصوصا به جنسيت جنين اشاره نكرده است؛ بلكه فرموده كه از احوال جنين آگاه است، و مسلماً دانستن جنسيت جنين تنها يكي از موارد احوال جنين است، اما ديگر موارد از قبيل:مقدار زماني كه جنين در شكم مادرش بسر خواهد برد، و مقدار حياتش، و اعمال او، و مقدار رزقش، و شقاوت يا سعادت او نيز از ديگر مواردي است كه داخل در عموم آيه مي شود كه تنها خداوند متعال از آن آگاهي دارد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ألاعلي

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 19 آیه است

وجه تسميه:

این سوره در مکه، پس از سوره‌ی تکویر، شرف نزول یافته است. وبه سبب افتتاح با این فرموده خداوند متعال «سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى١» (الأعلى: 1) سوره «اعلى» نام گرفت و «سبح» نیز نامیده می‌شود.

قابل یادآوری آست که: برخی از مفسران مشهور از جمله: ناصرالدین عبدالله بیضاوی مؤلف تفسیر«انوار التنزیل و اسرار التاویل یا تفسیر بیضاوی»،مفسر محمود أفندی آلوسی مؤلف «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» ودانشمند مشهور اسلام محمد سید طنطاوی امام مسجد الازهر شریف وریس سابق پوهنتون الازهز مصر و...درموردتفسیر آیه‌های (14 و15) می نویسند که: «تزکی: زکات فطر داد»، «و ذکر اسم ربه: در عید فطر، الله را تکبیر گفت»، «فصلی: نماز عید برگزار کرد».

شیخ الوسی روح المعانی به همین دلیل به مدنی بودن «سوره ألاعلي» اشاره می کند؛ واستدلال می آورد که: شروع نماز عید و زکات فطر در مدینه بود، نه در مکه.

پیوند و مناسبت سورة الأعلي با سوره الطارق:

سوره‌ی «طارق» از آفرینش انسان و پیدایش آسمان و زمین بحث می نماید: «خلق من ماء دافق» (طارق آیه:6)، (طارق آیه 11 و12) و سورة ألاعلي نیز اندکی گسترده‌تر به هر دو مورد اشاره می کند: (آیات متبرکه 2، 4 و5 اعلی و).

تعداد آيات، كلمات وحروف سورة ألاعلي:

«سورة ألاعلي» از جملة سوره هاي مكي، داراي (1) ركوع، (19) نوزده آيت، (72) هفتادودو كلمه، (299) دوصدو نودونه حرف و (133) يكصدو سي وسه نقطه است.

(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.).

در ضمن قابل تذکر است:سوره‌هایی را که با فرمان تسبیح خداوند آغاز می‌شود، مسبّحات گویند و «سوره اعلی»، آخرین سوره از سور مسبّحات میباشد.

فضيلت سورة ألاعلي:

در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر(رض) آمده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در نمازهای عید و روز جمعه، سوره‌های:«سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى١» و «هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلۡغَٰشِيَةِ١» (الغاشية: 1) را می‌خواندند و چه‌بسا که عید و جمعه در یک‌روز جمع می‌شد اما همین دو سوره را می خواندند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز وتر، سوره‌های: «سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى١»، «قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ١»(الكافرون: 1) و «قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ١»(الإخلاص: 1) را می‌خواندند». علی (رض) روایت کرده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم سوره اعلی را دوست داشتند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسباب نزول سوره اعلى:

در مورد اسباب نزول «سوره الاعلى» در حديثي از حضرت عقبه بن عامر جهني مي خوانيم، زمانيكه سوره ي «سبح اسم ربک الاعلي» نازل شد، آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرمود: «اجعلو ها في سجودكم» يعني در سجده ي خود بخوانيد: «سبحان ربي الاعلي»،« سبح اسم ربک الاعلي » به معناي پاک نگهداشت و پاک كردن است، معناي «سبح اسم ربک» اين است كه نام رب خود را پاک نگهداريد، هدف اين است كه تعظيم وتكريم نام رب خود را بجا آوريد، وهر زمانيكه نام الله را برزبان برانيد خضوع وخشوع و ادب را مراعات فرمايد.

موضوع و مطالب بحث سوره اعلى:

اگر به محتواي كلي اين سوره با دقت نظر بيندازيم بوضاحت تام در خواهيم يافت كه اساساً اين سوره از دو بخش اساسي تشكيل يافته است:

اول: بخشي كه در آن روي سخن با شخص به پيامبرصلي الله عليه وسلم است. و دستورهايي در زمينه تسبيح پروردگار و ايفاي رسالت به او مي دهد.

دوم: در اين بخش از مومنان خاشع وفرمانبردار و كافران شقي سخن به ميان آمده و عوامل سعادت و شقاوت اين دو گروه به طور فشرده بيان شده است.

و در اخير اين سوره تاكيد مي يابد كه همه مطالب وحقايقي متذكره تنها در قرآن عظيم الشان نه بلكه در ساير كتب و صحف پيشين، صحف ابراهيم و موسى، نيز بر آن تاكيد شده است.

- همچنان از متن كلى اين سوره مباركه و بخصوص از آية شش آن «سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسَى»، طوري معلوم ميگردد كه، اين سوره در دوران خيلي ابتدايي مكه، زمانيكه پيامبر صلي الله عليه وسلم به در يافت وحي عادي نگرديده بودند و تشويش داشتند كه مبادا برخي ازوحي را فراموش كنند، نازل گرديده است.

طوريكه ملاحظه مي فرمايد: در اولين پنج آيات بحث روي خداي شناسي و مبادي توحيد صورت گرفته ودر آيات بعدي به پيامبر صلي الله عليه وسلم اطمينان هاي ذيل از جناب پروردگار با عظمت داده شده است، نكات عمده اين اطمينان ها عبارتند از:

- به پيامير صلي الله عليه وسلم اطمينان داده شده است كه: به لطف وعنايت الهي قرآن را فراموش نخواهد كرد.
- اطمينان داده شده كه: ماموريت او را در كار دعوت بسوي الله دشوار نساخته، در اين منحصر ميسازد كه به كسي پند دهد وبه هدايت ورهنمائي اش اهتمام ورزد كه از دعوت مايه مي گيرد ودر او استعداد پند پذيري سراغ ميشود.
- كسيكه بي باک نيست، نسبت به عواقب خوب و بد عملكرد هاي خود بي اعتنايي ندارد، برخود ميترسد، از عواقب افكار ونظرات خود بد خود و جامعه بيم دارد و از انجام ظلم و فساد حاكم بر جامعه هراسان است، مخاطب اصلي اين دعوت الهي است، چنين كسي حتماً اين پيام رهائي بخش را باگوش دل خواهد شنيد. ولي عناصر شقي و بدبخت از آن خود داري مي ورزند.
- كسي كه به تزكيه فكري و اخلاقي خود اهتمام ورزد، پروردگارش را بياد آرد و نماز برپا دارد، به فلاح و رستگاري رسد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- مردم زندگي دنيا را برمي گزينند، به اهداف زود رس و پيش پا افتاده مي چسپند، در حاليكه دنيا، ناچيز است و ناپايدار و آخرت بهتر است و پايدار.
- به پيامبر صلي الله عليه وسلم اطمينان داده شده است كه: رسالت تو تداوم رسالت پيامبرانواولعزمي چون حضرت ابراهيم عليه السلام وحضرت موسي عليه السلام است كه بزرگترين تمدنها را پايه گزاري كردند ومستكبرين بزرگ تاريخ بدست آنان سر نگون گرديدند، پيام تو وآنان يكي است وپايان كار تان يكي.

در آخر، كلام سوره مباركه اعلی با اين مطلب به پايان رسانده شده است كه رستگاری تنها برای كسانی است كه عقايد، اعمال و اخلاق خود را پاک كنند و نام پروردگار خود را ذكر كرده نماز بخوانند. اما متاسفانه تمام هم و غم مردم رفاه و آسايش و منافع ولذت های همين دنياست و بس، در حالی كه هم و غم اصلی آن ها بايستی آخرت می بود. چراكه آخرت باقی است و دنيا فانی و نعمت های آخرت به مراتب بيش از نعمت های دنياست. اين حقيقت تنها در قرآن عظيم الشأن نيامده است، بلكه در صحيفه های ابراهيم و موسی هم همين حقيقت به انسان يادآوری شده است.

مفسران مشهور جهان اسلام از جمله شيخ قرطبي (ابو عبدالله محمدبن احمد انصاريقرطبي) در تفسير خويش مي نويسد: معمولاً صحابه كرام ازجمله حضرت عبد الله بن عباس، ابن عمر، ابن زبير، ابو موسي وعبد الله بن مسعود رضي الله عنهم اجمعين، چنين بودند كه هر گاه اين سوره را تلاوت مي گردند، قبل از آن مي گفتند: **«سبحانَ ربّي الأعلَى»**. يعني در خارج از نماز وقتي تلاوت كنند چنين گفتن مستحب است.

ترجمه و تفسير سُورَة الاعلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاينده ومهربان

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الأَعْلَى ﴿١﴾ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿٢﴾ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ﴿٣﴾ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ﴿٥﴾ سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسَى ﴿٦﴾ إِلا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ﴿٧﴾ وَنُيَسِّرُکَ لِلْيُسْرَى ﴿٨﴾ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى ﴿٩﴾ سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى ﴿١٠﴾ وَيَتَجَنَّبُهَا الأَشْقَى ﴿١١﴾ الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى ﴿١٢﴾ ثُمَّ لا يَمُوتُ فِيهَا وَلا يَحْيَا ﴿١٣﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الأُولَى ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿١٩﴾

ترجمة مختصر:

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (1) «نام پروردگار برترت را به پاكي ياد كن».

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» (2) «(همان) كه آفريد پس درست و استوار ساخت».

«وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (3) «و (همان) كسي‌كه اندازه گيري كرد پس هدايت نمود».

«وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» (4) «و كسي‌كه چراگاه را رويانيد».

«فَجَعَلَهُ غُثَاء أَحْوَى» (5) «سپس آن را خشک و سياه گردانيد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«سَنُقْرِؤُكَ فَلَا تَنسَى» (6) «ما بزودي (قرآن را) بر تو مي‌خوانيم، پس هرگز فراموش نخواهي كرد».
«إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» (7) «مگر آنچه را كه خدا بخواهد، به يقين او پنهان و پيدار ميداند».
«وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» (8) «و تو را براي شريعت ساده و آسان آماده ميسازيم».
«فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى» (9) «پس ياد دهاني كن چون ياد دهاني سود بخشد».
«سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَى» (10) «هركس (از پروردگار با عظمت ما) ميترسد پند خواهد پذيرفت».
«وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى» (11) «و بدبخت‌ترين فرد از آن دوري خواهد گزيد».
«الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (12) «(همان) كسي‌كه در آتش بزرگ (جهنم) در خواهد آمد».
«ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» (13) «سپس در آن (آتش) نه مي‌ميرد و نه زنده ميماند.».
«قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى» (14) «يقيناً كسي‌كه خودرا پاک (و تزكيه) كند، رستگار شد».
«وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» (15) «و (نيز كسي كه) نام پروردگارش را يادكرد پس نماز گزارد».
«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (16) «بلكه شما (مردم) ا زندگي دنيا را ترجيح ميدهيد».
«وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (17) «در حالي كه آخرت بهتر و ماندگارتر است».
«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى» (18) «بي‌گمان اين (فحوا) در كتاب‌هاي پيشين بوده است».
«صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (19) «صحيفه‌هاي ابراهيم و موسي».

تفسير مختصر

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (1):

«نام پروردگار برترت را به پاكي ياد كن». يعنى: او را از هر چه كه سزاوار وى نيست، با گفتن جمله: «سبحان ربى الاعلى» به‌پاكي ياد كن.
در حديث آمده است: «هر وقت پيامبر صلّى الله عليه و اله و سلم اين آيه را مى‌خواند، مى‌گفت: (سبحان ربى الأعلى» (امام احمد آن را از ابن عباس روايت كرده است.).
مراد از «اعلى» اين است كه: الله متعال برتر، والاتر و بزرگتر از هر چيزى است كه وصف‌كنندگان آن را وصف مى‌كنند. علما فرموده اند: براى خواننده اين آيه مستحب است كه چون آن را مى‌خواند؛ «سبحان ربي الأعلي» بگويد چنان كه رسول الله صلى الله عليه وسلم و جمع ديگرى از صحابه و تابعين كرام اين‌گونه مى كردند.
همچنان در حديث آمده است كه: چون اين آيت نازل شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمودند كه (اجعلوها في سجود كم = اين را در سجدهاى خويش بگردانيد) وازينجاست كه در سجده سبحان ربى الاعلى خوانده ميشود.
هكذا در حديثى از عقبة بن عامر جهنى (رض) روايت شده است كه پيامبرصلى الله عليه وسلم دستور خواندن «سبحان ربى الاعلى» را در سجده بر اساس همين آيه و خواندن «سبحان ربى العظيم» را در ركوع بر اساس آخرين آيه ى سوره ى واقعه «فسبح باسم ربک العظيم» داده بود. (مسند احمد، ابوداود، ابن ماجه، ابن حبان، حاكم، ابن المنذر)

(c) ketabton.com: The Digital Library

در اين آيه مباركه ملاحظه مي فرمايم كه: پروردگار با عظمت ما به تسبيح خود فرمان ميدهد كه متضمن ذكر و عبادت براي او و كرنش در برابر شكوه، جلال، عظمت و بزرگي اش مي باشد.اين تسبيح، تسبيحي باشد كه شايسته عظمت پروردگار ما باشد، به اين صورت كه نام هاي نيكوي او ياد شوند، نام هايي نيكويي كه به سبب معاني نيكو و عظيمي كه دارند بر هر نامي برتري دارند. نيز كارهاي پروردگار با عظمت ما بايد ياد شوند.

«سَبِّحِ»:

- الله از هر عيب و نقصی پاک و منزه است.
- الله از هر تشابهی به موجودات ديگر منزه است.

«رَبِّكَ»: از ريشه رب: تربيت و پرورش‌دهنده.

«ٱلۡأَعۡلَى»: از صفات الله؛ برتر، بالاتر، الله بالاست.

«ٱلۡأَعۡلَى»:

- عُلو ذات: ذاتاً در آسمان و بالاست و عرش و علمش همه جا احاطه دارد.
- عُلو القهر: در مقابل ظالمان قاهر و قدرتمند است.
- عُلو قدر: قدر و منزلتش بالاست.

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» (2):

«كسي‌كه آفريد و استوار داشت». از جمله كار با عظمت اينست كه: همه مخلوقات را آفريده، شكلش را نيكو ساخت، قامتش را برابر داشت، اعضايش را مناسب نمود و آفرينش او را محكم زيبا ساخت تا از عهدۀ تكاليف برآيد. طوريكه در سوره ی سجده می فرماید:« الذي أحسن كل شيء خلقه »«همان كسی كه هر چيزی را كه آفريده نيكو آفريده است.» (سجده: 7)

در البحر آمده است: يعنی همه چيز را منظم خلق كرده است به طوری كه ناهماهنگی در آنها مشهود نيست، بلكه در استواری و استحكام متناسب بوده و بيانگر آنند كه از جانب خداوند دانا و حكيمی هستی يافته اند. (البحر ۴۵۸/۸.)

«خَلَقَ»: خلق كرد.

«فَسَوَّىٰ»: بدون نقص و به بهترين شكل و تركيب.

«وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (3):

پروردگار با عظمت ما همه چيز را اندازه گيري كرده و همه مخلوقات را به اندازه راه نموده است. اين هدايتِ عام است كه هر مخلوقي را به آنچه صلاح او در آن است هدايت كرده است. نعمت هاي دنيوي از زمره هدايت مذكور مي باشند.

مفسران فرموده اند: به منظور افادهی عموم مفعول را حذف كرده است؛ يعنی مخلوق و حيوانی را آن‌گونه كه شايسته است آفريده و آن را به وظيفهی خود هدايت و راهنمايی كرده و آن را به آنها ياد داده است.(به روح المعانی ۱۰۴/۳۰ و التسهيل ۱۹۳/۴ مراجعه شود.).

هدايت چند نوع است؛ من جمله:

1 - هدايت تكوينی يا طبيعی، تمام اندام و اعضای درونی و بيرونی و پيكرهی گياه و حيوان را فرا می گيرد...

2 - هدايت غريزی: مخصوص حيوانات است كه بر حسب مراتب رشد غريزی، اندک اراده و در ک و شعوری در آنها، مشهود و ملموس است...

(c) ketabton.com: The Digital Library

3 - هدایت فطری: این گونه هدایت، صورت کاملتری از هدایت غریزی و اولین دریچه‌ی عقل و اختیار در طرق زندگی است که بر روی ذهن انسان باز می‌شود...

4 - هدایت عقلی مستقل و مختار: ترتیب دریافتهای فطری و محسوس و بدیهی برای رسیدن به مسایل نظری است...

5 - هدایت وحی و نبوت (تشریعی): این هدایت، تکمیل کننده‌ی هدایتهای پیشین و عالی ترین مراتب هدایت برای تقویم عقل و استقامت بر صراط مستقیم است...» [بر گزیده‌ای از: پرتوی از قرآن و تفسیر فرقان]

«وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» (4):

و کسي که از آسمان آبي فرستاد و به وسيله آن انواع گياهان و علف هاي زيادي ميرويد که مردم و چهار پايان و همه حيوانات از آن ميخورند.

«ٱلْمَرْعَىٰ»: «آنچه چارپایان با آن تغذیه شوند، از گیاه تر و خشک».اگر چه در آیه مبارکه لفظ «مرعی» به کار رفته است که بر علف حیوانات اطلاق می شود، ولی سیاق عبارت نشان دهنده ی آن است که مراد از آن در این جا تنها علف نیست، بلکه تمام گونه های گیاهی است که از زمین می رویند.

«فَجَعَلَهُ غُثَاء أَحْوَى» (5):

سپس بعد از آنکه مدت زماني را به پايان برد که پروردگار با عظمت ما مقرر نموده بود در آن مدت زمان تر و تازه باشد، آن را درهم پيچيد و **«فَجَعَلَهُ غُثَاء أَحْوَى»** آنگاه آن را سياه و خشک گردانيد. البته این هشدار به انسان هم است که همیشه جوان و شاداب باقی نمی‌ماند. در این پنج آیات متبرکه که در فوق بیان یافت: آیۀ اولی متضمّن دستور به تنزیه و تقدیس نام الله است و چهار آیه‌ی بعدی در رابطه با اوصاف و تعریف الله متعال است تا بیانگر تعظیم نام الله و تعظیم ذات مبارک او و تنزیه او از شریک، همسر، فرزند و... باشد.

هکذا الله متعال بعد از یادآوری دلایل قدرت و یگانگی خود، فضل و کرم خود را نسبت به پیامبرش یادآور شده و می‌فرماید:

«سَنُقْرِؤُكَ فَلَا تَنسَى» (6):

(ما قرآن را بر تو خواهيم خواند و تو ديگر آن را فراموش نخواهي کرد).کتابي را که بر تو وحي نموده ايم محافظت مي کنيم و آن را در دل تو جاي مي دهيم و تو از آن چيزي را فراموش نخواهي کرد. یعنی در حوزه‌ی هدایت کاستی وکمبودنخواهی یافت، زیرا ما به مقتضای شرایط و ظروف و به مقتضای احوال، بر تو این هدایت را قرائت می‌کنیم، طوری که جمله: «فَلَا تَنسَى» آن را فراموش نکنی، پس خوف نسیان و فراموشی نداشته باش، چون به گونه‌ای این هدایت را بر تو ارزانی خواهیم داشت که آن را فراموش نکنی. این وعده‌ی الله متعال به فرستاده‌ی خود می‌باشد که هرآنچه یاد گرفتی فراموش نمی کنی.

در اين آيه متبرکه نويد و مژده بزرگي از جانب پروردگار با عظمت ما به پيامبر صلي الله عليه وسلم، است مبني بر اين که پروردگار با عظمت ما دانشي به او مي دهد که آن را فراموش نميکند.

درضمن این ایه مبارکه متضمن معجزه‌ی حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم می‌باشد؛ زیرا او بی‌سواد بود، وبا خواندن و نوشتن بلد نبود، با وجود آن هرگز آنچه را جبرئیل بر او می خواند فراموش نمی‌کرد. و این که این کتاب با عظمت را بدون درس و تکرار حفظ

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده و آن را فراموش نمی‌کرد، یکی از بزرگترین دلایل صدق نبوتش می‌باشد. ابن کثیر فرموده است: بدین ترتیب الله متعال به پیامبرش صلّی الله علیه و سلم وعده داده است که چیزی بر او خواهد خواند که آن را فراموش نمی‌کند. (مختصر ۶۳۰/۳).

شأن نزول آیه مبارکه:

چون جبرئیل علیه السلام بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی را فرود می آورد، هنوز او از القای آخر آیه فارغ نمی‌شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم آغاز آیه را تکرار می‌کردند تا مبادا آن را فراموش کنند. پس این آیه نازل شد والله متعال خواندن قرآن را بر پیامبرش الهام نموده و ایشان را از فراموش کردن آن محفوظ داشت.

«إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» (7):

«مگر آنچه که حکمت الهي اقتضا کند که آن را فراموش کني». و پروردگار با عظمت ما اشکارا و پنهان را مي داند و آنچه را که مصلحت بندگانش ميباشد مي داند. بنابراين هرآنچه بخواهد به عنوان شريعت مقرر مي دارد و به آن فرمان مي دهد.

مفسران در معنی عبارت: «يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ وَمَا يَخۡفَىٰ » فرموده اند که: الله متعال نسبت به آنچه بنده‌ای از قرائت و حدیث آشکار می‌کند و یا مخفی و پنهان کند، آگاه و مطلع است، برخلاف بندگان که از امور سری و مخفی آگاهی ندارند.

دلیل اینکه الله در این آیه ابتدا کلمه‌ی: الجَهر (آشکار) را ذکر فرموده و بعد کلمۀ یَخفی (پنهان)، این است که به بندگانش بفهماند: همان‌گونه که جهر و آشکار را می‌داند، سِر و پنهان را نیز می‌داند تا به یقین برسند که الله عالم به پیدا و پنهان است.

«وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» (8):

«و تو را برای شریعت ساده و آسان آماده میسازیم». یعنی: بر تو عمل بهشت را آسان می‌گردانیم و بر تو وحی را آسان می‌گردانیم به طوریکه آن را به‌سادگی حفظ کنی و به آن عمل نمایی.

راه سهل و آسان یعنی به دور از حَرَج که همان شریعت اسلامی است و بر پایۀ سهل و آسان‌گیری در دین بُنیان نهاده شده است؛ آنجا که الله متعال می‌فرماید:«وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ » (الحج: 78) در دین شما حرج و سختی وجود ندارد. الله متعال در این آیه به رسولش ﷺ می‌فرماید که نه تنها دین و شریعت تو از همۀ ادیان آسان‌تر است، بلکه هرچیزی را برای تو آسان می‌کنیم. به عبارتی هم کار تبلیغ هدایت را آسان می‌کنیم و هم تو را آماده می‌کنیم که آن کار را أنجام دهی و هدایت را تبلیغ کنی، پس حال که این‌چنین است، تکلیف تو هم روشن است.

واین هم مژده ای دیگر است که پروردگار با عظمت ما همه کار هاي پيامبرش را آسان می گرداند و آئین و شریعت او را سهل و ساده می نماید.

حضرت موسی علیه السلام برای موفقیّت در انجام تبلیغ، دو چیز را از الله سبحان وتعالی درخواست کرد : یکی سعه‌صدر ویکی آسان شدن امر رسالت: «رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي وَ يَسِّرۡ لِي أَمۡرِي» (طه، 25- 26). الله سبحان وتعالی این دو نعمت را بدون طلب ودرخواست، به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم عطا فرمود. طوریکه درباره سعه‌صدر فرمود: «أَ لَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ» (شرح، 1).و درباره آسان شدن امر دعوت در این آیه می‌فرماید: «وَ نُيَسِّرُكَ لِلۡيُسۡرَى».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى» (9):

«پس اگر پند و اندرز سودمند باشد پند و اندرز بده».

در اين آيه به پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: به شريعت الهي و آيات او پند بده اگر پند مورد قبول واقع گردد، و موعظه و اندرز بگو اگر كسي گوش كند، خواه از پند دادن تمام هدف آن برآورده شود يا برخي از آن برآورده گردد. مفهوم آيه اين را مي رساند كه اگر پند دادن سودمند نباشد به اين صورت كه پند دادن به شر و بدي بيفزايد يا از خير و خوبي بكاهد در اين صورت نبايد پند داد. و پند دادن مردم را به دو گروه تقسيم مي كند؛ كساني كه استفاده مي برند و كساني كه استفاده نمي برند.

كساني كه از پند استفاده مي برند آن هايي هستند كه از پروردگار با عظمت ما مي ترسند و هرگاه انسان بداند كه پروردگار با عظمت ما او را به خاطر كارهايي كه كرده است مجازات مي كند، و از كيفر او بهراسد، از آنچه پروردگار با عظمت ما را ناخشنود مي نمايد دوري مي كند و براي انجام دادن كارهاي خوب تلاش مي نمايد.

مفسر شهير جهان اسلام ابن كثيرفرموده است: از اينجا روش و آداب نشر دانش و علم برگرفته می‌شود؛ يعنى آن را نبايد نزد نااهل و ناشايست يادآورى كرد. مانند فرموده‌ى حضرت على عليه السّلام كه فرمود: «نبايد چيزى را به مردم بگويى كه عقلشان قدرت فهم آن را ندارد؛ چون اين امر براى بعضى مايه‌ى فتنه است» و فرمود: «طورى با مردم صحبت كنيد كه آن را بفهمند، آيا دوست داريد خدا و پيامبرش تكذيب شوند»؟! (مختصر ۶۳۰/۳.)

«سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَى» (10):

«هركس (از پروردگار با عظمت ما) مي‌ترسد پند خواهد پذيرفت». يعنى كسى كه به الله مؤمن باشد و از قهر و عذابش ترس و خشيت داشته باشد، پند و اندرز خواهد گرفت.

«وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى» (11):

«و بدبخت‌ترين فرد از آن دوري خواهد گزيد».

و اما كساني كه از پند بهره نمي برند بدبخت ترين افرادي هستند كه وارد بزرگ ترين آتش مي شوند و با آن مي سوزند.

«ٱلْأَشْقَى»: «كافرى كه اندرز قرآنى و قوانين الهى را گوش نگيرد.»

«الَّذِي يصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (12):

«آن كسي‌كه داخل بزرگترين آتش خواهد شد».» يعنى: در آتش وحشتناک و بسيار دردناک كه آتش جهنم است. آتش كه 70 برابر آتش دنيا است می سوزند.

در حديث آمده است:«نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ»، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً قَالَ: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا» [بخارى: 3265 و مسلم: 2843] رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «آتش دنيا، يک هفتادم آتش دوزخ است». گفتند: يا رسول الله! مگر آتش دنيا، كافى نيست؟ فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، سوزنده‌تر از آتش دنيا است. و هر مرتبه آن، به اندازه آتش دنيا، سوزندگى دارد».

مفسرحسن فرموده است: «نارکبرى» يعنى آتش آخرت، و «نار صغرى» يعنى آتش دنيا.

«ثُمَّ لَا يمُوتُ فِيهَا وَلَا يحْيى» (13):

(c) ketabton.com: The Digital Library

«آن گاه در آن‌جا نه مي‌ميرد و نه زنده مي‌شود».آنان عذاب دردناكي مي بينند كه هيچ گونه استراحت و آرامشي ندارد. تا جائيكه آن ها آرزوي مرگ مي كنند اما مرگ هم به سراغ شان نمي آيد.واقعاً! دشوارترين زندگی بر انسان روزی است كه نه زندۀ اميدوار باشد و نه مرده‌ای كه طور كامل نابود شود.

همان طور كه پروردگار با عظمت ما مي فرمايد: «لَا يقضَي عَلَيهِم فَيمُونُوا وَلَا يخَفَّفُ عَنهُم مِّن عَذَابِهَا» نه ميميرند و نه از عذابشان كاسته مي گردد.

«قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى» (14):

«به راستي كسي كه خود را [از كفر و گناه] پاک كند، رستگار خواهد شد».

هر كس كه خودش را پاكيزه كند و خويشتن را از شرک ورزيدن و ظلم و رفتار هاي زشت پاک دارد قطعاً رستگار است.

«أَفْلَحَ»: «رستگار شد، از آتش دوزخ نجات يافت و وارد بهشت شد.»

«مَن تَزَكَّىٰ»: «آن كسی كه بعد از تخليه از شرک و معصيت‌ها خود را به وسيلۀ ايمان و اعمال صالح پاک گردانيد و به وسيلۀ پرداخت زكات از بخل دوری جست.»

تزكيه در اصل به معني نمو و رشد دادن است، هكذا تزكيه به معني تطهير و پاک كردن نيزآمده است.

بناً بصورت كل بايد گفت كه: تزكيه، آن است كه فكر از عقايد فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضاء از رفتار فاسد، پاك شود و زكات پاك كردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است.

قرآن عظيم الشان پس از يازده سوگند ميفرمايد: «سوگند به همه اين‌ها كه هركس نفس خود را تزكيه كند، رستگار است و هركس نفس خود را آلوده ساخت، (از لطف الله) محروم گشت. قرآن عظيم الشان هدف پيامبران را تزكيه و پرورش نفوس ذكر كرده است.

«تزكي» از زكوه مشتق است به معناي پاک كردن مي باشد، زكات مال را هم به خاطر زكات ميگويند كه بيقه مال را براي انسان پاک مي گرداند، دراينجا لفظ «تزكي» عام است، كه هم شامل تزكيه ايماني و هم شامل تزكيه اخلاقي مي شود، وهم اداي زكات مال را.

براي رسيدن به تزكيه برخي از مفسرين دو مرحله را مورد پيشنهاد قرار داده اند:

1 - تهذيب نفس از بدي ها يعني تصفية قلب از اخلاق بد و اجتناب از گناه. اين عمل را تصفيه و تخليه هم مينامند.

2 - پرورش و تكميل نفس به وسيلة تحصيل علوم و معارف حقه و فضائل و مكارم اخلاق و انجام عمل صالح. اين عمل را تحليه هم مي‌گويند، يعني پرورش و تكميل و آرايش دادن. البته قبل از تخليه و تحليه بايد انسان نقاط ضعف خود را بشناسد.

«وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» (15):

«و نام پروردگارش را ياد كرد و نماز گزارد».

و به ذكر پروردگارش مشغول شود و قلبش با ذكر او اُنس بگيرد چنين كسي كارهايي مي كند كه پروردگار با عظمت ما را خشنود گرداند به خصوص نماز مي خوانند كه نماز ترازوي ايمان است. هستند عده اي از مفسرين كه در تفسير «تَزَكَّى؛ فَصَلَّى» مي

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمايند: «زكات فطريه بدهد و نماز عيد بخواند». گرچه اين مفهوم را نيز شامل مي شود اما معني آيه تنها اين نيست.

«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا» (16):

«بلكه زندگي دنيا را ترجيح ميدهيد».يعنى نعمت از بين رونده و ناخوشِ آن را بر مي گزينند و آخرت را رها مي كنيد.

تمام دغدغه، هوش وفكر شما دنيا و رفاه و آسايش و منافع و لذت های آن است و گمان می کنید منفعت واقعی همان است که در این جا به دست بیاید و اگر در این جا از چیزی محروم شدید گمان می کنید زیان واقعی همین است که دچار آن شده اید.

با تأسف باید گفت:هستند انسانان که:برای تحصیل آنچه عاجل است تلاش می‌ورزند و از آنچه در آینده وعده داده شده چشم می پوشند.

«وَالْآخِرَةُ خَيرٌ وَأَبْقَى» (17):

«و آخرت بهتر و ماندگارتر است».

در اين آيه پروردگار ما ميفرمايد: در حالي كه آخرت از هر نظر از دنيا بهتر و ماندگارتر است. چون آخرت سراي جاودانگي و بقا است و دنيا سراي فنا و نابودي است. پس مؤمنِ عاقل بهتر را رها نمي كند و زشت تر را بر نمي گزيند و آرامش و راحتي هميشگي را به خاطر لذت و شادماني آني از دست نمي دهد.پس محّبت دنيا و ترجيح دادن آن بر آخرت اساس هر اشتباهي است.

ابن مسعود (رض) این آیه را خواند و سپس به یارانش گفت: می‌دانید چرا دنیا را بر آخرت ترجیح دادیم؟ گفتند: نه. گفت: چون دنیا خوراک و نوشیدنی و زن و لذات و خوشگذرانی را نقداً به ما ارزانی می‌دهد، و آخرت از دید ما پنهان و گم است.پس ما عاجل را دوست داشته و آجل را رها کرده‌ایم. (تفسیر خازن ۲۳۶/۴).

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى» (18):

«بي‌گمان اين در كتاب هاي پيشين بوده است». تمام مضامين، امر نيكو و اخبار خوبي كه در اين سوره مباركه برايتان بيان شد منحصر به اين كتاب آسماني نيست بلكه در كتاب هاي قبلي اسماني نيز بيان گرديده است از جمله كتاب هاي ابراهيم و موسي كه بعد از محمّد بزرگ ترين و شريف ترين پيامبران هستند.

پس اين ها فراميني است كه در هر شريعتي آمده اند چون به منافع هر دوجهان بر مي گردند و اين اوامر در هر زمان و مكاني صلاح و منفعت انسانها را تامين ميكنند.

«صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (19):

«صحف و كتاب‌هاي ابراهيم و موسي».و آن ده صحف است برای ابراهيم (ع) و تورات است برای موسی (ع).

« صُحُفِ »: بدل از صُحُف قبلی است. این آیه اشاره به این واقعیّت دارد که اصول کلّی ومطالب اساسی ادیان آسمانی همگی یکسان بوده و از یک منبع سرچشمه گرفته‌اند، و تنها تعلیمات و دستوراتی با هم تفاوت داشته است که اختلاف زمان و رشد انسان مقتضی آن بوده است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

یادداشت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين دومين جا از قرآن عظيم الشأن است كه در آن به صحيفه هاى موسى و ابراهيم اشاره شده. پيش از اين در(آيات 37-36 سوره ى نجم) همچنين اشاره بعمل آمده است.

موضوعات و مضامين صحف ابراهيمي:

آجري از حضرت ابو ذر غفاري روايت كرده است كه او از رسول الله صلي الله عليه وسلم سؤال كرد: صحيفه هاي حضرت ابراهيم چگونه و چه بودند؟ آن حضرت در جواب فرمودند: در آنها امثال عبرت بيان شده بود، در مثالي به پادشاه ظالمي خطاب شده است كه اي مسلط شونده بر مردم و مغرور و مبتلا، بدين جهت به تو سلطنت ندادم كه تو در دنيا مال را روي مال انباشته كني، دادن اقتدار بدين جهت بود كه نگذاري فرياد مظلومي به من برسد، زيرا قانون من اين است كه فرياد مظلوم را بي جواب نمي گزارم، اگر چه از زبان كافري بر آيد.

و در مثال ديگري عموم مردم را مورد خطاب قرار داده است، كه كار عاقل چنين است كه اوقات خود را سه قسمت تقسم گند: يكي وقت عبادت الله و مناجات به در بار او باشد، دوم براي محاسبه ي اعمال خويش و تدبر و فكر، در عظمت قدرت وصنعت الله، سوم براي تحصيل ضروريات زندگي وانجام نياز هاي طبيعي.

و فرمود: براي عاقل ضروري است كه از احوال زمان خود آگاه باشد، و به كار هاي مقصودي مشغول گردد، زبان خويش را در كنترول خود در آورد، وكسي كه كلام خود را وعمل خود بشمارد، كلامش خيلي كم وفقط در كارهاي ضروري به كار رود.

موضوعات و مضامين صحف حضرت موسي:

حضرت ابوذر ميفرمايد:

سپس من عرض كردم در صحف موسي عليه السلام چه بود؟ فرمود: در آنها فقط عبرت بود كه از آن جمله موارد ذيل است:

در تعجبم نسبت به كسي به مردن، يقين دارد، با ز هم دل به خوشيها سپرده است، وتعجبم از كسي كه به تقدير، ايمان دارد، وباز عاجز ودر مانده وغمگين باشد، ودر تعجبم از كسي كه به حساب آخرت يقين دارد واز عمل دست برداشته بنشيند.

حضرت ابوذر ميفرمايد، باز سؤال كردم: آيا از آن صحيفه ها در وحي كه بر شما نازل مي شود چيزي آمده است؟ فرمود: اي ابوذر! اين آيات را بخوان: **«قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى، وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى، بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةُ خَيرٌ وَأَبْقَى، إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى»** (قرطبي)

حكم ايمان داشتن به كتب آسماني:

قبل از همه بايد گفت شخصيكه به ساير كتاب هاي آسماني ديگر (تورات و انجيل و زبور و صحف ابراهيم و موسي) ايمان نياورد، ايمان او مقبول نيست و بعنوان مسلمان محسوب نميشود.

دليل واجب بودن ايمان به كتب آسماني:

دليل واجب بودن ايمان به ساير كتاب اسماني حكم و امر پروردگار با عظمت است كه ميفرمايد: **«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»** (سوره نساء 136.) يعني: «اي كساني كه ايمان آورده ايد به كتابي كه بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

پيامبرش نازل كرده و بر كتابي كه از قبل نازل نموده است ايمان بياوريد و هركس به الله، ملائكه، كتابها، پيامبران و روز آخرت كافر شود در گمراهي بسيار دوري افتاده است».

الله تعالي بندگان مؤمنش را در اين آيه امر مي كند كه به الله و پيامبرش، محمد صلي الله عليه وسلم و كتابي كه بر او نازل نموده كه قرآن مي‌باشد و كتابي كه از پيش نازل نموده كه شامل تمام كتابهاي پيشينيان مانند تورات، انجيل و زبور مي باشد، ايمان بياورند.

سپس در آخر آيه بيان مي كند كه هركس به چيزي از اركان ايمان كافر شود در گمراهي بسيار دوري افتاده و از مسير درست خارج گشته است.

و باز در بيان ايمان به تمام كتابها الله تعالي به بندگان مؤمنش امر مي‌كند كه اهل كتاب را با اين سخن مورد خطاب قرار دهند: **«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَينَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِي مُوسَي وَعِيسَي وَمَا أُوتِي النَّبِيونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»** (سوره بقره 136). يعني: «بگوييد به خدا و آنچه كه بر ما فرو فرستاده شده و آنچه كه به ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و نواسه هاي يعقوب فرو فرستاده شده و آنچه كه به موسي و عيسي داده شده و (نيز) آنچه كه به (ديگر) پيامبران از سوي پروردگارشان نازل شده است، ايمان آورده ايم. و در ايمان آوردن به پيامبران بين هيچكدام از آنان تفاوتي نمي گذاريم. و فرمانبردارِ او (خداوند) هستيم».

آيه در برگيرنده ايمان مؤمنان به آنچه خداوند بر آنها به واسطه رسولش صلي الله عليه وسلم نازل نموده و آنچه بر پيامبران كه در آيه ذكر شده و آنچه بر بقيه انبياء نازل شده است، مي باشد و آنها در ايمان به پيامبران بين هيچكدام فرقي نمي گذارند و به تمام پيامبران و تمام كتابهايي كه خداوند به ترتيب نازل نموده است، باور دارند.

بناً بر طبق آيات صريح قرآن، هركس به كتابهاي آسماني قبل از قرآن ايمان نداشته باشد او كافر است، زيرا ايمان نياوردن به آن كتابهاي آسماني ديگر به معناي تكذيب آيات خداوند بر ديگر پيامبران است در حاليكه همه ي پيامبران الهي به حق از سوي الله تعالي براي ارشاد انسانها فرستاده شده اند و بعضي از آنها داراي كتاب آسماني بودند.

نكاتي ضروري و دانستني:

اولاً: شخصي مسلمان قبل از همه بايد بداند كه همه كتابهاي آسماني بجز قرآن كريم مورد تحريف و تغيير قرار گرفته است. زيرا خداوند عزوجل در قرآن كريم از تحريف، تغيير و تبديل توسط اهل كتاب بر كتابهاي الله تعالي كه بر آنها نازل شده خبر مي دهد.

الله تعالي در حق يهود مي فرمايد: **«أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يعْلَمُونَ»** (بقره 75) يعني: «آيا اميد داريد كه به شما ايمان بياورند در حاليكه دسته از آنها كلام خدا را ميشنوند سپس بعد از اينكه آن را ميفهمند و در حاليكه مي دانستند آن را تحريف مينمودند» و مي فرمايد: **«مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»** (سوره نساء 64) «و كساني از اهل يهود كلام را از جايگاه خود تحريف ميكنند».

و الله تعالي از نصاري خبر مي دهد ميفرمايد: **«وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَي أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَينَا بَينَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَي يوْمِ الْقِيامَةِ وَسَوْفَ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ*يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (سوره مائده 14- 15).

يعني: و كساني كه گفتند ما نصاري هستيم پيمان گرفتيم و بخشي از آنچه به آن اندرز داده شده بودند فراموش كردند و ما تا روز قيامت ميانشان دشمني و كينه افگنديم و به زودي خدا آنان را از آنچه مي كردند باخبر مي‌سازد. اي اهل كتاب پيامبر ما به سوي شما آمده است كه بسياري از كتاب كه پوشيده مي داشتيد براي شما بيان مي كند و از بسياري درمي گذرد.

آيات دلالت دارند بر اينكه يهود و نصاري كتابهاي نازل شده بر خودشان را تحريف نموده اند. و اين تحريف گاهي با زياد كردن و گاهي با كم كردن بوده است.

و دليل بر زياد كردن بر كتابها آن اين سخن الله تعالي ميباشد: **«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»** (سوره بقره 79).

«ويل به حال كساني كه كتاب را با دستانشان نوشتند سپس مي گويند اين از جانب خداست تا با بهايي بي ارزش بفروشند پس ويل به حال آنها از آنچه با دستهايشان نوشتند و ويل به حال كساني كه آن را بدست آوردند».

و دليل بر نقصان آن اين فرموده الله تعالي است: **«يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ»** (مائده 15). «اي اهل كتاب پيامبر ما به سوي شما آمده است كه بسياري از كتاب كه پوشيده مي داشتيد براي شما بيان ميكند» و ميفرمايد: **«قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا»** (سوره انعام 9) «بگو چه كسي آن كتابي را كه موسي آورده نازل كرده كه براي مردم روشنايي و هدايت است آن را بصورت ورقه هايي در مي آوريد از آن آشكار و بسياري را پنهان ميكنيد».

اما قرآن عظيم از آنچه بر كتابهاي گذشته از تحريف و تبديل روي داده، سالم مانده است و خداوند آن را حفظ نموده و از آن صيانت مي نمايد همانگونه كه خود از آن خبر ميدهد: **«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»** (سوره حجر 9). «بي گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ايم و به راستي ما نگهبان آن هستيم».

ثانياً: بايد چگونگي ايمان به كتابهاي قبل از قرآن را بداند، و آن بدينگونه است كه:

1 - تصديق قاطع به اينكه تمام آنها از جانب الله عزوجل نازل شده و كلام الله تعالي مي باشند و الله تعالي به حقيقت آنگونه كه لايق به خود اوست و بر وجهي كه اراده كرده، به آن تكلم نموده است. الله تعالي ميفرمايد: **«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ*نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ*مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»** (آل عمران 2- 4).

يعني: «الله است كه هيچ معبود بحقي جز او نيست هميشه زنده و پابرجا است. اين كتاب را در حاليكه مؤيد آنچه پيش از خود مي باشد به حق بر تو نازل كرد و تورات و انجيل را پيش از آن براي هدايت مردم فرستاد و فرقان را نازل كرد كساني كه به آيات خداوند كفر ورزيدند بي ترديد عذابي سخت خواهند داشت و خداوند شكست ناپذير و صاحب انتقام است». الله عزوجل خبر مي دهد كه اين كتابها: تورات، انجيل و قرآن از نزد او هستند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين دلالت دارد بر اينكه به آنها تكلم نموده و آنها از او آغاز شده اند و مربوط به غير او نيستند و براي همين در آخر آيه وعده مي دهد كه هركس به آيات خداوند كفر ورزد دچار عذاب شديدي خواهد شد.

2 - ايمان به اينكه كتابهاي الله تعالي تصديق كننده همديگرند و بين آنها تناقض و تعارضي نيست همانگونه كه الله تعالي در قرآن ميفرمايد: **«وَأَنْزَلْنَا إِلَيكَ الْكِتَابَ بِالْحَقّ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِ»** (سوره مائده 48). «و (اين) كتاب را به راستي تصديق كنندۀ كتابي كه پيش از آن است و بر آن حاكم و شاهد است بر تو نازل كرديم»و در مورد انجيل ميفرمايد: **«وَآتَينَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًي وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ التَّوْرَاةِ»** (سوره مائده 46). «و ما انجيل را كه در آن هدايت و نور است و تصديق كننده تورات است فرو فرستاديم». ايمان به اينها واجب است و اينكه كتابهاي خداوند از تمام تناقضات و تعارضات بدور هستند و اين از بزرگترين ويژگي كتابهاي خداوند نسبت به كتابهاي مخلوقات و كلام خدا نسبت به كلام خلق مي باشد. زيرا در كتابهاي مردم نقص، خلل و تعارض وجود دارد. همانگونه كه خداوند در وصف قرآن ميفرمايد: **«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»** (سوره نساء 82). «اگر آن از جانب غير خداوند بود در آن اختلاف بسياري را مي يافتند».

3 - اعتقاد راسخ به اينكه تمام كتابها و صحفي كه خداوند بر رسولان نازل كرده به وسيله قرآن كريم نسخ شده اند و براي هيچكس از جن يا انس و پيروان كتابهاي سابق و نه غير آنها روا نيست كه بعد از آمدن قرآن، خداوند را جز با آن عبادت كنند يا اينكه به غير آن حكم نمايند. و دليل بر اين مورد در كتاب و سنت فراوان است.

الله تعالي ميفرمايد: **«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَي عَبْدِهِ لِيكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»** (سوره فرقان 1). «با بركت است كسي كه فرقان را بر بنده اش نازل فرمود تا براي تمام دنيا ترساننده باشد» و ميفرمايد: **«يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يبَينُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ*يهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَي النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيهْدِيهِمْ إِلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»** (سوره مائده 15- 16). «اي اهل كتاب پيامبر ما به سوي شما آمده است كه بسياري از كتاب كه پوشيده مي داشتيد براي شما بيان مي كند و از بسياري درميگذرد. قطعاً براي شما از جانب خداوند روشنايي و كتابي روشنگر آمده است. خداوند هركه از خشنودي او پيروي كند به وسيله آن به راههاي سلامت رهنمود مي شود و به توفيق خويش آنان را از تاريكي ها به سوي روشنايي بيرون مي برد و به راهي راست هدايتشان ميكند». خداوند به پيامبرش امر مي كند كه بين اهل كتاب به قرآن حكم نمايد: **«فَاحْكُمْ بَينَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقّ»** (سوره مائده 48). «بين آنها به آنچه خداوند نازل نموده حكم نما و از هوا و آرزوي آنها بعد از آنكه حق آمد تبعيت نكن» و همچنين ميفرمايد: **«وَأَنِ احْكُمْ بَينَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيكَ»** (سوره مائده 49). «و ميان آنها به آنچه خداوند نازل نموده فيصله وقضاوت كن و از هواهايشان پيروي مكن و از آنان برحذر باش مبادا تو را در بخشي از آنچه خداوند بر تو نازل كرده به فتنه در اندازد».

و از سنت حديث جابربن بن عبدالله استكه عمربن خطابت با كتابي كه از اهل كتاب بود پيش پيامبر صلي الله عليه وسلم آمد و آن را بر پيامبر اسلام خواند پيامبر صلي الله عليه

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسلم عصباني شد و فرمود: **«أَمُتَهَوِّكُونَ فِيهَا يا ابْنَ الْخَطَّابِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيضَاءَ نَقِيةً لَا تَسْأَلُوهُمْ عَنْ شَيءٍ فَيخْبِرُوكُمْ بِحَقّ فَتُكَذِّبُوا بِهِ أَوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدّقُوا بِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَي صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ كَانَ حَيا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يتَّبِعَنِي»** (مسند الإمام أحمد: 3 / 387، وكشف الأستار: 134، وشعب الإيمان للبيهقي: (177). وغير هم وهو حديث حسن بمجموع طرقه)

يعني: «اي پسر خطاب آيا در آن در تعجب هستي؟! قسم به كسي كه نفس من به دست اوست براي شما آن روشن كننده پاک را آوردم. شما چيزي از آنها نمي پرسيد پس به حق به شما خبر مي دهند پس به وسيله آن آنها را تكذيب مي كنيد يا به باطل خبر مي دهند شما به وسيله آن آنها را تصديق مي كنيد قسم به كسي كه نفس من به دست اوست اگر موسي زنده بود چاره اي جز پيروي از من نداشت». اين بحث مختصري از كتابهاي الله تعالي مي باشد كه واجب است به آن و آنچه در قرآن بر وجه خصوص آمده معتقد باشيم.

سوم: و نكته ي مهمتر از همه آنست كه: هر مسلماني در برخورد با آيات تورات و انجيل و ديگر كتابها ممكن است با سه حالت روبرو شود:

1 - آن آيه اي كه مي شنود يا مي بيند مخالف با قرآن است.
(در اينحالت بر او واجب است كه آن ايه را تكذيب كند، زيرا آن تحريف شده است و ما مسلمانان مامور به ايمان به آيات تحريف شده نيستيم، زيرا آن آيات تحريف شده از جانب خداوند متعال نازل نشده اند بلكه توسط انسان ها تغير و تبديل يافته اند و لذا تكذيب آنها واجب است)

2 - آن آيه اي كه مي بيند يا مي شنود همسو و در تاييد آيات قرآن است.
(در اين حالت بايد به آن آيه ايمان بياورد و نزول آنرا از جانب خداوند تصديق نمايد)

3 - نمي داند آن آيه اي كه مي شنود يا مي بيند در تاييد قرآن است يا مخالف با آن.
(در اينحالت او نه آنرا تصديق كند و نه تكذيب نمايد).

حكم احترام به كتاب هاي آسماني:

ايمان به كتابهاي الله تعالي مشتمل بر تعدادي جوانب است كه نصوص بر واجب بودن، و معتقد بودن و بيان آن دلالت دارد تا اين ركن بزرگ از اركان ايمان تحقق يابد و آن عبارتند از:

1 - تصديق قاطع به اينكه تمام آنها از جانب الله عزوجل نازل شده و كلام الله تعالي مي باشند و الله تعالي به حقيقت آنگونه كه لايق به خود اوست و بر وجهي كه اراده كرده، به آن تكلم نموده است.

2 - ايمان به اينكه تمام آنها به سوي عبادت كردن الله تعالي به تنهايي و آنچه خير، هدايت، نور و روشنايي آمده است، دعوت مي كنند.

3 - ايمان به اينكه كتابهاي الله تعالي تصديق كننده همديگرند و بين آنها تناقض و تعارضي نيست.

4 - اعتقاد راسخ به اينكه تمام كتابها و صحفي كه خداوند بر رسولان نازل كرده به وسيله قرآن كريم نسخ شده اند و براي هيچكس از جن يا انس و پيروان كتابهاي سابق و نه غير آنها روا نيست كه بعد از آمدن قرآن، خداوند را جز با آن عبادت كنند يا اينكه به غير آن حكم نمايند. پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَي صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ كَانَ حَيا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يتَّبِعَنِي» مسند أحمد (3 / 387)، وشعب

(c) ketabton.com: The Digital Library

الإيمان بيهقي (177). يعني: «قسم به كسي كه نفس من به دست اوست اگر موسي زنده بود چاره اي جز پيروي از من نداشت».
پس تنها آنچه در قرآن كريم آمده تعبدي و عمل كردن به آن الزامي است، و اما آنچه در كتب آسماني گذشته آمده اگر مخالف با شريعت ما باشد خود به خود متروک است نه به دليل اينكه باطل بوده، ممكن است در زمان خودش حق بوده باشد، ليكن ما مكلف به آن نيستيم، زيرا كه با شريعت ما منسوخ شده است، و اگر موافق شريعت ما باشد مسلماً حقي است كه شريعت اسلام بر درستي آن دلالت كرده است.

5 - اعتقاد به اينكه كتابهاي پيشين مورد تحريف قرار گرفته اند، چراكه خداوند عزوجل در قرآن كريم از تحريف، تغيير و تبديل توسط اهل كتاب بر كتابهاي الله تعالي كه بر آنها نازل شده خبر مي دهد. الله تعالي در حق يهود ميفرمايد: **«أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»** (سوره بقره 75). يعني: «آيا اميد داريد كه به شما ايمان بياورند در حاليكه دسته از آنها كلام خدا را مي شنوند سپس بعد از اينكه آن را مي‌فهمند و در حاليكه مي دانستند آن را تحريف مي نمودند».

و ميفرمايد: **«مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»** (سوره نساء 64). يعني: «و كساني از اهل يهود كلام را از جايگاه خود تحريف ميكنند».

و الله تعالي از نصاري خبر مي دهد مي فرمايد: **«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»** (سوره مائده 15).

يعني: «اي اهل كتاب؛ پيامبر ما به سوي شما آمده است كه بسياري از كتاب كه پوشيده مي داشتيد براي شما بيان مي كند و از بسياري در مي گذرد».

و فرمود: **«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»** (سوره بقره 79).

يعني: «ويل به حال كساني كه كتاب را با دستانشان نوشتند سپس مي گويند اين از جانب خداست تا با بهايي بي ارزش بفروشند پس ويل به حال آنها از آنچه با دست هاي شان نوشتند و ويل به حال كساني كه آن را بدست آوردند».

آيات دلالت دارند بر اينكه يهود و نصاري كتابهاي نازل شده بر خودشان را تحريف نموده اند. و اين تحريف گاهي با زياد كردن و گاهي با كم كردن بوده است.

اما قرآن عظيم الشان از آنچه بر كتابهاي گذشته از تحريف و تبديل روي داده، سالم مانده است و خداوند آن را حفظ نموده و از آن صيانت مي نمايد همانگونه كه خود از آن خبر مي دهد: **«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»** (سوره حجر 9). يعني: «بي گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ايم و به راستي ما نگهبان آن هستيم».

ابو عمر و دارائي از ابي حسن منتاب روايت مي كند كه گفت: «روزي نزد قاضي ابو اسحاق اسماعيل بن اسحاق بودم. به او گفته شد: چرا اجازه تبديل در حق اهل تورات داده شده اما به اهل قرآن داده نشده است؟ قاضي گفت: خداوند در مورد اهل تورات ميفرمايد: **«بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»** (سوره مائده 44). «به آنچه از كتاب خدا حافظ گردانده شده اند» پس حفظ آن به آنها سپرده شد پس اجازه تبديل در آن داده شده است. و در قرآن ميفرمايد: **«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»** (سوره حجر 9). «بي گمان ما قرآن را فرو فرستاده ايم و به راستي ما نگهبان آن هستيم» پس اجازه تبديل در آن داده نشده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفت: پس به سوي ابو عبدالله محاملي رفتم و داستان را برايش تعريف نمودم. گفت: كلامي زيباتر از اين نشنيدم».

قرآن متضمن خلاصه اي از كتاب هاي سابق و اصول شريعت پيامبران است. الله تعالي ميفرمايد: **«وَأَنْزَلْنَا إِلَيكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِ»** (سوره مائده 48). يعني: «و (اين) كتاب را به راستي (و) تصديق كنندة كتابي كه پيش از آن است و بر آن حاكم و شاهد است به تو نازل كرديم»

سوال: ممكن است كسي بگويد: بر طبق نصوص قرآن و احاديث بر هر مسلماني واجب است تمامي كتاب هاي آسماني را تصديق كرده و ايمان آورد، ولي نصوص ديگري دلالت بر تحريف اين كتب مي كنند، با اين وضعيت يک مسلمان چگونه به اين كتاب هاي تحريف شده ايمان آورد؟

جواب: يقين و باور داريم كه آنچه در كتب گذشته خداوند متعال به پيامبرانش عليهم السلام نازل فرموده، كه سالم از تبديل و تحريف بودند، حق است و هيچ شک و شبهه اي در آن نيست. ولي معنايش اين نيست كه تمام آنچه اكنون در اين كتاب ها درج است و در اختيار اهل كتاب قرار دارد بپذيريم، زيرا اين كتابها تحريف شده و به آن حالت اصلي كه خداوند متعال به پيامبرانش عليهم السلام نازل فرموده باقي نمانده است.

توراتي كه ايمان آوردن به آن واجب است همان كتابي است كه خداوند بر موسي عليه السلام نازل فرموده و نه تورات تحريف شده اي كه امروز در اختيار اهل كتاب قرار دارد.

و انجيلي كه ايمان آوردن به آن واجب است همان كتابي است كه خداوند آنرا بر عيسي عليه السلام نازل فرموده و نه انجيل هاي تحريف شده اي كه امروزه در نزد اهل كتاب قرار دارد. و زبوري كه ايمان بدان واجب است همان كتابي است كه خداوند متعال بر داود عليه السلام نازل فرموده و نه تحريفاتي كه توسط يهود در آن بعمل آمده است.

با اين وجود اين تحريف و تبديل لزوما شامل كل و تمام كتابشان نيست، و چه بسا مسائلي در كتاب هاي شان باشد كه حق باشند، چنانكه اين كتب مشتمل بر بعضي از اسماء الهي اند، لذا نمي توان گفت كه كل تورات يا كل انجيل و يا كل زبور تحريف شده و نوشته دست انسان است.

برخورد اعتقادي در برابر كتب تحريف شده:

1 - آنچه را كه يقيناً بدانيم خداوند متعال نازل فرموده و تحريف و تبديل بر آن وارد نشده، آنرا تصديق مي كنيم، مثلا آنچه را قرآن يا سنت صحيح نبوي تصديق كرده باشد، ما هم يقيني آنرا تصديق خواهيم كرد، زيرا الله و رسول آنرا ذكر كرده اند. بطور مثال: الله متعال ميفرمايد: **«أَمْ لَمْ ينَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَي، وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّي، أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَي، وَأَن لَّيسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَي، وَأَنَّ سَعْيهُ سَوْفَ يرَي، ثُمَّ يجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَي»** (سوره نجم 36-41). يعني: «آيا از آنچه در كتب موسي نازل گرديده با خبر نشده است؟! و در كتب ابراهيم، همان كسي كه وظيفه خود را بطور كامل ادا كرد، كه: هيچ كس بار گناه ديگري را بر دوش نمي‌گيرد، و اينكه براي انسان بهره‌اي جز سعي و كوشش او نيست، و اينكه تلاش او بزودي ديده مي‌شود، سپس به او جزاي كافي داده خواهد شد».

و ميفرمايد: **«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا، وَالْآخِرَةُ خَيرٌ وَأَبْقَي، إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَي، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَي»** (سوره اعلي 16-19). يعني: «ولي شما زندگي دنيا را مقدم

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي‌داريد، در حالي كه آخرت بهتر و پايدارتر است! اين دستورها در كتب آسماني پيشين (نيز) آمده است، در كتب ابراهيم و موسي».

و يا مي فرمايد: **«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُواْ بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»** (سوره آل عمران 93).

يعني: «همه غذاها (ي پاک) بر بني اسرائيل حلال بود، جز آنچه اسرائيل (يعقوب)، پيش از نزول تورات، بر خود تحريم كرده بود؛ بگو: «اگر راست مي‌گوييد تورات را بياوريد و بخوانيد».

پس بعنوان مثال: ما ايمان داريم كه در تورات همه نوع انواع طعام حلال بود، و آنچه بر بني اسرائيل حرام شد به سبب گناهاني بود كه مرتكب شدند. و الله متعال ذكر كردند كه حكم رجم در تورات است، ميفرمايد: **«وَكَيفَ يحَكِّمُونَکَ وَعِندَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللهِ»** (سوره مائده 43). يعني: «چگونه تو را به داوري مي‌خوانند، در حالي كه تورات دارند و حكم خدا در آن (بخصوص درباره زنا به روشني) آمده است؟».

2 - آنچه را بدانيم تحريف شده هستند تكذيب مي كنيم، مثلا مواردي را كه قرآن يا سنت تكذيب كرده باشند، ما هم بطور يقيني آنها را مردود دانسته و تكذيب مي كنيم.

3 - آن مواردي را كه قرآن يا سنت نه تصديق كرده باشد و نه تكذيب، ما نيز سكوت مي كنيم؛ يعني نه تصديق مي كنيم و نه تكذيب، چرا كه احتمال صدق و كذب آن مي رود، مگر آنكه دلائل واقع دلالت بر تصديق يا تكذيب آن كنند، كه ما نيز در تصديق و تكذيب تابع آن دلائل خواهيم بود، مثلا مخالف با آيات قرآن باشند، كه اگر از آيات احكام باشد مي تواند دليل بر نسخ آن توسط آيات قرآن باشد يا شايد محرف باشد، و اگر مربوط به احكام نباشد قطعا دلالت بر تحريف شدن آن است، زيرا كتابهاي الله تعالي تصديق كننده همديگرند و بين آنها تناقض و تعارضي نيست همانگونه كه الله تعالي در قرآن مي فرمايد: **«وَأَنْزَلْنَا إِلَيکَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يدَيهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِ»** (مائده 48). يعني: «و (اين) كتاب را به راستي تصديق كنندة كتابي كه پيش از آن است و بر آن حاكم و شاهد است بر تو نازل كرديم».

و در مورد انجيل مي فرمايد: **«وَآتَينَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًي وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يدَيهِ مِنَ التَّوْرَاةِ»** (سوره مائده 46). يعني: «و ما انجيل را كه در آن هدايت و نور است و تصديق كننده تورات است فرو فرستاديم».

و ابوهريره رضي الله عنه روايت كرده: **«كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يقْرَءُونَ التَّوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيةِ، وَيفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيةِ لأَهْلِ الإِسْلامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلي الله عليه وسلم: «لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَلا تُكَذِّبُوهُمْ وَقُولُوا: (آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَينَا)» الآيةَ.** (بخاري: 4485)

يعني: اهل كتاب، تورات را به زبان عبري (عبراني) مي‌خواندند و آنرا به زبان عربي براي مسلمانان، تفسير ميكردند. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «اهل كتاب را نه تصديق كنيد و نه تكذيب. بلكه به آنها بگوييد: **«(آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَينَا)»** يعني ما به خداوند و آنچه كه بسوي ما نازل كرده است، ايمان داريم».

با اين توضيحات بر ما مشخص مي شود كه اهانت به تورات و انجيل جايز نيست، زيرا ممكن است مشتمل بر مواردي از كلام الهي باشند، چنانكه مشتمل بر بعضي از اسماء و صفات الله متعال هستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هيتمي در كتاب «تحفة المحتاج» (1 / 178) ميگويد: «حق آنست كه: در انجيل و تورات مواردي هستند كه گمان عدم تبديل آنها ميرود، زيرا با آنچه در شرع خود آموخته ايم موافقت دارد».

و خطيب شربيني نيز گفته: «استنجاء با هر چيز نا محترمي جايز است.. و قاضي عياض استنجاء بوسيله ورقي از تورات و انجيل را هم جايز دانسته است، ولي اين سخن او بر آن اوراقي حمل مي شود كه عدم تبديل (و تحريف) آن مشخص باشد و اسم الله تعالي و مشابه آن در آن نباشد». «مغني المحتاج» (1/162-163).

و خرشي مالكي در كتاب «مختصر خليل» (63/8) گفته: «اسماء الله و انبياء به دليل حرمت (نام شان) همچون مصحف قابل احترامند».

و حطاب مالكي در كتاب« مواهب الجليل» (287/1) گفته: «احترام گذاشتن به اسماء الهي واجب است هرچند كه در چيزهايي نوشته شده باشند كه اهانت به آن واجب باشد مانند تورات و انجيل تحريف شده، كه سوزاندن و نابودكردنشان جايز است، ولي اهانت به آنها به دليل وجود آن اسماء جايز نيست».

و در كتاب دائرة المعارف فقهي آمده: «جمهور فقهاء لمس تورات و انجيل بدون طهارت را جايز دانسته اند.. بجز اينكه امام ابو حنفيه (رح) گفتند: مكروه است زن حائض يا انسان جنب تورات و انجيل و زبور را قرائت كند، زيرا تمام آنها كلام الله تعالي هستند مگر آنچه (در آنها) تحريف شده، و آنچه تحريف شده اند نا معين هستند..». «الموسوعة الفقهية» (282/37). مراجعه نمايد:تبيين الحقائق (1 / 57) و «رد المحتار علي الدر المختار» (1 / 195)، و (الفتاوي الهندية (1 / 39).

و باز در همين كتاب آمده: «فقهاء اتفاق نظر دارند كه استنجاء بوسيله اشياء محترم مانند كتابهايي كه ذكر الله متعال در آنها هست مانند حديث و فقه به دليل حرمت حروف جايز نيست.

اما درباره كتاب هاي كه احترامي ندارند اختلاف نظر دارند؛ كتاب هايي مانند كتب سحر و فلسفه و تورات و انجيلي كه تحريف آن مشخص باشد:

مالكي ها گفتند: استنجاء با اين كتب به دليل حرمت حروف (يعني شرفشان) جايز نيست.

ابراهيم اللَّقَاني گفته: اگر اين حروف با عربي نوشته باشند حرمت دارند، وگرنه حرمتي نخواهند داشت مگر آنكه آنچه نوشته شده باشد از اسماء الله تعالي باشد، ولي علي اجهوري گفته: چه با عربي مكتوب باشند يا غير عربي، در هر دو حالت حرمت دارند.

و شافعيه گفتند: استنجاء بوسيله اشياء نامحترم از قبيل كتب فلسفه، و همچنين تورات و انجيلي كه تحريف آن دانسته شود و از اسم معظم (الله) خالي باشد، جايز است.

و ابن عابدين از فقهاي حنفيه گفته: نزد ما اينگونه نقل شده كه حروف (قرآن) حرمت دارند حتي اگر مقطعه باشند، و بعضي از قاريان ذكر كردند كه حروف هجاء قرآن بر هود عليه السلام نازل شده اند، و مفاد (اين سخن) آنست كه آنچه (از اين حروف بر چيزي) مكتوب باشد مطلقا حرمت دارد». (الموسوعة الفقهية (181/34).

(تفصيل موضوع را درحاشية ابن عابدين (1 / 227)، و حاشية الدسوقي (1 / 113)، و مواهب الجليل (1 / 287)، و نهاية المحتاج (1 / 132)، و كشاف القناع (1 / 69)، و المغني (1 / 158). مطالعه فرمايد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و از شيخ الاسلام ابن تيميه رحمه الله درباره مردي سوال شد كه يهود را لعن مي كند و دينش را نيز لعن مي كند و تورات را دشنام دهد، آيا براي يک مسلمان جايز است كه كتاب آنها را دشنام دهد؟

جواب فرمودند: «براي كسي روا نيست تورات را لعن كند؛ بلكه هركس تورات را علي الاطلاق لعن كند از او طلب توبه مي شود، اگر توبه نكرد كشته مي شود. و اگر بر چيزي (از آن كتاب لعن كند) كه مشخص شود از جانب الله متعال نازل شده و ايمان به آن واجب است؛ در اينحالت بخاطر دشنام دادنش كشته ميشود و حتي بر طبق صحيح ترين قول علماء توبه او پذيرفته نخواهد شد.

و اما اگر دين يهود را لعن كند، يعني آن ديني كه آنها در اين زمان بر آن هستند؛ ايرادي بر آن نيست، زيرا يهود و دينشان ملعون هستند، و همچنين اگر توراتي كه نزد آنهاست را دشنام دهد، بگونه ايكه مشخص كند كه قصد وي ذكر تحريف آن است، مثلا بگويد: اين تورات تحريف شده نسخ شده است و عمل به محتواي آن جايز نيست، و هركس امروزه به شريعت تحريف شده و منسوخ آنها عمل كند كافر است؛ اين سخن و امثال اينها حق است و چيزي بر گوينده اش نخواهد بود.(مجموع الفتاوي (200/35).

خلاصه اينكه:

اهانت و دشنام و بي حرمتي به انجيل و توراتي كه امروزه در دست اهل كتاب است، جايز نمي باشد، زيرا اين كتابها شامل حق و باطل اند، و نيز مشتمل بر اسماء و صفات الهي، و لذا براي حفظ حرمت اين موارد جايز نيست كه مثلا انجيل يا تورات را بر زمين بزند.

با اين وجود شايسته مسلمان نيست كه بخواهد يكي از اين كتابهاي تحريف شده را تهيه كرده و بخواند، مگر براي كساني از اهل علم كه قصد استخراج اكاذيب ورد بر آنرا داشته باشند.

پس هرگاه يكي از اين كتابها به دست ما افتاد، محافظت و نگهداري از آن جايز نيست، همانطور كه اهانت كردن به آن مثلا با انداختن در سطل كثافات جايز نيست، ولي بايد از طريق سوزاندنش از آن خلاص شد، زيرا مشتمل بر اسماء الهي است، و ممكن است دربردارنده مطالبي باشند كه از تحريف در امان مانده باشند.

و اينكه مي گوئيم سوزانده شود، اين بي ادبي و اهانت به آن نيست؛ زيرا ثابت شده كه صحابه براي آنكه از اهانت به اوراق مصحف ممانعت كرده باشند، آنرا سوزاندند تا اثري از آن نماند كه قابل اهانت باشد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الغاشيه

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و 26 آیه دارد

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «غاشیه» نامیده شد که با این فرموده خداوند متعال:« هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» افتتاح شده است. طوریکه متذکر شدیم «غاشیه» از نامهاي روز قیامت است.

«غاشیه» به معنی: «قیامت و پوشنده» است وبرای این سوره سه نام ذکر کرده اند:

1 - «ٱلْغَٰشِيَةِ».

2 - «هَلْ أَتَىٰكَ».

3 - «هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلْغَٰشِيَةِ».

پیامبر صلی الله علیه وسلم در نمازهای عیدین و نماز جمعه، سوره أعلی و غاشیه را می‌خواند.«كَانَ رَسُولُ اللهِ ج يَقْرَأُ فِي الْعِيدَيْنِ، وَفِي الْجُمُعَةِ بِسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»، قَالَ: «وَإِذَا اجْتَمَعَ الْعِيدُ وَالْجُمُعَةُ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، يَقْرَأُ بِهِمَا أَيْضًا فِي الصَّلَاتَيْنِ» (مسلم: 878)

چون این دو سوره دارای معانی مهمی هستند و پیامبر ج می‌خواست آن معانی در ذهن مسلمانان تکرار و تثبیت شود.

تمام مضمون سوره غاشیه دال بر این است که این سوره نیز از سوره های نازل شده در دوره ی آغازین بعثت در مکه است، اما با این تفاوت که پیامبرصلی الله علیه وسلم به هنگام نزول آن تبلیغ عمومی را آغاز کرده بود و مردم مکه به طور عموم آن را می شنیدند ولی توجه به آن نمی کردند.

محوربحث سوره غاشیه:

محور سوره‌ی غاشیه، اصلاح بینش در ارتباط با آخرت و حیات پس از مرگ که موضوعی بدیهی است و عقلاً و نقلاً ثابت شده می باشد.

و همچنین تاثیر ایمان به آخرت در زندگی انسان‌ها و موضع گیری شان در رابطه با این حادثه‌ی مهم که تنها یک بار روی می‌دهد. محور سوره با نام سوره که غاشیه و از ماده‌ی غشاء است و به معنی پرده‌ای است که کاملاً چیزی را می‌پوشاند، طوری که چیزی از آن پیدا نباشد، تناسب دارد، چون غاشیه یکی از نام‌های قیامت است و به همه‌گیر و فراگیر بودن قیامت اشاره می کند.

پیوند و مناسبت سورة الغاشیه باسوره ألاعلي:

قبل از همه باید گفت که: سوره غاشیه تفسیر مؤجزی از سوره‌ی اعلی است، که اندکی بیشتر احوال مؤمن و کافر و بهشت و دوزخ را به معرفی میگیرد.

در سوره‌ی اعلی می‌فرماید: «و يتجنبها الأشقي الذي...»(اعلی/۱۱ تا ۱۳]، سوره غاشیه، آن را چنین تفسیر می‌کند: «عاملة ناصبة» [۳ تا۷]. در سوره غاشیه در مورد صفات مؤمنان می فرماید: «وجوة يومئذ ناعمة...» [۸ تا ۱۶] و در سوره‌ی اعلی می‌فرماید: «و الآخرة خير و ابقى» (اعلی /۱۷).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعداد آيات، كلمات وحروف سورة الغاشيه:

نام اين سوره «الغاشيه» (پوشاننده) است كه اسم از آيه اول اين سوره گرفته شده است كه در مراحل ابتدائي مكۀ مكرمه نازل شده است.

سورة «الغاشيه» مكي بوده پس از سورهی ذاريات، نازل شده و داراي (1) ركوع، (26) بيست وشش آيت، (92) نود ودو كلمه، (384) سه صدو هشتاد و چهار حرف و (216) دوصد وشانزده نقطه است.(لازم به ذكر است كه أقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصيل اين مبحث ميتوانيد به سورۀ الطور، تفسير احمد مراجعه فرمايد.).

محتواي سوره غاشيه:

«الغاشيه» طوريكه در فوق ياد اور شديم، به معني پوشاندن است و انتخاب اين نام «غاشيه» براي قيامت به خاطر آن است كه حوادث وحشتناك آن ناگهان همه را زير پوشش خود قرار ميدهد.

محتوي مجموعي و اساسي سوره «**الغايشه**» را مي توان در نقاط ذيل جمعبندي نمود:

- در آيه اول اين سوره مبحث آمدن روز قيامت را به بيان گرفته است: به اينكه يكی از بارزترين خصوصيات و ويژگیهايی كه اين روز دارد، فراگير بودنش است. مقدمهی قيامت را همه میشناسيم كه مرگ است و آن هم عموميت دارد. شايد انسانها دربسياری از مسايل،حوادث ورويدادهای دنيوی بتوانند از مشاركت در آن امتناع نمايد ولی در حادثهی مهم مرگ قبل از قيامت، هيچكس نمیتواند مشاركتناپذيری خود را با ديگران نفی نمايد. همه درمرگ شريک هستند و بايد بميرند. اما تقدم و تأخری در زمان آن وجود دارد، يكی زودتر میميرد و يكی ديرتر میميرد. پس غاشيه بودنِ قيامت به شكلی بر مرگ هم دلالت میكند؛ زيرا مرگ خود به نوعی غاشيه است، البته در مقياس كوچكتر.
- از آيه ی 2 تا آيهی 7 بيان حال گروهی از مردم است كه خواری و خفت در قيامت بر چهرهی آنها مینشيند، چون در دنيا با انجام معصيت و گناهان طالب اين خفت و خواری بودهاند.
- از آيه ی 8 تا آيهی 16 بيان احوال گروهی ديگر است كه از زحمات و تلاشهای دنيوی كه متحمل گشتهاند سرافراز و شاد هستند.
- از آيه ی 17 تا آيهی 20 استدلال است به آيات آفاق برای اثبات عظمت هدايت الهی.
- از آيه ی 21 و 22 بيان وظايف داعی و مُبَلِّغ در رابطه با مردم است كه چه تكليفی را يک دعوتگر بر عهده دارد.
- از آيه ی 23 تا آيهی 26 بيان سرنوشت كسانی است كه از هدايت رويگردان شدهاند.

در اخير سوره به پيامبر صلي الله عليه وسلم گفته شده كه مخالفت كه اين عناصر بي شعور در برابر رسالت برحق شما بعمل مي آورند نبايد خسته شود، و بايد به كار خويش ادامه دهد، اي محمد تو پند دهنده و هشدار دهنده، هستي، ياد دهاني و نصحيت كن، حقايق فراموش شده را بياد شان بياور، و براي شان اذعان بدار كه: در پايان كار بسوي الله بر ميگردند و پروردگار به حساب شان ميرسد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة الغاشيه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴿١﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ﴿٢﴾ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ﴿٣﴾ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً ﴿٤﴾ تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ﴿٥﴾ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلا مِنْ ضَرِيعٍ ﴿٦﴾ لا يُسْمِنُ وَلا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ﴿٧﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ﴿٨﴾ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾ لا تَسْمَعُ فِيهَا لاغِيَةً ﴿١١﴾ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ﴿١٣﴾ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾ وَزَرَابِي مَبْثُوثَةٌ ﴿١٦﴾ أَفَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿١٨﴾ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿١٩﴾ وَإِلَى الأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ﴿٢٢﴾ إِلا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الأَكْبَرَ ﴿٢٤﴾ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٢٦﴾

ترجمة موجز:

«هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْغاشِيَةِ» (1) «آيا داستان غاشيه (روز قيامت كه حوادث وحشتناكش همه را ميپوشاند) به تو رسيده است؟!»

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ» (2) (رو ها در آن روز زبون و ترسنده،)

«عامِلَةٌ ناصِبَةٌ» (3) (تلاش كرده و رنج ديده،)

«تَصْلى ناراً حامِيَةً» (4) (در آتش سوزان در افتند)

«تُسْقى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ» (5) (از آن چشمه بسيار، گرم آبشان دهند،)

«لَيْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلاَّ مِنْ ضَرِيعٍ» (6) (طعامي جز خار ندارند،)

«لا يُسْمِنُ وَ لا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ» (7) (كه نه چاق مي كند و نه دفع گرسنگي)

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ» (8) (و در آن روز روهايي تازه باشند:)

«لِسَعْيِها راضِيَةٌ» (9) (از كار خويشتن خشنود،)

«فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ» (10) (در جنتي برين،)

«لا تَسْمَعُ فِيها لاغِيَةً» (11) (كه در آن سخن لغو نشنوند،)

«فِيها عَيْنٌ جارِيَةٌ» (12) (و در آن چشمه هاي آب روان باشد،)

«فِيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ» (13) (و تختهايي بلند زده،)

«وَ أَكْوابٌ مَوْضُوعَةٌ» (14) (وجام هاي منظم گذاشته شده اي،)

«وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ» (15) (و بالشت هاي منظم چيده شده اي،)

«وَ زَرابِيُّ مَبْثُوثَةٌ » (16) (و فرشهايي فاخر گسترده)

«أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَي الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (17) (آيا به شتر نمي نگرند كه چگونه آفريده شده است؟)

«وَ إِلَي السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ» (18) (و به آسمان كه چگونه بر افراشته شده اند؟)

«وَ إِلَي الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ» (19) (و به كوهها كه چگونه نصب شده اند؟)

«وَ إِلَي الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ» (20) (و به زمين كه چگونه هموار شده ؟)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (21) (پس پند ده، که تو پند دهنده اي هستي)
«لَسْتَ عَلَيهِمْ بِمُصَيطِرٍ» (22) (تو بر آنان فرمانروا نيستي)
«إِلاَّ مَنْ تَوَلَّي وَ كَفَرَ» (23) (مگر آن کس که رويگردان شد و کفر ورزيد،)
«فَيعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذابَ الْأَكْبَرَ» (24) (پس خدايش به عذاب بزرگ تر عذاب ميکند)
«إِنَّ إِلَينا إِيابَهُمْ» (25) (هر آينه بازگشتشان به سوي ماست)
«ثُمَّ إِنَّ عَلَينا حِسابَهُمْ» (26) (سپس حسابشان با ماست)

تفسیر مختصر

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 7) موضوعات درباره قیامت و احوال دوزخیان، به بحث گرفته شده است.

«هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْغاشِيةِ» (1):

ای محمّد! آیا داستان غاشیه (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را میپوشاند به تو رسیده است؟!) منظور از استفهام تشویق جهت گوش فرادادن به خیر است. و نیز برای بزرگ نشان دادن آن روز پرهراس یعنی روز پرترس و پربیم است.یعنی مصیبتی که بر تمام جهان چیره خواهد شد. قیامت، روزی است که برای همه می‌آید و هیچکس استثنا نیست. و علت اینکه غاشیه نامیده شده این است که احوال و سختی آن مردم را فرا می‌گیرد.

دراینجا این مطلب را باید مد نظر داشت که در این آیات تمام مراحل آخرت از مرحله ی فروپاشی نظام فعلی گرفته تا زنده برانگیخته شدن مجدد تمام انسان ها و صدور حکم برای تمام انسان ها از دادگاه الهی به بیان گرفته شده است و به صورت یکجا ذکر گردیده اند.

غاشیه در سوره‌ی حج، چنین به تعریف وتعبیرگرفته شده است: وقتی می‌آید همراه خودش زلزله و تکان شدیدی ایجاد می‌کند که همه‌کس را غافل و حیران و سرگردان خواهد کرد.«يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ أَرْضَعَتْ 2 حج» آن روز هر زن شیر دهنده‌ای ازاطفال که شیر می‌دهد غافل می‌شود و او را رها می‌کند «وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» و هر زنی که حامله است، حملش را سقط می‌کند «وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ» و مردم را می‌بینی که مست و حیران این طرف و آن طرف می‌روند و معلوم نیست که مشغول چه کاری هستند«وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ 2 حج » درحالی‌که مست هم نیستند. و غاشیه این‌چنین وضعیتی را ایجاد می‌کند و هیچ کسی نمی‌تواند از آن بگریزد.

مفسران فرموده اند: چون خوف، بیم وترس و سختی‌های روز قیامت تمام خلایق را فرامی‌گیرد، و دشواری‌ها و حوادث ناگوارش عموم را شامل می‌شود طوریکه در فوق هم یادآور شدیم این حالت به «غاشیه» موسوم شده است.

«غاشیه»:

از ماده‌ی غشاء است و به معنی پرده‌ای است که چیزی را کاملاً بپوشاند. در قرآن کریم غطاء هم آمده که همان معنی غشاء را دارد اما با اندکی تفاوت. غشاء یعنی پرده‌ای نازک و غطاء یعنی پرده‌ای ضخیم. پس غاشیه، یعنی دربرگیرنده، فراگیرنده و پوشاننده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ» (2):

(رو ها در آن روز زبون و ترسنده) یعنی برخی چهره ها در روز قیامت به خاطر اعمال بد و افعال نادرســـت خویش خوار، ناامید و ســـیاه‌اند؛ زیرا آنگاه که عذاب را مشـــاهده می‌نمایند ندامت آنان را فرا می گیرد و احساس زیانمندی می کنند.

حضرت امام حسن بصري روايت كرده است: زمانيكه حضرت فاروق اعظم (رض) به كشور شام مشرف شد، راهبي نصراني كه شخصي كهنسالي بود نزد او آمد وطبق مذهب خويش مشغول عبادت، رياضيت و زحمت بود، و در آثر زحمت صورتش متغير شده بود، بدنش خشک و لباسش ژوليده وبد هيأت بود، وقتي كه فاروق اعظم او را ديد، به گريه افتاد، مردم سبب گريه را جويا شدند، فرمود: من بر حالت اين پير مرد تأسف مي خورم كه اين بيچاره براي هدفي زحمت وجانفشاني كشيده، امابه آن هدف يعني رضاي پروردگار نايل نشده است، وآنگاه حضرت فاروق اعظم اين آيه را تلاوت كرد:«وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ، عامِلَةٌ ناصِبَةٌ» (قرطبي)

« خاشِعَةٌ »: «ذلیل و زبون‌اند، نگران، خوار. وجوه را بیان داشته و منظور صاحبان وجوه است.»

این آیه توصیف آیۀ اول «الغاشیه» هست که چهرۀ گناه‌کاران را که بیان‌گر احساس قلبی و درونی آن‌هاست، بیان می‌کند که چگونه خاضع و سرافگنده هستند و نگرانی آنها به خاطر دربرگرفتن غاشیه از صورت‌های‌شان پیدا و مشخص است و چهره‌هایی ذلیل و زبونند.

«عامِلَةٌ ناصِبَةٌ» (3)

«سختی دیده و محنت کشیده‌اند» یعنی «[در دنیا] پیوسته تلاش کرده [و] خسته شده [و چون در راه حق نبوده نتیجه‌ای ندیده‌اند]».

مفسران فرموده اند: این آیه مربوط به کافران می‌باشد. آنها به سبب کشیدن زنجیرها و غل‌ها خسته می‌شوند و همان‌طور که شتر در گل فرو می‌رود آنها هم در آتش فرو می‌روند. و در بلندی‌ها و پستی و دره‌ها بالا و پایین می‌روند. همان‌طور که الله متعال در سوره غافر فرموده است: «إِذِ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ يُسْحَبُونَ «71»،« فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ «72» (آن گاه که غل‌ها در گردن‌هایشان باشد و با زنجیرها کشیده می‌شوند.در آب جوشان و سپس در آتش سوزانده می شوند.)

این است پاداش و کیفر تکبرشان بربندگان در دنیا، و غرق شدنشان در لذات و هوس‌های ناپدار دنیوی.

«تَصْلي ناراً حامِيةً» (4):

(در آتش سوزان در افتند) که پوست وجود را بریان می‌کند، اعضای وجود را می‌گدازد، نه تخفیف می‌یابد و نه از عقوبتش نجات می یابند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آتش جهنم، داغ شده و بر دشمنان الله زبانه می‌کشد.(خازن ۲۳۷/۴).

«تَصْلى»: به‌آتش داخل می‌شوند و بدان می‌سوزند (انشقاق 12، اعلی / 12).

«حَامِيَةً»: بی‌نهایت گرم و سوزان (قاسمی).

«حَامِيَةً»:

- هیچ وقت خاموش نمی‌شود و همیشه سوزان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- مانند آتش دنيا نيست كه سرد و گرم و كم و زياد شود.
- آتش از همهٔ جهات و اطراف فراگير است.
- در قيامت گردنى از آتش بلند مى‌شود و حرف مى‌زند و كافران را مى طلبد.

«تُسْقَى مِنْ عَينٍ آنِيةٍ» (5):

(از آن چشمه بسيار، گرم آبشان دهند،) از چشمه‌اى بى‌نهايت داغ و جوشان مى‌نوشند كه حرارت و جوشش آن به آخرين درجه رسيده است.يعنى هرگاه جهنميان كمک يا آبى طلب كنند به آنها از چشمه‌اى كه «آنيه» است، آب داغ و جوشانى داده مى‌شود كه از حرارت آن روده‌هاى آنان را قطع مى‌كند و گوشت چهره‌هاى آنان از جوشش و شدّت فورانش مى‌افتد.چشمه‌اى كه آبش به حداكثر دماى خودش رسيده است:«وَسُقُواْ مَآءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمۡعَآءَهُمۡ 15»(محمد:15). (و از آب جوشان نوشانده شوند كه روده‌هاى‌شان را پاره پاره (و متلاشى) كند.

«لَيسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلاَّ مِنْ ضَرِيعٍ» (6):

(طعامي جز خار ندارند،) يعني دوزخيان جز ضريع طعام ديگري جز بته خار دار تلخ به آنان داده نمي شود. در دنيا به نعمت هاي الهي ناسپاسي كردند، امروز از همهء آن نعمت ها محروم اند، چون حيوان زندگي كردند، بايد طعام شان بته تلخ و خاردار باشد كه شتر آنرا مي خورد و به تعقيب آن گفته شده است كه اين بته خار دار از جمله بته هاي هستند كه نه كسي را چاق مي كند ونه گرسنگي را رفع مي سازد.

در اين آيه مباركه فرموده است: خوراک آنها ضريع است: «لَيْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلاّ مِنْ ضَرِيعٍ»، ولى در سوره‌ى «حاقه آيه 36 » فرموده است:« وَ لا طَعامٌ إِلاّ مِنْ غِسْلِينٍ »، اين دو با هم منافات ندارند؛ چون سزا اقسام واشكال مختلف دارد و معذبان نيز متفاوتند. خوراک بعضى زقوم است و خوراک گروهى ضريع و خوراک بعضى ديگر غسلين است. و بدين ترتيب عذاب متفاوت و متنوع مى شود.

«ضريع چيست؟»:

در مورد اينكه «**ضريع**» چيست مفسرين تفاسير مختلفي ارائه نموده اند:

برخي از مفسرين گفته اند: ضريع نوعي از بته خار است كه به زمين مي چسبد و گياهي است سمي (زهري) كه هيچ حيواني به آن نزديك نمي شود.، و قريش اين نوع خار را زمانيكه تازه باشد «شبرق» و وقتي خشك ميشد «ضريع» مينامید. خليل، از علماي لغت ميگويد: «ضريع» گياه سبز بدبوئي است كه از بحر بيرون ميافتد.

ابن عباس (رض)، در تعريف «ضريع» مينويسد: درختي است از آتش كه اگر در دنيا باشد زمين و هر چه را در آن است مي سوزاند.

قتادة فرموده است: بدترين و ناپاكترين و زشت‌ترين خوردنى است. (مختصر ۶۳۲/۳).

ولي در حديثي از پيامبراكرم صلي الله عليه وسلم مي خوانيم: ضريع چيزي است در آتش دوزخ، شبيه خار، تلخ تر از صبر (نوعي گياه بسيار تلخ)، و متعفن تر از مردار، و سوزنده تر از آتش، خداوند آن را ضريع نام نهاده است.

بعضي نيز گفته اند: «ضريع » طعامي است ذلت آفرين كه دوزخيان براي رهائي از آن به درگاه خدا تضرع مي كنند و اين غذا نه انان را چاق مي كند ونه در دفع گرسنگي تاثير دارد. طوريكه مي فرمايد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«لا يسْمِنُ وَ لا يغْني مِنْ جُوع» (7):

(اين غذاي نيست كه بر اثر آن تقويت جسم و فرونشاند گرسنگي بعمل اید يعني غذاي است،يعنی غذای خار خشک زهردار که نه چاق میکند و نه دفع گرسنگیامّا بالعکس درد را بیش می‌گرداند ومریضی را مزید می سازد.) علما ميگويند: غذايي است گلوگير كه خود نوعي عذاب است. آنها كه در اين دنيا انواع غذاهاي لذيذ و چرب و شيرين را از راه ظلم و تجاوز به حقوق ديگران فراهم كرده، و اجازه ندادند محرومان جز از غذاهاي گلوگير و ناگوار استفاده برند، بايد در آنجا غذائي داشته باشند كه «عذاب اليم» آنان گردد.

«يُسْمِن»: از ماده‌ی سَمن است. به معنی چاقی و مقابل آن هُزال است، یعنی لاغری. به روغن هم سَمن گفته می‌شود و شاید هم به این خاطر باشد که یکی از عوامل چاق‌شدن انسان استفاده از روغن زیاد است.

خوانندگان گرامی!

قابل تذکر است که در آیات قبلی از قیامت، هکذا از گروه سعادتمندان وازگروه شقاوتمندان، جایگاه آنان ودر مورد مکافات ومجازات آنان بحث بعمل آمد.

اینک در آیات متبرکه (8 الی 26) پروردگار با عظمت مابه شرح دلایل قدرت و وحدانیت می‌پردازد و هشدار می‌دهد که به آسمان بلند، به زمین گسترده، به چگونگی آفرینش حیرت انگیز شتر، به کوهها و دشتها و... بنگرند و خوب بیندیشند و شکوه و عظمت خدا را به یاد آورند.

هکذا در اين آيات حال مؤمنان مخلص نيكوكار و توصيف نعمت هاي بي نظير اهل جنت را به بيان ميگيرد.

«وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ» (8):

دراين آيه مباركه به تعريف وتوصيف جنتيان وچهره هاي آن پرداخته ميفرمايد: روي ها در آن روز شاداب، تازه و باطراوت و غرق در سرور است، طوريكه می فرماید: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ اَلنَّعِيمِ. 24 مطففين»، بر عكس روي ها دوزخيان كه غرق درذلت و اندوه ميباشند.

«ناعمة» از ريشه «نعمة» در اينجا اشاره به چهره هايي است كه غرق نعمت شده و شاداب و نوراني است.واقعيت امراينست كه:شادی و خرّمی واقعی، در چهره منعكس می يابد.

اين چهره‌ها، عبارت از چهره‌های نيكوكاران نيكبخت، كسانی كه مؤمن به آخرت هستند و دنيا را دارند اما در واقع در اين دنيا برای آخرت‌شان تلاش می‌كنند. به عبارتی دنيا را مانند پلی می‌بينند كه از روی اين پل بايد عبور كنند تا به آخرت برسند. و پل را نيز بايد محكم ساخت تا فوراً فرو نريزد و بتوانيم هم خود از آن عبور كنيم و هم ديگران از آن عبور كنند.

«لِسَعْيِها راضِيةٌ» (9):

اين چهره ها وروي ها توصيف چناني دارد كه: از سعي و تلاش خود [در دنيا با عمل صالح] راضي و خشنود است.يعنی: آن‌ها از عملی که در دنیا کرده‌اند، راضی هستند زیرا در برابر آن پاداش رضایت‌بخشی دریافت کرده‌اند.به عكس دوزخيان كه از تلاش و كوشش خود جز خستگي و رنج بهره اي نبردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و «عاملة ناصبة» بودند، جنتيان نتايج تلاش و كوشش خود را به احسن وجه مي بينند و كاملاً راضي و خشنودند. تلاشهائي كه در پرتو لطف الله متعال به صورت چند برابر، گاه ده و گاه هفتصد برابر و گاه بيشتر رشد يافته، و گاه با آن جزاي بي حساب را دريافت كرده اند: «انما يوفي الصابرون اجرهم بغير حساب» (سوره زمر/10). آنان با اخلاص فقط براى الله متعال، ومتابعت مطابق سنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ؛عمرشان را آباد كردند و از ساعات و لحظه لحظه‌ى عمرشان بهترين استفاده را بردند؛ زيرا بهترين كار را در بهترين وقت انجام دادند و بهترين احوال را پيدا كردند كه بودن در بهشت‌هاى رفيع است.

سپس به شرح اين مطلب پرداخته، مي گويد: آنان در جنتي عالي قرار دارند:

«فِي جَنَّةٍ عالِيةٍ» (10):

(در جنتي برين،) كلمه: «عالية» ممكن است اشاره به «علو مكاني» باشد يعني آنها در طبقات عالي جنتند، و يا «علو مقامي»؛ و مفسران هر دو احتمال را گفته اند. ولي تفسير دوم مناسب تر به نظر مي رسد. هر چند جمع ميان دو معني نيز ممكن است.زيرا جنت داراى درجاتى است چنان‌كه دوزخ داراى دركات و طبقاتى مى باشد.

«عَالِيَة»:

1 - حسى و مكانى: بهشت در مكانى مرتفع در بالاى هفت آسمان واقع شده است.

2 - معنوى: بالامرتبه و پرمنزلت و نزد الله است.

3 - درجات: بهشت درجه درجه و داراى منازل است.

در بهشتى كه عالى و بلندمرتبه است، باغى است كه دست همه‌كس به آن نمى‌رسد، مگر كسى كه اهل ايمان و عمل صالح باشد.

بعد به توصيف ديگري از اين جنت كه جنبه روحاني و معنوي دارد پرداخته، مي افزايد:

«لا تَسْمَعُ فيها لاغِيَةً» (11):

(كه در آن سخن لغو نشنوند،) و هيچ سخني كه حاكي از نفاق، عداوت و يا جنگ و جدال باشد، و يا كينه توزي و حسد، دروغ، تهمت، غيبت و نه حتي لغو و بي فايده.

ابن عباس (رض) فرموده است: نه حرف بد و آزار دهنده‌اى به گوش مى‌خورد و نه باطل و بيهوده‌اى.(تفسيرطبرى ۱۰۴/۳۰).

و چه آرام بخش است محيطي كه از همه اين سخنان پاك باشد و اگر درست بينديشيم قسمت عمده اي از خفگان هاى زندگي دنيا، شنيدن اين گونه سخنان است كه آرامش روح و جان و نظام اجتماعي را برهم زده و آتش فتنه ها را شعله ور ميسازد.

نبايد فراموش كنيد كسانى كه در دنيا از لغو دورى كنند، در سراى آخرت، در فضاى بدون لغو زندگى خواهند داشت. در بهشت نه تنها لغو نيست بلكه كلامى كه به نحوى سبب پديد آمدن لغو هم شود وجود ندارد.

بنابراين اگرمجالس دنيوى ما طورى اداره ورهبرى شود كه هيچ صحبت لغو و بيهوده‌اى در آن مطرح نشود، آن مجلس يک مجلس بهشتى خواهد بود. و إن شاء الله در آن دنيا هم از فعل و قول لغو خبرى نخواهد بود.

بعد از ذكر اين نعمت روحاني و آرامش روحي به بيان قسمتي از نعمت هاي مادي جنت پرداخته، ميگويد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فيها عَينٌ جارِيةٌ» (12):

(و در آن چشمه هاي آب روان باشد،) چشمهٔ صاف، گوارا، روشن و جاری با آب زلال و سردی در بهشت وجود دارد که با تندی بیرون می‌جهد و کرامتی برای مؤمنان است. منبع وسرچشمه آن فردوس اعلی است و از کوه‌هایی که از مسک هستند، سرازیر می شوند.

«عين» اسم جنس است. يعني در آن چشمه هايي روان است که هر جا بخواهند آن ها را ميبرند. زمخشری فرموده است: تنوین (عین) برای تکثیر است؛ یعنی چشمه‌های فراوان در آن جاری است. (آلوسی ۱۱۵/۳۰).

درجنت رودهایی با طعم‌های متنوع جاری و روان است «آب، شیر، عسل، شراب، سَلسَبیل». و صدای آب به آنها آرامش می‌دهد و دیدن آب نیز لذت آن را دو چندان می کند.

«فيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ» (13):

«در آنجا تخت‌هایی است بالابلند»، هم از نظر قدر و مرتبت و هم از نظر مکان و موقعیت.

«سُرُرٌ» جمع «سرير» از ريشه «سرور» به معني تخت هايي است که در مجالس انس و سرور بر آن مي نشينند.وحوریان در مقابل او تواضع و فروتنی نشان می‌دهند. (مختصر ۶۳۳/۳).

بلند بودن این تخت ها به خاطر آن است که جنتیان بر تمام مناظر اطراف خود مسلط بوده و از مشاهده آن لذت برند. این احتمال نیز وجود دارد که توصیف این تختها به **«مرفوعة»** اشاره به اینست که این تخت ها از جمله گرانبها ترین تخت ها بشمار رفته، طوریکه در توصیف این تخت ها برخي ازمفسران گفته اند که این تخت ها از قطعات طلا ساخته شده و مزین به زبرجد، دُر و یاقوت است.

«سُرُرٌ»: جمع سَریر، تخت‌هائی که بر آنها می‌نشینند یا می‌خوابند

« **مَرْفُوعَةٌ** » مرفوع: از ماده‌ی رفع است و به معنی بلندکردن چیزی از لحاظ مادی یا از نظر معنوی. رافعه یکی از نام‌های قیامت است که درسوره‌ی واقعه تذکر یافته است.

و از آن جا که استفاه از آن چشمه هاي گوارا و شراب هاي طهور جنتي، نياز به ظرف هايي دارد، در آيه بعد ميافزايد:

«وَ أَكْوابٌ مَوْضُوعَةٌ» (14):

(ودرآنجا جام هاي منظم گذاشته شده اي،) قدحهاي زيبا و جالبي در كنار اين چشمه ها گذارده شده. هر زمان اراده كنند قدح ها از چشمه ها پر مي شود و در برابر آنان قرار ميگيرد، تازه به تازه مي نوشند و سيراب مي شوند و لذت مي برند لذتي كه توصيفش براي ساكنان دنيا غيرممكن است.

أكواب جمع «كوب» به معني «قدح» يا ظرفي است كه دسته دار باشد. توجه به اين نكته لازم است كه در قرآن تعبيرات مختلفي درباره ظرفهاي شراب طهور جنتيان آمده، در اينجا و بعضي از آيات ديگر كلمه «أكواب» به كار رفته، در حالي كه در بعضي ديگر از آيات «اباريق» جمع «ابريق» به معني ظرف داراي دسته و لوله براي ريختن مايعات و يا «كأس» آمده است.

جام‌ها و ساغرهایی از طلا و نقره جهت پر شدن از شراب بهشتی که «لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ ۱۹» (الواقعة: 19). با نوشیدن آن نه دچار سردرد می‌شوند و نه مست

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌گردند، برای آنان نهاده شده تا اگر بخواهند شرابی بنوشند بادستان خود ازآن می‌نوشند و یا غلامان با آن، آنان را پذیرایی می‌کنند؛ این نوعی از نوشیدنی بهشتیان است.
در ادامه به نکته هاي بيشتري از جزئيات نعمتهاي جنتي پرداخته اضافه ميكند:

«وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ» (15):

(ودرآنجا بالشت هاي منظم چيده شده اي)
نمارق جمع «نمرقه» به معني پشتي كوچك است از ابريشم و نازک که به صف گذاشته و چيده شده است كه جنتيان بر آنها تكيه مي كنند و معمولاً به هنگام استراحت كامل از آنها استفاده مي شود و خستگی‌هایی که به خاطر الله و دین او تحمل کردند، را از تن خارج می کنند.
و كلمه «مصفوفة» دلالت بر تعدد و نظم آنها دارد، اين تعبير نشان مي دهد كه آنها جلسات انس دست جمعي تشكيل ميدهند و اين اجتماع خالي از هر گونه لغو و بيهودگي و تنها بيان الطاف الهي و نعمت هاي بي پايان او و نجات از درد و رنجهاي دنيا و عذاب آخرت است و چنان لطف و لذتي دارد كه چيزي با آن برابري نمي كند. سپس به فرش هاي فاخر جنتي اشاره كرده، ميفرمايد:

«وَ زَرابِي مَبْثُوثَةٌ» (16):

(ودرآنجا فرش هايي فاخره گسترده)
«**زَرَابِيُّ**»: أزربیه: آزربایجان.فرش‌های فاخر و گران‌بها مانند فرش ابریشم که نرم راحت و لطیف و هم گرانبها و پر قیمت است. مخمل نرم، نازک و ظریفی دارد و در مجالس بهشتیان به فراوانی گسترده است.
«مَبْثُوثَةٌ»: همه‌جا پهن و گسترده شده‌اند.یعنی و فرش‌های زربافتی که بر زمین پهن شده و با نگاه کردن به این فرش‌ها چشمان‌شان به آرامش می‌رسند. این خلاصه‌ای گذرا و مجمل از یک صحنهٔ بهشتیان جهت تذکر و یادآوری ذاکرین و اندرز پرهیزگاران بود.
خلاصه كلام اينكه: جنت جايگاهي است بي نظير از هر جهت، خالي از هر گونه ناراحتي و جنگ و جدال، با انواع ميوه هاي رنگارنگ و نغمه هاي دلپذير و چشمه هاي آب جاري و شراب هاي طهور و خدمت گزاراني شايسته و همسراني بي مانند و تخت هايي مرصع و فرشهائي فاخر و دوستاني باصفا و ظروف و قدحهائي جالب در كنار چشمه ها و خلاصه نعمت هايي كه نه به الفاظ محدود اين جهان قابل شرح است و نه در علم خيال قابل درك؛ همه اينها در انتظار مقدم مؤمناني است كه با اعمال صالح خود اجازه ورود در اين كانون نعمت الهي را كسب كرده اند.
در آيات بعدي اين سوره، سخن از كليد اصلي وصول آن همه نعمت ها كه «معرفة الله» است به ميان آمده و با ذكر چهار نمونه از مظاهر قدرت خداوند، از آفرينش بديع خدا و دعوت انسان به مطالعه درباره آنها راه ورود به جنت را نشان ميدهد. در ضمن اشاره اي است به قدرت بي پايان خدا كه كليد حل مساله «قيامت» است.

«أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَي الْإِبِلِ كَيفَ خُلِقَتْ» (17):

(آيا به شتر نمي نگرند كه چگونه آفريده شده؟)یعنی چرا انسان‌ها با دیده‌ی تعمق و عبرت‌بین به شتر نمی‌نگرند که الله متعال چگونه آن را به این شکل شگفت‌انگیز خلق کرده است که نشان‌دهنده‌ی قدرت و توانایی خالق می باشد؟!

(c) ketabton.com: The Digital Library

در التسهیل آمده است: در این آیه انسان تشویق شده است تا در آفرینش شتر بیاندیشد؛ زیرا باوجوداین که حیوانی است قدرتمند و نیرومند اما هر انسان ضعیف و ناتوانی می‌تواند آن را براند و بر آن سوار شود. این حیوان در مقابل تشنگی و گرسنگی بسیار مقاوم است. این حیوان فواید متعدد وبی‌شماری دارد؛ انسان بر آن سوار شده و بار را بر آن حمل کرده و از گوشت و شیر آن استفاده می کند.
خدا از این جهت شتر را مخصوصا ذکر کرده است که شتر بهترین حیوان عرب است. و از همه‌ی حیوانات بیشتر سودمند است، به همین جهت آن را «کشتی صحرا» می‌نامند.
پس خلقت آن را بنگر که بی‌نهایت نیرومند است.(التسهیل ۱۹۶/۴)
قابل تذکر است که:این آیه سرزنش و استفهام است برای کسانی که به قیامت ایمان ندارند و پیامبرصلی الله علیه وسلم را تصدیق نمی‌کنند و همچنین فحوای آیه مبارکه هذا مردم را تشویق می‌کند تا در آفرینش‌های شگفت‌انگیز الله دقت وتوجه کنند.

اسباب نزول آیه 17:

ابن جریر و ابن ابو حاتم از قتاده روایت کرده اند: چون الله متعال نعمت هاي جنت را ستود، گمراهان تعجب کردند. پس «أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَي الْإِبِلِ كَيفَ خُلِقَتْ»«آیا به سوی شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟». نازل شد.

«وَ إِلَي السَّماءِ كَيفَ رُفِعَتْ» (18):

(و به آسمان نظر نمی‌کنند که چگونه برافراشته شده؟!) یعنی آیا با دیده‌ی عبرت‌بین به آسمان بدیع و استوار [نمی‌نگرند] که چگونه [برای آنها سقفی محفوظ] برافراشته شده است [و بر آنها سقوط نمی‌کند]»؟!
الله متعال در این آیه، انسان را به دقّت و تفکر در خلقت آسمان تشویق می کند که بدون هیچ ستون و هیچ ناصافی و خللی افراشته شده است.

«وَ إِلَي الْجِبالِ كَيفَ نُصِبَتْ» (19):

«و به کوه‌ها [نمی‌نگرند] که چگونه [محکم بر زمین] نصب شده است [و زمین را نگه داشته و از لرزش آن جلوگیری می‌کنند]»؟! به کوه‌هایی که با شکوه و قایم اند، با زیبایی خاصی ایستاده‌اند، زمین را مانند میخ ثابت نگه می‌دارند، مانع باد و طوفان و گردباد را گرفته و از طغیان طوفان آب دریاها جلوگیری می کنند. و هر کوهی چون انگشت سَبّابه ای به یگانگی خداوند متعال شهادت می دهد؟
مفسرین در تفاسیر خویش مینویسند که درسه آیات متذکره درس با روحیه براي انسان نگاشته شده که در پیشرفته ترین پوهنتون ها نظیر آن را نمي توان یافت:
یک دهقان ویک چوپان که در سحرا بزرگ مصروف چراندان رمه هاي خویش است، زیر پایش زمین است، بالای سرش آسمان، در چهار طرف اش کوهها و در برابر اش شترها، و اگر در هر يك از این مخلوقات نظر اندازد ودقت کند، اسرار بسیاری را کشف میکند. مثلاً شتر از اسب بیشتر میدود، نسبت به خر بیشتر بار میبرد. در میان حیوانات بعضی برای سواری، بعضی برای گوشت و بعضی هم برای شیر مورد استفاده قرار میگیرند، ولی شتر همه چیزش قابل استفاده است.
براي نگهداري اش به مشکل مواجه نمي شود، زیرا وقت در سحرا رها شوند، ضرورت به محافظت آنان نیست، غذاي شان مانند فیل وحیوانات دیگر نیست که بدست آوردنش به مشکل مواجه شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در صحراهاي عربستان سعودي آب بسيار كم است، همه جا و هميشه ميسر نميشد، خداوند به قدرت خويش در شكم شتر تانكر پس انداز گذاشته است، كه ميتواند با نوشيدن آب براي هفت يا هشت روز ذخيره كند، و به تدريج حسب نياز از آن استفاده كند، براي سوار شدن بر اين حيوان بسيار بلند، نياز به زينه بود، ولي حق تعالي پاهاي او را داراي سه بند قرار داده است كه در هر پا دو زانو گذاشته است، كه آنها را جمع مي كندومي نشيند، كه سوار شدن وپايين آمدن بر آن آسان ميشود، و به قدري زحمتكش هست كه از همه حيوانات باري سنگينتري برمي دارد.

در بيابان هاي عرب در تابستان به علت گرما سفر خيلي مشكل است، خداوند شتر را چنان خلق كرده كه تمام شب راه مي رود، قوی‌ترين، كم خرج ترين، پر فايده ترين و آرام‌ترين و بردبار ترين حيوان است، و چنان مطيع طبع است، كه طفل كوچک مهار او را بگيرد هر كجا كه مي خواهد مي تواند آن را ببرد، علاوه اين، خصوصيات ديگري هم دارد كه به انسان درس قدرت وحكمت بالغه خداوند را ميدهد.

پيدايش آسمان ها و كوه ها و زمين تصادفی نيست، بلكه كاملاً حكيمانه آفريده شده و در جای خود قرار داده شده‌اند.

در هر نعمتی يك جهتی برجستگی دارد (در شتر، نحوه‌ی آفرينش؛ در آسمان، بلندی؛ در زمين، گستردگی و در كوه ها نحوه‌ی نصب شدن.)

آسمان ها، كرات، مَدار كرات، نظم و حساب آنها كه هر روز گوشه‌ای از عجايب آنها كشف ميشود، از عرصه های هميشگی مطالعه و كشف و تأمّل هستند.

كوه ها و ريشه های آنها در دل زمين، مثل ميخ ها و حلقه های زنجير زمين را از تزلزل و اضطرابی كه در اثر مواد گداخته درون زمين پديد ميآيد، حفظ ميكنند، برف ها را در خود ذخيره نموده و به تدريج روانه می‌كنند، مانع طوفان ها را گرفته و سبب تصفيه هوا ميشوند، مخزن انواع معدن ها و مواد صنعتی بوده و علاماتی برای مسافران و بستری برای پرورش بعضی از گياهان هستند. ديگر كوهها از طريق انواع سنگ های قيمتی و زينتی مثل عقيق يا سنگ های عمرانی همچون مرمر در ساختمان ها، سرمايه‌ای پايان ناپذير برای بشر هستند و خلاصه در اين آيات به مسائل جهان شناسی و حتّی تمام مسائلی همچون دهقاني، صنعت و امور فضايی به نحوی اشاره شده است.

«وَ إِلَي الْأَرْضِ كَيفَ سُطِحَتْ» (20):

«و» آيا نمی‌نگرند «به‌سوی زمين كه چگونه هموار شده است ؟» در اين آيه به انسان از نشانه هاي قدرت خويش در آسمان و زمين ياد اوري مينمايد و برايش مي گويد كه زمين چگونه هموار كرده شده است.

خداوند متعال در آيات متعددي از جمله: (آل عمران، 19؛ بقره، 164؛ روم، 22؛ جاثيه، 3؛ عنكبوت، 44؛ يونس، 3؛ عنكبوت، 61؛ غافر، 57؛ ذاريات، 47-48؛ انبياء، 32؛ رعد، 2) به نشانه هاي قدرت خويش در آسمان و زمين اشاره نموده. بزرگي، گستردگي، وسعت و بيشمار بودن كرات آسماني و كهكشان ها آشكار ترين نشانه بر قدرت بي انتهاي الله است.

«فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (21):

ای پيامبر! با آيات قرآن و دلايل آفرينش در مخلوقات مردم را پند ده، كه تو پند دهنده اي هستي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مُذَكِّرٌ»: «پس آنان را با نعمت‌ها و دلایل توحیدش، یادآوری کن.»
الله متعال به پیامبرش دستور داد که به وظایف مهم خود بپردازد، با آیات قرآن و دلایل آفرینش در مخلوقات مردم را پند بده. همچنان انواع نعمت‌ها و ایّام عقوبت‌ها را برای مردم یادآوری نما؛ زیرا وظیفه‌ات تنها پنددادن است.

«لَسْتَ عَلَيهِمْ بِمُصَيطِرٍ» (22):

(تو بر آنان فرمانروا نیستي) تا آنان را به اجبار و اکراه وادار به ایمان کنی.
وظیفۀ تو فقط ابلاغ است. و وظیفه نداری که آنها را اجبار و اکراه کنی که حتماً اهل ایمان شوند و البته در قبول هدایت هیچ اجباری نیست و اگر اجباری باشد، دیگر ایمان معنی نخواهد داشت. چون ایمان یعنی به آرامش‌رسیدن و این با اکراه و اجبار حاصل نمی شود.

- این بدین معناي است که: اجبار و وادار ساختن مردم به پذیرش پندها و موعظه ها، از تکالیف و رسالت های پیامبر صلي الله علیه وسلم نیست. «لست علیهم بمصیطر» «صَطَر» و «سَطَر»، به یک معنا می باشد (مفردات) و «مسیطر» به معنای عهده دار و مسلّط است. (مقاییس اللغة)
- مساله دوم در فهم این آیه چنین است که، پذیرش دین، اجباری نیست. «لست علیهم بمصیطر».
- سومین نقطه از فهم آیه چنین است که: اهتمام شدید پیامبرصلي الله علیه وسلم، به هدایت مردم «لست علیهم بمصیطر» با توجّه به این که پیامبر صلي الله علیه وسلم، هرگز درصدد سلطه جویی بر مردم نبود، تأکید آیه شریفه، بر نفی سیطره، بیانگر تلاش وافر و پی گیری مستمر آن حضرت صلي الله علیه وسلم در زمینه هدایت مردم است.
- چهارمین نقطه را که میتوان در تفسیر این گفت اینست که: اثر نبخشیدن پند و اندرز های دینی برای مردم، تکلیف ابلاغ معارف الهی را ساقط نمی کند. «فذکّر... لست علیهم بمصیطر» در آیه شریفه، بیانگر روگردانی برخی مردم، از تذکرات پیامبر صلي الله علیه وسلم است و بیان می دارد که در این موارد، نباید معارف الهی را بر مردم تحمیل کرد. آیه قبل با توصیف پیامبرصلي الله علیه وسلم به «تذکر دهنده»، آن حضرت را حتی در این موارد، به تذکر دادن مأمور ساخته است.

«إِلاَّ مَنْ تَوَلَّي وَ كَفَرَ» (23):

(مگر آن کس که رویگردان شد و کفر ورزید،) یعنی آن کسیکه به هدایت پشت گرداند، به رسالت کافر شود، از راهیابی اعراض نماید، از دلایل انکار ورزد و به حق تکذیب کند. چنین کسی به راستی که مستحقّ عذاب و عقوبت شده است.

«فَيعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ» (24):

(پس خدایش به عذاب بزرگ تر عذاب میکند) چنانکه او را برای همیشه وارد دوزخ می‌کند]».
یعنی کسی که از طاعت خدا روگردانید و از آیات او انکار ورزید از عذاب بزرگ و مجازات شدید آخرت ابدا خلاص شده نمی تواند و بالضرور بحضور ما دوباره آمدنی میباشد و ذره ذره از آنها حساب میگیریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَكۡبَرَ»:

- عذاب جسمی.
- عذاب روحی و نفسی.

حق تعالی او را در روز قیامت به عذاب شدیدی عذاب مبتلا خواهد کرد، با طوق‌ها و زنجیرهای آهنینی در آتش دوزخ که عمق بسیار دارد و طعام اهلش زقّوم است عذاب می نماید.

آرامش را از آنها می‌ستاند و عذاب اکبر را به آنها می‌رساند. چرا عذاب اکبر؟ چون موضع‌گیری‌شان بر مبنای تکبر و کبر و استکبار بوده و بنابراین جزا هم باید دقیقاً از جنس عمل‌شان باشد. تکبر انسان را از حق دور می‌کند و کاری می‌کند که انسان حق را نپذیرد.

«إِنَّ إِلَينا إِيابَهُمْ» (25):

(هر آینه بازگشتشان به سوي ماست) به راستی که مرجع همگان به سوی الله متعال است و همه به سوی او برمی گردند.

«ثُمَّ إِنَّ عَلَينا حِسابَهُمْ» (26):

(پس حساب و جزای آنان فقط در اختیار ما می باشد.) یعنی: محاسبه اعمال‌شان و جزا دادن‌شان در برابر آن اعمال «بر عهده ما است» یعنی به همه رسیدگی کامل می‌نماییم و هریک را مطابق عملکردش اعم از خیر و شرّ جزا و پاداش می دهیم.

آیا زبان مروج در جنت زبان عربي است؟

ما فوقاً در مورد نعمت ها وغذا ها وچگونگي زندگي، اهل جنت وغذا هاي اهل جهنم معلوماتي مختصري ارايه داشتم، اينک در مورد زبان مروج اهل جنت نيز مختصراً مي نويسيم:

شيخ الاسلام ابن تيميه رحمه الله در مجموع فتاوي جلد چهارم بخش (العقيدة) خويش مينويسد: معلوم نيست که مردم درروز قيامت بکدام زباني صحبت ميکنند، و با چه زباني خطاب الله تعالي رامي شنوند،براي اينکه الله تعالي و رسولش صلي الله عليه وسلم در اين باره به ما خبري نداده اند... و به صحت نرسيده که زبان مردم در آن عربي باشد و در اين مسئله نمي دانم که بين صحابه نزاعي باشد بلکه آنها به اين مسئله نپرداخته اند زيرا سخن در اين باره جزو فضولي است ولي بين متاخرين قيل و قالهايي شده:

برخي از مردم مي گويند: جنتيان با زبان عربي صحبت ميکنند.

برخي ديگر مي گويند: جنتيان با زبان سرياني صحبت ميکنند، زيرا زبان آدم عليه السلام سرياني بوده.

ولي برخي ديگري راعقيده براين است که: فقط اهل جنت با زبان عربي صحبت ميکنند.

البته تمامي اين اقوال داراي حجت نيستند که نه از طريق عقل نه از طريق نصوص حجت نيستند بلکه همگي ادعاهايي هستند که خالي از دليل درستي هستند و خداوند سبحان بدان آگاه تر است. (مجموع فتاوي شيخ الإسلام أحمد بن تيمية،جلد4 بخش (العقيدة)

ما بار ها گفته ايم که در عبادت و مسايل مربوط آن در اسلام به نقل اند نه به عقل. اين به دان معني نيست که مسايل شرعي عبادتي جانب عقلي نداشته باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بلكه بر عكس علم هر روز مكنونات و عمق مسايل و احكام اسلامي را چنان بيان ميدارد كه روز به روز اعجاز قرآن كريم ثابت ميشود. به اين ارتباط اگر از غذا، لباس و پوشاک و وسايل استفاده در جنت و دوزخ صحبت شود به فهم من از دين مقدس اسلام در دين اسلام مسايل دنيوي شده و دنيوي ساخته شده تا انسان آنرا در عالم اسباب و دنيا بهتر درک کرده بتوانند. وقت و مقياس زياد و کم بودن آن، بصر و بصيرت و دين به چشم و دين به جوارح ديگر، مفاهيم و عمق قضاياي عالم برزخ او بالاخره مستقيم به بحث ما مسأله زبان و آن هم زبان و طعام جنتي و دوزخي بايد گفت. اين مقايس براي فهم بشري اند و الله تعالي دانا و توانا است که اين مفاهيم يا اصلاح به اين شکل فعلي اصلا وجود نداشته باشند ويا در موارد عين هدف با وسايل و ذرايع ديگر حاصل ميشود.

تفاصيل، تشريحات و مطالب در توصيف غذا و لباس و پوشاک و زيبايي هم در نصوص شرعي به مفهوم انساني ساختن آن خواهد بود که الله تعالي به صورت يقين قادر به دادن عين مزايا و يا شکل بهتر و افضل آن به طروق و اشکال مختلف که خود الله تعالي به کيفيت آن آنگاه باشد نيز ممکن است. در چنين فهم از مسايل در آن صورت ضرورت به اين و حتمي نيست که ما آن مسايل و روابط حاکم را در آن وقت و شرايط حتماً با احوال و شرايط وفهم انساني امروز خويش منحصر، توصيف و چوکات بندي بداريم. درآن وقت ممکن به چنين نام گذاري ها و يا به چنين مفاهيم اصلاضرورت نباشد. والله اعلم بالصواب.

آيا بي برکتي روز از علايم قيامت است؟

بسياري از انسان ها بي برکتي روز و شب را از جمله علايم نزديکي قيامت مي دانند وزياتر وقت به احاديثي پيامبر صلي الله عليه وسلم از جمله به حديث شماره 1036 امام بخاري به روايت حضرت ابو هريره (رض) استدلال مينمايند:

طوريکه پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: **«لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يقْبَضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلازِلُ، وَيتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتَنُ، وَيكْثُرَ الْهَرْجُ وَهُوَ الْقَتْلُ الْقَتْلُ، وحَتَّى يكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ فَيفِيضَ»** (قيامت برپا نمي شود تا اينکه اين علامات پديدار گردند: از بين رفتن علم، زياد شدن زلزله، نزديك شدن زمان، ظاهر شدن فتنه، زياد شدن آشوب و فتنه که همان قتل مي باشد و زياد شدن بيش از اندازه مال هاي تان.) و امام احمد در حديث شماره 10260 از ابو هريره روايت نموده که رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمودند: **«لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يتَقَارَبَ الزَّمَانُ، فَتَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ، وَيكُونَ الشَّهْرُ كَالْجُمُعَةِ، وَتَكُونَ الْجُمُعَةُ كَالْيوْمِ، وَيكُونَ الْيوْمُ كَالسَّاعَةِ، وَتَكُونَ السَّاعَةُ كَاحْتِرَاقِ السَّعَفَةِ»** (تا زمان نزديك نگردد و سال مانند ماه، ماه مانند هفته، هفته مانند روز، روز مانند ساعت و ساعت مانند آتش گرفتن شاخه هاي درخت خرما نگردد، قيامت بر پا نمي شود.) ابن كثير رحمه الله مي فرمايد: اسناد آن به شرط مسلم صحيح است. البانی در صحيح الجامع شماره 7432 آن را صحيح دانسته است.

اين دو حديث دلالت مي كنند بر اينکه از نشانه هاي قيامت نزديك شدن زمان است. علماء در معني نزديكي زمان اختلاف داردند و در اين مورد سخن بسيار است. از بهترين اين سخنان اين سخن است که: نزديك شدن زمان را بر نزديكي حسي و نزديكي معنوي حمل مي كنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نزديكي معنوي:

منظور از نزديكي معنوي اين است كه بركت زمان از بين مي رود. و اين در دوران هاي آينده واقع ميشود.

اين قول را قاضي عياض، نووي و حافظ ابن حجر (رحمهم الله) اختيار كرده اند.

نووي مي گويد: مراد از كوتاه شدن روز، عدم بركت در آن است. مثلاً روز مي گذرد در حاليكه از آن به اندازه يك ساعت فايده ميبرند.

حافظ مي گويد: و حق اين است كه مراد از بين رفتن بركت از تمام چيزها و حتي زمان است كه از نشانه هاي نزديك شدن قيامت ميباشد.

از نزديكي معنوي همچنين مي توان به آساني ارتباط بين مكانهاي دور و سرعت رفت و آمد بين اين مسافتها كه از آن به نزديكي زمان تفسير مي شود، اشاره كرد. فاصله هايي كه در گذشته در چندين ماه طي مي شدند اغراق نيست اگر بگوييم حالا در بيشتر از چند ساعت طول نمي كشد.

شيخ بن باز در تعليق فتح الباري (522/2) مي گويد: نزديكي كه در حديث ذكر شده به نزديكي بين شهرها و قاره ها و كمي مسافت به آنها به سبب اختراع طيارات وسايل ترانسپورتي و تمام چيزهايي كه مانند آن هستند، تفسير ميشود.

نزديكي حسي:

منظور از نزديكي حسي اين است كه زمان به صورت محسوس كوتاه مي شود. ساعات شب و روز به سرعت ميگذرند و بين گذشت اين ساعت ها فاصله پيدا نميشود، و واقع شدن آن امري غير ممكن نيست. براي تأييد آن به زمان دجال مي توان اشاره كرد كه در آن روز به اندازه سال، ماه و هفته طول مي كشد. در نتيجه همانگونه كه ايام طولاني مي گردند، كوتاه نيز مي شوند كه آن به خاطر اختلال در نظام عالم و نزديك شدن پايان دنيا است.

حافظ در الفتح از ابن ابي جمره نقل مي كند كه گفت: «مراد از نزديك شدن زمان در حديث **«لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ»**، به كوتاه شدن آن اشاره دارد. با اين حساب پس كوتاه شدن بايد حسي باشد و بر معناي معنوي نيز حمل ميگردد. اما در حسي فاصله منظور نمي باشد. و شايد آن از اموري باشد كه باعث نزديك شدن قيامت ميگردد. اما از نظر معنوي پس براي آن مدت و فاصله منظور مي باشد كه علماء ديني آن را ميدانند. و اهل دنيوي نيز اگر زيرك و عاقل باشند آن را خواهند دانست كه ايشان نمي توانند مانند گذشته كارهاي بزرگي را كه انجام ميدادند، انجام دهند.

به خاطر آن دچار شك و ترديد مي شوند ولي علت آن را نمي توانند درك كنند. شايد علت آن به سبب ضعف ايمان باشد كه به آشكار نمودن بيش از حد كارهاي خلاف شرع مي پردازند. و شديدتر از آن خوراكيهايي است كه در آن شكي و شبهه اي وجود ندارد كه حرام مي باشند و بسياري از مردم كار به حلال و حرم آن ندارند و در بدست آوردن آن تمام تلاش خود را به كار مي گيرند و عقل خويش را به كار نمي گيرند. نتيجه و ماحاصله بحث اين ميشود كه بركت در زمان، روزي و در گياهان به خاطر ايمان قوي و تبعيت از اوامر خداوند و دوري از نواهي او مي باشد. و دليل بر اين مدعا قول الله تعالي ميباشد: **«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيهِمْ بَرَكَاتٍ مِنْ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ»** «اگر اهل قريه اي ايمان بياورند و تقواي خدا داشته باشند بركات آسمان و زمين را بر ايشان مي گشاييم».

(c) ketabton.com: The Digital Library

و سيوطي در الحاوي للفتاوي (44/1) در باره معني اين حديث كه ذكر شد اين طور گفته است: «گفته شده منظور از آن كوتاه شدن به صورت حسي ميباشد. ساعات شب و روز نزديك بر پا شدن قيامت كوتاه مي شوند. و گفته شده به صورت معنوي مي باشد كه مراد از آن به سرعت گذر كردن زمان و از بين رفتن بركت از تمام چيزها حتي زمان است... و قول هاي ديگري نيز در اين باره وجود دارد. و الله اعلم.»

اين سه قول از بين رفتن بركت، سهولت ارتباط و نزديك شدن به صورت حسي، بينشان تعارضي نيست و مانعي بر اينكه حديث بر همه آنها دلالت كند، وجود ندارد. سخنان ديگري نيز در باره زمان گفته اند كه درجه قوت آنها به مانند آنچه ذكر شد، نيست.

از آن جمله مي توان به موارد زير اشاره نمود:

خطابي گفته كه منظور از آن لذت بردن از زندگي است. حافظ از زبان او نقل مي كند كه مي گويد: مي خواهد آن را زمان خروج مهدي - الله اعلم - كه راستي در زمين پديدار مي شود، عدل پيروز ميگردد و مردم از زندگي لذت مي برند و مدت آن كوتاه مي باشد، پديد آورد. و ايام خوش مردم در زمان كوتاهي سپري مي شود كه اگر مدت آن به درازا كشد و طولاني شود، مكروه و ناپسند مي گردد در نتيجه مدت آن كوتاه مي باشد. سپس حافظ مي گويد: مي گويم كه خطابي در آنچه ذكر كرده به سوي تأويل رفته است. زيرا در زمان نقصان پديد نمي آيد. و گر نه كسي كه حديث را ضمانت كرده آن را در زمان ما به وجود مي آورد. در نتيجه ما از اين حديث به جاي نقصان در زمان، زودگذري ايام را درك مي كنيم. زيرا كه زمان ما با زمان قبل از ما هيچ فرقي ندارد. و منظور از اين حديث لذت بخش بودن زندگي نيست. و حق آن است كه مراد از آن از بين رفتن بركت مي باشد.

ابن بطال مي گويد: مراد نزديك شدن عمر انسا نها به خاطر كمي عبادت ميباشد تا اينكه به خاطر غالب بودن فسق و گناه و ظاهر شدن انسان هاي فاسد، كسي نيست كه امر به معروف و يا نهي از منكر كند.و اين تأويل خلاف ظاهر حديث است و اين جمله به وسيله حديث ديگري از رسول الله صلي الله عليه و سلم رد مي شود كه فرمودند: **«السَّاعَةُ حَتَّى يتَقَارَبَ الزَّمَانُ، فَتَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ..الح»** از ظاهر آن فهميده مي شود كه مراد نزديك شدن خود زمان است نه نزديك شدن مدت عمر انسانها.والله اعلم. (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به: فتح الباري (21/13) شرح حديث رقم (7061)، (إتحاف الجماعة للتويجري(497/1)، "السنن الواردة في الفتن وغوائلها والساعة وأشراطها" لأبي عمرو عثمان الداني، تحقيق د/ رضاء الله المباركفوري. «أشراط الساعة» للوابل (صفحه 120)

موجوديت پرندگان در جنت:

مطابق روايات اسلامي در جنت هم پرندگان وهم جانوراني وجود دارد كه غير از خداوند متعال كسي آنها را نميداند. الله بزرگوار در باره نعمت هايي كه اهل جنت از آن تغذيه ميشوند ميفرمايد: **«وَلَحْمِ طَيرٍ مِّمَّا يشْتَهُون»** (سوره الواقعة: آيه 21.) (و گوشت پرنده‌اي كه بخواهند و آرزو كنند).

در حديثي كه در سنن ترمذي از حضرت انس روايت گرديده است آمده كه: در باره كوثر از رسول الله صلي الله عليه وسلم سوال شد: كوثر چيست؟

فرمود: **«ذاك نهر اعطانيه الله، اشد بياضاً من اللبن و احلي من العسل فيه طير اعناقها كاعناق الجزر، قال عمر: ان هذه لناعمه، قال رسولالله صلي الله عليه وسلم اكلتها انعم منها»** (آن نهري است در جنت كه خداوند به من اعطاء نموده است. از شير سفيد تر است

(c) ketabton.com: The Digital Library

و از عسل شيرين‌تر است. در آن پرندگاني وجود دارد كه گردن هاي آن، مانند گردن هاي شترها (دراز) اند.
عمر گفت: پس اين بايد شتر مرغ باشد. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: خوردن آن از شتر مرغ بهتر است. (مشكاة المصابيح (91/2).
ابو نعيم در حليه و حاكم در مستدرک از ابن مسعود نقل كرده است: **«جاء رجل بناقة مخطومة، فقال: يا رسول‌الله، هذه الناقة في سبيل الله، فقال: لک بها سبعماته ناقة مخطومة من الجنة»**. (مردي شتري مهار شده را نزد رسول‌الله صلي الله عليه وسلم آورد و گفت: اين شتر را در راه خدا صدقه مي‌كنم، پيامبر درجواب فرمودند: خداوند در عوض آن هفتصد شتر مهار شده را به شما خواهد داد). حاكم راجع به اين روايت گفته: اين روايت بنا به شرائط شيخين صحيح مي‌باشد، ذهبي و شيخ ناصر الدين الباني نيز با او موافقت نموده اند.
در صحيح مسلم از ابو مسعود انصاري اينگونه وارد شده است: **«لک بها يوم القيامه سبعمائة ناقة كلها مخطومة»**. (روز قيامت در برابر اين شتر هفتصد شتر مهار شده به تو داده مي‌شود).

خمر يا شرابي جنتي:

از جمله شرابي كه خداوند از روي فضل خود بر اهل جنت ارزاني ميدارد، خمر است و خمر جنت خالي از عيب و نقص هايي است كه مشروبات دنيا دارند. شراب دنيا عقل را از بين مي‌برد، سر و شكم را به درد مي آورد و موجب امراض بدي ميشود، و گاهي در رنگ و ساخت آن نقص و عيب پديد مي‌آيد. اما خمر و شراب جنت از همه ي اين عيوب و نقص ها خالي هستند، شراب جنت: براق، گوارا و زيبا ميباشند: **«يطَافُ عَلَيهِم بِكَأْسٍ مِن مَّعِينٍ * بَيضَاء لَذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ * لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا ينزَفُونَ»** (الصافات: 45 – 47) «قدحهاي مي برگرفته از رودبار جاري شراب، گرداگرد آنان در گردش است. شراب سفيدرنگ و خوشگواري براي نوشندگان. نه در آن تباهي ها و گرفتا ي هائي (همچون بيهوشي و سردرد و ساير مضرّات و مفاسد) است، و نه ميخواران از آن به حالت تهوّع (و استفراغ و عرق و كثرت بول) در ميآيند».
خداوند زيبائي شراب جنت را بيان نموده و سپس بيان مي‌دارد كه نوشنده بدون اينكه عقلش دچار خلل گردد از آن لذت ميبرد: **«وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ»** (محمد: 15) «و رودبارهائي از شرابي است كه سراپا لذت براي نوشندگان است».
و در وصف شراب هاي جنت مي‌فرمايد كه نوشنده از نوشيدن آن ملول نمي‌شود: **«لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا ينزَفُونَ»** (سوره الصافات: 47) «و نه ميخواران از آن به حالت تهوّع (و استفراغ و عرق و كثرت بول) در ميآيند».
«يطُوفُ عَلَيهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ» (الواقعة: 17- 18) «نوجواناني، هميشه نوجوان (براي خدمت بديشان، پيرامونشان در آمد و رفت هستند و باده را) براي آنان ميگردانند. (براي آنان به گردش در ميآورند) قدحها و كوزه ها و جامهائي از رودبار روان شراب را».
ابن كثير در تفسير آيه هاي فوق ميفرمايد: دچار سر درد نميشوند و عقل هاي شان دچار اختلال نميگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضحاک از ابن عباس نقل مي‌کند که گفته: «في الخمر اربع خصال: السکر، الصداع، القيء و البول، فذکر الله خمر الجنة، و نزهها عن هذه الخصال». «مستي، سر درد، استفراغ و ادرار از جمله ويژگيهاي مشروبات دنيايي هستند و خداوند شراب جنت را از اين چهار خصلت پاک و منزه نموده است). تفسير ابن کثير: (514/6).

خداوند در آيه‌ي ديگري در وصف شراب جنت ميفرمايد: **«يسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ»** (المطففين: 25 – 26) «به آنان از شراب زلال و خالصي داده ميشود که دست نخورده و سربسته است. مُهر و دربند آن از مشک است (و با دست زدن بدان، بوي عطر مشک در فضا پراگنده ميشود). مسابقه دهندگان بايد براي به دست آوردن اين (چنين شراب و ساير نعمت هاي ديگر جنت) با همديگر مسابقه بدهند و بر يکديگر پيشي بگيرند».

خداوند براي اين شراب دو وصف را ذکر کرده است: اول اينکه مختوم است، يعني سر به مهر است و دوم اينکه آنهايي که آن را مي نوشند در پايان نوشيدن آن بوي مسک را احساس ميکنند.

شهوت و جماع در جنت:

قابل تذکر است که در روايات اسلامي آمده است که در جنت هر لذتي براي انسان ها وجود دارد، از جمله خوردن و نوشيدن و شهوت و لذت جنسي، بنابراين در جنت شهوت و جماع وجود دارد.

مهم نيست که ديگران چه مي گويند، آنها که با وحي در ارتباط نبودند؟! مهم اينست که خداوند متعال از طريق وحي به پيامبرش صلي الله عليه وسلم خبر داده که در جنت جماع و لذت شهواني وجود دارد و پيامبر صلي الله عليه وسلم نيز آنرا براي امتش بيان کرده چنانکه فرمودند: **«إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يعْطَي قُوَّةَ مِائَةِ رَجُلٍ فِي الأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالشَّهْوَةِ وَالْجِمَاعِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ الْيهُودِ: فَإِنَّ الَّذِي يأْكُلُ وَيشْرَبُ تَكُونُ لَهُ الْحَاجَةُ؟! قَالَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ: حَاجَةُ أَحَدِهِمْ عَرَقٌ يفِيضُ مِنْ جِلْدِهِ فَإِذَا بَطْنُهُ قَدْ ضَمُرَ»** رواه أحمد برقم 18509، والدار مي برقم 2704. يعني: همانا به مردي از اهل جنت قوت و نيروي يکصد مرد (اين دنيا) براي خوردن و نوشيدن و شهوت و جماع داده مي شود، مردي يهودي گفت: آنکسي که مي خورد و مي نوشد نياز به قضاي حاجت دارد؟! رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «قضاي حاجت آنها به صورت ترشحات خوشبويي خواهد بود که همچون مشک از پوستشان خارج شده و شکم را سبک ميگرداند».

پس تا زمانيکه فرمايش رسول الله صلي الله عليه وسلم وجود شهوت و جماع را در جنت تصديق مي کند، سخن بدون دليل ديگران ارزشي ندارد و ما از پيامبر خود پيروي مي کنيم و سخنانش را تصديق مي کنيم.

در ضمن در خود آيات قرآن به وجود حورالعين اشاره شده و بيان داشته که آنها زوج مردان جنتي خواهند بود: **«كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ»** (دخان 54). يعني: «آري! چنين است و آنها را با حوريان درشت چشم، همسر ميگردانيم» يعني: ايشان را با همدم ساختن زنان حور عين که آنها را برايشان حلال گردانيده‌ايم، مورد اکرام قرار مي‌دهيم، به طوري که هر يک از آنان هر تعداد از حور عين که بخواهد، برايش آماده است.

و تعبير **«زَوَّجْنَاهُمْ** = همسر مي‌گردانيم« دليلي بر جماع جنتيان با حور عين است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما بعضي از اهل علم گفته اند كه در جنت فرزندي بر اثر جماع متولد نمي شود، چنانكه امام بخاري رحمه الله ميگويد: **«وَقَدْ رُوِي عَنْ أَبِي رَزِينٍ الْعُقَيلِي عَنْ النَّبِي صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يكُونُ لَهُمْ فِيهَا وَلَدٌ».** يعني: از ابي زرين عقيلي از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت شده كه فرمودند: « همانا براي اهل جنت زاد و ولدي نيست».اين حديث مورد اشاره ي بخاري در مسند امام احمد (15773) آمده است.

آيا زنان هم دارايي حور جنتي اند؟

كلمه حور از «سفيدي» گرفته شده بمعناي «زنان سفيد»، و «عين» يعني «چشم گشاده»، و اين اصطلاح فقط براي زنان بكار گرفته ميشود، و از آنجاييكه در دنيا مردان به خواستگاري زنان ميروند مردان طالب هستند و زنان مطلوب، لذا خداوند حوران جنتي را در قرآن ذكر كرده تا تشويق شوند، ولي از آنجاييكه مسئله جنس چيزي است كه نفوس بشر (چه زن و چه مرد) به آن ميل پيدا ميكند، لذا براي زنان نيز مرداني در جنت بدون شک وجود دارند كه به صورت دقيق در نصوص شرعي از وجود حور و غلمان صحبت است واين غلمان را بخش از نافهمان و يا مردسالاران صرف و صرف از دايره مرد نگاه كرده و به امتيازات، حق و حقوق زنان جنتي توجه متناسب نمي دارند.

بنابراين اگر زني وارد جنت شود كه در دنيا ازدواج نكرده باشد و يا شوهرش دوزخي شده باشد، مرداني كه در دنيا زن نداشته، و يا زنانشان دوزخي بوده ميتوانند با هم ازدواج كنند.

و نا گفته نماند كه در جنت ديگر ممنوعيتي وجود ندارد و هر آنچه نفس اشتهاء كند آنرا ميابد چه براي زنان و چه مردان، و همانطور كه در احاديث ذكر شده در جنت چيزهايي وجود دارد كه نه كسي آنرا ديده و نه شنيده و نه در قلب كسي خطور كرده است، و وظيفه يک بنده آن است كه سعي كند خودش را با اعمال صالح به آنجا برساند، و سپس چيزهايي را ملاحظه خواهد كرد كه به ذهن بشر نميرسيده است.

- در حديثي از ابو هريره رضي الله عنه روايت است كه: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«قَال اللَّه تَعالَي: أَعْدَدْتُ لِعبادِي الصَّالِحِينَ مَا لاَ عينٌ رَأَت، ولاَ أُذُنٌ سَمِعتْ ولاَ خَطَرَ علَي قَلْبِ بَشَرٍ، واقْرؤُوا إِنْ شِئتُم: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِي لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جزَاءً بِما كَانُوا يعْمَلُونَ»** (سوره السجدة: 17) (متفقٌ عليه)» «خداوند (در حديث قدسي) فرمود: من براي بندگان نيكوكار خويش چيزي را مهيا نمودم كه نه چشمي ديده و نه گوشي شنيده و نه در دل كسي خطور نموده است و اگر مي خواهيد بخوانيد. (هيچكس نمي داند كه چه نعمت هاي بي نهايت كه سبب روشني چشم است براي شان ذخيره گرديده است). (سوره سجده: 17)»

و خداوند متعال در قران عظيم الشان ميفرمايد: **«وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُون»** (سوره فصلت/31) «و براي شما است در انجا آنچه كه نفسهايتان ميل كند و براي شماست انجا آنچه درخواست كنيد» و ميفرمايد: **«وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»** (سوره زخرف / 71) (و ميباشد در جنت آنچه كه نفس ميل كند و چشم ها از ديدنش لذت گيرد و شما در ان جاويدان هستيد)

غلمان جنتي:

آنچه كه در جنت با عنوان « پسران زيبارو» براي اهل جنت وعده داده شده اند به معناي اين نيست كه اهل جنت مي توانند با آنها عمل لواط انجام دهند زيرا جنت از خبائث به دور است و اين عمل زشت در جنت وجود ندارد!

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند تبارک و تعالي در سوره ي طور در مورد اهل جنت ميفرمايد: **«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ، وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يشْتَهُونَ، يتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَّا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ، وَيطُوفُ عَلَيهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ»** (سوره طور 21-24) يعني: كساني كه ايمان آوردند و فرزندانشان به پيروي از آنان ايمان اختيار كردند، فرزندانشان را (در جنت) به آنان ملحق مي‌كنيم؛ و از (پاداش) عملشان چيزي نمي‌كاهيم؛ و هر كس در گرو اعمال خويش است! و همواره از انواع ميوه‌ها و گوشتها -از هر نوع كه بخواهند- در اختيارشان مي‌گذاريم! آنها در جنت جامهاي پر از شراب طهور را كه نه بيهوده‌گويي در آن است و نه گناه، از يكديگر ميگيرند! و پيوسته بر گردشان نوجواناني براي (خدمت) آنان گردش مي‌كنند كه همچون مرواريدهاي درون صدفند! كه در قرآن اين نوجوانان بنام غلمان نام برده شده اند ولي بايد دانست كه وظيفه ي اين نوجوانان جز خدمت به اهل جنت چيز ديگري نيست.

يعني: اين بدين معني است كه نوجوانان خوبروي همراه با جام ميوه و غذا و ديگر نعمت ها برگرداگرد جنتيان مي‌گردند، به خدمت سرگرم اند و رفت و آمد ميكنند و آن نوجوانان؛ در زيبايي، خرمي، رخشندگي و صفاي خود؛ بسان« مرواريدي اند كه نهفته است» يعني: در پرده صدف پنهان و در داخل صدف مصون است و هيچ دستي به آن نرسيده است؛ سپيد و چشم ربا و خرم. در حديث شريف به روايت قتاده آمده است: «از رسول‌اكرم صلي الله عليه وسلم پرسيدند: يا رسول‌الله! خدمتكار (جنت خود) مانند مروارید است پس چگونه است كسي كه آن خدمتكار به وي خدمت ميكند؟ فرمودند: سوگند به ذاتي كه جانم در اختيار اوست، فضل و برتري در ميان آنان، همانند فضيلت ماه شب چهارده بر ساير ستاركان است».(انوارالقرآن)بنابراين وجود نوجواناني زيباروي در جنت دليل بر استمتاع جنسي اهل جنت از آنان نيست!! و جز لواطبازان زمانه كسي نمي تواند براي انجام عمل قبيح و ضد فطري خود توجيه بياورد.

ثانيا وجود آن نوجوانان ربطي به احكام شرعي دنيوي ندارد تا كسي بخواهد با استناد بدانها عمل زشت همجنس بازي را توجيه نمايد.

تبديلي زنان دنيوي به حوريان جنتي:

زنها بعد از مرگ كه داخل جنت ميشوند به حور تبديل نمي شود، بلكه حوريان جنتي با زنان دنيايي متفاوت هستند؛ چنانكه قرآن كريم در مورد حوريان جنتي ميفرمايد: **«فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ»** (سوره رحمن 56).يعني: در آن باغهاي جنتي زناني هستند كه جز به همسران خود عشق نمي ورزند؛ و هيچ انس و جنّ پيش از اينها با آنان تماس نگرفته است.

اين معني ديدگاه كساني را نفي مي‌كند كه مي‌گويند: حوران همان همسران دنيوي هستند كه خداوند متعال آنها را بعد از پيري و كهولت بار ديگران جوان مي‌آفريند. آري مي‌پذيريم كه خداوند متعال زنهاي مؤمنه را در سن جواني وارد جنت مي‌كند. اما آنها غير از حوراني هستند كه خداوند آنها را ميآفريند.

قرآن عظيم الشان درباره حسن و جمال حوريان جنتي ميفرمايد: **«وَحُورٌ عِينٌ، كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ»** (سوره الواقعة:22 – 23) يعني: و همسراني از حور العين دارند، همچون مروارید در صدف پنهان اند.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

منظور از مكنون: پنهان و محفوظ است. يعني نور خورشيد، رنگ‌هاي آنها را تغيير نداده است. در جائي ديگر خداوند حوران جنتي را به ياقوت و مرجان تشبيه كرده است. و پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«..وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يرَي مُخُّ سَاقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنْ الْحُسْنِ..».** بخاري. فتح الباري: (318/6)، مسلم و ترمذي نيز آن را روايت كرده‌اند. يعني: «.. براي هر كدام از مردان اهل جنت دو همسر (حور) هست كه در اثر زيبائي و لطافت بدن، مغز استخوان پاهايشان از بيرون ديده ميشود..».

ولي زيبايي زناني كه وارد جنت مي شوند بسيار بيشتر از حور خواهد شد، چنانكه پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: **«إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقًا، يأْتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ، فَتَهُبُّ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَحْثُو فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيابِهِمْ، فَيَزْدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَرْجِعُونَ إِلَي أَهْلِيهِمْ وَقَدِ ازْدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُوهُمْ: وَاللهِ لَقَدِ ازْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللهِ لَقَدِ ازْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا».** (مسلم (2833).

يعني: «در جنت اجتماعي است كه جنتيان هر بار پس از مدت زماني به اندازه يک هفته (دنيا) به آنجا ميروند؛ پس از آن نسيم صبا شروع به وزيدن مي‌كند و بر صورت ها و لباس‌هايشان مي‌وزد؛ از اين رو در حالي نزد همسرانشان باز مي‌گردند كه بر جمال و زيبايشان افزوده شده است.

لذا همسرانشان به آنان مي‌گويند: به خدا سوگند! كه پيش از رفتن از نزد ما بر جمال و زيبايي شما افزوده شده است؛ مردان جنتي نيز ميگويند: به خدا سوگند كه جمال و زيبايي شما نيز افزايش يافته است». و وضعيت زنان در جنت؛ همراه با شوهر دنيايي خود خواهند بود، چنانكه مي فرمايد: **«ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ»** (سوره زخرف 70).

يعني: شما و همسرانتان به جنت درآئيد، در آنجا شادمان و شادكام و مكرّم و محترم خواهيد بود.

و اگر شوهرشان جهنمي باشد، در آنصورت به ازدواج يک مرد جنتي درخواهند آمد، همچنين اگر زني قبل از اينكه در دنيا ازدواج كند، فوت نمايد او در جنت با مردي كه در دنيا ازدواج نكرده مرده است، ازدواج ميكند.

براي توضيح بيشتر اين موضوع بايد گفت:موقعيت يک زن در دنيا خارج از حالات زير نيست:

1 - قبل از ازدواج (بصورت عازب) ميميرد، كه در اينصورت خداوند همسري از دنيا را برايش تعيين ميكند، همسري كه مورد پسند آن زن باشد، زيرا يكي از نعمت هاي جنتي همانا نزديكي زن و شوهر ميباشد و اين نعمت منحصر به يكي غير از ديگري نيست.

2 - بعد از طلاق و قبل از ازدواج با همسر ديگر ميميرد، كه در اينصورت نيز حكمش مانند حكم بالا است، يعني خداوند همسري را از دنيا برايش تعيين ميكند همسري كه مورد پسند آن زن باشد.

3 - زن شوهر دارد، ولي شوهرش دوزخي ميشود و با او به جنت نميرود، در اينصورت مرداني كه در دنيا زن نداشته اند و يا زن داشته اند ولي دوزخي شده اند، به ازدواج اين زنان در ميآيند.

4 - بعد از ازدواج ميميرد، كه در اينصورت شوهرش در جنت همان شوهر دنيايش مي باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

5 - شوهرش ميميرد، و او تا وقت مرگ بي شوهر ميماند، كه در اينصورت شوهرش در جنت همان شوهر دنيايش ميباشد.

6 - شوهرش ميميرد و يک مرد ديگر با او ازدواج ميكند، كه در اينصورت اگر در دنيا بمرور زمان با چند شوهر ديگر يكي پس از ديگري ازدواج كرده باشد، در اين صورت شوهرش در جنت آخرين شوهرش در دنيا ميباشد. پيامبر صلي الله عليه و سلم فرموده است: «المرأة لآخر أزواجها» (صحيح - سلسلة أحاديث صحيحة ألباني) و حذيفه ابن يمان به زنش گفت: «اگر ميخواهي من شوهرت در جنت باشم، پس بعد از مرگ من با هيچكس ازدواج نكن، زيرا يک زن در جنت نصيب آخرين شوهرش در دنيا ميباشد هر چند شوهران زيادي يكي پس از ديگري داشته باشد، و براي همين خداوند ازدواج با زنان پيامبر پس از مرگ او حرام فرمود زيرا همه آنها در جنت زنان پيامبر خواهند بود»اين بود موقعيت هاي يک زن در دنيا، و مقابل هر يک از اين حالات در جنت، پس هيچكس در جنت بي همسر نمي ماند.

حجاب حوريان درجنت:

اول بايد دانست كه ما انسانها از بسياري از امورات غيبي خبر نداريم، زيرا خداوند آن اخبار را به پيامبرش نفرموده است و آنچه كه بر ما واجب است؛ اين است كه ما بايد به آنها ايمان داشته باشيم و از كنجكاوي بيش از حد خودداري كنيم.

چنانچه گفته آمديم نوعيت، كيفيت و وصف بخش از امور در آن عالم با امكانات وسيع و غير نهايي الله تعالي به نحوي خواهد بود و است كه ما تصوردقيق ازآن را فعلا نداشته و بسياري مفاهيم و اهداف به شكل ديگر بهتر و خوبتر تأمين شود و يا به بخش از مفاهيم و جوانب اصلاً درآن وقت تعمق ضرورت نه افتد و يا به شكل و تصور فعلي ما وجود نداشته باشند. با آن بخش از قضايا را با درنظر داشت بخش از نصوص و روايات شرعي درين مبحث باشما شريک ساختيم.

دوم: در جنت نظر سوء وجود ندارد و كساني كه در آن قرار مي گيرند داراي قلب مريضي نيستند كه مرداني بدنبال زناني در جنت بگردند بلكه جنت سراي كرامت است و در آن شر و بدي وجود ندارد و شهوت حرامي وجود ندارد.

نكته بعدي اينكه، حوريان جنتي كه براي شخصي در نظر گرفته مي شوند، با هيچ مرد ديگري رابطه نداشته و هيچكس بغير از آن مرد از او استفاده نمي كند.

عبدالرحمن سعدي در تفسير آيه 48 صافات مي نويسد: **«وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ»** و اهل جنت در كنار خود حورهاي زيبايي دارند كه بي عيب و نقص هستند و چشماني درشت و خمارآلود دارند، **«قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»** يعني اين كه آنها (حوريان) فقط به شوهرانشان نگاه ميكنند و به ديگران نگاه نمي كنند، چون پاكدامن هستند و به ديگران چشم نمي دوزند، و بدان جهت كه همسرانشان زيبا و كامل مي باشند، به گونه اي كه آنان در جنت هيچ كسي را جز همسرانشان نمي خواهند و فقط به آنان علاقه دارند.

و يا اين كه منظور اين است كه شوهرش به او چشم دوخته، و اين بيانگر آن است كه زن جنتي زيبا و كامل است و زيبايي اش باعث شده تا شوهرش نگاهش فقط به او باشد. و منحصر بودن نگاه نيز بر اين دلالت دارد كه محبّت آنها منحصر به يكديگر است.و هر دو معني محتمل درست ميباشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و همه ي اينها بر زيبايي مردان و زنان جنت دلالت مي كند، و بيانگر آن است كه آنها يكديگر را دوست دارند و هيچ كس آرزو نمي كند كه به جاي همسرش كسي ديگر را داشته باشد. و نيز به شدّت پاكدامني همه ي آنها دلالت مي نمايد.

و نيز نشانگر آن است كه آنها در آن جا به همديگر حسد و كينه نمي ورزند، چون سببي براي حسد و كينه وجود ندارد.و در تفسير آيه 56 الرحمن مينويسد: **«فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»** يعني در آن كاخ ها حورياني هستند كه چشم فرو هشته اند. يعني چشمانشان فقط به شوهرانشان معطوف، از آن جا كه شوهرانشان بسيار زيبا و خوب هستند و كاملا آن ها را دوست دارند، شوهرانشان نيز فقط به آن ها چشم دوخته اند چون آن ها بسيار زيبا مي باشند و آن ها را به شدّت دوست دارند و وصال شان لذّت بخش است.

«يطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» يعني هيچ احدي از جن و انس قبل از آنان به آنها دسترسي پيدا نكرده است و به سبب اينكه به طريقه ي نيكو شوهرداري مي كنند و داراي ناز و دلبري و ملاحت هستند به نزد شوهرانشان محبوب هستند، به همين جهت فرمود: **«كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ»** انگار آنان ياقوت و مرجان هستند، و اين به خاطر صفائي آنان و زيبايي منظر و رخساره ي آنان است.و الله تعالي در آيه 72 الرحمن ميفرمايد: **«حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»** زناني زيبا كه در خيمه ها نگاه داشته شده اند.بنابر اين چون حوريان جنتي را كسي جز شوهرانشان نمي بيند، در اينصورت حجاب براي آنها نزد شوهرانشان وجود ندارد.

در كل چون نصي صريح در مورد وجود ندارد نمي توان گفت كه وضعيت آنها چگونه است.

ولي آنچه كه مسلم است آنان نزد شوهران خود نيازي به حجاب ندارند. و نصي وارد نيست كه آيا مردها به زنان ديگر جنتي نگاه مي كنند يا خير!

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الفجر

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 30 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «الفجر» (صبح) نامیده شد که با این فرموده خداوند جلّ جلاله: «وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ» افتتاح شده است. و این سوگندي بزرگ به سپیده صبح است که دل ظلمت را میشکافد.سوره فجر پس از سوره‌ی لیل شرف نزول یافته.

محور کلی سوره‌ی فجر:

محور کلی سوره‌ی فجر بیان گشایشی است که برای اهل ایمان در مسیر مبارزه با طغیان و طواغیت روی می‌دهد و توضیح اینکه مدت وجود ظلمت و طغیان محدود بوده و در هر حال محکوم به فنا است. همان طور که شب می‌رود و جای خود را به روز روشن می دهد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره الفجر:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ نام این سوره «الفجر» بمعني (صبح) است که از اولین آیه این سوره مؤخذ گردیده است.

این سوره مکي و داراي (1) رکوع، و (30) سي آیت، و (137) یکصدو سي هفت کلمه، و (585) پنج صدو هشتاد وپنج حرف، و (256) دوصدو پنجاه وشش نقطه است.

(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.).

باید گفت که: این سوره در مراحل ابتدایي در شرایط در مکه مکرمه نازل شده است که دشمن در مقابل مسلمانان از زورازمایي استفاده میکردند ومسلمانان سخت در زیر تهدید وفشار قرار داشتند.

پیوند و مناسبت سورة الفجر با سوره باالغاشیه:

آلف: قسمهایی که در بدایت وآغاز سوره الفجر آمده، نشان درستی آیه‌های پایان سوره‌ی الغاشیه است که می‌فرماید: «إن إلینا إیابهم...»

ب: سوره‌ی غاشیه، مردم را به دو دسته ی بدبخت و خوشبخت تقسیم کرد، این سوره هم از اقوام نافرمان: عاد، ثمود، فرعون و امثالشان - که از زمره‌ی نگون بختان اند -، و هم از گروه اهل باور و ایمان - که شاکر و وفادارند -، سخن می گوید.

ج: جمله‌ی «ألم تر کیف...»، مشابه جمله‌ی « أفلا ینظرون إلی الإبل...» در سوره‌ی غاشیه است. (فرقان)

فضیلت سوره فجر:

نسائي از جابر رضي الله عنه روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش نماز مردم بود. در این اثنا مردي آمد و به او اقتدا کرد اما معاذ نماز را طولاني کرد. پس آن مرد نماز خود در پشت سر وي را قطع نموده به گوشه مسجد رفت و به تنهایي نماز گزارد و بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان کس که چنین کرد، منافق است. قضیه را به رسول خدا صلّي الله علیه و آله و سلّم بردند، رسول خدا صلّي الله علیه و آله و سلّم از آن شخص

(c) ketabton.com: The Digital Library

سؤال كردند كه چرا نماز را در پشت سر معاذ رها كرده است؟ او گفت: يارسول الله! آمدم كه به‌دنبال وي نماز بگزارم اما او نماز را بر من طولاني كرد، بناچار بازگشتم و در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم كه به شترم علف بدهم. پس رسول خدا صلّي الله عليه و آله و سلّم به معاذ فرمودند: «اي معاذ! آيا تو فتنه‌گر هستي؟ چرا سوره هايي‌مانند: **سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالْفَجْرِ و وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى** را بر مردم نميخواني؟». يادآور مي شويم كه نظير اين حديث شريف در آغاز سوره «انفطار» نيز نقل شده است.

اسباب نزول فجر:

در اسباب نزول آيه (27) سوره الفجر، ابن حاتم از بريده روايت كرده است كه آيه: **«يا أَيتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»** در شان حضرت حمزه (رض) نازل شده است. و از طريق جويبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روايت كرده است كه رسول الله صلي عليه وسلم فرمود: كيست كه چاه رومه را بخرد و با اين عمل خود، هم آب شيرين و گوارا بنوشد و هم مورد آمرزش و مغفرت خدا قرار بگيرد، حضرت عثمان (رض) آن را خريد. سپس پيامبر بزرگوار گفت: «آيا مي تواني اين چاه را محل آبخوري عموم قرار بدهي» گفت بلي.
آنگاه آيه **«يا أَيتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»** در مورد عثمان نازل شد.
«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ(27) ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»(28) «اي نفس مطمئنه» يعني: اي روح آرام به يقين رسيده كه در ايمان به خداوند جلّ جلاله و باور به يگانگي او به چنان يقيني رسيده‌اي كه هيچ شكي با آن آميخته نيست و هيچ ريب و رايي در آن سراغ نمي‌شود. اي روحي كه به قضاي الهي راضي گشته‌اي و دانسته اي كه همه چيز مطابق مقدرات اوست و آنچه به انسان بايد برسد، رسيدني است و از او دوري ندارد و آنچه كه به وي رسيدني نيست، از او كاملا به‌دور است، اي روح خشنود و آرام! «بازگرد به سوي پروردگار خويش خشنود» از او؛ با پاداشي كه به تو بخشيده است «و او نيز از تو خشنود است» يعني: خداي عزوجل نيز از تو خشنود است و تو روز قيامت آرام و آسوده در عرصات مي‌آيي زيرا در هنگام مرگ و در هنگام رستاخيز به بهشت مژده داده ميشوي.
برخي از مفسرين در اسباب نزول دو روايت را ذكر نموده اند: روايت اول اينست كه: اين آيات درباره حضرت حمزه رضي الله عنه نازل شد آنگاه كه در احد به شهادت رسيد.
و روايت دوم همان است كه اين آيت در باره حضرت عثمان زمانيكه چاه رومه را خريد و آن را براي آب آشاميدني مردم وقف كرد، نازل شده است.

دو داستان ذي عبرت:

حضرت سعيد بن جبير ميفرمايد: حضرت ابن عباس در طايف وفات كرد، بعد از آماده شدن جنازه پرنده ي عجيب وغريبي كه من قبلاً مانند آن را هيچ گاه نديده بودم، آمد و در نعش جنازه داخل شد، سپس كسي آن را نديدكه بيرون بيايد، وقتي كه نعش در قبر گذاشته شد، بر كنار قبر صداي تلاوت اين آيه آمد: **«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...الخ»** همه در جستجوي قرار گرفتند كه چه كسي اين را تلاوت نمود، معلوم نشد. (ابن كثير) امام حافظ طبراني در كتاب العجائب با سند خود از ابي هاشم فتان بن رزين، واقعه ي خود را نقل كرده كه فرمود: زماني ما در كشور روم اسيرشديم، و ما را نزد پادشاه آنجا بردند، او مارا اجبار كرد كه دين اورا اختيار كنيم، و هر كس از آن آنكار كند گردن او زده مي شود، ما چند نفر بوديم، كه از آن جمله سه نفر از ترس مرگ مرتد شده دين او را اختيار كردند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

نفر چهارم جلو آورده شد، او از كفر و اختيار كردن دين او، انكاركرد، گردن آورده شد، سرش در نهرقريبي انداخته شد، ناگهان آن سر از ته آب فرياد كشيد، و سپس بر روي آب آمد، وبه سوي مردم نگاه كرده آنها را به نام صدا نمود كه فلان و فلان و سپس گفت: **«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي»** سپس در آب غوطه خورد، اين واقعه عجيب را همه حاضرين مشاهده كردند، و صدا را شنيدند، تمام نصاراي آنجا با مشاهده آن واقعه مسلمانان شدند، و تخت شاه به لرزه در آمد، و آن سه نفر كه مرتد شده بودند باز مسلمان شدند، سپس خليفه منصور تمام ما را از اسارت او آزاد كرد. (ابن كثير)

موضوع و محور سوره فجر:

1 - قسم مخصوص الهی به سپیده‌ی صبح و به ده روز نخست ماه ذی حجه و به زوج و فرد از هر چیز و به پایان شب، که: کافران نمی‌توانند از عذاب او فرار کنند. (1 الی 5).

2 - گذری کوتاه به سرنوشت برخی از ملتهای ظالم تکذیب کننده‌ی پیامبران خدا. (6 الی 14).

3 - زندگانی این جهان آزمایشگاه عمومی انسان است، که فرجامش به کجا می کشد؟ (15 الی 20).

4 - توصیف مکرر قیامت. (21 الی 23).

5 - مردم در قیامت به دو دسته تقسیم می‌شوند:خوشبخت وبدبخت. (24 الی 26).

6 - خبر دادن از دستیابی سعادتمندان به نعمتهای آماده‌ی بهشتی. (27 الی 30)، (بنقل از تفسیرفرقان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سُورَة الفجر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایند ه ومهربان

وَالْفَجْرِ ﴿١﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ﴿٤﴾ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ ﴿٥﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿١٦﴾ كَلَّا بَل لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿١٨﴾ وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ﴿١٩﴾ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ﴿٢٣﴾ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

ترجمه و تفسیر مؤجز

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 14) در باره اینکه مجازات و عذاب کفرورزان قطعی است و برخی از آنان درهمین دنیا مجازات وسزا می بیند، بحث بعمل آمده است.

«وَالْفَجْرِ» (1):

(قسم به صبح (صبحگاهان) الله سبحان وتعالی به سپیده‌دم (صبح) قسم می‌خورد زیرا این وقت، وقت درهم دریدن ظلمت و شکفتن سپیده روز است. یعنی قسم به روشنی صبحدم، آنگاه که تاریکی را بیرون می‌راند. وبا درخشش خویش کائنات را فرا می‌گیرد و با نورش دنیا را روشنی می‌بخشد. قسم به صبح، وقتی که به رحمت الله متعال روز روشن می‌شود، به فضل الله، از خواب که مرگ صغری است، بیدار می‌شویم و الله برای ذخیره‌ی اعمال بیشتر، روز دیگری را به انسان هدیه می دهد.

مجاهد می فرماید: «مراد حق تعالی از این سوگند، سپیده‌دم روز عید قربان است».

سایرنظریات واراء مفسران در تفسیر«وَٱلۡفَجۡرِ»:

1 - فجر به طور کامل.

2 - فجردرهنگام نمازصبح: زیرا به هنگام نماز صبح، دوگروه از فرشتگان وجود دارند: فرشتگان شب بالا رفته و فرشتگان روز پایین می‌آیند و الله متعال از آنها می‌پرسد کجا بودند بندگان من ؟ و چه می‌کردند؟ و آنها جواب می‌دهند: در حال خواندن نماز صبح بودند که ما آنها را ترک کردیم. طوریکه در حدیث متبرکه آمده است:«يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ مَلاَئِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلاَئِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلاَةِ الفَجْرِ وَصَلاَةِ العَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ» [بخاری: 555 و 3223 و 7429 و 7486] و [مسلم: 632] هنگام نمازهای صبح و عصر، 2 نوع ملائک بر انسان حاضر هستند که جایشان را عوض می‌کنند و گزارش اعمال روز و شب ما را به آسمان بالامی‌برند.

«فجر»: صبح روز عید حج (قربان) (آخرین شب از شب‌های ذی الحجه).و تعبیر دیگری که در قرآن عظیم الشأن از فجر آمده است همانا فلق می‌باشد.«قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١»: بگو: پناه می‌برم به رب فلق. و فلق یعنی شکاف، پرده‌ی تاریکی را می‌شکافد و از دل این تاریکی صبح روشن را بیرون می‌آورد.

وَلَيَالٍ عَشْرٍ (2):

و قسم به ده شب مبارک اول ماه ذی الحجة؛ چون زمانی بزرگوار است، اعمال خیر در آن بسیار انجام می‌گیرد و وقت انجام افعال و مناسک حجّ تعیین شده است.(این نظر جمهور است و از ابن عباس (رض) نیز روایت شده است. عده‌ای نیز می‌گویند: منظور ده روز آخر رمضان است؛ زیرا شب قدر در آن قرار دارد. این قول هم از ابن عباس (رض) روایت است. ولی قول اول ارجح است.).

در حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم این معنی را تأیید می‌کند آنجا که می‌فرماید: «مَا مِنْ أَيَّامٍ العَمَلُ الصَّالِحُ فِيهِنَّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الأَيَّامِ العَشْرِ»«عمل صالح در هیچ روزی به اندازه‌ی دهۀ اول [ماه ذی‌حجه] نزد الله متعال دوست‌داشتنی نیست».[ترمذی: 757] و [ابوداود: 2438] و [ابن ماجه: 1727] حکم آلبانی: صحیح.

سایر نظریات مفسران در مورد شب‌های دهگانه:

1 - دهۀ اول ذی‌حجه: که به ایام الله معروف است و اعمال صالح در این روزها اجر و فضیلت زیادی دارد؛ چون همۀ اعمال صالح در این روزها جمع می‌شود و تمام اعمالی که در شب‌های قدر انجام می‌شود، در دهۀ اول ذی‌حجه هم هست علاوه بر اینکه در ذی‌حجه، مناسک حج انجام می‌شود و همۀ مسلمانان یک‌صدا لبیک‌گو هستند و شیطان ناراحت است. فضیلت روزه و عبادت در دهۀ اول ذی‌حجه از جهاد در راه الله بیشتر است؛ مگر کسی که در جهاد شهید شود و تمام مال و ثروتش را نیز در راه الله و جهاد از دست بدهد؛ فقط در این صورت اجر و ثواب او بیشتر است.«مَا مِنْ أَيَّامٍ العَمَلُ الصَّالِحُ فِيهِنَّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الأَيَّامِ العَشْرِ»، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا الجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَلَا الجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِلَّا رَجُلٌ خَرَجَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَلَمْ يَرْجِعْ مِنْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ» [ترمذی: 757] و [ابوداود: 2438] و [ابن ماجه: 1727] حکم آلبانی: صحیح.

2 ـ دهۀ آخر رمضان: به خاطر شب‌های قدر.

علما در مورد دهۀ آخر رمضان دو نظریه دارند:

1 - بعضی معتقدند که منظور از شب‌های دهگانه، شب‌های آخر رمضان نیست؛ زیرا این سوره (الفجر) مکی است ولی روزۀ رمضان در سال دوم هجری در مدینه فرض شده است.

2 - بعضی دیگر از مفسران معتقد اند که دلیلی وجود ندارد و الله به واسطۀ علم غیب خود می‌تواند به آنچه که هنوز نازل نشده قسم یاد کند.

در نهایت علما دو نظریۀ زیر را برای این آیه ارایه کرده‌اند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - شب‌های رمضان بهتر و روزهای ذی‌حجه بهتر است.
2 - دهۀ ذی حجه بهتر است چون ایام الله است و دارای منزلت و فضیلت زیادی است و علاوه بر تمام اعمالی که در شب قدر انجام می‌شود در دهه ذی‌حجه، حج هم انجام می شود.

«وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ» (3):

(و به جفت وطاق (هر چيزي) قسم یاد می کند!)گویا الله به همه چیز قسم خورده است؛ چون هر چیز یا جفت است یا طاق و شامل خلق و خالق نیز می‌شود؛ چون الله یکی است و تمام مخلوقات که از مذکر و مؤنث تشکیل یافته‌اند جفت می‌باشند.(این نظر از مجاهد و ابن عباس روایت شده است و نیز از ابن عباس (رض) روایت است که «شفع» یعنی روز قربان؛ چون روز دهم است، و «وتر» یعنی روز عرفه؛ چون روز نهم است. اقوال زیادی در این مورد وارد شده است. که برای تفصیل بیشتر به تفاسیر مراجعه فرمایید.) (بنقل از تفسیر صفواة التفاسیر)

«الشَّفْعِ»: زوج. جفت. «الْوَتْرِ»: طاق و تک. شفع و وتر، شامل همه کائنات می‌گردد. برخي شفْع را مخلوقات الله متعال، و وتْر را ذات الله دانسته‌اند (قاسمی ـ خرمدل).

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ» (4):

(و به شب قسم بدان گاه که (به سوي روشنائي روز) حرکت میکند! و در رفتن شب بسوی روشنی صبح نشانه‌ای است که قدرت حق تعالی را به نمایش می گذارد.

«هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ» (5):

(آيا در آنچه گفته شد، قسمي مهمّي براي اشخاصي خردمند، موجود است؟ یعنی برای اهل عقل و خرد قسم قانع‌کننده نهفته است؟! استفهام تقریری است و بزرگی و اهمیت امور مذکور را نشان می‌دهد. گویا می فرماید: در حقیقت، این قسمی است بس بزرگ در نزد دارندگان عقل و دانش. پس هر کس دارای عقل ودانش است خوب می‌داند که در اشیا مذکور شگفتی و دلایلی بی‌شمار بر وجود پروردگار و یگانگی او نهفته است، پس شایسته است به آن قسم بخورد؛ زیرا بر خدای خالق عظیم الشأن دلالت دارند. (بنقل از تفسیر صفواة التفاسیر)

مفسرقرطبی فرموده است: گاهی الله به اسماء و صفات خود قسم می‌خورد که نشان‌دهنده‌ی علم او می‌باشد، و به افعال خود قسم می‌خورد؛ چون نشان‌دهنده‌ی قدرتش می‌باشند. همان‌طور که گفته است: «وَ ما خَلَقَ اَلذَّكَرَ وَ اَلْأُنْثى ». و به مخلوقات خود قسم می‌خورد؛ چون بیانگر قدرت و توانایی او می‌باشند. «وَ اَلشَّمْسِ وَ ضُحاها، وَ اَلسَّماءِ وَ اَلطّارِقِ و وَ اَلْفَجْرِ وَ لَيالٍ عَشْرٍ».(تفسیر قرطبی ۴۱/۱۹.).

جواب قسم محذوف و تقدیر آن چنین است: به پروردگار این اشیا قسم که کفار را عذاب می دهم.(آلوسی ۱۲۲/۳۰.).

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ» (6):

(اي پيامبر) آيا نديدي،که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است (و چه بلائي بر سر ایشان آورده است؟). آنگاه که آنان را با باد سختی عذاب نمود و با هلاکت نابودشان کرد؛ در حالی که از کافران مکّه نیرومندتر بودند؟ بنابراین هلاکت این کافران آسان‌تر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أَلَمْ تَرَ»: آیا دیده‌ای؟ منظور، دیدن با چشم نیست بلکه فهمیدن و درک‌کردن و دیدن عملی و با چشم دل است.
«رَبُّكَ»: «پروردگارت»؛ بشارت به پیامبر که تو را رها نمی‌کنم و مقصود، همهٔ امت است.
«بِعَادٍ إِرَمَ»: «عاد نام پدر قوم هود است شخصی که قبیله‌اش به نام او بود و در منطقه‌ی یمن و سلطنت عمان زندگی می‌کردند و چون به مکه نزدیک بودند، اخبار آنان را شنیده بودند و پیغمبرشان هود علیه السلام بود و آنان دارای قدرت و توانمندی زیادی بودند. ارم اسم جدشان می‌باشد.»

«إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ» (7):

(قوم اِرَم که صاحب قامت هاي بلند ستون مانند، و (کاخ ها و خیمه هاي) ستوندار بودند.
«إِرَمَ»: نام دیگر قوم عاد است. بدل عادٍ و مجرور است. «ذَاتِ الْعِمَادِ»: دارای قد و قامت بلند ستون مانند. تنومند و بلند بالا. دارای قصر ها و خیمه‌های پرستون. مراد بیان قدرت مادی و قوّت بدنی قوم عاد است. (تفسیر نور مصطفی خرّم دل)

«الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» (8):

(آنکه آفریده نشده است مثلش در شهر ها) یعنی: مانند آن قبیله در تنومندی قدوقامت و نیرومندی و استواری آفریده نشده بود.

قوم عاد:

قبل از همه باید گفت که عاد، (اسم جد بزرگ عادیان بوده است) بر اساس آنچه در تفاسیر آمده است قوم عاد از نسل سام بن نوح، و بسیار مردمان قوي جثه و نیرومند بوده اند، سرزمین عادیان حاصلخیز و سرسبز بوده و آنان با نیروهاي خدادادي خود به آباد ساختن آن پرداخته و در کوه‌ها و جاهاي مرتفع کاخ‌ها و قصر هاي بسیار مستحکم و قشنگ اعمار نمودند، که به تعبیر قرآن مانند آنها درهیچ جایي ساخته نشده است، (شیخ قرطبي نوشته است که ضمیر در مثل ها راجع به قبیله است یعني تاکنون هیچ قبیله اي مانند قوم عاد در نیرو و سرسختي و قوت اندام و بلندي قامت آفریده نشده، نیز یادآوري مي‌کند که گروهي این ضمیر را راجع به شهر عادیان مي‌دانند یعني مانند آن شهر در هیچ جا ساخته نشده است:
قوله تعالى: «التي لم يخلق مثلها في البلاد » الضمير في «مثلها» يرجع إلى القبيلة. أي لم يخلق مثل القبيلة في البلاد: قوة وشدة، وعظم أجساد، وطول قامة؛ عن الحسن وغيره. و في حرف عبدالله «التي لم يخلق مثلهم في البلاد». وقيل: يرجع للمدينة. و الأول أظهر، و عليه الأكثر، حسب ما ذكرناه.)
قدرت بسیار و پیشرفت قوم عاد سبب طغیان و استکبار آنها شد، طوریکه بغاوت شان به سرحدي رسید که از دعوت بر حق پیامبر شان انکار کردند و گفتند: چه کسي از ما نیرومندتر است (سوره فصلت، 15) تا بتواند ما را عذاب دهد؟ در قرآن مجید (سورهٔ هود،آیهٔ 60) تصریح شده است که عاد، همان قوم هود است. نام قبیله یا قوم عاد 24 بار در قرآن کریم آمده است. و در سورهٔ نجم (آیهٔ 50) به نام «عاد الأولي» خوانده شده که بعضي محقّقان از این استنباط کرده‌اند که دو عاد وجود داشته است:
«عاد اُولي» که بیش از هزار شاخه و تیره داشته و بعد از هلاك ایشان، «عاد ثانیه» ظاهر شده است که بت‌پرست بوده است و نام بت هاي ایشان در کتب اصنام ذکر شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(در تفسير قرطبي در تفسير آية 50 سوره نجم، آمده است: **«قوله تعالى: «وأنه أهلك عادا الأولى» سماها الأولى لأنهم كانوا من قبل ثمود. وقيل: إن ثمود من قبل عاد. وقال ابن زيد: قيل لها عاد الأولى لأنها أول أمة أهلكت بعد نوح عليه السلام. وقال ابن إسحاق: هما عادان فالأولى أهلكت بالريح الصرصر، ثم كانت الأخرى فأهلكت بالصيحة. وقيل: عاد الأولى هو عاد بن إرم بن عوص بن سام بن نوح، وعاد الثانية من ولد عاد الأولى؛ والمعنى متقارب. وقيل: إن عاد الآخرة الجبّارون وهم قوم هود».**

قوم عاد بت پرست بودند خداوند، هود (ع) را به سوي آنان فرستاد، حضرت هود يكي از انبياي الهي است كه نام مباركش هفت بار در قرآن عظيم الشان ذكر گرديده است، وحتي يكي از سوره هاي قرآن نيز بنام هود ميباشد.

هود از نواسه هاي حضرت نوح بوده وبا هفت پشت به او مي رسد.ايشان را به اين خواطر هود مي گفتند كه از گمراهي قومش نجات يافته بود واز طرف خداوند براي هدايت قومش انتخاب شده بود، ولي قوم عاد،هود را سفيه پنداشتند (سورۀ اعراف،66، سورۀ هود، 54) و از پرستش خداي يگانه سر باز زدند و به دين پدران خود چسپيدند و استكبار ورزيدند و هود را تهديد كردند، در نتيجه، عذاب خداوند كه باد و طوفان سختي بود بر آنان نازل شد و همه، جز هود (ع) و پيروان اندك او نابود شدند. قصۀ قوم عاد در **سوره هاي اعراف، هود، مؤمنون، شعراء و فصّلت به تفصيل بيان گرديده است**، آنچه از قرآن عظيم الشان بر مي آيد، مسكن ومحل بود و باش قوم عاد در احقاف (ريگزاري ميان عمّان و حضر موت) بوده است (سورۀ احقاف، آية 21).

در سورۀ حاقّه (آيات 6 ـ 8) واما (قوم) عاد با تند بادي سركش وسرد به هلاكت رسيدند. (6) خداوند (آن تند باد را هفت شب و هشت روز پي در پي بر آنها مسلط نمود، آنگاه (آن) قوم را آن (تندباد) مانند تنه هاي پوسيده ميان خالي درختان خرما، بر زمين افتاده (هلاك شده) مي ديدي. (7) پس آيا از آنها كسي را مي بيني كه باقي مانده باشد؟!(۸).

(تفصيل بيشتر را در اين مورد ميتوان در تفسير قرطبي، تفسير جلالين، ابن كثير و تفسير بغوي، مطالعه نمود.)

«وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ» (9):

(و (آيا ندانستهاي كه پروردگارت) با قوم ثمود چه كرده است؟ همان قومي كه صخره هاي عظيم را در وادي القري (ميان مدينه و شام) مي بريدند و مي تراشيدند (و در دل كوه ها خانه ها و قصر هاي مجلل براي خود مي زيستند)

قوم ثمود، قوم صالح است، و اينها ازعرب بودند كه پس از قوم عاد، به وجود آمدند و در سر زمين وادى القُرى (بين مكه و شام) در شهر حِجر (كه هم اكنون بعضى از آثار آن شهر در ميان تخته سنگ هاى عظيم ديده ميشود) زندگي مي كردند، و از قبايل مختلف تشكيل شده بودند و هم چون قوم عاد در بت پرستى، فساد، ظلم و طغيان غوطهور بودند، و در زندگيشان جز انحراف و گمراهى، چيز ديگرى ديده نمي شد.قصر ها ميساختند).

حضرت صالح:

حضرت صالح عليه السلام يكى از پيامبرانى الهي است كه نام مباركش يازده بار در قرآن عظيم الشان تذكر يافته است. حضرت صالح نواسه سام بن نوح از قبيله ثمود بود و برخي از مورخين در سلسله نسب حضرت صالح مينويسند كه: «صالح بن عبيد بن جابر بن

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثمود» و بعضی دیگر او را به عنوان «صالح بن جابر بن ارم بن سام بن نوح» یاد کرده اند.
حضرت صالح - علیه السلام،از جمله پیامبران بودکه بر زبان عربي تسلط داشت، و مطابق روایات 280 سال عمر کرد.
مقام ومدفن حضرت صالح علیه وسلام مطابق روایات بین حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام - در کنار کعبه قرار دارد.
حضرت صالح اصلاً براي هدایت ورهنمایي قوم ثمود فرستاده شد، و با تلاش های شبانه روزی خود، آن قوم را به سوی خدا و نیکی ها دعوت نمود، ولی آن قوم، از او اطاعت نکردند و سر انجام به عذاب سخت الهی گرفتار شدند.
حضرت صالح سومین پیامبری است که پس از نوح - علیه السلام - و هود - علیه السلام - یک تنه بر ضد بت و بت پرستی عصرش قیام کرد، و سالها با آنها مبارزه و ستیز نمود.
طبق بعضی از روایات، حضرت صالح - علیه السلام - در شانزده سالگی به دعوت قوم به سوی خدا پرستی پرداخت، و 120 سال آنها را دعوت کرد، ولی جز اندکی، به او ایمان نیاوردند.

زمین مغضوب:

زمین مغضوب عبارت از زمین است که مورد (غضب الهي) قرار گرفته باشد، از جمله سر زمین غضب کرده شده میتوان از: سرزمین قوم لوط و سر زمین بابل و ثمود (بین مدینه و شام که قوم صالح علیه السلام بودند) و مسجد ضرار (مجاور مسجد قباء است که توسط منافقین بنا شده بود)، نام برد.
اگر چه نماز خواندن در سر زمین مغضوب نزد جمهور علماء درست است ولي تعداد دیگري از علماء حتي خواندن نماز را دراین محلات مکروه میدانند.
محدثین میفرمایند که: در یکي از روز ها پیامبر صلي الله علیه وسلم بر سر زمین ثمود عبور کردند و فرمودند: **«لاَ تَدْخُلُوا عَلَي هَؤُلاَءِ المُعَذَّبِينَ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا بَاكِينَ فَلاَ تَدْخُلُوا عَلَيهِمْ، لاَ يصِيبُكُمْ مَا أَصَابَهُمْ»** بخاري (433). يعني: «به سر زمین اینها که مورد عذاب خدا قرار گرفته‌اند وارد نشوید، مگر به حالت گریان، و اگر حالت گریه نداشتید بر آنان وارد نشوید، تا عذابي که بر آنان نازل شده بر شما نازل نشود».
و در لفظ مسلم آمده است: **«لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ حَذَرَاً، أَنْ يصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ»** مسلم (2980). يعني: «به منزل کساني که به خود ظلم کرده اند وارد نشوید مگر به حالت گریه و زاري، تا عذابي که بر آنان نازل شده بر شما نازل نشود».
و از ابن عمر رضي الله عنه روایت است که گفت: **«أَنَّ رَسُولَ الله صلي الله عليه وسلم لَمَّا نَزَلَ الْحِجْرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَمَرَهُمْ أَنْ لا يشْرَبُوا مِنْ بِئرِهَا وَلا يسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجَنَّا مِنْهَا وَاسْتَقَينَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ وَيهَرِيقُوا ذَلِكَ الْمَاءَ»** بخاري (3378) ومسلم (2981). يعني: هنگامي که رسول خدا صلي الله علیه وسلم در غزوة تبوک در محل حِجر (منازل ثمود) توقف کرد، دستور داد تا نه از آب آن چاه بنوشند و نه از آن بردارند. صحابه گفتند: ما از آب چاه، آرد، خمیر کرده ایم و آب برداشته ایم! رسول خدا صلي الله علیه وسلم دستور داد تا آن خمیر را بیندازند (و به شترها بدهند) و آن آب را بریزند.و امام بخاري در صحیح خود ذکر کرده که علي رضي

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله عنه نماز خواندن در بابل را مكروه مي دانستند.(تفصيل موضوع را ميتوان در: (الموسوعة الفقهية (190/30). مطالعه فرمايد.

«وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ» (10):

«و» ای محمد!(آيا خبر نداري كه پروردگارت) با فرعون « صاحب اوتاد» چه كرده است؟

فرعون سرکش و ستمگر که دارای سربازان و لشکریان بزرگی بود و ملک و سلطنت خود را بدان تقویت می‌کرد. مفسرابو سعود فرموده است:ازاین‌رو به «ذی الاوتاد» توصیف شده است که سرباز و خیمه های زیاد ی داشت و برای قرارگاه خود میخ به کار می‌برد، و یا به خاطر این که به وسیله‌ی میخ مردم را شکنجه می‌داد. (ابو سعود ۲۶۲/۵.).

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: فرعون سپاهیان و لشکریانی زیادی داشت که دارای خیمه های بسیاری بودند و آن خیمه ها را با میخ‌ها محکم می کردند.

«اوتاد» (میخها) اشاره به سپا هیان،لشکر و حشم و خدم فراوان فرعون است که خیمه های نظامی و صحرایی می‌زدند وطوریکه یادآور شدیم با میخ آنها را محکم می بستند و دیگر این که: میخهایی در زمین فرو می‌بردند و کسانی را که موردخشم،قهر وغضب فرعون قرار می گرفت، شکنجه وچهار میخ می کردند، تا فوت می کرد.

نظر مفسران در تفسیر کلمۀ «ذِي ٱلۡأَوۡتَادِ» را میتوان بشرح ذیل چنین بیان داشت:

- اصحاب کوه (هرم‌ها). اهرام‌هایی که فراعنه بنا کردند تا گورهایشان در درون آن‌ها قرار داده شود و آن‌ها برای اعمار آن بناهای عظیم، توده‌های مردم را به کار اجباری وا می‌داشتند.
- فرعونی که برای شکنجه‌ی مردم، شلاق به دست داشت.
- فرعونی که سپاه و لشکریان فراوانی برای حفظ حکومت و پادشاهی‌اش دارد.
- ستون‌هایی بلند که این قوم به هنگام جشن برپا می کردند.

یادداشت:

زیباترین تعبیر و تفسیر در مورد آیه ی مبارکه «و فرعون ذي الأوتاد» این است که: شکل بناهای بزرگ فراعنه‌ی مصر، همانند شکل میخهای سرچپه، در قاعده پهن و در رأس، باریک بود. نمونه‌اش، اهرام سه گانه در قاهره است... (والله اعلم) (بنقل از تفسیر مرغی و تفسیر فرقان).

خوانندگان محترم !

مؤرخان وسیرت نویسان مینویسند بعد از اینکه موسی علیه السلام و پیروانش، از ظلم وستم فرعون وفرعونیان به ستوه آمده بودند،وادامه زندگی برای شان درمصر دشوار بود، موسی علیه السلام تصمیم میگیرد تایکجا با بنی اسرائیل به سوي فلسطين (بيت المقدس) هجرت نمایند.

خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود:تا پیروان خود را شبانه از مصر خارج سازد.

موسی علیه‌السلام و پیروانش، شبانه از مصر به سوي فلسطين حرکت کردند، در مسیر راه به رود نیل رسیدند، در این بحران شدید، خداوند با لطف خاص خود به موسی علیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

السلام وحی کرد: عصای خود را به دریا بزن«فَاَوحَینا اِلی مُوسی اَنِ اضْرِب بِعَصاكَ البَحرَ...» (شعراء، 63) و نیز فرمود: **«فَاضرِب لَهُم طَرِيقاً فِی البَحرِ يَبَساً لا تَخافُ دَرَكاً و لا تَخشی؛»** برای بنی اسرائیل راهی خشك در دریا بگشا که از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید و نه از غرق شدن در رود نیل. (سوره طه، 77).

موسی علیه السلام به فرمان الله متعال عصای خود را به بحر زد. آب بحر شق شد و زمین درون بحر آشکار گشت، موسی و بنی اسرائیل از همان راه حرکت نموده و از طرف دیگر به سلامت خارج شدند.

فرعون و سپاهیانش فرا رسیدند و از همان راهی که در میان بحرپیدا شده بود، بنی اسرائیل را تعقیب کردند، غرور آن چنان بر فرعون چیره شده بود که به سپاه خود رو کرد و گفت: تماشا کنید چگونه به فرمان من بحر شکافته شد و راه داد تا بردگان فراری خود (بنی اسرائیل) را تعقیب کنم.

وقتی که تا آخرین نفر از لشکر فرعون وارد راه باز شده رود نیل شدند، ناگهان به فرمان الله متعال آبها از هر سو به هم پیوستند و همه فرعونیان را به کام مرگ فرو بردند.

در همان لحظه طوفانی که فرعون خود را در خطر شدید مرگ می‌دید، فرو ریخت و درك کرد که همه عمرش پوچ بوده و اشتباه کرده است با چشمی گریان به خدای جهان متوجه شد و گفت: **«آمَنتُ اَنَّهُ لا اِلهَ اِلَّا الَّذی آمَنَت بِهِ بَنُوا اسرائیلَ وَ اَنَا مِنَ المُسلِمینَ»** (ایمان آوردم که هیچ معبودی جز معبودی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند وجود ندارد، و من از تسلیم شدگان هستم. (سوره یونس،90.) ولی دیگر وقت و فرصت گذشته بود، و لحظه ای برای توبه نمانده بود، امواج سنگین رود نیل، فرعون را غرق کرد و سپس کالبد بی جان او را به بیرون دریا پرتاب نمود تا مایه عبرت برای آیندگان گردد. (تفصیل مبحث در آیات متبرکه 90 تا 92 سوره یونس. تفسیر احمد مطالعه فرماید.).

«الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ» (11):

(اقوامي که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشي کردند.) این وصفی برای عاد و ثمود و فرعون است. یعنی: هر طایفه از آنان در سرزمین خویش سر به طغیان برداشته و از حکم الهی تمرد و سرکشی پیشه کردند. ملاحظه میشود که:طغیانگر و طغیان مرز وسرحدی را نمی شناسد.

«الَّذِينَ»: اقوام سه‌گانه مذکور، یعنی عاد، و ثمود، و فرعون و فرعونیان.

«طَغَوْاْ»: در زمین فساد و طغیان کردند.

این صفت قوم عاد و ثمود و فرعون و پیروان‌شان است که در شهرها و آبادی‌ها سرکشی و طغیان کردند و به بندگان الله در دین و دنیا، آزار رساندند و ظلم کردند.

«فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ» (12):

(و در آنجاها خیلي فساد و تباهي به راه انداختند.) دست به ظلم، تعدی، قتل و سایر معاصی و گناهان را در سرزمین الهی به کثرت مرتکب شدند.

«الْفَسَادَ»: مراد فساد و تباهی همه جانبه، (فساد معنوی) یعنی مانند انواع کفر و شرک و(فساد حسی وعملی) مانند ظلم و زور و فسق و فجور است.

اینان در فساد زیاده‌روی کردند و کفر و گناه ورزیدند و از شدت کفر، ظالم شدند و در مبارزه با پیامبران و بازداشتن مردم از راه الله کوشیدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» (13):

(آنگاه پروردگارت تازيانه عذاب را بر آنان فرو آورد.) اين تعبير اشاره به آن دارد كه عذاب دنيا نسبت به عذاب آخرت ـ مثلا ـ همچون تازيانه نسبت به قتل است.

«سوط» چيست:

«سوط» به معني تازيانه (شلاق) و در اصل به معني مخلوط كردن چيزي به چيزي است علاوه بر اين به تازيانه كه از رشته هاي مختلف چرم و مانند آن بافته شده اطلاق گرديده است. و بعضي آن را كنايه از «عذاب» ميدانند، عذابي كه با گوشت و خون انسان آميخته ميشود و او را سخت ناراحت ميكند.

«صب» در اصل به معني فرو ريختن آب است. در اينجا اشاره به شدت و استمرار اين عذاب است.

اين تعبير كوتاه اشاره به مجازات هاي شديد و مختلفي است كه دامنگير اين اقوام شد:

مفسرين مي نويسند:

قوم عاد به وسيله تندباد سرد و سوزناك هلاك شدند (سوره حاقة - 6)

قوم ثمود به وسيله صيحه عظيم آسماني نابود شدند (سوره حاقة - 5)

و قوم فرعون در ميان امواج نيل غرق و مدفون گشتند (زخرف - 55)

و در آخرين آيه اين بحث به عنوان هشداري به همه كساني كه در مسير آن اقوام طغيانگر گام بر مي دارند ميفرمايد:

«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (14):

(مسلّماً پروردگار تو در كمين (مردمان و مترصّد اعمال ايشان) است.

قطعاً پروردگارت برای هر جبار سركش و هر طاغوت ستمگری در كمين است. او را اندک زمانی مهلت می‌دهد و سپس به شدت گرفتارش می‌كند و عذاب او تمام‌شدنی نيست.

«مرصاد» از ماده «رصد» به معني آمادگي براي مراقبت از چيزي است، معادل دری/فارسي آن «كمين گاه» است.

اين كلمه معمولاً در جائي به كار مي رود كه افراد ناچارند از گذرگاهي بگذرند و شخصي در آن گذرگاه آماده ضربه زدن به آنهاست. و در مجموع اشاره به اين است كه گمان نكنيد كسي مي تواند از چنگال عذاب الهي بگريزد، همه در قبضه قدرت او هستند و هر وقت اراده كند آنها را مجازات مي نمايد. بديهي است خداوند مكان ندارد و درگذرگاهي نمي نشيند، اين تعبير كنايه از احاطه قدرت پروردگار به همه جباران و طغيانگران و مجرمان است.

خوانندگان محترم !

در آيات متبركه (15 الی 30) درباره موضوعات نكوهش انسان به خاطر بی توجهی به آخرت، زياده روی و حرص و دنيادوستی ودنيا پرستی، اكراه داشتن از مال دنيا، قيامت، بحث بعمل آمده است.

«فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» (15):

«اما انسان، هنگامي كه پروردگارش وي را ميآزمايد» (با دادن نعمت ها) «پس گرامي داردش و نعمت دهدش» (با دادن مال و گسترده كردن روزي و نعمت بر وي)

«مي‌گويد: پروردگارم مرا گرامي داشته است» (لذا با اين پندار كه بهره‌هاي دنيا گرامي داشت الهي از وي است، بدانها شاد و مغرور ميشود، بي‌آنكه در برابر آن نعمت ها شكر

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارد و يا اين انديشه در خاطرش خطور كند كه اين امتحاني براي او از جانب پروردگارش ميباشد.
مفسربيضاوي مى فرمايد: «گويي حق تعالي ميفرمايد: اي انسان! بدانكه من در كمين تو هستم و از تو مي‌خواهم كه براي آخرتت تلاش كني اما انسان جز در هم و غم دنيا و لذت هاي آن نيست») «و اما چون او را بيازمايد» (به بلا و محنت) «و روزي او را بر او تنگ گرداند» (و بر او در آن گشايش و فراواني ارزاني ندارد) «مي‌گويد: پروردگارم مرا خوار كرده است» (يعني: مرا به خواري و حقارت درافگنده است. البته اين صفت منكراني است كه به رستاخيز ايمان ندارند پس در نزد چنين كساني، كرامت و عزتي جز دنيا و بهره مندیهاي گسترده آن و نيز خواري و حقارتي جز با از دست دادن دنيا و عدم دسترسي به آرايش هاي آن، وجود ندارد. اما كرامت و عزت در نزد مؤمن اين است كه خداوند او را با بخشيدن توفيق طاعت و فرمان برداري خويش، گرامي داشته و او را براي عمل آخرت توفيق دهد پس مؤمن نه گشايش در كار دنيا را كرامت محض تلقي ميكند و نه تنگي آن را اهانت؛ بلكه گشايش و توانگري را آزمايشي براي خود ميداند كه آيا در قبال آن شكر و سپاس مي‌گزارد يا خير؟ وفقر را نيز آزمايشي براي خود ميداند كه آيا بر آن شكيبايي مي ورزد و صبر مي‌كند يا خير؟) «نه، چنين نيست».

«وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (16):

(و اما هنگامي‌كه او را بيازمايد، پس روزيش را بر او تنگ گيرد (نا اميد ميشود و) ميگويد: « **رَبِّي أَهَانَنِ** »: «پروردگارم مرا خوار كرده است،».) يعنى: مرا به خوارى و حقارت درافگنده است. بنابراين از ساير نعمت‌هايى كه الله متعال به وى بخشيده از قبيل صحت وسلامتيِ اعضا و عافيتِ بدنى، الله را شكر و سپاس نمى‌گويد.»
و هرگاه الله روزى انسان را كم نمايد و يک محدوديت رفاهى برايش ايجاد ووضع كند و ارزاق محدود با زحمت در اختيارش قرار دهد، طورى كه از خوراک روزانه‌اش بيشتر نباشد، گمان مى‌برد الله او را خوار و زبون كرده و اكرام نكرده است و با فقر و مشكلات او را عذاب مى‌كند ويا اصلاً به او توجهى ندارد درحالى‌كه اين پندار، تصور وتفكر انسان نادرست است و الله اينگونه او را مورد ابتلا و آزمايش قرار مى‌دهد و مقياس محبت الله، مال و ثروت نيست بلكه دين است.
مفسر قرطبى مى نويسد: اين صفت و طبيعت كافرى است كه به حشر و زنده شدن باور ندارد. بلكه به نظر او كرامت و بزرگى و خوارى در كثرت سهم و نصيب و يا كمى بهره‌ى دنيا مقرر است. ولى احترام و اكرام از منظر مؤمن عبارت است از اين كه الله توفيق طاعت را به او عطا كند كه سبب حظ و نصيب آخرت است. و اگر در دنيا به او گشايش عطا كند او را سپاس و ستايش مى‌كند.(قرطبى ۵۱/۱۹.).

«كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» (17):

(هرگزا هرگز! (نه چنين است، بلكه اكرام نمي كنيدبه يتيم).
«كَلَّا»: «نه، اين حقيقت ندارد. اين‌گونه نيست كه اين كافر مى‌پندارد و مى‌گويد.»
فراموش نه كنيد احترام و كرامت به ثروت نيست، و اهانت و تحقير در فقر و بينوايى نيست، بلكه اكرام و اهانت به طاعت و معصيت بستگى دارد، اما شما نمى‌دانيد. سپس فرمود: «بَلْ لا تُكْرِمُونَ اَلْيَتِيمَ» بلكه شما عمل بدتر از آن مرتكب مى‌شويد؛ يعنى با اين

(c) ketabton.com: The Digital Library

که الله نسبت به شما کرم کرده و مال و ثروت فراوان را به شما عطا کرده است، شما نسبت به یتیم کرم و لطف نشان نمی دهید!

«لَّا تُكۡرِمُونَ»: «اکرام نمی‌کنید، گرامی نمی‌دارید.» به خاطر عقاید اشتباه خود:

1 - از مال و ثروت خود به یتیم نمی دهید.

2 - حتی از مال یتیم می‌خورید و حقش را پرداخت نمی کنید ودرضمن به او اهانت هم می کنید.

قابل تذکر است که یتیم: کسی که قبل از سن بلوغ پدرش فوت کرده باشد.

در حدیث شریف آمده است: «خير بيت في المسلمين بيت فيه يتيم يحسن إليه وشر بيت في المسلمين بيت فيه يتيم يساء إليه ثم قال بأصبعيه: أنا وكافل اليتيم في الجنة هكذا». «بهترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی خوشرفتاری می‌شود و بدترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی بدرفتاری می‌شود آنگاه دو انگشت خویش را بالا نموده و فرمودند: من و متکفل یتیم در بهشت این گونه در جوار همدیگر قرار داریم».

«وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ» (18):

(و همدیگر را تشویق و ترغیب نمي‌كنيد به خوراك دادن به محتاجان.) یعنی: خودتان را یا همدیگر را بر آن رغبت نمی‌دهید و برنمی‌انگیزید،در بین شما وجامعه شما هیچ صحبتی از غذا دادن به مساکین نیست، نه کسی خودش به فکر غذا دادن به تهیدستان ومحتاجان است، نه این احساس در میان مردم وجود دارد که برای از بین بردن گرسنگی گرسنگان چاره ای بیندیشند و یکدیگر را برای چاره اندیشی برای آن برانگیزانند.

«وَتَأۡكُلُونَ ٱلتُّرَاثَ أَكۡلٗا لَّمّٗا» (19):

(و میراث را حریصانه مي‌خورید [و حق ضعیفان از زنان و یتیمان را نمی‌دهید).یعنی و به صورتی شدید به خوردن میراث می‌پردازید، و نمی‌پرسید که حلال است یا حرام؟ و حقّ یتیمان، بیوه‌ها و زنان را بدون ترس از پروردگاربا عظمت به مال‌تان یکجا می سازید.

در التسهیل آمده است:یعنی در ارث سهم خود و دیگری را برمی‌دارد؛ چون عرب به مؤنث و صغیر سهمی از ارث نمی‌دادند. بلکه ارث فقط به مردان اختصاص داشت(مختصر ۶۳۸/۳).

«ٱلتُّرَاثَ»: «میراث» مالی که بعد از مرگ کسی به خانواده و ورثه اش می رسد.

«وَتُحِبُّونَ ٱلۡمَالَ حُبّٗا جَمّٗا» (20):

(و اموال و دارائي را بسيار دوست ميداريد (و سخت دل باخته مال و متاع دنیا هستید.) و برای تحصیل آن عمرها را ضایع می‌کنید، خطرها را تحمّل می‌نمایید و سفرهای زیادی را در پیش می‌گیرید. بلی! بسیاری از انسانها امروز بندۀ درهم و دینار هستند.

محبت مال فطری است و دین مقدار دوست‌داشتن مال را برای انسان‌ها تنظیم کرده است. به اندازه‌ای حق داریم مال را دوست داشته باشیم که خادم ما باشد نه اینکه خائن به ما، مرکب ما باشد نه راکب بر ما. و اگر مال ما را به عبودیت خود بکشاند بسیار خطرناک است.

خلاصه این که: شما دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید در حالی که الله متعال تلاش برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

آخرت را بیشتر از تلاش برای دنیا دوست دارد و به این راضی نیست که دوستی دنیا و لذت‌های آن بر انسان غلبه‌کند و به حد افراط برسد.

«كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكّاً دَكّاً» (21):

(هرگز چنین نیست (که شما گمان میکنید) «إِذَا دُكَّتِ ٱلْأَرْضُ»: «آن‌گاه که زمین سخت درهم کوبیده شود، به‌وسیله‌ی حرکت شدید و زلزله‌ی محکم، تا آنجا که هیچ شاخصی برروی آن نماند.» (زمین به میدانی صاف و هموار و بدون هیچ فراز و نشیبی تبدیل می گردد.).

و این همانند قول الله متعال است که می‌فرماید: «وَإِذَا ٱلْأَرْضُ مُدَّتْ ٣ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ٤» (الانشقاق: 3 - 4): «و آنگاه که زمین گسترده [و هموار] شود، و هر چه را درون خود دارد، بیرون ریزد و تهی گردد».

«كَلَّا» برای منع و بازداشتن است، یعنی ای غافلان! بس کنید و از این عمل دست بردارید. در روز قیامت اضطراب و خوف وترس عظیم در برابر خود می‌یابید. آن هم وقت و زمانی که زمین به حرکت و لرزش و تکان در می‌آید.

دک: درهم شکستن، فروکوبیدن و هم سطح کردن یک چیز مرتفع است. یعنی: زمین پشت سر هم چنان درهم کوبیده شود که هر بنا و ساختمانی بر روی آن ویران گردد تا بدانجا که کوه‌ها و پشته‌ها به دشت و هامون همواری تبدیل گردد. دکان نیز از ماده «دک» است زیرا محلی است هم سطح وهموار.

«وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً» (22):

(و پروردگارت براي حكم وقضاوت عادلانه بیاید و ملائک پشت سر هم و در صفوفی منظم می‌آیند.

در التسهیل آمده است: منذر بن سعید می فرماید: در آن موقع خالق در مقابل خلایق نمایان می‌شوند، و واجب است به این آیه و امثال آن ایمان داشته باشیم، بدون این که کیفیت و مثالی برایش بیاوریم. و ابن کثیر گفته است: یعنی خلایق از قبرهای خود برخاسته و در پیشگاه الله متعال می‌ایستند، والله برای قضاوت حق و عادلانه در بین خلقش می‌آید، بعد از شفاعت سرور فرزندان آدم، حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم خدای متعال برای قضاوت در بین حق و باطل می‌آید، و فرشتگان در صف‌های منظم به پیشگاهش می‌آیند. (تفسیر صفواة التفاسیر)

«وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى» (23):

(در آن روز دوزخ را حاضر آورند (تا مجرمان آن را ببینند). طوریکه می فرماید: « وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرى - 36 نازعات».

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است: «جهنم در روز قیامت حاضر آورده می‌شود در حالی‌که دارای هفتاد هزارزنجیر و هر زنجیر را هفتاد هزار ملک می کشد».

«يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنْسانُ » در آن روز پراضطراب و در چنان موقعیتی پرهراس، انسان عمل خود را به یاد می‌آورد و از سهل‌انگاری و تفریط و نافرمانی خود پشیمان شده و آرزو می‌کند به دنیا برگردد و توبه کند. ولي چنين به خود آمدني كي سودي به حال او دارد؟!

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ أَنّى لَهُ اَلذِّكْرى (23)» اما یادآوری چه سودی برای وی دارد؛ چرا که زمانش سپری شده است.

یعنی: پند گرفتن فقط در صورتی برای او سودمند بود که قبل از دررسیدن مرگ حق را به یاد می‌آورد لذا توبه و ندامت در آخرت هیچ سودی برایش در بر ندارد. زمان جبران گذشته‌ها نیست! چون زمان آن گذشته است. وقت عمل تمام شده و وقت حساب است.

و اینجاست که با حالت ندامت و پشیمانی می‌گوید:

«يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» (24):

(وی می‌گوید: ای کاش براي زندگي خود (خيرات و حسناتي) پيشاپيش ميفرستادم!)

«قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي»: ای کاش در زندگی فانی دنیا برای این زندگی جاودانی کدام خیر و خوبیی را از قبیل اعمال نیک و افعال پسندیده انجام می‌دادم. زیرا زندگی جاوید و باقی در آنجاست.

در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده‌ای از هنگام تولد تا دم مرگ در طاعت الله متعال بر روی خود افتاده باشد، بی‌گمان روز قیامت عمل خویش را ناچیز و حقیر می‌شمارد و قطعاً دوست دارد که به سوی دنیا برگردانیده شود تا بر مزد و پاداش خویش بیفزاید».

«فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ» (25):

(در آن روز (که چنين احوال و اوضاعي رخ ميدهد، خداوند كافر را چنان عذابي ميرساند كه) هيچ كس عذابي همسان عذاب او را بدو نميرساند.) يعنی: عذاب خداوند متعال در روز قیامت بر نافرمانان به‌گونه‌ای سخت و سهمگین است که جز او هیچ‌کس بر چنان عذابی قادر نیست زیرا سلطه مطلق در حساب و جزا از آن الله سبحانه وتعالی است ت و هیچ‌کس از قبضه قدرت و سلطه وی بیرون آمده نمی‌تواند.

«وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» (26):

(و (در آن روز) هيچ كسي همچون خداوند او را به بند نميكشد (و به غل و زنجير نميبندد).بلی سزا ومجازات مجرم، چنین است. و اما نفس پاک و مطمئن مورد استقبال قرار گرفته حال و وضع دیگری دارد:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (27):

(اي انسانِ آسوده خاطر (که در پرتو یاد الله و پرستش الله، آرامش به هم رسانده أي، ای انسانی که روحت با یاد و محبت خدا آرام گرفته و شاد شده ای!از راه خود مطمئنّ می‌باشی، به قضا و قدر الله اطمینان داری، در خوشی و ناخوشی، در وقت داشتن و نداشتن نعمت، در زمان دارائی و ناداری، اطمینان داری و دچار شکّ و تردید نمی گردی، ومنحرف نمی‌شوی، به خود اطمینان داری و در راه، بدین سو و آن سو نمی‌روی. تو مطمئنّ هستی و در روز ترس و هراس وحشتناک قیامت دچار ترس و هراس نمی‌شوی.

اینجا حُسن ختام کلام است وبدینترتیب به ما می آموزاند: سعی کنید که این نفس مطمئنه را به عنوان پس‌اندازی قبل از مرگ به دست آورید و حتماً هم به این جایگاه می‌توانید برسید. به این آرامش نفسی و رضایت و تسلیم اگر بخواهید می‌توانید برسید.

«ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (28):

(به سوي پروردگارت باز گرد، در حاليكه تو از او خوشنودي و او از تو خشنود است.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و این خطاب به نفس‌های مطمئنه است، نفس‌هایی که با ایمان به آرامش نهایی رسیده‌اند. در حالی که از کردۀ خود در دنیا و از نعمت آخرت راضی هستید و مورد رضایت الله هستید به جوار پروردگارتان و در منزلگاه کرامتش باز گردید؛ به سوی آن الله فریادرس و فرمانروایی که در دنیا برایش بندگی می‌کردید.

شخص مؤمن وقتی روح از بدنش خارج می‌شود، راحت و آسان مانند رهاشدن قطره‌ای آب است و ملائک به او مژدۀ مرگ راحت و جای راحت را می‌دهند.

1 - روحت آسان و راحت از بدنت خارج می‌شود.

2 - جایت در بهشت است.

3 - هم الله از تو راضی است و هم تو از الله راضی هستی.

مفسران فرموده اند: این خطاب و ندا در موقع فرارسیدن مرگ تحقق‌پذیر است. در موقع احتضار به مؤمنان چنان گفته می‌شود:

«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» (29):

(پس در زمرۀ بندگان (خاص) من در آي). در میان بندگان صالح، و لشکر سرافراز الله متعال داخل شو که به نعمت‌های جاودانی و خلود، دائم ربانی و الهی در بهشت ابدی قرار دارند.

«وَادْخُلِي جَنَّتِي» (30):

(و به بهشت من داخل شو).یعنی قرارگاه رادمردان صالح درآی. [که برای آنها آماده کرده‌ام]».

نفس مطمئنّه:

نفس مطمئنّه، نفسي است که صاحب آن احساس کمک و امنیت از طرف خداوند میکند و نفس او در نزد پروردگار آرام است و با ذکر خدا مطمئن مي شود وبه سوي او باز مي گردد و مشتاق لقاء و قرب او است، نفسي است، شکسته و خوار در نزد الله عزّ و جلّ زاهد و پرهیزگار در زندگي فاني دنیا، و ملائکه به صاحب نفس هاي مطمئنّه در موقع مرگ میگویند: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي»

اي انسانِ آسوده خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده اي و هم اینك با کوله باري از اندوخته طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده اي)!، به سوي پروردگارت بازگرد، در حالي که تو (از کرده خود در جهان و از نعمت آخرت خوشنودي و (خدا هم) از تو خوشنود (است). به میان بندگانم درآي (و همراه شایستگان و از زمره بایستگان شو).، و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!) و در تفسیر این آیه آمده است که (اي نفس به نزد خداوند، عزّ و جلّ، و به سوي ثواب الهي و رحمت او برگرد و خداوند از او راضي مي گردد و به این نفس در موقع نزدیک شدن مرگ و در روز قیامت مژده داده میشود که او از زمرۀ بندگان صالح خداست و به زودي داخل بهشت مي گردد درست مانند بشارت ملائکه به انسان مؤمن در واقع نزدیک شدن مرگ و بر انگیخته شدن از قبر.) (تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص511)

ابن عباس (رضي الله عنه) در بیان معني نفس مطمئنّه میفرماید:

(مطمئنّه یعني تصدیق شده) و حضرت قتاده (رحمه الله) میفرماید: (همانا مؤمن کسي است که نفسش به آنچه خداوند وعده داده است مطمئن است و صاحب این نفس در زمینۀ معرفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

و شناخت اسماء خداوند به طور كامل از آن چه كه بعد از مرگ و از اين وقايع برزخ و نيز آن چه كه بعد از آن هول و ترس قيامت وجود دارد، مانند اين كه آنها را با چشم مشاهده مي كند آشناست و نيز نسبت به قضا و قدر خداوند مطمئن است و تسليم آن مي شود و به آن راضي مي گردد و هيچ گونه داد و فرياد و شِكوه اي نمي كند و در ايمانش دچار شک و ترديد و اضطراب نمي گردد و بر آنچه كه از دست مي دهد نا اميد نمي گردد و نيز نسبت به آنچه كه به او مي رسد شاد و مسرور نمي شود چرا كه مصيبت وارده قبل از اين كه به او برسد براي او مقدّر شده).

و نفس مطمئنّه نفسي است بيدار كه اين بيداري باعث ميشود انسان عيوب و آفتهاي اعمال خويش را مشاهده كند و از جنايات و گناهانش دست بردارد و نيز او را بر بسياري از از حقوق و واجبات ترغيب مي نمايد و نفسش را فروتن مي سازد و باعث فروتن شدن انسان مي گردد و او را متواضع مي گرداند و او را در برابر خداوند از ميان مشاهدۀ نعمت هايش و آشكار شدن و ديدن خطاها و عيب هاي خويش شرمنده و خجل مي گرداند ودر برابر او كرنش (تواضع) كرده و سر خم مي كند و نيز هم چنين به ارزش زمان و اهميتش پي ميبرد كه آن سرمايۀ خوشبختي او است پس نسبت به آنچه كه او را به پروردگارش نزديک نمي كند، بيزار مي شود و دور مي كند.

همانا در نابود كردن آن، زيان و حسرت و در رشد و كمال آن سود و سعادت است، و اين اثر و نتيجۀ بيداري اوست اين اولين منزل از منازل نفس مطمئنّه است كه سير و تكامل به سوي خدا و روز قيامت از آن نشأت ميگيرد.

برخي از خصوصيات نفس مطمئنّه:

از جمله خصوصيات نفس مطمئنّه اين است كه آن نفس بيدار كننده و پاک كننده ي گناهان و لغزش ها در نزد خداوند است كه ما را نسبت به ذكرخداوند تبارک و تعالي،و كثرت توبه و طلب آمرزش و بازگشت به سوي او مطمئن مي سازد و نيز ما را مشتاق به لقاء و قرب خداوند ميسازد و ملائكه، رضايت خداوند را به او مژده مي دهند، دانشمندان و علماي صالح خصوصيات نفس مطمئنّه را به شكل زير بيان كرده اند:

رضايت و خشنودي به قضا و قدر خداوند عزّ و جلّ:

پروردگار با عظمت ما انسانهاي صالح را چنين توصيف مينمايد: **«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»** (پرهيزگاران،) همان هائي كه (به هنگام مرگ) فرشتگان (قبض ارواح) جانشان را ميگيرند در حالي كه پاكيزه (از كفر و معاصي) و شادان (از رويا روئي سرافرازانه خود با پروردگار) هستند. (فرشتگان بديشان) ميگويند: درودتان باد! (در امان خدائيد و از امروز به ناراحتي و بلائي دچار نميآئيد. و) به خاطر كار هائي كه ميكرده ايد به بهشت درآئيد (سوره نحل/32) در حديث شريفي رسول الله صلي الله عليه و سلم ميفرمايد: **«لَذَاقَ طَعمُ اِلإيمَانِ مَن رَضِي بِاللهِ ربّاً وَ بِالإسلاَمِ دِيناً وَ بِمُحَمَّدٍ صلي الله عليه و آله و سلم رَسُولاً»** (كسي طعم ايمان را مي چشد كه الله رابه عنوان پروردگار و اسلام را به عنوان دين و محمد– صلي الله عليه و سلم - را به عنوان رسول خدا قبول داشته باشد و به آن راضي و خشنود باشد.)

و كسيكه در موقع شنيدن نداي أذان بگويد: **«رَضِيتُ بِاللهِ ربّاً وَ بِالإسلاَمِ دِيناً وَ بِمُحَمَّدٍ صلي الله عليه وسلم رَسُولاً غُفِرَت لَهُ ذُنُوبَهُ»** (روه مسلم) (من الله را به عنوان پروردگارو اسلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

را به عنوان دين و محمد– صلي الله عليه و آله و سلم - را به عنوان فرستادهٔ خدا قبول دارم و به آنها راضي و خشنود هستم، گناهانش بخشيده مي شود.)
و رضا به قضاي خداوند نشانهٔ محبوبيت كامل و نيز از صفات صالحان است، خداوند متعال ميفرمايد: **«رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»** خدا از ايشان راضي و ايشان هم از خدا خوشنودند! اين (همه نعمت و خوشي) از آنِ كسي خواهد بود كه از پروردگار خويش بهراسد. (سوره البينه/8)
و كسي كه قلبش را از رضا و خشنودي الهي پُر كند، نفسش از ناراحتي و غمگيني و گرفتاري و اندوه رهايي مي يابد و نفس خود را براي غلبهٔ هوي و هوس شيطان رها نمي كند، و رضا و خشنودي با يقين، آرامش و امنيت را براي انسان مسلمان به ارمغان دارد **و در اين زمينه دعايي در حديث وارد شده: «اَللّهُمَّ اِنّي أَسْأَلُكَ نَفساً بِکَ مُطمَئِنّةً وَ تُؤمِنُ بِلِقَائِکَ، وَ تَرضي بِقَضَائِکَ وَ تَقنَعُ بِعَطَائِکَ»** (پروردگارا! من از تو نفسي را مي طلبم كه به تو اطمينان داشته باشد و به لقاء تو ايمان و به قضاي تو راضي و خشنود و به عطاي تو قانع باشد.)

فروتني و ترس از خداوند:

انسان مسلمان عابد، هميشه از مرتكب شدن به معاصي و محرّمات در خوف و ترس شديدي به سر مي برد و اين دليلي بر صحّت ايمان اوست، طوريكه خداوند متعال مي فرمايد: **«فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ»** پس (از آنجا كه شما به خدا ايمان داريد، بيباك و دلير باشيد و) از آنان مترسيد و از من بترسيد اگر مؤمنان (راستين) هستيد (سوره آل عمران/175).
و نيز خداوند بندگان مؤمن اش را چنين توصيف مينمايد: **«إِنَّ الَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ»** (كساني كه از خوف خدا در هراس هستند. (سوره مؤمنون/57)

اميدواري به رحمت الله:

خداوند، بندگان صالحش را به داشتن خصلت و خوي اميدواري توصيف مينمايد و ميفرمايد: **«أُوْلَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللهِ وَاللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»** (سوره بقره/218). (آنان به رحمت خدا اميد وارند، و خداوند آمرزنده ي مهربان است.
و از جمله دعا هاي رسول الله صلي الله عليه وسلم ااست كه مي فرمايد: **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَأَعُوذُ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ»** (رواه/احمد و ترمذي). (پروردگارا! من از غضب تو به رضاي تو، و از عذاب تو به عفو تو، و از عذاب تو به تو پناه ميبرم، حمد و ثنا بر تو حدّي ندارد حمد و ثنا به گونه اي است كه خودت خويش را توصيف كرده اي) اميدواري به رحمت خداوند به نفس بشري ثابت مي كند كه به حقيقت، نفس انسان احتياج دائمي به پروردگار با عظمت دارد، و امكان ندارد كه نفس انسان از رحمت و كرم و فضل و توفيق خدا بي نياز شود.
كوتاهي و سهل انگاري در اميد به خدا جايز است، و نيز مداومت كردن بر گناه و نافرماني به اميد رحمت خداوند مذموم و نكوهيده است، پس رجأء و اُميد صحيح و پسنديده آن است كه اميدواري و رجأء به رحمت خداوند همراه عمل صالح براي خدا باشد، كه اين مصداقي از فرمودهٔ خداوند – عزّ و جلّ – است كه ميفرمايد:
«فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس هركس كه خواهان ديدار خداي خويش است، بايد كه كار شايسته كند، و در پرستش پروردگارش كسي را شريك نسازد. (سوره كهف/110)
و رسول خدا – صلي الله عليه و آله و سلم - اين مطلب را تأكيد كرده و ميفرمايد:
«لَيسَ الإيمَانُ بِالتَّمَنِّي وَ لكِن مَا وَقَرَ بِالقَلبِ وَ صَدَقَهُ العَمَلُ.» (متفق عليه)
(ايمان فقط با خواهش و تمنا نيست و بلكه ايمان اين است كه در قلب رسوخ كند و با عمل تصديق شود) پس اُميد به رحمت خدا جز با عمل درست نيست.
كثرت استغفار و توبه و بازگشت به راه حق و حقيقت صاحب نفس مطمئنّه خطاها و گناهان صغيره و كوچك خويش را بزرگ مي شمارد و از آنها به سوي خداوند – عزّ و جلّ – رو مي آورد و با طلب آمرزش و بخشش به او پناهنده مي شود و با طلب غفران و پشيماني بر آنچه كه انجام داده، تصميم بر اينكه هرگز به انجام معاصي و نافرماني بازنگردد و با افزايش طاعات و عبادات سر به درگاه الهي خم كرده و توبه مي كند و از او پيروي مينمايد.
و خداوند متعال بندگانش را به استغفار و توبه امر مي كند و ميفرمايد: **«وَأَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَاعاً حَسَناً إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى»**
و اين كه از پروردگارتان طلب آمرزش كنيد و به سوي او برگرديد كه خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبه مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نيكوئي (از مواهب زندگي اين جهان) بهره مند ميسازد (سوره هود/ 3)
و هم چنين خداوند به ما امر كرده كه توبه بايد صادق و حقيقي و خالص براي او باشد، پس خداوند متعال ميفرمايد: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَى رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»** ترجمه:اي مؤمنان! به درگاه خدا برگرديد و توبه خالصانه اي بكنيد، شايد پروردگارتان گناهانتان را محو نمايد و بزدايد، و شما را به باغهاي بهشتي داخل گرداند كه از زير (كاخها و درختان) آن رود بارها روان است. اين كار در روزي خواهد بود كه خداوند پيغمبر و كساني را خوار و سبك نمي دارد كه با او ايمان آورده اند (بلكه ايشان را والا مي گرداند و به درجات بالا ميرساند).
نور (ايمان و عمل صالح) ايشان، پيشاپيش و سوي راستشان (رو به جانب بهشت) در حركت است.
(وقتي كه خاموش شدن نور منافقان را مي بينند، رو به درگاه خدا ميكنند و) مي گويند: پروردگارا! نور ما را كامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسيم) و ما را ببخشاي، چرا كه تو بر هر چيزي بس توانائي. (سوره تحريم /8)
و خداوند توبه كنندگان را دوست دارد و ميفرمايد: **«إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»** بي گمان خداوند توبه كاران و پاكان را دوست ميدارد. (بقره /222)
پشيماني از جمله وصيت هاي رسول خدا – صلي الله عليه و آله و سلم - نسبت به بندگان صالح خداوند است كه ميفرمايد: **«يَا أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ فَوَ اللَّهِ إِنِّي لأَتُوبُ فِي الْيَوْمِ إِلَيْهِ أَكثَرَ مِن سَبعِينَ مَرَّةٍ»** (رواه مسلم و بخاري) (اي مردم! بسوي خداوند برگرديد و توبه كنيد كه قسم به خدا من در روز بيشتر از هفتاد بار توبه مي كنم) و نيز ميفرمايد: **«لَلَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنْ رَجُلٍ فِي أَرْضٍ دَوِّيَّةٍ مَهْلِكَةٍ مَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَنَامَ فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ فَطَلَبَهَا حَتَّى أَدْرَكَهُ الْعَطَشُ ثُمَّ قَالَ أَرْجِعُ إِلَى مَكَانِيَ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَأَنَامُ حَتَّى أَمُوتَ فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى سَاعِدِهِ لِيَمُوتَ فَاسْتَيْقَظَ وَعِنْدَهُ رَاحِلَتُهُ وَعَلَيْهَا زَادُهُ وَطَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ مِنْ هَذَا بِرَاحِلَتِهِ» (رواه البخاري و مسلم) (توبهٔ بندهٔ مؤمن در نزد خدا خوشايند تر از مردي است كه در سر زمين خشک و مرگباري سفر ميكند كه همراهش شتري است كه برد آن طعام و نوشيدني است، ومي خوابد، و هنگامي كه بيدار مي شود مشاهده ميكند كه شترش رفته است پس به دنبال آن مي رود تا اين كه تشنگي او را فرا ميگيرد، به خود مي گويد: به مكاني كه در آن بودم برگردم و بخوابم تا اين كه بميرم، سرش را بر بازوهايش قرار مي دهد تا اين كه مرگش فرا رسد، وقتي كه بيدار مي شود، شترش را نزد خويش مي يابد كه بر آن توشه و طعام و نوشيدني است، پس خدا بيشتر از اين شخص كه به يافتن شترش خوشحال مي شود از توبهٔ مؤمنش شاد و مسرور مي گردد.)

انواع و اقسام نفس انسان:

خداوند به ما خبر داده است كه نفوس به سه دسته تقسيم شده اند:

1 - نفس اماره باالسوء.
2 - نفس لوامه.
3 - نفس مطمئنه.

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّي» (سوره يوسف: 53» (چرا كه نفس (سركش طبيعةً به شهوات مي‌گرايد و زشتيها را تزيين مينمايد و مردمان را) به بديها و نابكاريها مي‌خواند، مگر نفس كسي كه پروردگارم بدو رحم نمايد (و او را در كنف حمايت خود مصون و محفوظ فرمايد). **«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»** (سوره القيامة: 2) (و به نفس سرزنشگر سوگند! (كه پس از مرگ زنده مي‌گرديد و رستاخيز حق است) **«ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي»** (الفجر: 27 – 30) (اي روح آرام يافته (27) بسوي پروردگارت بازگرد، در حاليكه تو از او خوشنودي و او از تو خوشنود است (28) پس در زمره بندگان (خاص) من درآي (29) و به بهشت من وارد شو(30).

البته منظور اين نيست كه هر انسان سه نفس را دارا باشد، بلكه منظور اين است كه اين سه، صفات و حالاتي هستند كه ممكن است با در نظر گرفتن شرايط براي ذاتي عارض شوند، مثلاً هرگاه هوس‌هاي نفس بر انسان غلبه كنند و نفس مرتكب گناه و معاصي شود، نفس اماره درست مي‌شود و اگر بعد از گناه توبه و پشيماني صورت گيرد، نفس لوامه ايجاد مي‌شود، چون انسان را بر انجام گناه ملامت ميكند و در ارتكاب گناه و انجام حسنات دچار شک و ترديد ميشود. اما نفس مطمئنه در صورتي است كه محبت به خير و ميل به حسنات و دوري از شر و بديها به ملكه و اخلاق راسخي در بدن تبديل شده باشند. شرح طحاوية شارح طحاويه بعد از بيان انواع و اقسام نفوس ميفرمايد: حقيقتاً اين نفس‌ها براي يک انسان عارض ميشوند، يعني نفس انساني داراي سه حالت ميباشد، ابتدا انسان را به انجام گناه دستور ميدهد سپس اگر ايمان بيايد نفس لوامه درست ميشود و بعد از ارتكاب گناه انسان را محاكمه و سرزنش مي‌كند و اگر ايمان قوت بگيرد به نفس مطمئنه مبدل ميگردد. شرح الطحاويه: 445.

آيا نفس مي ميرد؟

ابن تيميه ميفرمايد: بدون ترديد ارواح مخلوق هستند و عدم و فنا بر آنها عارض نميشود،

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولي مرگ شان با جدايي از بدن ها صورت مي‌گيرد و هنگام دميدن نفخه ثانيه ارواح به بدن ها باز ميگردند. مجموع فتاوي (279/4).

شارح طحاويه اين مساله را مطرح نموده و ميگويد: مردم در باره اينكه آيا روح مي‌ميرد يا خير اختلاف نظر دارند، گروهي بر اين عقيده هستند كه ارواح مي‌ميرند، چون آنها نفوس هستند و هر نفسي لا جرم مي‌ميرد، اگر فرشتگان از مرگ نجات پيدا نكنند روح هرگز نجات پيدا نخواهد كرد. گروه ديگري هم بر اين باوراند كه ارواح نمي ميرند، چون ارواح براي بقاء و دوام آفريده شده اند و بدن و جسم هم براي مرگ و نابودي، بنا بر اين اصل مي گويند: احاديثي كه دال بر منعم يا معذب بودن ارواح هستند حكايت از آن دارند كه ارواح از بين نميروند.

ديدگاه صحيح در اين باره اين است كه گفته شود: مردن ارواح و نفوس يعني مفارقت و جدايي آنها از بدن، اگر منظور از مردن ارواح و نفوس همين قدر يعني خروج از ابدان باشد، پس آنها طعم مرگ را مي‌چشند و «كل نفس ذائقة الموت» در حق آنها نيز جاري است، ولي اگر منظور از مردن ارواح فنا و معدوم شدن بطور كلي باشد، درست نيست، چون روح در بهشت و جهنم ماندگار است و از نعمت و يا عذاب بهره‌مند مي‌شود، همانگونه كه خداند در قرآن مي‌فرمايد: **«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»** (سوره الدخان: 56) (آنان هرگز در آنجا مرگي جز همان مرگ نخستين (كه در دنيا چشيده‌اند و بعد از آن زنده شده اند) نخواهند چشيد، و خداوند آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است.) و منظور از اين مرگ همان مفارقت و جدايي از ابدان و اجساد است. شرح طحاويه: 446.

فرق بين شيطان و نفس چيست؟

چگونه بدانيم كه شيطان است يا نفس كه ما را وادار به گناه ميكند؟

نفس آدمي شامل سه نوع است:

1 - نفس اماره بااللسوء؛ كه او را به بدي امر مي‌كند و از راه خدا و خير دور و در گناه و معصيت غوطه ور ميسازد.

2 - نفس لوامه؛ هرگاه انسان خواست كاري بكند يا تصميم به انجام گناهي گرفت. نفس ملامتگر او را سرزنش مي‌كند و جلويش را مي‌گيرد تا برگردد، توبه كند و به سوي جاده درستي قدم نهد.

3 - نفس مطمئنه؛ كه بالاتر از نفس لوامه است و انسان را به حالت آرامش مي رساند بگونه ايكه حلاوت ايمان و عبادات را درك كرده و لذت مي برد.

هرگاه فكر گناه يا انجام آن به ذهنش خطور كرد نفس لوامه اش او را سرزنش مي‌نمايد كه آن كار را نكند. پس با حالي پشيمان و گريان بسوي پروردگارش بر مي‌گردد و از حق تعالي طلب بخشش مي‌كند.فرجام نيكي ندارد كسي كه پايان كارش با نفس اماره باشد در حاليكه جايي براي بازگشت و پشيماني نمانده و اين زيانكاري آشكاري است.

طبيعت انسان قيد و بندپذير نيست و نفس او مي‌خواهد كه از تمامي بندها آزاد باشد: **«وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»** (سوره يوسف: 53) اين نفس صاحبش را به آن چه دلش مي خواهد امر مي‌كند و به‌سوي گناه و نافرماني سوق ميدهد و از جاده‌ي پرستش او را دور ميكند. براي او تمامي وسايل

(c) ketabton.com: The Digital Library

گناه و نافرماني، شگفت انگيز و جالب است و نيروهاي فسق و فجور در مزرعه دل او در حال رشد و نمو ميباشند. در كلام خداوند منان تأمل كن: لأَمَّارَةٌ بِالسُّوء.
خداوند نفرمودند «آمرة بالسوء». اين موضوع به خاطر كثرت دستورات نفس به بدي است و غالباً بهخاطر زيادي دستور نفس اماره به صاحبش، جهت انجام كارهاي ناشايست به وسيلهي اين خوي خستگي ناپذير بودن نفس است. مگر صاحبش لگام اين افسار گسيخته را محكم بگيرداما نفس امر كننده به بديها و معاصي جداي از شيطان است و شيطان همان قرين آدمي است كه او را به معاصي دعوت مي كند. ولي از شأن نفس بشري فرمان دادن به بدي است، به سبب اينكه نفس به شهوات گرايش داشته و شهوات در آن تأثير طبعي دارد و بازداشتن و مهار كردن آن از اين گرايش دشوار است.
در حديث شريف آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «چه ميگوييد درباره رفيقي كه به همراه داريد، رفيقي كه اگر او را گرامي داشته و اطاعتش كنيد و او را بپوشانيد، شما را به بدترين فرجام ميرساند و اگر او را خوار سازيد و عريان و گرسنه بداريد، شما را به بهترين فرجام ميرساند؟ اصحاب گفتند: يا رسولالله! اين چنين رفيقي، بدترين رفيق در روي زمين است. فرمودند: سوگند به خدايي كه جانم در قبضه قدرت اوست، اين رفيق همانا نفس هاي شماست كه در ميان پهلوهايتان است».
(انوارلقرآن)
اما اينكه تمايل انسان به امورات زشت ناشي از شيطان است يا نفس اماره، مهم نيست كه از طرف كداميک باشد مهم اينست كه نبايد تسليم هوا و هوس خود و ديگران گشت. اما با توجه به اينكه در ماه رمضان شياطين در غل و زنجير ميافتند مي توان گفت آنچه كه در اين ماه باعث كشاندن آدميان به معاصي است همان نفس اماره است. و در حقيقت نفس اماره باالسوء تمايل و گرايشي در درون هر انساني است كه امورات منكر و زشت را مي پسندد و شيطان از اين نفس به نفع اهداف خود بهره برداري كرده و آن استعداد را در درون آدميان پرورش مي دهد تا به راحتي بتواند انسانها را به دام خود گرفتار سازد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره البلد

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 20 آیه است

وجه تسميه:

سوره اين سوره به سببي به سوره « البلد » مسمي گرديد، كه خداوند جلّ جلاله در آغاز آن به بلد حرام (مكة مكرمه) قسم ياد كرده است. اين سوره،پس از سوره‌ی «ق» نازل شده است.

تعداد آيات، كلمات وحروف سوره البلد:

نام اين سوره «البلد» است كه از آية اول سوره گرفته شده است، اين سوره مكي، داراي (1) ركوع، (20) بيست آيت، (82) هشتاد ودو كلمه، (347) سه صدو چهل وهفت حرف، و (168) يكصدو وشصت وهشت نقطه است.

(لازم به ذكر است كه أقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصيل اين مبحث ميتوانيد به سورۀ الطور، تفسير احمد مراجعه فرمايد.).

اين سوره در زماني در مكه نازل شد كه كفار ومشركين مكه با تمام توان در دشمني به پيامبر صلي الله عليه وسلم ورسالت برحق اومبارزه همه جانبه را در پيش گرفته بودند.

پيوند و مناسبت سور البلد با سوره الفجر:

الف: سوره‌ی فجر مال دوستان و وارثان تجاوزگر را نكوهش كرد كه اينها به مستمندان ومحتاجان توجه ندارند و كسی را برای رساندن كمک ومساعدت تشويق وترغيب نمی كنند. در سوره البلد از خصال نيكوی آزادكردن بردگان و خوراک دادن در وقت قحطی و خشكسالی و كمک به يتيمان بحث بعمل می آيد.

ب: پايان سوره‌ی فجر از نفس مطمئنه ياد كرد، در سوره بلد نيز، راه و رسم اطمينان و اعتماد و دوری از نوميدی و كفر و نافرمانی پروردگار سخن می گويد.

آشنايي با سورة بلد:

قابل يادآوری است كه:در اين سوره يک مضمون بسيار پرمعنا در چند جمله ی كوتاه جمعبندی گرديده است كه نشانگر كمال ايجاز قرآن عظيم الشأن است كه يک جهان بينی كامل را كه گنجاندن آن در يک كتاب حجيم هم دشوار است در سطور كوتاه اين سوره به صورت موثر بيان كرده است. موضوع آن عبارت است از فهماندن جايگاه درست انسان در دنيا و جايگاه درست دنيا برای انسان و بيان اين كه الله متعال هر دو راه سعادت و شقاوت را در برابر انسان باز گذاشته است، همچنين اسباب امكانات ديدن اين دو راه و پيمودن آن ها را نيز برايش فراهم كرده است و اينک به تلاش و زحمت خود انسان بستگی دارد كه آيا او راه سعادت را پيموده به فرجام نيكو می رسد يا راه شقاوت را برگزيده دچار فرجام بد می شود.

همچنان درسوره مباركه بلد بيان مي يابد كه: انسان در رنج، سختي ومشقت آفريده شده است و در تمام زندگي بايد سختي ها را تحمل نمايد پس چه بهتر كه زير بار سختي هاي دنيا برود تا به راحتي آخرت برسد؛ و الا آخرتش نيز مانند دنيايش سراسر سختي خواهد بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نبايد فراموش كردمشكلات زندگي امتحان الهي است، بايد با صبر و تحمّل از اين آزمون موفق به در آييد؛ به ظاهر قضيه نگاه نكنيد. به نتايج معنوي و آثار اخروي رويدادهاي زندگي خويش نيز توجه داشته باشيد. زندگي هميشه با رنج و مشكلات آميخته است. و اساساً مشكلات در زندگي نوعي آزمون الهي است. خداوند در قرآن مي فرمايد:
«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ و... لِيبْلُوَكُمْ أَيكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً؛ شما را با اندكي از ترس، گرسنگي و آفت در مال ها و جان ها و ميوه ها ميآزماييم... تا معلوم گردد كه چه كس عمل شايسته انجام ميدهد».
سيرت نويسان مينويسند كه: پيامبران الهي بيش از ديگران در زندگي خود با مشكلات روبرو بوده اند.
قرآن عظيم الشان مي فرمايد: **«إنّ مع العسر يسراً»** اگر در آيه شريفه دقت بعمل اريم با وضاحت در خواهيم يافت كه:درآيه شريفه يک نوع پيوستگي و ارتباط بين تحمل سختي ها و رسيدن به آساني وجود دارد؛ يعني اين طور نيست كه انسان به طور تصادفي بعد از سختي، به اساني دست يابد، بناءً براي پيوند بين «عسر و يسر»، به كلمه اي ضرورت است كه اين معنا در آن وجود داشته باشد و آن كلمه «مع» است.
براي استعمال «مع» تفسيرهايي متعددي از جانب مفسرين بعمل آمده است: از جمله مي فرمايدند:
الف: آيه با لفظ «مع» براي ما انسان ها كه نبايد فراموش كرد كه: آسانی با رنج توأم است، از لحظه تحمّل سختی، آسانی به تدريج به دست ميآيد.
ب: ازبكار بردن كلمه «مع» اين موضوع را روشن ميسازد،كه آساني به سختي نزديک است كه از اين رهگذر موجبات تسلّي خاطر و تقويت قلب را فراهم ميسازد.
به هر حال با توجه به اين كه با هر مشكلی آسانی آميخته، و با هر صعوبتی سهولتی همراه است، و اين دو هميشه با هم بوده و با هم خواهند بود، استفاده از كلمه «بعد» اين معناي لطيف را افاده نمي كند.
خداوند در اين آيه به پيامبر صلي الله عليه وسلم خود خطاب ميكند كه:پس (بدان كه) مسلماً با هر دشواری آساني است.
پيامبري كه در مكه با دشواری هاي بسياري روبرو بوده است. بديهي است كه اين وعده اي است از سوي خداوند كه براي ايشان در مدينه آسانی است و يا با عسری كه در دنيا است، در بهشت برايشان يسر باشد.
البته گستردگی مفهوم آيات، همه مشكلات را شامل ميشود؛ يعني اين دو آيه به صورتی مطرح شده كه اختصاص به شخص پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم و زمان آن حضرت نيز ندارد، بلكه به صورت يک قاعده كلی و به عنوان تعليلی بر مباحث سابق مطرح است، و به همه انسان های مؤمن مخلص و تلاشگر نويد می‌دهد كه هميشه در كنار سختي ها آساني ها است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة البلد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿١﴾ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿٢﴾ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾ أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالا لُبَدًا ﴿٦﴾ أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ﴿٧﴾ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَينَينِ ﴿٨﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَينِ ﴿٩﴾ وَهَدَينَاهُ النَّجْدَينِ ﴿١٠﴾ فَلا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ﴿١١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾ فَكُّ رَقَبَةٍ ﴿١٣﴾ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيمَنَةِ ﴿١٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿١٩﴾ عَلَيهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ ﴿٢٠﴾

ترجمة مؤجز:

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» (1) (نه،قسم مي خورم به اين شهر (مكه).

«وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» (2) (و شهري كه تو ساكن آن هستي) (و جنگ در اين شهر براي تو حلال خواهد شد).

«وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» (3) (وقسم به پدر، (آدم) و فرزندي كه به وجود آورد).

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ» (4) (همانا ما انسان را در رنج و محنت آفريده‌ايم).

«أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيهِ أَحَدٌ» (5) (آيا او گمان مي‌كند هيچ كس بر او (توانا و) قادر نيست؟ ؟!).

«يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالاً لُّبَداً» (6) (مي‌گويد: من مال فراواني تباه و نابوده كرده‌ام).

«أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُ أَحَدٌ» (7) (آيا مي‌پندارد كه كسي او را نديده است؟).

«أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَينَينِ» (8) (آيا برايش دو چشم قرار نداده‌ايم؟).

«وَلِساناً وَشَفَتَينِ» (9) (و يک زبان و دو لب را نيافريده‌ايم؟).

«وَهَدَينَاهُ النَّجْدَينِ» (10) (و او را به دو راه (خير و شر) را هنمائي كرديم.)

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» (11) (پس به گردنة (سخت) قدم نگذاشت (و نيامد).

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» (12) (و تو چه ميداني كه گردنهٔ (سخت) چيست؟.)

«فَكُّ رَقَبَةٍ» (13) (آزاد كردن برده‌اي است».

«أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ» (14) (يا خوراک دادن در روزقحطي (گرسنگي).

«يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ» (15) (يتيمي را از خويشاوندان،)

«أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ» (16) (يا گرد آلود ونيازمندرا).

«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (17) (پس از آن از كساني است كه ايمان آورده و همديگر را به صبر و شكيبايي توصيه كرده و همديگر را به مهرباني سفارش نموده‌اند».

«أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيمَنَةِ» (18) (اينان اهل سعادتند (كه نامهٔ اعمال شان به دست راست‌شان داده مي شوند و به بهشت ميروند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (19) (و کسانيکه به آيات (و نشانه هاي) ما کفر ورزيدند، آنان اهل شقاوتند (که نامۀ اعمال‌شان به دست چپ شان داده ميشود و به جهنم ميروند).

«عَلَيهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ» (20) (بر آن‌ها (از هر سو) آتشي سر پوشيده است (که راه فرار ندارند).

تفسير مؤجز

خوانندگان گرامی!

در آيات متبرکه (1 الی 7) درباره؛ همدمی انسان با رنج و محنت، فريفته شدنش به نيرو و ثروت، به بحث گرفته ميشود.

بايد گفت که: سوره مبارکه بلد با قسم بدايت می يابد و با اشاره به نظام توالد و تناسل انسان، زندگی اين دنيا را همراه با تلاش و زحمت معرّفی می کند.

آنگاه انسان‌های غافل و مغرور را مورد سرزنش قرار داده و به نعمت‌های با ارزشی که خداوند به انسان عطا کرده اشاره نموده و راه سپاس از اين نعمت‌ها را رسيدگی به محرومان و خدمت به يتيمان بيان می دارد.

البتّه در برابر اين نعمت‌ها، انسان‌ها به دو گروه منقسم می‌شوند، گروهی سپاس‌گزار که عاقبتی ميمون و مبارك دارند و گروهی کفران پيشه که پايانی شوم و سخت در انتظار آنهاست.

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» (1):

(قسم مي خورم به اين شهر يعنی: به شهر با حرمت مکّه مکرّمه... به شهری که حرم الهی، جای نزول وحی، مولد پيامبر صلی الله عليه وسلم و موضع مناسک حجّ است.

شهری که به وسيله‌ی بيت العتيق ـ قبله‌ی شرق و غرب عالم ـ آن را شريف و مبارک گردانده و آن را محل نزول رحمت و برکات قرار داده.

الله متعال در شروع سوره به شهر مکه قسم ياد می‌کند و آن به خاطر شرف و احترام اين سرزمين است که:خانۀ الله در آن واقع شده و محبوب‌ترين مکان نزد الله متعال است و فضل و برتری اين مکان بر همگان واضح است و دعا در اين مکان و در خانۀ کعبه، رد نمی شود و قبول می شود؛ درصورتيکه دعا کننده به اجابت دعای خود يقين داشته باشد.

قابل يادآوری است که: در اين آيه، حرف «لا» زايد است و آوردن حرف زايد «لا» در برخي از محاورت مردم عرب معمول است.

و صحيح ترين قول اين است که حرف (لا) براي رد نمودن خيال باطل مخاطب است در شروع قسم آورد ه مي شود، معناي آن اين که چنان که شما پنداشته آيد، نيست بلکه ما با قسم ميتوانيم بگوييم که حقيقت آن است که بيان ميکنيم، وطوريکه گفتيم مقصود از «البلد» شهر مکه مکرمه است، هم چنان شهر در سوره «والتين» هم به شهر مکه قسم ياده بعمل آمده است، وبا اين صفت آن را امين دانست که: «وهذا البلد الامين» قسم ياد کردن به شهر مکه براي اعلام و اظهار شرف و فضيلت مکه نسبت به شهري هاي ديگر است.

در التسهيل آمده است: به اتفاق عموم مفسران منظور از بلد، «مکه» می‌باشد و به آن قسم خورده است تا شرف آن را نشان دهد.(التسهيل ۱۹۹/۴.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

از حضرت عبد الله بن عدي روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم هنگام هجرت، شهر مكه را خطاب فرمود: قسم به الله كه تو از كل زمين در نزد الله بهتر و محبوبتر هستي، واگر من براي خروج از اينجا تحت فشار قرار نميگرفتم، من از سرزمين تو بيرون نميرفتم. (رواه الترمذي وابن ماجه).

يادداشت:

در قرآن عظيم الشأن سه بار جمله «لا أُقْسِمُ» مورد استعمال قرار گرفته است ومفسران آن را به دو مفهوم معنا كرده اند.

تعداد از مفسران حرف لا را زائد دانسته و آن را (قسم می‌خورم) معنا كرده‌اند و تعدادی آن را (قسم نمی‌خورم) ترجمه كرده‌اند، به اين معنا كه مسئله به قدری روشن است كه ضرورتی به قسم خوردن هم نيست.

«وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» (2):

(و شهري كه تو ساكن آن هستي». در لفظ «حل» دو احتمال است: يكي اين كه از حلول مشتق باشد، كه به معناي جايگزين و سكونت و فرود آمدن ميآيد، پس با توجه به اين، معناي حل فرود آيند و سكونت كننده معني ميدهد، و مراد اين آيه اين است كه شهر مكه خود هم محترم و مقدس است، بخصوص وقتي كه شما در آن سكونت داريد، پس در اثر فضيلت مكين، فضيلت مكان افزايش مييابد، بنابر اين عصمت وحرمت شهر به علت اقامت شما در آن، دو برابر ميشود، و احتمال دوم اين كه لفظ «حل» از مصدر حلت مشتق باشد كه به معناي حلال بودن است، و با توجه به اين، ميتوان لفظ «حل» دو معنا داشته باشد: يكي اين كه شما را كفار مكه حلال قرار داده اند، كه در صدد كشتن شما بر آمده اند، ودر صورتي كه خود آنها در شهر مكه هيچ نوع شكار را حلال نمي پندارند، ولي ظلم و سر كشي آنها تا آنجا از حد گذشته است، كه در آن مقام مقدسي كه قتل حيواني جايز نيست، و اين خود عقيده آنها ست، در آنجا آنان ريختن خون رسول الله صلي الله عليه وسلم را حلال قرار داده اند.

و معناي دوم حل، مي تواند اين باشد ويژگي شما چنين است كه به جهت شما قتال با كفار مكه در حرم حلال خواهد شد، چنان كه در فتح مكه به خاطر آن جناب در يک روز احكام حرام برداشته شدند، وقتل كفار حلال قرار داده شد. در خلاصه تفسير همين معني سوم، در نظر گرفته شده، ولي در تفسير «مظهري» هر سه احتمال ذكر است و مجال هر سه معني هم هست.

«وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» (3):

(و قسم به پدر، و فرزندي كه به وجود آورد). مقصود از والد، حضرت ادم عليه والسلام است كه پدر تمام بني آدم است، ومراد از « ما وَلَدَ » اولاد او هستند، كه از آغاز آفرينش تا قيامت خواهند بود، و بدين شكل به حضرت آدم وتمام بني نوع او، قسم ياد شد.

مجاهد گفته است: والِدٍ يعنی حضرت آدم عليه السّلام و ما وَلَدَ يعنی تمام ذريت صالح او.

ابن كثير گفته است: نظر مجاهد و يارانش نيک و محكم است؛ چون خدا بعد از اين كه به ام القری يعنی محل سكونت حضرت محمد صلّی الله عليه و سلم قسم ياد كرد، بعد از آن به ساكن آن يعنی «آدم» و فرزندش قسم خورده است.(مختصر ۳/۶۴۰.).

و خازن گفته است: خدا به خاطر شرف و حرمتی كه مكه دارد به آن قسم ياد كرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و به آدم و پیامبران و ذریت صالحش قسم خورده است، چون کافر-با این که از نسل آدم است - احترامی ندارد. (خازن ۲۴۸/۴).

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ» (4):

«همانا ما انسان را در رنج و محنت آفریده ایم».

کبد: کبد و یا کباد به معنی درد و سختی است، وقتی که گفته می‌شود کَبِدَ رجل یعنی مرد دچار سختی شد.

یعنی: قسم به چیزهای یاد شده، که انسان پیوسته در رنج و تعب دنیا و تحمل سختی‌های آن است، از آغازین نقطه پیدایش انسان یعنی از زمان دمیدن روح در کالبدش و تا هنگام گرفتن روح از او، مدام انواع سختی‌ها را کشیده و می کشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: «فِي كَبَدٍ » یعنی از مشقت و سختی. از همان زمان حمل و ولادت و شیرخوارگی و از شیر گرفته شدن تا دیگر مراحل زندگی و حیات و مرگ در زحمت است.(خازن ۲۴۸/۴).

و گفته اند: خدا هیچ مخلوقی را خلق نکرده است که به اندازه‌ی انسان زحمت و مشقت بکشد. باوجوداین ضعیف‌ترین مخلوق است. (خازن ۲۴۸/۴)

ابو سعود فرموده است: این آیه مبارکه تسلی بخش پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم در قبال سختی‌هایی است که از سوی قریش می‌بینند و انگیزشی برای ایشان بر تحمل این سختی‌هاست. (ابو سعود ۲۶۵/۵)

بعد از آن الله متعال از طبیعت انسان خبر می‌دهد، انسانی که قدرت خدا را انکار و حشر و نشر را تکذیب می کند:

«أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيهِ أَحَدٌ» (5):

«آیا انسان گمان می کند که هیچ‌کسی توان ندارد از او انتقام گیرد و بر او قهر و غلبه نماید؟ او به خاطر اموالي كه براي شهوات نفس خود خرج كرده است افتخار میکند. این اندیشه نادانی، غرور و خودبینی است، بلکه خداوند متعال بر او قهر و غلبه می‌کند و از او انتقام می گیرد.

مفسران فرموده اند که این آیه مبارکه درباره:«ابی الاشد بن کلدة» نازل شده است که سخت به نیرومندی بدنی خویش مغرور بود.میگویند وی چرمی را می‌انداخت و پایش را روی آن قرار می‌داد و می‌گفت: هر کس آن را از زیر پایم بیرون آورد و مرا از روی از بالای سر آن کنار بزند، چنان مبلغی را به او می‌دهم. ده نفر چرم را می‌کشیدند چرم تکه تکه میشد و ولی پایش از روی آن تکان نمی‌خورد. و معنی آیه چنین است: آیا این انسان های یاغی ونافرمان و تحقیرکننده‌ی مؤمنان گمان می‌برد هیچ کس قدرت انتقام گرفتن از او را ندارد.

«يقُولُ أَهْلَكْتُ مَالاً لُّبَداً» (6):

این کافر می گوید: من مالی زیاد را در دشمنی با محمد صلّی الله علیه و سلم صرف کردم. یعنی: مال بسیار و فراوانی را که از بسیاری و انباشتگی آن بیم تمام شدنش نمی‌رود، در راه مبارزه وعداوت با پیامبر صلی الله علیه وسلم، و مخالفت اسلام و معاصی، یا به‌خاطر شهرت طلبی و فخرفروشی خرج کرده ام.

مقاتل دربیان شأن نزول آیه مبارکه فرموده است که: این آیه درباره حارث بن‌عامربن‌نوفل نازل شد که مرتکب گناهی گردید و از رسول الله صلی الله علیه وسلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

استفتا کرد. رسول الله صلی علیه وسلم به وی دستور دادند که کفاره بپردازد. گفت: آخر از آن هنگام که در دین محمد درآمدم، مالم همه در کفاره‌ها و خیراتها رفت! و این سخنش نوعی طغیان، یا ابراز تأسفی بر از دست دادن مالش بود که در هر صورت، بازتاب پشیمانی او از انفاق مال است.

مفسر آلوسی فرموده است:یعنی با مباهات و فخرفروشی بر مؤمنان می گفت: مالی فراوان را صرف کردم، منظورش مالی بود که از روی ریا و برای کسب شهرت خرج کرده بود. و انفاق را به اهلاک تعبیر کرده است، تا نشان دهد که برایش اهمیتی ندارد، و آن را به امید جلب نفع صرف نکرده، وطوری پنداشت که گویا مالی فراوان را تلف کرده است. عده‌ای نیز گفته‌اند برای ابراز شدت عداوتش با پیامبر صلّی الله علیه وسلم و سلم چنین می‌گوید. (آلوسی ۱۳۶/۳۰)

خداوند متعال انفاق در راه شهوت ها و گناهان را هلاک کردن نامید، چون خروج کننده از این انفاق سودي جز پشيماني و زيان و خستگي و كمبود حاصل نمي كند. اما كسي‌كه در راه خشنودي الله متعال دارايي خود را خرج كرده باشد با خداوند داد و ستد ومعامله مينمايد و چندين برابر آنچه خرج كرده، سود و فايده به دست مي آورد.

«أَهْلَكْتُ»: تباه نابود و هلاک کردن مال. مراد خرج کردن و مصرف نمودن است.

«لُبَداً»: انباشته و فراوان. «أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً»: مرادِ چنین کافری و کافرانی، اظهار تفاخر به کثرت دارائی، و بذل و بخشش بی‌رویه به مردمان، ولخرجی‌های فراوان است.

«أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يرَهُ أَحَدٌ» (7):

«آیا خیال می کند که کسي او را ندیده است؟». یعنی آیا این انسان مغرور و مستکبر طوری تصور میکند، که به حقیقت امر و اندازۀ ومقدار انفاقش کسی آگاه نخواهد بود؟ و گمان می‌برد اعمالش از الله متعال پوشیده است؟

الله تعالی در این آیه مبارکه کسی که اموالش را در راه شهوت‌ها خرج کرده و به کار خود افتخار می‌کند، تهدید می‌نماید که آیا گمان می‌برد که الله او را نمی‌بیند و از اهداف او اطلاع ندارد؟ و اعمالش را محاسبه نمی‌کند؛ البته که نه، چنین نیست؛ بلکه الله او را دیده، اعمالش را ثبت کرده و جزا می‌دهد. مگر معقول است که الله وسیله و طُرق شنیدن و دیدن را به انسان داده باشد اما خود فاقد آن باشد؟

مفسران آورده اند که: منظور این آیه مبارکه شخصی است بنام «ابوالاشدّین»، که مال و دارایی‌اش را در راه دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و اسلام با افتخار به مصرف میرساند.

یادداشت:

(تعداد زیاد از مفسرآن می نویسند که هدف ومراد این آیه مبارکه شخص مشخص، معینی ومنظور نیست ولی برخی از علما بر این باور اند که این شخص « **أبو الاشدّين أُسَيْد بن كَلْدَة الْجُمَحِي** » نام داشت. ودر این مورد روایتی بی سند از ابن عباس (رض) در تفسیر قرطبی « الجامع لا حكام القرآن 20 / 64 » ذکر شده است که آن را مربوط به این آیه مبارکه می دانند.). والله اعلم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (8 الی 20) در باره انتخاب واختیار نمودن راه رهایی برای آخرت،

(c) ketabton.com: The Digital Library

مورد بحث قرار گرفته است.

«أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَينَينِ» (8):

«آیا برایش دو چشم قرار نداده‌ایم؟». که با آن می‌بیند؟ بلی! بینایی انسان نعمت بزرگی است، از آن‌رو که با چشمانش وسایل زندگی و مهمّات حیاتش را می‌بیند تا بدین وسیله وجودش قوام یابد.

« عَینَینِ» از ماده عین است، به معنی وسیله‌ی بینایی، یعنی چشم. وهکذا به معانی مختلفی هم به کار رفته است. وقتی گفته می‌شود فلانی تحت نظر من است، منظور این است که دارم از او محافظت می‌کنم. الله به موسی علیه السلام می‌فرماید:«وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِيَ ٣٩» [طه: 39]. یعنی ای موسی! تحت نظر من ساخته و پرداخته می‌شوی.

«وَلِسَاناً وَشَفَتَينِ» (9):

«و زبان و دو لب را نیافریده‌ایم؟». یعنی زبانی که: به وسیله آن نطق می‌کند و منویات ضمیرش را با آن ترجمانی می‌نماید. همچنان برایش لب‌هایی بخشیده‌ایم که او را در سخن‌زدن و خاموشی و در تناول طعام کمک می‌کند؛ حال آنکه هردو جمالش را زیبا ساخته‌اند و صُنعی مُتقَن در آن‌ها به کار رفته است.

«وَهَدَينَاهُ النَّجْدَينِ» (10):

و او را به دو راه خیر و شر به طور روشن رهنمایی کردیم و هدایت را از گمراهي برایش مشخص کرده‌ایم. تا راه سعادت را پیش گیرد و از پیش گرفتن راه شقاوت دوری وامتناجوید. ابن مسعود (رض) فرموده است: «اَلنَّجْدَيْنِ» یعنی خیر و شر. مانند گفته‌ی «إِنَّا هَدَيْنَاهُ اَلسَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كَفُوراً ». (مختصر ٦۴١/٣).

پس برخورداري از این نعمت هاي فراوان اقتضا میکند که بنده حقوق الله متعال را ادا نماید و شکر نعمت هایش را به جاي آورد و از نعمت ها براي انجام گناه کمک نگیرد، ولي این انسان چنین نکرده است.

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» (11):

«پس نگذشته است بر گذرگاه سخت »«اَلْعَقَبَةَ»: راه و گردنه‌ی سخت بین دو کوه مرتفع را میگویند. یعنی چرا با انجام اوامری چون کارهای نیکو و صداقات فرض و نفل، از این گردنه و راه دشوار نمی‌گذرد تا به رستگاری دست یابد و نجات را به چنگ آورد. چرا به جای صرف مال در دشمنی با محمد صلّی الله علیه و سلم آن را برای عبور از راه صعب العبور صرف نکرد؟!

در البحر آمده است: «اَلْعَقَبَةَ » استعاره است و منظور عملی است که انجام آن بر نفس سنگینی می‌کند. و چون بذل مال برای نفس مشکل و زحمت و سخت است، به عقبه یعنی راه صعب العبور کوهستانی تشبیه شده است، که در پیش گرفتن چنین راهی زحمت و مشقت را به دنبال دارد. و معنی «اقتحمها» یعنی به سرعت و شدت وارد آن شد.(البحر ۴٧۶/٨.). این مثلی است که الله متعال آن را برای جهاد با نفس و هوی و هوس و شیطان و جلب رضایت خدای رحمان، آورده است.

واقعاً هم جهاد با نفس مانند عبورکردن از عقبه، سخت و دشوار است و راه آخرت خیلی طولانی و سخت است. پس انسان باید سعی کند این راه سخت را با عبادت و فرمان برداری الله متعال طی نماید؛ اگر از مال دنیا به جای استفاده در خوشگذرانی دنیوی برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

آسانی راه عقبه و راه آخرت استفاده شود خیلی بهتر خواهد بود. راه بهشت سخت است و باید از انفاق اموال برای رفتن در این راه استفاده شود.
در حدیثی آمده است: «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» (مسلم: 2822)
«بهشت با کارهای دشوار و جهنم با خواهش‌های نفسانی پوشیده شده است». یعنی راه رسیدن به بهشت از میان مشقت‌ها و مشکلات می‌گذرد و راه رسیدن به جهنم پیروی از شهوات و آرزوها و امیال می‌باشد. بنابراین در این مسیر گام برداشتن و گذشتن از عقبه و تنگناها و پیچ‌های خطرناک و راه‌های مشکل و صعب العبور، انسان‌ها را به قله‌ها می‌رساند، اگرچه خطراتی هم دارد. اما نتیجه‌ی مطلوب و گوارایی خواهد داشت. پس چرا انسان عَقَبَات و سختی‌ها و مشکلات را به جان نمی خرد؟

یادداشت:

امور دینی بسببی راه سخت مسمی شده است که مخالف هوا و هوس نفس بوده تعمیلش بروی دشوار می باشد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» (12):

«و تو [ای رسول الله] چه می‌دانی که گردنهٔ [سخت] چیست؟ [که برای رسیدن به بهشت باید آن را پیمود]».یعنی: تو چه دانی که درهم ریختن آن مانع سخت و گردنه دشوار چه گونه است؟
این آیه مبارکه برای بزرگ نمودن شأن عقبه است، یعنی تو دشواری این گردنه و پاداش از میان برداشتن آن را نمی دانی.
به واقعیت امر گذاشتن از آن برای کسی که الله متعال توفیقش را اراده نکرده باشد دشوار است. امّا برای کسی که پروردگار توفیقش دهد آسان است.
سپس حق تعالی در آیات بعد، گردنه را تفسیر می‌فرماید و برای عبور از گردنه پیشنهاد می دهد:

«فَكُّ رَقَبَةٍ» (13):

«برده‌ای را آزاد کردن» این همان خلاصی برده‌ای است در راه الله و رها کردن او از قید اسارت و بردگی،تا آزادی اش برآورده و از حقوقش برخوردار شود و انسانیتش کمال یابد. بلی! اسلام حرّیت و آزادگی را به ارمغان می آورد.
رقبه به معناي گردن است در زبان عرب. اما گاهي گردن كنايه اي از انسان است. آزاد كردن انسان. انساني را آزاد كنيد.).

«أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ» (14):

«یا خوراک دادن در روز گرسنگي». يعني اقدام به اطعام بكنيد. اطعام طعام به گرسنگان، در چه روزي؟ در آن روزي كه قحطي بيداد ميكند. اطعام طعام هميشه امر مقبول و پسنديده است و در دين اسلام مقدس هميشه به آن توصيه شده است. ولي در روز قحطي قطعاً ثواب وارزش ديگر وخاصی دارد. چون «ذِي مَسْغَبَةٍ » يعني روزي كه صاحب گرسنگي است يعني ايام قحطي.
مفسرصاوی فرموده است: غذا دادن را به روز گرسنگی مقید کرده است؛ چون صرف مال در چنان روزی بر نفس سخت و سنگین است. (تفسیر صاوی ۳۴۲/۴).
طوریکه یادآور شدیم که: غذادادن بشکل عام مطلوب است، اینکه انسان اهل طعام باشد چه برای اشخاص مستحق، چه برای افراد غیر مستحق؛ فعل پسندیده‌ای است. اما اینکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

این کار چه وقت بسیار ارزشمند است ومکافات لازم خود را کسب می‌کند به ظروف و شرایط خاص بستگی دارد. یعنی درمانده‌ای که به اوج فقر و درماندگی رسیده است و راهی برایش باقی نمانده است، فقیری که کم کم به سوی ضعف ایمان و کفر می‌رود، چنین افراد واشخاص که:اگر کمک ومساعدت شوند، ارزشمند خواهد بود. معنی ساده آیه این است که به کسی که گرسنه است، غذا بدهید.

«يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ» (15):

«به يتيمي از خويشاوندان » یعنی: به طفلی که نه پدر دارد و نه مادر، ونه کسی را دارد تا رعایت و تفقّدش کند و با دلشکستگی احساس ذلّت می نماید.

باید گفت که: نیکونی به یتیمان دارای ثواب است و به اقربا هم و در جائیکه هردو جمع شود دو ثواب را در بر دارد.

درضمن باید گفت که:محرومیت زدایی. یتیم در هر عصری محروم‌ترین قشر جامعه است و طبیعتاً یتیم‌بودن قبل از سنِ بلوغ است و از سن بلوغ به بالا اگر پدر هم نداشته باشند، دیگر یتیم محسوب نمی‌شوند. حال چرا در این آیه مبارکه وایات متبرکه دیگری بحث از یتیم و مسکین بیشتر مطرح می یابد ؟ و چرا الله متعال این دو قشر را بیشتر از همه نام می برد؟ عامل وعلت آن اینست که:محروم‌ترین قشر جامعه یتیمان هستند. آن هم یتیمی که صاحبِ قوم و خویشی و قرابت با انسان باشد.

در حدیث شریف آمده است: «الصدقة علي المسكين صدقة، وعلي ذي الرحم اثنتان: صدقة وصلة». «صدقه بر مسکین یک صدقه است و بر خویشاوند و نزدیک دو چیز: هم صدقه و هم صله رحم».

«أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ» (16):

یا مسکین گرد آلود و نیازمندرا). متربه از تراب گرفته شده، تراب به معناي خاک وبراي مسكيني كه مكان بود و باش ندارد و در خاک افتاده است،کنایه ازشدت فقر و بینوایی می باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است:« ذا مَتْرَبَةٍ » انسانی است که در کنار معابر افتاده و جز خاک پناهگاهی دیگری ندارد.

مجاهد فرموده است: «او بینوایی است که لباس یا چیز دیگری ندارد که از خاک محافظتش کند پس خاک‌نشین و خاکسار است».

«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (17):

«پس از آن از کساني است که ایمان آورده و همدیگر را به صبر و شکیبایي توصیه کرده و همدیگر را به مهرباني سفارش نموده‌اند».

نکته مهمي که در این آیات باید به آن توجه داشته باشیم این است که پروردگار با عظمت ما براي رساندن انسان به قلۀ کمال سعادت، مسائل اجتماعي را از قبیل یتیم نوازي، دادن طعام به گرسنگان، انسان ها را آزاد کردن، وغیره را در کنار یک مفهوم معنوي که عبارت به ایمان آوردن به ذات پروردگار است، قرار داده است. یعني در دین مقدس اسلام مسائل مادي و اجتماعي از مسائل معنوي و خدایي و خداپرستي جدا نمي باشد. و لذا در بعضي از آیات میفرماید:« ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات» که آمنوا اشاره به جنبه ذهني، روحي و معنوي دارد. «عملوا الصالحات» اشاره به اقدامات مناسب اجتماعي.اگر انسان بخواهد پا در جاده کمال بگذارد و در حقیقت دامنه هاي دشوار کمال

(c) ketabton.com: The Digital Library

را وارد شود و بپیماید هم باید در حوزۀ ایماني و هم باید در حوزۀ اخلاق اجتماعي ملبس به اخلاق نیکوي اجتماعي و بخصوص از خود گذشتگي شود و آن هم در شرایط سخت و دشواري که براي یک جامعه به وجود میآید.

چهار مورد که با رعیت آن می توانی از این گردنه عبور کنی:

1 - آزادکردن برده که در روایت وارد شده: کسی که بردهی مؤمنی را آزاد کند فدیهی او از آتش دوزخ میگردد. در حدیث شریف آمده است:« أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ» (بخاری 2517 و6715 ومسلم 1509) «هرکس، برده مسلمانی را آزاد کند، الله در برابر هر عضو آن برده، یک عضوِ آزادکننده را از آتش دوزخ، نجات خواهد داد».

2 - خوراک هنگام قحطی و گرسنگی، بخصوص به یتیمی که خویشاوند است و یا به مسکینی که خاکآلود و در شدّت فقر است.

3 - ایمان صادق و واقعی به الله، به رسول الله و به آیات الله و به دیدار الله تا قلبش به آن زنده گردد.

4 - با مؤمنان مستضعف سفارش به صبر و شکیبایی کند که برحق ثابت قدم باشند و با توانگران و مالداران سفارش به ترحم و مهربانی کند تا به فقیران و مسکینان رحم کنند و نیازمندی آنان را رفع نمایند.

به وسیلهی این چهار مورد انسان میتواند از آن گردنۀ عاقبتنگری بالا رود و خود را از عذاب نجات دهد، انسان باید در اینگونه موارد مالش را صرف کند و مؤمنان صالح باشد.

«أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيمَنَةِ» (18):

«ایشان اهل سعادتند».یعنی اهل صفات یاد شده اصحاب یمیناند که در سرای رستگاران قرار دارند، که نامهی اعمال خود را با دست راست دریافت میدارند، و با وارد شدن به باغهای پرنعمت، سعادتمند می شوند.

«میمنه» را برخي از مفسرین مصدر میمي به معناي زیادي و استمرار در خیر وبرکت خوانده اند، وبرخي دیگر اسم مکان یعني جایگاه خیر و برکت دانستهاند. (التفسیر الکبیر، جلد۲۷، صفحه۱۴۳).

اصحاب یمین و میمنه در اصطلاح قرآن عظیم الشان به کساني اطلاق مي شود که در دنیا با ایمان وعمل صالح زندگي کردهاند و طوریکه یادآور شدیم که اینان در روز قیامت نامه عملشان را با دست راست دریافت میدارند.

قرآن، اصحاب یمین را یکي از سه گروه انسانها در قیامت (سابقون، اصحاب یمین و اصحاب شمال معرفي کرده است: «و کُنتُم اَزوجًا ثَلثَه فَاَصحبُ المَیمَنَةِ...

واَصحبُالمَشمَةِ... والسّبِقون» و در موارد دیگر، اصحاب یمین را در مقابل اصحاب شمال، واصحاب میمنه را در برابراصحاب مشئمه قرار داده است.

بر اساس نصوص کتاب الله واحادیثي نبوي، انسانها به سه دسته تقسیم گردیده اند:

1 - کساني اند که ایمان و توحید صحیح دارند، و اعمال صالحه ي زیادي دارند؛ این دسته از انسانها اهل بهشت هستند و خداي متعال از گناه آنها گذشت خواهد کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ» (سوره بقره 25). يعني: به كساني كه ايمان آورده، و كار هاي شايسته انجام داده اند، بشارت ده كه باغهايي از بهشت براي آنهاست كه نهرها از زير درختانش جاريست.

2 - كساني اند كه ايمان و توحيد صحيح دارند، اما مرتكب گناهان زيادي شده اند و تا حد فسق پيش رفته اند، اين افراد لياقت جهنم را دارند؛ ولي خداي متعال ممكن است با آنها به دو گونه برخورد كند: يا به فضل و لطف خويش از گناهشان بگذرد و از جهنم نجات دهد، و يا آنها را به جهنم فرستاده و پس از مجازات گناهان روزي آنها را از جهنم بيرون مي آورد. «لِّلَّهِ ما فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يحَاسِبْكُم بِهِ اللهُ فَيغْفِرُ لِمَن يشَاء وَيعَذِّبُ مَن يشَاء وَاللهُ عَلَي كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ» (سوره بقره 284). يعني: آنچه در آسمان ها و زمين است، از آنِ الله است. و (از اين رو) اگر آنچه را در دل داريد، آشكار سازيد يا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه ميكند. سپس هر كس را بخواهد (و شايستگي داشته باشد) ميبخشد؛ و هر كس را بخواهد (و مستحق باشد)، مجازات ميكند. و خداوند به همه چيز قدرت دارد.

3 - كساني كه ايمان و توحيد صحيح ندارند، اين افراد داخل جهنم خواهند شد و تا ابد در آن خواهند ماند و هيچگاه از آن خارج نميشوند.

همچنين در مورد عالم برزخ، از مجموع نصوص كتاب الله واحاديثي نبوي طوري معلوم ميشود كه: همه انسانها در عالم قبر و برزخ:

- يا در باغچه اي از باغهاي بهشت هستند.
- يا در گودالي از گودالهاي جهنم.

چنانكه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِي إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّي يبْعَثَكَ اللَّهُ يوْمَ الْقِيامَةِ» بخاري (1379)، وصحيح مسلم (2866) «هر وقت، يكي از شما فوت كند، صبح و شام، جايگاهش به او عرضه مي شود. اگر جنتي باشد جايگاهش در جنت و اگر دوزخي باشد، جايگاهش در دوزخ، به او نشان داده مي شود. و به او گفته ميشود: اين، جاي توست تا روز قيامت كه خداوند تو را حشر مينمايد».

و قرار نيست كه هركسي در دنياي برزخ در خوشي باشد در قيامت درناخوشي قرار گيرد! بلكه حديث فوق خلاف آنرا ثابت مي كند. همچنين گاهي ممكن است كسي در دنياي برزخ در رنج و عذاب باشد و خداي متعال در قيامت او را به بهشت برد، و سختي و عذاب برزخ را براي او سبب پاک شدن گناهانش قرار دهد بگونه ايكه در صحراي محشر گناهانش كم شده باشند، و از لطف الهي بر بندگان شايسته اش است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (19):

(وكساني‌كه به آيات ما كفرورزيده‌اند ايشانند اهل شقاوتگاه).

«أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ»، تعبيری ديگر از اصحاب شمال در قرآن عظيم الشان است. قرآن عظيم الشان از اصحاب شمال با عناوين ديگری نيز ياد كرده است: «مكذّبين»، «ضالّين» «كافر»؛ «أعمی»؛ «مَن اوتِیَ كِتبَهُ وراءَ ظَهرِه» و «مَن اوتِیَ كِتبَهُ بِشِمالِهِ».

(c) ketabton.com: The Digital Library

راز نامگذاري اين گروه از افراد به اصحاب شِمال را مي توان در موارد زير خلاصه كرد:

1 - نامه عمل آنان در قيامت به دست چپشان داده ميشود و آن نوعی ترس و بيم دادن به آن هاست؛ زيرا عرب گرفتن نامه به دست راست را نشانه پذيرش و تكريم و به دست چپ را علامت ردّ و اهانت ميداند.

2 - آنان زندگی را در پوچی، پستی و پليدی گذرانده و با كفر به آيات الهی بر خلاف راه حق و سعادت گام برداشتند و فرجام آنان در آمدن به دوزخ و عذاب فراوان است.

3 - عالم هستی دارای دو جانب راست و چپ است. جانب راست آن ملكوت اعلا و جانب چپ آن ملكوت اسفل و جايگاه ارواح اشقيا (شقي) و فرشتگان عذاب و نويسنده بدي ها و دوزخ بدكاران است.

با استفاده از آياتی كه از سقوط اصحاب شمال در جهنّم، عذاب دردناك آن ها و حال و وضع آنان در آخرت سخن مي گويد، می توان اموري را عوامل سقوط و عذاب اصحاب شمال دانست:

كوردلی:

قرآن اصحاب شمال را در برابر اصحاب يمين قرار داده و گروه مقابل اصحاب يمين در دنيا نابينا معرفی شده اند؛ بنابراين می توان چنين نتيجه گرفت كه اصحاب شمال كوردلان اند و كوردلی آنان در دنيا باعث نابينايی آنان در آخرت خواهد بود.

برخورداری از نعمت فراوان:

اصحاب شمال در دنيا غرق در نعمت اند و همين امر آنان را از عبرت گيری غافل كرده است. آن ها برای راحتی تن، وظايف واجب خود را ترك ميكنند خداوند قوه شهويه را برای رشد و تعالی انسان در وجود وی نهاده است، اما زياده روی مترفان در خوردن و آشاميدن و پيامد های آن دو و خوشگذرانی، زمينه غفلت و ترك وظيفه را برای آنان فراهم مي آورد؛ از اين رو آنان قوه شهويه را كه می تواند وسيله رشد و كمال باشد، در جهت سقوط خويش بهكار گرفته اند.

«عَلَيهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ» (20):

«بر آنان (از هرسو) آتشي (فراگير) گمارده شده است». و كساني‌كه كفر ورزيده و اين امور را پشت سر انداخته و خداوند را تصديق نكرده و به او ايمان نياورده و كاري شايسته انجام نداده و بر بندگان خدا رحم نكرده‌اند اينان اهل شقاوت وبدبختي هستند و آتشي بر آنان گمارده شده است كه درهايش به درازي است تا از آن بيرون نيايند و در سختي و اندوه قرار گيرند.

اهميت و مقام صبر:

صبر ازجمله بارزترين اخلاق انساني است، علما ء ميگويند صبر از جمله ستون هاي اساسي اخلاق اسلامي است كه ساير سلوك بر محور آن مي‌چرخد و از صبر سرچشمه ميگيرد.

واگر به هر يک از صفات نيكو انساني دقت بعمل اريم با وضات تام در خواهيم يافت كه: اساس و مركز آن صبر است.

انسان در مسير زندهگي خويش به سه نوع صبر ضرورت دارد و در قرآن عظيم الشان در مورد هر سه نوع آن اشاره بعمل آمده است از جمله:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - صبر بر طاعت الله:

يعني مقاومت و پايداري دربرابر همه كشش‌هاي نفسي و شيطاني و تلاش بي امان براي نيكو انجام دادن عبادت پروردگار و ساير وظايف و رسالت هاي انساني.

2 - صبر در برابر معصيت الله:

يعني نگاه داشتن نفس از فرو افتادن در لجنزار معصيت و نافرماني از احكام الهي و دساتير پيامبر صلي الله عليه وسلم.

3 - صبر در برابر حوادث دردناک زندگي:

يعني پي بردن به اين حقيقت كه بساط زندگي يک طرفش غم و طرف ديگرش شادي است، و انسان بايد هنگام مصيبت اميد خود را از دست ندهد و خود را تسليم پروردگارش كند و به آن چه او خواسته راضي باشد و اين است نوع سوم صبر كه در قرآن كريم نيز از آن فراوان سخن رفته است.

و صبري كه بدين انگيزه نباشد نه پاداشي دارد و نه هم ارزشي. و خداوند صرف صابران به‌خاطر خويش را در قرآن وصف كرده است و آينده را از آن ايشان دانسته: نا گفته نماند كه انگيزه‌ي و سبب صبر در هر سه ميدان بايد رضاي پروردگار باشد همان‌گونه كه خود پروردگار گفته است: **«ولربك فاصبر»**، **«وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ»** (سوره رعد22)

صبر در لغت:

به معني حبس و نگه داشتن است.

صبر جميل و صبر زيبا همان صبري است كه در آن جزع و فزع و بي قراري در آن وجود نداشته باشد. **«فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»** (سوره يوسف: آيه 18). (پس صبر زيبا را پيشه ساز.) نا گفته نبايد گذاشت كه «صبور» يكي از نام‌هاي پروردگار با عظمت است.

صبر در اصطلاح:

علما در تعريف اصطلاحي صبر ميفرمايند كه: صبر ثبات و استواري بر احكام كتاب الله قرآن عظيم الشان و سنت رسول الله صلي الله عليه وسلم است.

قرآن عظيم الشان كليد داخل شدن به جنت را صبر معرفي ميدارد، علماء ميگويند: ملاک ايمان و زينت انسان و راه رسيدن او به بزرگي وعظمت هماناصبر است.

انسان با صبر آرامش مي‌يابد و در سرزمين صبر به آسودگي كامل دست مي‌يابد.

كلمه صبر در قرآن عظيم الشان بيشتر از هفتاد بار ذكرگرديده است، در مورد مقام و منزلت صبر همين كافي كه پروردگار با عظمت ما در آيه 10 سوره زمر ميفرمايد: «انّما يوفي الصابرون أجرهم بغير حساب» ؛ صابران اجر و پاداش خود را بي حساب دريافت ميدارند.)

بهترين كاري كه انسان مسلمان صادق در هنگام قرار گرفتن در برابر ابتلا و آزمايش‌ها انجام مي‌دهد صبر و انتظار اجر و پاداش الهي در برابر چيزي است كه قضاي الهي اقتضا نموده است.

اگر صبر انسان در برابر شهوت ها باشد «عفت» ناميده مي‌شود و اگر صبرانسان براي تحمل ناخوشي ها باشد «رضايت و تسليم در برابر خداوند» خواهد بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر صبر براي نعمت و شكر آن باشد « خويشتنداري و حكمت ناميده خواهد شد و اگر صبردر جهاد مقدس باشد « شجاعت» نام خواهد گرفت و در صورتي صبرانسان در برابر حماقت و بي ادبي ديگران باشد «برد باري و حلم» ناميده خواهد شد و اگر براي پوشاندن راز ديگران باشد صاحب آن «امين وراستگو» نام خواهد گرفت و اگر صبر انسان در برابر زياده روي در زندگي و يا در سخن گفتن باشد «زهد» ناميده ميشود.
براي همين منطق است كه انسان بدون صبر در زندگي خود ناتوان و عاجز خواهد شد و در برابر هيچ فشاري توان مقاومت نخواهد داشت.

رفتن به بهشت قبل از حساب و كتاب:

روايت شده است كه در روز قيامت وقتي مردم براي محاسبه اعمال شان جمع ميشوند، يک منادي ندا مي‌زند: صابران كجايند تا بي‌حساب وارد جنت شوند؟
گروهي از مردم بر مي‌خيزند. فرشتگان كه آنان را مي بينند مي‌گويند: به كجا ميرويد اي فرزندان آدم؟
مي گويند: به بهشت.
فرشتگان مي‌گويند: قبل از حساب؟
مي گويند: بله.
فرشتگان از آنان مي پرسند: شما كي هستيد؟
مي گويند: صابران.
فرشتگان مي پرسند: صبر شما چه بود؟
مي گويند: بر طاعت خدا صبر كرديم و در برابر معصيت و گناه خدا صبر كرديم تا اين كه خداوند جان ما را گرفت.
فرشتگان ميگويند: شما چنان هستيد كه گفتيد. وارد بهشت شويد كه چه زيباست پاداش عمل كنندگان.
خداوند متعال در اين باره مي فرمايد: **«إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيرِ حِسَابٍ»** (سوره الزمر:10) (جز اين نيست كه صابران اجرشان را بدون حساب كاملاً دريافت ميكنند).

صبر و حوصيله با مردم:

در حديثي از ابن مسعود (رض) روايت شده گويد: گوئي هم اكنون رسول الله صلي الله عليه وسلم را نگاه مي‌كنم كه داستان يكي از پيغمبران خدا ؛ را قصه مي‌كرد قومش او را زده و بدنش را خون آلود كرده بودند و او در حاليكه خون از روي خويش پاک مي كرد و ميماليد ميگفت: «اللهم اغفر لقومي، فإنهم لا يعلمون» (متفق عليه).
پروردگارا از (خطاي) قومم در گذر چون آنان نميدانند.
در يكي از روزها كه رسول الله صلي الله عليه وسلم با يارانش مشغول تشييع جناز بود يک نفر يهودي بنام زيد بن سُعنه به نزد او آمد و تقاضاي بازپرداخت قرض خويش را كرد، محل تلاقي پيراهن عباي او را گرفت و به صورت آكنده از خشم بر وي نگريست وگفت: اي محمد آيا حق مرا نمي‌دهي؟ و به شيوه‌ي تند و خشونت‌آميز با وي سخن گفت، عمر بن خطاب (رض) از اين حركت مرد يهودي بي نهايت خشمگين شد و در حاليكه از شدت خشم چشم هايش چون چرخ و فلک دايره اي ميچرخيد گفت: اي دشمن الله، آيا با رسول الله اين چنين حرف ميزني و پرخاشگري ميكني، قسم بخداي كه او را بحق معبوث كرده است اگر ترس از توبيخ او مانع نميشد هم اكنون سرت را از تن جدا مي‌كردم، رسول الله با

(c) ketabton.com: The Digital Library

سكونت و آرامش تمام به طرف عمر ديد، فرمود: من و اين آقا هر دو نيازمند غير اين هستيم بايد به من دستور دهي، قرض او را به نيكي پرداخت كنم، و به او دستور دهي به نيكي قرض خويش خويش را طلب كند، اي عمر برو حق او را پرداخت كن و بيست پيمانه خرماي اضافي هم به او بده».

زيد يهودي گويد چون عمر بيست پيمانه را اضافه كرد گفتم اين زيادي چيست؟

عمر گفت: رسول الله صلي الله عليه وسلم به من دستور داده است در مقابل دشمني و كينه ورزيت اين بيست پيمانه را اضافه كنم.

زيد گفت: اي عمر مرا ميشناسي؟ عمر فرمود: خير تو كيسي؟ گفت: زيد بن سُعنه.

عمر گفت: زيد دانشمند و عالم يهودي؟ گفتم: بلي. گفت: چه چيز تو را وادار كرد اين چنين با رسول الله صلي الله عليه وسلم به خشونت رفتار كني و آنچه را كه گفتي بر زبان آوري؟

زيد گفت همهي نشانه هاي پيغمبري را در محمد ميديدم جز دو چيز.

1 - آيا جهل او بر حلمش غلبه ميكند...

2 - يا شدت جهل در مقابل وي، او را بيشتر به بردباري ميخواند خواستم او را امتحان كنم... و حالا تو را به گواهي ميگيرم كه **«رضيت بالله رباً وبالإسلام دنياً وبمحمد نبياً»** به پروردگاري الله راضي شدم، و اسلام را بعنوان دين برگزيدم، و محمدصلى الله عليه وسلم را بعنوان پيغمبر پذيرفتم، و تو را به گواهي ميگيرم كه نصف كل مال و سرمايهي خود را به مسلمانان امت محمد بخشيدم.

عمر (رض) گفت: ولي اين مقدار مال كفايت همهي آنها نميكند. گفت آنرا به برخي از آنان بخشيدم.

بعد زيد يهودي به نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم برگشت و گفت: «أشهد أن لا إله إلاَّ الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله» گواهي ميدهم كه خداي بحق جز الله وجود ندارد، و گواهي ميدهم كه محمد بنده و فرستادهي الله است، بدين ترتيب به او ايمان آورد و او را تصديق كرد». (الحاكم في المستدرک اين حديث را صحيح دانسته است).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الشمس

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و 15 آیه دارد

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «شمس» نامیده شد که با قسم الهی به آفتاب (شمس) افتتاح شده است.

قابل تذکر می دانم که: در قرآن عظیم الشأن، بعضی مطالب با یك قسم آمده است.

بطور مثال: «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ» ودر برخی از حالات دو قسم پشت سرهم آمده است. بطور مثال:«وَ الضُّحى وَ اللَّيْلِ إِذا سَجى».

در برخی از حالات سه قسم در پی هم آمده است بطور مثال:«وَ الْعادِياتِ ضَبْحاً، فَالْمُورِياتِ قَدْحاً، فَالْمُغِيراتِ صُبْحاً».

در برخی از حالات چهار قسم ؛ بطور مثال: «وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ».

ودر برخی از حالات پنج قسم بطور پیهم آمده است، بطورمثال: «وَ الْفَجْرِ، وَ لَيالٍ عَشْرٍ، وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ، وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ».

ولی خداوند متعال بیشترین قسم های قرآنی، را به صورت پشت سر هم درسوره مبارکه شمس بعمل آورده است که تعداد آن به یازده قسم مسلسل و پیاپی میرسد که از جمله بر آفتاب وماه، روز و شب و آسمان زمین، بر ارزش و اهمیّت تزکیه نفس، تأکید می‌ورزد.

علت نامگذاری سوره «شمس» به این نام:

قبل از همه باید گفت که سوره هاي قرآن عظيم الشان در زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم داراي نام هايي بود که از طريق وحي مشخص شده بودند.

در برخي از موارد علماء و مفسرين به مناسبت هايي که در سوره وجود داشت، نام هاي ديگري را به آن سوره گذاشته اند، بدين اساس ملاحظه ميفرمايم که، در نام گذاري سوره هاي قرآن اعتبارات گوناگوني درنظر گرفته شده است که برخي ازاين اعتبارت عباتند از:

الف: نام گذاري به اعتبار کلمه يا کلمات اول سوره و معاني آنها، مثل سوره برائت (توبه) و يا سوره قل هو الله (توحيد).

ب: نام گذاري به اعتبار اسمي که در آن سوره آمده است.

ج: نامگذاري به اعتبار موضوع خاصي که در آن سوره آمده و در بقيه سوره‌ها نيامده، بلکه در آن سوره به شکل گسترده و کامل‌تري مطرح شده است. (الاتقان، جلال‌الدين سيوطي، جلد 1، صفحه 118 به بعد، نشر دارالکتب العلميه).

نام گذاري سوره « **الشمس**» نيز، به علت يکي از احتمال هاي فوق مي‌باشد؛ به خصوص آن که اين سوره، با کلمه قسم به «شمس »آغاز شده است.

پیوند وارتباط سوره شمس با سوره البلد:

قبل از همه باید گفت که سوره « شمس » پس از سوره « قدر » در مکه شرف نزول یافته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسران در پیوند وارتباط سوره شمس با سوره بلد می نویسند:
الف: سوره‌ی بلد به بیان و معرفی اهل سعادت (اصحاب میمنه) و اهل شقاوت (اصحاب مشئمه) پایان یافت و این سوره نیز مراد از هر دو گروه را به روشنی توضیح می‌دهد. (ملاحظه فرماید: (آیه مبارکه:9 و10).
ب: پایان سوره‌ی بلد، بازگشت و فرجام کفر پیشگان را بیان نمود و پایان شمس هم از مجازات برخی از کفرپیشگان در دنیا یاد بعمل می آورده است.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره شمس:

طوریکه گفتیم نام این سوره «الشمس» (آفتاب) است که از آیۀ اول این سوره گرفته شده است. این سوره دارايي (1) یک رکوع، (15) پانزده آیات، (50) پنجاه کلمه، (247) دوصدو چهل وهفت حرف و(97) نقطه است.(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

محتوا و فضیلت سوره شمس:

این سوره که در حقیقت سورۀ «تهذیب نفس» و «تطهیر قلوب از ناپاکي ها و نا خالصي ها» ست، اگر انسان بدبخت مي شود، باید عوامل این شقاوت و بدبختي را در درون خود جستجو کند و اگر مي خواهد به سعادت و خوشبختي واقعی نایل شود باید لوازم این «سعادت» را در خود فراهم کند.
محتوي سوره، بر محور همین معنی دور میزند، منتها در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاك خداوند برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهذیب نفس است قسم یاد شده، و طوریکه یادآور شدیم بیشترین سوگند های قرآن را بطور جمعی در خود جای کرده است.
سوره شمس درباره پیامد هاي تزکیه نکردن نفس در دو بخش به توضیح مي پردازد: در بخش اول (آیات 1 - 10) به پیامد فردي تزکیه نکردن نفس اشاره میکند. در این گفتار با قسم به پدیده هایي مانند: آفتاب و ماه، شب و روز، آسمان و زمین که ویژگي هاي متقابل دارند و نفس انسان که داراي دو حالت متفاوت فجور و تقواست بر این نکته تاکید مي کند که رستگاري انسان در گرو پاکي نفس است و اگر انسان نفس خود را تزکیه نکند از فلاح و رستگاري ابدي محروم میماند.
در بخش دوم یعني (آیات 11-15) به بیان پیامد اجتماعي تزکیه نشدن نفوس انسان ها اختصاص دارد. در این گفتار با اشاره به نابودي قوم متمدن و پیشرفته ثمود در اثر گسترش مفاسد اجتماعي، بر این نکته تأکید مي شود که بخشي از این سرنوشت شوم به دلیل آن بود که قوم ثمود از فردي فاسد و گمراه که نفس خود را تزکیه نکرده بود پیروي کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة الشمس
جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداى بخشايندۀ و مهربان

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿١﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلاهَا ﴿٢﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلاهَا ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿٤﴾ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ﴿٥﴾ وَالأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا ﴿٦﴾ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿١٠﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ﴿١١﴾ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾ وَلا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾

ترجمة مؤجز:

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» (1) «قسم به آفتاب و روشني آن (به هنگام جاشت)».
«وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» (2) «و قسم به ماه چون از پي (آن) درآيد».
«وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» (3) «وقسم به روز هنگامي‌كه آن (آفتاب) را روشن (و جلوه گر) كند».
«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (4) «وقسم به شب چون آن‌را فرو مي پوشاند».
«وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا» (5) «و قسم به آسمان و به آن كه آن را بنا كرد».
«وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا» (6) «و قسم به زمين و به آن كه آن را گستراند».
«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (7) «وقسم به جان (انسان) و آنكه آن را (آفريد و) نيكو گردانيد».
«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (8) «سپس بدي ها و پرهيزگاري هايش را (به او) الهام كرد».
«قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا» (9) «محققاً هركس كه نفس خود را تزكيه (و پاك) كرد، رستگار شد».
«وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» (10) «و يقيناً هركس كه آن را (با گناه) آلوده ساخت، نا اميد (و زيانكار) شد».
«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» (11) «(قوم) ثمود از روي سركشي. و طغيان شان، پيامبر شان را تكذيب كردند».
«إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا» (12) «آنگاه كه شقي ترين شان (براي اقدام به جنايت) برخاست»
«فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (13) «پس پيامبر الله (صالح) به آنها گفت: «ماده شتر الله را با آبشخورش وا گذاريد».
«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (14) «(ولي آن ها) او را تكذيب كردند، آنگاه ماده شتر را پي كردند، پس پروردگارشان به بسبب گناهان شان بر سرشان عذاب آورد، و با خاك يكسان كرد».
«وَلَا يخَافُ عُقْبَاهَا» (15) «و (الله) از سرانجام آن بيم ندارد».

تفسير سوره

خوانندگان گرامی!

بصورت كل بايد گفت دراين سوره مباركه موضوعات مكافات ؛ نفس تزكيه شده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مجازات نفس ناپاک، پند گیری از فرجام سر کشان و سیاه چارگان، به بحث گرفته میشود.

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» (1):

(قسم به آفتاب و ضحاي آن) آنگاه که دنیا را روشن و تیرگی را پراکنده و نابود می کند.
ضحي: وقت بالا آمدن آفتاب بعد از طلوع آن است آن گاه که تابش و روشني آن به کمال مي رسد. يا معني اين است: آفتاب هميشه درحال روشني و درخشش قرار دارد. که اين معني، حامل معجزهاي از معجزات اين قرآن عظيم است.

«وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» (2):

وقسم به ماه بدان گاه که از پس آفتاب برمي‌آيد (و به نيابت آفتاب زمين را زير بال سيمين مهتاب ميگيرد)!

«تَلَاهَا»: به دنبال آن برآمد. از پس آن روان شد. مراد تابيدن ماه در شب، پس از درخشيدن آفتاب در روز است. اين آيه، صورت ديگري از تابش و تجلّي آفتاب را مي نمايانند.

قابل تذکر است بادرنظرداشت اینکه ماه علاوه بر نور و روشنایی خود را که ازآفتاب می‌گیرد به دور آفتاب هم می گردد.

«وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» (3):

(وقسم به روز بدان گاه که آفتاب را ظاهر و جلوهگر مي سازد (و عظمت آن را در سيماي خود مي نمايانند)! بلی! او از نظرها در حجاب است و در زیر پرده‌ها قرار دارد و روز آن را آشکار می سازد.

ابن کثیرفرموده است: یعنی گستره‌ی زمین را روشن و با فروغش کائنات را درخشان می سازد.(مختصر ۶۴۴/۳).

«النَّهارِ»: روز. «جَلّاهَا»: جلوه گرش ساخت. نمايانداش. ضمير (ها) به آفتاب بر ميگردد. درست است که در حقيقت آفتاب روز را ظاهر ميکند، ولي معني صريح آيه اين است که روز آفتاب را آشکار ميسازد. و با اشارهاي خفي، دخالت زمين در تجلّي آفتاب فهميده ميشود زيرا در واقع، تقابل قسمتي از زمين با آفتاب است که روز را برمي‌آورد و آفتاب متجلّي ميگردد. در هر حال باز هم سخن از نور آفتاب و تأثير فوق‌العاده آن در موجودات کره زمين است.

«جَلَّها»:از مادهی جَلو و به معنی روشن‌شدن و تجلی‌کردن چیزی که ابهام در آن بوده است؛ یعنی کشف بعد از خفا. یکی از اسم‌های الله، جلیل است که از همین ریشه است؛ یعنی کسی که کارش جلا دادن و روشن کردن است.

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (4):

(وقسم به شب بدان گاه که آفتاب را مي پوشاند (و آن را در پس پرده ظلمت پنهان مينمايد)!

«يَغْشَاهَا»: آفتاب را مي پوشاند. ضمير (هَا) به آفتاب بر ميگردد. چرا که باز هم بر اثر تقابل قسمتي از زمين با آفتاب، شب مانند پردهاي بر چهره آفتاب فرو مي‌افتد و روي افتاب را در آفاق زمين مي پوشاند.

مفسر صاوی فرموده است: به خاطر رعایت فواصل، فعل مضارع يَغْشاها را آورده و نگفته است: (غشيها).(تفسیرصاوی ۳۲۱/۴).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا» (5):

(احتمال دارد كه «ما» موصوله باشد، و اين طور معني شود: قسم به آسمان و باني آن كه خداوند متعال است. و احتمال دارد كه «ما» مصدريه باشد پس اين‌طور معني ميشود: قسم به آسمان و بناي آن كه در نهايت زيبايي و استواري آفريده شده است.

«مَا»: اين كلمه موصوله است و مراد ذات پاك پروردگار است. در لغت عرب موصول مشترك (مَنْ) براي عاقل و (مَا) براي غير عاقل به كار مي رود، ولي در مواردي به جاي يكديگر استعمال مي شوند (ملاحظه شود سوره: نساء/3 و22، سوره بلد/3).

در اينجا استعمال (مَا) براي وصفيت است، يعني آن چيز عظيم الشأن توانائي كه. گذشته از اينها استعمال (مَنْ) يا (مَا) براي خدا يكسان است؛ چرا كه به كار بردن هر يك از اين دو كلمه، در آن مفهوم معهود بشري، نسبت به خدا نادرست است (ملاحظه شود جزء عم شيخ محمّد عبده).

«وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا» (6):

(وقسم به زمين، و به آن كه زمين را پرت كرده است و غلتانده است و (با وجود گرد و كروي بودن و گردش شتاب‌آميز، آن را براي زندگي انسانها و سبزشدن وروييدن گياهان) پهن نموده است و گسترانيده است!

«طَحَا»: راند، پرت كرد، غلتاند، گستراند. اين كلمه مرادف با (دَحا) در سوره نازعات آيه 30 است. تبديل دالّ به طاء جائز است (ملاحظه شود لسان‌العرب، روح البيان، كبير). اشاره به كرويت زمين و حركت انتقالي و وضعي آن دارد.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (7):

(وقسم به نفس انسان، و به آن كه او را ساخته و پرداخته كرده است (وقواي روحي وي را تعديل، و دستگاههاي جسمي او را تنظيم نموده است)!

«نَفْسٍ»: نفس انسان، منظور انسانيت انسان با دو بعد روح و جسم است كه مملوّ از شگفتيها و اسرار است. نكره آمدن نفس، ميتواند اشاره به عظمت و اهمّيت مافوق تصوّر و آميخته با ابهام انسان، اين اعجوبه و شاهكار عالم آفرينش باشد كه دانشمندان به حق او را «موجود ناشناخته» ناميده‌اند.

«سَوَّاهَا»: ساخته و پرداخته‌اش كرده است. بدين نحو كه هر يك از اندام هاي بدن انسان را براي كاري، و هر يك از نيروهاي آن را جهت امري آفريده است و اندازه و تناسب نماد و نهاد دستگاه تن را مراعات فرموده است (مراجعه شود به سوره: قيامه آيه 38، سوره كهف آيه 37، سوره انفطارآيه 7).

«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (8):

(سپس بدو گناه و تقوا را الهام كرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسّط عقل و وحي به او نشان داده است).

ابن عباس (رض) فرموده است: يعنى خير و شر و طاعت و معصيت را برايش بيان و روشن كرده و به او ياد داده است كه چه چيزى مناسب و چه چيزى شايسته‌ى پرهيز است.

«أَلْهَمَ»: الهام كرده است. نشان داده است. فهمانده است. **«فُجُورَ»**: گرايش به گناه و معصيت و كناره گيري از حق و حقيقت (مراجعه شود: معجم‌الفاظ القرآن الكريم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراد راه شرّ و طريق معصيت است. مصدر ثلاثي مجرّدي است همچون جُلوس و قُعود «تَقْوي»: پرهيز. مراد راه خير و طريق حق است (مراجعه شود به سوره: بلد/10).
مفسران گفته‌اند: خدا به هفت چيز قسم ياد كرده است؛ يعنى به «آفتاب، ماه، شب، روز، آسمان، زمين و نفس بشريت» قسم خورده است تا عظمت قدرت خود را ابراز و نمايان سازد و يگانگى خود را در ربوبيت و الوهيت نشان دهد، و به منافع فراوان اين اشيا نيز اشاره كند، و ثابت نمايد كه بايد سازنده‌اى آنها را ساخته، و مدبرى حركات و سكنات آنها را ترتيب داده باشد.
و امام فخررازى فرموده است: چون آفتاب بزرگترين محسوسات است، الله متعال آن را با اوصاف چهارگانه‌اش ذكر كرده است كه دال بر عظمت آن مى‌باشند. بعد از آن ذات مقدس خود را يادآور شده و آن را به سه صفت توصيف كرده است، تا عقل و خرد به طور شايسته به درك جلال و عظمتش نايل آيد، و از اين طريق عقل را از حضيض عالم محسوسات، به اوج ميدان وسيع كبرياى خويش رهنمون سازد. (صفوة التفاسير)

«قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا» (9):

(قسم به همه اينها!) كسي رستگار و كامياب ميگردد كه نفس خويشتن را (با انجام طاعات و عبادات با عمل صالح، و ترك معاصي و منهيات) پاكيزه دارد و بپيرايد (و آن را با هويدا ساختن هويت انساني رشد دهد و بالا برد).
«قَدْ أَفْلَحَ»: قطعاً رستگار است. كامياب شد. جواب قسمهاي يازده گانه است. (ملاحظه فرمايد: المصحف الميسّر، صفوه التفاسير، روح المعاني).
«زَكّي»: پاكيزه داشت.
پيراست. مراد پاكيزه داشتن و پيراستن نفس است با انجام اوامر و ترك نواهي (مراجعه شوده به سوره: بقره/129 و 151، سوره توبه/103، سوره نازعات/18).
مراد ازرشد دادن روح تقوا و طاعت، و جلوه گر ساختن هويت انساني، و بالا بردن استعدادِ نيكي و نيكوكاري است. از مصدر تزكيه، به معني تطهير و تَنْمِيه است. (تفصيل را ميتوان درتفسير: روح‌المعاني، پرتوي از قرآن ملاحظه فرمايد).
قابل تذكر است كه يک شخص تزكيه شده مى‌تواند منشأ تحول در جامعه شود و به جامعه رشد و شجاعت و شخصيّت و معرفت و وحدت دهد، چنانكه يك نفر تزكيه نشده براى رسيدن به هوسهاى خود امت‌هايى را به فساد و نابودى و سقوط بكشاند.
در قرآن عظيم الشأن، براى رستگارى انسان‌ها دو عامل مطرح شده است: يكى ايمان و ديگرى تزكيه.

«وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» (10):

(و كسي كه نفس خود را مستور گرداند كه در حقيقت سزاوار آن نيست كه آن را مخفي و مستور گرداند و آن را خوار و ذليل بگرداند و آن را به وسيلهي آلودگي به رذايل و نزديک شدن به عيب ها و ارتكاب گناهان، و ترک كردن صفاتي كه نفس را كامل ميگرداند و آن را رشد وتكامل مي دهد، و نيز با متصف شدن به صفاتي كه نفس را ملّوث مي‌گرداند. (كسي‌كه چنين كند) زيانكار و ناكام مي گردد.
«قَدْ خَابَ»: خَابَ: به معنى خَيبت است، قطعاً ناميد و ناكام گرديد. حتماً به مطلوب و مقصود نرسيد و محروم و بي بهره گشت (مراجعه فرمايد به سوره: آل‌عمران/ 12، ابراهيم/ 1، سوره طه/61 و 111).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«دَسّي»: پنهان داشت. آلوده كرد. از مصدر تَدْسِية، به معني نقص و اخفاء، و آلوده كردن و خاموش داشتن استعداد است. در اصل (دَسَّسَ) از (دَسَّ) به معني پنهان كردن چيزي در زير خاك است و حرف دوم مضاعف قلب به ياء شده است، مانند تَقَضَّضَ و تَظَنَّنَ، كه تَقَضّي و تَظَنّي هم خوانده‌اند نكته قابل توجّه اين است كه خدا استعدادهاي لازم، و وجدان بيدار، و فهم تشخيص حسن و قبح امور را براي پيمودن راه سعادت به انسان عطاء فرموده است، و انسان در مقابل ضائع كردن يا بي‌ثمر گذاشتن آنها مورد باز خواست قرار ميگيرد.

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» (11):

(قوم ثمود با طغيان و سركشي خود، تكبر و سرباز زدن از پذيرفتن حق وسركشي در برابر پيامبرشان برحق شان (صالح عليه السلام)، را نه تنها تكذيب كردند بلكه او را (و دروغگو ناميدند).

«طَغْوَيا»: طغيان، سركشي. مراد تجاوز از حدود مقرّرات الهي، و تمرّد از فرمان هاي او است كه بزرگترين تَدْسِيه‌ي نفس است. **«بِطَغْوَاهَا»**: به سبب سركشي و طغيان شان. با سركشي و طغيانشان.

«ثَمُودُ»: «اصحاب حجر كه پيامبرشان صالح عليه السلام را تكذيب كردند».

ثمود همان قبيله‌ی معروف قوم صالح عليه السلام است و چون منازل آنان از سنگ بود بنابراين به آنان «أصحاب حجر» خطاب ميگفتند. پس از ذكر آيات گذشته، الله متعال قوم ثمود را به عنوان مثال و مصداق اين آيات بيان می كند.

«إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا» (12):

(آن گاه كه بدبخت ترين ايشان برخاست و رفت (تا شتر را پَي بكند. ديگران هم مانع اين عمل شان نشد، وبدين ترتيب مرتكب عمل خطا ء وگناه كار و جنايت كار شدند).بايد يادآور شد كه: رضايت و تشويق و تحريك به گناه نيز ازجمله گناه بحساب می آيد.

ابن كثير گفته است: اين انسان بدبخت عبارت بود از: «قدار بن سالف».

«إِنبَعَثَ»: انبعث از فعل بعث است يعنی برخاست وروان شد، وقتی آن قوم «قدار» را فرستادند و« قدار» با موافقت آنان ناقه را كشت.

واقعيت امر اينست كه:شكستن قداست‌ها نشانه ازشقاوت است و هر چه قداست بيشتر باشد، شكستن آن قساوت بيشتری می‌خواهد. طوريكه درفحوای كلمه «اشقی» آيه مباركه بدان اشاره شده است.

ملاحظه ميداريم اگر انسان به فكر تزكيه نباشد، در ابتدا پيروی از نفس را مخفيانه انجام می‌دهد طوريكه درآيه مباركه « وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا » بيان شد و سپس بطور علنی: «إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها» بيان يافت.واضح است كه در انجام كار بد، آن كس كه شقی‌تر است زودتر تحريك می پذيرد.

«أَشْقَىٰهَا»: «بدبخت‌ترين قبيله «قُدار بن سالف» بود كه مَثَل وزبانزد آن زمان در بين مردم قرار گرفته و می‌گفتند: از « قدار شوم‌تر». يعنی بعد از اينكه آن شقی و بدبخت‌ترين آن قبيله بنام «قُدار بن سالف» به پا خاست - تا شتر را پی كند و ديگران هم مانع كار او نشدند- بناً « قُدار» در شقاوت وياغی گری ضرب‌المثل عام وخاص قرار گرفت. ومردم بين خود می گفتند: «فلانی شوم‌تر از قدار است».

طوريكه در احاديثی ذيل آمده است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - «يَا أَبَاتُرَابٍ! أَلَا أُحَدِّثُكُمَا بِأَشْقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ؟» قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أُحَيْمِرُ ثَمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ، وَالَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ، (يَعْنِي قَرْنَ عَلِيٍّ)، حَتَّى تَبْتَلَّ هَذِهِ مِنْهُ الدَّمُ، يَعْنِي لِحْيَتَهُ»(المستدرک حاکم: 4679) و (مسند احمد: 18321) و(السنن الکبری نسایی: 8485) و (السلسلة الصحيحة: 1743).

2 - «أَشْقَى الْأَوَّلِينَ عَاقِرُ النَاقَةِ، وَ أَشْقَى الْآخِرِينَ الَّذِي يَطْعَنُكَ يَا عَلِي وَأَشَارَ إِلَى حَيْثُ يَطْعَنُ»(المعجم الکبیر طبرانی: 7311) و(مسند ابویعلی موصلی: 485) و(مسند بزار: 1424) و (السلسلة الصحيحة: 1088).

«فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (13):

(پیامبر الله صالح علیه السلام در حالیکه قوم خویش را برحذر مي‌داشت به آن ها گفت: از کشتن و پي زدن شتر الله که آن را برایتان نشانه و معجزه بزرگي قرار داده‌است بپرهیزید و این نعمت الله را که از شیر آن مي نوشید با پي زدن شتر پاسخ ندهید.

صالح علیه السلام به آنها با تمام صراحت اعلام داشت: به این شتر الله کاري نداشته باشید، مانع نوشیدن آب آن از چشمه در روز نوبتش نگردید.

«نَاقَةَ اللهِ»: شتر خدا (مراجعه فرماید به سوره: اعراف/73 و 77، سوره هود/64، سوره اسراء/59، سوره قمر/27). تحذیر است وکلمه ناقه مفعولٌ به فعل محذوف (إحْذَرُوا) است.

«سُقْيَا»: نوبت آب نوشیدن آب (مراجعه شود» به سوره شعراء/155).

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (14):

(آن ها پیامبر شان صالح علیه السلام را تکذیب کردند و شتر را پي کردند وکشتند و خداوند آنان را به سزاي گناهانشان هلاک کرد، با خاک یکسان کرد، و عذاب او همه را فرا گرفت و بانگ مرگباري از بالاي سرشان بر آنان فرستاد و لرزه، آن‌ها را از زیر فرا گرفت پس بیهوش به زمین افتادند.

باید یادآور شد که: هر کس به گناه دیگری راضی باشد شریك جرم بحساب می آید، ملاحظه نمودیم که: شتر را یك نفر کشت ولی قرآن عظیم الشأن می‌فرماید: جمعی آن را کشتند.

«دَمْدَمَ عَلَيهِمْ»: بر آنان غضب گرفت. عذاب را بر همگان گماشت. ایشان را خُرد و خمیر کرد. آنان را هلاك و نابود کرد.

مفسرخازن فرموده است: (الدمدمة) یعنی نابود کردن و ریشه‌کن کردن؛ یعنی عذابی بر آنان مسلط کرد که احدی از آنان نجات نیافت.

«سَوَّاهَا»: ایشان را با خاك یکسان ساخت. یعنی تمام افراد قبیله را یکسان کیفر داد و صغیر و کبیر و ثروتمند و بینوا احدی نجات نیافت.این بدین معني که:زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاك یکسان گردانید.

عذاب و هلاك را به طور یکسان گریبانگیر همگان کرد و کارشان را یکسره ساخت.

«فَدَمْدَمَ عَلَيهِمْ... فَسَوَّاهَا»: به سبب گناهشان عذاب را بر همگان گماشت و ایشان را یکسان نابود کرد.

داستان شتر حضرت صالح:

حضرت صالح یکي از پیامبراني است که نام آن در قرآن عظیم الشان یازده بار ذکر شده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است. حضرت صالح (ع) سومين پيامبري است كه پس از نوح (ع) و هود (ع) با تمام قوت وصلابت عليه بت پرستي و طاغوت هاي زمان خودش قيام كرد و سال ها با آن ها مبارزه خدشه ناپذيري بعمل آورد.
داستان حضرت صالح (ع) در ده سوره ي قرآن و مجموعاً درشصت و هفت آيه ذكر گرديده است.
حضرت صالح؛ يكي از طوايف قوم ثمود و از نواسه گان «سام» پسر حضرت نوح؛ است.
حضرت صالح (ع) از طرف خداي متعال براي هدايت قوم ثمود فرستاده شده بود. قوم ثمود در يک منطقه ي كوهي بين حجاز و شام زندگي ميكردند.
قوم ثمود بسيار ثروتمند و داراي باغ و زمين هاي زراعتي وسيعي بودند، علاقه زيادي به زندگي دنيوي داشتند، بي نهايت علاقمند به زندگي دنيا ودر ضمن مردم خوشگذران و عياش بوده‌اند و از حيث مذهب بت پرست.
در نتيجه خداوند پيامبري را به نام صالح؛ كه از فاميل و طايفه خودشان بود براي هدايت ايشان برانگيخت.

دعوت به پرستش خداوند:

حضرت صالح به قوم خود فرمود: اي قوم من! خداي يگانه را پرستش كنيد كه جز او خدايي نيست. خداوند شما را بعد از قوم عاد، جانشين آن ها قرار داده تا از آن ها و عاقبتشان درس بگيريد براي آن كه به عذابي كه آن ها را در هم كوبيد گرفتار نشويد.
آري! قوم ثمود نيز مانند اقوام قبل از خود به جاي گوش دادن به فرمان اين پيامبر خدا به او حرف هاي زشت و تهمت هاي ناروا مي زدند.
آن ها مي گفتند: آيا ما از انساني مثل خود پيروي كنيم؟ چرا از ميان ما تنها بر او وحي نازل مي شود؟
وقتي بت پرستان قوم ثمود، استواري حضرت صالح (ع) را ديدند از او خواستند تا معجزه اي براي آن ها بياورد و به خيال خود با اين كار مي خواستند ناتواني او را مشاهده كنند و براي هميشه از او و سخنانش بي غم شوند.
خداوند به حضرت صالح (ع) وحي فرمود كه براي آزمايش آن ها شتري مي فرستيم، شتري كه از دل كوه بيرون مي آيد بدون اين كه از پدر و مادري متولد شده باشد و ديگر اين كه يک روز مردم آب آن منطقه را بنوشند و روز ديگر آن شتر.
حضرت صالح (ع) معجزه ي خود را به قوم خود نشان داد و سفارش هاي لازم را درباره آن به مردم كرد.
حضرت صالح (ع) به قوم خود فرمود: مزاحم اين شتر نشويد و بگذاريد در اين سرزمين به چرا كند و اگر آزاري به آن برسد، به عذاب دردناكي دچار مي شويد. يک روز شما از آب آشاميدني موجود در اين ناحيه استفاده كنيد و روز ديگر بگذاريد اين شتر از آن آب بنوشد.
مدتي به همين صورت گذشت تا اين كه اين موضوع بر آن قوم بي ايمان و بت پرست سنگين آمد و آن را سبب محروميت خود از آب و همچنين موجب خفت و خواري خود پنداشتند. آن گاه بزرگان و ثروتمندان قوم ثمود با يكديگر مشورت كردند و تصميم گرفتند آن شتر را بكشند و براي اين كار يک نفر را كه از همه شرورتر بود انتخاب كردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن ها براي اين كار قداره بن سالف ويا قذاره بن سالف را كه مردي بي رحم بود انتخاب كردند و دستورات لازم را به وي دادند.
يک روز كه نوبت استفاده ي شتر از آب هاي منطقه بود آن مرد به شتر حمله كرد و او را كشت. وقتي حضرت صالح از اين جريان مطلع شد به قوم خود فرمود: مگر به شما نگفته بودم به اين شتر آزاري نرسانيد؟ اكنون در كمترين زمان به عذاب الهي دچار خواهيد شد.
عذابي كه خداوند بر قوم ثمود فرستاد بسيار عجيب و هولناک بود. عذاب هنگامي نازل شد كه همگي در خواب بودند. ناگهان زلزله ي شديدي آن منطقه را لرزاند به طوري كه از خواب بيدار شدند اما آن ها فرصت نكردند كه از خانه هاي خود خارج شوند زيرا صاعقه اي بسيار شديد و با صدايي وحشتناک فرود آمد. زلزله از يک طرف و صاعقه از طرفي ديگر به آن ها فرصت تصميم گيري نداد.
اگر كسي فرداي آن روز به آن منطقه مي آمد فكر نمي كرد كساني در اين جا زندگي مي كردند و خانه هايي وجود داشته؛ چون نه از مردم خبري بود و نه از خانه ها؛ اما حضرت صالح (ع) و ايمان آورندگان با معجزه ي الهي نجات يافتند و به زندگي خود ادامه دادند.

«وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15):

(و از عاقبت آن نميترسد» يعني: پروردگار اين عذاب را بر آنان نازل كرد، بيآنكه از عاقبت كار خويش يا از پيامدي آن بترسد زيرا او در حكم خويش عادل است.ودر اين هيچ شكی نيست كه: پروردگار با عظمت بر هر چيز مسلط است و از نابود كردن ظالمان ومتجاوزين هيچ پروائی ندارد.
ابنكثير اين قول را اولي ميداند. ولي بهقولي ديگر: ضمير «ها» به پيكننده شتر بر ميگردد. يعني: پيكننده شتر از فرجام عمل خود نترسيد.
زمخشري به تأييد معني اول ميگويد: «خداوندمتعال از فرجام كار خود نميترسد چنان كه شاهان چون مجازات ميكنند، از بيم پيامدهاي آن تدابيري ميانديشند، يا به جهت ترس از پيامدهاي آن، آن گونه كه در نظر دارند، مجازات را اجرا نميكنند».
«لَا يَخَافُ»: نمی ترسد:

1 - الله از عاقبت و سرانجام سزا ومجازات اش نمیترسد كه كسی چيزی بگويد.
2 - الله از انجام مجازات اش، پشيمان نمیشود.و از پيامد كار خويش - هلاک و نابودی آنان - بيمی وترسی به خود راه نمیدهد؛ زيرا پروردگار همه، مالک همه و قاهر و قادر است و مافوق بندگان خود قرار دارد و عزيز و حكيم است. الله حكيم از روی علم و حكمت خود، مجازات و سزا میدهد و در كارش پشيمانی راه ندارد؛ زيرا به آنان هشدار داده شد ولی آنان دروغ پنداشتند و نافرمانی كردند.

قسم در قرآن:

قرآن عظيم الشان كه كتاب هدايت بشر ميباشد براي تربيت انسانها روش هاي متعددي را مورد توجه قرار داده كه به كار بردن سوگند (قسم) يكي از آن روشهاي تربيتي مي باشد. زيرا چنانكه ميدانيم سوگند يادكردن در ميان عامه مردم امري رايج بوده و هر كدام از آنها براساس آداب و رسوم و ديني كه دارند قسم ياد ميكنند تا با اينكار يا مطلبي را تاكيد نمايند يا توجه مخاطبان را نسبت به اهميت نكته مورد نظر كه درباره‌اش سوگند مي خورند جلب نمايند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«قَسْم» در لغت به معناي جزءجزء كردن و «قِسْم» به معناي بهره بردن (ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب، بيروت، دار صادر، 1414ق، ج12، ص478.) و «قَسَم» در اصل از «قَسامه» بوده (يمين و سوگندي كه بر اولياء مقتول ادا شود)، به معناي حسن و جمال كه در اصطلاح فقهي و قرآني، اسمي براي «حلف» به كار برده شده است.

وجه نامگذاري سوگند يادكردن به «قسم» اينست كه يادكننده‌ي قسم گويا با سوگند خوردن در هر جايگاهي كه باشد از زيبايي و جمال آن چيزي كه به آن قسم ميخورد، بهره‌اي ميبرد؛ (راغب اصفهاني، حسين بن محمد؛ المفردات في غريب القرآن، بيروت، دارالعلم الدارالشامية، 1412ق، چاپ اول، صفحه 670.)

«يمين» را از آن جهت به معناي سوگند گرفته‌اند كه عرب چون در حين پيمان بستن و هم سوگند شدن، دست راست يكديگر را ميفشردند، لذا به طور مجاز يمين گفته اند.

(قرشي، سيد علي‌اكبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1384ش، چاپ چهاردهم، جلد 7، صفحه 273).

انواع قسم هاي قرآني:

انواع قسم هايي كه در قرآن آمده علماء آنر به شرح ذيل كتكوري نموده اند:

خداوند در قرآن علاوه بر ذات خويش به مخلوقاتي چند نيز سوگند ياد نموده كه تقريبا با يک نگاهي در قرآن مي‌توان به موارد زير دست يافت.

قسم به ذات خويش

پروردگار با عظمت ما در بار با لفظ جلاله «الله» مانند «تالله لتسئلن عما كنتم تفترون» (سوره نحل آيه 56 ودرشش مورد با كلمه «رب» قسم خورده است.

قسم به فرشتگان

«والنازعات غرقا والنا شطاط نشطا... فالمدبراب امرا» (سوره نازعات آيات 1-5) قسم به جان پيامبر «لعمرک انهم لفي سكرتهم يعمهون» (سوره حجر آيه 72)

قسم به قرآن مجيد

«يس و القرآن الحكيم». (سوره يس 1 و 2)

قسم به قيامت

«و اليوم الموعود» (سوره بروج آيه 2)

قسم به پديده هاي آفرينش

مانند ايمان به آفتاب، ستارگان، زمين، ماه، باد، ابر، بحر،كشتي، آنجير، و زيتون. مراجعه شود به: (سوره طارق آيه 4، سوره شمس آيه 1، سوره تكوير آيه 15، سوره شمس آيه6، سوره انشقاق آيه 18، سوره ذاريات آيه 1 و 2، سوره طور آيه 6، سوره ذاريات آيه 3، سوره تين آيه 1)

قسم به زمانهاي مختلف

سپيده دم، چاشتگاه، عصر، غروب آفتاب، روز و شب مراجعه شود به: (سوره فجر آيه 1، سوره شمس آيه 1، سوره عصر آيه 1، سوره انشقاق آيه 17، سوره شمس آيه 4، سوره تكوير آيه 17.)

قسم به مكانهاي مقدس:

مانندمكه، كوه طور، بيت المامورمراجعه شود به ر سوره: (بلد آيه1، طور آيه 1 و 3)

(c) ketabton.com: The Digital Library

قسم به نفس انسان:
قسم به وجدان انساني، قلم ونوشته، انسان پيكارگر، شفع، وتر و... مراجعه شود در (سوره شمس آيه 17، سوره قيامت آيه 2، سوره قلم آيه 1، سوره عاديات آيه 1تا 5 -سوره فجر آيه 3)

مورد قسم:
البته لازم به يادآوري است كه قسم هاي قرآن يا در موردي است كه اعتقاد بشر به آنها لازم و ضروري است مانند سوگند به وحدانيت خدا، وقوع قيامت، مبعوث شدن پيامبران، نبوت پيامبر اسلام، حقانيت وعده الهي. ..و يا براي تاكيد بر حالات و روحيات بشر است مانند تاكيد برخلقت انسان در بهترين صورت، آفرينش انسان در رنج و سختي، وجود نگهبانان و حافظاني براي انسان، زيانكار بودن انسان را نام برد.

تفاوت قسم الهي با قسم انسانها:
مفسرين در اين مورد مي نويسند: تفاوت قسم هاي الهی يا قسم های متعارف ميان مردم نقاط ذيلي را برجسته ساخته اند:

1 - مردم معمولاً به چيزهايی قسم ياد می كنند كه در نظرشان مقدس و يا بسيار عزيز است و در تمام آنها نگران مأخذه و يا صدمه، در صورت دروغ گويی هستند.
2 - هدف اصلی از سوگند مردم اثبات مطلب است، وقتی گوينده‌ای احتمال ميدهد كه شنوندگان سخن او را باور نكنند با سوگند خوردن سعی می كند آنان را وادار به قبول نموده شك و ترديد را برطرف سازد.

اين در حالی است كه هيچ يك از اين مطالب در سوگند های قرآن نيست، زيرا خداوند نه از كسی يا چيزی ترس دارد و نه فقدان چيزی برايش ضرر می رساند تا سوگند ياد كند، از طرف ديگر در باره سخن خدا، من نياز به سوگند ندارد و برای كافر و معاند سوگند سودی ندارد.

خوانند گان گرامی!
يكی از فلسفه های قسم هاي پروردگار، بيان درجه اهميت چيزی است كه برای آن قسم خورده است دومين فلسفه قسم های خداوند، بيان اهميت و ارزش موجوداتی است كه به آنها سوگند ياد كرده است.

از مجموع قسمهای قرآن در يك مورد خداوند يازده قسم ياد كرده، كه آيات اوليه سوره شمس است. و در چهار مورد سوگندهای پنجگانه وجود دارد. و در چهار مورد قسمهای چهارگانه يافت می شود. سوگندهای سه گانه شش مورد و قسم های دوگانه پنج مورد است. و قسم های يگانه شانزده مورد است كه بيشترين عدد را به خود اختصاص داده است.

قسم های يازده گانه و تهذيب نفس قسم هاي سوره شمس
خداوند در اين سوره يازده قسم ياد كرده، كه چهارتای آن دو تا دو تا، و سه مورد آن قسم يگانه. امّا چهار مورد اوّل به شرح زير است:

1 - **وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا:** سوگند به آفتاب و تابندگيش در اين آيه هم به آفتاب قسم ياد شده، و هم به نورش.
2 - **وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا:** قسم به آسمان و آن كس كه اين بنای رفيع و با عظمت را بنا كرده است.
3 - **وَالأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا:** قسم بهزمين و خدايی كه آن را گسترانيده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

4 - **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا:** قسم به روح انسان و آن کس که آن را آفریده است». در چهار مورد بالا مجموعاً هشت قسم وجود دارد. امّا سه موردی که فرد است:

1 - **وَالْقَمَرِ إِذَا تَلاَهَا:** قسم به ماه هنگامی که به دنبال آفتاب بیرون می آید.

2 - **وَالنَّهَارِ إِذَا جلاَّهَا:** قسم به روز هنگامی که پرتوآن صفحه زمین راروشن می سازد.

3 - **وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا:** قسم به شب هنگامی که تاریکی و ظلمتش تمام روی زمین را فرا می گیرد.

افتاب عالمتاب:

در مورد عظمت و اهمیت آفتاب و نور آن، که خداوند متعال به آن قسم خورده، مطالبی که به هنگام نزول قرآن هیچ کس از آن مطّلع نبود:

الف: عظمت خیره کننده آفتاب

ب: وزن آفتاب

ج: درجه حرارت آفتاب

د: شعله هایی ازآفتاب

هـ: جاذبه آفتاب

آثار و اسرار نور آفتاب:

1 - همه چیز مرهون نورآفتاب!

2 - پرورش موادّ غذایی با نور آفتاب

3 - بارانها و نور آفتاب

4 - رابطه نور آفتاب و بادها

5 - آفتاب منشأ زیبایي ها

6 - نور آفتاب منبع انرژي ها

قسم به ماه:

«وَالْقَمَرِ إِذَا تَلاَهَا.» برخی از خصوصیت هاي ویژگی های ماه درخشان!

الف: حجم کره ماه

ب: وزن ماه

ج: زندگی در کره ماه

د: حرکت کره ماه

هـ: فاصله ما تا کره ماه

و: روز و شب در ماه

گوشه ای از برکات کره ماه:

1 - ماه، تقویمی طبیعي!

2 - جزر و مد اینجاست که خداوند متعال ضمن درس تهذیب نفس (که قسم های یازده گانه سوره شمس برای آن است) درس توحید و خدا شناسی هم می دهد، و ما را متوجّه منبع فیاض جهان هستی، و علّة العلل می کند،تا با شناخت هر چه بیشتر او، به درجات بالاتری از کمال دست یابیم.

سوگند به روح انسان:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» خداوند متعال در این آیه شریفه به نفس انسان، و آن کس که آن را آفریده، و بصورت معتدل قرار داده، سوگند یاد کرده و در ادامه

(c) ketabton.com: The Digital Library

متذكّر این نکته می شود که به آفرینش روح انسان قناعت نکرده،بلکه فجور و تقوا را نیز به او تعلیم داده است. یعنی هم اسباب سعادت را در اختیارش نهاد، و هم عوامل شقاوت را به وی معرّفی کرده، و به عبارت دیگر، راه و چاه را به انسان نشان داده است.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» سوگند های یازده گانه، برای تبیین اهمیت فوق العاده این نکته است که: «هر کس نفس خود را پاك و تزکیه کرد هرسنگار شده; و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

سعادت چیست؟

مفهوم سعادت و معاني اصطلاحي آن و فهم ما از سعادت يكي از مطالب مهم و مركزي در جوامع بشري و زندگي ما انسان ها بشمار ميرود.يكي از سؤال هاي مهمي در زندگي انسان اينست كه در يابد كه سعادت چيست؟ سعيد و خوشبخت كيست؟ سعادت واقعي چيست؟ و چطور ميتوان انسان به سعادت واقعي دست يابد ؟ يافتن جواب درست ومنطقي به اين سوالات،به اطمينان كامل حلي براي بسياري از مشاكل ما شده ميتواند ودرک مفردات آن امر بسيار مهمي بشمار ميرود.

سعادت در فرهنگ هر ملت و حتي هر انسان مفهوم، محتوي و تعاريف مختلفي دارد. هر گروه و فرقه انساني سعادت را به خاصي وذوق خود تعريف وتشريح نموده اند و فهم خويش را ازين مفهوم دارند.

كلمه سعادت يا خوشبختی در لغت، توسط علماء به معنای سعادت و خوش طالعی مورد ترجمه و تفسير قرار گرفته است. همچنان علماء در تعريف سعادت ميگويند:

«سعادت: رسيدن به هر نوع كمال ممكن كه انسان استعداد و شايستگی وصول به آن را دارد» ويا به عبارت ديگر: سعادت عبارت از استفاده صحيح، سالم و مشروع از نيروهای مختلف مادی و معنوی كه پروردگار در تصرف واختيار انسان قرار داده است.

اين فهم را قرآن عظيم الشان با زيباي خاصي خويش چنين معرفي ميفرمايد: (و نفس وما سويها فالهمها فجورها و تقويها قدافلح من زكيها و قد خاب من دسيها) از فحوي آيات متبركه با صراحت تام معلوم ميگردد كه: فلاح انسان در گرو تزكيه نفس است و «فلاح» همان سعادت و كمال نفس انسانی است: از اين نظر كه موجب رستگاری و رها شدن انسان از مشكلات است. از آن نظر كه موجب دستيابی به خواسته هاست «فوز» و از نظر اينكه مطلوب ذاتی است «سعادت» ناميده ميشود.

اگر ما حكمت و فلسفه خلقت انسان را مورد تحليل و ارزيابي قرار دهيم با و ضاحت تام در خواهيم يافت كه، هدف از خلقت جهان وبه تعقيب آن خلقت انسان، رساندن انسان به كمال فضيلت و رساندن انسان به بالاترين كمال انساني است، بنابر همين منطق است كه گفته ميتوانيم كه انسان فطرتاً مخلوق كمال‌جو و سعادت طلب خلق گرديده است. بناً همه انسان ها ميخواهند خود را به سعادت گم شده خود برسانند.

ولي در اين جاي شک نيست كه انسانها برا ي رسيدن به معراج سعادت براي خود راه ها ووسايل مختلفي را مطرح وپيش بيني مي نمايند. برخي از انسانها رسيدن به سعادت وخوشبختي متصور خويش را در رسيدن به «لذت» ظاهري و برخي ديگر از انسانها «لذت هاي» باطني را مايه سعادت و خوشبختي معرفي ميدارند. ابن سينا، سعادت را به فعليت رسيدن استعدادهاي انسان به طور يكنواخت و هماهنگ كه موجب كمال انسان ميشود، معنا كرده‌اند. (رساله سيماي خوشبختي، نوشته حميد رسائي، صفحه ۱۷).

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان علماء بدين باور وعقيده اند كه هر كدام از دو خصوصيت (سعادت و شقاوت) براي خود معناي بخصوصي دارند. بطور مثال: «روح» دارائي سعادت و شقاوتي است. و «جسم» هم دارائي سعادت و شقاوتي بخصوص خود ميباشد. بنابر همين منطق است كه قرآن عظيم الشان انسان را موجودي مركب از جسم و روح معرفي داشته است. روحي ابدي و جسمي متحوّل و متغير. بنابراين آنچه كه تنها مربوط به سعادت، «روح» انسان است. مانند علم، تقواو امثال آن، از سعادت‌هاي انساني مي‌شمرد و همچنين اموري كه سعادت جسم و روح را با هم دربر دارد، از سعادت هاي انسان محسوب ميفرمايد: مانند نعمت مال و اولاد بشرط آنكه انسان را از ياد پروردگار غافل نكند و دلبستگي به حيات دنيوي را به دنبال نداشته باشد. همچنين سعادت انسان اموري است كه در ناحيه جسم و بدن سختي و ناملايماتي را بوجود آورد ولي در ناحية روح از سعادت شمرده مي‌شود، مانند قبول مشقت هاي جسمي در راه خدا، انفاق اموال در راه خدا. امّا اموري كه در روح شقاوت ايجاد كند، گرچه سعادت جسماني را به همراه داشته باشد، هيچ گونه سعادتي را همراه ندارد، مانند لذائذي كه فقط جنبة دنيوي غير مشروع داشته و اين لذايذ غير مشروع دنيوي موجب فراموشي از ياد خداوند گردد. اين نوع لذائذ و به اصطلاح سعادت غير مشروع جسماني را پروردگار براي انسان در واقعيت عذاب شمرده است.

دين مقدس اسلام، به انسان هشدار مي دهد كه مفهوم زندگي اين نيست كه انسان يكسره خود را به لذايذ و رنج هاي دنيوي منحصر شمارد. بلكه زندگي ابدي و جاودانه نيز با رنج ها و لذت هاي متناسب با اعمال انسان ها در راه است و اين انسان است كه مي تواند انتخاب كند زندگي زودگذر و فاني،يا سعادت جاودانه و ابدي و هميشگي. دين اسلامي درين راستا اعتدال را مراعات كرده و براي بهره گيري از لذايذ مادي و معنوي حدود و ثغور بس عالي و انساني را تعيين نموده كه با پيروي همان گونه كه از طبيعت اين دين كه دين دنيا و آخرت است رهنمايي و هدايت ميكند. پيروي ازين اصول سبب صلاح و فلاح دنيا و آخرت خواهد بود.

مسّلم است كه سعادت و خوشبختی از آنِ انسان ها و جوامع بشري است كه آسايش خاطر و آرامش بيشتری داشته باشند. براي عده كه سعادت و خوشبختي را تنها در داشتن مال دنيوي خلاصه ميكنند بايد گفت كه: مال و ثروت و قدرت، به هيچ صورت منشأ سعادت و خوشبختی به حساب نمی‌آيد، زيرا ثروت و قدرت، رفاه می‌آورند اماحتمي نيست كه آرام بخش باشند. يكی از دانشمندان انگليسی ميگويد: برای مردم عاقل، ثروت يكی از عوامل اضطراب و بدبختی است. مسئله مهم اين است كه بايد بكوشيم تا مالک ثروت خود باشيم، نه بنده آن. ما بايد امير نفس باشيم نه اسير نفس. كسانی كه در عشق ثروت و قدرت فرورفته اند وهميشه خود را اسير آن ساخته‌اند و متداواماً در فكر آن ميباشد كه مبادا در كشمكش حوادث، مال ودارائي خويش را از دست ندهند، بناً هميشه در فكر غرق اند. بايد دانست كه همچو اشخاص به هيچ وجه روي خوشي را نخواهد ديد. بايد تعمق كرد و دانست كه در كفن جيب نيست (آن هم به گمان است كه ببري يا نبري)

انسان چگونه ميتواند به سعادت حقيقي دست يا بد:

1 - كسب رضاي پروردگار:

اولين چيزيكه انسان ميتواند به سعادت واقعي وحقيقي برسد همانا كسب رضاي پروردگار با عظمت است. قرآن عظيم الشان در سورهء عصر، آنعده از انسان هاي

(c) ketabton.com: The Digital Library

را از خسران مستثنى مي سازد كه آنان مؤمن و نيكوكار باشند. قرآن عظيم الشان با صراحت تام بيان ميدارد: انسان هاي مؤمن ونيكو كار به طور حتمي به فلاح و كاميابي دست مييابند.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» علما ء علم اخلاق ميگويند خوش بخت كسى است كه زندگى خوشايندى داشته باشد و رسيدن به اين مامول جز با رضا پروردگار در چيزي ديگري بدست نمي آيد.

2 - تقوا وپر هيزگاري:

دومين عامل رسيدن به سعادت حقيقي را قرآن عظيم الشان در سوره شمس آيه (9) پس از يازده سوگند و قسم چنين بيان ميدارد: سعادت و رستگارى نصيب آنعده از انسان هاي است كه خودرا از پليدى تطهير كند وبدبخت كسى است كه به ناپاكى روي بياورد.

يكي از عوامل ارسال كتب سماوي وارسال پيغمبران الهى در همين فهم خلاصه ميگردد، پيغمبران آمده آند تا براي ما انسان ها راه زندگى و رسيدن به زندگي سعادتمند ابدي را نشان دهند. پيامبران الهي مبعوث گرديده اند تا براي بشريت راه خير وراه رسيدن به سعادت را تعليم دهند. يكي ازرسالت انبيا ءهمين است كه براي انسان ها راه ها وطرق ورود به زندگي سعادتمند، خوش بختى، نيكى و نيكوكارى، راستى و درستى و استحكام اخلاقى و خيرخواهى و مهربانى را به آموزند.

3 - ياد پروردگار:

مهمترين عامل ووسيله كه موجب خوشي وآرامش روح انسان ميگردد، همانا ياد پروردگار است. قرآن عظيم الشان در (سوره رعد: آيه ٢٨) مهم ترين عامل و وسيله براى خوشى و آرامش روح را ياد پروردگار معرفي داشته است: (الا بذكر الله تطمئن القلوب، تنها با ياد پروردگار است كه، قلب ها آرام ميگيرند.) البته روى گرداندن از ياد الله را عامل سيه روزى وبدبختي معرفي داشته و ميفرمايد: (هر كس از ياد من روى گرداند، زندگى اش سخت ميشود) (سوره ط آيهء ١٢٤) اما بايد گفت راز خوشبختي تنها در نور ايمان الهي نهفته است و بس. انسان هاي در زندگي خويش خوشبخت هستند كه از آرامش نفس و روح حقيقي برخوردار باشند. آنعده از انسانهاي كه سعادت را صرف در زراندوزي و انباشتن مال ومنال مي پندارند در اشتباه اند. تجربه به اثبات رسانيده است كه مال، ودارائي زياد هيچ وخت براي انسان سعادت را به بار نياورده، در زياتر از موارد همين مال وثروت است كه باعث مصيبت ها وفلاكت هاي متعددي براي انسان ميگردد.

4 - عمل صالح:

قرآن عظيم الشان عمل صالح را در اعمالي مانند جهاد في سبيل الله، امر به معروف، نهى از منكر، بجا آوردن شكر نعمت هاى الهى وتوبه را مايهء، زندگي با سعادت براي انسان معرفي داشته است.

5 - مجالست و هم نشينى با علماء و بزرگان:

ارشادات شرعي ودیني همين است كه: (سعادت مندترين انسانها كساني آند كه با علماء و شخصيت هاي بزرگوار و كريم هم نشين داشته باشد.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

6 - داشتن اولاد صالح:

زن صالحه و منزل شايسته؛ از جمله عوامل است كه انسان را به سعادتمندي واقعي ميرساند: در حديثي از پيغمبر اسلام محمد صلي الله عليه وسلم روايت است كه ميفرمايد: «من سعادةالمرء المسلم الزوجةالصالحة و المسكن الواسع و المركب الهنيء و الولد الصالح؛ از سعادت انسان مسلمان است كه زن شايسته، خانه وسيع، مركب راهوار و فرزند شايسته نصيبش باشد».

خواننده محترم !

نصحيت وتوصيه اخلاصمندانه، دوستانه وبرادرانه من براي رسيدن به زندگي با سعادت و بهتر، اين است: كه باخود تعهد نمايم كه مرتكب گناه نشويم. من معتقدم كه هرچه گناه و عصيان كمتر باشد زندگي سعادتمند لذتمند در اختيار خواهيم داشت. بر ماست تا باطن ما بهتر از ظاهر ما باشد.

خوش خلقي را نبايد در زندگي فراموش كرد، آنچه كه در زندگي از آن فايده اي و سعادت اصلي متصور نيست آنرا بايد ترک كرد ما بايد به اين نتيجه در زندگي خويش برسيم كه در دنيا آنچه نصيب انسان ميماند كه با كار آخرت ايد. انسان نبايد فريب مال و منال دنيا را خورده و هميشه در فكر پول وپيسه و دارائي برايد. در اين هيچ جاي شک نيست، انسان تا ميتواند كار و زحمت بكشد تا محتاج كسي نشود و دستش براي ديگران دراز نشود. اما مراعات اعتدال و اوامر الهي درين رستا سبب صلاح و فلاح هر دو عالم خواهد گرديد. الهي ما را سعادت دارين نصيب فرما.

الهي پرودگارا بر خود ظلم روا داشته ايم اگر بر ما ترحم او درگذشت نه كني از جمله خساره مندان خواهيم بود. ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين.

قسم خوردن به غير الله:

سوگند خوردن به غير الله تعالي و يا به غير از اسماء و صفات الله بصورت مطلق حرام است و جزو شرک اصغر محسوب مي شود، و حتي اگر كسي به تعظيم و بزرگداشت غير الله را به قسم ياد كند، او دچار شرک اكبر خواهد شد.

و علت اين هم حديثي از پيامبر صلي الله عليه وسلم است كه فرمودند: «من حلف بشيء دُونَ اللهِ فَقَد أشرَک» (هركس به غير الله سوگند ياد كند، قطعاً كفر يا شرک ورزيده است). (ترمذي (1535) و گويد: حديث حسن است.)

بنابراين ما مسلمانان يا نبايد سوگند ياد كنيم و يا اگر سوگند خورديم بايد فقط به الله يا يكي از اسماء و صفاتش باشد، مثلا سوگند ياد كردن به كلام الله صحيح است زيرا كلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال ميتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همانطور كه خداوند متعال ميفرمايد: **«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا، وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا، وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا، وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا، وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»** (الشمس: 6-1). يعني: به آفتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامي كه بعد از آن درآيد، و به روز هنگامي كه صفحه زمين را روشن سازد، و به شب آن هنگام كه زمين را بپوشاند، و قسم به آسمان و كسي كه آسمان را بنا كرده، و به زمين و كسي كه آن را گسترانيده، و قسم به جان آدمي و آن كس كه آن را (آفريده و) منظّم ساخته.

(c) ketabton.com: The Digital Library

که در اين آيات و بسياري از آيات ديگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز و غيره قسم ميخورد، و بايد دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس و ليل و وتر و غيره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداريم که به اين موارد سوگند ياد کنيم، زيرا هرگز نه پيامبر صلي الله عليه وسلم و نه هيچ يک از اصحاب ايشان رضي الله عنهم به شمس يا فجر يا ليل يا وتر و غيره سوگند نخوردند، و اگر جايز مي بود آنها به اين موارد سوگند مي خوردند.

ولي خداوند متعال به هر چيزي که بخواهد قسم ميخورد، و هدف از آن قسم خوردنها توسط خداوند اينست تا نعمتهاي خويش را ياد آوري کند، نعمتي مانند خورشيد و شب و روز و کوه ها و غيره که همه را براي انسانها آفريد و خداوند متعال با سوگند خوردن به اين نعمتها قصد يادآوري کردن آنها را به ما دارد، بنابراين فقط خالق آنها (يعني خداوند) مي تواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستيم.

پس ما نيز نبايد به آنها قسم ياد کنيم، زيرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالي قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمتها را به ما يادآوري کند.

و اگر قسم خوردن به غير خدا جايز مي بود، قطعا پيامبر صلي الله عليه وسلم بجاي آنکه ما را از آن نهي کند با استناد به آن آياتي که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند خورده حکم بر جواز سوگند به غير خدا ميداد، در حاليکه پيامبر صلي الله عليه وسلم چنين فرمودند: **«أَلَا إِنَّ اللَّهَ عزّوجلّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ»** بخاري (2679) – مسلم (1646) (هان! بدانيدکه الله تعالي شما را از سوگند به پدران تان نهي ميکند لذا هر کسي که ميخواهد سوگند ياد کند به نام الله سوگند ياد کند يا سکوت نمايد.)

در روايتي ديگر عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي‌کند که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«مَن كان حالفًا فلا يحلِف إلّا بالله»** (هرکس ميخواهد سوگند ياد کند فقط به نام الله سوگند يادکند،) راوي مي‌گويد: قريش به نام پدرانشان سوگند ياد ميکردند. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«لاتَحلِفُوا بآبائكم»** (به نام پدران تان سوگند ياد نکنيد.) بخاري (3836) مسلم (1646)

و روايت ابو هريره رضي الله عنه از پيامبر صلي الله عليه وسلم اين موضوع را تأييد ميکند که پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: **«مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ: بِاللَّاتِ وَالْعُزَّي فَلْيَقُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لأخيهِ تَعَالَ أُقَامِرْكَ فَلْيَتَصَدَّقْ»** رواه مسلم و غيره، (هرکس به لات و عزي سوگند ياد کند بايد «لا اله الا الله» بگويد، و هرکس به دوستش بگويد: بيا قمار بازي‌کنيم، بايد صدقه بدهد.) بخاري (4860) مسلم (1648).

پيامبر صلي الله عليه وسلم هرمسلماني را که با لات و عزي‌سوگنديادکند دستور داده است لا اله الا الله بگويد (يعني: تجديد ايمان‌کند). زيرا سوگند به غير الله با کمال توحيد منافات دارد و در اين کار به وسيله سوگندکه مخصوص الله است به غير الله تعظيم شده است.

آري! اين فرموده هاي رسول خدا صلي الله عليه وسلم هستند که صراحتا سوگند به غير خدا را نهي مي کنند، آيا اگر سوگند به ماه و ستارگان و ديگر مخلوقات جايز مي بود، پس چرا پيامبر صلي الله عليه وسلم ما را از سوگند به غير خدا نهي مي کنند؟! رسول خدا صلي الله عليه وسلم که آگاه ترين انسانها به آيات قرآن و معاني آنها بود پس چرا با استناد به آن آياتي که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند ياد مي کند حکم بر جواز سوگند به غير خدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمي دهد؟! آيا العياذبالله پيامبر صلي الله عليه وسلم در امر رسالت كوتاهي كرده اند!! يا آنكه معاني آن آيات را نمي دانست!

و چرا اصحاب بزرگوار ايشان به غير خدا سوگند نخورده اند چنانكه ابن مسعود رضي الله عنه مي گويد: **«لأَنْ أَحْلِفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا أَحَبُّ إِلَي مِنْ أَنْ أَحْلِفَ بِغَيرِهِ صَادِقاً»** مصنف ابن ابي شيبة (12281). از اين كه از روي دروغ به خدا سوگند بخورم برايم پسنديده تر است از آنكه به غير خدا از روي راست سوگند بخورم.

خلاصه اينكه اگر در قرآن كريم خداوند متعال به ماه و آفتاب و زمين و آسمان و ساير مخلوقات قسم ميخورد، اشكالي نيست، زيرا خداوند متعال كه پروردگار و خالق جهانيان است به مخلوقاتش قسم ميخورد، ولي براي يک مخلوق جائز نيست كه به مخلوق ديگري قسم بخورد، و فقط بايد به خداوند متعال و يا به اسماء و صفات و كلام خداوند قسم بخورد، مثلا بگويد «والله» و يا «به كلام الله» و از اين قبيل سوگندها.

حكمت قسم خوردن به عصر:

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ داشتم.كه منظور از قسم يادكردن خداوند(ج) به كدام عصر است. و چرا قسم يادكردن. منظور از عصر، زمان و روزگار است. «و الله سبحان وتعال از آن روي به زمان و روزگار قسم ميخورد كه روزگار محمل گذر شب و روز و پياپي آمدن تاريكي ها و نور و ظرف رخدادها و اموري در امر قوام يافتن زندگي و مصالح و منافع زندگان است كه روزگار آنها را در بستر خود مي‌پروراند و شكي نيست كه اين امور بر وجود صانع عزوجل و بريگانگي وي دلالت روشني دارند. بنابراين، قسم خوردن خداي عزوجل به‌روزگار، دليل شرف و اهميت آن است، از اين جهت در حديث شريف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهيد زيرا خداي عزوجل خود (آفريننده) روزگار است». صحيح مسلم (2247). اما به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از اين جهت بسياري از علما «صلاه وسطي» را به نماز عصر تفسير كرده‌اند. بنابراين وجه تفسيري، اين سوگند اشاره به آن دارد كه عمر باقي مانده دنيا نسبت به آنچه كه از آن گذشته است، مانند وقت باقي مانده در ميان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتي بيزيان مشغول شود زيرا وقت به آخر نزديک شده و جبران مافات ممكن نيست. اما ابن‌كثير معني اول را ترجيح داده است». «تفسير انوارالقرآن».

يادداشت ضروري:

اينكه الله متعال به زمان قسم مي خورد، تنها خاصه اوست و ما انسان ها نبايد جز به نام الله يا صفاتش به چيز ديگري قسم ياد كنيم. درمورد به فتواي علماء مراجعه فرمايد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الليل

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 21 آیه است

وجه تسميه:

اين سوره بدان جهت « ليل» ناميده شد كه با قسم الهي به شب كه با تاريكي خود پوشاننده جهان است، افتتاح شده است.

باید یادآورشد که:سوره لیل پس از سوره‌ی «اعلی» شرف نزول یافته است.

پیوند وارتباط سوره لیل با سوره الشمس:

قبل از همه باید گفت که:مضمون کلی سوره لیل به قدری به مضمون سوره ی شمس شبیه است که هر دو سوره تفسیر یکدیگر به نظر می رسند و مطلب همان مطلبی است که در سوره ی شمس بگونه ای دیگر فهمانده شده است و در این سوره بگونه ای دیگر. این امرنشان دهنده ی آن است که این دو سوره در زمانی نزدیک به هم نازل شده اند.

سوره ی شمس از رستگاری نفس تزکیه شده و پاکیزگی آن و زیانباری نفس فرورفته در پلیدی و تباهی بحث بعمل آورده است: (ملاحظه فرمایید:آیات متبرکه 9 و10) ودر سوره لیل، از اوصاف آن چه که رستگاری آورد و آن چه که به انسان زیان و ناآمیدی رساند، سخن می گوید.(آیه 5)، گویا این آیات، تبین و توضیح دو آیه‌ی بالاست.

شروع سوره با « ليل» است كه با بخل بخيل تناسب دارد؛ چون بخل، سبب سياه بختی و ناآمیدی بخیل است...

تعداد آيات، كلمات وحروف سوره ليل:

طوريكه گفتيم: «سوره ليل» از جمله سوره هاي مكي بوده، و داراي (1) ركوع، و (21) بيست ويک آيت، و (71) هفتاد و يک كلمه، و (314) سه صدوچهارده حرف، و (137) يكصدو سي هفت نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

مكي يا مدني بودن آيات سوره ليل:

با توجه به اينكه برخي روايات به مكي بودن اين سوره و برخي ديگر به مدني بودن آن اشاره دارند سياق آيات اين سوره نيز نشانگر مكي يا مدني بودن آن نيست فلذا نمي توان در مورد مكي يا مدني بودن آن به آساني حكم صادر نمود.

در بدوسوره بعد از ذكر سه قسم مردم را به دو گروه تقسيم ميكند: انفاق كنندگان با تقوا، و بخيلاني كه منكر پاداش قيامت اند.

پايان كار گروه اول را خوشبختي و سهولت وآرامش، و پايان كار گروه دوم را سختي و بدبختي ميشمرد.

در بخش ديگري از اين سوره بعد از اشاره به اين معني كه هدايت بندگان برخداست، همگان را از آتش فروزان دوزخ انذار مي كند. و در آخرين بخش كساني را كه در اين آتش مي سوزند و گروهي را كه از آن نجات مي يابند با ذكر اوصاف معرفي مي كند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسباب نزول سوره ليل:

تعداد كثيري از مفسران در شأنزول اين سوره از ابن عباس (رض) نقل فرموده اند كه: «مردی درميان مسلمانان بود كه شاخه يكی از درختان خرمای او بالای خانه مرد فقير عيال مندی قرارگرفته بود، صاحب نخل هنگامی كه بالای درخت می رفت تا خرما ها را بچيند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقير می افتاد، و كودكانش آن را بر ميداشتند، آن مرد از درخت نخل پايان مي شد و خرما را از دست اين اطفال می گرفت.

مرد فقير به پيامبرصلي الله عليه وسلم شكايت آورد.

پيغمبرصلي الله عليه وسلم فرمود: برويم تا اين مساله را حل كنيم، پيامبر صلي الله عليه وسلم در نزد مالک نخل رفت وبرايش گفت: اين درختی كه شاخه هايش بالای خانه فلان شخص آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشد!.

مرد گفت: من درختان نخل بسياری دارم، و خرمای هيچ كدام به خوبی اين درخت نيست و حاضر به چنين معامله ای نيستم.

يكي از ياران پيامبر صلي الله عليه وسلم اين سخن را شنيد، عرض كرد: ای رسول الله! اگرمن بروم و اين درخت را از اين مرد خريداری و واگذار كنم، شما همان چيزی را كه به او می داديد به من عطا خواهی كرد؟

فرمود: بلي.

آن مرد رفت و صاحب نخل را ديد و با او گفتگو كرد، صاحب نخل گفت: آيامی دانی كه محمد حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل اين به من بدهد و من نپذيرفتم.

خريدار گفت: آيا می خواهی آن را بفروشی يا نه؟

گفت: نمی فروشم مگر آن كه مبلغی را كه گمان نمی كنم كسی بدهد به من بدهی.

گفت: چه مبلغ ؟

گفت: چهل نخل.

خريدار تعجب كرد و گفت:

عجب قيمت سنگينی وگرانبهاي برای درخت خرماي كه كج شده مطالبه ميكنی. چهل درخت خرما! سپس بعد از كمی سكوت گفت: بسيار خوب، چهل نخل به تو ميدهم.

فروشنده (طمعكار) گفت: اگر راست ميگوئی چند نفر را به عنوان شهود بطلب! اتفاقا گروهی از آنجا ميگذشتند آنها را صدا زد، و بر اين معامله شاهد گرفت.

سپس خدمت رسول الله صلي الله عليه وسلم آمد و عرض كرد ای رسول الله! نخل به ملك من در آمد و تقديم (محضر مباركتان) ميكنم.

رسول الله صلي الله عليه وسلم، به سراغ خانواده فقير رفت و به صاحب خانه گفت: اين نخل از آن تو و فرزندان توست.

اينجابود كه سوره « ليل» نازل شد وگفتني هاي را درباره بخيلان وسخاوتمندان گفت.

محتوای آيات مباركه سوره ليل:

اين سوره اشاره وتذكر به اختلاف انسان ها در شيوه ي زندگي داشته و آثار هر يک از اين شيوه ها را در زندگي اخروي بيان ميكند. مثلا مي فرمايد: هر كس كه از الله تعالي بترسد و وعده هاي نيک خداوند را تصديق كند الله تعالی نيز در عوض حياتي جاودانه و سعادتي ابدي نصيبش مي كند و هر كه بخل بورزد و در صدد بي نيازي و اشباع خواسته هاي منفي دروني خود باشد (= غنا طلب باشد) و وعده هاي نيک الهي را تكذيب كند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند او را دچار سوء عاقبت نموده و آخرت نيز مالش هيچ سودي برايش نخواهد داشت.

موضوعات تاريخي سوره ليل:

در اين سوره به موضوع تاريخي مهمي اشاره وذكري بعمل نيامده و تنها، از ماجراي شخصي بخيل كه با وجود ثروت فراوان از كمک به فقرا جلوگيري مي نموده، نقل شده است. شخص مذكور موقع چيدن خرما حاضر نمي شده است حتي دانه هايي كه به زمين مي افتد، آنرا به فقيران ببخشد و اگر اشتباها دانه اي از دستش رها شده و كودكي فقير آنرا به دهان مي گذاشته از درخت نخل پايين آمده و آن دانه را از دهان كودک خارج مي نموده است!

در اين سوره به اين شخص واشخاص بخيل هشدار داده شده است كه به زودي سختي و شدت را خواهد ديد و در آن روز هيچ راه فراري ندارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة ليل

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايندۀ ومهربان

وَ اللَّيلِ إذا يغْشى (1) وَ النَّهارِ إذا تَجَلَّى (2) وَ ما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى (3) إِنَّ سَعْيكُمْ لَشَتَّى (4) فَأَمَّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقى (5) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنى (6) فَسَنُيسِّرُهُ لِلْيسْرى (7) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنى (8) وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنى (9) فَسَنُيسِّرُهُ لِلْعُسْرى (10) وَ ما يغْني عَنْهُ مالُهُ إِذا تَرَدَّى (11) إِنَّ عَلَينا لَلْهُدى (12) وَ إِنَّ لَنا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولى (13) فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظَّى (14) لا يصْلاها إِلاَّ الْأَشْقَى (15) الَّذي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (16) وَ سَيجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (17) الَّذي يؤْتي مالَهُ يتَزَكَّى (18) وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى (19) إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى (20) وَ لَسَوْفَ يرْضى (21)

ترجمه مختصر:

«وَ اللَّيلِ إذا يغْشَي» (1) سوگند به شب چون پرده افكند،»

«وَ النَّهارِ إذا تَجَلّي» (2) سوگند به روز، وقتي كه ظاهر مى گردد،»

«وما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَي» (3) «و سوگند به آن كه نر و ماده« يعني: دو جنس مذكر و مؤنث از بني‌آدم و غير آنان «را آفريد».

«إِنَّ سَعْيكُمْ لَشَتَّي» (4) بي گمان كه تلاش هاي شماست گونه گونه،»

«فَأَمّا مَنْ أَعْطَي وَ اتَّقَي» (5) پس اما آنكه عطا كرد و تقوي كرد،»

«وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَي» (6) و نيكوتر را تصديق نمايد،»

«فَسَنُيسِّرُ هُ لِلْيسْري» (7) پس بزودي آسانش سازيم به آسان راه،»

«وَ أَمّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَي» (8) اما آن كه بخل ورزد و خود را بي نياز ببيند،

«وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَي» (9) و وعده نيك را دروغ انگاشت» يعني: اين وعده را كه خداوند متعال در عوض انفاقش به او در آخرت پاداش نيكوتري مي بخشد، يا اسلام، يا بهشت را دروغ انگاشت؛»

«فَسَنُيسِّرُهُ لِلْعُسْرَي» (10) پس بزودي آسانش سازيم به دشوار گاه»

«وَ ما يغْني عَنْهُ مالُهُ إِذا تَرَدَّي» (11) و چون هلاك شدارايي او به كارش نميآيد.

«إِنَّ عَلَينا لَلْهُدي» (12) بي گمان كه بر ماست رهنمايي.

«وَ إِنَّ لَنا لَلآخِرَهَ وَ الْأُولَي» (13) وبدون شک كه از آن ماست پايان وآغاز،

«فَأَنْذَرْتُ كُمْ نارًا تَلَظَّي» (14) و شما را به آتشي شعله ور هشدار دادم.

«لا يصْلا ها إِلاَّ الْأَشْقَي» (15) نمي در آيد در آن مگر بدبخت ترين.

«جز شقاوت پيشه ترين مردم در آن» به طور جاودان «درنيايد» و او كافر است كه جاودان در شعله هاي سركش آن ميسوزد، مانند ابوجهل و اميه بن خلف.

ابن‌كثير در تفسير اين آيه ميفرمايد: «در دوزخ جز كسي كه شقاوت پيشه ترين است به در آمدني كه از تمام جوانب بر وي احاطه كند، در نيايد».

در حديث شريف به روايت احمد از ابو هريره (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«لا يدخل النار إلا شقي، قيل: و من الشقي؟ قال: الذي لا يعمل بطاعة**

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولا يترك لله معصية» (در دوزخ داخل نمي‌شود جز شقيي. كسي پرسيد: شقي كيست؟ فرمودند: كسي كه به طاعتي عمل نمي‌كند و هيچ معصيتي را براي رضاي خدا فرو نمي گذارد».

گفتني است كه هر يك از **«اتقي»** و **«اشقي»** دو قسم را شامل ميشود.

پس اتقي هم شامل مؤمن نيكوكردار پاك رفتاري ميشود كه از همه زشتي ها دوري گزيده است و هم شامل مؤمني كه گاه و بي‌گاه مرتكب گناهي ميشود و سپس توبه كرده و پشيمان مي‌گردد لذا پاداش هر دوي آنها بهشت است.

اشقي نيز: هم شامل كافري مي‌شودكه منكر خداي عزوجل و پيامبران و كتاب هاي وي است و هم شامل مسلماني كه در دلش به خداوند متعال و رسول وي ايمان دارد ولي بر برخي از گناهان و بديها پاي فشرده و از آنها توبه نمي‌كند كه اين خود، دليل كمي باور و تصديق وي است، به دليل حديث شريف رسول الله صلي الله عليه وسلم: «زناكار در هنگام زنا، مرتكب زنا نمي‌شود درحالي‌كه مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدي، سرقت نميكند در حالي كه مؤمن باشد».

بايد دانست كه گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ اند اما گروه دوم از قسم دوم مدتي را برحسب مشيت الهي در دوزخ مي‌مانند اما سرانجام به بهشت برده ميشوند. سپس حق تعالي شقاوت پيشه ترين مردم را چنين معرفي ميكند:

«الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» (16) آنكه تكذيب كرد ورو برتافت،

«وَ سَيجَنَّبُ هَا الْأَتْقَي» (17) وحتماً كنار گذاشته شود از آن، پرهيز گارترين،

«الَّذِي يؤْتِي مالَهُ يتَزَكَّي» (18) آنكه مالش را ميدهد، پاكيزگي كنان،

«وَ ما لأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَه تُجْزَي» (19) و هيچ كس را به قصد پاداش، نعمت نمي بخشد،

«إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَي» (20) مگر جستن رضاي پروردگار برترش،

«وَ لَسَوْفَ يرْضَى» (21) «و قطعا به زودي خشنود ميشود» يعني: سوگند به ذات ذوالجلالم كه اين شخص با آنچه كه به وي از كرامت و پاداش عظيم مي‌دهم، به‌زودي خشنود خواهد شد.

تفسير سوره

خوانندگان گرامی!

در ايات متبركه (1 الى 11) در باره موضوعاتی؛ از قبيل تلاش و سعی گوناگون مردم، بحث بعمل آمده است.

«وَ اللَّيلِ إِذا يغْشَي» (1):

(قسم به شب وقتي كه روز را مي پوشاند، آنگاه كه عالم را با سياهی‌اش زير پوشش قرار می‌دهد، شبي كه (روي زمين را فرا ميگيرد، و همه اشياء را با تاريكي خود) ميپوشاند، شبي كه (همه انسانان و جانداران را به استراحت و سكون ميكشاند)!

«يغْشَيتا»: فرا ميگيرد و ميپوشاند.

الله متعال به شب قسم می‌خورد كه مانند لباسی زمين را پوشانده و تاريک می‌كند و او تعالی می‌تواند به همه چيز قسم بخورد؛ زيرا مخلوقات او هستند و الله هميشه به چيزهای عظيم و بزرگ قسم ياد می‌كند و شب نيز با تاريكی خود باعث آسايش و آرامش می‌شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طبق نظر بعضی از علما، دلیل اینکه این سوره با شب آغاز شده، این است که در این سوره در مورد انسان‌های بخیل صحبت شده که اعمال آنان مانند شب، سیاه و تاریک است.
یادداشت:
از نقاط ظریف قسم خوردن به شب و روز این است که هردو ضد یکدیگرند و اشاره دارد به تضاد میان مذکر و مؤنث، خوبی و بدی، سختی و آسانی، تصدیق و تکذیب که محتوای این سوره را تشکلیل میدهد.

«وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّي» (2):

(و قسم به روز وقتي كه ظاهر ميگردد، روزيكه نور آن ظلمت شب را مي راند و همه انسانان و جانداران را بار ديگر به فعاليت و تلاش مي اندازد.!
«تَجَلَّيا»: روشن و آشكار گرديد. جلوه گر آمد.
مفسران فرموده اند: الله متعال به شب قسم خورده است كه وقت آسايش است برای جمع خلايق. انسان و حيوان شب هنگام به مسكن و مأوای خود پناه می‌برند، و از اضطراب و جنبش می‌رهند. پس به روز قسم خورده است كه خلق در خلال آن به تكاپو و تلاش برای معاش می‌افتد. حكمت اين قسم عبارت است از منافع بی‌شماری كه در تعاقب و به دنبال هم آمدن آن دو به دست می‌آيد؛ چون اگر تمام عمر شب باشد، زندگی غير ممكن می‌شود، و اگر همه‌ی آن روز باشد آسايش و راحتی به انسان روی نمی‌آورد، و منافع انسان دچار اختلال می شود.

«وما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَي» (3):

و قسم به آن كسي كه جنس نر و ماده را خلق كرده. پروردگار با عظمت ما درآيات متذكره ميفرمايد: قسم به شب وقتي كه روي روز را مي پوشاند و يا قرص آفتاب را فرامي گيرد و قسم به روز هنگامي كه ظهور و تجلي مي يابد و همه پنهان ها را آشكار مي سازدو به آن امر عظيم و اعجاب انگيزي كه دو جنس نر و ماده را از يک نوع واحد آفريد،بعضي مفسران (ما) را مصدريه گرفته اند كه در اين صورت معنا چنين خواهد بودكه:قسم به خلقت نر و ماده. سپس در جواب اين قسم ها ميفرمايد: «الذَّكَرَ وَ الأُنثَيا»: هدف از آن جنس مرد وزن در همه مخلوقات عام از انسانها و حيوانات، حشرات و گياهان و همه اشياء است. وقابل يادآوری است كه:نظام زوجيّت در حيوان و انسان، نشانه قدرت و حكمت الله سبحان وتعالی است.

«إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّي» (4):

همانا سعي و تلاش شما متفرق و گوناگون است (و لذا جزا و سزاي شما هم متفاوت و مختلف خواهد بود).
ابن‌كثير فرموده است: چون قسم به اشياي متضاده بود پس مقسم‌عليه يعني جواب قسم نيز متضاد است، از اين جهت فرمود: «كه همانا كوشش شما پراكنده است» يعني: عمل شما نيز مختلف و متضاد است؛ برخي از آن خير و برخي از آن شر است، برخي از آن براي بهشت و برخي از آن براي دوزخ است، كسي در نجات نفس خود سعي و تلاش دارد و كسي هم در نابودي آن.
«شَتَّيا»: جمع شَتِيت، پراگنده. مراد مختلف و متفاوت و از هم جدا است. دسته‌اي نيكوكار و پرهيزگار، و گروهي بدكردار و نا پرهيزگار، بعضي مؤمن و صادق، و برخي كافر و فاسق، و... تلاشهائي براي درم و شكم و لذائذ نفساني، و تلاشهائي در راه

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدمت به مردمان و رضاي يزدان و اجراي اوامر ربّاني. و... اين آيه بيانگر دو خطّ سير متمايز و جهتگيري متفاوت است و جواب قسم است.
برخي از مفسرين در تفسير آيه **«إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى»** مينويسند كه: انسان بطور طبيعي براي انجام كاري به سعي وكوشش، عادت كرده است،ولي بعضي از مردم در سعي وكوشش، به فكر راحت دايمي هستند، وبعضي ديگر با اين سعي وكوشش، عذاب دايمي را مي خرند، چنان كه در حديثي آمده است كه: هر كس به هنگام صبح وقتي بر مي خيزد، به يک نوع معامله اي مشغول مي شود، بعضي در آن معامله، پيروز شده خود را از عذاب آخرت رها مي سازد، بعضي ديگر به گونه اي مي باشد كه زحمت وكوشش او سبب هلاكت او قرار مي گيرد، كار خردمندي اين است كه نخست مردم سر انجام كار خود را در نظر بگيرد، هر آن عملي كه موقتاً موجب راحت وآرامش است، اما سر انجامش باعث رنج و عذاب هميشگي است، انسان بايد از آن بر حذر باشد، و گرد آن نگردد.

«فَأَمّا مَنْ أَعْطَي وَ اتَّقَي» (5):

اما آنكه انفاق كند و پرهيزكار باشد، يعني كسي كه (در راه الله دارائي خود را) بذل و بخشش كند، و پرهيزگاري پيشه سازد (و از آفريدگار خويش بهراسد).
شايد مراد از عطای همراه با تقوا، اين باشد كه عطا با نيّت خالص و بدون منت، آن هم از مال حلال و در راه الله متعال باشد كه تمام اين امور در كلمه تقوا جمع است.
ابن كثير فرموده است: مالی بدهد كه دادن آن به او امر شده و در امور و كارهايش از خدا بترسد.(مختصر ۶۴۶/۳).
«أَعْطَيا»: صرف كرد و داد. خرج و پخش كرد.
«إِتَّقَيا»: از الله ترسيد. تقوا و پرهيزگاري پيشه كرد.
شأن نزول آيه ی مباركه:
حاكم از عامر بن عبدالله بن زبير از پدرش روايت كرده است: ابوقحافه (پدر ابوبكر) به ابوبكر (رض) گفت: فرزند عزيزما می‌بينم كه تو فقط بردگان و كنيزان ناتوان، بيچاره و درمانده را آزاد می كنی. اگر مردان توانا و نيرومند را آزاد كنی، از تو حمايت می كنند و تو را می‌پايند. ابوبكر صديق گفت: پدرم! اين كارمن تنها برای رضای الله است. پس «فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥» نازل شد.
طوريكه در حديت متبركه آمده است:«قَالَ أَبُو قُحَافَةَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَرَاكَ تُعْتَقُ رِقَابًا ضِعَافًا فَلَوْ أَنَّكَ إِذْ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ أَعْتَقْتَ رِجَالًا جَلْدًا يَمْنَعُونَكَ وَيَقُومُونَ دُونَكَ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا أَبَتِ إِنِّي إِنَّمَا أُرِيدُ مَا أُرِيدُ لِمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ فِيهِ «فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧» إِلَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١» (الليل: 5-21) **[حاكم: 3942] حكم سند: حسن.**

«وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَي» (6):

و به پاداش خوب (الله در اين سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ايمان و باور داشته باشد
«الْحُسْنَيا»: پاداش خوب خدا كه در اين جهان بهره مؤمنان می‌گردد و پاداش بهتر خدا كه در آن جهان نصيب مسلمانان ميشود خير مطلقي كه خدا آن را خير ميداند. يعني آن كسي كه بذل و بخشش می‌كند و پرهيزگاري پيشه می‌سازد و به خوب و خوبي ايمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارد، و در يك كلام، حسنات و سيئات و فضيلت و رذيلت را همسان نمي شمارد، و بالطبع به پاداش نيكيها و بديها معتقد است.
(الْحُسْنَيا) ميتواند صفت مشبّهه، يا صفت تفضيلي باشد.

«فَسَنُيسِرّ ُهُ لِلْيسْري» (7):

بزودى راه آسانى پيش پاى او خواهيم گذاشت، موانع ومشكلات را براي او آسان مي سازيم و در كار خير توفيقش مي‌دهيم و او را آماده رفاه و آسايش مينمائيم.

«نُيسِرّهُ»: او را مهيا و آماده مي‌سازيم.

«الْيسْرَيا»: رفاه و آسايش، ساده و آسان آيه**«فَسَنُيسِرّهُ لِلْيسْرَى»** متضمّن دو معني است:

اول: او را آماده براي زندگي خوش و آسوده آخرت ميسازيم. (مراجعه فرمايد آيه 97 سوره نحل)

دوم: او را آماده انجام كارهاي ساده و آساني مي‌سازيم كه پيشتر براي او مشكل و دشوار بود.

يعني در پرتو گام نهادن به راه الله مشكلات را برايش ساده و در انجام آنها توفيقش ميدهيم (مراجعه شود به: آيه 16 سوره مائده، وآيه 69 سوره عنكبوت).

اصولاً ايمان به معاد و پاداش عظيم الهي، مشكلات را در نظر انسان سهل و آسان جلوه‌گر مي‌سازد و نه تنها مال، بلكه جان خود را در طبق اخلاص مي‌گذارد و از اين ايثارگري لذّت مي برد.

اين آيه به اين نكته بسيار مهم اشاره دارد كه خداوند بندگاني را كه از سر اخلاص در مسير اطاعت و بندگي و تقوي و انفاق حركت كنند ياري و توفيق مي رساند و حركت آنها را در اين مسير آسان مي سازد.

حقيقت اين است كه اعمال صالح – مانند انفاق – در ابتدا براي انسان دشوار است؛ ولي با تكرار و ادامه كار چنان بر فرد آسان مي شود كه از آن لذت مي برد و ترك آن برايش دشوار مي گردد.

به طور كلي وخلاصه بايد بعرض رسانيده شود كه: اعتقاد به معاد و پاداش هاي عظيم الهي تحمل انواع مشكلات براي انسان چنان آسان مي كند كه نه تنها مال كه جان خود را در طبق اخلاص مي گذارد و به عشق شهادت در ميدان جهاد شركت مي كند و از اين ايثار خود لذت هم مي برد.

برخي از مفسرين در تفسير اين آيه «فَسَنُيسِرّهُ لِلْيسْرَى» مينويسند: به زودي راهش را بەسوي شر و دشواري هموار كنيم» يعني: او را براي خصلت دشواري آماده كرده و راه آن را بر رويش هموار مي‌كنيم، به اين ترتيب كه اسباب خير و صلاح بر او دشوار شده و از انجام دادن آنها سست و ناتوان مي‌گردد و خود اين امر، او را به دوزخ كه سراي دشواري است، مي‌كشاند. در حديث شريف به روايت بخاري و مسلم از علي بن ابي‌طالب آمده‌است كه گفت: بارسول خدا ص در تشييع جنازه‌اي حضور داشتيم پس فرمودند: «هيچ كس از شما نيست مگر اين كه قطعا جايگاهش از بهشت و جايگاهش از دوزخ نوشته شده است. اصحاب گفتند: يا رسول الله! «حالا كه همه چيز نوشته شده است» آيا ما بر آن تكيه نكنيم (و از عمل دست نكشيم)؟ فرمودند: خير! عمل كنيد زيرا هركس براي همان چيزي آماده ساخته شده كه براي آن آفريده شده است پس هر كس از اهل سعادت باشد، براي عمل اهل سعادت آماده ساخته مي‌شود و هر كس‌از اهل شقاوت باشد، براي عمل اهل شقاوت

(c) ketabton.com: The Digital Library

آماده ساخته مي‌شود». سپس اين آيات را تلاوت نمودند: «فَسَنُيسِّرُهُ لِلْيسْرَى». ابن عباس (رض) مى فرمايد كه: اين آيات درباره اميه بن خلف نازل شد.

«وَ أَمّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَي» (8):

و امّا كسي كه **[نسبت به مالش]** بخل بورزد، وخواستار ثروت وبي نيازي باشد، و تنگ‌چشمي بكند و بخيل باشد، (و به بذل و بخشش دارائي در راه الله دست نيازد) و خود را بي نياز (از الله و توفيق و پاداش دنيوي و اخروي الهي) بداند.

ابن عباس (رض) فرموده است: يعنى از صرف مال دريغ ورزد، و خود را از خدا بى‌نياز بداند.

«إسْتَغْنَيا»: خود را بي نياز دانست. مراد بي‌نياز از الله متعال، و مدد و ياري دنيوي، و اجر و پاداش اخروي يزدان جهان است)

بايد متذكر شد كه ؛ اهل بخل بايد بدانند كه داشتن ثروت نجات دهنده انسان نيست. به ياد داشته باشيد كه: نتيجه بخل در نهايت امرسقوط است، سقوط از انسانيّت و كمال و سقوط از چشم مردم همراه با سقوط در دوزخ و محروم شدن از درجات اخروى.

«وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَي» (9):

و پاداش نيک روز جزا را تكذيب كند و به پاداش خوب (الله را در اين سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ايمان و باور نداشته باشد.

مفسران مى نويسند:يعنى عوض و مكافات الهى را در مقابل انفاق و صدقه و خيرات، تكذيب كند. عقايد و باورهايى را كه الله متعال واجب نموده تكذيب نمايد.

بَخِلَ + واستغنى + وكذب بالحسنى:

1 - تكذيب حق.
2 - تكذيب خلف و جايگزينى مال.
3 - تكذيب «لا إله إلا اللّـه».

و حسنى يعنى نيكوترين از هرچيز را تكذيب كند؛ از جمله آخرت را. كلمه‌ى توحيد و آخرت و هرچيزى را كه نيكوترين و ارزشمندترين است، نفى مى كند و به همه مى‌گويد، اين حرف‌ها همه شايعه است. بهشت و جهنم وجود ندارد. بهشت و جهنم مربوط به همين دنيا است.

«فَسَنُيسِّرُهُ لِلْعُسْرَي» (10):

اعمال نيک را در نظرش سنگين و دشوار ميسازيم، او را آماده براي سختي و مشقّت (و زندگي بس مشكل و ناگوار دوزخ) ميسازيم.

«الْعُسْرَيا»: سختي و مشقّت. شدّت و محنت. خواري ناشي از عدم توفيق در اعمال صالحه. عذاب دوزخ.

مفسران در تفاسير خويش مى نويسند: طريق خير به «يسرى» موسوم است؛ چون سرانجامش يسر يعنى ورود به بهشت و منزلگاه پرنعمت است، و طريق شر به «عسرى» موسوم است؛ چون سرانجامش عسر و سختى يعنى ورود به دوزخ است.

در حديث شريف به روايت بخارى و مسلم از على بن ابى طالب (رض) آمده‌است كه گفت: با رسول الله صلى الله عليه وسلم در تشييع جنازه‌اى حضور داشتيم پس فرمودند: «هيچ كس از شما نيست مگر اين كه قطعاً جايگاهش از بهشت و جايگاهش از دوزخ نوشته شده است. اصحاب گفتند: يا رسول الله! «حالا كه همه چيز نوشته شده است» آيا ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر آن تکیه نکنیم (و از عمل دست نکشیم)؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هرکس برای همان چیزی آماده ساخته شده که برای آن آفریده شده است پس هرکس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته می‌شود و هر کس‌از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند:«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلْحُسْنَىٰ ٦»(اللیل: 5-6) تا «فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْيُسْرَىٰ ٧) (اللیل: 7).

حضرت ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول فرموده است که:این آیات درباره امیه بن خلف نازل شد.

«وَ ما يُغْنى عَنْهُ مالُهُ إِذا تَرَدَّي» (11):

«و در هنگام [مرگ و] ورود به دوزخ، دارایی‌اش به حال او سودی نخواهد داشت».

«إِذَا تَرَدَّىٰٓ»: «هلاک شد، در آتش افتاد.»

در این آیه مبارکه با تمام صراحت بیان میدارد، زمانیکه انسان وفات نماید، ثروت وداري اش سود را ببار نمي اورد، در مقابله با فرد مذکور در آیات قبلي، اینجا به توصیف شخصي مي پردازد که ازانفاق بخل مي ورزد و در طلب مال اندوزي و کسب ثروت مي باشد و وعده نیکویي راکه الله عزوجل به شخص منفق داده است، تکذیب مي کند و لازمه چنین تکذیبي، تکذیب اصل معاد و قیامت است، مي فرماید: شخصي که چنین باشد، ما به او توفیق انجام اعمال صالح را نمي دهیم، و این اعمال را در نظرش سخت و دشوار مي سازیم تا او با انجام ندادن آن اعمال آماده عذاب شود، و چنین کسي وقتي که در حفره قبر و یا در جهنم وورطه هلاکت سقوط مي کند مالش چه دردي از او دوا مي کند و چه سودي برایش دارد؟ این معنا در صورتي است که (ما) استفهامي باشد، اما اگر (ما) نافیه باشد، معنا این است که چنین کسي در وقتي که به ورطه هلاکت مي افتد مالش به دردش نمي خورد.

«إِنَّ عَلَينا لَلْهُدي» (12):

مسلّماً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت به مردم) بر عهده ما است. که راه هدایت و گمراهی را برای مردم روشن و معلوم کنیم، و راه راست و کج را توضیح دهیم. مانند فرموده الله متعال:« وَ قُلِ ٱلْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ 29 کهف».

(و بگو: حقّ از سوی پروردگار شما رسیده است، پس هر که خواست ایمان آورد و هر که خواست کافر شود.)

«عَلَينَا»: بر ما است. «الْهُدَيا»: رهنمود. راهنمائي. ارائه طریق.

«وَ إِنَّ لَنا لَلآخِرَةَ وَ الْأُولَي» (13):

و همانا دنیا و آخرت متعلق به ماست «لَلآخِرَةَ وَ الأُولَيا»: آن جهان و این جهان. مقدّم شدن آخرت بر دنیا، به خاطر اهمّیت فراوان و مقصود اصلي بودنِ آن است.

یعنی اینکه ابتدا و انتهای هرکاری هم به دست ما است. اگر می‌خواهید آخرتِ خوبی داشته باشید، راهش التزام و تبعیت از هدایت است و اگر می‌خواهید دنیای خوبی را داشته باشید، راه رسیدن به این دنیای خوب و به دور از نگرانی‌ها، التزام و تبعیت از این هدایت است و اگر می‌خواهید هم دنیا و هم آخرت خوبی را با همدیگر داشته باشید، بازهم راهش التزام و تبعیت از این هدایت است.

«فَأَنْذَرْتُ كُمْ نارًا تَلَظَّي» (14):

من شما را از آتش هولناکي بیم مي دهم که شعله ور میشود و زبانه میکشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَأَنذَرْتُكُمْ»: «شما را به آن ترساندم؛ هشدار دادم.»
«نَارًا تَلَظَّىٰ»: «آتشی که زبانه می کشد.»
فَأَنذَرْتُكُم: از مادهی إنذار و از ریشهی نَذر است. به معنی ترساندن و نذر عبارت است از اینکه انسان بدون دخالت شریعت، بر خود انجام کاری را واجب گرداند و برای رسیدن به مطلوبِ خودش بخواهد از چیزی و یا چیزهایی بگذرد. وقتی کسی می‌گوید: نذرت لله امرأ: چیزی را برای الله نذر کردم؛ بر او انجام آن کار بدون اینکه از طرف الله بر او تکلیف شده باشد، واجب می‌گردد و ترس و بیمی در دل پیدا می‌شود که مبادا آن مطلوب محقق نشود. انذار از همین ریشه است، یعنی ترساندن؛ و نذر یعنی ترسیدن و ترساندن؛ یعنی اخباری که در آن ترساندن و خوف باشد. در مقابل انذار، تبشیر است، یعنی اخباری که در آن سرور و شادمانی باشد. مُنذر یعنی کسی که انسان را از عاقبتی که پیش رو دارد، می‌ترساند و مُبَشِّر یعنی کسی که انسان را به عاقبتی که در پیش دارد، مژده می‌دهد. و در حقیقت در فرهنگ دین و قرآن انذارِ انبیا، خادمِ تبشیر آن‌هاست و مبشر بودن انبیا مقدم بر منذر بودن آن‌هاست؛ زیرا رحمت الله بر غضبش سبقت دارد. و قرار نیست انبیا کسی را از درگاه رحمت وسیع الله ناامید بگردانند، بنابراین مناسب نیست که ابتدای کار با انذار آغاز شود، مگر در مواردی که با تبشیر نتوان کار مثبتی را انجام داد و ما هم در پیروی از دستورات الله و روش پیامبر باید در تبلیغ و دعوت به دینداری، تبشیر را اساسِ کار بدانیم و انذار نیز به عنوان خادم هرکجا که لازم شد، حضور پیدا کند. (بنقل از:ترجمۀ معانی قرآن)

«لا يصْلا ها إلاَّ ٱلأَشْقَي» (15):

هیچ کسی بدان داخل نمی‌شود و در آن ماندگار نمی‌ماند، جز کافر شقاوت‌پیشه‌ای که از هدایت روگردان است، هلاکت را اختیار کرده، از ایمان مانع می‌شود و از شیطان پیروی می نماید.

درحدیث شریف به روایت احمد از ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا يدخل النار إلا شقي، قيل: و من الشقي؟ قال: الذي لا يعمل بطاعة ولا يترك لله معصية». «در دوزخ وارد نمی‌شود جز شقیی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای الله فرو نمی گذارد».

گفتنی است که هر یک از «اتقی» و «اشقی» دو قسم را شامل می‌شود. پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاکرفتاری می‌شود که از همه زشتی‌ها دوری گزیده است و هم شامل مؤمنی که گاه و بی‌گاه مرتکب گناهی می‌شود و سپس توبه کرده و پشیمان‌می‌گردد لذا پاداش هر دوی آن‌ها بهشت است. اشقی نیز: هم شامل کافری می‌شودکه منکر الله متعال و پیامبران و کتاب‌های وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به الله متعال و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آن‌ها توبه نمی‌کند که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به دلیل حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم: «زناکار در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی‌شود در حالی‌که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمی‌کند درحالی‌که مؤمن باشد». باید دانست که گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ‌اند اما گروه دوم از قسم دوم مدتی را برحسب مشیت الهی در دوزخ می‌مانند اما سرانجام به بهشت برده می‌شوند..«تفسیر انوار القرآن»

(c) ketabton.com: The Digital Library

«الَّذي كَذَّبَ وَ تَوَلَّي» (16):
همان كساني كه قرآن عظيم الشأن را تكذيب مي‌كند، از فرمان الهى رو مى‌گرداند، از رسالت‌ها انكار مى‌ورزد، اوامر شريعت را ترک مى‌نمايد و نواهى را انجام داده است. همچنان به ردّ روايات مى‌پردازد و به دين عمل نمى نمايد.
«تَوَلَّيا»: پشت كرد. رويگردان شد (تفصيل آن مطالعه شود در آيه 205 سوره بقره وآيه 82 سوره آل عمران وآيه 29 سوره نجم).

«وَ سَيجَنَّبُ هَا ٱلأَتْقَي» (17):
و بزودي افرادي كه با تقواترند از آن آتش هولناک دورمي شوند، يعني شخص كه «أَتْقَى» عادت به طاعت كامل حق باشد، ومال خود را در راه خداوند، بدين خاطر صرف ميكند كه از گناهان پاک باشد، چنين شخصي از آتش اهل جهنم، دور نگه داشته ميشود، اگرچه الفاظ اين آيه كريمه عام و شامل هر كسي مي باشد كه مال خود را در راه خدا انفاق كند، ولي از شان نزول آيه طوري معلوم مي گردد كه در اصل، مراد از اين لفظ «اتقي» حضرت ابو بكر صديق (رض) است.
ابن ابي حاتم از عروه روايت كرده است كه هفت از مسلمانان چنان بودند كه مشركين مكه آنها را برده وغلام خود قرار داده بودند، وقتي كه آنها مسلمان شدند، به گونه هاي مختلفي تحت شكنچه و آزار قرار گرفتند، حضرت ابو بكر صديق با صرف نمودن اموال خويش، آنها را از كفار خريد و آزاد كرد، وبر اين آيه نازل گرديد. (مظهري) و مناسب به آن آخرين جمله آيه چنين است: **«وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَى»** يعني بردگاني كه حضرت صديق اكبر با صرف پول زياد آنها را خريد وآزاد نمود، احسان قبلي بر ذمه ي او نداشته كه او در پاداش آن چنين اقدامي را كرده باشد، بلكه **«إِلَّا ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»** مقصود او غير از رضاي خداوند متعال چيزي ديگري نبود.
در مستدرک حاكم از حضرت زبير منقول است كه حضرت ابوبكر صديق عادت داشت كه هر گاه مسلماني را در دست كفار اسير مي ديد، اورا مي خريد وآزاد مي كرد. واين افراد عموماًاز مردمان مستضعف بوند، والد حضرت ابو بكر صديق ابو قحافه به او فرمود: وقتي تو اين بردگان را آزاد مي كني، اين طور بكن كه چنان برده هاي را آزاد كن كه قوي وبهادر باشد، تا كه آنها فردا در مقابل دشمنان تو، به درد تو بخورند، وبتوانند، از تو حفاظت كنند، حضرت ابو بكر صديق فرمود: مقصودم از آزاد كردن آنها استفاده نيست، بلكه فقط خواهان رضاي خداوند مي باشم. (مظهري)
«الأتْقَيا»: پرهيزگارترين.

«الَّذي يؤْتي مالَهُ يتَزَكَّي» (18):
آن كسي كه مال ودارائي خود را (بدون سمعه و ريا و بدون امتنان و اذيتى، در راه الله خرج مي‌كند و) ميدهد تا خويشتن را (به وسيله اين كار، از كثافت بخل) پاكيزه بدارد.
«يتَزَكَّيا»: خود را پاك مي‌دارد و پاكيزه مي‌كند، حال يا بدل از فاعل است.

«وَ ما لأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَي» (19):
هيچ كسي بر او حق نعمتي ندارد تا (بدين وسيله به نعمتش جواب گويد و ازسوي او آن) نعمت جزا داده شود.
«تُجْزَيا»: نعمت جزا داده شود، سپاس گفته شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِلاَّ ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ ٱلأَعْلَى» (20):
بلكه تنها هدف او جلب رضاي ذات پروردگار بزرگوارش ميباشد.
«إِبْتِغَآءَ»: خواستار شدن. طلبيدن. **«وَجْهِ»**: ذات (مراجعه شود به سوره: انعام/ 52، سوره كهف/ 28، و سوره قصص/ 88).

«وَ لَسَوْفَ يرْضى» (21):
قطعاً (چنين شخصي، از كارهائي كه كرده است) راضي خواهد بود و (از پاداشهائي كه از پروردگار خود دريافت ميدارد) خوشنود خواهد شد.
«لَسَوْفَ يرْضَيا»: راضي خواهد بود. راضي خواهد شد، يعني كسي كه مال خود را صرف نمود ورضاي الهي را در نظر گرفت، استفاده شخصي مورد نظرش نبود، خداوند اورا در روز قيامت از خود نيز راضي مي گرداند.واورا به نعمت هاي عجيب ودايم در بهشت نايل مي گرداند.

انفاق:
علماء در تعريف انفاق مي فرمايند: يكي از وظايف مهم افراد در يک مجتمع اسلامي،كمک و دستگيري از نيازمندان، مساكين وفقرا است،هر كس به اندازه امكانات و توانمندي خويش وظيفه ومسوليت دارد كه خلاء هاي موجود در زندگاني افراد را جبران و كمبودهاي آنان را پاسخگو باشد. همانگونه كه خداوند نيازمند و فقير را با فقر و ناداري امتحان مي‌كند، ثروتمندان را نيز اين گونه ميآزمايد.
كمک به افراد نيازمند، فقير وبي بضاعت اگر همراه با خلوص نيت و به خاطر رضاي پروردگار صورت گرفته باشد،داراي تأثيرات بي‌شماري است. برخي از آثار آن انرا انسان در همين جهان مشاهده كرده مي تواند و برخي ديگري از اين آثار در جهان ديگر، به عنوان پاداش هاي اخروي، برايش ظاهر مي‌گردد. در تعداد كثير ي از احاديثي نبوي وروايات اسلامي به برخي از اين آثار اشاره شده است؛ از جمله پيشگيري حوادث و مرگ هاي ناگهاني و دور شدن بلاها و گرفتاري ها.

انفاق در قرآن:
در قرآن كريم در باره انفاق سفارشات بسياري شده است و در راه اين انفاق نيز رعايت اخلاص بسيار سفارش شده است. در قرآن كريم آيه اي آمده است كه هدف نهايي انفاق يعني عدم دلبستگي به علاقه مندي ها را بيان مي كند.
«لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ـ 92 آل عمران» (هرگز به مقام بر (نيكي) نمي رسيد مگر از آنچه دوست داريد انفاق كنيد) آيه انفاق: آيه 274 سوره بقره به ستايش كساني پرداخته كه در شب و روز و نهان و آشكار انفاق مي كنند و برخي آن را «آيه انفاق» گفته اند «الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانيه فلهم اجرهم عند ربهم ولاخوف عليهم و لاهم يحزنون» كساني كه ثروت ودارائي هاي خويش را در شب و روز، و نهان و آشكارا، انفاق مي كنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان براي آنان خواهد بود، و نه بيمي بر آنان است و نه اندوهگين مي شوند.»
به گفته برخي از مفسران، انفاق كنندگان بايد در انفاق خود هنگام روز يا شب، پنهان يا آشكار، جهات اخلاقي و اجتماعي را درنظر بگيرند. از آن جا كه دليلي براي اظهار انفاق به نيازمندان نيست، آن را پنهان سازند تا هم آبروي آنان حفظ شود و هم خلوص بيشتري در آن باشد و از آن جا كه مصالح ديگري مانند تعظيم شعاير و تشويق ديگران

(c) ketabton.com: The Digital Library

در كار است و انفاق، جنبه شخصي ندارد،تا موجب احترام كسي شود (مانند انفاق براي جهاد و امور خيريه و امثال آن) و با اخلاص نيز منافات ندارد، آشكارا انفاق كند.

اخلاص و ريا در انفاق:

از آيات قرآن استفاده مي شود كه اخلاص داراي درجات مختلفي است، و فضل و بخشش حق تعالي به هر شخصي به اندازه اخلاص اوست، سنگيني و سبكي ترازوي اعمال در آخرت به درجه اخلاص بستگي دارد. در سوره بقره وضعيت كساني كه اموالشان را در راه رضاي خدا انفاق مي كنند، به باغي تشبيه نموده كه در زمين نيكو باشد و باراني بسيار بر آن ببارد و ثمرش را دو برابر ثمر دهد و يا دست كم باراني اندک بر آن ببارد. بنابراين، همچنان كه زمين نيكو هميشه ثمري نيكو مي دهد، عمل صالح خالص نيز پيوسته نتيجه اي نيكو دارد و عنايت الهي شامل آن مي شود؛ چراكه خداوند بر اعمال انسان بينا است و از ميزان اخلاص اعمال او آگاه است. «و الله بما تعملون بصير» قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيرٌ مِّن صدَقَةٍ يتْبَعُهَا أَذًى وَ اللَّهُ غَنىٌّ حَلِيمٌ (بقره 263) (گفتار پسنديده (در برابر نيازمندان)، و عفو، از بخششى كه آزارى به دنبال آن باشد، بهتر است، و خداوند، بى نياز و بردبار است. اين آيه در حقيقت تكميلى است نسبت به آيه قبل، در زمينه ترک منت و آزار به هنگام انفاق، مى فرمايد: گفتار پسنديده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونتهاى آنان) از بخششى كه آزارى به دنبال آن باشد بهتر است.

اين را نيز بدانيد كه آنچه در راه خدا انفاق مى كنيد در واقع براى نجات خويشتن ذخيره مينماييد، و خداوند (از آن) بى نياز و (در برابر خشونت و ناسپاسى شما) بردبار است.

بخل:

بخل در لغت در مقابل اعطاء جود و بخشش است.اگر شخصي ثروت وداراي خويش را در جاي مناسب و شايسته صرف كند،بحيث جواد و بخشنده شناخته مي شود؛ اما اگر از صرف دارايي خويش در جاي شايسته خودداري كند، بخل ورزيده است. (مفردات الفاظ قرآن كريم، راغب اصفهاني، صفحه ۱۰۹، «بخل»).كلمه بخل ۱۲ بار و در ۷ آيه (آل عمران، آيه ۱۸۰؛ نساء، آيه ۳۷؛ توبه، آيه ۷۶؛ محمد، آيات ۳۷ و ۳۸؛ حديد، آيه ۲۴؛ ليل، آيه ۸) به صورت هاي مصدري، فعل ماضي و فعل مضارع به كار رفته است.

در آيات 5 تا 8 سوره ليل، اين كلمه در كلمه «اعطاء» قرار گرفته كه به معناي بذل و بخشش است. بنابراين، كسي كه اهل بذل و بخشش نيست، اهل بخل است.

بنابراين، در فرهنگ اصطلاحات و مفاهيم قرآني، بخل، مفهوم وسيع تري داشته و به مواردي مانند ترک كارهاي خير و جهاد و انفاق، احسان و مانند آن هم اطلاق شده است. به هر حال، بخل در فرهنگ قرآني، داراي بار معنايي گسترده تر از معناي لغوي آن است. از اين رو برخي بخل را ضد كرامت و بزرگواري دانسته و آن را به معناي منع و امساک گفته اند؛ چرا كه انسان بخيل از دادن چيزي به ديگران امساک مي كند و مانع از بهره مندي ديگران از آن مي شود.

آثار زيانبار بخل:

هر يک از مراتب بخل آثاري دارد، ولي شكي نيست كه بخل به معناي مطلق امساک در انفاق مال، نشانه اي از كفران نعمت است؛ زيرا خداوند نعمت هاي زيادي را به انسان بخشيده تا با بهره مندي از آنها بتواند خود و ديگران را براي ابديت بسازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر انسان از عقل خويش بهره نبرد و در سفاهت و جهالت بماند و در حقيقت تعقل نورزد، كفران نعمت كرده است؛ زيرا خداوند عقل را داده تا انسان خدا وخود را بشناسد و حكمت و فلسفه زندگي خود را بيابد و به درستي در مسير خدايي و رباني شدن گام بردارد.
كسي كه نعمت ها را انبار مي كند و از آن به شايستگي استفاده نمي كند، كفران نعمت كرده است. گاه اين بخل درباره خودش است و نعمتي را در اختيار دارد و به كار نمي برد و گاه نسبت به ديگري است و آن نعمت را نه تنها به ديگري نمي دهد بلكه ديگران را نيز به بخل ورزي فرمان مي دهد و تشويق ميكند. (نساء آيه ۳۷؛ الميزان، ج ۴، صفحه ۳۵۵)
كساني كه نعمت هاي الهي را به شايستگي مورد استفاده قرار نمي دهند، درحقيقت منكر قيامت و رستاخيز و پاداش آن هستند. از اين رو خداوند بخل را نشانه اي از بينش و نگرش نادرست افرادي ميداند كه قيامت و پاداش آن را منكر هستند. (ليل، آيات ۸ و ۹)

استفاده كردن ازميوه باغ بيگانه:

قبل از همه بايد گفت، آنعده از در ختان ميوه كه در سر راه عام بدون چهار ديوالي قرار دارند، واز ميوه آن استفاده بعمل ايد، از ديد شرعي كدام ممانعت نداشته، زيرا اين در ختان ملك عامه مسلمين است و ترك آن درختان بدون وجود محافظ ويا هم ديور، دليلي بر اجازه و اباحه خوردن ميوه هاي آنهاست.
حتي پيامبر صلي الله عليه وسلم براي كسي كه مثلا از باغي عبور مي كند اجازه دادند از ميوه آن باغ و بستان بخورد ولي نبايد فراموش كرد كه جمع كردن ميوه وبردن آن با خود، اجازه نمي باشد، البته اين اجازه نبوي در مورد باغ و بستاني بود كه مالك دارد، با اين وصف خوردن از ميوه و ثمرات درختاني كه جزو اموال عامه هستند به طريق اولا جايز است.
ابن عمر رضي الله عنه از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت كرده كه فرمود: **«مَنْ دَخَلَ حَائِطًا فَلْيَأْكُلْ وَلا يَتَّخِذْ خُبْنَةً»** ترمذي (1287) و ابن ماجه با اين لفظ روايت كرده: **«إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ بِحَائِطٍ فَلْيَأْكُلْ وَلا يَتَّخِذْ خُبْنَةً»** ابن ماجه (2301) و صححه الألباني في صحيح الترمذي. يعني: «هركس وارد باغي شد مي تواند از ميوه آن بخورد ولي دامن خود را از آن پر نكند» و در لفظ ديگري چنين روايت شده: «هرگاه يكي از شما از باغي عبور كرد مي تواند از ميوه آن بخورد ولي آغوش خود را از آن پر نكند».
و در حديث ديگري از ابوسعيد خدري رضي الله عنه روايت شده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«إِذَا أَتَيتَ عَلَي رَاعٍ فَنَادِهِ ثَلاثَ مِرَارٍ فَإِنْ أَجَابَكَ وَإِلا فَاشْرَبْ فِي غَيرِ أَنْ تُفْسِدَ، وَإِذَا أَتَيتَ عَلَي حَائِطِ بُسْتَانٍ فَنَادِ صَاحِبَ الْبُسْتَانِ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، فَإِنْ أَجَابَكَ وَإِلا فَكُلْ فِي أَنْ لا تُفْسِدَ»** ابن ماجه (2300) وصححه الألباني في صحيح ابن ماجه.
يعني: «هرگاه نزد (گله) چوپاني رسيدي سه بار (چوپان) را صدا بزن، اگر پاسخ داد (كه بهتر و از او اجازه بگير) وگرنه مي تواني بقدر نياز شير بنوشي بدون آنكه زياده روي كني، و هرگاه به باغي رسيدي صاحب بستان را سه بار صدا بزن، اگر پاسخ داد (كه بهتر و از او اجازه بگير) وگرنه مي تواني از ميوه آن بخوري بدون آنكه زياده روي كني».
اين احاديث دلالت ميكنند كه خوردن از ميوه باغ ديگران جايز است، البته بشرطيكه ابتدا سه بار صاحب باغ را صدا كند (مثلا بگويد: اي صاحب اين باغ) اگر پاسخ داد از او كسب اجازه كند، و اگر پاسخي نداد مي تواند بقدر نياز از ميوه باغ او بخورد بدون آنكه بخواهد زياده روي كند و مقداري هم با خود حمل كند و ببرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام ابن قدامه در كتاب (المغني) (332/9) آورده: «امام احمد گفته: اگر (باغ) ديواركشي نشده بود (يعني اطراف باغ را با موانعي نگرفته بودند) در آنصورت اگر گرسنه بود از (ميوه باغ) بخورد، و اگر گرسنه نبود پس چيزي از آن نخورد. و گفته: چندين تن از اصحاب پيامبر صلي الله عليه وسلم چنين كردند، اما اگر بر اطراف (باغ) ديوار كشيده شده بود، از آن مخور؛ زيرا اين ديوار مثل حريم (براي آن باغ) است (و دلالت بر عدم اجازه مالک باغ دارد).. و از ابوزينب تيمي روايت شده كه گفت: با انس بن مالک و عبدالرحمن بن سمره و ابو برده (از اصحاب پيامبر صلي الله عليه وسلم) مسافرت كردم و آنها از بستان و باغ عبور مي كردند و از آن مي خوردند. و اين قول عمر و ابن عباس و ابوبرده نيز هست. عمر گفته: بخور ولي از آن نبريد. و باز از امام احمد روايت است كه گفته: از ميوه زير درخت بخور، و اگر زير درخت ميوه اي نيافتاده بود پس نبايد از ميوه مردم بخوري،.. و سنگ و چوب به ميوه پرتاپ مكن، زيرا با اينكار خراب مي شود (و اين زياده روي است)....

پس اگر (اطراف باغ) ديواركشي شده بود، داخل شدن به آنجا جايز نيست؛ به دليل اين گفته ابن عباس رضي الله عنه: اگر بر گرد آن ديوار بود اين حريم (باغ تلقي) مي شود، پس از آن مخور، و اگر بر گرد آن ديوار نبود، ايرادي ندارد (از ميوه آن بخوري). وانگهي؛ ديواركشي باغ دلالت مي كند كه مالک آن بخيل و تنگ نظر است و به (خوردن ميوه هاي باغش) اجازه نمي دهد».

اما شيخ ابن عثيمين مي گويد: «مشروط (كردن جواز يا عدم جواز خوردن ميوه) به وجود ديوار دور آن محل نظر است؛ زيرا الفاظ حديث اينگونه است: (من دخل حائطا) يعني هركس وارد حائطي شد، و حائط آنچيزي كه دور چيزي را احاطه مي كند، و بر اين اساس فرقي بين نخلستاني كه دور آن حائطي باشد با باغي كه دور آن حائط نشده نيست، و آنچه از سنت روشن مي شود؛ شرط (تنها) اينست كه علاوه بر خوردن چيزي باخود نبرد، و به درخت چيزي پرتاپ نكند بلكه با دستش ميوه را بچيند، و يا اگر بر زمين افتاده (از آن بخرد). همچنين شرط شده كه سه بار مالک (باغ) را صدا زند، اگر جواب داد از او اجازه بگيرد، و اگر پاسخ نداد از آن بخورد، اين آنچيزي است كه حديث بر آن دلالت مي كند، و امام احمد رحمه الله نيز بر همين رأي است. ولي جمهور معتقدند كه اينكار جايز نيست و احاديث وارده را بر اوائل اسلام يا اوائل هجرت حمل نمودند آن زماني كه مردم فقير و نيازمند بودند ولي در صورت نبود نياز جايز نيست، ولي رأي صحيح انست كه اين (حكم) عام است (چه فرد محتاج باشد يا نباشد)» « الشرح الممتع» (339/6).

بطور خلاصه:

خوردن از ميوه درختان كه در كنار سرک ها، جاده و راه هاي عمومي وبخصوص درختاني كه صاحب مالكي ندارند جايز است، همچنين خوردن از ميوه و ثمره باغ و بستاني كه مالک دارد با رعايت شروط سابق جايز است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الضُّحَى

جزء – (30)

سورة الضُّحَى «مكه» نازل شده داراي يازده آيه ميباشد

وجه تسميه:

اين سوره مباركه بدان جهت «**ضُّحَى** » ناميده شد كه كلمه آغازين آن «وَٱلضُّحَىٰ١» [الضحى: 1] است والله متعال در آن به « **ضُّحَى** » كه آغاز روز است، قسم خورده است تا به اهميت اين وقت مهم نورانى توجه داده باشد و نيز بدان جهت كه اين سوره در شأن رسول اكرم صلى الله عليه وسلم كه نور محض بودند، نازل شده است.

از امام شافعى (رح) نقل شده است كه فرمود: گفتن «الله اكبر» يا «الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر» در آخر سوره « **ضُّحَى** » و پايان تمام سوره‌هاى بعد از آن سنت است.

مفسران در بيان وجه مناسبت اين تكبير گفتن نقل كرده‌اند: ارسال وحى مدتى بر رسول الله صلى الله عليه وسلم به تأخير افتاد سپس فرشته آمد و سوره «ضحى» را تماماً بر ايشان القا كرد و ايشان از سر شادى و فرحت تكبير گفتند. اما ابن كثير مى‌گويد: «اين روايت متكى بر اسنادى نيست كه بتوان بر آن به صحت يا ضعف حكم كرد».

پيوند وارتباط سوره الضُّحَى با سوره الليل:

چون الله متعال سوره ليل را پايان داد به اينكه اتقى را آن قدر ثواب بدهد تا راضى شود، سوره **ضُّحَى** را افتتاح نمود به اينكه پيامبرش را خشنود نمايد به آنچه به او در روز قيامت از كرامت و مقام عطا نمايد.

تعداد آيات، كلمات وحروف سوره الضُّحَى:

سورة **«الضُّحَى»**، در مكة مكرمه و براي دلداري پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم نازل شده است.

سورة **«الضُّحَى»** از جملة سوره هاي مكي بوده، داراي (1) ركوع، (11) يازده آيت، (40) چهل كلمه، (166) يكصدو شصت وشش حرف و (68) شصت وهشت نقطه است. (لازم به ذكر است كه أقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره هاى قرآن متفاوت ومختلف است. براى تفصيل اين مبحث ميتوانيد به سورۀ الطور، تفسير احمد مراجعه فرمايد.)

اين سوره در شرايط در مكة مكرمه نازل گرديد، كه نزول وحي براي مدت كوتاهي بر پيامبر صلي الله عليه وسلم قطع شده بود، از يک سو قطع مؤقتي نزول وحي، باعث اضطراب و پريشاني پيامبر صلي الله عليه وسلم بود، و نمي دانست كه چرا وحي بالايش قطع شده و در فكر و تشويش اين بود كه گويا اشتباهي از او سرزده و از اين بابت پروردگار مهربانش از او ناراض شده و يا هم كدام علت ديگري در ميان بود!

از سوي ديگر تبليغاتي وسيع در بين دشمن در جريان بود و آنان در اين تبليغات خويش ميگفتند: خداي كه محمد صلي الله عليه وسلم ادعاي رابطه وحي را با او داشت، وي را تنها گذاشته، رابطه اش را با او قطع كرده، اين خدا كه پيامبر مدعي ارتباط آن بود، خدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

نه بلكه جن بود كه پيامبر را وسوسه ميكرد و او آنرا وحي الهي مي پنداشت، اين جن، ديگر با قطع رابطه نموده است.
درگيرودار اين تشويش و پريشاني وتبليغات شديد دشمن بود كه اين سوره نازل شد وطي آن پروردگار با عظمت ما، به پيامبر صلي الله عليه وسلم اطمينان خاطر داده شد كه پرودگارت ترا نه كنار گذاشته ونه دشمن پنداشته، بلكه در قطع مؤقت وحي حكمتي بي نهايت حكيمانه مضمر است، مثل كه در آمدن شب بعد از سپري شدن گرماي شديد روز مضمر است.

اسباب نزول سوره«الضُّحَى»:

در باره اسباب نزول سوره **«الضُّحَى»:** (در تفسير معارف القران دانشمند شهير جهان اسلام مولنا مفتي محمد شفيع عثماني ديوبندي) مينويسد:
در بخاري و مسلم روايت حضرت جندب بن عبد الله آمده است: و ترمذي از حضرت جندب روايت كرده است كه روزي انگشت آن حضرت مجروح گرديده و از آن خون جاري شد، آنحضرت فرمود: آن انت الااصبع دميت وفي سبيل الله مالقيت يعني، تو انگشتي بيش نيستي كه خون آلوده شده آي، ودر راه خدا به تو مشقت وارد شده است (لذا باكي نيست) حضرت جندب با ذكر اين واقعه، فرمود كه پس از اين، (ظرف چند روزي) حضرت جبرئيل وحي نياورد، پس مشركان مكه به طعنه زني پرداختند، كه خداي محمد صلي الله عليه وسلم، او را رها ساخته و از او نارضي شده است، بر اين واقعه اين سوره نازل گرديد.
در روايت حضرت جندب كه در بخاري آمده است چنين ياد اوري شده كه دوشبي آن حضرت صلي الله عليه وسلم براي نماز تهجد بلند نشد، بحثي از تاخير وحي در آن نيست، و در روايت (ترمذي) بحثي از بلند نشدن براي نماز تهجد نيست، فقط بحث از تاخير وحي است، روشن است كه در اين دو روايت نمي تواند تعارضي باشد، امكان دارد هر دو امر اتفاق افتد، راوي گاهي اين را ذكر كرده باشد و گاهي آن ديگر را، وآن زني كه به آن حضرت صلي الله عليه وسلم طعنه زده بو د (ام جميل) همسر ابو لهب بود، چنان كه در روايات ديگر آمده است، وقايع تاخير وحي چند بار اتفاق افتاد، يكي هنگام شروع نزول قرآن واقع شد، كه به آن زمان فترت وحي اطلاق گرديده است و اين از همه طولاني تر بود.
يكي ديگر زماني پيش آمد كه مشر كان يا يهود، نسبت به حقيقت روح از آنحضرت صلي الله عليه وسلم سوال كردند، آن جناب صلي الله عليه وسلم وعده اي جواب را به بعد موكول كرد اما از گفتن ان شا ء الله را فراموش كرد، ودر اثر آن چند روزي در نزول وحي تاخير پديد آمد، لذا مشر كان به طعنه زني پرداختند كه خداي محمد صلي الله عليه وسلم از او ناراضي شده واورا رها ساخته است، اينگونه وقايع سبب نزول سوره ي «ضحي» قرار گرفتند، لازم نيست كه همه ي اين وقايع به يكبار پيش بيايد، بلكه ميتواند عقب وجلو قرار گيرند.
طبراني، ابن ابو شيبه در «مسند» خود واحدي وديگران به سندي كه در آن نام شخصي است كه شناخته نشده از حفص بن سعيد قرشي از مادرش و او نيز از مادرش خوله كه خدمت گزار رسول الله صلي الله عليه وسلم بود روايت ميكنند: چوچه سگي وارد خانه پيامبر صلي الله عليه وسلم شده وبه زير تخت رفته ودر همانجا مرده بود، رسول الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

صلي الله عليه وسلم چهار روز در انتظار ماند وحي نيامد. گفت: اي خوله در خانه فرستاده خدا چه رخ داده است كه جبرائيل آمين نمي آيد، با خود گفتم: بهتر است خانه را جمع وجور و تنظيف نمايم، زمانيكه زير تخت را جارو مي زد، لاشه چوچه سگي را كه در آنجا مرده بود بيرون آورد.
رسول الله صلي الله عليه وسلم در حالي كه در ميان پيراهن خود مي لرزيد آمد وهر وقت كه وحي نازل مي شد در آن حال اندام مبارک اش مرتعش مي گرديد، انگاه خداي بزرگ «وَالضُّحَى... تا... فترضي» را نازل كرد.
حافظ ابن حجر گفته است: موضوع دير آمدن جبرئيل به سبب چوچه سگ مرده مشهور است اما سبب نزول آيه بودنش غريب بلكه شاذ مردود است.
ابن جرير از عبد الله بن شداد روايت كرده است: خديجه (رض) به رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت: فكر مي كنم خدايت از تو بيزار شده است. پس اين آيه نازل شد.
همچنان از قول عروه روايت مي كند: جبريل آمين بسيار دير به حضور پيامبر صلي الله عليه وسلم نيامد وآن بزرگوار شديداً بي تاب شد.ام المؤمنين خديجه گفت: فكر مي كنم پروردگارت از تو بيزار شده است كه اين همه بيتابي از تو ديده مي شود. پس اين آيه نازل شد. هر دو روايت مرسل وروايان آنها ثقه وراستگو هستند.
حافظ ابن حجر ميگويد: ظاهراً معلوم مي شود كه ام جميل وخديجه هر دو اين سخن را گفته اند.خديجه (رض) براي اظهار همدردي وام جميل پيامبر را سرزنش كرده است.

محتوای سورة «الضُّحَى»:

طبق برخي از روايات وقتی پيامبر صلي الله عليه وسلم بر اثر تاخير و انقطاع موقت وحی پريشان وناراحت بود، و زبان دشمنان نيز باز شده بود، اين سوره نازل شد و همچون باران رحمتی بر قلب پاك پيامبر صلي الله عليه وسلم نشست.
اين سوره با دو قسم آغاز می شود، سپس به پيامبرصلي الله عليه وسلم بشارت می دهد كه پروردگار هرگز تو را رها نساخته است.
بعد به او نويد ومژده می دهد كه خداوند آنقدر به او عطا می كند كه خشنود شود.
و در آخرين مرحله، گذشته زندگانی پيامبرصلي الله عليه وسلم را در نظر او مجسم می سازد كه خداوند چگونه او را هميشه مشمول انواع رحمت خود قرار داده، و در سخت ترين لحظات زندگی حمايتش نموده است.
و لذا در آخرين آيات به او دستور می دهد كه (به شكرانه اين نعمتهای بزرگ الهی) با يتيمان و مستمندان مهربانی كند و نعمت الله را بازگو نمايد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة «الضُّحَى»

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايندۀ ومهربان

وَالضُّحَى ﴿١﴾ وَاللَّيلِ إِذَا سَجَى ﴿٢﴾ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ﴿٣﴾ وَلَلآخِرَةُ خَيرٌ لَكَ مِنَ الأولَى ﴿٤﴾ وَلَسَوْفَ يعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ﴿٥﴾ أَلَمْ يجِدْكَ يتِيمًا فَآوَى ﴿٦﴾ وَوَجَدَكَ ضَالا فَهَدَى ﴿٧﴾ وَوَجَدَكَ عَائِلا فَأَغْنَى ﴿٨﴾ فَأَمَّا الْيتِيمَ فَلا تَقْهَرْ ﴿٩﴾ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ ﴿١٠﴾ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿١١﴾

ترجمة مؤجز سورة الضُّحَى:

«وَالضُّحَى» (1) قسم به چاشتگاه (هنگام كه آفتاب برآيد و همه جا را فراگيرد)،

«وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» (2) وقسم به شب در آن هنگام كه آرام گيرد، (تيره وسياه شود)

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (3) كه خداي توهرگز تو را وانگذاشته (وبه دشمن نگرفته)

«وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» (4) وحتماً آخرت وآينده، بهتر است برايت از نخست (وگذشته)

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (5) و بزودى پروردگار به تو خواهد داد و بخشيد تا تو راضي شوى.

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى» (6) آيا يتيمت نيافت و پناه داد؟!

«وَوَجَدَكَ ضَالّاً فَهَدَى» (7) و تو را گمشده يافت و هدايت كرد، و تو را از دين و دانش نا اگاه يافت، و به شرعيت واحكام آن را نمود.

«وَوَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنَى» (8) و تو را فقير يافت و بي نياز ساخت،

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» (9) پس تو (اي محمد) حال كه چنين است يتيم را دل مشكن وحق اورا مگير،

«وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (10) و سائل را از خود مران،

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (11) و نعمتهاى پروردگارت را بازگو كن! (و نعمت هاي پروردگارت كه پيامبري و قرآن است به مردم خبرده و برسان و بخوان با آن نيكوئي كه با توكرد).

تفسير سوره

«وَالضُّحَى» (1):

(قسم به ضحي) ضحي نام وقت بالا آمدن آفتاب در آغاز روز است. يعني: قسم به روشنايي روز.

دليل قسم: بيان خبر مهم، از اسلوب عرب و براى جلب توجه است.

منظور از روشنايى و نور، محمد صلى الله عليه وسلم است كه در تاريكى شرک، نور هدايت بودند.

بايد گفت كه: روشنى روز و تاريكى و آرامش شب دو نعمت بزرگ الهى است كه مورد قسم پروردگار با عظمت قرار گرفته است.

«وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» (2):

(وقسم به شب چون بپوشد» اصمعي ميگويد: «سجو شب، پوشيدن آن روز راست،

(c) ketabton.com: The Digital Library

مانندي كه شخص جامه را بر خويشتن مي‌پوشاند». دليل اين‌كه حق تعالي در سوره قبل شب را بر روز مقدم و در اين سوره مؤخر ذكر كرد، توجه دادن به فضيلت هر يك از شب و روز ميباشد زيرا شب فضيلت سبقت را دارد و روز فضيلت نور را، دليل اين‌كه فقط به وقت چاشت و شب سوگند خورد، توجه دادن به اهميت و ارزش وقت و زمان است كه گذر روز و شب بر آن دلالت مي‌كند و دليل اين كه مخصوصاً از وقت چاشت يادآوري كرد اين است كه اين وقت، وقت گردهم آمدن مردم و انس‌گرفتن آنها با يك ديگر بعد از تنهايي شب است.

ابن عباس (رض) فرموده است: سَجی یعنی با تیرگیش روی آورد.(خازن ۲۵۸/۴.)

نظریات وآرای مفسران در تفسیر آیه:

1 - قسم به شب چون آرام گیرد.

2 - قسم به شب چون تاریکی همه جا را فرا گیرد.

3 - قسم به شب چون همه جا را سیاه و تار می کند.

4 - قسم به شب چون طولانی است و برای عبادت و نماز، فرصت است.

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (3):

جواب قسم اين است: «پروردگارت تو را و انگذاشته» بسان واگذاشتن كسي كه با كسي وداع مي‌كند پس او وحي را از تو قطع نكرده است «و بي مهر نشده است» بر تو و با تو بغض و نفرت نورزيده است.

مفسرين در تفاسير خويش مي نويسند «والضحي» به معناي نور است و با نزول وحي تناسب دارد و «والليل» به معناي شب است و با انقطاع وحي تناسب دارد و آيه مذكور به اين معناست كه خداوند با پيامبر قهر نيست!

بدين وسيله سخن مشركين را رد كرده است كه می‌گفتند: خدا محمد را رها كرده است. و جواب قسم همان است.

«مَا وَدَّعَكَ»: تو را ترک و رها نکرده است. به ترک تو نگفته است. « وَدَّعَ»: یعنی خداحافظی کرد. «وَدَّعَکَ »یعنی از تو خداحافظی کرد. «مَاوَدَّعَک» یعنی از تو خداحافظی و وداع نکرد.

«مَا قَلَیا»: یعنی عصبانی نشد و دشمن نداشته است.

«وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» (4):

(و قطعاً آخرت براي تو بهتر از دنياست» در اين آيه متبركه ميتوان نقاط مهم ذيل را به برسي گرفت:

اول اينكه؛ گفته شده است كه آخرت برايت بهتر از دنيا است.

دوم اينكه؛ «اينده اي» بهتر وروشني نسبت به گذشته در انتظار تو است.

سوم: اينكه تابش وحي برتو، پس از اين توقف، در حالت بهتر وآسان تر از سابق خواهد بود، در گذشته در يافت وحي بر تو شاق ودشوار مي گذشت، ولي در آينده بشكل بهتر و آسان تر آنرا آخذ ودر يافت خواهي كرد.

سيرت نويسان مي نويسند كه: در برخي از اوقات در يافت وحي بر پيامبر صلي الله عليه وسلم چنان دشوار مي گذشت كه در سرماي سخت زمستان از همه وجودش عرق سرازير مي شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حديث شريف به روايت ابن‌مسعود رضي الله عنه آمده است كه فرمود: رسول الله صلّي الله عليه و سلّم بر روي بوريا خوابيده بودند و درشتي بوريا بر پهلوي مبارك اثر گذاشته بود پس چون بيدار شدند، من شروع به دست كشيدن بر پهلويشان كردم و گفتم: يا رسول‌الله! آيا به ما اجازه نمي دهيد كه چيزي را بر روي بوريا براي شما هموار كنيم؟ فرمودند: «ما لي وللدنيا، إنما مثلي ومثل الدنيا كراكب ظل تحت شجرة ثم راح وتركها: مرا چه‌كار است با دنيا، جز اين نيست كه مثل من و مثل دنيا، همچون مثل شخص سواري است كه لختي در زير درختي درنگ كرده است، سپس رفته و آن را ترك نموده است».

طبراني در «معجم اوسط» از ابن عباس (رض) روايت كرده است: رسول الله فرمود: «شهر ها وسرزمين هايي را كه امتم بعد از من فتح مي كنند، برايم اشكارا نشان داده شد و مشاهده آنها خرسندم ساخت، پس خداي بزرگ «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى»را نازل كرد. (اسناد اين روايت حسن است)

حاكم و بيهقي در «دلائل النبوه» و طبراني و ديگران از ابن عباس (رض) روايت كرده اند: شهر ها و دهاتي كه يكي بعد از ديگر مغلوب مسلمانان گرديد ه وفتح مي شدند آشكارا به پيامبر نشان داده شد. پيامبر از مشاهده آنها بي نهايت خرسند گرديد.

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (5):

«و البته پروردگارت به‌زودي به تو ميبخشد» گشايش در كار دين، پاداش عظيم، اعلي عليين بهشت، حوض كوثر و نعمت شفاعت براي امتت را در آخرت «پس خشنود ميشوي» به اين بخشش ها و پاداشها.

فترضى:

از ماده‌ی رضایت است. رضا به حالتی گفته می‌شود که هیچ‌گونه اعتراضی در انسان از لحاظ درونی وجود نداشته باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی شفاعت را به او عطا می‌کند تا راضی شود؛ چون روایت است که پیامبر صلّی الله علیه و سلم امتش را به یاد آورد و فرمود: بار خدایا! امتم، امتم، و گریه را سر داد. آنگاه الله متعال به جبرئیل گفت: پیش محمد برو و از او بپرس چرا گریه می‌کنی؟ -در صورتی که الله به همه چیز آگاه است-جبرئیل نزد پیامبر صلّی الله علیه و سلم آمد و از او پرسید، پیامبر صلّی الله علیه و سلم جریان را به او گفت، آنگاه الله به جبرئیل گفت: نزد محمد صلّی الله علیه و سلم برو و به او بگو: در مورد امتش ما او را راضی خواهیم کرد، و او را ناراحت نمی‌کنیم.(اخراج از مسلم.).

همچنان در حدیث آمده است: از هر پیامبری درخواستی قبول می‌شود. تمامی پیامبران درخواست خود را در دنیا مطرح کردند، اما من درخواستم را شفاعت امتم در روز قیامت قرار داده‌ام. (اخراج از شیخان.).

مفسر خازن در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: بهتر آن است ظاهر آیه منظور شود، تا شامل خیر دنیا و آخرت گردد؛ چون الله در دنیا پیروزی و غلبه بر دشمنان و کثرت پیروان و فتوحات فراوان را به او عطا کرد و دینش را غالب و پیروز گرداند و امتش را بهترین امت قرار داد. و در آخرت شفاعت عام و مقام محمود و غیره را به او عطا فرموده است؛ یعنی خیر دو عالم را به او داده است.(تفسیرخازن ۲۶۰/۴.« لباب التأويل فی معانی التنزيل» معروف به «تفسیر خازن» تألیف علی بن محمد بغدادی (م، ۷۲۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

هـ) مشهور به خازن.).
همچنان در حديث شريف آمده است كه چون اين آيه نازل شد، رسول الله صلّي الله عليه و سلّم فرمودند: «إذن لا أرضي و واحد من أمتي في النار: پس حالا كه چنين است؛ من راضي نميشوم تا يكي از امت من در دوزخ باشد».

شأن نزول اين آيه مباركه:

شأن نزول اين ايه مباركه مانند شأن نزول آيه قبل است. ابن‌عباس رضي الله عنهما روايت مي كند: سرزمين هايي كه بر امت آن حضرت صلّي الله عليه و سلّم فتح ميشود شهر به شهر بر رسول الله صلّي الله عليه و سلّم عرضه شد و ايشان بدان مسرور گرديدند آنگاه نازل گرديد: « وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.».
بعد از اينكه وعده‌ی گرانقدر را به او داد، نعمت‌های دوران كودكی‌اش را به او يادآور شد، تا خدايش را سپاسگزار باشد و فرمود:

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى» (6):

«مگر تو را يتيم نيافت پس جايت داد؟» يعني: پرودگارت تو را يتيم بدون پدر يافت آن‌گاه برايت مأوايي قرار داد كه به آن جاي گيري و سروسامان يابي، آن مأوي خانه جدت عبدالمطلب و كاكايت ابو طالب بود زيرا رسول الله صلّي الله عليه و سلّم هنگامي‌كه در شكم مادر شان بودند يا بعد از تولد، پدر خود را از دست دادند، سپس مادرشان آمنه دختر وهب نيز در شش سالگي ايشان وفات يافت و ايشان تا هشت سالگي تحت سرپرستي پدركلان خود عبدالمطلب قرار داشتند و بعد از آن كه او درگذشت، ابو طالب كاكايش سرپرستي ايشان را بر عهده گرفت و تا چند سال بعد از بعثتشان به پيامبري كه ابوطالب درگذشت، او پيوسته حامي و پشتيبانشان بود.
مفسرين مينويسند: حكمت در اين‌كه الله عزوجل آن حضرت صلّي الله عليه و سلّم را يتيم برگزيد اين بود تا ايشان قدر يتيمان را بشناسند و به حق آنان و سروسامان دادن به اوضاع شان بپردازند چنان‌كه وقتي رسول الله صلّي الله عليه و سلّم با وصف يتيمي به نبوت و رسالت برانگيخته شدند، اين خود نشانه عظيمي از نشانه هاي صدق و صحت رسالت ايشان گرديد.
در حديث شريف آمده‌است كه چون مردي نزد رسول الله صلّي الله عليه و سلّم از قسوت قلبش شكايت كرد، آن حضرت صلّي الله عليه و سلّم به وي فرمودند: «اگر مي‌خواهي دلت نرم شود، بر سر يتيم دست عطوفت بكش و مسكين را غذا ده».
همچنين در حديث شريف آمده‌است: «من و سرپرست يتيم (در بهشت) مانند اين دو انگشت به‌هم نزديك هستيم» و به دو انگشت سبابه و وسطاي خود اشاره كردند.

«وَوَجَدَكَ ضَالّاً فَهَدَى» (7):

«و تو را سرگشته يافت پس هدايت كرد» يعني: اي پيامبر! حق تعالي تو را از چگونگي ايمان غافل يافت به طوري كه نمي‌دانستي ايمان چيست و تو را از آنچه كه برايت از كار نبوت اراده كرده بود، غافل يافت و تو نمي‌دانستي كه قرآن چيست و نه از شرايع و احكام الهي آگاه بودي پس تو را بدينها راه نمود. گفتني است كه در اينجا نميتوان «ضلال» را بر آنچه كه در مقابل «هدي» است، حمل‌كرد زيرا انبيا عليهم السلام از گمراهي معصوم و مصؤن اند بلكه «ضلال» در اينجا به‌معني ندانستن احكام شرعي و عدم آگاهي از امر نبوت است چنان كه بيان شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عباس (رض) است: یعنی در سن بچگی در دره‌های مکه گم شده بود. و عده‌ای نیز می‌گویند وقتی با کاکایش به شام رفته بود در راه از نزدکایش گم شد.

«ضَالّاً»: ضال در اینجا به معنی حیران است که تا حدودی معنی دقیقی است. یعنی پیامبر می‌دانست که عرب‌ها در جاهلیت هستند، می‌دانست که قومش به گمراهی افتاده‌اند، ولی نمی‌دانست که آنها را چگونه به مسیر الله هدایت کند، بنابراین حیران و سرگشته شده بود.

«فَهَدَى» یعنی الله تو را هدایت کرد و آن هدایت را در اختیار تو گذاشت و به تو برنامه‌ای داد تا بتوانی مسیر تاریخ را تغییر دهی. تو را فقیر یافت و بی‌نیاز کرد. خدیجه را مسخر تو گردانید (تنها موردی بود که زنی تمام غرورش را زیر پا گذاشت و به خواستگاری پیامبر رفت و این بسیار مهم است). هدایتی که تمام شخصیت تو را دگرگون کرد، هدایتی که به تعبیر خودِ قرآن در سوره‌ی نجم، الله تنها پیامبری که از میان تمامی پیامبران، تمام ابعاد شخصیتی او را تزکیه، گزینش و تأیید کرده، پیامبر اسلام است؛ زیرا الله دل، زبان و اخلاق و چشم و همه‌ی ابعاد شخصیتی پیامبر را تأیید کرده است.

«وَوَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنَى» (8):

«و نیاز مندت یافت و بي نیاز ساخت » یعني: اي پیامبر! حق تعالي تو را فقیر و عایله مند و بي مال و منال یافت پس بي‌نیازت کرد؛ با رزق و روزي که به‌تو از طریق فتوحات سر زمین ها و اماکن کفار بخشید.

یا معني این است: تو را قبل از رسالت نخست با تجارت در مال خدیجه دختر خویلد اولین همسرت، توانگر ساخت سپس با مال ابوبکر رضي الله عنه آن‌گاه با مال انصار و سپس با نیل به غنیمت بعد از رسالت و بعد از هجرت و نیز تو را توانگر ساخت؛ با قانع ساختنت به روزي اندك چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لیس الغني عن کثرة العرض ولکن الغني غني النفس: توانگري از بسیاري مال و ثروت نیست بلکه توانگري، توانگري و بي نیازي نفس است».

عائل: یعنی فقیر و عیال وار. از ماده‌ی عال، یعول است. یعنی کسی که عیال‌وار است و درآمد او کفایت نمی کند.

فاغنی: از ماده‌ی غنی است، به معنی حالتی که مثل رضا در انسان ایجاد می‌شود و احساس نیاز به هیچکس و هیچ چیزی پیدا نمی‌کند. یعنی بی نیاز کرد.

بعد از این که سه نعمت را بر او بر شمرد، ایشان را به سه چیز توصیه کرده و می فرماید:

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» (9):

«پس اما یتیم را پس خشونت مکن» یعني: اي پیامبر! تو نیز به پاس این همه نعمت، به‌سبب ضعف و ناتواني یتیم بر مال و حقش مسلط نشو بلکه حقش را به او بده و یتیمي خودت را به یاد آور.

وجود اطفال یتیم که پدر یا والدین خود را در طفولیت از دست داده‌اند در هر جامعه‌اي اجتناب ناپذیر است. در همه‌ي ادیان الهي ابراهیمي به این کودکان توجه بعمل آمده است و بر ضرورت تعهّد در برابر آنان، حفظ حقوقشان و اظهار لطف به آنان تأکید میکنند.

پروردگار با عظمت ما پیروان ادیان الهي از جمله به بني اسرائیل هدایت به نیکي به ایتام نموده وازجمله عهدي است که خداوند از بني اسرائیل در مورد گرفته شده است: **«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى**

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَالْمَسَاكِينِ»؛ (سوره بقره آيه 83) «به ياد آوريد زماني را كه از بني اسرائيل پيمان گرفتيم كه جز خداوند يگانه را پرستش نكنيد و به پدر و مادر و خويشاوندان و يتيمان و بينوايان نيكي كنيد.»

اين آيه ي شريفه، احسان به چند گروه را از وظايف ضروري اهل ايمان و از مصاديق اعمال شايسته دانسته است كه يتيم نوازي از جمله آنان است؛ چرا كه بندهاي اين ميثاق، عام است و به بني‌اسرائيل اختصاص ندارد؛ بلكه از اصول حقيقي دين الهي است كه در همه‌ي شرايع مقدسه بوده است و تغيير نميكند.

قرآن عظيم الشان ميفرمايد: **«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ»** (بقره / 177) (نيكي (تنها) اين نيست كه به هنگام نماز صورت خود را به سوي مشرق و مغرب كنيد بلكه نيكوكار كسي است كه به خدا و روز رستاخيز و فرشتگان و كتاب آسماني و پيامبران ايمان آورد و مال خود را با تمام علاقه اي كه به آن دارد به خويشاوندان و يتيمان و از كار افتادگان و... انفاق كند....)

هكذا در (آيه: 152 سوره انعام) ميفرمايد: **«ولا تقربوا مال اليتيم الاّ بالتى هى احسن)** به مال يتيم نزديك مشويد جز به بهترين وجه.»

قرآن كريم با تعبيرات گيرا و گويا، مسئوليت مردم و دولت اسلامي را در باره‌ي ايتام برشمرده است. اين كتاب مقدس و آسماني با برترين شيوه از ايتام تجليل و بر رسيدگي به امور مادي و معنوي، فردي و اجتماعي آنان تأكيد ميكند. همچنين كوتاهي در سرپرستي آنها را توبيخ كرده، سبب كيفر دنيوي و اخروي ميداند.

قرآن مجيد در آيات مختلف، نيكي و رسيدگي به امور مادي و معنوي افراد يتيم را پس از احسان به والدين و نزديكان قرار داده و اين نيكي را يكي از زمينه هاي سازندگي اخلاق و مبارزه با بخل، غرور و مفاسد اخلاقي معرفي كرده است.

يتيم:

يتيم در لغت عرب، به شخص نا بالغ گفته مي‌شود كه پدرش را از دست داده (فوت كرده) باشد و پس از بلوغ اين اسم از او برداشته شود. (لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بيروت، سوم، 1414 ق، ج 12، ص 645.)

از ديدگاه شرع مقدس اسلام طفل يتيم با از دست‌دادن سايه‌ي پرمهر پدر، احساس خلأ و كمبود فراوان ميكند كه اين خلأ با محبت و دوستي قابل جبران است.

مادران مهربان و دلسوز، اين كمبود را تا حدودي جبران مي‌كنند؛ ولي اسلام، همگان را مكلف كرده است تا در صورت وجود مادر يا سرپرست، او را در قبال اين امر مهم ياري كنند و در غير اين صورت آنها را تحت حمايت خويش قرار دهند.

دين مبين اسلام، حقوقي را در قبال ايتام واجب كرده است كه شناخت آن حقوق، ما را در انجام وظايف ومسوليت هاي ما كمك ميكند.

قابل تذكر است كه: رسول الله صلّي الله عليه و سلّم با يتيمان به نيكي، شفقتي ومهرباني زايد الوصفي رفتار كرده و در حق آنان به نيكي هدايت ودساتير متعددي در زمينه اهتمام وتوجه در حق ايتام صادر فرموده است.

«وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (10):

«و اما بر سائل چيغ نزن» يعني: هرگاه فقير، مسكين و نيازمند جهت رفع نيازمنديش به

(c) ketabton.com: The Digital Library

عنوان کمکی از تو چیزی در خواست کرد، بر او چیغ نزن و او را از خود مران زیرا تو خود نیز فقیر بوده‌اي پس یا به او غذا و خوراکي بده و یا هم او را به نرمي و ملایمت برگردان. قتاده فرموده است:یعنی گدا را با نرمش و گشاده‌رویی جواب ده.
مفسران این آیه مبارکه را به دومعنا ترجمه و تفسیر فرموده اند:
اگر سائل را به معنای نیازمند جویای کمک بگیریم، معنای این عبارت آن خواهد بود که اگر توان کمک به او را داشتی که کمک کن و اگر هم نداشتی با نرمی و ملاطفت معذرت خواهی کن، ولی به هیچ وجه او را ازخود مران و طرد نکن. از لحاظ این معنا، این دستور درجواب به این احسان الله متعال است که: «و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید.» اگر سائل را به معنای سوال کننده، یعنی کسی که درباره ی دین می پرسد بگیریم، معنای آن این خواهد بود که چنین کسی هر اندازه که نادان و به دور از فرهنگ و تربیت باشد و به ظاهر پرسش خود با مشکل ذهنی و فکری خود را به هر نحو غیر منطقی ای که مطرح کند، در هر حال با شفقت به او پاسخ بده و همانند انسانهای تندخوي مدعی علم و دانش آنان را نهیب نزن و طرد نکن. از لحاظ این معنا این ارشاد در پاسخ به این احسان خدای بلندمرتبه است که: «و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد.»
ابوالدرداء، حسن بصری، سفیان ثوری و برخی دیگر از علما ومفسران،همین معنا را ترجیح داده اند، چراکه از لحاظ ترتیب کلام این ارشاد در پاسخ به ووجدك ضالا فهدی قرار می گیرد. (تفهیم القرآن)

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (11):

دربارۀ نعمت پروردگارت که آن را بر تو کامل ساخته سخن بگو، آثار رحمتش بر خویشتن را منتشر نما، نعمت‌های پروردگار کریم و منّان را با شکران یادآوری کن و با جحود و انکار از آن‌ها چشم پوشی مکن.
مفسرآلوسی فرموده است: یعنی تو یتیم و ره گم کرده و بینوا بودی، اما الله تو را پناه داد و هدایت و بی‌نیاز کرد. پس در این سه مورد نعمت الله متعال را فراموش مکن و نسبت به یتیم مهربان باش و به گدا رحم کن؛ چون خودت مزه‌ی یتیمی و بینوایی را چشیده‌ای، و مردم و بندگان را به راه راست هدایت کن همان‌طور که خدا تو را هدایت کرد.(تفسیر روح المعانی ۱۶۴/۳۰.).
باید گفت که: به پیامبر صلي الله علیه وسلم ثروت و داراي از پدر به میراث نه مانده بود، او نه تنها درد محروم شدن از سر پرستي پدر را چشیده بود ودر سن شش سالگي از آغوش پر عطوفت مادرش محروم شد، بلکه جواني اش را در فقر، تنگدستي وناداري سپري کرد، ولي دیري نگذشت که با ثروتمند ترین زن قریش، در قدم نخست او را شریک تجارت خود گرفت و سپس پیشنهاد ازدواج با او را داد وبدینترتیب راه هاي بیرون رفتن از تنگدستي برویش گشوده شد.
درتفسیر «وَ أما بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» باید گفت که: «حَدِّثْ» از تحدیث مشتق شده که به معناي گفتن سخن میآید.
هدف از آن اینست که شما نعمت هاي پروردگار را پیش مردم بیان کنید، زیر این یکي از راه هاي شکر گزاري است، تا جاي که اگر کسي بر دیگري احسان کند به او دستور داده شده که از محسن سپاسگزاري نماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حديثي آمده است: كسي كه بر احسان مردم شكر بجا نياورد، او شكر الله را نيز بجا نخواهد آورد) «من لا يشكر الناس لا يشكر الله» (رواه احمد، ورواته ثقات، مظهري)
در حديثي ديگري آمده است كه: هر كس بر ديگري احسان كند، او هم بايد در عوض احسان او، احسان كند، و اگر توان مالي ندارد، در پيش مردم او ستايش كند، زيرا هر كسي در جمع مردم از كسي ستايش كرد، او حق سپاسگزاري را بجاء آورد.
(تفسيرمظهري)
ياد داشت: بجا آوري شكر هر نعمت، واجب است، شكر نعمت مال اين است كه ازآن مقدري در راه الله با اخلاص نيت صرف كند، و شكر نعمت علم ومعرفت اين است كه آن را به ديگران تدريس كند. (رواه البغوي عن جابر بن عبد الله، مظهري)

شكر گزاري از نعمت هاي الهي:

در آيۀ «وَ أَما بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» پروردگار با عظمت ما به پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: نعمت هاي پروردگارت را ياد اوري كن. ياد اوري كردن نعمت به معناي برتري‌جويي و فخر بر ديگران نبايد باشد بلكه به معناي يادآوري نعمت هاست كه انسان را شاكر و در مقام عبوديت تكامل بخشيده و باعث ميشود كم تر،كمبود ها و درد ها را احساس كند، چرا كه خداوند به قدري به ما نعمت داده است كه اگر نعمتي هم گرفته شود نميتوان شكر نعمت هاي ديگر را به جاي آورد.

- انساني كه نعمت هاي خداوند را متذكّر است در گرفتاري، سختي و بلايا هم دچار يأس و نااميدي و اضطراب نمي شود و روحي آرام و قلبي مطمئن دارد.

ياد آوري نعمت ها دو گونه است:

لساني و عملي:

لساني، كه همان شكر گزاري و سپاس است.
عملي، كه همان انفاق و بخشش در راه پروردگار است، بخششي بدون منّت كه حكايت از نعمت هاي فراواني داشته باشد كه خداي كريم به او ارزاني فرموده است مانند: صرف مال در خيرات جاريه و باقيات الصالحات مانند: ساخت مسجد، مدرسه، نشر كتب سودمند و...
پروردگار عالم نيازي به شكر ما ندارد و اگر دستور شكرگزاري داده به جهت اين است كه ما در مكتب عالي تربيت، بهترين مراتب شكرگزاري را طي نمائيم.
خداي متعال نجات و پيروزي و ازدياد نعمت هايش را در شكرگزاري و عذاب را در كفران نعمت ها داده و خطاب به بني اسرائيل(در ادامه‌ي مواعظ موسي (عليه السّلام) و يا در يک جمله‌ي مستقل خطاب به مسلمين (هر دو تفسير، در تفاسير قرآن آمده كه البته جمع آن هم منافاتي ندارد) ميفرمايد: **«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابي لَشَديدٌ»**؛ اگر شكرگزاري كنيد نعمت خود را بر شما مي افزايم و اگر كفران كنيد شما را مجازاتي شديد خواهم كرد.
البته اين را هم بايد گفت كه پروردگار عالم نيازي به شكر ما ندارد و اگر دستور شكرگزاري داده به جهت اين است كه ما در مكتب عالي تربيت، بهترين مراتب شكرگزاري را طي نمائيم.

شكر چيست:

شكر در لغت به معناي تصور نعمت در ذهن و اظهار آن در گفتار و كردار است.
شكرگزاري با قلب، زبان و عمل، در روايات اسلامي نيز به همين معني آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شكرگزاري در اسلام :

شكر گزاري بدرگاه الهي از مهمترين خصوصيات انسان است. گرچه نعمتها و فضل پروردگار بسيار زياد مي باشد و قابل شمار نيست امّا همين معرفت و شناخت كه بشر بداند از شكر الهي عاجز است مقدمه اي بر رويش اين فرهنگ در وجود او خواهد بود. شكر مراتب و درجاتي دارد، تشكر به قلب و اعماق روح و روان و تذكر به آنچه اعطاء شده است، جاري ساختن بر زبان و ثناگويي منعم، بروز شكر بر جوارح و اعضاء به نحوي كه انسان در حد توان بتواند از قواي خود در جهت مصالح و اموري كه رضايت الهي در آن نهفته است اقدام نمايد.

قرآن مجيد در بيش از هفتاد آيه، سپاسگزاري و قدرداني را چه از جانب خدا و چه از سوي انسان ها مورد اشاره قرار داده و با عناوين گوناگوني بر انجام اين كار نيك پاي فشرده است. همچنين در روايات زيادي به اين امر سفارش شده است كه بعضي از آنها عبارت اند از:

تشكر از خدا و از پدر و مادر:

«وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ وَ فِصالُهُ في عامَينِ أَنِ اشْكُرْ لي وَ لِوالِدَيكَ إِلَي الْمَصير» ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش كرديم، مادرش او را با سستي روز افزون حمل كرد و شيرخوار گيش دو سال است، سفارش كرديم كه سپاس من و پدر و مادرت را به جاي آر؛ زيرا بازگشت به سوي من است.

مراتب شكر:

سپاس وشكر گزاري در برابر نعمت هاي وسيع ولا يتنهي پروردگار مطابق فهم علماي اسلام در سه مرحله انجام مي پذيرد: (شكر گزاري قلبي، شكر گزاري زباني، و شكر گزاري عملي)

شكر گزاري قلبي:

بدين معني است كه قلب سپاس گزار همواره ياد نعمت و بخشش نعمت گستر و بزرگداشت و تعظيم اوست و در برابر بزرگي و توجه او اظهار كوچكي و نياز مي كند و با تفكر در كارهاي بزرگ و مخلوقات گوناگون خدا و اراده خيررساني به بندگانش، شگفتي خويش را ابراز ميدارد و خضوع و خشوعش افزون مي شود.

شكر گزاري زباني:

شكر گزاري زباني بدين معني است كه: شكرگزار به تمجيد و ثناگويي و تسبيح و تهليل نعمت دهنده مي پردازد و در حد فكر و توان خود، او را مي ستايد. همين طور در قالب امر به معروف و نهي از منكر ديگران را نيز به اطاعت از او وا مي دارد.

شكر گزاري عملي:

شكر گزاري عملي عبارت از مرحله سوم شكر، سپاس گزاري عملي در برابر نعمت گستر است كه نعمت پذير بايد تلاش كند نعمت هاي خدا را در راه نافرماني او به كار نگيرد، بلكه از آن ها براي اطاعت و عبادت او كمك بجويد.

تشويق به شكرگزاري:

دين مقدس اسلام پيروان خويش را به شكرگزاري سفارش و تشويق كرده و افراد سپاس گزار را ستوده است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن عظيم الشان مي فرمايد:اي كساني كه ايمان آورده ايد از آن پاكيزه هايي كه روزي شما كرده ايم بخوريد و اگر خدا را مي پرستيد سپاسش را به جاي آوريد. و نيز مي فرمايد: هر كس خواهان پاداش آن جهان باشد به او ميدهيم و شاكران را پاداش خواهيم داد.

كفران نعمت:

كفران نعمت به معناي پوشاندن و ناديده گرفتن نعمت هاست. خداوند، اگرچه نيازمند سپاس گزاري و عبادت ما نيست، ولي از روي حكمت و مصلحت عبادت را بر بندگان ضروري دانسته است و در قرآن كريم پس از نويد به سپاس گزاران مي فرمايد: آن كه سپاس گزاري كند سپاسش به نفع خود اوست و هر كه كفران ورزد، خداوند بي نياز و ستوده است.با اين كه خداوند از سپاس و تشكر نعمت پذيران بي نياز است و بزرگوارتر از آن است كه ناسپاسان را محروم سازد، ولي كفران نعمت، خود، سبب برخي از ناهنجاري ها مي شود از جمله:

1 - پستي:

انسان ناسپاس، پستي و بي كفايتي خود را اثبات ميكند چرا كه عقل و وجدان انسان مي گويد كه نعمت پذير بايد سپاس گزار باشد و زير پا گذاشتن داوري عقل و وجدان از كساني سر مي زند كه در پستي و بي ارزشي به حد حيوانيت رسيده، بلكه پست تر شده اند.

2 - زوال نعمت:

كفران نعمت، سبب بي ثباتي و ناپايداري نعمت ها مي شود و خير و بركت را از بين مي برد. همان طور كه سپاس گزاري سبب بقاي آن مي شود.

3 - كم شدن احسان و نيكي:

اثر ديگر كفران نعمت، رخت بستن خير و احسان از جامعه است، چرا كه ناسپاسي، صاحبان نعمت را دلسرد مي كند و از انعام و بخشش باز مي دارد. سنت خداوند نيز چنين است كه اگر بندگان كفران نعمت ورزند از فضل و احسانش بكاهد.

4 - عقوبت سريع:

تاثير منفي ديگر كفران نعمت، تسريع در شكنجه و عقوبت كافر نعمت است.

5 - رفتن به دوزخ:

آخرين برداشتي كه كافر نعمت از محصول خود مي كند، رفتن به دوزخ سوزنده است، زيرا او با پوشاندن نعمت هاي خدا و ناديده گرفتن احسان بندگان او از راه خدا منحرف مي شود و قدم در راه ستم مي نهد كه پاياني جز جهنم نخواهد داشت اين سرانجامي است كه قرآن به آنان نشان داده است: آيا نديده اي كساني را كه نعمت خدا را به كفر بدل ساختند و مردم خود را به ديار هلاكت بردند، آنان به قرارگاه بد، دوزخ، داخل مي شوند.

وحي چيست:

تعريف وحي:

ابن ابي حاتم از طريق عقيل از زهري آورده است كه از وحي سؤال شد: در جواب گفت: وحي آن است كه خداوند بر پيامبرانش مي فرستد ودر قلب پيامبر ثابت مي ماند، پس با آن تكلم مي كند وآن را مي نويسد، وآن كلام الله است، وقسمتي ديگر از وحي پيامبر به آن گفتگو نمي كند وآن را براي كسي نمي نويسد وبه نوشتن آن مامور نيست ولي به صورت حديث آن را براي مردم بازگو مي كند كه خداوند اورا امر فرمود كه آن مطلب رابراي

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردم بيان نموده وبه آنان تبليغ كند. (ترجمه الاتقان في علوم القرآن جلال الدين عبد الرحمن سيوطي) علما در مورد اينكه وحي چيست وبه چه كساني وحي مي شود مي فرمايد:
كلمه وحي در زبان عربي چندين معني دارد كه در قرآن كريم از اين معاني در جاهاي مختلف بكار رفته است، از جمله معاني وحي عبارتند از:

1 - **الهام غريزي براي حيوان، مانند الهام به زنبور عسل: «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»** (سوره نحل 68). يعني: «و پروردگار تو به زنبور عسل «وحي» (و الهام غريزي) نمود كه: «از كوه‌ها و درختان و داربستهايي كه مردم مي‌سازند، خانه‌هايي برگزين». مراد از اين وحي، الهام غريزي است، يعني: پروردگار تو به زنبور عسل الهام كرد. زنبوهاي عسل برابر فطرت خود خانه هاي خويش را تهيه مي‌بينند، و اين فطرت را خداي متعال در وجود آنها نهاده كه همان الهام غريزي مي باشد.

2 - **الهام فطري براي انسان.**

3 - **اشاره سريع بحالت رمز، مانند اشاره زكريا عليه السلام: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًا»** (سوره مريم 11).
يعني: او از محراب عبادتش به سوي مردم بيرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت: «(بشكرانه اين موهبت،) صبح و شام خدا را تسبيح گوييد!» يعني: اين مطلب را از طريق اشاره به آنان فهماند و نتوانست آن را با زبان به آنان انتقال دهد.

4 - **وسوسه شيطان بر نفس انسان:**
«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (سوره انعام 121). يعني: و شياطين وسوسه القا مي‌كنند به‌سوي دوستان خويش تا با شما خصومت كنند، اگر از آنها اطاعت كنيد، شما هم مشرك خواهيد بود.
پس كلمه وحي در لغت عرب تمامي معاني فوق را دارا مي باشد، اما معناي مورد نظر ما در اينجا، معناي اصطلاحي آن است.و مقصود از معناي اصطلاحي وحي، يعني: ارتباط خدا با پيغمبران با واسطه يا بدون واسطه است.
اما وحي – با آن معناي اصطلاحيش - تنها به ملائكه و انبياي الهي مختص مي شود، دليل وحي بر ملائكه اين فرموده الله متعال است: **«إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِ ينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُواْ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ»** (سوره انفال 12). يعني: و (به ياد آر) موقعي را كه پروردگارت به فرشتگان وحي كرد: «من با شما هستم؛ كساني را كه ايمان آورده‌اند، ثابت قدم داريد! بزودي در دلهاي كافران ترس و وحشت مي‌افكنم؛ ضربه ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهاي دشمنان) فرود آريد! و همه انگشتانشان را قطع كنيد.
و دليل نزول وحي بر انبياء الهي، اين فرموده الله متعال است: **«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَي نُوحٍ وَالنَّبِيِينَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَعِيسَي وَأَيوبَ وَيونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا»** (نساء 163).
يعني: ما به تو (محمد) وحي فرستاديم؛ همان گونه كه به نوح و پيامبران بعد از او وحي فرستاديم؛ و (نيز) به ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و اسباط (ذوريه) و عيسي و ايوب و يونس و هارون و سليمان وحي نموديم؛ و به داوود زبور داديم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنابراين تنها بر ملائكه و انبياء و پيامبران عليهم الصلاة و السلام وحي مي شود، اما هيچ دليل قرآني يا حديثي وجود ندارد كه ثابت كند وحي – با آن تعريف اصطلاحيش – بر غير از ملائكه و انبياء نازل شود. روشهاي وحي بر انبياء نيز مختلف است.

زبان وحي:

ابن ابي حاتم از سفيان ثوري روايت كرده كه گفت: هيچ وحي بغير عربي نازل نشد است، بلكه هر پيامبري آن را براي قومش ترجمه مي كرد.

حالت پيامبر اسلام در وقت وحي:

وضعيت وحالتي پيامبر صلي الله عليه وسلم در وقت وحي در حديثي ابن سعد كه حضرت بي بي عايشه روايت كرده چنين است: « پيامبر صلي الله عليه وسلم هنگامي كه وحي بر او نازل مي شد سرش را مي پوشانيد ورنگش تغييرمي كرد، و در دندن هاي خود احساس سردي مي كرد، وعرق مي كرد بطوري كه مانند مرواريد از صورتش سرازير ميشد.

طروق وحي:

قرآن عظيم الشان در (آيه 51 سوره شوري) سه طريق وحي بر پيامبران الهي را بيان فرموده است: **«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيا أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يرْسِلَ رَسُولًا فَيوحِي بِإِذْنِهِ مَا يشَاء إِنَّهُ عَلِي حَكِيمٌ»** (يعني: و شايسته هيچ انساني نيست كه خدا با او سخن گويد، مگر از راه وحي يا از پشت حجاب، يا رسولي مي فرستد و بفرمان او آنچه را بخواهد وحي مي‌كند؛ چرا كه او بلندمقام و حكيم است!

منظور از وحي در اينجا معناي اصطلاحي آن نيست، بلكه يک معني از معاني لغوي آن مقصود است كه ميتوان كلمه‌ي وحي در آيه را به خواب ديدن تفسير كرد. پس بر طبق اين آيه كريمه، خداي متعال از سه طريق با رسولان و انبياي خود سخن مي گويد:

1 - **از طريق رؤياي صالحه**
2 - **از طريق سخن گفتن از پشت حجاب**
3 - **از طريق ارسال ملائكه و نزول وحي بوسيله ملائكه وحي**

اما اينكه گفته شود كه: «نحوه ي وحي براي هر پيامبري متفاوت بوده» اين سخن بطور صد در صد هم صحيح نيست، زيرا همانگونه كه در آيه فوق آمد، خداي متعال تنها از آن سه طريق با انبياي خود مرتبط مي شود، و ممكن است پيامبري از هر سه طريق با خداي متعال در ارتباط باشد (مانند پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم) و ممكن است كه پيامبر ديگري تنها از دو طريق (رؤياي صالحه و ارسال فرشته) در ارتباط باشد، پس ممكن است پيامبري با ديگري در نحوه ي وحي اشتراک داشته باشند.

مثلا ابراهيم عليه السلام از دو طريق (رؤياي صالحه و ارسال فرشته) بر وي وحي شده است، مثلا در مورد رؤياي صالحه، آيه زير اين مطلب را تاييد ميكند:

1 - **وحي بر ابراهيم عليه السلام از طريق رؤياي صالحه:**

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يا بُنَي إِنِّي أَرَي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُکَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَي قَالَ يا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذَلِکَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاء الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكْنَا عَلَيهِ فِي

(c) ketabton.com: The Digital Library

الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَي إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَقَ نَبِيا مِّنَ الصَّالِحِينَ» (صافات 100-112).

يعني: ابراهيم گفت: پروردگارا! به من از صالحان [فرزندان صالح] ببخش،ما او (ابراهيم) را به نوجواني بردبار و صبور بشارت داديم! هنگامي كه با او به مقام سعي و كوشش رسيد، گفت: «پسرم! من در خواب ديدم كه تو را ذبح مي‌كنم، نظر تو چيست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داري اجرا كن، به خواست خدا مرا از صابران خواهي يافت!» هنگامي كه هر دو تسليم شدند و ابراهيم جبين او را بر خاک نهاد... او را ندا داديم كه: «اي ابراهيم! آن رؤيا را تحقق بخشيدي (و به مأموريت خود عمل كردي)!» ما اين گونه، نيكوكاران را جزا ميدهيم! اين مسلّماً همان امتحان آشكار است! ما ذبح عظيمي را فداي او كرديم، و نام نيک او را در امّتهاي بعد باقي نهاديم! سلام بر ابراهيم! اين گونه نيكوكاران را پاداش مي‌دهيم! او از بندگان باايمان ما است! ما او را به اسحاق -پيامبري از شايستگان- بشارت داديم!

2 - **همچنين بر ابراهيم عليه السلام از طريق ارسال فرشته، وحي شده است: «وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَي قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»** (سوره هود 69). يعني: فرستادگان ما (فرشتگان) براي ابراهيم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نيز) گفت: «سلام!» و طولي نكشيد كه گوساله بريانی (براي آنها) آورد.

اما سخن گفتن خدا از پشت حجاب با پيامبري، تنها براي موسي عليه السلام و پيامبر اسلام محمد صلي الله عليه وسلم ثابت شده است، چنانكه در مورد موسي عليه السلام آمده: **«وَلَمَّا جَاء مُوسَي لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَكِنِ انظُرْ إِلَي الْجَبَلِ»** (سوره اعراف 143). يعني: وهنگامي كه موسي به ميعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض كرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببينم!» گفت: «هرگز مرا (در دنيا) نخواهي ديد! ولي به كوه بنگر.

همچنين ثابت شده كه در شب معراج، خداي متعال از پشت حجاب با پيامبر صلي الله عليه وسلم سخن گفته، البته بر پيامبر صلي الله عليه وسلم از طريق رؤياي صالحه و از طريق ارسال فرشته نيز وحي نازل شده است.

خلاصه اينكه خداي متعال از سه طريق با پيامبران خود در ارتباط بود، كه در اين ميان بعضي از انواع وحي (سخن گفتن از پشت حجاب) تنها مخصوص دو تن از پيامبرانش بوده، ولي بيشتر پيامبران در دو نوع ديگر (يعني از طريق رؤياي صالحه و يا ارسال فرشته) مشترک بودند، و اينگونه نبوده كه هر پيامبري به روش خاصي وحي شده باشد.

حكمت وحي به زنبور عسل :

در مورد حكمت وحي به زنبور عسل خداوند متعال مي فرمايد: **«وَأَوْحَي رَبُّکَ إِلَي النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يعْرِشُونَ»** (سوره نحل/ 68) «و پروردگار تو به زنبور عسل وحي «الهام غريزي» كرد كه از پاره‌اي كوه ها و از برخي درختان و از آنچه داربست (و چفته سازي) مي‌كنند، خانه‌هايي براي خود درست كن.»

منظور از وحي در اينجا معناي شرعي آن نيست، بلكه يک معني از معاني لغوي آن مقصود است كه الهام باشد، زيرا وحي داراي معاني متعددي است از جمله: الهام غريزي يا الهام فطري، اشاره كردن، و وسوسه شيطان نيز نوعي وحي است كه از جانب شيطان بر انسان القاء مي شود، چنانكه قرآن ميفرمايد: **«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيوحُونَ إِلَي أَوْلِيآئِهِمْ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

لِيجَادِلُوكُمْ» (سوره انعام/ 121)«و در حقيقت، شيطانها به دوستان خود وسوسه مي‌كنند تا با شما ستيزه نمايند.»و مراد از وحي در آيه فوق (سوره نحل/ 68) به معناي « الهام» است و آن الهام از نوع غريزي مي باشد، يعني پروردگار به زنبور عسل الهام كرد و اعمال شگفت‌آسايي را كه عقلاي بشر از آن عاجزند، در طبع و غريزه آن قرار داد زيرا زندگي زنبور عسل از چنان نظام اجتماعي و تعاوني دقيق و حيرت آوري برخوردار است كه بشر را به شگفتي و اعجاب واداشته است.

زنبور عسل در پرتو الهام فطرتي كار مي كنند كه آفريدگار در آنها به وديعت نهاده است.

الهام نيز نوعي وحي استكه زنبوران عسل به مقتضي آن‌كار مي‌كنند.

زنبور عسل برابر فطرت خود خانه‌هاي خويش را تهيه مي‌بينند، و اين فطرت را خداي متعال در وجود آنها نهاده كه همان الهام غريزي مي باشد.

ولي انسان ها قسمتي از امورات خود را بصورت غريزي انجام مي دهند ولي قسمتي ديگر را بايد توسط انبياي الهي ارشاد شوند تا به مسير درست رهنمود شوند، و خداي متعال توسط وحي به برگزيدگان خود وحي فرموده تا در ميان انسانها اين رهنمودها را منتشر كنند، و با آمدن آخرين پيامبر خدا و كتابش قرآن؛ آن رسالت به اتمام رسيد و ديگر نيازي به نزول وحي ندارند.

قسم به غير الله:

سوگند خوردن به غير الله تعالي و يا به غير از اسماء و صفات خداوند حرام است و جزو شرک اصغر محسوب مي شود، و حتي اگر كسي به تعظيم و بزرگداشت غير الله را به قسم ياد كند، او دچار شرک اكبر خواهد شد.

و علت اين هم حديثي از پيامبر صلي الله عليه وسلم است كه فرمودند: **«من حلف بشيء دُونَ اللهِ فَقَد أشرَک»** (هركس به غير الله سوگند ياد كند، قطعاً كفر يا شرک ورزيده است). (ترمذي (1535) و گويد: حديث حسن است.)

بنابر اين ما مسلمانان يا نبايد سوگند ياد كنيم و يا اگر سوگند خورديم بايد فقط به الله يا يكي از اسماء و صفاتش باشد، مثلا سوگند ياد كردن به كلام الله صحيح است زيرا كلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال ميتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همان طور كه خداوند متعال ميفرمايد: **«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»** (سوره الشمس: 6-1).

يعني: به آفتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامي كه بعد از آن درآيد، و به روز هنگامي كه صفحه زمين را روشن سازد، و به شب آن هنگام كه زمين را بپوشاند، و قسم به آسمان و كسي كه آسمان را بنا كرده، و به زمين و كسي كه آن را گسترانيده، و قسم به جان آدمي و آن كس كه آن را (آفريده و) منظّم ساخته.

كه در اين آيات و بسياري از آيات ديگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز وغيره قسم ميخورد، و بايد دانست كه سوگند خوردن به (فجر و شمس و ليل و وتر وغيره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداريم كه به اين موارد قسم ياد كنيم، زيرا هرگز نه پيامبر صلي الله عليه وسلم و نه هيچيک از اصحاب ايشان رضي الله عنهم به شمس يا فجر يا ليل يا وتر و غيره سوگند نخوردند، و اگر جايز مي بود آنها به اين موارد سوگند مي خوردند..

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولي خداوند متعال به هر چيزي كه بخواهد قسم ميخورد، و هدف از آن قسم خوردنها توسط خداوند اينست تا نعمتهاي خويش را يادآوري كند، نعمتي مانند خورشيد و شب و روز و كوهها و غيره كه همه را براي انسانها آفريد و خداوند متعال با سوگند خوردن به اين نعمتها قصد يادآوري كردن آنها را به ما دارد، بنابراين فقط خالق آنها (يعني خداوند) مي تواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها كه خود مخلوق هستيم.

پس ما نيز نبايد به آنها سوگند ياد كنيم، زيرا آنها فقط مختص خداوند است كه الله تعالي قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمت ها را به ما ياد آوري كند..

و اگر سوگند خوردن به غير خدا جايز مي بود، قطعاً پيامبر صلي الله عليه وسلم بجاي آنكه ما را از آن نهي كند با استناد به آن آياتي كه خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند خورده حكم بر جواز سوگند به غير خدا مي داد، در حاليكه پيامبر صلي الله عليه وسلم چنين فرمودند: **«أَلَا إِنَّ اللَّهَ عزّوجلّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ»** بخاري (2679) – مسلم (1646) (هان! بدانيدكه الله تعالي شما را از سوگند به پدران تان نهي ميكند لذا هر كسي كه مي‌خواهد سوگند ياد كند به نام الله سوگند ياد كند يا سكوت نمايد.)

در روايتي ديگر عبدالله بن‌عمر رضي الله عنهما روايت ميكند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«مَن كان حالفًا فلا يحلِف إلّا بالله»** (هركس ميخواهد سوگند ياد كند فقط به نام الله سوگند يادكند،) راوي مي‌گويد: قريش به نام پدرانشان سوگند ياد ميكردند. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«لاتَحلِفُوا بآبائكم»** (به نام پدران تان سوگند ياد نكنيد.) بخاري (3836) مسلم (1646)

و روايت ابو هريره رضي الله عنه از پيامبر صلي الله عليه وسلم اين موضوع را تأييد مي‌كند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: **«مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ: بِاللَّاتِ وَالْعُزَّي فَلْيَقُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لأخيهِ تَعَالَ أُقَامِرْكَ فَلْيَتَصَدَّقْ»** رواه مسلم و غيره،

(هركس به لات و عزي سوگند ياد كند بايد **«لا اله الا الله»** بگويد، و هركس به دوستش بگويد: بيا قمار بازي‌كنيم، بايد صدقه بدهد.) بخاري (4860) مسلم (1648).

پيامبر صلي الله عليه وسلم هر مسلماني را كه با لات و عزي سوگند ياد كند دستور داده است لا اله الا الله بگويد (يعني: تجديد ايمان‌كند). زيرا سوگند به غير الله با كمال توحيد منافات دارد و در اين كار به وسيله سوگندكه مخصوص الله است به غير الله تعظيم شده است.

خلاصه اينكه اگر در قرآن كريم خداوند متعال به ماه وآفتاب و زمين و آسمان و ساير مخلوقات قسم ميخورد، اشكالي نيست، زيرا خداوند متعال كه پروردگار و خالق جهانيان است به مخلوقاتش قسم ميخورد، ولي براي يک مخلوق جائز نيست كه به مخلوق ديگري قسم بخورد، و فقط بايد به خداوند متعال و يا به اسماء و صفات و كلام خداوند قسم بخورد، مثلا بگويد «والله» و يا «به كلام الله» و از اين قبيل سوگند ها.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الشرح

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 8 آیه است

وجه تسمیه:

در سبب نامگذاری این سوره مبارکه به «شرح» یا «انشراح» یا «آلم نشرح» مفسران می نویسند که: سرآغاز این سوره از شرح سینه، نورانی گرداندن و هدایت پیامبر گرامی محمد صلی الله علیه وسلم با نور ایمان وحکمت، شروع می شود.

بلی! هر کس شامل ارادهی خیر پروردگار گردد، هدایتش میدهد و دل و سینه اش را مرکز دین اسلام و خیر و سعادت قرار میدهد. (انعام آیه 125).

سوره **«الشرح»** بعد از سوره «ضحی» نازل گردید و گویی تکملهای برای آن میباشد زیرا سایه سار روح بخشی از لطف و عنایت پروردگار را بر حبیبش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم می گستراند.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره الشرح:

(سورة الشرح) مكي، و داري (1) ركوع، (8) هشت آيت، (27) بيست و هفت كلمه، (102) يكصدو و دو حرف، و (37) سي وهفت نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

اسباب نزول سوره مبارکه:

وقتي كه مشركان به دليل فقر و تهيدستي مسلمانان را مورد سرزنش قرار دادند، اين سوره نازل شد.

ابن جرير از حسن (رض) روايت كرده است: هنگامي كه پروردگار متعال آيه **«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً»** را نازل كرد، رسول الله گفت: شاد باشد كه آرامش وراحت نصيب شما شد و هر گز يک سختي و بيچارگي نمي تواند دو راحتي وآسايش را مغلوب كند.

آشنايي با سورة انشراح:

مفسرين دراين مورد همه متفق القول اند كه: اين سوره بعد از سورة «والضحى» نازل شده و محتواي آن نيز همين مطلب را تأييد مي كند. در اين سوره قسمتي از مواهب الهي بر پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم شمرده شده است و در واقع سه نوع موهبت بزرگ در سورة والضحي آمده وسه موهبت بزرگ الهي در سورة انشراح آمده است. مواهب سه گانه اين سوره همه جنبه معنوي دارد و بر سه محور دور ميخورد.

يكي بيان همين نعمتهاي سه گانه و ديگر بشارت به پيامبر صلي الله عليه وسلم، از نظر برطرف شدن مشكلات دعوت او در آينده و ديگر توجه به خداوند يگانه و تحريص و ترغيب به عبادت و نيايش.

مجموع اين سوره بيانگر عنايت خاص الهي به پيامبر گرامي اسلام صلي الله عليه وسلم وتسلي او در برابر مشكلات و وعدة نصرت و تأييد او در برابر مشكلات و فراز و نشيبهاي راه رسالت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر كسي حالات پيامبر صلي الله عليه وسلم را دقيقاً مطالعه كند و ميزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پيچيده دوران زندگي اش بنگرد يقين مي كند كه اين از طريق عادي ممكن نيست، بلكه يك تأييد الهي و رباني است.
بخاطر همين شرح صدر بود كه پيامبر صلي الله عليه وسلم به عاليترين وجهي مشكلات رسالت را پشت سر گذاشت و وظايف خود را در اين راه به خوبي انجام داد.
در سوره انشراح لحن آيات آميخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار وتسلّي و دلداري به نبي اكرم صلي الله عليه وسلم است.
در اين سوره از پيامبر صلي الله عليه وسلم ميخواهد كه با توجه به اين آثار درخشان، هيچ گاه از تلاش در راه الله باز نايستد و هنگامي كه كاري را به اتمام رساند، كار بزرگـتر و سخت تري را شروع كند تا از آثار آن نيز بهرهمند شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة «الشرح»
جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ ﴿١﴾ وَوَضَعْنَا عَنْکَ وِزْرَکَ ﴿٢﴾ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَکَ ﴿٣﴾ وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ ﴿٤﴾ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يسْرًا ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يسْرًا ﴿٦﴾ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ﴿٧﴾ وَإِلَى رَبِّکَ فَارْغَبْ ﴿٨﴾

ترجمة مختصر:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (1) «آيا فراخ نساختيم برايت سينه ات را؟».
وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (2) «و بار سنگين تو را از (دوش) تو برنگرفتيم؟».
الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ (3) «همان باري كه پشت تو را سنگين كرده است؟».
وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (4) «وبلندي بخشيديم يا د وذكرت را؟».
فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً (5) «پس بيگمان در كنار دشواري آساني است».
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً (6) «به يقين در كنار دشواري آساني است».
فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (7) «پس هنگاميكه (در كار و بارت) فراغت يافتي، بكوش».
وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ (8) «و بهسوي پروردگارت روي آر».

تفسير مختصر سوره:

خوانندگان گرامی!

در آيات متبركه اين سوره در باره نعمتها و فرمانهای الله متعال به پيامبرصلی الله عليه وسلم بحث بعمل می آيد:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (1):

(استفهام برای تقرير است. يعنی ای محمد! آيا ما سينه تو را با نور هدايت وايمان وقرآن نگشوديم (و دلت را از بند غم حيرت رها نساختيم، و تاب تحمّل نا بساماني هاي محيط جاهليّت و سختي هاي مسؤوليّت بزرگ نبوّت را به تو عطاء نكرديم؟).

تشريح لغات واصطلاحات :

«نَشْرَحْ»: شرح: بازكردن، شكافتن، گشاده كردن و از ريشهٔ شريحه است.
«نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»: «آيا سينهات را به وسيلهی نبوت و تطهير آن، لبريز از ايمان و حكمت برای تو نگشاديم؟»
«شرح صدر» به معنای گشايش سينه و بالا رفتن ظرفيّت انسان است تا بتواند ناملايمات را تحمّل كند و در مشكلات و سختیها صبر و پايداری از خود نشان دهد.
مفسران نوشته اند:
هنگامی كه خداوند متعال حضرت موسی عليه السلام را به رسالت برگزيد، اولين خواسته او سعه صدر بود كه گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه، 25). (پروردگارا! سعه صدر به من عطا كن). ولی پيامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله عليه وسلم بدون درخواست مورد لطف الهی قرار گرفت و سعه صدر را از خداوند دريافت كرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: یعنی قلبت را روشن و فراخ و وسیع گرداندیم. و همان‌طور که الله سینه‌ی او را روشن کرد، شریعتش را نیز گسترش داد و آن را میسّر وآسان قرار داد، نه فشار طاقت‌فرسا و نه ضعف و تنگ‌نظری در آن وجود ندارد. (مختصر ۶۵۲/۳).

سایر مفسرین در توضیح «أَلَمْ نَشْرَحْ...» میفرمایند: شرح صدر. کنایه از: سعه صدر، رهائي از غم و اندوه حيرت و ضلال پيش از نبوّت، تاب تحمّل مشكلات مسؤوليّت نبوّت و رهبري، صبر و حوصله در برابر ناملايمات محيط و درد سر هاي كفّار و مشركان و ديگران است (ملاحظه فرماید سوره انعام آیه: 125، سوره زمرآیه: 22، سوره طه آیه: 25، سوره نحل‌آیه: 106).

مفسر ابو حیان درتفسیر آیه مبارکه فرموده است: «شرح صدر» یعنی روشن کردن آن به حکمت، و فراخ نمودن آن برای دریافت وحی نازل شده. و نظر جمهور نیز همین است. عده ای نیز می‌گویند: «شرح صدر» عبارت است از این که در دوران طفولیت جبرئیل سینه‌ی او را شکافت. این نظر از ابن عباس (رض) روایت شده است. (البحر ۴۸۷/۸).

امام فخرالدین رازی می‌گوید: «شق‌الصدر از ارهاصات نبوت، یعنی از مقدمات و بشارت‌های آن است».

خوانندگان گرامی!

از آنجا که غم و غصه‌ها را نمی‌توان کم کرد، پس باید ظرفیّت‌ها را باید بالا برد تا بتوان مشکلات را تحمّل کرد و کم نیاورد. شرح صدر که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمد نشانه لطف ویژه وخاص الخاص الهی است: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ» (انعام، 125) (یعنی هر کس را خداوند اراده کند هدایت یابد، روح او را برای پذیرش اسلام باز می‌کند.)

از نظر روانی، هنگام برخورد با مشکلات وپرابلم های دنیوی، نباید تمام ذهن متوجه آن شود، بلکه باید به سهولت‌های پس از آن که مورد وعده و سنت پروردگار با عظمت است نیز توجه داشته باشید.

منظور از «شرح صدر» آیه مبارکه: **«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»** گسترش روح و فکر پیامبر صلی الله علیه وسلم به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد میباشد، این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشدکه هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط وگسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجت ها و کارشکني هاى دشمنان و مخالفان.

پيامبر صلي الله عليه وسلم الگوي كامل براي زندگي فردي و اجتماعي ما انسانها است؛ چراغ هدايتي است كه جهان بشريت را روشني بخشيده و با سيره و سخنش سنت‌هاي زيبا را پايه‌گذاري كرده و برنامه جامع سير از خاک تا افلاک و از دنيا تا آخرت را ارائه فرموده است. از اين روست كه سيره و سخنان گهربار آن شخصيت بي بديل توجهي ويژه مي‌طلبد. يكي از سيره هاي پراهميت آن حضرت شرح صدر است؛ سيره‌اي كه خداوند در قرآن از آن با عظمت ياد مي‌كند و آن را يكي از منت هاي بزرگ خويش بر ميشمارد.

شرح صدر و گشادگي سينه پيامبر اسلام است كه بار سنگين رسالت بر حضرتش قابل تحمل بود، بار سنگيني كه پشت انسان را خم مي كند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همين شرح صدر است كه او را در برابر همه ناملايمات سربلند و پيروز ميگرداند و خداوند آوازه اش را بلند ميسازد. بهترين وسيله براي پيمودن راه حق و كمال، فراخي سينه و شرح صدر است. هر چه سينه فراختر باشد پرواز بلندتر است. سعه و گستردگي قلب و روح حبيب خدا تا آنجاست كه بر ماسواي خداوند احاطه دارد و همه عالم ريزه‌خوار سفره نور و احسان آن رحمة للعالمين‌اند. هر چند قلم و بيان عاجز از درک روح بلند الهي آن بزرگوار است.

در تفسير (آيه 125 سوره انعام) مفسر انوارالقرآن مينويسد:«فَمَن يرِدِ اللهُ أَن يهْدِيهُ يشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يرِدْ أَن يضِلَّهُ يجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِکَ يجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَي الَّذِينَ لاَ يؤْمِنُونَ» «پس هركه را كه خدا بخواهد هدايت كند، سينه وي را براي اسلام گشاده ميكند» يعني: دلش را باز و گشاده ميكند تا اسلام را با سينه باز و منشرح بپذيرد.

در حديث شريف به روايت عبدالرزاق، ابن‌جريرطبري و غير ايشان آمده است: اصحاب از رسول الله صلي الله عليه وسلم راجع به اين آيه پرسيدند؛ يا رسول الله! چگونه سينه انسان راه‌يافته گشاده مي‌شود؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «نور يقذف فيه، فينشرح له وينفسح: نوري است كه در او افگنده مي‌شود پس سينه‌اش از آن نور، باز و گشاده مي شود». گفتند: آيا براي اين گشادگي و انشراح، نشانه اي هم هست كه با آن شناخته شود؟ فرمودند: «الإنابة إلي دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل لقاء الموت: آري! نشانه آن رجوع به‌سوي سراي جاودانگي، دل بركندن از سراي غرور و قرار و آرام نگرفتن در آن، و آمادگي براي مرگ قبل از روبروشدن با آن است».

همچنين در حديث شريف آمده است كه از رسول الله صلي الله عليه وسلم سؤال شد: از مؤمنان چه كسي هشيارتر و زيركتر است؟ فرمودند: «بيشترين آنان در ياد آوري از مرگ و بيشترين آنان در آمادگي براي بعد از مرگ». «و هر كس را كه» خداوند «بخواهد گمراه كند، سينه‌اش را تنگ مي‌گرداند در نهايت تنگي» به طوري كه در آن هيچ جايي براي ايمان و هدايت‌نباشد. ابن‌كثير مي‌گويد: «يعني سينه اش را براي پذيرش (لااله الا الله) تنگ‌مي‌گرداند تا بدانجا كه اين كلمه طيبه به آن وارد نميشود».

زجاج ميگويد: «حرج، نهايت تنگي است». «چنان‌كه گويي به‌زحمت در آسمان بالا ميرود» زيرا كسي كه به آسمان بالا رود، به دليل فشار هوا و كمبود اكسيژن، سخت احساس سينه تنگي ميكند، گويي نزديک است كه خفه شود.

گفتني است كه با اكتشافات جديد علمي، روشن شده كه اين تشبيه از معجزات قرآن كريم ميباشد زيرا حقيقت علمي‌اي كه اين آيه به بيان آن پرداخته، در عصر نزول قرآن كريم شناخته شده نبود. آري! اين آيه، حال معنوي كسي را كه به‌سوي اسلام فراخوانده ميشود درحالي‌كه براي وي گمراهي مقدر شده است به حالت حسي كسي تشبيه ميكند كه از بالا رفتن به سوي آسمان سخت احساس سينه تنگي ميكند، گويي ميخواهد خفقان بگيرد و اين معني كه صعود به بالا سبب نفس تنگي ميشود در روزگار نزول قرآن كريم شناخته شده نبود.

و علامه عبدالرحمن سعدي رحمه الله در تفسير خود مينويسد:«خداوند متعال در حالي كه علايم و نشانه هاي خوشبختي و هدايت، و بدبختي و گمراهي را براي بندگانش بيان مي دارد، ميفرمايد: هركس سينه اش براي پذيرش اسلام گشاد شد، يعني سينه و درونش وسيع

(c) ketabton.com: The Digital Library

و باز شد، و به نور ايمان روشن گرديد و با روشنايي يقين زنده گشت و آرامش يافت؛ خوبي را دوست داشت، و انجام دادن خير و نيكي را زيبا يافت و از آن لذت برد و آن را دشوار ندانست، همانا اين نشانه آن است كه خداوند او را هدايت كرده و توفيقِ در پيش گرفتن درست ترين راه را به او ارزاني نموده است. و علامت كسي كه خداوند مي خواهد او را گمراه سازد اين است كه سينه اش را تنگ مي گرداند. يعني آن را در نهايت تنگي قرار مي دهد، به گونه اي كه در آن جايي براي ايمان و يقين يافت نميشود، و در شبهات و شهوات فرو رفته، و خيري به او نمي رسد. و قلبش براي انجام كار خير باز نمي گردد، و سينه اش آنگونه به تنگي و تپش مي افتد كه گويا به آسمان ها بالا مي رود، و به زور او را به اين كار وادار مي كنند، اما راهي براي رفتن به آسمان نمي يابد.

و اين بدان سبب است كه آنها ايمان ندارند. پس اين امر باعث شده است كه خداوند پليدي و عذاب را بر آنها قرار دهد؛ چون آنها دروازه رحمت و نيكوكاري را به روي خود بسته اند. و اين ترازويي است كه در آن ظلم و ستمي وجود ندارد، و راهي است كه تغيير نمي كند. پس همانا هركس ببخشد، و بدهد، و از خدا بترسد، و پرهيزگاري نمايد، وآيين نيک را تصديق كند، به زودي راه آساني را در پيش پاي او مي گذاريم و آن را برايش آسان مي گردانيم. و هركس بخل ورزد، و خود را از خدا بي نياز بداند، و آيين نيک را تكذيب كند، به زودي راه سختي را به او خواهيم نمود.

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» (2):

«و بار سنگين تو را از (دوش) تو برنگرفتيم؟». يعنی بدين‌گونه باری را كه بر تو نهاده شده بود كم كرديم، گناهان متقدّم و متأخرت را آمرزيديم، از تو راضی و خوشنود شديم و عفو و رحمت خويش را بر تو جاری ساختيم.

مفسرين در تفسير كلمه **«وَضَعْنَا»** مينويسند: فرو آورديم. پائين آورديم.

«وزر» در لغت به معنی سنگينی است، كلمه (وزير) نيز از همين معنی مشتق شده است، چون بارهای سنگين حكومت را بر دوش ميكشد، و گناهان را نيز به همين جهت وزر گويند چرا كه بار سنگينی است بر دوش گنهكار.

بعضی از مفسرين (وزر) را به معنی بار سنگين (وحی) در آغاز نزول، تفسير كرده اند.

بعضی نيز به ضلالت و گمراهی و لجاج و عناد مشركان.

و بعضی به اذيت و آزار فوق العاده آنها.

و بعضی به اندوه ناشی از وفات كاكاي ابو طالب و همسرش خديجه و بالاخره بعضی به مساءله عصمت و پاكی از گناه تفسير كرده اند.

ولی ظاهراً همان تفسير اول است: هدف از آن بار كمرشكن غم و رنج حاصل از مشاهده كفر و شرك و تبهكاري ها و خونريزي ها و ستمگري ها و نابساماني هاي جامعه پيش از نبوّت، و تلاش و كوشش آن حضرت براي هدايت مردمان و دفع اذيّت و آزار ايشان در آغاز نبوّت است.

قرائن آيات به خوبی نشان می دهد كه منظور همان مشكلات رسالت ونبوت، و دعوت به سوی توحيد و يكتا پرستی، و برچيدن آثار فساد از آن محيط بسيار آلوده بوده است، نه تنها پيامبر صلي الله عليه وسلم كه همه پيغمبران در آغاز دعوت باچنين مشكلات عظيمی روبرو بودند، و تنها با امداد های الهی برآنها پيروز ميشدند، منتها شرائط محيط و زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم از جهاتی سخت تر و سنگينتر بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ» (3):

همان بار سنگيني كه پشت تو را در هم شكسته بود؟

«**أَنقَضَ**»: سنگيني كرده بود. گرانبار ساخته بود. مَجازاً شكستن پشت معني مي‌دهد.

پروردگار با عظمت ما به ذكر موهبت ديگرى از مواهب عظيم خود به پيامبر صلى الله عليه و سلم پرداخته مي افزايد: آيا ما بار سنگين را از تو برنداشتيم!؟ همان بارى كه سخت بر پشت تو سنگينى مى كرد (الذى انقض ظهرك).

(انقض) از ماده (نقض) به معنى گشودن گره طناب، يا جدا كردن قسمت هاى به هم فشرده ساختمان است، و (انتقاض) به صدائى گفته ميشود كه به هنگام جدا شدن قطعات يک تعمير از يكديگر بگوش مى رسد، و يا صداى مهره هاى كمر به هنگامى كه زير بار سنگينى قرار مى گيرد.

اين كلمه در مورد شكستن پيمان ها و قرار داد ها نيز به كار ميرود و مى گويند فلان كس نقض عهد كرد.

به اين ترتيب آيه فوق مى گويد: خداوند آن بار سنگين و كمرشكن را از تو برداشت.

اين كدام بار بود كه خداوند از پشت پيامبرش برداشت؟ قرائن آيات به خوبى نشان مى دهد كه منظور همان مشكلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوى توحيد و يكتاپرستى، و برچيدن آثار فساد از آن محيط بسيار آلوده بوده است، نه تنها پيامبر صلي الله عليه وسلم، كه همه پيامبران در آغاز دعوت با چنين مشكلات عظيمى روبرو بودند، و تنها با امداد هاى الهى بر آنها پيروز مى شدند، منتها شرائط محيط و زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم از جهاتى سخت تر و سنگين تر بود.

« وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ » (4):

و آوازه تو را بلند نكرديم و بالا نبرديم؟ مقام و جايگاه تو را بلند گردانيديم و ياد و ذكر و آوازه‌ى تو را را در مناره‌ها، منبرها و دفترها بلند ساختيم؛ تو يتيم بودى و كسى تو را نمى‌شناخت. تو بى‌كس بودى و كسى را نداشتى. عموهاى تو كه قرار بود پشتيبان تو باشند، عليه تو ايستادند و اين ما بوديم كه در كنار تو قرار داشتيم، پشتيبان تو بوديم و نگذاشتيم پشت تو شكسته شود.

مجاهد فرموده است: هرگاه نامى از الله برده شود نام محمد صلّى الله عليه و سلم در كنارش برده مى‌شود. و قتاده گفته است: خدا نام او را در دنيا و آخرت بالا برده است، هر خطيب و شهادت‌دهنده و نمازگزارى ندا مى‌دهد: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله».

در حديث آمده است: «جبرئيل نزد من آمد و گفت: اى محمد! خدايت مى‌گويد: آيا مى‌دانى چگونه ياد و نام تو را رفيع گردانده‌ام؟ گفتم: خدا مى‌داند. گفت: وقتى نامى از من برده شود، نام تو نيز با من مى‌آيد.»(مختصر ۶۵۲/۳).

در البحر آمده است: در شهادت و اذان و اقامه و تشهد و خطبه، و در بسى موارد در قرآن و غيره نام پيامبر با نام خدا قرين است و از پيامبران و ملت‌هاى آنها خواسته است كه به محمد صلّى الله عليه و سلم ايمان بياورند. (البحر المحيط ۴۸۸/۸).

در اين مورد حسان بن ثابت سروده است:«و ضمّ الإله اسم النبى إلى اسمه إذا قال فى الخمس المؤذن أشهد و شقّ له من اسمه ليجله فذو العرش محمود و هذا محمد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«خدا نام پیامبر را در اذان پنجگانه در کنار نام خود قرار داد. و از اسم خود برایش اسمی مشتق کرد تا او را والا بدارد، نام خدای صاحب عرش محمود است و نام این محمد». (مختصر ۶۵۲/۳)

« فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً » (5):

«پس بی گمان با دشواری آسانی است» یعنی به راستی که بعد از هر سختی آسانی است، بعد از هر تنگدستی گشایش است، بعد از غم خوشحالی است و بعد از شب غم، صبح شادی فرا می‌رسد. بناءً سختی و دشواری استمرار نمی‌یابد و رنج و پریشانی باقی نمی ماند.

«عُسر و یسرا»: این دو کلمه ضد هم هستند. عُسر به معنی سختی است و یُسر به معنی آسانی.

مفسران فرموده اند: در مکه پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش بر اثر اذیت و آزار مشرکین سخت در مضیقه و تنگنا بودند. لذا به منظور تسلی خاطر و آرامش قلب و تقویت امیدش، خدا وعده‌ی راحتی و آسایش را به او داد، همان‌طور که در آغاز سوره نعمت‌های عطا شده به او را برشمرد. وفرمود: کسی که این نعمت‌های گرانقدر را به تو عطا کرده است، تو را بر آنان پیروز می‌کند، و کارت را استوار می‌گرداند، و این سختی را به زودی به آسایش تبدیل می‌کند. ازاین‌رو آن را در قالب مبالغه تکرار کرده و گفته است:

«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً» (6):

مسلّماً با سختي و دشواري، آسايش و آسودگي است. یعنی: بی‌گمان در جنب دشواری‌ای که ذکر شد، آسانی دیگری است.

پس افسرده و غمگین مشو. در حدیث آمده است: «سختی بر دو آسانی پیروز نمی شود». (اخراج از حاکم و بیهقی.)

مفسرین در تفسیر این ایه متبرکه مینویسند: **«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً (5) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً (6)»** این مژده بزرگي است که هرگاه سختي و دشواري در ميان آيد آساني همراه آن خواهد بود، حتي اگر سختي ودشواري در سوراخ سوسماري برود آساني بر آن وارد مي‌شود و آن را بيرون مي‌آورد. همان طور که خداوند متعال ميفرمايد: **«سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً»** (سوره الطلاق: 7). «خداوند بعد از سختي، آساني خواهد آورد». و همان طور که پيامبر صلّي الله عليه و سلّم فرمود: «فرج به همراه سختي و اندوه است و آساني با سختي همراه است».

و معرفه آمدن کلمه‌ي «عسر» در هر دو آيه براين دلالت مي‌کند که سختي و دشواري يکي است و نکره بودن کلمه «يسر» نشانگر آن است که آساني تکرار خواهد شد. و معرفه بودن کلمه‌ي «العسر» که الف و لام آن بر استغراق و عموم ميباشد دال بر اين است که سختي و دشواري هرچند شدت يابد در آخر آسان خواهد شد و آساني با آن همراه خواهد بود. سپس پيامبرش را به صورت مخاطب اصلي و مومنان را به تبع او دستور داد تا خدا را سپاس گذارند و وظيفه خود را در برابر عظمت او انجام دهند و فرمود:

سبب نزول آیه مبارکه:

روایت شده است که چون مشرکان مسلمانان را به فقر و نداری طعنه زدند، این آیه نازل شد. ابن‌جریر طبری از حسن بصری (رض) روایت کرده‌است که گفت: چون این آیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

نازل شد، رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «مژده‌تان باد كه بر شما آسانى آمد، هرگز يک دشوارى بر دو آسانى غالب نمى‌شود».

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (7):

وقتي از كارهايت فراغت يافتي و در دل تو چيزي كه آن را دچار مشكل نمايد باقي نماند در دعا و عبادت بكوش. به طاعت رو آور، به اداى نوافل و فضايل بيشتر بپرداز و از اعمال نيكو توشه بگير.

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» هرگاه (از كار مهمّي) بپرداختي، به دنبال آن (به كار مهمّ ديگري بپرداز و در آن بكوش و) رنج ببر (و فرجام كاري را آغاز كار ديگري كن).

«فَرَغْتَ»: فراغت يافتي. تمام شدي و بيكار ماندي. **«إنصَبْ»:** رنج ببر. مؤمن بايد انسان متحرّك و پويائي باشد و پس از فراغت از وظيفه‌اي، آماده كوشيدن و سختي كشيدن در وظيفه ديگري باشد. چون: ما زنده به آنيم كه آرام نگيريم.

قابل يادآورى است كه فحواى آين آيه مباركه؛ بيانگر ترسيم و نقشۀ زندگى هر مسلمانى است كه براى پيامبر صلى الله عليه وسلم وضع شده تا آن شيوه و منهج را در حيات وزندگى روزمره خويش و مسلمانان تطبيق نمايد تا به بهشت نايل آيند و از عذاب دوزخ نجات ورهايى يابند؛ يعنى هرگاه از يک كار دينى فارغ شد خود را براى يک كار دنيايى آماده سازد.

يعنى انسان بايد بعد از فارغ شدن از هر كار و مسئوليّتى، آماده پذيرش مسئوليّت ديگر و تلاش و كوشش ديگر باشد.

بطورنمونه هرگاه از نماز فراغت يافت به ذكر و دعا و چون از آن فارغ شد، به امور دنيوى مشغول شود. شخص مسلمان زندگى جدى و سختى دارد و هيچگاه وقتى را براى بازى، شوخي، تنبلى، بيكارى و... نخواهد يافت.

«وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» (8):

و يكسره به سوي پروردگارت روي آر (و تنها بدو دل و اميد ببند، و جز به اوخود را مشغول مساز). يعنى تنها به پروردگارت روى آور.اهتمام وتوجه خود را به اين دنياى ناپايدار و رفتنى مصروف مدار. ابن كثير گفته است: يعنى وقتى از امور و كارهاى دنيا فراغت يافتى و از آن قطع علاقه كردى، به عبادت برخيز و با شادابى و نشاط و قلبى فارغ به عبادت خدا بشتاب، و قصد و نيت خود را خالصانه براى خدا قرار بده (مختصر ۶۵۳/۳).

هكذا مفسران درتفسير آيه مباركه: **«وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ»** مى نويسند: و براي اجابت دعاي خود فقط به پروردگارت روي بياور و از كساني مباش كه وقتي كار و بارشان تمام مي‌شود به بازي و سرگرمي مشغول ميشوند و از پروردگار خود و از ذكر او اعراض ميكنند. و اگر چنين كني آنگاه از زيان كاران خواهي بود. همچنان برخى از مفسران در معنى آيه مباركه نگاشته اند: هرگاه از نماز فارغ شدي و آن را كامل نمودي در دعا بكوش و در خواستن نيازهايت به او روي بياورد. و كسي كه چنين گفته بر مشروعيت دعا و ذكر بعد از نمازهاي فرض استدلال كرده است.

مفهوم توصيه به صبر در اسلام:

پروردگار با عظمت ما ميفرمايد:**«وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»** (سوره انفال: 46) (و صبر و استقامت كنيد كه خداوند با استقامت كنندگان است!)

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان در جايي ديگر ميفرمايد: **«إِنَّهُ مَنْ يتَّقِ وَيصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»** (سوره يوسف:90) (هر كس تقوا پيشه كند، و شكيبايي و استقامت نمايد، (سرانجام پيروز ميشود) چرا كه خداوند پاداش نيكوكاران را ضايع نمي‌كند!) و باز هم در (آيه 10 سوره زمر) ميفرمايد: **«إِنَّمَا يوَفَّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيرِ حِسَابٍ»** (صابران اجر و پاداش خود را بي حساب دريافت ميدارند!)

«فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» [سوره هود:49] (بنابراين، صبر و استقامت كن، كه عاقبت از آن پرهيزگاران است!) پس شما را بر صبر نمودن توصيه مي كنيم كه ان شاءالله مشكلات بزودي حل خواهند شد چرا كه براستي پس از سختي آساني در راه است: **«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يسْرًا»** سوره انشراح 6. يعني: آري با دشواري آساني است.

مفهوم «ان مع العسر يسرا»:

بسياري از كساني مي پرسند كه با توجه به اين آيه چرا بعضي مسلمان ها تا آخر عمرشان سختي ميبينند؟ هميشه مصيبت ها دنبال هم مي آيند در زندگي شان؟ (بدون اينكه آساني بيايد!) حتي تاآ خرعمرشان در عذابند؟ حتي آنهايي كه بيشتر از همه طاعات وعبادات ميكنند!؟

در جواب بايد گفت: چون خداي متعال بر آنها منت گذاشته و با اين بهانه بسياري از گناهانشان را پاک ميكند، زيرا مصائب و سختي ها و بلايا، كفاره گناهان هستند، و خوشا بحال آن كساني كه در بلا و مصيبت صبوري پيشه ميكنند چرا كه همين سختي ها و نا خوشي ها اگر با صبوري تحمل شوند خود موجب كفاره گناهانشان ميشود، و شايد اين لطف و رحمت الهي (تحمل و صبوري در برابر مشكلات) نصيب هر كسي نشود.

ابو هريره رضي الله عنه مي گويد: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم: «مَنْ يرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيرًا، يصِبْ مِنْهُ».** (بخاري:5645) يعني: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «خداوند به هركس كه اراده خير داشته باشد، او را گرفتار بلا ميسازد». و خداي متعال در مورد كساني كه صبور هستندمي فرمايد: **«إِنَّمَا يوَفَّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيرِ حِسَابٍ»** (سوره الزمر: 10). يعني: بي ترديد شكيبايان پاداش خود را بي‌حساب [و] به تمام خواهند يافت.

و باز ابوهريره رضي الله عنه روايت ميكند: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكَفَّأُ بِالْبَلَاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالأَرْزَةِ، صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً، حَتَّي يقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ».** (بخاري:5644).

يعني: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقة گياهي است كه از هر طرف، بادي به سراغ اش مي آيد و او را كج مي كند. و هنگامي كه باد، آرام مي گيرد، راست مي شود. (هميشه در بلا و مصيبت بسر ميبرد و اين مصيبت ها باعث كفارة گناهان اش مي گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت كاج، سخت و استوار است تا اينكه مرگ اش فرا مي رسد و خداوند او را نابود مي گرداند». (يعني كمتر دچار گرفتاري مي شود).

و ابوسعيد خدري و ابو هريره رضي الله عنهما مي گويند: **«مَا يصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلا وَصَبٍ، وَلا هَمٍّ وَلا حُزْنٍ، وَلا أَذًي وَلا غَمٍّ، حَتَّي الشَّوْكَةِ يشَاكُهَا، إِلاَّ كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ».** (بخاري:5642).

(c) ketabton.com: The Digital Library

يعني: نبي اكرم صلي الله عليه وسلم فرمود: «مسلمان, دچار هيچگونه خستگي, بيماري، نگراني، ناراحتي، گرفتاري و غمي نمي شود مگر اينكه خداوند به وسيلة آنها، گناهانش را مي بخشد. حتي خاري كه به پايش مي خورد» (باعث كفارة گناهانش ميشود).

و در حديث صحيح از پيامبر صلي الله عليه وسلم آمده كه فرمودند: **«الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر»** مسلم (2956). يعني: دنيا زندان مؤمن و بهشت كافر است.

و پيامبر صلي الله عليه و سلم در مورد صبر و شكر بنده مؤمن فرموده است: **«عجبا لأمر المؤمن إن أمره كله خير، وليس ذاك لأحد إلا للمؤمن؛ إن أصابته سرّاء شكر؛ فكان خيراً له، وإن أصابته ضرّاء صبر؛ فكان خيراً له»** (روايت مسلم)

يعني: چه عجيب است امر مؤمن، همه امورش برايش خير ست، و اين براي كسي نيست مگر براي مؤمن، اگر نعمت به وي برسد شكر ميكند، و اين شكر كردن برايش خير است، و اگر مصيبت به وي برسد صبر ميكند، و اين صبر كردن برايش خير است.

و پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«حفت الجنة بالمكاره وحفت النار بالشهوات».** مسلم (2822) و ترمذي (2559). يعني: بهشت با سختيها پوشيده و جهنم نيز با شهوات پوشيده شده است.

بنا براين هرگاه بنده ي مومن متقي در بلا و مصيبتي قرار گرفت، بايد آنرا به نعمت تبديل كند! چگونه؟ با صبوري و سپاسگذاري كردن و راضي شدن به تقدير الهي و توكل كردن به او در دفع آن سختي.. تا بدين ترتيب آنرا كفاره ي گناهانش كند.

در ضمن اينگونه هم كه شما تصور مي كنيد نيست!؟ چرا كه هر كسي در زندگي خود هم خوشي داشته و هم ناخوشي، و شايد در اين ميان بعضي از مومنان بيشتر در سختي ها باشند، كه گاهي آن سختيها نتيجه اعمال و كارهاي خودشان است چنانكه الله تعالي مي فرمايد: **«وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيدِيكُمْ وَيعْفُو عَن كَثِيرٍ»** (شوري 30).

يعني: اگر شما را مصيبتي رسد، به خاطر كارهايي است كه مي كنيد و خدا بسياري از گناهان را عفو مي كند.

و گاهي خداي متعال بنا به حكمت خويش وي را مي آزمايد، چنانكه ميفرمايد: **«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيءٍ مِّنَ الْخَوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيهِ رَاجِعونَ * أُولَئِكَ عَلَيهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُون»** (سوره بقره 155). يعني: قطعاً همه شما را با چيزي از ترس، گرسنگي، و كاهش در مالها و جانها و ميوه‌ها، آزمايش مي‌كنيم؛ و بشارت ده به استقامت‌كنندگان، آن كساني كه چون مصيبتي به آنها برسد گويند:« ما از آن خدا هستيم و به سوي او باز مي گرديم» آنان درود و رحمت خدا شامل حالشان است و ايشان هدايت شوندگان هستند.

خداوند متعال خبر داده است كه حتما بندگانش را به مشكلاتي گرفتار مي نمايد و با مصايبي ميآزمايد (از قبيل آفت هاي آسماني، غرق شدن، ضايع شدن، و اموالي كه پادشاهان ستمگر و راهزنان با زور و فشار مي ستانند. اما به هر حال اينگونه نيست كه كل عمرش در سختي و عذاب باشد! و اين تصور صحيح نيست و ما آنرا نمي پذيريم.

هدف از شق صدر رسول الله:

هدف از شق الصدر براي رسول گرامي اسلام محمد مصطفي صلي الله عليه و سلم چه بوده است؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

اولا حادثه «شق الصدر» يعني: «شكافتن سينه» پيامبر صلي الله عليه و سلم، هنگامي رخ داد كه در قبيله بني سعد براي رضاعت نزد حليمه سعديه بود تا اينكه بنا به گزارش ابن اسحاق چند ماه بعد، و يا بنا به نظر محققان در سن چهار سالگي ماجراي شكافته شدن سينه اش پيش آمد. مسلم از انس (رض) روايت كرده است كه جبريل عليه السلام نزد پيامبر صلي الله عليه وسلم آمد، در حالي كه با اطفال سن وسالش بازي مي‌كرد. او را از جاي برگرفت و بر زمين خواباند و سينه او را برشكافت و قلب او را خارج ساخت، و از درون آن، لختة خوني را بيرون كشيد و گفت: اين است بهرة شيطان از تو! آنگاه دل او را در طشتي زرين با آب زمزم شستشو داد؛ و سپس و به جاي نخستينش بازگردانيد و سينه اش را دوخت. پسر بچه ها نزد مادرش يعني دايه‌اش شتافتند و گفتند: محمد را كشتند! همگي در پي يافتن او شتافتند. وقتي او را يافتند، رنگ رخساره‌اش دگرگون شده بود. انس (رض) مى فرمايد: من جاي آن دوخت و دوز جبرئيل را روي سينة پيامبر صلي الله عليه و سلم مي‌ديدم (صحيح مسلم، كتاب الايمان، باب الاسراء، جلد 1، صفحه 147، ح 261)

حليمه سعديه پس از اين واقعه ترسيد و او را به مادرش بازگردانيد. و حادثه شكافتن سينه پيامبر صلي الله عليه و سلم سه بار در حياتش رخ داده است.

1 - هنگام كودكي همانطور كه بيان شد و اين روايت در صحيح مسلم آمده است، و حكمتش همان بود كه آن دو ملائكه بيان كردند و گفتند: «اين است بهرة شيطان از تو»، و يک لخته خوني را از قلبش جدا كردند.

2 - قبل از بعثت، و حكمتش اين بود كه با قلب كاملتر و قويتري وحي را استقبال كند. حافظ ابن حجر در كتابش «الفتح» در شرح اسراء و معراج گفت: «و شكافتن سينه پيامبر صلي الله عليه و سلم هنگام بعثتش ثابت شده است همانطور كه ابو نعيم اين روايت را در كتاب « الدلائل » بيان كرده است»، و نويسندگان سيرت پيامبر صلي الله عليه و سلم نيز اين حادثه را بيان كرده اند.

3 - قبل از حادثه اسراء و معراج، و حكمتش اين بود كه با قلب پاكتر و قويتري براي مناجات با خداوند بطور مستقيم آماده گردد، و اين حادثه در صحيحين و همچنين كتب احاديث ديگر ثابت شده است.

آثارگناه:

1 - يكي از مهمترين آثار گناه، محروم شدن از علم و دانش است؛ علمي كه خداوند در قرآن و سنّت قرار داده است و مايه سعادت دنيوي و اخروي بشر است؛ انسان هاي گناهكار از اين علم محروم ميشوند. الله عزّوجّل ميفرمايد: **«...وَاتَّقُواْ اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللّهُ وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»** (سوره البقره آيه:282) «از خدا بترسيد و تقوي داشته باشيد، خداوند شما را ميآموزد.»

امام شافعي رحمه الله ميفرمايد: «همانا علم، نور خداست و نور خدا به انسان هاي گناهكار داده نمي شود.»

2 - گناه و معاصي عقل انسان را فاسد و خراب ميكند و قوه ادراک و خوب فكر كردن را از انسان ميگيرد و انسان را در هر امري به چالش ميكشاند. از بعضي از سلف صالح (رحمهم الله) نقل شده است كه ميفرمايد: «هر كس معصيت خدا كند، عقل او

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضايع مي شود و گناه، نور عقل را از بين مي برد و ضعف و سستي جاي آن را ميگيرد.»

3 - گناه و معصيت، قلب را ضعيف و تاريک ميکند و آن را به خرابهاي تبديل ميکند که هيچ اراده و تصميم خوبي از آن تراوش نميکند. با اصرار بر گناه و انباشته شدن آن، خداوند قلبِ گنهکار را مهر ميکند؛ به همين دليل، قلب انسان، کور و صاحب آن در زمره غافلان محشور ميشود. آتش جهنم اول قلبها را مورد حمله قرار ميدهد و آن را با بدترين شعلهاي خود مي سوزاند.

4 - گناه، انسان را ذليل و خوار مي کند و عزّت و سربلندي را از او مي گيرد. قال الله تعالي: **«مَن كَانَ يرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيهِ يصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يمْكُرُونَ السَّيئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُوْلَئِک هُوَ يبُورُ»** (سوره فاطر» آيه 10) اگر کسي عزت و سر بلندي ميخواهد، همانا تمامي عزّت از آنِ الله است.»

5 - يکي از اثرات بد گناه، از بين رفتن «حياء» است. حياء که مايه زنده بودن قلب و اصل همه خوبي ها و خيرهاست، بر اثر تکرار گناه و اصرار بر آن، از بين ميرود. رسول اکرم صلي الله عليه و سلم مي فرمايد: **«الْحَياءُ خَيرٌ كُلُّهُ»** صحيح مسلم حياء همه اش خير است.

6 - گناه باعث از بين رفتن رزق و روزي و نعمتهاي خدا بر بندگان ميشود و سبب مي شود که برکت از رزق و روزي و عمر و علم و عملِ انسان گرفته ميشود. قال الله تعالي: **«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَي آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يكْسِبُونَ»** (سوره الأعراف: 96) «اگر مردمان اين شهر ها و آبادي ها به خدا و انبياء ايمان ميآوردند و از کفر و معاصي پرهيز ميکردند؛ درگاه خيرات و برکات آسمان و زمين را بر روي آنها ميگشوديم.»

رسول اکرم ميفرمايد: **«إِنَّ الرَّجُلَ لَيحْرَمُ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ الَّذِي يصِيبُهُ»** ابن حبان- حسن «همانا شخص به وسيله ي گناهي که انجام ميدهد از رزق و روزي محروم ميشود.»

7 - گناه سبب ميشود که شياطين و جنّها به انسان نزديک و بر او مسلّط شوند و او را مورد آزار و اذّيت قرار دهند و روز به روز بسوي فساد و هلاکت بکشانند.

8 - گناه سبب نافرماني و گستاخي خانواده و فرزندان بر فرد ميشود. تا جايي که فرزندش- فرزند دلبند و جگرگوشهاش که او را با خوندل بزرگ کرده- بر او جرأت پيدا ميکند و او را مورد آزار و اذّيت و نافرماني قرار ميدهد. اما اطاعت و بندگي خدا، انسان را در مقابل همه اين مصائب حفظ ميکند و فرزند را عصاي دستش و نور چشمش قرار ميدهد.

9 - امّا بدترين اثر گناه: همانطور که انسان خدا را فراموش ميکند، خداوند نيز او را فراموش ميکند. خداوند براي چنين شخصي دو عقوبت قرار داده است. به اين آيات توجه کنيد:

الف: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَئِک هُمُ الْفَاسِقُونَ** (سوره الحشر:19) (مانندکساني نباشيد که خدا را از ياد برده اند، پس خدا هم خودشان را از ياد خودشان برد مصا لح و اسباب سعادت خود را همچنين وخوبي را از بدي تشخيص نمي دهند-آنان همانا بدکارانند»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ب: قال تعالي:... **نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»** (سوره التوبه آيه 67) (خداوند را فراموش كر ده اند و خدا هم ايشان را فراموش كرده است.» خداوند آنها را در دنيا و آخرت فراموش ميكند و آنها را از لطف و رحمت خود محروم ميكند.

10 - گناه باعث مي شود كه فر شتگان خدا از انسان دور شوند. فرشتگان خدا در همه حالات همراه انسان هستند و مايه نزولِ رحمت و مغفرت و بركتِ خدا بر انسان هستند.

زماني كه انسان معصيت و نافرماني الله عزّوجّل ميكند، فرشتگان از انسان دور ميگردند و انسان از اين لطف خداوند محروم ميشود.

11 - يكي از عواقب گناه فساد و خرابي در آب و هوا وزراعت و ميوه ها ميباشد. الله تبارک و تعالي ميفرمايد: **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيدِي النَّاسِ لِيذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يرْجِعُونَ»** (سوره الروم:41) (تباهي و خرابي در دريا و خشكي به خاطر كارهايي پديدار گشته است كه مردمان انجام ميداده اند. بدينوسيله خدا سزاي برخي از كارهايي را كه انسان ها انجام ميدهند، بديشان ميچشاند تا اينكه آنها برگردند.)

12 - گناه، انسانها را به وسيله سيل و زلزله، رانش زمين و طو فان و صاعقه و انفجار هلاک ميكند و از بين ميبرد.

از ام المومنين زينب بنت جحش روايت شده كه ميفرمايد: **«يا رسول اللّه أَنَهْلِكُ وفِينَا الصَّالحُونَ؟ قال: نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ»** متفقٌ عليه «اي رسول الله آيا در حاليكه انسانهاي صالح دربين ما هستند، دچار هلاكت ميشويم؟ فرمود: بله، هرگاه فسق و فجور زياد شود.

از سهل بن سعد روايت شده است پيامبرصلي الله عليه وسلم فرمود: «سيكون في آخر الزمان خسف، وقذف ومسخ» قيل: ومتي ذلک يا رسول الله؟ قال: «إذا ظهرت المعازف و القينات».«در آخر الزمان زبوني و خواري، دشنام و ناسزا و زشتي و بد شكلي ظاهر ميشود سؤال شد چه وقت اي پيامبر خدا؟ فرمودند «وقتي كه آلات موسيقي و زنان خواننده ظاهر شوند». صحيح جامع الصغير.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره التين

جزء – (30)

اين سوره در «مكه» نازل شده و مكي بوده و داراى 8 آيه است

وجه تسميه:

سبب نامگذارى اين به سوره‌ى «تين» به دليل قسم خوردن به آن در بدايت سوره است،« وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴿١﴾».

همچنان مفسران علت تسميه اين سوره را چنين بيان گرفته اند:كه پروردگار عزوجل در آغاز اين سوره به چهار چيز پر اهميتي قسم ياد كرده است.« وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ﴿١﴾ وَطُورِ سِينِينَ﴿٢﴾.(قسم به انجير و زيتون، يا قسم به سر زمين شام و بيت المقدس».طوريكه يادآور شديم نام اين سوره «التين»است و از آيه اول اين سورة اخذ گرديده است.

قسم پروردگار در آغاز سوره به «تين: انجير» و «زيتون» بدين معني و مفهوم است كه در انجير و زيتون خيرات و بركات بسياري متعددي نهفته است.

برخي از مفسرين مينويسند كه اين گونه قسم ها در سورة «التين» اشاره به مراحل چهار گانه خود شناسي انسان را ميرساند، و ناظر به آيه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ 33 آل عمران » است.(براستى كه خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران را بر جهانيان برگزيد.).

- «تين» اشاره است به دوران و مقام آدم عليه السلام (كه در جنت به آن آراسته بود).
- طور سنين اشاره به مقام حضرت موسي عليه السلام (كه تفصيل آن در سورة آل عمران) آمده است.
- «البلد الامين» اشاره به مقام رفيع حضرت محمد صلي الله عليه وسلم دارد كه تنها در سايه دين اسلام ميسر است (سورة آل ابراهيم). يعني انسان با طي اين مراحل است كه به احسن تقويم ميرسد.

ساير روايات مفسران در باره «تين» و «زيتون»:

تعداد ازمفسران در تفاسير خويش برخى از روايات را در باره «تين» و «زيتون» منقول داشته اند، كه بادرنظرداشت عدم ثقه بودن منابع آن صرف براى معلومات بشرح ذيل بيان مى يابد:

- مقصود از «تين» و «زيتون» همان دو ميوۀ معروف است؛
- «تين» مسجدي است كه حضرت نوح (ع) روي كوه جودي بنا كرد و «زيتون» مسجد شهر قدس است؛
- «تين» و «زيتون» اشاره به سرزمين هايي است كه درخت انجير و زيتون در آن پرورش مي يابد؛
- «تين» و «زيتون» نام دو كوه در شام است؛
- «تين» و «زيتون» نام دو شهر است؛
- «تين» و «زيتون» نام دو مسجد در شام است؛
- «تين» مسجدالحرام و «زيتون» مسجد اقصي است؛
- «تين» شهر دمشق و «زيتون» شهر قدس است؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

- «تين» مسجد دمشق و «زيتون» مسجد شهر قدس است؛
- «تين» كوهي است كه دمشق بر آن بنا شده و «زيتون» كوهي در شهر قدس است؛
- «تين» مسجد اصحاب كهف (كهف: 21) و «زيتون» مسجد شهر قدس است؛
- «تين» كوه «طور تينا» و «زيتون» كوه «طور زيتا» است؛
- «تين» اشاره به دوران حضرت آدم (ع) و «زيتون» اشاره به دوران حضرت نوح (ع) است؛
- «تين» و «زيتون» سرزمين فلسطين است؛
- هستند مفسرين كه در تفاسير خويش مينويسند كه هدف اززيتون، همانا زيتون بيت المقدس است.

كوه زيتا يا كوه زيتون:

نام كوه زيتون از درخت زيتون كه به اندازه زيادي در اين كوه وجود داشته، ماخوذ شده است، كوه زيتون را اعراب به «كوه طور» و يا كوه «طور زيتا» نيز مي شناسند و قريه طور بالاي اين كوه موقعيت دارد. اين كوه در شرق شهر بيت المقدس واقع است، كوه است كه بر تمام شهر بيت المقدس مشرف ميباشد. ارتفاع اين كوه از سطح بحر تقريباً به 826 متر ميباشد. ميگويند حضرت مسيح عيسي بن مريم به منظور فرار از آزار و اذيت يهودي ها به كوه زيتون پناه مي برد. و در انجيل متي خطاب به بيت المقدس گفته است: اي اورشليم، اي قاتل انبياء و اي شهري كه به سوي فرستادگان الهي سنگ پرتاب ميكني، چند بار خواستم فرزندان ترا همان گونه كه مرغ چوچه هاي خود را زير پر و بال خود ميگيرد جمع كنم ولي نخواستيد پس برويد كه اين منزل تنها به صورت مخروبه اي براي شما باقي خواهد ماند.

تعداد آيات، كلمات وحروف سوره التين:

قبل از همه بايد گفت كه سوره تين، پس از سوره ی بروج شرف نزول يافته است.
سورة «التين» مكي است و داراي (1) ركوع، (8) هشت آيت، (32) سي و دو كلمه، (165) يكصدو وشصت و پنج حرف، و (33) سي و سه نقطه است. (لازم به ذكر است كه أقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصيل اين مبحث ميتوانيد به سورۀ الطور، تفسير احمد مراجعه فرمايد.)

پيوند وارتباط سوره التين با سوره الانشراح:

سوره‌ی شرح ازكاملترين و زبده ترين انسان (پيامبر بزرگوارمحمد صلى الله عليه وسلم) از جهت آفرينش و خلق و خو، بحث نموده و سوره التين هم از نوع تركيب و ساختمان ظاهری انسان و فروافتادنش در پايين ترين مراتب دستاوردهای خود و با رسيدنش به نور حق، خبر می‌دهد.

اسباب نزول سوره التين:

ابن جرير از طريق عوفي از ابن عباس (رض) روايت كرده است: كه در زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم اشخاصي بودند كه سن وسال شان بالا رفته پير شده بودند وقتي كه به دليل پيري عقل و انديشه شان را از دست داده، در اين باره آنها از پيامبر صلي الله عليه وسلم سؤال كردند. پس خداي متعال وحي فرستاد و آنها را معذور داشت و فرمود اجر وپاداش اعمال خيري كه در راه اسلام قبل از دست دادن عقل وخرد خود انجام داده

(c) ketabton.com: The Digital Library

اند نصیب آنها ست. (مواخذ: تفسیروبیان کلمات قرآن کریم تالیف: شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تالیف علامه جلال الدین سیوطي، سوره تین)

زمان نزول سوره تین:

قتاده می فرماید که این سوره مدنی است. از ابن عباس (رض) در این باره دو قول نقل شده است. یکی آن که این سوره مکی است و دیگری آن که این سوره مدنی است. اما جمهور علماء آن را مکی قرار می دهند و نشانه ی آشکار مکی بودن آن این است که در آن برای مکه ی مکرمه ی عبارت «وهذا البلد الأمین» «و این شهر پر امنیت» به کار رفته است.واضح است که اگر این سوره در مدینه نازل شده بود، در آن صورت به کار بردن عبارت «و این شهر» برای مکه نمی توانست درست باشد. افزون بر آن از دقت و توجه به مضمون سوره «تین » نیز چنین احساس می شود که این سوره از سوره های نازل شده در دوران آغازین مکه است، چراکه در آن هیچ نشانی از این دیده نمی شود که به هنگام نزول آن کشمکش کفر و اسلام آغاز شده باشد و در آن همان لحن بیان سوره های دوران آغازین مکی دیده می شود که در آن ها به صورت بسیار مختصر و جذاب به مردم فهمانده شده است که سزا و جزای آخرت ضروری و به طور کامل منطقی است.

موضوعات مورد بحث در سوره تین:

سوره‌ی تین به بررسی دو مطلب برجسته می پردازد:

اول: اکرام الله متعال نسبت به انسان.

دوم: ایمان به حساب و جزای آخرت.

این سوره با قسم به اماکن مقدس و شریفی آغاز شده است که الله متعال آنها را به محل نزول وحی بر پیامبرانش اختصاص داده است. این اماکن عبارتند از «بیت المقدس»، «کوه طور» و «مکه‌ی مکرمه».

و قسم خورده است که انسان را در زیباترین شکل و سیما آن خلق گردیده است و اگر نعمت‌های پروردگارش را سپاسگزار نباشد جایگاه او پایین‌ترین طبقات دوزخ خواهد بود.

- هکذا در سورتین کافر به خاطر انکار حشر و نشر توبیخ شده است؛ چرا که بعد از آن همه دلیل روشن و قطعی که بر قدرت پروردگار عالمیان در آفرینش انسان در نیکوترین شکل و زیباترین صورت ارائه شده است، باز حشر و نشر را انکار می‌کند:« لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنْسَٰنَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ.»

و در خاتمه عدالت الهی را با دادن پاداش به مؤمنین ومجازات وسزا به کافران بیان کرده است: «فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ *أَ لَیْسَ اَللّٰهُ بِأَحْکَمِ اَلْحاکِمِینَ آیه متضمن:» آن است که پاداش و معاد امری است مسلّم و قطعی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سوره التين

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴿١﴾ وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الأَمِينِ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾ فَمَا يكَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّينِ ﴿٧﴾ أَلَيسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾

ترجمه مؤجز:

«و التين و الزيتون» (1). قسم به تين و زيتون (دو ميوه معروف انجير و زيتون يا دو معبد بزرگ كعبه و بيت المقدس).

«و طور سينين» (2). (و قسم به طور سينا)

«و هذا البلد الا مين» (3). و قسم به اين شهر امن و امان (مكّه معظّم).

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (4). (يقناً كه ما انسان را در نيكوترين صورت (در مراتب وجود) بيافريديم.)

«ثم رددنه أسفل سفلين» (5). (سپس (به كيفر كفر و گناهش) به اسفل سافلين (جهنم و پست ترين رتبه امكان) برگردانيديم.)

«إ لا الذين أمنوا و عملوا الصلحت فلهم أجر غير ممنون» (6). (مگر آنان كه ايمان آورده و نيكوكار شدند كه به آنها پاداش دائمي (بهشت ابد) عطا كنيم.)

«فما يكذبك بعد بالدين» (7). (پس (اي انسان مشرک ناسپاس) چه تو را بر آن داشت كه دين حق و روز جزا را تكذيب كني؟)

«أَلَيسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» (8). (آيا الله مقتدرترين وعادل ترين حكم فرمايان (حاكم مطلق) عالم نيست؟

ترجمه و تفسير

خوانندگان گرامی!

در آيات متبركه سوره هذا در باره ساختار متعادل و نيكو و زيبای بنی آدم ؛ بحث بعمل آمده است:

«وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ» (1):

قسم به «بلد» انجير و زيتون!

«تين» در لغت به معنی «انجير» و «زيتون» همان زيتون معروف و مشهوري است كه مردم از آن روغن مفيده را بدست ميآورند.

ابن عباس (رض) فرموده است: منظور انجيری است كه آن را می‌خوريد، و زيتونی است كه از آن روغن می‌گيريد.(قرطبی ١١٠/١٩.).

و عكرمه فرموده است:الله متعال به محل زرع، رشد ونمو انجير و زيتون قسم خورده است، و انجير بيشتر در دمشق به بدست می‌آيد و زيتون در بيت المقدس.(البحر ٤٨٩/٨).

و اظهر هم همين است؛ زيرا عطف كردن «كوه طور» و «البلد الامين» بر آن، دليلی است بر اثبات اين نظر. پس قسم به اماكن مقدسه‌ای صورت گرفته است كه الله متعال در آن اماكن بر پيامبرانش وحی نازل كرد و آنها را مشرف و مبارک قرار داد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درمورد اينكه آيا هدف قسم در اين به اين دو ميوه معروف است يا هدف از قسم پروردگار چيزي ديگري است؟ مفسران تفاسير، تاويلات و تحليل هاي مختلفي را در اين مورد ارائه فرموده اند. تعدادي از مفسرين بدين نظر اند كه ذكر اين دو ميوه معروف و مشهور در اين سوره اشاره به خوراكه مفيده غذاي كه خواص تداوي فوق العاده زياد و مختلف النوع را دارد.

برخي از مفسران بدين باور اند كه هدف از آن ميوه «تين وزيتون» در اين سوره نيست، بلكه هدف از آن: طوريكه در فوق هم ياد آور شديم عبارت از: دو كوهی معروف و مشهوري است كه در شهر «دمشق» و «بيت المقدس» موقعيت دارد. و اين دو سرزمين، محل قيام بسياری از انبياء و پيامبران بزرگ خداست، يكي مبعث شدن حضرت موسي عليه السلام و ديگري مبعث شدن اسمعيل عليه السلام و محمد صلي الله عليه وسلم است كه از فحواي قسم هاي آيت سوم و چهارم كه از سر زمين های مقدسی ياد می كند ميتوان فهميد.

برخي از مفسرين ميفرمايند كه: «التِّينِ»: انجير. وذكر آن در اين سوره اشاره به دوران آدم عليه السلام است كه او وزوجه اش بي بي حوا در جنت، برگ درختان و چه بسا انجير را براي پوشش عورت خويش مورد استفاده قرار دادند: طوريكه ذكر آن در (سورة اعراف/ 22) بعمل آمده است.

كلمة «الزَّيتُونِ»: زيتون اشاره به دوران نوح است. كه آدم دوم لقب گرفته است. گويا در آخرين مراحل طوفان، نوح كبوتري را رها كرد تا در بارة پيدا شدن خشكي از زير آب جستجو كند. كبوتر با شاخة زيتوني بازگشت، از بازگشت كبوتر و نشستن آن بر شاخه زيتون نوح عليه السلام استنباط نمود كه طوفان ديگر به پايان خود رسيده است. طوريكه شاخه زيتون بحيث سمبول صلح و امنيت در بين تعداد از عرب هاي شهرت دارد. كوه «طور زيتا» كه در بيت المقدّس است. (مراجعه شود: جزء عمّ شيخ محمّد عبده).

مفسر ابوحيان در تفسير «بحرالمحيط» مينويسد: «ظاهرا مراد حق تعالي سوگند به خود انجير و زيتون است». بلى! حق تعالي به انجير سوگند خورد زيرا انجير ميوهاي است كه از تيرگي ها و آلايش هايي كه لذت را ميكاهد، خالص شده است به سبب آنكه تمام آن با پوست و گوشت و دانه خورده ميشود هم چنين انجير هم غذاست، هم ميوه و هم دوا.

انجير غذايي است نرم و زود هضم كه در معده بسيار نمي ماند، دوايي است ملين طبع، كاهش دهنده بلغم، پاككننده كليه ها و مثانه، فربه كننده بدن، بازكننده مسامات كبد و طحال و ميوه اي است از بهترين و ستوده ترين ميوه ها.

بسياري از اطباء نيز برآنند كه انجير مفيدترين ميوه ها و مغذي ترين آنها براي بدن است.

اما زيتون نيز هم ميوه است، و هم ميتوان از آن روغن بدست آورد و هم ميتوان از آن در در تركيب بسياري از دوا هاي استفاده بعمل آورد.

«وَطُورِ سِينِينَ» (2):

(و قسم به طور سينين!)

مفسرخازن فرموده است:به دليل اين كه درختان مبارک و مثمر در آن وجود دارد به «سينين» و «سينا» موسوم است، و هر كوهی كه دارای درختان باثمر باشد، آن را «سينين و سينا» می‌گويند.(تفسير خازن ۲۶۶/۴).

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل يادآوری است که کوهی «طُورِ سِينِينَ»: در صحراي سيناء موقيت دارد و حضرت موسي عليه السلام در بالاي آن به مناجات با پروردگار با عظمت پرداخت. در کنار اين کوه نور شريعت موسوي تابيدن گرفت (مراجعه شود به سورة: مريم/ 52). طور سينين، همان وادی سينا که درميان مصر و فلسطين امروزی موقعيت دارد.
کوه طور از جمله کوه هاي است که در شبه جزيره سينا موقعيت داشته، اين کوه در دين ابراهيمي وبخصوص دين يهوديت از موقعيت خاصي برخوردار است. تعداد کثيري از روايات ديني يهودي به اصطلاح از همين کوه سر چشمه ميگيرد.
کوه طور عبارت از همان کوه است که بني اسرائيل بعد از سه ماه از ترک مصر به انجا رسيدند و در جوار آن خيمه زدند.
مطابق برخي از روايات اديان ابراهيمي، خداوند شريعت را آنجا به بني اسرائيل عطا کرد، گوساله سامري در همين کوه ساخته شده است.
در اين کوه براي اولين بار وحي بر موسي عليه السلام نازل ودر زير درخت زيتون به وسيله آتش بر وي تجلي نمود. (خروج ۱۶:۱۷)
اين کوه به نام هاي کوه حوريب، جبل الله، جبل موسي در بين مردم شهرت دارد.
اين کوه 2285 متر از سطح بحر ارتفاع دارد و به فاصله 30 مايلي جنوب العريش واقع مي باشد.
«سينين»: به معنی زرين است که بعضی‌ها گفته‌اند که منظور همين طور سينا است که در سوره‌ی مؤمنون هم آمده است.

«وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (3):

(وقسم و سوگند به اين شهر امين (مکّه)!
هدف از **«الْبَلَدِ الأمِينِ»:** يا شهر امين. سرزمين مکه معظمه است، سر زمينی که حتی در عصر جاهليت هم به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده ميشد، و کسی در آنجا حق تعرض به ديگری نداشت.
مکه معظمه بحيث شهر «امين» نه تنها براي: انسانها، بلکه براي حيوانات، درختان و گياهان وپرندگان ميباشد، نه جانداري درآنجا کشته ميشود و نه گياهي کنده ميگردد، مگر انواعي از نباتات که مردم بدانها نيازمندند (تفصيل بيشتررا ميتوان در جزء عمّ شيخ محمّد عبده مطالعه فرمايد).
«الأمِينِ»: سرزمين داراي امن و امان (مراجعه شود به سوره بقره/ 126، آل‌عمران / 97، قصص / 57).
در اين آيات «طور سنين وبلد الامين» داراي مفهوم واضح و روشن است که هيچگونه مناقشه را ايجاب نمي کند، طوريکه در فوق ياد آور شديم: يکي مبعث شدن حضرت موسي و ديگري مبعث شدن اسمعيل عليه السلام و محمد صلي الله عليه وسلم است.
اگر در روشنايي آيات ديگري قرآن غور کنيم، به وضاحت در خواهيم يافت که ميان اين دو سرزمين فقط يک شباهت خاصي وجود دارد وآن اينکه هر دو منسوب به پيامبران اند ودو پيامبر جليل القدر در آن مبعوث شده اند، در طور سينا حضرت موسي عليه وسلم ودر بلد الامين پيامبر صلي الله عليه وسلم مبعوث شد، هر دو مبعث پيامبران ومهبط وحي اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارتباط قسم به طور سنين وبلد الامين، با جواب قسم كاملاً واضح وهويداست، زيرا اين دو سرزمين كه مهبط وحي بوده وبزرگترين شخصيت هاي تاريخي در آن تبارز كرده اند، بخوبي گواهي مي دهند كه در انسان استعداد هاي بزرگي گذشته شده ودر بهترين ساختاري آفريده شده، مگر وجود اين پيامبران بزرگ وجليل القدر كه به آن مقام بلند ورفيع رسيدند، هريک انقلاب عظيمي وعميقي را رهبري كردند، وچون مشعل فروزان درخشيدند وشب تيره وتار جامعه جهل زده وستم زده را روشن كردند.

بعد از ذكر اين قسمهای پر محتوای چهارگانه كه مختصراً بدان اشاره نموديم، درآيت ذيل به جواب قسم پرداخته چنين می فرمايد:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (4):

ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترين شكل و زيباترين سيما آفريده‌ايم.

مجاهد فرموده است:« أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » يعنى به زيباترين سيما و بديع‌ترين صورت او را آفريده‌ايم.(طبری ۱۵۶/۳۰.).

«لَقَدْ خَلَقْنَا...»: جواب قسمهاي چهارگانه است. **«أَحْسَنِ»:** زيباترين. بهترين «تقويم» به معنی در آوردن چيزی به صورت مناسب، و نظام معتدل و كيفيت شايسته است، و گستردگی مفهوم آن اشاره به اين است كه خداوند انسان را از هر نظر موزون و شايسته آفريد، هم از نظر جسمی، و هم از نظر روحی و عقلی، چرا كه هر گونه استعدادی را در وجود او قرار داده، و او را برای پيمودن قوس صعودی بسيار عظيمی آماده ساخته، و با اينكه انسان جرم صغيری است،) عالم كبير (را در او جا داده و آنقدر شايستگي ها به او بخشيده كه لايق خلقت و لقد كرمنا بنی آدم ما فرزندان آدم را كرامت و عظمت بخشيديم (سوره اسراء آيه 70) شده است همان انسانی كه بعد از اتمام خلقتش ميفرمايد: **«فتبارك الله احسن الخالقين»** پس بزرگ و پر بركت است خدائی كه بهترين خلق كنندگان است!

ولی همين انسان با تمام اين امتيازات اگر از مسير حق منحرف گردد چنان سقوط می كند كه به«اسفل السافلين » كشيده می شود، لذا در آيه بعد می فرمايد سپس ما او را بپائينترين مراحل باز گردانديم يعني «ثم رددناه اسفل سافلين.» ميگويند هميشه در كنار كوه های بلند دره های بسيار عميق وجود دارد، و در برابر آن قوس صعودی تكامل انسان، قوس نزولی وحشتناكی ديده ميشود، چرا چنين نباشد در حالی كه موجودی است مملو از استعدادهای سرشار كه اگر در طريق صلاح از آن استفاده كند بر بالاترين قله افتخار قرار می گيرد، و اگر اين همه هوش و استعداد را در طريق فساد به كار اندازد بزرگترين مفسده را می آفريند و طبيعی است كه به اسفل السافلين كشيده شود.

ازفحوای آيه مباركه ««لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» با تمام وضاحت در يافتيم كه: انسان در اصل خلقت پستی ندارد و سقوط او در طیّ مراحل زندگی واقع می‌شود.

واقعاً انسان كه برترين واشرفترين مخلوقات است، سقوطش نيز از همه موجودات پستتر است. «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ... أَسْفَلَ سافِلِينَ » همانطوريكه در (آيه 179 سوره اعراف» می‌فرمايد:«أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ».(آنان همچون چهارپايان، بلكه گمراه‌ترند.) يكی از عوامل اساسی كه موجب سقوط انسان است همانا ؛ دوری انسان از ايمان و عمل صالح، واضح است كه: ايمان، عامل دوری از هر گونه پستی و نزول است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (5):
(سپس ما او را به ميان پست‌ترينِ پستان بر ميگردانيم (و از زمره بدترينِ مردمان ميگردانيم).
«رَدَدْنَاهُ»: او را بر ميگردانيم. او را قرار ميدهيم. كلمه (رَدّ) را به معني اصلي برگرداندن، و معني ضمني جعل، يعني قرار دادن و ساختن دانسته اند (روح المعاني).
«أَسْفَلَ»: پائين ترين. مفعولٌ به يا منصوب به نزع خافض است.
«سَافِلِينَ»: پائين‌تران. پستان. جمع مذكّر سالم است و مراد انسان هائي است كه امتياز انسانيت خود را ناديده مي‌گيرند، و به جاي پيمودن قوس صعودي ايمان و ديندارى، قوس نزولي كفر و بي ديني را طي ميكنند، و از درجه والاي اعلي علّيين به ژرفاي گودالّ اسفل سافلين فرو ميافتند.
مفسران مشهور جهان اسلام هر یک مجاهد و حسن فرموده اند که:« اسفل سافلین» یعنی پایین‌ترین درجات آتش و دوزخ.
ضحاک فرموده است:یعنی او را به پست‌ترین عمر که پیری است باز می گردانیم.(تفسیر قرطبی ۱۱۵/۱۹.)
مفسرآلوسی فرمود ه است: از سیاق کلام چنان به نظر می‌آید که به وضعیت انسان کافر در روز قیامت اشاره دارد، و نشان می‌دهد که بعد از این که در زیباترین و بدیع‌ترین صورت آفریده شده بود، به زشت‌ترین و ناپسندترین شکل در می‌آید.(آلوسی ۱۷۶/۳۰.).
«رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»: اين بند آيه مباركه، بدين واقعيت اشاره دارد كه: كساني كه راه كفر و شرك و ستمگري و زورگوئي و ساير مفاسد را در پيش ميگيرند، از مقام انسانيت سقوط مي‌كنند و در نظر الله متعال از پستان پست بشمار مي‌آيند، و در دنيا از زمره ناپاكان، و در آخرت از جمله دوزخيانند. (تفصيل اين موضوع را در سوره: نساء/ 145، صافّات/ 98، فصّلت/ 29، بينه/ 6) مطالعه فرمايد. همين انسان با تمام اين امتيازات كه برايش داده شده است، اگر از مسير حق منحرف گردد چنان سقوط مي‌كند كه به اسفل السافلين كشيده ميشود.
ولی در آیه بعد میافزاید: مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع نشدنی (الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون).

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (6)
(مگر كساني كه ايمان بياورند و كار هاي شايسته بكنند كه آنان پاداش قطع ناشدني و بي‌منّت دارند.)
«غَيْرُ مَمْنُونٍ»: ناگسيختني، قطع ناشدني، بي منّت (مراجعه شود به سوره فصّلت/ 8، قلم/ 3، انشقاق/ 25).
«ممنون» از ماده من در اینجا به معنی قطع یا نقص است، بنابراین غیر ممنون اشاره به پاداشی دائمی و خالی از هر گونه نقص است، و بعضی گفته اند منظور خالی از منت بودن است اما معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.
در تفسير اين آيه مباركه بايد گفت كه: ايمان به تنهايي، براي نجات كافي نيست! و ايمان و عمل صالح، ارکان اساسی قرب الی الله، ایمان و عمل صالح از شاخص ترین، بلکه از

(c) ketabton.com: The Digital Library

بارزترين و مهمترين عواملي كه سبب داخل شدن انسان به جنت مي گردد همانا، ايمان و عمل صالح است.

به ياد داشته باشيد كه ايمان بدون عمل، اثري ندارد، همچنان عمل بدون ايمان هم سود بخش نيست و مفيد تمام نمي شود. با نگاهي كوتاه به آيات قرآن، در مي يابيم كه سعادت و خوشبختي انسان و جامعه در گرو دو چيز است: ايمان و عمل صالح و زندگي با ايمان و عمل شايسته.

خداوند در قرآن مي فرمايد: **«مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَكَرٍ اَوْاُنْثي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما كانُوا يعْمَلُون»** (سوره نحل، آيه 97.– 134 سوره بقره، آيه (82).

هر كس از مرد و زن، كار نيكي را به شرط ايمان براي خدا به جا آرد، ما او را در زندگاني، خوش و با سعادت زنده ابد مي گردانيم و اجري بسيار از عمل نيكي كه كرده به او عطا ميكنيم.

و در آيه ديگري مي فرمايد: **«وَ الّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِک اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ.»** (سوره بقره، آيه 82) (كساني كه ايمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آنها ياران بهشت اند و براي هميشه در آن خواهند ماند.) «ايمان» و «عمل صالح» از جمله چيزهايي هستند كه خداى متعال آنها را از ما مطالبه كرده و آنرا شرط رسيدن به كمال و سعادت بشر دانسته است. اين دو مفهوم در قرآن كريم در بسيارى از موارد در كنار هم ذكر شده‌اند و بر تلازم آنها با يكديگر تأكيد گرديده است. نمونه‌اى از اين آيات را با هم مرور ميكنيم:

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهار (سوره بقره آية 25) و كسانى را كه ايمان آورده اند و كار هاى شايسته انجام داده‌اند، مژده كه ايشان را باغ هايى خواهد بود كه از زير (درختان) آنها جوى ها روان است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب (سوره رعد آية 29) كسانى كه ايمان آورده و كار هاى شايسته كرده‌اند، خوشا به حالشان، و خوش سر انجاميدارند.

فَمَنْ يعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِه (سورة انبياء آيه 94) پس هر كه كارهاى شايسته انجام دهد و مؤمن (هم) باشد، براى تلاش او نا سپاسى نخواهد شد.

از اين آيات معلوم ميشود وظيفه ما در قبال خداى متعال، «ايمان» و «عمل‌صالح» است.

علماء رابطه «ايمان» و «عمل صالح» مثل رابطه «درخت» و «ميوه» ميدانند. يک درخت سالم (از درختان ميوه) خالي از ميوه نخواهد بود، همچنين ايمان از عمل صالح جدا نخواهد شد، مگر ايمان هاي ضعيف و كم نور كه در برابر شهوت و هوي و هوس ها از اثر ميافتد و به تعبير روشنتر عمل صالح تجسم ايمان قلبي است.

البته اين سخن بدان معنا نيست كه معصيتكاران يا مرتكبان كبيره كافرند آنگونه كه خوارج مي پنداشتند، بلكه منظور اين است ايمان قوي هرگز از عمل صالح مقدم داشته شده، با اين كه به نظر مي رسد انجام واجبات و ترک محرمات كاري مشكل تر از ايمان است، و قاعدتاً بايد مقدم داشته شود، اين بخاطر آنست كه قرآن با اين بيان ميخواهد اشاره به ريشه و اساس بودن ايمان نسبت به اعمال صالح كند. تعبير به ايمان و عمل صالح، آنچنان تعبير گسترده اي است كه تمام مراحل ايمان به خدا و ساير مباني اعتقادي را از

(c) ketabton.com: The Digital Library

يک سو، و انجام هرگونه کار شايسته فردي و اجتماعي و سياسي و عبادي را از سوي ديگر شامل مي شود.

«وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي خُسْرٍ إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر/3-1) در سوره عصر به زمان قسم ياد مي کند و مي فرمايد: قسم به زمان! انسانها در زيانند، مگر کساني که ايمان دارند، **«وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»** و عمل صالح انجام ميدهند.

ايمان به تنهايي هيچ فايده اي ندارد ؛ ايمان و عمل هميشه توأم با يکديگر هستند.

رابطه ايمان و عمل صالح:

ايمان و عمل صالح ارتباط متقابلي با يکديگر دارند. در آيات بسياري از قرآن کريم به عمل صالح نيز بعد از ايمان اشاره شده است.

اين دو درحقيقت مانند دو پله ترازويي هستند که سنجش بدون يکي از آن دو ممکن نيست و ايمان بدون عمل صالح، سودي نخواهد داشت. اگر کسي بدون آنکه به برنامه هاي اسلام عمل کند، ادعاي ايمان داشته باشد، ايمانش، ادعايي بيش نيست و هيچ سودي به حال او نخواهد داشت.

قرآن مجيد دراين باره مي فرمايد: «يوْمَ يأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لاَ ينفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيرًا قُلِ انتَظِرُواْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ» (انعام،158).

آثار و فوايد پيوند ايمان و عمل صالح:

فوايد و ثمراتي که از توأم بودن ايمان و عمل صالح درقرآن آمده، نشان دهنده اين است که اين دو با هم ارتباط تنگاتنگ و مستقيمي دارند. اگر ايمان در اعماق جان نفوذ کند شعاع آن در اعمال انسان خواهد تابيد و عمل او را صالح مي کند ؛ زيرا عمل صالح، ميوه درخت ايمان و ايمان همچون ريشه مي باشد، و وجود ميوه شيرين، دليل بر سلامت ريشه و ايمان بدون عمل صالح، درختي بي ميوه است. بنابراين ثمره اين دو عبارتست از:

محو و زدودن گناهان:

اعمال صالح موجب ميشود گناهان گذشته انسان محو شود. خداوند ميفرمايد: «يکفر عنکم من سياتکم؛ و بخشي از گناهانتان را مي زدايد.» و «ان الحسنات يذهبن السيئات؛ قطعاً نيکي ها بدي ها را از بين ميبرند».

عامل سعادت و رستگاري:

معيار سعادت انسان، ايمان وعمل صالح است: سعادت داراي درجات و مراتب مختلفي مي باشد. عمل صالح، مرحله اولي از مراحل کمال و سعادت انساني است و موجب صفا و طهارت در حواس و اعضا ميشود.

خداوند متعال ميفرمايد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِينَّهُ حَياةً طَيبَةً» هرکس از زن يا مرد عمل صالح انجام دهد، زندگي پاکيزه خواهيم داد و پاداشي بهتر از کردارش به او عطا خواهيم کرد.» (سوره نحل، 97)

عمل صالح زندگي دنيوي و اخروي انسان را تغيير مي دهد و حيات طيب در دنيا و آخرت را نصيب افراد مؤمن نيکوکار ميسازد. عمل صالح (نيکوکاري) همراه ايمان، بزرگ ترين بهايي است که خريداران فلاح و رستگاري را به آن مي رساند.

از منظر و فهم قرآن، رستگاري محصول عمل صالح و ايمان است. بنابراين ملاک در سعادت، حقيقت ايمان و عمل صالح است، نه صرف ادعاي لفظي و زباني.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آخرين درجه سعادت، رسيدن به لقاي پروردگار است كه با عمل صالح ميسر و امكان پذير مي شود: «فَمَن كَانَ يرْجُو لِقَاء رَبِّهِ فَلْيعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا؛ هركس به ملاقات پروردگارش اميدوار باشد، بايد عمل صالح انجام دهد.»

در سوره عصر به زمان قسم ياد مي كند و ميفرمايد: قسم به زمان! انسانها در زيانند، مگر كساني كه ايمان دارند، «وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» و عمل صالح انجام ميدهند. نقطه قابل توجه كه در اين سوره وجود دارد اينست كه ايمان به تنهايي هيچ فايده اي ندارد؛ ايمان و عمل هميشه توأمان با يكديگر هستند.

محبت آفريني و ايجاد دوستي:

از ديگر ثمرات ايمان و عمل صالح، محبت آفريني است كه الله تعالي ميفرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» آنان كه ايمان آورده و كارهاي شايسته انجام داده اند، خداوند رحمان دوستي آنان را در دل هاي مردم قرار مي دهد. (سوره مريم، 96).

بنابراين ايجاد دوستي، يكي از ثمرات ايمان و عمل صالح است و از ديگر ثمرات اين دو عبارتند از: دادن جزا و پاداش نيكو و ضايع نشدن اجر، كسب خوف و رجاء،مورد مغفرت واقع شدن، خوش عاقبتي، رزق زياد، بهره مندي از رحمت و موهبت الهي، هدايت از ظلمات به نور، زيانكار نبودن، فوز و پيروزي بزرگ، وعده بهشت و جاودان بودن آن و...

بايد توجه داشت ثمرات و فوائد مذكور به شرط توأم بودن ايمان و عمل صالح به دست ميآيد و لازمه حصول آنها منوط به وجود ايمان در كنار عمل صالح است و خداوند عمل صالح را به اندازه توان و طاقت انسان تعيين كرده؛ تا افراد مؤمن بتوانند عمل صالح را در كنار ايمان انجام دهند.

علاوه بر آيات،روايات زيادي بر ارتباط متقابل ايمان و عمل صالح، تصريح كرده اند كه به برخي از آنها اشاره مي شود.

نتيجه گيري:

از مجموع آيات و روايات استفاده مي شود كه ايمان و عمل مانند دو بال هستند كه پرواز با يك بال ممكن نيست. ودو واقعيت جدانشدني هستند و مقارنت ايمان و عمل صالح در آيات و عدم مخالفت روايات وارده در اين زمينه، ارتباط مستقيم و متقابل اين دو را تصديق ميكند.

«فَمَا يكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ» (7)

«پس بعد از اين چه چيز تو را به تكذيب روز جزا وامي دارد؟» يعني: اي انسان منكر! اكنون كه دانستي خداوند تو را در نيكوترين ساختار آفريده است و هم اوست كه تو را به فرودين فرود برمي گرداند پس چه چيز تو را وا مي دارد كه رستاخيز و جزا را منكر گردي؟ به قولي: خطاب براي رسول اكرم صلي الله عليه وسلم است. يعني اي محمد صلي الله عليه وسلم، بعد از ظهور اين دلايل قاطع و گويا، باز كدامين انسان تو را تكذيب مي‌كند؟

«أَلَيسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» (8)

«آيا خداوند حكم كننده ترين حاكمان نيست» هم در قضا و هم در عدل خويش؟ بي شك كه هست؛ از آن رو كه او انسان را به نيكويي و زيبايي و با بهترين ساختار آفريد، سپس

(c) ketabton.com: The Digital Library

كافران و منكران خويش را در فرودين فرود دوزخ افگند و مؤمنان را به درجاتي بلند برتري بخشيد؛ پس از عدل اوست كه قيامت را برپا مي دارد تا مظلومان داد خويش را از ظالمان بستانند.

در تفسير الميزان در باره اين آيه مباركه مينويسد: «آيا خدا بهترين حكم كنندگان نيست؟) در ادامه با استفهامي توبيخي خطاب به نوع انسان ميفرمايد: چه عاملي تو را به اين امر واداشته كه جزاي روز قيامت را تكذيب كني؟ با اينكه ما نوع انسان را به دو گروه پاداش داده شده و برگردانده شده به اسفل السافلين تقسيم كرده ايم، آيا جز اين است كه خداوند احكم الحاكمين است و حكم او مافوق هر حاكم مي باشد، زيرا حكم او در اتقان و نفوذ از حكم هر حاكم ديگر برتر است، و همين حكم متقن و حكيمانه اقتضاءمي كند كه اين دو طائفه از انسان ها در جزا مختلف و متفاوت باشند، پس بايد روز جزايي باشد تا هر كس مطابق عملش جزا داده شود و عقل و فطرت انسان هرگز تجويز نميكند كه روز جزايي در بين نباشد.

خواننده معزز!

در حديث مرفوع از ابوهريره (رض) روايت شده است: « فَإذا قَرَأ أحَدُكُم: « وَ التّين وَ الزّيتون»... فَأتى آخرَها: « دليسَ اللهُ بأحكَم الحاكمين؟»... فَليَقُل: بلى وَ أنا على ذلكَ منَ الشّاهدين». « هرگاه يكى از شما «وَ التّين وَ الزّيتُون » را خواند، وقتى كه در آخرش رسيد به « اليسَ الله بأحكَم الحاكمينَ؟ » بايد بگويد: بلى (خداوند داورترين داوران است) و من از زمرۀ گواهى دهندگان هستم».

پيام هاي سوره تين:

1 - نعمت های دنيوی حتی خوردنی ها، قداست دارد و مورد سوگند الهی واقع شده اند. **«و التين و الزيتون».**

2 - صحت وسلامتی كه از طريق غذا به دست ميآيد و امنيت، مهمترين نيازهای مادّی انسان است.«التين و الزيتون... البلد الامين».

3 - قداست وحی، به زمين ها نيز سرايت می‌كند. «طور سينين».

4 - امنيت شهر مكّه، دعای حضرت ابراهيم است كه گفت: **«ربّ اجعل هذا بلداً آمنا»** و اين دعا مورد استجابت واقع شد. **«هذا البلد الامين»**

5 - انسان در آفرينش برهمه‌ی موجودات برتری دارد. **«خلقنا الانسان فی احسن تقويم»**

6 - خداوند بر آغاز و فرجام انسان حاكم است. **«خلقنا... رددنا»**

7 - انسان در اصل خلقت پستی ندارد و سقوط او در طیّ مراحل زندگی واقع می شود. **«خلقنا الانسان فی احسن تقويم ثمّ رددناه اسفل سافلين»**

8 - انسان كه برترين مخلوق است، سقوطش نيز از همه موجودات پست‌تر است. **«احسن تقويم... اسفل سافلين»** (چنانكه در آيات ديگر نيز ميفرمايد: **«اولئک كالانعام بل هم اضلّ»**

9 - دوری از ايمان و عمل صالح سبب سقوط است و ايمان، عامل دوری از هر گونه پستی و نزول است. **«رددناه اسفل سافلين الاّ الّذين آمنوا و عملوا الصالحات»**

10 - با آنكه خداوند خالق انسان است و هرگونه بخواهد حق دارد با مخلوقش رفتار كند، امّا او بر اساس عدل، حكم می‌كند و بهترين داوران است. **«احكم الحاكمين».**

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميوجات و حبوبات ذكر شده در قرآن:

همه اي گياهانی كه از زمين می رويند از هر نظر مهم و آيت روشنی از عظمت پروردگار با عظمت ميباشند. در قرآن عظيم الشان از گياه به عنوان «نبات» بيش از 20 بار، از درخت با عنوان «شجره» بيش از 20 بار، ازميوه با عنوان «فاكهه و ثمر» بيش از 30 بار، از دانه حبوبات با عنوان «حبّ» بيش از 10 بارو از زراعت با عنوان «زرع» 9 بار و از سبزي با عنوان «قضب و بقل» دو بار ذكري بعمل آمده است.

«انار» (رمّان) كلمه انار سه بار در قرآن عظيم الشان ذكر گرديده است.) سوره انعام آيه 99، سوره انعام آيه 141، سوره الرحمن آيه 68)

«انجير» (تين) اسم انجير يک بار در قرآن عظيم الشان ذكر گرديده است آنهم در سوره (تين آيه 1)

انجير از جمله قويترين ميوه ها ويا هم گفته ميتوانيم كه انجير از بهترين مواد غذاي است كه انسان ميتوان در هر سن سال از آن استفاده نمايد، انجير ميتوان به عنوان قند طبيعي براي كودكان استفاده نمود. ورزشكاران و نيز آنها كه دچار ضعف يا پيري هستند مي توانند از انجير براي تغذيه خود استفاده كنند.

ميگويند «افلاطون» به قدري انجير را دوست مي داشت كه بعضي آن را دوست فيلسوفان ناميده اند.

«سقراط» انجير را جذب كننده مواد نافع و دفع كننده ضرر مي دانسته است.

«جالينوس» رژيم مخصوصي از انجير براي پهلوانان تنظيم كرده بود. به پهلوانان روم و يونان قديم نيز انجير داده ميشد.

علماء مي گويند: انجير سرشار است از ويتامين هاي مختلف وشكر. و در بسياري ازامراض از آن به عنوان يك دوا مي توان استفاده كرد مخصوصاً هرگاه انجير و عسل را به طور مساوي مخلوط كنند براي زخم معده بسيار مفيد است.

خوردن انجير خشك، باعث تقويت حافظه مي شود و به علت وجود عناصر معدني در انجير كه سبب تعادل قواي بدن و خون مي گردد، انجير را غذاي هر سن وسال، و هر موسوم سال و شرايطي جوي، معرفي كرده اند.

«انگور» (عنب) ميوه انگور، به صورت جمع و مفرد (عنب و اعناب) بيش از 10 بار در قرآن عظيم الشان ذكر گرديده است)سوره رعد آيه 4،سوره نحل آيه 11 و يس آيه 34،سوره نحل آيه 67،سوره اسرا آيه،سوره كهف آيه 32 و 42)

«خرما» (رطب) «درخت خرما» (نخل، نخيل،نخله) كلمه نخل و نخيل در 20 آيه از قرآن عظيم الشان ذكر شده است)سوره رعد آيه4، سوره انعام آيه 99، سوره ق آيه 10، سوره انعام آيه 141، سوره يس آيه 34)

«خيار» (بادرنگ) خيار در ماجراي بني اسرائيل آمده كه آنان به يک غذا قناعت نكردند و از موسي عليه والاسلام خيار خواستند.(سوره بقره آيه 61)

«زيتون» نام زيتون 6 بار در قرآن عظيم الشان تذكر رفته است، يک بار به طور مستقيم به درختي اشاره شده كه در كوه سينا مي روييد واز آن روغن توليد مي گردد (ذكر آن در سوره مؤمنون آيه 20).

هكذا نام درخت زيتون دو بار به تنهايي و پنج بار همراه ديگر ميوه ها همچون خرما، انار، انگور و انجير به كار رفته است. در قرآن عظيم الشان درخت زيتون از نشانه هاي

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند معرفي شده (سوره نحل آيه 11) و درخت زيتون از جمله درخت مبارک و پر برکت ذکر شده است (سوره نور آيه 35) همچنين خداوند متعال به درخت قسم ياد کرده است(سوره نور آيه 35).

«موز» (کيله) موز يک بار در قرآن کريم آمده است که بهشتيان از درخت موزي که ميوه اش بر روي هم چيده شده بر خوردارند (سوره واقعه آيه 29)، البته غالب مفسران قرآن عظيم الشان، «طلح» را درخت موز ميدانند اما فاروقي آن را «اقاقيا» ميداند.

«پياز» (بصل) ياد کردن از پياز در ماجراي بني اسرائيل است که آنان به يک نوع غذا قناعت نکردند و از موسي (ع) پياز خواستند (سوره بقره آيه 61)

«سير» (فوم) در قرآن کريم و در ماجراي بني اسرائيل سير هم يکي از خواسته هاي قوم، از حضرت موسي (ع) بوده است) سوره بقره آيه 61)

«ترنجبين» (منّ) قرآن کريم سه بار ازمن ياد مي کند که به عنوان نعمت به بني اسرائيل عطا شده است (سوره بقره آيه 57، سوره اعراف آيه 160، سوره طه آيه 80)

«حنا» (کافور) کلمه کافور يک بار در قرآن و آنهم در سوره «انسان آيه 5» به کار رفته است.

«زنجبيل» زنجبيل يک بار قرآن عظيم الشان ياد کرده و آن را آميزه نوشيدني بهشتيان ياد کرده است.) سوره انسان آيه 17)

«عدس» (نسک) قرآن کريم از عدس در ماجراي بني اسرائيل و تقاضاي آنان از حضرت موسي ذکر مي کند. (سوره بقره آيه 61)

«کدو» (کدو) کدو در قرآن کريم يکبار و در سوره «صافات آيه 146» آمده و در آن اينگونه بيان شده که خداوند پس از نجات دادن حضرت يونس از شکم ماهي بر سرش بوته کدويي رويانيد تا او از اشعه سوزان آفتاب در امان باشد.

ميوجات و درختاني جنتي:

در مورد اينکه در بهشت چه درخت هاي از ميوه وجود دارد، آيت و احاديث در مورد اشارت مشخصي ندارد، واين جزو علم غيب است. فقط مي دانيم که، بر طبق بعضي از نصوص شرعي (کتاب و سنت) اسم بعضي از ميوه ها و درختهاي بهشتي ذکر شده اند، مانند ميوه انار و خرما و سيب و.. و يا درخت سدر..

اما بايد به اين نکته مهم هم توجه نمود که: در آنجا اهل جنت هر ميوه اي که بخواهند برايشان مهيا مي شود، چرا که در قرآن آمده: **«وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (20) وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ»** (سوره الواقعه/ 20-21). يعني: و هر نوع ميوه را که برگزينند و بخواهند، به کامل ترين و زيباترين صورت برايشان فراهم خواهد بود. و از گوشت انواع پرندگاني که بخواهند به هر صورتي که بخواهند کباب شده يا پخته شده و يا به صورتي ديگر که بخواهند برايشان فراهم خواهد شد.

و **«يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ»** (سوره الدخان/ 55) يعني: آنان در بهشت هر ميوه اي را که بخواهند از آنچه که در دنيا اسمش هست و از آنچه که در دنيا اسمي از آن نيست و شبيهي ندارد ميطلبند، پس هر ميوه اي، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقّت فوراً برايشان حاضر مي گردد.

و فرمود: **«وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ؛ لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ»** واقعه (32-33). يعني: همانند ميوه هاي دنيا نيستند که در بعضي وقت ها يافت نميشوند و فقط در برخي فصل ها در دسترس

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستند و به دست آورد نشان مشكل است، بلكه ميوه هاي بهشت همواره و هميشه وجود دارند و چيدن و استفاده از آن راحت است و انسان در هر حالتي كه باشد به آن دسترسي دارد.و فرمود: **«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيونٍ * وَفَوَاكِهَ مِمَّا يشْتَهُونَ»** (مرسلات 40-41).
يعني: پرهيزكاران در ميان درختان متنوع و سايه سار و سرسبز و با طراوات و چشمه ساراني ديدني هستند كه از چشمه ي سلسبيل و رحيق سرچشمه ميگيرند. و بهترين و پاكيزه ترين ميوه هايي كه دلخواه آنان است و آرزو مي كنند برايشان مهياست.
و فرمود: **«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»** (سوره البقره/ 25). (به كساني كه ايمان آورده، و كار هاي شايسته انجام داده‌اند، بشارت ده كه باغهايي از بهشت براي آنهاست كه نهرها از زير درختانش جاريست. هر زمان كه ميوه‌اي از آن، به آنان داده شود، مي‌گويند: «اين همان است كه قبلا به ما روزي داده شده بود. (ولي اينها چقدر از آنها بهتر و عاليتر است.)» و ميوه‌هايي كه براي آنها آورده ميشود، همه (از نظر خوبي و زيبايي) يكسانند. و براي آنان همسراني پاك و پاكيزه است، و جاودانه در آن خواهند بود.) در تفسير سعدي آمده: « ميوه هاي بهشتي همه در زيبايي و طعم همسانند و در ميان آن ميوه مخصوصي وجود ندارد، و اهل بهشت همواره در ناز و نعمت بسر مي برند. پس آنها همواره با خوردن آن ميوه ها لذت ميبرند. **«وَأُتُواْ بِهِ مُتَشَابِهاً»** عده اي ميگويند ميوه هاي بهشت تشابه اسمي دارند اما در مزّه با يكديگر فرق ميكنند. گروهي نيز مي گويند در رنگ با يكديگر متشابه هستند اما در اسم فرق مي كنند. برخي نيز در اين باورندكه در زيبايي و لذت تشابه دارند شايد اين بهترين قول باشد».
هر بار كه نعمتي جديد به آنها تقديم مي‌گردد چون ميوه‌ها در ظاهر به يک شكل و صورت مي‌باشد گمان مي‌كنند كه همان ميوه قبلي است، ولي در حقيقت اين چنين نيست. و همه آنها در مزه و طعم و خوشبويي خواص منحصر به فرد داشته و با ديگري متفاوتند.
و اين آيات نشان مي دهند كه محدوديتي در بهشت از نظر ميوه ي دلخواه وجود ندارد، و حتي ميوه هاي جديدي وجود دارند كه در دنيا وجود نداشته است.
و همچنين در مورد درختان جنتي آمده: **«وَأَصْحَابُ الْيمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيمِينِ * فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ»** (سوره واقعه 27-29).
يعني: اما اصحاب سعادت، اصحاب سعادت چه حال دارند؟ يعني حالت بسيار خوبي دارند.
«فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ» در ميان درختان سدري هستند كه خارهايشان گرفته شده و بريده شده است و شاخه هاي خراب آن قطع گرديده و به جاي خار و شاخه هاي مضر ميوه قرار داده شده است، و درخت سدر ويژگي هايي چون سايه گسترده و آرامش يافتن انسان در سايه آن را دارا ميباشد.
«وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ» «طلح» درخت بزرگي است كه در صحرا مي روييد و ميوه اي لذيذ و خوشمزه دارد و خوشمزه است.
ابن ابي الدنيا از سليم‌بن عامر روايت مي‌كند كه فرمود: اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم ميگفتند: خداوند در آمدن اعراب باديه‌نشين و سؤالاتشان ما را مستفيد ميگرداند.
روزي يكي از باديه‌نشينان به خدمت رسول خدا صلي الله عليه وسلم رسيد و گفت: يا رسول‌الله صلي الله عليه وسلم! خداوند در بهشت درختي را عنوان كرده كه آزاردهنده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است و من فكر نمي‌كردم كه درخت آزار دهنده‌اي در بهشت وجود داشته باشد. رسول خدا صلي الله عليه وسلم فرمود: «آن چه درختي است؟» گفت: درخت سدر. اين درخت، خار دارد و خارش مزاحم است. رسول خدا صلي الله عليه وسلم فرمود: «مگر نه اين كه خداوند فرموده است **(فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ)** (سوره الواقعة آيه 28) خداوند خار آن را برداشته و به جاي هر خار ثمري رويانده است. ثمري از اين درخت مي‌رويد كه هر دانه‌اش به هفتاد و دو رنگ درآمده و هيچ كدام از رنگ‌هايش شبيه ديگري نيستند».

و فرمود: **«هُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيرَ مُتَشَابِهٍ»** (سوره انعام آيه 141).

يعني: و اوست كه باغهايي آفريد نيازمند به داربست و بي نياز از داربست، ودرخت خرما و كشتزار، با طعم هاي گوناگون، و درخت زيتون و انار، كه از جهتي با هم شبيه، و از جهتي تفاوت دارند.

خلاصه اينكه در جنت همه انواع ميوه همچون سيب، خرما، انگور و انار و زيتون و غيره وجود دارد، تا چه رسد به انواع گل‌ها و شكوفه‌هاي خوشبو و در يک كلمه درجنت چيزهايي وجود دارد كه هيچ چشمي آن را نديده و هيچ گوشي آن را نشنيده و هيچ كدام از آن حتي بر فكر كسي نيز خطور نكرده است، خداوند ما را از آن بي‌نصيب نگرداند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره العلق

جزء – (30)

سوره علق در «مکه» نازل شده و دارای 19 آیه میباشد

وجه تسمیه:

سبب نامگذاری این سوره به «علق» به دلیل دومین آیه‌ی آن است. هکذا این سوره به «اقرأ» یا «قلم» نیز مسمی می باشد، زیرا الله سبحان وتعالی آن را با فرموده‌اش «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ...» آغاز نموده است.

این سوره اولین ارتباط آسمان با انسان بعد از حدود شش قرن می‌باشد و با این اتصال تحولات عظیمی در زمین به وقوع می‌پیوندد و تولد انسان با این تحولات در بینش‌ها، خصلت ها خلق خوی، طبیعت وعادت مردم رقم می خورد.

شایان ذکر است که صدر این سوره، اولین آیات نازل شده قرآن کریم میباشد اما بقیه این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت صلّي الله عليه و سلّم در میان قریش و بروز تحریکات شان علیه دعوت، نازل شده است.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره العلق:

این سوره اولین سوره‌ای است که پنج آیه‌ی اول آن در مکه بر قلب پیامبرصلی الله علیه وسلم، نازل شده است.سورة (علق) که بنام سورة «اقرأ» هم یاد مي شود طوریکه متذکر شدیم، از جمله سورهاي مكي ميباشد. این سوره داراي (1) یک رکوع، (19) نزده آیت، (73) هفتاد وسه کلمه، (197) یکصدونود وهفت حرف، و (125) یکصدو وبیست وپنج نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.).

پیوند وارتباط سوره العلق با سوره‌ی تین:

در سوره‌ی تین به آفرینش بی نمونه و زیبای انسان، اشاره بعمل آمده است ودر سوره علق، به آفرینش انسان از علق و ماده‌ی پیدایش او. این سوره احوال جهان ابدی را به یاد می آورد که بیانگر سوره‌ی قبل است:(آیات متبرکه ۵ و ۷).

یادداشت:

باید گفت که: (سورۀ علق آیه 19) دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی درموردحکم سجدۀ تلاوت را درسورۀ «النجم» همین تفسیر مطالعه فرمایید.

محتواي سوره علق:

اکثریت مطلق مفسران بدین باور اند که از محتوا این سوره طوري معلوم میشود که این سوره اولین سوره است که بر پیامبر صلي الله علیه وسلم نازل شده است.

در آغاز به پیامبر اکرم صلّی الله علیه وسلم دستور قرائت و تلاوت می‌دهد و سپس از آفرینش این انسان با عظمت، از يك قطعه خون بي ارزش، سخن میگوید.

در مرحله بعد از تکامل انسان در پرتو لطف و کرم پروردگار، و آشنائی او به علم و دانش و قلم بحث می‌کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در مرحله بعد، از انسان های ناسپاسی که علی رغم این همه موهبت و اکرام الهی راه طغیان را پیش میگیرند سخن به میان میآورد.
و سر انجام به مجازات دردناك كسانی كه مانع هدایت مردم و اعمال نیك اند اشاره میكند و سوره را با دستور سجده و تقرب به درگاه پروردگار پایان میدهد.
بصورت کل محتوا سوره علق را میتوان در نکات ذیل چنین خلاصه وجمعبندی نمود:

- آغاز نزول وحی بر خاتم پیامبران محمد صلّی الله علیه و سلم.
- سرکشی و طغیان انسان در مقابل اوامر خدا به سبب داشتن مال.
- داستان ابوجهل بدبخت و منع کردن پیامبر از اقامهی نماز.
- سوره علق با بیان فضل و کرم الله متعال نسبت به پیامبر آغاز میشود. در آغاز سوره خداوند سبحان یادآور میشود که این قرآن یعنی «معجزهی جاودانی» را بر او نازل کرده است، در حالی که او در «غار حرا» خدایش را عبادت میکرد:« اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ... تا... عَلَّمَ اَلْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ.»
- بعد از آن از سرکشی و طغیان انسان در این دنیا بحث کرده و بیان مینماید هرگاه انسان نیرو و ثروتی داشته باشد از فرمان الهی سر باز زده و به سبب نعمت و ثروتی که در اختیار دارد سر طغیان بلند میکند. در حالی که بالعکس باید در مقابل فضل و کرمی که الله به وی ارزانی داشته است او را سپاسگزار باشد، نه این که نعمت اورا انکار کند. و به او تذکر میدهد که به سوی الله برگردد تا به مکافات اخروی نایل آید: «کَلاّ إِنَّ اَلْإِنْسانَ لَیَطْغی * أَنْ رَآهُ اِسْتَغْنی *إِنَّ إِلی رَبِّکَ اَلرُّجْعی».
- بعد از آن، داستان «ابو جهل»، فرعون این امت را مورد بحث قرار میدهد که پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم را تهدید میکرد و به منظور نصرت و یاوری بتها، او را از اقامهی نماز باز میداشت:«أَ رَأَیْتَ اَلَّذِی یَنْهی *عَبْداً إِذا صَلّی».
- و در پایان واختتام سوره آن انسان بدبخت کافر را تهدید کرده است که اگر به گمراهی و طغیان خود ادامه دهد، به سزا ومجازات شدید گرفتار میآید. و نیز به پیامبر صلّی الله علیه و سلم هدایت فرموده است که به وعید و تهدید آن مجرم و گناهکار گوش فراندهد:« کَلاّ لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنّاصِیَةِ... تا... کَلاّ لا تُطِعْهُ وَ اُسْجُدْ وَ اِقْتَرِبْ ».
- طوریکه یادآور شدیم سوره مبارکه علق با دعوت به خواندن و یادگیری قرآن شروع شده است، و با توصیه به نماز و عبادت خاتمه مییابد تا علم با عمل قرین گردد. و آغاز با ختام متناسب و همگون و هم نظم باشد.

آغاز وحي در تاريخ اسلام:

اكثريت به اتفاق مفسرين جهان اسلام دراين مورد متفق الري اند كه: آياتي از اول سوره علق، اولين آيات نازل شده وحي را تشكيل ميدهند: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يعْلَمْ» (علق آيات 1-5) «بخوان به نام پروردگارت كه آفريد. انسان را از عَلَق آفريد. بخوان، و پروردگار تو كريمترين (كريمان) است. همان كس كه به وسيله قلم آموخت. آنچه را كه انسان نمي‌دانست (بتدريج به او) آموخت»
امام احمد (رح) مي فرمايد: عبدالرزاق و معمّر پسر زهري براي ما از عروه، و او از عائشه (رضي الله عنها) روايت كرده‌اند كه‌گفته است: «اولين چيزي كه به پيامبر صلي الله عليه وسلم وحي گرديده است به صورت رؤياي صادقانه در خواب بوده است. هيچ خوابي

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمي ديد مگر اين كه مثل سپيده صبح تحقّق مي يافت. پس از اين مرحله، دوست داشت گوشه‌گيري و خلوت كند. در غار حراء گوشه‌گيري و خلوت ميكرد و در آنجا چندين شب عبادت ميكرد، بدون اين كه به پيش اهل و خانواده‌اش برگردد، و زاد و توشهٔ خلوت كردن را تهيه و با خود مي برد.
بعد از آن به نزد خديجه برمي‌گشت و براي شبهاي ديگري دوباره زاد و توشه برمي گرفت و با خود مي برد. تا وقي از اوقات كه در غار حراء بود حقّ و حقيقت بدو رسيد.
فرشته به پيش او آمد و گفت: بخوان. فرمود: من خواندن نمي‌دانم... پيا مبر صلي الله عليه وسلمّ روايت فرموده است: فرشته مرا گرفت و فشار و تكانم داد تا بدانجا كه خسته و درمانده شدم و نيروئي برايم نماند. سپس مرا رها كرد و گفت: بخوان. من گفتم: خواندن نمي‌دانم. براي بار دوم مرا گرفت و فشار و تكانم داد تا بدانجا كه خسته و درمانده شدم و نيروئي برايم نماند. سپس مرا رها كرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمي‌دانم. براي بار سوم مرا گرفت و فشار و تكانم داد تا بدانجا كه خسته و درمانده شدم و نيروئي برايم نماند. سپس گفت:«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (١)خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (٢)اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ (٣)الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (٤)عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (٥) (اي محمّد! بخوان چيزي را كه به تو وحي ميشود. آن را بياغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن كه (همهٔ جهان را) آفريده است. انسان را از خون بسته آفريده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است (از آنچه تو مي‌انگاري. بعد از اين، بزرگواريها و بخشندگيها از او خواهي ديد كه تعليم قرائت در برابر آنها ساده و ناچيز است). همان خدائي كه به وسيلهٔ قلم (انسان را تعليم داد و چيزها به او) آموخت. بدو چيزهائي را آموخت كه نمي دانست.) پيامبر صلي الله عليه وسلم با اين آيات در حالي به خانه برگشت كه اندامش ميلرزيد. وقتي كه به پيش خديجه رفت، فرمود: **«زَمّلُوني زَمّلُوني»** (مرا بپوشانيد. مرا بپوشانيد). او را پوشاندند تا ترس و هراس او برطرف گرديد. آن گاه فرمود: «يا خديجهُ مالي؟»اي خديجه مرا چه شده است؟.» خديجه او را از رخداد آگاه كرد. فرمود: «قَد خَشيتُ علي نَفسي.» «واقعاً بر خويشتن ترسيدم.»
خديجه بدو گفت: هرگز! هرگز! مژده باد تو را، به الله سوگند هرگز الله تو را خوار نمي‌دارد. زيرا تو پيوند خويشاوندي را مراعات ميكني و صلهٔ رحم را بجاي ميآوري.
راستگو هستي و راست مي‌گوئي. به درد دردمندان ميرسي و درماندگان را كمک و ياري مي‌كني، و از مهمانان به خوبي پذيرائي ميكني، و در برابر حوادث حقّ تعالي، يار و مددكار ديگران ميشوي.
آن گاه خديجه پيغمبر صلّي الله عليه وسلّم را با خود به پيش ورقه پسر نوفل پسر اسد پسر عبدالعزي پسر قصي برد.
ورقه پسر كاكايي خديجه بود. در زمان جاهليت عيسوي شده بود. كتاب عربي مي نوشت. كتاب هاي عبري را از روي انجيل، تا آنجا كه خدا ميخواست بنويسد - مي نوشت. پير و كور شده بود.
خديجه بدو گفت: اي پسر كاكا، سخن پسر برادرت را بشنو. ورقه گفت: پسر برادرم، چه مي بيني؟ پيامبر صلي الله عليه وسلم از چيزي كه ديده بود بدو نقل كرد. ورقه گفت: اين همان رازداري است (به نام جبرئيل) كه به پيش موسي ميآمد. كاش در آن وقت جوان مي بودم. كاش من زنده مي بودم در آن هنگام كه قوم تو، تو را بيرون خواهند كرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پيامبر صلي الله عليه و وسلّم فرمود: **«أو مُخرجي هُم؟»**. (آيا ايشان مرا بيرون خواهند كرد؟).
ورقه گفت: بلي. هرگز مردي چيزي را با خود نياورده است بسان چيزي كه تو با خود آورده‌اي مگر اين كه با او دشمني شده است. اگر من زنده باشم به تو سخت كمک خواهم كرد و كاملاً ياريت خواهم داد. ولي مدتي،نگذشت كه ورقه وفات يافت... تا آخر». اين روايت در صحيح مسلم و صحيح بخاري از قول زهري نقل شده است.
آيه **«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِي خَلَقَ*...»** در واقع آغاز بعثت پيامبر صلي الله عليه وسلم بود، و علامه مباركفوري در كتاب «رحيق المختوم» مينويسد: «با بررسي قرائن و شواهد و دلايل مختلف، مي‌توانيم سالروز بعثت پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم را شامگاهان دوشنبه بيست و يكم رمضان، مطابق با دهم سال 610 ميلادي، شب هنگام، معين سازيم كه در آن اوان، ايشان دقيقاً چهل سال قمري و شش ماه و دوازده روز از عمر شريفشان ميگذشته است كه با 39 سال شمسي و 2 ماه و 20 روز برابر خواهد بود».
همچنين ايشان در ادامه مينويسد: «سيره نويسان در ارتباط با تعيين نخستين ماه گرامي داشت پيامبر صلي الله عليه وسلم- به نبوت از سوي خداوند و فرو فرستادن وحي بر آن حضرت، اختلاف فراوان دارند. عده زيادي از سيره نويسان بر آن شده‌اند كه ماه ربيع الاول بوده است؛ گروه ديگري ا ز آنان بر آن‌اند كه ماه رمضان بوده است؛ برخي نيز گفته اند: ماه رجب بوده است. ما ترجيح داده‌ايم كه ماه رمضان بوده باشد؛ به دليل اين آية شريفه كه ميفرمايد: **«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»** (سوره (البقرة: 185). و اين آيه شريفه ديگر كه مي فرمايد: **«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»**. (سوره القدر: 1). كه در نتيجه شب قدر در ماه رمضان قرار مي‌گيرد، و شب قدر همان شبي است كه در آيه 2، سوره دخان، خداوند درباره آن ميفرمايد: **«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ»** (سوره الدخان: 3). و نير به دليل آنكه اقامت آن حضرت در غار حراء در ماه رمضان بوده، و واقعه نزول جبرئيل بر ايشان نيز در همين ماه بوده است؛ چنانكه همگان ميدانند.
قائلان به آغاز نزول وحي در ماه رمضان نيز در باب تعيين دقيق اين روز با يكديگر اختلاف دارند، و روايات در اين زمينه مختلف است. بعضي گفته‌اند: روز هفتم، برخي گفته اند: هفدهم، و بعضي ديگر نيز گفته اند: هجدهم.
ابن اسحاق و برخي ديگر از سيره نوسان بر آن اند كه اين روز، روز هفدهم بوده است؛ اما، ما ترجيح داديم كه روز بيست و يكم بوده باشد، به اين دليل كه تمامي سيره‌نويسان يا اكثر آنان متفق‌القول اند بر اينكه بعثت رسول الله صلي الله عليه وسلم- در روز دوشنبه اتفاق افتاده است؛ چنانكه آن حضرت خود فرموده‌اند: **«فيه ولدت و فيه انزل علي»** و به روايت ديگر: «ذاک يوم ولدت فيه و يوم بعثت او انزل علي فيه» (صحيح مسلم، جلد 1، صفحه 368؛ مسند احمد، جلد 5، صفحه 297، 299؛ بيهقي، جلد 4، صفحه 286، 300: حاكم نيشابوري، جلد 2، صفحه 62). روز دوشنبه در ماه رمضان نيز در آن سال مطابق بوده است با روز هفتم؛ روز چهاردهم؛ روز بيست و يكم، و روز بيست و هشتم؛ از سوي ديگر، بنا به دلالت احاديث صحيح، شب قدر جز با يكي از شبهاي فرد در دهه آخر رمضان منطبق نميگردد، و شب قدر در محدوده اين شبها جابه جا مي‌شود. اگر اين آيه شريفه را كه ميفرمايد: **«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»**. با روايت ابوقتاده كه ميگويد بعثت آن حضرت روز دوشنبه بوده است، كنار هم بگذاريم، همچنين با مراجعه به تقويم تطبيقي

(c) ketabton.com: The Digital Library

كه موارد مطابقت روز دوشنبه را با ايام رمضان در آن سال تعيين ميكند؛ براي ما يقيني شده است كه بعثت رسول اكرم صلي الله عليه وسلم شب هنگام، شامگاه روز 21 رمضان بوده است».

اهداف كلى واساسي اين سوره:

1 - توجه انسان به الله تعالي كه او رب است و آفريدگار و ارجمند و آموزش دهنده است و كنار زننده پرده هاي جهل و ناداني؛

2 - توجه بشر به اينكه خداوند او را از علق آفريده است و اينكه او تحت ربوبيت خداوند است و حامل لواي علم و معرفت و هنگامي كه خود را مستغني مي يابد فساد و طغيان ميكند؛

3 - توجه به اين كه بازگشت همه چيز به سوي خداست. آغاز و انجام همه به دست او و به سوي اوست؛

4 - متوجه ساختن انسان به وظايف او كه بايد قرائتش بلكه همه افعالش به نام خدا و در سبيل هدايت باشد و دستور تقوا دهد، با حق ستيزه نكرده و به آن پشت نكند و بداند كه الله متعال او را مي بيند (و او در محضر و مرءاي خداست).

5 - ترساندن از عذاب خداوند كه او موي سر او را مي گيرد و با حقارت و ذلت به سوي عذاب ميكشاند؛

6 - و توجه به اينكه خداوند مي خواهد از طغات و فاسدين پيروي نشود و بندگان خدا در پيشگاه او به خاک مذلّت بيافتند و قرب و نزديكي او را بخواهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة العلق

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايندۀ و مهربان

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾ كَلا إِنَّ الإِنْسَانَ لَيَطْغَى ﴿٦﴾ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿٨﴾ أَرَأَيتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿١٠﴾ أَرَأَيتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ﴿١١﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى ﴿١٢﴾ أَرَأَيتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿١٣﴾ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ﴿١٤﴾ كَلا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾ كَلا لا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴿١٩﴾

ترجمة مؤجز:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (1) (بخوان بنام پروردگارت كه بيافريد)

«خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (2) (انسان را از خون بسته آفريده است.)

«اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (3) (بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است)

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (4) (همان خدائي كه به وسيله قلم (انسان را تعليم داد و چيزها به او آموخت.)

«عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (5) (بدو چيزهائي را آموخت كه نمي دانست.)

«كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى» (6) (قطعاً (اغلب) انسان ها سركشي و تمرّد ميآغازند.)

«أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى» (7) (چون خود را مستغني و بي نياز ببينند.)

«إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى» (8) (مسلّماً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوي پروردگار تو خواهد بود).

«أَرَأَيتَ الَّذِي يَنْهَى» (9) (آيا ديدهاي كسي را كه نهي ميكند و باز ميدارد.)

«عَبْداً إِذَا صَلَّى» (10) (بندهاي را كه نماز ميگزارد ؟).

«أَرَأَيتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَى» (11) (آيا ميداني اگر بر هدايت بودي ؟).

«أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى» (12) (ويا به پرهيز گاري فرمودي ؟).

«أَرَأَيتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (13) (آيا ديدي اگر تكذيب كرد و روبرتافت ؟).

«أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (14) (آيا نمي داند كه خدا مي بيند.)

«كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ» (15) (هرگزا هرگز! چنين نيست، اگر باز نيايد، حتماً اورا بكشيم از موي پيشاني).

«نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» (16) (موي پيشاني دروغگوي خطا كار).

«فَلْيَدْعُ نَادِيَه» (17) (پس فرا خواند ياران مجلسش را).

«سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» (18) (وما حتماً فرا خوانيم دفع كنندگان پياده را).

«كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (19) (نه چنين است، پيروي اش مكن، به سجده برووتقرب بجو).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر سوره

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره موضوعات ؛حکمت خلقت انسان و آموزش خواندن و نوشتن به او،به بحث گرفته شده است.

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (1):

این اولین خطاب الله متعال به پیامبر صلّی الله علیه و سلم می‌باشد و متضمن فراخوانی به خواندن و نوشتن و کسب علم و دانش است؛ زیرا شعار دین اسلام چنین است. از افتخارات اسلام این است که کارش را با قرائت و علم و قلم شروع کرد.یعنی ای محمد! (بخوان بنام پروردگارت که بیافرید) (اي محمّد! بخوان چيزي را كه به تو وحي مي شود. آن را بیاغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفریده است.

بخوان زیرا با خواندن، علم و معرفت حاصل می‌شود و عبادت پروردگار صورت می‌گیرد و با نام الله متعال برکت، گشایش و توفیق به دست می‌آید.

چه زیبا است که در اولین فرمان آسمانی دین مقدس اسلام فرمان فرهنگی را بااین زیبای در می یابیم. خواندن لوحی که برای اولین بار در برابر پیامبر باز شد، منظم و مکتوب بود.

هکذا در فرمان اقرء این نقطه مهم نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه فقط دانستنی.

بخوان بەنام آنکه تو را پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید. پس این تعبیر، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت میکند و هم بر طاعت برانگیزاننده تر است.

در فرمان اقرء این نکته نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه فقط دانستنی.

بلی! بخوان بەنام آن «که آفرید» پس الله سبحان وتعالی خود را با این صفت براي ما وصف میکند تا نعمت آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اولین نعمت ها و بزرگترین آنهاست.

يعني: اي پيامبر! بخوان به نام خداوندي كه تو را آفريده است، هر چند كه قبلا نه خواننده بوده‌اي و نه نويسنده زيرا ذاتي كه كائنات را آفريده است، بر اين امر نيز تواناست كه قدرت خواندن را در تو ايجاد نمايد.

«الَّذِي خَلَقَ»:از ذكر صفت تخليق در اينجا، شايد حكمت اين باشد كه همچنان كه بر مخلوقات انعام و احسان شده است، از همه نخستين انعام به او اعطاي شده است، و در اينجا مفعول «خلق» يعني آنچه آفريده شده است را ذكر نه فرموده به اين اشاره است كه همه كائنات مخلوق او تعالي باشند.

الله متعال این سوره مبارکه را با إقرأ آغاز می‌کند (بخوان) ولی از قرآن نام نمی‌برد.

دلیل عدم ذکر کلمۀ قرآن در این آیه به نظر علما بشرح ذیل است:

1 - منظور کلی آیه، قرآن است و طبق اسلوب سخنوری هر چیزی که واضح و روشن باشد اسمش ذکر نمی شود.

2 - این علم که از إقرأ ناشی می‌شود، شامل هر علمی در دین اعم از حدیث، فقه ویا سایر علوم عصری دیگر می‌شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخوان به نام پروردگارت! الله متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که سرآغاز خواندنش با نام الله بخشاینده‌ی مهربان باشد.

الله سبحان وتعالی هم جسم انسان را رشد می‌دهد و هم روح او را. (کلمه «رَبِّكَ» میان دو کلمه «خَلَقَ» و «اقْرَأْ» آمده است.) «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

«خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (2):

(انسان را از خون بسته آفریده است.) سپس در جمله خلق شدن سایر مخلوقات اشاره خاصي به خلقت انسان نموده و فرموده است که: انسان را از خون سختی بسته افریده، و به تدبیر او پرداخته است باید امرونهي کند و امر ونهي بافرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب ها انجام میشود.

« **خَلَقَ الْإِنسَانَ** »: «و انسان را که از نسل آدم است آفرید.» تخصص خلق انسان، خاص الله است و او انسان را از نطفه‌ی کوچک و بی‌مقدار آفریده است. آدم را از گل، انسان و نسل آدم را از خون بسته؛

«مِنْ عَلَقٍ»: از خون بسته شده، آفرید. اسم جمع است مفرد آن «علقه» است که قطعه‌ای از خون غلیظ و بسته‌ای است که بعد از سپری شدن چهل روز، نطفه و تکامل آن به علقه تبدیل می‌گردد که معلّق به جدارۀ رحم است و سپس یک مرحله‌ی دیگر چهل روزی بر آن سپری می‌شود و تکامل می‌یابد و «مضغه» می‌شود. از آن پس یا مشیت الله با آفرینش آن است و آن را می‌آفریند و یا آن را به عنوان پارچه گوشتی از رحم به بیرون می‌راند.

معجزه خلقت:

الله سبحان وتعالی، جنس انسان را با این شکل و صورت بدیع و زیبا و ممتاز از دو چیز آفرید:

الف: از تخمک یا «اُوول» (سلول جنسی ماده که هنوز لقاح نیافته و با سلول نرینه ترکیب نشده).

ب: از اسپرم (سلول جنسی نر که در بیضه ساخته شده و در منی، ترشح می کند و می تواند تخمک را بارور گرداند؛ اسپرماتوزوئید)؛ مني دانه یا نطفه ی نر. از این سلول جنسی بی‌شمار، به داخل رحم زن ریخته می‌شود و برای به وجود آوردن موجودی تازه به انجام مأموریت خود، شروع می کنند و پس از طی دوران مشخص بارداری، انسانی یا به عرصه‌ی وجود می گذارد. «فتبارك الله أحسن الخالقين.»

این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم است که کسی که تو را از لخته‌ی خون خلق کرده، می‌تواند تو را از أمّی به قاری تبدیل کند و این برای او کار مهمی نیست.

ذات خلق‌کردن مهم است و اینکه انسان را از خون آویخته آفریده، مهمتر است. به خاطر همین است که انسان گل سر سبد مخلوقات است، اگر قدر خود را بشناسد، از ملائک هم بالاتر است و اگر نشناسد از حیوانات هم پست‌تر است.

«اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (3):

(بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است) جود و احسان او فراوان میباشد، و از بزرگواري و احسان او این است که انواع دانش‌ها را به انسان آموخته است.

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (4):

(همان خدائي که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیز ها به او) آموخت.) این نشانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

اكرام وعنايت بي پايان او ست كه انسان را از «لخته خوني» به شكل «انسان» در آورد، وبه او خواندن و نوشتن را اموخت يگانه موجود كه پيام ديگران را از طريق «خواندن» درک مي كند و با «نوشتن» حفظ نموده و آنرا به آيندگان انتقال مي دهد وبه اين تر تيب از تجارب گذشتگان خويش مستفيد مي شود.

شيخ قرطبی فرموده است: الله متعال فضل علم و نوشتن را يادآور شده است؛ چون منافعی عظيم داشته كه انسان به آن احاطه ندارد، و اگر نوشتن نبود نه علوم تدوين می‌شد و نه حكمت ماندگار شده و نه اخبار پيشينيان ثبت می‌شد و نه اقوال آنها و كتب نازل شده از جانب خدا ضبط و حفظ می گرديد.

و اگر كتابت و نوشتن نبود، امور دنيا و دين رو به راه و منظم نمی‌شد.(تفسيرقرطبی ۱۲۰/۱۹.).

از اين آيه مباركه چند مطلب را ميتوان استنباط كرد:

«قرائت»، «علم»، «قلم» رمز بر تري و فضيلت انسان بر ساير مخلوقات.

درفحوای آيه مباركه ؛ «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» در می يابيم كه:رهائی از جهل با استفاده از قلم، جلوه‌ای از كرم و ربوبيّت اوست و نويسندگی هنر مطلوب و مورد ترغيب دين مقدس اسلام است. هكذا درجمله «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» به وضاحت در می يابيم كه پروردگار با عظمت كارهای خود را از طريق اسباب انجام می دهد.

اولين و مهمترين وسيله آموزش قلم است:

در حديثي كه از حضرت ابو هريره (رض) روايت گرديده، آمده است: پيامبر صلي الله عليه وسلم فرموده: «لما خلق الله الخلق كتب في كتابه فهو عنده فوق العرش ان رحمتي غلبت غضبي» يعني وقتي كه خداوند در ازل مخلوق را آفريد، در كتابي كه پيش او در عرش هست، اين را نوشت كه «رحمت من بر غضبم غالب است » ونيز هم در حديثي ثابت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «اول ما خلق الله القلم فقال له أكتب فكتب ما يكون الي يوم القيامه فهو عنده في الذكر فوق عرشه» يعني خداوند از همه ي آنچه را كه تا قيامت بودني بود، نوشت واين نامه پيش خداوند بالاي عرش موجود است.

(مواخذ: از تفسر ابو عبدالله محمدبن احمد انصاري قرطبي – تفسير سوره تين)

انواع قلم:

علماء در مورد انواع قلم مي فرمايند كه قلم در جهان به سه نوع است. يكي اولين قلم كه خداوند آن را به يد قدرت خويش آفريد، وبه نوشتن تقدير كاينات به آن دستور داد، دوم قلم فرشتگان كه آنان به وسيله آن تمام وقايع آينده و مقادير آنها ونيز اعمال انسان را به آن مي نويسند، سوم قلم عمومي مردم كه به وسيله آن مقاصد وكلام خويش را مي نويسند، و كتابت در حقيقت يک نوع بيان است كه صفات بخصوص انسان است. (قرطبي)

امام التفسير مجاهد از ابو عمرو نقل فرموده است كه خدواند متعال در همه كائينات چهار چيز را به يد قدرت خويش آفريده است، علاوه بر اينها نسبت به بقيه كاينات فرموده است كه كن يعني باشيد همه موجود گشته اند، وآن چهار چيز عبارتند از: قلم، عرش، جنت عدن، و آدم عليه السلام.

اولين علم كتابت:

اولين فن علم كتابت را علما مي گويند به ابو البشر حضرت ادم عليه السلام آموخته شد، واول از همه او به نوشتن پرداخت. (كعب احبار: ابو اسحاق كعب بن ماتع الحميري

(c) ketabton.com: The Digital Library

الاحبار شخصي يهودي و مربوط قبيله ذوالكيلا ازيمن بود زمانيكه مسلمان شده درزمان خلافات حضرت عمر بن خطاب زندگي مي‌كرد. او معلوماتي زيادي در كتاب يهود (اعم از عهد عتيق، وعهد جديد) وداستان هاي مربوط به پيامبران گذشته داشت. اخبار و اقوال زيادي كه معمولاً به اسرائيليات مشهور اند از وي برجاي مانده‌است.) و برخي از علما فرموده اند كه اول از همه اين فن به حضرت ادريس آموخته شد، و از همه اول كاتب در دنيا ايشان مي باشد. (ضحاک) وبرخي ديگري از علما فرموده اند كه هركس كه به كتابت پرداخته است، آن تعليم از جانب الله است.

«عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يعْلَمْ» (5):

(بدو چيزهائي را آموخت كه نميدانست.) خداوند انسان را از شكم مادرش بيرون آورد درحاليكه هيچ چيزي نمي‌دانست و برايش شنوايي و بينايي و حواس پنجگانه اعطا فرمود،و اسباب علم و دانش را براي او فراهم كرد پس به انسان قرآن و حكمت آموخت و به وسيله‌ي قلم به او چيزهايي آموخت قلمي كه با آن دانش‌ها و حقوق ثبت مي‌گردند.خداوندي كه نعمت هايي به بندگان داده است كه توان شكرگزاري آن را ندارند. سپس با توانگر كردن آن ها و روزي فراوان بر آن‌ها منّت گذارده است.

ولي انسان به سبب ناداني و ستمگري اش وقتي خود را بي نياز ببيند سركشي مينمايد و از پذيرفتن هدايت سرباز مي‌زند و فراموش ميكند كه به‌سوي پروردگارش بازخواهد گشت. بلكه گاهي به جايي ميرسد كه هدايت را رها ميكند و ديگران را به ترک گفتن آن فرا ميخواند. بنابراين، از نماز خواند كه بهترين اعمال ايمان است جلوگيري ميكند.

مفسرين در تفسير آيه مباركه ؛«عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يعْلَمْ» (به انسان چيزهائي آموخت كه نمي دانست.» كه اين اولين حقيقت قرآني است كه دل پيغمبر صلّي الله عليه وسلّم در نخستين لحظه آن را دريافت داشته است. اين حقيقت، ذهن و شعور او را، زبان او را، كار و روي كرد او را بعد از ان در طول زندگانيش تصرّف كرد، و نخستين پايۀ ايمان بشمار آمد.

امام شمس الدين ابو عبدالله محمّد ابن قيم جوزيه در كتاب خود: «زادالمعاد في هدي خير العباد» كه رهنمود و رهنمون پيغمبر صلّي الله عليه وسلّم را در ذكر و ياد خدا خلاصه كرده است، گفته است:

پيامبر صلي الله عليه وسلم از همۀ آفريدگان كامل‌تر به ذكر و ياد خداوند بزرگوار مي پرداخت. اصلاً همۀ سخنانش دربارۀ ذكر و ياد الله و پيرامون آن بود. امر و نهي و مقرّراتش براي ملّت، ذكر و ياد الله بود. خبر دادنش از نام ها و صفت هاي پروردگار، و بيان احكام و افعال و وعد و وعيدش ذكر و ياد خدا بود. مدح و ثناي نعمت هاي الهي و تسبيح و تقديس معبودش ذكر و ياد خدا بود. درخواست و دعايش، و رغبت و رهبتش ذكر و ياد خدا بود. سكوت كردن و خاموشي گزيدن او ذكر و ياد دلش از خدا بود. در هر زماني و در هر حالي به ياد خدا و در ذكر خدا بود. ذكر و ياد خدا در حال ايستادن، نشستن، بر پهلو افتادن، گام زدن، سوار شدن، حركت كردن، پائين آمدن، كوچيدن، و اقامت گزيدن، با نفسهايش همراه و جاري بود.هنگامي كه بيدار ميشد ميفرمود: «الحمدُ لله الّذي أحيانا بَعدَما أماتَنا وَ إليه النّشُورُ.» (حمد و سپاس خداوندي را سزا است كه ما را زنده كرد بعد از اين كه ما را ميرانده بود. زنده شدن دوباره در دست او است.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان محترم!
در آیات متبرکه (6 الی 19) در باره صوری از طغیانگریهای انسانهای بی‌نیاز نافرمان و منحرف، به بیان گرفته میشود:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى» (6):

(قطعاً (اغلب) انسانها سرکشي و تمرّد ميآغازند.) یعنی مسلّماً آنگاه که انسان از ایمان خالی باشد، دارایی و ثروت او را متکبّر و سرکش می‌سازد و در ظلم،ستمگری، فساد، فسق، مکر و حیله از حد می گذرد.

«كَلَّا »:قابل یادآوری است که جمله «کلا»: در سوره‌های مکی آمده اما در سوره‌های مدنی وجود ندارد. کلمه‌ای که برای انکار چیزی و رد مطلبی به کار می‌رود و در ادبیات عرب به کلمه‌ی ردع (انکار) مشهور است. وقتی کسی مطلبی را گفته و یا توقع و انتظاری که شما از کسی دارید، برآورده نمی‌شود، آنجا است که کلمه‌ی کلا به کار برده می شود.

کلا درچند معنا به کار می رود:

1 - در زجر، ردع و تنبیه مخاطب نسبت به باطل بودن سخنش؛ وقتی قبل از آن چیزی که اقتضای آن را داشته باشد بیاید در ترجمۀ آن گوییم: نه چنان است.
2 - حرف جواب به معنی «حقّاً» آری، که همراه با قسم آورده شود.
3 - به معنای «الا»ی استفتاحیه است در صورتی که در سخن چیزی که اقتضای زجر یا نفی کند پیش از آن نیامده باشد.
4 - برای رّد و نفی است. در این آیه «کلا» مردّد است میان اینکه به معنی حقّاً باشد یا به معنی «الا»ی استفتاحیه.

«لیطغی»: از مادۀی طغیان است به معنی از حد گذشتن، حدود را شکستن و بر سر مسیر نماندن. طاغی یعنی کسی که متجاوز از حدود است.

بلی! طاغیان راه گم کرده‌ی تاریخ، تصورشان این است که: بر جان و مال و زندگی و عقیده و آزادی بندگان الله، حاکم اند و آزادی را از آنان می گیرند، تا خلق را به بندگی و اسارت،بخصوص به اسارت وبندگی فکری و عقیدتی خود در آورند.

اسباب نزول آیه 6:

ابن منذر از ابو هریره (رض) روایت کرده است: ابوجهل گفت: آیا محمد پیش چشم شما روي خويش برزمين ميزند؟ گفتند: بله، گفت: قسم به لات وعزي اگر من او را ببينم كه اين كار را انجام ميدهد بر گردنش سوار مي شوم ورويش را به خاک مي مالم پس آيه «كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى» نازل شد.

در حديثي شماره (4958) امام بخاري آمده است: «از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه: ابو جهل گفت اگر محمد را ببينم كه در نزديک خانه (كعبه) نماز ميخواند، بر گردنش سوارمي شوم، چون اين خبر به پيامبر صلي الله عليه وسلم رسيد، فرمود: « اگر خواسته باشد چنين كند. «لو فعله لاخذته الملائكه» ملائكه (عذاب) اورا ميگيرند.

نسايي رحمه الله از ابو هريره رضي الله عنه روايت مي كند كه ابو جهل مي خواست چنين كند، ولي ديدم كه به عقب بر ميگردد، و دستش را بر رويش مي گيرد، كسي از وي پرسيد: چه شده است؟ گفت: بين من و بين او، يعني محمد صلي الله عليه وسلم جوئي

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آتش قرار دارد، و پیامبر صلي الله علیه وسلم فرمودند: «اگر نزدیک مي شد ملائکه او را تکه تکه میکردند».

«أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى» (7):

(اگر خود را دارا و بي نیاز ببینند.) یعنی زمانیکه ثروتمند شود سرمست،سرکشی و طغیان می‌کند و چون تقوا را گم کرد می‌بینی که هتک حرمت واهانت می‌کند، طاعات را ترک می‌نماید و به ادای حقوق نمی‌پردازد.

نباید فراموش کنیم که: این بی‌نیازی تنها مخصوص الله متعال است که الله خود به بندگانش فرمود: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥»(فاطر: 15) «ای مردم، [همهٔ] شما به الله نیازمندید و [تنها] الله است که بی‌نیازِ ستوده است». حال اگر جای این دو عوض شد و انسان خود را نسبت به الله فقیر ندانست، بلکه احساس غنا کرد، رشدش متوقف می‌شود. ولی ما اگر در ارتباط با غیر الله خود را غنی بدانیم، هیچ اشکالی ندارد، اما در ارتباط با الله باید فقر خود را اعلان کنیم و به این اعلان بنازیم و ببالیم و افتخار کنیم. فقیر بودن است که ما را به جایی می‌رساند اما در مقابل در برابر هیچکس اظهار عجز و فقر نکنیم که خوار می‌شویم؛ زیرا همه با هم برابر هستیم و هیچ کسی بر هیچکس دیگر برتری ندارد جز با تقوا: «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، إِلَّا بِالتَّقْوَى»«هیچ فرد عرب بر فرد عجم و هیچ فرد عجم بر فرد عرب، هیچ شخص سرخ‌پوست بر شخص سیاه‌پوست و هیچ شخص سیاه‌پوست بر شخص سرخ‌پوست برتری ندارد مگر به وسیله تقوا».(مسند احمد: 23489) و (السلسلة الصحيحة: 2700) حکم آلبانی

«إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ» (الحجرات: 13) «بی‌تردید، بزرگوارترین شما نزد الله پرهیزگارترینِ شماست». نفرمود «إن أكرمكم عند اللّـه أغنيكم» کسی که پول زیاد دارد، نزد الله ارزشمندتر است. اصلاً چنین چیزی نیست بلکه: «إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ».

خواننده معزز!

اگر انسان ظرفیّت نداشته باشد، یا اینکه ثروت او را مغرور می‌کند، چنانکه قارون می‌گفت: «إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص، 78.) یا قدرت او را مغرور می‌کند، چنانکه فرعون می‌گفت: «أَ لَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» (زخرف، 51.) یا علم او را مغرور می‌کند. چنانکه بلعم باعورا به آن گرفتار شد. «آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها» (اعراف، 175) ولی اگر ظرفیّت باشد، حتی هر سه در یك نفر جمع می‌شود مثل حضرت یوسف و سلیمان ولی مغرور نمی‌شود، چون همه را از خداوند می‌داند نه خود. چنانکه حضرت سلیمان گفت: «هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» (نمل، 40.) و حضرت یوسف گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ» (نمل، 40.). بلی خطر آنجاست که انسان به خود بنگرد نه الله را.

طغیانگر نه بندگی الله را میخوهدنه خدا را بنده است، نه دستورات الهی را به رسمیّت می‌شناسد، نه استدلال می‌پذیرد و نه به ندای وجدان و ناله مظلومان گوش فرا می‌دهد.

«إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى» (8):

(مسلّماً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوي پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمرّدان را به سزای اعمالشان مي‌رساند).

«رُجعی»: مصدر است از ریشه‌ی رجوع یعنی برگشتن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیه مبارکه در ضمن، اینکه انسان را از عاقبت طغیان و سرکشی برحذر می‌دارد و او را تهدید هم می‌کند. ومی فرماید ای انسان [طاغی]! چرا تکبر می‌ورزی و سرکشی می‌کنی؟ فراموش کرده‌ای رجوعی هست و مرگی وجود دارد؛ فراموش کرده‌ای شرایط و وضعیتی پیش می‌آید که در رابطه با عملکرد و موضعگیری‌هایت مورد محاسبه و ارزیابی قرار می‌گیری. روزی می‌آید که همه به سوی الله بازمی‌گردند؛ پس به آنچه الله به شما داده مغرور نشوید.

باید گفت که: آیه عام است و هر سرکش و طاغی و متکبری را در برمی‌گیرد.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: بعد از مدتی مدید که از نزول صدر سوره گذشت، این آیات در مورد «ابو جهل» نازل شدند؛ چون ابو جهل به سبب ثروت زیادش یاغیگری می‌کرد و در دشمنی با پیامبر صلّی الله علیه و سلم افراط می‌ورزید. اما اعتبار به عموم لفظ است نه خصوص سبب.(صاوی ۳۳۶/۴ و قرطبی ۱۲۳/۱۹.)

«أَرَأَيتَ الَّذِي يَنْهَى» (9):

(آیا دیده‌اي كسي را كه نهي ميكند و باز ميدارد.) یعنی آیا تعجّب نمی‌کنی از کسی که بندگان را از طاعت پروردگار بازمی‌دارد، از راه الله منع می‌کند و مخلوق را از عبادت آفریدگار جلوگیری می‌نماید؟

بازداشتن از نماز بزرگترین مخالفت با پروردگار با عظمت ومبارزه با حق است.

كسي از اين اعمال نيک نهي مي‌كند كه خودش بر هدايت نيست و ديگران را به آنچه كه خلاف پرهيزگاري است فرمان ميدهد.

اسباب نزول آیه مبارکه:

ابن‌جریر از ابن‌عباس (رض) روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم مشغول نماز خواندن بود که ابوجهل بن هشام آمد و او را از نماز خواندن منع کرد، آن‌گاه آیۀ: «أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يَنۡهَىٰ ٩ عَبۡدًا إِذَا صَلَّىٰٓ ١٠» نازل شد.(دیدی آن کس را که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گذارد. آیا نماز خواندن جرم است؟ و آیا ادای نماز ضرر و زیانی بر کسی دارد؟) (بخاری: 4958) و لفظ متن در)جامع البیان طبری ط هجر: (24/ 534) 37689) و (زاد المسیر ابن جوزی: 1546).

این آیه مبارکه اشاره به ابوجهل است که به ابوالحکم مشهور بود، وپیامبر صلی الله علیه وسلم به او لقب ابوجهل داد.

ابوجهل که ازجمله مشرکان سرسخت مکه بود، وطوریکه در فوق هم بدان اشاره نمودیم وی گفته بود که می‌روم و زمانی که محمد نماز می‌خواند پا روی گردنش می‌گذارم و او را خفه می‌کنم؛ اما هرچه خواست به پیامبرصلی الله علیه وسلم نزدیک شود، به عقب بازمی‌گشت و با دستش خودش را می‌پوشاند. وقتی علّتش از او پرسیده شد، گفت: میان من و او خندقی از آتش بود و ترس و بال‌های فرشتگان؛ و پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: اگر به من نزدیک می‌شد، فرشتگان او را تکه تکه می‌کردند. (مسلم: 2797).

«عَبْداً إِذَا صَلَّى» (10):

(بنده‌اي را چون به نماز ايستد؟ (آيا چنين بازدارنده‌اي مستحقّ عذاب الهي نيست؟).

واقعیت امراینست که: نشانه بندگی الله متعال همانا نماز است. بناً طاغوت‌ها از آنعده بندگانی الهی در خوف وحراس اند که تداوم به نماز داشته باشد نه از: انسانهای بی‌تفاوت و یا انسانها بی بندو بار ویا به اصطلاح انسانهای بی نماز.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أَرَأَيتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَى» (11):
(به من بگو: اگر (اين طاغي ياغي بر راه راست و) بر طريق هدايت بود. (چه مقام و منزلتي در پيش الله ميداشت؟).
«أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى» (12):
(يا اين كه (ديگران را به جاي بازداشتن از نماز و ساير عبادات) به تقوا و پرهيزگاري دستور ميداد (آيا اين برايش بهتر نمي بود ؟).
«أَرَأَيتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (13):
(به من بگو: اگر تكذيب كند (قرآن و همه كتابها و چيزهائي را كه پيغمبران با خود آورده‌اند) و پشت كند (به ايمان و همه كارهاي خوب و پسنديده، آيا سزاوار چه مجازات وسزای خواهد بود، و حال و وضعش در قيامت چگونه خواهد شد؟).
اين آيه مباركه اين مفهوم عالي را مي رساند، كه تنها اين آيات به عمل شنيع ابو جهل در برابر پيامبر صلي الله عليه وسلم محدود نمي شود، بلكه همهء كساني را در بر مي گيرد كه در برابر «عبادت الله» حساسيت وممانعت نشان مي ميدهد و مانع آن ميشوند كه كسي الله را عبادت كند.
«أَلَمْ يعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يرَى» (14):
(آيا او ندانسته است كه الله متعال (همه احوال اورا ميداند، و همه اعمال وي را) مي بيند؟ يعنی گفتارش را برمی‌شمارد و کردارش را می‌نویسد، به احوالش داناست و بازگشتش را به سوی خویش مقرّر می‌دارد؟
اگر از «ممانعت» خود دست نه بردارد، و از «تكذيب حقيقت» و «اعراض از حق» خود داري نكند، حتماً اورا مو هاي پيشاني اش محكم خواهيم گرفت وبسوي جايگاه مناسبش خواهيم كشانيد. همانگونه كه مجرم زبون و ذليلي را از موي هاي پيشاني اش ميگيرند و به محكمه مي كشند ومجازات مي كند.
«كَلَّا لَئِن لَّمْ ينتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيةِ» (15):
(هرگزا هرگز! (آن چنان نيست كه او ميپندارد). واقعيت اين‌چنين نيست. قسم به پروردگار كه اگر اين شقاوت‌پيشه، محاربه با الله متعال و اذيت پيامبرش را ترک نكند پيشانی‌اش را به سختی می‌گيريم، او را به شدّت می‌كشانيم و بعد از آن او را با طرد و ذلّت در آتش دوزخ می‌اندازيم.
«**لَنَسْفَعاً**»: اصل آن از ريشه‌ی سَفع است، يعنی گرفتن موهای پيشانی كسی و كشاندن او بر روی زمين كه دالِ بر ذليل كردن است. با لام در اول و تنوين در آخر كه اين تنوين جانشين نون خفيفه است و صيغه‌ی جمع هم است، بنابراين سه تأكيد در آن است.
«لَئِن لَّمْ يَنتَهِ»: «اگر او از اذيت و آزار پيامبر ما، محمد صلی الله عليه وسلم و از مانع شدنش در پشت مقام، دست بردار نشود.»
«لَنَسْفَعًۢا بِٱلنَّاصِيَةِ»: «او را به موی پيشانی‌اش سوی آتش می كشيم.»
«النَّاصِيَةِ»: موهای پيشانی؛ چون محل تمام رفتارهای حركتی در مغز، ناصيه و جلوی پيشانی می‌باشد. ملاحظه بفرماييد در آيه مباركه ؛ آخرين مرحله اتمام حجت است، اگر ابوجهل از اذيت و آزار رسول الله صلی الله عليه وسلم دست برندارد و از ممانعت نماز خواندنش بازنايستد و از نافرمانی‌ها و اين ممانعت‌ها و عدم رشدهايی كه در آن غرق شده

(c) ketabton.com: The Digital Library

دست برندارد، موهای پیشانی او را محکم گرفته و او را با شدت و توهین خواهیم کشاند و او را به سوی آتش دوزخ سوق دهیم.
مطابق تحقیقات که در اواخر قرن بیست در مورد وظایف بخش هاي مختلف مغز انسان توسط علماء بعمل آمده است، علماء بدین نتیجه رسیده اند که: بخش مخصوص مغز در انسانهاي جنایتکار رشد بیشتر مییابد، این بخش مغز، در قسمت پیش روي سر وزیر موي پیشاني قرار دارد.که ناصیه نام دارد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن زمان چگونه این را میدانستند به جز اینکه این از اعجاز قرآن و کلام الله علیم است.

«نَاصِيةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» (16):

(موي پیشاني دروغگوي خطا کار). یعنی پیشانیاش پیشانیی است که در سخنانش دروغگوی و در افعالش خطاکار است، در ارائهٔ خبرها دروغ میگوید و در احکام خطا مینماید. بنابراین ارادهٔ فاسد و عقیدهٔ منکر دارد.
«كَذِبَةٍ»: دروغگو.
«خَاطِئَةٍ»: خطاکار.
در التسهیل آمده است: توصیف ناصیة به اوصاف «کاذبة» و «خاطئة» مجاز است؛ چرا که دروغگو وخطاکار صاحب ناصیة است. «خاطیء» آن است که از روی عمد مرتکب گناه بشود، و«مخطیء» آن است که بدون تعمد خطا از او سر میزند.(التسهیل ۲۰۹/۴).

«فَلْيَدْعُ نَادِيَه» (17):

(بگذار او همنشینان و هم مجلسان خود را صدا بزند و به کمك بطلبد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاري بدهند).
نادی: محلی است که قوم در آن مینشینند و خانواده و قبیله در آن گرد هم میآیند.
«نَادِيَهُ»: یاران، اطرافیان، یعنی کسی که عذاب بر او قطعی شده باید یاران و اقوامش را فرا بخواند تا او را در دفع بلا یاری کنند و اشاره به ابوجهل است که میگفت: من یاران زیادی دارم و آنها به من کمک خواهند کرد و الله میفرماید: آنها را بطلب تا بیایند.

اسباب نزول آیه (17 الي 18):

ترمذي وديگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: نبي اکرم صلي الله علیه وسلم در حال نماز خواندن بود، ابو جهل آمد وگفت: آیا تو را از این کار منع نکرده بودم ؟ پیامبر صلي الله علیه وسلم تهدیدیش کرد.
ابو جهل گفت: تو خوب میداني که در این دیار اکثر انجمن ها و مجامع قوم وقبیله متعلق به من است، آنگاه پروردگار با عظمت آیات: «فَلْيَدْعُ نَادِيه، سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» را نازل کرد.
«كَانَ النَّبِيُّ ج يُصَلِّي فَجَاءَ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ: أَلَمْ أَنْهَكَ عَنْ هَذَا؟ أَلَمْ أَنْهَكَ عَنْ هَذَا؟ أَلَمْ أَنْهَكَ عَنْ هَذَا؟ فَانْصَرَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَزَبَرَهُ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا بِهَا نَادٍ أَكْثَرُ مِنِّي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ١٧ سَنَدْعُ ٱلزَّبَانِيَةَ ١٨» (العلق: 17-18) فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَاللَّهِ لَوْ دَعَا نَادِيَهُ لَأَخَذَتْهُ زَبَانِيَةُ اللَّهِ» (ترمذی: 3349) و (السنن الکبری نسایی: 11620) و (مسند احمد: 2321 و 3044) و (جامع البیان طبری ط هجر: (24/ 538) 37685) حکم آلبانی: صحیح.

«سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» (18):

(ما هم به زودي فرشتگان مأمور دوزخ را صدا میزنیم (تا او را به دوزخ ببرند و به

(c) ketabton.com: The Digital Library

ژرفاي آن بيندازند).
«زبانيه»: از ماده‌ی زَبَنی یعنی محافظ، نگهبان و مامورو این جا منظور از «زبانيه»: فرشتگان سخت‌گیر درشت‌خوی خشن‌اند که آتشبان جهنم می‌باشند. یعنی: او قبیله و یارانش را به کمک فراخواند و ما این فرشتگان خشن درشتخوی قوی پنجه را تا او را بگیرند و در آتش سوزان بیفگنند.

صفات «ٱلزَّبَانِيَةَ» یا نگهبانان جهنّم:

1 - در قلب آنها رحم نیست. (غِلاظ)
2 - سخت و سنگدل هستند. (شِداد)
3 - هیچ امر الله را نافرمانی نمی کنند.
4 - بسیار بزرگ و قوی و قدرتمند هستند.
5 - گوش به فرمان الله هستند.

در پرتو اين سرنوشت خيالي هراس انگيز، اين سوره پايان مي پذيرد با رهنمود و رهنمون مؤمن فرمانبردار بدين امر كه بر كار خود اصرار و پافشاري كند، و بر ايمان و طاعت خود ثابت و استوار بماند.
درنهیات باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: قدرت پروردگار با عظمت بر همه توطئه‌ها غالب است. مسؤلیت ورسالت ما دربرابر نهی و منع دیگران،همانا اصرار بر انجام کارهای عبادی باید باشد.

ابو جهل کیست:

قريش يكي از جمله مشهورترين و مهم ترين قبايل عرب در حجاز بشمار ميرفت. مؤرخين طايفه مشهور و بزرگ قريش را مقارن ظهور اسلام 25 طايفه به شرح ذيل معرفي داشته اند:
1- بني هاشم، 2- بني مطلب، 3- بني حارث، 4- بني اميه، 5- بني نوفل، 6- بني حارث بن فهر، 7- بني اسد، 8- بني عبدالدار، 9- بني زهره، 10- بني تيم بن مره، 11- بني مخزوم، 12- بني يقَظه، 13- بني مرّه، 14- بني عدي بن كعب، 15- بني سهم، 16- بني جُمَح، 17- بني مالک، 18- بني معيط، 19- بني نزار، 20- بني سامه، 21- بني ادرم، 22- بني محارب، 23- بني حارث بن عبدالله، 24- بني خزيمه، 25- بني بنانه (مسعودي، مروج الذهب، جلد 1، صفحه277، بطون قريش)
ابوالحكم عمرو بن هشام بن مغيره مخزومي مشهور به «ابوجهل» از اشراف قريش و از مشركان معروف مكه و برادر زاده وليد بن مغيره بود، او مصروف امور تجارتي در مكه و از جمله مالدران مشهور اهالي مكه بحساب مي آمد.در اين هيچ جاي شكي نيست كه: ابوجهل از قبيله قريش است ولي از جمله كاكا هاي پيامبر صلي الله عليه وسلم بحساب نمي آيد. زيرا پدر رسول الله صلي الله عليه وسلم عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است. بنابراين پيامبر صلي الله عليه وسلم ازسلسله بني هاشم و ابوجهل از سلسله بني مخزوم است، كه بدين صورت سلسله نسبي شان متفاوت ميباشد. (ابن سعد، الطبقات‌الكبرى، ترجمه، جلد 7، صفحه 413.)
ابو جهل بیشترین دشمنی را نسبت به پیامبر صلي الله عليه وسلم و بخصوص کسانیکه جديداً به دين اسلام مشرف مي شدند، روا مي داشت. لجاجت و دشمني او با پيامبر صلي الله عليه وسلم و بخصوص با مسلمانان و دين مقدس اسلام به سرحدي رسيد كه او را

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ابوجهل» نامیدند. همین ابو جهل بود که «سمیه» مادر عمار بن یاسر را به بشهادت رسانید، و بالاخره خودش نیز در جنگ «بدر» به قتل رسید و نام ننگی از وی در تاریخ اسلام باقی مانده است.

«كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (19):

(هرگزا هرگز) ای محمّد! واقعیت طوری که این کافر تصور میکند نیست، بلکه تو محفوظ و منصور می‌باشی. بناءً در ترک نماز از او پیروی مکن، بلکه بیشتر به پروردگارت سجده نما و تقرّب بجوی تا قُرب و دوستی اوتعالی را به دست آوری. بلی! نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگار هنگام به سجده‌افتادن اوست.

در حدیث شریف ذیل آمده است: «نزدیک‌ترین و دوست داشته ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که پیشانی‌اش در آن برای حق تعالی سجده‌کنان بر زمین نهاده است». (روایت از مسلم.).

بلی! سجده کردن بر زمین، نمادی از عبودیت و ذلت در پیشگاه پروردگار سبحان وتعالی است.

البته راه قرب به الله متعال شامل تمام کارهایی است که با قصد قربت انجام می‌شود، لیکن سجده بهترین راه قرب است.

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اما رکوع؛ پس پروردگارتان را در آن تعظیم کنید و اما سجده ؛ پس در آن به دعا بکوشید زیرا سجده سزاوار آن است که دعایتان در آن مستجاب شود».

اهمیت قلم در اسلام:

قلم ترجمان بزرگان بود قلم بهتر از تیغ برّان بود، نسل ادم، جهت ابراز عواطف و احساسات دروني و خواسته ها و دستورات و باز دهي اندوخته هاي فكري و ابراز نظرات و عقايد خويش نيازمند به ابزار و وسايل است كه عمد ه ترين آ ن ها زبان و قلم است.

گرچه از راه هاي ديگري نيز ميتوان منظور و مقصود و پيام خو درا به هم نوعان رساند، همچون ايما و اشاره ودر آوردن صداهاي شبيه صدا هاي حيوانات كه انسان هاي ما قبل تاريخ از اين طريق ها تبادله ي افكار نموده، پيام هاي خود را به همديگر مي رسانيده اند، و همچنان خنده و گريه كه كودكان تا موقعي كه زبان فرا نگرفته اند سرور خو د را در قالب خنده، درد والم و گرسنگي و تشنگي شان را با گريه به پدر و مادر و ساير اطرافيان بيان ميدارند.

و گاهي هم سكوت، اعتصاب غذا، تحصّن، تغيير دادن قيافه و... وسيله ي بيان منويات و خواسته ها و نياز ها ي انسان واقع ميشود. ولي در اكثر موارد زبان و قلم مورد استفاده قرار مي گيرد واز اين دو وسيله، قلم اهميت بيشتري دارد. چون اثرش جاوداني و ماندگار است.

بعضي از دانشمندان گفته اند: «البيان بيا نان: بيان اللسان و بيان الا اقلام، بيان اللسان قد تدرسه اللاعوام و بيان الا اقلام باق علي مرّ الايام» بيان دوگونه است: بيان زبان و بيان قلم، بيان زبان با گذشت زمان كهنه مي شود واز بين مي رود، ولي بيان قلم ها براي هميشه باقي مي ماند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگار ما در قرآن عظيم الشان اهميت قلم و نگارش را چنان صريح و با تأكيد بيان مي كند كه به قلم و آنچه مي نگارد سو گند ياد مي كند **«ن والقلم وما يسطرون»** (سوره قلم/1).

بر اهل سواد پوشيده نيست كه محكم ترين و بالاترين تأ كيد سوگند ياد نمودن است آنهم به يک امر مهم و عظيم، عظمت و اهميت قلم و آنچه مي نگارد در اين كه: سر چشمه ي پيدايش تمدن هاي انساني، پيشرفت و تكامل علوم، بيداري انديشه ها و افكار و شكل گرفتن مذهب ها و سرچشمه هدايت و آگاهي بشر است.

گردش نيش قلم بر صفحه ي كاغذ، سرنوشت بشر را رقم مي زند، لذا پيروزي و شكست جوامع انساني به نوک قلم ها بسته است.

قلم، حافظ علوم و دانشها، پاسدار افكار انديشمندان، حلقه ي اتصال فكرعلماء، پل ارتباطي گذشته و آينده ي بشر است وحتي ارتباط آسمان و زمين نيز از طريق لوح و قلم حاصل شده است.

قلم، انسان هايي را كه جدا از هم، از نظر زمان و مكان زندگي مي كنند، پيوند ميدهد.

قلم، راز دار بشر و خزانه دار علوم و جمع آوري كننده ي تجربيات قرون و اعصار است، اگر قرآن به آن سوگند ياد مي كند به همين دليل است زيرا هميشه سوگند به يک امر بسيار عظيم و پرارزش ياد مي شود.

قرآن كريم معجزه جاويد پيامبر صلي الله عليه وسلم، كتابت شده از سوي خداوندي است كه خالق قلم است و قلم و كتابت از مقوله هايي هستند كه نه تنها كهنه نمي شوند بلكه هر روز جنبه هايي تازه از آنها پديدار مي گردد. سوگند خداوند در قرآن به نام قلم، گوياترين شاهد بر قداست و شرافت آن است: ن والقلم و ما يسطرون؛ ن و قسم به قلم و آنچه خواهد نگاشت. (سوره قلم1) هم چنان كه در نخستين ارتباط وحياتي با رسول صلي الله عليه وسلم سخن از قلم به ميان مي آورد: الذي علم بالقلم؛ آن كه (نوشتن) به قلم آموخت. (سوره علق 4)

يكي از مهم ترين رويدادهاي زندگي بشر پيدايش خط و نگارش قلم بر روي كاغذ ها يا سنگ ها بود كه دوران تاريخ را از ماقبل تاريخ جدا كرد. قلم حافظ علوم و دانش ها، پاسدار افكار انديشمندان و حلقه اتصال فكري علما و پل ارتباطي گذشته و آينده زندگي بشر است و حتي ارتباط آسمان ها و زمين نيز از راه لوح و قلم حاصل شده است. برخي مفسران قلم را در آيه 1 سوره قلم به قلمي تفسر كرده اند كه فرشتگان بزرگ خدا وحي آسماني را با آن مي نويسند و يا نامه آدميان را با آن رقم مي زنند، ولي به باور برخي د يگر آيه مفهوم گسترده اي دارد كه اين تفسير بيان يكي از مصداق هاي آن است، همان گونه كه ما يسطرون نيز مفهوم وسيعي دارد و تمام آنچه را كه در طريق هدايت و كمال فكري و اخلاقي و عملي بشر به رشته تحرير در مي آورند، شامل مي شود و منحصر به وحي آسماني يا اعمال انسان ها نيست.

برخي ديگر نيز سوگند خوردن خداي تعالي به قلم و آنچه مي نويسند را سوگند به يكي از نعمت ها دانسته اند؛ چرا كه عظمت قلم و نوشتن را برابر با كلام دانسته اند. در عظمت اين دو نعمت همين بس كه خداي سبحان بر انسان منت نهاده كه وي را به سوي كلام و قلم هدايت كرده و طريق استفاده از اين دو نعمت را به او ياد داده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر قرآن به قلم سوگند ياد مي كند از اين روست كه قلم رازدار بشر و خزانه دار دانش ها و جمع آوري كننده تجربيات قرن ها و دوران هاست و اين امري بسيار پرارزش و محترم است. قلم و آنچه به وسيله آن به رشته تحرير درمي آيد در واقع همان چيزي است كه سرچشمه پيدايش تمام تمدن هاي انساني، و تكامل دانش ها و بيداري انديشه ها به شمار مي آيد؛ چرا كه قلم و نوشته از عظيم ترين نعمت هاي الهي است كه خداي تعالي بشر را به آن هدايت كرده و به وسيله آن حوادث غايب از انظار و معاني نهفته در درون دلها را ضبط مي كند و انسان به وسيله قلم و نوشتن مي تواند هر حادثه اي را كه در پس پرده مرور زمان و بعد مكان قرار گرفته، نزد خود حاضر سازد.

نتيجه:

قلم تمدن ساز است، زبان گوياي تاريخ وپل ارتباطي جوامع انساني است، حافظ علوم و دانشها است «كل علم ليس في القرطاس ضاع» هر دانشي كه در كاغذ نباشد از بين ميرود و تلف ميشود.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره القدر

جزء – (30)

سوره قدر در «مکه» نازل شده و دارای 5 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به‌نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده است، «قدر» یعنی شرف و عظمت نامیده شد چنان‌که الله سبحان وتعالی درمطلع آن می‌فرماید: «إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١» (القدر: 1).

این سوره، پس از سوره‌ی عبس شرف نزول یافته است.

این سوره دارای اسمای ذیل می‌باشد:

1 - القدر.

2 - لیلة القدر.

3 - «إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ».

زمان نزول سوره قدر:

درباره ی مکی یا مدنی بودن این سوره در بین علماء اختلاف وجود دارد.مفسر ابوحیان درالبحرالمحیط ادعا کرده است که نزد بیشتر علماء این سوره ازجمله سوره های مدنی میباشد. علی بن احمد الواحدی در تفسیر خود می نویسد که این اولین سوره ایست که در مدینه نازل شده بود. برخلاف این ماوردی می فرماید که: این سوره نزد بیشتر عالمان مکی است و امام سیوطی در الاتقان هم همین مطلب را نوشته است. ابن مردویه از ابن عباس (رض)، ابن زبیر وعائشه (رض) این گفته را نقل کرده است که این سوره در مکه نازل شده بود. از فحوای ومضمون سوره هم همین احساس می شود که این سوره بایستی در مکه نازل شده باشد.

موضوع بحث سوره قدر:

قبل از همه باید گفت که: در این سوره مبارکه درباره‌ی آغاز نزول قرآن کریم و فضل و برتری شب قدر بر سایر ایام و ماه‌ها بحث بعمل آمده است. شب قدری که انوار تجلیات قدسی و رایحه و شمیم ربانی در آن انتشار می‌یابد و الله سبحان وتعالی آن را به حرمت نزول قرآن به بندگان باایمان ارزانی می‌دارد. و نیز درباره‌ی نزول ملائک پاک سرشت از آسمان تا طلوع فجر بحث می‌کند. پس چه شبی بزرگ است شب قدر! که در نزد الله از هزار ماه بهتر است!

موضوع اصلي بحث درين سوره مباركه طوريكه در فوق هم يادآور شديم؛همانا بيان عظمت قرآن عظيم الشان است، جلال وعظمت قرآن كريم به پيمانه ايست كه شب نزول آنرا «شب قدر» مسمي نموده اند. شب ارزش، نه شب با ارزش، شبي كه خود ارزش است و معياري براي ارزش ها، بهتر از هزار شب، بهتر از عمر يک انسان، شب سرنوشت ساز، سرنوشت و مقدرات ملت ها را اين شب رقم ميزند. هركي پاس اين شب را داشت و به نعمت عظيم الهي كه در اين شب شامل حالش شده وقعي گذاشت و برداشت و نگهداشت و شكرش را بجاي آورد، به عزت وعظمت رسيد. هركي به عظمت اين «شب قدر » اعتنا نكرد، نعمتي را كه اين شب قدر ظرف آن بود، نشناخت و وقعي به آن نگذاشت و پاسش را نداشت، ذليل و به عذاب الهي مواجه ميگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره «القدر »:

طوریکه گفتم؛ سوره قدر در مکه نازل شده، آیاتش کوتاه و موزون است. این سوره داراي (1) رکوع، (5) پنج آیت، (31) سي ویک کلمه، (115) یکصدو وپانزده حرف و (49) چهل ونه نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

پیوند وارتباط سوره القدربا سوره العلق:

الله سبحان وتعالی، در سورهی علق به پیامبرصلی الله علیه وسلم دستور فرمود تا به نام پروردگارش قرآن بخواند و بیاموزد، در این سوره نیز آغاز نزول آن را بیان می کند که در شب قدر با قدر و گرانبهای ماه رمضان است.

فضیلت سورة قدر:

محتوای و فضیلت سورة قدر طوریکه از نام این سوره معلوم وهویدا است در قدم اول به بیان نزول قرآن عظیم الشان در شب قدر مي پردازد، و سپس در بیان اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن توضحیات را ارائه میدارد.

نزول قرآن عظیم الشان، در شب قدر همان شبي که مقدرات و سرنوشت انسانها در تمام سال در آن شب تعیین مي شود دلیل دیگري بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسماني است.

فضیلت شب قدر:

«شب قدر» شبی است که در آن قرآن بر پیامبر عظیم الشأن اسلام نازل شده است و فضیلت عبادت در این شب از تمام شبها بیشتر است. در این شب مقدرات یک سال انسان معین می گردد. از با فضیلت ترین اعمال در چنین شبی «احیاء» می باشد که به معنای پاس داشتن یک شب تا صبح است. پس جا دارد که در چنین شبی انسان از اعمال زشت خود استغفار نماید چرا که شب توبه است و خداوند در آن بندگانش را مورد اکرام خاص خود قرار میدهد. لسان الغیب سروده است.

اسرار نزول تدریجی قرآن:

الله متعال، امت محمدی را معزّز و بزر گوار گردانید و آخرین پیام و کتاب گران قیمت با عظمت ومعجزه اساء خویش را بر آنان نازل فرمود، تا قانون زندگی، راه گشای مشکلات، مرهم [و داروی] شفابخش دردها وامراض روحی و جسمی و نشانهی بزرگی و سرافرازی این امت برگزیده گردد و برای حمل مقدس ترین پیام آسمانی - که نزولش سبب مجد و افتخار آنان گشت به ایشان را به برگزیده ترین و بزرگوارترین آفریدهی زمین و آسمان، محمد بن عبدالله صلی الله علیه وبارک وسلم، منتسب فرمود و با نزول این قرآن، پیوند ارزشمند رسالت آسمانی به کمال رسید، نور تابان در جهان گسترده شد، روشنایی آن، هستی را فراگرفت و هدایت الهی مردم را دستگیر و پشتیبان گشت. نزول قرآن به وسیلهی امین آسمان، جبریل آمین علیه السلام صورت گرفت که آن پیامها را به تدریج بر قلب مبارک پیامبر فرود آورد.(شعراء/۱۹۳ تا۱۹۵] [در آمدی بر علوم قرآنی، ص ۵۵ و تفسیر فرقان]

فلسفهی نزول تدریجی قرآن:

نزول تدریجی قرآن عظیم الشأن دارای، حکمتهای بزرگ و رازهای فراوانی میباشد که

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسان های دانشمند ازآن مطلع اند،برخی از این رازها وحکمت ها عبارتند از:

1 - برای محکم نگهداشتن قلب پیامبر در برابر اذیت و آزار مشرکان.
2 - مهربانی و تلطّف کردن به پیامبر در هنگام نزول وحی.
3 - اندک اندکی پیش رفتن در قانون گذاری احکام آسمانی.
4 - آسان بودن حفظ ودرک قرآن برای مسلمانان.
5 - همراه بودن با وقایع و رویدادها و بیداری و آگاهی از آنها در وقت خود و پیوستن به درگاه پروردگار به وسیله‌ی قرآن که از سوی دانای ستوده سیر، نازل گشته است.

(بنقل از: درآمدی بر علوم قرآنی، صفحه 59 و تفسیر فرقان).

پیام هاي سوره قدر:

- شب قدر، شب سلامت فکر و روح انسان و تعالی به سوی خداوندِ سلام است. «سلام هی حتّی مطلع الفجر»
- شب قدر، شب رحمت است و میتوان با توبه، الطاف پروردگار را به خود جلب کرد. «سلام هی حتّی مطلع الفجر:
- تقدیر امور از سوی الله متعال، بر اساس سعادت بشر است، مگر آنکه او خود جز این بخواهد. «سلام هی حتّی مطلع الفجر».

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة القدر

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشاينده ومهربان

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿٤﴾ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

ترجمه مؤجز:

«إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (1) همانا ما آن (= قرآن) را در شب قدر نازل كرديم،

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (2) و تو چه فهميدي كه چيست شب قدر،

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (3) شب قدر بهتر است از هزار ماه،

«تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ» (4) فرود مي آيند فرشتگان و روح (= جبرئيل) در آن (شب) به دستور پروردگارشان براي (انجام) هر كاري نازل ميشوند.

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» (5) امان است، آن شب تا طلوع صبح است.

تشريح لغات و اصطلاحات:

«انزلنا » نازل كرديم. «القدر»: توانايى، بزرگوارى، شرف، منزلت، ارزش، اندازه و مقدار. «ما ادراك»: تو چه مى‌دانى، تو چه دانايت كرد، تو خبر نداری.(حاقه /3)، (مرسلات/١۴)، (انفطار/ ١۶ و ١٧).« ألف شهر»: هزار ماه. «الروح»: جبريل، يا روح هر چيز، رحمت. «من كل أمر← لكل امر»: براى هر كارى.« سلا م»: درود و تحيت، سلامت، امن و امان.« مطلع»: طلوع، دم صبح، سپيده دم.

تفسير سورة قدر

خوانندگان گرامی !

در آيات متبركه سوره هذا در باره؛آغاز نزول قرآن و فضايل شب قدر، بحث بعمل آمده است.

«إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (1):

ما قرآن را در شب ذي قيمت و با ارزش « ليلةالقدر» فرو فرستاده‌ايم. به خاطر همين نزول قرآن كريم است كه اين شب در عبادت، شرافت، بزرگی و منزلت خود از هزار ماه بهتر شده است.

«أَنزَلْنَاهُ»:

ضمير (هُ) در **«أَنزَلْنَاهُ»** به فهم اكثريت از مفسران به قرآن بر مي گردد. و اشاره به آغاز نزول قرآن است. ذكر ضمير به جاي اسم ظاهر، به خاطر شهرت و جلالت فوق‌العاده قرآن، و جايگزين بودن آن در همه اذهان است.

خداوند، امور عالم را از طريق فرشتگان و با واسطه آنان به انجام ميرساند. لذا در بسياری از آيات قرآن، فعل‌ها و ضمير های مربوط به خداوند به صورت جمع آمده است. چنانكه در آغاز اين سوره ميفرمايد: **«انّا انزلناه»** ما قرآن را نازل كرديم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر اساس نظر تعداد كثيري از مفسران، قرآن عظيم الشان دو بار نازل شده است. يكبار به صورت يكپارچه در شب قدر كه اين سوره به آن اشاره دارد و بار ديگر به صورت تدريجي در مدت بيست و سه سال دوره رسالت پيامبر. تعبيرات قرآن نيز درباره نزول اين كتاب آسماني دو گونه است. برخي با كلمه **«انزلنا»** از ريشه انزال به معناى نزول دفعى آمده و برخي ديگر با كلمه **«نزّلنا»** از ريشه تنزيل به معناى نزول تدريجى آمده است. ابن عباس (رض) فرموده است الله متعال قرآن را به صورت كامل از «لوح المحفوظ» به «دارالعزة» در آسمان دنيا نازل كرد، پس از آن به مقتضاى حال و در خلال بيست و سه سال بر پيامبر صلّى الله عليه و سلم نازل شد.(مختصر ۶۵۹/۳ و قرطبى ۱۳۰/۱۹.).

مفسر تفسير «جلوه هاي از اسرار قرآن» مينويسد: «انزال وپائين آوردن قرآن هم به معني فرستادن اين پيام الهي از بالا به پائين است وهم پائين اوردن مستواي بلند كلام الهي به سطح فهم و درک انسان. يعني پروردگار با عظمت ما مستواي كلام خود را به حدي پائين آورده كه براي «انسان روي زمين» قابل فهم شود.»

«لَيلَةِ الْقَدْرِ»: شب بزرگوار و ارزشمند، شب ارزشيابي و تعيين سرنوشت است، چون قرآن كريم در آن نازل شده است و سراسر نور، رحمت، خير، بركت، سلامت و سعادت از هر جهت است.

قدر:

1 - تقدير و سرنوشت در اين شب براى ملائک روشن و مشخص مى شود.

2 - ارزش و منزلت اين شب بالاست و برابر عبادت 83 سال اجر دارد.

بناً شب قدر، شب شكرگزارى و تشكر از الله متعال است. زيرا مهمترين نعمت الهى بر بشر، يعنى قرآن نازل شده است.

درضمن قابل يادآورى است كه: ظرف و مظروف بايد متناسب باشند. بهترين كتاب در بهترين شب بر بهترين انسان‌ها نازل مى‌شود.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيلَةُ الْقَدْرِ» (2):

و چه چيز ي اگاهت كرد كه چيست شب قدر؟ يعني تو چه ميداني كه شب قدر كدام است؟ (و چه اندازه عظيم است؟) يعنى چه چيزى شما را به قدر و منزلت و فضل آن آگاه كرده است؟! (خازن ۲۷۵/۴.)

استفهام براى تفخيم و بزرگداشت شأن شب قدر است، يعنى: تو مرتبه و پايه نهايى فضل و شرف شب قدر را درک نكرده اى.

«مَآ أَدْرَاكَ؟» تو چه ميداني؟ تعبير «مَآ أَدْرَاكَ؟» براي ما مفهوم اين موضوع را ميرساند و براي ما واضح ميسازد كه، زمان و عظمت دقيق اين شب را حتّي شخصي پيامبر صلي الله عليه وسلم هم نمي‌دانسته است، چه رسد به ديگران!

اين آيه مبتاركه دليل اهميت و ارزش و فضيلت اين شب مبارک را بيان ميدارد كه: در بين شب‌هاى دهۀ آخر ماه رمضان مخفى شده و هيچكس به طور قطع از آن خبر ندارد.

به نظر علما علت اخفاء شب قدر در شب‌هاى طاق دهۀ آخر رمضان عبارت است از: الله متعال آن را مخفى نگه داشته تا بندگانش به عبادت بيشتر تشويق شوند و عبادت خود را منحصر و خاص به يک شب نسازند. و يک دورۀ آموزشى براى تقويت ايمان همگان باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادداشت:
شب‌های طاق دهۀ آخر رمضان (21، 23، 25، 27 و 29) از بهترین هدیه‌هایی است که الله به بندگانش عطا فرموده است.

«لَيلَةُ الْقَدْرِ»: (شب قدر):
کلمه «قدر» در قرآن عظیم الشأن، در چند معنا به کار رفته است:
الف: مقام و منزلت. چنانکه می‌فرماید: «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (انعام، 91). (آن گونه که باید، مقام و منزلت الهی را نشناختند.)
ب: تقدیر و سرنوشت. چنانکه می‌فرماید: «جِئْتَ عَلى قَدَرٍ يا مُوسى» (طه، 40.) (ای موسی تو بنا بر تقدیر (الهی به این مکان مقدّس) آمده ای.
ج: تنگی و سختی. چنانکه می‌فرماید: « وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ...» (.طلاق، 7).(کسی که رزق و روزی بر او تنگ و سخت شود...)
دو معنای اول در مورد «لَيْلَةِ الْقَدْرِ» مناسب است، زیرا شب قدر، هم شب با منزلتی است و هم شب تقدیر و سرنوشت است.

«لَيلَةُ الْقَدْرِ خَيرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (3):
شب **«لَيلَةُ الْقَدْرِ»** ازجمله شب هاي که از هزار ماه بهتر است.
«أَلْفِ شَهْرٍ»: هزار ماه. قابل تذکر است که مراد **«أَلْفِ شَهْرٍ»** تکثیر است نه تعیین و تحدید.
در اینکه لیلة القدر از هزار ماه بهتر قرار داده شده. بديهي است که در آن هزار ماه هر سال یک شب، ليلة القدر مي باشد، پس اين محاسبه به چه صورتي ميباشد. ائمه تفسير فرموده اند که مراد از هزار ماه، آن ماههايي هستند که در آنها اين شب نباشد، لذا ايرادي نميآيد. (کذا ذکره ابن کثير عن مجاهد)
با توجه به اختلاف مطالع در ممالک و شهرهاي مختلف، شب قدر مختلف مي باشد و در آن هيچگونه اشکالي نيست، زيرا به اعتبار هر کجا که شب قدر بيايد در شب همانجا برکات ليلة القدر حاصل مي شوند. والله سبحانه و تعالي اعلم.
مفسران فرموده اند: یعنی عمل نیکو در شب قدر بهتر از عمل هزار ماهی می‌باشد که در آنها شب قدر نباشد. در روایات تاریخی آمده است که: یک نفر به مدت هزار ماه سلاح را برداشت و در راه الله جهاد کرد. پیامبر صلّی الله علیه و سلم و مسلمانان در شگفت شدند. و پیامبر صلّی الله علیه و سلم برای امتش تمنا کرد و گفت: خدایا! به امت من کوتاه‌ترین عمر و کمترین عمل عطا کرده‌ای! آنگاه الله متعال شب قدر را به او عطا فرمود و گفت: شب قدر برای تو و امت تو از هزار ماه که آن مرد در آن جهاد کرد بهتر است.(این نظر از ابن عباس و مجاهد روایت شده است.).
مجاهد گفته است: یعنی عمل نیک و روزه گرفتن و نماز شب از هزار ماه بهتراست. (مختصر ۶۵۹/۳.)

یادداشتی درمورد«أَلْفِ شَهْرٍ»: = 83 سال و 4 ماه:
الله متعال به خاطر عمر کوتاه انسان بر ما منت نهاده که با عبادت در این شب اجر و ثواب عبادت یک عمر را داشته باشیم؛ زیرا حادثه‌ای در این ظرف زمانی صورت گرفته که عظیم‌تر از آن حادثه را در زمین سراغ نداریم. در ضمن لازم نیست کلمه‌ی «أَلْفِ» را محدود کنیم که منظور هزار است و بعضی از علما و محدثین آمده‌اند هزار ماه را

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقدیر کرده‌اند که شده هشتاد و چند سال و نتیجه‌گیری‌هایی کرده‌اند که این نتیجه‌گیری‌ها زیاد مطلوب و با سیاق آیات جور وبرابر درنمی‌آید.
الله تعالی در بیان عظمت لیلة القدر می‌فرماید: «لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ٣» شب قدر بهتر است از هزار ماه. اما اینکه گفته‌اند عبادت در شب قدر از هزار ماه بهتر است، جای بحث است، زیرا الله نفرموده: «العباده في ليلة القدر خير من الف شهر». بلکه فرموده: «لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ٣» خود شب قدر بهتر است از هزار ماه و این هزار برای تکثیر است. الزاماً به معنای همین هزار نیست که دقیقاً عدد هزار را برساند و در قرآن این تعبیرات بسیار زیاد به کار رفته است.

مفهوم عمر کوتاه انسان:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أَعْمَارُ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى السَّبْعِينَ، وَأَقَلُّهُمْ مَنْ يَجُوزُ ذَلِكَ» [ترمذی: 3550] و [ابن ماجه: 4236] حکم آلبانی:(عمر امت من بین 60 تا 70 سال می‌باشد و عده کمی از آن‌ها بیشتر از این عمر می کنند.) و الله متعال به خاطر عمر کوتاه ما این هدایا را به ما تقدیم داشته است.

یادداشت:

هر كسي كه در شب قدر نماز عشا و صبح را به جماعت ادا كرد، او نيز ثواب آن شب را دريافت، و هر كس هرچه بيشتر عبادت كند به ثواب بيشتري نايل مي گردد.
در صحيح مسلم به روايت حضرت عثمان (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: هر كسي كه نماز عشا را با جماعت ادا كرد به ثواب قيام نيم شب نايل آمده است و اگر نماز صبح را با جماعت ادا نمايد، پس ثواب عبادت شب بيداري همه شب را يافته است.

«تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ» (4):

فرشتگان و جبرئيل در آن شب با إذن پروردگارشان، پياپي (به كره زمين و به سوي پرستشگران الله (ج) و عبادت كنندگان شب زنده دار الله متعال ميآيند براي هر گونه كاري (كه بدان يزدان سبحان دستور داده باشد).

«تَنَزَّلُ»: پياپي نازل گرديد.
اين فعل ميتواند به معني ماضي باشد (شيخ محمّد عبده در تفسير جزء عمّ) ميفرمايد:
«الرُّوحُ»: جبرئيل. نزول فرشتگان و سردسته ايشان جبرئيل به كره زمين، جهت دعاي خير و طلب آمرزش براي كساني است كه شب زنده داري مينمايند و به عبادت ميپردازند و از پروردگار با عظمت طلب مرحمت و مغفرت ميكنند.
«تنزّل الملئكة و الروح» مراد از روح، حضرت جبرئيل امين است. حضرت انس روايت نموده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: هرگاه شب قدر بيايد، جبرئيل با جمع بزرگي از فرشتگان به زمين فرود ميآيند، و براي همه بندگان خدا از مرد و زن كه به نماز يا ذكر الله مشغول باشند، دعاي رحمت مي كنند.
«بِإِذْنِ رَبِّهِم»: «به دستور وفرمان الله متعال در آن شب نازل می‌شوند.» یعنی آنان سر به خود وبه اصطلاح خودسرانه فرود نمی آیند، بلکه به اذن واجازه پروردگار با عظمت فرود می آیند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مِّن كُلِّ أَمْرٍ»: «دربارۀ هر کاری که در آن سال تقدیر گردد.»و مراد از هرفرمانی هم همان چیزی است که در آیه ی 5 سوره ی دخان امر حکیم (کار و امر حکیمانه) خوانده شده است.

فرشتگان در آن شب هرچه الله فرموده و امر کند در سرنوشت و تقدیر انسان‌ها می نویسند. و انسان‌ها می‌توانند با عبادت و دعای خالصانه در این شب، تقدیر خود را عوض کنند باذن الله تعالی.

ابن کثیردر تفسیر خویش در باره جمله: « مِّن كُلِّ أَمْرٍ» آیه مبارکه مینویسد: در اینجا حرف «مِن» به معناي «با» است. چنان که در «يحفظونه من أمر الله» (سوره رعد،11) «مِن» به معناي «با» به کار رفته است، همچنان از لحاظ قواعد نحوي ميتوانيم به صراحت بگويم که حروف جاره يکي به جاي ديگر نيز استعمال ميشود واضح است که من و با هردوازحروف جاره است يعني فرشتگان تمام وقايع پيش آينده تقدير در سال را با خود همراه گرفته به زمين فرود مي آيند.

بعضي از مفسرين مانند مجاهد و غيره «من كل امر» را به «سلام» متعلق دانسته و آن را چنين معني کرده اند که اين شب از هر شر و آفت و چيز هاي بد، سالم است. (تفسير ابن کثير)

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» (5):

آن شب، شب سلامت و رحمت (و درود فرشتگان بر مؤمنان شب زنده دار) است تا طلوع صبح. این شب همه‌اش آرامش و سلامتی است، از اول تا آخرش برکت است، بدی و فتنه‌ای در آن نیست و ناخجستگی و خطری از نخستین لحظاتش تا هنگام طلوع بامداد وجود ندارد.

«سَلَامٌ»: سلام و درود.

مراد درود فرشتگان بر مؤمنان است که طلب آمرزش و رحمت براي ايشان است.

سلامت:

يعني طاعت و عبادت در آن، موجب سلامت و در امن و امان ماندن مؤمنان از هر چيز است.

يا اين که به معني سالم، يعني شبي است سالم و توأم با سلامت.

شيخ قرطبي در تفسير خويش مينويسد: «سلام» در اصل عبارت «هي سلام» است. لفظ «هي» حذف شده است، يعني اين سلام و سلامتي است، و کاملا خير است، که نامي از شر در آن نيست. (قرطبي) و برخي ديگري از مفسرين گفته اند که تقدير عبارت «سلام هو» است، و آن را صفت «کل امر» قرار داده اند، و معنايش اينکه اين فرشتگان هر آن امري را برداشته مي آيند که خير و سلام باشد. (مظهري)

مجاهد در تفسیر آیه کریمه می فرماید: «آن شب، شب سالمی است که شیطان نمی‌تواند در آن گزند و آزاری برساند». شعبی می‌گوید: «مراد از سلام، سلام گفتن فرشتگان بر اهل مساجد در شب قدر است از هنگامی که آفتاب پنهان می‌شود تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌کند».

«هي حتي مطلع الفجر»:يعني اين برکات ليلة القدر مختص قسمتي از شب نيست، بلکه از آغاز شب گرفته تا طلوع فجر ادامه خواهد داشت.

«مَطْلَعِ»: طلوع. دمیدن. وقت طلوع. هنگام دمیدن. مصدر میمي یا اسم زمان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

يادآوري:
شب قدر در مناطق مختلف، يكي است. چرا كه شب همان سايه نيم كره زمين است كه بر نيم كره ديگر ميافتد، و اين سايه همراه گردش زمين در حركت است.
يك دوره كامل آن در بيست و چهار ساعت انجام ميپذيرد. اين مدّت كه تاريكي تمام نقاط زمين را به تدريج فرا ميگيرد، شب كامل كره زمين و شب قدر آن است كه با اختلاف چند ساعت زودتر و ديرتر، مهمان مردمان گوشه و كنار سراسر زمين ميشود.

نظریات علما در مورد در بندبودن شیاطین در این ماه:

بصورت کل نظریات علماء را در این بابت میتوان در سه نظر ذیل خلاصه وجمعبندی نمود:

1 - شیطان قبل از رمضان انسان را به حدی به گناه مشغول و آغشته می‌کند که اثر آن تا آخر ماه رمضان بر روی انسان باقی بماند و در رمضان به واسطه‌ی گناهان قبل از رمضان نتواند طاعت و عبادت الله را به جا آورد. براساس این نظر شیاطین در رمضان در بند هستند ولی انسان به واسطۀ اثر گناهان قبل از رمضان از عبادت شایسته الله بازمی‌ماند.
2 - رئیس شیاطین در بند است و بقیه و اطفال شان آزاد هستند و فعالیت می‌کنند.
3 - در لیلة القدر هیچ شیطانی آزاد نیست و همه در بند و در غل و زنجیر هستند.

انسان در آن شب از هر بدی در امان است؛ زیرا همه‌ی آن شب سلامتی است، از غروب آفتاب تا طلوع فجر آن شب، هنگام فرود آمدن فرشتگان است پس همه‌ی شب سلامتی و امان از هر مخوف است.

شأن نزول:
ابن ابي حاتم از مجاهد مرسلاً روايت نموده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم وضعيت جهادگري از قوم بني اسرائيل را ذكر فرمود كه او تا هزار ماه پشت سر هم در جهاد مشغول ماند كه هيچ گاه شمشير هاي خويش را به زمين نمي گذاشت، مسلمانان با شنيدن آن در شگفت قرار گرفتند، بر اين، سورۀ «قدر» نازل گرديد، و در اين، عبادت يک شب اين امت را بالاتر از عبادت تمام عمر آن مجاهدين قوم بني اسرائيل يعني هزار ماه قرار داد.
ابن جرير به روايت مجاهد واقعۀ ديگري ذكر نموده است كه عابدي در قوم بني اسرائيل بود كه همه شب در عبادت مشغول بود، و به هنگام صبح به جهاد بيرون مي رفت و به جهاد مشغول ميشد، و بدين شكل او هزار ماه در عبادت به سر برد، بر اين، خداوند متعال سورۀ **«قدر»** را نازل فرمود، از اين، نيز معلوم ميگردد كه شب قدر از خصوصيات امت محمدي است. (مظهري)
ابن كثير اين را قول امام مالک دانسته است و بعضي از شوافع آن را قول جمهور قرار داده اند، خطابي بر اين، ادعاي اجماع را دارد، اما بعضي محدثين در اين باره اختلاف نظر دارند. (براي تفصيل مراجعه شود به تفسير ابن كثير).

شب قدر و نزول قرآنکریم:

الف: نزول قرآنکریم:
يكي از خصوصيات و امتيازات شب قدر اين است كه قرآن عظيم الشان، كتاب هدايت و راهنماي بشر و معجزه جاويد پيامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفي صلي الله عليه وسلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این شب نازل شده است. که سه آیة از قرآن عظیم الشان این مطلب را مورد تایید قرار داده است:

اول:

سوره «قدر» که میفرماید: **«انا انزلناه في ليله القدر»،**

دوم:

آیه صد و هشتاد و پنج سوره «بقره»: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن».

و سوم:

(آیات 3 و4 سوره دخان) که میفرماید: **«إ نا آنزلنه فی لیلة مبارکة إ نا کنا منذ رین فیها یفرق کل آمر حکیم»** (سوره دخان آیات ۳ و۴) (ما قرآن را در شبی مبارك نازل نموده ایم زیرا همواره هشدار دهنده و اندازه کننده بوده ایم. در آن شب مبارك هر امری طبق حکمت خداوند تنظیم میشود.)

مبارک یعني چه؟

کلمه «مبارک» در آیه متبرکه آمده است،از ماده برکت گرفته شده است. یعنی این شب، شبي است پر از رحمت، شبي است بسیار مفید و سودمند، که درآن فراخی وزیادی نعمت وروزی وجود میداشته باشد.

هکذا پروردگار با عظمت ما میفرماید: **«انا انز لنا ه فی لیلة القدر وما ادراك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر»** (به تحقیق ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر و چه چیز مطلع ساخت ترا که چیست شب قدر، شب قدر بهتر است از هزار ماه (خداوند پاك میفر ماید: «شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن »(ماه رمضان ماه ست که در آن قرآن فرود آورده شده است. (سوره بقره آیه ۱۸۵) ودر سوره قدر میخوانیم:

«اناانزلناه فی لیلة القدر» (ما آن را در شب قدر نازل کردیم) بناً حکم مطلق همین است که شب قدر در ماه مبارك رمضان است.

بناً حکم مطلق اکثریت از مفسرین همین است که شب قدر در ماه مبارك رمضان است.

شبی است که در آن قرآن عظیم الشان که مبدا تمام خیرات و برکات و سر چشمه تمام نیکی ها وخوبی ها ست، نزول یافته است.

شب قدر، شبی است، که مقدرات جهان بشریت با نزول قرآن در آن استحکام میپذیرد و مشخص می گردد.

مفسرین اسلام نزول قرآن را بردو قسم تقسیم مینمایند:

1 - نزول دفعی و کلی

2 - نزول تدریجی

نزول دفعی یعنی قرآن عظیم الشان بطور کامل در شب قدر بر قلب رسول اکرم صلي علیه وسلم نازل گردیده است و نزول تدریجی عبارت از نزولی است که: قرآن در مدت بیست وسه سال به تدریج وبه مناسبت ها وطبق رویداد ها بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نزول یافته است.

خواننده محترم !

تعدادي از مفسرین در تفسیر آیت: **«انا انزلناه في ليله القدر»** مینویسند: مراد از **«انزلنه»** «ما قرآن را فرو فرستادیم» نه این نیست که در همین شب قدر جمعاً از عرش به آسمان دنیا فرستاده شده، و نه اینکه قرآن در شب نخستین نزول «جمعاً» بر دل پیامبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

صلي الله عليه وسلم نازل شده، اين دو تو جيه بي اساس و مغاير آيات صريح قرآن است كه بر نزول تدريجي قرآن بر پيامبر صلي الله عليه وسلم تاكيد دارد.
تفسير اين آيه را در خود قرآن بايد جستجو كرد وهر راي كه با شرح قرآن تصادم كند بايد آنرا كنار بگذاريم و به آن ننمائيم.
قرآن عظيم الشان در اين مورد صريحاً ميفرمايد: **«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلا»** (سوره الاسرا ء 106) (و قرآن را جزء جزء كرديم تا آنرا با درنگ بر مردم بخواني وبا اينگونه نزولي آن فرو فرستاديم»
همچنان ميفرمايد: **«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا»** (سوره فرقان: 32) (وكافران گفتند: چرا قرآن همه يكباره براو نازل نشده؟ چنين كرديم تا دلت را با آن استوار سازيم وآنرا آرام وشيوا بر خوانيم)
اين آيات بوضوح نشان مي دهند كه « نزول» قرآن تدريجي جز وار، و توآم با وقفه بوده و بر راي كسانيكه كه معتقد به «نزول» يكباره قرآن اند خط بطلان ميكشد.
«انزلنا» در قرآن براي «نزول» باران بطور مكرر استعال شده كه بارش تدريجي و وقفه ئي باران را افاده ميكند نه نزول يكباره همه آب آسمان، يكجاودر يک وقت.

معنای قدر:

مفسرين «قدر» را به معنای اندازه كردن، معين نمودن و فيصله كردن ترجمه و تفسير نموده اند، يعنى ليلة القدر عبارت از شبى است كه خداوند متعال در آن هر چيزى را صحيح اندازه مينمايد. و وقت آنرا تعيين ميكند واحكام را نازل ميفرمايد و تقدير هر چيزى را مقرر مينمايد.
«فيها يفرق كل امر حكيم. امراً من عند الله...» «فيصله كرده ميشود هر كار استوار آن، فرود آورديم آنرا به وحى كردن از نزد خويش.» (الدخان آيات ۴ و ۵).

تعين شب قدر:

از تصريحات قرآن اين امر تا اين حد ثابت است كه شب قدر در ماه مبارک رمضان مي باشد، اما در تعيين تاريخ آن، اختلاف است. چهل قول در اين باره است، اما در تفسير «مظهري» آمده است كه از همه اين اقوال، صحيح اين است كه ليلة القدر در دهۀ آخر رمضان است، ولي تاريخ خاصي در اين دهه آخر مشخص نيست، بلكه امكان دارد در يكي از اين شبها باشد، و نيز آن در هر ماه رمضان تغيير مي خورد، و از روي احاديث صحيح احتمال بيشتر اين است كه در شبهاي طاق - (21، 23، 25، 27،29) بيايد، و در تمام احاديث كه در ارتباط با تعيين شب قدر آمده اند، كه در آنها شبهاي طاق، (21، 23، 25، 27،29) ذكر شده است جمع ميگردند، اگر شب قدر در اين شبها داير و در هر رمضان تغيير كند، پس همه روايات حديث به جاي خود درست و ثابت ميباشند، در هيچ يكي نيازي به تاويل نمي ماند، بنابراين، بيشتر ائمۀ فقها فرموده اند كه شب قدر در دهه آخر رمضان تغيير مي يابد.
ابو قلا، امام مالک، احمدبن حنبل، سفيان ثوري، اسحق بن راهويه، ابو ثور، مزني، ابن خزيمه وغيره همه هم چنين فرموده اند، و روايتي از امام شافعي نيز موافق با اين منقول است. روايتي ديگر از امام شافعي چنين آمده است كه اين شب غير قابل تغيير است، بلكه متعين است. (تفسير ابن كثير)

(c) ketabton.com: The Digital Library

روايتي از حضرت عايشه صديقه رضي الله عنها در صحيح بخاري آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«تحروا ليلة القدر في العشر الاواخر من رمضان»** يعني شب قدر را در دهه آخر رمضان جستجو كنيد، و در صحيح مسلم به روايت حضرت ابن عمر آمده است كه رسول خدا صلي الله عليه وسلم فرمود: **«فاطلبوها في الوتر منها»** يعني شب قدر را در شبهاي طاق دهه آخر رمضان تلاش كنيد. (تفسير مظهري) در مورد اينكه شب القدر دركدا م يكى از شب هاى رمضان ميباشد، ايا اين شب واقعاً در ده اخير رمضان و آنهم در روزهاي طاق و يا هم روز هاي جفت قرار دارد بحثي است كه به احاديثي نبوي بايد مراجعه كرد.

و بعضي ازعلماي متأخرين ذكر نموده است كه ليلة القدر در شب 27 ماه رمضان است: نظربه اين دليل كه كلمات ليلة القدر در تمام قرآن كريم سه بار ذكرگرديده است و هر سه كلمه آن در سوره قدر ميباشد وكلمه ليلة القدر جمعاً 9 حرف است كه به اين حساب 9×3=27 ميشود.

ولي قبل از همه بايد گفت كه ليلة قدر از جمله شبهاي با فضيلتي است كه بر همه شب هاي سال فضيلت و برتري خاصي خود را دارد بخاطر اينكه اين شب قرآن ونزول قرآن ميباشد. پيامبر صلي الله عليه وسلم در باره فضيلت اين شب ميفرمايد: «مَنْ يقُمْ لَيلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاري: 35) «هر كس، شب قدر را بقصد ثواب، زنده نگاه دارد، (يعني آن شب را در عبادت و بندگي بسر برد)، همة گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

علما به دليل وجود احاديث مختلف، در مورد تعيين شب قدر آراي متفاوتي دارند، اما بدون شک اين شب در ده شب آخر رمضان و از روز هاي فرد ميباشد.

از عباده بن صامت رضي الله عنه روايت است كه: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم خَرَجَ يخْبِرُ بِلَيلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلاحَى رَجُلانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنِّي خَرَجْتُ لأُخْبِرَكُمْ بِلَيلَةِ الْقَدْرِ، وَإِنَّهُ تَلاحَى فُلانٌ وَفُلانٌ، فَرُفِعَتْ، وَعَسَي أَنْ يكُونَ خَيرًا لَكُمْ، الْتَمِسُوهَا فِي السَّبْعِ وَالتِّسْعِ وَالْخَمْسِ». (بخاري:49) روزي، رسول الله صلي الله عليه وسلم تشريف آورد كه شب قدر را براي ما مشخص نمايد. در اين اثنا، دو تن از مسلمانان سرگرم منازعه با يكديگر بودند. آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمود: «بيرون آمدم تا شما را از شب قدر با خبر سازم. با ديدن دعواي اين دو نفر، مطلب را فراموش كردم. شايد اين براي شما بهتر باشد. با وجود اين، شب قدر را در هفتم، نهم و پنجم جستجوكنيد». (البته اينجا منظور در دهة پاياني رمضان است)

عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت ميكند كه: «أَنَّ رِجَالاً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِي صلي الله عليه وسلم أُرُوا لَيلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم: «أَرَي رُؤْياكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيهَا فَلْيتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ». (بخاري: 2015)

چند تن از اصحاب پيامبر صلي الله عليه وسلم خواب ديدند كه شب قدر، در هفت شب آخر رمضان است. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «مي بينم كه خواب هاي شما در باب اينكه شب قدر در هفت شب آخر رمضان مي باشد، موافق يكديگر است. پس كسي كه در صدد يافتن شب قدر مي باشد، آنرا در هفت شب آخر رمضان، جستجو نمايد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابو سعيد خدري رضي الله عنه ميگويد: «اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم الْعَشْرَ الأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ فَخَطَبَنَا وَقَالَ: «إِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيتُهَا أَوْ نُسِّيتُهَا فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ فِي الْوَتْرِ...» (بخاري: 2016)
در دهة دوم رمضان با رسول الله صلي الله عليه وسلم به اعتكاف نشستيم. آنحضرت صلي الله عليه وسلم صبح روز بيستم، بيرون آمد وبه ايراد سخن پرداخت و فرمود: «شب قدر، در خواب برايم مشخص شد. ولي من آنرا فراموش كردم و يا آنرا از يادم بردند. پس آنرا در شبهاي فرد دهة آخر، جستجو نماييد.
عبدالله بن عباس رضي الله عنهما روايت ميكند كه:« أَنَّ النَّبِي صلي الله عليه وسلم قَالَ: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَي فِي سَابِعَةٍ تَبْقَي فِي خَامِسَةٍ تَبْقَي». (بخاري 2021) رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «شب قدر را در دهة آخر رمضان، يعني در نه يا هفت يا پنج روز باقيماندة آن، جستجو كنيد».
عبد الله بن عباس رضي الله عنهما در روايتي ديگر، ميگويد:« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم: «هِيَ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ هِيَ فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ أَوْ فِي سَبْعٍ يَبْقَينَ يَعْنِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ». (بخاري: 2022)رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «شب قدر در دهة آخر رمضان است، در نه شب و يا درهفت شب آخر آن، ميباشد».
بنابر اين احاديث وارده در تعيين شب قدر، مختلف ميباشد و شايد حكمت نا معلوم بودن آن شب اين باشد كه مومنان براي بدست آوردن ثواب و اجر عبادت در اين شب حريص باشند و در ده شب آخر رمضان تلاش بيشتري را براي رسيدن به اين ثواب انجام دهند؛ اما آنچه كه اكثر علما برآنند، اين است كه شب قدر، شب بيست‌وهفتم رمضان هر سال ميباشد والله اعلم.

سعي و تلاش براي دستيابي شب قدر:

در حديثي پيامبر صلي الله عليه وسلم آمده است: «من قام ليلة القدر ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه» (كسي كه شب قدر را با ايمان واحتساب اجر بر پاي دارد گناهان پيشين او آمرزيده ميشوند)
سيرت نويسان مينويسند كه شخصي پيامبر صلي الله عليه وسلم سعي وتلاشي را براي دسيابي شب قدر بخرچ ميداد، واصحاب كرام را نيز در سعي تشويق و ترغيب مينمود.
از فهم احاديثي منقوله بر ميآيد كه پيامبر صلي الله عليه وسلم براي دستيابي شب قدر در دهه آخر شهر رمضان نه تنها خودش تلاش بيشتري در نماز خواندن و قرئت قرآن و دعا خواندن ميكردند كه در ديگر روزهاي سال چنين تلاشي نداشتند، بلكه خانواده خويش را بيدار مي نمود، به اميد اينكه شب قدر را دريابند.
چنانكه عايشه رضي الله عنها روايت كرده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم: «كان إذا دخل العشر الأواخر أحيا الليل وأيقظ أهله وشد المئزر» (بخاري: 2024). يعني: هنگاميكه دهه آخر رمضان، فرا مي رسيد، رسول الله صلي الله عليه وسلم كمرش را محكم مي بست (از همسران، دوري مي گزيد) و شب خود را با عبادت، زنده نگه ميداشت و خانواده اش را نيز بيدار مي كرد.
در مسند از عباده بصورت مرفوع روايت شده است: «كسي كه در جهت يافتن شب قدر، شب را بر پاي دارد و موفق به درک آن شود گناهان پيشين و آينده وي آمرزيده خواهد شد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در مورد بعضي از گذشتگان از صحابه و تابعين وارد شده است كه در دهه اخير غسل ميكردند وخوشبويي استعمال مي نمودند به اميد اينكه با بهترين وجه بر شب قدر دستيابي نمايند.

بناً بر مسلمانان روزه دار است تا پيروي از سيرت پيامبر صلي الله عليه وسلم وسيرت صحابه تلاش خويش براي حصول اين شب مقدس بخصوص در ده اخير رمضان بخرچ دهيم، يقيناً اين شب در دهه آخر ماه مبارک رمضان وآن هم در شب هاي طاق ميباشد، و بيشتر اميد ميرود كه شب بيست و هفتم باشد. به دليل حديثي كه مسلم از ابي بن كعب روايت مي كند كه فرمودند: «به خدا قسم من ميدانم كه آن شب چه شبي است و همانا شبي است كه پيامبر ما را امر نمود آنشب را بر پا داريم وآن شب، شب بيست و هفتم ميباشد» و أبي بر آن سوگند ياد مي كرد و مي فرمود: «با دلايل و نشانه هايي كه پيامبرمان ما را از آن مطلع ساخته است آفتاب در حالي در صبح آن روز طلوع ميكند كه هيچ شعاعي ندارد».

حضرت بي بي عائشه ميفرمايد: به حضور رسول الله صلي اله عليه وسلم عرض كردم: اي رسول الله! اگر شب قدر را دريافتم چه بگويم؟

پيامبر فرمود بگو: «اللهم إنك عفو كريم تحب العفو فاعف عنى» «خداوند ا! تو بسيار عفو كننده و بسيار صاحب كرمى، عفو نمودن را ميپسندى، پس خطا هاى مرا عفو كن». (رواه احمد وترمذي وصححه الألباني)

اى خواجه چه جوى از شب قدر نشانى

هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانى

«سعدى شيرازى»

چرا شب قدر مشخص نشده است؟

علماء و مفسرين مينويسند كه دسترسي به هر امر ارزشمند و ذيقيمت سعي و تلاش و به اصطلاح سرمايه گزاري خود را دارد و معروف است، هر چه چيزي كه دارايي ارزش و قيمت بيشتر باشد قيمت آن هم بيشتر ميباشد.

گفتيم ارزش عبادت در شب قدر بيشتر از هزار ماه است، چيزي واضح است كه ديدن وحصول به اين شب كار اسان و به اين سادگي هم ممكن و ميسر نيست، اگر قرار باشد كه با اين سادگي انسان به اين شب دسترسي پيدا كند، نصيب همه انسان ها ميشود، دسترسي به اين جد وجهد وعبادت وزحمات بسيار ميخواهد.

طوريكه مفسرين مينويسندكه علت پنهان بودن اين شب در شبهاي ماه مبارک رمضان و عدم وضوح شب قدر براي گستردگي و افزايش عبادت بندگان و انس بيشتر آنان با پروردگار با عظمت است.از پروردگار با عظمت ميخواهيم كه حصول اين شب را نصيب ما سازد.

تكرار شب قدر در هر سال:

قبل از همه بايد گفت كه: شب قدر اساساً در همان سال اول نزول قرآن بوده است ولي از فحواي آيه متبركه «**تنزل الملائكه و الروح**» كه با فعل مضارع است، تكرار و استمرار اين شب مقدس را ميرساند، اين بدين معني است كه شب قدر منحصر به همان شب اول سال نزول قرآن نبوده، بلكه اين شب مقدس در هرسال در ماه مبارک رمضان تكرار و «فرشتگان وروح» در آن نازل ميگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس در هر سال قمری، در ماه رمضان مبارک شب قدری هست با این تفاوت که در آن شب دیگر قرآن نازل نمي شود بلکه تنها فرشته و روح فرود مي آيند، و رحمت الهي را بر بشر فرود مي آورند ولي چگونگي آن به درستي و روشني معلوم نيست.

عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است!

بعضي از ايام سال هستند که در نزد الله ارزش، جايگاه والا ومقام خاصي خود را دارند، که شاخص ترين آنها شب قدر است. شبي که به اندازه يک عمر ارزش دارد. شبي که قرآن عظيم الشان در توصيف آن ميفرمايد: «ليلة القدر خير ألف شهر» (شب قدر از هزار ماه برتر است.

قرآن عظيم الشان در (سوره قدر) ميفر ماید «انا انز لنا ه فی ليلة القدر وما ادراك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر» (به تحقيق ما فرود آورديم قرآن را در شب قدر و چه چيز مطلع ساخت ترا که چيست شب قدر، شب قدر بهتر است از هزار ماه)

(خداوند پاك ميفر ماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (ماه رمضان ماه ست که در آن قرآن فرود آورده شده است. (سورة بقره آية ١٨٥)

و باز هم در سورة قدر ميخوانيم: «انا انزلناه فی ليلة القدر» (ما آن را در شب قدر نازل کرديم)

بناً مطابق حکم مطلق قرآني همين است که شب قدر در ماه مبارك رمضان است.

حالا براي تعدادي از مسلمانان اين سوال پيدا ميشود که امت هاي پيامبران قبلي عمر زيادي داشتند، و شايد عبادت آنان نسبت به عبادت ما بيشتر بوده باشد، مثلا عمر پيروان نوح عليه السلام بيش از هزار سال بود، ولي عمر ما شايد از شصت وهفتاد سال تجاوز نخواهد کرد، بناً هر قدر که عبادت کنيم عبادت ما به اندازهء آنان نخواهد رسيد.

ولي اينطور نيست، الله جلاله بر اساس لطف و رحمت خويش بر امت مسلمان عبادت يک شب را به اندازه هزار ماه عبادت ارزاني فرموده است. و با زيباي خاصي گفته است **«ليلة القدر خير من ألف شهر»** شب قدر بهتر از عبادت 1000 ماه ميباشد.

هرگاه 1000 را تقسيم 12 ماه کنيم مساوي ميشود به 83 سال وهرگاه شخصي در شصت سال عمر خود شبهاي قدر را عبادت نمايد، و 60 را ضرب 83 کنيم، مساوي ميشود به 4980 اين است فضيلت وعبادت در شب قدر.

فضيلت و برتري شب قدر:

اين واضح است که مخلوقات خداوند منحيث خلقت در بين خود يکي بالاي ديگر فضيلت و بهتري را دارا اند. مثلا اين بهتري و فضيلت در اماکن مسجد وغير مسجد در مساجد باز هم خاص وعام مانند فضيلت مسجد الحرام بالاي مساجد ديگر به همين ترتيب فضيلت زمان بالاي همديگر مانند فضيلت ماه رمضان بالاي ماه هاي ديگر و يا فضيلت روزعرفات بالاي روزهاي ديگر و هکذا خلقت انساني که بالاي همديگر فضيلت را دارد که عبارت از تقوي ميباشد مانند خلقت رسول الله صلي الله عليه وسلم با خلقت انسان هاي ديگر بنأ شب قدر بر همه شب هاي سال فضيلت و برتري خاصي خود را دارد، يکي از برتري هاي اين شب نزول قرآن عظيم الشان در اين شب است.

«إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيلَةِ الْقَدْرِ(1) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيلَةُ الْقَدْرِ(2) لَيلَةُ الْقَدْرِ خَيرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ(3) تَنَزَّلُ الْمَلاَئِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ(4) سَلاَمٌ هِي حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ(5) و يکبار ديگر در (آيه 3 سوره دخان) ميفرمايد: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن را درشبي مبارك وگرامي نازل كرديم) پيامبر صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: «من قام ليلة القدر إيماناً واحتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه». (رواه الجماعة إلا ابن ماجه.)
«كسي كه در شب قدر براساس ايمان به خدا و اميد اجر و پاداش از وي به نماز بايستد (و به عبادت مشغول شود) گناهان گذشته او بخشيده ميشود».
بزرگترين فضيلت اين شب همين است كه عبادت اين يک شب، از عبادت هزار ماه، يعني هشتاد و سه سال، بهتر است. باز براي بهتر بودن آن، حدي مقرر نيست، كه چقدر بهتر است، آيا دو برابر، چهار برابر، ده برابر، صد برابر و غيره همه در اين امكان دارند.
در صحيحين از حضرت ابو هريره رضي الله عنه منقول است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: هر كسي كه در شب قدر براي عبادت برخاست، همه گناهاي گذشته او عفو ميگردد. از حضرت ابن عباس روايت است كه نبي اكرم صلي الله عليه وسلم فرمود: تمام فرشتگان كه در سدرة المنتهي اسكان يافته اند، در شب قدر همراه با جبرئيل به دنيا فرود ميآيند، و هيچ مرد و زن مومن نيست كه آنها را سلام نكنند، غير از كسي كه او شراب بنوشد يا گوشت خوک بخورد.
در حديثي رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: هر كسي كه از خير و بركت شب قدر محروم بماند، او كاملاً محروم و بدشانس است. اما نه اين براي همه حاصل مي گردد و نه در تحصيل ثواب و بركات شب قدر دخلي خواهند داشت، لذا نبايد به فكر آنها بود.
خوانندگان گرامی!
مطابق نصوص شرعي و جمع بندي آيات قرآن كريم چنين استفاده مي شود كه «شب قدر» يكي از شبهاي ماه مبارک رمضان است بناً دساتير شرعي به زنده داري اين ده روز آخر سفارش نموده است.
زيرا از يک سو، قرآن ميفرمايد: «شهر رمضان الذي انزل فيه القران» قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده است. و از سوي ديگر، آيه نخست سوره مباركه قدر **«انا انزلناه في ليلة القدر»** بيانگر آنست كه قرآن، در شب قدر نازل شده است. بنابراين از جمع اين دو آيه شريفه، به روشني دانسته مي شود كه شب قدر در ماه مبارک رمضان واقع شده است. اما اينكه كدام شب از شب هاي ماه مبارک رمضان است، به روشني معلوم نيست. روايات كه در اين زمينه وجود دارند شب قدر را مردد بين اين شبها دانسته اند: شب اول، شب هفدهم، شب نوزدهم، شب بيست و يكم، شب بيست و سوم، شب بيست و هفتم و شب بيست و نهم.
بعضي از روايات بر اين مطلب تاكيد دارند كه شب قدر در دهه آخر ماه مبارک رمضان و يكي از شبهاي بيست و يكم يا بيست و سوم است.
بعضي از روايات تصريح نموده اند كه شب قدر شب بيست و سوم ماه مبارک رمضان است.
از جمله در حديثي كه از حضرت بي بي عايشه رضي الله عنها روايت شده آمده است: **«كان إذا دخل العشر الأواخر أحيا الليل وأيقظ أهله وشد المئزر»** (بخاري: 2024).
«هنگامي كه ده روز آخر ماه رمضان فرا ميرسيد. رسول الله صلي الله عليه وسلم شب بيدار ميماند و خانواده اش را بيدار مي كرد و سخت به عبادت مشغول ميشد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان در مسند امام احمد و صحيح مسلم آمده: **«كان يجتهد في العشر الأواخر مالا يجتهد في غيرها»**. يعني: در دهه آخر ماه رمضان تلاش بيشتري را (در عبادت) مي كردند كه در ديگر روزهاي سال چنين تلاشي نداشتند.

از حضرت عايشه روايت شده است كه ميفرمايد: به رسول الله صلي الله عليه وسلم گفتم: اگر دانستم كدام شب قدر است چه بگويم؟ پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: بگو: **«اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عني»** «پروردگارا:بي شك تو بسيار آمرزنده اي و آمرزش را دوست ميداري. پس مرا بيامرز».

علامات و نشانه هاي بارزه اين شب:

در مورد اينكه شب قدر دارايي چه علايم خصايص ونشاني ها ميباشد، علما ء نظريات متعددي را با استناد به احاديثي نبوي ارايه داشته اند كه ببرخي از اين علايم ذيلاً اشاره مينمايم:

مفسرين مينويسند: يكي از جمله علامات بارزه شب ليلة القدر اين است كه آن شب شبي نسبتاً آرام است و شخص مؤمن دلش در اين شب آرام مي گيرد ورغبت اش براي انجام كار خير بيشتر ميگردد.

ميگويند: «افتاب در صبحگاه شب قدر، ضعيف و سرخ رنگ ظاهر ميشود».

طوريكه در حديث روايت شده از حضرت جابربن‌عبدالله رضي الله عنه آمده است: كه رسول الله صلي الله عليه وسلم درباره شب قدر فرمودند: «من شب قدر را ديدم اما آن را فراموشم ساختند. شب قدر در شبهاي دهه اخير رمضان است و شبي است معتدل، نه گرم و نه سرد، روشن و سپيد، گويي كه در آن ماهي تمام مي تابد. آن شب شيطان بيرون نميآيد تا آن‌كه صبحش روشن گردد».

روايت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم از خانه بيرون شدند تا به مردم از شب قدر خبر دهند؛ در اين اثنا دو مرد را كه باهم در كشمكش بودند در برابر خود يافتند پس آن خبر را فراموش كردند.

حكمت در پنهان داشتن شب قدر مانند حكمت در پنهان داشتن وقت وفات و روز قيامت است تا مكلف به طاعات رغبت كرده و بر سخت‌كوشي و جد و جهد خود در اين راه بيفزايد، غفلت و سستي نكند و بر شب مخصوصي تكيه ننمايد.

ولی به هر حال برای مسلمانان بهتر اين است كه هر شب ماه مبارك را به احتمال اين كه شب قدر باشد، به عبادت وقرائت قرآن ودعا بگذرانند ودعا خويش را منحصر به سه ويا چهار شب ويا هم شب های طاق نسازند.

دعا هاي قرآني در شب قدر:

از افضلترين دعاهايي كه در شب قدر خوانده مي شود، دعايي است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم به بي بي عايشه رضي الله عنها ياد دادند، چنانكه ترمذي از حضرت عايشه رضي الله عنها روايت كرده و حديث را هم صحيح دانسته، كه او گفت: گفتم: اي رسول خدا! اگر شب قدر را دانستم در آن چه (دعايي) بگويم؟ فرمود: **«قُولي: اللهمَّ إنّک عفُوٌّ تُحبُّ الْعَفْو فاعْف عَني»**. «بگو: خداوندا! تو بخشنده اي، عفو و بخشش را دوست داري؛ پس مرا مورد عفو و بخشش قرار بده».

در شب هاي قدر، مي توان هر دعايي را كرد. اما بهتر است دعاهايي را كه در قرآن كريم ذكر شدند تلاوت نمود همچون: **«رَبَّنَا لا تُؤاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَأنَا رَبَّنَا وَ لا تَحْمِلْ عَلَينَا**

(c) ketabton.com: The Digital Library

اِصْراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لا تُحَمِّلْنَا مَا لاطَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرلَنَا وَ ارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلانَا فَانْصُرْنَا عَلَي القَوْمِ الكَافِرِينَ» و يا **«رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الوَهَّابُ»** و يا **«رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَّمْ تَغْفِرْلَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الخَاسِرِينَ»** و يا **«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ اَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّياتِنَا قُرَّةَ اَعْيِنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِماماً»** و يا **«رَبَّنَا اغْفِرْلَنَا وَ لِاخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالاِيمَانِ وَ لا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلاًّ لِلَّذِينَ آمَنُوا ربَّنَا اِنَّكَ رَوُفٌ رَحِيمٌ»** و يا **«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ العَلِيم»** و يا **«رَبَّنَا اغْفِرْلِي وَ لِوَالِدَي وَ لِلْمُؤمِنِينَ يوْمَ يقُومُ الحِسَابْ».**

و يا دعاهايي كه در احاديث پيامبر اكرم ذكر شده اند همچون: **«اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ مِنَ الخَيرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ اَعْلَمْ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ اَعْلَمْ»** و يا **«اللَّهُمَّ اَحْسِنْ عَاقِبَتَنَا فِي الأُمُورِ كُلِّهَا وَ اَجِرْنَا مِنْ خِزْي الدُّنْيا وَ عَذَابِ الآخِرَةِ»** و يا **«اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ الهُدَي وَ التُّقَي وَ العِفَافَ وَ الغِنَي»** و يا **«اللَّهُمَّ اَغْنِنِي بِالعِلْمِ وَ زَيِّنِّي بِالحِلْمِ وَ اَكْرِمْنِي بِالتَّقْوَي وَ جَمِّلْنِي بِالعَافِيةِ»** و يا **«اللَّهُمَّ مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ»** و يا **«اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الاَخْلاقِ وَ الاَهْوَاءِ»** و يا **«اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ اَحَبَّ الاَشْيَاءِ اِلَي وَ اجْعَلْ خَشْيَتَكَ اَخْوَفَ الاَشْيَاءِ عِنْدِي وَ اقْطَعْ عَنِّي حَاجَاتِ الدُّنْيا بِالشَّوْقِ اِلَي لِقَائِكَ وَ اِذَا اَقْرَرْتَ اَعْيُنَ اَهْلِ الدُّنْيا مِنْ دُنْيَاهُمْ فَاَقْرِرْ عَيْنِي مِنْ عِبَادَتِكَ».**

ملائكه در شب قدر براي چه و بر چه كساني فرود ميآيند:

از خصوصيات بارز ديگر اين شب نزول ملائک و فرشتگان است. بر اساس آيه شريفه **«تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر»** (فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگار شان براي تقدير هر كار نازل مي شوند.)

در مورد اينكه منظور از روح كيست؟ بعضي گفته اند: «جبرئيل امين» است كه «روح الامين» نيز ناميده مي شود. بعضي «روح» را به معني «وحي» تفسير كرده اند. به فحواي آيه 52 سوره شوري «و كذلک اوحينا اليک روحا من امرنا» «همان گونه كه بر پيامبران پيش وحي فرستاديم، بر تو نيز «وحي» را به فرمان خود وحي كرديم». برخي از مفسرين روح را مخلوق عظيمي مافوق فرشتگان مي شمارند.

قابل تذكر است كه: فرشتگان بر شخص خاصي فرود نمي آيند، بلكه در شب قدر ملائكه به زمين فرود مي آيند تا سلام و دعاي رحمت و مغفرت بر كساني كه اين شب را احياء مي كنند بفرستند، و بر دعاي دعا گويان آمين مي فرستند.

نزول فرشتگان نزول رحمت وبركت الهي است، پروردگار با عظمت ما ميفرمايد: **«تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ».** «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود ميآيند» از آسمان ها بهسوي زمين «براي هر امري» يعني: فرود ميآيند براي پرداختن ونظم ونسق هر امري كه خداوند آن را تا سال آينده مقدر و به آن حكم كرده است.

طوريكه ياد اور شديم روح: جبرئيل عليه السلام است و هرچند كلمه «فرشتگان» شامل او نيز ميشود ولي از او به سبب فزوني شرفش مخصوصاً نيز يادآوري شد پس اين از باب عطف خاص بر عام است.

از فوايد فرود آمدن فرشتگان اين است كه ايشان در زمين انواع طاعاتي را مي بينند كه در ميان اهالي آسمان ها نديده بودند همچنين آنها در زمين فرياد ناله و زاري گنهكاراني را ميشنوند كه ناله و زاري آنها نزد خداوند دوست داشته تر از زمزمه تسبيح مسبحان است

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس در اين حال به يک ديگر ميگويند: بياييد صدايي را بشنويم که نزد پروردگار ما دوست داشته تر از تسبيح ما ميباشد».

اعمالي که در شب قدر بايد انجام يابد:

اکثريت مطلق مفسرين، محدثين و علماء بر اين امر معتقد اند که: سنت است که روزه داران بر امر اعتکاف در ده آخر ماه رمضان بمنظور برخورداري از خير و پاداش و دريافتن شب قدر انجام گيرد است.

و مستحب است که شخص معتکف به عباداتي مانند نماز، تلاوت قرآن و سبحان الله والحمدلله و لا إله الا الله و الله اکبر گفتن و طلب مغفرت، صلوات بر پيامبرصلي الله عليه وسلم، دعا کردن، بحث و گفتگوي علمي و مانند اينها مشغول سازد.

و مکروه است که اعتکاف کننده خودش را با سخنان و اعمال بيهوده سرگرم کند همانطور که ساکت ماندنش به گمان اينکه سکوت، او را به خدا نزديک ميکند مکروه است».

نزول همه کتب آسماني در رمضان:

در حديثي راکه حضرت ابوذر غفاري روايت نموده است که مي فرمايد که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: صحيفه هاي حضرت ابراهيم به تاريخ سوم رمضان، تورات در تاريخ ششم، انجيل در تاريخ سيزدهم و زبور در تاريخ هجدهم رمضان نازل گرديده است، و قرآن کريم به تاريخ بيست و چهارم رمضان بر رسول الله صلي الله عليه وسلم نازل شده است.

نزول فرشتگان براي اشخاص معين است:

نزول فرشتگان در شب قدر براي شخص معين وخاصي صورت نمي گيرد، بلکه در شب قدر ملائکه به زمين فرود مي آيند تا سلام و دعاي رحمت و مغفرت بر کساني که اين شب را احياء ميکنند بفرستند، و بر دعاي دعا گويان آمين مي فرستند.

نزول فرشتگان نزول رحمت و برکت الهي است، همانطوريکه فرشتگان در موقع تلاوت قرآن وحلقه هاي علم نازل ميشوند و بال هاي شان را براي طالب علم ميگسترانند. **«تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ».** «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود ميآيند» از آسمان ها بهسوي زمين «براي هر امري» يعني: فرود ميآيند براي پرداختن نظم ونسق هر امري که خداوند آن را تا سال آينده مقدر و به آن حکم کرده‌است.

کدام انسان ها از فرشته ها برتر هستند؟

البته در اين شکي نيست که پيامبر اسلام محمد مصطفي صلي الله عليه وسلم افضل مخلوقات و باشرفترين آنهاست، و فضيلت او از تمامي انسانها و فرشتگان و اجنه بالاتر است، و شک و ترديدي در اين امر مسلم وجود ندارد.

اما در مورد غير پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم و ملائکه نظراتي وجود دارد:

نظريه اول:

نظريه اول اينست که انسان ها از ملائکه افضلتر هستند.

علما که بر افضل بودن انسان نسبت به ملائکه حکم ميکنند، استدلال مي اورند که خداوند متعال به ملائکه امر نمود که بر آدم سجده ببرند و لذا گفته اند که اين دليل بر تفضيل انسان بر ملائکه است؛ آنجا که فرمود: **«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ»** (سوره بقره

(c) ketabton.com: The Digital Library

34). يعني: و (ياد كن) هنگامي را كه به فرشتگان گفتيم: «براي آدم سجده كنيد!» همگي سجده كردند.

نظريه دوم:

نظريه دوم اينست كه: ملائكه نسبت به انسان ها افضلتر هستند. اين تعداد از علما استدلال به حديثي پيامبر صلي الله عليه وسلم مينمايد كه فرموده است:

«يقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَإٍ خَيرٍ مِنْهُمْ،..».

(بخاري:7405) يعني: «خداوند متعال مي فرمايد: من با بنده ام بر اساس گماني كه به من دارد، رفتار مينمايم. و هنگامي كه مرا ياد مي كند، من با او هستم. پس اگر در تنهايي مرا ياد كند، من هم او را در تنهايي، ياد خواهم كرد. و اگر مرا در ميان جمع، ياد كند، من او را در ميان جمع بهتري (يعني ملائكه)، ياد خواهم كرد..».

و منظور از ياد كردن ذاكرين در ميان جمع بهتري، يعني جمع ملائكه! و اين را مي رساند كه ملائكه از انسانها برترند.

نظريه سوم:

نظريه سوم اينست كه:ملائكه به اعتبار اينكه زودتر از انسانها خلق شده و از نور خلق شده اند و اهل استكبار و سرپيچي نيستند، و در آنچه خدا بدانها امر مي كند سرپيچي نمي كنند، و آنچه كه بدانها امر شود انجام مي دهند و اهل شهوت نيستند و بندگاني مكرم نزد الله تعالي مي باشند، لذا از اين جهت آنها افضلتر هستند.

ولي انسان ها به اعتبار آنكه محل رضاي خدا قرار ميگيرند و مورد كرامت پروردگار هستند و ملائكه در بهشت آنها را مسرور ميكنند، و بر آنها سلام مي دهند، از اين جهت انسانها از ملائكه افضلتر هستند. (و اين نظر شيخ الاسلام ابن تيميه است).

نظريه چهارم:

نظريه چهارم نظريه سكوت! است يعني هيچيک را بر ديگري نه تفضيل ميدهند و نه عكس آن، (و اين قول شيخ ابن عثيمين است).

زيرا پرداختن به اين مسئله (يعني بيان افضلتر بودن ملائكه يا انسانها) نه مفيد است و نه نيازي بدان مي رود، و نفعي براي شخص مسلمان ندارد، پس بهتر است از پرداختن به اين موضوعات خود داري نمود، زيرا صحابه رسول خدا صلي الله عليه وسلم كه از هر كسي نسبت به علم و ايمان حريصتر بودند هرگز وارد اين مباحث نشده و از خود و يكديگر نپرسيده اند كه آيا ملائكه افضلتر است يا انسانها؟! و چيزي كه صحابه در مورد آن سكوت كرده اند، بهتر است ما نيز سكوت كنيم چرا كه يک قاعده شرعي وجود دارد كه بايد بدان توجه كرد و آن اينست كه: «در هر چيزي از مسائل دين كه صحابه در آن مورد سكوت كرده اند، بدان كه پرداختن به آن چيز جزو فضولي محسوب شده و نيازي به آن نيست».

زيرا آنچه كه براي ما لازم است بايد از طريق كلام الله و سنت نبوي و يا صحابه اخذ شوند، و هرگاه در يک مسئله ديني آنرا در يكي از اين سه طريق نيافتيم، پس بايد دانست كه آن چيز جزو دين نيست و لذا پرداختن به آن بي مورد است. (نگاه كنيد به: شرح العقيدة السفارينية؛ علامه ابن عثيمين، صفحه 605). و بنظر مي رسد كه حكم بر تفضيل انسان و ملائكه امري غير ضروري است، يعني دانستن به اين مسئله نيازي نيست و بهتر است از پرداختن به آن خودداري كنيم و بگوييم: خدا آگاهتر است والسلام!

(c) ketabton.com: The Digital Library

آيا واقعاً شيطان معلم ملائكه بود:

در مورد اينكه آيا واقعاً ابليس معلم ملائكة و فرشتگان بوده باشد، هيچ دليلي از كتاب و سنت صحيح مبني بر اين امر در شرع وجود ندارد، از اينرو نمي توان بدون دليل اين ادعا را مطرح كرد و هركس چنين مي گويد يا بايد دليل از كتاب و سنت بياورد و يا آنكه بدون علم سخن نگويد چرا كه خداوند متعال مي فرمايد: **«وَلاَ تَقْفُ مَا لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»** (سوره اسراء 36)يعني: «و چيزي را كه بدان علم نداري دنبال نكن» به اين ترتيب، خداي متعال نهي مي‌كند از اين‌كه انسان چيزي بگويد يا به چيزي عمل كند كه به آن علم ندارد. همچنين اين معني، شامل گواهي دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن زدن به ديگران، جست وجوي عيوب مردم، دگرگون كردن حقايق علمي، جعل اخبار وغير اين از دغلبازي‌ها، تقلب‌ها و اعمال مبتني بر حدس و تخمين و گمان نيز ميشود. «زيرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد» يعني: از صاحب آنها پرسيده مي‌شود كه اين حواس خود را در چه راهي به‌كار گرفته است زيرا حواس انسان آلات وابزاري اند كه اگر او آنها را در خير به‌كار گيرد، سزاوار دريافت پاداش است و اگر آنها را در شر به‌كار گيرد، سزاوار عقاب ميباشد. به قولي: خداوند عزوجل اين اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق ميآورد و آنها از آنچه كه صاحبشان انجام داده است خبرمي‌دهند. چنان‌كه آيات و احاديث گواه اين حقيقت است.

آنچه كه بعضي از علما فرموده اند اينست كه ابليس جزو مقربان درگاه الهي بوده است، يعني هرچند كه او خود ملائكه نبود و از جنس جن بود ولي در ميان ملائك مقرب قرار داشت.

الله تعالي در قرآن چنين ميفرمايد: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِينٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ* فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنْ الْكَافِرِينَ* قَالَ يا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ* قَالَ أَنَا خَيرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ* قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» (سوره ص 71-77) يعني: و به خاطر بياور هنگامي را كه پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشري را از گل ميآفرينم! هنگامي كه آن را نظام بخشيدم و از روح خود در آن دميدم، براي او به سجده افتيد!»

در آن هنگام همه فرشتگان سجده كردند، جز ابليس كه تكبّر ورزيد و از كافران بود!

گفت: «اي ابليس! چه چيز مانع تو شد كه بر مخلوقي كه با قدرت خود او را آفريدم سجده كني؟! آيا تكبّر كردي يا از برترين ها بودي؟! (برتر از اينكه فرمان سجود به تو داده شود!)» **گفت**: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفريده‌اي و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائكه) خارج شو، كه تو رانده درگاه مني!

بنابر اين بر اساس قولي، ابليس از ميان ملائك مقرب رانده شد و بعدها نيز از بهشت خارج گرديد. چنانكه علامه سعدي در تفسير خود نوشته: **«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا»** خداوند به ابليس گفت: از آسمان و جايگاه ارزشمند بيرون برو، **«فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»** چرا كه تو مطرود و رانده شده از رحمت الهي هستي.

و ميفرمايد: **«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ»** (سوره كهف (50

(c) ketabton.com: The Digital Library

يعني: به ياد آريد زماني را كه به فرشتگان گفتيم: «براي آدم سجده كنيد» آنها همگي سجده كردند جز ابليس كه از جن بود.
و از اين آيه مي توان به اين مطلب پي برد كه ابليس در ميان ملائک بوده است ولي هيچيک از نصوص قرآني به اين امر اشاره نكرده اند كه ابليس معلم ملائک بوده باشد.
بنابراين ما نيز اين ادعاي باطل را مردود مي دانيم و به همه ي مسلمانان تابع كتاب و سنت مي گوييم كه از باورها و اعتقادات بدون دليل دوري و حذر نماييد.

تفاوت بين ملائكه و جن:

در بين ملائكه و جن تفاوت هاي مختلفي و متعددي است از جمله:

1 - در اصل خلقتشان كه جنيات از آتش سوزان و فرشتگان از نور آفريده شدند.
2 - فرشتگان بنده گاني مطيع، فرمانبردار، مقرب و مورد احترام خداوند مي‌باشند، چنانچه خداوند ميفرمايد: **«بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»** (الأنبياء: 26 – 27). «فرشتگان بندگان محترمي هستند، آنها در سخن‌گفتن بر خدا پيشي نمي گيرند، و تنها به فرمان او كار مي‌كنند».

و نيز ميفرمايد: **«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»** (سوره التحريم: 6). «از خدا در آنچه به آنها دستور دهد نافرماني نمي‌كنند، و همان چيزي را انجام ميدهند كه بدان مأمور شده اند».

اما جنيات، بعضي از آنها مؤمن و بعضي كافر ميباشند، چنانچه خداوند تبارک و تعالي از آنها در قرآن خبر داده، ميفرمايد: **«وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ»** (سوره الجن:14). «در بين ما، فرمانبرداران و منحرفان و بيدادگرانند».

بعضي از آنها مطيع و فرمانبردار و بعضي نيز گنهكار هستند، و خداوند در اين باره ميفرمايد: **«وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ»** (سوره الجن: 11).

«و بعضي از ما تسليم فرمان خدا و پرهيزگارند، و بعضي از ما جز اين، (يعني نافرمان و بي‌دين)». و بسياري ديگر از آيات قرآن كه در اين باره وارد شده است.

اسماي فرشته كه مسؤل حمل عرش الهي اند:

ملائكه هايي هستند كه حامل عرش ميباشند: **«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»** (سوره غافر 7) «كساني كه عرش با عظمت الهي را حمل ميكنند، و آنهايي كه پيرامون عرش به تسبيح و ستايش پروردگارشان مشغولند، هم خود به خدا ايمان دارند وهم براي اهل ايمان از خدا آمرزش و مغفرت مي طلبند» و ميفرمايد: **«وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ»** (سوره حاقه17)

«عرش پروردگارت را در آن روز (يعني قيامت) هشت ملائكه حمل ميكنند». تعدادي از علما مي گويند: كساني كه اطراف عرش هستند ملائكه هاي مقرب هستند و ايشان با آنكه حامل عرش هستند اشرفترين ملائكه ميباشند. (تفسير ابن كثير (120/7).

اما اسم آن ملائک در كتاب و سنت وارد نشده است و بيشتر بنام ملائكه ي «حمل كننده گان عرش» مشهورند و لذا ما نيز به همين اصطلاح اكتفا ميكنيم؛ بصورت كل گفته مي توانيم كه ملائكه جزو موجودات غيبي هستند كه الله عزوجل آن ها را خلق كرده و خداوند آن ها را فرمانبردار و خاضع قرار داده است و هر يک از آن ها وظايفي دارند كه خداوند آن ها را مخصوص انجام آن وظايف كرده است.

اما نام برخي از ملائكه در كتاب و سنت آمده اند كه از جمله:

(c) ketabton.com: The Digital Library

جبريل: مسئول وحي، اسرافيل، مسئول نفخ صور و يكي از حمل كنندگان عرش، ميكائيل مسئول باران و نباتات، مالک، هاروت و ماروت، رضوان، منكر و نكير، و كساني ديگر كه در اسامي آنها در نصوص بيان شده است.

و همچنين آنچه نصوص از آن با وصف خبر داده است: مانند رقيب و عتيد (مراقب و نگهبان)، يا به وسيله وظيفه آنها مانند ملک الموت (ملائكه مرگ) و ملک الجبال (ملائكه كوهها) يا آنچه را كه نصوص به ذكر وظايفشان بصورت مجمل مي پردازد مانند: حملة العرش (حمل كنندگان عرش) و الكرام الكاتبين(نويسندگان بزرگوار) و الموكلين بحفظ الخلق (مسئول حفظ خلق)، الموكلين بحفظ الاجنة و الارحام (مسئول حفظ نطفه در داخل رحم)، طواف البيت المعمور (ملائكه مسئول طواف بيت المعمور)، ملائكة السياحين (ملائكه هايي كه در زمين ميگردند) و ملائكه هاي ديگري كه الله و رسولش صلي الله عليه وسلم از آن خبر داده اند.و واجب است كه به صورت مفصل به تمام آنهايي كه ذكرشان با نام و صفت و وظايف در اخبار آمده ايمان داشته باشيم و تصديق كنيم.

آيا ملائكه جسم هستند؟

به اساس اين فرموده پروردگار با عظمت گفته مي توانيم كه بلي كه ملائكه جسم هستند **«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ»** «ملائكه را پيام رسان فرستادگان به سوي انبياء گردانيده است ملائكه هايي كه داراي بالهاي دوگانه هستند» و پيامبر صلي الله عليه وسلم جبريل را بر صورت اصلي خود كه بر آن خلق شده و داراي ششصد بال مي باشد ديده است. همان گونه كه صفت وخبر آن در حديثي بخاري شريف آمده است.

هر انسان داراي دو فرشته است:

بر هر يك از انسانها دو فرشته مأموريت دارد، يكى بر سمت راست حسنات و نيكي هاى او را مينويسد، و ديگرى در سمت چپ او بديها را مينويسد، چنانكه پروردگار با عظمت ما مي فرمايد: «إذ يتلقى المتلقيان عن اليمين وعن الشمال قعيد ما يلفظ من قول إلاَّ لديه رقيب عتيد.» (سوره ق 17 18). (دو فرشته گفتار و كردار شخص را دريافت مي دارند و آنرا ثبت ميكنند، يكى از دست راست و ديگرى از دست چپ نشسته و همنشين او هستند، هر كلمه كه بر زبان براند (از خير و شر) آنرا مينويسند و مراقب و حاضر حال اواند). اين فرشتگان در سفر و در إقامت با انسان هستند، و در تمامى أحوال، در نماز در سجود با او هستند و او را ترك نميكنند مگر در بعضى از حالات خاصى مانند قضاى حاجت، و آنان گفتار و كردار او را مينويسند.

فرشتگان نيت و قصد انسانها را مي نويسند:

در حديث صحيح وارد شده،است كه فرشتگان حتي نيت و قصد، انسان و آنچه در قلب بنى آدم بگزرد، ويا آنچه،او در قلب ميگويد، و آنچه نيت ميكند كه آنرا انجام دهد فرشته آنرا مينويسد.

به همين خاطر انسان اگر نيت نيك نمايد ثوابش به او ميرسد، و بر نيت بد نيز مجازات ميشود، زيرا نيت عمل قلبى است.

فرشتگان مأمورند بر انسان از وقتى كه به سن بلوغ برسد تا اينكه از دنيا برود و آنان آنچه در دنيا از نيت و كردار و گفتار انجام داده مي نويسند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره البينه

جزء – (30)

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای 8 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «بینه» مسمی شده که با این فرموده حق تعالی: «لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ» (البینة: 1) افتتاح شده است.

باید گفت که این سوره، پس از سوره‌ی طلاق، شرف نزول یافته است.

بینه: بیّنه به معنای: «برهان روشن» است.

سایرنامهای این سوره:

سایر نام های این سوره عبارتند از: «قیامت ـ لم یکن، القیّمة»، «بلد»، «الإنفکاک و منفکین»، «البریة» و «لم یَکن الّذین کفروا» است. (روح المعانی)

پیوند وارتباط سوره البینه با سوره القدر:

این سوره، بمثابه علت نزول سوره‌ی قدر است:« أنزلناه في ليلة القدر...» که گویند: سبب نزول قرآن چیست؟ درجواب می گویند: چون بسیاری از کفر پیشگان و اهل کتاب از روی دلیل آشکار می گروند و ایمان می‌آورند.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره البینه:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که:این سوره در مدینة منوره نازل شده. ولی برخی از مفسران، بدین باور اند که این سوره در مکة مکرمه نازل شده است. در حالیکه متن فحوای سوره مبین این واقعیت است که: نزول آن باید در مدینه منوره صورت گرفته باشد چون از اهل کتاب بحث میکند ومخصوصاً که اهل کتاب قبل از مشرکین نام میبرد. نزاع با اهل کتاب وبحث مفصل در باره آنان در مکه مکرمه سابقه ندارد، این منازعه در مدینة منوره آغاز شد.

سوره «**بینه**» به ترتیب جمع آوري نود و هشتمین سوره اي است که بعد از سوره «**قدر**» و قبل از سوره «**زلزله**» در قرآن آمده است.

و به ترتیب نزول نیز « صدمین» سوره اي است که بعد از سورة «طلاق» و قبل از سورة «حشر» نازل شده است.

سوره بینه داراي یک (1) رکوع، و 8 آیه، 94 کلمه و399 حرف است،ولی بنا به گزارش فرهنگ نامه علوم قرآن، تعداد کلمات این سوره به 74 وتعداد حروف آن به 392 یا 404 حرف نیز گزارش شده است.(مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی).

(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

فضیلت سورة بینه:

در مورد فضیلت سورة بینه در حدیثي أُبي بن کعب آمده که پیامبر صلي الله علیه فرموده است: **«إن الله أمرني أن أقرأ عليك: لم يكن الذين كفرو «قال: و سماني لک؟ قال «نعم» قال فبكى.»** (رسول الله صلي الله علیه وسلم به ابي بن کعب رضي الله عنه گفتند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

همانا الله به من دستور داده تا برتو سوره **«لم يكن الذين كفروا»** را تلاوت كنم، (ابي بن كعب رضي الله عنه) گفت: وآيا الله نام مرا گرفته است؟رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: بله (راوي) مي گويد: (ابي بن كعب رضي الله عنه) شروع به گريه نمود. (اين حديث صحيح را امام مسلم روايت نموده است).

اسباب نزول سوره البينه:

در مورد اينكه اسباب نزول (شان نزول) سوره بينه چه است، سبب معيني در مورد گفته نشده است، اما دركل اين سوره، به سرزنش اهل كتاب (يعني يهود و نصاري) بحث بعمل آورده و جملات **«هُمْ شَرُّ الْبَرِيةِ»** و **«هُم خَيرُ الْبَرِيةِ»** نيز به بيان كساني كه كفر ورزيدند و كساني كه ايمان آورده و عمل صالح انجام دادند ميپردازد، خصوصاً كه از كلمه: **«الذين»** و **«أُوْلَئِکَ»** و ضمير **«هُمْ»** كه ضماير جمع ميباشد، بوضحات معلوم مي گردد كه مخاطب آن شخص واحد و معين نه، بلكه تعداد كثيري آند.

محتوا ی سوره البينه:

اين سوره اشاره به رسالت جهانی پيامبر صلي الله عليه وسلم دارد، وبا دلايل روشن اين رسالت بيان گرديده است.

- روي گرداني عده اي از پيامبر به خاطر دلايل مادي؛ هكذا نقطه عالي كه در اين سوره بدان اشاره شده همان است كه سلسله دعوت همه پيامبران الهي را يک اصل تشكيل ميدهد كه همان توحيد و يگانگي است. هكذا در اين سوره در باره موضع گيري هاي گوناگون اهل كتاب و مشركان در برابر اسلام را بيان مي نمايد.
در بخش ديگری از اين سوره موضع گيري های مختلف اهل كتاب و مشركان را در برابر اسلام مشخص می كند آن گروه كه ايمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترين مخلوقاتند، و آن گروه كه راه كفر و شرك و گناه را در پيش گرفتند بدترين مخلوقات محسوب ميشوند.
- دعوت به ايمان، نماز، روزه؛ اصطلاح «اهل كتاب» سي‌ويك بار در قرآن عظيم الشان ذكر گرديده است و در بسياري اين آيات اصطلاح اهل كتاب در مقابل «مشركان» قرار گرفته است. كه اين خود نشانه مغايرت مفهوم آن دو است.

قرآن عظيم الشان در بسياري از، احكام آن دو گروه را از هم جدا معرفي داشته است، بطور مثال در آيه (27 سوره توبه) ميخوانيم: **«فاقتلواالمشركين حيث وجدتموهم و احصروهم و اقعدوا لهم كل مرصد فان تابوا و اقاموا الصلوه و اتوا الزكاه فخلّوا سبيلهم ان الله غفور رحيم.»** (آيه 5 سوره توبه) (مشركان را هر جا بيابيد به قتل رسانيد و آنها را دستگير و محاصره كنيد و از هر سو در كمين آنها باشيد چنانچه از شرك توبه كرده، نماز بر پا داشتند و زكات دادند پس از آنها دست برداريد (و توبه آنان بپذيريد) كه خدا آمرزنده و مهربان است.)

قرآن عظيم الشان به بيان حكم بخصوص اهل كتاب مي پردازد و تا زماني كه تسليم شوند و حاضر به پرداخت جزيه گردند، كشتار آنان را جايز مي‌داند و در صورت تسليم و پرداخت جزيه به ايشان امان ميدهد:**«قاتلوا الذين لا يومنون بالله و لابالیوم الاخر و لايحرّمون ما حرّم الله و رسوله و لايدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتي يعطوا الجزيه عن يدٍ وهم صاغرون.»** (سوره توبه – ٢٩) (اي اهل ايمان) با هر كه از اهل كتاب كه ايمان به خدا و روز قيامت نياورده است و آنچه را كه خدا و رسولش حرام

(c) ketabton.com: The Digital Library

كرده حرام نمي‌دانند و به دين حق (آيين اسلام) نمي‌گروند، كارزار كنيد تا آنگاه كه با ذلت و تواضع به اسلام جزيه دهند.)

در جهان علاوه بر اسلام، فقط دو دين آسماني وجود دارد كه بطور مسلم و به اتفاق آراي علماي اسلامي، از جمله اهل كتاب بحساب ميآيند كه عبارتند از: يهود و مسيحيت.

قرآن كريم به اهل كتاب بودن اين دو دين اشاره كرده، ميفرمايد: **«ان تقولوا انما انزل الكتاب علي طائفتين من قبلنا و ان كنا عن دراستهم لغافلين.»** (سوره انعام- ۱۵۶) (قرآن را براي اين فرستاديم كه تا نگوييد كتاب تورات و انجيل بر دو طائفه يهود و نصاري فرستاده شد و ما از تعليم درس آن كتاب الهي غافل و بي بهره مانديم.)

اگر در مجموع آيات قرآني كه در مورد اهل كتاب بيان گرديده است دقت بعمل اريم، با وضاحت تام در خواهيم يافت كه قرآن عظيم الشان اهل كتاب را به چهار كتگوري منقسم نموده است:

كتگوري اول: آنهايي كه با حقيقت اسلام آشنا شدند ولي از پذيرش آن سر باز زدند، اين عده از اهل كتاب مورد سرزنش مطلق قرآن قرار گرفته اند، فرق نمي كند كه: علت اين انكار، در چه نهفته است، ميشود خواهشات نفساني چون قدرت، مال و... باشد و چه امور غير خواهشات نفساني باشد، ولي در همه حال مورد مذمت قرآن اند.

كتگوري دوم: اشخاصي از اهل كتاب اند كه حقيقت اسلام براي شان نرسيده، ولي با آنهم مورد مذمت قرآن قرار گرفته اند: زيرا اين عده اشخاص،اخلاق انساني را زير پا نهاده اند، توحيد را آگاهانه خدشه دار كرده اند، به دشمني با اسلام پرداخته اند و پيامبر و مومنان را اذيت و آزار كرده اند.وحتي اين عده اشخاص از جمله افراد ي بودند كه قبل از اسلام اعمال شان مورد مذمت قرار گرفته اند چون كساني كه كتاب مقدس خود را تحريف كرده اند، پيامبران خود را كشته اند.

كتگوري سوم: افراد اند كه به حقيقت قرآن پي برده اند، ودين اسلام را قبول كرده اند و پيامبر صلي الله عليه وسلم را پيامبر اسماني مي شمارند، اينها از جمله كساني اند كه به هدايت رسيده اند طوريكه در (آيه 20 سوره آل عمران) ميفرمايد: **«فَإِنْ أَسْلَمُواْ فَقَدِ اهْتَدَواْ»** و يا هم در آيه 110 سوره آل عمران، ميفرمايد: **«وَ لَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم».**

كتگوري چهارم: اشخاصي اند كه افراد شريف وبا اخلاقي هستند، اگر چه با حقيقت اسلام نا آشنايند، ولي قرآن آنان رابا ديده احترام مينگرند، اين عده اشخاص در طول زندگي به احكام انساني پايبندند، به خدا باور دارند وبه اصطلاح زندگيشان خدايي است، آناني كه به معاد و روز قيامت پايبندند.

از مجموع اين معياري ها كه از قرآن به دست مي آيد مي توان در مورد اهل كتاب امروزي نيز حكم كرد و بر اين باور بود كه كدام يک شايسته احترام و كدام يک قابل مذمت هستند.

خوانندگان گرامی!

- قبل از همه ميخواهم خدمت شما بعرض رسانم كه: در اين هيچ جاي شک نيست كه: اسلام ناسخ اديان گذشته است و اين ناسخيت از عقايد اصلي مسلمانان بوده و با ادله صريح، اثبات شده است و اگر در بعضي آيات از اهل كتاب تمجيدي بعمل آمده و آنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

را مورد لطف قرار داده، نشان از برتري دين آنها بر اسلام نيست، بلكه اين لطف به حسب علت هاي است كه منافاتي با حقانيت و ناسخيت اسلام ندارد.

- دردين اسلام، نگاه به پيروان اهل كتاب با مشركان كاملاً متفاوت است. با هر يک ادبياتي خاص به خود مورد استفاده قرار گرفته و هيچ وقت تمام اهل كتاب همسان با مشركان قرار نگرفته اند. البته تنها بعضي از اهل كتاب به جهت اعمال و عقايد غير انساني، هم رديف با مشركان قرار گرفته اند.
- بسياري از آيات قرآن كه در آنها اسم يهوديان، مسيحيان و صائبيان آمده است، انصراف به آناني دارد كه در زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم مي زيستند. لذا حكم آن آيات، براي همه اهل كتاب در تمام زمان ها نيست بلكه بايد در ادله اي كه آورده شده دقت شود و براساس آن ادله حكم كرد كه آيا اهل كتاب امروزي تماماً كافر هستند يا خير و براساس قرآن چه برخوردي بايد با آنها داشت.
بيشتر اهل كتاب زمان پيامبر كه با پيامبر مواجهه داشته اند اين گونه بوده اند. حال براي بررسي نگاه عام قرآن به اهل كتاب بايد به تمام آيات قرآني و ادله اي كه در آن ذكر شده، توجه كرد و براساس آنها حكم كرد.
- قرآن كريم در موارد بسياري به امور مشترک بين مسلمانان و اهل كتاب، دعوت كرده است بطور مثال ميفرمايد: **«وَ قُولُواْ ءَامَنَّا بِالَّذِى أُنزِلَ إِلَينَا وَ أُنزِلَ إِلَيكُمْ وَ إِلَاهُنَا وَ إِلَاهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نحَنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»** (آل عمران، 64) **«يأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلىَ كَلِمَةٍ سَوَاءِ بَينَنَا وَ بَينَكم»** (عنكبوت، 46) و به آنها پيشنهاد ميكند به اين امور توجه كنند.
باز خواني اين عقايد براي اهل كتاب، يكي از مهمترين عوامل شكل گيري رابطه اي درست و منسجم ميان مسلمانان و اهل كتاب است و به نوعي همسنجي با غير مسلمانان را إشاعه مي كند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة البينه

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایند ه ومهربان

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿١﴾ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ﴿٢﴾ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿٣﴾ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾ وَمَا أُمِرُوا إِلا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾

ترجمه و تفسير

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه ذیل این سوره، موضوعاتی از قبیل: تکلیف در برابر دلیل روشن و مجازات، پس از انذار (رسانیدن پیام حق و الگو بودن داعی)، تهدید کفرپیشگان و نوید به نیکان، به بحث گرفته میشود.

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» ﴿1﴾:

«کافران از میان اهل کتاب و مشرکان [از آیین خود ملزم] به جدایی نبوده [و نیستند] تا وقتی که برای آنان دلیل آشکار بیاید».یعنی اهل کتاب و مشرکان کفرشان را ترک نمی‌کنند تا نشانه‌ای را برای آنان بیاوری که در کتاب‌های‌شان ذکر شده و بدان وعده صورت گرفته است.

«مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ»: «یعنی یهود و نصاری.»

«ٱلۡمُشۡرِكِينَ»: مراد همه کسانی است که بت یا آتش و مانند این‌ها را پرستیده‌اند و کتاب الهی هم نداشته اند.

«مُنفَكِّينَ»: «از روشی که دارند جدا شوند.»

«حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ»: «تا اینکه حجّت واضح که همان محمد صلی الله علیه وسلم با کتابش قرآن است، به سوی آنان بیاید.»

«بینة» به معنای دلیل روشن است که به واسطه آن حق از باطل آشکار گردد.

دراین سوره مبارکه به صراحت نگفته است که از چیزی دست نکشیدند؟ اما معلوم است که منظور کفر و گمراهی است که بر آن قرار داشتند. پیامبر صلّی الله علیه و سلم قرآن را برای آنان آورد و گمراهی و شرک آنها را بیان کرد که در جاهلیت بر آن بودند. و آنان را به ایمان دعوت کردند. برخی از آنان ایمان آوردند و هدایت شدند. پس الله متعال آنان را از جهالت و گمراهی نجات داد. و قبل از بعثت حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم از کفر خود دست نکشیدند. واین آیه مبارکه درمورد ایمان آورندگان دو گروه مشرک و اهل کتاب بحث می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخی از مفسران در ذیل این آیه مبارکه نوشته اند:این آیه را میتوان به دوشکل تفسیر کرد: طبق یك تفسیر همین است که در این آیه مبارکه بحث از بی‌وفائی و عدم صداقت اهل کتاب و مشرکان است و مطابق تفسیر دیگر سخن از اتمام حجت برای آنان است.
ادعای کفار این بود که تا دلیل روشنی به ما نرسد، مادر راه خود باقی هستیم، و از عقاید عبادی خویش دست بردار نیستیم. ولی بعد از آن که دلیل واضح، روشن ومنطقی رسید، باز هم در راه خود باقی ماندند و جز عده‌ای ایمان نیاوردند. عین فهم این مضمون، در (آیه 89 سوره بقره) نیز آمده است که قبل از ظهور اسلام در انتظار آمدن پیامبر جدیدی بودند و به خود نوید می‌دادند، ولی «فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا» همین که آمد برای آنان چیزی را که می‌شناختند آنرا نپذیرفتند وبه مخالفت او اقدام نمودند.
قابل یادآوری است که:بدون دلیل روشن انتظار نداشته باشید که مردم دست از عقیده و راه خود بردارند.هکذا در ضمن باید گفت که: در اتمام حجّت، کفّار و مشرکان از یکدیگر جدا نیستند. خداوند متعال برای همه مردم، چه کفّار و چه مشرکان، با فرستادن بیّنه، اتمام حجّت می کند.

«رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً» ﴿2﴾:

(فرستاده‌ای از جانب خدا که (بر آنان) صحیفه هایی پاك را تلاوت کند.
پیامبر از جانب پروردگار براي شان فرستاده شود و(بیاید) که صحیفه های پاکی را (بر آنها) بخواند» مطهر از شرك و دروغ و دخالت شیاطین جن و انس.
«يَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً (2)» یعنی از نشانه و علامه، بعثت پیامبرصلی الله علیه وسلم است،که صحیفه‌های پاک را تلاوت می‌کند یعنی: آنچه را که در صحیفه‌های قرآن است، از حافظه ذهنی و قلبی خود و نه از روی کتاب بر آنان می‌خواند.
مفسرقرطبی فرموده است: یعنی محتویات مکتوب در برگ‌ها را می‌خواند. او آن را از حفظ می‌خواند نه از روی کتاب و نوشته؛ زیرا پیامبر صلّی الله علیه و سلم بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی دانست.(تفسیرقرطبی ۱۴۲/۲۹).
ابن عباس (رض) فرموده است «مُطَهَّرَةً » یعنی از ناروا و شک و نفاق و گمراهی پاک و منزه است. و قتاده فرموده است: یعنی از باطل پاک و منزه است.(تفسیرقرطبی ۱۴۲/۲۹).
«رَسُولٌ مِّنَ ٱللَّهِ»: «محمد، رسول الله.»
«صُحُفًا مُّطَهَّرَةً»: «نامه‌ها و صحیفه‌های پاک از باطل.»
این بینه: رسول و پیامبری بود که از طرف الله مبعوث شده بود که صُحُف و نامه‌های روشن و پاک از هرگونه پلیدی را به صورت مرتب بر ایشان بخواند.

صحیفه:

معنای صحیفه ها از لحاظ لغت «اوراق نوشته شده است، اما در قرآن عظیم الشأن این کلمه اصطلاحاً برای کتاب های فروفرستاده شده بر پیامبران به کار می رود. و مراد از صحیفه های پاک، نیز صحیفه هایی هستند که از هرنوع باطلی، از هرنوع گمراهی و ضلالتی و از هر نوع پلیدی اخلاقی ای پاک باشد.
مفسر تفهیم القرآن می نویسد:اهمیت کامل این مطلب زمانی روشن می شود که انسان در کنار قرآن، کتاب مقدس و کتاب های ادیان دیگر را نیز مطالعه کند و مطالب موجود در آنها را که هم برخلاف حق و راستی و عقل سلیم اند و هم از لحاظ اخلاقی در درجه

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسیار پایینی قرار دارند، ببیند. پس از مطالعه ی آن ها هنگامی که انسان قرآن را بخواند، می تواند بفهمد که قرآن چه کتاب پاکیزه وبا عظمت است.(تفهیم القرآن).

«فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» ﴿3﴾:

در آن نوشته ها واحکام استوار، درست و سنجیده. یعني: در آن صحیفه ها آیات و احکامي است که به حق و عدل گویاست. احکامی است که حق را از باطل جدا می‌کند.وانسان‌ها را به سوی رشد و صلاح رهنمای می‌کند که:

- هم از نظر حسی مطهر است یعنی فقط انسان پاک باید آن را لمس کند.
- وهم از نظر معنوی، لفظی و معنا مطهر است.

مفسر دانشمند احمد بن محمد صاوی فرموده است: منظور از «صحف»، اوراقی است که قرآن در آن نوشته می‌شود، و منظور از «کتب»، احکام نوشته شده و رقم خورده در آنها می‌باشد. از این‌رو گفته است: «كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» ؛ زیرا قرآن نتیجه و ثمره‌ی تمام کتب پیشین است.(حاشية الصاوي على تفسير الجلالين ۳۴۲/۴.).

«قیمه»: یعني درست، راست، محکم و استوار که در آنها هیچ کجي و انحرافي از حق وجود ندارد بلکه هر چه که در آنها هست، صواب و رهنموني و هدایت و حکمت است.

«كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ۳» یعنی نامه‌ها و برنامه‌هایی که با گذشت زمان دچار فرسایش و خارج‌شدن از درجه‌ی اعتبار نیست، قوت و اصالتشان را از دست نمی دهند.

ولی متاسفانه اهل کتاب با آنهم زمانیکه این کتاب مقدس شرف نزول یافت، ایمان نیاوردند وآنرا تکذیب نمودند.

«وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَةُ» ﴿4﴾:

و آنانیکه کتاب به آنان داده شده، متفرق نشدند، مگر بعد از آنکه آمد به آنان همان هویدا کننده. یعني: آنها پس از روشن‌شدن حق و آشکار شدن راه صواب یعني بعد از بعثت رسول‌اکرم صلي الله عليه وسلم در کار دین حق، تفرقه و اختلاف پیشه کردند و برخي به ایشان ایمان آورده و برخي هم به ایشان کفر ورزیدند در حالي که تکلیف آنها این بود که در پیروي از دین خدا و پیروي از پیامبرش (که تصدیق کننده کتاب هاي شان نیز هست) بر راه و روش واحدي قرار داشته باشند.

ولی زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم ظهور کرد وکتاب آسماني نازل شد،به یک بارگي تغیر موقف وراي کردند، وبه اختلاف در دین الله پرداختند.

مفسرابو سعود درتفسیر این آیه مبارکه فرموده است: آیه مخصوصا اهل کتاب را بسیار مورد سرزنش قرار داده و جنایات آنان را سخت و سنگین نشان می‌دهد. آن هم با بیان این که اختلاف آنها جز بعد از وضوح و روشن شدن حال و از بین رفتن هر نوع معذرتی صورت نگرفته است.

«وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ» «و اهل کتاب -یهود و نصاری- دستخوش پراکندگی نشدند.»

«إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ ٤» «مگر پس از آنکه برهان آشکار - یعنی محمد و کتابش قرآن - به سوی آنان آمد.»

قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم یهودیان می‌گفتند: پیامبری به نام پیامبر آخرالزمان ظهور خواهد کرد و اهل کتاب در ظهور این پیامبر خاتم‌الانبیاء اتفاق نظر داشتند. ولی هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ظهور کرد آنان دو گروه شدند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروهی به پیامبری او ایمان آورده و از او پیروی کردند؛ مانند: عبدالله بن سلام و همراهانش و گروهی به او کفر ورزیدند و بینه را قبول نکردند و در عناد و گمراهی خود دچار تفرقه شدند.

ناگفته نباید گذاشت که این آیه:در عین حال، تسلیت و دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز هست، یعنی ای پیامبر!تفرقه آنان تو را غمگین نکند زیرا منشاء این تفرقه کمبود و قصور حجت و برهان نیست بلکه منشأ آن عناد است که عادتی ریشه‌دار در میان اهل کتاب می باشد.

در حدیث شریف آمده است: «یهودیان به هفتاد و یک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و به زودی امت من به هفتادو سه فرقه متفرق خواهند شد که همه آن‌ها در دوزخ‌اند مگر یک فرقه. اصحاب گفتند: این یک فرقه چه کسانی‌اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: «همانان که بر (راه و روشی قرار دارند) که منو اصحابم بر آن قرار داریم».

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ » ﴿5﴾:

«و فرمان نیافته بودند جز این که الله را بپرستند و در حالی که فقط به او گراییده اند دین خود را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند. دین بی نهایت صحیح و درست همین است.»

«وَمَآ أُمِرُوٓاْ»: امر نکردم مگر اینکه برای الله عبادت کنید و الله برای عبادت واسطه نمی‌خواهد چه این واسطه بت باشد یا انسان‌های مقدس.

«مُخۡلِصِينَ»: خالصانه، فقط برای من (الله).

«حُنَفَآءَ»: «از تمام ادیان صرف نظر کرده و به سوی دین اسلام روی آوردند.» دین توحید و عبادت الله به یگانگی، دین حق و خالص و بدون واسطه.

«دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ»: «آیین راست و درست، دین ارزشمند.»

«يُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ»: یعنی فرمان یافته بودندکه نمازها را بر وجهي اقامه کنند که خداوند از آنها خواسته است؛ در اوقات آنها و با رعایت آداب و ارکان آنها که: در همۀ ادیان این حکم وجود داشت. (بمثابه حق الله).

«يُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ»: یعنی:دادن زکات مالی را که الله بر آنان واجب گردانیده باید در مصالح فقیران و مسکینان بپردازند. (بمثابه حق الناس).

دینی که راست و پایدار و مستقیم باشد و بنده را به رضای پروردگار بکشاند و از عذاب و خشم الله دور دارد همین دین پاک اسلام است.

«وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ: و این است دین قیم» یعني: این دین که پیام آور اخلاص در عبادت براي خداوند، ترک همه معبودات باطل غیر از وي، اداي نمازها در اوقات آن و پرداخت زکات براي بندگان نیازمند خدا است، تنها دین استوار و پایدار الهي میباشد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» ﴿6﴾:

«بي گمان کساني که کافر شده‌اند از اهل کتاب» بعد از بعثت محمد صلي الله علیه وسلم «و نیز مشرکان، در آتش جهنم‌اند» و سر انجام به آن مي پیوندند «در آن جاودان مي مانند» نه از آن بیرون آمده مي‌توانند و نه در آن مي میرند «اینها اند که بدترین خلق اند»

(c) ketabton.com: The Digital Library

يعني: اينان بدترين آفريدگان خداوند هستند زيرا از روي حسد و سركشي حق را فروگذاشته اند.
«إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ»: «كسانى كه به اسلام، پيامبر اسلام و كتاب، كافر شدند كه همان يهود و نصارى مى‌باشند.»
«أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ شَرُّ ٱلۡبَرِيَّةِ»: «آنان بدترين مخلوق اند.»اگر به به اين تعبير (آنها بدترين مخلوقات اند) توجه نمايم، در مييابيم كه اين تعبير بي نهايت، تكان دهنده اى است كه نشان مى دهد در ميان تمام جنبندگان و غيرجنبندگان موجودى مطرودتر ازكسانى كه بعد از وضوح حق و اتمام حجت راه راست را رها كرده در ضلالت گام مى نهند يافت نمى شود.
امام فخر رازى فرموده است: اگر گفته شود چرا كافران را در قالب جمله‌ى فعليه «كَفَرُوا» و بت‌پرستان را در قالب اسم فاعل «وَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ »آورده است؟ در جواب گفته مى شود: تا يادآور شود كه اهل كتاب در ابتداى امر كافر نبودند؛ زيرا تورات و انجيل را قبول داشتند، و آنها را تصديق مى‌كردند، و به مبعث حضرت محمد صلّى الله عليه و اله و سلم معترف بودند، اما بعدا به بعثت حضرت كافر شدند، به عكس مشركين كه از همان اول به عبادت بت‌ها مى‌پرداختند و حشر و قيامت را انكار مى‌كردند.
فرموده ى «أُولئِكَ هُمْ شَرُّ ٱلْبَرِيَّةِ» به منظور افاده‌ى حصر آمده است؛ چون از دزدان بدترند؛ زيرا آنها از كتاب خدا صفت حضرت محمد صلّى الله عليه و اله و سلم را دزديدند و از راهزنان بدترند؛ چون راه حق را بر خلق خدا بستند. (تفسير كبير ۴۹/۳۱).
انسان اگر بخواهد مطلوب و محبوب الله باشد، بايد به راهنمايى پيامبر صلى الله عليه وسلم در حديث صحيح عمل كند كه روزى فردى نزد پيامبر الله آمد و عرض كرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا أَنَا عَمِلْتُهُ أَحَبَّنِي اللَّهُ وَأَحَبَّنِي النَّاسُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: ازْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُحِبَّكَ اللَّهُ، وَازْهَدْ فِيمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ يُحِبُّكَ النَّاسُ» [ابن ماجه: 4102] حكم آلبانى: حسن «اى رسول الله! مرا به كارى راهنمايى كن كه وقتى آن را انجام دهم، الله و مردم، مرا دوست بدارند. پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: در دنيا زهد و پارسايى پيشه كن تا الله تو را دوست بدارد و به آن چه مردم دارند، چشم طمع نداشته باش، در نتيجه مردم تو را دوست خواهند داشت». بنابراين اگر قرار است محبوب الله شويم، نبايد دنيا در دلمان لانه كند؛ «وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَا» (القصص: 77) «بهره‌ات را از [زندگى] دنيا نيز فراموش نكن».
مقدم داشتن «اهل كتاب » بر «مشركان» در اين آيه مباركه نيز ممكن است به خاطر اين باشد كه آنها داراى كتاب آسمانى و علما و دانشمندان بودند ونشانه هاى پيامبر صلي الله عليه وسلم در كتب آنها صريحا تذكر رفته بود، بنابراين مخالفت آنها زشت ترو بدتر بود.
منظور از **«شَرُّ الْبَرِيةِ»** آنعده از اشخاص اند كه: به اسلام كفر بورزد (فرق نمى كند از جمله اهل كتاب باشد يا مشركين).
بعد از اين كه در آيه متبركه قرارگاه اشقيا را يادآور شد، در آيه متبركه ذيل قرارگاه سعادتمندان به بيان گرفته ميشود طوريكه مى فرمايد:
«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِكَ هُمْ خَيرُ الْبَرِيةِ» ﴿7﴾:
(امّا) كسانى‌كه ايمان آورده و كارهاي شايسته كرده‌اند، آن گروه ايشانند كه بهترين مخلوقات (خدا) يند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

يعنی کسانی که خالصانه ایمان آوردند و عبادت خالصانه‌ی قلبی، عملی و بدنی انجام دادند، اینان بهترین انسان‌ها و برترین مخلوقات هستند.
کساني که به الله و رسولش محمد صلي الله عليه وسلم ايمان آوردند، و خالصانه الله را عبادت کردند و نماز برپا نمودند و زکات دادند، و الله را در آنچه امر و نهي کردند، اينها «أُولَئِکَ هُمْ خَيرُ الْبَرِيةِ» يعني: «من فعل ذلک من الناس فهم خير البرية» هر انساني چنين کند پس آنها بهترين مخلوقات هستند».
يعنی در رأس همه‌ی اعمال صالح، اصلاح رابطه با الله در قالب اقامه‌ی نماز و اصلاح رابطه با مخلوقات در قالب پرداخت زکات قرار دارد. اگر این دو گام درست برداشته شود، انجام بقیه‌ی اعمال صالح آسان می‌شود. چون بقیه‌ی اعمال صالح در راستای تثبیت و استحکام بخشیدن رابطه‌ی انسان با الله است که در منزلت و مقام اقامه‌ی نماز قرار می گیرد.
اين آيه شخص معيني را مورد خطاب قرار نمي دهد، بلکه بصورت جمع آمده يعني تمامي انسان هايي که ايمان آورند و عمل نيک انجام دهند (يعني نماز و روزه و زکات و بقيه احکام ديني را انجام دهند و از منهيات و محرمات دوري کنند) آنها جزو بهترين مخلوقات الله تعالي قرار مي گيرند.
يعني آنعده از انسانها که به دين مقدس اسلام، قرآن عظيم الشان و پيامبر صلي الله عليه وسلم ايمان بياورد، و سپس عمل صالح انجام دهد، آنان انشاء الله جزو **«خَيرُ الْبَرِيةِ»** است.
امام ابن کثير رحمه الله مفسر شهير جهان اسلام، در تفسير دو آيه 6 و 7 مي فرمايد: «خداوند متعال خبر مي دهد از عاقبت روي گرداننده گان از حق؛ از کافران اهل کتاب و مشرکين که با کتاب الله يعني قرآن و پيامبران مرسلش مخالفت مي ورزند، که جايگاه آنها در روز قيامت آتش جاودان جهنم است؛ يعني در آن مي مانند و از آنجا بيرون نخواهند آمد و آتش جهنم از آنان برداشته نمي شود، و آنها بدترين مخلوقات الهي هستند؛ سپس الله متعال خبر مي دهد از احوال ابرار و نيکوکاران؛ کساني که با قلب هاي شان ايمان آوردند و با بدنشان عمل صالح انجام دادند، به اينکه آنها بهترين مخلوقات هستند».
همچنين مفسر اسلام امام طبري رحمه الله در تفسير آيه 6 و 7 ميفرمايد: «کساني که به الله و رسولش محمد صلي الله عليه وسلم کفر ورزيدند و نبوت او را انکار نمودند، از يهود و نصاري و مشرکين، تمامي آنها **«فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا»** يعني تا ابد در جهنم مي مانند و از آن خارج نمي شوند و هيچگاه نمي ميرند.»
«خَيرَ الْبَرِيةِ» در احاديثي نبوي: درباره مصداق عبارت **«خَيرَ الْبَرِيةِ»** محدثين، احاديثي متعددي را روايات فرموده اند که از جمله اسناد يک حديث صحيح بوده، و اسناد ساير احاديث ضعيف ويا هم قابل استناد نيست.
حديث صحيحي که در اين باره وارد شده، حديثي است که امام مسلم در صحيح خود از انس بن مالک رضي الله عنه روايت کرده که گفت:
«جَاءَ رَجُلٌ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يا خَيرَ الْبَرِيةِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ ذَاکَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيهِ السَّلَام» صحيح مسلم (4367). يعني: مردي نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم آمد و گفت: يا خير البريه! رسول الله صلي الله عليه وسلم نيز در جواب فرمود: «(خير البريه) ابراهيم عليه السلام است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

این حدیث صحیح است و علاوه بر صحیح مسلم، محدثین زیادي آنرا روایت کرده اند، از جمله: سنن أبي داود (4672) و علامه الباني آنرا در « صحیح أبي داود» آورده است، و در سنن ترمذي (3352) و علامه الباني آنرا در « صحیح ترمذي» آورده، و در مسند احمد (12361 و 12440) و معجم الاوسط طبراني (1436). و در «مسند أبي یعلي الموصلي» (3842) امام بیهقي نیز در «دلائل النبوة» آنرا نقل کرده و گفته: «این سخن پیامبر صلي الله علیه وسلم دلیل بر تواضع است».

«جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» ﴿8﴾:

مکافات وپاداش آنها نزد پروردگارشان باغهاي بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاري است؛ همیشه در آن میمانند، (هم) الله از آنها خشنود است و (هم) آنها از الله خشنودند؛ و این (مقام والا) براي کسي است که از پروردگارش بترسد.

«جَزَآؤُهُمۡ»: مکافات و هدیه‌ی آنان، جنتی است که: همیشه در آن می‌مانند.

«جَنَّٰتُ عَدۡنٖ»: «باغهایی که اقامت در آنها همیشگی است.»

«عَدۡنٖ»: اقامت دایم و همیشگی، جاویدان.

«رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ»: «الله به دلیل اطاعتشان از آنان راضی است.»

«وَرَضُواْ عَنۡهُ»: «و آنان نیز به دلیل ثواب و پاداش از الله راضی اند.»

درزیر درختان باغ‌های بهشت، نهر ها یی جاری است که در مسیر خود روان و همه جا جاری است بدون اینکه حصاری داشته باشد و همه جا پخش شود.

چهار نهر و رود در بهشت جاری است:

1 - آب.
2 - شیر.
3 - عسل.
4 - شراب.

در جنت هیچ غم وغصه، مشکلات وپرابلم، مریضی ونگرانی برای هیچکس نیست و هر شخصی احساس می‌کند خودش در بهترین نعمت است و حسادت و غل و غش وجود ندارد.

پس از آنکه الله نعمت را برجنتیان تکمیل کرد، آنها را صدا زده و می‌فرماید: آیا راضی هستید؟ وجنتیان جواب می‌دهند: بله راضی هستیم (1) و الله می‌فرماید: من هم از شما راضی هستم و پرده از روی پروردگار کنار می‌رود.(2) و بهشتیان، الله متعال را مانند ماه شب چهارده می‌بینند.(3) و این جزای کسانی است که از الله ترسیده‌اند و او را آن‌گونه عبادت کرده‌اند که گویا او را می‌دیدند و گناه نمی‌کردند.

بصورت کل اگر درتر جمه وتفسیر سوره البینه دقت بعمل اریم، طوریکه درابتدأ گفتیم این سوره بیشتر در ذم و سرزنش اهل کتاب وارد شده است، آندسته از اهل کتاب را که بعد از آمدن بَینه، باز بردین و آیین خود ماندند و به پیامبر صلي الله علیه وسلم کفر ورزیدند، و نیز آن دسته را که به پیامبر صلي الله علیه وسلم ایمان آورده و سپس عمل صالح انجام دادند را بترتیب به بدترین و بهترین مخلوقات تعبیر کرده است.

یادداشت:

اخرین آیه مبارکه این سوره به چهار وصف ومکافات دایمی، آبدی وماندگار مؤمنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشاره بعمل آورده است که عبارتند از:
الف: خیر البریه،
ب: جنّات عدن، که انهار از پایین آنها روان است.
ج: ابدی بودنشان در آن آرام جای،
د: خشنودی پروردگار از آنان و آنان از الطاف فراوان و رحمت عمیم او (توبه/۷۲)، (رعد/۲۳)، (نحل/۳۱)

پاورقی ضمایم احادیث وارده:

1 - «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ الجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ وَالخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لاَ نَرْضَى يَا رَبِّ وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَلاَ أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، فَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ، فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلاَ أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا» (بخاری: 6549 و 7518 ومسلم: 2829) (الله تعالی به جنتیان می فرماید: ای اهل بهشت! وآنها جواب می دهند: ایا راضی شدید؟ میگویند: پروردگارا! چرا راضی نباشیم، در حالی که به ما نعمت های ارزانی داشته ای که به هیچ یک از بندگانت نداد ای؟ می فرماید: آیا بهتری از این را به شما بدهم؟ می گویند: چه چیزی از این بهتر است؟ می فرماید: شما را از رضایت خویش بهره مند سازم وهر گز بر شما خشم نمی گیرم ».

2 - «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ، وَتُنَجِّنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ» [مسلم: 181) (آن گاه که جنتیان وارد بهشت می شوند، الله تبارک وتعالی می فرماید: آیاچیزی افزون بر این می خواهید که به شما بدهم؟ می گویند: مگر ما را رو سفید نکرده ای؟ مگر ما را وارد جنت نگرداند ای؟ مگر ما را از آتش دوزخ نجات نداده ای؟ آن گاه حجاب را کنار می زنند وبه این ترتیب محبوب ترین چیزی که به جنتیان داده می شود، نگریستن به پروردگار شان می باشد.

3 - «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ج، فَنَظَرَ إِلَى القَمَرِ لَيْلَةً - يَعْنِي البَدْرَ - فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ، كَمَا تَرَوْنَ هَذَا القَمَرَ، لاَ تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لاَ تُغْلَبُوا عَلَى صَلاَةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا. ثُمَّ قَرَأَ: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ ٱلْغُرُوبِ٣٩» [ق: 39]» [بخاری: 554 و 573 و 4851 و 7434 و 7436 مسلم: 633]

نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم،نگاهی به ماه شب چهارده یعنی قرص کامل ماه کرد وفرمود: «همینطور که این ماه را می‌بینید، پروردگارتان را خواهید دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می‌خواهید دیدار الله نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید. و حتماً این کار را انجام دهید». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و پیش از برآمدن آفتاب و قبل از فروشدن آن، پروردگارت را به پاکی ستایش کن (و نماز بگزار).

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگارا!
قلوب مارا از زنگار شک و شبهه پاک گردان، دیدگانمان را روشنایی بخش و بر بینش ما بیفزای تا به سوی غیر تو میل نکنیم و جز از تو از کسی دیگری نترسیم. آمین یارب العالمین.

خشیت چیست؟

«خَشیت» به آن خوفی وترس گفته میشود که: بر اساس تعظیم و عظمت باشد.«خشیت» ملاک سعادت حقیقی و رسیدن به مراتب والای بندگی است. هر کس از این صفت محروم باشد، از؛ عصیانگری، وگناه کاری دست، دست نمی کشد و در آن گم می‌شود.
[روح المعانی]
در این آیه مبارکه با تمام صراحت گفته شده است که: بهشت مخصوص اهل خشیت است.«ذلک لمن خشی ربّه» و آیه‌ای دیگر می‌فرماید: تنها علما اهل خشیت هستند: «انّما یخشی الله من عباده العلماء» (215) پس بهشت مخصوص علما است.
از طرفی دیگرمی‌دانیم که تمام علما و دانشمندان اهل بهشت نیستند. زیرا قرآن بسیاری از دوزخیان را کسانی می‌داند که بعد از علم و آگاهی گمراه شدند: «اضلّه الله علی علم» (سوره جاثیه آیه 23) و همچنین تمام بی‌سوادان دوزخی نیستند. پس آن علمی که سبب خشیت می‌شود این علم اصطلاحی نیست، بلکه مراد یک فهم طبیعی و الهی است که سبب نورانیت دل شود.

عبادت الله از روي محبت و خوف:

یک عده از مسلمانان صوفي مشرب میگویند که ما فقط بخاطر محبت الله مصروف عبادت هستیم، این عقیده معمولاً از منهج صوفي ها ي گمراه بلند میشود، و این منهجي مبتدع است. (شکي نیست که) محبت خداوند از بزرگترین منازل عبادت است، اما کل عبادت نیست.
منهج اهل سنت بر اینست که عبادت خداوند باید از روي محبت و خوف، و امید و بیم (رجاء و خشیة) و سایر عبادتهاست، الله متعال میفرماید: **«ادْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً»** (سوره اعراف 55). یعني: «پروردگار خود را از روي تضرّع، و در پنهاني، بخوانید». و در مورد پیامبرانش فرمود: **«إِنَّهُمْ كَانُوا يسَارِعُونَ فِي الْخَيرَاتِ وَيدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ»** (سوره انبیاء 90). یعني: «آنان همواره در کارهاي خیر بسرعت اقدام میکردند؛ و در حال بیم و امید ما را میخواندند؛ و پیوسته براي ما (خاضع و) خاشع بودند». درباره ملائکه میفرماید: **«وَهُم مِّنْ خَشْيتِهِ مُشْفِقُونَ»** (سوره انبیاء 28). یعني». و از ترس او هراسانند»، و فرمود: **«يخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيفْعَلُونَ مَا يؤْمَرُونَ»** (سوره نحل 50). یعني». آنها از پروردگارشان، که حاکم بر آنهاست، میترسند؛ و آنچه را مأموریت دارند انجام مي‌دهند». و سایر آیاتي که در این باره وارد شده است.

فرق بین کافر و مشرک:

در اصطلاح لغوي، لفظ «کافر» از کلمه «کفر» گرفته شده یعني «پوشاندن»، پس «کافر» یعني «پوشاننده» زیرا او حقیقت ایمان را با اعتقاد باطلش میپوشاند.
در اصطلاح لغوي، لفظ «مشرک» از کلمه «شرک» گرفته شده، زیرا یک شخص مشرک کسي دیگر را در عبادت شریک خداوند قرار داده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام نووي در شرح صحيح مسلم ميگويد: «شرک و کفر ممکن است يک معني واقع شوند و ممکن است دو معناي جداگانه داشته باشند، و شرک مخصوص عبادت کردن بتها و يا مخلوقات ديگر باشد در حاليکه به خداوند نيز اعتقاد داشته باشند، مانند کفار قريش، پس در اينحالت کفر معناي عمومي تر از شرک را در بر دارد.»

در عموم ميتوان گفت که:

کفر دو نوع ميباشد:

1 - کفر کوچک مانند جنگ کردن با مسلمان، و هر چند از گناهان کبيره محسوب ميشود ولي مسلمان را از دائره اسلام خارج نميکند، پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمود: **«سباب المسلم فسوق و قتاله کفر»** يعني: «فحش و ناسزا گفتن به مؤمن فسق است و جنگ کردن با او کفر است»، پس پيامبر صلي الله عليه و سلم جنگ با مسلمانان را کفر بيان کرده، ولي اين کفر آنها را از دايره اسلام خارج نميکند.

2 - کفر بزرگ مانند انکار کردن اوامر خداوند و غيره، که اين نوع کفر شخص را از دائره اسلام خارج ميکند.

شرک نيز دو نوع ميباشد:

1 - شرک کوچک مانند رياوخودنمايي دردين، ولي رياکار از دائره اسلام خارج نميشود، پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمودند: **«انّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيكُمْ الشِّرْکُ الأَصْغَرُ قَالُوا يا رَسُولَ اللَّهِ: وَمَا الشِّرْکُ الأَصْغَرُ قَالَ: الرِّيَاءُ»** (روايت احمد رقم 27742) يعني (همانا بيشترين چيزي که بر شما ميترسم شرک اصغر است" پرسيدند: «اي رسول خدا، شرک اصغر چيست؟» فرمود: «رياء (خودنمايي)»

2 - شرک اکبر، مانند عبادت بت و مخلوقات ديگر، که اين نوع شرک يک شخص را از دائره اسلام خارج ميکند.

و در واقع ميتوان گفت که يک کافر مشرک هست و يک مشرک کافر است، زيرا خداوند اهل کتاب (يهود و نصاري) را در قرآن کافر خطاب کرده و ميگويد: **«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيةِ (6)»** يعني: «بيگمان کساني که کافر شده‌اند از اهل کتاب و نيز مشرکان، در آتش جهنم‌اند" ولي در سورة توبة آنها را مشرک خطاب کرده و ميگويد: **«وَقَالَتِ الْيهُودُ عُزَيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَي الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّي يؤْفَکُونَ(30) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يشْرِكُونَ»(31)** يعني: «و يهود گفتند: عزير پسر خداست، و نصاري گفتند: مسيح پسر خداست، اين سخن آنان است به دهانهايشان به سخن قومي تشبه ميجويند که پيش از اين کافرشدند، خدا آنان را بکشد چگونه بازگردانده ميشوند؟ اينان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدايي گرفتند و مسيح پسر مريم را با اينکه مأمور نبودند جز اينکه خداي يگانه را بپرستند معبودي جز او نيست، منزه است او از آنچه با او شريک ميگردانند.»

پس يک مشرک کافر است زيرا مشرک نيز حقيقت و وحدانيت خداوند را با عمل شرک پوشانده است، و يک کافر مشرک است زيرا هوا و هوس و ضمير خود را اله قرار داده است و آنرا بجاي خداوند ميپرستد، خداوند ميفرمايد: **«أَفَرَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...»** (سوره الجاثية: 33) يعني: «پس آيا ديدي کسي را که هوس خويش را خداي خود قرار

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده...» پس در نتيجه كسي كه عمداً در اسلام براي مردم حلال را حرام ميكند و يا حرام را حلال ميكند در واقع هم كافر و هم مشرک هست.

نواقض اسلام عبارتند از:

اول: شرک آوردن در عبادت خداي يكتا و براي او شريک قائل شدن.

خداوند ميفرمايد: **«إِنَّ اللهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يشْرَکَ بِهِ وَيغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن يشَاء»** (سوره النساء 116 ».(خداوند نمي بخشد كه به او شرک آورده شود، و جز آن را براي هركس كه بخواهد، مي آمرزد).

و ميفرمايد: **«مَن يشْرِکْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ»** (سوره المائدة آيه 72). (بي گمان كسي كه به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام مي گرداند و جايگاهش آتش (دوزخ) است، و ستمكاران ياوراني ندارند).

و از جمله شرک در عبادت خداوند متعال دعا كردن مردگان و طلب مدد خواستن از آنهاست، و همچنين نذر كردن و ذبح و قرباني براي آنهاست.

دوم: كسيكه بين خود و بين خدا واسطه قرار دهد و از آن واسطه چيزي بخواهد (يعني دعاي خود را متوجه او سازد) و از او شفاعت بطلبد و بر او توكل كند، چنين اشخاصي اجماع علماء و دانشمندان اسلام بر كفر آنان است.

سوم: كسيكه مشركان را كافر نداند، و يا اينكه در كفر آن مشركان شک و ترديد داشته باشد، و يا اينكه مذهب آن مشركان را صحيح بداند كافر است.

چهارم: كسيكه اعتقاد داشته باشد كه هدايت و دستورهاي غير رسول اكرم صلي الله عليه وسلم كاملتر و بهتر است از هدايت و دستورهاي رسول اكرم صلي الله عليه وسلم، و يا اينكه بگويد حكم و قضاوت غير رسول الله صلي الله عليه وسلم بهتر است از حكم و قضاوت پيامبر صلي الله عليه وسلم، مانند كسانيكه حُكْم و قضاوت طواغيت (قوانين رسمي كشوري) را كه غير شرعي باشد بر قوانين شرعي و ديني برتري مي دهند و اينها همه كافر مي باشند.

پنجم: كسيكه به چيزي از آنچه رسول الله صلي الله عليه وسلم براي امت اسلامي از هدايت بشري و قضاوت و حُكْم به قرآن و سنت آورده، بُغض ورزد، اگر چه به آن حكم عمل كند، در حاليكه از آن نفرت دارد، باز هم جزو كافران مي باشد.

خداوند متعال ميفرمايد: **«ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ»** (سوره محمد آيه 9). (اين از آن است كه آنان آنچه را كه خدا نازل كرده است ناخوش داشتند، در نتيجه خداوند اعمالشان را تباه كرد).

ششم: هر كسيكه به چيزي از دين مبين اسلام مسخره و ريشخند كند، همان ديني كه رسول الله صلي الله عليه وسلم آنرا از طرف باري تعالي آورده، و يا از ثواب و نيكي و پاداش آن، و يا از جزا و عقاب و كيفر آن، كافر شود، و دليلش قول تبارک و تعالي است كه ميفرمايد: **«قُلْ أَبِاللهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ (65) لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ (66)»**. (التوبة). (بگو: آيا بخدا و آيات او و رسولش ريشخند مي كرديد؟ عذر نياوريد، به راستي كه پس از ايمانتان كفر پيشه كرديد).

هفتم: سحر و جادوگري و آنچه شامل آن مي شود از قبيل ايجاد اختلافات بين دوستان و جلبِ آن براي ديگران و كسي كه آنرا انجام دهد، و يا از آن راضي شود كافر گردد و دليل قول تبارک و تعالي است كه ميفرمايد: **«وَمَا يعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّي يقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ» (سوره ا البقرة آيه 102). (و (آن دو فرشته) به هيچ كسي (جادو) نمي آموختند مگر آنكه مي گفتند: ما تنها (مايه) آموزني هستيم، پس (با به كار گيري جادو) كافر مشو).

هشتم: پشتيباني كردن از مشركان و ياري كردن آنان بر ضد مسلمانان، و دليل آن قول باري تعالي است كه ميفرمايد: **«وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»** (سوره المائدةآيه 51). (و هركس از شما آنانرا (يهود و نصاري) دوست گيرد، براستي كه خود از آنان است، بي گمان خداوند گروه ستمكاران را هدايت نميكند).

نهم: كسيكه معتقد باشد كه بعضي از مردم مي توانند از شريعت و دين محمد صلي الله عليه وسلم خارج شوند كافر ميباشد.

خداوند تبارک و تعالي ميفرمايد: **«وَمَن يَبْتَغِ غَيرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»** (سوره آل عمران آيه: 85) (و هركس ديني جز اسلام بجويد، هرگز از او پذيرفته نمي شود و او در آخرت از زيانكاران است).

دهم: روي گرداني و اعراض نمودن از دين خدا و نياموختن اسلام وعمل نكردن به آن.

و دليل آن خداوند ميفرمايد: **«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ»** (سوره السجدة آيه 22) (و كيست ستمكارتر از كسي كه به آيات پروردگارش پند يابد آنگاه از آن روي بگرداند، بي گمان ما از گناهكاران انتقام خواهيم گرفت).و در تمامي اين نواقض و مخالفتها بين اينكه انسان جدي باشد و يا اينكه شوخي كند و يا از انجام آن بترسد، هيچ فرقي وجود ندارد، مگر كسيكه مكره يعني مجبور شود به انجام آن عمل در حاليكه او راضي نيست.

و همه اينها از امور خطرناكي است كه ممكن است مردم در آن واقع گردند.

پس بر مسلمان لازم است از آنها بر حذر باشد و بترسد از اينكه در اين گناهان بيفتد و بايد از آن اجتناب و دوري ورزد.

مقدم و بهتر دانستن قوانين بشري بر قوانين آسماني:

در مخالفت و نواقض چهارم برخي از مسائل را مورد بحث قرار داديم ولي بهتر ميدانيم كه درتوضيح اين موضوع اضافات ذيل را نيز به افزايم:

هر شخصي كه اعتقاد داشته باشد كه قوانين وضعي و رسمي كشور كه مردم آنرا اختراع كرده اند و از ساختهء بشر است ازقوانين الهي وآسماني بهتر است.

يا اينكه بگويد دستور اسلام براي قرن بيستم غير قابل قبول است.

و يا اينكه بگويد شريعت الهي (دين اسلام) سبب خسارت و عدم پيشرفت، و سبب عقب ماندگي مسلمانان در قرن بيستم شده است.

يا اينكه بگويد دين اسلام فقط واسطه و رابطه اي است بين خدا و بنده، و هيچ ربطي در ساير شؤون زندگي ندارد، پس كسيكه اين اعتقاد را داشته باشد نيز كافر است.

هركس معتقد باشد كه بريدن دست دزد و سنگسار كردن زن يا مرد زنا كاري كه قبلاً ازدواج كرده و يا در حال حاضر متأهل است براي اين زمان غير قابل قبول است نيز كافر ميباشد.به دليل اين كه قول خويش را عليه قول الله(ج)ترجيح داده و بهتر ميدارد فلهذا ادعاي شان باطل وسبب كفر ميگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هركس عقيده داشته باشد كه حكم نمودن و قضاوت كردن در معاملات خريد و فروش و حدود الهي بغير از حكم خداوند عز وجل جايز است كافر مي شود، اگر هم به اين عقيده نباشد كه آن حكم از حكم خداوند بهتر است.
زيرا با اين عمل و اعتقاد آنچه بطور اجماع مسلمانان خداوند آنرا حرام كرده، او آنرا حلال دانسته است، و كسي چيزي از آنچه خداوند حرام دانسته و حرمت آن واضح و آشكار باشد، مانند زناكاري و شراب خواري و رباخواري و قضاوت و حكم بغير از شريعت الهي آن شخص به اجماع مسلمانان كافر است.) (عبدالعزيز بن عبدالله بن باز)
بنابراين كسي كه مرتكب يكي از موارد فوق شود كافر مي گردد.
البته نكته مهمي بايد رعايت شود و آن اينست كه اگر كسي مرتكب اعمال نواقض اسلام شود نبايد بلافاصله وي را تكفير نمود بلكه خود تكفير نمودن داراي قواعد و ظوابطي است كه نبايست در آن تعجيل شود و دست به تكفير مردم زد، در زير به بررسي شرايط تكفيير خواهيم پرداخت:
براي تكفيير كردن نبايد عجله كرد و شخصيكه از اسلامش يقين حاصل شد با شك نمي توان اسلام را از وي سلب نمود.و لازمست شروط تكفيير پديد آمده باشند و موانع آن برطرف شده باشد كه در ذيل به بررسي آن مي پردازيم:
وظيفه مسلمان اين است كه ديگران را با بصيرت و آگاهي به سوي خداوند دعوت كند، و به كسي امر نشده كه در مورد نهاني هاي مردم حكم كند پس هركس شهادتين را با زبان بگويد و به مقتضيات آن عمل كند در ظاهر به اسلام و مسلمان بودنش حكم مي شود و مادامي كه حرفي يا عملي را انجام نداده كه او را از دايره اسلام خارج كند جايز نيست او را تكفير كنيم و بر اين سخن دلايل واضحي از قرآن و سنت وجود دارد و سلف صالح اين امت بر آن اجماع كرده اند.
1 ـ از ابن عمر رضي الله عنهما روايت شده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: **« أَيمَا امْرِئٍ قَالَ لِأَخِيهِ يا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيهِ»**
«هرگاه شخصي به برادرش بگويد اي كافر قطعاً اين كلمه به يكي از آن دو برمي گردد اگر آن گونه كه گفت، باشد، كافر است و گرنه اين كلمه به خود گوينده آن برمي گردد».
2ـ از ابوذر رضي الله عنه روايت شده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: **«مَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكُفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوَّ اللَّهِ وَلَيسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيهِ»** «هر شخصي كسي ديگررامسمي به كفر نمايد يا به او بگويد اي دشمن خدا و او آن گونه نباشد (كه او مي گويد) جز اين نيست كه اين كلمه به خود او برمي گردد».
در اين آيات و احاديث كسي كه كلمه كفر را بر برادر مسلمانش بدون دليل اطلاق كند به شدت تهديد شده است واز اين كه برالله بدون علم سخن بگويد شديداً برحذر شده است.

بعضي از اقوال سلف در مورد دوري از تكفير:

امام احمد حنبل رحمه الله مي گويد: «همانا قبول كردن، حرام كردن، پاداش و عذاب و تكفير و فاسق كردن حق خدا و رسولش است و كسي حق چنين حكمي را ندارد و بر مردم واجب است كه آن چه خدا و رسولش واجب كرده اند، بپذيرند و آن چه كه خدا و رسولش حرام كرده اند حرام بدانند و آن چه خدا و رسولش خبر داده اند تصديق كنند».
از آيات و احاديث و كلام سلف صالح براي ما روشن مي شود كه تكفير از احكام شرعي است كه حكم آن به قرآن و سنت پيامبر صلي الله عليه وسلم برمي گردد و منهج سلف

(c) ketabton.com: The Digital Library

صالح نيز همين است و جايز نيست براي كسي با اجتهاد و يا ظن و گمان خود يا تنها به حكم عقل خود كسي را تكفير نمايد....
خلاصه سخن اين كه: بر مسلمان واجب است كه در اين مورد بدون علم و آگاهي و دليل از قرآن و سنت سخن نگويد زيرا كه وارد كردن و يا خارج كردن كسي از دايره اسلام از بزرگترين امور دين است و در اين مورد همانند ساير موارد دين، خدا و رسول براي ما كافي است پس در كل حكم در اين مورد از آشكارترين احكام دين است و بر ما واجب است كه از خدا و رسولش پيروي كنيم و از بدعت گذاري دوري گزينيم.

ضوابط تكفير:

بعد از آن كه دلايلي از تحريم تكفير مسلمان را بدون برهان و دليل واضح بيان كرديم حال بايد ضوابط حكم تكفير را بدانيم.

در اين مورد بايد دو قاعده مهم و اساسي را بدانيم:

قاعده اول: كسي كه قول يا عملي را انجام داده كه طبق نصوص(قرآن و سنت) كفر است اما به خاطر وجود موانع و منتفي بودن شروط آن، حكم تكفير وي صادر نمي گردد.
به همين خاطر به مجرد اين كه از شخص مسلماني قول يا عملي كفر آميز صادر شود مگر بعد از اقامه حجت و بر طرف نمودن شبهه حكم تكفير وي صادر نمي گردد و او از دايره اسلام خارج نمي شود.
اهل بدعت از جمله خوارج، روافض، قدريه و جهميه با اين قاعده مخالفت كرده اند و آنان بدون اقامه حجت و برطرف نمودن شبهه افراد را تكفير مي نمايند بلكه مخالفانشان را بدون انجام قول يا عمل كفر آميزي تكفير مي كنند.
قاعده دوم: هر گناهي كه كفر ناميده شود آدمي را از دايره اسلام خارج نمي كند زيرا كفر دو نوع است: كفر اصغر و كفر اكبر؛ لذا بعضي از گناهان كفر ناميده مي شوند در عين حال شخص را از دايره اسلام خارج نمي كند همان طور كه در فرموده پيامبر صلي الله عليه وسلم آمده است: «اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَي الْمَيتِ» «دو كار در بين مردم وجود دارد كه كفر مي باشند طعنه زدن در نسب و نوحه خواني بر مرده». اهل سنت و جماعت اجماع كرده اند كه اين دو گناه كبيره آدمي را از دايره اسلام خارج نمي كند بلكه كفر دون كفر يا كفر اصغر مي باشند.
بعد از اين دو قاعده و دلايلي كه در مورد آن ها ذكر شد حال شايسته است كه شروط و موانع تكفير را كه علما ذكر كرده اند را بشناسيم.

شروط و موانع تكفير:

شروط تكفير با بررسي و تحقيق در قرآن و سنت و تبعيت از اقوال سلف در مي يابيم كه شروط تكفير در موارد زير خلاصه مي گردد:

1 - از او قول و عمل كفر آميزي ظاهر شود هرچند كه ادعاي اسلام را داشته باشد.
2 - به او حجت و دليلي در تبيين حق و از بين رفتن شبهه رسيده باشد؛ و اين حجت و دليل اگر از اهل علم و رأي است، نزدش ثابت باشد.
3 - بالغ و عاقل باشد.
4 - به سبب تازه مسلمان بودنش معذور نباشد.
5 - مجبور نشده باشد.
6 - به سبب زندگي در صحرا كه از علم و اهل علم دور است، جاهل نباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

موانع حكم تكفير:

حال كه شروط تكفير را دانستيم درمقابل اين شروط موانع تكفير قرار دارند كه عبارتند از:

1 - آن چه موجب كفر قولي يا عملي مي گردد در او ظاهر نشود.

2 - بر او حجت دليل اقامه نشده باشد حال يا فقط به خاطر عدم بلوغش و يا به سبب داشتن شبهه در قلبش، يا جهل نسبت به آن به علت دوري از بلاد اسلامي.

3 - بچه، ديوانه يا پيري نباشد كه نمي داند چه مي گويد.

4 - جهل به آن چه كه نسبت به آن حجت اقامه مي شود مانند اين كه كسي از اهل علم يافت نشود كه بر او دليل و حجت اقامه كند يا اين كه نسبت به كفرش معذور باشد مانند كسي كه درصحرا زندگي كرده يا تازه مسلمان شده و احكام شرعي را نميداند.

5 - مجبور شدن به قول يا عملي كفر آميز؛ همان طور كه خداوند متعال مي فرمايد: **«إِلاَّ** مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» «جز كسي كه مجبور شده در حالي كه قلبش با ايمان آرام و مطمئن است».

اين موارد بعضي از قواعد و شروط و موانع تكفير بود كه علما آن را بيان كرده اند پس بر هر مسلماني واجب است كه آن ها را رعايت و بر آن ها توقف كند. به خاطر سرعت گرفتن بيشتر مردم در مورد حكم در باره مسلمانان بدون علم، فتنه بزرگي حال به سبب جهل و يا دوري آن ها از علما يا به سبب داشتن شبهه و ضعف و سستي در قلب هايشان به وجود آمده است.

راه نجات از اين فتنه بزرگ بازگشت به كتاب و سنت و متمسک شدن به ريسمان خداوند (قرآن و سنت) و پيروي از علماي رباني سلف و مصلحان هدايت گر است.

عمر بن عبدالعزيز مي گويد:«رسول الله صلي الله عليه وسلم و واليان وامرأ بعد از ايشان سنت هايي را وضع كردند: متمسک شدن به آن، تصديق كتاب خدا، كامل شدن اطاعت خدا و قوتي بر دين خداست ؛ براي كسي جايز نيست كه آن را تغيير دهد و رأيي مخالف آن ها داشته باشد هركس به وسيله آن ها هدايت شود، او هدايت يافته است و هركس به وسيله آن ها طلب ياري كند، ياري شده است و هركس مخالف آن باشد و از راه غير مؤمنان تبعيت كند خداوند از او روي گردان شده و او را وارد جهنم مي كند كه بد سر انجامي است».حال اگر كسي مرتكب كفر شود و شروط پديد آمده و موانع آن برطرف شده باشد، در اين صورت وي كافر خواهد بود و بايستي توبه نمايد و اگر توبه نكند بعنوان حد ارتداد كشته خواهد شد و اين احكام را بايد حاكم اسلامي انجام دهد نه شهروندان، و اگر كسي هم از ابتدا مسلمان نبود و بدان اعتقاد نداشت را كافر اصلي گويند كه لازمست مسلمانان پيام دين را بوي برسانند و وي را از دين الله تعالي باخبر سازند و آنها را از آتش جهنمي كه الله تعالي براي كافران مهيا ساخته است ترساند و از طرفي به نعمت بهشت مژده داد، بعد نتيجه را به الله واگذاريم و اگر ايمان نياورد بايد همانند كفار با وي معامله شود، مثلا حق مسلمانان نبايد دختران و زنان خود را به نكاح كفاردربياورند و به آنها ارث دهند وغيره.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره زلزله

جزء – (30)

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای 8 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن از حادثه زلزلة سخت، قبل از رسیدن و آمدن روز قیامت، «زلزله» یا «زلزال» نامیده شد. این سوره، پس ازسوره‌ی نساء نازل شده است.

پیوند وارتباط سوره زلزله با سوره البینة:

سوره ی «البینة» از مکافات مؤمنان و مجازات کافران بحث نمود، در این سوره می فرماید: اکنون آن وعد و وعید و آثارش فرا رسیده است. روی سفید و روی سیاه در آن روز از کسی پوشیده نیست. (سوره آل عمران 106 و107).

این سوره عمدتاً بر سه محور اساسي مي چرخد: در قدم اول بحث خود را از «اشراط الساعة» و نشانه های وقوع قیامت آغاز مي كند، و به تعقیب آن بحث از شهادت زمین به تمام اعمال انسانها را بیان میدارد.

در بخش دیگر از تقسیم مردم به دو گروه «نیکوکار» و «بدکار» و رسیدن هرکس به اعمال خود سخن بعمل مي آورد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره:

این سوره داراي (1) رکوع، و (8) هشت آیت، (37) سي وهفت کلمه، (158) یک صدو وپنجاه هشت حرف، و (83) هشتادو وسه نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

زمان نزول سوره زلزله:

درمورد اینکه سوره زلزله مکی است یا مدنی در بین علماء اختلاف وجود دارد. ابن مسعود، عطاء، جابر و مجاهد می فرمایند که: این سوره مکی است و یک قول ابن عباس (رض) هم در تایید همین است. قتاده و مقاتل می فرمایند که: که این سوره در مدینه نازل شده است و گفته ی دیگری از ابن عباس (رض) نیز در تایید مدنی بودن آن نقل شده است. بر مدنی بودن آن از این روایت ابوسعید خدری استدلال می شود که ابن ابی حاتم آن را از او نقل کرده است که هنگامی که این آیه ها نازل شدند: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (8)» من عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا من تمام اعمال ام را خواهم دید؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، بلی! من عرض کردم، آیا گناهان بزرگ بزرگ را؟ فرمود، بلی. عرض کردم و گناهان کوچک کوچک را نیز؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، بلی. سپس من عرض کردم که پس من هلاک شدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، متاثر نباش ابوسعید (رض)، چراکه هر نیکی به اندازه ی ده نیکي همانند خود خواهد بود. پایه ی استدلال از این حدیث بر مدنی بودن این سوره این است که ابوسعید خدری از مردم مدینه بود و پس از غزوه ی احد به سن بلوغ رسیده بود از این رو اگر این سوره زمانی نازل شده که او به عنوان یک مسلمان در کنار رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده است، چنان که از گفته ی او به دست می آید، پس این سوره باید مدنی باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسباب نزول زلزال:

اسباب نزول سوره «زلزال» اين بود كه كفار از روز قيامت و حساب بسيار سؤال مي‌كردند و مي‌گفتند: **«أَيانَ يوْمُ الْقِيامَةِ»:** «روز قيامت چه وقت است؟» «سوره القيامه/6» و مانند اين از سؤالات ديگر در اين مورد... پس خداوند جلّ جلاله در اين سوره از نشانه هاي قيامت برايشان سخن گفت نه از وقت آن تا بدانند كه علم قيامت فقط نزد اوست و هيچ راهي به سوي تعيين وقت آن براي آنان وجود ندارد.

فضيلت سورة زلزال:

در باره فضيلت اين سوره احاديثي آمده است از آن جمله حديث شريف ذيل به روايت انس‌بن‌مالك رضي الله عنه است كه رسول الله صلّي الله عليه و سلّم به مردي از ياران خود فرمودند: «اي فلان! آيا ازدواج كرده‌اي؟ گفت: يا رسول‌الله! به خدا قسم كه من چيزي ندارم تا با آن ازدواج كنم!! فرمودند: آيا « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » همراه تو نيست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: اين سوره ثلث (يك‌سوم) قرآن است. فرمودند: **إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ** همراه تو نيست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: اين سوره ربع (يك چهارم) قرآن است. فرمودند: آيا **«قُلْ يا أَيهَا الْكَافِرُونَ »**همراه تو نيست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: اين سوره نيز ربع (يك چهارم) قرآن است. فرمودند: آيا **«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»** همراه تو نيست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: اين سوره نيز ربع (يك چهارم) قرآن است؛ پس ازدواج كن».

همچنان در حديثي ديگري از: حضرت انس وابن عباس (رض) روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده است كه:سوره «زلزال » نصف قرآن و «اخلاص » يک سوم قرآن و «كافرون» يک چهارم قرآن است. (رواه النسا ئي وابن ماجه عنها)

پيام هاي سوره زلزال:

1 - زلزله بزرگ زمين در آستانه قيامت، امری قطعی و حتمی است. **«اذا زلزلت الارض زلزالها»** (زيرا كلمه «**اذا**» در موردی بكار می‌رود كه امر قطعی باشد).
2 - معاد جسمانی است. (جسم انسان ها در زمين دفن شده كه در قيامت خارج ميشود، نه روح آنها) **«اخرجت الارض اثقالها»**
3 - قيامت روز تحير انسان است. **«قال الانسان ما لها»**
4 - هستی شعور دارد. **«يومئذ تحدث اخبارها»**
5 - زمين از گواهان قيامت است. **«يومئذ تحدّث اخبارها»**
6 - در قيامت راه هرگونه انكار بسته است. **«يروا اعمالهم»**
7 - همه مردم در محمكه الهي عدل الهی يكسان‌اند. **«فمن يعمل... فمن يعمل...»**
8 - كيفر و پاداش الهی، بر اساس عمل است. **«فمن يعمل... فمن يعمل...»**
9 - عمل هر چه هم كوچک باشد، حساب و كتاب دارد. لذا نه گناهان را كوچک شمريد و نه عبادات را. **«مثقال ذرّة»**
10 - تجسم و ديدن عمل در آن روز خود عذاب يا لذت است.

محتوای سوره زلزال:

به طور كلی موضوعات مطرح شده در اين سوره عبارتند از: وقوع زلزله هولناك زمين در هنگامه رستاخيز، بيان اين حقيقت كه در هنگامه قيامت و با وقوع زلزله شديد آن زمين بارهای سنگين خويش را بيرون می افكند بارهايی كه به نظر بسياری از مفسران تعداد

(c) ketabton.com: The Digital Library

عظیم انسان هایی است که از درون قبرها بر می خیزند، اشاره به این که در آن روز انسان علت حوادث را جویا می شود، تصریح به این حقیقت که زمین در آن روز عظیم تمامی اخبار خویش را بازگو می کند، تصریح به این حقیقت که وقایع آن روز به اشاره الهی است، اشاره به برانگیخته شدن انسان ها به صورت گروه های مختلف از درون قبرها اشاره به حساب و کتاب دقیق اعمال انسان در آن روز و این که هرکس حتی به اندازه ذره ای نتیجه عمل خویش را خواهد دید.

از مهمترین محورهای سوره مبارکه زلزال اشاره به زلزله وحشتناك روز قیامت است که در اصطلاح بر آن نفخ صور اول می گویند. در این روز انسان ها از این اتفاقات به شگفت می آیند. پیام این قسمت سوره مبارکه زلزال آن است که قبل از فرارسیدن این روز مومنان خود را باید برای حضور در صحنه رستاخیز آماده کنند. در بخش دوم سوره زلزال به برخورد انسان با اعمالش در روز قیامت اشاره شده در واقع حساب رستاخیز بسیار دقیق است و انسان ها باید مراقب اعمال خود باشند.

سوره زلزله با معرفي زمين به عنوان يكي از شاهدان اعمال، تأثير بسزايي در مخاطبان خود به جا مي‌گذارد، زيرا اگر كسي به اين حقيقت توجه كند زميني كه بر آن ايستاده و درختان و كوه‌ها و ساير اشيائي كه در اطراف او هستند، همچون چشماني بيدار همه حركات و افكار او را ثبت مي‌كنند و روزي عليه او گواهي خواهند داد، هيچ گاه خود را تنها نمي يابد و به خود جرأت گناه نميدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة زلزله

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايندۀ ومهربان

إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ الإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا ﴿٥﴾ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿٦﴾ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾

ترجمة مؤجز:

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»(1) «هنگامي‌كه زمين در نفخه اول به شدت وپياپي تكان داده شود».

«وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (2) «و زمين بارهاي سنگين خود را بيرون ميافكند».

«وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا» (3) «و انسان مي‌گويد: آن‌را چه شده است؟».

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (4) «آن روز (زمين) از خبرهاي خود سخن ميگويد».

«بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» (5) «چرا كه پروردگارت به آن حكم كرده است».

«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» (6) «در آن روز مردم به (حال) پراكنده بر آيند تا (كيفر) اعمال شان به آنان نماينده شود».

«فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيراً يَرَهُ» (7) «پس هركس به اندازۀ ذرّه‌اي كار نيك كرده باشد (پاداش) آن‌را خواهد ديد».

«وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ» (8) «و هركس به اندازۀ ذرّه‌اي كار بد كرده باشد (كيفر) آن‌را خواهد ديد».

تفسير سوره زلزله

خوانندگان گرامی!

درآيات متبركه اين سوره ؛ موضوعاتی درباره ؛نشانه‌ی فرارسيدن قيامت، پاداش نيک و بد، مورد بحث قرار داده ميشود.

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» (1):

آن گاه كه زمين به شدت تكان مي‌خورد و به لرزه انداخته ميشود و كوه هاي آن از هم مي پاشد و تپه‌ها برابر ميشوند و زمين به ميداني صاف و همواره و بدون فراز و نشيب تبديل ميشود.

و زمين بارهای سنگين خود را بيرون افكند. و انسان با خود بگويد: زمين را چه شده است؟ (كه اينگونه سخت می‌لرزد). در آن روز زمين خبرهای خود را بازگو كند. چرا كه پروردگارت به آن وحی كرده است. در آن روز مردم به طور پراكنده (از قبرها) بيرون آيند تا كارهاي شان به آنان نشان داده شود. پس هر كس به مقدار ذرّه‌ای كار نيک كرده باشد همان را ببيند. و هركس هم وزن ذره‌ای كار بد كرده باشد آن را ببيند.

«إِذَا...»: اشاره به زلزله شديد قيامت است (مراجعه شود به سوره: حجّ / 1).

كلمة (زُلْزِلَتْ) يعني به شدت تكان خورد و پريشان شد و زمين با لرزة بزرگ خود كه آخرين لرزيدن آن است به شدت ناموزون شد. و اين ماهيت زلزلة قيامت است كه زلزله هاي دنيا نمونه‌هاي كوچک و محدود آن هستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«زِلْزَالَهَا»: زلزله‌اي كه مخصوص زمين است و چگونگي و شدّت آن را تنها پروردگار با عظمت ميداند.
شروع سوره با خبری از زلزله‌ی زمین است که با زلزله‌ی دنیا فرق دارد؛ زیرا زلزله‌ی دنیا موقت و کوتاه مدت است و خرابی که به بار می‌آورد نیز موضعی است؛ اما زلزله‌ی قیامت یکسره و با شدت زیاد و خرابی مطلق و یک‌پارچه است و انسان‌ها در آن هنگام مانند انسان‌های مست هستند درحالی‌که مست نیستند و الله متعال می‌فرماید:«وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ»:(الحج: 2) «و مردم را مست می‌بینی، درحالی که مست نیستند».
از روايات اسلامي و تفاسير تعدادي كثيري از علماء اسلام طوري معلوم ميشود كه: دفينه ها، قبلاً بيرون مي آيند، ولي ممكن است دفينه هايي كه قبل از قيامت بيرون آمده بودند، به مرور زمان زير خاک رفته مدفون گردند، سپس در روز قيامت بيرون آيند، شايد حكمت ظاهر شدن دفينه ها اين باشد كه دوستداران مال با چشم خود ببينند،كه مال، بيكار مانده است، و انسان (كافر با مشاهده اين وضع) مي گويد كه چه شد اين را (كه زمين اين چنين مي لرزد وهمه دفينه بيرون مي آيند) در آن روز زمين همه (سخنان خوب وبد) خود را بيان مي كند، زيرا دستور و هدايت پروردگار با عظمت چنين است.
در ترمذي وغيره كتب احاديث در حديث مرفوعي آمده است، هر كسي كه بروي زمين چه عملي انجام داده باشد فرق نمي كند چه اعمال خوب باشد ويا هم اعمال بد، زمين يک يک آنرا بيان مي كند، واين گواهي وشهادت آن مي باشد) در آن روز مردم به گروهاي مختلف در آمده (از موقف وحساب) بر مي گردند (كساني كه از حساب محشر فارغ شده اند بر مي گردند، برخي جنتي وبرخي جهنمي قرار گرفته به جنت ودوزخ مي روند) تا كه (ثمرات) حال خود را ببينند، پس كسي كه (در دنيا) به قدر ذره اي نيكي ميكند آن را خواهد ديد، وكسي كه به قدر ذره اي بدي مي كند آن را خواهد ديد (به شرطي كه تا آن وقت آن بدي ونيكي بر قرار بماند، والا اگر به سبب كفر آن نيكي به باد رفته باشد ويا به سبب ايمان وتوبه، بدي عفو گردد، آن مشمول اين نمي باشد، زيرا نه آن نيكي باطل شده نيكي است ونه بدي عفو شده شر وبدي ميباشد، لذا در ميدان محشر آنها در جلو نمي آيند.)
امام بخاري در حديثي از حضرت ابوهريره روايت كرده كه پيامبرصلي الله عليه وسلم در مورد وقت ويكي از علايم قيامت فرموده است: «قيامت برپا نمي‌شود تا زماني كه علم از ميان مردم برداشته مي‌شود، و زلزله هاي فراوان به وقوع مي پيوندد و زمان (براي طي مسافت) به هم نزديک ميشود و فتنه‌ها و بي‌بند و باري كه همان قتل و كشتار است زياد ميشود و مال و ثروت شما بسيار شده و به وفور يافت مي‌شود».(به روايت بخاري، حديث شمارة (989).
مفهوم زلزله بزرگ قيامت را تاحدودي براي ما روشن ميسازند، قيامتي كه الله سبحان وتعالى وعده شكنجة كافران را در آن داده است و ميفرمايد: «يا ايها النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيءٌ عَظيمٌ» (سوره حج: 1) «اي مردم! از پروردگارتان بترسيد، واقعاً زلزلة قيامت چيز بزرگي است».

«وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (2):

و زمين گنجها و مرده هاي بطن خود را در نفخه دوم بيرون ميياندازد». منظور از سنگيني زمين انسان است، عبارت از همان مخلوق مكلفي كه براي بهشتي به پهناي آسمان‌ها و زمين خلق شده است. او وزين و سنگين است زيرا قبول امانت نموده و خداوند آسمان ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

و زمين را براي وي رام كرده و جانشين خود در زمين ساخته است كه اگر عقل او بر شهوتش چيره گردد از ملائكه برتر و اگر شهوت او بر عقلش چيره گردد از حيوانات پست تر ست.
امام طبري در جلد 30، صفحه 265 تفسير خويش مينويسد: «زمين جسم همه مردگان را به صورت زنده بيرون مي‌اندازد و مردگان درون زمين بر آن سنگيني مي‌كند... و ابن عباس (رض) فرموده است: يعنى مردگانش را بيرون داد. و منذر ابن سعيد فرموده اند: يعنى مرده‌هاى مدفون در بطن خود را بيرون داد.(آلوسى ۲۰۹/۳۰.).
ابن كثير نيز در جلد 4، صفحه 540 تفسير خويش نوشته است: (يعني آنچه از مردگان در زمين است را به بيرون پرت ميكند. اين نظر را چند تن از سلف ابراز داشته اند).
ودر حديث شريف به روايت مسلم و ترمذى از ابوهريره (رض) آمده است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «تلقي الأرض أفلاذ كبدها أمثال الاسطوان من الذهب والفضة فيجيء القاتل فيقول: في هذا قتلت، و يجيء القاطع فيقول: في هذا قطعت رحمي ويجيء السارق فيقول: في هذا قطعت يدي، ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئا». «زمين پاره‌هاى جگر خود را بسان ستونهايى از طلا و نقره برون مى‌افگند پس قاتل مى‌آيد و مى‌گويد: در راه اين (طلا و نقره) آدم كشتم. از هم گسلنده رحم مى‌آيد و مى‌گويد: به‌خاطر اين، پيوند رحم خود را قطع كردم. دزد مى‌آيد و مى‌گويد: دست من در راه اين، قطع شده است سپس همه آن‌ها آن طلا و نقره را فرو مى‌گذارند و چيزى از آن نمى‌گيرند».
شايان ذكر است كه زمين مردگان را در نفخه دوم برون مى افگند.
«أَثْقَالَ»: جمع ثِقْل، بارهاي سنگين. مراد همه گدازه ها و دفينه ها و گنجينه ها و اموات و جز اينها هستند كه در قيامت، زمين آنها را بيرون مى‌افكند. چنانكه در (آيه‌اى 1 سوره انشقاق) مى‌فرمايد:«وَ أَلْقَتْ ما فِيها وَ تَخَلَّتْ» (هكذا مراجعه شود به سوره: عنكبوت آيه: 13، وسوره: نحل آيه: 7).
«وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا» (3):
و انسان مي‌گويد: زمين را چه شده است؟ اين گفتة انسان از روي تعجب و ترس است.
«الإنسَانُ»: انساني كه تكان هاي غيرعادي و دگرگوني هاي وحشتناك زمين را ميبيند.
با خود مي گويند «مَا لَهَا»: زمين را چه خبر است؟ آن را چه شده است؟ چه بلايى بر سر زمين آمده و به چه مصيبتى گرفتار شده است؟ كه به اين شدت مى‌لرزد و هر چه را كه در بطن دارد بيرون مى اندازد ؟ شكى نيست كه مراد از اين انسانِ سائل، انسان كافر به قيامت است اما انسان مؤمن، به آن علم و آگاهى دارد؛ زيرا كه آن جزيى از عقيده‌ى اوست.
انسان بنا بر قول اكثر مفسران عبارت است از آن انسان‌هايى كه خوف و هراس آن روز را درک مى‌كنند و اهل ايمان نيستند.
و نشانه‌هاى قيامت فقط براى بدترين انسان‌هاى روى زمين پديدار مى شود و اهل ايمان و حتى كسانى كه ذره‌اى ايمان در قلب دارند با توجه به مفاد حديث صحيح قبل از روز قيامت با نسيمى جان‌شان گرفته مى‌شودو آن خوف و هراس روز قيامت را احساس نمى‌كنند و وقتى هم كه بيدار مى‌شوند، بيدار شدن‌شان بسيار طبيعى و آرام مى‌باشد و از وضعيت موجود هيچ تعجبى ندارند، چون به آنها (مؤمنين) در دنيا وعده داده شده بود كه چنين اتفاقى خواهند افتاد.طوريكه در حديث شريف آمده است:«يَبْعَثُ اللهُ رِيحًا كَرِيحِ الْمِسْكِ مَسُّهَا مَسُّ الْحَرِيرِ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَلَا تَتْرُكُ نَفْسًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا قَبَضَتْهُ، ثُمَّ يَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ عَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ» (مسلم: 1924 و 2937 و 2940)

«يوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (4):

در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهاي از اعمال نیک و بد ساکنان خود انسان‌ها ي خود را به زبان قال یا حال خواهد گفت که چه چیزهائي بر آن گذشته است)

«يوْمَئِذٍ»: در آن روز. بدل از (إِذَا) است.

«تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»: «آن روز زمین خبرهای خود را از خیر و شر برای صاحبانش بازگوید و شهادت دهد.»

این سخن گفتن و بازگو کردن، یا به زبان قال است و زمین شاهد و ناظر اعمال انسانها بوده است، و یا این که به زبان حال است. يعني وضع زمين بدان هنگام بيانگر همه چيز خواهد بود، و در چنين روزي حق و باطل پديدار خواهد شد. « أَخْبَارَهَا »: اخبار زمين، اوضاع و احوالي است كه در آن زمان به چشم مي‌خورد، يا اعمال و افعالي است كه مردمان بر روي آن انجام داده‌اند و اينك بدانها گواهي مي‌دهد. چرا كه همه چيز در جهان ثبت و ضبط است.

قابل تذکر است که:یکی از شاهدها بر اعمال انسان زمین می‌باشد. انسان هر حرکتی اعم از شر یا خیر بر روی زمین انجام دهد، یکی از شاهدانش زمین است، هر کاری اعم از طاعت و یا معصیت که انجام داده باشد.

در حدیثی از ابو هریره (رض) روایت شده است که «پیامبر صلّی الله علیه و سلم آیه ی « يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَ» ها را قرائت کرد و فرمود: آیا می‌دانید اخبار زمین چیست؟ گفتند: الله و پیامبر داناترند. فرمود: اخبار آن این است که بر هر زن و مرد گواهی می‌دهد که بر روی آنچه عملی را انجام داده‌اند، و می‌گوید: در فلان روز چنین و چنان عملی را انجام داده‌اند، پس اخبارش این‌چنین است» (ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است.).

و در حدیث دیگری آمده است:«از زمین حذر کنید و شرم داشته باشید؛ چون زمین مادر شما می‌باشد و هر کس بر روی زمین هر عمل خیر یا شر را انجام دهد، از آن خبر می دهد». (طبری آن را در «معجم» روایت کرده است.).

«بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» (5):

«بدان سبب است که پروردگار تو به او (زمین) پیام داده است». (که چه بشود و چه بگوید). منظور اینست که خداوند، زمین را بر سخن گفتن توانا کرده و امر به کلام نموده است.

«بِأَنَّ رَبَّكَ...»: حرف باء، سببیه است. **«أَوْحَيا»:** پیام داد، فرمان داد (مراجعه شود سوره: نحل/ 68). که سخن بگوید و تمام وقایع اتفاق افتاده بر آن را بر زبان آورد. پس، از نافرمان و گناهکار شکایت می‌کند و بر او گواهی می‌دهد. و از مطیع و فرمانبر سپاسگزاری نموده و از او تمجید می‌کند.

«يوْمَئِذٍ يصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِّيرَوْا أَعْمَالَهُمْ» (6):

«در آن روز، مردمان پراگنده بیرون میآیند». (ورهسپار صحراي محشر ميشوند) تا نتيجه اعمال خويش را ببينند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

يعني فرد فرد و متفرق، بدون تجمع، بدون همفكر و همراه و همكار، بدون هياهو و غالمغال و تكبر با اين حال كه الله سبحان وتعالى در آيه 65 سوره يس وصف نموده است: «امروز بر دهان هاي شان، مُهر مي نهيم و دستانشان با ما سخن ميگويند و پاهايشان بر دستاوردشان شهادت مي دهند».

«يصْدُرُ»: بيرون مي آيند از قبر.

«أَشْتَاتاً»: جمع شَتيت، پراكنده‌ها. مراد دسته دسته و فرد فرد است. حال است.

طبق نظر علما «أَشْتَاتًا» در سه معنى به كار رفته است:

1 - متفرق و تنها، بعضى به سمت چپ و بعضى به سمت راست مى روند و هر كس خودش تنهاست.

2 - مسلمانان در جهتى و كافران در جهتى ديگر مى روند.

3 - هر گروه و قومى با همسان خود و همراه با رئيسان‌شان؛ مشرک با مشرک، رباخوار با رباخوار.

«لِّيُرَوْاْ أَعْمَٰلَهُمْ»: «تا پاداش اعمالى كه انجام داده‌اند ببينند كه آيا جنتى اند يا جهنمى؟» يعنى آنان مى‌روند به سوى جايگاهى كه در آنجا اعمالشان به آنها نشان داده مى‌شود تا آنها را ببينند و با سزا و جزاى آنها رويارو گردند. گاهى رويارو شدن انسان با عمل خودش سخت‌تر و بدتر از هر سزا و جزائى است. برخى از كارها است كه انسان از رويارو شدن با آن گريزان و نفرت دارد.

مفسرين مي نويسند: مردم در روز قيامت بر احوال مختلف و پراكنده‌اي از گورهاي خود به سوي محل و ايستگاه هاي حساب بيرون مي آيند؛ برخي از آنان درامان واطمينان و برخي ترسناك، برخي به رنگ اهل بهشت‌اند كه رنگ سپيد است و برخي به‌رنگ اهل دوزخ كه رنگ سياه است، برخي به سمت راست باز مي‌گردند و برخي به سمت چپ چنان كه در اديان و اعمال خويش نيز متفرق اند.

مفسر ابن‌كثير در تفسير آن مي فرمايد: «مردم از موقف حساب گروه‌گروه باز مي گردند». يعني: در حالي كه به انواع و اصناف مختلفي تقسيم شده‌اند، از شقي گرفته تا سعيد و از بهشتي تا دوزخي. بلى! بازمي‌گردند: «تا اعمالشان به‌آنان نشان داده شود» يعني: تا خداوند جلّ جلاله اعمال شان را به آنان ارائه نمايد و بگويد: اينك اين شما و اين هم اعمالتان. يا معني اين است: تا خداوند جلّ جلاله جزا و نتيجه اعمالشان را به آنان نشان دهد.

اعمال فقط نوشته شده نيست بلكه ديده مى‌شود كه چه گناهانى را انجام داده اند و يا چه اعمال نيكى را انجام داده‌اند؛ انسان ها تمام اعمال و گناهان صغيره و كبيره‌ى خويش را مى‌بينند و آن را تأييد هم مى كنند.

هكذا بحث جزاى عمل نيست، نفرموده است: «ليروا جزاءهم» بلكه اعمال شان به صورت دقيق و كامل و بدون كم و كاست به آنها نشان داده مى‌شود؛ در سوره‌ى آل عمران الله سبحان وتعالى صحنه‌ى قيامت و اعمال انسان‌ها را به تصوير كشيده مى فرمايد:«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا» (سوره آل عمران: 30) روزى مى‌رسد كه هر نفسى هر كار خيرى را انجام داده است، به صورت فيلمى برايش نمايش داده مى‌شود؛ كلمه‌ى مُحضر همين معنى را افاده مى‌كند، محضر يعنى دقيقاً زنده كردن چيزهايى كه انسان فكر مى‌كند انجام داده و به عبارتى از بين رفته و به تعبير قرآن پرواز كرده است. همچنان كه در آيه‌ى ديگرى از قرآن عظيم الشأن آمده است:«وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦ»

(c) ketabton.com: The Digital Library

(الإسراء: 13) هر عملی را که انسان انجام داده است (طائر یعنی پرنده و منظور نامه‌ی اعمال است) همه را جمع می‌کنیم و به او ملحق می‌کنیم کلمه‌ی «أَلْزَمْنَٰهُ » یعنی به او ملحق ساختیم. «فِي عُنُقِهِ» آن کارهایی را که انجام داده و فکر می‌کند که تمام شده است. چنین نیست، بلکه همه ی گفته ها و کرده ها ثبت و ضبط می شوند.

«فَمَنْ يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيراً يرَهُ (7) وَ مَنْ يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرَّاً يرَه » (8):

پس هر کس به اندازه ذره غباري کاروعمل نیک انجام دهد، و یا بدي کسب نموده باشد، پاداش و سزاي خود را خواهد دید.

«مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»: به اندازه ذرّه خاک (برخي آن را مورچه ریز میدانند که نماد ریزي در میان عربها است. (ملاحظه شود سوره: نساء/ 40، سوره یونس/ 61) همچنان علماء: در مورد کلمه **«ذَرَّةٍ»** مینویسند که:**ذره:** عبارت از گرد و غباري است که در شعاع آفتاب دیده میشود.

و ابن عباس (رض) فرموده است: اگر کف دست را روی زمین بگذاری و سپس آن را بلند کنی هر جزء خاکی که به دستت چسبیده است، ذره می‌باشد. (اخراج از مسلم.).

مفسرقرطبی فرموده است: این مثال را آورده است تا نشان دهد که از اعمال کوچک و بزرگ فرزندان آدم غافل نیست. و مانند فرموده‌ی« إِنَّ اَللهَ لا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ » می‌باشد. (اخراج از ترمذی.)

نظر علما در مورد کلمۀ «ذَرَّةٍ»:

1 - مورچه های کوچک قهوه ای رنگ.
2 - ذره‌های ریک.
3 - گرد و غباری که به همراه نور آفتاب در نور روز دیده می شود.
4 - منظور از ذره هرچیز کم است و حسنه‌ی خیلی کم، حتی لبخندی هم، در میزان اعمال حساب می شود و جزا داده می شود.

فحوای جمله « فَمَنْ يَعْمَلْ... فَمَنْ يَعْمَلْ» آیات متبرکه این فهم را میرساند که: مجازات ومکافات الهی بر اساس عمل است،عمل هر چه هم کوچك باشد، حساب و کتاب دارد. لذا نه باید گناهان را کوچك بشماریم و نه عبادات را. درضمن تجسم و دیدن عمل در آن روز خود عذاب است و یا هم لذت.

در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس‌نیست مگر این‌که خود را در روز قیامت ملامت مي‌کند زیرا اگر نیکوکار باشد، با خود مي‌گوید: چرا بر نیکوکاري خود نیفزودم؟ و اگر غیر از این باشد هم مي‌گوید: چرا از گناهان دست نکشیدم؟» و این امر در هنگام مشاهده ثواب و عقاب است. ابن‌مسعود رضي الله عنه مي‌گوید: «آیه فَمَن يعْمَلْ... محکمترین آیه در قرآن کریم است».

قابل تذکراست که: علما بر عام بودن این آیه اتفاق‌نظر دارند. کعب احبار می‌فرماید: «خداوند متعال بر محمد صدو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه‌هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت‌اند از:«فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ ٨» (الزلزلة: 7 - 8).

همچنین درحدیث شریف به روایت ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم آمده است که ابوبکر صدیق (رض) به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: یا رسول‌الله! آیا من در روز قیامت همسنگ ذره‌ای از عمل شر را که عمل کرده باشم، می‌بینم؟ رسول الله صلی الله علیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسلم فرمودند: «ای ابابکر! ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی، کفاره مثقال‌های ذره شر است اما خداوند متعال مثقال‌های ذره خیر را برایت ذخیره می‌کند تا اینکه در روز قیامت آن‌ها را بازمی‌یابی».

سعید بن جبیر (رض) در شأن نزول آیه مبارکه می فرماید: چون آیه: «وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ» (الإنسان: 8) نازل شد، مسلمانان بر این پندار بودند که در برابر چیزهایی اندکی که به نیازمندان می‌دهند، پاداشی ندارند و عده دیگری نیز بر این باور بودند که در برابر گناه اندک مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند، مانند یک دروغ، یک نگاه حرام، یک غیبت و امثال این‌ها؛ و می‌گفتند: جز این نیست که الله متعال فقط در برابر ارتکاب گناهان کبیره ما را به دوزخ هشدار داده است، نه در برابر گناهان صغیره! همان بود که الله سبحان وتعالی این آیه را نازل فرمود.

در حدیث شریف آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره زکات الاغ مورد سؤال قرار گرفتند، فرمودند: « الله متعال درباره آن جز این آیه بی‌نظیر و جامع را بر من نازل نکرده است: «فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨» (الزلزلة: 7-8).بنابراین، این آیه را آیه: «فاذ جامع» یعنی یکتا، بی‌نظیر و فراگیر نامیدند.

خوانند گان گرامی!

قابل تذکر است که: علما بر عام بودن این آیه اتفاق نظر دارند. کعب احبار میگوید: «خداوند جلّ جلاله بر محمد صلّي الله عليه و آله و سلّم دو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت اند از: **«فَمَن يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيراً يرَهُ وَمَن يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يرَهُ».**

همچنین درحدیث شریف به روایت ابن‌جریر و ابن‌ابي‌حاتم آمده است که ابوبکر صدیق رضي الله عنه به رسول خدا صلّي الله عليه و سلّم گفت:

يا رسول الله! آيا من در روز قيامت ذره‌اي از عمل شر را كه عمل كرده باشم، مي‌بينم؟ رسول الله صلّي الله عليه و سلّم فرمودند: «اي ابابكر! ناخوشي‌هايي كه در دنيا مي بيني، كفاره مثقال هاي ذره شر است اما خداوند جلّ جلاله مثقال هاي ذره خير را برايت ذخيره ميكند تا اينكه در روز قيامت آنها را بازمي يابي».

وظيفه كاري شيطان در روز حشر:

قبل از همه بايد گفت:كه از احاديثي وروايات اسلامي طوري معلوم مي گردد كه با برپايي قيامت و دميده شده نفخ صور همه موجودات خواهند مُرد و قطعاً در اين جمله: ابليس نيز مانند ساير انس و جن از بين خواهد رفت، اما كيفيت نابودي و مردن وي برما مشخص نيست، جز اينكه مطابق فحوي كلي سوره «زلزله» بايد بگويم كه: در هنگام نفخ صور اول زلزله بسيار هولناكي اتفاق مي افتد كه از ترس آن زن شيرده نوزاد شيرخواره اش را فراموش ميكند.

در قرآن کریم آمده: **«قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَي يوْمِ يبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَي يوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»** (سوره ص 79-81). يعني: ابليس **«گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزي كه مردمان برانگيخته ميشوند، مهلت ده»** يعني: مرا شتابان نميران و به من تا يک نهايتي مهلت ده كه آن نهايت، روز برانگيخته شدن آدم و نسل وي بعد از مرگشان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند متعال **«فرمود:»** پذيرفتم **«تو از مهلت‌يافتگاني تا روز معين معلوم»** كه من آن را براي فناي خلايق مقدر و معين كرده ام.
در اين آيه ذكر شده كه ابليس تا «وقت معلوم» فرصت دارد، اما علما و مفسرين در معناي آن دو نظر دارند:
اول: اجل ابليس مشخص است و علم آن تنها نزد خداوند است كه چه وقت اجلش به سر خواهد رسيد.
دوم: گروهي از مفسرين گفته اند كه: آن وقت دميدن نفخه دوم و هنگام برانگيخته شدن خلايق است.
دليل اين كه ابليس تا روز رستاخيز مهلت خواست، اين بود كه از مرگ نجات يابد زيرا اگر او تا روز رستاخيز مهلت مي‌يافت، نمي مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخيز بلكه تا روز «صعق» كه روز مرگ همه مخلوقات است:
«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَي فَإِذَا هُم قِيامٌ ينظُرُونَ» (سوره زمر 68) **«و در صور دميده مي‌شود پس هركه در آسمانها و هركه در زمين است بي‌هوش درمي‌افتد»** اين همان نفخه دوم يا نفخه «صعق» است.
صعق: عبارت از مرگ فوري است. **صور:** بوق يا شاخي است كه اسرافيل در آن ميدمد و از بس صدايي هولناک دارد، تمام اهالي آسمانها و زمين از ترس آن مي ميرند».
سوم: اكثر علما فرموده اند كه منظور از «وقت معلوم » يعني نفخه اول (فزع) است كه دميده ميشود كه جميع خلايق مي ميرند، يعني حتي بعد از نفخه دوم هم نيست، زيرا نفخه دوم براي برانگيخته شدن پس از مردن است. و رأي ابن عباس رضي الله عنه هم همان نفخه اول است.
بعضي نفخه فزع و صعق را يكي نميدانند، اما در كتاب «تذكره» امام قرطبي آمده است:
«نفخه فزع همان نفخه صعق است، چون ترس و وحشت لازم و ملزوم همديگرند، مردم ابتدا دچار ترس و هراس صداي قيامت مي‌شوند، سپس جان به جان آفرين تسليم ميكنند».
اما در قيامت سخت ترين عذاب براي اوست، و هيچگاه پاياني بر عذابش وارد نميشود و تا ابد در عذاب سخت الهي قرار ميگيرد. خداوند متعال بعد از آنكه به شيطالن مهلت داد، به وي وعيد مي دهد كه: **«قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»** (ص 84-85). يعني: فرمود: «به حق سوگند، و حق مي‌گويم، كه جهنّم را از تو و هر كدام از آنان كه از تو پيروي كند، پر خواهم كرد!». بدين‌گونه، خداوند عزوجل سوگند ياد ميكند كه ابليس و پيروانش را به دوزخ وارد خواهد كرد تا بدانجا كه دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

چگونگي حشر انسانها در روز قيامت:

مفسرين در مورد اينكه انسانها در روز قيامت در چه حالت بدني حشر ميشوند، مي نويسند: انسانها درروز حشر در حال پا برهنگي، لخت و غير ختنه شده حشر خواهند شد.
اين علماء استدلال خويش را به حديث، صحيح مسلم و بخاري كه از ابن عباس رضي الله عنه روايت گرديده مستند ميسازند: كه رسول‌الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا ثُمَّ قَرَأَ: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْدًا عَلَينَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»**

(c) ketabton.com: The Digital Library

(سوره الأنبياء: 104.) (شما پابرهنه، لخت و غير ختنه شده مبعوث خواهيد شد، سپس آيه ذيل را از قرآن براي ياران تلاوت فرمود: (همان گونه كه (نخستين بار سهل و ساده) آفرينش را سر داديم، آفرينش را از نو بازگشت ميدهيم).

محدثين مي افزايند: زمانيكه حضرت بي بي عايشه رضي الله عنه از رسول‌الله صلي الله عليه وسلم شنيد كه مردم روز قيامت عريان و برهنه حشر خواهند شد، عرض كرد: اي پيامبر الله! زنان و مردان همه به سوي همديگر نگاه خواهند كرد؟ رسول‌الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: اي عايشه، صحنه خطرناكتر از اين خواهد بود كه مردم بسوي همديگر نگاه كنند. (مشكاة المصابيح: (57/3).

البته در بعضي روايات آمده است كه انسان در همان لباسي كه هنگام مردن به تن داشته، حشر ميشود، ابو داود، ابن حبان و حاكم از ابوسعيد خدري نقل كرده‌اند كه هنگام احتضار از اطرافيان خواست تا لباس تازه‌اي براي او بياورند، سپس آنرا پوشيد و فرمود از رسول الله صلي الله عليه وسلم شنيده‌ام كه مي فرمود: **«إن الميت يبعث في ثيابه التي يموت فيها»** سلسلة احاديث الصحيحة، شماره 1671. (همانا ميت در همان لباسي كه در آن رحلت كرده است، حشر ميشود). حاكم اين حديث را صحيح و موافق با شرايط صحيح بخاري و مسلم قرار داده است. امام بيهقي با سه روش ميان اين حديث و حديث گذشته توافق ايجاد نموده است:

1 - لباسي كه هنگام مرگ به تن داشته اند، بعد از بلند شدن از قبر پاره مي شود، در نتيجه برهنه و لخت در مقابل حشر قرار ميگيرند، اما بعد ازموقف حشر لباس بهشتي به تن مي كنند.

2 - زماني كه پيامبران و بعد از آنها صديقين و به دنبال صديقين بنا به مراتب، انسان هاي ديگر لباس ميپوشند، جنس لباس هر كدام از همان لباسي است كه هنگام مرگ به تن داشته است، ولي هنگام ورود به خلد برين لباس بهشتي به تن مي كنند.

3 - منظور از لباس در حديث بعدي، اعمال هستد، يعني هر انساني در حال انجام عملي حشر مي شود كه موقع مردن مشغول انجام آن بوده است، خداوند ميفرمايد: **«وَلِبَاسُ التَّقْوَي ذَلِكَ خَيرٌ»** (سوره الأعراف: 26) (لباس تقوا و ترس از خدا، بهترين لباس است).

«وَثِيابَكَ فَطَهِّرْ» (سوره المدثر: 4) (و جامه خويش را پاكيزه دار (و خويشتن را از آلودگي ها پاك گردان).

امام بيهقي براي توجيه جواب سوم به حديثي از كاكايش استدلال ميكند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده: **«يبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَي مَا مَاتَ عَلَيه»**. (النهاية ابن كثير 288/1.) (هر انسان در حال انجام عملي مبعوث و محشور ميگردد كه موقع مردن مشغول انجام آن بوده است).

هر چند از حديث جابر در صحيح مسلم نمي توان استباط كرد كه انسان در همان لباسي حشر مي شود كه در آن وفات كرده است، چون مفهوم حديث بنا به دلايل ديگر اين است كه انسان اگر هنگام مرگ بر كفر يا ايمان، شك يا يقين جهان را وداع گفته باشد در قيامت هم بر همان حال و وضعيت زنده مي شود و به بارگاه الهي مي شتابد، همانگونه كه در حديث ديگر آمده انسان بر همان كرداري حشر مي‌گردد كه هنگام مرگ آنرا انجام مي داد، حديث مسلم از عبدالله بن عمر اين مفهوم را تأييد مي نمايد كه ميفرمايد از رسول الله صلي

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله عليه وسلم شنيدم كه ميفرمود: **«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ»** (اگر خداوند اراده كند كه قومي را در دنيا مجازات كند، آنها را دچار عذاب و هلاكت مي سازد، سپس با همان حالت آنها را زنده ميكند) صحيح مسلم: (2206/2) شماره: (2879).

اگر كسي در حالت احرام بميرد، روز قيامت در حال لبيک گفتن حشر مي شود، بخاري و مسلم از حضرت عبدالله بن عباس رضي الله عنه روايت ميكند كه مردي در سفر حج با رسول‌الله صلي الله عليه وسلم همراه بود، از روي شتر خود افتاد و گردنش شكست و مرد، رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ وَلَا تُحَنِّطُوهُ وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا»** مشكاة المصابيح: 520/1 و شماره حديث: 1637 ميباشد.(با آب و سدر او را غسل دهيد و در همان دو پارچه احرام او را كفن دهيد، به او عطر نزنيد و سرش را نپوشانيد، چون در روز قيامت در حالت احرام و لبيک گفتن حشر خواهد شد).

شهيد روز قيامت در حالي حشر مي شود كه از زخمش خون مي ريزد، رنگ خون قرمز است، ولي بوي عطر از آن بلند مي شود.

با توجه به روايات مذكوره تلقين مريض درحال مرگ در حالت مردن به لا اله الا الله مستحب است تا در حالت توحيد بميرد و روز قيامت در حالت توحيد حشر شود.

ياد داشت:

خداوند عيناً همان انسانهاي مرده را زنده ميكند، اما اين آفرينش با حيات دنيوي اندكي متفاوت است، يكي از تفاوت هاي قابل ملاحظه اين است كه جسد تازه با وجود بلا و مصيبت هاي فراوان، نابود نمي شود، خداوند ميفرمايد: **«وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ»** (سوره إبراهيم: 17). (مرگ از هر سو بدو روي ميآورد و حال اين كه نمي ميرد).

در حديثي كه حاكم با سند صحيح از عمرو بن ميمون اودي روايت مي كند، آمده كه معاذ بن جبل بلند شد و فرمود: **«يا بني أود! إني رسول رسول الله صلي الله عليه وسلم تعلمون المعاد إلي الله، ثم إلي الجنة أو إلي النار، وإقامة لا ظعن فيه، وخلود لا موت في أجساد لا تموت»** سلسلة الاحاديث الصحيحة: (1668).

يعني: اي بني اود من فرستاده رسول خدا هستم، شما از برگشتن بسوي خداوند مطلع هستيد، بعد از آن مسير نهائي به سوي بهشت است يا به دوزخ، در قيامت زندگي ماندگار است و كسي كوچ نميكند، همه براي ابد آفريده ميشوند و مرگ در كسي را نمي زند، اجساد براي نابودي زنده نمي شوند.

از جمله اين تفاوت ها ديدن و رويت موجوداتي است كه در دنيا آنها را نمي ديدند، يا نمي توانستيد آنها را ببينيد، چون انسان ها در آن روز، فرشتگان و جن ها را مي بينند، همچنين يكي ديگر از تفاوت ها و شگفت هاي قيامت اين است كه بهشتيان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

اين تفاوت ها به معني آن نيستند كه زنده شدگان قيامت موجوداتي مخالف مخلوقات قيامت هستند، همانگونه كه ابن تيميه ميفرمايد: «هر دو حيات از يک جنس واحد هستند، در صفات و حالاتي با هم متفق، مشابه و متماثل هستند و در برخي حالت ديگر با هم شباهتي ندارند، بر اين اساس است كه قيامت را مبدأ مي نامند، چون هر چيزي به اصل و اساس

(c) ketabton.com: The Digital Library

خودش بر مي گردد، بنا براين لفظ «اعاده» مقتضي مبدأ و معاد است». مجموع الفتاوي: (253/17).

ياد داشت:

اهل جنت به بهترين و زيباترين شكل و صورت (يعني: شكل و صورت پدر خود حضرت آدم عليه السلام وارد بهشت مي‌شوند. پس هيچ شكل و صورتي كامل تر و زيباتر از صورتي كه خداوند آدم ابوالبشر را بر آن آفريده است وجود ندارد. خداوند آدم را با دست هاي خود آفريده، آفرينش وي را به اتمام رسانده و به زيباترين صورت او را در آورده است. لذا هر كس كه وارد بهشت شود، به صورت آدم و ساختار جسمي او خواهد بود. خداوند آدم را بسيار قد بلند، مانند: درخت خرما بلند آفريده است كه طول او شصت ذراع بوده است. در صحيح مسلم از حضرت ابوهريره رضي الله عنه روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: خداوند آدم عليه سلام را مورد پسند خود آفريده است. بلندي قدش شصت ذراع است. لذا هر كس كه داخل بهشت شود بر همان صورت آدم داخل مي‌شود. طولش شصت ذراع است. بعد از آفريدن آدم ارتفاع قامت انسانها همواره رو به كاستي بوده است». صحيح مسلم، كتاب: الجنة، باب يدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطير: 2841.

و از جمله زيبائي صورت و چهره هاي اهل بهشت اين است كه مانند نوجوان بدون ريش خواهند بود. چنان به نظر ميرسند كه سرمه كشيده اند، و همه‌ي آنها 33 ساله وارد بهشت ميشوند.

در مسند احمد و سنن ترمذي از معاذ بن جبل روايت شده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: **«يدخل اهل الجنه جرداً مرداً كانهم مكحلون ابناء ثلاث و ثلاثين».** (اهل جنت در حالي وارد جنت ميشوند كه مجرد و بدون ريش هستند. چنان زيبا خواهند بود، كه گوئي سرمه به چشم كشيده اند و 33 سال عمر دارند). صحيح مسلم: (7928).

ياد داشت:

اهل دوزخ به شكل و صورتي بسيار بيمناک و فربه - كه مقدار حجم آنها جز پروردگار كسي ديگر نمي‌تواند، اندازه كند- وارد دوزخ مي‌شوند. در حديثي كه ابو هريره آن را از رسول‌الله صلي الله عليه وسلم نقل مي‌كند، چنين آمده است: **«ما بين منكبي الكافر مسيرة ثلاثة ايام للراكب المسرع».** صحيح مسلم، باب النار يدخلها الجبارون (2190/4).

يعني: (در روز قيامت لاشه‌ي كافر چنان بزرگ مي‌شود كه اسب سوار تند و تيز در طي سه روز مي‌تواند فاصله‌ي ميان دو شانه‌ي آن را بپيمايد).

بزرگي حجم و جسم كافر بخاطر آن است تا به عذاب و شكنجه اش افزوده شود. امام نووي در شرح اين احاديث مي‌فرمايد: «همه اينها بخاطر آن است كه شكنجه اش به حد نهائي برسند. آري ايمان به همه اين كارها واجب است. چون رسول صادق المصدوق بدان خبر داده است. شرح نووي علي مسلم: (186/17).

ابن كثير در شرح و توضيح اين احاديث مي‌گويد: **«ليكون ذلک انكي في تعذيبهم، واعظم في تعبهم و لهيبهم، كما قال شديد العقاب: (ليذوقوا العذاب)» (نهايه) لابن كثير.**

(اين افزودگي به لاشه‌ي كافر بدان جهت است تا عذاب بيشتري را بچشد، همانطور كه خداي شديد العقاب ميفرمايد: تا عذاب را بچشند). والله اعلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

پناه گزينان عرش الهي:

بخاري ومسلم در صحيح خود از ابي هريره، روايت مي كند كه رسول اكرم الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمْ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيهِ وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ أَخْفَي حَتَّي لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يمِينُهُ وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيا فَفَاضَتْ عَينَاهُ»**. (بخاري كتاب اذان، باب «من جلس في مسجد».)

روزي كه مردم در ميدان محشر در گرماي سوزان آفتاب با سختي هايي مواجه ميشوند كه كوه هاي بلند و محكم تاب و توان تحمل آن را ندارند، هفت گروهي از برگزيدگان زير سايه عرش الهي در نهايت آرامش و اطمينان به سر مي برند و از اين ناراحتي و هراسي كه ديگران را فرا گرفته گزندي نمي بينند.

اين دسته داراي همتي والا و عزم و اراده‌ي آهنيني هستند، عقيده اسلامي با خون و گوشت آنها عجين شده، زيرا ارزشهاي متعالي اسلام برآنها حكومت مي كرد و يا مشغول كرداري بودند كه در ميزان اسلام داراي اهميت و وزنه‌ي فراواني بود.

- يكي از اين راد مردان امام عادلي است كه با وجود قدرت و امكانات فراوان، از طغيان و فساد كردن فرسنگ ها فاصله گرفته و ميان انسانها با عدالت رفتار مي كند و عدل و قسط را مطابق با موازين و اصول شرعي پياده مي كند.
- يكي ديگر جواني است كه توام با بندگي خداوند پرورش يافته و نفس اماره را با لگام تقوي مهار كرده و به هوس و خواسته هاي نفس اماره، پاسخ رد داده و عمرش را بدون آلايش به گناه سپري نموده است.
- يكي ديگر كساني اند كه با طاعت و بندگي، مساجد خدا را آباد كرده و در فضاي معنوي آنها احساس سكون و آرامش مي كنند و هرگاه از مساجد جدا شوند، روح و روانشان همواره متوجه مسجد خواهد بود.
- يكي ديگر كساني هستند كه صرفا بخاطر خداوند با همديگر محبت و دوستي مي كنند و پيوند برادري آنها فقط بخاطر خداوند است، گردهمايي‌اشان در نيكي و تقوي و اصلاح است و جدايي آنها نيز مبتني بر اعمال نيک خواهد بود.
- يكي ديگر كساني هستند كه زمينه گناه و فتنه در شكل زيباترين زن ها براي شان فراهم مي شود، اما تقوي و ترس از خدا نمي گزارد مرتكب عملي خلاف ميل پروردگار شوند.
- يكي ديگر كساني هستند كه فقط براي خشنودي خداوند انفاق ميكنند، و انفاق آنها در پنهانترين شيوه صورت مي گيرد، به گونه‌اي كه خود هم از آن اطلاع پيدا نمي كنند.
- آخرين گروه كساني هستند كه دلهايشان سرشار و مملو از خوف خداوند است و بر اثر آن ترس و خوف در عالم تنهايي، اشک مي ريزند.

خواندن نماز براي دفع زلزله:

قبل از همه بايد گفت: كه در شرع اسلامي براي دفع زلزله نمازي وجود ندارد، وهيچ حديثي از شخص پيامبر صلي الله عليه وسلم وارد نشده كه ايشان (بجز براي كسوف) نمازي تحت عنوان دفع مصايب از جمله زلزله ويا دفع طوفان ها و سيلاب ها و غيره... خوانده باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر همين استدلال است كه برخي از علماء: نماز خواندن را بجز براي كسوف و خسوف روا نميدانند.
ولي هستند تعداي از فقهاي مذاهب كه با استناد به روايتي از حضرت ابن عباس رضي الله عنه حكم نموده اند كه:خواندن نماز (به همان شيوه اي كه براي نماز كسوف خوانده مي شود) در وقت روي دادن هر نشانه اي از آيات الهي مانند: زلزله، طوفان، سيلابهاي ويرانگر.. مستحب است؛ و روايت ابن عباس رضي الله عنه چنين است: **«أنه صلي في زلزلة بالبصرة كصلاة الكسوف، ثم قال: هكذا صلاة الآيات»**. يعني: «ابن عباس به دليل زلزله شهر بصره همانند نماز كسوف خواند، سپس گفت: نماز آيات اينگونه است».
اين روايت را ابن أبي شيبة (472/2) و عبد الرزاق (101/3)، و بيهقي در «السنن الكبري» (343/3) آوردند و بيهقي گفته: اين عمل از ابن عباس ثابت است، و حافظ ابن حجر در (فتح الباري (521/2) آنرا صحيح دانسته است.
علامه كاساني حنفي فرموده است: «نماز خواندن در وقت هر ترس و هراسي (كه بر مردم وارد ميشود) مستحب است، مانند: باد شديد، و زلزله، و تاريكي (در روز)، و باران مداوم؛ زيرا اينها از مخاوف هستند، و موجب هول و هراس اند..». (بدائع الصنائع (282/1).
و در كتاب «منح الجليل شرح مختصر خليل» (333/1) از كتب مالكيه آمده: «و نماز زلزله و ديگر آيات مخوف شبيه وبا و طاعون مستحب است، بصورت جماعت با دو ركعت يا بيشتر».
و اما حنابله تنها نماز زلزله را مستحب مي دانند، و آنهم به دليل روايت ابن عباس، غير آنرا مشروع نميدانند. نگاه به: «كشاف القناع» (66/2).
و در كتاب **«التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد»** (318/3) چنين آمده: «.. و امام مالک و شافعي معتقد به خواندن نماز در وقت زلزله و تاريكي (در روز) و باد شديد نبودند، ولي گروهي از اهل علم از جمله امام احمد و اسحاق و ابوثور به نماز خواندن در اين مواقع معتقد بودند، و از ابن عباس روايت شده كه او در وقت زلزله نماز خوانده، و امام ابوحنيفه هم گفته: اگر كسي نماز بخواند خوب است، و اگر هم نخواند كدام ممانعتي ندارد.
و بعد مؤلف ادامه مي دهد: از پيامبر صلي الله عليه وسلم وارد نشده كه در عصر ايشان زلزله آمده باشد و سنتي در اين باره (يعني خواندن نماز در وقت زلزله) به صحت نرسيده، و اولين زلزله در عهد اسلام در زمان خلافت عمر رضي الله عنه بوده است.
حماد بن سلمه از قتاده از عبدالله بن حارث روايت مي كند كه در شهره بصره زمين لرزيد، ابن عباس گفت: والله نمي دانم زمين لرزيد يا زمين (زير پاي) من بود، لذا بلند شد و همراه مردم نماز كسوف خواند».
و اما امام نووي در (المجموع (61/5) مي گويد كه: امام شافعي معتقد بود كه نماز آيات را مي توان بصورت انفرادي در خانه و بدون جماعت خواند.
و شيخ الاسلام ابن تيميه معتقد بود كه خواندن نماز در وقت هر نشانه اي از آيات الهي مشروع است، مي گويد: «و نماز (به شيوه) كسوف براي هر آيتي مانند زلزله و غير آن خوانده مي شود، و اين قول ابوحنيفه و روايتي از احمد و محققين حنابله و ديگران است». (الفتاوي الكبري (358/5). و اما شيخ ابن عثيمين درباره خواندن نماز بغير از كسوف و خسوف مي گويد: علماء بر سه قول اختلاف نظر دارند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

قول اول: براي هيچ آيتي نماز خوانده نمي شود بجز براي زلزله.
و اين ها ميگويند: در زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم باد و طوفان و بارانهاي شديد وجود داشته ولي نمازي براي اين موارد نخواندند، اما براي زلزله به روايت ابن عباس و علي ابن ابيطالب رضي الله عنهم استناد مي كنند كه آنها در وقت زلزله نماز خواندند، پس حجت آنها عمل صحابي است.
قول دوم: تنها براي خورشيد و ماه نماز خوانده مي شود، چون پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا»**. يعني: «هرگاه خورشيد گرفتگي و ماه گرفتگي روي داد نماز بخوانيد». متفق عليه.
بجز اين دو براي هيچ آيتي از آيات تخويف (هولناک) نمازي خوانده نمي شود، و عمل ابن عباس اجتهاد شخصي ايشان بوده است.
قول سوم: براي هر آيت هولناكي نماز خوانده مي شود.
و دليل آنها چنين است:

1 - عموميت علت فرموده پيامبر صلي الله عليه وسلم: **«إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ، يُخَوِّفُ اللهُ بِهِمَا عِبَادَهُ»**. يعني: «همانا خورشيد و ماه دو نشانه از آيات الهي هستند، كه خداوند بوسيله آن دو بندگانش را ميترساند». مسلم (911).
و گفتند: هر آيتي كه در آن ترس و هراس باشد، مي توان براي آن نماز خواند.
2 - سختي و هراسي كه در بعضي آيات ايجاد مي شود از سختي كسوف بيشتر است.
3 - آنچه از عمل ابن عباس و علي رضي الله عنهم روايت شده، دلالت مي كند كه نماز تنها مختص كسوف نيست، و هر چيزي كه تخويف و هراس داشته باشد مي توان براي آن نماز خواند.
4 - و اگر در زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم باد و رعد و برق و مانند اينها بودند و نماز نخواندند، دليل بر خلاف گفته ما نيست؛ زيرا ممكن است آن باد معمولي باشد و مردم به شدت آن عادت گرفته باشند و براي آنها ترسناک نبوده باشد،.. درست است كه بعضي از رعد و برقها بسيار بزرگ و ترسناک است، ولي آيا رعد و برق زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم هم تا اين حد ترسناک بوده؟ چه كسي مي تواند ثابت كند كه اينگونه بوده؟
اين راي سوم راي برگزيده شيخ الاسلام ابن تيميه است كه راجح هم همين است».
(الشرح الممتع (193/5) با اختصار اندک و جزئي.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره العاديات

جزء – (30)

سوره العاديات مكي و (11) آيه است.

وجه تسميه:

اين سوره به جهت افتتاح آن با قسم حق تعالي به عاديات كه عبارت از «اسبان تيز رفتار مجاهدان« است، «عاديات» ناميده شد.

اين سوره که از جمله سوره های مکی میباشد دارای دو نام: «العاديات، و العاديات ضبحاً» می‌باشد. سوره‌ی عادیات به سورۀ عتاب یا گله و سرزنش هم معروف ومشهور است و الله این سوره را با قسم به یک حیوان شروع می‌کند و هدف، بیان ناسپاسی انسان است. این سوره پس از سوره‌ی عصر نازل شده است.

عادیات: جمع عادیه؛ وکلمه عادیه از ماده «عدو» است و به معنی دویدن. به اسب هم عادیه گویند. پس عادیات یعنی دوندگان یا هرچیزی که با سرعت مسیری را طی کند.

نام سوره ارتباط تنگاتنگی با محور سوره مبارکه دارد که همانا بحث از مجموعه نعمت‌هایی است که الله متعال در اختیار بندگانش گذاشته و یکی از آنها همین عادیات است که در حقیقت اگر شکر این نعمت‌ها به جای آورده شود، انسان به کمال می‌رسد و در صورت عدم شکر و ناسپاسی این نعمت‌ها، انسان دچار نقص و ضعف و عقب‌ماندگی خواهد شد.

زمان نزول سوره العاديات:

درمورد مکی یا مدنی بودن این سوره هم در بین علما ءاختلاف است. عبدالله بن مسعود (رض)، جابر (رض)، حسن بصری، عکرمه و عطاء می گویند که این سوره از جمله سوره های مکی است. انس بن مالک (رض) و قتاده می گویند که این سوره مدنی است. و از ابن عباس (رض) دو قول در این مورد نقل شده است. یکی آن که این سوره مکی است و دیگری آن که این سوره از جمله سوره های مدنی است. اما مضمون و سبک بیان سوره به روشنی گویای آن است که این سوره نه تنها مکی است، بلکه از سوره های نازل شده در دوران آغازین مکه است.

پیوند وارتباط سوره العاديات با سوره الزلزال:

الف: تناسب و علاقه میان «و أخرجت الأرض أثقالها» در سوره‌ی الزلزال و « إذا بعثر ما في القبور» در این سوره.

ب: پایان سوره‌ی پیشین به بیان خیر و شر اشاره کرد، این سوره نیز انسان را به خاطر ناسپاسی، انکار نعمت حق و ترجیح دادن دنیا بر آخرت نکوهش می کند. (تفسیرفرقان).

تعداد آيات، كلمات وحروف سوره:

سوره عاديات، داراي(1) ركوع، و (11) يازده آيات، و (40) چهل كلمه، و(170) يكصدو هفتاد حرف، و (78) هفتاد وهشت نقطه است.(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.).

پیش درآمد سوره العاديات:

ـ سوره‌ی عادیات درباره‌ی اسب‌های مجاهدان راه خدا صحبت می‌کند. آنگاه که بر دشمن

(c) ketabton.com: The Digital Library

حمله ویورش می‌برند و در موقع تاختن صدای شدیدی از آنها به گوش می‌رسد و بر اثر برخورد سم آنها با سنگ، جرقه‌های آتش از آن به پرواز درمی‌آید و گرد و خاک بلند می‌شود. سوره با قسم به اسب‌های یورشگران آغاز شده است و بدین ترتیب فضل و شرف آنها را در نزد الله متعال نمایان و بر ملا می‌کند. قسم خورده است که انسان در مقابل نعمت‌های الله ناسپاس است. عطایا و بذل و کرم او را انکار می‌کند. و با زبان حال و مقال این ناسپاسی و انکار را ابراز می‌دارد. و همچنین درباره‌ی طبیعت و سرشت انسان و عشق و علاقه‌ی شدیدش به مال بحث می‌کند و با بیان این که سرانجام انسان برای حساب و جزا به محضر خدا برمی‌گردد، سوره خاتمه می‌یابد و نشان می‌دهد در آخرت مال و مقام سودی ندارند و فقط عمل صالح سودبخش است.

اسباب نزول سوره مبارکه:

بزار، ابن ابی‌حاتم و حاکم از ابن‌عباس (رض) روایت کرده‌اند، رسول الله صلی الله علیه وسلم دسته‌ای از سواران سپاه اسلام را به یکی از میدان‌های جهاد فرستاد، یک ماه منتظر ماند ولی از آن‌ها خبری نرسید سپس این آیات:«وَٱلۡعَٰدِيَٰتِ ضَبۡحٗا ١ فَٱلۡمُورِيَٰتِ قَدۡحٗا ٢ فَٱلۡمُغِيرَٰتِ صُبۡحٗا ٣ فَأَثَرۡنَ بِهِۦ نَقۡعٗا ٤ فَوَسَطۡنَ بِهِۦ جَمۡعًا ٥ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لِرَبِّهِۦ لَكَنُودٞ ٦ وَإِنَّهُۥ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٞ ٧ وَإِنَّهُۥ لِحُبِّ ٱلۡخَيۡرِ لَشَدِيدٌ ٨ ۞أَفَلَا يَعۡلَمُ إِذَا بُعۡثِرَ مَا فِي ٱلۡقُبُورِ ٩ وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ ١٠ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّخَبِيرُۢ ١١» نازل گردید.(بزار در مسند 82/3 شماره 2291 «کشف »، وواحدی در (اسباب النزول: صفحه 305)، ودارقطنی در (الأفراد: 236/3) شماره 2525 ـ اطراف الغرائب) تخریج نموده اند؛ وهمان گونه که سیوطی در (الدر المنثور (599/8) آورده است. ابن منذر وابن ابی حاتم وابن مردویه در تفسیر شان از طریق «احمد بن عبده الضبی عن حفص بن جمیع ثنا سماک عن عکرمةعن ابن عباس » آن را نقل نموده اند. حکم سند: ضعیف؛ (حفص بن جمیع ضعیف است. علت دیگری نیز برای ضعف این حدیث وجود دارد:روایت سماک از عکرمة مضطرب است.

محتوای سوره العادیات:

اگر به محتوا این سوره دقت بعمل اید، دیده مي شود که، در آغاز سوگندهاي بیدار کننده اي را ذکر مي کند،وبعد از آن سخن از پاره اي از ضعفهاي نوع انسان همچون کفر و دنیا پرستي به میان مي آورد و سرانجام با اشاره کوتاه وگویائي به مسأله معاد واحاطة علمي خداوند به بندگان،سوره را پایان مي دهد.

تقسیم بندی آیات متبرکه سوره:

در 5 آیه اول این سوره اشاره به نعمت بزرگی است که الله متعال به انسان‌ها داده و انتظار می‌رود انسان، شاکرِ این نعمت‌ها باشد اما واقعیت این است که انسان تابع شهوات و میل و آرزوهای خود است و در این راستا گام برنمی‌دارد و به جای شکر، کفر و ناسپاسی را پیش می‌گیرد.

آیه ی 6 جوابی است برای 5 آیه‌ی اول که الله نعمت‌هایی را به بنده داده و انتظار می‌رود، بنده شکرگزار باشد اما این‌چنین نیست.

و از آیه ی 9 تا آخر سوره اشاره‌ای است به زنده‌شدن انسان‌ها پس از مرگ و بر ملاشدن آن چیزهایی که پنهان می‌کردند و به جزا و سزای اعمال رسیدن انسان‌ها است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة العاديات

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشاينده ومهربان

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (1) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (2) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (3) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا (4) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (5) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (6) وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ (7) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (8) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (9) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (10) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (11)

ترجمه مؤجز:

«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا » (1) قسم به اسب هاي دونده كه نفس زنان (به سوي ميدان جهاد) پيش ميرفتند. (1)

«فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» (2) وقسم به اسب‌هايي كه (در اثر اصطكاك سم شان با سنگ ها) جرقهٔ (آتش) ايجاد كردند. (2)

«فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» (3) باز قسم به اسب هاي كه در صبحگاهان (بر دشمن) حمله برند.(3)

«فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا» (4) پس در آن هنگام گرد و غبار بر انگيخته ميشود. (4)

«فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» (5) آنگاه به ميان جمع (سپاه دشمن) در آيند، (و آن ها را محاصره كنند). (5)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (6) محققاً انسان در برابر (نعمت هاي) پروردگارش بسيار ناسپاس است. (6)

«وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ» (7) و بي گمان او بر اين (ناسپاسي) گواه است. (7)

«وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (8) و همانا او علاقهٔ فراوان و شديدي به مال دارد. (8)

«أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ» (9) آيا او نمي‌داند كه چون آنچه در گورهاست، (همه زنده و) برانگيخته شوند؟ (9)

«وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ» (10) وآنچه در سينه هاست (همه) آشكار گردد. (10)

«إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ» (11) يقيناً در آن روز پروردگارشان به (وضع و حال) آن‌ها كاملاً آگاه است. (11)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْعَادِيَاتِ»: جمع عَادِيَة، اسبان تازنده. مراد هر مركب و وسيله‌اي است كه در راه الله و براي اجرا فرمان اوموردااستفاده قرار گيرد. يعنى«اسبان غازيان كه به سرعت مى دوند.»

«ضَبْحاً»: صداي نفَس اسبان به هنگام دويدن. «الْمُورِيَاتِ»: جمع مُورِيَة، آتش آفروزندگان با چخماق. مراد توليدكنندگان جرقّه ها است.

«قَدْحاً»: زدن سنگ چخماق به يكديگر براي توليد جرقّه. در اينجا به معني اسم فاعل يعني (قَادِحَات) و حال است. مراد زنندگان سمهاي پا بر سنگ هاي زمين است.

«الْمُغِيرَاتِ»: جمع مُغيرَة، يورش برندگان. هجوم‌كنندگان. مغيرات: از مادهٔ اغاره است، به معنى فرود آمدن چيزى از بلندى به پستى، بنابراين اغاره يعنى حمله كردن.

«صُبْحاً»: بامدادان.مفعولٌ فيه است. آن را در معني اسم فاعل، يعني (مُصْبِحَات) نيز دانسته و حال بشمار آورده‌اند. صبح: وقتى آفتاب بالا مى‌آيد و نورش همه جا را فرا مى گيرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أَثَرْنَ»: برانگیختند. برپا کردند. باب افعال و از مصدر (إثارَة) و از ماده (ثور) است (مراجعه شود سوره: بقره / 71، سوره روم / 9 و 48، سوره فاطر / 9).
«وَسَطْنَ»: به وسط رفتند. به میانه دویدند.
«الإِنسَانَ»: مراد انساني است كه در پرتو معارف الهي تربيت نيافته است و تعليمات انبياء بر دلش نتافته است، و خويشتن را تسليم غرائز و شهوات سركش نموده است.
«لكنود»: از مادهی «كَنَدَ» يعنی بیخير شد، از خير محروم شد، كنود صيغهی مبالغه است، يعنی بسيار ناسپاس. حق ناشناس و بیخير.«بُعْثِرَ»: بيرون آورده شد و زنده گرديد (سوره: انفطار / 4). «حُصِّلَ»: به دست آورده شد. جمع گرديد. خبير: آگاه. (بنقل: تفسير نور)

تفسیر مؤجز

خوانندگان گرامی!
آیات متبرکه سوره هذا در باره: انسان منکر نعمت الله، بسیار مال دوست و اینکه نسبت به آخرت سهل انگار است؛ بحث بعمل آمده است.

«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً» (1):

(قسم به تند دونده كه نفس زنان (به سوي ميدان جهاد) پيش مي‌رفتند!). يعني همين دوندگان اند كه با دوش تند وتيز خود صداي خشني از سينه هاي شان بيرون ميدهند كه دال بر شدت دوش آنها ست و همينها اند كه چون سم شان با سنگي اصابت ميكند، جرقه هاي آتش مي افروزد وهمينها اند كه براي غارت صبحگان، بكار گرفته شده اند، وهمين ها اند كه در اثناي دوش تند وتيز شان گرد وغبار بر انگيخته اند وهمينها كه در صف مقابل رخنه نموده شق اجرا كرده اند.
ابن عباس (رض) فرموده است: اسب وقتی بدود، صدای اح، اح از آن شنیده می‌شود که آن را «ضبح» می‌گویند.
مفسرابو سعود فرموده است: الله متعال به اسب مجاهدین قسم خورده است که به طرف دشمن می‌تازند و صدای دماغ و بینی آنها به تندی به گوش می‌رسد.(ابو سعود ۲۸۰/۴.).
طبق نظر علما، «عادیات» به دو معنی است:
1 - شتر.
2 - اسب‌های در حال دویدن.
مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: الفاظ آیه به این مطلب تصریح نکرده اند که مراد از دوندگان اسب ها هستند، بلکه تنها والعادیات (سوگند به دوندگان) فرموده است. به همین دلیل میان مفسران اختلاف شده است که از دوندگان مراد چه چیزهایی هستند. گروهی از صحابه و تابعان به این سو گرایش پیدا کرده اند که مراد از آن اسب ها هستند و گروهی دیگر گفته است که مراد از آن شترها هستند. اما از آنجایی که صدای بخصوص زمان دویدنی که به آن «صبح» می گویند تنها در نتیجه ی به شدت نفس کشیدن اسب ها بیرون می آید و آیه های بعدی که در آنها از جهاندن آتش، برانگیزاندن گرد و خاک و تاخت و تاز صبح گاهان سخن به میان آمده است، تنها بر اسب ها صادق می آیند، به همین دلیل بیشتر محققان از آن اسب را مراد گرفته اند. ابن جریر می گوید: «از میان این دو قول همین قول قابل ترجیح است که مراد از دوندگان اسب ها هستند، چراکه شتر ضبح نمی کند، بلکه این تنها اسب است که ضبح می کند و خدای بلندمرتبه هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرموده است سوگند به دوندگانی که ضبح می کنند.» امام رازی می گوید که الفاظ این آیه فریاد می زنند که مراد از آن اسب ها هستند، چراکه صدای ضبح جز از اسب بیرون نمی آید و عمل جهاندن آتش از هیچ دویدنی جز برخورد سم ها برسنگ ها انجام نمی گیرد و همچنین یورش بردن به هنگام صبح نسبت به هر جانور دیگری به وسیله ی اسب ها آسان تر انجام می گیرد.» (تفهیم القرآن)

قسم های قرآني:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل در چهل و چهار سوره، درضمن صد و چهار آیه، صد و هجده مورد قسم یاد گردیده است.

در سی و سه سوره قرآن، نود و پنج مورد سوگند های آفریدگار جهان است که در بیست و سه سوره آغاز سوره با سوگند میباشد، و دو مورد سوگند هائی است که از زبان رسول الله صلي الله عليه وسلم در اثبات وقوع روز قیامت و محاسبه اعمال و جزاء در آن روز آمده، چهار مورد قسمی است که از برادران حضرت یوسف(ع) آمده است و یک مورد، سوگندی است که ساحران برای فرعون یاد کرده اند که بر موسی غالب خواهند شد. و یک مورد نیز سوگندی است که شیطان در اغواء بندگان غیر مخلص یاد کرده و پانزده مورد نیز مربوط به مشرکین و منافقین و منکرین روز قیامت میباشد. (تفسیر کبیر صفحه 23 و 24) سوگند (sawgand) در اصل «سوکنته (Saokenta) » به معنی گوگرد و سوگند خوردن به معنی خوردن گوگرد است که نوعی آزمایش برای تشخیص گناهکار از بی گناه بوده، در قدیم مقداری آب آمیخته به گوگرد را به متهم می‌خورانیدند و از تأثیر آن در وجود وی گناهکار بودن یا بی گناه بودن او را تعیین می‌کردند، بعدها به معنی قسم بکار رفته است. (فرهنگ عمید، جلد 2، صفحه 1485)

قسم که اقرار و اعترافی است که شخص بر روی شرف و ناموس خود می‌کند و خدا، یا بزرگی را شاهد گیرد، مانند قسم. (فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، جلد 2، صفحه 1956)

کلمه **«قسم»** در زبان عربی و تمام اشتقاقات آن مترادف کلمه **«سوگند»** در زبان فارسی است و قسم را از این جهت قسم گفته اند که کلام را دو قسم کرده قسم صواب و صحیح را از قسم خطا و اشتباه بیرون میبرد. و در اصطلاح قسم جمله‌ای است که بواسطه آن جمله دیگری تأکید میشود. (مغنی اللبیب ابن هشام، صفحه 56)

شیخ محمد عبده در مورد قسم هاي قرآني ميفرمايد: «وقتی به همه چیزهائی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته دقت می‌کنی می‌بینی که بعضی از مردم آن را انکار میکرده اند و یا در اثر بی اطلاعی از فایده‌اش مورد تحقیر قرار می‌دادند و خلاصه آنکه از حکمت در آفرینش آنها غافل بوده‌اند که این سوگند ها به همه آنها پاسخ داده و مردم را از شک و تردید وهم و غفلت بیرون آورده و موفقیت هر کدام از موجودات را به درستی نشان داده و حقایق امور را آشکار ساخته است»

برای تعظیم و تکریم اعمال خیر و شایسته تا مردم به انجام آنها تشویق و ترغیب شوند، مانند از جمله قسم **«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً»** (قسم به اسبان تازنده اي كه نَفَس زنان پيش ميروند!).

از جانب دیگر، سوگند های قرآن عالی‌ترین وسیله جهت گرایش افکار انسان به تحقیق در ژرفای مسائل و موجودات جهان است تا از رهگذر این کوشش ها و دقت ها درهای علوم و دانشها را بسوی جامعه انسانی بگشایند. و بقول طنطاوی «سوگند های قرآن کلید دانشها

(c) ketabton.com: The Digital Library

است) (الجواهر طنطاوی، جلد 25، صفحه 258 به نقل از سوگند های قرآن ابوالقاسم رزاقی)

«فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً» (2):

پس قسم باسپان آتش برآورنده از نعل، به اسپانی که از تیزگامی و شدّت سرعت در دویدن با سُم‌های خود آتش افروزی می‌کنند؛ یعنی با قدم‌های خویش شرر می پراکنند.

الفاظ جهاندن آتش بر این امر دلالت دارند که این اسب ها به هنگام شب می دوند، چراکه تنها در تاریکی شب است که شراره های جهنده در اثر برخورد سم ها و نعل های آن ها با سنگ ها قابل رؤیت هستند. (تفهیم اقرآن)

«فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً» (3):

(پس به غارتگران صبحگا هان، که در صبحگاهان (بر دشمن) حمله ویورش برند).

مفسرآلوسی فرموده است: این امر در حملات چیزی عادی می‌باشد. آنها شب هنگام حمله می کردند تا دشمن درنیابد، وصبحگان حمله را آغاز می‌کردند، تا ببینند چه می‌آورند و چه به جا می‌گذارند.(روح المعانی ۲۱۵/۳۰.).

«فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً» (4):

(پس در آن هنگام گرد و غبار بر انگیزند.). یعنی با دویدن خویش غبارها را می‌پراکنند و با تیزگامی خاک‌ها را به هوا می‌پاشند؛ از آن‌رو که سرعت زیاد دارند و قدم‌های خود را با قوّت به زمین می کوبند.

«فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً» (5):

(آنگاه به میان جمع (سپاه دشمن) در آیند، (و آن‌ها را محاصره کننده) یعنی دشمن را چنان غافلگیر کنید که ناگاه در وسط آنان باشید تا فرصت مقابله با شما را نداشته باشند.

خدای سبحان وتعالی به این سه امر قسم یاد کرده است، تا مقام و منزلت اسبان مجاهدین را نشان دهد که به سرعت بر دشمنان الله یورش می‌برند، و شراره‌های آتش از سم آنها می‌جهد و در صبحاگان به دشمن حمله می‌کنند، و گرد و غبار بلند می‌شود، و در قلب نیروهای دشمن جا می‌گیرند و آن را پریشان و آشفته می سازند.

الله متعال بعد از ذکر مشخصات این اسب‌ها در میدان جنگ، انسان را سرزنش می‌کند که ای انسان! تو ناسپاس هستی و نعمت‌های بی‌شمار الله را شکرگزاری نمی‌کنی.

«إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (6):

(محققاً انسان در برابر (نعمت هاي) پروردگارش بسیار ناسپاس است). از احسان الهی چشم‌پوشی می‌نماید و به بخشش‌های مولایش کفران می‌کند؛ یعنی شکرش ناچیز یا معدوم است.درحالی‌که الله متعال شکر نعمت را از او می‌خواهد.

«کنود»:

کنود: کسی است که بسیار انکارگر و کفران‌کننده نعمت باشد. حضرت حسن بصري در معناي کنود ميفرمايد: کنود عبارت از شخصي است که مصايب را به ياد آورده ونعمت ها را فراموش مي کند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی منکر نعمت‌های الله متعال می‌باشد. و حسن می فرماید: یعنی سختی را به یاد می‌آورد و نعمت‌ها را فراموش می‌کند.(تفسیرقرطبی ۱۶۰/۲۰.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابوبکر واسطي فرموده است: کسي که نعمت هاي الله را در نافرماني او صرف کند، کنود است. به همین طور ابو عبیده گفته است که کنود عبارت از قلیل الخیر است و هکذا ارض الکنود عبارت از زمین است که هیچ چیزي را زرع نمیکند (تفسیر مظهري جلد 7 صفحه 467) ترمذي فرموده است کسي که به نعمت بنگرد و به منعم نعمت دهنده ننگرد او کنود است، ما حصل این قول ناسپاس است.که در فوق این کلمه ناسپاس ترجمه شد.
در آیه مبارکه:«وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً»ملاحظه نمودیم که: جهاد و دفاع به قدری دارای ارزش است که الله سبحان وتعالی به نفس اسب‌های زیر پای جهادگران قسم یاد می‌کند. در آیه مبارکه در یافتیم که اسبان در راه الله می‌دوند، ولی انسان در برابر اطاعت از امر پروردگار وپیامبر صلی الله علیه وسلم ازخود سرسختی وبغاوت نشان میدهد.

«وَإِنَّهُ عَلَى ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» (7):

(و همانا خود انسان نیز بر این گواه است). یعنی وجدان انسان آگاه است؛ حتی در مواردی که عذر و بهانه می‌آورد خود می‌داند که چه کاره است.
«شهید»: از ماده ی شَهِدَ یعنی کسی که حاضر و ناظر بر انجام کاری و یا چیزی است، ازماده‌ی شهد.
نظر علما در مورد کلمه «لَشَهِيدٌ»:

1 - انسان خود شاهد بر کمکاری خود است که شکر نمی کند.
2 - الله می‌داند که بندگانش شکرگزار نیستند.

الله متعال اعلام می‌کند که او آگاه است که چه در روان انسان است و به آن گواه می‌باشد. همان‌گونه که انسان نسبت به اعمال و اقوال و کردار خود گواه است بر کفران نعمت و انکار نعمت و انکار موهبت‌های الهی نیز گواه است.
یعنی: انسان بر ناسپاسی خود گواه است وبه زبان حال یا قال این گواهی را علیه خود می‌دهد، از آن رو که اثر این ناسپاسی بر وی آشکار و هویداست. اما قتاده و سفیان ثوری می‌گویند: «معنی این است که: الله متعال بر این ناسپاسی گواه می‌باشد».

«وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (8):

(و همانا او علاقۀ فراوان و شدیدي و بیش از حدبه مال دارد). و به جمع و اندوخته کردن آن علاقه‌مند است،به متاع دنیا دل بسته، دوست‌دار دارایی وعاشق دنیاست وبر جمع‌آوری ثروت حریص است، بالعکس اشتیاقش به عبادت و علاقه‌اش به سپاسگزاری نعمت‌ها سخت ضعیف و اندک است.
و این مورد دیگر قسم الله است و توصیف دیگر «انسان کنود» است، یعنی چنین انسانی سخت مال دوست و بخیل است و نفقه، زکات و صدقه نمی‌دهد و حق مال را ادا نمی‌کند. هیچ خیری، نه مالی و نه اخلاقی به کسی نمی رساند.
الله متعال مال را به «خیر» نام برده، به عنوان تسمیه‌ی عرفی که در میان مردم چنین متعارف است که مال «خیر» است، یعنی به وسیله‌ی آن، انسان به خیر و نیکی فراوان نایل می‌آید اگر آن را در مسیر رضای پروردگار هزینه و انفاق کند.
قابل یادآوری است که: در این هیچ جای شکی نیست که:علاقه به مال، امری فطری در انسانها است، ولی آنچه مذموم است علاقه افراطی وبیش از حد است که انسان از یك سو دست به هر نوع درآمد وکسب مال می‌زند و از سوی دیگر حقوق واجب الهی را در آن ادا نمی نماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسران در معنی این آیه دو رأی ونظر را ارایه داشته اند: اول اینکه انسان بسیار مال دوست است، دوم اینکه او به سبب مال‌دوستی حریص و بخیل می‌باشد. مفسر ابن کثیر می فرماید: «هر دو معنی صحیح است». بنابراین، معنای جمع کننده هردو وجه این است: انسان در مال‌دوستی زیاده رو و در طلب آن به گونه ای سخت کوش و در تک و دو می‌باشد که در پی اندوختن آن دست از پا نمی شناسد.

در آیات متذکره هشت گانه فوق الذکر نقاط ذیل را میتوان برجسته ساخت:

- پنج قسم به حرف (ف) با هم مرتبط شده که نشان مي دهد همه از جنس واحد و يكسان اند. يعني همين دوندگان اند كه با دوش تند وتيز خود صداي خشني از سينه هاي شان بيرون ميدهند كه دال بر شدت دوش آنها ست و همين ها اند كه چون سم شان باسنگي اصابت ميكند، جرقه هاي آتش مي افرزوند و همين ها اند كه براي غارت صبحگاهان، بكار گرفته شده اند و همين ها اند كه در اثناي دوش تند و تيز شان، گرد وغبار بر انگيخته اند و همين ها اند كه در صف مقابل رخنه نموده شق اجرا كرده اند.

  از چگونگي بيان بوضوح معلوم مي شود كه هدف از اين دوندگان تند وتيز به نزد برخي از مفسرين فقط اسپ هاي مي باشد، واستدلال مي اورند كه اين صفات بر هيچ دوندگان ديگري جز اسپ ها صدق نمي كند.ولي برخي ديگري از مفسرين بدين عقيده اند كه هدف از آن حملات نا بهنگام عرب ها در زمان جاهليت است كه انجام ميدادند.
- جواب قسم ها فوق اين است « بي گمان كه انسان در برابر پروردگارش خيلي ناسپاس است؟ (براي تفصيل مراجعه شود: تفسير جلوه هاي از اسرار قرآن. حكمتيار)

در قرآن عظيم الشان در بسياري از آيات صفات برخي از بندگان ناسپاس را بيان ميكند كه در هنگام مصيبت به ياد الله مشغول مي گردد، وبه الله روي ميآورد، ولي هنگام رفاه و نعمت و يا پس از رفع مصيبت از الله روي ميگردانند، واورا به فراموشي مي سپارند. قرآن عظيم الشان در (آيات 63 - 64 سوره الانعام) ميفرمايد: «قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ» (بگو: «چه كسي شما را از تاريكي هاي خشكي و دريا رهايي مي بخشد؟ درحالي كه او را با حالت تضرع (و آشكارا) و در پنهاني ميخوانيد؛ (و مي‌گوييد:) اگر از اين (خطرات و ظلمتها) ما را رهايي مي بخشد، از شكرگزاران خواهيم بود * بگو: «خداوند شما را از اينها، و از هر مشكل و ناراحتي، نجات مي دهد؛ باز هم شما براي او شريک قرار مي دهيد! (و راه كفر ميپوييد). همچنان ميفرمايد: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » ﴿سوره يونس: 12﴾ (هنگامي كه به انسان زيان (و ناراحتي) رسد، ما را (در هر حال:) در حالي كه به پهلو خوابيده، يا نشسته، يا ايستاده است، ميخواند؛ امّا هنگامي كه ناراحتي را از او برطرف ساختيم، چنان ميرود كه گويي هرگز ما را براي حل مشكلي كه به او رسيده بود، نخوانده است! اين گونه براي اسرافكاران، اعمالشان زينت داده شده است (كه زشتي اين عمل را درک نمي‌كنند!).
- «فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (سوره الفجر: 16-15) (امّا انسان هنگامي كه پروردگارش او را براي آزمايش، اكرام مي‌كند و نعمت مي بخشد (مغرور ميشود و)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميگويد پروردگارم مرا گرامي داشته است * و امّا هنگامي كه براي امتحان، روزيش را بر او تنگ مي‌گيرد (مأيوس مي‌شود و) مي‌گويد پروردگارم مرا خوار كرده است).

- «فَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (سوره الزمر: 49) (هنگامي كه انسان را زياني رسد، ما را (براي حلّ مشكلش) مي‌خواند؛ سپس هنگامي كه از جانب خود به او نعمتي دهيم، ميگويد: «اين نعمت را بخاطر كارداني خودم به من داده‌اند»؛ ولي اين وسيله آزمايش (آنها) است، امّا بيشترشان نميدانند)
- «وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَّهُم مُّعْرِضُونَ» (سوره التوبة: 76-75).

(بعضي از آنها با خدا پيمان بسته بودند كه: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزي دهد، قطعاً صدقه خواهيم داد و از صالحان (و شاكران) خواهيم بود * امّا هنگامي كه خدا از فضل خود به آنها بخشيد، بخل ورزيدند و سرپيچي كردند و روي برتافتند).

پروردگار با عظمت به همچو اشخاص ناسپاس وكافربا تمام صراحت مي فرمايد: كه روز باپرس آمدني است، قيامت بر پا خواهد شد وآنچه در قبر ها خفته اند، بر انگيخته خواهند شد وبه آنچه در سينه ها ست، رسيدگي خواهد شد، اينها در برابر پروردگارش خواهد ايستاد، وخواهد دانست كه پرورگارش آنروزي، بيش از هر كس ديگري، از حال او باخبرتر است، ميداند چه ناسپاسي كرده است، وميداند كه مستحق چه پاداشيست.

- «وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِن بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِندَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ» (سوره فصلت: 50). (و هرگاه او را رحمتي از سوي خود بعد از ناراحتي كه به او رسيده بچشانيم ميگويد: «اين بخاطر شايستگي و استحقاق من بوده، و گمان نميكنم قيامت برپاشود؛ و (بفرض كه قيامتي باشد،) هرگاه بسوي پروردگارم بازگردانده شوم، براي من نزد او پاداشهاي نيک است. ما كافران را از اعمالي كه انجام داده‌اند (بزودي) آگاه خواهيم كرد و از عذاب شديد به آنها مي‌چشانيم).

«أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ» (9):

(آيا او [انسان فريفته به دنيا] نمي‌داند كه چون آنچه در گورهاست، [همه براى حساب و جزا زنده و] برانگيخته شوند؟)

«إِذَا بُعْثِرَ»: «برانگيخته و از گورها بيرون آورده شوند.»

آيا اين انسان ناسپاس و دل‌باختهٔ مال و ثروت، نميداند كه: زمانى هم آمدنى است كه: قبرها شكافته مى‌شود و صاحبان اين قبور از قعرقبرها بيرون آورده مى‌شوند، آنجا كه به قول خودشان در خواب ناز فرو رفتند، در سوره يس آيه‌ى 52 مى‌فرمايد: «قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَا مَنۢ بَعَثَنَا مِن مَّرۡقَدِنَا» وقتى آنها را زنده مى‌كند، مى‌گويند: واى بر ما چه كسى ما را از اين خواب خوش بيدار كرد؟ يک‌باره به يادشان مى‌آيد كه در دنيا چنين وعده‌اى داده شده بود: «هَٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَصَدَقَ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ٥٢» اين وعده‌اى بود كه الله داده بود و پيامبران همه راست گفتند.

واقعيت امر اينست كه: ياد قيامت، عامل هشدار به ناسپاسان و مال پرستان است.

«وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ» (10):

(و اسرار و رازهايى را كه درضمير ها وخاطر ها پنهان داشته شده‌اند، نمايان و آشكار

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌شود و رازها کشف می‌گردد.) یعنی روز قیامت اسرار درونی کشف وحسابرسی میشود.
« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ 9 سوره طارق) آن روز که رازها [همه] فاش شود، اینجاست که:«فَتَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلْكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحْصَىٰهَا»(الکهف:49) «آنگاه گناهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن [نامه] است ترسان و نگرانند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ [گفتار و رفتارِ] کوچک و بزرگی را رها نکرده است، مگر اینکه آن را در شمار آورده است؟»
روزی که کتاب و دوسیه اعمال را برای او بیرون می‌آوریم که کاملاً باز شده است، یعنی هیچ چیزی از او پنهان نیست و همه چیزش آشکار است و به او گفته می‌شود: خودت پرونده‌ی اعمالت را بخوان: «وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كِتَٰبًا يَلْقَىٰهُ مَنشُورًا ١٣ ٱقْرَأْ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ»(الإسراء: 13-14) «و [سرنوشتِ] رفتار هر انسانی را [تا لحظهٔ حسابرسی] در گردنش بسته‌ایم و روز قیامت نوشته‌ای برایش بیرون می‌آوریم که آن را گشوده می‌بیند. [به او می‌گوییم:] نامه‌ات را بخوان. کافی است که امروز خود حسابگرِ خویش باشی». هرچه خودت بگویی. اینجا دیگر نمی‌تواند چیزی را مخفی کند، مانند دنیا نیست، زبانش چیزی بگوید، چشمش چیزی ببیند و گوشش چیز دیگری بشنود و دلش هم چیز دیگر. وضعیت انسان‌های امروزی این‌گونه است، برای همین است که آرامش ندارند. چون در هر وضعیت و شرایطی هویت و شخصیت متفاوتی پیدا می‌کنند، کاملاً لرزان، مشوش و پریشان هستند.

«إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ» (11):

(یقیناً در آن روز پروردگارشان به (وضع و حال) آن ها کاملاً آگاه است.). [و چیزی از امر بندگانش بر او پوشیده نیست و آنان را با توجه به اعمال‌شان پاداش می‌دهد]». الله سبحان وتعالی بر افکار و اعمال ما آگاهی کامل دارد.
(«خبیر» به معنای آگاهی از ظاهر و باطن است). خداوند متعال در دنیا نیز به امور مردم آگاه است، امّا در قیامت، این خبیر بودن برای همه ظاهر می‌شود. چون الله متعال خبیر است، حسابرسی او نیز دقیق است.
انسان باید بداند که همچو روز باپرس و محاکمه و محاسبه حتماً آمدني است،که اسرار دل ها وعزایم پنهان در سینه بر ملا مي شود، اگر او بر ناسپاس اي خویش اعتراف نکند، وتجدید نظر ننماید، ودر پي جبران نرود، در روز قیامت با پروردگار علیم واگاهي مواجه خواهد شد.

ترس و خوف از الله:

در بدو باید گفت که ما چرا از الله مهربان خویش بترسیم؟ الله کمال و جمال مطلق و شایسته ترین موجودي است که انسان باید به او محبت بورزد، و او را دوست داشته باشد.
منشأ و سرچشمه ترس انسان از الله را مي توان دردو چیز خلاصه نمود:

1 - گاهي ترس انسان به خاطر وظایف و مسئولیت هایي است که بر دوش دارد و ممکن است در انجام آن کوتاهي نماید، در نتیجه در محکمه عدل الهي نتواند از عهده جواب آن برآید و به خاطر کوتاهي در انجام وظیفه و یا عدم رعایت حقوق دیگران مجازات شود و یا مقامش نزد محبوب کم گردد. ترس از گناهان خود است.
2 - گاهي ترس به خاطر درك عظمت مقام، و توجه به وجود بي انتها و پرمهابت پروردگار است. گاه مي شود انسان به دیدن شخص بزرگي که از هر نظر شایسته

(c) ketabton.com: The Digital Library

عنوان عظمت است مي رود. ديدار كننده گاهي چنان تحت تأثير مقام پرعظمت او قرار ميگيرد كه احساس وحشت درون قلب خويش مي‌نمايد، تا آن جا كه به هنگام سخن گفتن لكنت زبان پيدا ميكند، حتي گاهي حرف خود را فراموش مي‌كند، هر چند آن شخص بزرگ نهايت محبت و علاقه را به او و همه دارد، و كار خلافي نيز از اين شخص سرنزده است. اين نوع ترس بازتاب و عكس‌العمل درك عظمت است. اين حالت جز براي كساني كه واقف به عظمت ذات پاك و مقام كبريايي پروردگارند و لذت قرب او را چشيده‌اند، حاصل نمي‌شود. قرآن مجيد اين حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه دانسته: **«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاؤُا»** (سوره فاطر آيه 28)؛ از ميان بندگان خدا تنها دانشمندان از او خشيت دارند». اين نوع ترس مولود سير آفاقي و نفساني و آگاهي از علم و قدرت و حكمت پروردگار است.

ترس از الله چه به معناي اول و چه به معناي دوم باشد مهم ترين عامل ذكر و توجه مطلق نسبت به خداوند و دستور و جايگاه او و امور مرتبط با اين حقايق در وجود انسان است.

به همين جهت مقام خشيت و خوف الهي يكي از ارزشمندترين جلوه هاي مقابله با غفلت ها و انحرافات و لغزش هاي دنيوي است. در عين حال خوف و خشيت به همراه درك حقيقت آن، لذتي دروني و معنوي را در وجود انسان متجلي مي سازد. لذت همراه با اين ترس همانند لذت حضور در برابر بزرگ ترين شخصيت عالم است كه در عين فشار،مقام حضور و اضطراب ناشي از آن هيچ گاه از ياد فرد خارج نشده، همواره به عنوان زيباترين لحظه زندگي او به ياد خواهد ماند؛ نه تنها خوف وخشيت مذموم و ناراحت كننده و نشان سرخوردگي و دوري نيست بلكه عامل نزديكي، محبت بيشتر و تضمين كننده سعادت و رستگاري در آخرت و نجات از هراس آينده نزديك است. اگر انساني در مقابل عظمت و بزرگي خدا از يك سو و كوتاهي‌ها و گناهان خود از سوي ديگر، به خشيت الهي نرسيد و خضوع و خوف به معناي درست كلمه در وجود او حاكم نشد، به دنبال برطرف كردن كاستي ها و توبه نخواهد رفت. در قيامت در شرايطي نابسامان و بسيار خوفناك قرار خواهد گرفت كه هول و هراس آن هزاران بار بيش از خوف و خشيت در برابر خداوند است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره القارعه

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 11 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با کلمه «قارعه» که ایجادگر ترس و هراس است، «قارعه» نام گرفت. باید گفت که: نام سوره با محوری که این سوره تعقیب می‌کند، ارتباطی تنگاتنگ دارد. شایان ذکر است که قارعه یکي از نام هاي روز قیامت است، مانند «الحاقه»، «الصافه»، «الغاشیه» و مانند اینها. این سوره، پس از سوره‌ی قریش نازل شده.

«قارعه» از ماده‌ی قَرع و یا قُرع به معنای کوفتن؛ قارع یعنی کوبنده مِقرَع یعنی چکش و یا وسیله‌ی کوبیدن؛گرفته شده است. و در اینجا قارعه اشاره به قیامت است، چون با آمدنش وضعیت کنونی را درهم می‌کوبد.

محوری کلی سوره «قارعه»:

محور اساسی وکلی این سوره مبارکه در حقیقت، متوجه‌ساختن انسان‌ها به این حادثه‌ی هولناک و رهانیدن آنها از بی‌تفاوتی و عدم احساس مسئولیت و اصلاح بینش در رابطه با مساله‌ی قیامت و نهایتاً تقسیم‌بندی انسان‌ها بر حسب ایمان‌شان به قیامت و حوادث قیامت است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوریکه گفته آمدیم؛ «سورة القارعه» مکي است، داراي (1) رکوع، (11) یازده آیات، (35) سي وپنج کلمه، (160) یکصدو وشصت حرف، و(88) هشتادوهشت نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

پیوند وارتباط سوره القارعه با سوره العادیات:

پایان سوره‌ی «العادیات» به وصف قیامت اشاره فرموده است.(ازجمله: آیات 9 الی 11)؛ اما سوره «القارعه» بصورت کل از روز رستاخیز و کوبندگی اش سخن بحث بعمل آورده است.

محتوای و فضیلت سوره قارعه:

از مضمؤن ومحتوي واسلوب ادبي این سوره به وضاحت معلوم مي شود که از جمله سوره هاي دوران ابتدایي مکه مي باشد، در این سوره مراحل ابتدایي وبعدي قیامت را با الفاظ کوتاه ولي جامع وآهنگدار خود به نحوي بیان میدارد که همه صحنه هاي هیبتناک آن در برابر دیده ها مجسم مي شوند، قیامت را بنام «القارعه» یاد مي کند که کوبیده شدن همه چیز و تصادم میان آنها، توام با صداي هیبتناک را مي کند، در روزیکه نظام موجود هستي متلاشي مي شود، اجرام سماوي از مدار هاي خود فرار نموده با هم دیگر تصادم مي کند، کوه ها از جا مي جنبند، با همدیگر کوبیده مي شوند، چون پشم حلاجي شده رنگین وپا شان در فضا پراگنده مي شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صداي هيبتناک ورعب آور تصادم اجرام واجسام بزرگ فضا وروي زمين، در همه جا طنين انداز بوده، انسانها در آن روز چون پرونه ها و يا ملخ هاي ريز بهر سوي هيبت زده وهراسان پرگنده شوند، سپس مر حله بعدي قيامت ترسيم مي کند که در آن سر نوشت هر کسي با توجه به «ثقل» و «وزن» عملش رقم مي خورد، اگر عملش ار جمند بود، وزن سنگيني داشت، شايستگي در آن سراغ شد، گرانمايه وارزشي بود، به زندگي رضايت بخشي نايل مي شود، ولي اگر عملش سبک، پوچ وپوک، بي ارزش وبي محتوي بود، آتش گرم دوزخ او را در آغوش خود بگيرد وپاداش عملش گودال آتشين دوزخ باشد.

سوره مبارکه قارعه با يادآوري ويژگي در هم کوبندگي روز قيامت به اين حقيقت مهم اشاره مي‌کند که با وقوع قيامت، همه روابط موجود در نظام هاي دنيوي در هم مي ريزد و همان گونه که نظام طبيعت به هم مي‌خورد و کوه‌ها متلاشي مي‌شوند، نظام روابط انساني هم از بين ميرود.

با فرا رسيدن روز رستاخيز، نظام ديگري بر پا خواهد شد. در اين نظام جديد، ارزش و جايگاه انسان ها بر اساس موقعيت اجتماعي و دارايي اقتصادي تعيين نميشود، بلکه تنها معيار ارزشيابي انسان ها، اعمال خالص و عقايد درست آنهاست. در آن روز نامه عمل هر کس که از اعمال نيک سنگين‌تر باشد، عاقبت و سرانجام او نيکوتر است و کسي که عمل نيکي در نامه اعمالش نيست، فرجامي جز دچار شدن به عذاب دوزخ ندارد.

پيام ها ی سوره قارعه :

1 - قيامت، کوبنده مستکبران و روحيه‌های متکبّرانه است. **«القارعة ما القارعة»**

2 - قيامت فراتر از فکر بشر است. حتی پيامبر بدون بيان الهی از آن خبر ندارد. **«و ما ادراک ما القارعة»**

3 - قيامت روز تحير و سرگردانی بشر است. **«کالفراش المبثوث»**

4 - جنت را به بها دهند نه بهانه. **«من ثقلت موازينه فهو فی عيشة راضية»**

5 - زندگیِ سراسر شاد، مخصوص قيامت است. زيرا در دنيا در کنار کاميابی ها، دغدغه مريضي، سرقت، حسادت، از دست دادن و گذرا بودن هست. **«عيشة راضية»**

6 - رضايت از زندگی، از نشانه های جامعه بهشتی است. **«فهو فی عيشة راضية»**

7 - مبنای کيفر و پاداش، عمل است که با ترازوی عدل سنجيده می‌شود. **«ثقلت موازينه... خفّت موازينه»**

تقسيم‌بندی کلی آيات متبرکه قارعه:

سه آيات اول سوره اشاره به حادثه‌ی عظيم قيامت يعنی آن کوبنده است.

آيات 4 و 5 وضعيت مردم و وضعيت کوه‌ها به عنوان ملجأ و پناهگاه برای مردم توضيح داده می شود.

از آيه ی 6 تا آخر سوره تقسيم‌بندی مردم بر حسب ايمان و عدم ايمان به قيامت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة القارعه

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

الْقَارِعَةُ ﴿١﴾ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٢﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٣﴾ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ﴿٤﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ﴿٥﴾ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ ﴿١٠﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿١١﴾

ترجمة مختصر:

«الْقَارِعَةُ» (1) (همان فروكوبنده) **«أَلْقَارِعَةُ»:** كوبنده. مصيبت سخت و بزرگ را ميگويند (كه ذكر آن در سوره رعد / 31 بيان شده است.) «اَلْقارِعَةُ» اسمى است براى روز قيامت.

«مَا الْقَارِعَةُ» (2) (بلاي بزرگ چيست و چگونه است؟!)

«مَا»: چيست؟ چگونه است؟!

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ» (3) (تو چه مي‌داني بلاي بزرگ چيست وچگونه است؟!)

«يوْمَ يكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» (4) (درروزي است كه مردمان، همچو پروانگانِ پراگنده (در اينجا و آنجا حيران و سرگردان) ميگردند. «اَلْمَبْثُوثِ»:(پراكنده).

«يوْمَ»: قيامت، مدّت زماني است كه با نفخه صور اوّل شروع و با داوري در ميان مردم پايان ميگيرد.

«الْفَرَاشِ»: پروانه. اسم جنس است. مراد پروانه‌هائي است كه شبها ديوانه وار و حيران پيرامون نور چراغ مي‌گردند و مي‌سوزند و ميافتند. عربها، در سرگشتگي و ناداني و بي‌خبري از عاقبت كار، به پروانه ضرب المثل ميزنند.

«الْمَبْثُوثِ»: پراگنده.

«وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ» (5) (و كوه ها، همسان پشمِ رنگارنگِ حلاّجي شده ميشوند.

«الْعِهْنِ»: پشم. پشم رنگ شده. **«الْمَنفُوشِ»:** زده شده. حلاّجي شده.

«فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» (6) (كسي كه ترازوي (حسنات و نيكي هاي) او سنگين باشد.

«ثَقُلَتْ»: سنگين گرديد.

«مَوَازِينُ»: جمع ميزان، ترازوها. جمع بستن آن براي تعظيم است. يا جمع موزون، كشيده ها و سنجيده ها. يعني اعمال انسان (ملاحظه شودسوره: اعراف/8).

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ» (7) (او در زندگي رضايت بخشي بسر مي برد.)

«عِيشَةٍ»: زندگي. **«رَاضِيَةٍ»:** رضايت بخش. يعني زندگيي كه صاحب آن بدان راضي و از آن خوشنود است (ملاحظه شود: سوره حاقّه/21).

«وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (8) (و امّا كسي كه ترازوي (حسنات و نيكي هاي) او سبك شود.) **«خَفَّتْ»:** سبك گرديد. مراد سبك شدن حسنات، يا به عبارت ديگر، كمتر بودن حسنات از سيئات است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» (9) (پس باشد درآغوش گيرنده اش گودالي). «أُمُّهُ»: (مادرش، در اين جا؛ يعني، جايش.)
«هَاوِيَةٌ»: پرتگاه و محلّ سقوط اشياء بدان. اسمي از اسماء دوزخ است. (هاوية: دوزخ، آتش، فضای باز از ريشه ی هَوی).
«وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ» (10) (تو چه مي‌داني، گودال دوزخ چيست و چگونه است؟!)
«مَاهِيَهْ»: مركب است از (مَا) استفهام و (هِي) ضمير و (هْ) سكته (ملاحظه شود: سوره حاقّه آيات: 19، 20، 25، 26،28 و29).
«نَارٌ حَامِيَةٌ» (11) (آتش بزرگ بسيار گرم و سوزاني است.)
«حَامِيَةٌ»: بسيار گرم و سوزان (ملاحظه شود سوره: غاشيه / 4).

تفسير سوره

خوانندگان گرامی!
در آيات متبركه سوره هذا در باره موضوعات: بيم و هراس قيامت و ميزان نيكی و بدی انسان، بحث بعمل می آورد.

«الْقَارِعَةُ» (1):

«قارعه» يعني: درهم‌كوب دلها با خوف وهراس و بي قراري خويش، يا كوبنده دشمنان خدا جلّ جلاله با عذاب روز قيامت.
قيامت را «ٱلْقَارِعَةُ» گفته‌اند؛ زيرا به خاطر هولناكی‌اش دل‌ها را می‌كوبد.
«القارعه»: از ماده‌ی قرع كه:ترجمه ی لفظی آن «كوبنده» است. معنای قرع كوبيدن شديد چيزی بر چيزی ديگر است كه صدايی شديد از آن برآيد. همانطوريكه در (سوره‌ی رعد آيه‌ی 31) اين تعبير آمده است: «وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ أَوۡ تَحُلُّ قَرِيبٗا مِّن دَارِهِمۡ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ وَعۡدُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ٣١» «و كسانی كه كفر ورزيدند، پيوسته به [سزای] آنچه كرده‌اند گرفتار مصيبت كوبنده‌ای می‌شوند يا [عذاب الهی] نزديک خانه‌هايشان فرود می‌آيد تا [سرانجام،] وعدۀ الله فرارسد. بی‌ترديد، الله خُلف وعده نمی‌كند». و پيوسته اهل كفر به خاطر عملكردشان دچار آفات بزرگی خواهند شد.
طوريكه ياداور شديم: «قارعه» در اين آيه مباركه به معنی آفت بزرگی است كه وضعيت انسان را به هم می‌ريزد و اوضاع آنها را درهم می‌كوبد، به شكلی كه ديگر نمی توانند به وضعيت خودشان نظم دهند.
در سوره‌ی حاقه هم اين تعبيرچنين به بيان گرفته شده است: «ٱلۡحَآقَّةُ ١ مَا ٱلۡحَآقَّةُ ٢ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحَآقَّةُ ٣ كَذَّبَتۡ ثَمُودُ وَعَادُۢ بِٱلۡقَارِعَةِ ٤» [الحاقة: 1-4] «[روزِ] واقعشدنیِ [رستاخيز] آن واقعشدنی چيست؟ و تو چه دانی آن واقعشدنی چيست [و چگونه است]؟ [قوم] ثمود و [قوم] عاد، [قيامتِ] درهم‌كوبنده را تكذيب كردند». در اينجا قارعه همان آفت بزرگ است. بلای بزرگی كه وضعيتی را به دنبال دارد كه برای انسان‌ها وضعيت مطلوبی نيست.
طوريكه ياداور شديم:«القارعه» يكي از نام هاي قيامت بوده، سر آغازي قيامت كه: جهان را در هم مي كوبد وخوف و هراس آن، دلها را به تپش مي‌اندازد. البتّه چنين خوف و فزع و وحشت و هراسي، كافران و منافقان و مشركان و فاجران را در بر ميگيرد، و مؤمنان در شادي و شادخواري بوده و دور از شدائد و مصائب مي باشند (تفصيل آن را

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميتوان در سوره: بقره/ 262، سوره مائده/ 69، سوره يونس/ 62، سوره زخرف/ 68، سوره احقاف/ 13 ملاحظه فرمايد.)

«مَا الْقَارِعَةُ» (2):

«چيست قارعه؟» اين سؤال براي بزرگداشت و تفخيم شأن آن است، يعني: اين درهم كوب واويلا برانگيز سخت و سهمگين چيست؟.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ» (3):

«و تو چه داني كه درهمكوب چيست؟» اين تكرار نيز تأكيدي بر شدت هول و هراس و فزوني وحشت و دهشت روز قيامت است. يعني: تو چه داني كه آن درهم كوب چه قدر عظيم و سهمگين است؟ يعنی قارعه بزرگتر از آن است كه درک و فهم انسان بدان برسد و آن را احاطه كند، و اصلاً بتوان تصوّرش كرد!

سپس خود در تفسير آن مي فرمايد:

«يوْمَ يكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» (4):

«روزي كه مردم چون پروانه‌هاي پراگنده گردند»

«كَٱلْفَرَاشِ ٱلْمَبْثُوثِ»: «همچون پروانه‌های پراکنده و دسته‌های ملخ كه با يكديگر موج می‌زنند.»

فراش: همان حشره پرنده احمق معروفي است كه خود را بر قلب آتش مي زند. به قولي: تمام حشرات پرنده در معني آن داخل‌اند، مانند پشه و ملخ.

و علت اين تشبيه اين است كه اين حشرات وطن و خانه‌ای ندارند و هميشه در رفت و آمد هستند و انسان‌ها نيز در روز قيامت با اينكه دارای عقل و شعور هستند اما از هراس و وحشت، رفتاری مانند اين حشرات دارند.

مبثوث: يعني متفرق و پراگنده.

اين تشبيهي براي حال مردم در هنگام بيرون آمدن شان از قبرهاست كه از شدت هول و هراس و دهشت، دست و پاي خود را گم كرده و حيران و پريشان به هر سويي ميدوند تا آن‌كه همه آنها در موقف حساب گردآورده ميشوند.

«وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ» (5):

«در آن روز كوه‌ها مانند پشم‌های ندّافی شده‌ای هستند» و چون غباری در هوا پراكنده‌اند؛ زيرا سخت تكان می‌خورند، بركنده می‌شوند و از جای خويش به دور می‌افتند.

تا اين جا ذكر مرحله ی اولين قارعه، يعنی قيامت است. يعنی هنگامی كه آن حادثه ی عظيم و هولناک كه در نتيجه ی آن تمام نظام عالم از هم خواهد پاشيد، رخ دهد، در آن هنگام مردم در حالی كه وحشت زده اند چنان به هرسو خواهند گريخت و پراكنده خواهند شد كه حشرات و پروانه هايی كه به سوی روشنايی می آيند به هر سو پراكنده می شوند و كوهها همانند پشم های رنگارنگ حلاجی شده به هوا برخواهند خواست. كوهها به اين دليل به پشم های رنگارنگ تشبيه داده شده اند كه دارای رنگ های مختلفی هستند. اين هم وصف دوم از اوصاف آن روزحراس افگن روز قيامت است.

مفسر صاوی فرموده است: از اين جهت حال و وضع انسان و كوه را در كنار هم قرار داده است تا نشان دهد كه قارعه در كوه‌های عظيم و سخت طوری تأثير می‌كند كه با اين كه آن كوه‌ها مكلف هم نيستند از هم متلاشی شده و به صورت پشم حلاجی شده در می‌آيند، پس حال انسان ضعيف و مكلف چگونه بايد باشد؟!(صاوی ۳۷۴/۴.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپس وضع انسان را در آن روز یادآور شده که به دو دسته‌ی سعادتمند و شقی وبدبخت تقسیم می‌شوند:

«فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» (6):

آنگاه هر که حسناتش در ترازوی اعمال سنگین برآید، اعمال نیکش بیشتر باشد و کارهای خیرش ترجیح یابد که گوارا، پاکیزه و مایۀ خورسندی است.

علما در مورد میزان یا ترازو 3 نظریه دارند و هرسه نظریه صحیح و مورد تأیید است:

1 - در روز قیامت کتاب و صحیفه‌ی اعمال انسان روی میزان وزن می‌شود.

2 - خود انسان‌ها روی میزان وزن می‌شوند.

3 - اعمال انسان در قیامت مجسم شده و وزن می‌شود.

قابل یادآوری است که:مبنای مجازات ومکافات، عمل انسان ها است که با ترازوی عدل سنجیده می‌شود. که با زیبای خاصی چنین فورمولبندی شده است «ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ... خَفَّتْ مَوازِينُهُ».

با توجه به این آیه و سایر آیاتی که از میزانِ روز قیامت صحبت می‌کنند، میزان و ترازو حق است و مطابق عقیده‌ی صحیح اهل سنت و جماعت، اعمال انسان‌ها با آن وزن می‌شود.

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ» (7):

«پس او در زندگي پسنديده‌اي خواهد بود» یعنی او در زندگانی پاکیزه و با عزّت، در بهشت‌های پر از نعمت، در جایگاه راستین و مقام امن، در مجلس سلامتی و محلّ انس، با شادمانی و کامرانی و در نور و سرور به سر می‌برد.

«عیشه»: کلمه است که جامع تمام نعمت هاي بهشتي مي باشد.

«راضی»: از ماده‌ی رضی می‌باشد. حالت بعد از اطمینان و آرامش قلبی را رضایت می‌گویند و به این‌چنین فردی راضی گفته می‌شود.

در روز قیامت همه به حق خود راضی هستند و هیچکس هیچ اعتراضی به نتیجه‌ی اعمال خود ندارد و بهشتیان از لحاظ جسمی و روحی و قلبی در نعمت و آرامش و رضایت هستند و غم و غصه و ناراحتی ندارند.بسیاری از مفسران گفته‌اند که او از زندگی‌اش راضی است.

«وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (8):

«و اما هر کس پله‌هاي او سبك برآيد» یعنی پلّۀ اعمال خیرش به علّت کمبود حسناتش گرانی نداشته باشد، بلکه گناهانش ترجیح یابد که دور از رحمت است و وای باد به حالش از آنچه در انتظار اوست.

«**خَفَّتْ**»: در مقابل ثقلت است. خفت یعنی سبک شد. خفیف یعنی سبک.

عین مضمون این آیه مبارکه در آیات متعددی از قرآن عظیم الشأن آمده است که به مفاهیم ایات متبرکه نظر به اندازیم؛معنا و مفهوم این آیه به طور کامل برای ما روشن خواهد شد. در سوره ی اعراف آمده است: «و در آن روز وزن حق است، پس هرکس میزان های او گران باشد، همانان رستگارانند و هرکس میزان های او سبک باشد، پس آنان اند که به خود زیان زده اند.» (اعراف: 9-8) در سوره ی کهف ارشاد شده است: «بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟ آنان کسانی اند که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند. آری آنان کسانی اند که آیات

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آن ها قدر و ارزشی نخواهیم نهاد.» (کهف: 105-104) در سوره ی انبیاء فرموده است: «و ما ترازوی درست و دقیق و عادلانه را در روز قیامت خواهیم نهاد و به هیچ وجه به هیچ کسی کمترین ستمی نمی شود و اگر کسی به اندازه ی دانه ی خردلی عملی داشته باشد، آن را حاضر خواهیم کرد و برای حساب رسی، ما کافی هستیم.» (انبیاء: 47) از این آیه ها معلوم می شود که کفر و انکار حق به جای خود چنان بدی بزرگی است که کفه ی بدی را لازما پایین می آورد و هیچ کدام از نیکی های کافر وزنی نخواهد داشت که کفه ی نیکی های او را سنگین کند و پایین بیاورد. البته در کفه ی مؤمن هم وزن ایمان او خواهد بود و هم وزن نیکی هایی که او در دنیا کرده است. سپس هر بدی ای که داشته باشد، درکفه ی بدی ها نهاده خواهد شد و پس از آن نگریسته خواهد شد که آیا کفه ی نیکی های او سنگین است یا کفه ی بدی های او.

«فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» (9):

پس مسکن و سرانجامش آتش دوزخ است و به قعر آن سقوط می‌کند. آن را مادر «ام» نامیده است؛ زیرا مادر فرزند مضطرب را پناه می‌دهد، آتش جهنم نیز آن تبهکاران را در خود جا می‌دهد. همان‌طور که فرزندان به مادران رو می‌آورند، آنها هم به جهنم رومی‌آورند و بسان مادر آنها را در برمی‌گیرد!!

در این هیچ جای شکی نیست که:مادر برای همه فرزندان، مأوی و پناهگاه است، اما در آنجا مادر و پناهگاه گروهی از انسان‌ها دوزخ است.

«هاوِيَةٌ» از «هوی» به معنای سقوط است و دوزخ، محلّ سقوط گروهی است.

مفسرابو سعود فرموده است: هاوِيَةٌ یکی از اسامی آتش دوزخ است و از بس که عمیق است آن را هاویه نامیده است. روایت است که سقوط دوزخیان در آن هفتاد فصل سال طول می‌کشد.(ابو سعود ۲۸۲/۵. از قتاده آمده است که فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ یعنی سرش در قعر جهنم به صورت وارونه قرار دارد. اما قول اول روشن‌تر است.)

«فَأُمُّهُ»: (أُم): به معنی مادر یا مرجع است. به این دلیل به ام، مادر گفته می شود که فرزندان در اوقات مختلف به او رجوع می‌کنند و مرجع و پناهگاه آنها است. اما معنی بیشتر برای أُم زمانی است که در کنار أب قرار می‌گیرد. دختر تا ازدواج نکند أُم نمی‌شود. بنابراین مادر شدن دختر فضیلتی است که الله نصیب او می‌کند. وقتی دختر است فقط مقام دختر بودن را دارد، وقتی که ازدواج کرد، علاوه بر دختر بودن مادر هم می‌شود. حالا علاوه بر مادر بودن همسر هم می‌شود و علاوه بر آن، مادر بزرگ هم می‌شود و جایگاه‌های مختلفی را پیدا می‌کند و در هر جایگاهی امتیازی دارد و به حسب آن امتیاز، احترامش هم واجب‌تر می‌شود. مادر هم که مقامش مشخص است. «أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ» (بخاری: 5971 و مسلم: 2548) «شایسته‌ترین مخلوقات و حتی شایسته‌تر از پدر در حُسن مصاحبت» است. به هر حال ام در اینجا به معنی مرجع و پناهگاه و تکیه گاه می‌باشد.

علما در تفسیر این آیه، 2 نظریه دارند:

1 - آتش جهنم مانند مادر، او را در آغوش می‌کشد گویی آتش، مادر اوست و او همیشه در آتش است. («أُمُّهُ» به معنی مادرش).

2 - به خاطر گناهانش با سر به آتش افکنده می‌شود («أُمُّهُ» یعنی قسمت بالای سر).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملجأ و پناهگاه اين‌چنين افرادى هاويه است، يعنى پرتگاهى عميق و مكانى كه جايگاه انسان‌هاى سقوط كرده مى‌باشد. انسان‌هايى كه از لحاظ شخصى و شخصيتى، و نيز مادى و يا معنوى سقوط كرده‌اند. در همه حال در هاويه هستند. در دنيا هم شايد بتوان گفت كه هاويه به صورت ضعيف وجود داشته باشد. كسانى كه از لحاظ ايمان و اخلاق عقب مانده‌اند و در اين عقب‌ماندنِ خود در جا مى‌زنند و افتخار هم مى‌كنند؛ اين‌ها در هاويه هستند و به آن سقوط كرده‌اند.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيهْ» (10):

«و تو چه داني كه هاويه چيست؟» استفهام به خاطر هولناكى و سختى موقف است. يعنى براي برانگيختن هراس و افگندن هول و وحشت با ايجاد اين تصور است كه دوزخ از حد معهود و متعارف خارج مي باشد به گونه‌اي كه بشر حقيقت آن را در نمي يابد.

«مَا هِيهْ»: اگرچه در اينجا براى توصيف جهنم و يا پرتگاهى به كار رفته است، اما انسان‌هايى كه از لحاظ انجام اعمال نيكو، عقب مانده‌اند و عمل صالحى در دوسيه شان ثبت نشده، به هردو معنى سقوط مى‌كنند. سقوط معنوى در دنيا و سقوط مادى در آخرت. بنابراين، هردو سقوط را مى‌توان در ضمن هاويه براى آنها تصور كرد.

«نَارٌ حَامِيَةٌ» (11):

«آتشي است بس‌سوزان» آتشى است بسيار گرم، فراگير و سخت پرحرارت كه حرارت آن از حد معمول تجاوز كرده است (شديدالحراره)، آتشى است فروزان و پرشعله كه كمترين رحمت و شفقتى در آن نيست و ممكن نيست چون كسى داخلش شود، بتواند از آن خارج شود كه حرارت آن 70 برابر حرارت آتش دنيا است و جسم انسان براى تحمل اين آتش تغيير مى‌كند و بعد از هر بار سوختن مجدداً پوست ديگر جايگزين آن مى‌شود تا دوباره عذاب شود.

«حَامِيَةٌ»: گرم، از ريشه‌ى حم، يحم، حمّاً و حماماً، به معنى بسيار گرم و شدّت حرارت است. ماء حميم: يعنى آب جوشان. نار حميم: يعنى آتش فروزان و بسيار گرم.

در حديث شريف آمده است: «نار بني آدم التي توقدون جزء من سبعين جزءا من نار جهنم...: آتش فرزندان آدم كه آن را برمي‌افروزيد، جزئي از هفتاد جزء از آتش جهنم است...».

همچنين در حديث شريف آمده است: «إن أهون أهل النار عذابا: من له نعلان، يغلي منها دماغه: بي‌گمان آسانترين اهل‌دوزخ از نظر عذاب، كسي است كه داراي دو كفش از آتش است، «و سوزش‌آن به حدي است» كه دماغش براثر آن مي جوشد».

پروردگار با عظمت به فضل و كرم خود ما را از آن مصؤن بدارد!

قيامت و نشانه هاي آن:

قرآن عظيم الشان دربيشتر از (1500 آيه) در مورد قيامت ونشانه هاي آن بحث مفصلي بعمل آورده است، اگر مجموع آيات ذكر شده در مورد قيامت، مورد تفسير و تحليل قرار گيرد، ميتوان اين آيات رادر چند كتگوري تقسيم نمود.

دسته اول از اين آيات به جواب آنعده از اشخاصي مي پردازد كه وقوع روز قيامت را منحيث كل انكار مي نمايند.

دسته دوم از اين آيات در جواب كساني است كه در وقوع قيامت در شک وشكاكيت بسر مي برند وبه اصطلاح با حالت تعجّب سئوال مي‌كنند: كه چگونه انسان زمانيكه ميميرد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

وجسمش به خاک مبدل مي گردد، دوباره زنده مي شود و دوباره پوست و گوشت و چشم و ابرو و... اش به حالت اوليه بر مي‌گردند؟ طوريكه پروردگار با عظمت ما در جواب آن ميفرمايد: **«قل يحييها الذي انشأها اول مره»** (سوره مباركه ياسين آيه 79) (همانگونه كه اولين بار شما را خلق كرديم و هيچ نبوديد، خلقت دوباره شما آسان تر از اول است.)

دسته سوم اين آيات موضوعات به نعمت هاي اعطاء شده براي جنتيان را مورد بحث قرار ميدهد از جمله زندگي در بهشت، موضعات حور و غلمان و نهر هاي عسل و... است و ساير نعمات آن دنيا را مورد بحث قرار داده است.

هكذا دسته چهارم از اين آيات، دورنماي جهنم، مظهر قهر الهي و آتش جهنم و غل و زنجير، طعام دوزخيان و صراط، ميزان و عالم برزخ را به تصوير ميكشند.

همچنان عده‌اي از آيات كه غير مستقيم بحث قيامت را مطرح مي سازد، اما مستقيماً سخني از قبر، عذاب، بهشت و جهنم ندارد. مانند **«فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره»** (سوره مباركه هود/ آيه 98) (هر كس به اندازه يک ذره كار نيک انجام دهد آن را خواهد ديد و هر كس به قدر يک ذره كار زشتي مرتكب شده آن هم به كيفرش خواهد رسيد.)

خوانند گان گرامی!

در مورد قيامت ونشانه ها وعلايم آن احاديث وروايات متعددي وجود دارد، وپروردگار با عظمت ما توسط پيامبرش به ما انسانها از نشانه هايي و وقوع قيامت خبر داده اند كه به آنها نشانه هاي صغري و كبري گفته مي شوند.

در احاديثي متذكر ه وارد گرديده است از جمله حديثي مشهوري داريم از: عمر بن خطاب رضي الله عنه كه چنين روايت نموده است:

«بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صلي الله عليه وسلم ذَاتَ يوْمٍ، إِذْ طَلَعَ عَلَينَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَياضِ الثِّيابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لا يرَي عَلَيهِ أَثَرُ السَّفَرِ، وَلا يعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ، حَتَّي جَلَسَ إِلَي النَّبِي صلي الله عليه وسلم، فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيهِ إِلَي رُكْبَتَيهِ، وَوَضَعَ كَفَّيهِ عَلَي فَخِذَيهِ، وَقَالَ: يا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْنِي عَنْ الإِسْلاَمِ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ رضي الله عنه: (الإِسْلاَمُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لاَ إِلهَ إِلاَ اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَتُقِيمَ الصَّلاَةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيتَ إِن اسْتَطَعْتَ إِلَيهِ سَبِيلاً). قَالَ: صَدَقْتَ، فَعَجِبْنَا لَهُ يسْأَلُهُ وَيصَدِّقُهُ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الإِيمَانِ، قَالَ: (أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ، وَمَلاَئِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيوْمِ الآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيرِهِ وَشَرِّهِ). قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الإِحْسَانِ. قَالَ: (أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يرَاكَ). قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ، قَالَ: مَا الْمَسْؤُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ). قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا، قَالَ: (أَنْ تَلِدَ الأَمَةُ رَبَّتَهَا، وَأَنْ تَرَي الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيانِ). ثُمَّ انْطَلَقَ فَلَبِثْتُ مَلِيا ثُمَّ قَالَ: (يا عُمَرُ أَتَدْرِي مَنِ السَّائِلُ؟ قُلْتُ: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: (فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ).رَوَاهُ مُسْلِمٌ).

(روزي ما نزد پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم نشسته بوديم، مردي بر ما وارد شد كه جامه او بسيار سفيد بود، و موهاي سرش بسيار سياه، و كسي از ما او را نمي شناخت، و هيچ اثر سفر بر او نبود كه بگوييم از جايي دور آمده است، تا اين كه نزد پيامبر صلي الله عليه وسلم نشست، و دو زانوي خود را به دو زانوي پيامبر صلي الله عليه وسلم چسباند، و دو دستش را بر دو ران آن حضرت صلي الله عليه وسلم نهاد، وگفت: اي محمد! مرا از اسلام خبر ده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پيامبر صلي الله عليه وسلم در جواب فرمود: اسلام عبارت است از اين كه گواهي دهي و يقين داشته باشي، معبودي به حق جز خداي يكتا نيست، و آن كه محمد فرستاده خداست، و بر پا بداري نماز را، و زكات بدهي، و روزه (ماه مبارک) رمضان بگيري، و حج خانه خدا ادا نمايي، اگر توانايي بدني و مالي و توشه راه و وسيله اي براي سفر داشته باشي.

آن مرد گفت: راست گفتي.

ما متعجب شديم كه از رسول اكرم سؤال ميكند (در حالي كه سؤال، علامت ندانستن است) و تصديق مينمايد (در حالي كه تصديق نشانه دانستن است). گفت: پس مرا از ايمان خبر ده، حضرت فرمود: ايمان عبارت است از اين كه ايمان بياوري به يگانگي خدا (در ذات و صفات و افعالش كه هيچ شريكي ندارد)، و ايمان بياوري به فرشتگان خدا (كه پيام رسانان ميان خدا و پيامبران هستند)، وايمان بياوري به پيامبران خدا (كه براي راهنمايي بشر فرستاده شده اند)، وايمان بياوري به روز قيامت(و آن چه شامل آن ميشود از جزاي اعمال و حساب و بهشت و دوزخ)، و ايمان بياوري به سرنوشت؛ (يعني تقدير)، و ايمان بياوري به خير و شر آن.

آن مرد گفت: راست گفتي.

گفت: مرا از احسان و نيكوكاري خبر ده، فرمود: نيكوكاري عبارتست از اينكه چنان خدا را بندگي كني گويا اورا ميبيني، واگر تو او را نميبيني، يقين بدار كه او تو را ميبيند.

گفت مرا از روز قيامت خبر ده، فرمود: پرسيده شده (در اين مسأله) داناتر از پرسنده نيست، آن مرد گفت: پس مرا از نشانه هاي قيامت باخبر ساز، فرمود: آنكه كنيز آقايش را بزايد، (يعني مادران را خوار و حقير شمارند و خود را آقاي مادر بدانند). و آنكه پا و تن برهنگان بينوا، و چوپان گوسفندان را ببيني كه به برافراشتن كاخ (و زياده روي در ساختمان) بپردازند.

پس آن مرد رفت، و من چندي نشستم، و آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمود: اي عمر! ميداني كه سؤال كننده چه كسي بود؟ گفتم: الله و رسول خدا بهتر دانند، فرمود: او جبريل بود، كه آمده بود (تا با پرسش و پاسخ كردنش) دينتان را به شما بياموزد.

خواننده محترم !

در مورد اينكه زمان وقوع قيامت چه وخت است ويا قيامت چه وخت شروع مي شود حكم شرع اسلامي همين است كه از زمان وقوع قيامت به جز الله تعالي، كسي ديگر زمان آنرا نمي فهمد، الله تعالي مي فرمايد: **«وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»** (سوره زخرف 85). يعني: «و علم قيامت نزد اوست»

ولي گفته مي توانيم كه برپا شدن قيامت نشانه هايي دارد كه بر اساس وقوع آن نشانه ها مي توان پي به نزديک بودن زمان وقوع قيامت برد. اين نشانه ها را در اصطلاح شرع **«أشراط الساعة»** يعني نشانه ها و علامتهايي قيامت كه قبل از برپايي آن واقع مي شوند، مسمي نمود.

نشانه هاي قيامت:

علماء نشانه هاي قيامت را به سه كتگوري تقسيمبندي نموده اند:

دستة اول:

در كتگوري دسته اول نشانه هاوعلايم شامل نشانه ها وعلايم دور كه آمده و پايان يافته

(c) ketabton.com: The Digital Library

اند. كه از آن جمله بعثت پيامبر صلي الله عليه وسلم مي باشد.
بر اساس آنچه در صحيحين از حديث انس بن مالک رحمه الله كه از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت مي كند كه فرمود: **«بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ. وضم السبابة والوسطي»** (بخاري (6504)، وصحيح مسلم (2951)). «بعثت من و قيامت مانند اين دو انگشت است و دو انگشت سبابه و وسطي را به هم چسپاند» و از آن جمله نصف شدن ماه بر اساس آنچه خداوند در كتابش به آن خبر داده است. الله تعالي مي فرمايد: **«اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»** (سوره قمر 1) «قيامت نزديک و ماه دو نصف مي‌گردد» و از آن جمله خارج شدن آتش از سرزمين حجاز كه بخاطر آن گردن شترها در بصري روشن مي گردد. شيخين از ابوهريره روايت مي كنند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: **«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَي»** (بخاري (7118)، وصحيح مسلم (2902). «قيامت برپا نمي‌شود تا آتشي در حجاز برافروخته شود و گردن شتران را در بصري روشن گرداند»
(بُصري): از شهري معروف كه در سوريه فعلي موقعيت دارد وبه آن حوران گفته مي‌شود كه تا دمشق سه مرحله فاصله دارد.«معجم البلدان»(441/1) و«شرح نووي بر صحيح مسلم»(30/18) و «فتح الباري» (80/13).
و اين آتش بر اساس آنچه پيامبر صلي الله عليه وسلم خبر داده بود در جمادي الثاني سال654 ﻫ كه خروج آن در قسمت شرقي مدينه بود، ظاهر شد و به سبب آن دره اي از آتش جاري شد و جماعتي از مردم آنجا و مردم شام نور آن را ديدند و مردم بصري گردن شتران در روشنايي آن همانگونه كه پيامبر صلي الله عليه وسلم خبر داده بود ديدند.

دستة دوم:

كتگوري دوم، نشانه هاي وسطي و آن عبارتند از نشانه هايي كه ظاهر شده و پايان نيافته اند بلكه زياد شده و به شدت منتشر شده‌اند. كه از آن جمله جاريه آقاي خود را به دنيا آورد و انسان هاي پا برهنه، لخت، نيازمند و چوپان را مي بيني ساختمان هاي چند طبقه و بلند مي‌سازند. بر اساس آنچه در حديث جبريل در فوق گذشت: «گفت مرا از روز قيامت خبر ده، فرمود: پرسيده شده (در اين مسأله) داناتر از سؤال كننده نيست، آن مرد گفت: پس مرا از نشانه هاي قيامت باخبر ساز، فرمود: آنكه كنيز آقايش را بزايد، و آنكه پا و تن برهنگان بينوا، و چوپان گوسفندان را ببيني كه به برافراشتن كاخ (و زياده روي در ساختمان) بپردازند.»
و از آن جمله خارج شدن سي دجال كه همگي ادعاي نبوت مي كنند همانگونه كه در حديث ابوهريره روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي يبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ»** بخاري (3609).
«قيامت بر پا نمي‌شود مگر اينكه دجالهاي كذابي حدود سي نفر كه همه آنان ادعاي نبوت مي‌كنند، ظاهر شوند»
و در سنن ابوداود و ترمذي از ثوبان روايت است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«وَإِنَّهُ سَيكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يزْعُمُ أَنَّهُ نَبِي وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيينَ لَا نَبِي بَعْدِي»** سنن أبي داود (4252) «همانا در امت من سي نفر مدعي نبوت دروغين ظاهر مي‌شوند و هر يک از آنان گمان مي‌كند پيامبر خدا است در حالي كه من خاتم انبياء هستم و پيامبري بعد از من نخواهد آمد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آن جمله ظاهر شدن كوهي از طلا در فرات كه مردم بخاطر آن با همديگر مي جنگند.
ابوهريره از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت مي كند كه فرمودند: **«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي يحْسِرَ الْفُرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ يقْتَتِلُ النَّاسُ عَلَيهِ فَيقْتَلُ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ وَيقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ لَعَلِّي أَكُونُ أَنَا الَّذِي أَنْجُو»** مسلم (2894)، بخاري (7119) «قيامت بر پا نمي‌شود تا اينكه رود فرات كوهي از طلا را كشف (ظاهر) كند. مردم بر سر آن بجنگند و نود و نه در صد آنان كشته مي‌شوند و همه مي‌گويند شايد من زنده بمانم» و اين علامتي است كه فاصله واقع شدن آن زياد نيست.

نشانه هاي بزرگ قيامت كه تا هنوز نرسيده اند:

علامت نشانه هاي بزرگ كه تا هنوز نرسيده اند، عبارتند از:

علامت اول: خروج مهدي:

مفسرين مي نويسند كه مهدي مردي از اهل بيت است و در حاليكه زمين پر از ظلم و ستم است،از عدل و داد پر مي نمايد. اسمش موافق اسم پيامبر صلي الله عليه وسلم و اسم پدرش موافق اسم پدر پيامبر صلي الله عليه وسلم است. ابوداود و ترمذي از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روايت مي كنند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: **«لَا تَذْهَبُ الدُّنْيا حَتَّي يمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيتِي يوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»** (سنن أبي داود 4 / 306 (4282)

«دنيا به پايان نمي رسد تا اينكه مردي از اهل بيتم كه هم اسم من و اسم پدرش هم اسم پدر من است حكومت عرب را بدست گيرد و زمين را همانگونه كه پر از ظلم و ستم شده پر از عدل و داد مي كند.».

نشانة دوم: ظهور مسيح دجال:

مسيح دجال مردي از فرزندان آدم است كه در آخرالزمان خارج مي شود و به وسيله او بسياري از مردم دچار فتنه ميگردند.

خداوند بر دست او بعضي از اعمال خارق العاده را جاري ميسازد. ادعاي خدايي ميكند باطل او بر مؤمن اثر ندارد و داخل تمام شهرها جز مكه و مدينه مي شود و با او آتش و بهشت است. آتش او بهشت، و بهشت او آتش است.

احاديثي صحيح بر خروج او دلالت دارند. از آن جمله حديث عبدالله بن عمرو بن عاص است كه مسلم در صحيحش از رسول الله صلي الله عليه وسلم روايت مي كند كه مي فرمايد: **«يخْرُجُ الدَّجَّالُ فِي أُمَّتِي فَيمْكُثُ أَرْبَعِينَ لَا أَدْرِي أَرْبَعِينَ يوْمًا أَوْ أَرْبَعِينَ شَهْرًا أَوْ أَرْبَعِينَ عَامًا فَيبْعَثُ اللَّهُ عِيسَي ابْنَ مَرْيمَ كَأَنَّهُ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ فَيطْلُبُهُ فَيهْلِكُهُ»** مسلم (2940). «دجال در امت من خارج مي شود و در زمين چهل ميماند نمي دانم چهل روز يا چهل ماه، يا چهل سال پس خداوند عيسي بن مريم را مي‌فرستد كه او مانند عروه بن مسعود است او را مي خواند و به هلاكت ميرساند».

و در صحيحين از عبدالله بن عمر روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم در ميان مردم بلند شد و خداوند را بر آنچه شايسته او بود حمد و ثنا گفت سپس دجال را ذكر نمود و فرمود: **«إِنِّي أُنْذِرُكُمُوهُ وَمَا مِنْ نَبِي إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يقُلْهُ نَبِي لِقَوْمِهِ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ وَأَنَّ اللَّهَ لَيسَ بِأَعْوَرَ»** بخاري (3057)، وصحيح مسلم (169)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«من شما را از او بر حذر مي دارم. و هيچ پيامبري نيامده مگر اينكه قوم اش را از او برحذر داشته است. از آن جمله، نوح نيز قوم اش را برحذر داشته است. اما من دربارة او سخني مي گويم كه هيچ پيامبري براي قومش نگفته است. دجال، يک چشم و احول است. ولي خداوند، چنين نيست».

علامت سوم: نزول عيسي؛ از آسمان به زمين:

او در زمين به عدالت حكم مي كند، صليب را مي شكند، خوک را مي كشد و كار دجال را تمام مي كند. همانگونه كه نصوص از كتاب و سنت بر آن دلالت دارند.

الله تعالي در كتابش مي فرمايد: **«وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ»** (سوره زخرف 61.) «و همانا آن، نشانه اي براي رستاخيز است».

بيشتر مفسرين به اين آيه بر نزول عيسي استدلال مي كنند و اين روايت از ابن عباس نقل شده است. امام احمد در مسندش از ابن عباس (رض) در تفسير اين آيه روايت مي كند كه مي گويد: «هو خروج عيسي ابن مريم عليه السلام قبل يوم القيامة» (المسند: 1 / 318.) «آن خروج عيسي بن مريم؛ قبل از روز قيامت است». همانگونه كه احاديث صحيح بر نزول عيسي؛ دلالت مي كنند. در صحيحين از ابو هريره روايت است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: **«وَالَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ لَيوشِكَنَّ أَنْ ينْزِلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيمَ صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ حَكَمًا عَادِلًا فَيكْسِرَ الصَّلِيبَ وَيقْتُلَ الْخِنْزِيرَ وَيضَعَ الْجِزْيةَ وَيفِيضُ الْمَالُ حَتَّي لَا يقْبَلَهُ أَحَدٌ وَحَتَّي تَكُونَ السَّجْدَةُ الْوَاحِدَةُ خَيرًا مِنْ الدُّنْيا وَمَا فِيهَا»** بخاري (2222)، وصحيح مسلم (155) «قسم به ذاتي كه جان من در دست اوست، بزودي عيسي بن مريم نزول خواهد كرد. او حاكم عادلي خواهد بود، صليب را خواهد شكست و خوک را از بين خواهد برد و جزيه را برمي دارد و (در زمان ايشان) ثروت و دارايي بحدي زياد مي شود كه كسي حاضر به پذيرفتن مال، نخواهد شد».

علامت و نشانه چهارم: خروج يأجوج و مأجوج:

يأجوج ومأجوج مخلوقات بسياري هستند كسي نمي تواند آنها را بكشد. گفته شده آنها از نواسه يافث كه از فرزندان نوح عليه السلام؛ است، مي‌باشند و كتاب و سنت بر خروج آنها دلالت دارد.

پروردگار با عظمت در آيات (96 و 97 سوره انبياء) مي فرمايد: **«حَتَّي إِذَا فُتِحَتْ يأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ ينْسِلُونَ**وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِي شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا»** «تا زماني كه ياجوج و مأجوج رها مي‌گردند و آنان از هر بلندي و ارتفاعي مي‌گذرند. (در اين هنگام) وعدة راستين (روز قيامت) نزديک است پس ناگهان چشمان كفار خيره مي‌شوند (و از حركت باز مي‌ايستند)». شيخين از زينب بنت جحش روايت مي كنند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم روزي با حالت هراسان بر او داخل شد و فرمود: **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدْ اقْتَرَبَ فُتِحَ الْيوْمَ مِنْ رَدْمِ يأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ وَحَلَّقَ بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا»..)** بخاري (3346)، و صحيح مسلم (2880). «لا اله الا الله» واي بر عرب از شري كه امروز نزديک شد. امروز سد ياجوج و ماجوج اينطور (دو انگشت ابهام و مجاورش را حلقه كرد) باز شد».

نشانة پنجم: انهدام كعبه و ربودن زيور آلات آن:

محدثين در مورد،انهدام كعبه ودزديدن زيور آلات آن كه از علامه بزرگ قيامت است مي نويسند كه: مردي داراي ساق پاهاي كوچک و دراز از حبشه كعبه را ويران و زيور

(c) ketabton.com: The Digital Library

آلات آن را با خود مي برد.در حديثي، شيخين از ابوهريره روايت ميكنند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: **«يخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيقَتَينِ مِنْ الْحَبَشَةِ»** بخاري (1591)، و صحيح مسلم (2909).

«مردي داراي ساق پاي كوچک و باريک از حبشه كعبه را خراب ميكند» و امام احمد با سند صحيح از عبدالله بن عمرو روايت مي كند كه او از رسول الله صلي الله عليه وسلم شنيد كه فرمود: «يخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيقَتَينِ مِنْ الْحَبَشَةِ وَيسْلُبُهَا حِلْيتَهَا وَيجَرِّدُهَا مِنْ كِسْوَتِهَا وَلَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيهِ أُصَيلِعَ أُفَيدِعَ يضْرِبُ عَلَيهَا بِمِسْحَاتِهِ وَمِعْوَلِهِ» المسند: 2 / 220.

«مردي داراي ساق پاي باريک و كوچک از حبشه كعبه را خراب ميكند و كسوت و زينت آلات را از آن جدا ميسازد مثل اينكه اكنون من او را ميبينم با سري طاس و مفاصل كج با بيل و كلنگش به كعبه مي كوبد».

علامت ششم: دخان:

علامت ششم عبارت از دود بزرگي است كه از آسمان جاري مي شود و مردم را مي پوشاند و آنها را در برمي گيريد:قرآن عظيم الشان مي فرمايد: **«فَارْتَقِبْ يوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يغْشَي النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»** (سوره دخان 10-11)

«منتظر باش تا روزي آسمان دودي واضح و آشكار ظاهر كند و همه مردم را در بر گيرد اين عذاب دردناكي است».

همچنان در حديثي از حذيفه بن اسيد روايت است كه: **«إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّي تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آياتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالدَّجَّالَ وَالدَّابَّةَ»** مسلم (2901). «قيامت برپا نمي گردد تا ده نشانه آن نيايد كه دخان، دجال و دابه را ذكر نمود».

نشانة هفتم: بلند شدن حروف قرآن از زمين به سوي آسمان:

نشانه هفتم از نشانه هاي بزرگ قيام بلند شدن حروف قرآن از زمين به سوي آسمان است.از قرآن عظيم الشان، آيه ها وسوره هاي كه در مصاحف تحريرگرديده است و يا در قلب انسان است باقي نمي ماند. و دليل بر آن حديث حذيفه است كه از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت مي كند كه فرمود: **«يدْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يدْرُسُ وَشْيُ الثَّوْبِ حَتَّي لَا يدْرَي مَا صِيامٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا نُسُكٌ وَلَا صَدَقَةٌ وَلَيسْرَي عَلَي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيلَةٍ فَلَا يبْقَي فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيةٌ...»** (سنن ابن ماجه 2 / 1344) «اسلام همانند نقش و نگار لباس پاک مي شود تا آنجا كه كسي روزه، نماز، قرباني و زكات را نمي داد. و بر كتاب خداوند عزوجل در شبي مي گذرد در حاليكه در زمين از آن آيه اي باقي نمانده است».

نشانة هشتم: طلوع نمودن آفتاب از مغرب:

در مورد طلوع نمودن آفتاب از مغرب قرآن عظيم الشان مي فرمايد: **«يوْمَ يأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لَا ينْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيرًا»** (سوره انعام 158) «روزي كه بعضي از آيات پروردگارت بيايند كسي كه قبلاً ايمان نياورده يا در ايمان خويش عمل خيري را كسب نكرده ايمان آوردنش براي او هيچ نفعي ندارد» تعدادي از مفسرين بر اين رأي هستند كه منظور از بعضي آيات پروردگار، طلوع نمودن آفتاب از مغرب آن است.

طبري بعد از ذكر سخنان مفسرين در باره اين آيه مي گويد: **(وأولي الأقوال بالصواب في ذلک ما تظاهرت به الأخبار عن رسول الله صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّم أنه قال ذلک حين تطلع الشمس من مغربها)** «اولي ترين سخنان به صواب و درستي در اين باره اخباري است

(c) ketabton.com: The Digital Library

كه از رسول الله صلي الله عليه وسلم در باره طلوع نمودن آفتاب از مغرب مي باشد».
(تفسير ابن جرير جلد 8 / 97.)
شيخين از ابوهريره روايت مي كنند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: **«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتْ فَرَآهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ فَذَلِكَ حِينَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيرًا»** بخاري (4636)، و مسلم (157).«قيامت بر پا نمي گردد تا اينكه آفتاب از مغرب طلوع مي كند پس هنگامي كه مردم آن را ديدند همگي ايمان مي آورند در آن هنگام كسي كه قبلاً ايمان نياورده يا در ايمان خويش عمل نيكويي را كسب ننموده ايمانش براي او سودمند نمي باشد.»

نشانة نهم: خروج دابه:

و آن مخلوق بزرگي است. گفته شده طول آن شصت ذراع است و داراي دست و پا و پشمالو (داراي موهاي زياد در صورت وبدن) مي باشد و گفته شده خلقت او شبيه تعدادي از حيوانات است. قرآن و سنت بر خروج آن قبل از برپايي قيامت دلالت دارند. الله تعالي مي فرمايد: **«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يوقِنُونَ»** (سوره نمل 82)
«هنگامي كه فرمان وقوع قيامت فرا مي‌رسد. دابه را از زمين براي مردم بيرون مي آوريم كه با ايشان سخن مي‌گويد. براستي مردم به آيات ما ايمان نمي‌آوردند». ابوهريره از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت مي كند كه فرمودند: **«ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجْنَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيرًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالدَّجَّالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ»** مسلم (158). «هنگام وقوع سه حادثه، انساني كه قبلاً ايمان نداشته يا از ايمان خود خيري كسب نكرده است اگر ايمان بياورد براي او سودي نخواهد داشت:

1 - طلوع نمودن آفتاب از مغرب
2 - ظهور دجال
3 - «خروج دابة الارض».

امام احمد از ابو امامه رضي الله عنه روايت مي كند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسِمُ النَّاسَ عَلَي خَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يَعْمُرُونَ فِيكُمْ حَتَّي يشْتَرِي الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيقُولُ مِمَّنْ اشْتَرَيتَهُ فَيقُولُ اشْتَرَيتُهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخَطَّمِينَ»** (المسند: 5 / 268.)
«دابة الارض خارج مي‌شود و بر بيني مردم نشانه مي‌گذارد تا اينكه آنقدر تعدادشان زياد مي‌شود. كه يک نفر شتري را مي‌خرد به او مي‌گويند اين شتر را از چه كسي خريده‌اي او در جواب مي‌گويد: از يكي از نشانه‌دارها (كساني كه دابة الارض روي بيني آنها نشانه گذاشته است)».

نشانه دهم: خارج شدن آتش بزرگ:

اين آتش از عدن (بندري در يمن است) خارج مي شود و مردم را به سوي محل تجمع شان مي راند. و اين آخرين نشانه بزرگ قيامت است. و دليل بر اين نشانه حديث حذيفه بن اسيد است كه قبلاً گذشت و مسلم آن را بيان كرده كه در آن پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: **«وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَي مَحْشَرِهِمْ»** مسلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

(2901). «و آخر آن آتشي است كه از يمن خارج مي شود و مردم را به سوي مكان قيامت فراري مي دهد» و در روايتي از حديث حذيفه آمده: **«وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قُعْرَةِ عَدَنٍ تَرْحَلُ النَّاسَ»** «و آتشي از عمق عدن خارج مي شود كه مردم را كوچ مي دهد».
اين نشانه ها بزرگترين نشانه هاي قيامت بودند كه قبل از برپايي آن واقع مي گردند هنگامي كه اين نشانه ها آمدند قيامت به اذن الله تعالي برپا مي گردد و روايت شده كه اين نشانه ها به دنبال هم همانند مهره هاي ستون فقرات پشت سرهم مي آيند هنگامي كه يكي از آنها آشكار شود به دنبال آن ديگري مي آيد.
طبراني در اوسط از ابوهريره از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت مي كند كه فرمودند: **«خروج الآيات بعضها علي إثر بعض، يتتابعن كما تتابع الخرز في النظام»** (المعجم الوسيط: 5 / 148، (4283))

حكمت پنهان داشتن تاريخ دقيق قيامت:

بسياري اوقات انسان از خود مي پرسد كه علت نامشخص بودن زمان وقوع قيامت در چيست و چه حكمت در آن نهفته است كه تاريخي آن براي ما انسانها نا مشخص است.
مفسرين در جواب اين پرسش فرموده اند كه: پنهان ماندن تاريخ دقيق فرا رسيدن قيامت تعلق اساسي به اصلاح نفوس انسان ها دارد.
تاريخ دقيق وقوع قيامت پنهان است، معامله ي بسيار مهميكه انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمي داند كه چه لحظه اي به سراغ او مي‌آيد و او را احاطه مي‌كند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه مي دارد.
صاحب كتاب «في ظلال القرآن» در اين باره مي‌گويد: مجهول در زندگي بشر در ساختار رواني او يک عنصر و عامل اساسي است، لذا لازم است كه انسان ها در زندگي خود مجهولي كه در انتظار آن بنشينند، داشته باشند و اگر هر چيز براي بشر پيدا مي بود و حال آنكه او داراي چنين فطرتي است. نشاط، شادابي و سعي و تلاش او متوقف مي شد و زندگي دچار ركود و انجماد ميگرديد.
آري انسان‌ها در پس پرده مجهولات حركت مي‌كنند، در پرتو مجهولات بر حذر بوده و از هوشياري لازم استفاده ميكنند، اميد را مي‌بينند، در بوته تجربه قرار مي‌گيرند، مي آموزند، پنهانيهاي توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را كشف مي‌كنند. گره دادن دل‌ها و احساسات به قيامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سر كشي و طغيان محافظت مي‌كند. آنها نمي‌دانند كه قيامت در چه روزي و در چه تاريخي به وقوع مي پيوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن مي‌نشينند، همواره براي آن آماده مي شوند، البته مجهول بودن قيامت اين گونه ثمرات مثبت را در حق كساني به ارمغان مي آورد كه داراي فطرت سالم و مستقيم باشند، اما كساني كه فطرتشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعيت مي‌كنند، موجب غفلت و ناداني مي‌شوند و در نهايت به اقيانوس نابودي سقوط مي كنند.
(روز قيامت در تفسير في ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: صفحه 98.)

حكم پيشگوي در مورد وقوع قيامت:

مردم درباره زمان فرا رسيدن قيامت به كثرت سوال مي‌كردند و اغلب از شخص رسول الله صلي الله عليه وسلم مي‌پرسيدند. پاسخ اين سوال از جانب خداوند متعال چنين آمده كه: **«يسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَمَا يدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا»** (سوره الأحزاب:63) (اي پيغمبر!) مردم از تو درباره فرا رسيدن قيامت مي پرسند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگو: آگاهي از آن، اختصاص به خدا دارد و بس. (و كسي جز او از اين موضوع مطّلع نيست). (تو چه مي داني، شايد هم فرا رسيدن قيامت نزديک باشد.)
«يسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا * فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا * إِلَي رَبِّکَ مُنتَهَاهَا»
(النازعات: 42 – 44) (از تو در باره قيامت مي پرسند كه در چه زماني واقع مي شود؟ تو را چه آگهي و خبر از آن؟! (تو چيزي از آن نمي داني) آگاهي از زمان قيامت، به پروردگارت واگذار مي‌گردد (و اطّلاع از وقوع آن كار پروردگار تو است؛ نه تو).)
خداوند اين علم را به هيچ فرشته مقرب يا نبي مرسل نداده است، به همين خاطر پيامبر صلي الله عليه وسلم در پاسخ به سوال جبرئيل مبني بر تاريخ وقوع قيامت فرمود: در اين مورد مسئول از سائل آگاه تر نيست.
بنا براين هر گونه بحث و گفتگو در اين خصوص و هر سخني دايز بر اينكه قيامت در فلان سال به وقوع مي‌پيوندد، نوعي دروغ پردازي بر خداوند متعال است و كساني كه در اين زمينه به نظريه پردازي و مباحثه مي‌پردازند، در واقع با منهج قرآني و منش نبوي كه مردم را به ترک اينگونه مطالب هدايت مي‌كنند، مخالفت مي‌ورزند و خدا و پيامبر با ايمان و عمل صالح انسان را براي آمادگي به چنين روزي فقط دعوت مي كنند و بس.
كساني كه در اين زمينه سخن ميگويند، فكر ميكنند مي‌توانند آنچه را كه رسول الله صلي الله عليه وسلم و جبرئيل ندانسته‌اند، درک كنند!. براي كساني كه قلب سليم دارند و حرف هاي خداوند را گوش مي‌كنند، بايد از اين سخن عبرت بياموزند و از سخن گفتن در زمينه تعيين تاريخ وقوع قيامت دست بردارند و ما هم از سر خير خواهي و نصيحت خطاب به آنها مي‌گوييم: بايد به اندازه پيامبر صلي الله عليه وسلم و اصحاب و بزرگان دين در اين مورد بحث و گفتگو كنيم، اگر در شناختن تاريخ وقوع قيامت نفع و سودي براي بشر وجود مي‌داشت، قطعاً خداوند بشر را از آن آگاه مي‌ساخت، اما خداوند اين علم را به خاطر مصلحتي كه در نظر دارد، از بشر پنهان كرده است.
بايد دنباله روان به پيشينيان اقتدا كنند و از حال و وضعيت آنها عبرت بگيرند، بعضي از گذشتگان در اين زمينه بحث نموده‌اند و براي وقوع قيامت مدت يا علامات قريب الوقوعي را بيان كرده‌اند، اما اجل مشخص شده فرا رسيده، ولي هيچگونه حادثه‌اي به وقوع نپيوسته است، از جمله اين آقايان علامه طبري است، خداوند ايشان را بيامرزد.
علامه طبري از برخي نصوص چنين برداشت نموده است كه دنيا بعد از پانصد سال از بعثت نبوي پايان مي پذيرد. (مقدمه ابن خلدون، صفحه: 59.)
و اينک حدود هزار و اندي سال از ضرب الاجل طبري مي‌گذرد ولي هنوز موعد او تحقق نيافته است.
از جمله ديگر اين افراد علامه سيوطي است: اوكتاب خويش بنام «الكشف» ميگويد: قيامت در آغاز قرن پنجم بعد از هزاره اول از بعثت برپا مي‌شود و اينک چند سال از موعدي كه مشخص كرده است، مي‌گذرد ولي قيامت برپا نشده است حتي بسياري از علامات آن نيز تحقق نيافته است. لوامع انوار البهية: (66/2).
سهيلي حروف مقطعه در اوائل سور را با حذف مكررات جمع كرده و بر اساس حساب جمل (ابجد) ضرب الاجلي را از چند صد سال پيش نسبت به وقوع قيامت مشخص كرده است. (مقدمه ابن خلدون: 591.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسياري از فرزندان آدم در اين خصوص نظر داده و بدون دليل به بي‌راهه رفته‌اند، همه ديدگاه‌ها حدس و گمان هستند و حقيقتي در درون خود ندارند. آخرين اطلاعي كه در اين باره دارم از اين قرار است كه شخصي به نام دكتر بهائي با استفاده از آمار و ارقام رياضي برگرفته از حروف مقطعات در اوايل سور، مي‌گويد: قيامت در سال 1710هجري بر پا ميشود. اما براي بي اساس بودن اين نظريه بايد بگويم كه خطا و اشتباه اين گونه محاسبات و ضرب الاجل‌ها ثابت شده است، همه آنها همين روش را اتخاذ نموده‌اند تنها در بيان علامت و مدت تعين شده اختلاف دارند، بنا بر اين هر حسابي بر همان معيار اشتباه باشد در نهايت غلط از آب در مي آيد.

علامه شيخ الاسلام ابن تيميه كساني را كه درباره تاريخ وقوع قيامت اظهار نظر كرده‌اند، مورد انتقاد قرار داده و ميفرمايد: كليه كساني كه درباره تاريخ وقوع قيامت سخن گفته‌اند، مانند كسي كه كتابي بنام **«الدرالمنظم في معرفة الاعظم»** نگاشته است و با بيان ده دليل به تاريخ دقيق برپايي قيامت اشاره نموده است يا كساني كه بر اساس حروف مقطعات و حساب ابجد، سخن گفته‌اند يا كسي كه درباره «عنقاء مغرب» سخن بر لب آورده است، همه اينها و امثالشان هرچند كه نزد پيروان شان ارزش و اعتباري دارند، اما اغلب آنها كاذب و بدور از صداقت هستند و به دلايل متعددي براي آنها ثابت شده است كه آنها بدون علم سخن گفته و مي‌گويند، هرچند مدعي كشف و شناخت اسرار و رموز بوده‌اند. گفتيم اغلب، زيرا بعضي از آنان اشتباهاً وارد اين بحث شده‌اند و قصد تضليل وگمراهي ديگران را نداشته‌اند. مانند: طبري و سيوطي.

خداوند ميفرمايد: **«قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيرِ الْحَقّ وَأَن تُشْرِكُواْ بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»** (سوره الأعراف: 33) (بگو: خداوند حرام كرده است كارهاي نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چيزي كه آشكارا انجام پذيرد و ظاهر گردد، و خواه آن چيزي كه پوشيده انجام گيرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهكاري را و ستمگري (بر مردم) را كه به هيچ وجه درست نيست، و اين كه چيزي را شريک خدا كنيد بدون دليل و برهاني كه از سوي خدا مبني بر حقّانيت آن خبر در دست باشد، و اين كه به دروغ از زبان خدا چيزي را (درباره تحليل و تحريم و غيره) بيان داريد كه (صحّت و سقم آن را) نمي‌دانيد)قطعاً ادعاي شناخت تاريخ وقوع قيامت ادعاي بدون علم است. مجموع الفتاوي، شيخ الاسلام: (342/4).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة التكاثُر

جزء – (30)

سورۀ التکاثر در «مکه» نازل شده است.

وجه تسميه و يا نام گزاري سوره:

سوره «تكاثر» به دليلي به اين نام مسمي گرديده است كه پروردگار با عظمت ما در اول سوره ميفرمايد: «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» يعني: فخر نمودن به كثرت اموال و اولاد و ياران و خدمتكاران، شما را غافل داشت.بنآ ميگويم كه نام اين سوره از آيه اول آن گرفته شده است. «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» وبنام «تكاثر» مشهور گشته است. شروع اين سوره با عتاب و سرزنش است و دارای آيات تنبيه است برای كسانی كه مشغول دنيا هستند.

پيوند وارتباط سوره التكاثر با سوره القارعه:

سورەی قارعه از برخی سختيهای قيامت و مكافات نيكان و مجازات بدكاران، خبر داد ه است و سوره تكاثر، دليل گرفتاری دوزخيان را بيان می كند كه: به خاطر عشق و سرگرمی به ثروت دنيا و فرزند و خدم، لشكر. خدمتكاران و اطرافيان و دلبستگی به مقام و آلودگی به گناه، از دين خدا غافل گشتهاند.

تعداد آيات، كلمات وحروف سوره تكاثر:

قبل از همه بايد گفت كه سوره تكاثر پس از سورەی كوثر نازل شده. واين سوره داراي(1) ركوع، و (8) هشت ايت،(68) شصت و هشت كلمه، و (123) يكصدو بيست وسه حرف، و(69) شصت ونه نقطه است.(لازم به ذكر است كه أقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصيل اين مبحث ميتوانيد به سورۀ الطور، تفسير احمد مراجعه فرمايد.)

زمان نزول سوره تكاثر:

ابوحيان و شوكانی می فرمايند كه اين سوره نزد تمام مفسران مكی است. امام سيوطی هم گفته كه مشهورترين قول همين است كه اين سوره مكی است، اما روايت هايی هم وجود دارد كه بر اساس آن ها اين سوره را مدنی هم دانسته اند. آن روايت ها عبارتند از: ابن ابی حاتم از ابو بريده (رض) روايتی نقل كرده كه در آن آمده است كه اين سوره درباره ی دوقبيله بنی حارثه و بني الحر انصار نازل شد. اين دو قبيله نخست در برابر يک ديگر به آدم های زنده ی خود نازيدند، سپس به گورستان رفتند و مردگان خود را به برخ يكديگر كشيدند و به آنان نازيدند. به دنبال آن بود كه اين ارشاد الهی نازل شد كه: «الهلكم التكاثر» اما روشی كه صحابه و تابعان درباره ی بيان شأن نزول ها داشته اند، اگر آن را مدنظر داشته باشيم، اين روايت را نمی توان دليل اين امر دانست كه سوره ی تكاثر در همان زمان نازل شده باشد، بلكه منظور از آن اين است كه مضمؤن اين سوره كاری را كه آن دو قبيله كرده بودند نيز در بر می گيرد.

امام بخاری و ابن جرير اين گفته ی ابی بن كعب (رض) را نقل كرده اند كه ما اين فرموده ی رسول الله صلی الله عليه وسلم را كه: «لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى واديا ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب. اگر آدميزاد دو وادی مملوء از مال و دارايی داشته باشد، به دنبال وادی سوم خواهد بود و شكم فرزند آدم را چيزی جز خاک سير نمی كند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از قرآن می پنداشتیم، تا آن که ألهاکم التکاثر نازل شد.» این روایت را روی این اساس دلیل مدنی بودن سوره ی تکاثر قرار داده اند که أبی در مدینه مسلمان شده بود. اما از این بیان أبی روشن نمی شود که صحابه این فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم را به چه معنا از قرآن می پنداشتند. اگر منظور آن این باشد که آن را آیه ای از قرآن می پنداشتند، که این مطلب پذیرفتنی نیست، چراکه اکثریت عظیم صحابه کسانی بودند که از تک تک حروف و کلمات قرآن آگاه بودند، آنان چگونه ممکن بود که دچار این سوء فهم شوند که این حدیث آیه ای از قرآن است. اما اگر از قرآن بودن را به معنای برگرفته شده از قرآن بگیریم، معنای این روایت این هم می تواند باشد که چون کسانی که در مدینه مسلمان شده بودند برای اولین بار این سوره را از زبان مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدند، آن را سوره ای تازه نازل شده پنداشتند و سپس ارشاد فوق الذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم را برگرفته از همین سوره گمان کردند.

ابن جریر، ترمذی، ابن المنذر و محدثان دیگر این گفته را از علی (رض) نقل کرده اند که: ما درباره ی عذاب قبر همواره درشک و تردید بودیم تا آن که «ألهاکم التکاثر» نازل شد. » این روایت را روی این اساس دلیل مدنی بودن این سوره قرار داده اند که از عذاب قبر در مدینه سخن به میان آمده بود و در مکه ذکری از آن نشده بود. اما این مطلب غلط است. در سوره های مکی قرآن در جاهای زیادی عذاب قبر با چنان صراحتی ذکر شده است که جایی برای شک و تردید باقی نمی گذارد. به طور مثال ملاحظه شود، سوره ی انعام، آیه ی 93، سوره نحل، آیه ی 28، سوره ی مؤمنون، آیه های 100-99، غافر، آیه های 46-45. تمام این ها سوره های مکی ای هستند؛ از این رو اگر از ارشاد علی (رض) چیزی ثابت می شود این است که سوره ی تکاثر پیش از سوره های مکی ای که ذکر شدند نازل شده بود و نزول آن شک و تردیدهای صحابه را در باره ی عذاب قبر برطرف کرده بود.

به همین دلیل است که با وجود این روایت ها، اکثریت عظیم مفسران بر مکی بودن آن متفق اند. نزد ما این سوره نه تنها مکی است، بلکه مضمؤن و لحن بیان آن گویای آن است که این از سوره های نازل شده در دوره ی آغازین مکی است. (بنقل از تفهیم القرآن).

محور سوره تکاثر:

محور سوره‌ی تکاثر بیان سرانجام ناگوار دنیاپرستی و دنیاپرستان می‌باشد و اینکه زیادت‌طلبی انسان‌ها تا لحظه‌ی مرگ ادامه دارد. نام سوره تکاثر است از باب تفاعل، به معنی زیادت‌طلبی، کثرت‌طلبی و فزون‌طلبی می‌باشد، زیرا تکاثر از ماده‌ی کثرت گرفته شده و کثرت در سه معنی به کار رفته است: معنی اول اینکه انسان فطرتاً طوری آفریده شده که برای کسب و تکثیر ثروت تلاش می‌کند، چون از باب تفاعل است و مشارکت دو یا چند نفر را در انجام کاری می‌رساند. معنی سوم فخرفروشی است که در قبال این تحصیل و تکثیر ثروت به یکدیگر فخر می‌فروشند و بسیاری از افراد جامعه‌ی ما علی الخصوص خانواده‌های اشرافی و به خصوص زنان را تحت تأثیر قرار داده است. تعبیر قرآن در آیه‌ی 57 سوره‌ی حدید جالب توجه است، آنجا که می‌فرماید: «ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَزِينَةٞ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗاۖ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٞ شَدِيدٞ وَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٞۚ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ٢٠» (الحدید: 20) «بدانید که زندگی دنیا، بازیچه و سرگرمی و زیور، و

(c) ketabton.com: The Digital Library

فخرفروشی در برابر یکدیگر و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است؛ [این زندگی،] همچون بارانی است که گیاهان [روییده از] آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد؛ سپس [این گیاه شاداب،] پژمرده شود؛ آنگاه می‌بینی که زرد می‌شود و سپس خاشاک می‌گردد؛ و در آخرت، [نصیبِ منافقان و کافران] عذابی شدید است؛ و [نصیبِ مؤمنان،] آمرزش و رضایت الهی است. [در هر حال] زندگی دنیا چیزی جز [لذت و] برخورداریِ فانی [و فریبنده] نیست».

فضیلت سوره تکاثر:

رسول الله صلي الله عليه وسلم خطاب به صحابه فرمود: آيا يكي از شما نمي تواند هر روز هزار آيه از قرآن را بخواند، صحابه كرام عرض كردند چه كسي مي تواند هر روز هزار آيه تلاوت كند، آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرمود: آيا يكي از شما نمي تواند سوره «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» را بخواند، مقصد اين كه خواندن «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» در هر روز برابر با خواندن هزار آيه مي باشد (مظهري به حواله ي حاكم وبيهقي عن ابن عمر).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة التكاثر

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشاينده ومهربان

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾ كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ثُمَّ كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ كَلا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَينَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

ترجمه مؤجز:

«أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» ﴿١﴾ (افزون طلبي (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از الله غافل نموده) است.

«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» ﴿٢﴾ (تا آنجا كه به ديدار قبرها رفتيد (و قبور مردگان خود را برشمرديد و به آن افتخار كرديد!)

كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ (چنين نيست كه ميپنداريد، (بلى) بزودي خواهيد دانست!)

ثُمَّ كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ (باز چنان نيست كه شما مي پنداريد بزودي خواهيد دانست!)

كَلا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾ (چنان نيست كه شما خيال ميكنيد اگر شما علم اليقين(به آخرت) داشتيد (افزون طلبي شما را از خدا غافل نمي كرد!)

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ (قطعاً شما جهنّم را خواهيد ديد!)

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَينَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾ (سپس (با ورود در آن) آن را به چشم اليقين خواهيد ديد.)

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾ (سپس در آن روز(همه شما) از نعمت هايي كه داشته ايد بازپرسي خواهيد شد!)

توضيح مختصر در باره سوره:

خداوند متعال به لطف و رحمت خود در دعوت انسان به سوي بندگي خود ابتدا او را از خواب غفلت بيدار مي كند و او را چنين خطاب قرار مي دهد كه: اي انسان! چنين تصور مكن كه وضعيت موجود و اين زندگي دنيايي كه به آن عادت كرده اي تا ابد اين گونه خواهد بود و تغيير و تحولي نخواهد يافت. اي انسان! اين را بدان كه ناگهان تغييري روي مي دهد كه تاماً اين جهان را بر هم مي زند.

لازم به ذكر است كه انسان طبيعتاً وقتي با چيزي خوگرفت چنان تصور ميكند كه هرگز از آن جدا نمي شود و آن چيز هرگز از بين نمي رود. انساني كه به دنيا و مال و ثروت و نعمت و امكاناتش دل خوش ميكند و به آنها خو گرفته است كم كم فراموش مي كند كه روزي خواهد آمد و هرآنچه دارد تمام مي شود و از بين مي رود.

اين جاست كه بايد از خواب غفلت بيدار شود و به خود بيايد كه چنين تصوري درست نيست. اين وضعيت و زندگي روزي از بين مي رود. اين جهان روزي تغيير خواهد كرد.وضعيت ديگر و جهاني ديگر به وجود خواهد آمد كه هيچ شباهتي با اين دنيا ندارد. در همين راستا بسياري از آيات قرآن عظيم الشان به اين تغيير و دگرگوني اشاره مي كنند و از به وجود آمدن وضعيت ديگري خبر مي دهند، وضعيتي كه در آن انسان بعد از مردن دوباره زنده مي شود و در دادگاه و محكمه پروردگار حاضر ميشود تا محاكمه شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

براي نمونه در سوره **«تكاثر»** كساني را خطاب قرار مي دهد كه از قيامت و انجام وظيفه و مسئوليت خود غافل هستند و به امكانات و نعمت هاي دنيايي به عنوان هدف نگاه مي كنند و از ياد برده اند كه اين نعمت ها وسيله اي هستند براي شناخت الله و راه او و انتخاب آن، و اين را فراموش كرده اند كه روزي خواهد آمد كه درآن به دادگاه الله احضار مي شوند و از آنها اين گونه سئوال خواهد شد كه: «از امكانات و نعمت هاي خداوند چگونه استفاده كرديد؟» آنها را اين چنين خطاب قرار ميدهند كه:

«ألهكم التّكاثر، حتّي زرتم المقابر» اي انسان هاي غافل! اي آنان كه چنان سرگرم و مشغول به دست آوردن مقام و موقعيت دنيايي شده ايد و در اين راه باهم مسابقه مي دهيد كه مسئوليت و وظيفه خود را فراموش كرده ايد. آيا نمي دانيد و فراموش كرده ايد كه هركس امكانات و نعمت بيشتري داشته باشد مسئوليتش نيز بيشتر خواهد بود؟! دنبال كردن مقام و موقعيت و ثروت شما را چنان به حد سرگرم كرده است كه از مسئوليتي كه داريد و سرانجامي كه منتظرتان است غافل شده ايد و هم چنان در اين حالت هستيد تا اين كه مرگ شما را دريابد. شما به خود نمي آييد و از غفلت بيدار نمي شويد تا زماني كه گورهايتان را ديدار كنيد(زمان به زمان مرگ تان فرا رسد و آنگاه كه در جايگاه ابدي قرار بگيريد).

اي انسان هاي غافل! اي آنان كه همّ و غمتان كسب مال و ثروت بيشتر و دست يافتن به مقام و موقعيت بالاتر است! چرا مسئوليت و وظيفه خود را فراموش كرده ايد و زندگي را اين گونه سپري مي كنيد و تا زماني كه در جايگاه ابدي قرار بگيريد به خود نمي آييد؟!

اي انسان هاي غافل!

«كلا سوف تعلمون (3) ثمّ كلا سوف تعلمون» (4) خداوند با اين خطاب آنان را سرزنش و توبيخ مي كند و مي فرمايد: نه، نه، اين كار را نكنيد. بس است، اين كار را نكنيد.غفلت بس است. خود را به كسب مال مشغول نكنيد و تلاش و فعاليت تان مسابقه در كسب مال و موقعيت بيشتر نباشد زيرا طولي نخواهد كشيد كه به واقعيت پي خواهيد برد و خواهيد فهميد كه چه خبر است و چه روي خواهد داد.

(كلا) نه، نه، از خواب غفلت بيدار شويد و دست از اين مسابقه بكشيد:

«لو تعلمون علم اليقين»(٥) اگر مي دانستيد و اگر بدانيد چه سر انجامي در پيش داريد هرگز اين كار را نمي كرديد. چرا غافليد؟ چرا در اين فكر نيستيد كه روزي خواهد آمد و از شما در مورد اعمالتان سئوال خواهد شد؟! چرا به خود نمي آييد و هميشه در فكر جمع آوري مال دنيايي هستيد؟! اين را بدانيد كه:

«لترونّ الجحيم»(٦) قسم به الله آن آتش سوزنده ي شعله ور را خواهيد ديد.

ابتدا از دور آن را مي بينيد و بعد:

«ثمّ لترونّها عين اليقين»(٧) به آن نزديک مي شويد و به گونه اي آن را مشاهده مي كنيد كه جاي هيچ شک و ترديدي نمي ماند. با چشم يقين آن را مي بينيد و به وضوح مي فهميد كه آن آتش، آتش جهنم است و براي افرادي همچون شما آماده شده است و راه نجات و چاره اي نيست. اين را بدانيد كه در آن روز در باره همه نعمتهايي كه به شما بخشيده شده مورد سئوال قرار خواهيد گرفت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ثمّ لتسئلنّ يومئذ عن النّعيم»(٨) در چنين روزي از آن همه نعمت و امكانات كه در اختيار تان قرار داده شده سئوال خواهد شد.از شما پرسيده مي شود: چگونه از آن نعمتها استفاده كرديد؟

تفسيرسوره

خوانندگان گرامی!

در آيات متبركه اين سوره در باره: تفاخر به ثروت دنيا و سؤال از كردار انسانی بحث بعمل آمده است.

«أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» (1):

«تفاخر وافزون طلبي به بيشتر داشتن شما را غافل داشت» يعني: فزون‌طلبي در اموال و فرزندان، فخرورزي به بسياري آنها و چشم و هم چشمي با يك ديگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل براي آخرت غافل داشت و به خود گرفتار كرد.

ابن عباس وحسن بصري در تفسير آيه: «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» مي نويسند كه: «تكاثر» از كثرت مشتق شده، و به معناي جمع اوري مال وثروت است.

در روايتي از حضرت ابن عباس(رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» را خواند وفرمود: هدف از آن، اين است كه مال از راه نامشروع به دست آورد، وفرايضي كه از جانب الله بر مال عايد مي گردد، آنها را تاديه ننمايئ. (تفسير قرطبي)

«ٱلتَّكَاثُرُ»: «تفاخر و مباهات به داشتن فزونی نعمت دنيا.»

1 - رقابت و چشم و همچشمی دو گروه يا دو نفر.

2 - طمع و زيادەخواهی شخصی در امور دنيوی بدون استفاده برای خود.

3 - فخرفروشی با زبان به اصل و نسب و ريشه و طايفه (قولی).

اين خطاب الله متعال در رابطه با كسانی است كه به جمع و تكثير مال و دارايی مشغول هستند تا با آن بر ديگران تفاخر و مباهات كنند، چنين امری انسان را از اطاعت و بندگی باز می‌دارد و بدون اينكه خيری برای سرای ديگر داشته باشد مرگ به سراغش خواهد آمد. رقابت بايد در ايمان و عمل صالح باشد؛ و اين رقابت بايد برای رسيدن به نعمت‌های اخروی كه ابدی است باشد؛ نه در امور گذرا و موقت دنيوی.

«أَلۡهَىٰكُمُ»:

بايد گفت كه كلمه « الهاكم » از لهو برگرفته شده است كه در اصل معنای غفلت را می رساند. اما در زبان عربی اين كلمه بر هر مشغوليتی اطلاق می شود كه علاقه ی انسان به آن به قدری افزايش پيدا كند كه او با تمام وجود در آن فرورود و از چيزهای مهم ديگر غافل شود.

هنگامی كه كلمه « الهاكم » از اين ريشه به كار برده شود، معنايش اين خواهد بود كه لهوی شما را چنان به خود مشغول داشته است كه به فكر چيز ديگری، كه از آن بسيار مهم تر است، نيستيد. شيفته ی همان هستيد و هميشه در فكر و انديشه ی همان هستيد و اين دلبستگی و غرقه شدن شما را به طور كامل غافل كرده است.

راغب اصفهانی در باره «لهو» فرموده است: « لهو »آنست كه انسان را از كاری كه مفيد و اهم است مشغول كند. الهاء به معنی مشغول كردن می‌باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

« ٱلتَّكَاثُرُ »: تکاثر هم از کثرت برگرفته شده و به سه معنا است: یکی آن که شخص برای به دست آوردن هر چه بیشتر کثرت تلاش کند. دوم آن که مردم تلاش کنند در به دست آوردن کثرت از یکدیگر پیشی بگیرند. سوم آن که مردم به این که نسبت به دیگران از کثرت بیشتری برخوردارند، فخر بفروشند.پس معنا و مفهوم ألهاكم التكاثر این است که تکاثر شما را چنان به خود مشغول داشته که دلبستگی و شیفتگی به آن شما را از چیزهای مهم تر از آن غافل کرده است. (تفهیم القرآن)

«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (2):

تا آنجا که به زیارت قبرها رفتید(قبورمردگان خویش را برشمردید و به آن افتخار کردید!) «تفاخر به بيشتر داشتن شما را غافل داشت» يعني: فزون طلبي در اموال و فرزندان، فخرورزي به بسياري آنها و چشم و هم چشمي با يك ديگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل براي آخرت غافل داشت و به خود گرفتار كرد. **«تا كارتان به گورستان رسيد»** يعني: به فزون طلبي و فخرورزي تا بدانجا ادامه داديد كه به شما مرگ در رسيد و بر اين حال و منوال در گورها دفن شديد. يا تا بدانجا به فزون‌طلبي ادامه داديد كه براي نشان دادن كثرت خود به قبرستان رفتيد وبه شمردن قبرها پرداختيد.
در حديث شريف آمده است: «يهرم ابن آدم، و يبقي معه اثنتان: الحرص والأمل: فرزند آدم پير مي شود اما دو چيز همراه وي باقي مي ماند: حرص و آرزو هاي دور و دراز».
بايد دانست كه در اين هيچ جاي شک نيست كه: زيارت قبور از بهترين دارو هاي شفابخش براي سنگدلان مي باشد زيرا اين كار به ياد آورنده مرگ و آخرت است از اين رو علماء بر جواز زيارت قبور براي مردان اتفاق نظر دارند امادر جواز آن براي زنان اختلاف است؛ رفتن زنان جوان به آن حرام و رفتن زنان مسن مباح مي باشد و اگر زنان جدا از مردان به زيارت قبور بروند، اين كار براي همه آنها جايز است اما در صورتي كه از آميزش مردان و زنان فتنه‌اي روي مي‌داد، زيارت آن براي زنان جواز ندارد.

«كَلَا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (3):

«چنین نیست که می پندارید، (بلی) بزودی خواهید دانست [عاقبتِ این غفلت در اثر تفاخر به دنیا را]». این تنبیه و هشداري براي انسانها در مورد فزون طلبي آنهاست.
یعنی ای انسان‌ها! دست بردارید و از مشغول شدن به چیزی که سودی ندارد دوری جویید؛ چرا که در آینده و در محضر الله سرانجام نادانی و کوتاهی خود در عبادت و مشغول شدن به دنیای ناپایدار، و غافل شدن از سرای پایدار را خواهید دانست.
یعنی به زودی برای‌تان آشکار خواهد شد که آخرت از دنیای زودگذر بهتر و ماندگارتر است.
«كَلَّا»: «هان، نباید چنین کاری انجام دهید، از این تفاخر و مباهات بگذرید.»
«سَوْفَ تَعْلَمُونَ»: «وقتی که وارد قبر شدید، آن وقت است که به خطا و اشتباه خود در این تکاثر و تفاخر پی‌خواهید برد.»
یعنی شما گرفتار این سوء فهم هستید که پیشرفت و خوشبختی و موفقیت یعنی برخوردار بودن هر چه بیشتر از اسباب و امکانات زندگی دنیا و پیشی گرفتن از دیگران در آن، در حالی که پیشرفت و خوشبختی و موفقیت به هیچ وجه این نیست. به زودی شما به فرجام بد این روش پی خواهید برد و شما خواهید دانست که در تمام عمرتان دچار چه اشتباه فاحشی بوده اید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ثُمَّ كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (4):

باز چنان نیست که شما می پندارید: بزودی خواهید دانست! «باز هم نه چنین است، زوداست که بدانید» این تکرار بر وجه تأکید و تغلیظ و تهدیدي بعد از تهدید دیگر است. یعنی به زودی اختیار بدتان در تقدیم دنیا بر آخرت آشکار می‌شود و زشتی مصروف‌شدن به دنیا با اعراض از طاعت الهی برای‌تان واضح خواهد شد.

یعنی وقتی مرگ دامن شما را گرفت و در گور دفن شدید و وحشت و سختی‌های آن را مشاهده کردید، عاقبت و سرانجام مباهات ورزیدن به کثرت مال را خواهید دانست. ابن عباس (رض) فرموده است:«كَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ» یعنی خواهید دانست که در قبر چه عذابی خواهید داشت، و «ثُمَّ كَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ »یعنی در آخرت که با عذاب روبرو شدید، خواهید فهمید که چه خبر است! (تفسیرقرطبی ۱۷۲/۲۰.).

«كَلَّا»«حقاً »: در برابر افکار و رفتار انحرافی باید هشدار را تکرار کرد. «كَلَّا- ثُمَّ كَلَّا- كَلَّا»

تکرار آیات در قرآن کریم مطابق با قول علما، بنابر دو دلیل صورت می پذیرد:

1 - تأکید بر اینکه چنین نکنید و مشغول دنیا نباشید (مواظب خودت باش هیچ کس به درد تو نمی‌خورد).

2 - دو آیه دارای دو معنی متفاوت است و آیه‌ی دوم، معنی دیگری می‌دهد.

آیۀ اول به دنیا و آیۀ دوم به آخرت اشاره دارد. «كَلَّا» در آیۀ اول یعنی در دنیا به خاطر گناهانی که انجام می‌دهی عتاب می‌شوی (اول با ناراحتی از گناه در دنیا عذاب می‌بینی) چون انجام گناه، خود باعث قلق و ناراحتی می‌شود.

«كَلَّا»: در آیه‌ی دوم به عذاب الهی در آخرت اشاره دارد و اینکه الله در روز قیامت و در زمین محشر، به وسیله‌ی عذاب قبر و ازدحام زمین محشر، حرارت آفتاب، ترس از جهنم و روی پل صراط به وسیله‌ی خار و خاشاک، قلاب و آتش جهنم، تو را عذاب می دهد.

«كَلا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيقِينِ» (5):

چنان نیست که شما خیال میکنید: اگر شما علم الیقین(به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی‌کرد)! «هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم اليقين» يعني: اگر به علم يقين مانند علمتان به قطعيات و يقينيات دنيا بدانيد كه چه سرنوشتي در انتظار شماست و به كدامين جايگاه مي رويد، بي‌گمان اين امر شما را از فزون طلبي و فخر فروشي باز مي دارد و هرگز دنيا شما را از چنين كار بزرگي غافل نميگرداند.

جواب (لو) که در آیه متبرکه محذوف است، بنابر بر علت است تا هراس بیشتری را ایجاد کند؛ یعنی اگر آن را می‌دانستید، افتخار و مباهات به دنیا شما را از طاعت الله غافل نمی‌کرد، و نعمت‌های دنیا شما را فریب نمی‌داد و از اضطراب و وحشت آخرت غافل نمی‌شدید. همان‌طور که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «اگر آنچه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، کم می‌خندید و زیاد گریه می‌کردید».(قسمتی از حدیثی است که بخاری آن را روایت کرده است.) (بنقل از تفسیر صفواة التافسیر).

در التسهیل آمده است: جواب (لو) محذوف و تقدیر آن چنین است: اگر می‌دانستید، بس می‌کردید و خود را برای آخرت آماده می‌کردید. جواب (لو) به منظور ایجاد ترس و

(c) ketabton.com: The Digital Library

هراس حذف شده است. تا شنونده هر چه را که بزرگتر به نظرش می‌رسد تقدیر کند. مانند آیه‌ی «وَ لَوْ تَرى إِذْ وُقِفُوا عَلَى اَلنّارِ» (التسهيل ۲۱۶/۴.)
«عِلْمَ ٱلْيَقِينِ»: یعنی مطمئن که این اتفاق خواهد افتاد.
«لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ ٱلْيَقِينِ»: «اگر به طور یقین سرانجام تفاخر و مباهات به کثرت دارایی‌تان را می‌دانستید.»حتی کم‌ترین درجه‌ی علم را هم ندارید، یعنی علم الیقین را ندارید، اگر فقط علم الیقین را هم داشتید، کافی بود.
علم يقيني علمي است كه از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهده عيني، يا از دليل قطعي ثابتي پديد آمده باشد كه عقل صحيح، يا نقل ثابت از رسول‌اكرم صلى الله عليه وسلم، بر آن دلالت كند.

«لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (6):

«به یقین شما دوزخ را خواهید دید» مفسر آلوسی فرموده است: این، جواب قسمی مستتر است که وعید را بدان مؤکد و تهدید را بدان تشدید کرده است؛ یعنی قسم به پروردگار که آتش دوزخ را با چشمان‌تان مشاهده می‌کنید و آن را آشکار می‌بینید. آیا عمل نجات‌بخشی را انجام داده‌اید که شما را از دخول به دوزخ نجات دهد و دور سازد؟

«ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَينَ الْيقِينِ» (7):

(سپس (با ورود در آن) آن را به عین الیقین خواهید دید. در البحر آمده است: خداوند متعال با آوردن « عَيْنَ ٱلْيَقِينِ » این توهّم را برطرف می‌کند که رؤیت در آیه‌ی قبلی به معنی مجازی آن به کار رفته است.(البحر ۵۰۸/۸.)
يعني: سپس دوزخ را به رؤيتي كه عيناً خود يقين است با چشمانتان مي بينيد. به قولي ديگر: اين خبري است در مورد دوام ماندگار بودنشان در دوزخ. يعني: اين رؤيت‌شان رؤيتي پيوسته، هميشگي و بي‌انقطاع است.
ابن‌کثیرفرموده است: «این آیه تفسیر تهدید یاد شده در آیه قبل، یعنی: **«لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ** است».
حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: هنگامي كه حضرت موسي عليه السلام بر كوه طور تشريف داشت، وپشت او قوم او به گوساله پرستي اقدام نمود، خداوند در آنجا به او اطلاع داد كه قوم شما در چنين مصيبتي گرفتار شده است، او آنقدر تحت تاثير قرار نگرفت كه بعد از بر گشت و مشاهده قوم متاثر شد، و بي اختيار الواح تورات را به زمين گذاشت. (رواه احمد والطبراني بسند صحيح)

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (8):

سپس در آن روز (همه شما) از نعمت هایی که داشته اید با زپرسی خواهید شد! «باز البته در آن روز از نعمت ها پرسیده خواهید شد»
يعني: در موقف حساب از نعمت‌هاي دنيايي اي كه شما را از كار كردن براي آخرت غافل گردانيد، مورد پرسش قرار خواهيد گرفت كه آيا آن نعمت ها را با شكر دنبال كرده ايد يا خير.
«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ »: مؤکد به لام تأکید در ابتدا و نون ثقیله در انتها. تأکیدی است بر اینکه حتماً مورد سؤال واقع خواهید شد.
«يَوْمَئِذٍ»: «در آن روزی که دوزخ را به یقین می‌بینید.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

«عَنِ ٱلنَّعِيمِ»: «از آن نعمت‌هایی که برخوردار شدید و از آن لذّت هم بردید؛ مانند صحّت، فراغت، آسایش، خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و...»
روز قیامت از آن نعمت‌هایی که به شما داده شده پرسش و بازخواست خواهید شد که آیا حق الله را ادا کرده‌اید یا نه؟ با تن سالم عبادت الله کرده‌ای و با مال و ثروت، زکات و صدقه داده‌ای یا نه؟
پرسش از نعمت‌هایی که در دنیا به شما داده شده از قبیل: صحت، فراغت، آسایش، خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و...؛ کسی که شکر آنها را به جای آورده باشد، نجات یافته و کسی که شکر آنها را به جای نیاورده باشد مورد مواخذه قرار خواهد گرفت. پس باید نعمت‌های الله را در خدمت دین الله و طاعت و عبادت او گرفت؛ زیرا از ما در مورد آنها سؤال خواهد شد.
گفتني است که احادیث وارده در این باب، مفید عام بودن این سؤال است. يعني همه انسانها اعم از مؤمن و کافر مورد سؤال قرار مي‌گيرند ولي سؤال کردن از کفار بر سبيل توبيخ است زيرا آنان شکر نعمت‌ها را فروگذاشته اند و سؤال کردن از مؤمن از باب تشريف است؛ زيرا او نعمت ها را شکرگزارده است.
در حديث شريف آمده است که عمر (رض) در مدينه از پيامبر صلي الله عليه وسلم سؤال‌کرد و گفت: يا رسول‌الله! ما از چه نعمتي مورد پرسش قرار مي‌گيريم درحالي‌که از خانه‌ها و اموال مان بيرون رانده شده‌ايم؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «از سايه سار هاي منازل و درختان و ديگر سايه بانهايي که شما را از گرما و سرما حفظ ميکنند و از آب خنك در روز گرم».
همچنين در حديث شريف به روايت ابن ابي شيبه و احمد از محمود بن لبيد آمده است که فرمود: «چون سوره تکاثر نازل شد، رسول الله صلي الله عليه وسلم آن را بر اصحاب تلاوت کردند و چون به آيه: **ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** رسيدند، اصحاب گفتند: يا رسول الله! از کدام نعمت‌ها مورد پرسش قرار مي‌گيريم در حالي‌که همينك ما جز آب و خرما چيز ديگري در اختيار نداريم و در عين حال شمشيرهايمان بر گردنهايمان آويخته است و دشمن هم حاضر مي باشد؟ آخر چه نعمتي داريم که از آن مورد پرسش قرار بگيريم؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: اما اين پرسش يك حقيقت است و به واقعيت خواهد پيوست».
همچنين در حديث شريف به روايت ابن‌عباس رضي‌الله عنهما آمده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «دو نعمت است که بسياري از مردم در آن زيانکارند؛ سلامتي و فراغت» يعني: بسياري از مردم در شکر اين دو نعمت مقصرند زيرا به تکليف خود در قبال آنها عمل نمي‌کنند پس هر کس حقي را که بر ذمه وي واجب است ادا نکند، در حقيقت زيانکار مي باشد.
همچنين در حديث شريف به روايت ابي برزه (رض) آمده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«لا تزول قدما العبد يوم القيامة حتي يسأل عن أربع: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وعن علمه ماذا عمل به:** قدم هاي بنده در روز قيامت دور نمي شود تا از چهار چيز مورد پرسش قرار نگيرد: از عمر خويش که در چه راهي آن را فنا کرده است، از جواني خويش که در چه

(c) ketabton.com: The Digital Library

چيزي آن را فرسوده است، از مال و ثروت خويش كه از كجا آن را به دست آورده و در كجا آن را خرج كرده است و از علم خويش كه با آن چه عمل كرده است».
همچنين در حديث شريف به روايت مسلم و اصحاب سنن از ابو هريره (رض) آمده است كه فرمود: «رسول الله صلي الله عليه وسلم از خانه خود بيرون شدند و در اين حال با ابوبكر و عمر رضي‌الله عنهما روبرو گرديدند پس فرمودند: چه چيزي در اين ساعت شما را از خانه هايتان بيرون آورد؟ آن دو گفتند: گرسنگي يا رسول الله! رسول مبارك صلي الله عليه وسلم فرمودند: سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، مرا نيز همان چيزي بيرون آورده كه شما را بيرون آورده است. پس آن دو با رسول الله صلي الله عليه وسلم به راه افتاده و به در خانه مردي از انصار رفتند. از قضا كه آن مرد در خانه‌اش نبود وچون زنش رسول الله را ديد، گفت: خوش آمديد! رسول الله از وي پرسيدند: فلان (شوهرت) كجاست؟ زن گفت: رفته است كه براي ما آب شيرين بياورد. در اين اثنا مرد انصاري از راه رسيد و به رسول الله صلي الله عليه وسلم و دو يارشان نگاهي افگند و گفت: سپاس و ثنا خداي عزوجل را، امروز هيچ كس ميهماناني گرامي‌تر از من ندارد. آنگاه رسول الله صلي الله عليه وسلم و ياران شان را به گرمي پذيرفت و خود رفت و خوشه اي خرما از نخلستان آورد كه در آن خرماي غوره و رسيده هر دو موجود بود و ايشان را به خوردن از آن دعوت كرد.
سپس كارد را گرفت. رسول الله به وي فرمودند: مبادا حيوان شيردهي را ذبح كني! پس گوسفندي را برايشان ذبح كرد و از آن گوسفند و خرما خوردند و از آب شيرين هم نوشيدند و چون سير و سيراب شدند، رسول الله خطاب به ابوبكر و عمر رضي‌الله عنهما فرمودند: سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، يقيناً در روز قيامت از اين نعمت ها مورد پرسش قرار ميگيريد».

فخر فروشي در اسلام:

به نظرم تفاخر به نسب از امور جاهليت است. رسول الله صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ از اين كارها بيزاري جسته است. ولي گفتار الله تعالي كه ميفرمايد: **«وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»** (سوره زخرف:32) (و بعضي را بر بعضي برتري داديم).
منظور از آن امور دنيوي ميباشد. چرا كه الله تعالي مي فرمايد: **«وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَي رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَينِ عَظِيمٍ (31) أَهُمْ يقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَينَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيا وَرَحْمَةُ رَبِّكَ خَيرٌ مِمَّا يجْمَعُونَ (32)»** (سوره زخرف] (و گفتند: «چرا اين قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندي) از اين دو شهر (مكه و طائف) نازل نشده است؟!» (31) آيا آنان رحمت پروردگارت را تقسيم مي‌كنند؟! ما معيشت آنها را در حيات دنيا در ميانشان تقسيم كرديم و بعضي را بر بعضي برتري داديم تا يكديگر را مسخر كرده (و با هم تعاون نمايند): و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوري ميكنند بهتر است! (32)
اين يكي فقير و ديگري ثروتمند، يكي مريض و ديگري سالم، يكي قوي و ديگري ضعيف و ناتوان است... منظور از آيه اين است.
اما فخر فروشي به نسب از ادعاهاي جاهليت است كه رسول الله صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از انجام دهنده آن اظهار بيزاري نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله تعالي ميفرمايد: **«يا أَيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَي وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ(13)]** (حجرات) (اي مردم! ما شما را از يک مرد و زن آفريديم و شما را طايفه ها و قبيله ها قرار داديم تا يکديگر را بشناسيد: (اينها ملاک امتياز نيست،) گرامي‌ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست: خداوند دانا و آگاه است! (13) منظور از آن شناختن يکديگر است نه تفاخر و فخر فروشي.

فخر فروشي و مباهات:

يکي از رذايل اخلاقي و اوصاف بسيار زشت انساني، فخر فروشي و مباهات است. مراد از فخرفروشي اين است که انسان بخاطر کمال هاي موهوم يا واقعي که در خود احساس مي کند به ديگران مباهات کند و بر آنها فخر نمايد.

فخر فروشي شعبه از تکبر يا نشأت گرفته از تکبر است. بنابر اين تمام آيات و رواياتي که در مورد تکبر آمده است، فخر فروشي را نيز شامل مي شود. البته ريشه فخر فروشي جهالت و ناداني است کما اينکه ريشه تکبر نيز همين است. زيرا انسان اي جاهل، نه کمالات را مي شناسند و نه علت اصلي کمال را. به همين دليل گاهي، معايب را کمال مي پندارند و بر کمال موهوم افتخار مي کنند. و يا کمالات موجود در خود را ساخته و پرداخته خود مي دانند و سرمنشأ کمالات يعني خداي متعال را فراموش ميکنند، که هر دوي اين خصوصيت جز از جهالت نيست.

به همين دليل، حضرت علي رضي الله عنه ميفرمايند: **«لا حُمْقَ اَعْظَمُ مِنَ الْفَخْرِ»** يعني (حماقتی بزرگ تر از فخر فروشی به ديگران نيست).

معالجه فخرفروشي:

معالجعه و در مان رذايل اخلاقي وقتي ميسر است که مبتلا به آنها، واقعاً آن را رذيله بحساب ارد، وشخصاً در پي معالجه آن اقدام کند، در غير اينصورت معالجعه وتداوي اين مرض غير ممکن خواهد بود، زيرا کسانيکه به اين مرض مبتلا شده اند، آنر ا از جمله اخلاق حسنه بحساب آورده، و متوجه اين نکته نيست که **«أكبر الفخر ألا تفخر»** است، باز داشتن آن از فخر فروشي ممکن نيست.

بنابراين علماء ميفرمايند که اوّلين قدم معالجه، اينست که به شخص که به اين مرض مبتلا شده است بايد بفهماند که اين خصلت از جمله رذايل اخلاقي بوده و بايد در پي معالجه و درمان آن اقدام شود.

مرحله دوم در معالجه اين مرض اينست که: عامل و علت فخر فروشي شخص مبتلا به مرض بايد تشخيص داده شود.

اين بدين معني است شخصيکه فخر فروشي مي کند، چه چيزي دارد که او را به اين خصلت ناپسند مبتلا کرده است؟ آيا به آنچه در خود دارد مانند علم، جمال، قدرت، و يا ثروت مباهات ميکند و يا آنچه در ديگران است مثل مباهات به حسب و نسب و فضيلت خويشان و اقربا.

اگر اوّلي باشد بايد به او فهماند که در بخش مهمي از آنها که در اوست، ايشان هيچ نقشي ندارد مانند جمال و زيبائي که خداي متعال قدرت نمائي نموده است و وي در آن خصوص هيچ کاره است و ثانياً همين جمال و زيبائي روزي متعفن گرديده و در نهايت تبديل به خاک خواهد شد همان طوريکه قبلاً نطفه و آب گنديده بود. در بخش ديگر مانند

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثروت و قدرت نيز اولاً بايد بداند كه او حمال است و براي وراث انبار مي كند و ديگران خواهند خورد او حسابش را پس خواهد داد و اين فخري ندارد و ثانياً بايد بداند كه تمام اينها در مقابل قدرت خداي متعال هيچ است و قابل توجه نيست.
فخر فروشي از سبک سري و کوته بيني است. کسي که به کمترين داشته خود فخر مي کند و داراي گران قيمت ديگران را نمي بيند، ضمن ابتلا به جهالت که فضيلت ديگران را نمي بيند، آستان ظرفيتش نيز پايين است که کمترين امتياز ولو موهوم او را از خود بي خود مي کند. چنين انساني بايد به وضع خود متأسف باشد که ديگران هفتاد شهر عشق را گشته ولي مهر سکوت بر لب زده اند ولي او اندر خم يک کوچه گم گرديده و قدمي به سوي منزل مقصود برنداشته و فضيلتي بدست نياورده، صدايش که انکر الاصوات به تفاخر بلند است و مانند طبل توخالي، توليد صدا مي کند.

علم اليقين چيست؟ و به چه افرادي اختصاص دارد؟

موضوع علم اليقين که در (آيه 5 سوره تکاثر) ذکرشد: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (هرگز چنين نيست، اگر بدانيد به علم‌اليقين) يعني اگر به علم يقين مانند علمتان به قطعيات و يقينيات دنيا بدانيد که چه سر نوشتي در انتظار شماست و به کدامين جايگاه ميرويد، بي‌گمان اين امر شما را از فزون طلبي و فخرفروشي بازمي دارد و هرگز دنيا شما را از چنين کار بزرگي غافل نميگرداند، و علم يقيني علمي است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخواسته و از مشاهده عيني، يا از دليل قطعي ثابتي پديد آمده باشد که عقل صحيح، يا نقل ثابت از رسول اکرم صلي الله عليه و سلم بر آن دلالت کند، و علم يقين آن نسيت که اهل تصوف مي پندارند که منزله است که يک شخص ميتواند به آن نائل آيد و بعد از آن تکاليف شرعي از او ساقط ميشود زيرا ميگويند خداوند متعال مي فرمايد: **«وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّىٰ يأْتِيکَ الْيَقِينُ»** ﴿سوره الحجر: 99﴾ (و پروردگارت را پرستش کن تا وقتي که يقين مرگ تو فرارسد) و اين در واقع تحريف معناي قرآن است، زيرا مي گويند طبق اين آيه، تکليف فقط تا زماني است که يک شخص به منزلت يقين نرسيده باشد، ولي به محض رسيدن به منزلت يقين، تکاليف شرعي از او ساقط ميشود، ولي معناي حقيقي يقين در اين آيه مرگ است، يعني پروردگارت را براي هميشه تا آنگاه که زنده هستي عبادت کن، و اين آيه دليل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات ـ همچون نماز گزاردن ـ بر انسان فرض است تا وقتي که عقل وي کار کند. پس مؤمن بايد درهر وضعيت جسمي‌اي که قرار دارد به حسب حالش نماز بگزارد چنانکه در حديث صحيح آمده است: «ايستاده نماز بگزار و اگر نمي توانستي نشسته و اگر نمي‌توانستي به پهلو»، بنابراين اين آيه دليل بر عدم صحت قول اهل تصوف است که ميگويند مراد از «يقين» در اين آيه« معرفت» است لذا از نظر آنها معني اين است که پروردگارت را تا وقتي که به سر حد معرفت و يقين ميرسي عبادت کن، بنابراين وقتي يکي از آنان ـ به پندار خود ـ به حد معرفت رسيدند، تکليف از آنها ساقط ميشود.
شکي نيست که اين رأي ـ چنانکه ابن‌کثير گفته ـ کفر و گمراهي و جهل است زيرا با وجود آنکه انبياء و اصحابشان خداشناس ترين مردم و داناترين آنان به حقوق و اوصاف الهي بوده‌اند، در عين حال عابدترين و مواظب ترين آنها بر عبادت خداوند و انجام دادن خوبي‌ها تا دم مرگ خويش نيز بوده‌اند و هرگز کمال معرفتشان به پروردگار متعال،

(c) ketabton.com: The Digital Library

ايشان را از انجام تكاليف و عبادات شان باز نداشته بلكه بر خشوع و خضوع و نيايش و شكر و رياضتشان افزوده است.

و در رد بر قول باطل آنها ميتوان آيه ديگري را گواه گرفت كه از زبان اهل دوزخ است كه خداوند متعال در مورد آنها ميفرمايد: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ»

(سوره المدثر: 74-39) (مگر اصحاب يمين (كه) در بوستان هايي هستند (و) هم پرسي ميكنند از مجرمان (كه) چه چيز شما را در دوزخ در آورد؟ ميگويند: از نماز گزاران نبوديم و بينوايان را هم طعام نمي داديم پيوسته همراه ياوه گويان (اهل باطل) هم صدا ميشديم و روز جزا را دروغ مي‌شمرديم تا آن كه يقين به سراغمان آمد). كه مراد از يقين در اين آيه مرگ است.

در قرآن عظيم الشان سه جمله در مورد يقين آمده است: علم اليقين، حق اليقين، عين اليقين خداوند متعال ميفرمايد: **«إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ»** ﴿سوره الواقعة: 95﴾ **«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ»** (سوره التكاثر: 5﴾ **«ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ»** (سوره التكاثر: 7﴾ و منظور از علم اليقين خبري است كه متواترا توسط اشخاص امين و راستگو بيان شده باشد بطوريكه در صحت و يا وجود آن ديگر شكي نباشد، و عين اليقين وقتي است كه خبري كه شنيده است را مشاهده نمايد، و حق اليقين وقتي است كه آن خبر را معاينه و لمس ميكند، بعنوان مثال، اگر اشخاص معتبر و راستگويي بگويند كه عسل شيرين است، اين بمثابه علم اليقين است كه شخص باور ميكند كه چيزي بنام عسل وجود دارد كه طعمش شيرين است، و وقتيكه آنرا ببينند به مرحله عين اليقين ميرسند، و وقتيكه آنرا بچشند به مرحله حق اليقين ميرسند، بنابراين بهشتي كه خداوند متعال بر زبان انبياء براي مؤمنان بيان فرموده است علم اليقين است، زيرا باور دارند كه در آخرت نعيم ابدي بنام بهشت وجود دارد، و وقتيكه آنرا ببينند به مرحله عين اليقين ميرسند، و وقتيكه وارد بهشت ميشوند و از لذتهاي بهشتي استفاده ميكنند به مرحله حق اليقين ميرسند زيرا به چيزي كه از آن خبر داده شده بودند و سپس آنرا ديدند رسيدند و آنرا چشيدند.

حقوق مسلمان با برادر مسلمان

مسلمان نسبت به حقوق و وظايف، برادر مسلمانش ايمان دارد، خود را پاي بند و ملزم به احترام و اداي حقوق برادر مسلمان مي‌داند. مسلمان بر اين باور است كه اداي احترام و حقوق برادر مسلمان عبادت و نزديكي به خدا است، مسلمان را با خداي سبحان نزديک ميكند، زيرا اين حقوق و آداب را خداوند واجب كرده است، بنابراين بايد بخاطر دستور خدا آنها را رعايت نمود.

اين آداب و حقوق بشرح زير هستند:

1 - موقع ملاقات با برادر مسلمان قبل از هر چيز به او سلام كند و بگويد: «السلام عليكم ورحمة الله» و باوي مصافحه كند. جواب سلام چنين داده شود. «وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته»

زيرا خداوند ميفرمايد: **«وَإِذَا حُيِيتُمْ بِتَحِيةٍ فَحَيوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا»** (النساء: 86).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«هرگاه به شما سلام گفته شد، در جواب آن كلماتي بهتر گفته شود يا بهمان اندازه اكتفا شود».

2 - وقتي برادر مسلماني عطسه مي زند **«اَلْحَمْدُ لِلَّهِ»** مي‌گويد، در جواب عطسه او **«يرْحَمُكَ اللهُ»** خداوند بر تو رحم كند، گفته شود و عطسه كننده، در جواب او بگويد: **«يهْدِيكُمُ اللهُ وَيصْلِحُ بَالَكُمْ»** خداوند مرا و تو را مورد مغفرت قرار بدهد يا اينكه خداوند شما را اصلاح كرده، هدايتتان كند.

3 - وقتي مسلماني مريض شود، برادر مسلمان ديگر بايد در حق او دعاي صحت نموده و عيادتش كند، زيرا در حديث صحيح آمده است: «هر مسلمان بر مسلمان ديگري پنج حق دارد: 1- جواب دادن سلام، 2- عيادت مريض، 3- تشيع جنازه، 4- پذيرفتن دعوت، 5- جواب گفتن به عطسه. (متفق عليه).

4 - اين حق مسلمان بر مسلمان است كه به هنگام وفاتش در نماز جنازه و مراسم تكفين و تدفين او شريک شوند.

5 - هرگاه برادر مسلمان از برادر مسلمانش در مورد مسئله اي مشورت كند و جوياي خير و صلاح شود، لازم است كه راه خير و صلاح به او گفته شود و ديدگاه هاي مفيد برايش ارائه گردد، يعني آنچه را شخص مورد مشوره براي خود مفيد مي داند، همان را به كسي كه جوياي مشوره است، ارائه دهد.

6 - هر آنچه را كه مسلمان براي خود مي پسندد، براي مسلمان ديگر نيز بپسندد و هر آنچه را كه براي خود دوست ندارد، براي مسلمان ديگر نيز دوست نداشته باشد.
زيرا رسول اكرم صلي الله عليه وسلم فرمود: **«لَا يؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّي يحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يحِبُّ لِنَفْسِهِ وَيكْرَهُ لَهُ مَا يكْرَهُ لِنَفْسِهِ»** «مؤمن بودن بطور كامل و بمعني واقعي كلمه منوط به اين است كه براي ديگران پسند كنيد آنچه را كه براي خودتان مي پسنديد، و دوست نداشته باشيد براي ديگران آنچه را كه براي خودتان دوست نمي پسنديد».(متفق عليه).

7 - بر مسلمان واجب است كه مسلمان ديگر را در موقع نياز و ضرورت كمک كند و او را بي‌ياور و مددگار نگذارد.

8 - مسلمان نبايد مسلمان ديگري را اذيت و آزار برساند از تعرض به مال و حيثيت و آبروي مسلمان جداً خود داري كند، زيرا در حديث آمده است: **«كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلي الْمُسلِمِ حَرامٌ، دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ»** «همه چيز مسلمان بر مسلمان ديگر حرام است و محترم است - خونش، مالش، حيثيت و آبرويش».(مسلم). مسلمان بر مسلمان ديگر حرام است.

9 - انسان مسلمان در برابر مسلمان بايد فروتن باشد، و فخر فروشي نكند، جايز نيست كه يک مسلمان، مسلمان ديگري را از جاي مباحش كه از پيش آنجا نشسته و اشغالش كرده است، بلند كند و خود در آنجا بنشيند. زيرا خداوند ميفرمايد: **«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»** (سوره لقمان: 18).
«چهره‌ات را براي مردم عبوس نكن، روي زمين با فخر و غرور راه نرو، خداوند هيچ متكبر و فخر فروش را دوست ندارد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

10 - براي هيچ مسلماني شرعاً جايز نيست كه با برادر مسلمان بيش از سه روز قطع رابطه كند.

11 - از مسلمان غيبت و بدگوئي نشود و هيچ مسلمان، مسلمان ديگري را تحقير نكند، مورد استهزاء قرار ندهد، عيب جوئي نكند، با نام و القاب بد كسي را ياد نكند و سخن چيني نكند. زيرا خداوند ميفرمايد: **«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيتًا فَكَرِهْتُمُوهُ»** (حجرات: 12). «اي مؤمنان، از بسياري بدگمانيها بپرهيزيد. همانا بعضي گمان ها، گناه اند، تجسس، غيبت و بدگوئي نكنيد، آيا مي پسنديد كه گوشت برادر مرده خود را بخوريد، كه چنين چيزي را نمي پسنديد».
و ميفرمايد: **«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يسْخَرْ قَومٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَي أَنْ يكُونُوا خَيرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَي أَنْ يكُنَّ خَيرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»** (سوره حجرات: 11).
«اي مؤمنان هيچ قومي، قوم ديگري را مورد استهزاء و مسخره قرار ندهد. ممكن است آنان بهتر باشند، زنان نيز زنان ديگر را استهزاء نكنند. چه بسا زنان مورد مسخره از مسخره كنندگان بهتر باشند، يكديگر را تحقير نكنيد و با القاب ناشايسته يكديگر را ياد نكنيد، چسپاندن نامهاي نامطلوب و برچسبها با شأن مسلماني شما هماهنگي ندارد. هر كس بعد از اين گناهان توبه نكند، آنان از ستمكاران اند».

12 - براي هيچ مسلماني مجاز نيست كه به ناحق از مسلماني ديگر بدگوئي كند. خواه مرده باشد يا زنده.

13 - براي مسلمان مجاز نيست كه نسبت به مسلمان ديگر، در دل حسد، بغض، و بدگماني داشته و از او تجسس كند. زيرا رسول اكرم صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: با همديگر حسد، رنجش و بغض نكنيد و از همديگر روگردان نباشيد و درمعاملات يكديگر مداخله نكنيد، اي بندگان الله! برادروار زندگي كنيد. (مسلم).

14 - براي مسلمان مجاز نيست كه درباره مسلماني ديگر نيرنگ و فريبكاري كند و در صدد گول زدن او باشد، زيرا رسول اكرم صلي الله عليه وسلم مي‌فرمايد: «هر كس عليه مسلماني اسلحه بكشد و هر كس در پي فريب و خدعه مسلمانان باشد، از گروه ما مسلمانان نيست». (مسلم).

15 - انسان مسلمان در برابر عهد و پيمان خود وفادار است. زيرا خداوند مي فرمايد: **«ياأَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»** (مائده: 1). «اي مؤمنان نسبت به معاملات و عهد و پيمان خودپاي بند باشيد».

16 - هر مسلمان موظف است كه از جانب خود نسبت به ساير مسلمانان عدل و انصاف را رعايت كند و با آنان چنان رفتار كند كه دوست دارد با وي رفتار شود.

17 - انسان مسلمان بايد از لغزش‌هاي مسلمان ديگر صرف نظر كند و عيوب او را پنهان نمايد و در صدد كشف اسرار وي بر نيايد، زيرا خداوند مي فرمايد:
«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (المائدة: 13). «عفو كن و از آنان در گذر بفرما، همانا خداوند نيكوكاران را مي‌پسندد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

18 - بر مسلمان واجب است که برادر مسلمانش را در صورت نیاز مساعدت کند و در تامین نیازها و رفع مشکلات او در حد توان سعي و تلاش کند. زیرا خداوند مي فرماید: **«وَتَعَاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَالتَّقْوَي»** (المائدة: 2). «در کارهاي خیر و پرهیزگاري همدیگر را مساعدت کنید».

19 - هرگاه مسلماني بنام خدا نزد مسلماني دیگر پناهنده شود، باید به او پناه داده شود.

پیام ها سوره تکاثر:

1 - فزون طلبی و فخرفروشی انسان را به کار های بیهوده و عبث می کشاند. **«الهاکم التکاثر»**

2 - فزون طلبی، عامل غفلت از حساب قیامت است. **«الهاکم التکاثر - لتسئلنّ یومئذ عن النعیم»**

3 - دامنه فزون طلبی تا شمارش مردگان پیش می رود. **«حتی زرتم المقابر»**

4 - بی خبری از احوال قیامت، انسان را به انحراف میکشاند. **«الهاکم التکاثر... کلاّ لو تعلمون»**

5 - در برابر افکار و رفتار انحرافی باید هشدار را تکرار کرد. **«کلاّ - ثمّ کلاّ – کلاّ»**

6 - از طریق ایمان و یقین انسان می تواند آینده را ببیند. **«لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم»**

7 - در فرهنگ جاهلی، کمیت و جمعیت، تا آنجا ارزش دارد که حتی مردگان را در شمارش به حساب میآورند. **«حتی زرتم المقابر»**

8 - تکاثر و تفاخر، کیفر سختی دارد. **«الهاکم التکاثر... لترونّ الجحیم»**

9 - عاقبت اندیشی مانع فخر فروشی است. «**کلاّ سوف تعلمون...**»

10 - باید برای رسیدن به یقین و شناخت حقایق تلاش کرد تا از خطرات قیامت درامان بود. **«لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم»**

11 - کسانیکه به دنیا سرگرم هستند، هرگز به درجه یقین نمی رسند. **«لو تعلمون علم الیقین»** (کلمه لو در موارد نشدنی بکار می رود.)

12 - ایمان و یقین، در جاتی دارد. «**علم الیقین... عین الیقین**»

13 - حساب قیامت بر اساس امکاناتی است که خداوند به هرکس داده است و لذا هر کس متفاوت از دیگری است. **«لتسئلنّ یومئذ عن النعیم»**

صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة العصر

جزء – (30)

سورة «العصر» در (مكة مكرمه) نازل شده و داراى 3 آيه است.

وجه تسميه:

علت اينكه چرا اين سوره به «العصر» نامگزاري شده، جواب همه مفسرين اين اينست، چون كه پروردگار با عظمت ما در بدو و آغاز اين سوره به «عصر» يعني روزگار قسم خورده است. طوريكه مي فهميد كه: روزگار دربرگيرنده اعجوبه‌هايي است؛ مانند شادي و غم، سلامتي و مريضي، غنا و فقر، عزت و ذلت... و نيز به سبب آنكه عصر به اجزايي چون سال، ماه، روز، ساعت، دقيقه و ثانيه منقسم مي شود.

تعداد آيات، كلمات وحروف سوره العصر:

«سورهء العصر» از سوره هاي مكي بوده كه داراي يک (1) ركوع، (3) سه آيت، (14) چهارده كلمه، (74) هفتاد و چهار حرف، و (21) بيست و يک نقطه است.
(لازم به ذكر است كه أقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصيل اين مبحث ميتوانيد به سورۀ الطور، تفسير احمد مراجعه فرمايد.)

فضيلت سورهء عصر:

حضرت عبيد الله بن حصن فرموده است كه دونفر از اصحاب رسو ل الله صلي الله عليه وسلم چنين بودند كه هر گاه با هم ملاقات مي كردند، تا آن زمام از همديگر جدا نمي شدند، تا براي يكديگر سوره ي «عصر» را تلاوت نميكردند. (رواه الطبراني) امام شافعي(رح) فرموده است كه اگر مردم تنها به همين سوره مي انديشيدند، اين براي آنها كافي بود. (ابن كثير).

همچنان مفسران می نويسند: عمرو بن عاص قبل از آنكه مسلمان شود، به نمايندگي از مشركان قريش نزد مسليمه كذاب رفت. مسليمه از وي پرسيد: در اين مدت ديگر بر رفيق شما چه چيزي نازل شده است؟! عمروبن‌عاص (رض) در جوابش گفت: بر او سوره‌اي كوتاه اما بسيار بليغ نازل شده است.

مسليمه كذاب گفت: آن سوره چيست؟ عمروبن‌عاص آن سوره را قرائت نمود:

«وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾» مسليمه كذاب بعد از استماع اين سوره سخت در فكر فرو رفت وبعد از اندكي سرخويش را بالا نموده و گفت: بر من نيز مانند آن نازل شده است.

عمر و بن عاص به وي گفت: ممكن است آن را برايم بخواني؟ مسليمه كذاب شروع به خواندن كرد و گفت: «يا وبر، يا وبر، و انما انت اذنان و صدر وسائرك حفر نقر اي وبر، اي وبر! تو جز دو گوش و يك سينه چيزي ديگرنيستي زيرا ساير اندامهاي تو گودي و فرورفتگي است». سپس رو به عمرو كرد و پرسيد: اي عمرو! اين سوره نازل شده بر من را چگونه يافتي؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

عمرو گفت: سوگند به خدا تو خوب مي‌داني كه من خوب مي‌دانم كه تو دروغگو هستي.
ابن‌كثير مي‌گويد: «مسليمه كذاب خواست تا به وسيله اين هذيان با قرآن معارضه كند اما حتي پرستشگر بت را نيز متقاعد و قانع ساخته نتوانست».
امام شافعي (رح) در مقام ومنزلت سورهء عصر ميفرمايد: «اگر همه مردم در اين سوره تدبر كنند، اين سوره همه آنان را ميگنجد».
همچنان امام شافعي (رح) مي افزايد: «اگر جز اين سوره هيچ سورهء ديگري نازل نمي‌شد، يقيناً براي مردم كافي و بسنده بود؛ زيرا اين سوره دربرگيرندهء تمام علوم قرآني است».
سوره عصر با درنظرداشت اينكه، سوره ي بسيار كوچكي از قرآن عظيم الشان است، اما چنان جامع است كه به قول حضرت امام شافعي اگر مردم اين سوره را با انديشه و تعمق در معاني و تفاسير آن تلاوت كنند، پس براي درستي دين و دنيا كافي مي باشد.
در اين سوره بحث از خاسرين و زيانكار بودن همه انسان‌ها به ميان ميآيد. درين سوره تاكيد و گفته شده است كه انسان زماني از اين خسران و زيانكاري نجات خواهد يافت كه داراي خصوصيت: «ايمان، عمل صالح، سفارش يكديگر به حق سفارش يكديگر به صبر، هستند».
انسان و جامعه انساني زماني از خسران و تباهي نجات مي يابد كه در مسير ايمان قرار گيرد، ايمان واعتقاد او در عملكرد صالح و شايسته او به نمايش گذاشته شده، و به حق التزام داشته باشد، ديگران را به پابندي والتزام به حق دعوت كرده و دشواري هاي حركت در خط ايمان، عمل صالح و دفاع از حق را تحمل نموده، شكيبايي ورزيده، همرزم نيمه راه نبوده و بخاطر مصالح ومناصب دنيوي ومنافع مادي خويش، به راست و چپ منحرف نشود و در راه مبارزه خويش احساس خستگي نه نموده، و ديگران را با قول و عمل خود به شكيبايي فرا خوانده والگوي براي عناصر صابر و شكيبا باشد.

پيام هاي سورهء عصر:

1 - دوران تاريخ بشر، ارزش دارد و خداوند به آن قسم یاد کرده است. پس از عبرت های آن پند بگيريم. **«والعصر»**
2 - انسان از هر سو در خسارت است. **«لفی خسر»**
3 - انسان كه در مدار تربيت انبيا نباشد، در حال خسارت است. **«انّ الانسان لفی خسر»**
4 - تنها راه جلوگيری از خسارت، ايمان و عمل است. **«آمنوا و عملوا الصالحات»**
5 - به فكر خود بودن كافی نيست. مؤمن در فكر رشد و تعالی ديگران است. **«تواصوا بالحقّ»**
6 - سفارش به صبر به همان اندازه لازم است كه سفارش به حق. **«بالحقّ - بالصبر»**
7 - ايمان بر عمل مقدم است، چنانكه خودسازی بر جامعه سازی مقدم است. **«آمنوا و عملوا... و تواصوا»**
8 - بدون ايمان و عمل صالح و سفارش ديگران به حق و صبر، خسارت انسان بسيار بزرگ است. **«لفی خسر»** (نكره بودن «خُسر» و تنوين آن نشانه عظمت خسارت است.)
9 - اقامه حق به استقامت نياز دارد. **«تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»**

(c) ketabton.com: The Digital Library

10 - جامعه زمانی اصلاح می‌شود که همه مردم در امر به معروف و نهی از منکر مشارکت داشته باشند. هم پند دهند و هم خودشان پند بپذیرند. **«تواصوا بالحقّ»** (کلمه **«تواصوا»** برای کار طرفینی است)

11 - نجات از خسارت زمانی است که انسان در صدد انجام تمام کارهای نیک باشد گرچه موفق به انجام آنها نشود. **«عملوا الصالحات»** (کلمه **«الصالحات»** به صورت جمع محلّی به الف و لام آمده است)

12 - ایمان باید جامع باشد نه جزئی. ایمان به همه اجزا دین، نه فقط برخی از آن. **«الاّ الّذین آمنوا»** (ایمان، مطلق آمده است تا شامل تمام مقدسات شود.

محتوای کلي اين سوره:

طوریکه متذکر شدیم، جامع بودن این سوره به حدی است که به گفته برخي از مفسران تمام علوم و مقاصد قرآن در این سورهء کوچک خلاصه و جمع بندي گردیده است.

آغاز آن از سوگند وقسم پرمعنی به «عصر» آغاز می شود، سپس یادي از زیانکار بودن همه انسان ها که در طبیعت زندگی تدریجی نهفته است، به میان می آورد. بعد فقط يك گروه را از این اصل کلی جدا و مستثني میسازد و میفرماید: آنها یکه دارای پروگرام برنامه چهار ماده ای میباشند عبارت اند از کسانیکه: «ایمان، عمل صالح، توصیه یکدیگر به حق، و توصیه یکدیگر به صبر» و این چهار اصل در واقع برنامه های اعتقادی، عملی، فردی و اجتماعی اسلام را در بر می گیرد.

«ایمان» تنها يك «کلمه» نیست، بلکه يك «باور قلبي» است. باوري که به زندگي انسان را «جهت» مي بخشد وایمان در «چگونه زیستن» او نقشي مهم دارد و محور ارزش‌گذاري براي انديشه ها و عملکرد هاي مردم است.

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هرگاه «ایمان» را مطرح مي‌سازد، به دنبال آن «عمل» را نیز بیان مي دارد تا نمود عیني ایمان را در عمل گوشزد کند.

بنابراین ایمان زباني و یا اعتقاد صرف، ایمان نیست مگر آن‌که به لوازم آن چیزي که بدان معتقد شده‌ایم، ملتزم شویم و آثار آن را بپذیریم.

در نتیجه درك فوائد ایمان، زماني معنا پیدا میکند که انسان علاوه بر آنچه که به زبان مي آورد و باور قلبي دارد، به آنچه که پروردگار ما دستور داده نیز عمل نماید. به این ترتیب نه ایمان زباني و باور قلبي اکتفا نه نموده بلکي در انتظار چشیدن فوائد ایمان نیز میباشد.

- ایمان به الله تعالي سلامتي جسماني انسان را بهبود مي بخشد، و يكي از ضروريات قلبي انسان بشمار میرود.
- ایمان به الله تعالي سلامتي جسماني انسان را بهبود مي بخشد، و يكي از ضروريات قلبي انسان بشمار میرود.
- ایمان به الله تعالي بر فکر و روح انسان اثر گذاشته و براي انسان آرامش روحي مي بخشد.

زندگی انسان همواره مملو از مشکلات، فراز و نشیب ها و موانع است. هدف از آرامش روحي همین است که انسان مؤمن و متکي به الله تعالي در مواجه به مشکلات راحتر همه مشقات زندگی را به به اتکا به الله تعالي و ایمان بهتر و اسانتر طی کرده میتوانند. آنها وجود مشکلات با آرامش کامل روحي مشکلات را از سر راه خود برداشته و در فراز و نشیب های زندگی استوار تر قدم بر میدارند. به همین دلیل اگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

توجه فرموده باشيد آنعده اشخاصيكه دچار امراض روحي و رواني اند معمولاً افراد بي ايمان هستند.

خداوند متعال در «آيه 62 سوره بقره» در خصوص آرامش ايمان آورندگان به الله مي فرمايد: **«... من ءامن بالله و اليوم الأخر... و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون.»** (كسانيكه ايمان به الله و روز قيامت دارند... هيچ ترس و ناراحتي بر آنها نيست.)

- كسانيكه ايمان به الله دارند؛ الله متعال را به عنوان قدرتي بي منتها دوست و ياور خود مي دانند طوريكه پروردگار با عظمت ما در آيه (257 سوره بقره) چنين وعده فرموده است: **«الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الي النور».** (الله تعالي ياور مومنان است و آنها را از تاريكي به روشنايي مي برد.)
- كسانيكه به الله ايمان دارند، توكل كننده كامل خويش را الله خويش قرار مي دهند، طوريكه قرآن عظيم الشان در «سوره طلاق آيه 3» با اين زيباي می فرماید: **«وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»** (هر كس بر خدا توكل كند، الله او را كافی است.)
- كسانيكه به خدا ايمان دارند، نتايج امور خويش را به الله مي سپارند. بناً اشخاصيكه به الله ايمان دارند با تكيه و اعتماد بر الله تعالي پس از انجام امور نتيجه كارشان را به او واگذار مي كنند و اگر آن كار به نتيجه مطلوب نرسيده يقين دارند كه حتما خداونديكه دوست و ياور آنها مي باشد اين مساله را به صلاح بنده وي نمي دانسته لذا از اين جهت آرامش دارند كه اگر چه كارشان به نتيجه نرسيده اما ضرري متوجه آنها نشده چراكه حتما خداوند اين امر را به صلاح فرد نمي دانسته.
- كسانيكه به الله ايمان دارند، به قضاي الهي راضي مي باشند.
- كسانيكه به الله ايمان دارند، در برابر امر پروردگار تسليم مي باشند.
- يكی ازاثار ايمان به خدا، خوش بينی به جهان خلقت و هستی است. ايمان به تلقّی انسان از جهان شكل خاصی ميدهد، به اين نحو كه آفرينش را هدفدار و هدف را خير و تكامل و سعادت معرفی می كند.
- شخص با ايمان با ابزار خوش بينی و در پرتو روشن دلی، به نتيجه مطلوب تلاش های خود اميدوار است.

در منطق شخص با ايمان، جهان نسبت به تلاش های او بی طرف و بی تفاوت نيست، بلكه دستگاه آفرينش حامی افرادی است كه در راه حق و حقيقت و درستی و عدالت و خيرخواهی تلاش ميكنند: **«ان تَنصُروا اللهَ يَنصُرُكُم»** (سوره محمد: 7): اگر خدا را ياری كنيد (در راه حق گام برداريد) خداوند شما را ياری می كند.

اجر و پاداش نيكوكاران هرگز هدر نمی رود: **«اِنَّ اللهَ لا يُضيعُ اَجرَ المُحسنين»** (سوره توبه: 90): فرد با ايمان به كمك وياري پروردگار اميدوار است و در بحران های زندگی و برای دست يابی به اهدافش دست ياری به سوی الله دراز می كند و اين اميد به خدا مانع از ابتلا به اضطراب می شود.

- يكي ديگر از آثار پربركت ايمان به الله هدفمند بودن در كارهاست. زيرا مؤمن ميداند كه به خودي خود به وجود نيامده و خداوندي حكيم او را به دنيا هستي آورده و براي هدف بس بزرگي كه همانا عبوديت و بندگي پروردگار و جانشيني او در زمين است، خلق شده است و مي‌داند كه بايد از رفتار و گفتارش حساب بكشد، قبل از اينكه روز حساب فرا برسد و مي‌داند كه بايد كار كند تا زندگي كند نه اينكه زندگي كند تا كار

(c) ketabton.com: The Digital Library

كند. چون حساب و كتاب در راه است و روزي از خرد و درشت و كوچك و بزرگ پرسيده مي‌شود، لذا بايد در تمام مراحل زندگي متوجه و هوشيار باشد و كاري نكند كه فرداي بدون بازگشت در حضور پروردگار شرمنده باشد.

- شخصیکه دلش با حق تعالی پیوند خورده است، ممکن نیست که ترس و بیم داشته باشد.چراکه او با همه کاره عالم سروکار دارد، پس، از چه بترسد؟
مؤمن همیشه خود را غالب می‌داند، چون با موجودی پیوند دارد که همه عوالم وجود مسخر او هستند.
درآیات قرآن صفت «عزت» اختصاصا برای مؤمن به کار رفته است. عزت حالتی است برای روح که خویش را غالب می بیند. چه کسی می‌ترسد؟ آنکه خود را مغلوب می نگرد. آنگاه که از جنود نفس که دشمنان درونی‌اند شکست خورد، از همه موجودات بیرونی نیز می ترسد.
- شخصيكه به الله تعالي ايمان داشته باشد شخصي وقت شناس و در زندگي خويش دارايي نظم عالي ميباشد، از اوقات خويش درراه بهتر عبادت كردن خداوند واستفاده بيشتراز لحظات زندگي وسرعت گرفتن درانجام اعمال صالح بهره مي برند به همين دليل درنظم بخشيدن به زندگي خود بسيار كوشا هستند. ازهيچ دقيقه اي درراه رسيدن به اهداف عالي خود صرف نظر نمي كنند وبه برنامه ريزي براي ساعات خويش اهتمام مي ورزند.
- شخصيكه به خداوند پاک ايمان داشته باشد، همه چيز را در اين دنيا خلاصه نمي كند بلكه علاوه بر اين دنيا به دنيايي فراتر از جهان هستي نيز اعتقاد دارد تمامي اعمال و رفتار خود را بر همين اساس تنظيم مي نمايد.
- ایمان به الله در انسان نیروی مقاومت می‌آفریند و تلخیها را شیرین می‌گرداند.
- كسي كه ايمان به الله دارد؛ به خاطر خدا و از ترس عاقبت وخيم نافرماني و گناه، سنجيده عمل ميكند و كاري نمي‌كند كه خدا و خلق خدا را از خود برنجاند و هر كاري كه مي‌كند، به خاطر خدا و هر كاري كه نمي‌كند باز به خاطر خداست و بايد ها و نبايد ها را از دين و فرمان خدا و رسول ميگيرد. به همين خاطر داراي وجداني آسوده و راحت است.

خلاصه تفسیر سورهء عصر:

بصورت كل تفسير سورهء عصر را چنين خلاصه وجمعبندي نمود: قسم به زمانه (كه درآن رنج و زيان واقع مي شود، كه انسان (دراثر ضايع كردن عمر خويش) در زيان بزرگي قرار گرفته است، مگر كساني كه ايمان آوردند و كار هاي نيک انجام دادند، (اين كمال خود است) و يكديگر را بر پابندي بر دين حق توصيه نمودند، و يكديگر را به پابندي (بر اعمال) تفهيم كردند، (اين تكميل ديگران است، پس كساني كه خود، اين كمال را به دست آورند و ديگران را نيز تكميل كنند اين قبيل مردم در زيان قرار نمي گيرند، بلكه در نفع ميباشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورة الْعَصْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾

ترجمة سورۀ عَصر:

«وَالْعَصْرِ» ﴿1﴾ قسم به زمان

«إِنَّ الإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» ﴿2﴾ يقيناً انسان است در زيان

«إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» ﴿3﴾ مگر آنانيكه ايمان آورده اند، وكار هاي شايسته انجام داده اند، (عمل صالح) وهمديگر را به حق و درستي سفارش كرده اند وهمديگر را به صبر وشكيبايي فرموده اند.

خوانندگان گرامی!

نقطهء اساسي، علمي و بي نهايت معجزه اساء كه در اين سوره مورد بحث قرار گرفته است، و براي هر مؤمن مسلمان قابل توجه، دقت و رعايت است همانا اينكه انسان براي نجات از خسران و زيان به چهار صفت ضرورت دارد: و اين چهار صفت عبارت اند از: «ايمان، عملي صالح، توصيه به حق، و توصيه به صبر.».

در اين سوره براي ما انسانها مي آموزاند كه انسان زماني ميتواند به فلاح و رستگاري حقيقي و واقعي دست يابد كه همهء اين عوامل چهار گانه راستگاري را در خود تعبيه كند. هر مسلمان بايد به ياد داشته باشد كه اگر يكي از اينها را بنابر عواملي و يا هم بنابر بر مصلحت دنيوي، كنار بگزارد و آنرا بي اهميت تلقي نمايد و يا اينكه هر كدام آنرا در جاي خويش بطور دقيق مراعات ننمايد، كشتي نجاتش در نيمه راه مي ماند واز رسيدن به ساحل مطلوب كه همانا سعادت ابدي است، محروم مي ماند و به خسران دنيا وآخرت گرفتار مي گردد.

ترجمه و تفسير سورهء الْعَصْرِ

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾:

قسم به زمان (كه سرمايه زندگي انسان، و فرصت تلاش او براي نيل به سعادت دو جهان است.

مفسران مي نويسند: «الْعَصْرِ»: زمان. روزگار. مراد زمان و تاريخ بشريّت است كه سرمايه زندگي انسانها است، و خسران و زيان آنان بر اثر گذشتن زمان عمرشان به بيهودگي است.

قابل تذكر است كه: ترجمه و تفاسير متنوع ومتعددى را در مورد كلمة «العصر» بعمل آورده اند، برخي از مفسران آنرا به «وقت عصر» ترجمه و تفسير مينمايند.

برخي از مفسرين «العصر» را به زمانه خاص مخصوصاً عصر پيامبر صلي الله عليه وسلم تعبير نموده وبدين تر تيب مفسران مي خواهند با تفاسير مختلف در توضيح وتشريح اين كلمه بپردازند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولي اگر استدلال و تفاسير هريكي از اين مفسرين مورد تحليل و ارزيابي قرار گيرد، هيچ كدام از اين ها دليلي براي اختصاص «العصر» به وقت وزمانه خاص را ذكر نه نموده اند، با اين توجيه ارتباط ميان قسم و جواب آن از ميان مي رود و در اين صورت با هيچ تعبير وتاويلي نمي توان ثابت كرد كه «العصر» گواهي ميدهد كه انسان در خسران و زيان است.

صيغهء «العصر» عام است كه نبايد آنرا «خاص» ساخت. ارتباط ميان قسم و جواب آن نيز فقط زماني نمايان مي شود كه صيغه را به حال خود «عام» بگذاريم كه به اين ترتيب بمعني هر مقطع زمان وهر فراز و نشيب تاريخ بگيريم. زمان و همهء فراز و نشيب هاي گوناگون ميدهد كه انسان همواره در نتيجه بي ايماني، عملكرد بد و ناشايسته، عدم توصيه به حق وعدم توصيه به صبر با زيان و خسران مواجه شده است.

«سوگند به عصر» خداي سبحان از آن روي به روزگار سوگند مي‌خورد كه روزگار محمل گذر شب و روز و پياپي آمدن تاريكي‌ها و نور و ظرف رخدادها و اموري در امر قوام يافتن زندگي و مصالح و منافع زندگان است كه روزگار آنها را در بستر خود مي‌پروراند و شكي نيست كه اين امور بر وجود صانع عزوجل و بريگانگي وي دلالت روشني دارند. بنابراين، سوگند خوردن الله متعال به‌روزگار، دليل شرف و اهميت آن است، از اين جهت در حديث شريف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهيد زيرا خداي عزوجل خود (آفريننده) روزگار است».

همچنان قابل تذكر است كه: برخي از مفسرين هدف از «عصر» را نماز عصر تعبير نموده وبر اساس تفسير همين تعداد از مفسرين است كه: ما «صلاه وسطي» را به نماز عصر تفسير كرده‌اند. بنابراين وجه تفسيري، اين سوگند اشاره به آن دارد كه عمر باقي مانده دنيا نسبت به آنچه كه از آن گذشته است، مانند وقت باقي مانده در ميان نماز عصر و مغرب است.

پس بر انسان لازم است تا به تجارتي بي زيان مشغول شود زيرا وقت به آخر نزديك شده و جبران مافات ممكن نيست. ولي «ابن كثير» مفسر شهير جهان اسلام معني اول را ترجيح داده است.

إِنَّ الإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾:

(انسانها همه زيانمندند.) **«الإِنسَانَ»:** انسان مكلّف مراد است.

«خُسْرٍ»: زيان و ضرر.

اصل اين است: آنان كه با طلاي عمر خود با شيطان معامله مي‌كنند، زيان مي بينند (مراجعه شود: نمل/ 5، اعراف/ 178، شوري/ 45) و آنان كه با يزدان تجارت مينمايند، سود ميبرند (مراجعه شود: صف/ 10 - 13).

جواب سوگند آيه قبل اين است: «كه بي‌گمان انسان در خسر است» خسر وخسران: زيان كاري، نقصان و از بين رفتن سرمايه است. يعني: هر انساني كه به تجارت و كار و تلاش مادي و صرف عمر در كارهاي دنيا مشغول است، در زيان‌و گمراهي از حق و در معرض نابودي قرار دارد و از اين قاعده هيچ كس مستثني نيست، بجز كساني كه در آيه ذيل مورد استثنا قرار گرفته اند:

إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴿٣﴾:

(مگر كساني كه ايمان مي آورند، و كار هاي شايسته و بايسته ميكنند، و همديگر را به

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمسّك به حق (در عقيده و قول و عمل) سفارش مي‌كنند، و يكديگر را به شكيبائي (در تحمّل سختي ها و دشواريها و دردها و رنجهائي) توصيه مي‌نمايند (كه موجب رضاي خدا مي‌گردد).

«تَوَاصَوْا» همديگر را سفارش كردند. **«الْحَقّ»:** هرگونه حق و حقيقتي.

«الصَّبْرِ»: شكيبائي ذكر خاص بعد از عام است و بيانگر اهمّيّتي است كه دارد. «مگر كساني كه ايمان آورده‌اند و كار هاي شايسته كرده‌اند»

يعني: مردان و زنان مؤمني كه در ميان ايمان به الله و عمل صالح جمع كرده‌اند، در سودند نه در زيان زيرا كارهاي دنيا آنان را به خود مشغول نساخته و براي آخرت خويش عمل‌كرده‌اند «و» مگر كساني كه «همديگر را به حق سفارش كرده‌اند» همان حقي كه بپاخاستن براي آن، شايسته و بايسته است و آن عبارت از:

ايمان به خداي عزوجل و يگانگي وي و انجام دادن همه چيزهايي است كه حق تعالي مشروع كرده است و اجتناب از همه چيزهايي كه او از آنها نهي كرده است و «مگر كساني كه« همديگر را سفارش كرده‌اند به صبر» و شكيبايي در خود داري از ارتكاب نافرماني هاي خداي عزوجل، شكيبايي بر انجام فرايض وي و شكيبايي بر مقدرات درد آور وي.

پس صبر از خصلت هاي حقي است كه مؤمنان صالح بايد يك ديگر را به آن سفارش كنند و از آنجا كه صبر نسبت به ديگر خصلت هاي نيك شرف بيشتري دارد و درجه آن از آنها بالاتر است و نيز از آنجا كه بسياري از بپاخاستگان براي حق، مورد دشمني و تعدي قرار ميگيرند پس نياز به صبر و شكيبايي، نياز ملموس وارستگان مؤمن ميباشد. بنابراين، آنها بايد يك ديگر را به صبر و شكيبايي نيز توصيه و سفارش نمايند.

امام رازي: ميگويد: «آيه كريمه دليل بر آن است كه حق امري است سنگين كه رنجها و محنت‌ها با آن ملازم و همراهند. از اين جهت، پروردگار ما آن را به سفارش يك ديگر به صبر پيوسته گردانيد».

مفهوم قرآني عمل صالح:

عمل صالح به معناي كار راست، درست و نيكو است. اگر ميان دو نفر اختلاف شود برطرف كردن اختلاف و دشمني را كه راست كردن ميان آن دو است، صلح مي گويند. عمل صالح يعني هر كار درست و نيكو، مفهومي است كه مصاديق بسياري دارد. در قرآن اين تركيب، در اصطلاح خاصي به كار رفته و از جايگاه بخصوصي نيز برخوردار است.

اگر اسلام را در دو مولفه اصلي و اساسي بخواهيم تعريف و تحديد كنيم يكي از دو مولفه اصلي را شكل خواهد داد. به اين معنا كه اسلام بر دو مولفه اصلي ايمان به حق و عمل صالح شكل مي گيرد.

مسلمان و مومن كسي است كه دردل به حق ايمان و باور داشته باشد و در عمل كارهاي درست و نيكو انجام دهد. از اين رو، ايمان توحيدي و عمل صالح را دو بال پرواز انسانيت دانسته اند و قرآن عمل صالح را در كنار كلمه طيب(حق) به عنوان بالابر ياد مي كند. (سوره فاطر آيه 10) و تنها كساني را رستگار و موفق مي شمارد كه توانسته اند داراي ايمان و عمل صالح اند و غير ايشان كساني هستند كه از سرمايه اصلي زيان

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده اند و جزو زيانكاران و اهل خسران ميباشند.(آيات 2 و3 سوره عصر كه در فوق گذشت).

پرسش اين است كه كدام مصاديق را قرآن به عنوان عمل صالح ستوده و آن را مورد توجه و اهتمام قرار داده است؟ قرآن براي عمل صالح مصاديق بسياري را ذكر مي كند كه در اين جا به برخي از آن ها اشاره مي شود.

در (سوره توبه آيه 120 و 121) به صورت كلي و جزيي به برخي از مصاديق عمل صالح اشاره مي كند و مي فرمايد: در راه خدا هيچ تشنگي به آن ها چيره نشود يا به رنج و سختي نيفتند يا به گرسنگي دچار نگردند يا گامي كه كافران را خشمگين سازد بر ندارند يا به دشمن (حربي) دستبردي نزنند، مگر آن كه عمل صالحي برايشان نوشته شود، كه خدا پاداش نيكوكاران را تباه نمي سازد؛ و هيچ مالي چه اندك و چه بسيار هزينه نكنند و از هيچ وادي و سرزميني نگذرند مگر آن كه به حساب ايشان نوشته شود تا خدا پاداششان دهد؛ چون پاداش نيكوترين كاري كه مي كرده اند.

در اين آيات به موارد و مصاديق چندي اشاره شده است كه مصداق كلي و جزيي عمل صالح است. در همه اين ها آن چه شرط اساسي و كليدي است در راه خدا بودن عمل صالح و نيكو است.

اگر انفاق و بذل و بخشش كم و بيشي صورت پذيرد و يا سختي و رنج هاي بسياري تحمل شود و كارهاي نيكويي ديگري انجام گيرد كه نيت خدايي و قصد الهي در آن نباشد اين كار نيكو و درست فرد همانند كار كسي است كه بخواهد با يك بال پرواز كند كه چنين چيزي غير ممكن و ناشدني است.

چنان كه ايمان بدون عمل صالح نيز امكان پرواز را از فرد مي گيرد. در آيات قرآن در همه موارد به شرطيت هر دو اشاره شده است و هر گاه سخني از رستگاري و رهايي از آتش دوزخ مي شود به ايمان و عمل صالح اشاره مي شود. در بيش از 70 آيه به اين مساله توجه داده شده است كه بدون تحقق هردو (ايمان و عمل صالح) رستگاري مفهومي نخواهد داشت. (نگاه كنيد واژگان ايمان و عمل صالح) از سوي ديگر مومنان واقعي را كساني مي شمارد كه نه تنها خود اين گونه هستند، بلكه ديگران را به ايمان و عمل صالح مي خوانند و سفارش مي كنند. در حقيقت بر جنبه اجتماعي اسلام تاكيد مي شود. به يك معنا اسلام ديني است كه تنها به نجات فرد نمي انديشد بلكه نجات جامعه نيز يكي از مهم ترين مقاصد و اهداف آن را تشكيل مي دهد. از اين روست كه امر به معروف و نهي از منكر به عنوان يكي از اعمال صالح در قرآن مورد توجه و تاكيد قرار گرفته است.

اين روش و شيوه قرآن نشان مي دهد كه اسلام نه تنها به نجات افراد بلكه جوامع بشري مي انديشد. رهايي و نجات و رستگاري فرد هر چند مهم است ولي اين مهم جز به فراهم شدن جامعه صالح و امت درستكار تحقق نمي يابد. فرد اگر خود را برهاند و به جامعه توجه نداشته باشد نمي توان مطمئن شود كه در آينده دچار گرفتاري نخواهد شد. رهايي فردي بخصوص در جوامع امروزي به رستگاري و رهايي جامعه بستگي دارد.

در خسران جنيات هم شامل اند:

درسوره **«العصر»** وهكذا در تعداد كثيري از احاديثي پيامبر صلي الله عليه و سلم، بني آدم و مخصوصاً مردان مورد خطاب قرار گرفته است:كه انسان در خسران است ولي ذكري از زنان وجنيان درآيات متذكره بعمل نيامده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولي بايد ياد اورشد كه: خطاب پروردگار در مورد خسران، كه درآيه سوره **«العصر»** بعمل آمده است، شامل حال خسران، زنان ومردان، وحتي شامل حال خسران انس وجن نيز مي گردد، زيرا دين اسلام ديني است كه براي تمام مكلفين مرد و زن و جن نازل گرديده است، و پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمودند: **«النساء شقائق الرجال»** (روايت احمد)، به اين معنا كه زنان در امور دين مانند مردان اند، مگر در مسائلي كه اسلام آنرا براي زن و مرد مستثنا دانسته و جداگانه معين كرده باشد مانند مسائل شهادت و ارث و غيره، و در مورد جن نيز در آيات قرآني آمده است كه از آنها مؤمنان و كافرانند، و خداوند ميفرمايد: **«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»** يعني: (و من جن و انس را بجز براي عبادت نيافريدم)، پس جن مانند انس مكلف به عبادتند، و معناي آيه سوره عصر عموم را ميرساند يعني هم جن و هم انس در هلاكت و خسارتند مگر كساني كه ايمان بياورند و عمل صالح انجام دهند و يكديگر را به حق و صبر پند و اندرز دهند.

راه رسيدن به جنت:

در رسيدن به جنت مؤمن مسلمان بايد سعي وتلاشي همه جانبه را بخرچ دهد، حكم شرعي همين است كه راه جنت با مخالفت با هواي نفس تحقق مي يابد و اين به اراده قوي، آهنين و تصميم قاطع نياز وضرورت دارد.

در حديثي از بخاري و مسلم كه از حضرت ابي هريره روايت شده كه رسول‌الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «حجبت النار بالشهوات، و حجبت الجنة بالمكاره» (جامع الاصول: (521/10) شماره 8069.) (دوزخ با لذايذ و شهوات و بهشت با نا ملايمات احاطه شده است).

همچنان در سنن نسائي، ابو داود و ترمذي از ابي هريره روايت شده كه رسول‌الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«اذْهَبْ فَانْظُرْ إِلَيهَا فَذَهَبَ فَنَظَرَ إِلَيهَا ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ أَي رَبِّ وَعِزَّتِکَ لَا يسْمَعُ بِهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَهَا ثُمَّ حَفَّهَا بِالْمَكَارِهِ ثُمَّ قَالَ يا جِبْرِيلُ اذْهَبْ فَانْظُرْ إِلَيهَا فَذَهَبَ فَنَظَرَ إِلَيهَا ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ أَي رَبِّ وَعِزَّتِکَ لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ لَا يدْخُلَهَا أَحَدٌ»** جامع الاصول: (520/10) شماره 8068.) (برو بهشت و آنچه را كه در بهشت براي مؤمنان آماده كرده‌ام ملاحظه كن.

جبرئيل رفت و بهشت و تمامي امكانات آن را مشاهده كرد و سپس برگشت و گفت: پروردگارا! سوگند به جلال و عظمتت، هر كس در باره اين نعمت ها بشنود، براي ورود آن خود را مهيا ميكند و وارد آن مي‌شود. پس خداوند دستور دارد كه بهشت بوسيله ناملايمات احاطه شود و به جبرئيل امر كرد، برو و ببين كه براي بهشت و اهل بهشت چه آماده كرده‌ام. جبرئيل رفت و برگشت و گفت: پروردگارا! سوگند به جلال و عظمتت، بيم آن دارم كه كسي وارد بهشت نشود).

امام نووي در شرح مسلم پيرامون حديث اول تفسير و توضيحاتي به شرح زير نوشته است: اين تمثيل بسيار زيبا و نشانگر فصاحت و جامعيت كلام رسول الله صلي الله عليه وسلم است.

معني و مفهوم آن، اين است كه انسان تا كارهاي دشوار و ناملايم به طبعيت خود را انجام ندهد، به بهشت نمي‌رسد و تا لذتها ي نامشروع را فدا نكند از دوزخ نجات نمي‌يابد.

آري، جنت ودوزخ با شهوات و مكاره پوشانده شده‌اند. هر كس از پرده‌ها و موانع عبور

(c) ketabton.com: The Digital Library

كند به محبوب مي‌رسد. برداشتن موانع راه بهشت يعني روبرو شدن با مشكلات و برداشتن موانع دوزخ يعني رسيدن به لذت ها.

مكاره و مشكلات عبارتند از:

كوشش در عبادت، مواظبت بر آن، صبرواستقامت در برابر مشكلات راه دين،امر به معروف و نهي از منكر وتبليغ حق ودعوت بسوي الله وجهاد حق در راه او، و فرو بردن خشم، عفو و گذشت، برد باري، صدقه، نيكي در حق كسي كه نسبت به شما عمل بدي انجام داده است و صبر در برابر لذت ها و امثال آن. (شرح نووي بر مسلم: (165/17).

مدعين نبوت:

در مورد اينكه بعد از محمد مصطفي صلي الله عليه وسلم چه تعداد اشخاص ادعاي نبوت كرده اند؟ معلومات دقيق در دست نيست، ولي در حديث صحيحي پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي يبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ»** بخاري (3609). يعني: «قيامت بر پا نمي شود مگر اينكه دجال هاي كذابي حدود سي نفر كه همه آنان ادعاي نبوت ميكنند، ظاهر شوند» و در سنن ابوداود و ترمذي از ثوبان روايت است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«وَإِنَّهُ سَيكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يزْعُمُ أَنَّهُ نَبِي وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيينَ لَا نَبِي بَعْدِي»** سنن أبي داود (4252). يعني: «همانا در امت من سي نفر مدعي نبوت دروغين ظاهر مي شوند و هر يک از آنان گمان مي‌كند پيامبر خدا است در حالي كه من خاتم انبياء هستم و پيامبري بعد از من نخواهد آمد». و اولين نفري كه ادعاي پيامبري نمود، مسيلمه ي كذاب بود كه بعدها توسط مسلمين كشته شد.

پيامبران دروغين در صدر اسلام:

در زمان پيامبرصلي الله عليه وسلم اشخاصي قد علم كردند، و خود را مدعيان نبوت اعلام داشتند. در اين ميان تعداد كمي از اين افراد توانستند براي خود پيرواني، پيدا نمايند.

از معروفترين و مشهورترين اين اشخاص ميتوان از: مسيلمة بن ثمامه نام برد كه در تبليغات خويش، خود را شريک پيامبر در امر نبوّت ميدانست، و اسود عنسي و طليحه بن خويلد و... كه هر يک در منطقه‌اي دعوا نبوت مي كردند.

مسيلمة بن ثمامه:

مسيلمة بن ثمامة كه با كنيه أبا ثمامة نيز شهرت داشت. (1) در يكي از روز ها با تعداد از پيروان خويش نزد پيامبر صلي الله عليه وسلم رفتند.او در ملاقات با رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت: (2) اگر امور را چنان قرار دهي كه پس از تو، امور از آن من باشد، (من به اصطلاح جانشين شما باشم) از تو پيروی خواهم كرد.

پيامبرصلي الله عليه وسلم به او رو كرد در حاليكه در دستش شاخه‌ای از نخل بود، فرمود: «اگر از من چنين چيزي كه در دست من است را درخواست كني، به تو نخواهم داد، در كار خود با آنچه خدا برايت در نظر گرفته دشمني مكن و اگر رويگردان شوی خداوند دنباله‌ات را خواهد بريد. و من تو را همان مي بينم كه در خواب ديديم (3) «او بعد از اين مباحثه با رسول الله صلي الله عليه وسلم به سوي قبيله خويش برگشت، وبعد از مواصلت نزد قبيله خويش، يكباره ادعاي نبوّت را كرد و گفت كه با پيامبر اسلام در

(c) ketabton.com: The Digital Library

نبوّت شريک است(4). قابل تذکر است که او نبوّت پيامبر اسلام را رد نکرد ولي خود را مانند او پيامبر مي دانست و مي‌گفت من و محمد در امر نبوّت شريک هستيم.
سيرت نويسان مي نويسند که:بعد از سپري شدن مدتي که مسيلمه توانست عده‌اي را گرد خود جمع کند به پيامبر نامه‌ای به محتوي ذيل نوشت:
«از مسيلمه پيامبر خداوند به محمد پيامبر خدا، درود بر تو! اما بعد، همانا که من با تو در امر (نبوّت) شريک هستم و نيمی از زمين از آن ماست و نيمی از قريش، اما قريش تجاوز ميکنند».
زمانيکه نامه به رسول الله صلي الله عليه وسلم رسيد بعد از مطالعه نامه شان، نامه را به مضمون ذيل عنواني او گسيل داشت:
«از سوی محمد پيامبر خداوند به مسيلمه دروغگوی، درود بر کسی که از راه رستگاری پيروی کند. اما بعد، زمين از آن خداوند است که به هرکس از بندگانش که بخواهد، به ارث مي رساند و سرانجام از آن پرهيزکاران است.» (5)، (6).
مؤرخين مينويسند که پيامبر صلي الله عليه وسلم شخصي را بنام «حبيب بن زهد» را به سوي مسيلمه گسيل داشت.
مسيلمه به فرستاده رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت: شهادت مي‌دهد که محمد رسول و فرستاده خدا است؟ حبيب گفت: بله. مسيلمه گفت: شهادت مي‌دهي که من رسول خداوند هستم. حبيب گفت: من کر و لال هستم. اين کلام چندين بار رد و بدل شد تا اينکه مسيلمه اعضاي او را يک به يک بريد و او شهيد شد. (7)
در روايت ديگري آمده است:مسيلمه کذاب دو تن از اصحاب رسول اکرم صلي الله عليه وسلم را گرفت و به يکی از آن دو گفت: آيا شهادت مي‌دهی که محمد رسول الله است؟ گفت: آری. باز پرسيد: آيا به رسالت من هم شهادت ميدهی؟ گفت: آری. پس او را آزاد کرد.
سپس دومی را خواست و گفت: آيا به رسالت محمد شهادت مي‌دهی؟ گفت: آری. سپس پرسيد آيا به رسالت من هم شهادت مي‌دهی؟ جواب داد: من گنگ و لالم... و او شهيد شد.
مسيلمه بعد از مرگ پيامبر ادعا کرد که با نبودن پيامبر اسلام، او تنها پيامبر موجود است و مردم بايد از او اطاعت و حمايت کنند (8)
در نهايت، خليفه اول وقتي خطر مسيلمه را جدي ديد چندين سپاه را براي جنگ با او بسيج کرد و چندين درگيري کوچک و بزرگ در ميان آنان شکل گرفت که در نهايت سپاه اسلام به فرماندهي خالد بن وليد در جنگي سخت پيروز شد و مسيلمه نيز در همان جنگ کشته شد (9)

پاورقی:

1 - زرکلی، خير الدين، الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين)، جلد 7، صفحه 226، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ هشتم، 1989م.
2 - در برخي از نقل ها ذکر شده که او به پيش پيامبر نرفت و ديگران از او نقل قول کردند و پيامبر نيز جواب داد؛ الأعلام، ج 7، ص 226.
3 - بخاري، محمد بن إسماعيل، صحيح البخاري، محقق: الناصر، محمد زهير بن ناصر، ج 4، ص 203، دار طوق النجاة، چاپ اول، 1422ق.

(c) ketabton.com: The Digital Library

4 - مقريزي، تقي الدين، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، ج 14، ص 229، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، 1420ق.
5 - اعراف، 128: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»
6 - طبري، محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوک، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، ج 3، ص 146، دار التراث، بيروت، چاپ دوم، 1387ق.
7 - عبد البر، يوسف بن عبد الله، الاستيعاب فی معرفة الأصحاب، تحقيق: بجاوی، علی محمد، ج 1، ص 320، دار الجيل، بيروت، چاپ اول، 1412 ق؛ ابن اثير جزري، عز الدين أبو الحسن، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، جلد 1، صفحه 443، دار الفكر، بيروت، 1409ق.
8 - البداية و النهاية، جلد 6، صفحه 341.
9 - ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، تاريخ ابن خلدون(ديوان المبتدأ و الخبر فی تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر)، تحقيق: خليل شحادة، ج 2، ص 502، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، 1408ق.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَة الهُمَزه

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 9 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره «الهُمَزه» نام دارد زیرا الله عزوجل آن را با آیه: «وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ» آغاز کرده است.

باید گفت که:این سوره پس از سوره‌ی قیامت نازل شده.همزه: کسي است که غیبت و عیبجویي مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه میزند.

مناسبت سوره الهُمَزه با سورة (العصر):

در سورة «والعصر» ازجنس انسان سخن گفت که الله عزوجل بیان کرده است که: انسان در خسران و هلاکت است. و نیز این سوره احوال انسان زیانبار را - که گرد آورنده‌ی ثروت است و از دین خبر ندارد، نیز به بیان گرفته است.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره الهُمَزه:

«سوره الهمزه» از جمله سوره هاي مكي بوده،داراي (1) ركوع، و(9) نه آيت، و(33) سي وسه كلمه، و(135) يكصدوسي وپنج حرف، و(46) نقطه است.(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

اسباب نزول سوره الهُمَزه:

ابن ابو حاتم محدث مشهور جهان اسلام از عثمان بن عمر روایت کرده است: ما همواره میشنیدیم که آیه «وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ» در باره أبي بن خلف نازل شده است.و از سدي روایت میکند: این آیه در باره اخنس بن شریق نازل شده است.

اخنس بن شريق بن عمرو ثقفي، يكي از بزرگان واشخاص صاحب نفوذ شهر مكه بود. كه در مكه و قبل از هجرت به اقداماتي نه چندان خشونت‌آميز عليه پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم دست يازيداست.

اخنس از جمله سران قريش بود كه نزد ابوطالب رفت و با وساطت او، به پيامبر صلي الله عليه وسلم پيشنهاد هايي دادند كه اخنس در آنجا گفت: «ما و خدايان ما را رها كن، ما نيز تو و پروردگارت را رها ميكنيم»

اخنس بعد از هجرت و در جنگ بدر، به دليل رهايي اموال از دست مسلمانان، جنگ را ترک كرده و برخي قبائل نيز از او پيروي كردند، اما او در جنگ احد در سپاه كفار بوده و فرزندش نيز در همان جنگ كشته شد. در نهايت اخنس، با فتح مكه مسلمان شده و از «مؤلّفه قلوبهم» قرار گرفته و حتي در جنگ حنين نيز در كنار مسلمانان حضور يافت. اخنس در سال‌هاي ابتدايي خلافت حضرت عمر، درگذشت. (بلاذري، احمد بن يحيي، انساب الاشراف، تحقيق، زكار، سهيل، زركلي، رياض، ج 1، ص 231، دار الفكر، بيروت، چاپ اول، 1417ق).

ابن جرير از مردي از اهل رقه روايت مي كند: اين آيه در باره جميل بن عامر جمحي نازل شده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن منذر روايت كرده است: هرگاه اميه بن خلف پيامبر صلي الله عليه وسلم را مي ديد طعنه مي زد وعيب جوي مي كرد پس «وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ» تا آخر سوره نازل شد.
ابو حيان الأندلسي مفسر تفسير البحر المحيط مينويسد: اين سوره ممكن است در باره اي يكي از افراد زير نازل شده باشد كه عبارتند از: اخنس بن شريق، عاص بن وائل، جميل بن معمر، وليد بن مغيره، امية بن خلف. و شكي نيست كه اين سوره براي هر كسي كه اين اوصاف را دارد، عام است.

پيش درآمد سوره هُمَزَه:

در این سوره مبارکه نسبت به سه گناه سنگین، وعید عذاب شدید، و سپس شدت آن عذاب بیان می گردد، و آن سه گناه عبارتند از: «همز، لمز و جمع مال» همزه و لمزه برای چندی معنی به کار می روند، آنچه را که اکثر مفسرین فرموده اند، این است که همز به معنای غیبت یعنی پشت سر کسی عیب او بیان گردد، و لمز به معنای عار دادن و طعنه زدن به کسی در پیش رویش، این هر دو گناه سنگینی هستند، وعیدهای غیبت در قرآن عظیم الشأن واحادیث نبوی به بیان گرفته شده است، علت آن می تواند این باشد که در اشتغال به این گناه هیچ مانعی وجود ندارد، هر کسی که به آن مشغول گردد، لجام گسیخته می رود، بنابر این، گناه به تدریج بزرگ شده اضافه می گردد، برخلاف گفتار روبه روی، که طرف مقابل برای دفاع آماده می باشد، لذا در گناه امتداد نخواهد آمد، علاوه بر این، ذکر عیب کسی پشت سرش از آن جهت هم ظلم بزرگی است که او متوجه نیست که بر او چه تهمات های وارد می شود تا اوبتواند از خود دفاع کند، و از جهت دیگر لمز شدیدتر است، بد گفتن کسی در جلویش توهین و تذلیل نسبت به اوست، و اذیت و آزار رسانی اشد است، بنابر این، عذاب آن نیز اشد خواهد شد.
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «شرار عباد الله تعالی المشاءون بالنمیمة المفرقون بین الأحبة الباغون البراء العنت» یعنی بدترین بندگان الله کسانی هستند که سخن چینی می کنند، و در میان دوستان تفرقه می اندازند، و در پی جستجوی عیب بی گناهان قرار می گیرند، سومین خصلت که بر آن وعید عذاب در این سوره بیان گردیده است، همانا حرص مال و محبت با آن است، و آن را الله متعال در آیه چنین تعبیر فرموده است، که در اثر حرص مال و محبت به آن، آن را بار بار می شمارد، قابل تذکر است که مطابق نصوص شرعی جمع کردن مال بصورت مطلق امر ناجائز و گناهی نیست، بنابراین، مراد از جمع کردن، آن است که در آن حقوق واجب آن ادا نگردند، یا هدف از جمع کردن فخر و تفاخر باشد، یا در محبت آن چنان انسان غرق گرددکه وی را ازضروریات دین غفلت سازد.

درس ها وعبرت هاي سوره همزه:

1 - اين سوره بيانگر عقيده بعث و جزا هست.
2 - در اين سوره تاكيد بر اجتناب ودوري از غيبت و عيب جويي بعمل آمده است.
3 - در اين سوره براي هر غيبت كننده و عيب جو و بخيل شدت عذاب جهنم بيان گرديده است.

محتوای و فضیلت سوره همزه:

در این سوره از کسانی بحث بعمل آمده است که: تمام توجه نیرو وقوت خویش رامتوجه جمع اوري مال مي نمايند، اونه تنها در حب مال همه اهتمام خویش را بخرچ میدهد، بلکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمام ارزشهای وجودی انسان را در آن خلاصه می کنند، سپس نسبت به کسانی که دستشان از آن خالی است به دیده حقارت می نگرند و آنها را به باد استهزامی گیرند.
و در پایان سوره از سرنوشت دردناك آنها سخن می گوید که چگونه به صورت حقارت آمیزی در دوزخ پرتاب می شوند، و آتش سوزان جهنم قبل از هر چیز بر قلب آنها مسلط می گردد، و روح و جان آنها را به آتش می کشد.

پیام هاي عمده سوره همزه:

1 - یکی از آفات وخطرات ثروت‌اندوزی، تحقیر دیگران است. «همزة لمزة... جمع مالاً و عدده»
2 - مسائل اخلاقی جزء دین است و انسان مؤمن، باید زبان و چشم خود را در کنترول خود داشته باشد. «ویل لکلّ همزة لمزة»
3 - مراقب باشیم فریب مال ومتاع دنیا، مقام ومنصب دنیا را نخورد و مغرور نشود. «یحسب انّ ماله اخلده»
4 - آنان که به جای انفاق مال، در فکر جمع و احتکار اموال هستند، منتظر عذاب خُرد کننده قیامت باشند. «جمع مالاً و عدّده... لینبذنّ فی الحطمة»
5 - نیش زبان و طعنه زدن، از گناهان کبیره است، زیرا درباره آن وعده عذاب آمده است. «ویل لکلّ همزة لمزة... لینبذنّ فی الحطمة»
6 - آتشی که خدا بیفروزد، نه فقط بر جسم، بلکه بر جان و دل مجرمان نفوذ می‌کند. «نار الله الموقدة الّتی تطلع علی الافئدة»
7 - فکر بشر از درک حقایق دوزخ و بهشت عاجز است. «و ما ادراک ما الحطمة»
8 - ستون های بلند آتش، راه فرار را بر دوزخیان می بندد. «إنها علیم مؤصدة» «فی عمد ممددة»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة الهمزه

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشاينده ومهربان

وَيلٌ لِكُلّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾ كَلا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿٥﴾ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ﴿٦﴾ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأفْئِدَةِ ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيهِمْ مُؤْصَدَةٌ ﴿٨﴾ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾

ترجمه مؤجز:

«وَيلٌ لِكُلّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ» ﴿1﴾ (واي بر هر عيب جوي غيبت‌كننده‌اي)

«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» ﴿2﴾ (همان) كسي كه مال فراوني گرد آورد و شمارش كرد)

«يحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» ﴿3﴾ (گمان مي كند كه مالش او را جاودانه ميسازد،گمان ميكند كه مالش همراهيش خواهد بود)

«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» ﴿4﴾ (هرگز چنين نيست (كه او گمان ميكند) مسلماً در «حطمه» انداخته خواهد شد)

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ» ﴿5﴾ (و تو چه داني «حطمه» چيست؟!)

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» ﴿6﴾ (آتش برافروخته الهي است)

«الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» ﴿7﴾ (آتشي) كه بر دل ها چيره گردد (و بسوزاند).

«إِنَّهَا عَلَيهِمْ مُؤْصَدَةٌ» ﴿8﴾ (بي گمان آن (آتش) بر آن ها فرو بسته و ازهر سو آن ها را محاصره كرده است)

«فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» ﴿9﴾ (در ستون‌هاي بلند (كشيده شده) است).

تشريح لغات واصطلاحات:

«ويل»: واى! وا ويلا! ننگ و عذاب شديد،رسوايى و بدبختى، نابودى، نشان پشيمانى و پريشانى.

«لكل همزة لمزة:» همزة: غيبت كننده و ناسزاگو. بدگو، عيبجو، (قلم/١١، همّاز].

لمزة: عيب جو كه معمولا براي تحقير مردم عيب جويي مي كند. عيبجو،(حجرت/١١]،« همزه ولمزه»، از حيث معنا، همچون دو كلمه مترادف اند. لمزه، عيبجوى نهانى و با اشاره‌ى چشم و ابرو و سر و.... ابن عباس مى گويد: همزه غيبت كننده و لمزه، نكوهش كننده و طعنه زن (پشت سر و پيشروى).

«مالا»: ثروت و دارايى فراوان. عدده: بارها آن ثروت را برشمرد و حساب كرد؛ چون از شمردنش لذت مى‌برد و....

«اخلده»: او را ماندگار كرده است، به او جاودانگى داده است. لنبذن (نبذ): حتما انداخته مى شود، بى ترديد پرت مى‌شود.

الحطمة: بسيار خردكننده، دوزخ. به انسان پرخور حطمه مى گويند؛ چون شكمش به دوزخ تشبيه شده است.

الموقدة (وقد): افروخته شده، شعله‌ور. تطلع: چيره مى‌شود و مسلط مى گردد، فرا مى گيرد.

الأفئدة: جمع فؤاد، دلها. موصدة (وصد): سرپوشيده، فراگير، چيره و مستولى، در بسته و بدون منفذ (بلد/٢٠]. عمد: جمع عماد: ستونها. ممددة: دراز و كشيده. (فرقان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

معناي اجمالي سوره:

الله سبحانه و تعالي در اين سوره به هر غيبت كننده عيب جو وعده رفتن به جهنم را مي دهد. هكذا در اين سوره صفتي از صفات اين غيبت كننده عيب جو را بيان مي كند كه آن جمع كردن مال و شماريدن آن است در حالي كه هيچ علاقه اي به انفاق كردن آن در راه خير و صله رحم ندارد. و گمان ميكند كه اموالش او را در اين دنيا جاودان خواهد كرد و هرگز نخواهد مرد در نتيجه براي به دست آوردن اموال بيشتر تلاش بيشتري ميكند تا جايي كه به اين نتيجه مي رسد كه سبب طولاني شدن عمرش در جمع اموال وسرمايه بيشتر است در حالي كه نمي داند اين بخل و خسيسي است كه از عمر مي كاهد و باعث نابودي دنيا و آخرت وي مي شود ولي بر عكس عطا و بخشش عمر را طولاني تر مي كند.

سپس الله عزوجل ميفرمايد: **«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ»:** براي بزرگ نشان دادن آن و ايجاد ترس و وحشت.سپس در شرح حطمه ميفرمايد: **«نَارُ اللَّـهِ الْمُوقَدَةُ»** آتشي كه هيزم آن مردم و سنگ هاست و به سبب شديد بودن **«تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»** يعني از جسم به قلب نفوذ مي كند و با وجود چنين حرارت شديدي آنها در آن زنداني هستند و از بيرون رفتن از آن نا اميد.

و به همين دليل است كه بعد اين آيه مي فرمايد: **«إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ»** يعني بسته اند **«فِي عَمَدٍ»** از پشت درها كشيده شده اند در نتيجه نمي توانند از آن خارج شوند. او در آيه ديگر در قرآن عظيم الشان ميفرمايد: (هر گاه بخواهند از (شدت) اندوه از آنجا خارج شوند، به آن باز گردانده مي شوند) (سوره حج: 22) «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا».

تفسير سوره

«وَيلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (1):

«واي بر هر اشاره گر عيبجويي» يعني: واي بر هر غيبت كننده وطعنه زننده.

سوره «همزه» با يک «واي» شروع شده است: «وَيلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ. هُمَزة و لُمَزة» چه كسي است؟

«همزه» وزن مبالغه است در اصل اين لغت به معناي شكستن است. شخص غيبت كننده، شخص غايب را با حرف ها و نيشهاي كلامش مي شكند، و همزه به كسي گفته ميشود كه در پشت سرمردم غيبت مي كند و«لمزه» به شخصي اطلاق ميشود كه در پيش روعيب جويي و با چشمک آبرو، با سر و اشاره كسي را مورد تحقير و توهين قرار ميدهد. در اين سوره الله تعالي با لحن تهديد وليدبن مغيره و اخنس را مورد عتاب و ملامت قرار داده است.

همزة يعني آنهايي كه مي‌خواهند ديگران را خورد وكوچک كنند، فرق نمي كند كه اين عمليه خورد كردن به زبان باشد و يا با رفتار شان باشد، اين تعداد اشخاص ترقي و پيشرفت خويش را درتحقير، و عيب جوي ديگران جستجو مي نمايد، و شخصيت ديگران را به اصطلاح ترور مي نمايند.

قرآن عظيم الشان درباره همچو اشخاص غيبت گر، ميگويد، اين كار مثل اين است كه گوشت مرده‌ي برادرت را خورده باشي! تو شخصيت برادر ديني ات را خورد مي‌كني تا خودت را بالا ببري. او را بد جلوه مي دهي تا خودت خوب جلوه كني.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در برخي از حالات وضعيت چنين پيش مي ايد كه برخي از انسان ها به تعريف وتمجيد خويش مي پردازد، خوب اين كاري بدي نيست كه كسي از خود تعريف وتمجيد كند، ولي هستند انسانها ي كه ميخواهند در اهانت و پايين اوردن ديگران، موقف وشخصيت خويش را بالا نشان دهد، يعني در خورد وذليل ساختن ديگر ان ميخواهند خود را نيرومند وقوت مند وصاحب قوت نشان دهد.

در حديث شريف آمده است: «شرار عباد الله تعالي المشاؤون بالنميمة، المفسدون بين الأحبة: بدترين بندگان خدا جلّ جلاله، سخن‌چينان برهم زننده رابطه دوستي در ميان دوستان و عيبجويان اشخاص پاك و بي‌گناه‌اند».

«الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ» (2):

«آنكه مالي گرد آورد و شماره‌اش كرد» يعني: كه به سبب مال گرد آورده خود دلخوش، سرمست و مغرور است و تصور ميكند كه به وسيله اين مال، بر ديگران فضل و برتري دارد، از اين جهت ديگران را كوچك و حقير مي شمارد.

مفسير كبير جهان اسلام محمد بن جرير طبری فرموده است: يعنی آمار آن را نگه داشته و آن را در راه الله خرج نمی‌كند، و حق الله را از آن ادا نمی‌كند. فقط آن را جمع كرده و به حفظ و نگهداری آن می‌پردازد.(طبری ۸۹/۳۰).

«لُمَزَة» كسي است؟ «الَّذِي جَمَعَ مَالًا» كسي كه تمام سعي وتلاش اش درجمع‌آوري مال بمصرف ميرسد.

«وَعَدَّدَهُ» و اينكه هميشه اورا مي شمارد. اندختن مال و ثروت را براي مصرف و دادن صدقه جمع نمي كند، بلكه آنرابراي لذت بردن از شمردنش مي‌خواهد. خوش دارد كه مردم برايش بگويد، فلان پولدار و سرمايدار بزرگي است.

«يحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (3):

خيال مي كند كه مالش او را جاويدان و پاينده خواهد كرد؛ وطوري گمان ميكند، كه هرگز نمي‌ميرد! و هميشه مالش با او خواهد بود، بناً هميشه دلبسته مال خويش اند، وسرمست مال خويش است، نه فكر مرگ به ذهنش خطور ميكند و نه به بعد از مرگ مي انديشد.

ولي اين را فراموش كرده است كه اين مال وثروت اش در قبر جوابگوي اش نخواهد بود، بلكه اين اعمال صالح است كه صاحب خود را در حياتي ابدي جاودان ميكند، نه مال و ثروت همچنين علم همراه با عمل است كه صاحب خود را جاويدان ميكند.

مفسرين در مورد اينكه شيطان از چه راه توانست آدم وحوا را در بهشت فريب دهد مي نويسند:

شيطان دو چيز به آنها گفت. يكي اينكه خدا براي اين گفته است كه به اين درخت نزديك نشويد كه «أَن تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ.» (سوره اعراف آيه 20) كه نخواسته شما ابدي شويد، چون هر كه از ميوه اي اين شجره بخورد عمر جاويدان پيدا مي كند و «مَلَك» مي شود.

«مَلَك» يعني كسي كه داراي امكانات خاصي است و مثل فرشته «تملك» دارد. مي گويد آنها را با همين حرف فريب داد.

اين داستان در دو آيه‌ي قرآن عظيم الشان آمده كه در واقع بيان يک معني است، در يكي از قول ابليس ميگويد «يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يبْلَى» (سوره طه آيه 120) (اي آدم، مي خواهي تو را به درختي جاوداني راهنمايي كنم كه اگر از آن بخوري،

(c) ketabton.com: The Digital Library

تملک و امکاناتي بيابي که هرگز کهنه نشود؟ پس معلوم مي شود که بشر دو انگيزه دارد که هيچ موجود ديگري ندارد:
يکي آنکه مي خواهد جاويدان بماند، و ديگر اينکه مي‌خواهد امکاناتي داشته باشد که هيچ وقت از ميان نرود.
حالا اين سه آيه را از آخر به‌اول مي خوانيم: «يحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ. انسان گمان ميکند که مال پاينده اش مي‌دارد، در حالي که آنچه ما را جاويدان ميکند ساختن آخرت است؛ دنبال خير و خدمت رفتن است؛ به نفع بندگان خدا کار کردن است؛ در پي حقيقت بودن است؛ ارزش هاي خدايي پيدا کردن است.
اينهاست که انسان را ابدي مي سازد. «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» است (سوره کهف آيه 46) (يعني کار هاي نيک پايدار است. اعمال صالح است که پيش پروردگار بالاترين مقام و منزلت و عالترين پاداش را دارد.

«كَلَّا لَيُنبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» (4):

«ولي نه» يعني: کار چنان نيست که آن انسان غافل طعنه زن از خود راضي مغرور مي پندارد، بلکه «قطعاً در حطمه افگنده ميشود» يعني: او و مالش بي‌شبهه در آتشي افگنده مي‌شود که همه چيز را در هم ميشکند و خرد و خوار ميکند.
«كَلَّا لَيُنبَذَنَّ»: «نَبذ» يعني افتادن و افکنده شدن.
مثل چيزي که انسان چيزي را در باطله داني مي اندازد، اينها هم همان طور در «حُطَمَة» ميافتند.
«حُطَمَة»:در لغت هم معني «همزة» است. «حُطَمَة» از ريشه ي «حَطَمَ» است و حُطَمْ يعني درهم شکستن و خورد و پايمال کردن.
اين کلمه در دو جاي در قرآن عظيم الشان استعمال گرديده است، که در هر دوجاي معناي جالبي دارد.
يکي از زبان مورچه هاست، که وقتي حضرت سليمان و سپاهش مي‌آيد به هم ميگويند که به لانه هايتان برويد تا «لَا يحْطِمَنَّكُمْ سُلَيمَانُ وَجُنُودُهُ» (سوره نمل 18) مبادا سليمان و لشکريانش پايمالتان کنند.
و ديگر راجع به فصل که برگ ها، گل ها و شاخه‌هاي درختان را «حُطام» مي کند.
يعني باد خزاني و برگ‌هاي خشک از درختان جدا مي‌شوند و در حُطَمَة افکنده ميشوند.
اينها هم در زندگيشان چون ديگران را ميشکستند و پايمال مي‌کردند، خودشان هم در حُطَمَة، که شکننده و خورد کننده است، خواهند افتاد و خورد خواهند شد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ» (5):

«و تو چه داني که حطمه چيست؟» استفهام براي تفخيم، به تعجب افگندن و ترسناک معرفي کردن آتش جهنم است، گويي آتش خردکننده جهنم از مقولاتي است که عقل آن را درک نميکند.

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» (6):

«آتش افروخته الهي است» يعني: حطمه آتش فروزان الهي است که به فرمان پروردگار با عظمت برافروخته شده است.در حديث شريف آمده است: «آتش را هزار سال روشن کرد تا برافروخت، سپس هزار سال ديگر آن را روشن کرد تا سفيد شد، و بعد از آن هزار سال آن را روشن کرد تا سياه شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در هيچ جايى از قرآن عظيم الشأن غير از همين آيه مباركه آتش جهنم آتش الله خوانده نشده است. نسبت دادن آن در اين جا نه تنها هولناكى آن را به نمايش مى گذارد، بلكه اين مطلب را هم به دست مى دهد كه الله متعال با چه نگاه تنفر آميز و غضبناكى به كسانى كه به سبب بهره مند شدن از مال و دنيا دچار كبر و غرور مى شوند، مى بيند كه: آتشى را كه اين گونه كسان در آن انداخته مى شوند آتش ويژه ى خود خوانده است. (تفهيم القرآن)
توجه فرمايد: ما انسانها زمانيكه بحث از آتش مي شود، به فهم ظاهري وبيرواني آن توجه مينمايم ولي از آتش هايي كه چه بسا در باطن خود ماست غافليم.

«الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (7):

«آتشي كه بر دلها غالب شود» يعني: حطمه آتشي است كه گرماي سوزان آن به دلها راه مي يابد و بر دلها غالب شده و آن را مي پوشاند. دلها را به ياد آوري مخصوص كرد در حالي كه آتش تمام وجود آنان را در مي پوشاند، از آن‌رو كه دل لطيف ترين عضو بدن است و با اندك آزاري درد سختي بر آن عارض مي‌شود، يا از آن روي كه دل محل و جايگاه مقاصد انحرافي، نيات پليد، اخلاق و منش بد مانند كبر و كوچك شمردن اهل فضل است.

مفسر مشهور شيخ قرطبى فرموده است از اين جهت «افئده» را مخصوصا ذكر كرده است كه وقتى درد و الم به قلب برسد، انسان مى‌ميرد. پس آنها در حالت مرگ قرار مى‌گيرند. اما همان‌طور كه خدا فرموده است:« لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحْيى». پس آنان زنده هستند اما در حال مرگ قرار دارند.

«إِنَّهَا عَلَيهِم مُّؤْصَدَةٌ» (8):

«همانا آن آتش بر آنان تنگاتنگ محيط است» يعني: آتش از همه سو بر دوزخيان فراگير و درهاي آن تماما بر رويشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگناي آن قرار دارند و از آن بيرون آمده نميتوانند.

«فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» (9):

«در ستونهايي بالا بلند» يعني: آنان در احاطه ستونهايي بلند و محكم قرار گرفته‌اند تا هرگز از آن بيرون نيايند.و راه فراري ندارند. طولانى بودن ستون‌ها نشان مى‌دهد كه براى مدتى بى‌پايان در آنجا خواهند ماند.

مفسرين ميگويند: «درها بر روي شان مسدود گرديده، وستون اساسي آن كه از آهن است توسط ميخ ها محكم گردانيده شده كه امكان فرار از آن غير ممكن است **«مُّؤْصَدَةٌ»** يعني چيزي كه از آن امكان جدايي نيست.

آيا مال اندوزي در اسلام حرام است؟

قابل تذكر است كه دين مقدس اسلام مطلقاً اندوختن و انباشته كردن مال و دارائي را حرام نكرده، و تنها هشدار شديدي به صاحب مال اندوخته شده وارد شده است، ولي اگر زكات مالش را پرداخت نمايد، سرزنشي متوجه صاحب مال نيست هرچند كه اموال زيادي را از راه حلال اندوخته وذخيره كرده باشد.

پروردگار با عظمت ما درباره كساني كه زكات اموالشان را نميدهند، ميفرمايد: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ ينفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره توبه 34).
يعني: كساني كه طلا و نقره را اندوخته مي‌كنند و آن را در راه خدا خرج نمي نمايند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسيار دردناكي مژده بده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابو داود از ام سلمه رضي الله عنها روايت كرده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «مَا بَلَغَ أَنْ تُؤَدَّي زَكَاتُهُ فَزُكِّي فَلَيسَ بِكَنْزٍ» أبو داود (1564). يعني: «هركس اموالش به حد نصاب زكات برسد و زكاتش را بدهد، پس كنز نيست».

كنز: هر چيزي است كه بر روي هم جمع‌آوري و ذخيره شود، ثروت اندوزي.

امام مالک در الموطأ (595) از عبدالله بن دينار روايت كرده كه او گفت: «سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَهُوَ يسْأَلُ عَنْ الْكَنْزِ مَا هُوَ فَقَالَ هُوَ الْمَالُ الَّذِي لَا تُؤَدَّي مِنْهُ الزَّكَاةُ».

يعني: «شنيدم كه از عبدالله بن عمر درباره كنز سوال شد كه چيست؟ او گفت: مالي است كه زكات آن پرداخت نشده باشد».

و امام بخاري از خالد بن اسلم روايت كرده كه گفت: «خَرَجْنَا مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ أَعْرَابِي: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَالَّذِينَ يكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّةَ، وَلاَ ينْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [التوبة: 34] قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّهُ عَنْهُمَا: «مَنْ كَنَزَهَا، فَلَمْ يؤَدِّ زَكَاتَهَا فَوَيلٌ لَهُ، إِنَّمَا كَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ تُنْزَلَ الزَّكَاةُ، فَلَمَّا أُنْزِلَتْ جَعَلَهَا اللَّهُ طُهْرًا لِلْأَمْوَالِ». بخاري (1404).

يعني: همراه عبد الله بن عمر رضي الله عنه بيرون رفتيم، يک نفر اعرابي به وي گفت: درباره اين آيه برايم بگو: «وَالَّذِينَ يكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّةَ، وَلاَ ينْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، ابن عمر رضي الله عنه گفت: هركس طلا و نقره اندوخته كند و زكاتش را ندهد، پس واي بر او، و اين مربوط به زماني بود كه زكات فرض نشده بود، وقتي زكات فرض شد خداوند آنرا (يعني زكات را) مايه پاكي اموال قرار داد».

و عبدالرزاق در «المصنف» (7141) از عبيد الله بن عمر از نافع از ابن عمر روايت كرده كه گفت: «ما أدي زكاته فليس بكنز وإن كان تحت سبع أرضين، وما كان ظاهرا لا يؤدي زكاته فهو كنز». يعني: «آنچه زكاتش پرداخت شده باشد جزو كنز محسوب نمي شود حتي اگر زير هفت زمين (ذخيره و پنهان شده) باشد، و آنچه ظاهر است ولي زكاتش پرداخت نشده باشد، جزو كنز است».

خلاصه اينكه: آنچه حرام و مورد هشدار است، كنزي است (يعني مال انباشته شده اي است) كه زكاتش تاديه نشود، ولي مالي كه به حد نصاب نرسيده و يا به نصاب رسيده و زكاتش ادا شده باشد،؛ بعنوان كنز تلقي نخواهد شد، و اسلام اندوختن مال را حرام نكرده بلكه نپرداختن زكاتش را تحريم نموده است.

غيبت و كفاره آن:

غيبت كردن از گناهان كبيره در شرعيت اسلامي بود وشخص غيبت كننده نزد خداوند متعال معاقب خواهد شد، و خطير بودن اين گناه به دو علت است:

1 - اين گناه تعدي به حق الناس است بنابراين خطر آن زياد بوده چرا كه نوعي ظلم به مردم است.

2 - غيبت كردن براي بيشتر مردم سهل و آسان است مگر براي كسي كه خداوند متعال به وي رحم كرده باشد، در حاليكه اين گناه نزد خداوند بزرگ و مبغوض است.

از اينرو مسلمان بايد مواظب اين آفت زبان باشد و خود را از گناه بزرگ آن نجات دهد، و عادت كردن زبان به غيبت مسلمانان تنها باعث فزوني بار گناهان غيبت كننده خواهد شد و براستي جبران آنهمه گناه كه قسمتي از آن حق الناس است سخت و دشوار است.

اما در مورد كفاره اي غيبت لازمست كه به بعضي از نكات مهم توجه كرد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اولاً: كفاره اي غيبت، دعاي خير كردن و طلب آمرزش و استغفار از خدا براي كسيست كه غيبت او شده است.

دوماً: بايد دانست كه دعا و استغفار براي غيبت شونده بعنوان كفاره اي غيبت او به تنهايي كافي نيست، زيرا اصل بر اين است كه گناهان جز با توبه صادقانه و پشيماني قلبي و عدم بازگشت به آن گناه پاک نمي شود، بعد از آن اميد است كه خداوند متعال توبه اش را بپذيرد و گناهش را ببخشد و وي را عفو نمايد.

اما پايمال كردن حق الناس، جز با طلب عفو و بخشش از كسي كه به وي تجاوز و ظلم شده است، و سرانجام عفو و بخشش از طرف او پاک نخواهد شد، دليل آن حديث صحيحي از پيامبر صلي الله عليه وسلم است كه مي فرمايد: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ عِرْضِهِ أَوْ شَيءٍ فَلْيتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يكُونَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أُخِذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيئَاتِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيهِ». بخاري (2449).

يعني: «هركس به برادرش ظلم كرده خواه از جهت ناموس يا غير آن، همين امروز از او طلب بخشش كند قبل از آنكه روزي فرا رسد كه دينار و درهم در آن روز پذيرفته نمي‌شوند، اگر عمل صالح داشته باشد به اندازه ظلمي كه كرده از آن برداشته ميشود و اگر كار نيک و حسنه‌اي نداشته باشد ازگناهان شخص مظلوم برداشته ميشود و بر گناهان او اضافه ميشود».

كه در اين حديث طلب بخشش از مردم و جبران ظلم وارد شده بر آنها قبل از وفاتشان شده است، چرا كه در روز قيامت جبران مظالم با حسنات و سيئات خواهد بود نه درهم و دينار و براستي كه اين خسارتمندي واقعي است.

سوماً: پس كسي كه مي خواهد نفس خود را از گناه غيبت مبرا و خلاص كند بايد در طلب بخشش خواستن از كسي كه غيبتش را كرده است سعي و تلاش جدي كند، يعني از او طلب عفو و گذشت كند، و با سخناني نرم و نيک از وي معذرت خواهي كند و تا مي تواند در اين راه دريغ نورزد، حتي اگر شده و لازم شد براي وي هداياي با ارزشي بخرد تا دل وي را بدست آورد، و علما تمامي اين موارد را جهت بدست آوردن رضايت جانب مقابل جايز دانسته اند.

اما بسياري از سلف صالح و اهل علم و فقها چنين رأي داده اند كه اگر طلب بخشش در امر غيبت مفسده بزرگي به دنبال داشته باشد؛ مثلاً موجب بر افروخته شدن خشم طرف شود، و موجب قطع صله ي رحم گردد، قلبها را آكنده از دشمني و كينه نمايد، در اينصورت اكثر اهل علم بر ترک طلب بخشش از وي رخصت داده اند و گفته اند كه در اين شرايط نيازي نيست كه نزد غيبت شونده رفت و از وي بخشش خواست، و اميد دارند كه دعا كردن براي او (يعني دعا براي كسي كه غيبت وي شده است) و طلب آمرزش و استغفار براي وي نزد خداوند متعال بعنوان كفاره اي غيبت كفايت كند.

البته بعضي ديگر از اهل علم گفته اند كه گناه غيبت جز با توبه و طلب بخشش از كسي كه غيبت وي شده است، پاک نمي شود و كفاره اي ندارد و دعا و استغفار براي وي نمي تواند گناه غيبت را پاک كند، البته همين دسته از علما فرموده اند كه اگر غيبت شونده غايب باشد و يا فوت كرده باشد، در اينحالت دعا كردن براي او و استغفار براي وي جايز است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلاصه اينكه طلب آمرزش از خدا براي كسي كه غيبت وي شده است عذري اضطراري است كه در وقت ضرورت صورت مي گيرد و شريعت اسلام حالت ضرورت را براي زدودن مفاسد و جلب مصالح در نظر مي گيرد.
و لذا با توجه به مطالب فوق الذكر؛ اشتباه و تصور غلط كساني روشن مي شود كه در غيبت كردن عمدي مسلمانان تساهل مي كنند به اين اميد كه استغفار و دعا براي او نزد خداوند جهت كفاره اي غيبتش و پاک شدن گناه آن كافيست! در حاليكه نمي دانند آنها از چند جهت اين تصور آنها اشتباه است:

1 - آنها فراموش كرده اند كه شرط توبه اساسي، ندامت و صداقت در توبه و پشيماني به سوي خداوند متعال است، و بسياري از مردم موفق به تحقق اين شرط نمي شوند.
2 - همانا اصل حقيقي در جبران حق الناس، سعي و تلاش جهت طلب بخشش از آنهاست، و اگر به فرض، خبر دادن به او (يعني كسي كه غيبتش شده است) موجب مفسده اي بزرگتري شود، در اين حالت – بجاي حلاليت جستن از او – به استغفار و دعا كردن براي او كفايت مي شود و گرنه اصل بر اينست كه نزد كسي كه بر وي ظلم شده است رفت تا از او طلب گذشت شود.
3 - اگر غيبت شونده توسط شخصي ديگر با خبر شود كه غيبت وي را كرده اند، در اين صورت بر غيبت كننده لازمست تا مستقيماً نزد او برود و از وي بخشش بخواهد، تا شايد ناراحتي و آزار قلب غيبت شونده تمام شود و گذشت كند، و اگر گذشت نكند در اينصورت است كه راهي جز استغفار و دعا كردن براي او (براي خلاص شدن از گناه اين غيبت) وجود ندارد.

چهارم: در مورد شيوه و لفظ دعا و استغفار براي غيبت شونده بايد گفت كه دعا كردن براي او بايستي همراه با ذكر اسم او باشد و علاوه بر آن بايد خود را نيز داخل دعا نمود، مثلا گفت: «اللهم اغفر لي ولفلان: بارالها! بر من و فلاني» (كسي كه غيبت او را كرده اي) بيامرز.
اللهم تجاوز عنا وعنه: بارالها! از گناه ما و او درگذر.
و بايد سعي نمود اين دعا را در اوقات اجابت دعا و با صدق و خلوص نيت خوانده شود و از تكرار آن خسته نشود.

پنجم: لازمست اشاره شود كه هدف از دعا و استغفار در حقيقت دفع عمل زشت و مقابله با آن بوسيله ي حسنات است و لذا براي رسيدن به اين هدف (دفع اثر عمل زشت و گناه آن) لازم نيست كه حتماً از دعا و استغفار براي مظلوم استفاده شود و عمل ديگري براي اين هدف انجام نگيرد، بلكه مي توان هر نوع عمل صالح ديگري انجام داد و ثوابش را به غيبت شونده اهدا نمود؛ مانند صدقه دادن بجاي وي و يا كمک كردن به او، و همراهي با وي در هنگام محنت و سختي هايش و غيره، كه اين اعمال جايگزين اذيتي مي شود كه بر وي وارد شده است.
شيخ الاسلام ابن تيميه رحمه الله مي گويد: «حق مظلوم تنها با توبه كردن ساقط نمي شود، و اين حق است، و فرقي در اين مورد بين كسي كه به ناحق ديگري را به قتل مي رساند با كسي كه ظلم ديگري را بر او وارد مي كند نيست، پس آنكس كه از ظلم توبه كند حق مظلوم تنها با اين توبه ساقط نمي شود، اما براي كامل كردن توبه اش بايد برايش جبران كند؛ با همان چيزي كه توسط آن بر او ظلم كرده، و اگر در دنيا آن (بدي و ظلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

را) جبران نكند بايستي كه در آخرت جبران كند، پس بر ظالم توبه كار لازمست كه حسنات زيادي را انجام دهد، تا اگر مظلومين حقوقشان را (در آخرت از او) بازگرفتند مفلس باقي نماند، با اين وجود هرگاه خدا خواست كه حق مظلوم را خودش جبران كند از فضل و لطف او بدور نيست، همانطور كه اگر بخواهد هرگناه غير شركي را براي آنكس كه بخواهد مي بخشد... در حديث ترمذي كه آنرا صحيح يا حسن دانسته آمده: «إذا كان يوم القيامة فإن الله يجمع الخلائق في صعيد واحد، يسمعهم الداعي وينفذهم البصر، ثم يناديهم بصوت يسمعه من بعد كما يسمعه من قرب، أنا الملك، أنا الديان، لا ينبغي لأحد من أهل النار أن يدخل النار وله عند أحد من أهل الجنة حق حتي أقصه منه، ولا ينبغي لأحد من أهل الجنة أن يدخل الجنة ولأحد من أهل النار عنده حق حتي أقصه منه».

يعني: هر گاه روز قيامت رسيد خداوند متعال همه خلايق را در سرزمين واحدي جمع مي كند، دعوتگري همه آنها را مي شنواند سپس آنها را با صدايي ندا مي دهد كه از دور نزديک همه مي شنوند، و خداوند مي گويد: من فرمانروا هستم، من ديان (قضاوت كننده) هستم، شايسته نيست هيچيک از اهل جهنم وارد دوزخ شود درحاليكه او نزد يكي از اهل بهشت حقي دارد تا آنكه آن حق را از او بستاند، و براي هيچيک از اهل بهشت شايسته نيست كه وارد بهشت گردد درحاليكه كسي از اهل جهنم از او حقي دارد تا آنكه حقش را بستاند».

و در صحيح مسلم از حديث ابو سعيد خدري آمده: «أن أهل الجنة إذا عبروا الصراط وقفوا علي قنطرة بين الجنة والنار، فيقتص لبعضهم من بعض، فإذا هذبوا ونقوا أذن لهم في دخول الجنة». يعني: هرگاه اهل بهشت از صراط عبور كردند بر پلي بين بهشت و جهنم مي ايستند، و بعضي از آنها از ديگران قصاص مي گيرند، و هرگاه (از گناه جرمشان) پاک شدند و قصاص گرديدند به آنها اجازه اي داخل شدن به بهشت داده مي شود.

و خداوند متعال نيز مي فرمايد: **«وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا»**. حجرات 12، يعني: و هيچ يک از شما ديگري را غيبت نكند. و غيبت از نوع ظلم تجاوز است.

و فرمود: **«أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»**. يعني: آيا كسي از شما دوست دارد كه گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به يقين) همه شما از اين امر كراهت داريد؛ تقواي الهي پيشه كنيد كه خداوند توبه پذير و مهربان است. كه (در اين آيه خداوند متعال) غيبت كنندگان را به توبه كردن آگاه مي گرداند تا توبه كنند. و اين در چيزي است كه مظلوم را از جبران آن آگاه مي كند، اما اگر او را غيبت كند يا به وي تهمتي بزند ولي مظلوم از آن باخبر نگردد، در اينصورت بعضي از علما گفته اند: از جمله شرط توبه براي ظالم اين است كه به مظلوم اعلام كند كه وي را غيبت كرده و وي را با خبر نمايد، و بعضي ديگر گفته اند خبر دادن به او شرط و لازم (حتمي) نيست، و اين يكي قول بيشتر علما است، و هردو قول از امام احمد روايت شده است، اما قول او در اين قضيه اينست كه ظالم در حق مظلوم حسناتي انجام دهد مانند: دعا كردن و استغفار براي او، و انجام عمل صالح و اهداي ثواب آن براي وي كه اين موارد (بعنوان جبران كننده ي و كفاره) غيبت و تهمتش مي شود. و حسن بصري گفته: كفاره ي غيبت اين است كه براي غيبت شونده استغفار كني». (مجموع الفتاوي) (187-189/18).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلاصه اينكه قبل از هرچيز انسان مسلمان متقي بايد مراقب گفتار و زبان خود باشد و زبان خويش را به بدگويي و غيبت مسلمين مشغول نسازد تا بارگناهانش را زياد نكند، ولي اگر مرتكب اين گناه كبيره گشت قبل از هرچيزي بر او لازمست تا توبه اي صادقانه كند و قلباً از غيبت آن مسلمان احساس ندامت و پشيماني كند، بعد از آن، اصل بر اينست كه اگر امكان داشت نزد غيبت شونده رفته و از او حلاليت بخواهد، و اگر لازم شد به طريقي قلب وي را بدست آورد تا موفق به گذشت وي شود، اما اگر ممكن بود كه باخبر كردن وي از غيبتش موجب شر بزرگتري شود و خشم وي را برانگيزاند و احتمال قطع صله رحم وجود داشت، در اين شرايط بعضي از علما فرموده اند كه لازم نيست به او چيزي بگويد بلكه كافيست تا براي او دعاي خير و طلب آمرزش نزد خدا كند و يا براي او اعمال نيك و صدقه كند و ثوابش را برايش اهدا نمايد، و بعضي ديگر از علما فرموده اند تنها راه، همان حلاليت خواستن از وي است مگر آنكه فوت كرده باشد يا غايب باشد كه در اينحالت بايد برايش دعا و استغفار كند، ولي رأي بيشتر علما اينست كه در اين شرايط لازم نيست تا نزد غيبت شونده برود و وي را باخبر كند، بلكه برايش دعاي خير و استغفار كند، اميد است كه كفايت كند و گناهش پاک شود.

سخن چيني:

يكي از آفات زبان كه در اخلاق اسلامي از رذايل اخلاقي به شمار مي رود سخن چيني يا نمّامي است. سخن چيني غالبا به اين گفته مي شود كه سخن كسي را كه پشت سر ديگري گفته به وي باز گويد، مثلا بگويد فلان درباره تو چنين و چنان گفت؟ يا نسبت به تو چنين و چنان كرد.

در حديثي حذيفه رضي الله عنه مي‌گويد: پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند:«سخن‌چين به بهشت راه ندارد». (فتح الباري 10 / 472).

از پيامبر صلي الله عليه و سلم سؤال شد: «أي الإسلام أفضل؟ فقال الله صلي الله عليه وسلم: مَنْ سلم المسلمون من لسانه ويده» (متفق عليه) يعني: كدام اسلام بهتر است؟ پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمود: آنكه مسلمانان از دست و زبان او در امان بمانند.

از صفات مؤمنان نگاه داشتن زبان خود از وارد شدن به نواميس و آبروي ديگران و دوري از بيهوده گويي است. رسول الله صلي الله عليه و سلم فرموده است: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرًا أو ليصمت» (متفق عليه). يعني: و كسي كه ايمان به خدا و روز آخرت دارد، بايد سخن خوب گويد و يا سكوت اختيار كند.

اما كسي كه از زبانش محافظت نمي كند و خبركسي و سخن كسي را به ديگري باز مي گويد اين امر موجب بزرگترين و اساسي‌ترين عامل قطع روابط و شعله‌ورساختن آتش كينه و عداوت ميان مردم محسوب مي‌گردد، و خداوند متعال سخن‌چين را مذمت نموده است، ميفرمايد: «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِيمٍ» (سوره قلم 10 – 11).

«و از كسي كه بسيار سوگند ياد ميكند اطاعت مكن، و از كسي كه بسيار عيبجوست و به سخن چيني آمد و رفت مي‌كند اطاعت مكن».

ابن عباس رضي الله عنه مي‌گويد: پيامبر صلي الله عليه وسلم از كنار باغي از باغ هاي مدينه عبور ميكردند و آنجا صداي دو نفر را شنيدند كه در قبر هاي شان عذاب ميشدند، ايشان فرمودند: «اين دو شخص عذاب مي‌شوند، البته تعذيب آنان به خاطر گناه بزرگي

(c) ketabton.com: The Digital Library

نيست، سپس فرمودند – آري (گناه آنان بزرگ است) يكي از آنان از ادرار خويش پرهيز نمي‌كرد، و آن ديگري سخن‌چيني (دوبهم‌زني) مي‌كرد» فتح الباري 1 / 317.

وظيفه ما در قبال سخن چين چيست؟

خداوند متعال ميفرمايد: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً» (اسراء: 36)« (انسان در برابر كارهايي كه) چشم و گوش و دل، همه، (و ساير اعضاي ديگر انجام ميدهند) مورد پرس و جوي از آن قرار مي‌گيرد».

همچنين ميفرمايد: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَينُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَي مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (سوره حجرات 6). يعني: اي كساني كه ايمان آورده ايد! اگر شخص فاسقي خبري براي شما بياورد، درباره آن تحقيق كنيد، مبادا به گروهي از روي ناداني آسيب برسانيد و از كرده خود پشيمان شويد!

پس هرگاه فاسقي خبري رسانيد بايد درباره آن خبر تحقيق كرد و به محض شنيدن آن باورش نكرد و اقدام نگردد، چون تحقيق نكردن و بسنده نمودن به شنيدنِ خبر خطر بزرگي دارد و سبب مي شود تا انسان مرتكب گناه گردد، چون هرگاه خبر او همانند خبر فرد عادل و راستگو پذيرفته شود به موجب ومقتضاي آن حكم مي شود آن گاه جان و مال هايي به ناحق تلف و ضايع مي گردد كه باعث پشيماني و ندامت مي شود، بلكه بايد به هنگام شنيدن خبر فرد فاسق، تحقيق و بررسي كرد؛ پس اگر دلايل و قرينه ها بر صداقت او دلالت داشت به آن عمل شود و مورد تصديق قرار گيرد، و اگر قرينه ها و دلايل بر دروغگو بودن او دلالت مي كرد بايد تكذيب شود.

رعايت هوشياري در قبال سخن چين:

اگر شخص سخن چين براي كسي اطلاع مي آورد، در حين استماع بايد نكات ذيل جداً در نظر داشته باشد:

1 - نبايد حرف سخن چين را باور كند و نبايد آنرا تصديق كند.
2 - بايد او را نصيحت كند، و از چنين عملي نهي كند.
3 - نبايد نسبت به برادر غائبش سوءظن داشته باشد.
4 - نبايد به خود اجازه دهد كه حرف سخن چين را بازگويد، و نبايد بگويد فلاني اين چنين گفته است، چون با اين كار، خودش هم سخن چين مي شود.

نبايد هر چيزي را كه شنيد بازگويد، چون پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: «كفي بالمرء إثماً أن يحدث بكل ما سمع». روايت مسلم (5) و لفظ از اوست.

يعني: براي گناهكار بودن شخص همين كافي است كه هر چيزي را شنيد بازگويد.

اينها، مسايلي است كه اگر انسان با جان و دل بدانها پي ببرد، ديگر مجالي براي سخن چيني ديگران باقي نمي ماند.

ولي به تاسف بايد گفت كه امروز وضع بالعكس است:

1 - به سخن چين و غيبت و بدگويي‌هاي غيبت‌كننده در مورد شخص مسلمان با دقت گوش ميدهند.
2 - نه تنها به غيبت گوش فرا ميدهند، بلكه از شنيدن غيبت نيز لذت ميبرند و همواره مشتاق آن هستند كه سخنان و اخبار ناپسند بيشتري درباره‌ي شخصي كه از او غيبت ميشود، بشنوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

3 - علاوه بر شنيدن، خود نيز به ذكر اوصافي از شخص مي پردازند كه او را ناخوشايند است و بدين ترتيب جدا از شنيدن غيبت، خودشان نيز به غيبت مشغول مي‌شوند.

4 - سخنان سخن چين را تائيد و بلكه تحسين مي‌كنند و بر مسلماني كه حضور ندارد، طعنه ميزنند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَة الفيل

جزء – (30)

این سوره در «مکه مکرمه» نازل شده و دارای 5 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «فیل» نامیده شد که با یادآوری از داستان اصحاب فیل افتتاح شده است.ونام این سوره «اصحاب الفیل» از آیه ی اولی آین سوره مبارکه گرفته شده است.
سوره مبارکه الفیل به حادثه‌ای بزرگی تاریخی اشاره می کند که در زندگانی جزیره‌العرب پیش از بعثت کاملاً مشهور و معروف بود. این رخداد وحادثه بیانگر رعایت و عنایت بزرگ الله متعال نسبت به این سرزمین مقدّسی بود که خدا آن را برگزیده تا محلّ دریافت واپسین نور، و پرورشگاه عقیدۀ تازه، و نقطه‌ای باشد که این عقیدۀ جدید از آنجا لشکرکشی مقدّس خود را به سوی نواحی زمین بیاغارد، و هدایت و حقّ و خیر و خوبی را در اطراف زمین مستقرّ و جایگزین سازد.

زمان نزول سوره الفیل:

این سوره به اتفاق همه ای مفسران ازجمله سوره های مکی است، پس از سوره ی کافرون نازل شده و اگر به آن در پس زمینه ی تاریخی اش توجه نمایم، چنین به نظر خواهد رسید که این هم بایستی در دوره ی آغازین مکه نازل شده باشد.

پیوند و مناسبت سوره الفیل با سوره الهمزة:

در سوره ی همزة از کسی که عیبجو و طعنه زن و مال اندوز است و به آن مال و ثروت می نازد، فریب می خورد و می پندارد که او را برای همیشه جاودانه می گرداند؛ سخن بعمل آمده است. درسوره فیل نیز به قصه ی اصحاب فیل - که مردمی بسیار نیرومند، ثروتمند و نافرمان بودند - می پردازد که خداوند متعال به وسیله ی کوچکترین پرنده، آنان را خُرد و نیست و نابود کرد و آن همه ثروت و مکنت و زور و قوت به فریادشان نرسید و نیرنگشان تباه گشت.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره فیل:

سورة فيل طوريكه در فوق هم ياد آور شديم از جمله سوره هاي مكي بوده و داراي(1) ركوع، (5) پنج آيات، (24) بيست وچهار كلمه، (94) نودوچهار حرف، و (46) چهل و شش نقطه است.(لازم به ذكر است كه أقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

محتوای کلي سورة فيل:

این سوره چنانکه از نامش معلوم است، اشاره به داستان تاریخی معروفی و مشهور می کند که در سال تولد پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلي الله عليه وسلم در مکه واقع شده، و خداوند خانۀ **«کعبه»** را از شر لشکر عظیم کفاری که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند، حفظ کرد.
یاد آوری این داستان هشداری است به کفار مغرور و لجوج که بدانند در برابر قدرت الله کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچك، و آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

سنگریزه های نیم بند «حجارة من سجیل»درهم کوبید قدرت آنرا دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند.

باید بصورت کل گفت که: سوره فیل از دو بخش تشکیل شده است:

بخش اول: آیات 1 و 2 بحثی است پیرامون توطئه‌ای که در شُرف تکوین است برای برچیدن مرکز فرمانروایی خداوند در روی زمین یعنی همان بیت الله و چگونگی خنثی‌کردن این توطئه از سوی خداوند. چرا که بندگانی در روی زمین نیستند که از دین خداوند و از مرکز فرمانروایی او دفاع کنند. پس خداوند خود مستقیماً وارد عمل می‌شود و این سنت خداوند است. در طول تاریخ هرگاه بندگانی برای دفاع از دین او وجود نداشته باشند، خود مستقیماً وارد عمل شده و مداخله می‌کند و کار را تمام می کند.

در بخش دوم: از آیه‌ی سوم تا پایان سوره، چگونگی از بین‌بردن توطئه‌گران با استفاده از ضعیف‌ترین وسیله. توطئه‌گران همیشه بزرگ‌ترین و قوی‌ترین وسیله‌ی خودشان را برای نابودی و برچیدن برنامه‌ی الله از روی زمین به کار می‌برند و خداوند ضعیف‌ترین وسیله را در مقام رویارویی و مواجهه با قوی‌ترین وسیله‌های بشری به کار می‌گیرد و این بیانگر این موضوع است که قرار نیست خداوند هم به مانند انسان‌ها وارد کار شود و بخواهد به کارها سامان دهد. انسان‌ها معمولاً از ابزار و امکانات دنیایی خودشان استفاده می‌کنند و اگر این امکانات دنیایی از آنها گرفته شود، دیگر چیزی برای مطرح‌کردن ندارند. اما خداوند مانند انسان نیست، از کمترین و ضعیف‌ترین وسایل و امکانات استفاده می‌کند و بزرگ‌ترین کارها را انجام می‌دهد.

باید یادآور شد که قصه وداستان اصحاب در سالهای 570 میلادی به وقوع پیوسته یعنی 570 سال بعد از میلاد مسیح، دشمنان نقشه مطرح میکنند تا مرکزی را که محل تجمع و وحدت مسلمانان شده است، از روی زمین برچینند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة الفيل

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

أَلَمْ تَرَ كَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿١﴾ أَلَمْ يجْعَلْ كَيدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾ وَأَرْسَلَ عَلَيهِمْ طَيرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ﴿٥﴾

ترجمة مختصر:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ»(1) (اي پيامبر) آيا نديدى پروردگارت با فيل سواران (لشكر ابرهه كه براى نابودى كعبه آمده بودند) چه كرد؟!

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ»(2) آيا نقشه آنها را در ضلالت و تباهى قرار نداد؟!

«وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ»(3) و بر سر آنها پرندگانى را گروه گروه فرستاد،

«تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ»(4) كه با سنگهاى كوچكى آنان را هدف قرارمى‌دادند.

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ»(5) سرانجام آنها را همچون كاه جويده شده (و متلاشى) قرار داد!

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَلَمْ تَرَ»: آيا نديده‌اى؟ مراد از ديدن، شنيدن و باخبر شدن است (ملاحظه شود: بقره آيات: 243 و 246 و 258، فجر آيه: 6). مخاطب هرچند پيغمبر است، ولى مراد عموم مردم است. « أصحاب الفيل»: فيل داران، پيل داران، پيلبانان. «ألم يجعل»: آيا قرار نداد.« كيد»: نيرنگ، دسيسه.«تضليل» (ضل): سردرگمى، تباه ساختن. بى اثر ماندن، از مقصد منحرف گشتن. «طيرا»: پرندگان، بر جمع و مفرد، اطلاق مى‌شود. «أبابيل»: دسته دسته، گروه گروه، گروههاى پشت سر هم و پى درپى. «سجيل»: معرب سنگ گل، گل به سنگ در آمده (متحجر)، گل سخت و سفت شده.«عَصْفٍ»: كاه، برگ خشك، برگ پوسيده ى درخت برگ گندم و جو و غيره. (رحمن / 12). «مَأْكُولٍ»: آفت‌زده و كرم خورده. خورده شده. «عَصْفٍ مَّأْكُولٍ»: برگ آفت‌زده و كرم خورده. برگ جويده شده و از دهان حيوانات افتاده. برگى كه دانه آن خورده شده و به صورت كاه درآمده باشد.(روح‌البيان).

قصه ى اصحاب فيل (فيل سواران):

داستان وقصه ى اصحاب فيل(ابرهه و لشكريان آن) يكى از داستان هاي عبرت انگيز، تاريخي و معجزه اساء و مشهوري است كه در قرآن عظيم الشان در جمله ساير داستان ها تذكر رفته است.

از مضمون، محتواي واسلوب بيان اين سوره بوضاحت تام فهميده ميشود كه اين سوره در مكه معظمه نزول يافته، وشامل پنج آيه ميباشد.

ناگفته نبايد گذاشت كه، اين سوره در سال تولد پيامبر اكرم صلى الله عليه وسلم واقع شده است. وپروردگار با عظمت ما كعبه را از شر لشكر عظيم كفار كه از سر زمين يمن سوار با فيل آمده بودند حفظ كرد.

اين داستان كه بنام داستان «اصحاب فيل» شهرت يافت، در زمان تولد پيامبر بزرگوار اسلام محمد صلي الله عليه وسلم بوقوع پيوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسرين در مورد سر آغاز اين داستان مينويسند كه: ذونواس يكى از پادشاهان كه بر مناطقي يمن زمام امور را بدست داشت و سالها متولي بر يمن سلطنت ميكرد، دريكي از روز ها سفري را به شهر «يثرب» انجام داد، وي در اين سفر تحت تاثير تبليغات سحر انگيزي يهوديانى كه بدانجا مهاجرت كرده بودند قرارگرفت، تاثير تبليغات يهودي به ذونواس به حدي بود كه وي دين ابايي خويش را يعني بت پرستى را رها و به قبوليت دين يهودي گردن نهاد.

طولى نكشيد كه اين دين تازه بشدت در دل ذونواس اثر گذارد و ازجمله يهوديان متعصب مبدل گشت و افراطيت ديني آن تا سرحدي رسيد، كه در نهايت تصميم اتخاذ كرد كه مردمان ساير مناطق جزيرة العرب و بخصوص شهرهائيكه در تحت اداره اي حكومتي اش قرار دارد، بدين يهوديت داخل سازد. بناً طي پلان منظم پيروان ساير اديان را تحت شكنجه، ازار و مظالم مختلف النوع قرار داد تا به اثر اين فشار به ناچار مردم دين يهوديت را قبول و از آن متابعت نمايند.

ذونواس توانست در مدتي كوتاه پرگرام دعوتي خويش را بطور دقيق عملي، وتعداد زيادي از اعراب ها را بدين يهوديت ذونواس داخل گرداند.

مردم «نجران» يكى از شهرهاى شمالى و كوهستانى يمن‌چندى بود كه دين مسيح را پذيرفته و در اعماق جانشان اثر كرده بود و بسختى از آن دين دفاع مى‌كردند و بهمين جهت از پذيرفتن دين يهوديت سر پيچى وبغاوت كرده و از اطاعت«ذونواس» يهودي سرباز زدند.

ذونواس از اين سرپيچي وبغاوت مردم «نجران» خوشش نيامد وبراين عمل شان خشمگين شد وتصميم گرفت تا آنان را شكنجه و وادار به زور به قبولي دين يهودي نمايد.

«ذونواس» براي تحقيق هدف ديني خويش دستور داد تا خندقى بزرگي حفر نمايند، و آتش زيادى در آن افروخته وكسانيكه در مخالفت از اساسات دين يهود باشد، آنان را بايد در آتش سوختاند. مبلغين «ذونواس» بتعداد كثير ي از پيروان مسيحيان نجران را در آن خندق سوختاندن وتعدادي از انسانها را نيز طعمه شمشير كرده و دست، پا، گوش و بينى آنها را بريده، و اساسات ديني خويش را بر مردم «نجران» قبولاندن.

مؤرخين تلفات وتعداد كشته‌شدگان اين مظالم ديني را بيست هزار نفر تخمين زده اند كه در تناسب تعداد نفوس آنعصر عدد بسيار زياد بود. به عقيده گروه زيادى از مفسران قرآن‌كريم «داستان اصحاب اخدود» كه در قرآن كريم (در سورة بروج) ذكر شده است، اشاره بهمين ماجرا است.

كلمه «أخدود» به معناى شكاف بزرگ زمين است، و «اصحاب اخدود» جباران ستمگرى بودند كه زمين را مى شكافتند و آن را پر از آتش نموده، مؤمنين را به جرم اينكه ايمان دارند در آن انداخته و تا آخرين نفرشان را مى سوزاندند.

«أخدود به زبان عربي الأُخدود» (نام شهري است در جنوب شهر نجران دريمن كه در سورة بروج (آيه 4) در قرآن عظيم الشان تذكر رفته است.

طوريكه متذكر شديم مردم متدين اين شهر به دستور «يوسف ذي نواس» در آتش ظالمانه اصحاب اخدود سوزانده شدند.

مؤرخين مينويسند: نام اصلي حاكم «يوسف ذي نواس» زرعه بن تبان اسعد آبوكرب ولقبش «ذونواس» بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مؤرخين همچنان مي افزايند: در گير ودار اين مظالم، يكى از سران مسيحيان منطقه نجران توانست از اين جنگ وقتل عام جان به سلامت ببرد، و امكانات آنرا يافت كه خود را از شر سربازان ذونواس مخفي وقادر به فرار از شهر شود.
اين شخصي خود را به دربار امپراطور درقسطنطنيه ميرساند، و داستان قتل عام وكشتار فجيع مسيحيان نجران را به امپراطور روم به شد و مد آن قصه نموده وخواستار كمك وانتقام از «ذونواس» ميگردد.
امپراطور روم از شنيدن اين داستان غم انگيز و سخت متأثر شده در جواب درخواست كمك اظهار داشت:
كشور شماازلحاظ جغرفايي بما دور است ولى من نامه‌اى به«نجاشى» پادشاه حبشه مى‌نويسم تا وى شما را در اين مورد كمك ومساعدت نمايد.
امپراطور درقسطنطنيه نامه اي به دربار نجاشي مينويسد، نجاشي با خواندن اين نامه لشكري بزرگي (قرار روايت شصت الي هفتاد هزار) نفر مرد جنگى به يمن فرستاد، و قوماندانى و سر لشكري اين قواي به شخصي بنام «ابرهه» فرزند «صباح» كه كُنيه اش ابو يكسوم بود، تسليم مي نمايد.
هكذا به روايت ديگري نجاشي در رأس و قوماندانى اين قوا شخصي را بنام «ارياط» مقرر مي نمايد و«ابرهه» راكه يكى از جنگجويان و سرلشكران بود همراه او كرد.
«**ارياط**» از حبشه تا كنار بحر احمر خود را ميرساند واز آنجا توسط كشتي ها خود را به سرزمين يمن ميرساند.
ذونواس كه از جريان مطلع شد لشكرى مركب از قبائل يمن با خود برداشته بجنگ حبشيان آمد و هنگامى كه جنگ شروع شد لشكريان ذونواس در برابر مردم حبشه تاب مقاومت نياورده، شكست خوردند و ذونواس كه تاب تحمل اين شكست را نداشتخود را به بحر انداخته و در طوفان بحر غرق شد.
مردم حبشه وارد سرزمين يمن شده و سالها در آنجا حكومت كردند. «ابرهه» پس از چندى «ارياط» را كشت و خود بجاى او نشست و مردم يمن را مطيع خويش ساخت و نجاشى را نيزكه از شوريدن او به «ارياط» خشمگين شده بود بهر ترتيبى بود ازخود راضى كرد.
در اين مدتى كه ابرهه در يمن بود متوجه شد كه اعراب آن نواحى چه بُت پرستان و چه ديگران توجه و اهتمام خاصى بمكه و خانه‌كعبه دارند، و كعبه در نظر آنان از احترام خاصى دارد و هر ساله تعداد كثيري از مردم يمن به زيارت آن خانه مى روند و قربانيها مى‌كنند، وكم كم بفكر افتاد كه اين نفوذ معنوى و اقتصادى مكه و ارتباطى‌كه زيارت كعبه بين قبائل مختلف عرب ايجاد كرده ممكن است روزى موجب گرفتارى تازه‌اى براى او و حبشيان ديگرى كه درجزيرة العرب و كشور يمن سكونت كرده بودند بشود، و آنها را بفكر بيرون راندن ايشان بياندازد. لذا براى رفع اين نگرانى تصميم‌گرفت معبدى با شكوه در يمن بنا كند و تا جائى كه ممكن است در زيبائى و تزئينات ظاهرى آن نيز بكوشد و سپس اعراب آن‌ناحيه را بهر وسيله‌اى كه هست‌بدان معبد متوجه ساخته و از رفتن بزيارت كعبه باز دارد.
معبدى كه ابرهه بدين منظور در يمن بنا كرد آنرا «قليس» نامگزاري نمود، و در تجليل و احترام و شكوه و زينت آن حد اعلاى كوشش را كرد ولى كوچكترين نتيجه‌اى از زحمات چند ساله خود نگرفت و مشاهده كرد كه اعراب هم چنان با خلوص و شور و هيجان خاصى

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر ساله برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج بمکه می روند، و هیچگونه توجهی به معبد با شکوه او ندارند. برعکس روزی بوی اطلاع دادند که یکی از اعراب «کنانة» بمعبد «قلیس» رفته و شبانه محوطه معبد را ملوث و آلوده کرده و سپس بسوی شهر و دیار خود گریخته است.

مفسر تفسیر «جلوه هاي از اسرار قرآن» مي نويسد: «مي گويند به كليساي القليس اهانتي صورت گرفت، كثافاتي در درون عبادتگاه انداخته شد و يا قسمتي از آنرا آتش زدند، عده اي آنرا رد العمل جوانان قريش در برابر اعلان ابرهه شمرده اند و برخي آنرا توطئه ابرهه براي تحريک احساسات مسيحيان گرفته اند.»

به همه حال بعد از وقوع این حادثه وآنهم در مشهور ترین مرکز عبادي ابرهه، قهر وغضب به جوش آمد و با خودعهد نمود بسوی مکه برود و خانه کعبه را ویران کرده و قدرت معنوي واقتصادي را به يمن‌باز گرداند.

ابرهه در سال (570 – 571) ميلادي لشكر عظيم شصت الي هفتاد هزار نفري مجهز با 9 يا 13 فيل با ساز وبرگ بزرگ نظامي بقصد ويران‌كردن كعبه و شهر مكه حركت كرد. اعراب كه از تصميم ابر هه اطلاع حاصل نمودند، براي دفع حمله امادگي جنگي خويش آغاز نمودند و در اين ميان يكي از شيوخ قوم مشهور يمن بنام «ذونفر» قوم خود رابدفاع از خانه كعبه فرا خواند و ديگر قبايل عرب را نيز تحريک‌كرده وطي تبليغاتي حميت و غيرت آنها را در جنگ با دشمن خانه خدا برانگيخت و جمعی را با خود همراه کرده بجنگ ابرهه آمد.

ولی نيروي قومي اش توان مقابله با نيروي هاي منظم ابرهه رانداشت، نيرواش شكست مي خورد وشخص خودش در اسارت نيروي ابرهه در آمد و چون اورا پيش ابرهه آوردند دستور داد او را بقتل برسانند و«ذونفر» كه‌چنان ديد و گفت: مرا بقتل نرسان شايد زنده ماندن من برای توسودمند باشد.

بعد از اينكه نيرويهاي «ذونفر» شكست خورد و نيرو هايش در جنگ در هم شكست، يكي ديگر از روساي قبايل يمني بنام «نفيل بن حبيب خثعمی» بيرق جهاد را در دفاع از كعبه بلند نمود وكمر جنگ و مقابله را بر عليه نيرو ي ابراهه براه انداخت، با تعداد زيادي از مردم قبايل خثم بجنگ ابرهه آمد ولی او نيز بسرنوشت«ذونفر»دچار شد و بدست‌سپاهيان ابرهه اسير گرديد.

شكست پی در پی قبائل مزبور در برابر لشكريان ابرهه سبب‌شد كه قبائل ديگری كه سر راه ابرهه بودند فكر جنگ با او را از سر بيرون كنند و در برابر او تسليم و فرمانبردار شوند، و از آنجمله قبيله ثقيف بودند كه در طائف سكونت داشتند و چون ابرهه بدان سرزمين رسيد، زبان به تملق و چاپلوسی باز كرده و گفتند: مامطيع توايم و برای رسيدن بمكه و وصول بمقصدی كه در پيش‌داری راهنما و دليلی نيز همراه تو خواهيم كرد و بدنبال اين‌گفتار مردی را بنام «ابورغال» همراه او كردند،و ابو رغال لشكريان ابرهه را تا «**مغمس**»كه جائی در چهار كيلومتری مكه‌است راهنمائی كرد و چون بدانجا رسيدند «ابو رغال» مريض شد ومرگش فرا رسيد و او را در همانجا دفن كردند، و چنانچه ابن هشام می نويسد: اكنون مردم كه بدانجا می رسند بقبرابو رغال سنگ می زنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همینکه ابرهه در سر زمین «مغمس» رسیدند، یکی ازسرداران خود را بنام «اسود بن مقصود» مأمور کرد تا اموال و مواشی مردم آن ناحیه را چور و چپاول نموده دارايي و مواشي آنان را جمع کرده و به نزد ابراهه بیاورند.
«اسود» با تعداد کثیر ي از سربازان ابراهه به نواحي چهار اطراف رفته و هر جا مال، گوسفند و یا شتری دیدند همه را تصرف کرده و بنزد ابرهه بردند.
مؤرخین مینویسند در میان این اموال دوصد شتر متعلق به عبد المطلب بود که در اطراف مکه مشغول چریدن بودند و سربازان «اسود»آنها را به گروکان گرفته و بنزد ابرهه بردند، و بزرگان قریش که از این ماجرا مطلع‌شدند نخست خواستند بجنگ ابرهه رفته و مال ومواشي يغما شده خویش را دوبار باز ستانند ولی هنگامی که از کثرت نیروهاي ابرهه با خبر شدند از این فکر خویش منصرف گشته و به این ستم و تعدی تن دادند.
در این میان ابرهه شخصی را بنام «حناطه» حمیری بمکه فرستاد و برایش گفت: بشهر مکه برو و بعد از تثبیت سران و شیوخ قوم با آنان صحبت نموده و براي شان بگو ما براي جنگ و خونریزي لشکر کشي نکردیم و هدف اساسي از این لشکر کشي این است تا خانه کعبه را ویران کنیم. و اگر شما مانع پلان ما نشوید، مرا با جان شما کاری نیست و قصد ریختن خون شما را ندارم.
و چون حناطه خواست بدنبال این مأموریت برود برایش گفت: اگر حس کردي که سران وشیوخ قوم نیت جنگ را به ما ندارد او را پیش من بیاور.
حناطه بعد از اخذ دستور به ماموریت اعطا شده خویش عازم شهر مکه شد همینکه به شهر مکه رسید به جستجوي رئیس و ملک قوم آغاز کرد، باشندگان مکه راست اورا به خانه عبد المطلب راهنمائی کردند،و او نزد عبد المطلب آمد و پیغام ابرهه را برایش رسانید، و برایش گفت که ابرهه میگوید:(من قصد جنگ با اهالي مکه را ندارم، آمده ام تا فقط کعبه را ویران کنم، اگر با این خواهش من موافق هستید، نمایند ه خویش راغرض مذاکره وجرگه نزدم ارسال نماید.) در این میان مردم مکه با هم جرگه شدند ودر مورد این اقدام تصمیم مشترک را اتخاذ مینمایند. سران مکه بعد از مطاله نامه تهدید آمیز ابرهه سردار مکه عبد المطلب را به منظور مذاکره نزد ابرهه میفرستند.
عبد المطلب در جواب گفت: به الله سوگند ما سر جنگ با ابرهه را نداریم و نیروی مقاومت در برابر او نیز درما نیست، و اینجا خانه خدا است پس اگر خدای تعالی ارادهفرماید از ویرانی آن جلوگیری خواهد کرد،وگرنه بخدا قسم ماقادر بدفع ابرهه نیستیم.
«حناطه» گفت: اکنون که شما سر جنگ با ابرهه را ندارید پس برخیز تا به نزد ابرهه رفته و موضوع را ایشان در میان بگزاریم.
در این میان عبد المطلب با تعداد ي از فرزندان خودبه سوي مقر حربي ابرهه حرکت کرد قبل از رسیدن عبد المطلب به قرار گاه ابرهه و قبل از ملاقات به ابرهه شخصي بنام «ذونفر» از آمدن عبد المطلب اطلاع حاصل مي کند، شخصي را نزد ابرهه فرستاد واز شخصیت بزرگ قومي عبدالمطلب را آگاه ساخت و بدو گفته شد: که این مرد رهبر و زعیم قریش ویکي از شخصیت هاي والاي این سر زمین است، و او کسی است که مردم این سامان و وحوش بیابان را اطعام می کند.
میگویند عبد المطلب مرد قوي هیکل، داراي ریش مبارک، مرد چهار شانه، و سر و صورت نوراني و جذابي داشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همينكه عبد المطلب به نزد ابراهه آمد، ابرهه از ديدن اوسخت تحت تأثيرش قرار گرفت. ميگويند ابرهه مطابق مشوره كه قبلاً مشاورين شان براي بخاطر احترام در باره عبد المطلب برايش گفته بودند، از تخت خود پايين آمد وروي زمين و نزديک او نشست. بعد از عرض سلام ابرهه سر صحبت را با عبد المطلب آغاز كرد وعزم خويش را كه ويراني وتخريب كعبه است با عبد المطلب در ميان گذاشت.

عبد المطلب صحبت هاي ابر هه را با دقت تام گوش مي كرد، ودر جريان صحبت هيچ ابراز نظر نميكرد و چيزي نميگفت:

در ختم صحبت ابر هه روي بطرف عبد المطلب نموده گفت: اگر شما خواهش از من داشته باشيد ميتوانيد بگويد: عبد المطلب به ترجمان ابرهه گفت: (سربازان و لشكريان تو دوصد رائس شتر مرا به غارت برده اند، به ايشان هدايت فرمايد تا آن را دوباره بمن مسترد نمايند.)

ابرهه از اين درخواست عبد المطلب سخت در تعجب افتاد به مترجم گفت: به عبد المطلب بگويد: (هنگامي كه شما را ديدم عظمتي از تو در دلم بوجود آمد، ولي شنيدن صحبت شما در مورد مطالبه اموالت از و قارت نزدم كاست، عجب است كه در استرداد شتر هايت اصرار داري، ولي در باره كعبه كه محل عبادت شما، محل عبادت ابا واجداد تا ن بود، و من حالا براي تخريب و ويراني اش كمر بسته ام مطلقاً حرفي بزبا ن نمي آوري!)

عبد المطلب در جواب ابرهه گفت: (انا رب الابل و ان للبيت ربآ سيمنعه!) (من مالک شتر هاي خود هستم و مطالبه استرداد دوباره آنرا از شما دارم، اين معبد و عبادت گاه و اين خانه مالک ديگري دارد كه خود از آن حفاظت خواهد كرد.)

واقعاً همانطور هم شد، زمانيكه لشكريان ابر هه به منطقه وادي محسر ميرسند، ابا بيل ها بر سپاه ابراهه حمله ور شدند. (تر ميهم بحجارة من سجيل) به پرتاب سنگ هاي، بر لشكر متجاوز ابراهه آغاز مينمايند، و اين لشكر شصت الي هفتاد هزار نفري ابراهه را به شكست و رسواي مواجه ساخته، وخانه كعبه را از تخريب و ويراني نجات ميدهند، اينست معجزه آسماني كه در دفاع از كعبه كه در وادي محسّر به اتفاق افتاده است.

مؤرخين مينويسند: بدنبال اين گفتگو، ابرهه دستور داد شتران و مواشي عبد المطلب را به او باز دهند و عبدالمطلب نيز شتران خود را گرفته و بمكه آمد و چون وارد شهر شد بمردم شهر و قريش دستور داد از شهر خارج شوند و شهر را تخليه كند و بكوه ها و دره هاى اطراف مكه پناهنده شوند تا از يک طرف جان اطفال و خانواده هاي خويش را از خطر سپاهيان ابرهه محفوظ دارند.

عبد المطلب بعد از دستور تخليه شهر مكه با تعدادي از سران قريش به كنار خانه كعبه آمد و حلقه در خانه را بگرفت و با اشك ريزان و قلبى سوزان بتضرع وزارى پرداخت و از خداى تعالى نابودى ابرهه و لشكريانش رادرخواست كرد و از جمله سخنانى كه بصورت نظم گفته اين دوبيت است:

«يا رب لا ارجو لهم سواكا، يا رب فامنع منهم حماكا، ان عدو البيت من عاداكا، امنعهم ان يخربوا قراكا» (پروردگارا در برابر ايشان جز تو اميدى ندارم - پروردگارا حمايت و لطف خويش را از ايشان بازدار - كه دشمن خانه همانكسى است كه با تو دشمنى دارد - و تو نيز آنانرا از ويرانى خانهات بازدار.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعد از دعا اخلاصمندانه در کعبه خود و همراهان نیز بدنبال مردم مکه بیکی از کوه های اطراف رفتند و در انتظار ماندند تا ببینند سرانجام ابرهه و خانه کعبه چه خواهد شد.

روز موعود حمله بر کعبه:

بعد از اینکه روز موعود حمله بر کعبه فرا میرسد، لشکر ابرهه در وادي محسر در میان مني ومزدلفه فیل حربي ابرهه بنام محمود (ماموت) که در پیشا پیش سربازان در حرکت بود ناگهان از حرکت ایستاد واز رفتن به سوي کعبه امتناع ورزید، با چوب زدند وبا سیخ هاي تیز خلاندند، ولي (ماموت) از پیشروي بسوي کعبه خود داري مي کرد، ولي اگر روي فیل را به سمت دیگري مي گردانید ند جُست و چالاک براه مي افتاد ولي از رفتن به سوي مکه امتناع مي کرد.

اولین نشانه شکست نیروي هاي ابرهه در همان ساعات اول حمله ظاهر شد.

رسیدن ابابیل ها:

مفسرین مي نویسند که نیروي هاي حربي ابرهه تا هنوز مصروف در مهار کردن فیل بودند که ناگهان ابابیل ها از سوي بحر بر وادي محسر سرا زیر شدند، هر یکي از این ابا بیل ها در منقار وچنگال هاي خویش سنگ ریزه هاي حمل مي کردند وبر سپاه ابرهه فرمي ریختند، بر هر یکي اصابت مي کرد به شدت مجروح میشد، واز جراحت ها خون و ریم بیرون آمده، گوشت آن گندیده و فرومي ریخت.

تعداد مجروح، تعدادي بقتل رسیدند و تعدادي هم فرار را بر قرار ترجیح دادند.

خود ابرهه نیز از این عذاب وحشتناک و خشم الهی در امان نماند و یکی از سنگریزه ها بسرش اصابت کرد، و چون وضع راچنان دید به افراد اندکی که سالم مانده بودند، دستور داد او را بسوی یمن باز گردانند و پس از تلاش و رنج بسیاری که به یمن رسید، گوشت تنش بریخت و از شدت ضعف و بیحالی در نهایت بدبختی درگذشت.

عبد المطلب که آن منظره عجیب را می نگریست و دانستکه خدای تعالی بمنظور حفظ خانه کعبه، آن پرندگان را فرستاده و نابودی ابرهه و سپاهیانش فرا رسیده است، فریاد برآورد و مژده نابودی دشمنان کعبه را بمردم داد و بآنها گفت: به شهر و دیار خود باز گردید و غنیمت و اموالی که از اینانبجای مانده برگیرید و مردم با خوشحالی و شوق بشهرباز گشتند. و گویند: در آنروز غنائم بسیاری نصیب اهل مکه شد وقبیله خثعم که از قبائل دیگر در چپاولگری حریص‌تر بودند بیش‌از دیگران غنیمت بردند، و زر و سیم و اسب و شتر فراوانی بچنگ آوردند.

عده از مؤرخان مینویسند که: در صفوف لشکریان ابر هه مرض چیچک شیوع یافت و باعث هلاکت تعداد زیادي از سربازان گردید.

تفسیر سوره

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» (1):

خداوند متعال بدایت وآغازاین سوره را با کلمۀ «أَلَمْ» شروع کرده است؛ بنابر دلایل ذیل:

1 - به خاطر دادن خبر.

2 - منّت به قریش و یادآوری ذکر نعمت حمایت کعبه و شکر عملی نعمت.

آیا ای پیامبر ملاحظه نکردی، ندیدی، نشنیدی که پروردگارت ورب تو با اصحاب فیل، یعنی فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!»

(c) ketabton.com: The Digital Library

خطاب آیه مبارکه به ظاهر متوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم است، اما در اصل مخاطب آن نه تنها قریش، بلکه تمام مردم عرب هستند که از این واقعه به خوبی آگاه بودند.
در قرآن مجید درسوره های متعددی الفاظ الم تر (آیا تو ندیدی) به کار رفته اند و هدف از آن ها مخاطب قرار دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست بلکه مخاطب قراردادن عموم مردم است.
عبارت «أَلَمْ تَرَ» «ندیدی» در این جا برای آن به کار رفته که در آن هنگام در مکه و پیرامون مکه و در منطقه ای وسیع از سرزمین عرب از مکه گرفته تا یمن، تعداد زیاد از انسانها که این واقعه ی تباهی اصحاب الفیل را با چشمان خود دیده بودند هنوز در قید حیات بودند، چراکه از آن واقعه تنها تقریباً، چیزی بیشتری ازچهل سال گذشته بود و تمام عرب ها خبرهای متواتر آن را از کسانی که با چشمان خود آن واقعه را مشاهده کرده بودند شنیده بودند؛ از این رو این واقعه برای آنان نیز همانند واقعه ای که با چشمان خود دیده باشند، یقینی بود.
این معجزه اي مشهود و محسوس، جهت تنبه و عبرت گيري است؛ تا مردم به طاعت و عبادت الله متعال روي آورند.
مفسرابو سعود فرموده است: الله عزوجل توجه پیامبر را به کیفیت فعل خویش جلب نموده و گفته است: «كَيْفَ فَعَلَ» و نگفته است: (الم تر ما فعل ربک)، تا این حقیقت را یادآور شود که صحنه‌ای بسیار دهشتناک به وقوع پیوست و خدا به روشی بسیار عجیب و غریب آنها را نابود کرد. که بر قدرت و عظمت خدای متعال دلالت دارد، و کمال علم و حکمت او را نشان داده و شرف پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم را نمایان می‌سازد؛ زیرا آن حادثه یکی از ارهاصات به شمار می‌آید؛ چون روایت است که این قصه در سال تولد حضرت رسول صلّی الله علیه و سلم اتفاق افتاده است.

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ» (2):

آیا آنان را نابود نکرد؟ و آیا تلاش و حیله‌ی آنان را در راستای تخریب کعبه بی‌سود و بي حاصلي و نابود نساخت؟ مگر كيد و مكر آنان را بي حاصل نساخت ونتائجي به ضرر خود شان تغيير نداد؟ مگر نديدي كه پروردگار با عظمت نگذاشت تير ابرهه به هدف اصابت كند، بر عكس سنگي را كه برداشته بودند كه كعبه را به آن ويران و منهدم كند، اين سنگ بر پاي خود شان اصابت كرد، آنان طوري سنجيده بودند كه از اعتبار كعبه بكاهند، آنرا ويران كند وبا زمين يكسان نمايد، براي همين منظور لشكر بزرگ و مجهزي فراهم آورد، بهانه اي براي لشكر كشي ساز ماندهي كردند، احساسات سربازانش خويش تحت بهانه هاي ديني به حمله عاجل بر كعبه تحريک كردند، ديديدكه خداوند خير الماكرين دسيسه او را خنثي وسپاه مجهزش را يک سره نابود كرد، او و حاميان رومي آنان را خاسر و نامراد ساخت؟ شكست و نابودي لشكر مجهز ابرهه از اعتبار و مقام بزرگ كعبه را نه تنها متضرر نساخت، بلكه به همه ثابت كرد كه صاحب اين خانه مقدس ومعبد يكتا پرستان، خداست، در برابر هر هجومي از آن دفاع خواهد كرد.
«تَضلیل»: از ماده‌ی تفعیل است. «ضَلَّلَ، يُضَلِلُ، تَضلیل» به معنی سردرگم‌کردن، از هدف منحرف کردن و در اینجا معنی خنثی‌کردن مناسب است. چون وقتی کسی در مسیری قرار گرفت تا طبق پروگرام وبرنامه به هدف خود برسد، اما مانعی از بیرون بر آن عارض شود و کاری کند که این شخص از مسیر منحرف و یا متوقف شود، به آن می‌گویند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

تضليل. منحرف و يا سردرگم‌كردن كسى از هدفى كه در پيش دارد و به سوى آن مى‌رود.

«وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (3):

و بر سر آنها پرندگانى را گروه گروه فرستاد، از سربازان خود پرندگانى بر آنان مسلط كرد كه دسته دسته و پشت سر هم مى‌آمدند و از هر جهت آنان را احاطه مى‌كردند.

«ابابيل» نام پرنده‌ي خاص نيست و«طيراً أبابيل» يعني: پرندگاني فوج فوج در دسته‌هاي پراگنده، بر سر آنها فرود آمدند. پس كلمه‌ي «طيراً» به معناي جنس پرندگان است، نه به معناي مفرد پرنده.

و در ماده «ابل» و ابابيل مفسرين تفاسير مختلفي را ارائه نموده اند، و هر يک از مفسرين در مورد شكل والوان اين پرندگان تفاسير مختلفي بعمل اورده اند:

مفسران در تفسير پرنده‌هاى ابابيل گفته‌اند: آنها پرندگانى‌بودند كه از بحر بيرون آمده و سربازان ابرهه را با سنگهائى كه‌در منقار داشتند بزدند و آنها نابود شدند...

ابن زيد فرموده است:كه آنها پرندگانى بودند كه از بحر آمدند،و در رنگ آنها اختلاف كرده‌اند، برخى گفته اند سفيد بودند، و برخى گويند: سياه بوده، و قول ديگر آنكه سبز بودند و منقارهائى همچون منقار پرندگان و دستهائى همچون دست سگان داشتند، و برخى گفته اند: سرهاي شان همچون سران درندگان بوده...».

خوانندگان گرامي!

درآيه مباركه « وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» ملاحظه فرموديد: همان‌طور كه ابرهه از حيوان براى جنگ استفاده كرد، خداوند متعال نيز مانند خودش جواب داد ولى ابرهه از حيوان بزرگى چون فيل و خداوند با حيوان كوچكى چون پرنده با او مقابله كرد و آنان را نابود ساخت.

خداوند طير فرستاد. دقت كنيد چقدر زيباست! در مقابل فيل، پرنده؛ آن هم پرنده‌هاى كوچک ابابيل. ابابيل طير را توضيح مى‌دهد. شبيه گنجشک و شايد از گنجشک هم كوچک تر. اين گنجشک را خداوندِ مالک، خداوندِ قادر، خداوندِ مقتدر به سوى اصحابى ضعيف، بى‌محتوا بى‌فكر و بى‌انديشه روانه ساخته، نتيجه چه مى‌شود؟ پس اسلحه به تنهايى مهم نيست. مهم آن دستى است كه اين اسلحه را به دست گرفته است. مهم صاحب اسلحه است كه به چه منظورى اين اسلحه را به دست گرفته است؟ خداوند خودش اين اسلحه را به دست گرفته است.

شيخ محمد عبدوه (1266 هـ 1323 - 1849 - م 1905 م) مفكر وعالم مشهور كشور مى فرمايد:«اين ابرهه‌ى طاغى، وقتى خواست، بيت را منهدم كند، خداوند، به وسيله‌ى آن پرندگان، چيزى [همان سجيل] بر سر ابرهه و لشكرش فروريخت كه داراى ماده‌ى مريضى (ميگروبى) آبله و يا حصبه بود و آنان را مبتلا كرد و پيش از آن كه، به مكه دست يابند، نابود شدند.

شيخ محمّد عبده در تفسير اين سوره جزء عمّ فرموده است: «در روز دوم، مريضى آبله و سنبه در ميان لشكريان پخش گرديد... عكرمه گفته است: اين اولين ونخستين آبله‌اى است كه در ميان عربها ديده شده است. يعقوب پسر عتبه در بارۀ حادثه‌اى كه رخ داده است گفته است: اولين حادثه كه جهان عربى ملاحظه شده است در آن سال بوده است. و با كارى با بدنهاى آنان كرد كه كمتر چنين چيزى روى مى‌دهد. گوشت بدنهايشان تكّه تكّه مى‌شد و مى‌افتاد. سربازان و فرمانده ايشان به هراس افتادند و پشت كردند و گريختند. وسرقوماندان

(c) ketabton.com: The Digital Library

حبشی یعنی ابرهه نیز به این مریضی مبتلا شد. مرتب گوشت بدنش قطعه قطعه و تکّه تکّه می‌گردید، تا بدانجا که سینه‌اش شکافت و در صنعاء مرد.
بلی! این هم نعمتی [استثنایی] از سوی الله متعال بود که علی رغم مشرک بودن اهل مکه به آنان داد و حرم امن خود را از گید و نیرنگ دشمن تجاوزگر مصؤن داشت؛ تا آنگاه که وجود مبارک پیامبر خاتم را برگزیند و دین حق را به مردم بیاموزد و بیت را به نیروی دین آسمانی از گزند محفوظ بدارد...».
قابل یادآوری است: قانون الهی تنها آن نیست که برای انسان آشنا باشد و آن را ببیند و بیازماید. انسان ذره‌ای از قانون خدایی را می‌داند که در توانش باشد و درک نماید و بس... بلکه خارق العاده‌ی فراوانی در این هستی روی می‌دهد که استدلال پذیر نیست. مثلا: مبتلا شدن لشکر ابرهه به حصبه و آبله بر اثر سنگ باران شدنشان و سالم ماندن مردم عرب آن دیار از جمله ی خارق العاده‌ها در هستی است... [اقتباس از في ظلال]
پس، روشن است که الله متعال با فرستادن دسته‌های پی‌درپی ابابیل، نیرنگ نیرنگ بازان را نقش بر آب کرد و با سنگریزه‌ها از پایشان در آورد(سوره هود آیات 82 و83)، (سوره حجر آیات 74 و75). و هم چون کاهبرگ جویده شده در آمدند و اندامشان از هم پاره پاره و متلاشی گشت.این است کیفر و سزای بدکاران که در برابر خانه‌ی خدا و دستور او قد علم می کنند.(تفسیر فی ظلال)

«تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ» (4):

که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرارمی‌دادند. «سجیل» در لغت آمیخته‌ای از سنگ و گل را گفته اند؛ فلذا اصل آن فارسی بوده که معرّب (تبديل به عربي) شده است.(مفردات راغب، صفحه398.)
ابن عباس (رض) می فرماید که کلمه «سجیل» در اصل معرب کلمه سنگ گل فارسی است و مراد از آن سنگ هایی هستند که از گل ساخته شده باشند و سپس پخته شده و سخت شده باشند.
قرآن عظیم الشأن هم این مطلب را تصدیق می کند. در آیه ی 82 سوره ی هود و آیه ی 74 سوره ی حجر فرموده شده است که بر قوم لوط سنگ هایی از نوع سجیل فرو ریخته شده بود و درباره ی همان سنگ ها در سوره ی ذاریات آیه ی 33 فرموده شده است که آن ها حجارة من طین، یعنی سنگ های ساخته شده از گل بودند.
در رابطه با سنگ هايي كه بر سر اصحاب فيل باريد، دو مطلب بي نهايت قابل دقت است:
اول: آن سنگ ها كه به هريكي از سربازان ابرهه اصابت مي‌كرد، بدن آنان سوراخ نموده وآنان را بقتل ميرساند.
دوم: با باريدن آن سنگ ها ميان لشكر ابرهه مرض حصبه و آبله پيدا شد، كه عده‌اي به حالت مرض به زمين افتادند و برخي مردند. اين حوادث موجب فرارسربازان شده و نتوانستند در آنجا بمانند. (قرشي، سيد علي اكبر؛ تفسير احسن الحديث، تهران، چاپ سوم، جلد 12، صفحه 360.)
برخی از دانشمندان معاصرعقیده دارند که این پرندگان‌عبارت بودند از میکروبهائی که حامل طاعون بودند،و یا پشه مالاریا بودند، و یا میکروب آبله بوده اند، و در آیه شریفه همکلامی که منافات با این نظریه و معنی باشد وجود ندارد، و بدین ترتیب منقول با معقول با هم متحد و موافق خواهدشد...»

(c) ketabton.com: The Digital Library

علماي ومفسرين معاصر مي افزايند: «و ما هم اين نظريه را پسنديده و تاييد مي‌كنيم، بخصوص كه هيچ مانعي نه لغوي و نه علمي براي رد اين نظريه وجود نداردكه مانع تفسير پرنده به ميكروب گردد، و بسيار اتفاق افتاده‌كه طاعون در لشكرها سرايت كرده و آنها را به هزيمت و نابودي كشانده.» «اعلام قرآن».

همچنان مفسرين در باره «سجيل» گفته اند: گل متحجر بوده، و قول ديگرآنكه گل بوده، و قول سوم آنكه: سجيل، همان «سنگ وگل» است، و قول ديگر آنكه سنگي بوده كه چون به سوارميخورد بدنش را سوراخ كرده و هلاكش مي‌كرد،و عكرمه‌گفته: پرندگان سنگهائي را كه همراه داشتند ميزدند و چون به يكي از آنها اصابت مي‌كرد بدنش آبله در مي‌آورد، و عمروبن حارث بن يعقوب از پدرش روايت كرده كه پرندگان مزبورسنگ ها را بدهان خود گرفته بودند، و چون مياندا‌ختند پوست‌بدن در اثر اصابت آن تاول ميزد و آبله در ميآورد.

تاثير سنگريزه ها از طرق طبيعي يا قدرت الهي:

با نگاهي گذرا به سوره‌ي فيل و داستان تاريخي آن در مي يابيم كه هلاكت اصحاب فيل از طرق عادي و طبيعي نبوده بلكه قدرت مافوق قدرت طبيعت در آن دخالت داشته است چرا كه:

الف: برخاستن پرندگان كوچك و همراه آوردن سنگريزه ها و هدف قراردادن افرادي خاص، و متلاشي كردن لشكر عظيم و... نشان از آن دارد كه كسي آن‌ها را هدايت كرده است و خود به تنهايي و از طرق عادي قادر به چنين كاري نبودند.

ب: اين ماجرا نشان مي‌دهد كه معجزات و خوارق عادات، لزومي ندارد كه به دست پيامبر ظاهر شود بلكه در هر شرائطي كه خدا بخواهد و لازم بداند، انجام مي‌گيرد.(تفسير نمونه، مكارم شيرازي، جلد 27، صفحه 343.)

ج: نقل داستان اصحاب فيل از طريق وحي الهي و بيان اين نكته كه هلاكت اصحاب فيل معجزه بوده، دليل ديگري بر مدعاي ماست.

د: بعد از آنكه سوره‌ي فيل نازل شد به علت مشهور بودن آن و مشهود بودن معجزه‌ي الهي در هلاكت آن‌ها، قريش هيچ گونه اعتراضي در مورد نزول اين سوره نكرده‌اند. اما اينكه آيا سنگريزه‌ها مي‌تواند غير از سنگ‌هاي معمولي و داراي مواد هسته‌اي باشد، بايد گفت:

اولاً: خداوند داراي قدرت بي منتهاست و قادر است از يك سنگريزه يا گل معمولي، شخصي يا گروهي را به هلاكت برساند. «و كان الله علي كل شي قدير.» (سوره نساء 133)

ثانياً: همچنين خداوند قادر است پرندگان را به مكاني بفرستد تا سنگريزه هايي بردارند كه قدرت اتمي داشته باشد كه اگر آزاد شود، انفجار عظميي توليد كند.

و طوريكه ياد آور شديم برخي از مفسرين احتمال داده اند كه آن پرندگان، امراض آبله و حصبه را شيوع دادند و اصحاب فيل كشته شدند. (تفسير جزء عم، شيخ محمد عبده، دار و مكتبه الهلال، بيروت، 1985، جلد 1، صفحه 160.)

ولي اينها در حد يك احتمال است و هلاكت اصحاب فيل نشان از معجزه الهي ميباشد. طوريكه در فوق ملاحظه فرموديد اصحاب فيل با تمام شوكت و قدرت آمده بودند تا كعبه را ويران سازند، و خداوند با لشكرى به ظاهر بسيار كوچك و ناچيز، آنها را درهم كوبيد؛ پس فيلها را با پرنده‌هاى كوچك، و سلاحهاى پيشرفته آن روزرا با سنگريزه از كار انداخت،

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد.
در ادامه، آنها را به زراعت و برگي كه دانه‌اش خورده شده و كاه آن باقي مانده، تشبيه نموده است:

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» (5):

سر انجام آنها را همچون كاه جويده شده (و متلاشی) قرار داد! و نسل آنان را از بيخ كند.
منظور این است که اصحاب فیل بعد از هدف‌گیری مرغان ابابیل یا به صورت جسد های بی روح درآمدند، ویا سنگ ریزه ها، با شدت حرارتي كه داشتند، اندرونشان را سوزانيد. (تفسيرالميزان، جلد20، صفحه 362). درتفسیر البحر آمده است: دفع چنان دشمنی قوی در سال مبارک تولد حضرت محمد صلّی الله علیه وسلم نویدی برای نبوتش به شمار می‌آید؛ زیرا آمدن چنان پرندگانی با این خصوصیت از خوارق عادات و معجزات و زمینه‌ساز بعثت پیامبران به شمار می‌آید. خدا آنان را به وسیله‌ی ضعیف‌ترین سربازان خود یعنی پرندگان که معمولا کشنده نیستند، از پای درآورد و نابود کرد. (تفسیرالبحر ۵۱۲/۸.)
پروردگار با عظمت ما بعد از بیان و شرح نابودی وشکست اصحاب فیل و سربازان «ابرهه»، در اولین آیه سوره قریش که در واقع تکمله‌ای برای سوره فیل است، میفرماید:
«لِإِيلافِ قُرَيشٍ (1) إِيلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيفِ (2) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيتِ (3) الَّذي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (4)»

1 - اصحاب فيل را نابود كرد (براي الفت دادن و مأنوس كردن قريش) به يكديگر و به مردم و سرزمين مكه، تا ظهور پيامبر خاتم را دريابند و به او بگروند).
2 - الفت دادنشان در سفر وكوچ هاي زمستاني (به سوي يمن) و سفر وكوچ تابستاني (به سوي شام).
3 - پس بايد پروردگار اين خانه (كعبه معظمه) را بپرستند.
4 - آن خدايي كه آنها را در گرسنگي طعام داد و از ترس ايمني بخشيد.

در سوره قریش با تمام صراحت بیان مي گردد كه: ما لشكر فيل را نابود كرديم، و آنها را همچون كاه درهم كوبيده شده متلاشی ساختيم تا قريش با اين سرزمين مقدس الفت گرفته و مقدمات ظهور پيامبر اسلام فراهم گردد.
منظور از «الفت» كه به معنی اجتماع توأم با اُنس، انسجام و التيام بوده، ايجاد الفت ميان قريش و سرزمين مقدس مكه و خانه كعبه است؛ و منظور از «رحلت قريش» مسافرت آنان از مكه به بيرون برای تجارت است.
با اين بيان معلوم شد كه خداوند به قريش اين عزت و احترام را ارزانی داشت تا با مسافرت هاي زمستانی و تابستانی مانوس شده و امر معاش آنها بگذرد؛ چرا كه قريش و تمام اهل مكه به خاطر مركزيت و امنيت اين سرزمين در آنجا سكونت گزيدند و بسياری از مردم حجاز هر سال به آنجا آمده و مراسم حج بجا می‌آوردند و با مبادلات اقتصادی و ادبی و... از بركات مختلف اين سرزمين استفاده می نمودند.

عام الفيل سال تولد پيامبر اسلام :

مطابق روايات اسلامي مؤرخين مي نويسند كه پيامبرصلي الله عليه وسلم روز دوشنبه به دنيا آمده است.همچنين اكثر آنان، تولد پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم را در دوازدهم ربيع الاول تاريخ دقيق بحساب مي اورند (صحيح السيرة النبوي، ابراهيم العلي، صفحه 41.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنين مورخين دراين مورد اجماع دارند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم در «عام‌الفيل» به دنيا آمده است. مادرش به هنگام تولد او در خانه ابوطالب در شعب بني‌هاشم زندگي ميكرد «السيرة النبويه، ابن كثير، جلد 1، صفحه 47.)

در روايت از ابن عباس (رض) منقول است كه: پيامبر صلى الله عليه وسلم در عام الفيل تولد يافت. ابى حويرث گويد شنيدم كه عبد الملك مروان به قباث بن اشم گفت: «اى قباث تو بزرگترى يا پيامبر صلي الله عليه وسلم؟» قباث گفت: «پيامبر خدا از من بزرگتر بود و من از او سالمندترم، پيامبر صلي الله عليه وسلم به سال فيل تولد يافت.»

مخرمه گويد: «من وپيامبر صلي الله عليه وسلم هر دو به عام الفيل تولد يافتيم.» از ابن اسحاق روايت كرده اند كه پيامبر صلى الله عليه و سلم در عام الفيل به روز دوشنبه دوازدهم ربيع الاول تولد يافت. (تاريخ الطبري/ترجمه، جلد 2، صفحه:707) «و كان مولد رسول الله في عام الفيل، بينه و بين الفيل خمسون ليلة، ميلاد رسول خدا صلي الله عليه وسلم در عام الفيل واقع شد و ميان آن و واقعه فيل پنجاه شب فاصله بود.» (تاريخ اليعقوبى، جلد 2، صفحه:7)

قال أبو إسحاق: إبراهيم بن المنذر: هذا وهم، و الذي لا يشك فيه أحد من علمائنا: أن رسول الله، صلّى الله عليه و سلّم، ولد عام الفيل، و بعث على رأس أربعين سنة من الفيل. (دلايل النبوة، جلد اول صفحه 79).

محمد بن عمر از هشام بن سعد، از زيد بن اسلم، از عبد الله بن علقمة بن فغواء، و اسحاق بن يحيى بن طلحه از عيسى بن طلحة، از ابن عباس، و موسى بن عبيده، از محمد بن كعب، و محمد بن صالح از عمران بن منّاح و قيس بن ربيع از ابن اسحاق، از سعيد بن جبير، و عبد الله بن عامر اسلمى از دختران ابو تجراة، و حكيم بن محمد از پدرش، از قيس بن مخرمة همگى متفقاً براى من نقل كردند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم در عام الفيل متولد شده است.

يحيى بن معين از حجاج بن محمد، از يونس بن ابى اسحاق، از سعيد بن جبير، از ابن عباس نقل مى‌كرد كه مى‌گفت پيامبر در عام الفيل متولد شده است. (الطبقات‌الكبرى / ترجمه، جلد1، صفحه:92)

قيل إنه ولد في شعب بنى هاشم، و لا خلاف أنه ولد عام الفيل ؛ قيل. إنه ولد أول اثنين من ربيع الأول، و قيل: لاثنتي عشرة ليلة خلت منه عام الفيل، إذ ساقه الحبشة إلى مكة في جيشهم يغزون البيت، فردّهم الله عنه، و أرسل عليهم طيرا أبابيل. (الاستيعاب، جلد 1، صفحه:30)

و قد روى عن أبي جعفر محمد بن علي بن حسين عليهم السلام: أن قدوم الفيل للنصف من المحرم، و بين الفيل و بين مولد رسول الله صلّى الله عليه و سلم خمس و خمسون ليلة.

(از امام باقر عليه السلام روايت شده كه آمدن اصحاب فيل در نيمه محرم بود و بين ولادت پيامبر صلي الله عليه وسلم با جريان اصحاب فيل پنجاه وپنج شب فاصله بوده است.

(البداية والنهاية، جلد 2، صفحه:262) (تفصيل موضوع را ميتوان در: تاريخ طبري ترجمه، جلد2، صفحه:707 تاريخ اليعقوبى، جلد2، صفحه:7 دلائل‌النبوة، جلد 1، صفحه: 79 الطبقات الكبرى/ترجمه، جلد 1، صفحه:92 البدايةوالنهاية، جلد 2، صفحه:262 مطالعه فرمايد.)

ساير روايات در مورد تولد پيامبر درعام الفيل:

طوريكه گفتيم مشهور نويسندگان اسلامي تاريخ تولد رسول الله صلي الله عليه وسلم را عام

(c) ketabton.com: The Digital Library

الفيل (همان
سالي كه ابرهه به خانه خدا حمله كرد) مي دانند.
بعضي گفته اند 40 روز پس از حمله ابرهه، بعضي گفته اند 50 روز پس از حمله ابرهه امام باقر عليه السلام هم اين را تاييد مي كند كه: حمله فيلها در 15 محرم بود. و رسول الله 55 روز پس از آن به دنيا آمد. ديگران گفته اند كه عام ا لفيل ده سال قبل از تولد حضرت بود.
اين سخن ا بن ابزي بود. بعضي ديگر گفته اند عام الفيل 23 سال قبل از تولد حضرت رسول الله بود كه اين سخن شعيب بن شعيب است.
بعضي هم در يک قول نا مانوس گفته اند حضرت رسول در سال سي ام عام الفيل به دنيا آمده است. اين سخن موسي بن عقبه از زهري است.
بعضي هم گفته اند رسول ا لله 40 سال پس از عام الفيل به دنيا آمد كه اين سخن ابن عساكر است و اين هم قابل پذيرش نيست.
خليفه بن خياط با چند واسطه از كلبي و او از ابي صالح و ابي صالح از ابن عباس نقل مي كند كه رسول الله در 15 سال قبل از عام الفيل متولد شده است. كه البته اين سخني غير قابل باور است. اما خود خليفه بن خياط مي گويد كه پيامبر در سال فيل (عام الفيل) به دنيا آمد. (البدايه و النهايه، ابن كثير، بيروت: دارالفكر، 1407 / 1986، جلد 2 صفحه 262.)

تاريخ وفات پيامبر صلي الله عليه وسلم:

اكثريت مطلق از تاريخ نويسان در اثر خويش مي نويسند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم در روز دوشنبه دوازدهم ربيع‌الاول سال يازدهم هجري بعد از زوال آفتاب و در سن 63 سالگي دار فاني را وداع گفت· (تفصيل موضوع را ميتوان در: صحيح مسلم، كتاب الفضائل، جلد 4، صفحه 1825. مطالعه فرمود).

آيا كعبه هم منهدم خواهد شد:

قبل از اينكه در مورد منهدم شدن كعبه مطلب را بنويسم لازم به ياد اوري است كه: ساختمان كعبه 10 بار اعمار وبنيان آن گذاشته شده است.
از جمله بنيان آن توسط الملائكه، بنيان كه توسط ادام عليه السلام، بينان كه توسط شيث عليه السلام، بنيان كه توسط ابراهيم عليه السلام و پسرش اسماعيل، بنيان العمالقه، بنيان جرهم، بنيان مضر، بنيان قريش، بنيان عبدالله ابن زبير، وبنيان حجاج ابن يوسف الثقفي.
ساختمان فعلي كعبه از زمان حجاج بن يوسف ثقفي و بازسازي همان ساختمان در دوران خلافت «سلطان مراد چهارم» از پادشاهان عثماني است كه در سال ۱۰۴۰ هجري بر اثر سيلاب در داخل مسجد الحرام و تخريب آن از نو باسازي گرديد. اين ساختمان استحكام و قدرتمندي كامل دارد، كه تا بحال پابرجا و استوار مانده‌است.

يادداشت:

سلطان رابع (چهارم) از جمله اولين پسر احمد اول از كوسم سلطان ويكي از خلفاي امپراتوري ترک عثماني بوده كه بعد از بركناري مصطفي اول (1624 تا 1640) بر قلمرو عثماني حكومت ميكرد.
سلطان مراد چهارم درسن يازده سالگي به مقام سلطنت رسيده است، در زمان حكومت وي لشكر كشي هاي متعددي صورت گرفته است كه از جمله ميتوان از لشكر كشي: به قفقاز،

(c) ketabton.com: The Digital Library

آذربايجان، ايران، ايروان و تبريز نام برد. در زمان حكومت او بود كه: صفويان، بغداد و بين النهرين در تصرف امپراتوري عثماني در آمد.
مراد چهارم بعد از همه اين خدمات وفتوحات كه بنفع اسلام ومنافع حكومت عثماني انجام داد بالاخره در سال ۱۶۴۰ ميلادي آنهم در سن ۲۷ سالگي در اثر ابتلا به مريضي نقرس از اين دنيا فاني چشم پوشيد. انا الله وانا اليه راجعون.

آيا در آخر الزمان كعبه منهدم مي شود؟

در حديثي كه امام احمد آن را در مسند خود از ابوهريره نقل مي‌كند آمده است، رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «يبايع لرجل ما بين الركن و المقام و لن يستحل البيت إلا أهله، فإذا استحلوه فلا يسأل عن هلكة العرب، ثم تأتي الحبشة فيخربونه خرابا لا يعمر بعده أبدا و هم الذين يستخرجون كنزه»
(ميان ركن (حجر اسود) و مقام ابراهيم به مرد صالحي بيعت داده ميشود، تنها ساكنان مكه بيت را حلال ميدانند، هرگاه اهل مكه حرمت بيت را حلال بدانند، آن روز از هلاک شدن اعراب سوال نكن. سپس مرد حبشي مي‌آيند. بيت را خراب ميكنند و چنان خراب ميشود كه بار ديگر آباد نميشود و آنان كساني هستد كه خزانه بيت را بيرون مي‌آورند). (سلسلة الاحاديث الصحيحة: (245/1).
از امام احمد در مسند روايت شده كه رسول‌الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: خانه كعبه را ذوالسويقتين از حبشه تخريب ميكند و زيور آن را به غارت ميبرند و غلاف آن را بر ميدارد. آن صحنه چنان براي من واضح است كه گويي من او را مي بينم كه با بيل و كلنگ خود ساختمان كعبه را منهدم ميكند.
در صحيح بخاري آمده است، رسول‌الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ يَنْقُضُهَا حَجَرًا حَجَرًا يعْنِي الْكَعْبَةَ»** (مثل اينكه من نگاه مي‌كنم، مردي سياه رنگ با ساق كوتاهي، تک تک سنگهاي كعبه را مي‌شكند.) ابن كثير در نهاية سند آن را صحيح قرار داده است: (178/1).
در صحيح مسلم از ابوهريره رضي الله عنه روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: كعبه را مردي ساق كوتاه از اهل حبشه تخريب مي‌كند. ذوالسويقتين بدان جهت نام دارد كه قدم هاي كوچكي دارد. (سويقه، تصغير، ساق است. مردم حبشه اغلب ساق هاي كوتاه و باريكي دارند).
اكنون اين سوال مطرح مي شود كه خداوند مكه را حرم قرار داده است، با اين وصف چگونه آن مرد حبشي كعبه را منهدم مي كند؟
جواب: امن بودن حرم براي هميشه نيست. بلكه ضرب الاجلي دارد و آن نزديک شدن قيامت و خراب شدن دنيا است.
امام نووي مي فرمايد: براي آن زمان اين ديدگاه صحيح است و الا حكم شرعي براي همه بندگان لازم است و خداوند آن را بر بندگانش الزامي نموده است و هرگاه انساني متمرد حرمت كعبه را پايمال كند، خداوند جلو او را ميگيرد.
همانطور كه با ابرهه چنين كاري صورت گرفت. گاهي به خاطر مصلحت و حكمتي كه خداوند در نظر دارد جلو چنين جنايت كاراني را نمي‌گيرد، آنطور كه با قرامطه، آناني كه حرمت بيت را شكسته و در كنار حرم امن الهي جنايات ناگفتني را مرتكب شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چيزي صورت نگرفت، اين سنت براي ذي الخلصه هم تكرار ميشود. (تفصيل موضوع در كتاب «قيامت صغري و كبري» ؛ دكتر عمر سليمان اشقر ميتوان مطالعه فرمايد).

كعبه ملايكه:

در شريعت اسلامي آمده است كه: ملايكه مانند انسان هاي روي زمين مكاني مشابه به كعبه را در آسمان دارا ميباشند كه به دورا دور آن مصروف طواف هستند، و قرآن عظيم الشان اين مكان را به «بيت المعمور» مسمي نموده و محل آنرا در آسمان هفتم معرفي داشته است.

قرآن عظيم الشان ميفرمايد: در آسمان هفتم فرشتگان كعبهاي دارند كه در آنجا مراسم حج خود را بجا ميآورند. اين كعبه بيت المعمور نام دارد و در سورهي «طور» وپروردگار با عظمت ما به آن چنين سوگند ياد كرده است: «وَالْبَيتِ الْمَعْمُورِ» سوره طور: آيه 4) امام ابن كثير در تفسير اين آيه مينويسد: «...ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيتُ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يا جِبْرِيلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيتُ الْمَعْمُورُ يدْخُلُهُ كُلَّ يوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يعُودُوا فِيهِ آخِرُ مَا عَلَيهِمْ» «سپس بيت المعمور را به من نشان دادند گفتم: اي جبريل اين چيست؟ گفت: اين بيت المعمور است.

هر روز هفتاد هزار ملائكه داخل آن مي شوند و هنگامي كه از آن خارج مي شوند ديگر براي بار ديگر در آن باز نميگردند». (بخاري (3207)، ومسلم (164).

يعني اين فرشتگان در بيتالمعمور عبادت ميكنند و مانند اهل زمين كه كعبه ي خود را طواف مي كنند؛ بيتالمعمور كعبه ي ساكنان آسمان هفتم است.

از اين رو رسول الله صلي الله عليه وسلم ابراهيم خليل عليه السلام را آنجا ديد كه به ديوار آن كعبه تكيه زده و نشسته بود. زيرا او بنيانگذار كعبهي زمين است، و پاداش از نوع و جنس عمل است».

امام ابن كثير در بارهي نقطه ي وقوع بيت المعمور ميفرمايد: «بيت المعمور در مقابل و به موازات كعبه قرار دارد، و اگر بيفتد روي كعبهي مكه مي افتد، و ياد آور شده كه در هر آسماني خانهاي وجود دارد كه ساكنان آسمان در آن عبادت ميكنند، و خانهاي كه در آسمان دنيا است (بيت العزّة) نام دارد.

روايت ابن كثيرمبني بر اينكه بيت المعمور درموازات كعبه قرار دارد، در واقع از حضرت علي رضي الله عنه روايت شده است.

ابن جرير (رض) از طريق خالد بن عرعره نقل كرده و ميگويد: شخصي از حضرت علي رضي الله عنه سؤال كرد: بيت المعمور چيست؟ حضرت علي در جواب فرمود: «بيت في السّماء يقال له الضراح بحيال الكعبة من فوقها، حرمته في السّماء كحرمةهذا في الأرض يصلّي فيه كلّ يوم سبعون الف ملك و لا يعودون اليه أبداً». (ابن حجر: فتح الباري: 308/2).

يعني: خانهاي است كه در آسمان هفتم در موازات خانهي كعبه قرار دارد و، بيت معمور در آسمان چنان مورد احترام است كه خانهي كعبه در زمين مورد احترام است. هر روز هفتاد هزار مائكه آن را زيارت ميكند، و تا پايان عمر فرشتگاني كه يک بار وارد آن شدند ديگر نوبت زيارت به آنها نميرسد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شيخ ناصر الدين الباني جز عرعره سائر رجال اين سند را ثقه دانسته است، و در رابطه با عرعره ميگويد: او مستور الحال است....و آلباني ياد آور شده كه روايت صحيح مرسل شاهد اين روايت است و مي‌فرمايد: قتاده ميگويد:
براي ما نقل شده كه روزي رسول الله صلي الله عليه وسلم از اصحاب پرسيد: «آيا ميدانيد بيت المعمور چيست؟ صحابه عرض كردند: الله و رسولش بهتر مي‌دانند. فرمود: بيت المعمور مسجدي در آسمان كه كعبه زير آن قرار دارد، بگونه‌اي كه اگر بيفتد روي كعبه مي افتد...».
سپس شيخ الباني فرمود: «خلاصه‌ي سخن اينكه جمله «حيال الكعبه» با توجه به كثرت طروق حديث ثابت است و صحت آن از لحاظ اصول علم حديث مورد تاييد است». (براي معلومات مزيد مراجعه فرمايد به: «سلسلة الأحاديث الصحيحة» شماره 477.)

عبرت آموزی:

میگویند انسان زمانیکه به زر و زور رسید، خود را فراموش می‌کند و الله را از یاد می‌برد، نمرود، فرعون، شداد، هامان، ابرهه و امثال آنان همه از این گروه اند؛ به فیل و تانک و توپ خود می‌نازند و به ساز و برگ خود می‌بالند، اما غافل از اینکه الله متعال و کبریا، فیل تنومند آنان را به وسیله‌ی پرنده ای ضعیف از پا درمی‌آورد، کارهای الله متعال همه خارق‌العاده‌اند.

دروس حاصله:

- تسلیت پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر ظلم و ستیزی که از انکار قریش به او می‌رسید.
- توبیخ و تخویف قریش از قهر و انتقام الهی.
- یکی از مظاهر قدرت خداوند در تدبیر مخلوقاتش و انتقام‌گیریش از دشمنان دین و شریعت.

اهداف حاصله سوره‌ی فیل:

- یادآوری نعمت حمایت کعبه برای اینکه قریش شکرگزاری کنند.
- کعبه خانه‌ی الله است و خداوند در هر حال آن‌را حمایت می‌کند.
- وقتی الله متعال با پرنده‌ی کوچکی کعبه را حمایت کرد، مطمئن باش که تو را نیز در مشکلات و بلاها حمایت می‌کند.
- علاوه بر ذکر نعمت بر قریش، یادآوری به رسول الله صلی الله علیه وسلم که نگران نباشد و او تحت حمایت پروردگار با عظمت است.

عربها بدون اسلام چه چیزاند؟

اندیشه ای که عربها به بشریّت تقدیم داشته‌اند یا می‌توانند تقدیم بدارند کدام است، اگر آنان از این اندیشۀ والای الهی دست بکشند؟ ارزش ملّتی چیست اگر اندیشه‌ای به بشریّت پیشکش نکند؟
هر ملّتی که بشریّت را در دوره‌ای از ادوار زمان رهبری کرده باشد بیانگر و نمایانندۀ اندیشه‌ای بوده است. ملّتهائی که بیانگر و نمایانندۀ اندیشه‌ای نبوده‌اند، بسان تاتارهائی که در شرق جهان را زیر سلطۀ خود درآوردند، و بربریهائی که در غرب دولت روم را برافکندند، نتوانسته اند عمر طولانی و زندگی درازی داشته باشند. بلکه خودشان در میان ملّتهائی ذوب شده‌اند که سرزمین آنان را فتح کرده‌اند. یگانه اندیشه‌ای که عربها به

(c) ketabton.com: The Digital Library

بشریّت ارمغان داشته‌اند عقیدۀ اسلامی بوده است و بس. عقیدۀ اسلامی بوده است که عربها را به رهبری رسانده است. هر زمان که عربها از عقیده اسلامی کنار کشیده‌اند در زمین وظیفۀ مهمّی برایشان نمانده است، و در تاریخ نقشی نداشته‌اند... این چیزی است که باید عربها خوب در بارۀ آن بیندیشند اگر آنان می‌خواهند زندگی داشته باشند و زندگی بکنند، و اگر آنان جویای رهبری و طالب سروری هستند... خدا است که از ضلالت و گمراهی می‌رهاند، و به هدایت و راهیابی می‌رساند... (بنقل از تفسیر فی ظلال).

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره القريش

جزء – (30)

اين سوره در «مكه» نازل شده و دارايي 4 آيه مي باشد

وجه تسميه:

اين سوره بدان سبب «قريش» ناميده شد كه خداوند متعال در آن از نعمت‌هاى خود بر قريش يادآورى كرده است. و سوره «ايلاف» نيز ناميده مى‌شود.

زمان نزول سوره القريش:

اگرچه ضحاک و كلبى اين سوره را مدنى قرار داده اند، اما اكثريت عظيم مفسران بر مكى بودن آن اتفاق نظر دارند و نيز عبارت «رب هذا البيت » «خداوند اين خانه» كه در اين سوره آمده بر مكى بودن آن گواهى مى دهد، چراكه در صورت مدنى بودن سوره، به كار بردن عبارت فوق به هيچ وجه درست درنمى آيد.

تعداد آيات، كلمات وحروف سوره قريش:

طوريكه در فوق هم يادآور شديم «سورة قريش» از جمله سوره هاى مكي بوده، و داراي (1) ركوع، (4) چهار آيت، (17) كلمه، (79) هفتاد ونه حرف، و(41) چهل ويک نقطه است.(لازم به ذكر است كه أقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره هاى قرآن متفاوت ومختلف است.) براى تفصيل اين مبحث ميتوانيد به سورۀ الطور، تفسير احمد مراجعه فرمايد.)

ولي عده اي از مفسران بر اين باور اند كه اين سوره مباركه در مدينه نازل شده، ولي مضمون سوره و اسلوب بيان آن مخصوصاً «بخش رب هذا البيت» بر مكي بودن سوره تاكيد مي دارد.

مفسران بدين عقيده اند كه: سورة «الفيل و قريش» ارتباط تنگا تنگي با هم دارند، چنان معلوم مي شود كه همزمان ودريک مرحله نازل شده اند در هر دو خطاب متوجه قريش است.

نعمت هاي الهي را بيان مي دارد و قريش را به سپاسگذاري دعوت مي كند در يكي پيروزي بر دشمن مجهز ونيرومند را در ديگري نجات از خوف وگرسنگي را بياد قريش مي آورد و به آنان خاطر نشان ميسازد، همانطوريكه پروردگار كعبه از شر اصحاب فيل نجات داد، فقر وگرسنگي شما را نيزاز ميان برداشته و در عوض رزق و روزي و افر بشما ارزاني ميفرمايد، به حالات ترس و خوف تان خاتمه بخشيده و امان و فضاي امنيت را به شما عنايت ميفرمايد، ميتوانيد در گرما و سرما، در شب وروز به سفر به پردازيد وبه امور تجارتي خويش مشغول شويد وكسي نيست كه براي شما و امور تجارتي شما مزاحمت خلق كند، پروردگار با عظمت خطر دشمن را دفع وبراي شما نعمت صلح را به ارمغان آورد.

خوانند گان گرامى!

طوريكه مشاهده فرموديد كه بعد از شكست نيروهاي ابرهه در قدم اول به اين شهر امنيت آمد و روزي از هر سو به آين شهر سرا زير مي شد، ولي باشندگان اين سرزمين ناسپاسي كردند، بنأءدر مرحله اول به سراغ شان فقر آمد و در قدم بعدي خوف و بي آمني دامن شانرا فرا گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگار با عظمت ما در (سورة ابراهيم/7) ميفرمايد: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابي لَشَديدٌ» (اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً بر شما میآفزایم، و اگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذابم سخت است.)

در اين هيچ جاي شک نيست که خداوند در برابر نعمت هایی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و يك مكتب عالی تربیتی است.

شکران نعمت اینست که در قدم نخست باید بطور دقیق فکر کنیم بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است.

مرحلة دوم شکران نعمت اداي به زبان است و مرحله سوم اداي شکر که از همه آن بالاتر است، مرحله عمل است.

در مجموع شکر عملی آن است که درست بیاندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است و آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کردهایم.

پیوند و مناسبت سوره قریش با سوره ی فیل:

مضمؤن ومحتوای کلی سوره قریش با مضمؤن ومحتوای با سوره فیل چنان رابطه ی تنگاتنگی دارد که چنین به نظر می آید که این سوره بایستی بلافاصله پس از سوره فیل نازل شده باشد و همین مناسبت نزدیک باعث شده که برخی از عالمان سلف این هردو سوره را یک سوره بدانند.

روایت هایی که می گویند در مصحف ابی بن کعب این هردو سوره با هم نوشته شده اند و میان آن ها بسم الله هم نوشته نشده است و نیز این که یک بار عمر (رض) هم بدون هرگونه فاصله ای در نماز آن ها را با هم خوانده بود، این نظر را بیشتر تقویت می کنند. اما این نظر به این دلیل قابل قبول نیست که نسخه های رسمی ای که عثمان (رض) به کمک تعداد عظیمی از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشت و به شهرهای بزرگ اسلامی مختلف فرستاد، در آن ها میان این دو سوره بسم الله نوشته شده بود و از همان زمان تاکنون این ها در تمام مصاحف دنیا به عنوان دو سوره ی جداگانه نوشته می شوند. افزون بر آن سبک بیان هردو سوره هم به قدری با هم تفاوت دارند که آن ها آشکارا دو سوره ی جداگانه به نظر می رسند.

بصورت باید گفت که:هر دو سوره نعمتها را به مردم مکه یادآوری می کنند: سورهی فیل به نابودی دشمن اشاره بعمل أورده است، دشمنان که خواستند، بیت را تخریب کنند. این سوره هم نعمت اقتصادی و اجتماعی و همبستگی و پیوستگی میان آنان را در کوچ کردن دو فصل سال وغیره خبر می دهد.

سوره قریش، از جهت مفاهیم و درک مطلب به سوره ی فیل متعلق است: لیلاف قریش؛ یعنی، خداوند فیلبانان را به خاطر انس و الفتی که قریش با هم داشتند، نابود کرد. الله متعال، خانه ی خود را برای مردم شهر مکه، جای امن و آسایش قرار داد و از زورگویی زورگویان، مصؤنش داشت، همان گونه که اصحاب فیل را نابود و رسوای تاریخ کرد. قریشیان، خوب میدانستند که در سرزمین آنان، حرم امن و کعبهی آمال قرار دارد، حال آن که پیرامونشان، از گزند و دستبرد تباهکاران و قدرت طلبان در امان نیست.(عنکبوت: 67) و غارت و کشتار وظلم در میان سایر ملل، به عیان مشهود بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس باید، مردم قریش به خاطر همسایگی با حرم الهی که با اهم انس و الفت دارند و به راحتی در دو فصل از سال برای کسب انواع نیازمندیها و امکانات زندگی به یمن و شام می روند؛ خدا را بپرستند. خداوندگاری که نعمتشان داده و آنان را امنیت بخشیده است و در این سفرها به سرزمین دوردست، در امان اند و بیم و هراس ندارند. (سوره نحل آیات 112 الی 114).

پیش درآمد سوره قریش:

طوریکه یادآور شدیم؛این سوره درباره‌ی دو نعمت ارزشمند بحث بعمل آورده است که؛ الله متعال منت اعطای آن را بر اهل مکه داده است، آنجا که برای آنها دو سفر مقرر بود: سفری در زمستان به سوی یمن، و سفری در تابستان به سوی شام. و الله از فضل و کرم خود دو نعمت گرانقدر را به قریش عطا فرمود که عبارت بودند از امنیت و استقرار و ثروتمندی و آسایش: واضح است که:تأمین معیشت و امنیّت جامعه، باید در مسیر بندگی و عبادت الله باشد.واضح است که: یکی از فلسفه‌های عبادت، همانا شکر مُنعم است.«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا اَلْبَيْتِ *اَلَّذِى أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ.»

محتوای سوره قریش:

این سوره در حقیقت مکمِل سورة «فیل» محسوب می شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است.

محتوا این سوره بیان نعمت خداوند بر قریش و الطاف و محبتهای اونسبت به آنهاست، تا حس شکرگزاری آنها تحریك شود و به عبادت پروردگار این بیت عظیم که تمام شرف و افتخار شان از آن است قیام کنند.

همان گونه که سوره «و الضحی» و سورة «الم نشرح» درحقیقت يك سوره محسوب ميشود، همچنين سورة «فيل» و سورة «قريش» بمثابه يک سوره مي باشند، چرا که پيوند مطالب آنها بقدری است که می تواند دليل بر وحدت آن دو بوده باشد.

سوره مباركه قريش با تأكيد بر اينكه قبيله قريش ابتدايي ترين نعمت اجتماعي، يعني انسجام دروني و بقاي قبيله خود را از خداي كعبه دارد، آنان را به شكرانه اين نعمت به پرستش او دعوت ميكند. در انتها براي نشان دادن اهميت اين نعمت، به پيامد هاي آن يعني رهايي از گرسنگي و فشار اقتصادي و ايمني از تهديد هاي خارجي اشاره مي‌كند.

اين سوره به همه خوانندگان خود ياد آور مي‌شود كه آنان نيز همه نعمت‌هاي حيات فردي و اجتماعي خود را از لطف و تدبير پروردگار خود دارند، از اين رو بايد او را بپرستند.

فضیلت تلاوت سوره قریش:

ابو الحسن قزويني فرموده است كه: هر گاه شخصي از دشمن يا هم ازمصيبتي خطر داشته باشد، خواندن سوره «لايلف قريش» براي او، تا مين دادن او محسوب ميشود امام جزري نقل فرموده است كه: اين عمل آزمون شده و مجرب است.

حضرت قاضي ثناء الله پس از نقل آن در تفسير «مظهري» فرموده است كه شيخ من حضرت ميرزاجان جانان به من دستور فرموده است كه به هنگام خوف وخطر اين سوره را تلاوت نمايم، و فرموده است كه: خواندن آن براي دفع هر مصيبت وبلا مجرب است، حضرت قاضي صاحب فرموده است كه من بار ها آن را آزموده ام.

(معارف القرآن مؤلف دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتي محمد شفيع عثماني ديوبندي (رح) مترجم حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور – سوره القريش)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن كثير در تفسير خويش فرموده است: هر كسي كه موافق به اين آيه عبادت خدا را انجام دهد خداوند براي او وسايل امنيت وبي خوف وخطر بودن را در دنيا فراهم مي سازد، وهم چنين در آخرت، وهر كسي كه از آن اعراض نمايد، اين هر دو امنيت از او سلب مي گردند، چنان كه در جايي ديگر از قرآن عظيم الشان مي فرمايد: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آَمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (سورة نحل 112) يعني خداوند مثال يک روستايي را بيان فرمود كه آن مآمون و محفوظ واز هرخطر مطمئن بود، رزق آن از هر طرف به وفور مي آمد، سپس اهالي آن قريه به نعمت هاي الهي كفران نمودند، پس خداوند آنان را در اثر عملكرد شان به گرسنگي وترس مبتلا فرمود.

اسباب نزول سورة قريش: حاكم وغيره از ام هاني (رض) دختر ابو طالب روايت كرده اند: كه رسول الله صلي االه عليه وسلم فرمود: «الله تعالي قريش را به هفت خصلت برتري داده است (من از اينها هستم، نبوت، در باني كعبه، آب رساندن بر اي حاجيان، پيروزي بر اصحاب فيل، عبادت خدا، اينها هفت سال خدا را عبادت كردند كه در آن زمان هيچ گروهي اين كار را نمي كرد وخدا يک سوره را تنها در مورد آنها نازل كرده است).

حاكم در ادامه حديث بيان داشته است كه اين سوره در باره قريش نازل شده واز گروه ديگري در اين سوره ياد نشده است.

قابل ياد آوري است كه: حضور پيامبرصلي الله عليه وسلم در شهر مكه طي سيزده سال اقامت ايشان به منظور تبليغ دين اسلام و اذيت و آزار آن حضرت توسط كفار قريش همراه با نزول سوره هاي مكي بوده است كه خداوند از وقايع تاريخي مكه به منظور يادآوري نعمت و قدرت لايزال الهي ياد مي‌كنند تا كافران مكه به توحيد الهي و نبوت نبوي ايمان بياورند.

خلاصه تفسير:

قريش نام قبيله‌ای از قبايل عرب است و بيان‌كننده‌ی محور سوره می‌باشد. طوريكه در فوق تذكر داديم اين سوره هم مكی بوده و محور آياتش همان محور آيات سوره‌ی فيل است. محور سوره در رابطه با نقل و انتقالاتی است كه اين قبيله انجام می‌دادند و در نتيجه‌ی اين نقل و انتقالات به بهره‌ها و نعمت‌هايی رسيدند و در قبال اين نعمت‌ها بايد شكر صاحب نعمت را به جای آورند. سپس بحث درباره نعمتی است كه الله نصيب قريشيان كرد و شكر اين نعمت و نعمت‌هايی كه الله به بندگان خودش برحسب مقتضيات مكانی و زمانی و برحسب توان و استعداد افراد در هر عصری داده است. الله متعال هرجا در قرآن در مورد نعمتی صحبت می‌كند، به دنبال آن، كلمه‌ی:«فَلْيَعْبُدُواْ» «پس عبادت كنيد» را می‌آورد و از انسان می‌خواهد كه با عبادت، شكر نعمت كند.

از اينكه مردم قريش به سفر زمستان و تابستان عادت كرده اند، پس (بخاطر شكر اين نعمت) بايد مالک اين خانه كعبه را عبادت كنند، آن كه به آنها در گرسنگي طعام داد، و از ترس آنها را در امان گذاشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سُورَة القریش

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایند ه ومهربان

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ ﴿١﴾ إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ﴿٢﴾ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿٣﴾ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

ترجمه مؤجز:

«لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ» ﴿١﴾ به پاس الفت قریش.

«إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» ﴿٢﴾ (همان) الفت شان به سفر هاي زمستاني و تابستاني.

«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» ﴿٣﴾ پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه (کعبه) را عبادت کنند.

«الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»﴿٤﴾ همان (پروردگار) که آنها را از گرسنگی نجات داد، و از ناامنی رهائی بخشید.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ایلاف» (اِلف): فراهم آوردن انس و الفت، الفت برقرار کردن. قریش: همان‌طور که گفتیم قریش قبیله‌ی معروفی ومشهوری در صدر اسلام بوده است. آنان از سلاله‌ی نضر بن کنانه‌اند و دارای چند قبیله‌ی مختلف هستند.

«رحلة»: کوچ، سفر. رحله: اصلش از ماده‌ی رَحَلَ است، یعنی رفت. از جایی به جایی منتقل شد، کوچ کردن، چه کوچ زمانی و چه کوچ مکانی، به آن رحله می‌گویند. راحل یعنی کوچ کننده؛ مثلاً می‌گویند فلانی رحلت کرد، یعنی فوت کرد و معمولاً برای انسان‌های بزرگوار به کار برده می‌شود و اگر فاقد این جایگاه باشند، می‌گویند: فوت کرد و فرق است میان رحلت وفوت. «الشتاء»: زمستان. «الصیف»: تابستان. «فلیعبدوا»: پس باید بپرستند. «أَطْعَمَهُمْ»: آنان را خوراک و طعام داده است. (قصص / 57) «مِن جُوعٍ»: به جای گرسنگی. برای رفع گرسنگی. حرف (مِنْ) بدلیه یا تعلیلیه است (تفسیر: قاسمی).

یادداشت:

جار و مجرور لایلاف، به فعل محذوفی تعلق می گیرد: « إعجبوا لایلاف قریش، یا به فعل فلیعبدوا تعلق می‌گیرد؛ یعنی من اجل تسهیل الله علی قریش ما الفوه و اعتادوه في رحلتهم إلی الیمن في الشتاء ورحلتهم إلی الشام في الصیف، یا به مفهوم سوره‌ی پیشین - و جمله‌ی: فجعلهم کعصف... - تعلق دارد، که شرّ لشکر ابرهه را از سر آنان برداشت و رستگار شدند.»

تقسیم بندی آیات سوره قریش:

آیات 1 و 2 سوره مبارکه توضیحی است پیرامون خصوصیت های بارز شخصیتی قریش به عنوان یک قبیله که حرکات و تلاش‌هایی برای رسیدن به مقاصد دنیایی خودشان دارند.

وآیات 3 و 4 بیان وظیفه‌ی قریش در این سوره که نسبت به همه‌ی انسان‌ها عمومیت دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نعمت‌هایی که از طرف الله به آنها ارزانی داشته شده و اینکه باید از این نعمت‌ها بشکل نیکوترین، بهترین، مطلوب ترین وضعیت ممکن از آن استفاده‌ی کنند.
نقطه دیگری که در آیه‌ی 4 باید بیشتر به آن توجه شود، این است که بارزترین آفاتی که از لحاظ شخصی و شخصیتی یعنی از جنبه‌ی جسمی و جنبه‌ی روحی آرامش انسان‌ها را به هم می زند، و نیز معالجه این آفت‌ها معرفی می‌شوند. دو آفت عبارتند از آفت جوع و آفت خوف؛ گرسنگی در رابطه با بعد جسمی و مادی انسان‌ها و خوف و ترس در رابطه با بعد روحی و روانی انسان‌ها.

تفسیر سورة قریش

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ ﴿١﴾:

«ایلاف» مصدر است و به معنی الفت بخشیدن، و(الفت) به معنی اجتماع توام با انسجام و انس و التیام است.برخي از مفسران در معني «ايلاف» مينويسند كه: «ايلاف»، الفت دادن امت و مقصود، الفت دادن میان خود قریشیان یا قبایل دیگر با ایشان بوده که خداوند با نابود ساختن اصحاب فیل برای آنان فراهم آورد.
بنا براین، این سوره در دنبال سوره (فیل) قرار دارد و مضمؤن آن، این را ثابت می کند.
طوریکه درفوق تذکر دادیم برخی ازمفسران در اصل این دو سوره را یکی دانسته اند.
منظوراز ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه، و خانه کعبه است، زیرا آنها و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت وامنیت این سرزمین درآنجا سکنی گزیده بودند، بسیاری از مردم حجازهرسال به آنجا می آمدند، مراسم حج را بجا می آوردند، ومبادلات اقتصادی و فرهنگي داشتند، وازبرکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.
همه اینها در امن وامنیت زندگي بسر مي بردند، و یقین همین است که اگر کعبه به لشکر کشي ابرهه ویران وامنیت آن ازبین میرفت دیگرکسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی کرد.
در آیه بعد می افزاید: هدف این بود که خداوند قریش را در سفرهای زمستاني و تابستاني الفت بخشد.
الفت قریش در کوچ های زمستانی و تابستانی ظاهر می شود. مقصود این است که این الفت به قریش امکان داد که بتوانند از کوچ های زمستانی و تابستانی خود نهایت بهره را ببرند. قریشیان برای تجارت در زمستان به طرف جنوب (یمن) و در تابستان به سمت شمال (شام) می رفتند. آنان دراین سفرهای تجاری سود می بردند و از این راه امرار معاش می کردند.
«لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ» «براي الفت دادن قريش» در برابر رسم جاهليّت كه خونريزى و جنگ را ارزش مى‌دانست، تكرار كلمه ايلاف و الفت، در اين سوره مباركه بيانگر لطف و رحمت الهى به قريش است. الفت دادن قريش قبيله پيامبر صلي الله عليه وسلم اين بود كه چون در دوران جاهليت به سفرهاي تجارتي مي‌رفتند، در راه مورد غارت و هجوم قبايل ديگر قرار نمي‌گرفتند زيرا اعراب مي گفتند: قريش اهل خانه خداي عزوجل هستند و بايد حرمت آنها را نگاه داشت. لذا الله عزوجل به قريش دستور داد تا به سبب الفت وامنيت كه دردو سفر تجارتي زمستاني وتابستاني خود از آن برخوردارند، خداوند را شكر بگزارند زيرا او هر دو سفر را مورد الفت آنان قرار داد و برايشان آسان گردانيد.
الفت دادن به این معنی نیست که فقط انسانها فقط وفقط جسمشان را در کنار هم قرار دهند، بلکه ایجاد الفت در میان قلوب قریشیان، الفت در میان آحاد افراد جامعه در هر عصری

(c) ketabton.com: The Digital Library

است. وقتی الله متعال این‌چنین الفت می‌دهد، نتیجه‌ی الفت‌های او وحدت صف است. تالیف قلوب و دل‌ها است و همدلی مکمل همفکری است. و با همفکری و همدلی است که انسان به بسیاری از مقامات و ارزش‌ها و کرامات دست می یابد.عاقل آن است که فکر کند پایان کار را. اما اگر پایان خیلی دور است، پس می‌گوییم عاقل آن است که اندیشه کند فردا را. درست است که الله متعال کریم است! اما پروگرام ما چیست؟ اگر قبل از خواب برای صبح برنامه‌ریزی نکنیم، صبح ما صبح خوبی نخواهد بود، باید هر شب قبل از خواب ارزیابی از عملکرد روزانه داشته باشیم و یک پرگرام خیر خواهانه وموافقانه برای فردا که چه باید بکنیم، سپس دعا کنیم و بگوییم: «اَللَّهُمَّ اجْعَلْ يَوْمَنَا خَيْراً مِّنْ أَمْسِنَا وَغَدَنَا خَيْراً مِّنْ يَومِنَا» که یا الله امروز را بهتر از دیروز بگردان و فردا را بهتر از امروز. البته بعد از ارزیابی این دعا را بخوانیم؛ زیرا دعای بدون تهیه‌ی اسباب مؤثر واقع نمی‌شود. الله برای چه، الفتدادن را انجام داد؟ برای همدل و همفکر کردن قریش. نصرت‌های الهی بسیار مبارک است. یکی از پیامدها و نتایج توفیق‌های الهی ایجاد همفکری، همسویی و هم دلی در افراد یک مجتمع است.

إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيفِ ﴿۲﴾:

هدف ومنظور ایجاد الفت میان قریش و سایر مردم در طول این دو سفر بزرگ است، چرا که بعد از داستان ابرهه مردم با دیده دیگری به آنها مینگریستند، و برای کاروان قریش احترام و اهمیت و امنیت قائل بودند. قریش هم نیاز به این امنیت در طول راه داشت، و هم نیاز به آن در سرزمین مکه، و خداوند در سایه شکست لشکر ابرهه هر دو امنیت را به آنها بخشید.

می دانیم زمین مکه باغ و زراعتی نداشت، زراعت آن نیز محدود بود، بیشترین درآمد از طریق همین کاروانهای تجاری تأمین می شد، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سر زمین یمن که هوای آن نسبة گرم بود روی می آوردند، و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، و اتفاقا هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانون های مهم تجارت در آن روز بودند، و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می شد.

«الفت شان هنگام سفر زمستان و تابستان» سفر زمستاني قريش به سوي يمن بود زيرا سرزمين يمن گرمسير است و سفر تابستاني آنان به سوي شام؛ زيرا شام سر زميني است سردسير.

شايان ذكر است كه قريش در مكه به وسيله تجارت زندگي ميگذراندند پس اگر اين دو كوچ تجارتي نمي بود، امكان اقامت در مكه برايشان وجود نداشت و اگر مجاورت شان در كنار خانه كعبه وسيله تأمين امنيتشان نمي‌شد، آنان قادر به انجام هيچگونه كار و فعاليتي نبودند.

محمد بن اسحاق تصريح مي‌كند كه اين سوره به ماقبل خود متعلق است زيرا معني در نزد وي اين است: ما براي الفت دادن قريش و حفظ اجتماع ايمن و مطمئين شان در شهر مكه و الفت شان در سفرهايشان، فيل را از مكه بازداشته و اصحاب فيل را نابود كرديم.

فَلْيعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيتِ ﴿۳﴾:

«پس بايد پروردگار اين خانه را عبادت كنند» يعني: اگر قريش حق تعالي را به خاطر ساير نعمت هايش به يگانگي پرستش نكردند، بايد او را به خاطر اين نعمت مخصوص

(c) ketabton.com: The Digital Library

كه ذكر شد، پرستش كنند. اعلام اين حقيقت به قريش از سوي خداي سبحان كه او پروردگار خانه كعبه است، در واقع اعلام بيزاري وي از بتان است زيرا قريش بتان را پرستش مي‌كردند لذا حق تعالي آنان را متوجه اين حقيقت گردانيد كه به وسيله اين خانه كه پروردگار آن لاشريك است، بر ساير اعراب شرف و برتري پيدا كرده‌اند پس بايد از كفران نعمت بپرهيزند و شرك نياورند. امام رازي: مي‌گويد: «بدان‌كه نعمت دادن بر دو قسم است؛ يكي: با دفع نمودن ضرر و ديگري با جلب نمودن منفعت؛ و از آنجا كه دفع ضرر از جلب منفعت مهمتر و مقدم تر است، بدين جهت خداوند نعمت دفع ضرر را در سوره فيل و نعمت جلب منفعت به‌سويشان را در اين سوره ذكر كرد و با توجه دادن شان به اين‌دو نعمت عظيم، آنان را به عبادت خويش فرمان داد تا اين عبوديت، شكري در برابر اين نعمت ها باشد.

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

همان خدايى كه از گرسنگى نجاتشان داد و براى خوردن، غذا نصيب شان كرد»يعني: حق تعالي قريش را به سبب آن دو سفر غذا داد و آنان را از گرسنگي شديدي كه در آن به‌سر مي‌بردند، رهانيد «و از بيم و ترس درامان شان گردانيد» زيرا در آن زمان اعراب يك‌ديگر را غارت كرده و به‌اسارت ميگرفتند اما قريش به سبب مجاورت خانه خدا از اين حملات و غارتگريها درامان بودند چنان كه حق تعالي آنان را از ترس هجوم سپاه حبشه و لشكر فيل نيز درامان داشتند پس بايد به شكر اين همه نعمت، فقط او را به عبادت يگانه گردانند و بجز او، بتان را شريك و همتا قرار نداده و به پرستش نگيرند.

اين امنيت طوريكه پروردگار با عظمت در (آيه 67 سوره عنكبوت) مى فرمايد:«أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ - 67» (آيا نديدند كه ما حرمى امن قرار داديم و حال آن كه مردم از اطرافشان ربوده مى‌شدند؟! پس آيا به باطل ايمان مى‌آورند و به نعمت خداوند كفر مى‌ورزند؟).

واين امنيت، آسايش و رفاه نتيجه‌ى دعاى پدر آنان، حضرت ابراهيم عليه السّلام مى‌باشد كه دعا كرد:«رَبِّ اِجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً و وَ اُرْزُقْهُمْ مِنَ اَلثَّمَراتِ - 126 بقره ». پس آيا بر قريش واجب نيست كه تنها خداوندى را پرستش كنند كه آنان را از گرسنگى نجات داد و بيم و هراس آنها را به امنيت و آسايش تبديل كرد؟!

مفسر ابن‌كثير فرموده است: «بدين جهت است كه هر كس به اين فرمان الهي لبيك گفت، امنيت دنيا و آخرت هر دو برايش جمع شد و هر كس اين فرمان حق تعالي را عصيان كرد، هر دو امنيت از وي سلب گرديد چنان كه آيات (112 113) از سوره نحل بر اين معني ناظر است». در حديث شريف به روايت اسماء بنت يزيد بن سكن انصاري رضي‌الله عنها آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم سوره: «لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ...» را تلاوت نموده سپس فرمودند: «اي گروه قريش! واي بر شما! پروردگار اين خانه را عبادت كنيد كه شما را از گرسنگي اطعام و از ترس و هراس درامان گردانيد».

سفر زمستاني و بهاري قريش:

اين امر معروف ومعلوم است كه سر زمين مكه مكرمه در جاي موقعيت دارد كه نه در انجا مزرعه است ونه در انجا باغ سر سبز وميوه، كه اهل مكه از آن استفاده نمايند، بنابر اين حضرت خليل الله باني بيت الله، هنگام اباد شدن مكه به اهل مكه به بارگاه خداوند متعال چنين دعا فرمود: اين شهر را جاي امني قرار بده، وبه اهل مكه از ثمرات

(c) ketabton.com: The Digital Library

رزق عطا بفرما، «ارزق اهله من الثمرات» كه هر نوع ميوه از بيرون آورده شود، «يجبي اليه ثمرات كل شي ء» بنابر اين، مدار معيشت وزندگي اهل مكه بر اين بود كه آنها به خاطر تجارت به مسافرت بروند و از آنجا ضروريات خود را بياورند.
بناءً معمول طور بود كه اهالي مكه در طول سال دو باربه سفر مي پرداختند، سفر اول آن سفر تابستاني كه به شام (سوريه فعلي) مسافرت مي كردند و امتعه خويش را بفروش ميرساندند، وسفر دومي شان در طول سال در ماها ي زمستان بود كه مردم قريش به سوي يمن ميرفتند، و معمولاً محصولات غرب آفريقا وآسياي دور را خريد مي‌كردند و نا گفته نماند كه مردمان شام و مردم يمن به مردمان مكه و بخصوص قريشي ها به احترام خاصي مي نگريستند.
پروردگار با عظمت ما به قريش ياد آوري مي‌كند كه اين همه نعمت را به اين قوم ارزاني نمودم، مهمترين اين نعمت دين مقدس اسلام ونبوت پيامبر صلي الله عليه وسلم بود. در حاليكه قبل از اعطاي اين دو نعمت مصروف بت پرستي ودر جاهلت ميزيستند.

پروردگار كعبه:

مراد از بيت «علي الاطلاق» كعبه است كه توسط ابراهيم (ع) و اسماعيل(ع) بنا شده است و اين خود نعمت بزرگي است كه مردم قريش از آنها بهره‌مند بودند و سفر آنان به ناحيه شمال و جنوب مكه براي تجارت و بزرگي آنان در چشم ساير ملت ها نعمت ديگري است كه خداوند به آنان ارزاني داشته است، اما جاي تعجب اينجاست كه با توجه به نعمت هاي گذشته و نعمت اسلام، آنان به جاي عبادت پرودگار به پرستش بت هاي سنگي و چوبي مي پرداختند. خداوند بزرگ و صاحب كعبه همان خدايي است كه قريش را از گرسنگي سير گردانيد و آنان از خوف وترس ايمن ساخت.
آنچه كه از تاريخ مكه واضح و مبرهن است اين‌كه، مكه از خطرهاي تجاوز بيگانگان و بلاهاي زميني و آسماني مصؤن مانده است و اين به خاطرهمان نعمت عظيم نبوت است كه از ازل خداوند در منطقه مكه مقرر فرمودند.
در حديثي ازپيامبرصلي الله عليه وسلم روايت است كه: «حق تعالي از فرزندان اسماعيل، بني كنانه، را برگزيد و از بني كنانه‌قريش، را و از قريش، هاشم و از هاشم مرا برگزيدو اين خانواده و شخص پيامبر صلي الله عليه وسلم نعمت بزرگ و بي بديلي بودند كه خداوند به قوم قريش ارزاني داشت».
پيامبر صلي الله عليه وسلم در حديثي ميفرمايد: خداوند از همه فرزندان حضرت اسماعيل عليه سلام كنانه را و سپس از كنانه قريش و بعد از قريش بني هاشم و سپس از بني هاشم محمد صلي الله عليه وسلم را بر گزيد. (البغوي عن وائله بن الاسقع).
همچنان در حديثي ديگري ميفرمايد: همه مردم در خير و شر تابع قريش هستند (رواه مسلم عن جابر، مظهري). علت بر گزيدن خداوند كه در حديث اول بيان گرديده است غالباً اين است كه قبايل از ملكات و استعداد خاصي برخوردارند، در زمان كفر و شرك و جاهليت هم آنها بعضي اخلاق وملكات فوق العاده داشتند، استعداد قبول حق در آنها بسيار كامل بود، از اينجاست كه صحابه كرام و اولياء الله از گذشته اند (مظهري)
جد اعلاي پيامبر «هاشم بن عبدمناف» اولين كسي بود كه تجارت به شام را جهت امتعه و ارزاق گسترش داد و بعد از او قريش به طور وسيع به كار تجارت پرداختند. نام اصلي هاشم«عمروالعلاء» بود وچون به هنگام قحطي و تنگدستي محرومان اطعام مساكين

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميكرد و نان هاي خشكرا شكسته و درآب گوشت هاي فراوان ترید میکردهاشم نام گرفت.

معلومات مؤجز در مورد قريش:

قبل از همه باید گفت که: قريش، نام مجموعه قبايلي از نسل نضربن‌كنانه است كه از صيغه تصغير «قرش» برگرفته شده زيرا قرش حيوان بزرگ جثه‌اي از آبزيان (نوع ماهی) است كه به كشتي‌ها حمله و ر مي‌شوند. قبيله قريش را از آن روي به حيوان قرش تشبيه كردند كه آن حيوان، جانداران آبزي ديگر را مي خورد در حالي كه خود از دريده شدن مصؤن و برديگران چيره است و كسي بر آن غالب شده نمي تواند.

ولي مفسرابوحيان می فرماید:«وجه نامگذاري قريش به اين نام اين است كه تقريش به معناي تجمع است و قريش بعد ازآن‌كه پراكنده بودند، جمع شدند و قصي بن‌كلاب آنان را در حرم جمع كرد».

برخي از مفسرين فرموده اند كه: لفظ قريش از تقريش به معنی مجتمع ساختن مأخوذ است چون قصی افراد پراکنده این قبیله را جمع کرده است قبیله او به این نام موسوم شده اند. وبعضی قریش را از «قرش» به معنی تجارت که شغل عمده آنها بوده مشتق میدانند. طوریکه در فوق تذکر دادیم سر زمین مکه فاقد تولید بود. نه زمین قابل کشتی داشت، و نه کالا که خود مصرف کنند و به دیگران عرضه نمایند.

از این روز باشندگان مکه به کار و بار تجارت و سوداگری اشتغال داشتند و زندگی خود را با وارد ساختن نیازمندي های خویش از خارج تامین مي نمودند.

وجود مکه و تقدسی که در میان قبایل عرب جاهلی داشت، و منطقه حرم که جایگاه امنی بود، و رفت و آمد قبائل عرب از نقاط مختلف عرب نشین به مکه چه برای پرستش بت های خود و چه به منظور شرکت در مراسم سالانه حج که در ماه رجب و ذی حجه انجام میگرفت، زمینه خوبی برای تجارت تجار عرب و مبادلات تجاری آنها بود.

تجارت حجاز تقریبا در اختیار مردم قریش یعنی مردم مکه و اشراف طائف بود. تجارت قریش با فلسطین و سوره (شامات) در شمال، و با یمن در جنوب بود، و گاهی تجار از راه بحر به حبشه، و از راه نجد به حیره (عراق) تا مدائن بود، حتی با روم و مصر و هند هم رابطه تجاری داشتند.

تجار مکه تابستان ها به شمال می رفتند که آب و هوائی خوش داشت، و زمستان ها که هوا سرد بود، راهی جنوب می شدند.

تاجران قریش در سفرهای تجاری خود از بیابان های هولناك و مخوف می‌گذشتند، و صد ها فرسخ راه را می پیمودند. بیابان ها و دشت های سوزان که در همه جای آن سکوت مطلق حکم فرما بود. نه راهی، نه آبی و درختی، و نه آبادی و نه تعمیر.

فقط هنگام سفر به شمال یا بازگشت از آنجا از «خیبر» و از شهر «مدینه» عبور می کردند، و در موقع سرازیر شدن به جنوب «طائف» واقع در دوازده فرسخی مکه را مي دیدند، و بعد هم وادی «تهامه» و نقطه مسکونی آنجا را.

در سمت چپ حرکت آنها هنگام بیرون رفتن از شهر مکه سواحل «بحر احمر» و دریای سرخ، و در سمت غرب، دشت های بی‌کران و سوزان و کوه ها و دره های مخوف فراوان وجود داشت، و آن طرف‌تر خلیج فارس، و در جنوب دریای عمان واقع بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تجار مکه در سفرهای تجاری خود، از وجود اعراب بدوی که به خوبی از راه های صحرا و منازل میان راه آگاه بودند، برای راهنمائی و حمایت کاروان‌های خود استفاده میکردند.
تجارت قریش در بازار های دهگانه آنها در نقاط مختلف عربستان از شمال یعنی شامات تا جنوبی ترین نقطه عربستان یعنی یمن و حضرموت انجام می‌گرفت. اعراب در «اسواق» و بازار های خود ضمن تجارت و مبادله کالای خود، به مفاخرت قبیله‌ای و خودنمائی و ارائه جنبه‌های مادی و معنوی خویش می پرداختند. این مفاخرت ها ضمن اشعار دلکش آنان و خطابه های پر شورشان، به خوبی نمایان بود.
معروف ترین این بازار های فصلی، «سوق عکاظ» بود که پیامبر صلي الله علیه وسلم نیز در ایام جوانی، در آن شرکت داشته است.

مشهور ترین اسواق قریش:

«سوق» در زبان عربی به معنای بازار وجمع آن «اسواق» است. اسواق عرب، ده بازار بزرگ و همگانی فصلی بوده که در زمان جاهلیت یعنی دوران پیش از ظهور اسلام درنقاط مختلف عربستان شهرت داشت. در حقیقت عرب را می‌توانستد در این بازار ها شناخت.
اسواق عرب پس از مراسم حج آنها که در ماه رجب و ذی‌الحجه در مکه و عرفات و منا انجالم میگرفت، و شعار بزرگ قبائل عرب بود، مهمترین مراسم و کنگره بزرگ آنها در ماه های مختلف سال به شمار میرفت.
محل برگزاری بازار های دهگانه عرب در کشور کنونی اردن، یمن، عدن، حضرموت، بحرین، مسقط و عمان و نجد یعنی عربستان کنونی بود.
در این قلمرو وسیع شبه جزیره تقریبا از مجموع قبائل عرب اعم از بت پرست و نصرانی و یهودی و ستاره پرست و پیروان سایر ادیان و عقاید خرافی، از شام و عراق و یمن و بحرین و سواحل خلیج فارس و نجد و یمامه و تهامه و حجاز شرکت مي جستند.
برنامه کار آنها و شرکت در این بازر ها این بود که از ماه ربیع الاول آغاز میگردید تا در ماه ذی الحجه پس از شرکت در آخرین بازار ها بتوانند به مکه بیایند و در مراسم حج حضور یابند و بعد از پایان موسم به میان قبایل خود، بازگردند.
بنابر این قبایل عرب در دوره سال شخصیت و منافع مادی و معنوی خود را بدین گونه تامین میکردند. این غیر از سفرهای تجاری عرب به یمن و شام وفارس و حبشه و دیگر نقاط بود.تجار عرب کالاهای خود را که از این کشورها مي آوردند اغلب در اسواق دهگانه خود عرضه می‌کردند و بقیه شرکت کنندگان نیز آنها را با محصولات خود مبادله مینمودند.
یعقوبی مورخ مشهور «بازارهای دهگانه عرب را که در آنها برای مبادله تجاری و داد و ستد خود اجتماع می‌کردند، و سایر مردم هم در آنها گرد می‌آمدند، و بدان وسیله از تامین خون ومال خود برخوردار میگشتند» بدین سان شرح می‌دهد:

1 - یکی از بازار های دهگانه عرب در دومة الجندل در ماه ربیع‌الاول برگذار میشد. رؤسای این بازار از دو قبیله غسانی و بنی کلب بودند.
2 - بازار مشقر واقع در هجر در بحرین بود که در ماه جمادی الاولی گشایش می یافت، و قبیله بنی تمیم آن را برگذار می نمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

3 - بازار صحار (شهری واقع در کنار بحر در مسقط و عمان) در اولین روز ماه رجب افتتاح می شد.

4 - بازار ریا عرب از بازار صحار سرازیر می شدند به بازار ریا، و آل جلندی حکمرانان آنجا از آنها مالیات می گرفتند.

5 - بازار شحر (در ساحل بحر هند در خاك یمن در سر زمین مهره) بازار آنجا در سایه کوهی که قبر حضرت هود (علیه السلام) در آن واقع است، به وسیله اعراب مهره برگذار میشد.

6 - بازار عدن در روز اول ماه مبارك رمضان برگذار می گردید، و تجار از آنجا عطریات به سایر نقاط می بردند.

7 - بازار صنعاء در نیمه ماه مبارك رمضان افتتاح می شد.

8 - بازار رابیه در حضر موت در جنوب یمن برگذار می‌گردید.
اعراب با محافظ به آنجا می رفتند. زیرا حضر موت مملکت نبود، و قبیله کنده آن را برگذار می نمودند و به حفاظت از آمد و رفت مردم برمی خواست.

9 - بازار عکاظ واقع در بالای سرزمین نجد بود. عرب درماه ذی القعده در بازار عکاظ اجتماع می‌کردند. در این بازار قریش و سایر قبائل عرب گرد می آمدند، و بیشتر آنها اعراب مضری بودند. در بازار عکاظ بود که قبایل عرب اقدام به مفاخرت مي نمودند.

10 - بازار ذی المجاز عرب از بازار عکاظ و ذی المجاز برای شرکت در مراسم به سوی مکه سرا زیر میشدند.مشهور ترین این بازار ها که در تاریخ اسلام از آن سخن رفته است همان بازارعکاظ بود.چون تمام قبائل پس از شرکت در بازار های دیگر در آخر به «سوق عکاظ» مي آمدند و در آنجا بود که به مفاخرت و ایراد شعر و خطابه و شناسائی و شناساندن خود مي پرداختند. پیامبر صلي الله علیه وسلم نیز در این بازار حضور یافته بود و پس از اعلام نبوت و شرکت و دیدنی های خود در بازار عکاظ یاد میکرد.

به طور خلاصه قبائل عرب از شمال و غرب برای شرکت در بازار های خود به حرکت در مي آمد و سر انجام بیشتر آنها (غیر از یهودیان و نصرانی ها و ستاره پرستان) وارد مکه مي شدند، و پس از شرکت در موسم و طواف خانه کعبه و زیارت بعضی از بتهای خود به اوطان خویش بازمیگشتند. (تاریخ یعقوبی - جلد 1)

دروس حاصله از سوره قریش:

امام فخررازی مفسر کبیر جهان اسلام فرموده است: باید بدانید که نعمت دو نوع است: یکی عبارت است از دفع ضرر که الله متعال آن را در سوره‌ی فیل بیان کرد. دوم عبارت است از جلب نفع که آن را در این سوره بیان کرده است. و بعد از این که الله متعال ضرر را از آنها دفع کرد و نفع را برایشان جلب نمود، که دو نعمت بزرگ به شمار می‌آیند، به آنها دستور داد عبادت وی را به جای آورند و در مقابل نعمت‌هایش او را سپاسگزار باشند.

- بیان مظاهر تدبیر، حکمت و رحمت الله متعال.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- یاد آوری نعمتها به مردم قریش وبیان فضل و انعام الله متعال بر قریش که موجب شکر پروردگار بود، ولی وقتی آنان در مقابل آن نعمت ناسپاس شدند، الله لباس گرسنگی و خوف را به خاطر ترک شکر بر آنان پوشاند.
- فقط عبادت و بندگی الله متعال واجب است و عبادت و غیر الله قطعاً جایز نیست.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الماعون

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 7 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «ماعون» نامیده شد که الله متعال در آخر آن کسانی را که اسباب و آلات منزل را از دیگران بازداشته و آن را به عاریت نمی‌دهند، نکوهش نموده است.

این سوره «دین» نیز نامیده می‌شود به سبب نکوهش کسانی که دین؛ یعنی جزای اخروی را منکرند.نام این سوره «**الماعون**» از آیة آخري این سوره گرفته شده است.

طوریکه یادآور شدیم: نام این سوره ماعون است بر وزن فاعول از ریشه‌ی مَعُنَ یعنی جاری شد. و ماعون یعنی چیزی که بسیار در جریان است و جایی نمی‌ایستد و متوقف نمی‌شود. و به خیر جاری هم معنا شده است. خیری که منتشر می‌شود و در میان جامعه کاملاً در جریان و حرکت است و همه کس را تحت پوشش خود قرار می‌دهد.

محورکلی آیات مبارکه این سوره هم با توجه به نام سوره مشخص است که اهمیت ماعون را بیان می‌کند و اینکه اهل ایمان و مخصوصاً مؤمنین به قیامت، باید همیشه در رابطه با امور خیری خود را تنظیم کنند، طوری که راه تصدیق ایمان به قیامت، به جریان انداختن ماعون می‌باشد و هر کسی که به شکلی با حرکتی، اسباب و زمینه‌ی توقف این خیر را فراهم نماید، در ایمانش به قیامت ضعف و نقص وجود دارد.

سایر نام های سوره ماعون:

این سوره دارای نام‌های: «أرءیت الذی، أليتيم، ألدين، ألتكذيب و ماعون» می‌باشد.

مطابق قول بعضی علما، این سوره مکی است ولی قول راجح این است که سه آیۀ اول آن مکی و 4 آیه‌ی آخر مدنی است؛ زیرا در مورد منافقین مدینه نازل شده است که در ظاهر ودرپیشروی مسلمانان نماز می‌خواندند ولی در اصل و در خفا جاسوس و منافق بودند.

سورۀ ماعون به سورة السلوک (راه و روش) معروف است.«وسورة التي يَعْلَم أَنَّ الْقُرْآن لابد مِنَ الْعِلم مَعَ الْعَمَل» یعنی سوره‌ای که یاد می‌دهد قرآن فقط خواندنی نیست، بلکه روش و اسلوب زندگی است و باید علم قرآن همراه با عمل باشد. پس دین در باطن و قلب انسان فقط نیست، بلکه در عمل باید نشان داد و به بهانۀ قلب و نیت پاک نمی‌توان گناه کرد؛ زیرا علم دین باید درزندگی به عرصۀ عمل برسد و الله متعال در این سوره از ما می خواهد که قرآن کریم را روش و اسلوب زندگی خود قرار دهیم.

مکان نزول سوره الماعون:

به قول جمهور، این سوره مکی است و به اختصار درباره‌ی دو دسته از انسان‌ها بحث می کند:

1 - کافران و منکران نعمت‌های الله و تکذیب‌کنندگان روز حساب و جزا.

2 - منافقانی که کارهایشان به خاطر الله انجام نمی‌دهند، بلکه در اعمال و نمازشان ریاکار می باشند.

در مورد گروه اول، الله متعال صفات ناپسند آنها را یادآور شده است؛ از جمله آنها به یتیم توهین می‌کنند و به تندی او را آزار می‌دهند و به فکر تأدیب وی نمی‌باشند.هیچ

(c) ketabton.com: The Digital Library

کار نیکی انجام نمی‌دهند حتی اگر آن کار نیک با زبان صورت پذیرد و هزینه‌ای هم برای آنان در بر نداشته باشد. آنها نه عبادت الله خود را نیکو انجام می‌دهند و نه نسبت به بندگان الله نیکی می‌کنند.
و اما گروه دوم، آنها عبارتند از منافقانی که از نماز غافل می‌شوند و آن را در اوقات خود اقامه نمی‌کنند و تنها شکل و صورت آن را انجام می‌دهند. نمازشان بی‌روح و محتوا است و اهل ریا و تظاهر هستند. خداوند متعال هر دو گروه را به مرگ و نابودی تهدید کرده و کارهایشان را تقبیح نموده است.
قابل تذکر ویادآوری است که ؛ به قول ابن‌عباس و قتاده سوره الماعون مدنی می‌باشد.
«هبه الله» مفسر نابینا در باب شأن نزول این سوره مبارکه فرموده است:نصف این سوره در مکه درباره عاصی‌بن‌وائل و نصف آن در مدینه در باره عبدالله بن‌ابی منافق نازل شده است.
مفسر تفسیر «جلوه هاي از اسرار قرآن» در مورد مدني بودن سوره «الماعون» چنين استدلال مي نمايد: دو دليل در باره مدني بودن اين سوره را ميتوان عمده ساخت:
اول: بحث از نمازگذاران ریا کار در مکه مورد نداشته، نمازگذاران ریا کار در مکه نه بلکه در مدینه تبارز کردن، شرایط مکه چنان نبود که عناصر منافق، دو رو وریا کار به صفوف نهضت بپیوندند، این عناصر در مدینه و با مشاهده قدرت وسلطه مسلمانان و بر اي كسب امتيازات به صف پيوستند، به نماز باور نداشتند، نماز شان براي خدا نبود، براي خود نمايي و نفوذ در صف مسجد مي آمدند ونماز مي خواندند، در مكه شرايط چنان بود كه نماز با جماعت، علني و در محضر مشركان دشوار ومصروف دعوت مشركان به جنگ بود، چنين كاري از عناصر ريكار ومنافق ساخته نبود.
دوم: بحث در باره روابط اجتماعي وامور مربوط به آن از موضوعات بحث سوره هاي مدني است، نه سوره هاي مكي، در اين سوره به امتناع نماز گذاران رياكار از دادن ماعون، آنچه عادتاً «مردم یک محله به همدیگر کمک میکنند» اشاره شده است، بحث در مورد چنين مسائلي با فضاي مكه و سور هاي مربوط به اين مرحله سازگار نيست.
شهيد سيد قطب در تفسير خويش در مورد مكي و مدني بودن اين سوره مي نويسد:
برخي از مفسرين اين سوره را مكي وبرخي ديگر مفسرين اين سوره را مدني ميشمارند. ولي در عين زمان تعداد از مفسرين بدين عقيده اند كه: اولين سه آيه اين سوره مكي و متباقي آيات اين سوره مدني مي باشد.
مفسر تفسیر فی ظلال القرآن میفرماید: نظریهٔ دوم ارجح است. با این وجود این سوره به طور كلّي داراي وحدت متّفق و مرتبطي است. داراي رويكرد يگانه‌اي در بيان يک حقيقت كلي از حقائق اين عقيده است، رويكرد يگانه‌اي كه ما را بر آن مي‌دارد اين سوره را به طور كلّي مدني بدانيم.
زيرا موضوعي كه اين سوره بدان مي‌پردازد از جملهٔ موضوعات مدني قرآن است.
موضوع مورد نظر راجع به نفاق و ریا است. نفاق و ریا نیز در مکه میان گروه مسلمانان موجود و مشهور نبوده است.
امّا پذيرش روايت هائي كه گوياي مكي و مدني اين سوره است هيچ مانعي ندارد. زيرا احتمال دارد چهار آيهٔ آخر اين سوره در مدينه نازل شده باشد و به سه آيهٔ نخستين اين سوره ملحق گرديده باشد به مناسبت مشابهت و پيوندي كه موجود در موضوع است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعداد آيات كلمات وحروف سوره الماعون:

سورة «الماعون» مكي و داراي (1) ركوع، (7) هفت آيت، (25) بيست و پنج كلمه، (115) يكصدو پانزده حرف، و (60) شصت نقطه است. (لازم به ذكر است كه أقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصيل این مبحث ميتوانيد به سورۀ الطور، تفسير احمد مراجعه فرمايد).

پيوند وارتباط سوره الماعون باسوره قريش:

الف: سوره ی قريش، منكران سرسخت نعمت الله متعال را ملامت كرد و در اين سوره، آنان را به خاطر بی توجهی به بينوايان و تشويق نكردن اين و آن برای دستگيری آنان، نكوهش می كند.

ب: سوره ی قريش،انسان را به عبادت راستين و پرستش الله واحد دعوت و فراخواند و در سوره ماعون، كسانی را سرزنش می‌كند، كه در برگزاری نماز، سهل انگار و غافلند.

ج: سوره ی قريش، نعمتهايی را برشمرد كه الله به مردم قريش داده بود و آنان - در مقابل منكر روز جزا و دوباره زنده شدن بودند و در سوره الماعون، آنان و امثالشان را از عذاب روز قيامت هشدار می‌دهد.

اسباب نزول سوره الماعون:

در بيان سبب نزول سوره ماعون مفسرين اقوالي مختلفي ارائه داشته اند:ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: «اين آيه درباه عاصي‌بن‌وائل سهمي نازل گرديد».

اما مفسرسدي فرموده است: «اين آيه درباره وليد بن مغيره نازل شد». به قولي: اين آيه درباره ابو جهل نازل شد كه وصي يتيمي بود پس آن يتيم با تني برهنه نزدش آمد و از وي مال خود را طلب كرد اما او يتيم را از خود راند.

ابن جريح مي‌گويد: «اين آيه درباره ابوسفيان نازل گرديد كه در هر هفته شتري ميكشت در اين حال يتيمي از وي چيزي خواست اما او آن يتيم را با چوب دست خود راند».

محتوای كلي سوره ماعون:

دراين سوره درباره ناسپاس منكر، منافق رياكار و پاداش هر كدام شان، مورد بحث قرار داده ميشود.اين سوره به كساني كه ظاهراً به دين گرويده‌اند، اما در عمل به دستورات ديني بي توجهي ميكنند، هشدار ميدهد.در اين سوره پنج مورد از خصوصيات منكران قيامت (سر باز زدن از انفاق، راندن يتيمان و مسكينان، ريا، مسامحه در نماز و باز داشتن مردم از كمک به نياز مندان) مطرح و مورد بحث قرار گرفته است.

در اين سوره اشاره به هرچيز از ريا و رياكاري و سهل انگاري در نماز دارد و ديگران را به اطعام مسكين و مستمند تشويق مي كند تا مثل ابو سفيان نباشند و به يتيمان احترام بگذارند و به روز جزا و انكار روز جزا و دادگاه بزرگ آن در عمل انسان هم اشاره شده است.به بيان ديگر سوره ماعون به اين حقيقت مهم اشاره ميكند كه دينداري تنها اعتراف به وجود الله تعالي نيست، بلكه بايد همراه با اعمال صالح و شايسته و ترک زشتي ها و اعمال ناشايست باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سُورَة الماعون

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

أَرَأَيتَ الَّذِي يكَذِّبُ بِالدِّينِ ﴿١﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يدُعُّ الْيتِيمَ ﴿٢﴾ وَلا يحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿٣﴾ فَوَيلٌ لِلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾ الَّذِينَ هُمْ يرَاءُونَ ﴿٦﴾ وَيمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴿٧﴾

ترجمة مؤجز:

«أَرَأَيتَ الَّذِي يكَذِّبُ بِالدِّينِ» (1) (آيا ديدي كسي‌را كه تكذيب كند دين را)
«فَذَلِكَ الَّذِي يدُعُّ الْيتِيمَ» (2) (پس او همان است كه ميراند يتم را)
«وَلَا يحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ» (3) (و نمي انگيزد كسي را بردادن طعامي مسكين را)
«فَوَيلٌ لِّلْمُصَلِّينَ» (4) (پس واي بر اين نماز گزاران)
«الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (5) (آنانيكه غافل اند از نماز شان)
«الَّذِينَ هُمْ يرَاؤُونَ» (6) (همان ها كه خود نمائي كنند)
«وَيمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (7) (واشياي عاريت دادني را باز دارند)

قابل تذكر است كه سوره مباركه الماعون چهره واقعی وحقيقی اشخاص وافراد منفی را به معرفی ميگرد:

- آنانيكه نسبت به دين، ديدگاه تفكر ونظريات منفی دارند. «يُكَذِّبُ بِالدِّينِ».مراد از تكذيب دين و روز قيامت در آيه مباركه همانا، تكذيب قلبی است، نه قولی؛ زيرا مخاطب سوره، كسانی هستند كه نماز می‌خوانند ولی نمازشان همراه با ريا و خودنمايی و سهو و غفلت است.
- آنانيكه برخورد شان نسبت به يتيم و مسكين منفی هستند و آنان را طرد می‌كنند. «يَدُعُّ الْيَتِيمَ وَ لا يَحُضُّ».
- آنانيكه در عبادت و بخصوص نماز منفی هستند و بطوراخلاصمندی آن را بجا نمی آورند. «ساهُونَ- يُراؤُنَ».
- وآنانيكه در خدمت ورساندن خير به عوام الناس منفی بوده وغفلت ميكنند.«يَمْنَعُونَ الْماعُونَ».

هكذا در اين سوره مباركه از آيه (1 الی 7) بيان گرديده است كه ؛ بجا آوردن عبادت بی‌روح، اساساً بی اثر است، ومطمين باشيد كه عبادتگر را به مقصد نمی رساند و از گردنه‌های سخت و دشوار هر دو سرا، عبور نمی‌دهد؛ بلكه گرفتار می‌شود. اين سوره به انسان عبادتگر می آموزاند كه: عبادت و شعاير دينی، بايد خالص و بی ريا و پاک نيت باشد وانسان در سايه‌ی چنين دين پاكی، در زندگی فردی و اجتماعی، دست بنی نوع خود را به گرمی و صميميت بفشرد و آن چه درتوان دارد، در نيازمنديهای روزانه و معمولی ياری‌اش دهد. اين است كه خداوند انسان را وامی دارد، تا چهره‌ی پاک را از چهره‌ی ناپاكی و ناسالم دريابد و بداند كه، دروغ‌انگاران به دين الهی، به وظيفه‌ی فردی و اجتماعی، نه تنها گوش فرا نمی‌دهند؛ بلكه پيوسته ناسپاس و خودخواه اند و هرگز در انديشه‌ی سير كردن يتيمان و بينوايان نيستند و حتی به ديگران را از كار نيک و كمک به

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنان باز می‌دارند و یتیمان و درماندگان را به تندی و خشونت و سخنان زشت از خود می‌رانند و تحقیرشان می کنند و خوار و سبک می‌شمرند. (فجر/۱۷ و ۱۸] در صورتی که نیازمندان در مانده، در اموال و دارایی بی نیازان، حقی روشن و معین دارند.(معارج آیات: 24 و25)..حال اگر آنان که دارای این صفات پست اند و در ظاهر هم نماز می‌خوانند و خود را اهل دین می‌نمایانند، وای به حالشان! آنان، خود را از رحمت و الطاف حق، محروم می دارند؛ هر چند نماز می‌خوانند؛ چون، به آن بهایی نمی‌دهند، ارکان و آدابش را مراعات نمی کنند، بسی سست و سهل انگارند، آن را سبک می‌نمایند و آن سان که حق نماز است ادایش نمی کنند، تا دل را آباد و چشم را روشن گرداند. آنان کاروبارشان نیز جز ریا و تزویر و خودنمایی نیست.(نساء: 142)،(مریم آیات 59 و60)، (مدثر آیات: 42 الی 47).

تشریح لغات واصطلاحات:

«أرأیت»: آیا دیدی؟ آیا شناختی؟ آیا دانستی؟ (کهف /63]، (مریم /77]، (فرقان /43]. می توان گفت: «به من بگو، مرا با خبر کن.».«یکذب»: از ماده‌ی کذب و در مقابل صدق است. به کلامی که خلاف واقع باشد، اطلاق می‌شود. کلامی که عاری از حقیقت باشد و در مقابلش صدق است که کلامی مطابق واقع است.«الدین»: دین، آیین، جزا و پاداش. «یدعُّ» (دع): سخت می‌راند، با خشونت و اهانت می‌راند. (طور/۱۳، یدعون) با خشونت افکنده می‌شوند... لا یحُض (حض): تشویق نمی کند، وادار نمی کند.(حاقه /۳۴).« طعام المسکین»: غذا دادن به بینوا. «ساهون» (سهو): جمع ساهی، سهل انگاران، بی خبران، سبک شماران. یراءود: خودنمایی می کنند، ریا و تظاهر می‌کنند.«ماعون» از «معن» به معنای ابزار و وسایلی است که معمولًا همسایگان به یکدیگر عاریه می‌دهند تا آنکه ضروریات ومایحتاج شان برطرف شود. مانند وسایل خانه، ظروف غذاخوری در مهمانی‌ها. مانند: کلنگ، کاسه و کوزه و امثال اینها. (فرقان)

تفسیرسوره

«أَرَأَيتَ الَّذِي يكَذِّبُ بِالدِّينِ» (1):

(اي پيامبر) آيا كسي‌كه روز جزا را تكذيب ميكند ديده‌اي؟! كسي كه دين را انكار كند، وكسي را كه در انكار الله ورسولش، و روز جزا و احكام را انكار ميكند؟ اين استفهام براي برانگيختن تعجب و درعين حال جهت تشويق شنونده به شناخت امري است كه بعد از آن بيان مي‌شود.

«ارأیت»: از مصدر رؤیت و از ماده‌ی رأی که فعل ماضی است، به معنی دیدن. این دیدن لازم نیست حتماً دیدن ظاهری باشد، خیلی از مواقع الله متعال این تعبیر را در اینجا و جاهای دیگر قرآن به کار برده که نوعی متوجه‌ساختن افرادی است که به شکلی دچار غفلت شده‌اند. اما اینجا خطابش خاص پیامبر صلی الله علیه وسلم است و به دنبال پیامبر هر کسی از امت او، چرا که این غفلت به پیامبر روی نیاورده است. اما خداوند می‌خواهد توجه او را بیشتر متوجه‌ی کسانی که مؤمن به دین نیستند، بنماید و به دنبال پیامبر خطاب به ما انسان‌ها است که معمولاً دچار غفلت شده‌ایم و می‌شویم و لازم است که به ما نهیبی زده شود که از خواب غفلت بیدار شویم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أَرَأَيتَ»: به ظاهر از رؤيت ميآيد، كه آيا ديدي. قابل ذكر است كه رؤيت به دو قسم است، روئيت چشمي و رؤيت قلبي.
در همه آيات قرآني كه كلمه **«أَرَأَيتَ»** بكار رفته است، هدف از آن رؤيت قلبي است.
پس در اين صورت **«أَرَأَيتَ** هاي قرآن» را بايد اينطور معنا كرد: راي و نظر تو چيست در بارۀ كسي كه مثلاً تكذيب ميكند دين الهي را. اين به اصطلاح اولين كلمه است كه تأمل و دقت خاصي را ميطلبد. وقتي كه ميفرمايد «أَرَأَيتَ الَّذِي يكَذِّبُ بِالدِّينِ» به نظر ميرسد كه دين به معناي روز جزا است. چون دين در قرآن كريم استعمالات گوناگوني دارد وليكن يكي از مهمترين معاني و استعمالات دين عبارت از روز قيامت است چنانچه در سورۀ حمد هم داريم «مالِكِ يوْمِ الدِّينِ، و ما ادراک ما يوم الدين» در سورۀ افطار اينجا هم ما دين را به معناي روز جزا ميگيريم.
دين: از مادهی دان- يدين. ديناً به معنی مسلطشدن بر کسی است، «دينونت» هم مصدر دوم آن میباشد. همچنان که در رابطه با عبد نيز در سورهی قريش آمده است، عبد – يعبد - عبداً دو مصدر دارد. اينجا هم معنی دينونت بيشتر از دين میباشد. دائن خداوند است که مسلط میباشد و مديون يا مدين بندگانی هستند که تحت سلطه و قدرت خداوند می باشند. لذا دين در اينجا به معنی فرمانبرداری که يکی از معانی دين میباشد، آمده است. مثلاً «لا اکراه فی الدين». يعنی اجباری در فرمانبرداری کردن نيست، چرا که اگر اجباری باشد، در آن صورت اخلاق از بين میرود و فرمانبرداری که مخلصانه نباشد، ارزشی ندارد. يکی ديگر از معانی دين، جزا و پاداش میباشد که از طرف خداوند به بندگان اعطا میشود و در حقيقت بنده را تحت پوشش لطف و کرم خودش قرار میدهد و او را مديون میگرداند. سومين معنی آن روز قيامت است. زيرا در اين روز بندگان خداوند همه محکوم و خداوند حاکم بر سرنوشت بندگان است. در اين روز در حقيقت جزا و پاداش داده میشود. و صف کسانی که فرمانبردار بودهاند، از صف کسانی که سرکشی کردهاند، جدا میشود و لذا تعبير دين را برای روز قيامت هم به کار بردهاند و معانی ديگر هم برای دين به کار رفته است، از جمله آيين، روش، برنامه؛ و بايد دقت کنيم معانی را به کار ببريم که سياق آيات هماهنگ باشد، در غير اين صورت در معنی کردن آيات به خطا خواهيم رفت. مثلاً: «أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ»(الزمر: 3) يعنی فرمان برداری خالص برای خداوند است. «لَآ إِكْرَاهَ فِي ٱلدِّينِ» (البقرة: 256) اکراه و اجباری در فرمانبرداری نيست. «مالک يوم الدين» در اينجا تعبير «يوم» آمده و تکليف دين را مشخص کرده است، مالک روز جزا يا قيامت میباشد «إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَٰمُ» (آل عمران: 19) در اينجا دين به معنی فرمانبرداری و يا به معنای قواعد و آيين و مقررات میباشد.

«فَذَٰلِكَ الَّذِي يدُعُّ الْيتِيمَ» (2):

پس او (همان) كسيكه يتيم را (با خشونت از خود) ميراند) نه تنها به او كمكي بعمل نميآورد، بلكه به شخصيتش نيز توهين و اهانت مي كند و به او صدمه روحي مي رساند.
« يدُعُّ»: اصل آن از مادهی دعَّ يعنی راند، از خود دور کرد. البته نوع بد و زشتی از راندن. يعنی همراه با تندی و خشونت دور کرد. يَدُعُّ که مضارع آن میباشد، يعنی با شدت و تندی و با خشونت دور میکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جمله **«يدُعُّ اليتِيمَ»** اين مفهوم را مي رساند كه: يتم را دور ميسازد وآنرا از خود ميراند وطرد اش ميكند. منكرِ دين حق يتيم را ناديده مي‌گيرد، بر اطعام مسكين تشويق نمي‌كند و زمينه اي آماده نميكند و در مورد هيچ كاري انجام نمي‌دهد. بنابراين، رعايت حال يتيم و مسكين از شروط دين است و از بنيان هاي پذيرفتن ايمان. هر كس كه اين واجب عملي، را منكر شود، خدا را انكار كرده و به او ايمان نياورده و دين خدا را تكذيب كرده است.

اين بيان حجتي قاطع است كه تعبيري بالاتر از آن نيست و جايي براي شك نمي‌گذارد: «أَرَأيتَ الَّذِي يكَذِّبُ بِالدِّينِ فَذلِكَ الَّذِي يدُعُّ اليتِيمَ وَ لا يحُضُّ عَلي طَعامِ المِسكِينِ.» حقيقت اين است كه معناي درست ايمان به الله و دين مستلزم رسيدگي و توجه به خلق الله و امور جامعه و وضعيت مردم است، و در غير اين صورت ايمان در كار نيست. علت اين است كه ايمان به خدا معناي ايمان به آفرينندۀ جهان، خداي عالِمِ عادلِ رئوفِ رازقِ رحيم است، خدايي كه هر صفت نيكو و شايسته‌اي از او آغاز مي‌شود و به او نيز پايان مي يابد، نقطۀ آغاز و پايان هر خيري. ايمان به خدا به اين معنا مستلزم اين است كه ما به هستي بنيان نهاده شده بر حق و عدل، ايمان داشته باشيم، زيرا كه صفات آفريننده بر آفريده اش منعكس ميشود.

«الْيتِيمَ» يتيم: از ماده‌ی يُتم است. به معنی منحصر بودن است. اصل معنی آن دُر يتيم آمده است. دُر به معنی مروارايد می‌باشد. صيادان مروارايد كه مرواريدها را صيد می كردند، بعضی از اين مرواريدها درشت و چشم‌گيرتر بودند. به اين مرواريدها كه زن‌ها به گردن می‌آويختند و در وسط مرواريدهای ديگر قرار می‌دادند، دُر يتيم می‌گفتند، يعنی مروارايد تک. حال وقتی گفته می‌شود فلانی يتيم است، يعنی تک افتاده است. يتيمی تا سن پانزده سالگی است. بعد از اينكه انسان بالغ شد، ديگر كلمه‌ی يتيم بر او اطلاق نمی‌شود.

قابل يادآوری است كه: يتيم محروم‌ترين قشر يک جامعه در هر عصری است و اگرشخص به يتيم كمک كند، محروميت‌های او را نزدايد، يقيناً نمی‌تواند برای ساير اقشار محروم جامعه هم لطف و كرمی داشته باشد. پس اولين ويژگی تكذيب‌كنندگان دين محروم‌كُش بودن و لگدمال كردن افتادگان است.

«وَلَا يحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ» (3):

(و (ديگران را) به اطعام بي‌نوا (و مسكين) ترغيب و تشويق نميكند) يعني: اين شخص منكر روز جزا، همان كس است كه نه خود به سبب بخل و آزي كه دارد، مساكين را اطعام ميكند و نه خانواده خود يا ديگران را بر اين كار برميانگيزد.

اطعام نمودن يكی از ارزش‌ها عالی درمكت اسلام است. و اگر اطعام مساكين باشد، ارزشش بسيار بيشتر است. عبدالله بن سلام كه يهودی بود به خدمت پيامبرصلی الله عيه وسلم كه می‌رسد، با يک نگاه‌كردن به چهره‌ی پيامبرِ صلی الله عليه وسلم مسلمان می‌شود، چون انسان عاقلی بود، به پيامبر صلی الله عليه وسلم می‌گويد: من كه الآن مسلمان شدم، نمی‌خواهم همين طور بی‌برنامه وبی پروگرام باشم، می‌خواهم مرا مكلف كنيد تا بتوانم بر مبنای آن برنامه از نظر شخصيتی خودم را رشد بدهم. و پيامبراسلام اين حديث را برای او بيان می‌كند: «يا أيها الناس أَطْعِمُوَا الطَّعام» غذا بدهيد، چه آن كسی كه نيازمند است و چه آن كسی كه نيازمند نيست، همه بخورند. هم خود به اين عمل كند و هم در بين مردم تبليغ كند. و هر كسی كه سفره‌ای ودسترخوان را به خاطر الله پهن كند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

یقین داشته باشد که خداوند متعال چند برابر آن‌را عاید او می‌کند و بودند کریمانی که هیچ وعده‌ی غذایی را تنهایی نمی‌خوردند، البته این بسیار مشکل است و اگر هم وعده‌ای را مهمان نداشتند، آن روز را روزه می‌گرفتند. چون معتقد بودند برکات وقتی بر سفره‌ی آنها نازل می‌شود که مهمانی بر سر سفره‌ی آنها باشد. اکرام میهمان بسیار مهم است.
ابراهیم خلیل وقتی مهمانی به منزلش می‌آید بدون اینکه از آنها سؤال کند آیا غذایی خورده‌اید؟ (چون سؤال‌کردن از میهمان خلاف اکرام است) گوساله‌ای را کباب می‌کند و نزد مهمان‌ها قرار می‌دهد.
«یحض»: از ماده‌ی حض گرفته شده که حض یعنی تشویق کرد، تحریک کرد، مضارعش می‌شود یحض. به شکلی می‌تواند نقطه‌ی مقابل دع باشد. دع یعنی به شدت متوقف کرد، دور کرد. حض یعنی تشویق کرد. یَدُعُّ در مقابل یحضُّ قرار دارد.
«طعام»: هر چیزی که خوردنی باشد، طعم داشته باشد و انسان را اشباع کند. لذا به میوه کلمه ی طعام اطلاق نمی‌شود.چون انسان را سیر نمی‌کند.

مسکین و فقیر:

«مسکین»: از ماده‌ی سَکَنَ است. و سَکَنَ یعنی ساکن شد، از حرکت ایستاد. این اصطلاح به کسی گفته می‌شود که فقر او را از حرکت باز ایستانده است. یعنی از فرطِ فقیری نمی‌تواند حرکت کند. سِکِّین هم به معنی چاقو از همین معنا گرفته شده است. چون وقتی برای سر بریدن حیوان از چاقو استفاده می‌کنند، بعد از اتمام کار حیوان از حرکت باز می‌ایستد و تکان نمی‌خورد، یعنی وسیله‌ی ساکن‌کردن می باشد.
فرق بين فقير ومسكين اين است كه فقير هيچ چيزي در اختيار ندارد و توان برآوردن احتياجات روزمره اش را هم ندارد و مسكين كسي است كه احتياج و نيازمندي اش نسبت به فقير كمتر است.
صحيح ترين قول در مورد تعريف فقير و مسكين همين است. البته عده اي از علماء تعريف اين دو را برعكس گفته اند. به هر يكي از اين دو قشر به اندازه ي احتياجش به همراه رعايت كردن درآمدش داده مي شود و بيشتر از آن نبايد به او داده شود، چون در اين صورت غني ميگردد و از اصناف زكات خارج مي گردد. البته حاجت و نيازمندي بر حسب تفاوت محيط زندگي متفاوت است.
پيامبر صلي الله عليه وسلم در حديث صحيحي ميفرمايد: «ليس المؤمن الذي يشبع و جاره جائع إلي جنبه» «كسي كه خود سير باشد و همسايه اش گرسنه باشد، مؤمن نيست». (السلسله الصحيحه (149/1) و بخاري در (الأدب المفرد) (112).
شيخ الباني رحمه الله در شرح اين حديث مي گويد: «اين حديث دليل واضحي است بر اينكه هرگاه كسي خود غني باشد، بر او حرام است كه همسايه ي گرسنه ي خود را فراموش كند، بلكه بر او واجب است تا آنچه را كه موجب برطرف شدن گرسنگي شان مي شود و همچنين ديگر ضروريات زندگي را بدانها بدهد.
و همچنين حديث اشاره مي كند بر اينكه بر مال و دارايي هر فردي علاوه بر حق پرداخت زكات آن، حق ديگري نيز وجود دارد (و آن صدقه به نيازمندان است) و ثروتمندان گمان نكنند كه آنها با پرداخت زكات سالانه اموال ايشان بريء الذمه خواهند شد و تكليف از دوش شان ساقط مي شود، بلكه حقوق ديگري بر آنها، در شرايط مورد نياز و پيش آمده - وجود دارد، كه بر آنها واجب است آن حقوق را ادا كنند، وگرنه

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشمول اين وعيد و هشدار الله تعالي قرار ميگيرند: «و َالَّذِينَ يكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ ينفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره توبه 34). يعني: و كساني كه طلا و نقره را گنجينه (و ذخيره و پنهان) ميسازند، و در راه خدا انفاق نميكنند، به مجازات دردناكي بشارت ده!

«يوْمَ يحْمَي عَلَيهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَي بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ» (سوره توبه 35). يعني: در آن روز كه آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان كرده، و با آن صورت ها و پهلوها و پشتهاي شان را داغ ميكنند؛ (و به آنها ميگويند): اين همان چيزي است كه براي خود اندوختيد (و گنجينه ساختيد)! پس بچشيد چيزي را كه براي خود مي اندوختيد!» السلسله الصحيحه (149/1).

بنابراين هر مسلماني كه الحمدلله خود از لحاظ معيشت و خوراک در وضعيت مطلوبي به سر مي برد، چنانكه يكي از همسايگانش در وضعيت نابسامان مالي و معيشتي به سر ميبردند، يكي از حقوق واجب آن همسايه اينست كه فرد غني به ياري او بشتابد و در حد توان نيازهايش را برآورده كند، و از مالي كه خداوند متعال به فضل خويش به وي عطا فرموده به همسايه ي نيازمندش انفاق كند.

خوانندگان گرامی!

چهار آیه‌ی ذیل سوره الماعون مطابق نظریات برخی از مفسران که معتقد آند که: درباره‌ی بعضی از منافقان مدینه نازل شده است، به همین خاطر نیمی از سوره مکی است و نیمی از آن مدنی است. واین چهار آیه مدنی عبارتند از:

«فَوَيلٌ لِّلْمُصَلِّينَ» (4):

ملاحظه میداریم کسیکه در برخی از اوقات وگاه گاه از نماز غافل می‌شود، مشمول ویل است، پس وضع وحالات تارکان دائم نماز چه خواهد بود. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: **«فَوَيلٌ لِّلْمُصَلِّينَ»** (پس واي بر نمازگزاراني كه از نماز خويش غافلند» و به آن اهميتي نمي دهند به طوريكه اگر نماز بگزارند، از نماز خود اميد ثوابي را نمي برند و در برابر ترك آن نيز از مجازاتي بيم ندارند همچنين آنان از نماز غافلند تا وقت آن از دست برود پس اگر با مؤمنان باشند، به ريا نماز مي خوانند اما اگر با مؤمنان نبودند، نماز نمي خوانند.

هكذا آنان با به تأخير انداختن وقت نماز، يا با خواندن آن به بي مبالاتي، از نماز خويش غافلند. يا مراد بي نمازاني اند كه از نماز خويش غافلند.

باید یادآور شد که: هر نمازی ارزش ندارد و هر نمازگزاری جنتی هم نیست.ابن‌کثیر نقل میکند که رسول الله صلي الله عليه وسلم در جواب سعد بن ابي وقاص (رض) كه از ايشان پرسيد: «فَوَيلٌ لِّلْمُصَلِّينَ» چه كساني‌اند؟ فرمودند: «كساني كه نماز را از وقت آن به تأخير مي اندازند».

ابن عباس رضي الله عنهما در بيان سبب نزول اين آيه ميگويد: «اين آيه در باره منافقاني نازل شد كه وقتي مؤمنان حاضر مي بودند، از روي ريا و خود نمايي نماز مي خواندند اما وقتي مؤمنان غايب مي بودند، نماز را ترك ميكردند همچنين آنان از عاريت دادن اشيا و وسايل ضروري منزل به مؤمنان خود داري ميكردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَيل»: در بعضی از کتاب‌ها گفته شده، نام چاهی در جهنم می‌باشد. همچنین «ویل» کلمه‌ی تهدید می‌باشد. خداوند هرگاه بخواهد بندگان را در رابطه با قضیه‌ای تهدید کند، تعبیر ویل را به کار می‌برد.
«مُصَلِّين»: از ماده‌ی صلاه و نوع خاصی از دعا می‌باشد. منتهی نوع خاصی از دعا که نظم و ترتیبی دارد، صلاه را برایش به کار می‌برند. و مُصَلِّين هم اسم فاعل می‌شود.

«الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (5):

آنان که از نماز خود غافلند و آن را دستکم گرفته وبه آن اهمیت نمی دهند وادای آنرا به تأخیر می‌اندازند. ابن عباس (رض) فرموده است: او نمازگزاری است که به امید ثواب نماز نمی‌خواند و اگر آن را ترک نماید، از کیفرش باکی ندارد.(تفسیرقرطبی ۲۱۱/۲۰.).
و ابو العالیه فرموده است:یعنی نماز را در وقت معینی نمی‌خوانند و رکوع و سجود آن را کامل انجام نمی‌دهند.(قرطبی ۲۱۱/۲۰.).
در مورد این آیه از پیامبر صلّی الله علیه و سلم سؤال شد فرمود: «آنها افرادی هستند که نماز را به تأخیر می‌اندازند».(اخراج از ابن جریر.).
مفسران فرموده اند: چون الله فرموده است: «عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ» و لفظ «عَنْ» را آورده است، معلوم می‌شود که منظور منافقین است. ازاین‌رو بعضی از پیشینیان گفته اند: خدا را شکر که فرمود: «عَنْ صَلاتِهِمْ» ؛ چون اگر می‌گفت: «فی صلاتهم» به مؤمن مربوط می‌شد، و مؤمن گاهی سهو می‌کند و از نمازش غافل می‌شود، و فرق این دو سهو آشکار و روشن است؛ چون سهو منافق ناشی از عدم اهمیت است. به همین جهت او نماز را به یاد ندارد و از آن غافل است. ولی وقتی مؤمن در نماز سهو کند، فورا آن را با سجده‌ی سهو جبران می‌کند. پس تفاوت دو سهو آشکار می شود.
«سَاهُون»: یعنی اشتباه‌کنندگان غیر عمد. اشتباهی که از روی آگاهی و تعمد نباشد.
قابل دقت وتذکرکه مطابق شرع اسلام:سهو در نماز قابل جبران و بخشش است ولی سهو از نماز، به معنای رها کردن آن، به هیچ صورت قابل بخشش نیست. «عَنْ صَلاتِهِمْ» (نه «فِي صَلاتِهِمْ»)

«الَّذِينَ هُمْ يرَاؤُونَ»(6):

(همان ها که خود نمائي وريا کنند) يعني: به علاوه آنکه آنان از نماز خود غافلند، بلکه همان نمازهايي را که نيز ميخوانند، رياکاري ميکنند. يا آنان در هر عمل از اعمال نيکي که انجام مي دهند، رياکاري مي‌کنند تا مردم آنان را بنام نيک ياد کنند.
رسول الله صلي الله عليه وسلم در حديث شريف فرموده‌اند: «الرياء أخفي من دبيب النملة السوداء في الليلة المظلمة علي المسح الاسود» (ريا پوشيده تر از خزيدن موري (حشرت) سياه در شبي تاريك بر پلاس سياهي است».
«يُراؤون»: از ماده‌ی رؤیت است. و ریا هم از همین ریشه است. چون کسی که ریا می‌کند، دوست دارد دیگران کار او را ببینند. این است که با ریشه‌ی رؤیت کاملاً تطابق دارد. مرائی یعنی کسی که دوست دارد کاری را انجام دهد و در عین حال دیگران هم او را رؤیت کنند.

برخي از انواع ريا:

1 - نيکو جلوه دادن شخصيت و هيأت خود به قصد حب جاه و ثنا و ستايش مردم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

2 - پوشيدن جامه كوتاه، يا پوشيدن لباس با رنگ هاي تيز، تا به اين وسيله در دنيا و در نظر مردم به هيأت وهيبت زهد در آيد.
3 - ريا كردن با گفتار به وسيله اظهار خشم بر اهل دنيا و اظهار تأسف بر آنچه كه از خير و طاعت از او فوت ميشود.
4 - نشان دادن نماز و صدقه خود به ديگران، يا نيكو آراستن نماز در پيش چشم مردم.

فرق در ميان منافق و رياكار اين است كه:

منافق آشكار كننده ايمان و پنهان كننده كفر است در حالي‌كه ريا كار: آشكار كننده خشوعي است كه در قلب وي وجود ندارد؛ تا كسي كه اين خشوع ظاهري او را مي بيند، او را متدين و خداترس بپندارد و در حقش ارادتي به هم رساند.

علما گفته اند: نشان دادن عمل نيك به ديگران اگر با هدف برانگيختنشان به پيروي از خود، يا به انگيزه نفي تهمت از خود باشد، باكي ندارد.

«وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (7):

(و (از پرداخت زكات و) عاريت دادن وسايل ضروري زندگي دريغ مي ورزند.) ماعون آن است كه پيوسته در گردش و جريان است چنانكه آن را تبر، ديك، دستاس و نحو آن كه معمولا به عاريه داده مي شوند، معنى كرده‌اند. (قاموس القرآن - جلد 6 صفحه 263)

در اين آيه خداوند متعال ميفرمايد كه: اينها از جمله كساني هستند كه از دادن كوچكترين چيز ها حتي وسائل معمولي زندگي به ديگران هم كوتاهي ميكنند. حتي از درخواست هاي كمي كه ديگران از آنان دارند و آنها هم انجام آن برايشان مقدور است كوتاهي مي كنند و اين باعث مي شود كه روحيه بخشش در آنها نهادينه نشود و بالتبع درموارد ديگر هم نتوانند از مال شان بگذرند و در راه الله به مصرف برسانند.اين وابستگي به اموال مانع اين مي شود كه حتي نماز آنها، نماز حقيقي اي باشد.

ولی طوريكه در فوق هم يادآور شديم:مراد از لفظ «ماعون» همانا زكات است،و به زكات راماعون از اين جهت گفته اند كه آن از نظر مقدار بسيار كم يعنى فقط يک چهلم می باشد.حضرت علی، ابن عمر، حسن بصری، قتاده، ضحاک و غيره، جمهور مفسرين ماعون را در اين آيه به زكات تفسير كرده اند(مظهری) .

دروس حاصله سوره الماعون:

دروس حاصله كه در اين آيه مباركه موجود اند مختصراً عبارتند از:

- تأكيد بر عقيده‌ی رستاخيز و جزا.
- هر قلبی كه از ايمان و باور به روز قيامت و جزا خالی باشد، قطعاً صاحب آن دل بدترين خلق است و قطعاً هيچ خيری از او سرنخواهد زد.
- توبيخ و انذار نسبت به كسانی كه مال و دارايی يتيمان را می‌خورند و حقوق آنان را تضييع می‌كنند و با چشم حقارت و پستی به آنان می‌نگرند.
- تهديد و توبيخ نسبت به كسانی كه از خواندن نماز، تهاون و سستی به خرج می‌دهند و توجهی ندارند به اينكه نماز را در چه وقت و زمانی ادا نمايند كه چنين عملی -پناه به خدا - از علائم منافقان است.
- عدم همياری و كمک نكردن به مسلمانان در نيازمندی‌های خانه و زندگی از صفات و ويژگی‌های منافقان است به دليل حديث «من لم يهتم بأمور المسلين فليس منهم»«كسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

به امور مسلمانان بی‌اعتنا باشد از آنان نیست». پس وضعیت کسانی که مانع رفع نیازمندی‌های آنان باشند چگونه باید باشد؟

حکم تارک نماز در اسلام:

قرآن عظیم الشان در (آیة 42 و43 سوره مدثر) میفرماید: «ما سلككم في سقر؟ قالو لم نک من المصلين» (وقتي كه مومنان از گناهكاران مي پرسند چه چيزي باعث شد كه به دوزخ داخل شويد؟ مي گويند از نمازگزاران نبوديم و (يعني تارک الصلاة بودنمان ما را به اين روز سياه كشانده) و دچار آتش دوزخ كرد) بلي واقعاً چنين است. عقيده نداشتن به نماز و ترک ان به كلي آنان را مستحق عذاب دوزخ ساخت.

اما آنان كه به فرض بودن نماز معتقد باشند و در عمل نماز نخوانند خداوند متعال در قرآن كريم آنان را به عذاب «غي» تهديد مي كند و غي بياباني در دوزخ مي باشد.

آنجا كه خداوند ميفرمايد: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا» (بعد از آن مردمي كه هرگاه آيات رحمن بر آنان خوانده ميشد به سجود مي افتادند و بر خود مي گريستند بعد از آن مردم ديندار مردمي ناخلف روي كار آمدند كه نماز را ضايع كردند و آنرا ترک نمودند وبه دنبال شهوات و معاصي راه افتادند آنان به قعرغي انداخته خواهند شد) (سوره مريم آيه۵۹).

ولي آنان كه به فرض بودن نماز عقيده دارند و نماز مي خوانند اما در انجام آن سهل انگاري ميكنند و از اينكه نمازشان به تاخير افتد يا وقت آن بگذرد پروايي ندارند قرآن در مورد اين افراد مي فرمايد: «فويل للمصاين الذين هم عن صلاتهم ساهون» (ويل و عذاب خدا بر نمازگزاراني كه در انجام نماز خود غفلت مي كنند و از تاخير آن پروايي ندارند و نماز خود را به دست فراموشي مي سپارند) (سوره ماعون آيه ۴ و ۵).

در روايتي از سعدبن ابي وقاص آمده است كه: در خصوص اين ايه از رسول الله صلي الله عليه وسلم پرسيدم ايشان فرمودند: «هم الذين يوخرون الصلاة عن وقتها» (آنان مردمي هستند كه نماز را به تاخير مي اندازند تا از وقت آن مي گذرد).

همچنان طوريكه در فوق گفتيم درحديث صحيح آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «بين الكفر و الايمان ترک الصلاة» (حد فاصل ايمان با كفر ترک نماز است) يعني اگر كسي نماز فرض نخواند از دايره ايمان خارج است و به كفر رسيده است.

در حديث مسند آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «من حافظ علي الصلوت كانت له نورا و برهانا و نجاة يوم القيامة و من لم يحافظ عليها لم يكن له نورا يوم القيامة مع القارون و فرعون و هامان و ابي بن خلف» (كسي كه بر انجام نماز فرض مواظبت نمايد و اركان و شروط آن را درست بجا آوردن و با جماعت بخواند در روز قيامت نماز نور و روشنايي او خواهد بود و دليل و برهان ايمان داري و وسيله نجات و رهايي او از عذاب الهي خواهد بود. و كسي كه بر انجام نماز هاي فرض مواظبت ننمايد و نماز نخوانده باشد او هيچ نوري ندارد و بي نصيب از هر نور و وسيله نجاتي از همراهان قارون فرعون هامان و ابي بن خلف خواهد بود).

ابو نعيم از رسول الله صلي الله عليه وسلم روايت ميكند: «من ترک الصلاة متعمدا كتب لله اسمه علي باب النار ممن يدخلها و من ترک صلاة متعمدا احبط الله عمله و برئت منه ذمه الله تعالي حتي يرجع لله توبة» (كسي كه نماز فرض را بعمد ترک نمايد خداي متعال

(c) ketabton.com: The Digital Library

نام او را بر در دوزخ مي نويسد و از جمله داخل شوندگان به دوزخ است و كسي كه يک نماز فرض را بعمد ترک كرد خداي متعال اعمال او را نابود مي كند و از ذمه خدا يعني در سايه حفظ و مراقبت خدا قرار ندارد مگر توبه كند و به سوي خدا باز گردد و بر انجام نمازهاي فرض مواظبت و مداومت داشته باشد.).

در حديث اسرا و معراج آمده كه رسول الله صلي الله عيه وسلم بر مردمي گذشت كه سرشان را مي كوفتند و باز به حال اول بر مي گشتند. رسول الله صلي الله عليه وسلم از جبرئيل پرسيد: اينان چه كساني هستند ؟ جبرئيل گفت: اينان مردمي هستند كه از خواندن نماز فرض سرشان سنگين مي شد و نماز را به وقت نمي خواندند.

بناً حكم اسلامي واجماع علماء بر اين است: شخصيكه واجب بودن نمازهاي پنجگانه را انكار نمايد كافر و مرتد است و حتي علماء حكم ميكنند كه قتل شخصي متذكره واجب ميباشد.

حكم تارک نماز نزد امامان اهل سنت و جماعت:

همه علماي اسلام بدين عقيده اند كه اولين وظيفه يک شخصي مسلمان و در نهايت امر از هر انسان است كه در زندگي خويش پابند عبادت و پرستش پروردگار با عظمت خويش باشد، و ترک عبادت به عنوان كوتاهي در عمل ذاتي و اساسي فرد مسلمان به شمار ميآيد.

نماز يكي از عبادت در دين مقدس اسلام است، و طوريكه در فوق ياد آور شديم، ترک عمدي آن موجب كفر ميگردد، واستدلال بر كافربودن تارک نماز (بطور عمد) حديثي پيامبر صلي الله عليه وسلم است كه ميفرمايد: **«بَينَ الرَّجُلِ وَ بَينَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلاةِ»** (مسلم و ابوداود و ترمذي و ابن ماجه و احمد بن‌حنبل اين حديث را روايت كرده‌اند.) (تفاوت ميان مرد با كفر، ترک نماز است).

و همچنان حديثي: **«اَلْعَهْدُ الَّذي بَينَنا وَ بَينَهُمْ الصَّلاةُ فَمَنْ تَرَكَها فَقَدْ كَفَرَ»** (احمد و صاحبان سنن اين حديث راروايت كرده اند.). «عهد و پيماني كه ما را از كافران جدا مي‌سازد نماز است، هر كس نماز را ترک كند، كافر شده است.».

ولي در مورد مفهوم و تعريف وتفصيل اين موضوع كه ترک نماز بصورت قصدي صورت گيرد و يا غير قصدي، آيا اينكه در جنب اينكه شخص تارک نماز از فرضيت آن هم منكر است موضوع يست كه در بين علماء دارايي اختلاف است.

عده اي از علماء ميگويند تا زماني كه شخص وجوب نماز را انكار نكند كافر نمي‌شود و احاديث **«بَينَ الرَّجُلِ وَ بَينَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلاةِ»** را به كفر اصغر تأويل وتعبير ميكنند.

ولي طبق صحيح ترين فتوا، كه توسط برخي ديگري علماء صادر گرديده است، ميگويند، ترک عمدي نماز موجب كفر (اكبر) ميشود هر چند كه وجوب آن را هم انكار نكند.

ولي هستند علماء اسلام كه در اصدار حكم تاركين نماز از احتياط استفاده نموده و تاركين نماز را بدو دسته تقسيم نموده اند.

دستة اول:

دستة اول شامل حال آنعده از: بی نمازان و فاسقانی ميشود كه از جهت تنبلی و سستی نماز را ترك ميكنند.

پيروان امام صاحب ابو حنيفه (رح) ميفرمايند: اگر شخص تا زمانی كه فرضيت نماز را انكار نكند يا آنرا ناچيز نداند حكم به كفر كرده نمی شود و بقتل هم نميرسد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حكم امام مالک و امام شافعي در مورد تارک نماز:

امام مالک و امام شافعي در مورد تارک نماز ميفرمايند: شخص متذکره فاسق و مرتد است و کافر نمي باشد، تا سه روز برايش مهلت داده می شود. اگر در اين مدت توبه کند و نماز بخواند رها گردد، واگر توبه نکند به عنوان حدّ شرعي کشته شود.

شيخ عيثمين طي فتواي خويش در مجموع فتواي و رسائل (11/54) ميفرمايد: «آنچه که براي من ثابت شده است اين است که شخص بي نماز زماني کافر ميشود که بطور مطلق تارک نماز باشد، به اين معني که اصلاً نماز نخواند و بعنوان شخص نمازگزار شناخته نشود. ولي اگر گاهي اوقات نماز بخواند و گاهي اوقات نخواند، از نظر من نمي توان فتواي کفرش را صادر کنيم، چون پيامبر صَلَّى اللَّهِ عَلَيهِ وَسَلَّمَ فرموده است: **«بَينَ الرَّجُل وَ بَينَ الشّرکِ والکُفرِ تَرکُ الصلاَة».** (فاصله بين انسان و شرک و کفر ترک نماز است) پس شخصي که گاهي اوقات، نماز مي خواند نمي توان گفت که وي بطور کلي تارک نماز است.»

حکم شيخ عثيمين در مورد تارک نماز:

شيخ عثيمن استدلا ل حکم فتواي خويش را به اين حديث پيامبر صلي الله عليه وسلم چنين مستند ميسازد: **«العهد الذي بَينَنَا وَ بينَهُم الصَّلاةُ فَمَن تَرَکَهَا فَقَد کَفَرَ».** (وجه تمايز ما و آنان(کفار و مشرکين (نماز است، پس هر کسي که آن را ترک کند کافر ميگردد).

شيخ عثيمن ميفرمايد: اگر در الفاظ حديث دقت بعمل ايد، ملاحظه ميشود که پيامبر صلي الله عليه وسلم نه گفته است که:هر کسي يک نماز را ترک کند کافر ميشود، و نگفت: حد فاصل بين انسان و شرک وکفر يک نماز است؛ بلکه فرمود: **«تَرکُ الصلاَة»** يعني ترک کردن نماز به طور مطلق.» از ظاهر اين احاديث چنين بر مي آيد که شخص با ترک يکي دو نماز کافر نمي شود مگرآن که به کلي تارک آن بشود. ليکن طوريکه قبلاً ياد اور شديم:

کسيکه در بعضي اوقات نماز ميخواند و گاهي اوقات آن را ترک مي کند فاسق ميشود و مرتکب جرم بزرگي شده است و در واقع بر وجود خود جنايت نموده.

اين شخص مادامي که وجوب نماز را انکار نکند کافر نميشود. ولي به علت ترک بعضي از نماز ها عاصي و نافرمان محسوب ميشود.

ولي کسي که به طور کلي تارک نماز باشد کافر و از دين اسلام خارج است و لو اين که آن را از روي تنبلي و سهل انگاري ترک کند، کما اين که نصوص قرآن، سنت و اقوال صحابه همين مطلب را تأييد مي کنند، تا جايي که عبدالله بن شقيق رضي الله عنه اجماع صحابه را در مورد کافر بودن تارک الصلاة نقل کرده و اسحاق بن راهويه اجماع امت را در اين مورد حکايت کرده است. (مجموع فتواي ورسائل شيخ عثيمن) (11/54)

دستة دوم:

دستۀ دوم شامل حال آنعدة از افرادي بي نمازان ميگردد: که نه تنها نماز نمي خوانند بلکه بر فرضيت نماز نيز اعتراف ندارند و نخواندن نماز را ضرور نميدانند. حتي بر واجب بودن نماز در بين مردم استهزا وتمسخر اشکار ميکنند.

احکام صادره در مورد طايفة دوم:

علماء ميگويند: در مورد منکرين نماز يعنی کسانی که از فرضيت نماز نه تنها انکار ميکنند، بلکه بر مقام و منزلت نماز ضرر ي ميرسانند وآنر بباد تمسخر قرار ميدهند، اين

(c) ketabton.com: The Digital Library

عده افراد به دين ضرر ميرسانند بناً حكم امامان چهارگانه درمور د منكرين وجوب نماز و يا كسانيكه آنرا را خوار و سبک بشمارد، و بدين وسيله امر پروردگار را و پيامبر صلي الله عليه وسلم را تكذيب نمايند، و در قلب او حتّي به اندازهي دانهي خردلي ايمان وجود نداشته باشد، پس او مانند كافراني است كه خداوند متعال آنان را اينگونه توصيف مي نمايند: **«وَإِذَا نَادَيتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ اتَّخَذُوهَا هُزُواً وَلَعِباً ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يعْقِلُونَ»** (سوره مائده/58) (آنان هنگاميكه (آذان ميگوييد و مردمان را) به نماز ميخوانيد، نماز را به باد استهزاء ميگيرند و بازيچهاش قرار ميدهند (و بدان ميخندند و تمسخرش ميكنند).

اين كارشان بدان خاطر است كه ايشان كسانِ نافهم و بي شعوري هستند (و ضلالت را از هدايت باز نمي شناسند و هدف و حكمت نماز را درک نميكنند).

بدين ترتيب، از منزلت و جايگاه كساني آگاه ميشويم كه نماز و عبادت را از مظاهر عقب ماندگي و ارتجاع ميدانند، و برپادارندگان نماز را مسخره ميكنند.

حكم امام ابو حنيفه (رح) در مورد تارک نماز:

پيروان امام صاحب ابو حنيفه در مورد اشخاص تارک نماز ميفرمايند: اگر شخص از جهت تنبلی و سستی نماز را ترك می كنند فاسق بوده چنين كسي، با ترک نماز فاسق ميشود، و واجب است كه او را تأديب و تعزير كرد و بايد او را به حدّي زد، تا خون از اندام او جاري گردد و تا هنگاميكه به اداي نماز نپردازد در زندان باقي بماند، و حكم تارک روزه نيز به همين منوال است.

پيروان امام ابو حنيفه (رح) مي افزيند:

ولي اگر شخص تا زمانی كه فرضيت نماز را انكار نكند يا آنرا ناچيز نداند حكم به كفر كرده نمی شود و بقتل هم نمي رسد.

حكم امام احمد در مورد تارک نماز:

امام احمد (رح)، در مشهورترين روايات خود، ميگويد: تارك نماز كافر است، و خارج از دين و **«مارق»** تلقي ميگردد، و مجازاتي جز قتل ندارد. و واجب است كه از او بخواهند كه توبه نمايد، و با اداي نماز وي را به اسلام برگردانند، اگر پذيرفت، او را رها كنند و اگر نپذيرفت گردن او را بزنند.

توصيئه امام شعراني در مورد تارک نماز:

امام شعراني از جمله اساتيذ جيد جهان اسلام در كتاب خود العهود المواثيق المحمديه مينويسد كه: رسول **الله** صلي الله عليه وسلم از همه ما مسلمانان تعهد عام گرفته اند كه هركسي كه تارک الصلاة است از هرطبقه باشد عالم اومي و يا مقلد باشد بايد براي او بيان نماييم كه فضيلت نماز هاي فرض چه مي باشد و اين مطلب را با تاكيد كامل به او ياد آوري كنيم و به همه نزديكان و آشنايان خود بگوييم كه گناه تارک الصلاة تا چه اندازه مذموم است و مرتكب چه گناهي مي شود و با اينكار دين خود را به باد مي دهد.

حكم شيخ حبيب ابن عبد الله در مورد تارک نماز:

شيخ حبيب ابن عبدالله بن علوي الحداد در نصايح خود آورده است: همانگونه كه محافظت و مداومت نماز بر خودت واجب است و ضائع ساختن آن بر خودت حرام است همانگونه بر تو واجب است كه بر اهل و اولادت در خصوص بجا آوردن نماز سختگيري نمايي و همانطور هر كس كه زير دست توست بايد او را به اقامه نماز واداري و هيچ عذري در

(c) ketabton.com: The Digital Library

نماز نكردن از او نپذيري و هركدام از آنان كه سخنت را نشنيدند بر تو واجب است كه بر آنان خشم بگيري و آنان را تهديد نمايي و عقوبت دهي. اگر اينكار را نكردي خودت هم از جمله كساني خواهي بود كه به نماز و حقوق خداوندي و دين خدا بي اعتنايي ميكند. اگر آنان را عقوبت دادي و تهديد نمودي و بر آنان خشم گرفتي سودي نداد واجب است كه آنان را از خود براني زيرا شيطاني بي خير و بركت هستند كه نه دوستي با آنان رواست و نه زندگي با آنان جايز است دشمني با آنان بريدن از آنان و دوري گرفتن از آنان واجب است براي اينكه آنان دشمنان خدا و رسول هستند و چنانچه خداي متعال فرموده: **«لا تجد قوما بالله و اليوم الاخر و يوآدون من حاد الله و رسوله و كانوا ءابائهم او ابناء هم او اخوانهم او عشيرتهم اولئک كتب في قلوبهم الايمان و ايدهم بروح منه»** (مردماني را نخواهي يافت كه به خدا و روز قيامت ايمان داشته باشند ولي كساني را به دوستي بگيرند كه به خدا و پيغمبرش دشمني ورزيده باشند هرچند كه آنان پدران يا پسران يا برادران و يا قوم وقبيله ايشان باشند. چرا كه مومنان را خدا بر دلهايشان رقم ايمان زده است و با نفخه رباني خود ياريشان داده است و تقويتشان كرده است. (سوره مجادله آيه 22).

خوانندگان گرامی!

واقعيت امر اينست كه: قرآن عظيم الشان، نماز نخواندن را از خصوصيات كفّار دانسته آنجا كه ميفرمايد: «**وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُواْ لاَ يَرْكَعُونَ**» (سوره مرسلات/48.) «(چنان از باده غرور سرمست هستند كه) وقتي بدانان گفته مي‌شود: (در برابر اوامر و نواهي الهي) خضوع كنيد و كرنش ببريد خضوع نمي‌كنند و كرنش نميبرند!».

و در روز قيامت آنان را اينگونه توصيف ميكند: **«يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلاَ يَسْتَطِيعُونَ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُواْ يُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ»**. (روزي، هول و هراس به اوج خود مي‌رسد، و كار سخت دشوار ميشود. بدين هنگام از كافران و مشركان خواسته ميشود كه سجده كنند و كرنش ببرند، امّا ايشان نميتوانند چنين كنند. اين در حالي است كه چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگي و شرمساري) به زير افتاده است، و خواري و پستي وجود ايشان را فرا گرفته است. پيش از اين نيز (در دنيا) بدان گاه كه سالم و تندرست بودند به سجده بردن و كرنش كردن خوانده مي‌شدند (و ايشان با وجود توانايي، سجده و كرنش نمي‌كردند).».

از نظر قرآن زماني انسان از مصؤنيت جان خويش برخوردار خواهد بود، و تحت لواي اخوّت اسلامي درخواهد آمد، كه از شرک توبه كند و نمازرا برپاي دارد و زكات را بپردازد. خداوند در باره‌ي مشركان و كافران حربي ميفرمايد: **«فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»**.

«اگر توبه كردند و (از كفر برگشتند و به اسلام گرويدند و براي نشان دادن آن) نماز خواندند و زكات دادند، (ديگر از زمره شمايند و ايشان را رها سازيد و) راه را بر آنان باز گذاريد. بيگمان خداوند داراي مغفرت فراوان (براي توبه‌كنندگان از گناهان،) و رحمت گسترده (براي همه بندگان) است.».

و بعد از آن ميفرمايد: **«فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»** (اگر آنان (از كفر) توبه كردند و (احكام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زكات دادند (دست از آنان بداريد، چرا كه) در اين صورت برادران ديني شما هستند (و سزاوار همان چيزهائي بوده كه شما سزاواريد، و همان

(c) ketabton.com: The Digital Library

چيزهائي كه بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آيات خود را براي اهل دانش و معرفت بيان ميكنيم و شرح ميدهيم.).
قرآن تصويري از سيماي آخرت را براي ما ترسيم ميكند كه كافران و ستمگران در دوزخاند، و مؤمنان اصحاب‌اليمين از آنان ميپرسند: **«مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ؟ قَالُواْ لَمْ نَكُ مِنَ ٱلْمُصَلِّينَ، وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ ٱلْمِسْكِينَ، وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلْخَآئِضِينَ، وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ»** (چه چيزي شما را در آتش دوزخ درآورد؟ گويند: از نمازگزاران نبوديم و بينوايان را غذا نميداديم، با هرزه‌درايان هرزه‌درايي ميكرديم و روز جزا را دروغ مي شمرديم.)
نخستين نمودِ جُرم و كفر آنان اين بود كه از نمازگزاران نبودند. هرگاه به سنّت نبوي مراجعه نماييم، احاديث صحيح نبوي را مي يابيم كه كافرشدن تارك نماز را تأييد ميكند.
در حديثي از معاذ بن جبل روايت شده كه پيامبرصلي الله عليه وسلم خطاب به وي فرمود: **«لاتَتْرُكِ الصَّلاةَ فَإنَّ مَنْ تَرَكَ الصَّلاةَ مُتَعَمِّداً فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللهِ»** (نماز را عمداً ترک مكن هركس كه به طور عمد نماز را ترک كند، خداوند متعال تعهّدي در قبال او نخواهد داشت.) طبراني به سند خود در معجم أوسط اين حديث راروايت كرده و منذري در متابعات گفته است: قابل قبول است.
از عبدالله بن عمر روايت شده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم روزي دربارهي نماز فرمود: «هركس بر نماز محافظت كند نماز براي او نور و برهان و نجات در روز قيامت خواهد شد، و هر كس بر آن محافظت ننمايد هيچ نور و برهان و نجاتي براي او نيست و در روز قيامت همراه فرعون و هامان و ابي بن خلف خواهد بود.» احمد بن حنبل اين حديث را روايت كرده و هيثمي گفته است: رجال آن موثّق مي باشند.

حكم ابن قيم (رح) در مورد تارک نماز:

شيخ ابن قيم دمشقي از موالید (691) هجري درد مشق در مورد تارک نماز ميفرمايد: «هركس به سبب سرگرمي به سياست و امارت نماز را ترک كند، با فرعون محشور خواهد شد، و هركس به سبب سرگرمي به مال و دارايي نماز را ترک كند، با قارون محشور خواهد شد، و هركس كه پست و مقام او را از نماز باز دارد، با هامان محشور خواهد شد، و هركس به سبب سرگرمي به تجارت نماز را ترک كند با اُبي بن خلف محشور خواهد شد.
وقتي كساني كه بر نماز محافظت مي نمايند، با اين كافران ستمگر محشور شوند، در حالي كه عذاب آنان در دوزخ بسيار شديد است، پاداش كساني كه به طور كامل نماز را ترک كنند، و يک عمر ركوع يا سجودي به درگاه خداوند نبرده باشند، چگونه است؟
و پيامبر صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: **«مَنْ تَرَكَ صَلاةَ الْعَصْرِ حَبِطَ عَمَلُهُ»** (احمد و بخاري و نسايي از بريده روايت كرده اند. «هركس نماز عصر را ترک كند باعث از ميان رفتن و حَبط اعمال او ميگردد.»
وقتي كه ترک يک نماز باعث از ميان رفتن و حبط اعمال ميگردد، كسي كه همهي نماز ها را ترک كند مجازات او چگونه است؟
قرآن منافقان را براي ما چنين معرفي ميكند كه وقتي آنان براي نماز مي ايستند با تنبلي و كسالت مي ايستند. حال كسان كه نه با نشاط و نه با تنبلي به نماز مي ايستند، چگونه خواهد بود؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان هيچ يک از صحابه راجع به تکفير کسي که نماز را عمداً ترک کند و يا خارج از دين قلمداد کردن چنين کسي مخالفت ننموده است.
ترمذي از عبدالله بن شقيق (رض) به سند صحيح روايت مي نمايد که او گفته است:
ياران رسول الله صلي الله عليه وسلم ترک هيچ عملي را به جز نماز کفر نمي‌دانستند.
عبارت راوي بيانگر اين است که صحابه (رض) همگي در اين مسئله اتفاق نظر داشتند، به همين خاطر اين نقطه نظر را به يکي از اصحاب به‌طور مشخص و معين نسبت نداده است.
همچنين، علماي دين و اصحاب حديث نظر اصحاب کرام، تابعين و فقها را بشرح بيان داشته است:
حضرت علي (رض) فرموده است: هر کس نماز نخواند کافر است.
ابن عباس روايت فرموده اند که:هر کس نماز را ترک کند کافر است.
همچنان از ابن مسعود روايت شده است که هرکس نماز را ترک کند بي دين است.
حکم جابر بن عبد الله (رض) درمورد تارک نماز:
جابر بن عبد الله (رض) باتمام صراحت حکم نموده است که هر کس نماز نخواند کافر است.
ابودرداء ميفرمايد: کسيکه نماز نخواند ايمان ندارد، و نيز نماز را ادانکرده است کسي که وضوء ندارد.
از ايوب سختياني روايت شده است که مي‌گويد: در اينکه تارک نماز کافر است اختلافي نيست.
حافظ منذري پس از ايراد و بيان اين روايات و شيوه هاي پيشينيان مي‌گويد: جماعتي از اصحاب از جمله عمر بن خطاب، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، معاذ بن‌جبل، جابر بن عبدالله و ابو درداء (رضي‌الله عنهم) و از غير اصحاب، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهويه، عبدالله بن مبارک، نخعي، حکم بن عتيبه، ايوب سختياني، ابو داود طيالسي، ابوبکر بن ابي شيبه، زهير بن حرب و ديگران (رحمهم الله تعالي) گفته اند: هر کس عمداً نماز را ترک کند تا وقت آن سپري گردد، کافر است. (الترغيب والترهيب، جلد 1، کتاب الصلاة، فصل الترهيب، (من ترک الصلاة تعمّداً).
حکم امام ابن‌تيميه در مورد تارک نماز:
شيخ ابن تيميه (رح) ميفرمايد: نبايد بر تارک نماز سلام کرد ونبايد مهماني او را قبول کرد...
همچنين، جايز نيست که پدر، دختر خود را به همسري شخص بي‌نماز درآورد؛ زيرا شخص بي‌نماز در حقيقت مسلمان نيست و شايستگي ازدواج با دختر مسلمان را ندارد و نمي‌تواند نگهداري و سرپرستي او و فرزندان او امين باشد.
و نيز جايز نيست که صاحبان مؤسسه ها و فابريکه ها، اشخاص بي نماز را بحيث کارمندي مقرر نمايد، زير چنين عملي به عنوان اعانه به معصيت تلقي ميگردد، و کسي که حقوق پروردگاري را که خالق و رازق اوست تباه گرداند، حقوق بندگان را به مراتب بيشتر اهمال و تضييع خواهد کرد.
با اين ترتيب، مسؤوليت جامعه در مقابل اين فريضه‌ي الهي که به عنوان ستون و پايه‌ي دين به شمار مي‌آيد، واضح و روشن خواهد شد، نماز فريضه‌اي است که ترک آن براي

(c) ketabton.com: The Digital Library

هيچ كس جايز نيست مگر آنكه به چنان مريضي سختي مبتلا شود كه فاقد هوش و اختيار گردد، و درک فرمان الهي براي او دشوار گردد؛ در غير اين صورت امراض ديگر حتّي اگر منجر به قطع اندام هاي شخص گردند يا او را زمين‌گير يا فلج گردانند، نماز از او ساقط نخواهد شد.

شريعت خطاب به مريض ميگويد:

به هرطوريكه ميتواني تطهير كن و وضوء بگير، آن اندازه كه در توان داري نماز بگزار و نماز را هيچگاه ترک نكن، با آب وضوء بگير، اگر آب نيافتي با خاک پاک تيمم كن. ايستاده نماز را ادا كن و اگر نتوانستي به صورت نشسته، و اگر باز نتوانستي به پهلو يا به پشت خوابيده، با اشاره‌ي سر يا ابرو، نماز را بخوان.

همچنانكه خداوند متعال ميفرمايد: **«فَاتَّقُواْ اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»** سوره تغابن/16) (تا آنجا كه ميتوانيد از خدا پروا بداريد).

جامعه در برابر انجام اين فريضه، مسؤوليت دارد، بخصوص حاكم مسؤولي نسبت به رعيت و زيردستان همچون پدر نسبت به فرزندان كوچک يا شوهر نسبت به همسر، مسؤوليت دارد.

پروردگار با عظمت ما در اين باره ميفرمايد: **«وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاَةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيهَا لاَ نَسْأَلُکَ رِزْقاً نَّحْنُ نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى»** (سوره طه/132.) (و اهل خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شكيبا باش، ما از تو جوياي روزي نيستيم ما به تو روزي ميدهيم و فرجام نيک براي پرهيزگاري است).

همچنان خداوند متعال ميفرمايد: **«ياايهَا الَّذِينَ آمَنُواْ قُواْ أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»** (سوره -تحريم/ 6.) (اي كساني كه ايمان آورده ايد، خود واهل تانرا از آتشي كه سوخت آن مردم و سنگهاست حفظ كنيد) وقتي كه شوهر اهتمام و توجه خاصي به همسر خود دارد و دوستدار اوست، همچنين پدر كه نسبت به فرزندان خود عشق مي‌ورزد و براي آنان دلسوزي مي‌كند، بايد همواره بكوشد تا آنان را از آتش دوزخ مصون نگاه دارد، و آنان را نسبت به اطاعت و عبادت پروردگار كه مهمترين زمينه‌ي آن اقامه‌ي نماز است، دستور دهد.

حكم شيخ ابن باز رحمه الله در مورد تارک نماز:

شيخ ابن باز طي فتواي: تارک نماز را كافر مي داند و حتي ايشان كسي را كه عمداً يكي از نمازهايش را به تاخير بياندازد را نيز كافر مي داند.(براي معلومات مزيد مراجعه شود: به «فتاوي اللجنة» (40،50/6).

چنانكه برخي ديگر از اهل علم بر اين راي هستند كه چنانكه كسي مدا و بدون وجود عذر شرعي نمازي را فوت نمايد بگونه ايكه وقت آن نماز گذشته و به نماز بعدي برسد، پس او كافر شده است.و گذشت وقت نماز يعني اينكه نماز ظهر را تا وقت غروب، و نماز مغرب را تا بياندازد. (و اين حكم به دليل وجود احتمال جهت جمع كردن نماز است) و از جمله علماي سلف كه بر اين راي هستند: محمد بن نصر المروزي و عبدالله ابن مبارک رحمهما الله هستند. لذا بر اساس اين قول كسي كه مثلاً فقط نماز جمعه مي خواند يا فقط ماه رمضان نماز مي خواند يا اينكه روزي نماز مي خواند و روزي ديگر نماز نمي خواند (حتي اگر منكر وجوب نماز نيز نباشد) كافر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حكم شيخ محمد بن صالح العثيمين در مورد تارک نماز:

شيخ عثيمين با تائيد فتواي حكمي كه در فوق از آن ياداوري نموديم در جاي ديگري: تارک نماز دائمي را كافر ميداند، بدين معني كه اگر كسي هميشه و دائم تارک نماز باشد كافر است و اين بر خلاف راي فوق است، بر اساس اين راي كسي كافر است كه بطور مطلق تارک نماز باشد.

و اين راي شيخ الاسلام ابن تيميه رحمه الله نيز است و ايشان گفته اند كه اگر كسي نمازي را مي خواند و نمازي را ترک مي كند، چنانكه در قلب خود چنين نيت داشته باشد كه بطور كلي نماز را ترک خواهد كرد، او باطناً كافر شده است يعني كفري كه الله تعالي بدان خبر دارد و بين او بين الله تعالي است. (مجموع الفتاوى (49/22)، (615/7)، و «شرح العمدة» (94/2). و شيخ ابن عثيمين نيز بر همين راي هستند چنانكه ميگويند: «آنچه كه از ادله اين امر ظاهر ميشود اينست كه: تارک نماز كافر نيست مگر اينكه او نماز را دائمي ترک كند، بدين معني كه او نفس خود را بر ترک نماز قرار دهد، و او نماز ظهر نمي خواند و نيز نماز عصر و مغرب و عشا و صبح نمي خواند، در اين وضعيت شخص كافر است. ولي اگر او در شبانه روز يكي يا دو فرض نماز را بخواند كافر نمي شود، زيرا نسبت به او گمان نمي رود كه قصد ترک نماز را داشته باشد در حاليكه پيامبر صلي اله عليه وسلم ميفرمايند: **«بين الرجل وبين الشرك والكفر ترك الصلاة»** مابين شخص مسلمان و شرک و كفر، ترک نماز است. و ايشان نفرمودند **(ترك صلاة)** يعني نفرمودند ترک هر نمازي باعث كفر است.(«صلاة» نكره است). (انتهى من «الشرح الممتع» (26/2)). البته بطور شفاهي از جناب شيخ ابن عثيمين در مورد حكم كسي كه در هفته فقط نماز جمعه ميخواند ميپرسند و ايشان جواب ميدهند كه؛ ظاهر اين اشخاص كافر ميشود زيرا او از سي و پنج نماز كه در هفته بعنوان واجب وجود دارد، فقط يک نماز خوانده و اين در برابر نماز هاي يک هفته قليل و اندک است، و به كسي كه فقط يک نماز در طول هفته ميخواند نماز خوان گفته نمي شود بلكه او تارک نماز است.

حكم شيخ ناصرالدين الباني در مورد تارک نماز:

شيخ ناصرالدين الالباني با تايد نظريات ساير علماء تارک نماز را در صورتيكه منكر وجوب نماز باشد كافر مي داند و ايشان بر اين راي هستند كه در تمامي عبادات واجب ماداميكه شخصي منكر وجوب آنها باشد كافر مي شود و فرقي نمي كند كه آن عبادت واجب نماز باشد يا روزه يا زكات و يا عبادت واجب ديگري، و ايشان كسي كه از روي سستي تارک نماز است ولي به گناه خود اقرار دارد را تكفير نمي كنند.و ايشان مي گويند به كسي كه تارک نماز است مي گوييم: آيا از نظر تو نماز واجب است يا خير؟ اگر گفت آري واجب است پس او را نمي توانيم تكفير نماييم زيرا او به نماز اعتقاد و ايمان دارد هر چند تارک نماز است و به سبب آن خود را مشمول عذاب سختي كرده است ولي او كسي است كه شهادتين را بر زبان جاري ساخته و به شرائع اسلام ايمان دارد.

ولي اگر گفت كه نماز را واجب نمي دانم قطعاً او كلمه كفري گفته و او كافر است.

نتيجه كلي در مورد تارک نماز:

برخي از علماء حتي ترک يک نماز را از روي عمد باعث كفر تارک ميدانند. و برخي ديگر از علماء كسي را كه مطلقاً نماز نمي خواند و تارک نماز دايمي است را كافر مي

(c) ketabton.com: The Digital Library

دانند ولي برخي ديگر از علماء كسي را كه منكر وجوب نماز باشد را كافر دانسته ولو اينكه تارک نماز باشد. و البته بنظر مي رسد راي دوم (ابن عثيمين) به ثواب نزديكتر باشد.

اما از شخاصيكه منكر وجوب نماز نباشد يا نماز را خوار و سبک نداند، در اين صورت با ترک نماز يا كافر مرتّد است همانگونه كه ظاهر احاديث و ظاهر فتواي اصحاب و ديگران بيانگر آن است، يا فاسق و دور از خدا محسوب مي‌گردد.

بالاترين حدّ تخفيف در باره‌ي شخص بي نماز فاسق به حساب آوردن اوست به گونه‌اي كه هر لحظه بيم كفر از او مي‌رود و شكي نيست در اينكه بعضي از گناهان منجر به بعضي از گناهان ديگر مي شوند، همچنانكه گناهان صغيره منجر به گناهان كبيره، و كبائر منجر به كفر ميگردند.

بنابراين بر انسان مسلمان واجب است كه به درون خود مراجعه نمايد و در پيشگاه پروردگار توبه كند و به تصحيح دين خود بپردازد و بر اقامه‌ي نماز تصميم بگيرد.

همانطور كه بر ديندار ان واجب است كه با اشخاص بي‌نماز مصرّ بر ترک نماز، پس از نصيحت و امر به معروف و نهي از منكر، قطع رابطه و ترک معاشرت متداول نمايند.

يادداشت ضروري:

به هر حال بر مسئولين امر واجب است كه شخص بي نماز را وادار به توبه نمايند، و با حكمت حكم پرودگار وسنت رسول الله صلي الله عليه وسلم و فوايد نماز رابرايش توضيح و تشريح نمايد، اگر شخص متذكره توبه كرد كاري به او نداشته باشند. ولي اگر با آنهم لجاجت وبر انكار نماز تاكيد بدارد مطابق حكم اسلامي توسط محكمه اسلامي آنرا بقتل برسانند.

در مورد اينكه با اشخاصيكه تارک نماز هستند، روابط صله رحمي قايم گردد ويا آن هم قطع گردد، علماء ميفر مايند كه با ايشان نبايد روابط صلحه رحمي قطع گردد، بايد با روابط با ايشان ادامه داد وبا استفاده از موعظه حسنه، ايشان را به اداي نماز دعوت نمود.

حكم شرعي است كه بايد به همچو اشخاص دعوت ونصحيت صورت گيرد وايشان از عقوبتهاي اخروي ترسانيده شوند، شايد كه توبه كنند ودوباره به راه مستقيم هديت گردند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الکوثر

جزء – (30)

سورة «الکوثر» در «مکة مکرمه» نازل شده و دارای 3 آیه است.

وجه تسمیه:

آبن مردویه از عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر وعائشه ی صدیقه (رض) نقل کرده است که این سوره مکی است. کلبی و مقاتل هم آن را مکی قرار می دهند و قول جمهور مفسران هم همین است. اما حسن بصری، عکرمه، مجاهد و قتاده آن را مدنی قرار می دهند.

امام سیوطی در اتقان همین قول را صحیح قرار داده و امام نووی در شرح مسلم همین را ترجیح داده است. دلیل اینان روایتی است که امام احمد، مسلم، ابوداود، نسائی، ابن ابی شیبه، ابن النذر، ابن مردویه، بیهقی و محدثان دیگر از انس بن مالک (رض) روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میان ما تشریف داشتند که حالتی همانند خواب سبک بر ایشان چیره شد. پس از آن درحالی که تبسم می فرمودند سررا بلند کردند.

در برخی روایت ها آمده است که حاضران از ایشان پرسیدند که شما بر چه چیزی تبسم می فرمایید؟ و در برخی روایت ها آمده است بدون آن که مردم چیزی از ایشان بپرسند خود آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که الآن سوره ای برمن نازل شد.

طوریکه در حدیث آمده است:«أغفي رسول الله صلي الله عليه وسلم إغفاءة، فرفع رأسه متبسما فإما قال لهم، وإما قالوا له: يا رسول الله لم ضحكت ؟ فقال: إنه أنزلت علي آنفا سورة فقرأ «بسم الله الرحمن الرحيم، إنا أعطيناك الكوثر) حتي ختمها، فلما قرأها قال: هل تدرون ما الكوثر؟ قالوا: الله ورسوله أعلم ! قال: فإنه نهر وعدنيه ربي عز وجل في الجنة، وعليه خير كثير، عليه حوض ترد عليه أمتي يوم القيامة، آنيته عدد الكواكب» ألباني در (صحيح أبي داود) (4747). يعني: «رسول الله صلي الله عليه وسلم به خواب سبكي فرو رفته بودند سپس تبسمكنان سرشان را از خواب بالا نمودند و خطاب به اصحاب گفتند: آيا مي‌دانيد كه دليل تبسم چه بود؟ يا اصحاب از ايشان دليل تبسمشان را پرسيدند. فرمودند: همينک بر من سوره‌اي نازل شد. سپس به تلاوت آن پرداختند تا سوره را ختم نمودند. سپس از اصحاب خود پرسيدند: آيا مي‌دانيد كه كوثر چيست؟ اصحاب گفتند: خدا عزوجل و رسولش داناترند. فرمودند: كوثر نهري است كه خداي عزوجل در بهشت به من عطا كرده است و بر آن خيري است بسيار، امتم در روز قيامت بر آن وارد مي‌شوند و ظروف آن به شماره ستارگان است پس بنده‌اي از آن ربوده مي‌شود و من مي‌گويم: پروردگارا! آخر او از امت من است. اما به من مي‌گويند: تو نمي‌داني كه آنان بعد از تو چه پديد آوردند؟».

علل نام گزاري سوره کوثر:

قبل از همه باید گفت که:این سوره دارای دو نام است (الکوثر والنحر) ولی این سوره در مصاحف بنام «کوثر» مسمی میباشد. در مورد اینکه چرا این سوره به نام «الکوثر» مسمي گرديده است راي اكثر مفسرين بر اين است كه آغاز وافتتاح آن به: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» گرديده است. اگرچه برخی ازمفسران از جمله: ابن کثیر این سوره را مدنی می‌دانند.«کوثر»، بر وزن فَوعَل که صیغه‌ی مبالغه از ماده‌ی کثرت است و اینجا به

(c) ketabton.com: The Digital Library

معنی فراوانی است؛ یعنی کثرت در هرچیزی را شامل می‌شود و به قرینه‌ی آیات بعدی، اشاره به کثرت در خیر می‌باشد. کثرت در هر چیزی که انسان طالبش است و به آن نیازمند ومحتاج می‌باشد. الله طبیعت انسان را طوری خلق نموده است که زیاده‌طلبی یکی از خصوصیات شخصیتی اوست. البته باید تعدیل شود و به تعادل برسد. مال زیاد و بالاترین مقام را می‌خواهد، طولانی‌ترین عمر را می‌خواهد و نهایتاً اینکه انسان می‌خواهد نمیرد، این معنای سوره است. این سوره هم که یک سوره‌ی مکی است، بنابراین محور سوره هم مشخص است که اصلاح بینش است، زمانی که کسی می‌خواهد الله را بندگی کند و دیگران را به بندگی الله دعوت کند، می‌بایست احساس ضعف و کمبود نکند وگرنه در دعوتش موفق نخواهد شد و این نکته بسیار مهم می‌باشد. باید اهل کوثر بود و به کم قانع نشد.

پیوند وارتباط سوره الکوثر باسوره الماعون:

خداوند متعال در سوره‌ی الماعون، چهار صفت از پستیهای منافقان و دروغ پردازان را بیان فرمود:

1 - بخل (ماعون آیات 2 و 3).
2 - سهل انگاری در نماز وبی مقدار شمردن آن (ماعون آیه 5).
3 - ریا و خودنمایی در ادای نماز(ماعون آیه 6)
4 - خودداری از دادن وسایل عادی کمکی به همسایگان (ماعون آیه 7). در سوره الکوثر نیز در مقابل آن چهار صفت بد، مذموم، مکروه، ناپسندیده، و نامقبول، به چهار صفت پسندیده که به پیامبر خاتم عطا کرده است. اشاره می کند:

الف: خیر فراوان و همیشگی در برابر بخل بخیلان: «إنا أعطيناك الكوثر»
ب: پایداری در ادای نماز: «فَصَلِّ»، ج: اخلاص و پاکی در نماز به خاطر خشنودی پروردگارش: «فصل لربك» د: قربانی کردن و دستگیری نیازمندان، در مقابل «منع ماعون»؛ یعنی، خود داری از امانت دادن به دست همسایگان.

تعداد آیات کلمات وحروف سوره الکوثر:

سوره کوثر داراي (1) ركوع، و(3) سه آيات، و (11) يازده كلمه، و(37) سي وهفت حرف، و(18) نقطه ميباشد كه از كوچكترين سوره هاي قرآن كريم بشمار مي رود. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.) اين سوره به قول مشهور و قول جمهور مفسران، طوريكه در فوق هم يادآور شديم از جمله سوره هاي مكي است. ولي حسن، عكرمه و قتاده فرموده اند كه: سوره كوثر مدني است،كه البته رأي ابن‌كثير نيز همين است.

اسباب نزول:

امام سيوطي در كتاب«اسباب النزول» در مورد شأن نزول سوره كوثر مي نويسد: «ابن ابوحاتم از سدي روايت كرده است: قريش كسي را كه پسرانش فوت مي‌شد آنرا ابتر و بي پسر مي‌گفت. هنگامي كه پسر رسول الله صلي الله عليه وسلم از دنيا رفت. عاص بن وائل گفت: محمد ابتر و بي فرزند شد. پس اين كلام خدا نازل شد».«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» «ما به تو كوثر را عطا كرديم! پس براي

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگارت نماز بخوان و قرباني كن! (و بدان) دشمن تو قطعاً بريده‌نسل و بي عقب است».

عبدالرزاق المهدي محقق كتاب مذكور در تعليقي بر اين روايت مي گويد: «واحدي با شماره (873) اين روايت از يزيد بن رومان روايت كرده، و روايت مرسل است اما با حديث زير قوي مي شود: بيهقي در «دلائل النبوة» از محمد بن علي (بن حسين بن علي بن ابوطالب) رضي الله عنه مانند اين روايت كرده: نام پسر رسول خدا را قاسم گفته است.

و از مجاهد روايت مي‌كند: اين كلام الله در مورد عاصي بن وائل نازل شده است كه مي‌گفت: من دشمن محمد هستم. طبري 38217 از مجاهد و طبري 38218 و 38219 از قتاده و طبري 38215 و 38216 از سعيد بن جبير به صورت مرسل روايت كرده است. اين ها به مجموع قوي هستند».

در تفسير انوارالقرآن آمده است: مشركان، رسول اكرم صلي الله عليه وسلم و پيروانشان را ضعيف و حقير مي‌شمردند و به مرگ اولاد ذكورشان قاسم در مكه و ابراهيم در مدينه خوشحال بوده و ازدرگير شدن مؤمنان با حوادث سخت يا محنت‌بار شادماني مي‌كردند پس اين سوره نازل شد تا اعلام كند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم نيرومند و پيروز و پيروانشان غالب اند ومرگ فرزندان به هيچ وجه از شأن ايشان كم نمي‌كند و اين دشمنان پيامبر صلي الله عليه وسلم اند كه در نهايت بلا عقب مي باشند زيرا از آنان هيچ نام و آوازه نيكي باقي نمي‌ماند».

مفسرابو حيان فرموده است:كه در مورد كوثر بيست و شش قول آمده است. اما صحيح همان است كه پيامبر صلّى الله عليه و سلم بيان كرده است: «رودى است در بهشت كناره‌هايش از طلا و مجرايش بر مرواريد و ياقوت است و از مشك خوشبوتر و آبش از عسل شيرين‌تر است». از ابن عباس نقل است كه كوثر يعنى خير فراوان. (البحر ٥١٩/٨.). ابن عباس (رض) فرموده است: كوثر به معنى خير كثير است كه تمام اقوال مفسران را در بر مى‌گيرد؛ زيرا فضايلى فراوان و همه گير به پيامبر صلّى الله عليه و سلم عطا شده است. از جمله نبوت، كتاب، حكمت، علم، شفاعت، خوض، مقام محمود، فراوانى پيروان، پيروزى بردشمنان، وكثرت فتوحات وسايرخيرات به اوعطا شده است.

پیش درآمد سوره کوثر:

سوره ى كوثر كه از جمله سوره مكى ميباشد درباره‌ى عطاياى ارزنده و بى پايان ولطف و كرم الله متعال نسبت به پيامبرش بحث مى‌كند، و اين كه خير فراوان و نعمت‌هاى بى‌پايان دنيا و آخرت را به او عطا كرده كه از جمله‌ى آنها نهر كوثر و ساير بركت‌هاى گرانقدر و فراگير است. و پيامبر را فرا خوانده است كه به منظور سپاسگزارى در مقابل نعمات الله سبحان وتعالى به اقامه‌ى نماز بپردازد و قربانى كند.در ختم اين سوره مباركه،به پيامبر صلّى الله عليه و اله و سلم مژده داده شده است كه دشمنانش خوار و زبون مى‌شوند. خداوند متعال در اين سوره تصريح مى‌كند كه دشمنان پيامبرش بى‌تبار و ابتر هستند.

قابل يادآورى است كه:در اين سوره دو خبر غيبى نهفته است: يكى عطا شدن كوثر به پيامبر، آن هم در مكّه‌اى كه حضرت دست خالى بود و فرزند پسر نداشت، ديگر ابتر ماندن دشمن كه داراى فرزندان و ثروت‌هاى بسيار بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سُورَة الکوثر

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایند ه ومهربان

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴿١﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ﴿٢﴾ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ ﴿٣﴾

ترجمه ی آیات:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (1) (اي پيامبر) به راستي كه ما به تو كوثر عطا كرديم.)

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرَ» (2) (پس براي پروردگارت نماز بخوان وقرباني كن)

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرَ» (3) (بدون شک دشمن تو، بريده نسل و بي‌عقب است.)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّا» به درستي ما «أَعْطَيْنَاكَ» عطا کردیم ما تو را، «الْكَوْثَرَ» (کثر): خیر و خوبی فراوان، کوثر مبالغه‌ی فراوانی است. قدم فلان بکوثر کثیر: فلانی با خیر و برکت فراوانی بازگشت.«صَلِّ لِرَبِّكَ»: تنها برای پروردگارت نماز بخوان. مراد نماز خالی از ریا است. «إِنْحَرْ»: تنها برای پروردگارت، و تنها به نام او، نه کس و چیز دیگری، قربانی کن، «دستها را هنگام تکبیر گفتن، تا مقابل سینه‌ات (صورت) بلند کن.» [غریب القرآن] «وانحر» اشاره به مهربانی و شفقت نسبت به بندگان خداست. [تفسیر کبیر].

«شانی» (شَنأ): دشمن بدخواه، بداندیش. [← مائده/۲و8، شنئان: دشمنی]. «الأبْتَرُ»: از خیر وبرکت، بی اصل و تبار و بی‌نام و نشان، بی فرزند، بی سرانجام، عقیم، ناپایدار.

کوثر در لغت عرب:

طوریکه یادآور شدیم؛ «کوثر» ازعطای بزرگی وخیر کثیر است، يعني خيري است كه در منتهاي بسياري و فراواني قرار داشته باشد بنابراين، اين كلمه شامل هر خيري مي شود كه به رسول اكرم صلي الله عليه وسلم عنايت گرديده است، اعم از حوض كوثر و ديگر خيرها و بركت ها.

و صف آب نهر کوثر مطابق نصوص وحدیث صحیح؛ عبارت است از «نهری در بهشت که کناره‌هایش از طلا ومجرای آن برمروارید و یاقوت است و از مشک خوشبوتر است. آبش از عسل شیرین‌تر و از برف سفیدتر است. هر کس از آن بنوشد بعد از آن هرگز تشنه نمی‌شود».(روایت از ترمذی).

تفسیرسوره

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (1):

ما به تو خیر فراوان دادیم! روی سخن ومخاطب در تمام این سوره به پیامبر صلي الله عليه وسلم است، مانند سورة والضحی و سورة الم نشرح و یکی از اهداف مهم هر سه سوره، تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناك و زخم زبانهای مکرر دشمنان است. الله سبحان وتعالی به وعده‌های خود عمل می‌کند. در سوره ضحی، خداوند وعده‌ی عطا به پیامبر داده بود: «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى» (ضحی، 5.) پروردگارت در آینده عطائی خواهد کرد که تو راضی شوی. در این سوره می‌فرماید: ما به آن وعده عمل کردیم. «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ».

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل یادآوری است که:در نعمت‌ها، سرورو شادی‌ها نباید پروردگار خویش را فراموش کنیم.

در این سوره دو خبر غیبی نهفته است:

یکی اینکه: عطا شدن کوثر به پیامبر، آن هم در مکه معظمه که پیامبر صلي الله علیه وسلم دست خالی بود و فرزند پسر نداشت، دیگر ابتر ماندن دشمن که دارای فرزندان و ثروت های بسیار بود.

بناً پروردگار با عظمت ما با زیباي خاصي مي فرماید «انااعطیناك الکوثر». (ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم).

«أَعْطَيْنَا» به معناي داديم و بخشیدیم است که این ظرافتي که در «أَعْطَيْنَا» وجود دارد اعطاء است و در اعطاء نوعي حرمت براي آن کسي که چیزي را مي‌گیرد وجود دارد و در حقیقت وقتي مي‌خواهند حرمت بگذارند مي‌گویند ما عطا کردیم و نکتۀ دیگر،با اینکه ما مي‌دانیم فاعل أَعْطَيْنَا الله است ولي در عین حال این با صیغۀ جمع به کار رفته به جاي اینکه بگوید من به تو این را دادم مي‌گوید ما داده ام که با نوعي حشمت و جبروت و موضع بالا و قدرت همراه است.

«أَعْطَيْنَا» طوریکه در فوق یاد اور شدیم عطا به معناي مطلق بخشش است. بخششي که اگر از طرف الله باشد طبیعتآ بخششي بي منت است. و اگر این بخشش از جانب غیر الله باشد، مي تواند بي منت باشد و یا هم با منت باشد.

همچنان اگر این بخشش از طرف خداوندباشد در انسان تحول مثبت ایجاد مي کند و اگر دهنده غیر خدا باشد، ما هر لحظه باید منتظر تحقیر باشیم، یا منتظر باشیم که پشیمان شود و آن را از ما پس بگیرد. تنها دهنده ایکه به خیال ارام و مطمین به انسان چیزي ارزاني مي فرماید فقط پروردگار با عظمت است که: هر چه را که به ما داده است از ما نمي گیرد. ولي متاسف هستیم که کمترین شکران نعمت را هم انسان از خداوند بعمل مي آورد. بیشترین تشکر را در رابطه با کساني دارد که کمترین ها را مي دهند و منتظر بیشترین تشکرها هستند.

در تفسیر جلوه هاي از اسرار قرآن کریم در سورة الکوثر مینویسد:

«صیغة «اعطینک» بتو عطا کردیم این مطلب را میرساند که مراد از کوثر نعمت هاي است که به پیامبر صلي الله علیه وسلم عملاً داده شده است، نعمت هایکه پیامبر صلي الله علیه وسلم با تمام وجود خود آنرا احساس مي کند، وچنان برایش قابل درک است تذکر وتوضیح نیز ضرورتي احساس نمي شود، اطلاق الکوثر بر نعمت هایکه در اختیار پیامبر صلي الله علیه وسلم قرار مي گیرند و یا در بهشت به او عنایت مي شود با روحیه سوره و الفاظ آن نمي سازد.»

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَر» (2):

یعني سریع به خاطر آن بخشش کثیر الخیري که به تو عنایت شده تقاضاي انجام دوعمل به میان آمده است، اولین عمل این است که براي پروردگار خویش خالصانه نماز وسجده را بر پا دار، و به اصطلاح مفسرین(ارتباط مستقیم با خالقت برقرار کن).قابل تذکر است که: تشکّر باید فوری باشد. «فَصَلِّ» (حرف فاء برای تسریع است).

دومین خواست اینست که به خاطر نعمت عُظمي، که برایت داده شده است شتر را نحر یعنی قربانی کن که بهترین اموال عرب است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَصَلِّ»آنچه می‌تواند به عنوان تشکّر از کوثر قرار گیرد، نماز است. «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» ملاحظه میداریم که: دستورات دینی، مطابق عقل و فطرت است. عقل تشکّر از نعمت را لازم می‌داند، دین هم به همان فرمان می‌دهد.

پروردگار با عظمت مي فرمايد: به شكرانه اين نعمت ها خالصانه براي ما بر نمازهاي فرض خويش مداومت كن «و قرباني كن» براي رضاي ما و به نام ما، نه مانند بت پرستان كه براي غير ما قرباني مي‌كنند.

در التسهیل آمده است: مشرکان سوت زنان و کف زنان نماز می خواندند و شتر را برای بت‌ها نحر می‌کردند، **لذا خداوند متعال به پیامبرش فرمان داد که نماز و قرباني‌اش باید خالصانه براي وي باشد.** و فقط در راه او شتر را نحر کن و بس. پس امر به توحید و اخلاص می‌شود.

قتاده، عطاء و عكرمه مي‌گويند: مراد از (وَانْحَرْ) اداي نماز عيد اضحي و ذبح قرباني در آن است. اما ابن‌كثير مي‌گويد: «صحيح آن است كه مراد از نحر، ذبح حيوانات هديه و قرباني در حج و مناسك مي‌باشد». ابن‌كثير در اين باره حديثي را نيز نقل كرده است.

وظيفه اي كه خداوند متعال براي انسان ها در مقابل نعمت ها اعطا شده بيان كرده است، شكر نعمت است ولي نكته اي كه بايد به ان توجه كرد اين است كه بين نعمت و تشكر تناسب لازم است، اين بدين معني است هر چه كه حجم نعمت بزرگتر و عظيم تر باشد، ضرورت به تشكر بيشتري را مي نمايد.

پروردگار با عظمت ما دراين سوره به دادن نعمت كوثر به پيامبرصلي الله عليه اشاره نموده است، «كوثر» وصف است كه از «كثرت» گرفته شده، و به معنی خير و بركت زياد وفراوان است، بنآء اين نعمت عظيم وخير فراوان، شكرانه عظيم لازم دارد لذا خداوند در مقابل اين نعمت دو وظيفه را بر دوش پيامبر صلي الله عليه وسلم قرار ميدهد، و مي فرمايد: «فصل لربک و انحر»؛ اكنون كه چنين است فقط براي پروردگارت نماز بخوان و قرباني كن.

ملاحظه مي فرمايد: اولين وظيفه اي كه به عنوان تشكر از كوثر قرار مي گيرد نماز است، نماز جامع ترين و كاملترين نوع عبادت است كه در آن هم قلب بايد حضور داشته باشد با قصد قربت و هم زبان با تلاوت حمد و سورة و هم بدن با ركوع و سجود.

دومين وظيفه كه به عنوان تشكر از كوثر قرار مي گيرد: نحر كردن است يعني قرباني است، كلمه «وانحر» از ماده «نحر» است كه مخصوص كشتن شتر است و شايد علت آوردن تعبير «و انحر» به خاطر اين است كه در ميان قربانيها شتر از اهميت بيشتري برخوردار بوده و مسلمانان علاقه بسيار به آن داشتند و قرباني كردن شتر بدون ايثار و گذشت ممكن نبود و چون خداوند خواسته بين نعمت (كوثر) و شكر آن تناسب داشته باشد دستور به «نماز» و «كشتن شتر» داده است.

نماز يک نوع عبادت است كه براي غير الله معنا ندارد مخصوصآ با توجه به مفهوم «رب» كه حكايت از تداوم نعمت ها و تدبير و ربوبيت پروردگار دارد، زيرا «رب» از كلمه «ربب» به معناي مالكي است كه امر مملوک خود را تدبير مي كند. اين دستور خداوند «فصل لربک» در برابر اعمال مشركان است كه براي بُت ها سجده و قرباني مي كردند، در حالي نعمتهاي خود را از خدا مي دانستند. به هر حال تعبير «لربک» دليل روشني است بر لزوم قصد قربت در عبادات.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارتباط «فصل» با «وانحر» چیست؟

براي اينكه ارتباط بين اين دو جمله مشخص شود بايد ابتدا به تفسيرهايي كه از «و انحر» بعمل آمده است،بپردازيم و در ذيل آن به ارتباط اين دو جمله اشاره كنيم:

الف: «وَانحَر»: از مادهی نَحر است، به معنی گلوگاه و اینجا گلوی شتر را میگویند. اگر دقت کرده باشید و یا شنیده باشید برای سر بریدن شتر، نمیتوان شتر را مانند سایر حیوانات سر برید. برای همین ابتدا شتر را نَحر میکنند، یعنی نیزههایی را به گردنش میزنند و بعد از اینکه بدنش سست شد، به زمین میافتد و سپس سرش را میبرند. به این عمل نَحر گفته میشود که به معنی قربانی نیز آمده است.

و شايد علت امر به «نحر» بعد از دستور به نماز، اشاره به ارتباط بنده با بندگان بعد از ارتباط بنده با الله باشد؛ يعني اگر انسان با خدا ارتباط داشته باشد نمي تواند ارتباط خودش را با جامعه قطع كند و به فكر فقرا و مستمندان نباشد، بلكه بايد هر دو ارتباط را تقويت كند.

ب: منظور از جمله «وانحر» رو به قبله ايستادن به هنگام نماز است، چرا كه ماده «نحر» به معناي گلوگاه مي باشد، سپس عرب آن را به معناي «مقابله با هر چيز» استعمال كرده است.

در اينجا نيز كه خداوند دستور به ايستادن رو به قبله دارد، در واقع به يكي از شرايط نماز اشاره نموده است.

آيه دليل بر وجوب تقديم نماز عيد بر ذبح قربانی است و اين نظر جمهور است و جايز است كه منظور ادای نماز صبح در مزدلفه و هدی و قربانی در منی باشد.

بيان اين موضوع برای آموزش امتش میباشد و اينكه منظور از نماز در اينجا نماز عيد و منظور از «نحر» قربانی كردن باشد، هيچ مانعی نيست كه آن نماز و قربانی مشمول ساير نمازها و مناسک باشد.

ج: منظور بلند كردن دستها به هنگام تكبير و آوردن آن در مقابل گلوگاه و روي وصورت است.

دروس آموزنده از آيه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ»:

دروس آموزنده كه از آية «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ» ميتوان استنباط كرد اينست كه:

- نعمت ها حتي براي پيامبر اسلام مسئوليت آور است. (اعطيناک... فصل)
- تشكر بايد فوري باشد. (فصل) «حرف فاء براي تسريع است»
- دستورات ديني، مطابق عقل و فطرت است. عقل تشكر از نعمت را لازم مي داند، دين هم به همان هدايت مي فرمايد. (فصل لربک و انحر)
- چون عطا از او است (انا اعطينا) تشكر هم بايد براي او باشد. (فصل لربک)
- رابطه با الله بر رابطه با خلق مقدم است. (فصل... و انحر)
- انفاقي ارزش دارد كه در كنار ايمان و عبادت باشد. (فصل لربک و انحر)
- نمازي ارزش دارد كه خالصانه باشد. (لربک)

« إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الأَبْتَر» (3) »:

در حقيقت بدخواهت از هر خير و بركتی بريده است. مفسران گفتهاند: وقتی «قاسم»، پسر پيامبر صلّی الله عليه و سلم درگذشت، عاص بن وائل گفت: او را بگذاريد، مردی بلا عقب میباشد. ابتر يعنی نسلی ندارد. پس وقتی بميرد نامش به فراموش می رود. آنگاه الله متعال

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين سوره را نازل كرد. و خدا خبر داد كه اين كافر خود ابتر است. هر چند كه داراى اولاد هم باشد؛ زيرا از رحمت خدا محروم است و جز به لعن و نفرين نامش برده نمى‌شود.
اما پيامبر صلّى الله عليه و اله و سلم نامش تا آخر زمان جاودانه بر بلندای مآذن و منبرها بر زبان خواهد بود. نامش در كنار نام الله قرار دارد و مؤمنان تا روز قيامت از او پيروى مى‌كنند، پس براى آنان صورت پدر را دارد. درود و سلام خدا بر او باد!
مفسر تفسير جلوه هاي از اسرار قرآن در اين مورد مي نويسد: از اين آيه متبركه طوري معلوم مي شود كه اين سوره در زمان نازل گرديده است كه دشمنان پيامبر صلي الله عليه وسلم وياران اورا درمكه به محاصره كشانيده، مقاطعه عمومي عليه انان اعمال گرديده، رابطه اش را با همه اقوام وقبايل مكه قطع نموده واحساس كرده اند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم را از مردم تجريد نموده ورا ه هاي نفوذ بين مردم بسته اند، (جلو ههاي از اسرار قرآن در تفسير سوره الكوثر)
همچنان در آيه دو موضوع قابل ذكر است كه:

1 - وجود دو تأكيد (إِنَّ و هُوَ) نشانه آن است كه دشمن و بدخواه تو بدون نسل خواهد ماند
2 - شانِئَ اسم فاعل است يعني شامل دشمن گذشته، حال و آينده مي شود پس اشاره قرآن فهميده مي شود كه دشمن پيامبر در همه زمان ها بدون نسل خواهد بود.

تفسير سورة كوثر برويت حديثي انس بن مالک:

أنس بن مالک بن النضر بن ضمضم ملقّب به «ابو حمزه»، متولد مدينة منوره از جمله صحابه جليل القدر مي باشد كه در سنين كودكي به پيامبر اسلام ايمان اورده اندواز جمله خادم رسول الله صلي الله عليه وسلم بوده ودر تعداد زياد غزوات با رسول صلي الله عليه وسلم اشتراک ورزيده و از جمله محدثين معتبر جهان اسلام اند در مورد تفسير سوره كوثره مي نويسند: «أغفي رسول الله صلي الله عليه وسلم إغفاءة، فرفع رأسه متبسما، فإما قال لهم، وإما قالوا له: يا رسول الله لم ضحكت ؟ فقال: إنه أنزلت علي آنفا سورة فقرأ (بسم الله الرحمن الرحيم، إنا أعطيناک الكوثر) حتي ختمها، فلما قرأها قال: هل تدرون ما الكوثر ؟ قالوا: الله ورسوله أعلم ! قال: فإنه نهر وعدنيه ربي عز وجل في الجنة، وعليه خير كثير، عليه حوض ترد عليه أمتي يوم القيامة، آنيته عدد الكواكب» ألباني در «صحيح أبي داود» (4747). يعني: «رسول الله صلي الله عليه وسلم به خواب سبكي فرو رفته بودند سپس تبسمكنان سرشان را از خواب برداشتند و خطاب به اصحاب گفتند: آيا مي دانيد كه دليل تبسمم چه بود؟ يا اصحاب از ايشان دليل تبسمشان را پرسيدند. فرمودند: همينک بر من سوره اى نازل شد.
خداوند به پيامبرش محمدصلي الله عليه وسلم مي فرمايد: «إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْكَوْثَرَ» ما به تو خير فراوان و فضل زياد داده ايم از جمله آن نهر و حوضي است كه خداوند به پيامبرش داده و كوثر ناميده مي شود كه طول آن به مسافت يک ماه و عرض آن نيز به مسافت يک ماه است و آب آن از شير سفيدتر و از عسل شيرين تر است و ظرف و كيلاس هاي آن به اندازه ستارگان آسمان زياد و همان طور درخشان مي باشند. هركس يک بار از حوض كوثر بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد.
وقتي خداوند منت خويش را بر پيامبر بيان كرد، او را به سپاسگزاري نعمت فرمان داد و فرمود: «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ» «پس براي پروردگارت نماز بگزار» يعني: اي پيامبر صلي الله عليه وسلم! چنانكه به تو در دنيا و آخرت خير بسيار داده‌ايم پس به شكرانه اين نعمت‌ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

خالصانه براي ما بر نمازهاي فرض خويش مداومت كن «و قرباني كن» براي رضاي ما و بەنام ما، نه مانند بتپرستان كه براي غير ما قرباني ميكنند. و كساني از مشركان بودند كه براي غير خداوند قرباني ميكردند لذا خداوند عزوجل به پيامبرش فرمان داد كه نماز و قرباني‌اش بايد خالصانه براي وي باشد. قتاده، عطاء و عكرمه مي گويند: مراد از «وَانْحَرْ» اداي نماز عيد اضحي و ذبح قرباني در آن است. اما ابن‌كثير ميگويد: «صحيح آن است كه مراد از نحر، ذبح حيوانات هديه و قرباني در حج و مناسک ميباشد». ابن‌كثير در اين باره حديثي را نيز نقل كرده است.

«إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ»: «بيگمان دشمنت خود ابتر است» يعني: بدون شک، اين دشمن توست كه از هر دو خير دنيا و آخرت بريده، بلاعقب و بيسرانجام است. يا اين دشمن توست كه از وي بعد از مرگش نام و آوازه نيكي باقي نمي ماند. چنانكه گفتيم؛ در جاهليت به كسي از مردان كه فرزند مذكري نداشت، ابتر ميگفتند. حسن بصري رحمه الله ميگويد: «مراد مشركان از ابتر بودن پيامبر صلي الله عليه وسلم اين بود كه ايشان قبل از آن كه به هدف نهايي خود برسند، در نيمه راه دعوت ناكام مي مانند اما خداوند عزوجل در اينجا روشن ساخت كه اين دشمنان پيامبر صلي الله عليه وسلم اند كه ناكام و بي نام و نشان ميمانند». (مواخذ: تفسير انوارالقرآن، تفسير علامه عبدالرحمن سعدي، اسباب النزول سيوطي.)

البته مفسران در معناي كوثر اقوال متفاوتي دارند؛ بعضي با استناد به احاديث صحيحه گفته اند: «نهري در بهشت است» بعضي گفته اند: حوضي در بهشت است، بعضي گفتند: يعني خير فراواني كه نصيب پيامبر صلي الله عليه وسلم شده، بعضي گفتند: قرآن و نبوت است، بعضي گفتند: كثرت اصحابي است كه خداي متعال آنان را همراه وي كرده است.

اما قول بيشتر مفسرين اينست كه كوثر يعني خير كثيري كه نصيب پيامبر صلي الله عليه وسلم شده كه از جمله نهر كوثر در بهشت است كه به پيامبر صلي الله عليه وسلم اعطاء شده است، و دلايل زيادي در تاييد اين مطلب وارد شده است، مثلاً از عايشه رضي الله عنها در مورد اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: «إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْكَوْثَرَ» پرسيدند. گفت: «نَهَرٌ أُعْطِيهُ نَبِيكُمْ صلي الله عليه وسلم شَاطِئَاهُ عَلَيهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آنِيتُهُ كَعَدَدِ النُّجُومِ». (بخاري:4965)

يعني: نهري است كه به پيامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواريدهاي ميان تهي، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زياد) است».

ابن جرير طبري - امام المفسرين – ضمن آنكه تمام اقوال مختلف را در معناي كوثر آورده، در آخر مي گويد: با توجه به كثرت روايات از نظر ما كوثر نهري در بهشت است كه به پيامبر صلي الله عليه وسلم عطا شده است.

ابتر كيست؟

علماي علم لغت كلمه ابتر را برگرفته از «بَتْر» به معناى قطع و بريدن مى دانند. جوهرى «بَتَرتُ الشيء» را به معناى قطع چيزى پيش از پايان يافتن آن و «انبتار» را انقطاع و «سيف باتر» را شمشير برنده، و«ابتر» را دم بريده و چيز بدون دنباله دانسته است. به گفته راغب، اَبتر به حيوان دم بريده، سپس به مناسبت، به كسى كه نسلى نداشته باشد تا جانشينش شود، مىگويند؛ هم چنين بر اساس روايتى از پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم به

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلامی که با یاد خدا آغاز نشود، ابتر گویند. ابن منظور هم گفتاری نزدیك به این دو نظر دارد. به روایت ابن‌عبّاس و سُدّی، قریش، به مردی که پسرانش می‌مردند نیز ابتر میگفت. کلمه ابتر صرف یک بار آنهم در آیه سوم همین سوره کوثر به کار رفته ودر آن دشمن پیامبر صلي الله عليه وسلم معرفي شده است: «إِنّ شانِئَكَ هُو الأَبتَرُ = همانا دشمن تو ابتر است».

«شَانِئ» زبان شناسان، این کلمه را به مبغِض؛ يعني كينه‌ورز و متنفّر معنا كرده‌اند، (ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، محقق، مصحح، مير دامادي، جمال الدين، جلد 1، صفحه 102، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، دار صادر، چاپ سوم، 1414ق) ولي مفسر شهير جهان اسلام ابن عباس مي فرمايد كه:مراد از اين كلمه دشمن مي باشد. ولي بر اساس برخي از نقل قول ها اشخاصي خود را «شانئ» پيامبر معرفي مي كنند و قرآن در جوابشان نيز از همين كلمه را استفاده كرده است: «عاص بن وائل مي گفت:

من شانئ محمد هستم(طبري، محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن، جلد 30، صفحه 212، بيروت، دار المعرفة، چاپ اول، 1412ق.)

پيام هاي سوره الكوثر:

1 - بيشترين خير در كوچكترين سوره قرار داده شده است. (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ)

2 - در كوچكترين مطلب مي توان بيشترين خطاب را قرار داد. (خداوند پنج بار رسولش را مورد خطاب قرار داده است ازاين پنج مورد، دو مورد امري ودستوري است وسه مورد عادي است.)

3 - درجايگاه مسئوليت هميشه نبايد از خطاب هاي دستوري استفاده كرد. (سه مورد از خطاب خداوند عادي است.)

4 - لازمه ي تشكر نعمت هاي الهي انجام فرائض ديني است. (فَصَلِّ).

5 - اگر خير كثير يا نعمت فراوان به انسان روي آورد يک مقدار آنرا انفاق كند تا ديگران و نيازمندان از آن استفاده كنند. «وَانْحَرْ»

6 - نعمت فراوان بايدخود را در جامعه نشان دهدتا ديگران از آن استفاده كنند. «وَانْحَرْ»

7 - در مقابل راه پيامبر صلي الله عليه وسلم سد شدن نتيجه جزء ابتر نخواهد داشت.

8 - درمقابل دشمن درصورتي كه قصدتخريب داشته باشدنرمش معنا ندارد «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ»

ثواب قرائت سوره كوثر:

درثواب قرائت سوره كوثر حديثي داريم از پيامبر صلي الله عليه وسلم كه ميفرمايد: «كسي كه سوره كوثر را قرائت كند، خداوند متعال، او را از حوض كوثر و هر نهر بهشتي سيراب مي گرداند و ده برابر كساني كه در روزعيد قربان براي خداوند قرباني ميكنند، به ثواب و پاداش عنايت مي كند.»

حوض کوثر:

کلمه «کوثر» از «کثرت» است به معنای خیرکثیر. کوثر، حوضی است در بهشت یا صحرای محشر که خداوند متعال به پیامبر اسلام صلي الله عليه وسلم عطا کرده است و مؤمنان هنگام ورود به بهشت از آب آن سیراب می شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسرين در معناي كوثر اقوال وروايات مختلف ومتفاوتي را روايت فرموده اند، برخي از مفسرين با استناد به احاديث صحيحه گفته اندكه «كوثر»: «نهري در بهشت است» برخي ديگر از مفسرين مي فرمايند «كوثر» حوضي است در بهشت، برخي ديگري مي فرمايند همينكه خير فراواني كه نصيب پيامبر صلي الله عليه وسلم شده، همين حوض كوثر است، برخي از مفسرين بدين عقيده اند كه كوثر: قرآن عظيم الشان و نبوت است، وبعضي ديگر از مفسرين بدين عقيده اند كه: كثرت اصحابي است كه خداي متعال آنان را همراه وي كرده است.

ولي اكثريت مفسرين بدين عقيده هستند كه كوثر يعني خير كثيري كه نصيب پيامبر صلي الله عليه وسلم شده كه از جمله نهر كوثر در بهشت است كه به پيامبر صلي الله عليه وسلم اعطاء شده است، و دلايل زيادي در تاييد اين مطلب وارد شده است، ازجمله حديثي داريم از حضرت بي بي عايشه رضي الله عنها در مورد اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» پرسيدند. گفت: «نَهَرٌ أُعْطِيهُ نَبِيكُمْ صلي الله عليه وسلم شَاطِئَاهُ عَلَيهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آنِيتُهُ كَعَدَدِ النُّجُوم». (بخاري:4965)

يعني: نهري است كه به پيامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواريدهاي ميان تهي، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زياد) است».

ابن جرير طبري - امام المفسرين در معناي كوثر مينويسد: كوثر نهري در بهشت است كه به پيامبر صلي الله عليه وسلم عطا شده است.

خداوند متعال با اعطاي حوض بزرگ و بسيار وسيعي كه آبش از شير سفيدتر و از عسل شيرين‌تر و بويش از بوي مشک خوشبوتر است، از بنده و فرستاده‌اش، محمد صلي الله عليه وسلم اكرام و تجليل مي‌كند. گيلاس هاي آن حوض مانند ستاره هاي آسمان فراوان هستند. آب پاكيزه‌ي آن از رود كوثر وارد اين حوض مي‌شود، همان رود كوثري كه خداوند آن را در بهشت به محمد صلي الله عليه وسلم اختصاص داده است.

امت حضرت محمد صلي الله عليه وسلم بر اين حوض وارد مي شوند، هركس يک مرتبه از آب اين حوض بنوشد، ديگرتا ابد تشنه نخواهد شد.

در باره محل وقوع اين حوض علما اختلاف نظر دارند، امام غزالي و قرطبي بر اين عقيده هستند كه اين حوض پيش از عبور كردن از پل صراط در ميدان محشر قرار دارد و بر اين مدعا چنين استناد كرده‌اند كه بعضي از وارد شوندگان بر اين حوض به دوزخ فرستاده مي شوند، و اگر اين حوض بعد از (پل صراط) مي‌بود برگرداندن بعضي از آنجا به دوزخ ممكن نمي بود. «تذكرة»: 302.

علامه ابن حجر ديدگاه امام بخاري را چنين نقل كرده است، كه حوض كوثر بعد از (پل صراط) است، به دليل اينكه امام بخاري احاديث مربوط به حوض را بعد از بيان احاديث (پل صراط) و شفاعت آورده است. فتح ا لباري: (466/11)

البته ديدگاه امام قرطبي صحيح تراست. ابن حجر رحمه الله دلايل هر دو گروه را در كتاب ارزشمند خود «فتح الباري» آورده است.

طول وعرض حوض كوثر:

طول و عرض حوض كوثر مطابق روايات اسلامي برابر است هر گوشه از گوشه هاي آن مسير يک ماه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

علماء در وصف آب کوثر ميگويند که آب آن از جنت مي آيد. وبه اصطلاح آبراه و ناودان آن از جنت کشيده شده يکي از آنها از طلا و ديگري از نقره است و ظرفهاي آن که تعداد آن به اندازه ستارگان آسمان است.

احاديثي وارده در مورد حوض کوثر:

احا ديثي را که خطيب تبريزي آنها را در مشکاة خود آورده است، غرض توضيح مساله خدمت خوانندگان محترم تقديم ميدارم:

1 - بخاري و مسلم از عبدالله بن عمروبن العاص روايت ميکنند که رسول‌الله الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «حوضي مسيرة شهر، وزواياه سواء. ماؤه أبيض من اللبن، وريحه أطيب من المسک، وکيزانه کنجوم السماء، من يشرب منها فلا يظمأ أبداً». (وسعت حوضم به مسافت يک ماه است، آبش از شير سفيدتر و از مشک خوشبوتر و کوزه‌هايش به اندازه ستارگان آسمان است. هرکس يک بار از آن بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد).

2 - ابوهريره از رسول الله صلي الله عليه وسلم روايت ميکند که فرمودند: «إن حوضي أبعد من أيلة من عدن لهو أشدُّ بياضاً من الثلج، وأحلي من العسل باللبن، ولآنيته أکثر من عدد النجوم، وإني لأصد الناس عنه کما يصد الرجل إبل الناس عن حوضه، قالوا: يا رسول الله! أتعرفنا يومئذ؟ قال: "نعم لکم سيماء ليست لأحد من الأمم، تردون علي غراً محجلين من أثر الضوء». رواه مسلم

يعني: مسافت حوضم بيشتر از مسافت ايله تا عدن است. از برف سفيدتر و از عسل شيرين تر است، و ظرف‌هايش از تعداد ستارگان بيشتر است. من مردم را پس مي زنم همان طوري که انسان شتران ديگران را از حوضش دور مي سازد، گفتند: اي رسول الله صلي الله عليه وسلم! آيا ما را در آن روز خواهي شناخت؟ فرمود: آري، چهره‌هاي شما با ديگران متفاوت است. شما با چهره‌اي نوراني و دست و پايي درخشان، بر اثر وضو بر من وارد مي شويد.

3 - در رواياتي ديگر از حضرت انس رضي الله عنه چنين آمده است که پيامبر الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «تري فيه أباريق الذهب والفضة کعدد نجوم السماء». يعني: تعداد آفتابه هاي طلايي و نقره‌اي به اندازه‌ي ستاره‌هاي آسمان مي باشند.

4 - در روايتي ديگر از حضرت ثوبان چنين آمده است: درباره آب آن سؤال شد؟ رسول‌الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «أشد بياضاً من اللبن، وأحلي من العسل يغت فيه ميزابان يمدَّانه من الجنة، أحدهما من ذهب والآخر من وَرِق». يعني: آبش از شير سفيدتر است، از عسل شيرين‌تر است، دو ميزاب (آب راهه) که از بهشت سرچشمه گرفته و يکي از طلا و ديگري از نقره است به آن مي ريزند.

چه کساني وارد حوض کوثر و چه کساني از آن رانده ميشوند؟

احاديث زيادي پيرامون کساني که وارد حوض مي شوند يا از حوض رانده مي‌شوند، وارد شده است، که برخي از اين روايت عبارتند از:

بخاري و مسلم از حضرت انس بن مالک رضي الله عنه روايت کرده‌اند که رسول اکرم الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «ليردن علي الحوض رجال ممن صاحبني، حتي إذا رأيتهم، ورفعوا إلي، اختلجوا دوني، فلأقولن: أي رب، أصحابي، أصحابي، فليقالن لي: إنک لا تدري ما أحدثوا بعدک». يعني: افرادي از آنان که در دنيا با من همراه بودند، نزد من

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر حوض آورده مي شوند و وقتي كه به من نشان داده مي شوند، من آنان را مي بينم، و بعد به سرعت از پيش من ربوده مي شوند، من به ندا در مي آيم و مي‌گويم: پروردگارا! اينان از امتم هستند. گفته مي‌شود: تو نمي‌داني آنها بعد از تو چه كارها كرده‌اند؟

- بخاري و مسلم از طريق ابي‌حازم از سهل‌بن سعد ساعدي رضي الله عنه روايت مي‌كند كه رسول الله ا الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «أنا فرطكم علي الحوض، من ورد شرب، ومن شرب لم يظمأ أبداً، وليردن علي أقوام أعرفهم ويعرفونني، ثم يحال بيني وبينهم، قال أبو حازم: فسمع النعمان بن أبي عياش وأنا أحدثهم هذا الحديث، فقال: هكذا سمعت سهلاً يقول؟ فقلت: نعم، قال: وأنا أشهد علي أبي سعيد الخدري لسمعته يزيد، فيقول: فإنهم مني، فيقال: إنک لا تدري ما أحدثوا بعدک، فأقول: سحقاً سحقاً لمن بدل بعدي».

يعني: من در حوض بر شما پيشي مي‌گيرم. هركس بر من گذرد از آن مي‌نوشد و هر كس بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. گروهي كه من آنها را شناخته و آنها نيز مرا مي شناسند مي خواهند بر من وارد شوند، ولي از ورودشان جلوگيري مي شود».

ابو حازم گويد: نعمان بن ابي عياش اين حديث را از من شنيد و به من گفت: آيا واقعاً اينگونه از سهل شنيده‌اي؟ گفتم: آري. گفت: گواهي مي دهم كه من اين حديث را از ابو سعيد خدري شنيده‌ام كه اينگونه آن را ادامه داد: «مي‌گويم: اينان از امتم هستند. گفته مي‌شود: تو نمي داني آنها بعد از تو چه كارها كرده اند؟ مي‌گويم: نابود باد، كسي كه بعد از من منحرف شده است».

در روايت بخاري آمده است كه پيامبر الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «بينما أنا قائم علي الحوض، إذا زمرة، حتي إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم، فقلت: إلي أين؟ فقال: إلي النار والله، فقلت: ما شأنهم؟ فقال: إنهم قد ارتدوا علي أدبارهم القهقري، ثم إذا زمرة أخري، حتي عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال لهم: هلم، قلت: إلي أين؟ قال: إلي النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم قد ارتدوا علي أدبارهم، فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم». يعني: در حالي كه بر حوض كوثر ايستاده‌ام، ناگهان دسته‌اي را مي بينم، اما بعد از اينكه آنها را مي شناسم، شخصي ميان ما و آنها بيرون مي آيد و مي‌گويد: حركت كنيد. مي‌گويم: آنها را به كجا مي‌بريد؟ مي‌گويد: به خدا سوگند آنها را به ميان آتش سوق مي‌دهم. مي‌گويم: مگر آنها چكار كرده‌اند؟ مي‌گويد: آنها از دين و آيين پشت كردند و مرتد شدند، سپس ناگهان دسته‌اي ديگر را مي‌بينم، اما بعد از اينكه آنها را مي‌شناسم، شخصي ميان ما و آنها بيرون مي‌آيد و مي‌گويد: حركت كنيد. مي‌گويم: آنها را به كجا مي برد؟ مي‌گويد: به خدا سوگند آنها را به ميان آتش سوق مي‌دهم. مي‌گويم: مگر آنها چكار كرده اند؟

مي گويد: آنها از دين و آيين پشت كردند و مرتد شدند، درميان آنها كسي را نمي‌بينم كه باقي گذارده شود،مگر اينكه همانند حيواني رها شده باشد.

امام قرطبي بعد از ذكر احاديث فوق در كتاب «التذكرة» مي‌فرمايد: دانشمندان اسلامي راجع به احاديث مربوط به حوض گفته‌اند: تمامي كساني كه از دين برگشته‌اند و مرتد شده‌اند، يا اينكه بدعتهايي در دين به وجود آورده‌اند كه خداوند بدان راضي نيست و بدان اجازه نداده، تمامي اينها از ورودشان به حوض جلوگيري مي‌شود و از آن رانده مي شوند، اما كساني كه به شدت با آنها برخورد مي‌شود و هرگز اجازه داده نمي‌شود كه به حوض نزديک شوند كساني هستند كه از جماعت مسلمانان جدا گشته و راهي ديگر را برگزيده‌اند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

امثال فرقه‌هاي گوناگون خوارج، روافضيهاي گمراه و معتزليهايي كه از هوي و هوس تبعيت كرده‌اند، تمامي اينها دين خدا را تغيير داده‌اند.
و همچنين ستمكاراني كه در حد وفوري ستم روا داشته‌اند و در راستاي خاموش كردن حق و قتل پيروان حق و آزار دادنشان قدم برداشته‌اند، و كساني كه به آشكارا گناهان كبيره را انجام داده‌اند و گناه را دست كم گرفته‌اند و با انحراف و بدعت و هواي نفسي روبرو شده‌اند، تمامي اينها نيز از حوض رانده مي‌شوند.
لازم به ذكر است كه اگر تنها در اعمال مرتكب گناه شده باشند، اما داراي عقيده‌اي صحيح باشند براي مدتي از حوض منع مي‌شوند، سپس بعد از مغفرت الهي بر اثر نور وضويي كه بدان شناخته مي‌شوند به آنها اجازه‌ي ورود به حوض داده مي‌شود، و اگر از منافقان عصر پيامبر الله صلي الله عليه وسلم باشند كه ايمان را اظهار مي‌داشتند و در نهان كفر رادنبال مي‌كردند، در قيامت به ظاهر آنها را با خود برمي‌دارند، سپس سرپوش را براي آنها كنار مي‌زنند و خطاب بدانها گفته مي شود: دور شويد، دور شويد.
لازم به يادآوري است كه جز كساني كه به اندازه‌ي دانه گندمي از ايمان در دلشان نيست و هر حقي را انكار نموده و از باطل پيروي نموده، كسي در دوزخ باقي نمي‌ماند. «التذكرة»: صفحه 306).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الکفرون

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 6 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «**کافرون**» نام گرفت که‌پروردگار با عظمت ما در آن به پیامبر صلي الله عليه وسلم هدايت ودستور فرمودند تا كافران را به پيامي كه متضمن توحيد و اعلام برائت از شرک و استقلال عبادي مسلمين است، مخاطب گرداند. نام اين سوره «**الكفرون**» است، واين نام از آية اول سوره گرفته شده، از فحواي آيات متبركه اين سوره طوري معلوم ميشود كه: دشمن در اين مرحله خواهان نوعي از سازش با پيامبر صلي الله عليه وسلم است، مشركين قريش، اين را براي خود مفيد شمرده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم را از قاطعيت و سازش ناپذيري و هجوم كوبنده و مسلسل بر دين و مذهب و معبودان خود باز دارد و به انعطاف و دارد.

سایر نام های این سوره:

نامهای دیگراین سوره «مُنابذه (دشمنی و ستیزه جویی)، اخلاص، «مشقشقه» شاید به معنای (شیوا و رسا) و... است.

پیوند وارتباط سوره الکفرون با سوره الکوثر:

این سوره در مکه، پس از سوره ماعون نازل شده،سوره‌ی الکوثر به اخلاص در عبادت خدای بی همتا فرمان داد، این سوره به توحید و عبادت خدای هستی بخش و دوری و نفرت از شرک فرمان می دهد، تا حد فاصل میان ایمان و کفر - به خوبی - روشن گردد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره الکافرون:

طوريكه در فوق هم يادآور شديم كه: «سورة كافرون» مكي، داراي(1) ركوع، (6) شش آيت، (26) بيست و شش كلمه، (99) نودونه حرف، و (36) سي وشش نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

فضیلت سورة کافرون:

در مورد فضيلت سورة «كافرون» در حديثي از حضرت ابن عباس (رض) روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده است: «قل يا أيها الكافرون تعدل ربع القرآن» (رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «قل يا أيها الكافرون» (از نظر اجر و ثواب تلاوت) برابر و معادل با يک چهارم قرآن است.) (اين حديث حسن است و آلباني آن را در سلسله احاديث صحيحه شماره 586 آورده است).

هكذا از حضرت عايشه (رض) روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «چه خوب هستند سوره‌هاي كافرون و اخلاص، كه در دو ركعت قبل از نماز فجر خوانده مي شوند.»

همچنان رسول الله صلي الله عليه وسلم خطاب به نوفل فرمود: «سوره كافرون را بخوان و بعد از آن بخواب، زيرا اين سوره برائت از شرک است.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حديثي از: عن فروة بن نوفل رضي الله عنه أنه أتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله علمني شيئا أقوله إذا أويت إلى فراشي فقال:اقرأ قل يا أيها الكافرون فإنها براءة من الشرک. (از فروه بن نوفل رضي الله عنه روايت است كه ايشان به نزد پيامبر صلي الله عليه وسلم آمدند و فرمودند: اي رسول الله به من چيزي بياموز كه هر گاه به بسترخوابم رفتم آن را بگويم: (رسول الله صلي الله عليه و وسلم) فرمودند: «قل يا أيها الكافرون» زيرا اين سوره براءت و بيزاري از شرک است. (اين روايت صحيح را ترمذي روايت نموده است).

اسباب نزول سوره:

باید گفت که: در مکه معظمه دوره ای هم گذشته است که در جامعه ی مشرکانه ی قریش طوفانی از مخالفت علیه دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم برپا شده بود، اما سرداران قریش هنوز از این که بتوانند رسول الله صلی الله علیه وسلم را به نحوی از انحا وادار به سازش و مصالحه کنند، ناامید نشده بودند. به همین دلیل هر گاهی پیشنهادات مختلفی برای سازش و مصالحه به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش میداشتند، تا بلکه ایشان یکی از آن ها را بپذیرند و نزاع و اختلافی که میان آنان و ایشان پدید آمده بود، به پایان برسد. در این باره روایت های متعددی در کتاب های حدیث نقل شده اند:

1 - طبراني و ابن ابوحاتم از ابن عباس رضي الله عنه روايت كرده اند: قريش به رسول الله صلي الله عليه وسلم گفتند: ما به تو مال و ثروت فراوان مي‌دهيم تا ثروتمندترين فرد مكه گردي، و هر زن و يا دختري را كه خواسته باشي به ازدواج تو درمي‌آوريم. به شرطي كه به خدايان ما ناسزا نگويي و آن ها را به بدي ياد نكني اگر اين كار را نمي‌كني، يک سال بت هاي ما را پرستش كن، پيامبر گفت: انتظار مي‌كشم تا از پروردگارم چه دستور و هدايت مي‌رسد. پس اين سوره و آيه «قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيهَا الْجَاهِلُونَ» (سوره زمر: 64) يعني: «بگو: اي نادانان، آيا به من فرمان مي دهيد كه غير خدا را بندگي كنم» نازل شد. طبري 38225 (طبراني در «معجم صغير» 2 / 44 المكتب الاسلامي دار عمار بيروت) از ابوخلف از داود از عكرمه از ابن عباس روايت كرده اند. ولي ابوخلف فرد مجهول و استادش داود فرد ضعيفي است، خصوصاً در احاديثي كه از عكرمه روايت مي‌كند، پس اسناد واهي و متن باطل است، زيرا پيامبر صلي الله عليه وسلم هرگز در برابر پيشنهادي كه به شرک و بت پرستي دعوت كند منتظر نمي ماند. اين خبر از ابن عباس درست نيست، بلكه موضوعي است. «تفسير شوكاني» 3033 تخريج محقق.»

2 - عبدالرزاق از وهب روايت كرده است: كفار قريش به نبي اكرم صلي الله عليه وسلم گفتند: اگر دوست نداشته باشي تو يک سال از ما پيروي كن و ما يک سال از دين تو پيروي مي‌كنيم. پس خداي بزرگ سوره كافرون را نازل كرد. عبدالرزاق 3727 از ابراهيم احول از وهب بن منبه روايت كرده. مرسل اما كلمات منكري كه در حديث قبلي بود، در اين نيست به حديث بغوي نگاه كنيد.

3 - ابن ابوحاتم از سعيد بن ميناء روايت كرده است:وليد بن مغيره عاصي بن وائل، اسود بن مطلب و اميه بن خلف به ديدار پيامبر آمدند و گفتند: اي محمد! بيا بت هاي ما را پرستش كن و ما خداي تو را پرستش مي‌كنيم، ما و شما در تمام امور باهم شركت مي‌كنيم. پس سوره كافرون نازل شد. (طبري 38226) از ابن اسحاق از سعيد بن

(c) ketabton.com: The Digital Library

مينا روايت كرده است.». (ملاحظه شود: لباب النقول في أسباب النزول؛ شان نزول سوره ي كافرون، به تحقيق عبدالرزاق المهدي).

از اين روايات بيان شده طورى معلوم مى شود كه كافران قريش نه يک بار و نه در يک مجلس، بلكه بارها و در مجالس و مواقع مختلف يک چنين پيشنهاداتى ره به رسول الله صلى الله عليه وسلم داده بودند؛ از اين رو مى طلبيد كه با دادن يک جواب قطعى در اين باره اين اميد آنان براى هميشه به نا اميدى تبديل شود كه رسول الله صلى الله عليه وسلم بر اساس دادن امتيازات و گرفتن امتيازاتى در امر دين با آنان سازش كند.

محتواى سوره:

مفسران مي نويسند كه: اين سوره در سال اول يا هم در سال دوم بعثت نازل شده است.

منظور كلي از **«كافرون»**، مخالفان پيامبر و منكران توحيد در اين سوره است.

هدف كافرون همان مشركان قريش از نسل حضرت ابراهيم بودند و خود را پيرو ان دين او مي‌دانستند، اما آنان انحرافات بسياري در اين دين پاک و توحيدي به وجود آورده بودند، تا آنجا كه عقايد و آداب و رسوم آنها تنها شباهتي ظاهري با دين حضرت ابراهيم داشت و از روح توحيد در آن هيچ خبري نبود.

پيام اصلي سوره كافرون اين است كه مؤمنان بايد خط فكري خود را از خطوط التقاطي و غيرتوحيدي جدا كنند و بدانند شباهت‌هاي ظاهري اديان و مذاهب، دليل يكساني آنها و برخورداري همه آنها از حقانيت نيست و چنين نيست كه اگر يهوديان، مسيحيان، سيک ها و حتي برخي مذاهب انحرافي اسلامي سخن از خدا و پرستش او به زبان مي‌آورند، از حقانيت برخوردار بوده و هيچ تفاوتي با اسلام ناب محمدي نداشته باشند، زيرا روح توحيد و پرستش واقعي خداي واحد در هيچ يک از اين اديان و مذاهب تحريف شده وجود ندارد.

خوانند گان گرامى!

طوريكه مي دانيم، حضرت ابراهيم (عليه السلام) پس از آنكه مردم را به پرستش خداوند يكتا هدايت كرد و از پرستش ستارگان و ماه و آفتاب بازداشت، به مبارزه با شرك و بت پرستي پرداخت و با **نمرود** كه ادعاي خدائي را داشت حكم جهاد را در پيش گرفت (يعقوبي، ج 1،23). در نهايت امر از جانب پروردگار مأمور شد، تا از بابل به فلسطين و از آنجا به جزيرةالعرب مهاجر و در مكه به كمك فرزند خويش اسماعيل خانه كعبه را بنا كند.

حضرت ابراهيم توفيق انجام اين مأموريت را يافت و مناسك حج را به اتفاق فرزندش سنت گزارد (يعقوبي، جلد 1،275).

حضرت اسماعيل در مكه مسكن گزين شد، با يكي از قبايل آنجا وصلت ازدواجي بناء نهاد و فرزنداني و اولاد وي در جزيرة العرب نشو و نما كردند. تا اينكه زمامداري خانه كعبه به عَمْرو ابن لُحَي رسيد.

مورخين مي نويسند كه در روزگار زندگي عَمْرو ابن لُحَي روزي آمد كه از يكتا پرستي دست كشيد و خانه كعبه را به بتخانه مبدل ساخت.

اعراب نيز از او متابعت كردند، و بدين ترتيب، بت‌پرستي جانشين خداپرستي در جزيرة العرب شد.

دوران به اصطلاح جاهيلت اعراب از همين تاريخ آغاز مي‌شود. گرچه تمام اجداد پيامبر اسلام موحد بودند و اعراب را به توحيد دعوت مي‌كردند، ولي از اين دعوت گرايشي در آنها پديد نياورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شرك و بت پرستي منشاء رفتارها و كردارهاي اعراب شد كه نمونه‌هاي آن را مي‌توان هنگام زمامداري عبدالمطلب مشاهده كرد.
شيوع زنا و فحشاء باعث شد كه عبدالمطلب براي زناكار حد تعيين كند، عده‌اي از زنان فاحشه را تبعيد نمايد (يعقوبي، جلد1، 363) و همچنين ازدواج با محارم را تحريم كند.
كثرت دزدي موجب شد كه عبدالمطلب مجازات بريدن دست دزد را اعلام كند (يعقوبي، جلد1، 363). از بدعت هايي كه قبيله قريش براي حُجاج خانه كعبه وضع كرد و مورد قبول اعراب واقع شد اين بود كه حجاج لباس احرام اولين طواف خود را، از قريش بايد خريداري نمايند در غير آن بايد با بدن برهنه بايد طواف كعبه نمايند (يعقوبي، ج1، 336).
گرچه اين بدعت را قريش براي افزايش امتياز خويش بر ساير اعراب وضع كردند، همچنان كه نحوه انجام مراسم حج و نوع خيمه هاي خويش را متفاوت از ساير اعراب قرار دادند، ولي همه اين بدعت ها مورد قبول واقع شد و اعراب در مقابل اين دساتير مقاومت يا حساسيتي از خود نشان ندادند.
طواف خانه خدا به شكل برهنه آنقدر گسترش يافت كه براي اعراب بحيث عادت نورمال شان مبدل شد و عبدالمطلب ناچار به تحريم آن گشت.
يكي ديگر از عادات، ورسم وراج هاي جاهلانه اعراب، قبل از ظهور اسلام همان زنده بگور كردن دختران بود؛ تا مبادا در جنگ و ستيز دختران ايشان اسير قبائل ديگر شده و به كنيزي درآيند و نژاد و خون قبيله خلوص خويش را از دست دهد. شايد اين جنايت در تاريخ بشريت سابقه نداشته باشد. گرچه اين كشتار، بالاترين حد قساوت است و خود بهترين گواه بر جاهليت اعراب مي‌باشد، اما ظلم‌هاي اعراب به زنان، منحصر به اين عمل نبود. مردان زنان بيوه را به ازدواج خود در مي‌آوردند تا دارائي آنان و بچه‌هاي يتيم شان را تصرف كنند و سپس آنها را رها مي‌كردند (سوره نساء، آيه 19)
يكي ديگر از نشانه هاي جاهليت در ميان اعراب اين بود كه اختلاف نظرهاي موجود بين آنان از طريق مذاكره و مصالحه حل نمي‌شد و پيوسته از طريق جنگ و ستيز نظر خود را بر ديگري تحميل مي‌كردند. بالطبع، نبردهاي خصمانه ايشان هيچ وقت پايان نمي يافت. دو قبيله مشهور اوس و خزرج كه سالهاي طولاني در مدينه به جنگ و جدال با هم مشغول بودند (يعقوبي، ج1، 395). ظهور اسلام و هجرت پيامبر صلي الله عليه وسلم به مدينه باعث پايان جنگهاي جاهلانه اضافتر از صد ساله بين ايشان شد.
در ايام جواني پيامبر صلي الله عليه وسلم، خانه كعبه در اثر سيل خراب شد و سپس بازسازي گرديد. در آن هنگام سران قريش براي نحوه انتقال حجرالاسود به محل اصلي آن نتوانستند به توافق برسند و لذا همه قسم خوردند كه تا آخرين قطره خون بجنگند و از شرف قبيله اي خود دفاع كنند.
شدت و تعدد اين برخورد ها به قدري زياد بود كه برخي از سنتهائي كه خود اعراب وضع كرده بودند و نسل اندر نسل بدان احترام مي گذاشتند گاهي زير پا گذاشته مي شد.
مثلاً، جنگ و غارت در چهارماه از سال حرام بود. گاهي اعراب براي ادامه يا آغاز جنگ، اين چهار ماه را به عقب مي‌انداختند تا بتوانند به مقصود خود نائل شوند. اين عمل را نَسيئي مي‌گفتند و در قرآن كريم از آن ياد شده است (طبري، 838).
يكي از نشانه هاي اقوام با فرهنگ اين است كه اگر نهاد يا رسمي در شيوه زندگي آنان پديد آيد كه ما يه تسهيل ارتباط آنان و نيل به ارزشهاي فرهنگي ايشان شود، اين نهاد را نه تنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

حفظ مي‌كنند، بلكه توسعه و تكامل مي‌دهند. يكي از ابتكارات قُصَي ابنِ كِلاب، هنگامي كه زمامداري خانه كعبه را به عهده گرفت و قبيله قريش را به عزت و شوكت رسانيد، اين بود كه دارالنَّدوه براي قريش ايجاد كرد، تا هر وقت مسأله يا موضوع مهمي براي قريش پيش آيد در دارالندوه جمع شوند و به مشوره وجرگه و تصميم‌گيري بپردازند.
دارالندوه براي قريش همانند يك مجلس شورا بود كه با تأسيس آن قصي قصد داشت خصلت همفكري و همكاري ميان قريش توسعه يابد و طوايف مختلف اختلافات خود را از طريق بحث و تبادل نظر حل كنند.
نه تنها روح تعاون و اتحاد ميان قبايل قريش پيدا نشد، بلكه اختلافات داخلي آنان نيز فروكش نكرد. اختلاف ميان نواسه هاي قصي، هنگامي كه نوبت زمامداري خانه كعبه به آنها رسيد، شدت گرفت و بَني عَبدُالدار و بَني عَبدمَناف سوگند ياد كردند كه براي گرفتن حق خود تا آخرين نفر خواهند جنگيد. باز هنگامي كه اميه به مخالفت و رقابت با كاكاي خود هاشم پرداخت، اختلاف از طريق صحبت و مباحثه هرگز حل نشد، و دارالندوه نتوانست منشاء رفع اختلاف شود. تنها زماني كه سران قريش در دارالندوه براي مشورت جمع شدند، هنگام بعثت پيامبر اكرم بود و آنهم براي اتخاذ موضع واحدي براي از بين بردن نبي اكرم صلي الله عليه وسلم بود كه، سر انجام، تصميم گرفتند كه از هر طايفه قريش، جواني انتخاب شود و ايشان دسته جمعي و شبانه به خانه‌ي پيامبر شبيخون زده و پيامبر صلي الله عليه وسلم را به قتل برسانند. در اين صورت، بني هاشم توان گرفتن انتقام از تمام طوائف قريش را نخواهند داشت و ناچار در مقابل خونها تسليم خواهند شد.
نظر به اينكه، همه ساله اعراب از تمام نقاط جزيرةالعرب براي زيارت خانه كعبه عازم مكه مي شدند پذيرائي و رفاه حجاج يكي از مسئوليت هاي زمامداران خانه كعبه بود. از جمله مناصب، در زمان قُصَي، رِفادَت يعني غذا دادن به حُجاج و سِقايت يعني تأمين آب براي ايشان بود.
هاشم هنگامي كه رياست خانه كعبه را عهده‌دار شد، هم خود تمام ثروتش را در اين راه صرف كرد و هم قريش را دائماً به اين خدمت تشويق مي كرد.
عبدالمطلب نيز، پس از رسيدن به زمامداري خانه كعبه، همين شيوه را دنبال كرد و سفره او چنان گسترده بود كه حتي پرندگان و چارپايان از آن بهره‌مند مي‌شدند. علي‌رغم تمام اين تأكيدها، قريش نه تنها به عرضه اين خدمات نپرداختند بلكه شرط دشواري از جمله خوراك ولباس براي طواف كنندگان وضع گرديد واين وضع تا ظهور دين مقدس اسلام ادامه يافت.
بعد از اينكه دين مقدس اسلام ظهور كرد، ودامنه نشر وجلب وجذب آن با سپري شدن هر روز وسعت مي يافت، سران قريش پيشرفت روزافزون پيامبر صلي الله عليه وسلم رادر جلب وجذب مردم بخصوص شخصيت هاي قابل حساب وذي نفوس در مكه، به اين دين جديد توحيدي را مشاهده كردند، به پيامبر پيشنهاد دادند كه با توجه به شباهت هاي ميان اسلام و عقايد انحرافي خود، پيامبر و مسلمانان دين التقاطي و شرك آميز كافران را بپذيرند در صورتيكه پيامبر اسلام دين كافران را قبول كند آنان دين اسلام را به رسميت خواهد شناخت.
در اين هنگام بود كه سورة كافرون نازل شد و اعلام نمود هيچ نقطه اشتراكي بين عقايد شرك‌آلود قريش و دين توحيدي اسلام وجود ندارد. پس از نزول اين سوره، رسول الله صلي الله عليه وسلم به مسجدالحرام آمد و با صراحت موضع خود را چنين اعلام كرد: من

(c) ketabton.com: The Digital Library

هيچ گاه پيرو آيين شما نبودم و هرگز هم از آن پيروي نخواهم كرد، همان گونه كه شما هيچ گاه از توحيد ناب پيروي ننموده‌ايد. دين من مخصوص خودم است ودين شما نيز مخصوص خودتان و هيچ اشتراكي با هم ندارند.

از لحن كلي اين سوره طوري معلوم ميشود كه تعدادي از مسلمانان در حين نزول اين سوره در نسبت به كفار اقليتي قرار داشتند و پيامبر صلي الله عليه وسلم از جانب آنان سخت در تحت مضيقه و فشار قرار داشت، بنابر بر موجوديت همين عامل بود كه كفار ميخواستند پيامبر اسلام را تحت فشار قرار دهند، تا به نوعي از سازش با كفار كنار ايد ودر نهايت امر فرمان شريكي كفار را قايل شود، ولي پيامبر صلي الله عليه وسلم با جواب قاطع در مقابل كفار ايستاده ميشود وجواب دندن شكن، قاطع وبدون تزلزل به كفار ميدهد، جواب كه هيچ راه از سازش وهيچ در از معامله گري را براي كفار باز نمي گزارد، جواب كه كفار از شنيدن آن مأيوس ميگردد، پيامبر صلي الله عليه وسلم سخن از جنگ نمي زند ولي مقاومت وقوت خويش را با منطق اسماني برايشان واضح ميسازد.

در این سوره به پیامبر صلي الله عليه وسلم هدایت داده شده است که برائت خود را از دین کفار مکه علناً اظهار کرده و خبر دهد که آنها نیز پذیرای دین وی نیستند، پس نه دین او مورد استفاده ایشان قرار می گیرد، و نه دین آنان آن جناب را مجذوب خود می کند. پس کفار باید برای ابد از سازش کاری پیامبر مأیوس باشند.

این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در هیچ شرائطی در اساس دین واسلام با دشمنان سازش نکنند، و هر وقت چنین تمنائی از ناحیه آنها صورت گیردآنها را کاملاً مایوس کنند، مخصوصاً در این سوره دو بار این معنی تاکید شده که«من معبودهای شما را نمی پرستم» و این تاکید برای مایوس ساختن آنها است، همچنین دوباره تاکید شده که «شما هرگز معبود من، خدای یگانه را نمی پرستید» و این دلیلی است بر لجاجت آنها، و سرانجامش این است که «من و آیین توحیدیم، و شما دین پوسیده شرك آلودتان»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة الكافرون

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

قُلْ يا أَيهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾ وَلا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِي دِينِ ﴿٦﴾

ترجمه مختصر:

«قُلْ يا أَيهَا الْكافِرُونَ» (1) بگو: اي كافران!

«لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ» (2) آنچه را شما عبادت مي كنيد من عبادت نمي كنم!

«وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ» (3) و نه شما ئيد پرستنده آنچه مي پرستم.

«وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدْتُّمْ» (4) و نه من هرگز آنچه را شما عبادت كرده ايد عبادت ميكنم.

«وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ» (5) و نه شما آنچه را كه من عبادت مي كنم عبادت كنيد.

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ» (6) (حال كه چنين است) دين شما براى خودتان، و دين من براى خودم!

تشريح لغات و اصطلاحات:

« يا أَيهَا »: الا، اى، هان!! «الْكَافِرُونَ»: بى باوران. « لا أَعْبُدُ »: نمى پرستم. ما آن چه. « تَعْبُدُونَ »: شما مى پرستيد. « عَابِدُونَ »: پرستش كنندگان، پرستندگان. ما: آن چه، به معناى واى موصول (الذي) يا معناى من، خدا. [← شمس/۵ و ۶]. « عَبَدْتُمْ »: پرستش كرديد. توجه: خطاب به جمعى از سران بى باور مكه است كه الله مى‌دانست، هرگز ايمان نمى‌آورند. «لا اعبد ما تعبدون» «لا» وقتى بر سر فعل مضارع در آيد، به معناى آينده است؛ يعنى، من هرگز بتهاى شما را كه مى‌پرستيد، نمى پرستم.. [اعراب القرآن درويش و...).«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ...»: خلاصه آيات اين است كه: اى كافران! ما و شما، هم معبودمان جدا است و هم عبادتمان متفاوت است (ملاحظه شود: يونس آيه: 41، شعراء آيه: 216).

تفسيرسوره

«قُلْ يا أَيهَا الْكافِرُونَ» (1):

«قُل» بگو، به كي بگو؟ معلوم است كه به كفار بگو. معلوم ميشود كه كفار چيزي به پيامبر صلي الله عليه وسلم گفته اند، كه لفظ «قل» مورد استفاده قرار گرفت. ولي قابل تذكر است كه حكم رادر ساير موارد قران نميتوان كرد كه همينكه كلمه «قل» آمد، يعني قبل از آن چيزي گفته شده. بلكه بايد به فضاي ساير آيات قرآن عظيم الشان توجه كرد.

«لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ» (2):

ولي پيامبر صلي الله عليه وسلم با قاطعيت و زيباي خاصي در جواب ميفرمايد: «من آنچه را كه شما عبادت مي كنيد نمي پرستم». اين بت ها را نخواهم پرست كه شما آنها را پرستش مى كنيد. من از خدايان و معبودان شما برى هستم، خدايان دروغينى كه براى پرستندگان نه سودى دارند و نه زيانى مى‌رسانند و نه بلايى دفع مى‌كنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فحواى مباركه اين آيه ؛در برگيرنده ى تمام معبودانى مى شود كه كافران و مشركان دنيا پرستش مى كرده اند يا مى كنند، چه از فرشتگان باشند، چه از جن ها باشند، چه از پيامبران باشند، چه از اولياء باشند، ارواح انسان هاى زنده يا مرده باشند، آفتاب و ماه و سياره ها و ستارگان باشند، يا جانور و درخت و دريا يا بت ها و مجسمه هاى خيالى اله ها و الهه ها باشند.

از فحواي اين آيت طوري معلوم مي شود كه كفار از پيامبر اسلام دعوت كرده بودند كه: اي پيامبر بيابت هاي ما را پرستش كن؛ آنچه را ما عبادت مي كنيم عبادت كن.ولي طوريكه گفتيم: اين دعوت با تمام قاطعيت از جانب پيامبر صلى الله عليه وسلم رد مي گردد، ودر جواب مي فرمايد:من آنچه را شما عبادت مي كنيد، عبادت نمي كنم. واضح است كه جواب خواست كفار رد گرديده است پيامبرصلي الله عليه وسلم گفته است نه، من بت هاي شما را عبادت نمي كنم.

ازآيه مباركه ؛«لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ» بر مى آيد كه: به نام وحدت، نبايد از اصول و ارزشها سرپيچي كرد.

«وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ» (3):

شما هم عبادت كننده ي آنچه كه من عبادت مي كنيم نيستيد. يعنى شما خداى حقيقى مورد پرستش مرا نخواهيد پرستيد كه عبارت است از خداى يكتا و يگانه. من خداى حق يعنى پروردگار عالميان را مى‌پرستم و شما سنگ و بت را مى‌پرستيد، و پرستش خداى رحمان با پرستش هوى و اوثان (بُتها) خيلى فرق دارد.

از فحواي آيه، دو پيشنهاد كفار معلوم ميشود: به پيامبر صلي الله عليه وسلم مي گويند: اي پيامبر، بيا بت هاي ما را عبادت كن ما هم خداي تو را عبادت مي كنيم.

هكذا ازفحواى اين آيه طوري فهميده مي شود كه، كفار عرض داشته بودند كه اگر تو عبادت بت هاي مار كني ما هم در عوض خداي تو را عبادت مي كنيم. واين يک پيشنهاد سازشگارنه است كه براي پيامبر صلي الله عليه وسلم بعمل آمد: يعني اين بدين مفهوم است كه آنان مي گويند بيا باهم مشرک شويم. يعني يكي شويم.

اين پيشنهاد به دو طريق صورت گرفته است:

اول: كفار گفته اند:هر دوي ما هر دو را پرستش كنيم؛ هم بت ها را پرستش كنيم هم خدا را.

دوم كفار گفته اند:اي پيامبر مثلاً يک سال تو بيا بت هاي ما را پرستش كن، سال بعد ما مي آييم خداي تو را پرستش مي كنيم!

ولي طوريكه ياداور شديم ؛ پيامبر اسلام در رد اين دو ساز ش كفار با تمام قوت و صراحت فرمود:

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ (4):

اين تأكيدى است بر تبرى جستن قبلى و اميد كافران را قطع مى‌كند.درحاليكه فرموده است: نه اكنون و نه در آينده اين بت‌ها را پرستش نمى‌كنم. تا زنده هستم هرگز بت‌هاى شما را نخواهم پرستيد، و هم‌اكنون هم بت‌هاى شما را نمى‌پرستم.

مفسرين مينويسند: اين پيشنهادات در زماني براي پيامبر صلي الله عليه وسلم عرضه شد كه ديگر آنان زور شان نرسيد عمل را انجام دهند، بناً پيشنهاد سازش را در پيش گرفتند:ولي نقطه زيبا در اين جا است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم در مقابل با تمام صراحت ميگويد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

من عبادت نمي كنم آنچه شما عبادت مي كنيد. **«لا أعبُدُ»** يعني نه الان و نه آينده، من عبادت نمي كنم. توجه كنيد لفظ مضارع ذكر شده است: يعني نه الان عبادت مي كنم و نه در آينده، من بت هاي شما را عبادت نخواهم كرد. جواب مطلق رد وزمينه بحث و مباحثه سازش را بصورت مطلق و قوت مندانه ختم داد. بايد هم پيامبر صلي الله عليه وسلم همين را مي گفت: من عبادت نمي كنم آنچه را شما عبادت مي كنيد و شما عبادت نمي كنيد آنچه را من عبادت مي كنم.پيامبر صلى الله عليه وسلم اين را نگفت؛ نگفته «ما تعبدون». بلكه گفته:

وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (5):

شما عبادت كننده آنچه من عبادت مي كنم نيستيد.يعنى و شما هم در آينده خداى مرا نخواهيد پرستيد.

ببينيد «عبادت كننده» مربوط به كي است؟ مربوط به حال است. «عبادت نمي كنم» مربوط به كي است؟ حال و آينده. چه بيان زيبا، محكم و قشنگ.

پيامبر صلى الله عليه وسلم ميفرمايد: من عبادت نمي كنم آنچه را شما عبادت مي كنيد بر اساس اصول محكمي مي گويم لذا تغيير هم نمي كند. اما عدم عبادت شما اساسي ندارد. الان عبادت نمي كنيد اما در آينده ممكن است به بي اساسي دين خود پي ببريد. (اين يک نوع بيان محكم است.)

من «اصلاً» عبادت نمي كنم آنچه را كه عبادت مي كنيد. ولي شما «فعلاً» عبادت نمي كنيد آنچه را من عبادت مي كنم.

ولي نبايد فراموش كرد كه: پيامبرصلي عليه وسلم در اين مباحثه دروازه ايمان آوردن را به روي كفار نمي بندد پلهاي رجعت به اسلام را براي كفار باز مي گزارد، ولي راه رفتن خويش به پرستش به بت ها را بصورت مطلق قطع ميكند وبا تمام قوت تام ابلاغ واعلان ميدارد كه: امكان ندارد من به بت پرستي برگردم ولي دروازه اي برگشت به روي شما بسته نيست. شما «فعلاً» عبادت نمي كنيد آنچه را من عبادت ميكنم.

توجه بايد كرد به بيان ظريفانه قرآن عظيم الشان به كفاركه مي گويد:

- آنچه را كه شما عبادت مي كنيد، پايه اش سست است، بي اساس وبي منطق است، لذا مي توانيد تغيير كنيد؛ اما آنچه را كه من مي پرستم بر اساس يک پايه محكم است و قابل تغيير نيست و نمي شود آنرا تغييرداد.

«وَ لا أنا عابِدٌ ما عَبَدتُم» من عبادت كننده نيستم آنچه را شما عبادت مي كرديد.

- شما گذشته هم چيزهايي را عبادت مي كرديد ولي من گذشته شما را هم قبول ندارم.

در گذشته هم من جزء شما نبودم. بت پرست نبودم.

از فحوي ظرافت اين آيه معلوم ميشود كه پيامبر صلي الله عليه وسلم ر از بدو تولد، موحد بوده است.اينطور نه گفت كه از همين حالا نيستم يعني قبلاً بودم واز الان نيستم. نه بصورت مطلق ميگويد: **«وَ لا أنا عابِدٌ ما عَبَدتُم»** من عبادت كننده آنچه شما در گذشته هم عبادت مي كرديد، نيستيم. اصلاً من با شما فرق دارم، واساساً هيچ وجه مشتركي با شما ندارم، نه در گذشته باهم وجه مشتركي داشتيم ونه در آينده. پايه عقيدتي شما سست وبي بنياد است، وبراي دعوت خويش هيچگونه بنياد واساسي نداريد.واساس ومبدا دعوت شما منطقي و قابل قبول نيست.

خوانندگان گرامی!

اگر سوال شود كه مرز بين شرک و اسلام چيست؟ يگانه جواب منطقي كه وجود دارد و

(c) ketabton.com: The Digital Library

با تمام قوت گفته ميتوانيم كه مرز بين اسلام و كفر: «عبادت» است.حتي كفار هم اساس مرز بين كفار واسلام را در عبادت ديدند يعني بر سر خدا پرستي و غير خدا پرستي. بناً اصل پيشنهاد سازش خويش در همين چوكات عبادت فورمول بندي نمودند.
كسانيكه عبادت خدا را مي كند مشرک نيستند ولي زمانيكه عبادت غير الله صورت گيرد، شخص متذكره مشرک است. مشركين هم بحث دعوت شان عبادت بوده است. ما خداي تو را عبادت ميكنيم تو هم بيا خداي ما را عبادت كن.

وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (5):

و شما هم در آینده خدای مرا نخواهید پرستید.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (6):

ولي جواب ورد پيامبر صلي الله عليه وسلم با تمام صراحت صورت گرفت وبا قاطعيت فرمود: در مباني دين ما باهم سازشي نداريم.شما شرک خود را داشته باشيد و من توحيد و يكتاپرستی خود را دارم.و اينكه دين من جدا است و دين شما جدا است. من پرستنده ی معبود شما نيستم و شما پرستنده ی معبود من نيستيد. نه من می توانم معبودان شما را عبادت كنم و نه شما حاضر به عبادت معبودان من هستيد؛ از اين رو راه من و راه شما هيچ گاه يكی نخواهد شد.
اين آيه مباركه بيانگر اوج تبری جستن از عبادت كفار و تأكيد بر عبادت الله يگانه و توانا می باشد.
مفسران فرموده اند: معنی دو جمله‌ی اول عبارت است از اختلاف تام در مفهوم معبود؛ چون خدای مشركين عبارت است از بت‌ها، و خدای محمد عبارت است از خدای رحمان.
و معنی دو جمله‌ی آخر عبارت است از اختلاف كامل در عبادت. طوريكه فرموده است ؛ نه معبود ما يكی است و نه عبادت ما.
يک اصل را نبايد فراموش كرد كه ؛در دين معامله نكنيد، با دشمن سازش و مداهنه وجود ندارد و در برابر تكرار پيشنهادهای نابجا، شما نيز موضع خود را قاطعانه تكرار كنيد.
بايد يادآور شد كه در مواردی از قرآن عظيم الشأن تكرار برای تأكيد است، ازجمله: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (تكاثر، 3 و 4.) و «فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ» (مدّثر، 19 و 20.) در اين سوره مباركه نيز تكرار می‌تواند برای تأكيد باشد تا مشركان از تسليم شدن مسلمانان قطع اميد كنند و می‌تواند برای تلقين استقامت به مؤمنان باشد تا در مواضع خود پايدار بمانند.
همچنان دراين آيه مباركه درس بزرگ و عظيمي برای امت اسلامی است،كه در مباني دين مجالي براي سازش وجود ندارد عبادت جزء مباني اصلي دين ماست. اين مرز دين ماست، دين من چه ديني است؟ توحيد دين شما چه ديني است؟ شرک ميان توحيد و شرک جمعي وجود ندارد. من اگر بت هاي شما را بپرستم مي شوم مشرک! به دين خودم ديگر نيستم. اگر شما خداي مرا بپرستيد در كنار بت هايتان، باز هم مشرک ايد و اگر بدون بت ها يتان خداوند مرا پرستش كنيد مي شويد موحّد.
پس يا بايد موحّد بود يا مشرک. نمي شود هم موحّد بود هم مشرک! جمع بين دين من و شما امكان پذير نيست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين يک بحث اعتقادی است و يک اعلامی است برای ما در آن مقطع معين انكشاف و رسالت برای مسلمان: كه شما در اصول دين حق سازش نداريد. در عبادت و پرستش خدا كه أصل توحيد است ما حق سازش نداريم. پيامبر إعلام می كند سازش، إمكان پذير نيست. «لَكُم دينكُم وَ لي دين».

در مباني و اصول اعتقادي سازش جاي ندارد:

اعلام عدم سازش در مباني و اصول اعتقادي اين سوره اين را ميرساند كه: ما در مباني و اصول اعتقادات، در توحيد، ما نمي توانيم با هم سازش بكنيم. ممكن است در مسائل فرعي بتوان گذشت كرد، وضعيت يک شرايطي باشد كه منافع ايجاب بكند كه گذشت بكنيم ولي در اصول حق گذشت را نداريم.

تكرار نفی عبادت بتها ازجانب پيامبر اسلام در چيست؟

مفسران در اين كه تكرار نفی عبادت بت ها از جانب پيامبر صلي الله عليه وسلم براي چيست مي نويسند: تعدادي به دين عقيده كه:اين تكرار برای تأكيد، مأيوس كردن كامل مشركان و جدا نمودن مسير آنها از مسيراسلام است، و اثبات عدم امكان سازش ميان توحيد و شرک می باشد.به تعبير ديگر، چون آنها در دعوت پيغمبر اكرم صلی الله عليه وسلم به سوی شرک، اصرار مي ورزيدند و تكرار می كردند، قرآن عظيم الشان نيز ردّ آنها را تكرار می كند.

اصطلاح ايمان و كفر:

طوريكه ميدا نيد، موضوع ايمان و كفر دو اعتقاد متضاد هستند، اطلاع واگاهي از آن بي نهايت مهم و اساسي مي باشد.

علماء در تعريف ايمان ميفرمايند: ايمان يعني: دين الله تعالي، همان ديني كه الله تعالي آن را براي بندگانش نازل كرده و بخاطر آن مخلوقات را آفريده و هدايت را براي ديندران در دنيا و امنيت را در آخرت مهيا نموده است، طوريكه پروردگار با عظمت ما مي فرمايد: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِکَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (سوره انعام آيه 82) (كساني كه ايمان آورده و ايمان خود را با شرک نياميختند، امنيت مال آنها است وآنها هدايت يافتگانند.)

الله تعالي فرموده: «اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَي النُّورِ» (سوره بقره:257) (الله تعالي عهده دار و متولي امور كساني است كه ايمان آورده اند؛ آنها را از تاريكي ها بيرون آورده و به سمت نور رهنمود مي شود.)

علماء مي افزايند: پذيرفتن دين الله تعالي با ميل و رغبت و تسليم شدن در برابرآن؛ در واقع ايمان، گفتار با زبان، اعتقاد با قلب و عمل با اعضا و جوارح است كه با اطاعت افزايش مي يابد و با معصيت كم مي شود. بنابراين شخصي كه مرتكب گناهاني پايين تر از درجه ی شرک شود، اسم ايمان كاملاً از او سلب نمي شود و از طرفي به او مؤمن كامل هم نمي گويند، بلكه او مؤمني ناقص الايمان است.

همچنان در تعريف ايمان مي افزايند:ايمان وجه ايدئولوژيک دين اسلام است كه با تفكر و تعقل شروع و با يقين قلبي تعالي و به زبان بيان و در عمل جاري می گردد.

قرآن عظيم الشان در تعريف ايمان ميفرمايد: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَي رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يكْفُرْ بِاللّهِ وَمَلآئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلّ ضَلاَلاً بَعِيدًا» (سوره النسا آيه ١٣٦)

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخي از علماء در تعريف ايمان مي نويسند:ايمان دلبستگی نهايی انسان به امور معنوی است که برای انسان مقدس هستند و برای آن حاضر است عشق و شجاعت از خود نشان دهد.

در قرآن عظيم الشان ايمان دو بال دارد: علم و عمل. علم به تنهايی با کفر هم قابل جمع است و عمل به تنهايی با نفاق می‌تواند همراه باشد.

در ميان متکلمان اسلامی درباره حقيقت ايمان سه نظريه وجود دارد:

1 - از نظر «اشاعره» ايمان؛ يعنی تصديق به وجود خدا و پيامبران و اوامر و نواهی او.

2 - از نظر «معتزله» ايمان؛ يعنی عمل به تکليف و وظيفه‌ای که خدا برای ما بيان کرده است.

3 - از نظر فلاسفه متکلم ايمان؛ يعنی علم و معرفت نسبت به واقعيت‌های عالم و استکمال نفس از اين طريق.

اما از نظر عرفا ايمان؛ يعنی روی آوردن به الله و روی گرداندن از هر چه غير خداست.

کفر:

کفر يعني: امتناع از پذيرفتن دين اسلام، يا خروج از دين اسلام و اختيار ديني جز دين الله تعالي، چه از روي تکبر و عناد و چه از روي تعصب نسبت به پدران و نياکان گذشته، و يا بخاطر طمع در مال و جاه و موقعيت و منصب.

الکفر: در لغت به معني مخفي کردن و پوشاندن چيزي است.و امّا کفر در اصطلاح شرع عبارت است از: «ايمان به خدا و پيغمبر نداشتن، بدون تفاوت در اينکه اين عدم ايمان همراه با تکذيب باشد، يا همراه شکّ و گمان، و يا روي گرداندن از آن به علت حسادت و تکبّر و يا تبعيت از آرزوهايي که مانع تبعيت از رسالت مي شوند، پس کفر صفت کسي است که چيزي را از آنچه خداوند واجب نموده و به او تبليغ شده است انکار کند، بدون هيچ تفاوتي در اينکه انکارش با قلب باشد نه با زبان، و يا با زبان باشد نه با قلب، و يا با هر دو، يا کاري انجام دهد که نصّ صريحي بر خارج شدن انجام دهنده آن کار از اسلام آمده باشد، (به مجموعه فتاواي شيخ الإسلام ابن تيميه 12/ 335 و الإحکام في اصول الأحکام ابن حزم 1/ 45 مراجعه شود).

ابن حزم در کتاب الفصل مي گويد: «بلکه انکار چيزي که (باوجود دليل قاطع) جز با تصديق آن ايمان حاصل نمي شود کفر است، و نيز تلفظ کردن هر آنچه که تلفظ کردنش با دليل ثابت شده که کفر است کفر است، و انجام دادن عملي که دليل بر کفر بودن آن وجود دارد کفر است»

و در نهايت بايد گفت که کفر:

يعني: دينِ شيطان، که در دنيا سبب گمراهي و در آخرت مايه ي بدبختي انسان مي گردد، آنگونه که الله تعالي در مورد کفاري که هدايت الهي را نپذيرفتند و از آن رويگردان شدند، فرموده: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَي الظُّلُمَاتِ أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (257)» (سوره بقره:257) (و اما کساني که کفر ورزيده اند متولي و سرپرست آنها طاغوت است که آنان را از نور به سوي تاريکي ها بيرون ميآورد؛ اينان دوزخيانند و در آنجا جاودانه مي مانند.).

عوامل بُت پرستي در جزيره العرب:

اسناد و شواهد نشان مي دهد که سرچشمه اصلي نفوذ و پيدايش بت پرستي در ميان عرب

(c) ketabton.com: The Digital Library

را در سه عامل خلاصه وجمعبندي نمود:
اول: شخصي به نام عمرو ابن لحي، رئيس قبيله ي خزاعه كه در زمان خود در مكه قدرت و نفوذ زيادي داشته و متولي كعبه بوده است، او سفري به شام داشته و در آن سفر گروهي از عمالقه را مي بيند كه بت مي پرستند، وقتي از علت پرستش آنها مي پرسد، مي گويند: اينها براي ما باران مي آوردند و ما را ياري مي كنند، عمرو ابن لحي از آنها مي خواهد كه بتي نيز به او بدهند و آنها بت «هبل» را به وي تقديم مي كنند، او نيز اين بت را به مكه آورده و در كعبه نصب مي كند و مردم را به پرستش آن دعوت مي نمايد.
علاوه بر اين، دو بت «اساف و نائله» را نيز كنار كعبه قرار داده و مردم را به پرستش آنها وا مي دارد.
از پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم نقل شده است كه فرمود: عمرو ابن لحي نخستين كسي بود كه دين اسماعيل (ع) را تغيير داد و بت پرستي را پايه گذاري نمود و من او را در آتش ديدم.
دوم: وقتي فرزندان اسماعيل در مكه افزايش يافتند و ناگزير براي تامين زندگي به شهرها و مناطق ديگر مي رفتند براساس علاقه اي كه به خانه ي كعبه داشتند هر كدام سنگي از حرم را به احترام مكه همراه خود مي برد و هر جا فرود مي آمد، سنگ را در نقطه اي قرار داده وهمچون كعبه دورش طواف مي نمود، كم كم انگيزه اصلي اين كار به فراموشي سپرده شده وهريک از اين سنگها به بتي تبديل شدند.اين شد كه بت پرستي در ميان اعراب رواج يافت.
سوم: بيابان نشينان پاره اي از امور را مايه ي خير مي دانستند و به همين علت آنها را مي پرستيدند و يا براي آنها از روي دريافت ساده ي خود نمونه هايي مي ساختند و همين سبب بوجود آمدن بت پرستي شد.

يادداشت:

در هر حال عوامل مذكور آغاز نفوذ بت پرستي بوده است اما علت پرورش و بقاء آن را تنها در اين موارد نمي توان محدود كرد، مثلاً جهل و حس گرايي و برتري جويي اعراب در گسترش و بقاء بت پرستي بسيار تاثير داشت.
هر قبيله اي مي خواست بتي مخصوص خود داشته باشد، رياست طلبي رؤسا و شيوخ قبايل اجازه نمي داد پيرو قبايل ديگر باشند و تقليد كوركورانه عاملي ديگر بود كه باعث گسترش چشمگير بت پرستي در بين اعراب شد. كم كم، اين امور آنقدر موثر شدند كه پس از مدتي در هر خانه اي بتي وجود داشت كه به آن تبرک مي جستند و تعداد اين بتها به هنگام فتح مكه به حدود 310 بت رسيد.
البته اشاره به اين مطلب لازم است كه بت پرستان منكر الله (جل جلاله) نبودند و الله را خالق زمين و آسمان مي دانستند - همچنان كه در سوره ي (لقمان ايه ي 25 و در سوره ي زمر آيه 38 و در سوره ي زخرف آيه ي 9) به اين مطلب اشاره شده است.

علت تنوع بت ها:

در بيان علت تنوع بت ها دلايل مختلفي را علماء در تحليل هاي خويش نگاشته اند ولي از دو دليلي آنرا ميتوان چنين خلاصه نمود:
1 - حس برتري جوئي اعراب:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين حس باعث مي شد هر قبيله اي براي خود بتي خاص انتخاب كرده و از پرستش بتهاي ديگر پرهيز نمايد، لاجرم باافزايش بت پرستي تعداد بتها نيز افزوده شد.

2 - هر كدام از بت ها اله ي خاصي بودند كه در مورد خاصي، مورد پرستش واقع مي شدند مثلا منات اله ي مرگ و حيات و مقدرات بود، بنابراين تعدد اموري كه ايشان با آن مواجه بودند سبب مي شد اله هاي مختلفي را فرض كنند و براي هر يک از امور بتي خاص در نظر بيگيرند.

مختصری ازدروس حاصله:

- تأیید و تأکید بر عقیده‌ی قضا و قدر و اینکه خداوند می‌دانست کافر در ازل کافر است و مؤمن در ازل مؤمن است.
- خداوند متعال متولی عصمت رسول الله صلی الله علیه وسلم شد در پذیرش پیشنهاد باطل مشرکان.
- تأکید بر وجود فواصل فراوان میان اهل ایمان با اهل کفر و شرک.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره النصر

جزء – (30)

اين سوره در «مدينه» نازل شده و داراى)3(آيه است.

وجه تسميه:

اين سوره بدين سبب«نصر» نام گرفت كه با اين فرموده خداي تبارك و تعالي: «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» افتتاح شده است و مراد از آن، فتح مكه مكرمه يعني همان فتح اكبري است كه فتح الفتوح نام گرفت. برخي مفسرين مي نويسند كه مراد از آن تنها فتح مكه نه بلكه فتح كلي است كه دين مقدس اسلام است آنرا نصيب گرديد.

ساير نام هاى اين سوره:

برخي از مفسران نگاشته اند كه: اين سوره به نام «توديع» نيز ناميده مي‌شود ودليل آن اينست كه: رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد از نزول آن فقط هفتاد روز زنده بودند و در ربيع‌الاول سال دهم هجري به رحمت حق پيوستند.

ابن‌عباس رضي‌الله عنهما ميگويد: «اين آخرين سوره قرآن كريم از نظر نزول است».

ابن‌عمر رضي‌الله عنهما مي‌فرمايد: «اين سوره در ميانه ايام تشريق بر رسول الله صلّي الله عليه و سلّم نازل شد پس دانستند كه اين پيام وداع است آن‌گاه سوار بر ناقه قصوي خطبه مشهور خويش را كه خطبه حجة الوداع است، ايراد نمودند». و راجع به فضيلت آن در حديث شريف آمده است: «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ معادل ربع قرآن است».

زمان نزول سوره النصر:

درمورد زمان نزول سوره النصرروايات مختلفی از جانب مفسران تحرير يافته كه در ذيل موجزاً تحرير می يابد:

الف: فتح مكه در سال هشتم هجری ماه رمضان به وقوع پيوست و برخی می گويند: اين سوره در سال دهم هجری نازل شد. گويند: آنحضرت صلی الله عليه وسلم پس از نزول اين سوره به مدت هفتاد روز در قيد حيات در اين جهان بود و در ماه ربيع الاول سال دهم هـ.ق. رحلت فرمود. از اين رو آن را سوره‌ی «توديع» گفته اند.

ب: برخی ازمفسران می فرمايند كه: اين سوره پيش از فتح مكه نازل شد كه خداوند وعده اش را به پيامبرصلی الله عليه وسلم داده بود؛ همان گونه كه در سوره‌ی قصص می فرمايد: « إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ...»: قطعاً همان خدايی كه تبليغ اين قرآن را بر تو واجب گردانيد، تو را به سوی معاد(مكه) باز می گرداند.... (قصص/۸۵).

در اين سوره درجنب اينكه پروردگار با عظمت ازفتح مكه به پيامبر اسلام مژده ميدهد، مژده اين را هم ميدهد كه پرورد گار پيامبر اسلام را در اين فتح ياري هم ميرساند ومردم دسته دسته وگروه گروه داخل دين اسلام مي گردند، طوري كه بسياري از آنا ن ياوران او خواهند شد، در حاليكه قبلاً دشمن سر سخت رسول الله صلي الله عليه وسلم بودند.

مفسران در تفاسير خويش مي افزايند: اطلاع از فتح قبل از وقوع آن در ذات خود معجزه‌اي از معجزات نبوت مي باشد.مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی رحمه الله اين قول را صحيح‌تر ميداند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عمر(رض) می فرماید: این سوره در منی در حجت الوداع نازل شد و سپس آیه‌ی «.... الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی..»(مائده/۳] فرود آمد. پس از این آیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم هشتاد روز، در قید حیات این دنیا بود، سپس آیه‌ی کلاله (آیه مبارکه 12 و176 سوره نساء) نازل شد و آنحضرت پنجاه روز از عمر مبارکش باقی مانده بود، سپس آیه ی «لقد جاءکم رسول من انفسکم...»(توبه ۱۲۸ و ۱۲۹] نازل شد و آنحضرت سی و پنج روز دیگر در قید حیات بود، آن گاه، آیه‌ی «و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله....»(سوره بقره/۲۸۱] نازل شد که بیست و یک روز بیشتر به رحلت حضرت نمانده بود.

حضرت ابن عباس (رض) نقل می کند: هنگامی که این سوره نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند که به من اطلاع داده شده که وفات من نزدیک شده و اجل من فرارسیده است.[مسنداحمد، ابن جریر، ابن المنذر، ابن مردویه).

در روایت های دیگری که از ابن عباس (رض) نقل شده اند در آن ها آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزول همین سوره متوجه شده بود که به او اطلاع داده شده که وفات او نزدیک شده است.(مسنداحمد، ابن جریر، طبرانی، نسائی، ابن ابی حاتم، ابن مردویه.)

ام المؤمنین ام حبیبه (رض) می فرماید که هنگامی که این سوره نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، من در همین سال دارفانی را وداع خواهم گفت. با شنیدن این مطلب فاطمه (رض) به گریه افتادند. به دنبال آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند تو اولین کسی از خانواده ی من هستی که به من می پیوندی. با شنیدن این مطلب، ایشان خندیدند. [ابن ابی حاتم، ابن مردویه] تقریبا روایتی نزدیک به همین بیهقی از ابن عباس را نقل کرده است.

بخاری ودیگران از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت فرموده اند که: عمر (رض) مرا با بزرگان یاران رسول الله (ص) که در غزوه ی بدر شرکت کرده بودند، به مجلس اش فرا می خواند و می نشاند. این عمل برای برخی از بزرگان یک مقداری خوشایند نبود، پس اعتراض کردند و گفتند ما هم پسرانی هم سن و سال این داریم، پس چرا تنها این را به مجلس ما راه می دهند؟ (امام بخاری و ابن جریر تصریح کرده اند که کسی که این مطلب را گفت، عبدالرحمان بن عوف (رض) بود.) عمر (رض) جواب داد شما از جایگاهی که او از لحاظ علم دارد نیک آگاهید. سپس ایشان روزی شیوخ بدر را فرا خواندند و مرا هم به همراه آنان فرا خواندند. من متوجه شدم که علت فراخواندن من در آن روز این است که عمر (رض) می خواهند به آنان بفهمانند که چرا مرا به مجلس و محفلی که آنان در آن حضور می یابند راه می دهند. در حین گفتگو عمر (رض) از بزرگان بدر پرسید که برداشت شما از:« إذا جاء نصر الله والفتح » چیست؟ برخی گفتند، در این سوره به ما دستور داده شده است که هنگامی که یاری خدا فرا رسد و فتح و پیروزی نصیب ما شود، ما الله را به پاکی بستاییم و از او آمرزش بطلبیم. برخی گفتند مراد از آن فتح شهرها و سنگر ها است. برخی هم سکوت کردند. پس از آن عمر (رض) رو به من کرد و فرمود، ابن عباس، برداشت تو هم همین است؟ من عرض کردم خیر. پرسید پس برداشت تو چیست؟ عرض کردم برداشت من این است که مراد از آن اجل رسول الله صلی الله علیه وسلم است. در واقع در این سوره به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده شده است که

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون یاری الله فرارسد و فتح و پیروزی نصیب شود، این نشانه ی آن است که اجل و مدت ماموریت شما تمام شده است و پس از آن ایشان باید الله را به پاکی یاد کنید و از ایشان آمرزش بطلبند. به دنبال آن عمر (رض) فرمودند که نظر من هم همین است. در روایتی دیگر افزون بر آن آمده است که عمر (رض) پس از آن رو به بزرگان بدر کرد و فرمود شما چگونه سرزنش ام می کنید، در حالی که علت راه دادن این جوان به این مجلس را خود مشاهده کردید.» [بخاری، مسند احمد، ترمذی، ابن جریر، ابن مردویه، بغوی، بیهقی و ابن المنذر].

همچنان در حدیثی دیگری به روایت ابن‌عباس رضي‌الله عنهما آمده است که فرمود: چون سوره «نصر» نازل شد، رسول الله صلّي الله عليه و سلّم فرمودند: «با نزول آن خبر مرگ من به من داده شده است». اصحابه کرام نیز بر این معني متفق‌القول‌اند و ایشان این معني را از آن روي دانستند که امر مطلق به تسبیح، تحمید و استغفار دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت به اتمام رسیده است و این‌خود اقتضا مي کند که پیام آور حق صلّي الله عليه و سلّم از این دنیا رخت سفر بر بندد.

روایت شده است که چون این سوره نازل شد، رسول الله صلّي الله عليه و سلّم خطابه ایراد کرده و در آن فرمودند: «إن عبدا خيره الله بين الدنيا وبين لقائه والآخرة، فاختار لقاء الله: همانا خداوند بنده را در میان دنیا و میان آخرت و لقاي خویش مخیر گردانید پس او لقاي خدا را انتخاب کرد».

خوانندگان گرامی!

چیزي که خداوند پیامبرش را بدان مژده داده تحقق یافت. و اما فرماني که خدا بعد از به دست آمدن یاري و فتح، پیامبرش را بدان فرمان داد این است که پیامبر باید او را به خاطر این چیز سپاس بگزارد و خدا را به پاکي یاد کند و از او آمرزش بخواهد.و همواره از او طلبِ مغفرت نماید، دین پیروز مي‌گردد و بر پیروزي‌اش افزوده مي شود، زیرا سپاس و ستایش و استغفار از مصادیق به جاي آوردن شکر است.

خداوند مي‌فرماید: «لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ» (سوره ابراهیم: 7). «اگرشکرگزار باشید به شما بیشتر خواهم داد».

واقعاً هم عظمت اسلام در زمان رسول الله صلي عليه وسلم ودر زمان خلفاي راشدین و بعد از آن چنان به عظمت وپیروزي دست یافت که هیچ یک از ادیان اسماني به آن جا نرسیده بودند و چنان مردم به آن گرویدند که به دیگر ادیان نگرویده بودند.

انسان باید از پیروزي بدست آمده خویش شکر گزار باشد، فاتحان اکثراً بعد از فتح به امراض غرور وتکبر مبتلا میشوند، وپیروزي را نتیجه شایستگي ها وبر ازندگي هاي مي پندارند نسبت به دیگران احساس برتري مي کنند، وخواهان امتیاز میشوند، احساس غرور وخود بزرگ بیني شان در برخوردبا دیگران نمایان مي شود.

ولي انسان باید همواره به یاد الله باشد؛ بي هیچ گونه فراموشي و در راه او گام بردارد؛ بدون هیچ‌گونه معصیت؛ و اطاعت فرمان او کند خالي از هرگونه سرپیچي؛ و مسلم است که این اوصاف در کمتر کسي جمع مي شود.

نقطه دوم که مفسران در تفسیر این سوره مینویسند اینست که:زمان مرگ پیامبر صلّي الله عليه و سلّم نزدیک شده است، و از آنجا که زندگي او بسیار با ارزش است خداوند به آن سوگند خورده است. و امور با ارزش از قبیل نماز و حج و غیره با

(c) ketabton.com: The Digital Library

آمرزش خواستن پایان مییابد. پس امر نمودن خداوند پیامبرش را به این که خدا را ستایش کند و ازالله متعال آمرزش بخواهد، اشاره است به این که دوران حیات او به سر رسیده است و باید خودش را براي ملاقات با پروردگارش آماده نماید و عمرش را با بهترین چیزها به پایان ببرد.

سیرت نویسان می نویسند که:پس از نزول این سوره، تمام جزیر العرب و سایر قبایل غیر عرب، مسلمان شدند، دسته دسته دین خدا را پذیرفتند، به تسبیح و تقدیس و حمد و ثنای پروردگار و آمرزش، به بارگاهش روی آوردند و با شور و شعف از دین رهایی بخش اسلام، استقبال نمودند. دین اسلام؛ یعنی، دینی که این آیات، آن را بیان می کند:(آل عمرن/۱۹ و ۸۵]. جز دین اسلام، دینی از کسی پذیرفته نیست و هر کس چنین کند از زیانکاران است.(تفهیم القران و تفسیر فرقان).

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره النصر:

طوریکه در فوق یادآور شدیم؛ (سوره النصر) مدني بوده، داري (1) رکوع، (3) سه آیت، (19) نوزده کلمه، (82) هشتاد ودو حرف و(34) سي وچهار نقطه است.(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.) ناگفته نباید گذاشت که: این سوره به اجماع مفسران، ازجمله سوره های مدني میباشد.

پیوند وارتباط سوره النصر با سوره الکافرون:

درسوره الکافرون اشاره بعمل آمده است که: دین اسلام و آیین غیر اسلام با هم فرق فراوانی دارند و این که: دین وآیین کافران، نابود شدنی است. این سوره هم از فتح و ظفر دین اسلام و گرویدن فوج فوج مردم به اسلام خبر میدهد.

اسباب نزول سوره النصر:

عبد الرزاق در «مصنف» از معمر از زهري روايت مي کند: رسول الله صلي الله عليه وسلم هنگام فتح مکه وارد آن شهر شد خالد بن وليد (رض) را بطرف (جناح پايين مکه مکرمه) فرستاد، وآن بزرگواربا سپاه تحت قيات خويش در آن قسمت با برخي از سپاه قريش مواجه شد وبا آنها به جنگ پرداخت وخدا جل جلاله مشرکان را مغلوب ومسلمانان را پيروز کرد ودر آن حال مسلمانان به دستور پيامبر صلي الله عليه وسلم سلاح خود را از گلوي شکست خوردگان برداشتند، وسپس آنها دين اسلام را پذيرفتند.

موضوعات کلي سوره النصر:

موضعات کلي اين سوره عبارتند از:

- فتح مکه و فضل الهی نسبت به بنی آدم
- پيشگويي ايمان آوردن مردم
- اشاره به رحلت پيامبر پيامبر صلي الله عليه وسلم
- شکر گذاري انسان از نعمتهاي پروردگار با عظمت
- توبه پذيري و رحمت و لطف بي پايان پروردگار.

محتوای سوره:

اين سوره بعد از هجرت نازل شده است، که در آن به رسول الله صلي الله عليه وسلم، بشارت به پيروزی بزرگ وعظيمي می دهد، که همان فتح مکه وبه تعقيب آن پيوستن

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروه گروه از مردم به دامن دين مقدس اسلام ميباشد. بناءً به شكرانه اين نعمت بزرگ پيامبر صلي الله عليه وسلم را دعوت به «تسبيح» و «حمد» الهی و«استغفار» می كند.
گرچه دراسلام فتوحات زيادی رخ داد، ولی فتحی با مشخصات فوق جز «فتح مكه» نبود، بخصوص اين كه طبق بعضی از روايات، اعراب معتقد بودند اگرپيامبراسلام محمد صلي الله عليه وسلم مكه را فتح كند و بر آن مسلط گردد اين دليل بر حقانيت اوست.
برخي از مفسرين مي فرمايند كه اين سوره بعد از«صلح حديبيه» درسال ششم هجرت، و دوسال قبل از «فتح مكه» نازل گرديد. ولي همه مفسرين در اين مورد اتفاق دارند كه هدف «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» در مورد فتح مكه نازل شده است. وآنرا از لفظ **«إِذَا جَاء»** معلوم ميدارند كه سوره قبل از فتح مكه نازل شده است.
در تفسرروح «المعاني» به حواله «بحر المحيط» روايتي موافق با اين آمده است كه نزول اين سوره بعد از بر گشت از غزوه خيبر بيان شده است، وفتح خيبر قبل از فتحه مكه، معروف و مشهور است.
هكذا در تفسير «روح المعاني» به سند عبد بن حميد از حضرت قتاده منقول است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم بعد از نزول اين سوره تا دو سال زنده ماند.
حاصل اين روايت نيز اين است كه اين سوره قبل از فتح مكه نازل شده است، زيرا از فتح مكه تا وفات آن حضرت صلي الله عليه وسلم از دوسال كمتر است. (اين در صورتي است كه وفات رسول الله صلي الله عليه وسلم در سال 10 هجري باشد، حا ل آنكه در سال 11 هجري اتفاق افتاده است، زيرا در سال 9 هجري حضرت ابوبكر صديق مراسم حج را بجا آورد ودر سال 10 هجري حجة الوداع شد ه پس وفات سال 11 هجري بوده است.).
فتح مكه در ماه مبارک رمضان در سال 8 هجري به وقوع پيوست ووفات رسول الله صلي الله عليه وسلم در ماه ربيع الاول سنه 10 هجري اتفاق افتاد، (سال 11 هجري وفات آن حضرت؟ زيرا در سال 10 هجري حجه الوداع است كه در ذوالحجه مي باشد كه پس از ربيع الاول است) لذا منظور از آنچه در بعضي روايات آمده است كه اين سوره در فتحه مكه يا حجه الوداع نازل شده است، اين مي باشد كه رسول الله صلي اله عليه وسلم آن را در اين موقع بر صحابه تلاوت كرده است ومردم پنداشته اند كه اكنون نازل گرديده است. (غرض معلومات بيشتر مراجعه فرمايد:به «بيان القرآن»
در حديثی آمده است زمانيكه اين سوره نازل شد و پيامبر صلي الله عليه وسلم آن را بر ياران خود تلاوت كرد همگی خوشحال و خوشدل شدند، در اين ميان حضرت عباس كاكا پيامبر صلي الله عليه وسلم به محض شنيدن اين سوره گريان كرد واشک از چشمش بيان شد.پيامبر صلي الله عليه وسلم از حضرت عباس (رض) پرسيد اي كاكا چرا گريه مي كني حضرت عباس (رض) در جواب رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: گمان می كنم خبر رحلت شما در اين سوره داده شده ای رسول الله!. پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: مطلب همان گونه است كه تو می گوئی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سُورَة النصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایند ه ومهربان

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾ وَرَأَيتَ النَّاسَ يدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾

ترجمه مؤجز:

«إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»(1): «آنگاه که نصرت الهي بيايد وفتح وگشايش».

«وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً»(2): «و مردم را ببيني که دسته دسته و گروه گروه داخل دين خدا مي‌شوند».

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً»(3):«پروردگار خود را سپاس و ستايش کن و از او آمرزش بخواه بي‌گمان او توبه‌پذير است».

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إذا جَآءَ»: وقتی آمد، آن گاه که آمد. «نَصْرُ اللهِ»: یاری ومدد الله در حقّ تو و مؤمنان، برای پیروزی بر دشمنان. «الْفَتْحُ»: پیروزی،فتح مکه مراد است که به دنبال آن بساط بت‌پرستی از جزیرة العرب برچیده شد، و اسلام آماده برای جهش به کشورهای دیگر جهان گشت.«ورَاَیتَ»: و دیدی.« ناس»: مردم.«یدخلون»:از مادەی دخل یعنی داخل می‌شوند.در می آیند، داخل می‌شوند.«فی دین الله»: دین الله، اینجا به معنی برنامەی خدا و راه خدا آمده.

«أَفْوَاجاً»: جمع فوج فوج. دسته دسته، گروه گروه.« سبح»: تسبیح بگوی، نیایش کن.

«إِسْتَغْفِرْهُ»: (غفر): از او طلب آمرزش کن. إستغفار از دلتنگی و شدّت غم و اندوه از عدم ایمان قوم خود (ملاحظه شود انعام / 33، حجر / 97، هود / 12، فاطر / 8، محمّد / 19، فتح / 2).

« تَوَّاباً »: تواب از مادەی توبه. اصل توبه هم أوبه بوده و أوبه همزه‌اش به «ت» تبدیل شده و توبه گردیده است. یعنی بازگشت انسان از مسیری که بر آن می‌رود و اهل توبه شدنِ او.

البته خداوند هم اهل توبه است. اما نوع توبه خداوند با توبه انسان تفاوت دارد. توبه ی انسان یعنی بازگشت از مسیری که بر آن است حال یا خدا متوجه‌اش می‌کند یا خودش متوجه می‌شود یا اهل صلاحی در مسیرش قرار می‌گیرد و می‌گوید: اشتباه می کنی، توبه می کند و برمی گردد اما توبه الله این نیست که راهی را برود و بعداً برگردد. تواب بودن الله در حقیقت مشتاق بودنش به توبەی بنده است، یک معنای توبه خداوند، توفیق توبه است که نصیب بندگان می‌کند و یک معنای دیگر قبول توبه است، پس هم توفیق توبه می‌دهد و هم توبه را از انسان می پذیرد.

یادداشت:

اعراب مکه دو قبیلەی بزرگ بنوبکر و خزاعه بودند که بعد از اسلام بنوبکر در پناه کفار و خزاعه در پناه مسلمانان بودند. آنها عهد و پیمان داشتند که در پناه حصم باشند به همدیگر تعدی نکنند. امّا کفار خیانت کردند و افرادی از قبیلەی بنوبکر را فرستادند تا پنهانی افرادی از قبیلەی خزاعه را به قتل برسانند. قبیلەی خزاعه، به پیامبرصلی الله علیه وسلم شکایت کردند که آنها عهد شکنی کرده‌اند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه بودند. بدون خبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

دادن اهل مکه لشکریانی از یارانش را جمع کرده و بسوی مکّه رهسپار شد. قبل از ورود به مکّه دستور داد تمام کوه‌های اطراف مکه را شعله‌های آتش بگذارند تا کفار مکه به وحشت بیافتند. سپس وارد مکّه شدند و کفار بدون مقاومت کنار کشیدند.
با دستور ایشان 360 بت را که درون کعبه قرار داشت، به فرمان خداوند شکست؛ این اتفاق در سال هشتم هجری رخ داد و تمام اعراب و قبایل عرب بعد از فتح مکه در سال 9 هجری ایمان آورده و مسلمان شدند و این سال، به سال عام الوفود معروف شد.
بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال 10 هجری برای حجة الوداع تشریف بردند، در آن هنگام تمام شبه جزیره ی عرب تحت حاکمیت اسلام قرار گرفته بود و در تمام منطقه هیچ مشرکی باقی نمانده بود.

تفسیر سوره

«إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (1):

«چون نصرت الهي و فتح فرارسد» يعني: اي محمد صلّي الله عليه و سلّم! آنگاه كه پيروزي الهي برايت عليه دشمنانت قريش به ظهور آيد و مكه بر تو گشوده شود. یعنی حق‌تعالی برایت گشایش عطا کرد، دل‌ها، چشم‌ها و گوش‌ها را برای قبول دینت گشود و مکّه و سایر شهرها را به دست تو فتح کرد.
مفسران فرموده اند: خبر دادن از فتح مکه قبل از وقوع آن، خبر دادن از غیب است، پس، از آثار نبوت است.
نصر: عبارت از تأييدي است كه دشمنان با آن مغلوب گرديده و مسلمانان بر آنان برتري پيدا كنند. «فتح»: گشودن دیار دشمنان و ورود به خانه هایشان و نیز گشایش دلهایشان براي پذيرش حق است. پس فرق در ميان «نصر» و «فتح» اين است كه: نصر همچون سببي براي فتح مي باشد، از این جهت ابتدا نصر ذکر شد و سپس فتح بر آن عطف گردید.
نصرت خداوند، منوط به یاری مردم از دین اوست. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (محمّد،آیه: 7.) کلمه «تَوَّابٌ» یازده بار در قرآن آمده است که نه بار همراه با کلمه رحمت «تَوَّاباً رَحِيماً»، یکبار همراه با حکمت (نساء، 17.) و یك بار به طور مطلق در این سوره آمده است.
فتح و نصرت واقعی از جانب الله متعال است، پس نباید به وسایل و تجهیزات و نیروی انسانی تکیه کنیم، که ممکن است همه امکانات باشد ولی باز هم شکست بخورید. «وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (آل عمران، 126.)

«وَرَأَيتَ النَّاسَ يدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً» (2):

(و ببيني كه مردم فوج فوج در دين الله درآيند» يعني: اي پيامبر صلّي الله عليه وسلّم! در هنگام رسيدن نصرت و فتح، مردم اعم از اعراب و غير آنان را مي‌بيني كه گروه گروه و دسته دسته به ديني در مي‌آيند كه خداوند جلّ جلاله تو را بر آن مبعوث كرده است. باید یادآور شد که؛تا قبل از فتح مکه مردم یکی یکی مسلمان می‌شدند، ولی بعد از فتح مکه، گروه گروه. به دین اسلام روی آوردند.
مفسر ابن کثیر می فرماید:طوایف عرب منتظر فتح مکه بودند و می‌گفتند: اگر بر قوم خود غالب آید، معلوم می‌شود که پیامبر است. پس وقتی خدا مکه را برایشان گشود، گروه گروه به دین اسلام درآمدند. و هنوز دو سال از آن سپری نشده بود که جزیرة العرب در سایه‌ی ایمان و باور متحد و منسجم گشت و همه‌ی قبایل به حمایت از اسلام برخاستند. (مختصر

(c) ketabton.com: The Digital Library

۶۸۷/۳. و قرطبی می‌گوید: «إذا» به معنی «قد» است؛ یعنی «قد جاء نصر الله»؛ چرا که این سوره بعد از فتح نازل شده است.)
سیرت نویسان می نویسند که:بعد از اینکه؛رسول الله صلّي الله عليه و سلّم مکه را فتح کردند، اعراب گفتند: اما اکنون که محمد صلّي الله عليه وسلّم بر اهل حرم غالب و پیروز شد درحالي‌که خداوند جلّ جلاله ایشان را از هجوم اصحاب فیل در پناه خود داشت، این خود برهان روشني است بر این‌که محمد صلّي الله عليه وسلّم بر حق است و شما عليه او قدرتي نداريد. لذا از ستیز و مقاومت دست برداشته و در مجموعه هاي بزرگي، گروه گروه و دسته دسته يكي بعد از ديگري به اسلام وارد مي‌شدند و موج رويكرد به سوي اسلام چنان بود كه يك قبيله تماماً به يكبار در اسلام داخل مي شد.
جمهور فقها و بسياري از علماي كلام برآنند كه: ايمان مقلد صحيح است زيرا حق تعالي بر صحت ايمان اين افواج مردم كه ايماني تقليدي بود، حكم كرد و آنرا از بزرگترين احسانهاي خود بر پيامبرش حضرت محمد صلّي الله عليه و آله وسلّم برشمرد و اگر ايمانشان صحيح نمي بود، در اين مناسبت از آن يادي نمي كرد.
«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً» (3):
(پس به حمد پروردگار خود تسبيح بگوي» اين آيه، امر به تسبيح گفتن براي پروردگار متعال و ستايش براي وي را با هم جمع كرده است.
ملاحظه میداریم که:قرآن کریم به تسبیح خداوند، بیش از تکبیر و تحمید سفارش کرده است. کلمه تسبیح در قرآن بیش از کلمه تکبیر و تحمید آمده است.
«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ» پس تسبیح کن، تسبیح به حمد. یعنی ترک منکر به وسیله ی انجام معروف یعنی رها کردن ضعف‌ها و نقص‌ها و رفتن به سوی کمالات و ارزش‌ها؛ تسبیح برای تقصیرهایی که بوده است و حمد برای توفیقاتی که نصیب شده است. ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ﴾ سبحان الله والحمدلله، چقدر زیبا می‌شود، وقتی این را بر زبان می‌آوریم، این معنا را هم در ذهن داشته باشیم که من بایستی عملاً در مسیری باشم که از نقص‌ها و ضعف‌ها فاصله بگیرم و به سوی قوت‌ها و کمالات بروم، همیشه باید اینطور باشیم.
مراد از حمد هم ستايش الله است و هم سپاس اوست و مراد از تسبيح پاک و منزه قرار دادن پروردگار با عظمت از هر لحاظ است.
«وَاسْتَغْفِرْهُ»: و از او آمرزش خواه»یعنی از رب ات بخواه که سهوها، خطاها و کوتاهی هایی را که احتمالا در انجام دادن این خدمت از تو سرزده، از آن ها درگذرد.
تسبيح گفتن براي پروردگار متعال از خوشحالي آن حضرت صلّي الله عليه و سلّم نسبت به رخداد هاي عظيم پيروزي خبر مي‌دهد كه حتي به فكر ايشان و به فكر احدي از مردم خطور نمي‌كرد؛ و حمد و ستايش حق تعالي، در برابر صنع زيبا و رفتار روح افزايش با پيامبرش صلّي الله عليه وسلّم و منت عظيم وي بر ايشان در نصر و فتح ام القري مي باشد «و از او آمرزش بخواه» براي لغزشهايت؛ به عنوان نوعي تواضع و فروتني براي حق تعالي و كوچك شمردن و اندك دانستن عمل خويش و نيز براي آموختن اين امر به امتت «هرآينه الله همواره توبه‌پذير است» يعني: از شأن وي اين است كه بر آمرزش خواهان توبه بپذيرد و بر آنان به رحمت بازگردد.
هر کس، حتی پیامبر، هر قدر هم تسبیح و تحمید کند، در پایان آن استغفار کند.
«إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (3)» (او بسيار توبه پذير است) اين فهم عالي را به مسلمانان ميرساند كه:

(c) ketabton.com: The Digital Library

این فرمان الله متعال همواره به مسلمانان این درس را می دهد که هیچ عبادت و ریاضت و هیچ خدمت دین خود را چیز بزرگی نپندارند، بلکه حتی پس از فداکردن جان خود در راه الله باز هم چنین تصور نمایند که: حق این است که حق ادا نشد. همچنین هرگاه پیروزی ای نصیب آنان شد، آن را نتیجه توانایی های خود نپندارند، بلکه فضل خدای بلند مرتبه بدانند و به جای آن که به سبب آن دچار کبر و غرور شوند، سرشان را با فروتنی در برابر پروردگار خود خم کنند و او را به پاکی بستایند و توبه و استغفار کنند.

هرگاه قرب مرگ احساس شود باید به تسبیح وکثرت استغفار پرداخت:

عائشه (رض) می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش از وفاتشان کلمات سبحانک الله و بحمدک. استغفرک و اتوب الیک (و در برخی از روایت ها آمده است که سبحان الله و بحمده، استغفرالله واتوب الیه را به کثرت می خواندند. من عرض کردم که یا رسول الله (ص) این ها چه کلماتی هستند که شما تازگی ها به کثرت آن ها را می خوانید؟ فرمودند برای من نشانه ای مقرر شده است که هنگامی که آن را دیدم به خواندن این کلمات روی آورم و آن نشانه این است: «اذا جاء نصر الله و الفتح. » [مسند احمد، مسلم، ابن جریر، ابن المنذر، ابن مردویه] در برخی از روایت های دیگر شبیه همین از عائشه (رض) نقل شده است که رسول الله (ص) در رکوع و سجودش به کثرت این الفاظ را می خواندند که: «سبحانک اللهم وبحمدک، اللهم اغفر لی» و این برداشتی بود که ایشان از قرآن (یعنی از سوره ی نصر) فرموده بودند. [بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی، ابن ماجه، ابن جریر]

ام سلمه می فرماید که در اواخر زمان حیات مبارک رسول الله (ص) همواره و در هر حال کلمات ذیل بر زبان مبارک ایشان جاری بودند: «سبحان الله و بحمده.» روزی من پرسیدم یا رسول الله شما چرا به کثرت این ذکر را می خوانید؟ فرمودند، من به این دستور داده شده ام و سپس همین سوره را خواندند.

روایت عبدالله بن مسعود است که هنگامی که این سوره نازل شد، رسول الله (ص) به کثرت این ذکر را می فرمودند: «سبحانک الله و بحمدک. اللهم اغفرلی، سبحانک ربنا و بحمدک، الله اغفرلي إنك انت التواب الحيم. [ابن جریر، مسند احمد، ابن ابی حاتم]

ابن عباس (رض) بیان می کند که رسول الله (ص) پس از نازل شدن این سوره با چنان شدتی مشغول تلاش و ریاضت برای آخرت شدند که هیچ گاه پیش از آن نشده بودند. [نسایی، طبرانی، ابن ابی حاتم، ابن مردویه]

ابن عباس (رض) بیان می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نازل شدن این سوره با چنان شدتی مشغول تلاش و ریاضت برای آخرت شدند که هیچ گاه پیش از آن نشده بودند. [نسایی، طبرانی، ابن ابی حاتم، ابن مردویه]

حضرت ابوهریره (رض) می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره در عبادت، بیشتر مجاهده می کرد، تا این که در پاهایش ورم می کرد (قرطبی).

آخرين سوره و آخرين آيات قرآني:

در صحيح «مسلم» از حضرت ابن عباس منقول است که سوره «نصر» آخرين سوره ي از قرآن است، (قرطبي) مقصود اين که بعد از آن سوره ي کاملي ديگر نازل نشده است، نزول بعضي آيات در بعضي رويات که بعداز اين بيان شده، با اين منافاتي ندارد، هم چنان که سوره ي فاتحه اولين سوره از همه قرا«به اين معنا ست که سوره اي کاملي قبل از

(c) ketabton.com: The Digital Library

فاتحه نازل نشده است، ونزول چند آيه از سوره هاي «اقرأ، مدثر» وغيره قبل از فاتحه با آن منافي نيست.

حضرت ابن عمر فرموده است كه اين سوره در حجة الوداع نازل شده است، وپس از آن آيه «اليوم اكملت لكم دينكم» (سوره مائده، 3) نازل گرديده، وپس از نزول اينها رسول الله صلي الله عليه وسلم فقط هشتاد روز در دنيا ماند ند (وپس از هشتاد روز وفات كردند) وپس از آن دوتا آيه كلاله نازل گرديد، كه پس ازآن فقط پنجاه روز از عمر آن حضرت مانده بود، سپس آيه: «لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم» (سوره توبه آيه 128) نازل شد، وبعد از آن از عمر رسول الله فقط سي روز باقي بود، از آن به بعد آيه «واتقوا يوماً تر جعون فيه الي الله» (سوره بقره آيه 281) نازل گرديد كه پس از آن رسول الله در بيست و يكمين روز ومطابق روايت مقاتل هفتمين روز وفات نمود (تفسير قرطبي)

تكبر:

پروردگار با عظمت ما در (آيه 23 سوره نحل) با زيباي خاصي ميفرمايد: «خداوند متكبّران را دوست نمي دارد».

«**تكبّر**» يعني اينكه انسان خود را نسبت به ساير انسا نها بلند و بالاتر بحساب ارد، و در ضمن معتقد هم باشد كه نسبت به ساير انسانها برتري درد، و ديگران به نظر اش كوچك جلوه نمايد.

قرآن عظيم الشان در آيه 146 سورة اعراف ميفرمايد: «به زودی كسانی را كه در روی زمين به ناحق ادّعای بزرگی مي كنند، از (ايمان به) آيات خود، رويگردان خواهم ساخت» و «آنانی كه بدون هيچ دليلی با آيات الهی به مجادله بر مي خيزند، در نتيجه نزد خدا و اهل ايمان سخت مورد غضب هستند و بدين گونه است كه خداوند بر دل هر متكبّر جبّاری مُهر مي زند» (آيه 35 سوره غافر)

تكبر اينست كه: انسان خود را بالاتر از ديگران بشمارد، و معتقد هم شود كه بر آنها برتری دارد، و ديگري را كوچك شمارد. تكبر و خود برتربينی؛ گاه انسان را در برابر پروردگار و پيامبران و فرستادگان الهي به تمرّد و سركشی مي‌كشاند و گاه او را در ميان همنوعان و بندگان خدا به برتري جويی وا مي دارد.

كبر و تكبر و استكبار- در معني به هم نزديكند، كِبر حالتي است كه انسان با بزرگ ديدن خويش به آن صفت مخصوص ميشود و اين وقتي است كه انسان جان و وجود خويش را از غير خويش بزرگتر مي بيند. بزرگترين و سنگين ترين تكبرها، تكبر بر خداوند در خودداري از قبول حق و عدم اقرار به آن در پرسش است. (مفردات راغب اصفهاني).

تكبر و غرور در حكم و شريعت خداوند جرم بسيار سنگيني است، خداوند نسبت به متكبران بسيار خشمگين است. لذا تكبر و غرور در برابر مسلمين حرام است، و از خصلت هاي نكوهيده اي است كه بنوعي جزو امراض قلوب مي باشد، كه بايست در فكر درمان آن بود.

در قرآن عظيم الشان تكبر از صفات بسيار نكوهيده بشر شمرده شده است. در برخي آيات به كلمه متكبر تصريح شده است؛ آياتي كه دوزخ را جايگاه متكبران معرفي ميكند: «**فَادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَي الْمُتَكَبِّرِينَ**» (سوره نحل 29) يعني: پس از درهاي جهنم وارد شويد در حالي كه در آنجا جاودانه خواهيد بود. چه بد است جايگاه متكبران.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و تكبر موجب مي شود كه مسلمان وارد بهشت نشود، چنانكه حديث صحيحي از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت شده است كه مي فرمايد: «لايدخل الجنّة من كان في قلبه مثقال ذرّةٍ من كبرٍ..». مسلم (131).«كسي كه هم وزن ذره غرور و كبر در دل داشته باشد، وارد بهشت نمي شود.» روزي كه خداوند بندگان را زنده نموده و در ميدان حشر جمع خواهند شد، متكبران را در يک وضعيت بسيار حقارت آميز حشر خواهد كرد.

در حديثي كه امام ترمذي أن را روايت كرده رسول‌الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«يُحْشَرُ الْمُتَكَبِّرُونَ يوْمَ الْقِيامَةِ أَمْثَالَ الذَّرِّ فِي صُوَرِ الرِّجَالِ يغْشَاهُمْ الذُّلُّ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ»** مشكاة المصابيح: (635 -2) شماره: (5112). (متكبران روز قيامت در نهايت پستي و كوچكي مانند مورچه حشر مي شوند، در حالي ذلت و نگون بختي از هر طرف آنان را احاطه كرده است.)«الذَّرِّ» به معني مورچه است، معمولاً مردم به آنها توجه نمي‌كنند، در حالي كه كسي متوجه آنها نمي شود، زير پا و پايمال مي شوند.

بنابراين هر مسلماني كه داراي اين مريضي است بايد در فكر تداوي و معالجه آن گردد، و بجاي كبر و غرور راه تواضع و فروتني را درپيش گيرد، و بداند كه آنكسي نزد خداوند متعال از همه گرامي تر است كه اهل تقواي بيشتري باشد: **«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»** (سوره الحجرات: 13) «در حقيقت ارجمندترين شما نزد خداوند پرهيزگارترين شماست». يعني برتري ميان شما در نزد حق تعالي، فقط با تقوي است پس هر كس از تقوي برخوردار باشد، سزاوار آن است كه گرامي‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراين، تفاخر به نسب و ثروت و جاه و منصب دنيوي را فروگذاريد.

و قطعاً تقوي و تكبر با هم سازگار نيستند و كسي كه اهل تقوا باشد، از خصلت غرور و تكبر مبراست.و كساني كه اين مريضي دروني را دارند بايد توبه كنند، و راه تزكيه نفس را در پيش گيرند و ديگر در مقابل با خواهر و برادر مسلمانشان احساس بزرگ بيني و غرور نكنند، تا به مرور زمان اين مريضي علاج شود و جاي خود را به تواضع و فروتني بدهد، و خداوند متعال صفت مؤمنان را چنين بيان مي كند: **«أَذِلَّةٍ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَي الْكَافِرِينَ»** (سورة مائده 54). يعني: در برابر مؤمنان متواضع و در برابر كافران سرسخت و نيرومندند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«سُورَة مَسَد (اللهب)

جزء – (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای پنج آیه است.

تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾ مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ﴿٢﴾ سَيصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ ﴿٥﴾

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «مَسَد» نام گرفت که خداوند جلّ جلاله در آخرآن میفرماید: «فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ».

همچنین این سوره به روایت اکثر مصحاف وتفاسیر به اولین کلمه آن «تبت» معنای «زیانکارباد» نیز نامگذاری کرده أند، زیرا خداوند جلّ جلاله در مطلع آن میفرماید: «تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»، ولی دربرخی از مصاحف ؛این سوره به نام (ابو لهب) یا سورة (اللهب) نیز نامیده شده است. مفسر مشهور جهان اسلام ابوحیان اندلسی که از جمله مفسران قرن هفتم می باشد، طوریکه یادآور شدیم نام این سوره را «سوره اللهب» تذکر داده است که غیر از او، کسی چنین نامی را گزارش نداده است.(ملاحظه شود: (رساله التحریر والتنویر) از ابن عاشورمحمد طاهر ۱۹۵۶ نسخه خطی بزبان عربی).

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره مسد:

(سوره مسد) مكي، داري (١) ركوع، (٥) پنج آيت، (٢٤) بيست وچهار كلمه، (٨١) هشتاد ويک حرف، و(٣٤) سی وچهار نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

پیوند وارتباط سوره مسد با النصر:

پیوند ومناسبت این سوره با سوره‌ی قبلی (النصر) این است که بعد از هجرت و نصرت و فتح و داخل‌شدن مردم به دین الله رأس کفار باید از بین برود. به همین خاطر است که این سوره هم ارتباطی تنگاتنگ با سوره‌ی پیش از خودش یعنی سوره‌ی نصر دارد، مظهر دیگری ازمظاهر فتوحات ربانی برای بندگانش از بین بردن سرسخت‌ترین دشمنان است که در آن عصر أبولهب بوده و درهر عصری این دشمن تنها نام و امکاناتش عوض می‌شود، اما سرسختی و خصومتی که با دین خدا و اصولاً داخل‌شدن مردم به دین خدا دارد، تغییر نمی‌کند.

موضوع سوره مسد:

موضوع اصلی این سوره درباره عاقبت و جزای وتهدید شدیدی است به ابو لهب و خانمش ام جمیل که از سرخت ترین دشمنان اسلام بودند و هلاک شدن آنان صحبت بعمل اورده، زیرا أبولهب کسی بود که همه کار وبار خویش را رها کرده بود ویک راست مسؤلیت گرفته بود که: کارزار دعوت رسول الله صلي الله عليه و سلم را برهم زند وبا تمام توان مانع از ایمان آوردن مردم می گردید. بدین ترتیب الله عزوجل در این سوره او

(c) ketabton.com: The Digital Library

را به آتش سوزناکی در آخرت وعده می دهد که در آن خواهد سوخت. و این عذاب جزای همسرش نیز خواهد بود زیرا او نیز در این دشمنی و اذیت و آزارها شریک بود.

مهم ترین پیام در سوره مسد:

مهم ترین پیام این سوره را مي‌توان اين‌گونه بيان كرد كه مال، مقام و نسبت خانوادگی با پیامبران، نمیتواند مانعي در مقابل خشم خداوند باشد. مانند ابو لهب؛ طوريكه او يكي از سران قريش، كاكای پیامبر و صاحب مال و ثروت بود. اما هيچ‌كدام از اينها برای او كار ساز نبود و هيچ قربي در پيشگاه خداوند برايش ايجاد نكرد؛ و اين است وعده الهی: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقوی ترین شما است».

آشنایی با سوره مسد:

این سوره که تقریباً در اوائل دعوت آشکار بر پیامبر صلي الله عليه وسلم نازل شده تنها سوره ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیامبر صلي الله عليه وسلم در آن عصر و زمان (یعنی ابو لهب) شده است.

طوریکه در فوق یاد اور شدیم:ابو لهب عداوت خاصی نسبت به پیا مبر صلي الله عليه وسلم داشت، او و همسرش از هیچ گونه کارشکنی و بد زبانی مضایقه نداشتند.

قرآن عظیم الشأن با صراحت می فرید: هردو أهل دوزخند و این معنی به واقعیت پیوست، سر انجام هر دو بی ایمان از دنیا رفتند و این يك پیشگوئی صریح قرآن است.

فضیلت سوره مسد:

درمورد فضیلت سوره، در حديثي از پیامبر صلي الله عليه وسلم آمده است که فرمود: «کسی که این سوره راتلاوت کند من امیدوارم خداوند او و ابو لهب را در خانه واحدی جمع نکند» یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که ابو لهب اهل دوزخ است.

ناگفته پیداست این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره خط خود را از خط ابو لهب جدا کند، نه کسانی که با زبان می خوانند ولی ابو لهب وار عمل می کنند.

شأن نزول سورۀ مسد:

از ابن عباس(رض) نقل شده هنگامی که آیه« وانذر عشيرتك الا قربين» نازل شد وپیامبر صلي الله عليه وسلم ماموريت يافت فاميل نزديك واقارب خود را انذار کندو به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد).

پیامبر صلي الله عليه وسلم بر فراز کوه صفا آمد و فریاد زد: «يا صباحاه»! (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت، برای این که همه را باخبر سازند و به مقابله برخیزند) هنگامی که مردم مکه این صدا را شنیدند گفتند: کیست که فریاد می کشد؟

گفته شد: «محمد» است، تعدادي از مردم به دور وپیش آن حضرت صلی الله عليه وسلم جمع شدند.

فرمود: به من بگوئید؛ اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله ور می شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟

در جواب فرمودند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم. فرمود: «انی نذير لكم بين يدی عذاب شديد؛ من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می کنم» (شما را به توحید و ترك بتها دعوت می نمایم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنگامی که ابولهب این سخن را شنید گفت:«زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی»؟! در این هنگام بود که این سوره نازل شد.

«تَبَّت يدَا أَبِي لَهَب وَتَبَّ»: يعني نابود باد دستهاي ابو لهب. (منظور نابودی خود ابو لهب است) در صحيح بخاري و مسلم از سعيد بن جبير رضي الله عنه روايت شده كه ابن عباس رضي الله عنهما فرمود: «صَعِدَ النَّبِي صلي الله عليه و سلم الصَّفَا ذَاتَ يوْمٍ، فَقَالَ: يا صَبَاحَاهْ. فَاجْتَمَعَتْ إِلَيهِ قُرَيشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: أَرَأَيتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يصَبِّحُكُمْ أَوْ يمَسِّيكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي؟ قَالُوا: بَلَي،قَالَ: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَينَ يدَي عَذَابٍ شَدِيدٍ فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ! أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللهُ «تَبَّت يدَا أَبِي لَهَب وَتَبَّ». بعضی در اینجا افزوده اند: هنگامی که همسر ابو لهب (ام جمیل) با خبر شد که این سوره در باره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیامبر صلي الله عليه وسلم آمد در حالی که آن حضرت را نمی دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده ام «محمد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش میزنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد.

خطر ابولهب و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگرمی بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند دلائلی بیش از این دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

توضیح ضروری:

نام اصلی ابو لهب «عبد العزی» است، و او از فرزندان عبد المطلب بوده، در أثر سرخ رنگ بودنش به کنیت أبو لهب شهرت یافت، قرآن عظیم الشأن بدین خاطر نام اصلی اورا ذکر نکرد، که این نام مشرکانه بود. در کنیت أبولهب مناسبتی به لهب جهنم داشت، أبولهب از سر سخترین دشمنان اسلام واز شدید ترین دشمنان رسول الله صلي الله عليه وسلم بود که به آنحضرت اذیت وازار مي رساند. هر گاه آنحضرت محمد صلي الله عليه وسلم مردم را به ایمان دعوت می داد، ابو لهب آنحضرت صلي الله عليه وسلم را تکذیب میکرد. (ابن کثیر).

همچنان مورخین در مورد ابولهب مي نويسند كه: ابولهب كُنيهي كسي است كه اسم اصليش **«عبدالعُزّي»** است.**«عبد العزي»** يعني بندهی عُزّي. و عُزّي نام بت بزرگ قريش بوده است. قريش داراي سه بت مشهوري بودند: لات و مَنات و عُزّي؛ درست مثل ربّ و الله و مَلِک، آنها هم سه بت بزرگ خود را به این سه اسم می نامیدند.

عبدالعزّي يكي از جمله كاكاهاي پيامبر صلي الله عليه وسلم بود، پيامبر اسلام سه كاكا داشت: عباس، ابوطالب و يكی هم همين عبدالعزّي. ناگفته نبايد گذاشت كه: او نه تنها كاكای پيامبرصلي الله عليه وسلم بود، بلكه خسر دودختر پيامبر صلي الله عليه وسلم هر يک رقيه و ام كلثوم نيز بشمار می رفت.

ابو لهب که هم کاکا وهم از جمله فاميل پيامبرصلي الله عليه وسلم بشمار مي رفت، در دشمني با او هيچ حد و مرزي را نمی شناخت.

برخي از مفسرين در لقب گزاری «ابولهب» می نويسند: «لَهَب» يعنی شعلهی آتش. اگرچه برخی مفسرين گفتهاند كه چون سرخ روی بوده اين اسم را روی او گذاشتند؛ ولي بعضی ديگر گفته اند که چون آدم خيلی آتش پارهای بوده و خيلی شيطنت داشته و بسيار آتشافروزی می كرده است، بناءً اين اسم را برايش انتخاب نمودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة مسد «اللهب»

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايند ه ومهربان

ترجمهٔ مختصر:

«تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» (١) «شكسته باد دو دستان ابو لهب و (ابو لهب) و مرگ بر او».

«مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» (٢) «دارائي و آنچه را به دست آورده است سودي بدو نمي رساند».

«سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ» (٣) «زوداست كه وارد آتشي شعله ور شود».

«وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (٤) «و زنش (نيز به دوزخ در مي‌آيد. نكوهش مي‌كنم) آن هيزم‌كش را».

«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (٥) «در گردن او ريسماني از ليف خرماست».

تشريح لغات واصطلاحات:

«تَبَّ»: نابود گرديد، بريده شد، زيانبار گشت. چون در معنى دعا و نفرين است، به مضارع معنا مى‌شود: نابود باد، بريده باد، مرگ باد! «... وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ» نيرنگ فرعون جز نابودى [خود] نبود.(مؤمن/٣٧).

«يَدَا أَبِي لَهَبٍ»: دو دست ابولهب. تسميه كلّ به اسم جزء است و مراد از دست، ذات او است (ملاحظه شود :جزء عمّ شيخ محمّد عبده). ابولهب كاكاى پيامبر صلى الله عليه وسلم بود و سرسخت‌ترين دشمنان آن حضرت بشمار مى‌آمد. دائماً او و همسرش أمّ جميل بر ضدّ اسلام و براى اذيت و آزار مسلمين درتلاش وتكاپو بودند.

«ما أغنى»: بى نياز نكرد،سود نبخشيد. «سَيَصْلَيا» (صلى): به زودى به آتش داخل خواهد شد و بدان خواهد سوخت (نساء / ١٠، ابراهيم / ٢٩، إسراء / ١٨).«ذَاتَ لَهَبٍ»: داراى زبانه‌كش، مشتعل وفروزان (مرسلات آيه:٣١).

«الْحَطَبِ»: هيزم. «جِيدِ»: گردن.«حَبْلٌ»: ريسمان، طناب. «مَسَدٍ»: ريسمان به هم تابيده از ليف خرما و غيره. اين آيه حال است و كنايه از تحقير چنين شخصى است. اين سرنوشت نه تنها براى ابولهب و امّ جميل است و بس، بلكه هركه با قرآن مخالف باشد و مانع رواج و رسوخ احكام آن در جهان گردد، در دوزخ قرين و همدم آنان خواهد گشت.

يادداشت:

أبولهب فرزندى به نام لهب نداشت ولى شايد به خاطر سرخى روى أش او را أبولهب مى گفتند.

تفسير سوره

«تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ» (١):

يعني دو دست ابو لهب هلاک و نابود گرديد؛ مقصود عملش است. يعني عملش نابود شد. علماي بلاغت ميگويند: در يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مجاز مرسل به‌كار گرفته شده؛ يعنى جزء اطلاق گرديده اما از آن كل مورد نظر مى باشد لذا معنى اين است: هلاك باد خود ابو لهب با تمام وجود خويش. اين جمله نفرينى است عليه وى.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسیرین مي نویسند که:«و هلاك شد» این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغه ماضی، مقید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می‌باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

با توجه به شرارت ها، ماجراجوی ها، فتنه انگیزی های أبولهب ونقش او در تحریک احساسات مردم علیه پیامبر صلي الله علیه وسلم است که این سوره در باره او وزنش نازل گردید، تقبیح عملکرد شنیع آن طی سوره مستقل نشان می دهد که آنها بدترین وزشت ترین نقش را در مخالفت با پیامبر صلي الله علیه وسلم بازی کرده اند.

تَبَّتْ یعني بریده باید. یَدَا، و درواقع «**یدانِ**»، یعنی دو دست؛ دو دست ابو لهب. وَتَبَّ و بریده شد و بریده باد. منظور از «**ید**» چیست؟ منظور «ید» تنها همین انگشتان همین دست و انگشتان است، درحالیکه در قرآن «ید» به معانی دیگری هم آمده است؛ مثلاً میگوید «**یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ**» (سوره فتح: ۱۰) دست خدا بالای دست هاست. یعنی چه؟ برای الله که نمی توان دست قایل شد. یا در جای دیگر می گوید: «**بِیَدِكَ الْخَیْرُ**» (سوره آل عمران آیه ۲۶) ما هم وقتی تعبیر می کنیم که مثلاً خدایا خیر و نیکی به دست تو است، یعنی در قدرت تو است. پس، یَد در اینجا به معنای قدرت است. یا **قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللهِ** (آل عمران: ۷۳) فضل به دست خداست. یا **بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ** (مؤمنون ۸۸) سر رشته و فرمانروایی هر چیز به دست خداست. یا به آن که از آیات پروردگارش روی گردانده است میگوید: **مَا قَدَّمَتْ یَدَاهُ** (سوره کهف ۵۷) همان است که با دو دستش از پیش فرستاده است، یعنی پیش از آنکه در آخرت نزد الله حاضر شود، درحالیکه ما خیلی کارهامان با فکر و زبانمان است، نه با دستمان. پس «ید» در این موارد مجاز است. یا یک جا می گوید که «**بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکَاحِ**» (سوره بقره ۲۳۷) یعنی کسی که اختیار زنا شویی به دست اوست. مثلاً دختر و پسر یا خودشان ازدواج می کنند یا به واسطه‌ی کسی که عقد و نکاح آنها به دست اوست.

در این سوره هم منظور از «دست»، دست مادی ابو لهب نیست؛ بلکه دست در اینجا به‌صورت مجاز به کار رفته و نماد قدرت و نیروست؛ یعنی آن نیروی شرک، نیروی مخالفت، نیروی دشمنی، که مقابله می کند با پیامبر و می خواهد اسلام را نابود کند، آن نیروی منفی که در برابر نهضت و انقلاب اسلام صف‌آرایی کرده است، این نیرو بریده باد، مقطوع باد. و این در حقیقت شعار است، وگرنه الله که شعار نمی دهد. روشن است که اگر الله بخواهد یقیناً چنین خواهد شد. اگر او اراده کند، کافران و دشمنان اسلام مقطوع خواهند گشت و لازم نیست خدا آنها را نفرین کند. این ما انسان ها هستیم که شعار مي‌دهیم و شعار انسان‌ها تمایلات قلبی شان را نشان می دهد. مرگ بر فلان، زنده‌باد فلان، اینها نشان دهنده‌ی خواسته‌های یك ملت است؛ ولی خدا که ضرورت ندارد شعار بدهد. اگرالله مي‌خواست، جان ابولهب را می گرفت و دیگر لازم نبود دستش را ببرد یا نفرینش کند.

درهرحال، این پیام الهی است که فکر و عمل ابو لهب های زمانه به نتیجه نخواهد رسید. بریده باد دست خیانتکاران؛ بریده باد نیروي متجاوزان و ظالمان. این درواقع خواست و ارادۀ الهی است. قانونی است که در جهان نافذ و ساری است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سيرت نويسان مي نويسند: كه ابو لهب در همسايگى پيامبر صلي الله عليه وسلم زندگي مي كرد، و همواره اورا آزار واذيت مي داد، در أثنائيكه پيامبر صلي الله عليه وسلم در موسم حج نزد كاروانى ميرفت وآنانرا بسوى خدا دعوت مى كرد، ابو لهب به عقبش نزد كاروان مى رفت ومى گفت: حرف هاى اورا باور مكنيد، او از دين آبا وأجداد خود بغاوت كرده، درغگو است، در پى آن است كه شما را از معبود اصلى تان، لات وعزى بازدار و گمره كند.

«مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ»(٢):

او به إتكاى چه چيزى با پيامبر دشمنى و كين‌توزى مي كرد؟ به اتكاى اينكه انسان ثروتمندى است؛ او به تناسب زمانه‌ى خودش ميليونر بود. اما با همه مال و ثروت و موقعيت اجتماعى اش، و به تعبير قرآن مكتسباتش، بالاخره به كجا رسيد و چه كرد؟ نه دارايى اش و نه موقعيتش در جامعه نتيجه‌اى نداد و او را بي‌نياز نكرد.

انسان ها فكر مى كنند كه اگر ثروتمند و قدرتمند باشند و پست و مقامى داشته باشند، اينها حمايتشان خواهد كرد. خيال مى كنند به إتكاى مال و موقعيت، هر كارى دلشان بخواهد مي‌توانند بكنند. به آنهاست كه مي فرمايد اينها هيچ كدام شما را بى نياز نخواهد كرد و به دردتان نخواهد خورد و مشكلى را از شما حل نخواهد كرد.

ابن زيد (رض) روايت مى كند كه روزى أبو لهب از پيامبر صلي الله عليه وسلم پرسيد: اگر دينت را قبول كنم چه امتيازي را بدست خواهم آورد؟ پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: همان چيزيكه ساير مؤمنان به آن نايل مى شوند. أبولهب گفت: گويا هيچ امتيازى نسبت به ديگران نخواهم داشت؟!

پيامبر اسلام فرمود چه چيزى بيش از آن خواستارى؟! ابو لهب خشمگين شد وگفت: «تبا لهذا الدين تبا» آن اكون وهولا ء سوائ»: خاك بر سر اين دين، نابود باد دينى كه من و اينها را برابر مي خواند.

«وَمَا كَسَبَ» تمام دارايى هاى وى چه مال و چه فرزند.«وَمَا كَسَبَ» را برخى از مفسران به معناى درآمد گرفته اند، يعنى سودى كه او از دارايى خود به دست مى آورد، كسب او بود. برخى ديگر از مفسران فرزندان و اولاد را از آن مراد گرفته اند، چراكه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است، فرزندان آدم هم از جمله ى كسب او هستند. [ابوداود، ابن ابى حاتم] اين هر دو معنا با فرجام ابولهب مناسبت دارند، چراكه هنگامى كه او مبتلا به مريضى ساری شد، مال او هم به درد او نخورد و اولادانش هم او را به حال خودش واگذاشتند تا در بى كسى بميرد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: هنگامي كه رسول الله صلي الله عليه وسلم قوم خود رااز عذاب خدا ترسانيد، ابو لهب گفت هر آن چه اين برادرزاده ي من مي گويد اگر بر حق باشند، من مال و فرزندان زيادى دارم آنها را صرف نموده خودم را نجات مي دهم، براين گفته او آيه «مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» نازل گرديد، يعني وقتي كه او به عذاب الهي گرفتار گرديد، فرزندان او حتى موفق نشدند كه جنازه ى او را با احترام دفن كنند. اين گونه مردم تنها در مدت چند سال پيشگويى اى را كه درباره ى ابولهب در اين سوره صورت گرفته بود، ديدند كه تحقق يافته است.

يادداشت:

مال: همه‌ى چيزهايى كه مطلوب و محبوب انسان هستند، يعنى انسان از روى فطرت آنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

را دوست دارد. اصل کلمه‌ی مال از میل گرفته شده، یعنی انسان به طرفش میل دارد و جاذبه‌ی خاصی در آن است؛ پس محبت مال چیزی فطری و طبیعی است و دین، ما را از جمع مال و استفاده از مال و امکانات نهی نکرده است، اما ما را از مال‌اندوزی و مال‌پرستی به شکلی که مال همه چیز انسان شود و ملاک ارزشیابی ما برای کسب و درک ارزش‌ها قرار بگیرد، منع کرده است. چرا فرمود «مالهُ وماکسب»؟ چون ماکسب غیر ازمالهُ است، مال آن چیزی که موجود است و نیازی به تحصیل ندارد اما ما کسب غیر موجود است و کسب می‌شود، خداوند در رابطه با آینده برای اطمینان خاطر اهل ایمان می‌فرماید: آنچه اکنون موجود است و در اختیار رأس کفر قرار دارد و آنچه در آینده به او خواهد رسید، هیچ مشکلی از او را حل نخواهد کرد، چنانکه انسان مؤمن هرگز احساس بی‌ارزشی و کم‌ارزشی و حقارت نمی‌کند.

«سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ»(۳):

یعنی: به زودي ابولهب در آتشی سخت شعله ور و برافروخته که پوستش را مي‌سوزاند، عذاب می شود که آن آتش، آتش جهنم است. در آتشي ذَاتَ لَهَبٍ؛ آتشي که داراي شعله و زبانه است. درواقع هیمه‌ای است از آتش. اسمش «ابولهب» است و سرنوشتش هم «ذات لهب». با هم تناسب دارند. در آتش افروز بودي، سرنوشتت هم آتشي است که خودت به پا کرده‌ای. هر کس هر چه را کشت کند، همان را درو مي کند. کسی که در زندگی آتش به زندگی مردم زده، با ظلم و ستمش، و با شکنجه هایی که کرده و مفاسدی که در دنیا مرتکب شده و آتش به جان و مال مردم زده، طبیعتاً سرنوشتش جز این نخواهد بود.

«وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (۴):

«و زنش» نیز به آن آتش در میآید، همان که «هیزمکش است» «حمّال» یعنی کسی که باری را حمل می‌کند.

«حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»: هیزمکش، کنایه از سخن چینی و فتنه انگیزی است که که با برافروختن آتش کینه‌توزی و دشمنانگی در میان مردم، خرمن محبّت و مودّت آنان را آتش می‌زند، و رشته دوستی و رابطه خویشاوندی همگان را می‌گسلاند.و نیز استعاره‌ی تمثیلی از فتنه انگیزی کسی است که چوب را روی آتش می گذارد، تا برافروخته و شعله‌ور شود. (اسراء/ شرح و بیان آیه‌های ۴۵ تا ۴۸).گویند: «ولم یمش بین الناس بالحطب الرَّطب»: فلانی در میان مردم به سخن چینی و آشوبگری نپرداخت.

«وَامْرَأَتُهُ» همسرش: ام جمیل. «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» يعني خار و خاشاک. مؤرخان می نویسند : از اینکه خانه‌ی ابولهب با خانه‌ی پیامبر گرامی دیوار به دیوار بود، زنش پشته‌ی خار و هیمه را می آورد، سپس آنها را براي اذیت وازارکردن رسول الله صلي الله علیه و سلم در راه ایشان قرار می داد. از این رو به او هیزم کش گفته شده است.

سعید بن جبیر هم می گوید که کسی که گناه بر خود بار می کند، درباره ی او به طور محاوره می گویند: (فلان یحطتب علی ظهره.) «فلانی بر پشت خود هیزم بار می کند.» پس حمالة الحطب به معنای حمل کننده ی بار گناهان است.

زن ابو لهب، ام جمیل دختر حرب خواهر أبوسفیان بود واز جمله شاعران زن بشمار می رفت طوریکه گفتیم: که خارها و سرگین ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول الله صلّي الله علیه و سلّم می افگند. یا مراد این است که زن ابو لهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول الله صلّي الله علیه و سلّم و واداشتن شوهرش بر آزار

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایشان بر دوش گرفته است، هیزم جهنم را بر مي‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن چيني اوست که برافروزنده خصومت و دشمنی در میان مردم است.
اصطلاح معروفی داریم: بعضی ها به آتش فتنه دامن می زنند و بعضیی ها هم هیزمش را میآورند و سوختش را فراهم مي‌کنند. ام جمیل، از روی حسادت که در بین بنی امیه و بنی هاشم وجود داشت، شوهرش را در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک مي‌کرد. پس، شوهر آتش افروز است و آتش دشمنی را دامن می زند و شعلهی آن را تیزتر و تندتر می کند، و زن او هم آتش بیار معرکه است.

یادداشت:

«وَامْرَأَتُهُ»: زن او، اشاره به نقش آفرینی مثبت و یا منفی زنان در تاریخ دعوت بشریت دارد. یعنی زنان هم می‌توانند معاون خیر باشند و هم معاون شر. در طول تأریخ، حتی در عصر جاهلیت، زن صاحب نقش بوده؛ حال ما چگونه می‌توانیم این نقش را کنار گذاشته و بگوئیم زنان در جامعه هیچ کاره هستند. آنها می‌توانند دعوتگر به سوی خیر باشند، مؤید خیر و اهل خیر و یا مؤید شر و أهل شر باشند. که نمونه بارز اش درهمین سورهی مسد است.

«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (۵)

«بر گردنش طنابي از لیف خرماست» مسد: لیفی است که از آن ریسمان بافته می شود. ویا هم ریسمانی که با آن هیزم می‌کشید، طنابی از لیف خشن می‌شود و طوق گردنش می‌گردد. توسط آن آتش دوزخ بر او زبانه می‌کشد، گلویش را فشار می‌دهد و او را به سوی دوزخ می‌کشاند.
نقل است که زن ابولهب گردنبند فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزي که آن را در دشمنی محمد صلّی الله علیه وسلّم به مصرف می رسانم! لذا آن گردنبندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می شود. ملاحظه می‌کنیم که الله سبحان وتعالی عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است.
سیرت نویسان می نویسند که : بعد از نزول این سوره ام جمیل زن ابو لهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مسجدالحرام رفت و در آن حال ابوبکر رضی الله عنه در معیت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم بود. پس به ابوبکر رضی الله عنه گفت: به من خبر رسیده است که رفیقت مرا هجو نموده است، اینك آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! اما خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول الله صلّی الله علیه و سلّم کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگریست، ایشان را ندید.
ابوبکر رضی الله عنه از وی پرسید: آیا کسی را همراه من می بینی؟ ام جمیل گفت: آیا مرا مسخره می کنی؟ من جز تو هیچ کس دیگر را همراهت نمی بینم!
علماء فرموده اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوت آن حضرت صلّي الله علیه وسلم است زیرا خداوند جلّ جلاله با نزول: سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ ... قاطعانه خبر داد که ابو لهب و زنش ایمان نمي آورند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت باشقاوت گره خورده است پس بر طبق این خبر، هیچيك از این دو نفر نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«جيد»: گردن، گردنی که لطیف و نازک و زیباست که همان گردن زنان است و هم سر سینه زنان را می گویند که جاي آرایش و از جمله گردن‌بند انداختن است؛ جاي زیب و زیور انداختن زنان را نیز مي گویند. پس منظور گردن نیست، چون گردن را **«عُنُق»** میگویند یا **«رَقَبه»**. بعضي‌ها گفته‌اند مراد این است که در قیامت ریسمان در گردنش مي‌آویزند. این زن، برعکس طبیعت زنانه، طبیعت خشن در وجودش غلبه دارد و به جاي عواطف و احساسات رقیق و لطیف، حالت خشن و دشمنانه در او وجود دارد. به اصطلاح، «جید»، که در وجود او باید جای تزیین و زینت باشد، که در واقع همان مِهر و عاطفه‌ی زنانه است، به جای آن، احساسات خشن و آتشین و شرار نفرت و کینه در آن است.

«حبل»: ریسمان ضخیم، اما ریسمانی که از پوست درختِ خرما یعنی مسد است. ریسمانی که خود ضخیم است و از پوستِ درختِ خرما هم بافته می‌شود که ضخامت و زبری‌اش را بیشتر می‌کند. (در اینجا مقصود بندی است که مشتعل می‌گردد و اسارت و خواری و مزید عذاب او را می رساند.)

هم چنین کلمه «مَسَد» در آیۀ مبارکه، برای تحقیر و بی أرزش کردن و به خشم آوردن أبولهب و زن او و أمثال آنهاست در جهت آزار رساندن به پیامبر خاتم و نافرمانی از دستورات کتاب آسمانی و بی‌ادبی به ساحت پاک دین خدا در هر عصر و دورانی.

آیا واقعاً دست های أبو لهب بریده شد؟

در آیۀ اول این سوره آمده است: **«تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»** «شکسته باد دو دستان أبو لهب و (أبو لهب) ومرگ بر او».منظور آیۀ متبرکه چیست؟ آیا دستان اش واقعاً بریده است و یا خیر؟

إمام بخاری با عده ای از محدثین از حضرت ابن عباس رضي الله عنه روایت کرده اند که گفت: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» وَرَهْطَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ، خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ حَتَّي صَعِدَ الصَّفَا، فَهَتَفَ: «يا صَبَاحَاهْ»، فَقَالُوا: مَنْ هَذَا الَّذِي يهْتِفُ؟ قَالُوا: مُحَمَّدٌ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيهِ، فَقَالَ: «يا بَنِي فُلَانٍ، يا بَنِي فُلَانٍ، يا بَنِي فُلَانٍ، يا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، يا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، فَاجْتَمَعُوا إِلَيهِ، فَقَالَ: «أَرَأَيتَكُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيلًا تَخْرُجُ بِسَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِي؟» قَالُوا: مَا جَرَّبْنَا عَلَيكَ كَذِبًا، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَينَ يدَي عَذَابٍ شَدِيدٍ»، قَالَ: فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ أَمَا جَمَعْتَنَا إِلَّا لِهَذَا، ثُمَّ قَامَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَقَدْ تَبَّ». (بخاري ۴۹۷۱، مسلم ۲۰۸، بيهقي در «دلائل» ۲ / ۱۸۱ و ۱۸۲ و بغوي در «تفسير» ۳ / ۴۰۰ و ۴۰۱)

یعنی: زمانیکه این آیه مبارکه (۲۱۴ شوره شعراء) **«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»** (ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدار ده)، نازل شد؛ رسول الله صلي الله عليه وسلم از خانه خود بیرون رفت و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند: یا صباحاه! (عرب زمانی این جمله را می‌گفت که دشمن به شکل غافلگیرانه بر او تهاجم می‌کرد، تا این که همه باخبر شوند و دست به مقابله بزنند) چون قریش این ندا را شنیدند، از یک دیگر پرسیدند که این صدا وفریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون ایشان گرد آمدند. آنگاه رسول‌اکرم صلي الله عليه وسلم خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی فلان! هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی عبد مناف! هان ای بنی عبدالمطلب! (و به‌این ترتیب، اقوام مختلفی ازقبیله قریش را

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی یکی نام بردند) پس همه آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمد صلی الله علیه وسلم چه سخنی به این پایه از اهمیت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کناره این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم (بلکه تو را به راستگویی می شناسیم). فرمودند: پس اینک من پیش از پیش ازعذابی سختی که شما درآن می افتید اگاه و هشدار می دهم. در این اثنا ابو لهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! به گفتن همین کلام محل را ترک کرد و رفت. همان بود که: پروردگار با عظمت سوره مسد را نازل فرمود: «تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَي عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ...».

أبو لهب جهنمی أست!

در این شک وجود ندارد که کفار و مشرکین وارد دوزخ می شوند، اینک قرآن کریم و رسول الله صلي الله علیه وسلم راجع به دوزخی بودن بعضی افراد مشخص به ما خبر داده‌اند که از جمله آنها فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام است:

پروردگار با عظمت در (سوره هود آیه:۹۸) میفرماید: **«يقْدُمُ قَوْمَهُ يوْمَ الْقِيامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ»** (فرعون در روز قیامت در پیشاپیش قوم خود بوده (و ایشان را به سوي آتش دوزخ رهبري خواهد کرد، همان گونه که در دنیا آنان را به سوي کفر وگمراهي رهبري مي‌کرد) و ایشان را به آتش دوزخ مي‌اندازد. چه بد جایگاهي که بدان وارد مي شوند!).

و از جملهي آنان همسر نوح و همسر لوط هستند. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ» (سوره التحریم:۱۰) (خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای إیشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت کمرشکن اُخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسّط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با همه کسانی که بدان در می آیند.)

و یکی دیگر از جمله کسانیکه اهل دوزخ هستند، ابو لهب و همسرش می باشند. طوریکه تفصیل آن در سورهٔ (ألمَسَد ۱-۵) آمده است.

همچنان یکی دیگر از جمله این افراد عمرو بن عامر خزاعي است. رسول‌الله صلي الله علیه وسلم او را در حالتی دید که روده‌هایش را در دوزخ می‌کشند. (روایت این حدیث صحیح است. و بخاری و مسلم آن را تخریج کرده اند.).

از جمله این افراد قاتل عمار بن یاسر است. در معجم طبرانی با سند صحیح از عمرو بن عاص و از فرزندش روایت شده که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قاتل عمار و سالبه في النار» (صحیح الجامع (۱۱۰/۴) شماره ۴۱۷۰)

قیامت و موضوع سؤال و جواب از آنها:

در مورد اینکه آیا در روز قیامت از کفار هم سؤال وجواب بعمل مي آید و یا خیر، علماء نظریات مختلفی و متفاوتی دارند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

شيخ الاسلام ابن تميه رحمه الله مي فرمايد: متأخرين از پيروان امام احمد رحمه الله و... در اين مساله اختلاف نظر دارند، آنهايي كه معتقد به محاسبه كفار نيستند عبارتند از: ابوبكر عبدالعزيز، ابوالحسن تميمى، قاضى ابويعلى و غيره و گروه دوم كه معتقد به محاسبه كفار هستند عبارتند از: ابو حفص برمكى، ابوسليمان دمشقى و ابوطالب.
(مجموع فتاوي شيخ الاسلام -٣٠٥/٤).
اما حرف حق همين است كه كفار مورد محاسبه قرار خواهند گرفت و اعمال آنها وزن خواهد شد، آيات ذيل شاهد و گواه صحت اين مدعا ميباشد.
پروردگار با عظمت در». (سوره القصص:٦٢) مي فرمايد: «وَيوْمَ ينَادِيهِمْ فَيقُولُ أَينَ شُرَكَائِي الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ». (روزى (را خاطر نشان ساز كه) خدا ايشان را فرياد مي دارد و مي‌گويد: شريكى كه براى من گمان مي برديد كجايند؟!(اي مشركان! حالا كه حجاب ها و پرده ها كنار رفته‌اند و هنگامه حساب و كتاب و گرفتاري و درماندگي است، بگوئيد بتها و خداگونه هاى انس و جنّى كه مى پنداشتيد و مى پرستيديد بيايند و شما را از عقاب و عذاب آفريدگار برهانند).
«وَيوْمَ ينَادِيهِمْ فَيقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ». (سوره القصص: ٦٥) (خاطرنشان ساز) روزي را كه خداوند مشركان را فرياد مى دارد و ميى گويد: به پيغمبران چه پاسخى داديد؟).
«فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيةٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيهْ * نَارٌ حَامِيةٌ» (سوره القارعة: ٦ – ١١) (كسى كه ترازوى (حسنات و نيكيهاى) او سنگين باشد. او در زندگى رضايت بخشى بسر مى برد. و امّا كسى كه ترازوى (حسنات و نيكى هاي) او سبک شود. مادرِ (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و براى در آغوش كشيدن او، دهان خود را به سويش باز كرده است). تو چه مى دانى، پرتگاه دوزخ چيست و چگونه است؟! آتش بزرگ بسيار گرم و سوزانى است).
«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِک الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ * أَلَمْ تَكُنْ آياتِي تُتْلَى عَلَيكُمْ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ» (سوره المؤمنون: ١٠٣ – ١٠٥) (و كسانى كه سنجيده‌هاى (أعمال و أقوال دنيوى) ايشان، سبک و بى أرزش باشد، اينان (عمر خود را باخته و) خويشتن را زيانمند نموده‌اند و در دوزخ جاودانه خواهند ماند. شعله هاى آتش دوزخ صورتهاى إيشان را فرا مي‌گيرد، و آنان در ميان آن، چهره در هم كشيده (و پريشان و نالان) بسر مى برند. (خداوند خطاب بديشان مي‌گويد:) مگر آيات من بر شما خوانده نمى شد و شما آنها را دروغ مي ناميديد؟!).
اما در مورد اينكه چرا كفار مورد محاسبه وسؤال قرار مى گيرند حال آنكه اعمال آنها به هدر رفته و باطلند؟ در پاسخ به اين سؤال جوابهاى متعددى بشرح زير داده شده است:

1 - اقامهٔ حجت بر آنها و اظهار عدل الهى در خصوص آنان، خداوند بيش از هركسي عذر را مى پذيرد. او عادل مطلق است، روى اين حساب كفار را مورد سؤال و محاسبه قرار خواهد داد و آنان را نسبت به اسناد و مداركى كه حاوى اعمال آنها هستند، آگاه مي سازد و ميزان را مطابق با بزرگى گناهان و بدي اعمال آنها ظاهر مي سازد. «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيوْمِ الْقِيامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَينَا بِهَا وَكَفَي بِنَا حَاسِبِينَ». (سوره الأنبياء:٤٧) (و ما ترازوى عدل و داد

(c) ketabton.com: The Digital Library

را در روز قيامت خواهيم نهاد، و اصلاً به هيچ كسى كمترين ستمي نمى شود، و اگر به اندازه دانه خردلي (كار نيک يا بدي انجام گرفته) باشد، آن را حاضر و آماده می سازيم و سزا و جزای آن را می دهيم و بسنده خواهد بود كه ما حسابرس و حسابگر اعمال و أقوال شما إنسانها باشيم.

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَي الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيقُولُونَ يا وَيلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يظْلِمُ رَبُّکَ أَحَدًا». (سوره الكهف: ۴۹) (و كتاب (أعمال هر كسى، در دستش) نهاده می شود (و مؤمنان از ديدن آنچه در آن است شادان و خندان مي‌گردند) و *گناهكاران* (كفر پيشه) را مي بيني كه از ديدن آنچه در آن است، ترسان و لرزان می شوند و مي‌گويند: اي واي بر ما! اين چه كتابي است كه هيچ عمل كوچک و بزرگي را رها نكرده است و همه را برشمرده است و (به ثبت و ضبط آن مبادرت ورزيده است. و بدين وسيله) آنچه را كه كرده‌اند حاضر و آماده مي بينند. و پروردگار تو به كسى ظلم نمى كند. (چرا كه پاداش يا كيفر، محصول أعمال خود مردمان است).

إمام قُرطبی می فرمايد: خداوند در دنيا و آخرت مخلوق را بمنظور إتمام حُجت و إظهار حكمت مورد محاسبه و سؤال قرار ميدهد. (تذكره:۲۲۵)

2 - خداوند (ج) به منظور توبيخ و تنبيه، آنها را مورد محاسبه قرار می دهد. حضرت شيخ الإسلام إبن تميمه می فرمايد: هدف محاسبه نشان دادن إعمال كُفار به كُفار و تنبيه در برابر آن إعمال است و هدف ديگر موازنه، نيكى در برابر بدى است، اگر منظور خداوند از محاسبه معنى أول باشد، قطعاً آنها در برابر اين گونه اعمال محاسبه خواهند شد.

و اگر منظور معنى دوم است و مقصد محاسبه اين باشد كه آيا كفار اعمال نيكي دارند كه در برابر آن مستحق بهشت شوند، اين يک خطای آشكار است. (مجموعه فتاوی: (۳۰۵/۴).

و اين تنبيه و تهديد در نصوص زيادی مطرح شده است: **«وَلَوْ تَرَي إِذْ وُقِفُواْ عَلَي رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيسَ هَذَا بِالْحَقّ قَالُواْ بَلَي وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ».** (سوره الأنعام: 30) (اگر آنان را ببينى بدان هنگام كه در پيشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده‌اند (خواهى ديد كه چه حال بد و وضع تباهى دارند، و خداوند بديشان) ميگويد: آيا اين (چيزهائى را كه مى بينيد و دامنگيرتان است) حق نيست؟! مى‌گويند: بلى به پروردگارمان سوگند! (حق است. آن گاه خداوند باز بديشان) ميگويد: پس به سبب كفرى كه مى ورزيديد عذاب (دوزخ) را بچشيد).

«يا مَعْشَرَ الْجِنّ وَالإِنسِ أَلَمْ يأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يقُصُّونَ عَلَيكُمْ آياتِي وَينذِرُونَكُمْ لِقَاء يوْمِكُمْ هَذَا قَالُواْ شَهِدْنَا عَلَي أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَشَهِدُواْ عَلَي أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَافِرِينَ». (سوره الأنعام: ۱۳۰) (در آن روز خداوند بديشان ميگويد:) اي جنّيان و اى انسانها! آيا پيغمبرانى از خودتان به سوى شما نيامدند و آيات (كتابهاى آسمانى) مرا برايتان بازگو نكردند و شما را از رسيدن بدين روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بيم ندادند؟ (پس چگونه اين روز را فراموش كرديد و در تكذيب آن كوشيديد؟ در پاسخ) مى‌گويند: ما عليه خود گواهى می دهيم (و اقرار مى‌كنيم كه پيغمبران آمدند و آئين خدا را تبليغ كردند و ما را از قيامت ترساندند، ولى ما ايشان را تكذيب كرديم و گفتيم: خداوند چيزى را از سوى خود نفرستاده است و جز زندگى اين جهان، زندگى ديگرى وجود ندارد. بلى) زندگى جهان، آنان را گول زد و

(c) ketabton.com: The Digital Library

(به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند و) علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحقّ عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند».
«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ». (سوره الشعراء:۹۱-۹۲) (و دوزخ برای گمراهان آشکار گردانده می‌شود. و بدیشان گفته می شود: کجا هستند معبودهائی که پیوسته آنها را عبادت می‌کردید؟)
«وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ».
(سوره القصص: ۶۴) (به پرستش کنندگان گول خورده) گفته می شود:
انبازهای خود را (که معبودهای دروغینند) به فریاد خوانید (تا شما را یاری کنند). آنان ایشان را به فریاد می خوانند، ولی پاسخی بدانان نمی دهند. (در این هنگام) عذاب را (با چشم خود) می‌بینند (و آرزو می‌کنند:) کاش! هدایت یافته و راهیاب می بودند (و امروز گرفتار چنین مجازات شدید نمی شدند).
ابن کثیر می گوید: هرچند که اعمال نیک کفار به اندازه‌ای نیست که بتوان آنرا با کفر شان مقایسه نمود، اما به منظور اظهار شقاوت و رسوایی آنان در انظار عموم، اعمالشان وزن کرده می شوند. النهایة، ابن کثیر: (۳۵/۲).

3 - کفار مکلف به فروع شریعتند همانطور که به اصول شریعت نیز مکلف هستند. لذا مورد سؤال قرار می‌گیرند پیرامون کوتاهی که در انجام تکلیف از آنان صورت گرفته است، قرطبی می گوید: مبنی بر اینکه کفار مکلف به فروع شریعت هستند و درباره فروع شریعت مورد سؤال قرار می‌گیرند، و در صورت کوتاهی در فروع مجازات می شوند، خداوند می فرماید: «وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ». (سوره فصلت: ۶ – ۷) (وای به حال مشرکان! به پاکسازی خود از لوث شرک نمی پردازند و به کار های خیر دست نمی یازند)
و خداوند درباره مجرمین، چنین خبر داده است: **«مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ».** (سوره المدثر: ۴۲ – ۴۶) (چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم. و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم. و ما پیوسته با باطل گرایان (همنشین و همصدا می‌شده‌ایم و به باطل و یاوه و عیبجوئی) فرو می‌رفته ایم. و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می دانسته‌ایم).
از آیه های مذکور روشن می گردد که مشرکان، مخاطب به ایمان، زندگی پس از مرگ، اقامه نماز و ادای زکات هستند. و روز قیامت درباره این امور مورد سؤال قرار خواهند گرفت و در صورت کوتاهی یا ترک آنها مجازات خواهند شد.(تذکرة قرطبی: ۳۰۹).

4 - کفار، در کفر، معاصی و گناهان خود با هم تفاوت دارند و هرکس از آنان به میزان گناهان خود به دوزخ مي رود و آتش دوزخ نیز درجات متفاوتی دارد،همان گونه که جنت دارای درجات متفاوت است، اگر کسی شدت کفر و گمراهیش زیاد باشد، عذابش نیز به همان میزان زیاد خواهد بود، حتي بعضی از کفار در پایین‌ترین درجه دوزخ خواهند بود، و منافقان از جمله این گروه هستند.
«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ».(سوره النساء: ۱۴۵)(بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیخ الاسلام ابن تمیمه میگوید: عذاب کسانی که بدیهایشان زیادند از عذاب کساني که دارای بدی های کمتری می باشند، بیشتر است، و هرکدام از کفار که نیکي و حسنات داشته باشد از شدت عذاب آنها کاسته می شود، مانند اینکه عذاب ابو طالب از عذاب ابو لهب کمتر و سبک تر است، بنابر این محاسبه کفار بخاطر بیان مراتب عذاب است نه بخاطر رفتن به بهشت. مجموع فتاوی، شیخ الاسلام (۳۰۵/۴).

امام قرطبی درباره وزن کردن اعمال کفار دو نکته را بیان می فرماید:

اول: در یک کفه ترازو کفر و گناهانشان گذاشته می شود، و کافر اعمال حسنه‌ای ندارد که در کفه دیگر ترازو گذاشته شوند، از این رو کفه اعمال بد، بدلیل خالی بودن کفه حسنات و نیکی ها، میچربد.

دوم: اعمال نیکی همچون: صله رحم، صدقه، غمخواری و همدردی با مردم که کافر انجام می دهند، در کفه خوبی و نیکي گذاشته مي شوند، اما کفه بدیها - بدلیل سنگیني کفر و شرک- مي چربد. (تذکرة: ۳۱۲)

نکته اول صحیح است، چون أعمال نیک و معروف کافر به دلیل شرک وکفرش از بین رفته أند و هیچگونه ارزشی به آنها داده نخواهد شد، خداوند مي فرماید: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ». (سوره الزمر: ۶۵) (اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بي پاداش میگردد و) هیچ و نابود مي شود).

«وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (سورة البقرة: ۲۱۷) (کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می رود، و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می مانند).

و در حدیث آمده است: «إن الله لا يقبل من العمل إلا ما كان خالصاً وابتغي به وجهه» (خداوند هیچ عملي را نمی پذیرد، جز آن را که صرفاً برای خشنودی خداوند صورت گرفته و از شرک و ریا خالص باشد). نسائي در باب جهاد از ابي امامه...

دوم: از روایات صحیح است که رسول اکرم الله صلي الله علیه وسلم فرمودند: کافر در دنیا از پاداش اعمال نیک خود بهره مي برد ودر حالي وارد قیامت می شود که هیچ پاداشی از اعمال نیکش باقی نمانده است. در صحیح مسلم و مسند احمد آمده است که رسول‌اکرم الله صلي الله علیه وسلم فرمودند: «إن الله لا يظلم مؤمناً حسنته، يعطي بها في الدنيا (وفي رواية يثاب عليها الرزق في الدنيا) ويجزي بها في الآخرة، وأما الكافر فيطعم بها بحسنات ما عمل بها لله في الدنيا، حتي إذا أفضي إلي الآخرة لم يكن له حسنة يجزي بها». سلسلة الاحادیث الصحیحة (۸۲/۱) و شماره آن: ۵۳)

(خداوند بر هیچ مؤمنی درباره اعمال نیک او ستم نمی کند. مؤمن در دنیا و در آخرت پاداش اعمال نیک خود را می‌بیند. اما کافر تمام پاداش اعمال نیک خود را در دنیا می گیرد و وقتی که به جهان آخرت می‌رود، هیچ اعمال نیکی برایش باقی نخواهد ماند).

توجیه آیات و روایاتي که راجع به عدم باز خواست کفار وارد شده اند:

اگر سؤال شود: با توجه به مباحث گذشته ثابت شد که کفار مورد سؤال و محاسبه قرار می گیرند، اگر چنین است، نصوص مخالف آنها را چگونه توجیه می کنید، از جمله اینکه خداوند میفرماید: **«وَلَا يسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ»**. (سوره القصص: ۷۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمي شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد».

«فَيَوْمَئِذٍ لَّا يسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ». (سوره الرحمن: ۳۹) (در آن روز هیچ پری و انسانی از گناهش پرسش نمی‌گردد (چرا که آن روز زمان تخریب جهان است؛ نه وقت سؤال و پرسش یزدان».

«هَذَا يوْمُ لَا ينطِقُونَ * وَلَا يؤْذَنُ لَهُمْ فَيعْتَذِرُونَ». (المرسلات: ۳۵ – ۳۶) (امروز، روزی است که (تکذیب‌کنندگان آیات الهی، دم نمی‌زنند و) سخن نمی‌گویند (چرا که خداوند بر دهانشان مهر سکوت می نهد). و بدیشان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بطلبند و عذر خواهی بکنند).

و امثال این نصوص: باید بگوییم که میان این نصوص و نصوص قبلی تضاد و تناقضی وجود ندارد. علما در راستای تطبیق و توفیق میان این دو گونه نصوص راههای متعددی را ارائه داده اند:

اول: کافران جهت شفا و آرامش و آسایش مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند، بلکه جهت تهدید و تنبیه از آنان سؤال خواهد شد، به عنوان نمونه سؤالهایی همچون: چرا شما چنین و چنان عمل کردید؟ درباره سخن گفتن و عذرخواستن نیز چنین است، یعنی خداوند سخنان محبت آمیز با آنان نخواهد زد، بلکه سخنان قهر آمیز و همراه با تهدید متوجه آنان خواهد شد. «تذکرة»: ۲۸۶.

دوم: اینکه خداوند متعال سؤال استفهامی از آنان نخواهد کرد، زیرا که خداوند نسبت به اعمال آنها آگاه و عالم است و نیازی به استفهام ندارد، بلکه سؤال از کفار سؤال تثبیتی و تقریری خواهد بود، مثلاً از آنان سؤال می شود: چرا چنین کرده‌اید؟ «تذکر»: ۲۸۷ حسن بصری و قتاده می‌گویند:

از کفار درباره گناهانشان سؤال نخواهد شد، چرا که خداوند گناهان آنان را می داند وفرشتگان آنها را نوشته‌اند. لوامع الانوار البهية: (۱۷۴/۲).

سوم: اینکه کفار در بعضی از مراحل قیامت مورد بازخواست واقع می‌شوند،قرطبی می‌گوید: قیامت مراحل و موارد زیادی دارد، در بعضی مراحل از کفار سؤال صورت می گیرد و در برخی دیگر صورت نمی‌گیرد.

سفاريني می گوید: عکرمه از ابن عباس رضي الله عنه نقل می کند: روز قیامت مردم با اوضاع و احوال عدیده‌ای مواجه خواهند شد، روی همین اساس إمام احمد رحمه الله در یک سری جوابهای قرآنی می گوید: إبتدا که انسانها زنده می شوند به مدت شصت سال نه حرف می زنند و نه اجازه عذر خواهي به آنان داده می شود تا معذرت خواهي کنند: «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ». (سوره السجدة: ۱۲) (پروردگارا! دیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم) و شنیدیم (آنچه خود را از آن به کری زده بودیم. هم اینک پشیمانیم) پس ما را (به جهان) بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم (و سرافراز به خدمت برگردیم). ما (به قیامت و فرموده پیغمبرانت) یقین کامل داریم). و هنگامي که اجازه سخن گفتن به آنان داده می شود، به سخن در می آیند و به کشمکش میافتند: «ثُمَّ إِنَّكُمْ يوْمَ الْقِيامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ». (سوره الزمر: ۳۱) (سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان به نزاع و کشمکش می پردازید (و خدا در میانتان داوری می کند و حق هر کسی را به کف دستش می نهد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی موقع محاسبه و ارائه‌ی بی انصافی و بی عدالتی مخاصمه و مجادله می نمایند، سپس به آنان گفته می شود: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيكُم بِالْوَعِيدِ». (سوره ق: ۲۸) (خدا می‌فرماید: در پیشگاه من ستیزه مکنید. من پیش از این شما را (از این سرنوشت شوم) بیم داده بودم).

چهارم: قرطبي راجع به آیه‌ی: «وَلَا يسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ». (سوره القصص: ۷۸) (گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد».

بیان داشته که: این سؤال جهت جدا کردن مؤمنین از کافرین پرسیده می شود، یعنی اینکه روز قیامت فرشتگان نیازی به این ندارند که از کافر سؤال کنند: دین تو چیست؟ و تو در دنیا چه عملی را انجام داده‌ای؟ زیرا مؤمنان دارای چهره های تازه و سینه های باز و کافران دارای چهره‌های سیاه و غمگین خواهند بود و فرشتگان از آثار چهره آنها را شناسایی می کنند، لذا وقتی که فرشتگان ماموریت می یابند که کفار را به سوی دوزخ برانند، آثار و علایم ظاهری کفار برای شناسایی آنها کفایت می کند و به معرفی بیشتری نیاز ندارند. «تذكرة»: ۲۸۷).

إزدواج دختران پیامبر إسلام باپسران أبولهب:

در مورد اینکه پیامبر صلي الله عليه وسلم چرا دو دختر خویش را به پسران ابو لهب، در حالیکه آنها مسلمان نبودند به ازدواج درآورد.

قبل از همه باید گفت که: دختران پیامبر صلي الله عليه و سلم بترتیب عبارتند از: (زینب، رقیة، أم کلثوم، و فاطمة.) «زینب»، پیامبر صلي الله عليه و سلم او را به ازدواج «ابي عاص» در آورد. پس از اینکه ازدواج با مشرکین منع شد، پیامبر صلي الله عليه و سلم او را از همسرش که مشرک بود جدا کرد، ولی بعداً که «ابي العاص» مسلمان شد پیامبر صلی الله عليه و سلم «زینب» را به او برگرداند.

«رقیه»، پیامبر صلي الله عليه و سلم او را به ازدواج «عتبه بن ابي لهب» در آورد.

«ام کلثوم»، که خواهر کوچکتر رقیه میباشد، پیامبر صلي الله عليه و سلم او را به ازدواج «عتیبه بن ابي لهب» در آورد.

«فاطمه زهراء» پیامبر صلي الله عليه و سلم او را به ازدواج علی بن ابی طالب در آورد.

در حدود ۶ ماه پس از وفات پیامبر صلي الله عليه و سلم او نیز وفات کرد.

ولی هنگامی که خداوند سوره «المسد» (یعنی: تَبَّت يدا أَبي لَهَب وَ تَبّ) را نازل کرد، ابو لهب و همسرش «ام جمیل» که خداوند او را در قرآن «حمالة الحطب» یعني «گرد آورنده هیزم» لقب داده است، عصبانی شدند و به پسرانش دستور دادند که دختران پیامبر صلي الله عليه و سلم را طلاق دهند و ابو لهب به پسرانش گفت که: «سر من بر سر شما دو تا حرام میباشد اگر دختران محمد را طلاق ندهید»، پس پسرانش دختران پیامبر صلي الله عليه و سلم را طلاق دادند، واین طلاق مدت زمان کمی پس از عقد کردن بود و هنوز بین آنها آمیزشی رُخ نداده بود. (مراجعه شود به کتاب: الاستيعاب في معرفة الأصحاب - صفحۀ:۵۹۴).

سپس «حضرت عثمان بن عفان» با رقیه در مکه مکرمه ازدواج کرد و با او به حبشه مهاجرت کرد و در حبشه صاحب پسری شد که نام آنرا «عبد الله» گذاشت و از تأریخ به بعد کنیه عثمان «ابو عبد الله» شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در جنگ بدر، از آنجاييكه «رقية» مرض «حصبة» (بيماری كه از أثر خوردن آب، سبزی و ميوه آلوده به ميان مي آيد) داشت و مريض بود، پيامبر صلي الله عليه و سلم عثمان را كه نيت جهاد داشت أمر كرد كه نزد همسرش «رقية» بماند، ولی «رقية» سر أنجام بعلت اين مريضی وفات كرد.

سپس پيامبر صلي الله عليه و سلم دخترش «أم كلثوم» را به إزدواج حضرت عثمان رضي الله عنه در آورد، و اين ازدواج در ماه ربيع الأول سال سوم هجری بود، ولی فرزندی از او نصيبش نشد تا اينكه سرأنجام در سال نهم هجری درگذشت، و از آنجاييكه عثمان با دو تا از دختران پيامبر صلي الله عليه و سلم يكي پس از ديگری ازدواج كرد، به او «ذي النورين» يعنی: «صاحب دو نور» ميگويند.

اما در مورد اين مسئله كه چرا پسران أبو لهب كه دشمن خدا بود با دختران پيامبر كه رسول لله بود ازدواج كردند به اين علت بود كه در أوائل إسلام إزدواج مسلمان با كافر هنوز جائز بود و منع نشده بود، و نهي آن بعداً نازل شد كه خداوند فرمود: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَي الْكُفَّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلا هُمْ يحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلا جُنَاحَ عَلَيكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يحْكُمُ بَينَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (سوره الممتحنة / ١٠) يعنی: (ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر نزد شما بيايند پس آنان را امتحان كنيد، خداوند به إيمان إيشان داناتر است، پس اگر آنان را مؤمن دانستيد، آنان را به سوی كفار باز نگردانيد، نه آن زنان بر آنان حلال‌أند و نه آن مردان بر اين زنان حلال، و به آنان آنچه خرج كرده أند، بدهيد، و بر شما گناهی نيست كه با إيشان إزدواج كنيد چون به ايشان مهرهاي ايشان را بدهيد و عصمت‌هاي زنان كافر را نگاه نداريد و آنچه را خرج كرده‌ايد طلب كنيد و مشركان هم بايد آنچه را كه خرج كرده‌اند طلب‌كنند اين حكم الهي است كه در ميان شما حكم می كند و الله دانايی با حكمت است.)

و پس از اين آيه مسلمانان زنان كافرشان را طلاق دادند، و همچنين إزدواج با زنان كافر نيز منع شد از آنجاييكه خداوند فرمود: **«وَلاَ تَنْكِحُواْ المشركات حتي يؤْمِنَّ»** (سوره البقرة/٢٢١) يعنی: (و با زنان مشرک إزدواج نكنيد، مگر آن كه إيمان بياورند)، باستثنای زنان يهودی و نصرانی كه بعداً إزدواج با آنان مُباح گرديد پس از نزول آيهٔ: «الْيوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيرَ مُسَافِحِينَ وَلا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سورهٔ المائدة / ٥) يعنی: (امروز چيزهای پاكيزه برای شما حلال شده و طعام أهل كتاب برای شما حلال است و عفيف بودن، يا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نكاح نيست بلكه از اين إرشاد إلهی إستحباب برمی آيد نه وجوب بنابراين، نكاح كنيز مسلمان و نكاح زنان غيرپاكدامن نيز برای مسلمان حلال است و زنان پاكدامن از كسانی كه پيش از شما به آنان كتاب داده شده به شرط اين كه مهرهاي آنان را به آنان بپردازيد و عفت جوينده باشيد نه شهوت رانان، و نه آن كه زنان را پنهانی دوست خويش بگيريد، وهر كس به إيمان كفر ورزد قطعاً عمل وی تباه شده و او در آخرت از زيانكاران است.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس بطور خلاصه میتوان گفت:

1 - در اوائل إسلام إزدواج مسلمان با کافر جائز بود.
2 - إزدواج دختران پیامبر صلي الله علیه و سلم با پسران دشمن خدا أبو لهب در أوائل إسلام بود که هنوز جائز بود.
3 - هنگامی که پیامبر صلي الله علیه و سلم دعوتش را آشکار کرد أبو لهب عصبانی شد و دشمنیش را آشکار کرد و همراه همسرش به پسرانشان دستور دادند که دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم را طلاق دهند.
4 - طلاق قبل از آمیزش بود، و این إکرامی بود از طرف خداوند به پیامبرش تا اینکه دخترانش در حالت بکر از إزدواج پسران أبو لهب خارج شوند.
5 - در أوائل إسلام، إزدواج مسلمان با کافر یک مسئله شایعی بود، ولی بعداً منع شد بإستثنای إزدواج با زنان «أهل کتاب».

أبو لهب کیست؟

مؤرخین در مورد أبولَهَب می نویسند که: أبولَهَب تا قبل از بَعْثَت پیامبر أکرم صلي الله علیه وسلم، رابطه اش با اوعادی و حسنه بود، ولی بعد از بعثت و در صدر إسلام به این دشمنی، مشهور گشت. چراکه از یک سو ریاست برادرش أبوطالب بر بنی هاشم - بعد از عبدالمطلب - که بطور جدی از پیامبر نیز حمایت مي کرد، بر او گران بود، و از سوی دیگر، تعصب وی در دین أجدادش، سبب شد تا جزو سرسخت ترین دشمنان پیامبر گردد.

بعد از اینکه پیامبر به دستور خداوند، دعوت خود را در بین خویشاوندانش آشکار کرد، از همان زمان، أبولهب بنای مخالفت و عدوات با او را گذاشت و شروع به تمسخر آن حضرت نمود و گفت که برای حفظ آئین آباء و أجدادش، باید در مقابل دین محمّد بایستد.

سیرت نویسان می نویسند: روزی در بازار ذی العجاز (ظاهراً از بازارهای مکه بوده است) جوانی را دیدم که می گفت: «ایها الناس! قولوا لا اله الا الله تفلحوا». و مردی از پشت سر سنگ به پای او می زد و پای او را مجروح ساخته بود و فریاد می زد: ایها الناس! إنّه کذّاب؛ ای مردم او دروغ می گوید، سخنی از وی باور نکنید!

پرسیدم: این شخص کیست؟ گفتند: آن محمّد است که خود را پیامبر معرفی می کند، و این کاکایش أبولهب است که او را تکذیب می کند.

هلاکتی سخت:

سیرت نویسان مي نویسند: بعد از هجرت رسول الله صلي الله علیه وسلم أبولَهب به عِلت مرضی «عدسه» نتوانست در جنگ «بدر» علیه مسلمانان شرکت کند ولی به جای خود «عاص بن هشام بن مغیره» یکی دیگر از دشمنان پیامبر را فرستاد. چون مرضی او ساری بود و مردم آن را مانند طاعون می دانستند، جرأت نمی کردند دروقت مریضی به عیادت شان بروند، تا مبادا خودشان به این مرضی مبتلاء نگردند.

مؤرخان مینویسد این مریضی سبب شده بود که اعضای خانواده ی خودش هم از ترس سرایت این مریضی او را برای دست و پنجه نرم کردن با مریضی و مرگ تنها بگذراند.

بعد از اینکه أبولهب مُرد، سه شب جنازه او در خانه ماند، حتی پسرانش ترسیدند تا نزدیک جسد اش بروند، بوی تعفن بدن او لحظه به لحظه زیاد و در هوا منطقه می پیچید، سرأنجام شخصی از قریش نزد پسران أبولهب آمد و گفت: آیا شما خجالت نمی کشید، چرا جسد پدرتان را بر نمی دارید، بوی بد او همه جا را فرا گرفته است. آنها گفتند: ما می ترسیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود نیز به این مرضی مبتلاء شویم، او گفت: من شما را کمك می کنم. بر اساس روایتی فرزندان وی مبلغی به چند حبشی پرداخت کردند و آنان جسد أبولهب را از خانه اش بیرون کش کردند. واز دور بر بدن أبولهب آب پاشیدند، سپس بی آنکه بدنش را دست بزنند آن را روی چوبی گذاشته و به دورترین نقاط مکه بردند و در بین یک چقری جسد آن را أنداختند، و از دور آنقدر خاک، سنگ و کلوخ به روی بدن وی ریختند تا بدن، زیر آن سنگ ها و کلوخ ها پنهان گردید.

سبحان الله در برابر قهر إلهی نه ثروت به درد إنسان میخورد ومقام ومناصب حکومتی. واضح است أشرافیّت دنیا، همراه با تحقیر آخرت انجامید.

قابل تذکر است که: أفزون بر این، ناکامی که نصیب أبولهب شد که فرزندان او همان دینی را پذیرفتند که او تمام توانش را صرف مخالفت با آن کرده بود. در مرحله ای اول دخترش دُرَّه از مکه به مدینه هجرت کرد و مسلمان شد. سپس هنگام فتح مکه (سال هشتم هجری قمری) دو تن از پسران اش به نام های عتبه و معتب به واسطه ی عباس بن عبدالمطلب (رض) به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسیدند و با إیشان بیعت کردند.

دروس و عِبرت های سورۀ مَسَد:

1 - در این سوره الله تعالي حکمش بر أبولهب که همان به هلاکت رسیدن و باطل شدن حیله ونیرنگ اش است، که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم انجام می‌داد، بیان مي کند.

2 - بنده ای که از الله تعالی إطاعت نمي کند، در هنگام نازل شدن عذاب، مال و فرزند، مقام و منصب، بنده را هیچگاه از عذاب بی‌نیاز نخواهد کرد، اگر در مسیر خشم الهی حرکت کند و کاری که موجب رضوان اوست ترک نماید.

3 - این سوره دلیل بر حرام بودن أذیت کردن مؤمنان است.

4 - با داشتن شرک و کفر خویشاوندی هیچ فایده ای ندارد؛ همان طور که ابو لهب کاکای رسول الله صلي الله علیه و سلم بود اما جایش در آتش شعله ور و سوزان است.

5 - در این سوره نشانه ای ازنشانه های حیرت آور پروردگار نهفته است و آن این است که الله تعالی این سوره را هنگامي نازل کرد که ابو لهب و همسرش زنده بودند و هنوز نابود نشده بودند و آنها را از عذاب سخت و دردناکي که در انتظار شان است آگاه ساخت. اما با این وجود آنان ایمان نیاوردند. پس همان گونه که الله خبر داده بود؛ اتفاق أُفتاد زیرا تنها اوست که از غیب آگاهی دارد.

بادرنظرداشت اینکه ابولهب و همسرش مرده أند و استخوانهایشان حالا پوسیده شده أند، اما این آیات همچنان باید تلاوت شود تا مایۀ عبرت برای پیروان أولاده أبولهب ها و زیاد شدن قهر و عذاب إلهی بر آنان گردد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الاخلاص

جزء – (30)

این سوره در «مکۀ مکرمه» نازل شده و دارای 4 آیه است.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که: سوره الإخلاص در مکه، پس از سوره‌ی ناس نازل شده و دارای نامهای متعددی است که در میان همه ای این نام ها «اخلاص» شهرت فراوان دارد؛ چون به توحید خالص و تنزیه و تقدیس ذات پروردگار اشاره می کند.واز اینکه این سوره شامل خالص‌ترین عقاید توحیدی است، واین سوره مبارکه، انسان را از شرک و آتش دوزخ می رهاند. از این رو سوره توحید و اخلاص نام گرفته است.

همچنان اختصاص یافتن این سوره بنام «اخلاص» به خاطرآنست که: این اسم مختصر توانسته است معانی این سوره را در خود جمع کند به این نام مشهور شده است. زیرا که این سوره کیفیت عبادت خالصانه الله را به مردم یاد می دهد.

باید گفت که: الاخلاص فقط نام این سوره نیست، بلکه عنوان مضمون آن هم هست، چراکه آنچه در آن بیان گردیده است، چیزی جز توحید و یکتا پرستی خالص نیست.

درسوره های دیگر قرآن عظیم الشأن معمولاً یکی از کلمه هایی که در آن آمده نام آن قرار داده شده است، اما کلمه اخلاص در هیچ جایی از این سوره نیامده است و این کلمه از لحاظ معنا نام آن قرار داده شده است. هر شخص آن را بفهمد و بر آن ایمان بیاورد، از شرک خلاصی خواهد یافت.

سایر نام های سوره اخلاص:

نامهای دیگرسوره «اخلاص »عبارتند از:

- «سوره قل هو الله احد» به خاطر شروع سوره با این عبارت به این نام مشهور شده است و در لسان عوام مسلمانان هم از این نام استفاده میشود.
- «سوره نجات»؛ به خاطر اینکه این سوره از کفر در دنیا و از آتش در آخرت نجات دهنده است.

«سوره ولایت»؛ به خاطر اینکه هر کسی الله را به وحدانیت شناخت او از اولیای مؤمن خداست و غیر الله را ولی خود قرار نمی دهد.

«سوره تفرید» و «سوره تجرید»؛ زیرا که در این سوره فقط به صفات سلبی خداوند که صفات جلال هستند اشاره شده است.

« سوره توحید»؛ به جهت اینکه اثبات وحدانیت الله در این سوره آمده است.

«سوره معرفت»؛ به خاطر اینکه این سوره دارای معارفی از صفات الهی هست که معرفت الله جز به آنها حاصل نمی شود.

«سوره صمد»؛ به خاطر وجود این لفظ که از اسماء و صفات الهی می‌باشد در آیه دوم این سوره به این نام مشهور شده است این صفت الهی غیر از این سوره در هیچ جای دیگر قرآن نیامده است.

«سوره اساس» به خاطر اشتمال ودربرگرنیده کامل، این سوره به توحید الهی که اساس دین، ارکان عقیده و رد تثلیث نصاری و سخن یهود و شرک مشرکان است که همراه الله از بتها و اشخاص مدد می‌جویند و فرزند را به او نسبت می‌دهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طوریکه یادآور شدیم؛ مشهورترین نام این سوره همانا «اخلاص» می‌باشد زیرا این سوره از یکسو درباره توحید خالص الله متعال سخن می‌گوید و از سوی دیگر بنده را از شرک یا از آتش جهنم خلاص می‌سازد.

وبا ید با تمام قوت بیان داشت که: توحید، مرز میان ایمان و کفر است و ورود به قلعه با عظمت ایمان بدون اقرار به توحید ممکن نیست. اولین پیام رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمه توحید بود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». شعار توحیدی «لا اله الا الله» از سه حرف (الف، لام و ها) ترکیب شده و ذکری است که در گفتنش حتی لب هم تکان نمی‌خورد.

خواننده گرامی!

سوره اخلاص طوریکه گفتیم؛اساساً این سوره از چهار آیه تشکیل شده و در کمال ایجاز و اعجاز قرار دارد، و صفات کمال و جلال الله را بیان میدارد وآنر توضیح داده است. او را از صفات ضعف و نقص مبرا نموده است؛ آیه‌ی اول یکتایی خدا را اثبات و تعدد را نفی کرده است:« قُلْ هُوَ اَللهُ أَحَدٌ ». و آیه‌ی دوم کمال و قدرت خدا را ثابت و نقص و درماندگی را از او نفی کرده است: اَللهُ اَلصَّمَدُ. و آیه‌ی سوم ازلی بودن و بقا را برای حضرت حق ثابت و نسل و ذریت را از او نفی کرده است: «لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ». و آیه‌ی چهارم عظمت و شکوه او را ثابت و امثال و نظیر و اضداد را از او نفی کرده است:« وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ». پس مشخص می‌شود سوره اثبات کننده‌ی صفات کمال و جلال الله می‌باشد و او را به بهترین وجه از نقایص مبرا کرده است.

درروایت آمده است که: پیامبر صلّی الله علیه و سلم فرمود است هر کس: «قُلْ هُوَ اَللهُ أَحَدٌ» را بخواند بمثابه آنست که؛یک سوم قرآن را خوانده است»(امام احمد و نسایی به طور مرفوع آن را از ابی بن کعب روایت کرده‌اند.علما در تفسیر این حدیث گفته‌اند: چون سوره متضمن علوم و معارف است. و علم قرآن سه قسمت است: توحید، احکام و قصص. و سوره شامل توحید است پس به این اعتبار یک سوم قرآن است. و گفته‌اند: یعنی یک سوم ثواب قرآن را دارد؛ یعنی هر کس آن را بخواند ثواب یک سوم قرآن را دارد.

مفسر قرطبي رحمه الله مي فرمايد: اين سوره داراي دونام از نامهاي پروردگار است كه در هيچ سوره ديگري از سور هاي قرآن كريم ذكر نگرديده است و آن دو نام عبارت اند از «آحد» و «صمد».

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره اخلاص:

طوریکه درفوق هم یادآور شدیم؛ «سورة اخلاص» از جمله سوره هاي مكي، و داراي (1) ركوع، و(4) چهار آيت، و(17) هفده كلمه، و(49) چهل ونه حرف،و(10) ده نقطه است. (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

ارتباط اخلاص با سوره مسد:

چون خداوند سبحان در سوره مسد (اللهب) دشمنان اهل توحید را مذمت کرد، در سوره اخلاص توحید را بیان کرد.

محتوا ی سورۀ إخلاص:

از ملاحظه ی روایات که در باب شأن نزول این سوره مبارکه به بیان گرفته شد، بر می آید که: در آن هنگام مردم درباره ی الله متعال و دین چه نوع باورها و إعتقادات داشتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مُشرِکان بُت پَرست خداهایی را می پرستیدند که از چوب، سنگ، طلا، نقره و چیزهای مختلف دیگر ساخته شده بودند. دارای شکل و صورت و جِسم بودند. درنزد ایشان نسل و نِژادی خاص از خدایان مُذکر و مُؤنَث وجود داشت. برطبق عقاید شان، تمام خدایان مذکر همسرانی مؤنث و تمام خدایان مؤنث هم همسرانی مذکر داشتند. به این ترتیب به اساس این خرافات، خدایان تصوری شان آن ها به خورد و نوش هم نیاز پیدا می کردند که خوراک شان را پرستندگانشان برایشان فراهم می کردند. تعداد زیادی از مشرکان قایل به این بودند که الله (العیاذ بالله) به شکل انسان ظهور می کند و به نزد شان، کسانی مَظهَر خدا بودند. مسیحیان اگرچه مدعی بودند که یکتاپرست هستند، اما خدای آنان هم لااقل یک پسر داشت و روحُ القدس نیز إفتخار شراکت در خدایی پدر و پسر را داشت. به زعم شان، حتی که خدا مادر و خشو هم داشت. یهودیان هم مدعی آن بودند که تنها به یک الله باور دارند، اما خدای آنان هم از مادیت، جسمانیت و ویژگی های إنسانی دیگر پاک نبود. او قدم می زد. به شکل إنسان ظهور می کرد. با یکی از بندگان اش کشتی می گرفت و یک پسر به نام عُزَیر هم داشت. علاوه بر این گروه های مذهبی، مجوسی ها آتش پرست بودند و صابیان ستاره پرست. در یک چنین حالتی هنگامی که مردم به عبادت و بندگی خدای یگانه و یکتایی که هیچ شریکی ندارد فراخوانده شدند، به وجود آمدن این سوالات در ذهن آنان که این خدایی که گفته می شود تمام خدایان را رها کرده تنها او را عبادت و بندگی کنید، چگونه خدایی است، أمری لازم و طبیعی بود. این إعجاز قرآن کریم است که با دادن جواب به تمام این پرسش ها فقط در چند لفظ، چنان تصور روشنی از وجود الله متعال را إرایه کرد که تمام تصورات مشرکانه را ریشه کن می کند و إمکانی برای آلوده شدن صفتی از صفت های بشری با ذات الهی را باقی نمی گذارد.

واقعیت أمر اینست که؛ اگر به إعجاز وعبارت زیبا این سوره بطور دقیق توجه بعمل اریم با تمام و ضاحت در می یابیم که در چهار آیۀ مؤجز، کوتاه و زیبای این سوره، چنان مبانی اساسی توحید و یکتا پرستی به نحوی بیان گردیده أند که همه أبعاد گسترده وعُمیق آنرا إحتوا می کند. إخلاص در توحید، زیب، زیور، تزیین، مزین، آرایش آن از هر نوع شرک دوگانه پرستی را توضیح می دهد. اگر کسی خواسته باشد که إیمان به الله و باور به معبود یکتا را در کوتاه ترین وزیبا ترین کلام إفاده کند و همه أبعاد عُمیق و دقیق توحید را در چند جمله کوته وسَلیس بیان نماید، باید همین سورۀ را تلاوت کند.

درین سوره، ثُلث قرآن به شرح توحید ویکتا پرستی إختصاص یافته، تمامی مطالبی که در قرآن در بارۀ این بخش آمده، در ألفاظ مؤجز وآیات کوتاه این سوره گنجانیده شده أند.

بصورت کل باید گفت که؛ محتوای سورۀ إخلاص به پنج صفت از صفات إلهی تمرکز دارد: از جمله خداوند متعال یکی است، صمد است، نه زاده ونه زائیده، ونه کسی کفو وهمتای اوست. یعني خدا یکی از معبودان نه، بلکه معبود یکتاست، درکنار او معبود دیگری نیست، هیچ شریکي ندارد، کسی رادر أُلوهیت ورَبوبیت شریک او مگیرید، الله صمد بی نیاز وخود کفاست، در هیچ چیزی محتاج و نیازمند دیگری نیست، هر تصوریکه نقص، کمبود، عیب، إحتیاج وضُعف را به الله متعال نسبت دهد، تصوریست نادرست و ناقص، الله کمال مُطلق است، از هر لحاظی کامل است، خدا خالق است، او را با مخلوق تشبیه مکنید، مخلوق برای بقای نسل خود محتاج «زادن» است، اگر نزاید نابود می شود، مَخلوق را دیگری آفریده، از دیگری زاده شده، در وجود خود نیازمند

(c) ketabton.com: The Digital Library

آفریدگار است، در مورد الله متعال از دید گاهی که «مخلوق» بشما إلقا کرده، فکر نکنید، مبادا ارزیابي های شما در مورد الله با عظمت با معیار های باشد که در مورد مخلوق صدق میکند، «زادن» و«زائیدن» از خصوصیات مخلوق است، مخلوق برای بقای خود به این خصوصیات نیازمند ومحتاج است، الله محتاج و نیازمند، الله نه، بلکه تصور ناقص در بارۀ (الله متعال) است.

أسباب نزول (شأن نزول) سورۀ إخلاص:

انس (رض) روایت کرده است که تعدادی از یهودیان خیبر خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و به ایشان گفتند که: «ای ابالقاسم، خدای بلندمرتبه فرشتگان را از نور حجاب، آدم را ازگل پوسیده ای از خاک، ابلیس را از شعله ی آتش، آسمان را از دود و زمین را از کف آب ساخت، اینک به ما از رب ات بگو که خود او از چه چیزی ساخته شده است؟» پیامبرصلی الله علیه وسلم به این پرسش آنان هیچ جوابی نداد تا آن که جبرئیل علیهم السلام آمد و فرمود ای محمد (ص) به آنان بگو:«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يلِدْ وَلَمْ يولَدْ * وَلَمْ يكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ» يعني: بگو: الله، یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او میکنند؛ (هرگز) نزاد، و زاده نشد، و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است!

عامر بن طفیل به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای محمد، تو ما را به سوی چه چیزی فرامی خوانی؟» آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند به سوی الله.» عامرگفت: « بسیار خوب، ماهیت این خدایت را برای ما بیان کن که از طلا ساخته شده است، یا از نقره یا از آهن؟» به دنبال آن بود که این سوره نازل شد.

أصحاب جلیل القدرضحاک و قتاده و مقاتل می گویند که تعدادی از عالمان یهود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و به ایشان گفتند: «ای محمد، ماهیت رب ات را برای ما بیان کن که بلکه ما به تو ایمان بیاوریم. خدای بلندمرتبه صفت و چگونگی خود را در تورات نازل فرموده است. شما بفرمایید که او از چه چیزی ساخته شده است؟ از چه جنسی است؟ از طلا ساخته شده است یا از برنز، یا از سرب، یا از آهن یا از نقره؟ و چه چیزی می خورد و می نوشد؟ و او جهان هستی را از چه کسی به ارث برده است و پس از او چه کسی وارث او می شود؟» به دنبال آن بود که الله متعال این سوره را نازل فرمود.ابن عباس (رض) روایت می کند که هیئتی از مسیحیان نجران که هفت کشیش هم از جمله ی آنان بودند، خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: «به ما بگو که رب ات چگونه است و از چه چیزی ساخته شده است؟» آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که رب من از هیچ چیزی ساخته نشده است. او جدای از تمام اشیاء است. به دنبال آن بود که خدای بلند مرتبه این سوره را نازل فرمود.

از مجموع این روایت ها معلوم می شود که در مواقعی مختلف کسان مختلفی از رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره ی ماهیت و چگونگی رب و معبودی که ایشان به سوی عبادت و بندگی آن فرامی خوانده اند سوال کرده اند و هر بار ایشان به فرمان الله همین سوره را بر آنان خوانده اند. پیش از همه مشرکان مکه این سوال را از رسول الله (ص) کردند و درجواب به آنان همین سوره نازل شد. پس از آن در مدینه گاهی یهودیان، گاهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسیحیان و گاهی عرب های دیگر چنین سوالاتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند و هر بار از طرف خدای بلند مرتبه اشاره شد که همین سوره را به سمع آنان برسان.
پس واقعیت این است که این سوره در اصل مکی است، بلکه حتی از اندیشیدن به مضمون آن چنین احساس می شود که این سوره هم در دوره ی آغازین مکه نازل شده است، آن زمانی که درباره ی ذات و صفات خدای بلند مرتبه هنوز آیه های مفصل قرآن بیان نشده بودند و با شنیدن دعوت به سوی خدا توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم می خواستند بدانند که آخر آن رب ایشان که مردم را به سوی بندگی و عبادت آن فرامی خوانند چگونه رب و خدایی است. یکی از شواهد این که این سوره در دوره ی آغازین مکه نازل شده بوده این است که هنگامی که ارباب بلال، أمیه بن خلف او را بر ریگ های داغ می خواباند و سنگ بزرگی هم بر سینه ی او می گذاشت، او فریاد احد أحد بر می آورد. این کلمه احد از همین سوره برگرفته شده بود.

فضیلت سورة اخلاص:

درمورد فضیلت سوره اخلاص رسول الله صلي الله عليه وسلم میفرماید: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ آن ها لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» «قسم به ذاتیکه که نفسم در دست اوست سوره قل هوالله احد معادل یک سوم قرآن است». (رواه بخاري)

- هر كس به محتوي اين سوره مباركه اعتقاد پيدا كند و به معرفي كه در آن است اقرار كند، مؤمنی با اخلاص خواهد شد.
- اعتقاد به محتوي سوره اخلاص سبب خلاصي و رهايي اهل توحيد از آتش جهنّم مي شود.
- هركسي اسماء و اوصاف در اين سوره را دريابد و به حقايق و معانی آنها ايمان آرد، از هر نوع شرک، نفاق و گمراهی خلاص و در نيت و عمل مخلص مي شود.

سوره «اخلاص» در ثواب قرائت خود معادل ثلث (يك سوم) قرآن كريم مي باشد:
در حديثي از ابو سعيد خدري رضي الله عنه روايت است كه گفت: «أَنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يقْرَأُ: «**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**» يرَدِّدُهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يتَقَالُّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». (بخاری:5014) يعني: مردي شنيد كه شخصي، سوره اخلاص را مي‌خواند و تكرار ميكند. او كه گويا آن را كار كم اهميتي مي دانست، هنگام صبح، نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم آمد و داستان را برايش بازگو كرد. آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، همانا سورة اخلاص، برابر با يك سوم قرآن است».

همچنين ابوسعيد خدري رضي الله عنه در حديثي ديگري ميگويد: «قَالَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم لأَصْحَابِهِ: «أَيعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيلَةٍ»؟ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيهِمْ، وَقَالُوا: أَينَا يطِيقُ ذَلِكَ يا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ». (بخاری:5015) (نبي اكرم صلي الله عليه وسلم به يارانش فرمود: «آيا كسي از شما مي‌تواند يك سوم قرآن را در يك شب، تلاوت كند»؟ اين كار براي آنها دشوار به نظر رسيد. لذا پرسيدند: اي رسول الله! چه كسي از ما توانايي چنين كاري را دارد؟ فرمود: سوره اخلاص، برابر با يك سوم قرآن است».زيرا تمام قرآن كريم، شرح و بيان اصولي است كه در اين سوره به اجمال ذكر شده است و نيز از آن‌روي كه اصول عام و كلي شريعت اسلام سه چيز است: توحيد، بيان حدود

(c) ketabton.com: The Digital Library

واحكام و بيان اعمال و اين سوره به تنهايي عهده دار بيان توحيد و تقديس حق تعالي گرديده است.

همچنين سنت است كه سوره ي اخلاص را همراه دو سوره ي ديگر ازجمله سوره، «ناس و فلق»، بعد از نماز صبح و مغرب و هنگام خواب هركدام سه بار خواند، تلاوت نمود.

ابوداود ازعبدالله بن حبيب روايتكرده است كه پيامبر صلي الله عليه و سلم به من گفت: بگو. گفتم: اي رسول الله چه بگويم؟ فرمود:«قل هو الله أحد، والمعوذتين حين تمسي وحين تصبح ثلاث مرات تكفيك من كل شئ».يعني: در هر صبح وشام سه بار سوره‌هاي اخلاص ومعوذتين: «قل اعوذ برب الفلق... و قل اعوذ برب الناس... را بخوان برايت از هر چيزي‌كفايت ميكنند. ترمذي گفت: اين حديث حسن و صحيح است.

ساير احاديثي وارده در فضليت سورة اخلاص:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يا عقبة ألا أعلمك سورا ما أنزلت في التوراة و لا في الزبور و لا في الإنجيل و لا في الفرقان مثلهن، لا يأتين عليك إلا قرأتهن فيها، «قل هوالله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و«قل أعوذ برب الناس». (رسول الله صلي الله عليه وسلم خطاب به عقبه بن عامر رضي الله عنه فرمودند: اي عقبه آيا من به توسوره‌هاي را ياد ندهم كه همانند آنها نه در تورات و نه هم در زبور و انجيل و نه هم در قرآن نازل نشده است، و شبي بر تو نگذرد مگر اين آنها بخواني، همانا «قل هوالله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و«قل أعوذ برب الناس» ميباشد. (اين روايت صحيح در سلسله احاديث صحيحه شماره: 2861) آمده است)

- عَنْ ابن عباس (رضي الله عنهما) قَالَ رَسُولُ اللهِ صلي الله عليه وسلم: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». (ابن عباس (رضي الله عنهما) ميگويد: رسول الله (صلي الله عليه وسلم) فرمود: «سورة اخلاص برابر با يک سوم قرآن مي باشد»
- عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ (رضي الله عنه) قالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلي الله عليه وسلم): «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يقْرَأَ فِي لَيلَةٍ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟» قَالُوا: وَكَيفَ يقْرَأُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) يعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» (ابودرداء (رضي الله عنه) مي‌گويدكه: رسول الله (صلي الله عليه وسلم) فرمود: «آيا يكي از شما نمي‌تواند در يک شب، يک سوم قرآن را بخواند؟ صحابه عرض كردند: چگونه يكي از ما مي‌تواند يک سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سورة اخلاص برابر با يک سوم قرآن مي باشد»
- **وفي روايةٍ «إِنَّ اللَّهَ جَزَّأَ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ، فَجَعَلَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ الْقُرْآنِ».** و در روايتي آمده است كه رسول اكرم صلي الله عليه وسلم فرمود: «خداوند عزوجل قرآن را به سه بخش تقسيم نموده است و سورة اخلاص يكي از بخش هاي سه گانة قرآن مي باشد».
- وَعَنْهُ (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلي الله عليه وسلم): «احْشِدُوا فَإِنِّي سَأَقْرَأُ عَلَيكُمْ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» فَحَشَدَ مَنْ حَشَدَ ثُمَّ خَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) فَقَرَأَ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) ثُمَّ دَخَلَ فَقَالَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ: إِنِّي أُرَى هَذَا خَبَرٌ جَاءَهُ مِنَ السَّمَاءِ فَذَاكَ الَّذِي أَدْخَلَهُ. ثُمَّ خَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) فَقَالَ: «إِنِّي قُلْتُ لَكُمْ سَأَقْرَأُ عَلَيكُمْ ثُلُثَ الْقُرْآنِ أَلَا إِنَّهَا تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ».
- از ابوهريره (رضي الله عنه) روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «جمع شويد، زيرا مي‌خواهم يک سوم قرآن را براي شما بخوانم» پس تعداد زيادي

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجتماع نمودند، آنگاه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وسلم) بيرون آمد و سورة اخلاص را خواند و وارد خانه شد؛ سپس دوباره بيرون آمد و فرمود: «من به شما گفتم: يک سوم قرآن را براي شما خواهم خواند، بدانيد كه سورة اخلاص با يک سوم قرآن، برابري مي‌كند».

- عايشه (رضي الله عنها) مي‌گويد: نبي اكرم (صلي الله عليه وسلم) مردي را به عنوان مسئول يک دستة نظامي تعيين فرمود؛ آن مرد نماز را براي همراهانش امامت مي‌نمود و قرائتش را در نماز با سوره اخلاص به پايان مي‌رساند، هنگامي كه برگشتند، موضوع را با نبي اكرم صلي الله عليه وسلم در ميان گذاشتند. آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمود: «از او بپرسيد كه چرا چنين مي‌كند»؟ از آن مرد علت را پرسيدند؛ او گفت: خداوند در سورة اخلاص توصيف شده است، لذا من دوست دارم كه آن را بخوانم. نبي اكرم صلي الله عليه وسلم فرمود: «به او بگوييد كه خداوند او را دوست دارد». و در روايتي آمده است كه فرمود: «چون صفات الهي را دوست داري، وارد بهشت شده‌اي»
- عن معاذ بن أنس (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلي الله عليه وسلم): «مَنْ قَرَأَ: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) عَشْرَ مَرَّاتٍ بنى اللَّهُ لَهُ بَيتًا فِي الْجَنَّةِ «وفي رواية» قَصْراً».
- معاذ بن انس (رضي الله عنه) مي‌گويد: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «هركس سورة اخلاص را ده بار بخواند، خداوند برايش خانه‌اي در بهشت مي‌سازد، و در روايتي آمده است كه برايش قصري در بهشت مي سازد».

يادداشت معلوماتی:

مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازي‌ميفرمايد: سوره اخلاص در حق خداوند متعال، مانند سوره كوثر در حق پيامبر صلي الله عليه وسلم است زيرا طعن مشركان بر پيامبر صلي الله عليه وسلم اين بود كه گفتند: محمد ابتر است و بعد از خود فرزند مذكري ندارد و نداشتن فرزند به پندار آنان عيب بود اما از آنجا كه داشتن فرزند، در حق خداوند متعال عيب و نقصي براي اوست لذا طعن به پيامبرش صلي الله عليه وسلم را در سوره كوثر رد كرد و طعن در حق خود را در اين سوره، از اين رو در اينجا فرمود:«قل: بگو» تا اين طعنه را از خودش دفع كند در حالي‌كه در سوره كوثر نگفت:«قل: بگو» بلكه خودش مستقيماً اين طعن و عيب را از پيامبرش دفع كرد. در حديث شريف به روايت بخاري آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «لا أحد أصبر علي أذي سمعه، من الله؛ إنهم يجعلون له ولداً، وهو يرزقهم ويعافيهم: هيچ كس بر آزاري كه شنيده است، شكيباتر از خداوندمتعال نيست زيرا در همان حال كه مشركان براي او فرزندي قرار مي‌دهند، او آنان را روزي مي‌دهد و عافيتشان مي بخشد».

درمجموع سوره اخلاص؛عقيده‌ی توحيدی و يگانه‌پرستی را اثبات می کند، همان گونه كه سوره‌ی كافرون هرگونه سازش و همگونی را ميان عقيده‌ی توحيدی و يكتاپرستی و ميان عقيده‌ی شرک، نفی می كند.

دروس حاصله سوره اخلاص:

- شناخت خداوند متعال با اسماء و صفاتش.
- تثبيت و تأكيد برعقيده‌ی توحيد و نبوّت.
- ابطال نسبت دادن فرزند به خداوند متعال.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- وجوب عبادت خداوند یکتا و بی‌شریک که فقط او صاحب الوهیت است و سوای او چنین وصفی را نخواهند داشت.
-

ترجمه و تفسیر سُورَة الأخلاص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده ومهربان

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يلِدْ وَلَمْ يولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

ترجمۀ آیات:
قل هو الله احد (1) (اي پيامبر) بگو او (الله تعالي) يگانه است.
الله الصمد (2) خداوند است که همه نیازمندان قصد او می کنند.
لم یلد و لم یولد (3) نه زاده و زاییده نشده.
و لم یکن له کفوا احد (4) و هیچ کس همانند وهمتای او نبوده و نیست.
سورۀ اخلاص خداوند (ج) را به یکتایی در ذات وصف کرده: **«قُل هُوَ اللهُ اَحَد»** و خدا را تنها مرجع رفع همه نیازهای مخلوقات معرفی داشته است: **«اَللهُ الصَّمَد»** و هر گونه صفت نقصی مانند ترکیب و داشتن اجزا و به وجود آمدن از شیئی دیگر را از او نفی می کند: **«لَم یلِد وَلَم یولَد»** و او را از هر گونه شریك داشتن مُبرّا میداند: **«ولَم یکُن لَهُ کُفُواً اَحَد».**

یادداشت:
طوریکه یادآور شدیم؛ سوره اخلاص از چهار آیه ترکیب شده است:
اولین آیه؛همانا، در اثبات وحدانیت و یکتایی الله و نفی شرک از او آیه‌ی دوم، در اثبات کمال خداوندگار و نفی نقص و ناتوانی از ذات او،آیه‌ی سوم، در اثبات ازلی بودن و جاودانگی الله و نفی زن و فرزند از او،آیه‌ی چهارم، در اثبات شکوه و جلال آفریدگار والا مقام و نفی مثل و مانند از او.

تشریح لغات واصطلاحات:
احد: یکتا، یگانه. الصمد: مهتر و سروری که پیوسته در کارها و نیازمندیها به او توجه می‌شود، پر از کمال و خصال بی مانند، بی نیاز، صَمَدَهُ: قصد او کرد و بر او اعتماد نمود. لم یلد (ولد): کسی را نه زاده. لم یولد: زاده نشده. کفوا (کفء): همانند، هم ردیف، همگون، شبیه و نظیر یعنی خداگونه‌ای وجود ندارد، و کسی شبیه و همسنگ و همبر او نیست. (شوری /۱۱]. (فرقان).

تفسیر و بیان آیات سوره مبارکه:
این سوره خدای تعالی را به احدیت ذات و بازگشت ما سوی الله در تمامی حوائج وجودیش به سوی او و نیز به اینکه احدی نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریك او نیست می ستاید، و این توحید قرآنی، توحیدی است که مختص به خود قرآن کریم است، و تمامی معارف (اصولی و فروعی و اخلاقی) اسلام بر این اساس پی ریزی شده است. و این سوره هم می تواند در مکه نازل شده باشد و هم در مدینه،ولی طوریکه در فوق

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادآور شدیم؛ آنچه از بعضی روایات وارده در سبب نزول آن ظاهر است این است که سوره اخلاص در مکه مکرمه نازل شده.

«قل هو الله احد» (1):

«قل: هو الله...» آن حضرت صلی الله علیه وسلم با تمام وجود آماده شد و این امر مهم و اساسی را با جد و جهد شروع نمود و مردم را به سوی توحید خالص دور از شرک و شبهه فرا خواند و به آنان آموخت که الله تک و تنهاست. یعني: اگر کسانیکه از بیان نسب الله متعال سؤال مي‌کنید، که الله چه سان است به آنها بگو: خدای مورد پرستش من که شما را به عبادتش می‌خوانم یکتا و یگانه و بی‌شریک و بی‌نظیر است، یعنی اینکه در ذات منزه او هیچ نوع تعدد و تکثر و شرک گنجایش ندارد و او هیچ همتا، نه در ذاتش شبیه دارد و نه در صفات و افعالش. خدای عزوجل برخلاف تصور نصارا که معتقد به سه‌گانگی، «پدر، پسر و روح القدوس» هستند، یکتا و یگانه می‌باشد. و برخلاف نظر مشرکین که معتقد به تعدد خدایان هستند تک و منفرد می باشد.

ضمیر «هو» در آیه، نشان فخامت و عظمت سخن است تا مخاطب با چشم باز و گوش دل به آن التفات نماید و مرجع آن، کمال مطلق قائم به ذات است. کلمه اَحَد، نفی عدد و شمار است؛ یعنی، جز ذات پاک الله، کسی جهاندار و سُکّاندار هستی نیست والله، در صفات والا، در نهایت کمال و صمدیت است.

«الله» از ریشه اله به معناي معبود، اسم براي ذات خداوند است و نامهاي ديگر الله مانندرحمان، رحيم، خالق و قادر دلالت بر صفات يافعال او مي کند.

خداوند در ابتداي سوره اخلاص، ذات خودرا الله مي نامد و آنگاه خود را به احد توصيف مي کند. وصف يکتايي خداوند به احد، که مبالغه آن از واحد بيشتر است، گواه براين معني است که وحدانيت خداوند حقيقت بسيط است و هيچ ترکيبي در آن راه ندارد؛ به همين جهت صفت واحد، براي واحد مرکب مانند قوم واحد يا امت واحده به کار مي رود. نتيجه اينکه خداوند ذاتي موسم به الله، به معناي معبودي که بندگان واله ومتحير از درك او باشند است، که وحدت بسيط دارد و بساطت وحدت آن ذات بدين معني است که نمي شود آن احد عقلاً هرگز دومي داشته باشد؛چون احديت بسيط، مستلزم کمال مطلق است و کمال مطلق هيچ امري را فاقد نيست تادومي بيايد که آن را واجد باشد.

«الله الصمد»(2):

و اوست «الله صمد» صمد:کسي است که مردم در برآوردن نياز هاي خود به او روي مي‌آورند زيرا او بر آوردن آنها قادر و تواناست. معنای اینکه خدا صمد است اینست که هر چیزی در ذات و آثار و صفات محتاج او است و او منتهی المقاصد است. مفسر آلوسی(1217 – 1270ق) درتفسیر خویش «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» در تفسیر فرموده است: «صمد» یعنی سروری که هیچ کس بالاتر از او نیست. و دیگران به او روی می‌آورند و انسان‌ها برای رفع نیازمندی‌ها و حل و فصل امورشان به او پناه می‌آورند.

«صمد»: از ماده‌ی صُمود است، به معنای پُر شدن چیزی به طوری که هیچ گنجایش و ظرفیتی برای آن باقی نماند. خداوند صمد است، یعنی از بی‌نیازی پُر شده است. تمام ذات خدا را بی‌نیازی و غِنا فرا گرفته است و کمترین نیازی در او راه ندارد. اما «صمد» در تفسير مفسران به دو معنا برمي گردد:اول به معناي سخت، نفوذناپذير و

(c) ketabton.com: The Digital Library

غير متغير ودوم به معناي مرجع و پناه، مورد نياز ديگران وبي نياز از آنان است كه در واقع مي توان هردومعني را به كمال مطلق، كه هچ نياز و تغييري دراونيست، تفسير نمود، طوريكه هر آنچه اراده كند انجام دهد و قادر متعال باشد، به همين جهت ماسوي او به او نيازمند هستند و قوام آنها به ذات اوست، پس تصور وجود خداوند مانند انسان كه بخورد و بياشامد وبپوشد ويا مثل اوحركت وفعاليت كند، چنانچه بعضي ازاديان خيال كردند، باطل است و ذات و صفات خداوند را نمي توان باذات و صفات انسان مشابه دانست.

حضرت ابن‌عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: صمد، سرور و مولايي است كه در سيادت و آقايي خود به كمال رسيده است، شريفي است كه در شرف خود به كمال رسيده است، عظيمي است كه در عظمت خود به كمال رسيده است، حليمي است كه در حلم و بردباري خود به كمال رسيده است، غنيي است كه در غناي خود به كمال رسيده است، جباري است كه در جبروت خود به كمال رسيده است، عالمي است كه در علم خود به كمال رسيده است، حكيمي است كه در حكمت خود به كمال رسيده است و او الله سبحانه و تعالي است. صمد صفتي است كه بجز او براي احدي سزاوار نيست و هيچ كس همتاي او نمي‌باشد. زجاج مي‌گويد: صمد، سرور و آقايي است كه سيادت و آقايي به او انجاميده و بالاتر از او هيچ سرور وسالاري وجود ندارد.

و بصورت كل بايد گفت كه:«صَمَدِيّت» و بی پروردگار با عظمت از همه چيز، دليل آن است كه او نيازوضرورتی به فرزند و والدين ندارد.

مشركان بايد بدانندكه: آن چه در اين باره می گويند، اوهام و پنداری بيش نيست و ذات هستی آفرين از هر گونه تهمت و نسبت ناروايی پاک و بری ودور و از همتا و همگون است و آيات فراوان قرآن اين سوره را تأييد می كنند:«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ...»: خدا پديد آورنده‌ی آسمانها و زمين است، چگونه ممكن است، فرزند داشته باشد، در صورتی كه بی‌همسر است و آفريننده‌ی همه، اوست؟!(انعام/١٠١).

تفاسير ساير مفسران در مورد «الله صمد»

در ذيل ميخواهم تفاسير روايت شده درمورد عبارت «الله الصمد»را برای توضيح بيشتر خدمت خوانندگان گرامی ارايه بدارم:

علی كرمه الله وجهه، عكرمه و كعب احبار فرموده اند: «صمد كسی است كه بالاتری از او وجود نداشته باشد.».

عبدالله بن مسعود (رض)، عبدالله بن عباس (رض) و ابووائل بن شقيق بن سلمه: «سرداری كه سيادت اش كامل شده باشد و به اوج و قله و نهايت رسيده باشد.».قول دوم ابن عباس (رض): «صمد كسی است كه مردم به هنگام نزول بلايا و سختی ها به او مراجعه كنند.» يک قول ديگر او اين است كه: «صمد كسی است كه در سيادت خود، در شرف خود، در عظمت خود، در حلم و بردباری خود و در علم و حكمت خود كامل باشد.) ابوهريره (رض) فرموده است:«صمد كسی است كه ازهمه بی نياز باشد و همه به او نيازمند باشند.»

در قول ديگری از عكرمه آمده است: «آن كه از او هيچ گاه نه چيزی بيرون آمده باشد و نه در آينده بيرون بيايد.» «آن كه نه چيزی بخورد و نه چيزی بياشامد.» اقوالی مترادف با اين از شعبی و محمد بن كعب قرظی هم نقل شده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسرسدی فرموده است: «کسی که مردم برای به دست آوردن نیازهایشان قصد او را کنند و به هنگام بلایا برای کمک به او مراجعه کنند.»
سعید بن جبیر فرموده است:«کسی که در تمام صفات و اعمال اش کامل باشد.».ربیع بن انس (رض) فرموده است: «کسی که هیچ آفتی بر او نیاید.».مقاتل بن حیان فرموده است:«کسی که بی عیب باشد.»ابن کیسان فرموده است: «کسی که هیچ کس دیگری متصف به صفات او نباشد. »حسن بصری و قتاده فرموده است: «کسی که باقی و فنا ناپذیر باشد.»گفته هایی شبیه همین ها از مجاهد، معمر، مرة الهمدانی هم منقول اند.
یک گفته ی دیگر مرة الهمدانی این است که: «صمد کسی است که هر تصمیمی که بخواهد بتواند بگیرد و هر کاری که بخواهد بتواند بکند و هیچ کسی وجود نداشته باشد که تصمیمات و احکام او را مورد تجدید نظر قرار دهد.) ابراهیم نخعی: «کسی که مردم برای حاجت های خود به او رجوع کنند.).ابو بکر الانباری:«زبان شناسان درباره ی این امر با هم اختلافی ندارند که صمد سرداری را می گویند که سرداری بالاتر از او وجود نداشته باشد و مردم برای نیازها و کارهای خود به او رجوع کنند.» گفته ی الزجاج هم نزدیک به همین است. او می گوید: «صمد همان کسی است که سرداری بر او به پایان رسیده باشد و همه برای نیازمندی های خود به او مراجعه کنند..»(بنقل ازتفهیم القرآن)

«لم یلد ولم یولد» (3):

(کسي را نه زاده و زاده نشده است» يعني: نه از او فرزندي پديد آمده و نه او خود از کسي زاده شده است زيرا چيزي با او مجانست ندارد تا او از جنس خود همسري برگرفته باشد و ـ العياذ بالله ـ از آن دو، فرزندي متولد شده باشد. همچنين توالد نشانه فناء است زيرا توالد و تناسل براي آن انجام مي گيرد که جنس يك چيز بعد از فناي پدر و مادر خود باقي بماند در حالي که نسبت دادن عدم به سوي حق تعالي در گذشته و آينده مستحيل است لذا حق تعالي پدري ندارد تا به وي نسبت داده شود و فرزنداني نيز ندارد تا به او نسبت داده شوند. خداوند درباره ذات خود مي فرمايد چنين تصوري باطل است، زيرا خداوند نه مي زايد و نه زاده مي شود، بلکه هستي او همواره بوده وخواهد ماند. نه ابتدايي دارد و نه انتهايي، تمام هستي از اوست و ذات او ازلي و ابدي است.
قتاده مي‌گويد: مشرکان عرب گفتند: فرشتگان دختران خدايند يهوديان گفتند: عزير پسر خداست و نصاري گفتند: مسيح پسر خداست پس خداوند متعال همه آنان را تکذيب کرد و فرمود: لم يلد ولم يولد نه او کسي را زاده است و نه هم خودش از کسي زاده شده است. بصورت کل بايد گفت:رابطه خداوند با موجودات، رابطه آفرينش است نه زايش. او موجودات را می‌آفريند، يعنی از نيستی به هستی می‌آورد، نه آنکه خود بزايد. زيرا نوزاد از جنس والدين و در واقع جزئی از آنهاست، در حالی که هيچ چيز از جنس خداوند و يا جزئی از او نيست.

«ولم یکن له کفوا احد» (4):

(و هيچ کس او را همتا نيست» يعني: هيچ‌کس با او هم طراز، مساوي، همانند و همتا نيست و هيچ‌کس با او در چيزي مشارکت ندارد. بنابراين، در اين سوره کريمه:قيد (احد) عقيده ثنويت و دوگانه پرستي را ابطال مي کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان عقيده كساني را ابطال مي‌كند كه بجز خداوند يكتا به وجود آفريدگار ديگري قايلند چه اگر آفريدگار ديگري وجود مي‌داشت، در آن صورت حق تعالي در نيازها و حاجات، يگانه مرجع و مقصود خلق نبود.

مفسر تفسير « تفهيم القرآن » می نويسد:عبارت به كار رفته كفوا است كه معنايش نظير، مشابه، هم مثل هم مرتبه، مساوی و همتا است. كلمه كفو در مسئله ی ازدواج در زبان و فرهنگ فقهای اسلامی هم به كار می رود كه معنای آن اين است كه دختر و پسر از لحاظ اجتماعی باهم در يک سطح باشند. پس معنا و مفهوم اين آيه آن است كه در تمام كاينات هيچ كسی نبوده و نيست و نمی تواند باشد كه همانند خدای بلند مرتبه با هم مرتبه ی او باشد يا در صفات، افعال و اختيارات خود حتی تا حدودی با او مشابهت داشته باشد. ازفحوای آيه مباركه «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ» با تمام وضاحت بر می ايد كه: نه در ذات، نه در صفات و نه در افعال، هيچ كس و هيچ چيز شبيه و مانند الله نيست. خداوند شبيه ندارد تا بتواند شريك او در امور هستی گردد.

مفسرابن كثير فرموده است: يعنی همو مالک و خالق همه چيز است. پس چگونه از ميان خلقش مانند او يا نزديک به وی را می‌توان پيدا كرد؟ پاک و منزه است او. در حديث قدسی آمده است:«الله می‌فرمايد: بنی آدم مرا تكذيب كرد و چنين حقی هم ندارد. و به من ناسزا گفت و چنان حقی هم نداشت. بنی آدم گفته است: همان‌طور كه بار اول مرا آورده است، دوباره اعاده نمی‌كند. مرا تكذيب كرد در صورتی كه اعاده‌اش بر من آسان است. و اما ناسزا گفتنش به من چنين است: می‌گويد الله فرزند اتخاذ كرده است در صورتی كه من يكتا و يگانه هستم و تمام مخلوقات به من رو می‌آورند. از كسی زاده نشده‌ام و كسی از من زاده نشده است و شبيه و نظير ندارم».

بعضي از محققان علوم اسلامي شرك به خداوند را در هشت معني قابل تصور دانسته اند كه خداوند در سوره توحيد آن را نفي فرمودند:

اول و دوم شرك به معناي كثرت و دوگانگي ذات است كه خداوند فرمود: «قل هو الله احد»، سوم و چهارم تغير و نقص است كه خداوند با آيه «الله الصمد» آن را نفي فرمود، پنجم و ششم معلول و علت ناقص بودن است كه با بيان «لم يلدو لم يولد» آن را نفي كرد، هفتم و هشتم اشكال واضداد است كه خداوند با تعبير «و لم يكن له كفواحد» آن را نيز نفي فرمود. پس وحدت خداوندوحدت حقيقي، بسيط و محض است و چنين وجودي تنها براي يك ذات احدي، ازلي و ابدي قابل تصور مي باشد.

سورة اخلاص معادل يک سوم قرآن كريم است:

برخي از ما چنين تصوري در ذهن خود داريم كه تنها تلاوت كردن الحمدالله شريف و سه بار تلاوت كردن سوره اخلاص شريف ثواب ختم كامل قرآن عظيم الشان را دارد. و ضرورت براي ختم كامل قرآن عظيم الشان ديده نميشود، زيرا تنها ثواب تلاوت كردن همين سوره هاي شريف مساوي به ثواب تلاوت كردن تمام قرآن كريم ميباشد.

در جواب بايد خدمت اين دوستان محترم بعرض برسانيم كه:پيامبر صلي الله عليه وسلم صراحتاً نفرمودند كه سه بار تلاوت سوره اخلاص يعني ثواب ختم قرآن! بلكه فرمودند كه سوره اخلاص معادل يک سوم قرآن است؛ چنانكه در حديث آمده كه رسول خدا صلي الله عليه وسلم فرمودند: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يقْرَأَ فِي لَيلَةٍ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟» قَالُوا: وَكَيفَ يقْرَأُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) يعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». وفي روايةٍ «إِنَّ اللَّهَ جَزَّأَ الْقُرْآنَ ثَلاَثَةَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَجْزَاءٍ، فَجَعَلَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ الْقُرْآنِ». (صحيح مسلم.) يعني: «آيا يكي از شما نمي‌تواند در يک شب، يک سوم قرآن را بخواند؟ صحابه عرض کردند: چگونه يکي از ما مي‌تواند يک سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سوره اخلاص برابر با يک سوم قرآن مي‌باشد». و در روايتي آمده که فرمود: «خداوند عزوجل قرآن را به سه بخش تقسيم نموده است و سورة اخلاص يکي از بخش هاي سه گانة قرآن مي باشد».

و علماي بزرگوار اسلام فرموده اند: زيرا تمام قرآن کريم، شرح و بيان اصولي است که در اين سوره به اجمال ذکر شده است و نيز از آن روي که اصول عام و کلي شريعت اسلام سه چيز است: توحيد، بيان حدود واحکام و بيان اعمال و اين سوره به تنهايي عهده دار بيان توحيد و تقديس حق تعالي گرديده است. «انورالقرآن».

اما ممکن است کسي (مانند سوال کننده) بگويد: اگر تلاوت سوره اخلاص معادل يک سوم قرآن است؛ پس قرائت سه بار آن ثواب کل قرآن را دارد، لذا از قرائت ديگر سوره ها بي نياز مي شويم!

سوال مشابهي از علماي هيئت دائمي افتاء شد که ما در اينجا سوال و جواب مذکور را بيان مي کنيم:

سوال: اگر قرائت سه بار سوره اخلاص معادل ثواب قرائت قرآن است، آيا اگر مسلماني تلاوت قرآن را ترک کند و تنها اين سوره را بخواند، گناهکار خواهد شد؟

جواب فرمودند: «در حديثي از پيامبر صلي الله عليه وسلم ثابت شده که سه بار فرمودند: «الدين النصيحة» يعني: «دين، نصيحت است»، به ايشان گفتند: نصيحت براي چه کسي اي رسول خدا؟ فرمود: «لله ولکتابه ولرسوله ولأئمة المسلمين وعامتهم» يعني: نصيحت براي خدا و براي کتابش و رسولش و براي ائمه مسلمانان و عموم مردم.

و نصيحت براي کتاب خداوند؛ بوسيله تلاوت آن و تدبر در آياتش و پند گرفتن از مواعظ آن و تجاوز نکردن از حدود آن بوسيله اطاعت از اوامر خدا و دوري از نواهي آن حاصل مي شود.

و ترديدي نيست که إکتفاء به قرائت سوره اخلاص بتنهايي بدون تلاوت ديگر سوره هاي قرآن، موافق با نصيحت براي کتاب خدا نيست، و کسي که تنها آن سوره را بخواند نمي تواند به: نصايح، و افزايش ايمان (در اثر تلاوت قرآن)، و آشنايي با احکام حلال و حرام و واجب و مسنون و مکروه آن، و نيز مزين شدن به ادب و اخلاق قرآني دست يابد. و کوتاهي يک مسلمان در اين موارد بعنوان مجازات وي بخاطر ترک تلاوت قرآن کافيست! (يعني کسي که تلاوت قرآن را ترک کند، از اين موارد محروم خواهد شد و خود را مستحق سرزنش مي کند) و پيامبر صلي الله عليه وسلم با وجود آنکه فضيلت اين سوره را مي دانستند که برابر يک سوم قرآن است، و بدون شک بر اجر و ثواب بيشتر از ما حريص تر و مشتاق تر بودند، اما تنها به تلاوت اين سوره اکتفاء نکردند، بلکه ديگر سوره ها را نيز تلاوت مي کردند و بر آن مداومت داشتند، و خداوند تبارک و تعالي فرموده اند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» الأحزاب/21 . يعني: «براستي که در سيرت و روش رسول خدا براي شما الگو و سرمشق خوبي است». (فتاوي اللجنة الدائمة (29/4-30)

شيخ عبد الرزاق عفيفي، شيخ عبد الله بن غديان، همانگونه که در فتواي هيئت دائمي افتاء ذکر شده؛ پيامبر صلي الله عليه وسلم تنها به تلاوت سوره اخلاص کفايت نکردند، و هيچگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

به اصحابش نفرمودند كه بجاي تلاوت و ختم قرآن كريم، تنها سه بار سوره اخلاص را بخوانيد! و ما نيز بايد تابع سيرت و سنت نبوي و يارانش باشيم و خود را از قرائت سوره هاي مختلف قرآن (كه هريک دربرگيرنده مواعظ و نصايح و قواعد شرعي است) محروم نكنيم تا خداي متعال قلب ما را مملو از نور هدايت كند، و با شناخت آيات خداوندي، راه مستقيم وي را بيابيم و بر آن قدم برداريم.

ابن عمر رضي الله عنه مي‌گويد: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: **«يُقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ إِذَا دَخَلَ الْجَنَّةَ اقْرَأْ وَارْقَ وَرَتِّلْ كَمَا كُنْتَ تُرَتِّلُ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ مَنْزِلَتَكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرَؤُهَا»**. «هنگامي كه صاحب قرآن، وارد جنت شود، به او مي‌گويند: قرآن بخوان و بالا برو همان گونه كه در دنيا با ترتيل، قرآن مي‌خواندي؛ زيرا منزلت تو نزد آخرين آيه‌اي است كه آن را تلاوت مي‌كني». روايت احمد با سند صحيح و (صحيح سنن أبي داود).

پس هركس سوره هاي بيشتري از قرآن را حفظ و تلاوت كند، منزلت وي نيز در قيامت بالاتر خواهد رفت، اما كسي كه تنها به حفظ و تلاوت يک سوره اكتفاء كند، از اين فضل محروم مي ماند، جدا از اينكه از بسياري از معارف قرآني بي نصيب مي ماند.

أبوموسي أشعري رضي الله عنه مي‌گويد: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الأُتْرُجَّةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لاَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ لاَ رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرَّيْحَانَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لاَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ». صحيح بخاري و مسلم. يعني: «مؤمني كه قرآن مي‌خواند و به آن، عمل مي‌كند مانند ترنجي (ميوۀ سردختی، معمولاً ترش مانند نسبت به نارنج شيرين تر)، است كه طعم خوبي دارد و هم از بوي خوشي برخوردار است. و مؤمني كه قرآن نمي‌خواند ولي به آن، عمل مي‌كند مانند خرمايي است كه طعمش شيرين است ولي بويي ندارد. و مثال منافقي كه قرآن مي‌خواند، مانند ريحاني است كه بويش خوب ولي طعمش تلخ است. و مثال منافقي كه قرآن نمي‌خواند، مانند حنظله است كه هم طعمش تلخ يا ناپاک است و هم بوي تلخي دارد».

پس هرآنكس كتاب خدا را بيشتر تلاوت كند، بر علم و آگاهي وي نسبت به شريعت خداوند بيشتر مي شود، و هركس علم و آگاهي او بيشتر شود، عملش بيشتر خواهد شد، و به هدايت نزديكتر مي شود.

نكته ي مهم ديگري كه بايد مد نظر داشت؛ اينست كه مابين (جزاء) و (إجزاء) تفاوت است، جزاء يعني اجر و پاداشي كه خداي متعال بابت عبادت و طاعتش مي دهد، و إجزاء يعني چيزي را كفايت كردن بجاي ديگري و بي نياز شدن از آن.

و درست است كه قرائت سوره اخلاص ثواب و پاداش (جزاء) يک سوم قرآن را دارد (جزاء قراءة ثلث القرآن)، ولي جايگزين قرائت يک سوم از قرآن نمي شود و تلاوت آنرا بي نياز نمي گرداند (لا تجزئ عن ثلث القرآن).

و لذا بعنوان مثال اگر كسي نذر كند كه يک سوم قرآن را تلاوت كند، او نمي تواند تنها با قرائت سوره اخلاص به نذرش وفا كند! زيرا قرائت سوره اخلاص در ثواب و پاداش معادل يک سوم قرآن است نه در إجزاء و تلاوت يک سوم قرآن.

و يا بعنوان مثال كسي كه در نمازش سه بار سوره اخلاص را بخواند، اين سه بار قرائت جايگزين خواندن سوره فاتحه در نمازش نمي شود، با وجود آنكه به وي اجر و پاداش

(c) ketabton.com: The Digital Library

تلاوت كامل قرآن داده مي شود ولي باز بر وي واجب است كه سوره فاتحه را در نمازش بخواند، زيرا جايگزين تلاوت فاتحه در نماز نمي شود.

مثال ساده ديگر براي فهم فضيلت سوره اخلاص:

در حديث صحيح از پيامبر صلي الله عليه وسلم وارد شده كه اجر و ثواب نماز در مسجد الحرام معادل يكصد هزار نماز در ديگر مساجد است، آيا با اين حساب كسي از اين حديث چنين برداشت مي كند كه: نيازي به خواندن نماز در طول ده ها سال نيست! زيرا خواندن يک نماز در مسجدالحرام معادل صد هزار نماز است؟! پس اگر يک نماز در مسجد الحرام خوانده شود، ديگر نيازي به خواندن ساير نمازها نيست!

درحاليكه اين فهم و برداشت را هيچكسي از اين حديث نمي كند، بلكه چنين مي فهمد كه خواندن نماز در مسجدالحرام فضيلت زيادي دارد و لذا مي كوشد كه در آن مكان نماز بگذارد، اما ساير نمازهايش را ترک نمي كند.

تلاوت سوره اخلاص نيز همينگونه است؛ يعني كسي نمي تواند بگويد: قرائت سه بار سوره اخلاص مرا از قرائت كل قرآن بي نياز مي گرداند، زيرا اجر هر بار تلاوت آن معادل يک سوم قرآن است. بلكه بايد چنين بفهمد كه تلاوت اين سوره كوچک را نبايد دست كم و كوچک شمرد، بلكه بر تلاوت آن حريص باشد و هر شب آنرا بخواند تا اجر و ثواب زيادي نصيب خود نمايد، و اين براستي فضل الهي است كه اين عبادت آسان را براي ما پر ارزش كرده است ولله الحمد.

پس هر مسلماني بايد نسبت به تلاوت و حفظ قرآن و تمامي سوره هاي آن مبادرت ورزد و از سستي و تنبلي بدور باشد، و اگر قرار باشد تمام مسلمانان بجاي قرائت قرآن تنها به تلاوت سه بار سوره اخلاص كفايت كنند، در آنصورت قرآن مهجور خواهد شد و قطعاً هدف شارع حكيم و پيامبر صلي الله عليه وسلم هيچگاه مهجور شدن قرآن نبوده است.

و پيامبر صلي الله عليه وسلم در روز قيامت از امت خود بخاطر مهجور ساختن قرآن شكايت مي كند. **«وَقَالَ الرَّسُولُ يا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»** (فرقان 30).

يعني: و پيامبر ميگويد: «پروردگارا! قوم من اين قرآن را رها نموده و از آن دوري كرده اند».

تداوي با سوره اخلاص:

در اين هيچ جاي شک نيست كه سراسر قرآن عظيم الشان نسخه كاري براي تداوي امراض بشمار مي رود. قرآن عظيم الشان، وحي الهي و كتاب دين و عقيده و توحيد و نسخه كامله تداوي درد هاي اجتماعي وكتاب حكمت و بشارت و موعظه و هدايت ودر كل، كتاب حيات و زندگي و رهنماي راه كمال دنيا و آخرت و عروج به معارج بلند انساني و روحاني است. قرآن عظيم الشان نسخهاي بيبديل و شفابخش براي نجات جوامع بشري و اصلاح روش هاي زندگي است و به استوارترين راه رهنمون مي شود.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يهْدِي لِلَّتِي هِي أَقْوَمُ» (سوره اسراءآيه 9) (اين قرآن، به راهي كه استوار ترين راه هاست، هدايت مي كند».

قرآن پيش از اينكه كتاب چهارده قرن گذشته باشد، كتاب اين عصر و عصرهاي آينده است و احترام به آن، التزام به دستورات قرآن و بهكار بستن تعاليم آن است.

شفاء بودن قرآن فقط براي كساني است كه ايمان آورده و جزء ظالمين نباشند؛ كه البته ميزان ايمان شنونده ي آن نيز، در ميزان كسب آرامش از قرآن كريم بسيار موثر است و

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنين عدم ايمان به آن نيز نتيجه ي عكس مي دهد: **«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيتْ عَلَيهِمْ آياتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يتَوَكَّلُونَ»** (سوره انفال/2) **(مؤمنان همان كسانى اند كه چون خدا ياد شود دلهايشان بترسد و چون آيات او بر آنان خوانده شود بر ايمانشان بيفزايد و بر پروردگار خود توكل مى كنند).**

و در مقابل كساني كه ايمان به خدا ندارند هيچ بهره و آرامش و افزايش ايماني را از استماع آيات نخواهند داشت: **«وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يقُولُ أَيكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يسْتَبْشِرُونَ»** (سوره توبه/124) **و چون سوره اى نازل شود از ميان آنان كسى است كه مى گويد اين (سوره) ايمان كدام يك از شما را افزود اما كسانى كه ايمان آورده اند بر ايمانشان مى افزايد و آنان شادمانى مى كنند»**خواندن سوره اخلاص و معوذتين (فلق و ناس) و فاتحه و ديگر سوره هاي قرآني بر مريض از دعاهاي جايز است كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آن را انجام داده و صحابه اش وقتي اين كار را كرده اند آنها را تأييد كرده است.

بخاري و مسلم از عائشه (رض)روايت مي كنند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم در مرضي كه به وفات ايشان انجاميد معوذات (سوره اخلاص و معوذتين) را بر خود مي خواند.

حضرت بي بي عائشه مي گويد: وقتي پيامبر مريضي اش شدت گرفت و نمي توانست اين سوره ها را بخواند، من آنها را مي خواندم و ايشان را دم مي كردم و دست ايشان را بر بدنش مي كشاندم» معمر مي گويد: از امام زهري پرسيدم پيامبر چگونه دم مي كرد؟ او گفت: پيامبر صلي الله عليه وسلم بر دستهاي خودش دم مي كرد و سپس دستهايش را بر چهره اش مي ماليد» (بخاري (5735) و أطرافه في (2276) مسلم (2192)

بخاري از ابي سعيد خدري رضي الله عنه روايت مي كند كه افرادي از اصحاب پيامبر صلي الله عليه وسلم بر قبيله اي از قبيله هاي عرب وارد شدند، آنها اصحاب را پذيرائي نكردند، در همين اثنا ماري سردار قبيله را گزيد، آنها به اصحاب گفتند: آيا شما دارو يا دعا خواني همراه داريد، گفتند: شما ما را مهماني نكرديد، و تا وقتي كه براي ما مزدي مقرر نكنيد برايتان دعا نمي خوانيم، آنگاه آنها تعدادي گوسفند را به عنوان مزد براي آنها مقرر كردند، آنگاه يكي از اصحاب سوره فاتحه را خواند و همراه با آب دهانش بر آن بيمار دم مي كرد و او بهبود يافت، آنها گوسفندان را آوردند و به اصحاب تحويل دادند، اصحاب گفتند از آن استفاده نمي كنيم تا وقتي كه از پيامبر صلي الله عليه وسلم بپرسيم، وقتي كه نزد پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آمدند، از ايشان سؤال كردند، پيامبر خنديد و فرمود:«وَ مَا أَدْرَاكَ أَنَّهَا رُقْيةٌ خُذُوهَا وَاضْرِبُوا لِي بِسَهْمٍ» «چطور دانستي كه سوره فاتحه دعا است، گوسفندان را برداريد و سهميه اي از آن به من هم بدهيد».بخاري (5736)، مسلم (2201).

در حديث اول ذكر شده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم در مريضي اش بر خود برخي از سوره ها را مي خواند، و در حديث دوم ثابت است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم عمل صحابه را تأييد كرد.

رقي چيست:

رقي جمع رقيه است و آن خواندن اوراد و دميدن در آن بمنظور شفا يافتن و سلامتي كسب كردن است. فرقي نمي كند از قرآن كريم يا از دعاهاي مأثور پيامبر باشد.

حكم آن: جايز است: از عوف بن مالكت روايت است كه گفت: «كُنَّا نَرْقِي فِي الْجَاهِلِيةِ

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَقُلْنَا يا رَسُولَ اللَّهِ كَيفَ تَرَي فِي ذَلِكَ فَقَالَ اعْرِضُوا عَلَي رُقَاكُمْ لَا بَأْسَ بِالرُّقَي مَا لَمْ يكُنْ فِيهِ شِرْكٌ» (صحيح مسلم (2200).«ما در زمان جاهليت رقيه مي كرديم. گفتيم: اي رسول خدا آن را چگونه مي بيني؟ فرمود: رقيه هايتان را برايم وصف كنيد اگر در آن شرك نباشد اشكالي ندارد» و از انس بن مالكت روايت است كه گفت: **«رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم فِي الرُّقْيةِ مِنْ الْعَينِ وَالْحُمَةِ وَالنَّمْلَةِ»** صحيح مسلم (2196).

«رسول الله صلي الله عليه وسلم اجازه رقيه را براي عين، حمه و نمله داده است».

(«العين». يعني كسي كه به اذن خداوند با چشمش به ديگري ضرر مي رساند. «الحمة» همان سم است در تمام چيزهايي كه سم وجود دارند مانند نيش مار، عقرب يا مانند اينها اجازه رقيه داده شده است. «النملة».جراحتي كه از پهلو خارج مي شود)

و از جابر بن عبدالله روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْفَعَ أَخَاهُ فَلْيَفْعَلْ»** صحيح مسلم (2199).«هركس مي تواند كه به برادرش نفع برساند پس اين كار را انجام دهد». و از عائشه (رضي الله عنها) روايت است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ إِذَا اشْتَكَي مِنَّا إِنْسَانٌ مَسَحَهُ بِيمِينِهِ ثُمَّ قَالَ أَذْهِبْ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يغَادِرُ سَقَمًا» صحيح بخاري (5743)، و صحيح مسلم (2191).

«هنگامي كه يكي از ما از دردش به رسول الله صلي الله عليه وسلم شكايت مي كرد با دست راستش آن را مسح مي‌نمود سپس مي فرمود: اي پروردگار مردم! مريضي اش را برطرف ساز و چنان شفايي عنايت كن كه هيچگونه مريضي باقي نماند. چرا كه تو شفا دهنده هستي و هيچ شفايي، بجز شفاي تو وجود ندارد».

شرطهاي آن:

براي جايز بودن و درستي رقيه سه شرط لازم است:

اول اينكه:

معتقد نباشد كه آن چيز به ذات خود بدون إذن خداوند متعال به او نفع مي رساند. اگر معتقد باشد كه آن بدون اذن خداوند و به ذات خودش به او نفع مي رساند آن حرام است بلكه آن شرك هم است. بايد معتقد باشد كه آن سبب بدون اذن خداوند به او نفعي نمي رساند.

دوم اينكه:

به چيزي نباشد كه مخالف شريعت خداوند باشد مانند اينكه محتوي دعا نبايد درخواست از غير خداوند يا استغاثه از جن و آن چيزي هاي كه شبيه آن است باشد كه اگر اينگونه باشد حرام است بلكه شرك مي باشد.

سوم اينكه:

داراي مفهوم و معني معلومي باشد اگر از نوع طلسم يا سحر باشد در اين صورت جايز نيست. از امام مالك (رض) سؤال شد: آيا مرد مي تواند رقيه كند و از او درخواست رقيه نمود؟ امام فرمود: اگر با كلام پاك باشد اشكالي ندارد.

رقيه ممنوع:

تمام رقيه هاي كه در آن شرطهاي ذكر شده فوق وجود نداشته باشد مانند اينكه رقيه كننده يا كسي كه برايش رقيه مي شود معتقد باشد كه آن به ذات خود به او نفع مي‌رساند و تأثير دارد؛ يا اينكه مشتمل بر كلمات شركي و توسلهاي كفري و كلمات بدعي و مانند اينها باشد، يا با كلمات نامفهوم مانند طلسم و چيزهايي مانند اينها باشد حرام و ممنوع مي باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

معالجه به رقيه بهتر است و يا رفتن نزد داكتر:

اولاً: در سنت نبوي بر مداوا و معالجه ي مرض تشويق و ترغيب بعمل امده است، طوريكه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«تداووا فإن الله عز وجل لم يضَع داء إلا وَضَع له دواء غير داء واحد الْهَرَم».**

يعني: (مريض هاي خود را) مداوا كنيد، چرا كه خداوند عزوجل هيچ درد و مرضي را قرار نداده مگر آنكه براي آن درماني نيز قرار داده است بجز يک درد و آنهم پيري و كهنسالي است.(به روايت امام احمد و ابوداود و ترمذي و ابن ماجه.)

و در روايت ديگر از امام احمد آمده: **«تداووا عباد الله، فإن الله عز وجل لم ينْزِل داء ألا أنزل معه شفاء إلا الموت والهرم»** يعني:اي بندگان الله (مريضي هايتان را) معالجه و درمان كنيد، چرا كه خداوند عزوجل هيچ مرضي را نازل نكرده مگر آنكه همراه آن شفا نيز فرستاده است، بجز مرگ و پيري.

و باز در روايت ديگري از امام احمد آمده: **«فإن الله لم ينْزِل داء ألا أنزل له شفاء، عَلِمَه مَن عَلِمَه، وجَهِلَه مَن جَهِلَه»** يعني: خداوند متعال هيچ درد و مرضي را نفرستاده مگر آنكه براي آن شفا نيز نازل كرده است، بعضي، سخنان ايشان را فهميدند و برخي ديگر نفهميدند.

ثانياً: يكي از سنتهاي الهي در كائنات، نظام اسباب و مسببات است، يعني الله تعالي براي انجام هر عملي سببي را قرار داده است. البته اين بدين معنا نيست كه الله تعالي بدون سبب نمي تواند كاري را به نتيجه برساند، چرا كه اولاً خود سبب هم يكي از مخلوقات باري تعالي است و خود سبب هم را لازمست تا خداوند آنرا اراده و خلق كند.

بر اين اساس كسي كه خواهان رزق و روزي است، بايد اسباب آنرا فراهم كند و اسباب آن هم تلاش و كوشش براي يافتن رزق حلال است، هرگاه فرد اين اسباب را بكار بست، خداوند نيز بر طبق سنت خويش به آن شخص رزق مي بخشد. يا آنكه هركسي كه مريض گشت، خداوند براي مداواي مرضش اسبابي را قرار داده است و تا شخص مريض آن اسباب را بكار نبندد، مرضش مداوا نخواهد شد، زيرا سنت الهي بر اين قرار گرفته است كه تا حركت نباشد بركت هم نخواهد بود. البته باز يادآوري مي شود كه اين امر بطور مطلق برقرار نيست، يعني اينگونه نيست كه اگر شخصي اسباب را بكار نبندد پس خداوند هم قادر نخواهد بود نتيجه را فراهم آورد، چنانكه مي بينيم كه مريم بنت عمران عليها السلام در محراب عبادت مي كرد و بدون آنكه تلاشي براي بدست آوردن طعام و غذا كند، خداوند برايش رزق و روزي مي رساند:«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيهَا زَكَرِيا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقاً قَالَ يا مَرْيمُ أَنَّي لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللهِ إِنَّ اللهَ يرْزُقُ مَن يشَاء بِغَيرِ حِسَابٍ» (سوره آل عمران 37)

يعني: خداوند، او (مريم) را به طرز نيكويي پذيرفت؛ و به طرز شايسته اي، (نهال وجود) او را رويانيد (و پرورش داد)؛ و كفالت او را به «زكريا» سپرد. هر زمان زكريا وارد محراب او مي‌شد، غذاي مخصوصي در آن جا مي‌ديد. از او پرسيد: «اي مريم! اين را از كجا آورده‌اي؟!» گفت: «اين از سوي خداست. خداوند به هر كس بخواهد، بي حساب روزي مي دهد.»

بنابراين خداوند متعال بر هر چيزي قادر است، كافيست تا اراده كند و آن چيز روي دهد: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِذَا قَضَي أَمْراً فَإِنَّمَا يقُولُ لَهُ كُن فَيكُونُ» (سوره بقره 117)

(c) ketabton.com: The Digital Library

يعني: هستي بخش آسمانها و زمين اوست! و هنگامي كه فرمان وجود چيزي را صادر كند، تنها مي‌گويد: «موجود باش!» و آن، فوري موجود مي شود.
با اين وجود خداوند متعال چنين تقدير كرده است كه تا بنده اش تلاش و همت نكند، نتيجه مطلوب را به وي عطا نمي كند و اين سنتي خدايي است، و بلعكس گاهي خداوند متعال بر اساس اراده اش چنين تقدير مي كند كه شخصي هرچند اسباب را بكار بسته است ولي باز به هدف و مقصود نمي رسد و اينجاست كه گويند حكمت الهي بر خلاف سنت رايج رقم خورد.
مثلاً شخصي كه مريض است او بايد براي رفع مرض خود اسباب شرعي را بكار ببندد و نبايد در منزل بنشيند و كاري نكند، زيرا شفاي او در اينست تا اسبابي را كه خداوند متعال برايش قرار داده (از قبيل طبيب و دارو و دعا كردن و يا رقيه شرعي) بكار ببندد، پس از آنكه شخص مريض تمامي اسباب لازمه و شرعي را براي رفع مرض خود بكار بست، نتيجه تلاش او در دست خداوند متعال است: اگر الله تعالي اراده كرد پس آن اسباب را برايش سببي جهت شفا قرار مي دهد ومريضي اش بهبودي مي يابد. و اگر اراده نكردند، پس هرچند كه اسباب را بكار بسته است ولي چون اراده ي الله تعالي با خواست ما متضاد بوده است، پس نتيجه چيزي خواهد شد كه خداوند متعال مي خواهد، زيرا حكمت الهي بر آن قرار گرفته است، ولي از آنجائيكه ما از اراده ي خداوندي اطلاعي نداريم،چرا كه ما بر او تسلط نداريم - پس نبايد به اين فكر باطل كه؛ بلى اگر خدا بخواهد خوب مي شويم و اگر نخواست خوب نمي شويم پس نيازي نيست به نزد داكتر مراجعه نمايم و يا كاري كنيم، اسباب لازم و شرعي را به خدمت نگيريم، چرا كه ما نمي دانيم كه خداوند چه چيزي اراده كرده اند، چه بسا اگر اسباب را به خدمت مي گرفتيم خداوند نيزمريضي ما را شفا ميداد!
بنا براين: چون در نظام كائنات سنت اسباب و مسببات برقرار است، لذا تا حركتي صورت نپذيرد، بركتي هم حاصل نمي شود مگر آنكه خداوند چيز ديگري بخواهد.

حسن اختتام:

اين سوره اثبات عقيدۀ توحيد و يگانه‌پرستى اسلامى و توضيح آن است، همان گونه كه سورۀ «كافرون» نفى هر گونه همگونى و سازشى ميان عقيدۀ توحيد و يگانه پرستى و ميان عقيدۀ شرک است... هر يک از دو سوره حقيقت توحيد و يگانه پرستى را از راهى و به شيوه‌اى مورد بررسى قرار مى‌دهد و بدان مى‌پردازد. پيغمبر صلّى الله عليه وسلّم روز خود را با خواندن اين سوره - در نماز سنّت صبح - مى‌آغازيد... اين آغاز كردن معنى و مفهوم بخصوص خودرا داشت.
امام محمد غزالى در جواهر القرآن مى‌فرمايد: در قرآن، «خداشناسى»، «شناخت و درک آخرت» و «شناخت راه راست»، مهم است كه معارف سه گانه نام دارند و ساير چيزها تابع اينهاست و سوره‌ى اخلاص، شامل يكى از اينها؛ يعنى، خداشناسى است...»
پروردگارا! ما را از سرچشمه‌ى زلال توحيد سير آب كن و از شرک مصؤن بدار.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الفلق

جزء – (30)

سوره فلق در مدينه نازل شده و داراى پنج آيه مى باشد.

وجه تسميه:

سورة «الفلق» به علت به اين نام مسمي شده است كه آغاز آن با اين فرموده حق تعالي: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» ميباشد.

در مورد مكي بودن ويا مدني بودن سوره فلق بين مفسرين اختلاف است. مفسرين ميگويند كه: نه تنها متن سوره «مدني»، بلكه نشان دهندة اين امر هم است كه اين،سوره در اخرين مراحل مدينه نازل شده است.

دلايل كه مفسرين برمدني بودن اين سوره بدان استدلال مياورند اينست كه در اين سوره به موضوع «حسد» اشاره بعمل آمده است.

و اين پديده شوم از آفت هاي مرحله قوت ونيل به امتيازات است، نه مرحلة ضعف و ناتواني و محروم شدن از امتيازات. در دوران مكه پيامبر صلي الله عليه وسلم در شرايط قرار نداشتند كه حسادات كسي را تحريک كند. در مكه مسلمانان در شرايط و روز هاي سختي قرار داشتند كه اين روز ها محروم شدن از آسايش وآرامش توام بود. ولي زمانيكه مسلمانان در مدينه بودند وضع شان تغيير و قسماً بهبود يافت.

ولي به قول حسن، عطاء، عكرمه و جابر سورة «فلق» و سورة «ناس» را مكي ميدانند و رأي اكثر علما ء نيز همين است. اما در روايتي از ابن‌عباس (رض)، قتاده و جمعي ديگر نقل شده است كه: اين سوره مدني است. ابن‌كثير نيز بر همين نظر است و برخي از علما ديگر نيز گفته اند: صحيح نيز همين است.

شيخ مرحوم علی صابونی در تفسير خويش «صفواة التفاسير» می نويسد: سوره‌ی فلق در مكه نازل شده و به انسان می‌آموزد كه به الله پناه ببرد و از شر مخلوقات خدا و از شر تيرگی و ظلمت شب به الله پناه ببرد؛ زيرا در موقع تاريكی شب وحشت انسان را فرا می‌گيرد. و تبهكاران در شب به فعاليت می‌پردازند.

سوره فلق همچنين به انسان می‌آموزد كه از شر هر حسود و ساحری به الله پناه ببرد.

اين سوره يكی از دو «معوذتين» است كه پيامبر صلّی الله عليه و سلم با خواندن آنها خود را در پناه الله متعال قرار می‌داد.

مفسر تفسير «تفهيم القرآن » می نويسد:اگرچه سوره های (فلق وناس) آخر قرآن كريم در اصل دو سوره ی جداگانه هستند و در مصحف با نام های جداگانه ای درج شده اند، اما ميان آن ها چنان رابطه ی عميقی وجود دارد و مضامين شان به قدری با هم مناسبت دارند كه دارای يک نام مشترک به نام معوذتين (دو سوره ای كه به وسيله ی آن ها پناه خواسته می شود) هم هستند. امام بيهقی در دلايل نبوت نوشته است كه اين دو سوره با هم نازل شده اند، به همين دليل نام مشترک هردوی آن ها معوذتين است.

ارتباط سوره فلق با سوره الإخلاص:

سوره‌ی الإخلاص، الوهيت را به بيان گرفته است والله متعال را از آن چه در شأن او نيست، منزه گردانيد، سوره فلق و سوره‌ی ناس، بيان می‌كنند، كه انسان بايد در اين عالم از آنان كه مانع راه توحيد و يكتاپرستی اند، به ذات پروردگار با عظمت پناه برد؛ همان

(c) ketabton.com: The Digital Library

گونه که هر دو سوره با استعاذه، شروع می‌شود. سوره‌ی فلق از شر شب تاریک، افسونگران سخن چین و فتنه انگیز و رشک ورز و سوره‌ی ناس از شر و نیرنگ شیاطین جن و انس، ما را در پناه حق قرار می‌دهند.
سوره فلق به انسان می آموزند که چگونه به الله پناه ببرد، تا از شرارت آفریده‌های مختلف، تاریکی فراگیر شب،وازتزویر، حیله، دروغ، شعبده بازی، فریب، مکر، وسخن های بیهوده، فتنه‌انگیزان سخن چین توطئه‌گر افسونگر بداندیش - که موجب جدایی میان زن وشوهروسایر مردم اند - و از شر حسدورزان، که از بس رشک می‌ورزند، آرزوی نابودی نعمتهای خدادادی را که دیگران دارند، در سر می‌پرورانند؛ در امان باشد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره فلق:

سورة فلق دارايي (1) ركوع، و(5) پنج آيا ت، و(23) بيست وسه كلمه، و(73) هفتاد سه حرف، و (45) و چهل وپنج نقطه است.
(لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت ومختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورۀ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

تقسیم‌بندی آیات سوره فلق:

آیه‌ی 1 بیان تکلیف بودن استعاذه و پناه‌بردن به الله متعال است. آیات متبرکه 2 تا 5 بیان چیزهایی است که به صورت عام لازم است انسان از شر آنها به الله پناه ببرد.
درضمن نباید فراموش کرد: شروری را که در این آیات به آنها اشاره شده تا آمدن قیامت موجود هستند.

فضیلت سورة فلق:

قبل از همه بايد گفت كه تمام سوره هاي از قرآن عظيم الشان دارايي فضايل خاص خود ميباشد كه قرائت و تلاوت و تدبر در معني ومفاهيم اين سوره ها، تطبيق و عملي نمودن رهنمود هاي مندرج در آن موجب سعادت دنيا واخرت انسان ميگردد.
هكذا نبايد فراموش كرد كه قرآن عظيم الشان برنامه زندگي و كتاب عمل است براي ما انسانها كه تلاوت آن سرآغازي است براي تفكر و ايمان و وسيله است براي عمل كردن به محتواي قرآن و همه پاداشهاي عظيم نيكو كاران نيز از همين جا و با همين شرايط تحقق مي يابد.
نباید فراموش کرد که، تلاوت سوره هاي قرآن عظيم الشان، ايمان واعتقاد ايماني انسان را قوت بخشيده، صفای دل را تزيد بخشيده در گناهان تخفيف بعمل آورده، عبادت انسان را برتر و بهتر ساخته، مسلمان را به درجه اعلي كامل وترقي ميرساند.
هكذا نبايد فراموش كرد كه تلاوت سوره هاي قرآن وبخصو ص كه اين تلاوت با ترتيل وتعمق در معاني ومفاهيم آيات متبركه صورت بپذيرد، بسياري از امراض روحي و رواني را مدوا مي نمايد، غم و انده انسان را تقليل بخشيده، روشنايی ديدگان بيشتر ميسازد.
نباید فراموش کرد که قرآن عظیم الشان مونس تنهایی انسان بوده، عمر انسان را با برکت ساخته، استجابت دعا اطمينان مي بخشد. در نهايت تلاوت سوره هاي قرآن، صفای خانه، رفع عذاب وساير خيرات وبركات براي انسان ميگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شايان توجه است كه پيمودن مراتب كمال قرائت، همچون رسيدن به مرحله تدبّر و عمل، مستوجب كمال ثواب و رضاى الهى و دريافت خيرات بيشتر و بهتر مى‌شود.
نقطه ديگري كه ميخواهم خدمت خوانندگان خويش تقديم بدارم اينست كه، ما نبايد به خواندن قرآن به عنوان يک كار تجاري نگاه كنيم و دنبال اين باشيم كه كدام سورة از همه ثواب بيشتري دارد و تنها با خواندن هميشگي آن سورة از بركت سوره هاي ديگر محروم بمانيم.
قرآن عظيم الشان مجموعه اي است كه بايد همه اي آن در كنار هم باشد و انسان با بهره گيري از همه اي آن است كه مي تواند به خودسازي بپردازد.
سورة «فلق» مثل ساير سوره هاي قرآن دارايي فضايلي است از جمله در حديثي از حضرت بي بي عايشه (رض) در مورد فضيلت سورة فلق و همچنان سورة ناس آمده است: پيامبر صلي الله عليه وسلم فرموده است: «كَانَ إِذَا اشْتَكَى يقْرَأُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ وَينْفُثُ، فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُهُ كُنْتُ أَقْرَأُ عَلَيهِ وَأَمْسَحُ بِيدِهِ رَجَاءَ بَرَكَتِهَا.» (هر زمانيكه پيامبر صلي الله عليه وسلم مريض ميشد، سورة فلق و سورة ناس را قرائت ميفرمود، و توسط اين سوره خود را دم ميكرد.
حضرت بي بي عائشه (رض) ميفرمايد: در لحظات كه مريضي پيامبر صلي الله عليه وسلم شدت گرفت، من سورة «فلق» و سورة «ناس» را ميخواندم وبه اميد بركت دست خويش را بر جسم اش مي كشيدم.
در حديثي عقبه بن عامر (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده است: «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم): «أَلَمْ تَرَ آياتٍ أُنْزِلَتِ اللَّيلَةَ لَمْ يرَ مِثْلُهُنَّ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ».
«آيا نمي دانيد كه ديشب آياتي نازل شده است كه مثل آنها ديده نشده است؛ آنها سوره‌هاي فلق و ناس هستند».
همچنان عقبه بن عامر ميفرمايد: «بَينَا أَنَا أَسِيرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) بَينَ الْجُحْفَةِ وَالأَبْوَاءِ إِذْ غَشِيتْنَا رِيحٌ وَظُلْمَةٌ شَدِيدَةٌ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) يتَعَوَّذُ بِ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) وَيقُولُ: «يا عُقْبَةُ تَعَوَّذْ بِهِمَا فَمَا تَعَوَّذَ مُتَعَوِّذٌ بِمِثْلِهِمَا» قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يؤُمُّنَا بِهِمَا فِى الصَّلاَةِ.» روزي همراه رسول الله صلي الله عليه وسلم ميان جحفه و ابواء حركت مي‌كردم كه باد و تاريكي سختي ما را فرا گرفت، رسول الله صلي الله عليه وسلم شروع به دمكردن با سوره‌هاي فلق و ناس نمود، ولي فرمود: «اي عقبه! با آنها، (خودت را) دم كن، زيرا هيچ دمكننده اي به مثل اين سوره ها دم ننموده است».
راوي مي افزايد: همچنين آنحضرت صلي الله عليه وسلم نماز را امامت مي‌نمود و شنيدم كه آنها را در نمازي خواند.
هكذا در حديثي روايت شده از حضرت جابر (رض) كه: رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: «اقْرَأْ يا جَابِرُ فَقُلْتُ: وَمَاذَا أَقْرَأُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: اقْرَأْ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) فَقَرَأْتُهُمَا فَقَالَ: اقْرَأْ بِهِمَا وَلَنْ تَقْرَأَ بِمِثْلِهِمَا». «اي جابر! بخوان» گفتم: پدر و مادرم فدايت شوند، چه بخوانم؟ فرمود: «سوره‌هاي فلق و ناس را» من به دستورش عمل نمودم. بعد از آن فرمود: «اين سوره‌ها را بخوان و هرگز نمي‌تواني مانند اينها بخواني).

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حديثي ديگري حضرت عقبه بن عامر در بارة فضيلت سوره فلق مي فرمايد:
قلت: يا رسول الله، أقرئني إما من سورة (هود)، وإما من سورة (يوسف)، فقال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): «يا عقبة بن عامر، إنك لن تقرأ سورة أحب إلى الله، ولا أبلغ عنده من أن تقرأ: (قل أعوذ برب الفلق)، فإن استطعت أن لا تفوتك في صلاة فافعل.»
گفتم: اي رسول خدا! چند آيه از سورة هود و چند آيه از سورة يوسف به من بياموز.
فرمود: «اي عقبه! تو هيچ سوره‌اي محبوب‌تر و بليغ‌تر نزد پروردگار با عظمت ما از سورة فلق نمي‌خواني، و سعي كن كه خواندن آن در نماز از تو فوت نشود).

فضيلت معوذتين :

در حديث شريف به روايت ترمذي و بيهقي از ابي‌سعيد خدري رضي الله عنه در مورد فضيلت معوذتين ميخوانيم:«رسول الله صلّي الله عليه و سلّم از زخم چشم جن و انس به‌پروردگار جلّ جلاله پناه مي‌بردند اما بعد از آن‌كه معوذتين نازل شد، فقط اين دو سوره را مي‌خواندند و دعا هاي ديگر در اين مورد را ترك كردند».
امام مالك(رح) در مؤطا از عايشه رضي‌الله عنها روايت كرده است كه فرمود: «در اوقاتيكه رسول الله صلّي الله عليه و سلّم از مريضي ناراحت مي بودند، معوذتين را مي خواندند و بر خود مي دميدند و اين‌كار را سه بار تكرار مي‌كردند و چون درد ايشان شدت مي‌گرفت، من بر ايشان معوذتين را مي‌خواندم و رسول الله صلّي الله عليه و سلّم به اميد دريافت بركت اين دو سوره، دست خود را بر تن خويش مي‌كشيدند». يعني: آن را بر خود مي دميدند.
همچنين در حديث كه ازعقبه‌بن‌عامر رضي الله عنه روايت گرديده آمده است:«رسول الله صلّي الله عليه و سلّم به من دستور دادند تا معو ذتين را بعد از ختم هر نمازي بخوانم».
همچنين در روايت ديگري از وي آمده است كه گفت: «... رسول الله صلّي الله عليه و سلّم به من فرمودند: هرگاه كه مي‌خوابيدي و هرگاه كه از خواب برمي‌خاستي، معوذتين را بخوان».
مفسرابن كثير در اين معني احاديث بسياري را نقل نموده مي فرمايد: «در روايت اين حديث از عقبه، طرق بسياري وجود دارد كه در حد تواتر است بنابراين، اين حديث در نزد بسياري از محققان مفيد قطعيت مي باشد».
هكذا حديثي ديگري آمده است:كه رسول الله صلّي الله عليه و سلّم فرمودند: «يا عقبة ألا أعلمك سورا ما أنزلت في التوراة و لا في الزبورو لا في الإنجيل و لا في الفرقان مثلهن، لا يأتين عليك إلا قرأتهن فيها، «قل هوالله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس». (رسول الله صلي الله عليه وسلم خطاب به عقبه بن عامر رضي الله عنه فرمودند: اي عقبه آيا من به توسورهاي را ياد ندهم كه همانند آنها نه در تورات و نه هم در زبور و انجيل و نه هم در قرآن نازل نشده است، و شبي بر تو نگذرد مگر اينكه بخواني آنها را، همانا «قل هوالله أحد» و«قل أعوذ برب الفلق» و«قل أعوذ برب الناس» مي باشد. (اين روايت صحيح درسلسله احاديث صحيحه شماره: 2861) آمده است.

اسباب نزول معوذتين :

در مورد اسباب نزول سورة هاي معوذتين: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» وَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» چندين روايتي از جانب مفسرين ذكر گرديده است ولي بر اي اختصار كلام دراينجا به دوحديث (حديثي بيهقي وحديثي امام بخاري ومسلم) اكتفاء مينمايم:

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت بي بي عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: نبي اكرم - صلى الله عليه وسلم - را سحر كردند طوري كه كاري را انجام نداده بود، خيال وتصور مي كردكه آن كار را انجام داده است. تا روزي از روز ها دعا بسيار زياد نمود و سپس، فرمود: «آيا مي داني كه پروردگار با عظمت ما، راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد، نزد من آمدند. يكي از آنان بر بالينم وديگري، كنار پاهايم نشست. پس، يكي از آنها به ديگري گفت: درد اين مرد چيست؟ دومي گفت: سحر شده است. پرسيد: چه كسي او را سحر كرده است؟ گفت: لبيد بن اعصم. پرسيد: بوسيلة چه چيزي سحر شده است؟ گفت: بوسيله شانه، پس ماندة الياف كتان و پوست شكوفة خرماي نر. پرسيد: كجا هستند؟ گفت: در چاه «ذروان». راوي مي گويد: آنگاه، نبي اكرم صلى الله عليه وسلم - بسوي آن (چاه) بيرون رفت. سپس برگشت و به عايشه گفت: «نخل هاي آنجا مانند سرهاي شيطان بود».
عايشه پرسيد: آنها را از چاه بيرون آوردي؟ گفت: «خير». مرا كه پروردگار با عظمت ما، شفا داد ولي بيم آن دارم كه باعث ضرر و زيان مردم شود». سپس آن چاه را با خاك، پر كردند.
بيهقي در «دلائل النبوة» از طريق كلبي از ابوصالح از ابن عباس رضي الله عنه روايت كرده است: چون رسول الله صلي الله عليه وسلم شب را به صبح رساند عمار بن ياسر را با چند نفر به آنجا فرستاد. آن‌ها بر سر چاه رفتند ناگاه آب چاه را مثل آب حناء يافتند آب چاه را تخليه كردند و سنگ را برداشتند و كريه را بيرون آورده سوزاندند در بين آن يک كمان بود كه يازده گره داشت. پس اين دو سوره نازل شد و پيامبر خدا شروع كرد به قراءت اين دو سوره هرگاه آيتي را مي‌خواند يک گره را باز مي‌كرد. (اين حديثي را بيهقي از كلبي روايت كرده است).
همچنان در مورد اسباب نزول (معوذتين حديثي داريم در بخاري و مسلم) كه از حضرت بي بي عايشه رضي‌الله عنها بشرح ذيل روايت گرديده است:
«لبيدبن‌اعصم رسول الله صلّي الله عليه و سلّم را جادو كرد بدين نحو كه غلاف شكوفه خرمايي را گرفته و موهايي را كه درهنگام شانه زدن از سر آن حضرت صلّي الله عليه و سلّم فروريخته بود و دندانهاي شانه ايشان و نخي را كه درآن يازده گره زده شده بود و گره ها با سوزن محكم ساخته شده بود، در آن غلاف خرما قرار داد و در آن دميد.
در اين زمان بود كه معوذتين بر رسول الله صلّي الله عليه و سلّم نازل شد پس ايشان به خواندن آنها آغاز نمودند و چنان بود كه هر آيه‌اي را مي‌خواندند، يك گره از آن گره‌ها باز مي‌شد و در عين حال، پيامبر صلي الله عليه وسلم در وجود خويش به باز شدن هر گره نوعي از راحتي وسبكي احساس ميكرد، تا اين‌كه گره آخرهم باز شد. آنگاه رسول الله صلّي الله عليه و سلّم چنان از جا برخاستند كه گويي از بند رها شده اند.
جبرئيل عليه السلام نيز بر آن حضرت صلّي الله عليه و سلّم دم و دعا مي خواند و مي گفت:«باسم الله أرقيك، من كل شيء يؤذيك، من شر حاسد و عين و الله يشفيك: به نام خدا تو را دم و دعا مي‌كنم از هر چيزي كه آزارت مي دهد، از شر هر حاسدي و ازشر زخم چشم و الله تو را شفا مي‌دهد». از روايات منقول شده در اين بابت بر مي‌آيدكه: اثر سحر بر رسول الله صلّي الله عليه و سلّم فقط سر درد خفيفي بود و اين است همان معني تخيل كه در يكي از احاديث آمده است. گفتني است كه گاهي در بيداري نيز مانند خواب تخيل روي مي دهد بنابراين، مسلم است كه سحر بر ملكات و توانمندي هاي عقلي آن حضرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

صلّي الله عليه و سلّم مطلقا هيچ تأثيري نگذاشت همان طوري كه سحر لبيد بن اعصم در اموري كه به وحي و رسالت مربوط مي‌شد، نيز هيچ تأثيري نداشت زيرا حق تعالي آن حضرت صلّي الله عليه و سلّم را از هرگونه نقصي از اين گونه، يا از هر گونه آشفته‌گي فكري، يا اضطراب عصبي معصوم و محفوظ داشته است چنان كه ميفرمايد: وَاللهُ يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ: (الله از آسيب مردم تو را در پناه خود محفوظ مي‌دارد) «مائده/ 67».

تفسير اجمالي سورهٔ فلق

صاحب تفسير في ظلال در تفسير اجمالي اين سوره مي فرمايد: اين سوره و سوره اي كه بعد از آن قرار دارد، رهنمود و رهنموني از سوي يزدان سبحان نخست براي پيغمبرش صلّي الله عليه وسلّم و بعد از او براي همگي مؤمنان است.

رهنمود و رهنمون به اين كه به كنف حمايت او، و به پناهگاه او، پناه ببرند از هر چيز خوفناكي، چه پنهان باشد و چه آشكار، و چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه كم باشد و چه زياد، و چه جزئي باشد و چه كلّي... انگار يزدان سبحان محلّ حفاظت و حمايت خود را برايشان باز مي گرداند، و پناه پناهگاه خود را براي ايشان فراخ مي نمايد، و بديشان با مودّت و محبّت و عطوفت و مهرباني مي فرمايد: بيائيد اينجا. بيائيد به محلّ حفاظت و حمايت. بيائيد به محلّ امن و امان خودتان، محلّي كه در آن ايمن مي گرديد و آرامش مي يابيد. بيائيد چه من بهتر مي دانم كه شما ضعيف هستيد، و شما دشمناني داريد، و پيرامون شما ترسها و هراسها است. در حالي كه اينجا، بلي اينجا امن و امان و آرامش و اطمينان و سلامت است... بدين خاطر، هر دو سوره با اين رهنمود و رهنمون مي آغازد:

محور و محتواي كلي سورة فلق:

در مورد محورومحتوي كلي سورة «الفلق» بصورت كل گفته مي توانيم كه اين سوره داراي يک محتوي تعليمي وتربيتي مي باشد.اين بدين معني است كه در سورة «الفلق» پروردگار ما در قدم اول به پيامبر صلي الله عليه وسلم ودرقدم بعدي به ساير مسلمانان، مي اموزاند كه يگانه راه نجات از شر همه اشرار پناه بردن به ذات پروردگار است، در اين سوره پروردگار با عظمت ما براي ما مي اموزاند كه: خود را به حمايت پروردگار شان پناهنده دهند، و از شر مخلوقاتش به جلالت و عظمت و سلطان وي پناه جويند، از شر شب آن هنگام كه تاريک مي شود، و وحشت و ترس فرا گير نفسها مي شود، و فجار و اشرار انتشار مي يابند، و از شر هر حاسدي يا ساحري، و اين سوره يكي از معوذتيني است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم خود را بدان دم مي كرد، و در حمايت الله قرار مي داد.

محور كلي اين سوره به ما انسانها مي اموزاند كه فقط پروردگار با عظمت را ملجا وپناهگاه تان قرار دهيد زيرا الله پناه گاه مطمين واز شر هر مخلوقي شرير ميباشد ويقين داشته باشيد كه در پناه آن انسان احساس آمنيت وآرامش كامل مي كند.

همچنان در اين سوره تعليم واضح براي ما انسانها است تا در زندگي خويش (اعم زندگي اجتماعي و سياسي وزندگي اقتصادي) خود، اولاد، زن و فرزند مال وداريي خويش را به پناه پروردگار با عظمت خويش بسپاريم، واطمينان بايد داشته باشيم كه انسان در پناه حق تعالي است كه از شرّ هر موجود صاحب شر در امان خواهد ماند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طوريكه در فوق ياد اور شديم محور اصلي ومركزي اين سوره پناه خواستن و تمسک جستن به پروردگار با عظمت، از شر هر چيزي، حال چه ظاهر باشد، و چه پنهان، و چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه كم باشد و چه زياد، و چه جزئي باشد و چه كلّي و اين درسي سازنده واموزنده اي است، درس و تعليم نافع براي حمايت مردم، بعضي شان از بعضي ديگر، به سبب امراض نفساني است، همچنين براي حمايت آنها از شر چيزهاي سمي و كشنده، و از شر شب وقتي تاريک مي شود، و در آن خوف و ترس بوجود مي آيد، به خصوص در بيابانها و غارها، كه اسم سوره نيز بر اين امر (پناه گرفتن به پروردگار با عظمت) دلالت مي دهد.

در حديثي شماره (4976) امام بخاري آمده است: «عن أبي بن كعب قال: سألت رسول الله عن المعوذتين فقال قيل لي فقلت. فنحن نقول كما قال رسول الله» (از أُبي بن كعب رضي الله عنه روايت است كه گفت: از پيامبرصلي الله عليه وسلم از (معوذتين) (يعني: ازسوره ناس وفلق) سوال نمودم: (اين سخن را أُبي بن كعب زماني پرسيد كه: خبر برايش رسيد كه ابن مسعود اين دوسوره را در مصحف خويش نمي نويسد وطوري فكر مي كند كه اين دو سورۀ از قرآن كريم نيست.).

فرمودند: «برايم چيزي گفته شد ومن گفتم» يعني: اين دوسوره برايم وحي شد، ومن گفتم كه از وحي است)، وما هم همان چيزي را مي گويم كه پيامبر خدا صلي الله عليه وسلم گفتند).

هكذا از شخصي عبد الله بن مسعود رضي الله عنه روايت شده است كه وي اين دوسوره را در قرآني كه نزد خود داشت ثبت نكرده بود، وطوري فكر مي كرد كه اين دو سوره دعا هايي است كه جهت دفع شر وشرارت خوانده مي شود وازقرآن نيست، پس نبايد در قرآن ثبت گردد، ولي سپس صحابه رضي الله عنهم در قرآن بودن آنها اجماع نمودند، وابن مسعود رضي الله عنه نيز از آن نظر خود برگشت وآنرا در مصحف خويش نوشت. (فيض الباري شرح مختصر صحيح البخاري تاليف عبد الرحيم فيروز هروي درتفسير حديث شماره 976).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سُورَة الفلق

جزء – (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشاينده ومهربان

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (1) «مِن شَرِّ مَا خَلَقَ» (2) «وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» (3) «وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» (4) «وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (5)

تشريح لغات واصطلاحات:

اعوذ (عوذ): پناه مى‌برم، پناه مى‌جويم. الفلق: سپيده دم، سپيده‌ى صبح كه تاريكى شب را مى‌شكافد و چون پرده‌اى آن را كنار مى‌زند. [← انعام/۹۵، فالق الحب و النوى/ ۹۶، فالق الإصباح]. ما خلق: آن چه آفريد، آن چه پديد آورد. غاسق (غسق): شب بس تاريک، رويداد شب [← اسراء/۷۸]. وقب: فرا پوشيد، روى آورد، فرا گرفت، در آمد. النفاثات (نفث): جمع نفّاثه، فوت كنندگان، دمندگان، افسونگران، سخن چينان، افسادگران و آشوب گران. نفاثه براى مبالغه است نه تأنيث، مانند: «بصيره» در آيه‌ى ۱۴ قيامت و... العقد: جمع عقده، گره‌ها، معاملات. حاسد: حسودِ تنگ نظر، بدسگال. (فرقان)

ترجمه و تفسير

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (1):

«بگو پناه مي‌برم به پروردگار فلق» **«أَعُوذُ»:** پناه مي برم.متوسّل مي‌گردم. بگو: پناه مي‌برم به پروردگاري كه دانه و هسته و سپيده‌دم را مي شكافد.«الْفَلَقِ»: صبح است زيرا شب از آن منفلق و شكافته مي شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: «اَلْفَلَقِ» يعنى بامداد. مانند فرموده‌ى« فالِقُ اَلْإِصْباحِ» (مختصر ۶۹۴/۳.) و در امثال عرب آمده است: «هو أبين من فلق الصبح»:از روشنى بامداد روشن‌تر است. مفسران گفته‌اند: دليل اين كه خداوند به پيامبر دستورداده است كه به پروردگار صبحگاه پناه ببرد اين است كه سر برآوردن نور و روشنايى صبح بعد از تيرگى شب و برطرف شدن حاجات و نيازها در آن، تبديل به يک ضرب المثل شده است: پايان شب سيه سپيد است. پس همان‌طور كه انسان منتظر طلوع است، ترسيده نيز چشم به راه رستگارى است.

مصدر «عوذ» كه كلمه «اعوذ» متكلم وحده از مضارع آن است، به معناى حفظ كردن خويش و پرهيز دادن از شر از راه پناه بردن به ذات كه ميتواند آن شر را دفع كند.

و كلمه «فلق» به فتحه ف و سكون ل - به معناى شكافتن و جدا كردن است، و اين كلمه در صورتى كه با دو فتحه باشد صفت مشبهه اى به معناى مفعول خواهد بود، وغالبا اين كلمه بر هنگام صبح اطلاق مى شود، و فلق يعنى آن لحظه اى كه نور گريبان ظلمت را مى شكافد و سر بر مى آورد.

بدين اساس معناي **«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ»** چنين ميشود: بگو من پناه مى برم به پروردگار با عظمت كه آن را فلق مى كند و مى شكافد، و مناسب اين تعبير با مساله پناه بردن از شر، كه خود ساتر خير و مانع آن است، بر كسى پوشيده نيست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صبح از آنجا كه به هنگام دميدن سپيده صبح، پرده سياه شب مي شكافد، اين اصطلاح به معني طلوع صبح به كار رفته است.
بعضي آن را به معني خلق، يعني همه آفريدگان جهان دانسته‌اند. چرا كه با آفرينش هستي پرده عدم شكافته شده است و نور وجود آشكار گرديده است، و هر روز و هر ساعت هم با آفرينش و پيدايش هر موجودي پرده نيستي شكافته مي‌شود و سيماي هستي سر به در مي آورد.
ولی برخي از مفسرين گفته اند: مراد از كلمه **«فلق»** هر چيزی است كه از كتم عدم به وسيله خلقت سر بر آورد، برای اينكه خلقت و ايجاد در حقيقت شكافتن عدم، و بيرون آوردن موجود به عالم وجود است، در نتيجه رب فلق مساوی با رب مخلوق است.

«من شر ما خلق» (2):

«از شر هر چه كه او خلق كرده و دارای شر است» در«شَرِّ ما خَلَقَ» بايد گفت: شرّ كه از سوی مخلوقات است، نه از سوی خالق و نه ناشی از خلقت.
يعنی از شر هر مخلوقی، چه انسان و چه جن و چه حيوانات و چه هر مخلوق ديگری كه شری همراه خود دارند، يعنی از آفرينندهٔ كه شري دراين هاست پناه برد.از عبارت (ما خلق) نبايد توهم كرد كه تمامی مخلوقات شرند و يا شری با خود دارند، زيرا مطلق آمدن اين عبارت دليل بر استغراق و كليت نيست.
شرَّ: شر را در مقابل خير داريم. اما كلمهٔ شر در بعضی از جاها اَفعَلِ تفضيل است. و در بعضی از جاها به صورت مصدر می‌آيد. در اينجا معنی مصدری آن مدنظر است. مطلق بلا و بدی. اينكه در اينجا كلمهٔ شر به «ما» متصل شده است، الله متعال می‌خواهد اين را بيان كند كه هر شری از هر مخلوقی می‌تواند صادر شود و در ارتباط با همان مخلوق است. شر محض در كرهٔ زمين وجود ندارد، بلكه تمام شرور نسبی هستند و نسبی‌بودن آنها به اين معنا است كه ممكن است نسبت به كسی شر باشد و نسبت به ديگری خير. لذا در دل هر شری خيری نهفته است و شر مطلق بر روی زمين وجود ندارد. اما در باب خير اين سخن را نمی‌توان گفت. زيرا خير مطلق وجود دارد و در رأس همهٔ خيرها، خيرهايی است كه الله متعال معين كرده، آن هم در قالب نعمت‌ها برای بندگانش. مانند خير هدايت، خير قرآن وغيره... (بنقل ازتفسير جامع جزء سی‌ام قرآن كريم تأليف و تحقيق:گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدين).
در ميان تمام شرور كه در سوره مباركه فلق نام سه شرّ مورد بيان قرار گرفته است:

- شرور پنهان و در تاريكی‌ها. «مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ».
- شرور زبان‌های ناپاك. «مِنْ شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِي الْعُقَدِ».
- شرور حسادت‌ها و رقابت‌های منفی. «وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ».

سپس به صورت ويژه خاص در آيه مباركه بيان كرد و فرمود است:

«وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» (3):

«و از شرّ شب بدان گاه كه كاملاً فرا مي رسد (و جهان را به زسرير تاريكي خود مي‌گيرد).يعنی و پناه مي‌برم به خدا از شري كه در شب هست. وقتي كه خواب مردم را فرو مي‌پوشاند و بسياري از ارواح شرور و حيوانات موذي پخش و پراكنده ميگردند.
«غاسق» در لغت به معني جهنده و دمنده است.مراد از «غاسِقٍ» آغاز شب است كه تاريكی را به همراه می‌آورد. طوريكه در(آيه 78 سوره اسراء) آمده است: «أَقِمِ الصَّلاةَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ». مفسران نوشته اند:شايد مراد از «غاسق» هر موجود ظلمت آور باشد كه تاريكی‌های معنوی را به همراه خود می‌آورد و گسترش می دهد.
از آنجا كه انسانهای شرور، برای حمله و هجوم و يا توطئه چينی از تاريكی شب استفاده می‌كنند، لذا به الله پناه می‌بريم از شرورری كه در شب واقع می شود.
«**وقب**» هم به معني گودي و گودالي در كوه است كه آب از آنجا پائين مي آيد.
در اين آيه بيشتر به معني شب و آنچه در آن است مي‌باشد. شبي كه فرامي رسد و جهان را زير بال و پر خود مي‌گيرد.
شب بدين هنگام خود به خود هراسناک و ترس‌آور است. گذشته از اين، شب به دل و درون انسان مي اندازد كه چه بسا چيز پنهاني در رسد و حادثۀ ناگهاني درگيرد، از هر قسم و از هر نوعي كه به تصوّر در نمي آيد. از قبيل: جانور درّنده‌اي كه مي‌تازد.
شيطاني كه تاريكي بدو كمک مي‌كند كه به تلاش ايستد و وسوسه‌ها به دل اندازد. از شهوت و هوا و هوسي كه در تنهائي و در تاريكي بيدار و برانگيخته بگردد. از هر چيز پيدا و ناپيدائي كه مي جنبد و حركت مي‌كند ويورش مي‌آورد... در شب بدان گاه كه فرامي‌رسد و جهان را فرا مي گيرد و تاريک تاريک مي‌گردد.
طوريكه ياد آور شديم هدف از «غَاسِقٍ»: شب تاريك وهدف از «وَقَبَ»: فرا رسيد و فرا پوشيد. بنا در ترجمه كلي «وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» گفته ميتوانيم «و» به پروردگار سپيده دم پناه مي برم «از شر تاريكي چون فراگيرد» يعني: همچنين به پروردگار سپيده دم پناه مي‌برم از شر شب چون روي آورد و تاريكي آن به افق ها منتشر شود.
امام فخررزی می فرماید: طوريكه در فوق ياد آور شديم، پناه بردن به الله از شر شب تاريک از آن جهت است كه: در شب درندگان و حشرات مضره از سوراخ هاي خويش بيرون مي شوند،، اهل شر دزدان ورهزنان به فساد و تبه‌كاري بر مي خيزند و نيز و طوريكه در شب مخاطر عديده ديگري است كه پنهان نمي باشد. (تفسير كبير ۱۹۵/۳۱.)
علامه سعدي رحمه الله در تفسير اين آيه فرموده: «پناه مي برم به الله از شري كه در شب هست. وقتي كه خواب مردم را فرو مي پوشاند و بسياري از اجنه هاي شرور و حيوانات موذي پخش و پراگنده مي گردند». زيرا شياطين شب را در خانه هاي مسكوني مردم مي گذرانند. خواندن «بسم الله»، ذكر خدا و بخصوص خواندن سوره بقره، آية الكرسي آنها را از خانه ها بيرون مي راند. و در حديث صحيح از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت شده كه فرمودند:«موقع تاريک شدن هوا كودكان را مراقبت كنيد، زيرا شياطين در اين برهه از زمان به كثرت وارد محل زندگي مردم مي شوند». متفق عليه.
و فرمودند: «إذا كان جنح الليل، أو أمسيتم، فكفوا صبيانكم، فإن الشياطين تنتشر حينئذٍ، فإذا ذهب ساعة من الليل فحلوهم، وأغلقوا الأبواب، واذكروا اسم الله، فإن الشيطان لا يفتح باباً مغلقاً». يعني: وقتي تاريكي شب فرا ميرسد يا موقع شام شود، كودكانتان را در منازل نگاه داريد، زيرا شياطين در اين لحظات پخش مي شوند.
وقتي پاسي از شب مي گذرد، آنگاه كودكانتان را آزاد بگذاريد و درها را ببنديد و موقع بستن درها نام الله را بگوييد، زيرا شياطين نمي توانند، درب بسته اي را باز كنند.
(بخاري شماره: 3304)
خواننده گرامی!
با اينكه «شَرِّ ما خَلَقَ» شامل تمام شرور می‌شود، ولی نام سه شرّ را به خاطر اهميّتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که دارد، بطورجداگانه آورده است. «غاسِقٍ إِذا وَقَبَ- النَّفَّاثاتِ فِي الْعُقَدِ- حاسِدٍ إِذا حَسَدَ».پناه بردن در هر حال لازم است، خواه آنجا که خطر باشد: «شَرِّ ما خَلَقَ» خواه دریافت کمال باشد: «فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ» (نحل، 98.).
هرگاه قرآن تلاوت می‌کنی از شرّ شیطان به خداوند پناه ببر.
در سوره فلق، در برابر سه شرّ بیرونی، به يك صفتِ الهی پناه می‌بریم. (از شرّ غاسق و نفّاثات و حاسد، به صفتِ «بِرَبِّ الْفَلَقِ» پناه بردیم.) اما در سوره ناس به عکس است. در برابر يك خطر درونی، به سه صفت الهی پناهنده می‌شویم. (از شرّ وسوسه قلب، به صفاتِ «بِرَبِّ النَّاسِ»، «مَلِكِ النَّاسِ» و «إِلهِ النَّاسِ» پناه می‌بریم.)

چرا انسان از تاريكي شب ميترسد؟

شما اگر احساس كرده باشيد زمانيكه شب فرا ميرسد نوعي از ترس وجود شما را فرا ميگيرد، علماي چينايي تحقيقات را كه در اين عرصه بعمل اورده اند بدين نتيجه رسيده اند كه: انسان بيشتر از شب مي‌ترسد تا از تاريكي و اينكه بدن انسان در شب هوشيارتر و متلاطم‌تر است كه آن را از اجداد خود به ارث برده است.
محققان در تحقيقات خويش دريافتند افراد كه در طول شب و حتي در اتاق روشن هم زندگي وسكونت مي كند وحشت بيشتري نسبت به تصاوير و صداهاي ترسناک دارند.
بدن انسان هنگام شب تغيير حالت داده و نسبت به وقايع اطرافش هوشيارتر مي شود كه اين حالت باعث ايجاد ترس و وحشت در شخص خواهد شد.
اين محققان در تحقيقات خويش مينويسند كه انسانها در طول شب نسبت به نشانه هاي وقايع احتمالي تهديد كننده واكنش پذيري بيشتري دارند.

«وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» (4):

«و» به پروردگار سپيده‌دم پناه مي برم «از شر زنان افسونگر» يعني: زنان جادوگری «دمنده در گره ها» كه براي جادوي خود از دميدن در گره ها كمک مي گيرند و بر آن جادو مي كنند.
منظور از اين افراد زنان جادوگري هستند كه با فوت كردن در گره ها ديگران را افسون ميكردند.
در مورد اينكه چرا در اين آيه متبركه از زنان جادوگر ياد آوري بعمل آمده و نه از مردان جادوگر، فقط همينقدر گفته ميتوانيم كه: در آن زمان، سحر و جادو بيشتر در ميان زنان رواج داشت نسبت به مردان. بنابر همين منطق است كه قرآن عظيم الشان تاكيد بيشتر بر زنان بعمل آورده است نسبت به مردان. (برخي از مفسرين مي فرمايند كه «نفاثات» اگر بروزن صيغه مبالغه گرفته شود، در آن صورت ميتوان گفت: «و» به پروردگار سپيده دم پناه مي برم «از شرافسونگران زياد» كه در اين صورت شامل زنها و مردان ميشود)

«النَّفَّاثَاتِ»:

جمع نَفَّاثَة، دمندگان. مراد سخن‌چينان فساد پيشه است (ملاحظه شود: جزء عمّ طبّاره، جزء عمّ شيخ محمّد عبده). صيغه مبالغه است وبراي مذكّر ومؤنّث به كار مي رود.
دميدن در گره، كنايه از افسون و جادو است (ملاحظه شود: تفهيم القرآن). افسونگران رشته ها را گره مي زدند و همراه با مقداري آب دهان به گره‌ها فوت مي كردند و بدانها

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي دميدند، و سپس گره ها را باز مي‌كردند، تا به عامّه مردم نشان دهند كه گره پيوند زنا شوئي فلان مرد و فلان زن را باز و آنان را از هم جدا ساخته اند.
برخی زنان به خاطر زیبایی و لطافت در گفتار، می‌توانند مردان را در تصمیمات خود سست کنند و مصداق نفّاثات باشند.
نمّامان و سخن چينان هم خويشتن را در لباس دلسوزان و دوستداران در پيش اينان و آنان نشان مي دهند و بدين وسيله پيوند ها را سست و گسسته مي‌كنند. لذا كار افسونگران و سخن چينان به هم شبيه است.
يكي از مصاديق نفّاثات، سحر و جادو است و لذا آموزش و عمل آن حرام است.

«الْعُقَدِ»:

(عُقَد): در اينجا جمع عُقدِه است، به معنى گِره مراد پيوند ها و رابطه هاي انسانها است؛ از قبيل پيوند زنا شوئي، رابطه دوستي، ارتباط مكتبي.
و نَفثِ در عُقَد يعنى دميدن در گره؛ اما در اصطلاح و بينش دينى و قرآنى يعنى برنامه ريزى كردن براى رسيدن به مقصدى اما بهترين معنايى را كه مى‌توان بيان كرد، همان توطئه‌كردن است. اما چرا نفاثات به صيغه‌ى جمع مؤنث سالم آمده است؟ جواب اين است كه صاحبان نفاثات نفوس هستند و نفوس هم مؤنث مجازى است پس با نفوس مطابقت دارد و مصاديق اين نفوس مى‌تواند هم مرد و يا زن باشد.
نفث: دميدن همراه با آب دهان، يا دميدن به تنهايي است. ابو عبيده ميگويد: مراد از آنان: زنان لبيد بن اعصم يهودي بودند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم را سحر كردند.

«وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (5):

«و از شر حسود بدان‌گاه كه حسد مي ورزد». و از شرّ كسى كه در نعمت‌ها حسد مى‌ورزد و زوالش را آرزو مى‌برد وطوريكه يادآور شديم؛ حسود كسي است كه زوال نعمت ديگران را مي خواهد وحسود براي از بين بردن نعمت از دست ديگران مي‌كوشد.يعنى بدخواه. (بقره / 109، نساء / 54، وسوره فتح / 15).
پس براي باطل كردن نيرنگ حسود و مصؤن ماندن از مكر و كيدش بايد به خدا پناه برد. چشم بد نيز نوعي از حسادت است چون فقط كسي چشم مي‌زند كه حسود و بدجنس و خبيث النفس باشد. پس به طور خاص و عام به خدا پناه برد. و بر اين دلالت مي نمايد كه جادو حقيقت دارد وزيان آور است زيرا از آن بايد بترسيد و از جادو و جادوگران بايد به خدا پناه برد.
در اين سوره، پروردگار با عظمت ما به طور عام براي بندگان خويش دستور مي‌فرمايد كه انسان از شرّ و بلا و اذيت و آزار همه آفريده هاي شَرور، خويشتن را در پناه خدا دارد، سپس در آيات سوم و چهارم و پنجم همين سوره به طور خاصّ اشاره به سه منبع عمده شرّها شده است كه شر ها عبارتند از: شب تاريك، و سخن چينان توطئه‌گر، و حسودان بدخواه.
«وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» پناه بردن به پروردگار با عظمت از شر اشخاص حسود كه حسد مي ورزند، يعني: زمانيكه شخصي حسود، حسدش را آشكار و نمايان مي سازد، و به مقتضاي آن عمل كند زيرا كسي كه حسد خود را آشكار نمي‌كند و آنرا در نهان خويش نگاه ومخفي ميدارد، از او هيچ زياني وضرري به فرد محسود نميرسد، بلكه او با اين كار و به اين حسودي اش به خود ضرر وزيان مي رساند، چه او از خيري كه به ديگران

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميرسد متأسف مي شود و رنج مي برد و از سرور وخوشحالي ديگران متاثر و هميشه غمگين است. يكي از علايم اشخاص حسود همين است كه او در زندگي با حسد و غم شب وروز خويش را سپري مينمايد، خوشحالي و مسرت هيچ وقت در چهره اش نمايان نيست و مانند انسانهاي در غم وغصه خويش بسر مي برد، حتي لحاظات خوشحالي اش هم به غم واندوه سپري ميشود.

حَاسِد: از ماده‌ی حَسَد است که به معنی آرزوی زوال نعمت دیگران می‌باشد. یعنی کسی، چه مرد و چه زن از نعمتی برخوردار شده است و چون برای دیگران این موضوع سنگین است، زیرا خود از آن نعمت برخوردار نیست. به جای اینکه از خداوند بخواهد که او را هم از آن نعمت برخوردار کند از خداوند می‌خواهد که این نعمت را از دیگری بگیرد و حتی در راستایی حرکت می‌کند که این نعمات از دیگران هم سلب شود. به این حالت حسد گفته شده است. حَاسِد یعنی کسی که این نیرو در وجود او است، تا وقتی که این نیرو در درون خودش است، ضرر آن تنها به خودش می‌رسد، اما وقتی که شروع به عملیاتی کردن آن کرد و کاری کرد که دیگران از مظاهر رحمت، محروم شوند، آن وقت لازم است انسان از شر چنین افرادی که آنها را نمی‌شناسد، به خداوند پناه ببرد.

علما گفته‌اند: پروردگار با عظمت بر موضوع ومريضي حاسد بدين منظور تاكيد نموده است واز آن در اين سوره ياد اوري خاصي نموده كه: حسد سبب زيان رساندن به انسان، حيوان و غير آنان مي شود.

در حديث شريف آمده است كه‌رسول الله صلّي الله عليه و سلّم فرمودند: «المؤمن يغبط، و المنافق يحسد: مؤمن غبطه مي خورد ولي منافق حسد مي ورزد».

شايان ذكر است كه حسد اولين و نخستين گناهي است كه پروردگار با عظمت ما با آن در آسمان و زمين مورد عصيان قرار گرفت؛ زيرا در آسمان ابليس بر آدم عليه السلام حسد ورزيد و در زمين قابيل بر هابيل. پس حاسد منفور و مطرود است.

همچنين علما گفته اند: سحر، زخم چشم، حسد و مانند اينها تأثير ذاتي ندارند بلكه به سبب فعل پروردگار جلّ جلاله و تأثيرگذاري او مؤثر واقع ميشوند. لذا فقط در ظاهر امر، اثر به اين چيز ها نسبت داده مي شود اما در حقيقت، اين پروردگار جلّ جلاله است كه تأثير را ايجاد مي‌كند چنان كه درباره سحر هاروت و ماروت مي فرمايد: «وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ»: (هاروت و ماروت با سحر خود به كسي زيان رسان نبودند مگر به فرمان پروردگار با عظمت ما) (سوره بقره/102).

اما بايد دانست كه به رغم عدم تأثيرگذاري ذاتي اين اشيا و عدم تأثيرگذاري ذاتي امراض ساري‌اي مانند طاعون و سل، شرعا پرهيز و احتياط از آنها به‌قدر امكان مطلوب است چنان‌كه رسول الله صلّي الله عليه و سلّم به پرهيز نمودن از زخم چشم و فرار از شخص مجذوم دستور دادند و نيز عمر رضي الله عنه در طاعون كاكايش و هم چنان صحابه چنين كرده اند.

قابل تذكر است كه: اكثر علما توسل به دم و دعا را جايز شمرده‌اند زيرا هنگامي كه رسول الله صلّي الله عليه و سلّم احساس ناراحتي كردند، جبرئيل‌عليه السلام برايشان دعا خواند و دم نمود چنان كه گذشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حديث شريف به روايت ابن‌عباس رضي‌الله عنهما آمده است كه فرمود: رسول الله صلّي الله عليه و سلّم براي شفايابي ما از همه دردها و از تب اين دعا را به ما تعليم دادند:
«بسم الله الكريم، أعوذ بالله العظيم من شر كل عرق نعار ومن شر حر النار» بەنام خداي بخشنده و كريم؛ پناه مي‌برم به پروردگار بزرگ از شر هر رگي كه ضربان شديدي دارد و از شر گرماي آتش».
همچنين در حديث شريف آمده است: «هر كس بر مريضي كه اجلش فرانرسيده است در آيد و بر او هفت مرتبه بخواند: «أسال الله العظيم، رب العرش العظيم أن يشفيك» از پروردگار با عظمت، پروردگار عرش‌عظيم مي‌خواهم كه تو را شفا دهد؛ آن مريضي شفا مي يابد».
همچنين درحديث شريف به روايت حضرت علي رضي الله عنه آمده است:هر زمانيكه پيامبر صلي الله عليه وسلم به عيادت مريض مي رفتند بر سر اش اين دعا را ميخواندند «أذهب البأس رب الناس، اشف أنت الشافي، لا شافي إلا أنت» اي پروردگار مردم! درد و ناراحتي را از بين ببر، شفا بده كه تو شفا بخش هستي، جز تو شفاد هنده اي نيست».
همچنين در حديث شريف به روايت ابن عباس رضي‌الله عنهما آمده است كه: «رسول الله صلّي الله عليه و سلّم حسن وحسين رضي الله عنهما را تعويذ ميكردند (يعني برايشان از خدا پناه مي خواستند) و مي فرمودند: «أعيذكما بكلمات الله التامة من كل شيطان وهامة، ومن كل عين لامة» (شما دو تن را در پناه كلمات تامه پروردگار با عظمت قرار مي‌دهم از شر هر شيطاني و از هر جانور زهرداري و از هر چشم سر زنش باري».
همچنين در حديث شريف به‌روايت حضرت عثمان بن ابي العاص ثقفي رضي الله عنه آمده است:
در يكي از روز ها به درد شديد مبتلا شدم، شدت اين درد به حدي بود كه قريب بود از پاي رفتن بمانم، نزد رسول الله صلّي الله عليه و سلّم آمدم، ايشان فرمودند: «دست راستت را بر بالاي درد بگذار و هفت بار بگو: «بسم الله، أعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما أجد» (به نام خدا! به عزت الله و قدرت وي پناه مي‌برم از شر آنچه كه در خود مي يابم. پس من چنان كردم و پروردگار با عظمت مرا شفا بخشيد».

خير و شر:

كلمه «خير» از ريشه لغوي «خ ي ر» به معناي آنچه كه در او نفع وخوبي و صلاح است، ميباشد و داراي مصاديق متعددي است، مثل، مال، علم نافع و.... و گفته اند خير، مقابل شر است، و در او نوعي تفضيل و برتري دادن، نيز وجود دارد (لسان العرب، جلد 4، صفحه 264؛ كتاب العين، جلد 4، صفحه 264.).در معجم المصطلحات، جلد2، صفحه 66، در باره خير مينويسد:« **الخير»:** ما فيه نفع و صلاح، و هو ضد الشر، فالمال خير، و الخيل خير، و العلم النافع خير، و في التنزيل العزيز:بيدک الخير إنک على كل شيء قدير (آل عمران، الآية 26).
و قوله تعالى: فقال إني أحببت حب الخير عن ذكر ربي.(سورة صفحه، الآية 32).
تعريف و تفسير خير و شر از ديد يک شخصي معتقد به مبدأ و معاد اين است كه هر چه مايه تكامل بشر وسوق او به طرف الله شود خير وهر چه باعث تنزّل و انحطاط و دورى از الله شود، شرّ است. هر كمالى خير و هر عدم كمالى شرّ است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

راغب اصفهاني در مورد خير وشر مي نويسد:
خير در لغت به معناي چيزي است كه هر كس به آن رغبت پيدا مي كند. در مقابل، شر به معناي چيزي آمده است كه هر كس از آن اعراض و نفرت دارد: «الخير ما يرغب فيه الكل، كالعقل مثلاً والعدال والفضل والشيء النافع و ضده الشر». (راغب اصفهاني، مفردات، صفحه 190.)«الشر الذي يرغب عنه الكل، كما ان الخير هو الذي يرغب فيه الكل». (راغب اصفهاني، مفردات، صفحه - 157)
قرآن عظيم الشان در آيه (216 سوره بقره) مي فرمايد: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيئًا وَهُوَ خَيرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (سوره البقرة:آيه 216).
در بسياري از اوضاع واحوال انسان چيزي براي خود مي پسنده وطلب آنرا در دل مي پروراند وآرزو دارد كه آنرا بدست هم بياورد، در حاليكه او چيز بر ضرر اش تمام ميشود.
ودر بسياري از اوضاع واحوال انسان از چيزي بد اش مي ايد ويا از آن بد ميبرد، در حاليكه آن چيز بخير ومنفعت اش تمام ميشود.
خوانندگان گرامی!

- خير و شر رويداد ها و اتفاقات زندگي ما است و محسوس ظاهري نيست بلكه ممكن است چيزي داراي خير ظاهري باشد در حاليكه باطنش آغشته به شر باشد و يا برعكس آن.

همچنان بايد گفت كه: در هر چيزی احتمال بروز شرّ وجود دارد، حتی كمالاتی مثل علم و احسان، شجاعت و عبادت نيز آفاتی دارند. آفت علم، همانا غرور است؛ آفت احسان، همانا منّت گذاردن؛ آفت عبادت، همان عُجب يعنی تكبر، خودبينی، خودخواهی، غرور،و آفت شجاعت، ظلم و تهوّر يعنی بی باكی، بی پروايی، جرئت، جسارت، سرنترسی، دلاوری، دليری، است.
در آسيب پذيری سه اصل وجود دارد آمادگی هجوم از سوی دشمن فرصت‌های مناسب برای هجوم نظير تاريكی‌ها وجود حفره‌ها و نقطه ضعف‌ها بلی دشمن به دنبال تاريكی‌ها و حفره‌ها و نقاط ضعف است.

- پروردگار با عظمت ما، بما انسانها مي اموزاند كه انسان ها در فهم خير و شر بايد تعمق بيشتر بخرچ دهد، وبه ظاهر اشياء دل خود را خوش نسازيم.
- در همه امور وروز گار زندگي خود را به الله بسپاريم وبا تمام قوت بايد معتقد باشيم كه تنها اوست كه به خير و شر حقيقي امور آگاه است و او جز خير براي بنده اش چيزي ديگري نمي خواهد.
- در آية متبركه براي ما انسانها مي آموزاند و هدايت ميكند كه: با يک خير كوچک نبايد چنان مغرور شد كه خود را كم كنيم وبا يک شر ويا يک مشكل نبايد چنان غمگين ومتاثر شويم، بايد در هردو حالات شكرگزار الله باشيم وبا اعتقاد راسخ بايد بگويم خير وشر از جانب الله است، او ذاتي است كه بهتر مي فهمد و ما از عواقب امور نا آگاه هستيم.

يادداشت:
اساساً شر در مقابل خير است وطوريكه در فوق متذكر شديم: خير در مورد ما انسانها به

(c) ketabton.com: The Digital Library

چيزي گفته مي شود كه با وجود ما وخواست ما هماهنگ وموافق بوده باشد وآن موجب پيشرفت و تكامل واقعي ما قرار گيرد.
و شر چيزي است كه با وجود وخواست ما موافق وناهماهنگ باشد وموجب عقب ماندگي و انحطاط اصلي ما گردد.

علماء خير و شر را بر سه گونه تقسيم مينمايند:

1 - خير مطلق كه هيچ گونه بدي در آن وجود نداشته باشد. مانند ذات پروردگار با عظمت ما كه خير مطلق است.
2 - شر مطلق آنست هيچگونه نقطه مثبت در آن وجود نداشته باشد.كه چنين چيزي اصلاً نميتواند در دار هستي وجود داشته باشد.
3 - خير و شر نسبي كه بين دو قسم بالا است.

خير و شر از جانب الله است؟

مسئله خير و شر يكي از بحث هاي مهم فلسفي و كلامي بوده،و علماء خير و شر را بر سه نوع تقسيم نموده اند:

- خير مطلق،
- شر مطلق،
- خير و شر نسبي.

خير مطلق آن است كه هيچ جنبه منفي نداشته باشد.
و شرمطلق عكس آن است، يعني هيچ جنبه مثبتي در آن وجود ندارد،
و خير و شر نسبي بين آن دو است.
از ديدگاه يك موحد وخداپرست، از اين اقسام كه بر شمرديم، دو قسم امكان وجود دارد:
يكي خير محض و ديگري آنچه خيرش بيشتر است، اما آنچه شر محض يا شرش بيشتر از خير باشد، امكان وجود آن از سوي پروردگار با عظمت ما نيست، چون پروردگار ماحكيم است و از حكيم، كار قبيح تحقق پيدا نمي كند.
معروف ميان فلاسفه و دانشمندان اين است كه شر در تحليل نهايي بازگشت به امر عدمي مي كند و امر وجودي كه سرچشمه آن عدم است.
الله متعال خالق همه چيز است، چه خير باشد و چه شر فقط الله است آنرا مي آفريند و تا اراده نكند نه خيري به ما مي رسد و نه شري، پس الله متعال خالق همه چيز است، چنانكه مي فرمايد: **«قُلِ اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»** (سوره رعد 16). يعني: بگو: «خدا خالق همه چيز است؛ و اوست يكتا و پيروز».
خير و شر هر دو مخلوق خدايند، با اين وجود الله متعال از شر و گناه خشنود نيست، چنانكه مي فرمايد: **«إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِي عَنكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ»** (سوره زمر 7).
يعني: «اگر كفر ورزيد، بدانيد كه خدا از شما بي‌نياز است» يعني: حق تعالي از ايمان و عمل شما بي‌نياز است و اين شما هستيد كه به او نيازمنديد زيرا شما هستيد كه از كفر، زيان و از ايمان نفع مي‌بريد. «ولي» حق تعالي «براي بندگانش كفر را نمي پسندد» لذا به كفر امر هم نمي‌كند، هرچند كه همه چيز به اراده اوست و خواسته شما نافذ نيست مگر در صورتي‌كه خدا خود بخواهد پس مشيت پروردگار با عظمت چيزي است و پسند و محبت و امر وي چيز ديگري «و اگر سپاس داريد» با ايمان، عبادت و عمل صالح «آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

را براي شما مي پسندد» دليل اينكه حق تعالي شكر وسپاس را براي بندگان خويش مي پسندد، اين است كه: شكر سبب سعادت و خوشبختي آنها در دنيا و آخرت است.
الله خير را مي آفريند و براي كسي كه آنرا بطلبد راضي و خشنود است. و او تعالي شر را مي آفريند، ولي براي كسي كه آنرا بطلبد راضي و خشنود نيست.
پس درست است كه الله متعال آفريننده و خالق شر است، اما اعمال او تعالي شر نيستند، بعبارتي از اعمال الهي شري صادر نمي شود و مرتكب شر نمي‌شود بلكه بندگانش مرتكب آن مي شوند يعني با اعمالشان آنرا كسب مي كنند، و از آنجائيكه سنت الهي بر آنست كه انسان ها در ميدان آزمايش قرار بگيرند و اختيار داشته باشند تا راه شر و يا خير را بپيمايند، ممكن است كساني به اختيار خويش شر را بطلبند و الله متعال است كه آن عمل (شر) را برايشان مي آفريند ولي آنها هستند كه شر را كسب كردند، و الله متعال به عمل آنها راضي و خشنود نيست، اما سنت او مبني بر مختار بودن انسان ها مقتضي آنست كه شر و خير را براي بندگانش بيافريند تا در انتخاب آزاد باشند.
و اينكه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«وَالشَّرُّ لَيسَ إِلَيكَ»**، علامه الباني رحمه الله در كتاب «صفة الصلاة» چنين توضيح مي دهد: «يعني آنكه شر به خداي متعال نسبت داده نميشود، چون شر، از اعمال او نيست، بلكه تمامي كارهاي او خير است، چرا كه كار هاي وي حول محور عدل و فضل و حكمت مي‌چرخد. او خير است و شري در او نيست. شر بدان جهت شر است كه انتساب آن از پروردگار با عظمت ما قطع شده است.
ابن قيم می فرماید : آفريننده حقيقي خير و شر خداست. شر در بعضي از مخلوقات خداست نه در آفرينش و فعل او. بنابراين وي پاک و منزه است از ظلمي كه حقيقت آن، نهادن چيزي است در غير محل خود. پروردگارما اشياء را جز در مواضع شايسته‌شان نمي‌گذارد كه همه اينها خير است.
شر عبارت است از گذاشتن چيزي در غير محلش. پس از آنجا كه وضع در محل خود، شر نيست دانسته شد كه شر نمي‌تواند به وي منسوب باشد... چنانچه كسي تشكيک كند كه چرا پروردگار ما چيزي را در حالي كه شر است آفريد؟ جواب اين است كه: آفريدن شر و فعل آفريدن شر، خير است نه شر. زيرا خلق و فعل قايم به اويند. نسبت دادن شر به وي محال است. شر و بديهايي هم كه در مخلوق هست در عدم انتسابشان به وي شناخته ميشوند.
فعل و خلق منتسب به وي خير محض است. تحقيق درباره اين بحث مهم به طور كامل در كتاب ابن قيم موسوم به **«شفاء العليل في مسائل القضاء والقدر والتعليل»** (ص 178-206) آمده است كه مي‌توان بدان مراجعه كرد».
خوانندگان محترم !
طوريكه گفته آمديم، عقيدة اسلامي برآنست كه: از الله هرگز شر صادر نميشود و به رسول الله صلي الله عليه وسلم در هنگام وفات پسرشان ابراهيم فرمودند: «لبيلک وسعديک والخير كله بيديک والشر ليس إليک» پس چرا ما مي گويم همه خير و شر از طرف الله است؟
الله متعال خالق همه چيز است، چه خير و چه شر فقط الله است كه آنرا مي آفريند و تا اراده نكند نه خيري به ما مي رسد و نه شري، پس الله متعال خالق همه چيز است،

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنانكه مي فرمايد: **«قُلِ اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»** (سوره رعد 16). يعني: بگو: «خدا خالق همه چيز است، و اوست يكتا و پيروز».
خير و شر هر دو مخلوق خدايند، با اين وجود الله متعال از شر و گناه خشنود نيست، چنانكه مي فرمايد: **«إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِي عَنكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ»** (سوره زمر 7). يعني: «اگر كفر ورزيد، بدانيد كه خدا از شما بي‌نياز است» يعني: حق تعالي از ايمان و عمل شما بي نياز است و اين شما هستيد كه به او نيازمنديد زيرا شما هستيد كه از كفر، زيان و از ايمان نفع مي بريد. «ولي» حق تعالي «براي بندگانش كفر را نمي پسندد» لذا به كفر امر هم نمي‌كند، هر چند كه همه چيز به اراده اوست و خواسته شما نافذ نيست مگر در صورتي‌كه خدا خود بخواهد پس مشيت خداوند چيزي است و پسند و محبت و امر وي چيز ديگري «و اگر سپاس داريد» با ايمان، عبادت و عمل صالح «آن را براي شما مي‌پسندد» دليل اين‌كه حق تعالي شكر وسپاس را براي بندگان خويش مي پسندد، اين است كه: شكر سبب سعادت و خوشبختي آنها در دنيا و آخرت است.
الله خير را مي آفريند و براي كسي كه آنرا بطلبد راضي و خشنود است.و او تعالي شر را مي آفريند، ولي براي كسي كه آنرا بطلبد راضي و خشنود نيست.
يعني در ارتكاب بنده امرخير اراده و رضايي الله تعالي است و اما در شر كه انتخاب بشر است صرف ارادة الله تعالي است.اين امتحان و ابتلاء دنيوي كه كل فلسفه وجودي بشر درين عالم فاني است و الله تعالي به علم ازل خويش از انتخاب خير و شر بنده آگاهي دارد، متعلق به تصميم و انتخاب بنده بوده و خود بنده در روشني هدايات و پيغام رسيده از جانب الله توسط پيغمبران براي بنده ها و عقل سليم بنده براي انتخاب خير و شر، جواب گوي خود بنده ميباشد و به آن خود بنده ضرورت دارد نه الله تعالي.
پس درست است كه الله متعال آفريننده و خالق شر است، اما اعمال او تعالي شر نيستند، بعبارتي از اعمال الهي شري صادر نمي شود و مرتكب شر نمي‌شود بلكه بندگانش مرتكب آن مي‌شوند يعني با اعمالشان آنرا كسب مي كنند. چنانچه گفته آمديم از آنجائي كه سنت الهي بر آنست كه انسانها در ميدان آزمايش قرار بگيرند و اختيار داشته باشند تا راه شر و يا خير را بپيمايند، ممكن است كساني به اختيار خويش شر را بطلبند و الله متعال است كه آن عمل (شر) را برايشان مي آفريند ولي آنها هستند كه شر را كسب كردند، و الله متعال به عمل شر و انتخاب شر آنها راضي و خشنود نيست، اما سنت او مبني بر مختار بودن انسانها مقتضي آنست كه شر و خير را براي بندگانش بيافريند تا در انتخاب آزاد باشند و از عمل كرد خويش نيز پاداش داشته باشند.

حسد:

حسد را علماي اخلاق اين گونه تعريف كرده اند: حسادت، تمناي سلب نعمت است از ديگري كه به صلاح او باشد، يعني حسود دوست دارد نعمت ها از طرف مقابل گرفته شود، خواه آن نعمت به حسود برسد! يا نرسد.
خداوند متعال در اين عالم موجودات مختلفي خلق و به هر كدام خصوصيات خاصي را فرموده است و بعضي كاملتر از بعضي ديگر آفريده است. مثلاً به جمادات وجود بخشيده ولي رشد نمو و تغذيه و يا هيچ بعدي از ابعاد زندگي يك موجود زنده را نداده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حالي كه گياهان تغذيه مي كنند رشد هم دارند اما حركت قابل توجهي ندارند حيوانات علاوه بر خصوصيات هاي نباتات از خود دفاع مي كنند حركت دارند و امور خانه سازي را به طور غريزي انجام مي دهند. اما كاملترين موجود و اشرف مخلوقات به تعبير قرآن در عالم وجود انسان است كه داراي خصوصيات منحصر به فردي مي باشد كه او را از بقيه متمايز مي كند كه ابعاد وجودي انسان را به دو بعد جسماني و روحاني مي توان تقسيم كرد كه تمام زندگي انسان رسيدگي به اين دو بعد و رفع نيازهاي آنها خلاصه مي شود.

از خصوصيات نفس انسان حب ذات يعني خود دوستي است هر چه خوب و لذت بخش است براي خودش ميخواهد لذا مايل است از ديگران گرفته شود و با او برسد.

معمولاً اين حس در امور مادي بكار ميرود در چيزهاي رفاهي، خوراك، لباس، مسكن، همسر، فرزند، مقام و مال، عنوان و شهرت و خلاصه چيزهايي كه با جهات نفساني و مادي سر و كار دارد. اما غبطه در امور معنوي مطلوبست. جنبه هاي معنوي و الهي حسد بردني نيست بلكه غبطه و آرزوي آن مقام را از خدا كردنست بدون اينكه بخواهد از طرف گرفته شود هرگز ديده يا شنيده نشده كه پيغمبران بر يكديگر حسد برند اولياي خدا بر يكديگر يا ديگران حسادت ورزند اما هر چه از روحانيت و معنويت بيشتر كاسته مي شود حس حسادت قوي تر مي گردد و ظهور بيشتري پيدا مي كند.اگر اين بيماري ريشه كن نشود و رها گردد روز به روز ريشه دوانيده و در گفتار و كردار صاحبش منشا شر بسياري مي شود كه بايد از او به خدا پناه برد.

علاج مرض حسادت:

حسادت، مريضي مهلكي قلبي است كه از افراد بدطينت و شرور، ناشي ميشود، همان كساني كه تابِ تحمل ديدن خير و خوبي، شادي وخوشحالي را براي اشخاص ديگري ندارند و خير را براي صاحب آن نمي خواهند، و فقط آن را براي خود ميخواهند.

بنابراين چنين كساني چشم ديدن نعمت و خوبي را براي ديگران ندارند و زمانيكه ديگران شاد باشد او ناراحت ميگردد، اين اشخاص از جمله اشخاص، حسود هستند؛ هر چند كه آرزوي زوال نعمت را نكرده باشند.

مريضي خطرناک و مهلک حسادت با امور ذيل معالجه مي گردد:

اول: اين كه شخص حسود بداند كه اين نعمت، فضل و لطف و عنايت پروردگار با عظمت ما است، پروردگار با عظمت ما مي فرمايد: **«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»** (سوره 54 نساء) «آيا به مردم به خاطر آنچه پروردگار با عظمت ما از فضل خويش به آن ها داده حسادت مي ورزند.»

پروردگار با عظمت ما است كه انواع نعمت ها و خوبي ها را به افراد ارزاني فرموده است، حسادت به معناي ناراضي بودن از تقدير الهي است، هر گاه مؤمن اين را بداند از اين سرشت و خوي باز مي آيد.

دوم: مسلمان بداند كه استفاده اي كه او از حسادت مي برد فقط اين است كه گناهانش بيشتر مي شوند و نيكي هايش از بين مي روند، به خاطر اين ما مي گوييم: **«الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»** «حسادت نيكي ها را چنان ميخورد كه آتش هيزم را از بين مي برد.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوم: شخصي حسود بايد بداند كه حسادت به جز اندوه و ناراحتي چيزي ديگري نمي افزايد، هر چقدر نعمت هاي پروردگار با عظمت بر بندگانش بيشتر شود حسرت خوردن او بيشتر مي گردد.

چهارم: شخصي حسود بداند كه حسادت، مانع رسيدن فضل خدا به كسي كه با او حسادت مي شود نمي گردد، پس بداند كه حسادت ورزيدن او فايده اي ندارد.

پنجم: شخص حسود بايد بداند كه هر گاه به حسادت ورزيدن مشغول شود از مصالح و منافع ويژه ي خود فراموش مي گردد. شما حسادت كننده را مي بينيد كه دائماً در حال جستجوي و خبر گيري از احوال و اموال و فرزندان و علم و... ديگران است و همواره احوال ديگران را جستوجو و پي گيري و دنبال مي كند.

امور ديگري هست كه انسان را بر دوري گزيدن از حسادت ياري مي دهد كه با تأمل در اين موضوع، مي توان به آن دست پيدا كرد.(شيخ ابن عثيمين، مجموع دروس فتاوي الحرم المكي 363/3، 364) و(مجموع الفتاوي 111/10 – 129) شيخ الاسلام ابن تيميه رحمة الله عليه).

مبارزه در مقابل حسادت:

حسادت، يعني: آرزوي كند زوال نعمت از ديگران، حسادت صفتي بدي است، چون از صفات شيطان و از صفات بدترين انسان ها در گذشته و حال است، زيرا حسادت يعني: اعتراض به تقدير الهي به تقسيم پروردگار با عظمت.

مسلمان با راضي بودن به تقدير الهي و تقسيم پروردگار با عظمت ما، بايد حسادت را از خود دور نمايد و آنچه براي خود نمي پسندد براي برادرش هم نپسندد، چنان كه پيامبر صلي الله عليه و سلم مي فرمايد: **«لا يؤمِنُ أحَدُكُمْ حَتَّي يحِبَّ لأخِيهِ مَا يحبُّ لِنَفْسِهِ»** (بخاري 13 و مسلم 45) (هيچ يک از شما مؤمن كامل و واقعي نمي گردد؛ مگر آن كه آنچه براي خود مي پسندد براي برادرش نيز بپسندد.)

مسلمان با تلاش براي به دست آوردن اسبابي كه خير را براي او فراهم مي كند و شر را از او دور مي نمايد، خود را از متصف شدن به حسادت دور نمايد؛ مسلمان بايد به پروردگار گمان نيک داشته باشد و به آنچه نزد اوست اميدوار باشد.

مسلمان با پناه بردن به پروردگار با عظمت و ربّ كريم حسد را از خود و خانواده اش دور كند؛ پروردگاربا عظمت ما به پيامبرش در سوره ي فلق دستور مي دهد كه از شر حسادت ورزند وقتي حسد مي ورزد به خدا پناه ببرد. يكي ديگر از راه هاي دفع حسد، صدقه دادن و كمک كردن به فقرا و نيازمندان است، به خصوص وقتي كه شخصي مالي و ثروتي بدست مي آورد و در كنار او فردي از نيازمندان هست كه به او نگاه مي كند، شايسته است او به آن ها كمک كند تا چشم آنها كه به دست او خيره شده پر گردد. (شيخ صالح فوزان – كتاب الدعوة- فتاوي 68/1، 69)

آيا بالاي پيامبر اسلام واقعاً جادو شده بود؟

مطابق روايات اسلامي و مطابق احاديثي نبوي از جمله (احاديثي وارده در صحيحين) مؤيد اين مساله است كه: گفته ميتوانيم بلي بالاي پيامبر صلي الله عليه وسلم جادو شده است، ولي اين سحر و جادو بر مقام نبوت ايشان وبالاي مسايل شرعي ووحي آسماني هيچگونه تاثيري وخللي را برجا اورده نتوانست، تاثير سحر وجادو بالاي پيامبر صلي الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

عليه وسلم آن قدر تأثير نداشت كه مسايل مربوط به وحي وعبادت‌ها را تحت شعاع خويش قرار دهد.
منتهاي تاثير سحر وجادو مطابق روايت در حدود بود كه: رسول الله صلي الله عليه وسلم تصور مي‌كرد كاري كرده، در حالي كه نكرده بود.
و طوريكه در فوق متذكر شديم اين سحروجادو را شخصي بنام لبيد بن اعصم يهودي عليه ايشان انجام داده». (بخاري حديث شماره 6391 و مسلم حديثي شماره:2189)
پروردگار با عظمت ما ايشان را از آن نجات داد و به ايشان وحي شد تا با معوذّتين (فلق وناس) دم شدند. بخاري (5735) و مسلم (2192).
برخي اين حقيقت را كه پيامبر صلي الله عليه وسلم جادو شده باشد، با استدلال به اين كه اگر بپذيريم پيامبر صلي الله عليه وسلم سحر شده است، لازمه‌اش تصديق گفته‌ي ظالمان است كه مي‌گفتند: **«إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلا رَجُلا مَسْحُورًا»** (تنها شما از مردي سحر شده پيروي مي‌كنيد). «سوره فرقان /8»در اين كه لازمه‌ي سحر شدن پيامبر صلي الله عليه وسلم تأييد سخن ظالمان است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم را به مردي سحر شده وصف كرده بودند، نيست. ترديدي وجود ندارد، چون آن‌ها ادعا مي‌كردند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم در سخناني كه برايشان وحي مي‌شود، جادو شده است. آنچه بر ايشان وحي مي شود تصور آنها هذيان هايي مانند سخنان بي ربط افراد جادو شده است، مگر حكم قطعي همين است كه: سحري كه پيامبر صلي الله عليه وسلم شده بود بر هيچ چيز از وحي و عبادت‌ها تأثير نگذاشت.
خوانندگان گرامی!
قبل از همه بايد گفت كه؛جادوگر و ساحر كافر است. زيرا الله تعالي مي فرمايد: «نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ كِتَابَ اللهِ وَرَاء ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لاَ يعْلَمُونَ * وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَي مُلْكِ سُلَيمَانَ» (بقره 101-102)«جمعي از اهل كتاب قرآن را پشت سر خود افگندند، گوئي آنان نمي دانند (كه نام محمد صلي الله عليه وسلم در تورات و انجيل آمده است) و آنچه را كه شياطين در باره سلطنت سليمان عليه السلام (افتراء و دورغ) بيان مي‌كردند، پذيرفته و پيروي مي كردند».
پروردگار با عظمت ما در اين آيه به صراحت جادو را كار شياطين معرفي كرده است، ليكن چون جن‌هايي همچون عفريت و ديگر شياطين را خداوند تحت فرمان سليمان عليه السلام قرار داده بود، و در آن زمان شياطين كار جادو را انجام مي‌دادند، اهل كتاب كه در نهايت كفر و گمراهي بسر مي‌بردند، جادو را به سليمان عليه السلام نسبت دادند و گفتند: جادو كار سليمان است. ولي چون جادو كفر است، و خداوند پيامبرش سليمان عليه السلام را از ارتكاب جادو محفوظ داشته بود برائتش را اعلان فرمود: **«وَمَا كَفَرَ سُلَيمَانُ»** (سوره البقرة: 102).«سليمان مرتكب جادو نشد، زيرا جادو كفر است، و كفر از جانب انبياء محال است» پس اين آيت دليل است كه جادوگر كافر است و ميفرمايد: **«وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُواْ يعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»** (سوره بقره 102) «شيطان ها كافر شدند كه به مردم جادو ميآموختند».
در اين جمله خداوند شياطين را كافر دانسته، زيرا به مردم جادو مي آموختند، پس دانسته مي شود كه آموزش جادو نيز از جمله كفر بحساب مي آيد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پيامبر صلي الله عليه وسلم سحر را يكي از مهلكات هفتگانه قرار داده اند، در حديثي حضرت أبي هريره رضي الله عنه ميفرمايند: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ قَالُوا: ما هي؟ يا رسول الله! قَالَ: الشِّرْكُ بِاللَّهِ وَالسِّحْرُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَأَكْلُ الرِّبَا وَالتَّوَلِّي يوْمَ الزَّحْفِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ» (بخاري)
«از هفت گناه مهلک پرهيز كنيد. صحابه حضور رسول الله صلي الله عليه وسلم، عرض كردند: اي رسول خدا آن گناهان چيست، فرمود: شريک‌گرداندن با خدا و جادو و قتل نفس كه خداوند آن راحرام نموده است مگر به حق و خوردن مال يتيم وسودخواري و پشت‌كردن (فرارکردن) در روز جنگ و افتراءكردن بر زن‌هاي پاكدامن بي‌خبر (از افتراء) و مؤمن».
علاوه بر آياتي كه در سوره بقره بر كافر بودن سحر و حرمت تعليم و تعلم سحر دلالت مي‌كرد، و در جاهاي مختلف ديگري كفر ساحر را نيز ثابت كرده است. پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم نيز در اين حديث سحر را بعد از شرک قرار داده است. و پيامبر خدا صلي الله عليه وسلم به خاطر بيم دادن مردم از ارتكاب آن انواع از جادو را معرفي نمودند.
امام نووي مي‌گويد: «سحر عملي حرام و به اجماع علما از كبايز است. پيامبر صلي الله عليه وسلم سحر را جزو هفت گناه هلاک كننده انسان شمرده‌اند. برخي از اقسام سحر، كفر است و برخي ديگر كفر محسوب نمي‌شود اما در هر حال گناه كبيره است. اگر سحر و جادو متضمن گفتار و يا كردار كفرآميزي باشد كفر است و گرنه كفر نيست ولي يادگيري و ياد دادن آن حرام است».(فتح الباري، 224/10.) براي معلومات بيشتر در مورد احكام ساحر به فتواي مراجعه كنيد.
علماي اسلام اتفاق نظر دارند بر اينكه: (بر مريض جايز نيست كه پيش فالگيران (كاهنان) كه ادّعاي دانستن غيب را مي كنند و (مردم را بدين صورت به سوي خود فرا مي خواند) برود تا بوسيلة آنها مريضي خود را تشخيص بدهد. همچنانكه براي شخص جايز نيست، آنچه را كه كاهنان او را خبر مي دهند تصديق نمايد. زيرا آنها از روي شک و ترديد از غيب سخن مي گويند. يا آنها جن را احضار مي كنند و بوسيله آنها بر آن چه كه ميخواهند استعانت مي جويند و كار اينها كفر و ضلالت است چون كه اين ها ادعاي امور غيبي را مي كنند. امام مسلم(رحمه الله) در كتاب صحيحش روايت كرده است كه آن حضرت صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: «مَن أَتَي عَرَّافاً فَسَأَلَهُ عَن شَيءٍ فَصَدَّقَهُ لَم تُقبَل لَهُ صَلاةٌ أربَعِينَ يوماً» (هر كس پيش عرّافي (عراف كسي است كه جاي گم شده و مال دزدي شده را نشان مي دهد) رفته و از او در مورد چيزي بپرسد و آن را راستگو شمارد، تا چهل روز نمازي از او پذيرفته نخواهد شد).
ابو هريره رضي الله عنه از پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم روايت كرده است كه: «مَن أَتَي كاهِناً فَصَدَّقَهَ بمَا يقُولُ فَقَد كفَر بمَا أنزَلَ عَلَي مُحَمَّدٍ صَلَّي الله عَلَيهِ وَ سَلَّم» (هر كس پيش فالگيري (كسي است كه ادعاي علم غيب مي كند و بوسيلة ستارگان مردم را از غيب خبر مي دهد) برود و بر گفته هايش صحه بگذارد، او از آنچه كه بر محمد صلي الله عليه وسلم نازل شده سرباز زده است. ابوداوود اين حديث را روايت كرده و اصحاب سنن اربعه آنرا تخريج كرده اند. (ابو داوود 3904.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و از عمران بن حصين رضي الله عنه روايت شده است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «ليس منا من تطير أو تطير له، أو تكهن أو تكهن له، أو سحر له، وَ مَن أتَي كاهِنَاً فَصَدَّقَهُ بمَا يقُولُ فَقَد كفَرَ بمَا أنزَلَ عَلَي مُحَمَّدٍ» (از ما نيست كسي كه فال بگيرد، يا برايش فال گرفته شود يا مرتكب كهانت شود يا براي او كهانت انجام داده شود يا ساحري بكند يا برايش ساحري كرده شود و هر كس پيش كاهني رفته و بر گفته هايش صحه بگذارد به آنچه كه بر محمد صلي الله عليه وسلم نازل شده كفر نموده است.) (بزاز با سند قوي آنرا روايت كرده است).

در اين احاديث دليل كافر بودن كاهن و ساحر وجود دارد زيرا كه آنها ادعاي دانستن علم غيب مي كنند. در حالي كه اين (اعتقاد وعمل) كفر محسوب مي شود چرا كه ساحر و كاهن جز با به خدمت گرفتن جن و عبادت كردن آن به هدف شان دست نمي يابند در حالي كه آن كفر و شرک به خداوند پاک و منزه است و همچنين تصديق كنندة آن نيز دچار كفر و شرک مي شود و كسي كه بدان معتقد باشد مانند آنان مي باشد. و هر كس كه بر اين كارها مشغول شود و از آنها سحر و جادو بگيرد به تحقيق(خدا) ورسولش صلي الله عليه وسلم از او بيزار مي شوند.

اقسام سحر:

خواننده محترم !

همچنان بايد گفت كه: سحر عمل شيطاني و عبارت است از دود و دم ها و تعويذات شيطاني در جسم مسحور تأثير مي‌گذارد، و اسباب قتل و يا مريضي را فراهم مي سازد، و يا بين زوجين و دوستان تفرقه ايجاد مي‌كند، و تمام تأثيرات با قضا و تقدير خداوند است. طوريكه پروردگار با عظمت ما مي فرمايد:

«وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ» سوره البقرة: آيه 102). (جادوگران نمي توانند به كسي آسيب رسانند، مگر به خواست خدا).

و خداوند پيامبر و بندگان مؤمن خود را دستور مي‌دهد كه به پروردگار سپيده دم از شر جادوگر پناه ببرند، و يكي از انواع جادو سحر تخييلي است كه به ظاهر چيزي براي بينندگان پيدا مي شود، ولي حقيتي ندارد، چنانچه قرآن مي فرمايد: «سَحَرُواْ أَعْيُنَ النَّاسِ» (سوره الأعراف: 116).

و مي فرمايد: «فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيهُمْ يخَيلُ إِلَيهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَي» (سوره طه: 66).

هنگامي كه جادوگران ريسمان‌ها و عصاهايشان را انداختند، چنان به نظر حضرت موسي رسيد كه آنها تند راه مي‌روند، اين همان روش جادويي بود كه حيله‌گران صوفي‌نما آن را انجام مي‌دادند.

اقسام سحر:

علما ء سحر را بر دو قسم تقسيم مينمايند:

اول: گره زدن و دم كردن، يعني: خواندن وردها و طلسم‌هايي كه جادوگر به وسيله (ضرر برسانند).

الله تعالي مي فرمايد: «وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّياطِينُ عَلَي مُلْكِ سُلَيمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيمَانُ وَلَكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا يعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» «سوره بقره/102»

(c) ketabton.com: The Digital Library

(و (يهود) از آنچه شياطين در عصر سليمان بر مردم مي خواندند پيروي كردند. سليمان هرگز (دست به سحر نيالوده) كافر نشد؛ ولي شياطين كفر ورزيدند، و به مردم سحر مي آموختند).

دوم: با داروهايي كه روي بدن، عقل، نيروي اراده و تمايلات فرد جادو شده تأثير مي‌گزارد. اين همان چيزي است كه خودشان به آن «عطف»: (ايجاد دوستي) و «صرف»: (ايجاد تنفر) مي گويند عطف، اين است كه فردي را چنان شيفته و دل باخته (ي) همسرش يا زني ديگر مي گردانند كه همانند حيوان در اختيار او قرار مي‌گيرد و هر طور بخواهد بر او حكمراني مي‌كند. و صرف بر عكس اين است و چنان روي بدن فرد جادو شده تأثير مي‌گذارد كه او را ضعيف مي‌گرداند تا جايي كه نابود مي شود و هر چيزي را بر خلاف واقعيت آن تصور مي‌كند.

در باره ي كفر ساحر در ميان علما اختلاف است: برخي مي‌گويند كافر مي‌شود و برخي ديگر مي‌گويند كافر نمي‌شود. اما با توجه به اقسام سحر كه ذكر كرديم حكم ساحر مشخص مي‌گردد كه هر كس به وسيله ي شياطين سحر و جادو مي‌كند، كافر مي شود و هركس به وسيله ي دارو جادو مي‌كند كافر نمي شود، اما گناهكار مي‌گردد.

راه مقابله براي دفع سحر:

راههاي مقابله با سحر و جادو و حسد و چشم زدن و از قبيل مسائل، ذكر خداوند متعال ميباشد از قبيل قرائت قرآن و اذكار شبانه روز و نماز خواندن سر وقت و همچنين ترك گناه، مخصوصاً گناهان كبيره، زيرا هر شخصي را دو ملائكه محافظت ميكند و اگر كسي ذكر خداوند را ناديده بگيرد و مرتكب گناه شود از آنها دفاع نخواهند كرد لذا شيطان و سحر و غيره ميتوانند او را اذيت و آزار دهند، خداوند متعال ميفرمايد: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ» (سوره الرعد 11) (براي او (انسان) فرشتگاني است كه به پيابي از روبرو و از پشت سر به فرمان خدا از او نگهباني مي‌كنند، در حقيقت خداوند حال قومي را تغيير نمي‌دهد (از نعمت و عافيت) مگر اينكه آنها خود را (از طاعت خدا) تغيير دهند، و چون خداوند براي قومي بدي را بخواهد (يعني آسيب و نابودي و عذابي را) پس هيچ برگشتي براي آن نيست) (هيچ برگرداني ندارد) و براي آنان بجز او هيچ كار سازي نيست (كه كار و بارشان را به سامان آورد و چون به سويش پناه برند، عذاب الهي را از آنان دفع كند).

بنابراين اين آيه نشانگر اينست كه بر هر يک از انسانها در همه حالات، فرشتگاني گماشته شده اند كه او را مطابق آنچه كه خداوند به ايشان فرمان داده است نگهباني ميكنند، به قولي، فرشتگان انسانها را از آسيب جنيان نگهباني ميكنند، به قولي ديگر، او را به امر خدا از امر وي نگهباني مي‌كنند ولي چون قضا و قدر آمد، از وي دست برميدارند.

اينان فرشتگان نگهبان (ملائكه حفظه) اند كه بعضي از پي بعضي ديگر ميآيند و او را از همه جهات و جوانب در نگهباني خود دارند، ولي تحول از طاعت خداي عزوجل به سوي معصيت وي، در نهايت تحول از نعمت به سوي مصيبت، از آسايش به سوي رنج و از عزت به سوي ذلت است، و طبيعتاً هر كسي طاعت خداوند را ترک كند و به سوي

(c) ketabton.com: The Digital Library

گناه روي آورد اين حفاظت ملائكه به امر خداوند از دست خواهد داد، لذا شياطين و سحر و حسد و چشم زدن و غيره ميتواند بر او مؤثر باشد.
اما در مورد سحر، صحيح نيست كه حتماً بايد براي يافتن آنها به شياطين مراجعه كرد زيرا مراجعه به شياطين توسط عرافين و كاهنان حرام است، بنابراين براي باطل كردن سحر بايد به دعاء و اذكار شبانه روز و تلاوت قرآن و نماز و رقيه شرعي روي آورد و گناه را ترک كرد تا شفا يابد.

رفتن نزد جادوگر، ساحر، منجم وكاهن:

سحر، اساساً دانش شگرف و شيطاني است كه به امور خارق العاده شباهت دارد اما خود خارق العاده نيست چرا كه اولاً آموختني است و ثانياً شخص جادوگر و مرتكب عمل جادوئي آخرين شخصي نيست كه توانسته با توجهات و تلقينات شيطاني در مجاري عادت تصرف كند بلكه اشخاص ديگري هم با تعليم مي توانند به مانند او انجام دهند و جادوگر شخصي است كه تحت تعليم اين علم شيطاني قرار گرفته و با الهامات و توجهات و اوراد طلسم هاي شيطاني اقدام به امور شبه خارق العاده مي كند چرا كه اين اعمال شيطاني از درجه ي اعتبار از معجزه و كرامت كه خداوند به بندگان صالح و برگزيده ي خود عطا مي كند تفاوت دارد.
رفتن نزد جادوگران و ساحران منجم و كاهنين و مانند ايشان جائز نيست و سؤال كردن از آنها و تصديق كردن آنان نيز جائز نيست و همچنين مداوا شدن نزد آنان با روغن زيتون و ديگر دواها نيز جائز نيست. پيامبر صلي الله عليه و سلم، از آمدن، سؤال كردن و تصديق كردن (چنين افراد) نهي فرمودند، و همچنين به خاطر اينكه آنها ادعا دارند كه علم غيب را مي دانند و براي مردم دروغ مي گويند و آنها را به سوي انحراف در عقيده فرا مي خوانند.
در حديث (صحيح) از پيامبر (اكرم صلي) الله عليه و سلم وارد شده كه ايشان فرمودند: «كسي كه نزد جادوگري برود و در مورد چيزي از او سئوال كند، نماز چهل شب او قبول نمي شود».
و همچنين پيامبرصلي الله عليه و سلم فرمودند: «كسي كه نزد جادوگر و يا كاهني برود و آنچه كه مي گويد را تصديق كند، به آنچه كه بر محمدصلي الله عليه و سلم نازل شده كفر كرده است» و در جايي ديگر نيز مي فرمايند: «كسي كه جادو كند، يا به خاطر او جادو انجام بگيرد و يا بدفالي كند، يا به خاطر او بدفالي صورت گيرد، يا كهانت كند يا به خاطر او كهانت شود از ما نيست».
ودر اين مورد احاديث زيادي وارد شده است.
تداوي كه خداوند متعال آن را مباح قرار داده است، تداوي با رقيه (تعويذ) شرعي و دواهايي مي باشد كه در نزد افراد خوش عقيده و خوش سيرت مباح و جائز است و آن هم بايد به مقداري باشد كه كفايت كند و شكر خداوند متعال صورت گيرد. «و الله ولي التوفيق» (شيخ عبدالعزيز بن باز).

حكم كلي جادو و سحر:

عمل جادو و سحر شرعاً حرام مي باشد كه حرمت آن با نص قرآن و سنت به ثبوت رسيده است و يكي از گناهان كبيره مي باشد. حتي برخي از افعالي كه در سحر و جادو انجام ميگيرند، به گونه (اي) هستند كه باعث كفر مي شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جادو معمولاً كلمات شركآميز و استعانت از شياطين و جن ها به كار مي رود؛ زيرا سحر و جادو زماني تاثير مي گذارند كه صاحب سحر و جادو، در خباثت و نجاست قولاً و فعلاً و اعتقاداً با شياطين مشابه باشند.
به تصريح حديث نبوي، بسياري از سخنان كاهنان و جادوگران كذب محض مي باشد.
كسي كه نزد كاهني مي رود و ازاو چيزي مي پرسد، در حديث به عدم پذيرش نماز چهل روزش تهديد شده است.
مفتي محمد شفيع عثماني رحمه الله در تفسير معارف القرآن279/1 در ذيل آيه «ولكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر» (سوره بقره:102) مي نويسد: اگر در جادويي از افعال كفرآميز مانند استغاثه و استمداد از شياطين استفاده شود، اين سحر با (اجماع) كفر است.
اگر تعويذي كه ساحر مي نويسد در آن از شياطين و جن‌ها استمداد گردد، حكم جادو را داشته و حرام است، و اگر الفاظ مشتبهي به كار رود كه معنايشان معلوم نيست و احتمال استمداد از شياطين و جن‌ها باشد، باز هم حرام است. اگر شخص معتقد بر اين است كه ساحران در امور تصرف دارند اين اعتقاد كفر است و شخص مذكور كافر است و همسرش از وي جدا مي شود و بايد فوراً توبه كرده و تجديد ايمان نمايد.
(رد المختار: 105/5؛ فتح الملهم:580/2؛ الدرالمختار:337/6)نبع: فصلنامه نداي اسلام، شماره 34، 35.)

جزاي ساحر در شرعيت اسلام:

ائمه ثلاثه (امام ابوحنيفه، امام مالک وامام شافعي) و نيز جمهور علماء به كيفر ساحر اتفاق دارند كه بايد كشته شود از او نخواهند كه توبه كند.
هرگاه ساحربودن وي به اعتراف خودش يا به شهادت دو مسلمان ثابت شد، كشته شود و توبه اش پذيرفته نشود، زيرا ممكن است توبه اش ظاهري و نيرنگ باشد، ونيز ساحر زنديق است، و توبه زنديق پذيرفته نمي‌شود، چون اعتمادي نيست كه توبه‌اش قلبي باشد بايد كشته شود.
زيرا پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم مي‌فرمايد: **«حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيفِ»** (روايت كرده ترمذي در (سنن)5 / 156، و طبراني در الكبير 2 / 161، و دارقطني در (سنن) 3 / 114، و امام حاكم در مستدرک) 4 / 360، و بيهقي در السنن الكبري 8 / 136، همه ايشان از حديث جندب رضي الله عنه).
اين حديث به طور مرفوع و موقوف با اسنادي صحيح روايت شده است كه حد ساحركشتن آن با شمشير است، و از توبه چيزي بيان نشده است، بعضي علماء گفته اند كه از ساحر توضيح بخواهند، اگر سحرش از نوع كفر نيست، از او جلوگيري شود، ليكن اين فتوا درست نيست، زيرا انواع جادو با همكاري شياطين و از راه كفر و شكر وصل مي‌شود، و كفر محض مي‌باشد. شايد آن عده از علماء كه چنين فتوا داده اند به گمان‌شان به جز همكاري شياطين و كفر و شرک راه ديگري هم براي جادو وجود دارد.
خليفه دوم اسلام حضرت عمر بن الخطاب رضي الله عنه نيز بعد از حضرت ابوبكر صديق رضي الله عنه طي حكمي به تمام (واليان) دستور داد تا مرد و زن جادوگر را بكشند و دستور به توبه خواهي نداد. راوي مي‌گويد: ما بنابر اجراء فرمان خليفه مسلمين

(c) ketabton.com: The Digital Library

سه نفر را به قتل رساندیم. (مسند امام احمد 1 / 190، سنن ابي داود 3 / 165، سنن بيهقي 8 / 138).
اين فرمان را حضرت عمر رضي الله عنه در حضور مهاجرين و انصار صادر فرمود: و هيچكس مخالفت نورزيد، همچنين أم المؤمنين حفصه دختر گرامي حضرت عمر رضي الله عنه همسر پيامبر اكرم كنيز خود را به خاطر ارتكاب جادو به قتل رساند. (مؤطا امام مالک 2 / 871، مصنف عبدالرزاق صنعاني 10 / 181، 180، و سنن بيهقي 136/8 / به روايت عبدالله بن عمر).
جندب بن عبدالله ابوجندب بن كعب ازدي يكي از اصحاب جليل القدر كنيز جادوگري را در مجلس خليفه با شمشير كشت. (بخاري 2 / 222، از حديث عبدالرحمن بن يزيد و الطبراني في الكبير 2 / 177، از حديث ابي عثمان نهدي، و البيهقي في سنن) 8 / 136، از حديث ابي عثمان نهدي و سير اعلام النبلاء للذهبي 3/ 176، 177).
بنابراين روايات، امام احمد / مي‌فرمايد: قتل ساحر از سه تن از اصحاب پيامبر (حضرت عمر و دخترش حفصه و جندب) به روايت صحيح ثابت شده است. اين روايات دليل بر قتل و كشتن ساحر بدون توبه است، بلكه نسبت به قتل ساحر بايد هرچه سريعتر اقدام شود، تا مسلمانان از شرش راحت گردند.

نمامي و سخن چيني:

نمام وسخن چين به شخصي اطلاق ميشود كه سخن شخصي را از يک نفر ميشنود، و آنرا به فرد يا افراد ديگري انتقال ميدهد كه انتقال اين حرف باعث مفارقت و قطع ارتباط دوستي آن دو فرد و يا افراد گردد در صورتي كه پروردگار با عظمت ما امر به ايصال و ارتباط بين مسلمانان فرموده است ولي فرد سخن چين باعث قطع اين ارتباط و فساد انگيزي بين افراد مي گردد لذا پروردگار ماميفرمايد:«وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ - 25».(و كساني كه قطع مي كنند آ نچه را كه پروردگار امر به وصل آن فرموده و در زمين فساد مي كنند براي ايشان است دوري از رحمت پروردگار و برايشان بدي سراي آخرت(كه همان عذاب اخروي است) مي باشد (سوره رعد، آيه 25) و در آيه اي ديگر نيز در رابطه با روش برخورد با اينگونه افراد كه به نوعي فسق آنان مبرهن است مي فرمايد: «ان جائكم فاسق بنباء فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهاله فتصبحوا علي ما فعلتم نادمين) اگر فاسقي خبري آورد تحقيق كنيد و زود باور مكنيد كه از روي ناداني مردمي را به رنج اندازيد (و) بعد هم پشيمان شويد.(سوره حجرات، آيه ۶) از گناهاني كه كبيره بودنش، به واسطه وعده عذاب در قرآن و اخبار مسلم شده، سخن چيني است.
همچنين چندين لفظ با سخن‌چيني مترادف و متشابه هستند. بطور مثال،نميم، نمّامه، سعايت و قتّات.
پروردگار با عظمت ما در سوره مباركه رعد مي فرمايد: «وَ يقطَعونَ ما أمرَ اللهُ بهِ أن يوصلَ و يفسدونَ في الارضِ أولئکَ لهُم اللعنهُ و لهُم سوءُ الدارِ» (و كساني كه قطع مي كنند آنچه را پروردگار امر به وصل آن فرموده و در زمين فساد مي كنند، براي ايشان است دوري از رحمت پروردگار و برايشان بدي سراي آخرت است يعني عذاب اخروي».

(c) ketabton.com: The Digital Library

و روشن است كه نمّام معني سخن چين، و كسي كه حرفي را ازيک نفر درباره كسي شنيده و براي آن كس نقل مي كند قطع كرده، آنچه خدا امر به وصل آن فرموده و در زمين فساد كرده، زيرا عوض اين كه بين مؤمنين ايجاد محبت و الفت نمايد و اتحادشان را محكم سازد، نفرت و تفرقه و دشمني ايجاد كرده است پس براي او است لعنت پروردگار و عذاب آخرت.

علل سخن چيني:

علماي علم اخلاق براي اين صفت رذيله علل و عوامل متعددي بيان كرده‌اند كه شخص را وادار به سخن‌چيني مي‌كند. در ذيل به برخي از علل و عوامل آن اشاره مي‌كنيم.

حسادت و بد خواهي:

گاهي حسادت به ديگري در مقام يا مال يا شخصيت او، سبب مي‌شود كه فرد بدخواه او گردد و در صدد بر مي آيد كه هر طوري شده لطمه و ضربه (اي) به او وارد كند و خوار و ذليلش نمايد. به دنبال اين انديشه مي‌كوشد با خبرچيني و نقل گفتار و رفتار ناپسندي كه او در حق ديگران گفته يا انجام داده وي را، خوار و بدنام گرداند و بالاخره منشأ بعضي از موارد سخن چيني حسد و رشک بردن است و لذا در روايات اسلامي حسد تباه كننده ايمان و نيكيها و موجب سلب آرامش و بدبختي دنياو آخرت انسان معرفي شده است.

يكي ديگر از آفات زبان كه از رذايل اخلاقي به شمار مي رود و انسان را از راه خدا دور مي سازد نمّامي و سخن چيني است.

قرآن عظيم الشان درنكوهش سخن چيني مي فرمايد: **«وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ»**؛ واي بر هر عيب جوي سخن چين.(سوره همزه آيه 1) وباز مي فرمايد: **«هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَميمٍ»** از كساني كه بسيار عيب جو و سخن چين هستند پيروي مكن. (سوره قلم آيه 11)

و در آيه (11 سوره قلم) مي فرمايد: **«عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنيمٍ»**؛ سخن چين كينه توز و پرخور و خشن و بد نام است) قرآن مجيد از سخن چين به عنوان زنيم يعني كسي كه اصل و نسب روشني ندارد نام مي برد و اين دليل بر عظمت اين گناه است.

سر انجام نمّام از ديدگاه قرآن:

قرآن عظيم به كساني كه با نمّامي و سخن چيني آتش كينه و عداوت را ميان مردم برمي افروزند هشدار مي دهد و آنان را به عذاب دوزخ تهديد مي كند، چنان كه درباره يكي از همسران ابي لهب به نام امّ جميل مي فرمايد: «وَامْرأَتُهُ حَمّالَةَ الْحَطَبِ» زن او: ابي لهب آن هيزم كش آتش افروز نيز اهل جهنم است. (سوره مسد آيه 4)

امّ جميل دختر حرب، خواهر أبو سفيان وعمه معاويه، يكي از زنان ابي لهب بود كه از دشمنان سرسخت رسول الله صلي الله عليه وسلم به شمار مي رفت.

به هر حال، چون أبولهب خود آتش افروز بود، زن او نيز فتنه انگيز بود و در اين راه كوشش بسيار مي كرد و تا آن جا كه قدرت و توان داشت از پيامبر اكرم صلي الله عليه و سلم و اصحاب ايشان اخباري كسب مي كرد و آن را به مشركان و بت پرستان گزارش مي داد و به همين جهت خداي متعال اين گونه از وي به بدي نام مي برد و او را مستحق آتش مي داند و به طور كلي سر نوشت هر كس كه نمّامي كند آتش دوزخ است.

سخن چيني يعني اين كه انسان حرف هاي بعضي از مردم را به قصد ايجاد فتنه و فساد بين آن ها براي بعضي ديگر نقل كند؛ مانند اين كه نزد كسي برود و بگويد: فلاني به تو

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنان و چنين گفت، تا اين گونه بين مسلمين دشمني ايجاد كند. سخن چيني و نمامي از گناهان كبيره است. در صحيحين از عبدالله ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه گفت: پيامبر صلي الله عليه و سلم از كنار دو قبر گذشت و فرمود: «أَمَا إِنَّهُمَا لَيعَذَّبَانِ وَمَا يعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يمْشِي بِالنَّمِيمَةِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يسْتَنْزِهُ مِنَ الْبَوْلِ، قَالَ: فَدَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِاثْنَينِ، ثُمَّ غَرَسَ عَلَي هَذَا وَاحِدًا وَعَلَي هَذَا وَاحِدًا» «اين دو نفر عذاب داده مي شوند اما نه به خاطر گناه بزرگي، اما يكي از اينها سخن چيني مي كرده است و ديگري از ادرار خود پرهيز نمي كرد و خود را از آن پاک نمي كرد، راوي مي گويد: آنگاه رسول الله صلي الله عليه و سلم شاخه ي تري از درخت خرما خواست و آن را دو قسمت كرد، و هر قسمت آن را روي يكي از آن دو قبر گذاشت. گفتند: چرا چنين كردي؟ فرمود: «لَعَلَّهُ أَنْ يخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ ييبَسَا» اميد است تا وقتي كه اين دو شاخه خشک نشده است، الله تعالي عذاب آنان را تخفيف دهد» (بخاري 218 و مسلم 292)

از پيامبر صلي الله عليه و سلم روايت است كه فرمود: «لَا يدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ» (سخن چين وارد جنت نمي شود) (بخاري 6056 و مسلم 105) بنابر اين مؤمن بايد از سخن چيني پرهيز و دوري نمايد. اما زيان هاي سخن چيني براي فرد سخن چين، همين عذاب و هشدار سختي است كه در حديث فوق بيان شده است. ضرر سخن چيني براي جامعه اين است كه باعث جدايي و تفرقه بين مردم و ايجاد فتنه و فساد ميان آن ها مي شود.

يكي از گناهاني كه در دين مبين اسلام بسيار مزمت شده است نمامي در سخن چيني است به نحوي كه اين عمل به قدري قبيح است كه فاعل آن در روايات بدترين افراد در امت اسلام وامم ديگر شناخته شده است.

دروس حاصله از سوره مباركه فلق:

- پناه بردن به الله را بايد هميشه به زبان جاری كرد.وجوب پناه بردن به الله متعال و استعانت از پيشگاه او از هرچيز مخوفی كه بخاطر خفای آن، انسان توان دفع آنرا نخواهد داشت.
  درضمن بايد با تمام صراحت بيان داشت كه: اصلاح خود و جامعه، بدون استمداد و پناهندگی به الله متعال امكان پذير نيست.
- چون شرور بر قلب و فكر انسان قفل می‌زنند، بايد به قدرتی پناه ببريم كه: شكافنده و شكننده قفل‌ها و موانع باشد.
- تحريم دميدن در گره افسون كه سحر است و هر سحری كفر است و حدّ ساحر، گردن زدن با شمشير است.
- حسادت قطعاً حرام است و مريضی خطرناكی است تا آنجا كه فرزند آدم عليه السلام را بر قتل برادرش واداشت و برادران يوسف را بر كيد و نيرنگ واداشت.
- در ميان همه شرور، شر حسادت، تفرقه افكنی، عهد شكنی و توطئه‌های پنهان اهميّت بيشتری دارد.
- غبطه، حسادت نيست به دليل حديث صحيح كه پيامبرصلی الله عليه وسلم می فرمايد: «در دو چيز حسادت نيست وقتی منظور غبطه باشد.»

در اختتمام سورۀ مباركه بايد بعرض رسانيد كه در سوره فلق؛ انسان از چهار خصلت به الله پناه می‌برد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - از شر هرآنچه الله آفریده
2 - از شر هر آنچه که در تاریکی شب و یا تاریکی روی دهد.
3 - از شر دمندگان افسون در گره‌ها
4 - از شر هر حسودی. این چهار خصلت از آن مواردی است که انسان از آنها ترس و بیم دارد.

پروردگارا! دینت را از شر بداندیشان مصؤن بدار.آمین یا رب العالمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ الناس

جزء -)30(

سوره ناس در «مدينه» نازل شده و داراى 6 آيه مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره بدان جهت به سوره «ناس» مسمى شده كه به آيه مباركه:«قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ١» [الناس: 1] آغاز شده ودرضمن كلمه «ناس» در آن پنج بار تكرار گرديده است.

تعداد آيات، كلمات وحروف سوره ناس:

«**سورة ناس**» ازجمله سوره هاي مكي است و داراي (1)يک ركوع، و(6) شش آيت، و (20) بيست كلمه، و(81) هشتاد ويک حرف، و(25) بيست وپنج نقطه است.

(لازم به ذكر است كه أقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره هاى قرآن متفاوت ومختلف است.) براى تفصيل اين مبحث ميتوانيد به سورۀ الطور، تفسير احمد مراجعه فرمايد.).

قابل يادآورى است كه:سورة «**الناس**» آخرين سوره قرآن كريم از نظر ترتيب در مصحف شريف است و ترتيب قرآن با سورة «**فاتحه**» كه شامل سپاس و ثناي حق تعالي و ياري جستن از اوست آغاز و با معوذتين كه موضوع آنها نيز ياري جستن و پناه بردن به حق تعالي است، ختم مي شود.

تعدادي از مفسرين سور (**الناس والفلق**) را بنام «**معوذتين**» مسمي نموده اند، طوريكه از فحوي هر دو سوره معلوم مي شود كه هر دو سوره، داراي يک بحث اند كه درهر دو سوره پناه جستن به الله تعالي از شر است.

اگر در فحوي سورة متذكره كمي دقت بعمل ايد، به وضاحت درخواهيم يافت كه سورة «**الناس**» را شرح سورة «**الفلق**» درمي يابيم درسورة الفلق از«دمندگان درعقد ها» بحث بعمل آمده و د ر سوره «**الناس**»«از كسيكه در سينه هاي مردم وسوسه ايجاد مي كنند» بحث شده است.

در سوره» **فلق**» پناه خواستن از آفات ومصايب دنيا ذكر گرديده و در سوره «الناس» نسبت به پناه جستن از آفات اخروي تاكيد بعمل آمده است، و هم چنان كه مفهوم لفظ «شر» در سوره «فلق» بيان گرديد كه شامل آلام وموجبات آلام هردوهست، در سوره الناس از شر چيزي، پناه خواسته شد كه سبب تمام گناه هاست، يعني وساس شيطان وآثار آن، وچون ضرر آخرت شديد تر است، بنابر اين، بر تاكيد آن قران كريم به اين سوره ختم كرده شد.

تقسيم بندى آيات سوره الناس بصورت كل:

از آيه 1 تا آيه‌ى 3 بيانگر پناه‌بردن انسان به الله متعال كه پناه‌دهنده است.

از آيه‌ى 4 تا انتهاى سوره، يعنى آيه‌ى 6 بيان شرورى است كه انسان لازم است براى حفظ خود از آن شرور به الله تعالى با عظمت پناه ببرد كه اين شرور به صورت خاص از دو گروه انس و جن سرچشمه مى‌گيرند. شرورى را كه در سوره‌ى فلق به آن اشاره داشتيم عام بود اما در اينجا از دو گروه اِنس و جن اين شرور صادر مى‌شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محتواى كلي سوره ناس:

محتوي كلي اين به يک اصلي واقعي اشاره نموده مي فرمايد وآن اين است که: اگاه و بيدار باشيد که انسان هميشه در معرض وسوسه های شيطانی قرار دارد، و شياطين جن و انس سعي دايمي شان را بخرچ مي دهند که، در قلب و روح انسان نفوذ کنند، هر قدر که مقام انسان در علم بالاتر رود و موقعيت او در اجتماع بيشتر گردد، وسوسه های شياطين شديدتر ميشود، تا او را از راه حق منحرف سازد.

بناءً در اين سوره به پيامبر صلي الله عليه وسلم به عنوان يک سرمشق و پيشوا و رهبر عالم بشريت دستور می دهد که از شر همه وسوسه گران به الله پناه ببريد.

پناه ببرند از شر وسوسه گران خناس **«الَّذِي يوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»**، به الله که هم پروردگار مردم است، هم پادشاه مردم، و هم اله مردم.

پروگرام ونقشه فعاليت شيطان در اين مدت اينست که فعاليت ونقشه کاري خويش با مخفي کاري ومکاري آنجام ميدهد، در زياتر از اوقات طوري پيش مي اید که شيطان در گوش انسان حضور مي يابد ومسايل را با ذهن او خطور ميدهد که انسان فکر مي کند که پلان ونظريه خود او است وازدرون جانش جوشيده و همين مسئله باعث اغوا و گمراهي در پوشش هدايت مي شود.

انسان نبايد انتظار داشته باشد که شياطين را در لباس خودشان ببيند؛ بلکه هميشه آنها قسمتي از حق را با قسمتي از باطل مي آميزند تا بر مردم مسلط شوند.

بنأبحث کلي سوره ناس تعليم واموزش انسان است، اين سوره به انسان مي اموزاند که: انسان هميشه در معرض وسوسه های شيطانی قرار دارد. و شياطين جن و انس کوشش دارند در قلب و روح انسان خانه کنند، انسان بايد در طول حيات خويش هوشيار وبيدار باشد.وحتي در خواب هم راه مبارزه به شيطان را نبايد فراموش کرد.

علماء ميفرمايند هدف کلي شيطان خناس اينست تا انسان را از راه حق منحرف کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سُورَة الناس

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایند ه ومهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿٣﴾ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾ الَّذِي يوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ ﴿٦﴾

ترجمه آیات:

«قل اعوذ برب الناس»(1): (بگو پناه می برم به پروردگار مردم).

«ملك الناس»(2): (فرمانروای مردم)

«اله الناس»(3): (معبود مردم)

«من شر الوسواس الخناس»(4): (از شر وسوسه گر نهانی)

«الذی یوسوس فی صدور الناس»(5): (که در دل مردم وسوسه می کند)

«من الجنة و الناس»(6): (چه آنها که از جنس جن هستند و چه آنها که از جنس انسانند.)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الناس»: مردم. «مَلِك»: سرور و سالار، فرمانروا، صاحب اختیار. «إله »: معبود، فرمانروا، آن کس که بر دلها چیره است. «الوسواس»: وسوسه گر، مُوسوِس. «الخنّاس» (خنس): مخفی شونده، واپس رونده، نهان کار. [← تکویر/۱۵، الخُنَّس] «یوسوس»: وسوسه می کند، سخن نرم و آهسته می گوید. «الجنّة»: گروه جن، گروه پری.

خوانندگان گرامی!

در این سوره مبارکه: پناه جستن به الله متعال از شر شیاطین جن و انس. در حدیث، امام احمد، نسایی و ابن حبان از ابوذر (رض) روایتی را نقل کرده اند که گفت: من خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شدم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد تشریف فرما بودند.فرمودند: «ابوذر! تو نماز خوانده ای؟» عرض کردم: «خیر» فرمود: «بلند شو و نماز بخوان.» به دنبال آن من نماز خواندم و آمدم و نشستم. رسول الله صلی الله علیه السلام فرمودند: «یا اباذر، تعوذ بالله من شر شیاطین الإنس والجن. ای ابوذر، از شر شیاطین انس و جن به خدا پناه ببر.» من عرض کردم: «یا رسول الله، آیا شیطان های انسی هم وجود دارد!؟» فرمودند: « بلی»

تفسیر سوره ناس

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» (1):

بگو: پناه مي برم به پروردگار مردم به مالک و حاکم (واقعي) مردمان. به معبود (به حقّ) مردمان.بگو ای پیامبر! به پروردگار مردم پناه می‌جوییم، التجا می‌کنم و اعتماد می‌نمایم؛ زیرا ربوبیتش متقاضی این است که به اوتعالی پناه جسته شود و التجا صورت گیرد.

در کلمه: «قُلْ»: مخاطب پیغمبرصلی الله علیه وسلم است که الگو و پیشوا است، و به پیروی از این قُدوه مبارک والامقام، همه مؤمنان باید چنین گویند و به چنان پناهی روند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شيخ مفسرناصر الدين عبد الله بيضاوي مي‌فرمايد: «از آن جا كه در سوره قبل پناه بردن به الله متعال از مضار بدني بود و اين مضرات در انسان و غير او عام است لذا در اين سوره، پناه بردن به او از مضاري است كه بر نفوس بشري عارض مي‌شود و به بشر مخصوص مي باشد.

قابل تذكر است كه در قرآن عظيم الشأن ؛ بيش از 300 مرتبه كلمه «قُلْ» آمده كه بسیاری از آنها فرمان الله سبحان وتعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم است و درجواب مخالفان یا موافقان می‌باشد.

مفسران فرموده اند: هرچند الله پروردگار تمام مخلوقات است، اما به عنوان تكريم انسان، مخصوصاً او را ذكر كرده است؛ زيرا تمام موجودات عالم هستی را برای انسان مسخر كرده و آنها را به عقل و خرد و دانش آراسته و فرشتگان محضر قدسش را به سجده بردن در مقابل آنها وادار كرده است، پس آنها فاضلترين مخلوقات خدا می‌باشند.

درضمن قابل یاددهانی است كه: ازكلمه «قُلْ» بر می آید كه پیامبرصلی الله علیه وسلم، امين وحی است و چيزی از خود نمی‌گويد. درضمن از جمله ؛«قُلْ أَعُوذُ» بر می آید كه خطرات به قدری شديد است كه الله به پيامبرش دستور پناه بردن رامی‌دهد.

و از جمله: «أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» بر می آید كه ؛ بدون استمداد از الله، امكان مبارزه با شرور نيست. فحوای آيه مباركه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» اين حقيقت را بيان ميدارد كه؛ گناهكاران نبايد در زندگی خويش مأيوس شوند، زيرا الله سبحان وتعالی، پروردگار همه مردم است نه فقط مؤمنان.

درضمن جمله: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» برای می آموزاند وقتی پيامبر، به الله متعال پناه می‌برد، وظيفه ما روشن است. واضح است كه: انسان بايد خود را تحت تربيت خداوند بداند، «بِرَبِّ النَّاسِ» سلطنت و حكومت او را بپذيرد.

بايد گفت كه: انسانهای بی‌ايمان، به قدرت و جمعيّت و قوميّت و ويا هم ثروت خود پناه برده ومی نازد، ولی انسانهای معتقد به آلله متعال هميشه ودايم به پروردگار با عظمت خويش كه مالک وپادشاه و معبود هستی است پناهنده می‌شوند.

«ملك الناس» (2):

و پناه مي‌برم به «ملك مردم» يعني: به ذاتي كه داراي ملك كامل، فرمانروايي اي تام و سلطه اي بي رقيب و لايتناهي است.مالک تمام مخلوقات اعم از حاكم و محكوم می‌باشد. و مالكيت تمام و كامل و شامل بر آنان دارد. بر آنان حكم می‌كند و اعمال آنان را ضبط، و امور آنها را تدبير می‌كند. عزت و ذلت در دست او قرار دارد، و فقر و بی‌نيازی را او می دهد.

«اله الناس» (3):

و پناه مي برم به «اله مردم» يعني: به معبود مردم و از آنجا كه ملك (فرمانروا) گاهي معبود است و گاهي هم نيست بنابراين، حق تعالي در اين آيه روشن كرد كه الوهيت و عبوديت مخصوص وي است و احدي با وي در آن مشاركت ندارد.

«إِلٰهِ اَلنّاسِ»: به منظور اظهار و ابراز شرف انسان و نشان دادن عظمت وی سه بار اَلنّاسِ را تكرار كرده و به ضمير اكتفا نكرده است، و تكرار آن نيكو می‌باشد.

مفسرابن كثير فرموده است: اين سه صفت از صفات پروردگار ذو الجلال است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ربوبیت»، «مالکیت» و «الوهیت». پس خدا پروردگار و پادشاه و مالک همه چیز است، و تمام موجودات مخلوق و مملوک او می‌باشند. ازاین‌رو به پناه‌جو دستور داده است به موجودی پناه ببرد که دارای این سه صفت است.(مختصر ۶۹۶/۳.).
توجه بفرماید: اول چیزی که محسوس انسان است، همانا رشد و تکامل و تربیت اوست، «بِرَبِّ النَّاسِ» بعد سیاست و تدبیر و حکومت. «مَلِكِ النَّاسِ» و همین که رشد او بالا رفت عبادت و پرستش‌است. ودرجمله«إِلهِ النَّاسِ» به ما می آموزاند که انسان به کسی باید پناه برد که اسرار و وسوسه‌های درونی را می‌شناسد.«يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ ـ 19 غافر»(خداوند از خیانت چشم‌ها و آن چه دل‌ها مخفی می‌کنند، آگاه است).

«من شر الوسواس الخناس»(4):

پناه مي‌برم به آنچه ذکر شد؛ «از شر وسوسه‌گر» که شیطان «خناس» است.
«خناس» از «خنوس» به معنای پنهان شدن و عقب نشینی است. شیطان هم خودش مخفی است و هم کارش، اگر وسوسه او علنی باشد بر مردم مسلط نمی‌شود، ولی با تظاهر و توجیه در لباس زیبا جلوه می‌کند و موفق می‌شود.
در حدیث شریف آمده است: «شیطان بینی خود را روی قلب انسان قرار می‌دهد. وقتی خدا را به یاد بیاورد، شیطان کنار می‌کشد. و وقتی الله را فراموش کند، قلبش را می‌گیرد و او را وسوسه می‌کند.».(روایت از حافظ موصلی.).
حالا که شیطان، خنّاس است،برای تطبیق برنامه ای شیطانی خویش، آنقدر می‌رود و می‌آید تا موفق به عملی شدن برنامه خویش گردد، بناً ما هم باید یاد الله را در زندگی خویش زیاد کنیم.
در قرآن عظیم الشأن بارها از انسان انتقاد شده است که هرگاه مبتلا وگرفتاربه مشکلات و سختی ها می‌شود دعا می‌کند و پناهندگی می‌خواهد و همین که خطر از پیش اش رفع شد، وضع وحالت اش طوری میشود که ؛ گویا اصلاً ما را نمی شناسد.قرآن عظیم الشأن در(11 سوره یونس) می فرماید:« وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ ـ 11».(واگر الله متعال برای مردم به همان شتاب که برای خود خیر می‌طلبند، در رساندن بلا به آنان شتاب می‌نمود، قطعاً اجلشان فرا رسیده بود. پس کسانی را که به دیدار ما امید (و باور) ندارند به حال خود رها می‌کنیم تا در سرکشی خویش سرگردان بمانند.)
مشابه مفهوم این آیه مبارکه، در سوره‌ی کهف آیه‌ی 58 و سوره فاطر آیه‌ی 45 نیز آمده است که اگر خداوند مردم را زود به سزای اعمال شان برساند و مؤاخذه کند، همه نابود می‌شوند. به علاوه اختیار که اساس تکلیف است از بین می‌رود و اطاعت، جنبه‌ی اضطراری پیدا می‌کند.
ممکن است معنای «اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ» این باشد که سنّت خداوند در خیررسانی، سرعت و در شرّ رسانی، با مهلت است و معنای جمله این باشد که خداوند متعال در خیررسانی سرعت و عجله دارد.
خواننده محترم! حالا که او «بِرَبِّ النَّاسِ» است، پس شیوه‌های تربیتی دیگران را نباید پذیریم. حالا که او «مَلِكِ النَّاسِ» است، پس خود را برده دیگران قرار ندهیم و حالا که او «إِلهِ النَّاسِ» است، پس به غیر او دل نبندیم و این تفکر و اعتقاد بهترین وسیله پناهندگی از وسوسه‌هاست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنکه در سینه و قلب و روح مردم وسوسه می‌کند، ممکن است از جمله جن و شیطان باشد یا ازجمله انسان. بلی تطمیع‌ها و وعده‌ها، امروز و فردا کردن‌ها از جمله راههای وسوسه است.

« الوسواس »:وسوسه عبارت از: صدای نهان و آهسته و خزنده است.مفسر امام قرطبی فرموده است: وسوسه‌ی شیطان این است که انسان را با گفتاری خفی به طاعت خود می خواند. وسوسه بدون شنیدن صوت به قلب می‌رسد.(تفسیر قرطبی ۲۶۳/۲۰.).

«الخناس»: خنّاس از ریشه‌ی خنّوس از میان جنّ و انس برمی خیزد و برای فریب دادن و توطئه کردن به سراغ انسان می آید که اگر الله متعال یارومددگار انسان نباشد، او را از پای در می آورد و وسوسه اش می کند و اگر انسان، الله را به فریاد وکمک بخواند، فوراً می گریزد و خود را برای فرصت دیگر آماده می کند.

مفسران می نویسند «وسواس»: يعني وسوسه گر، يعني دائم در مقام وسوسه است، خستگي و ماندگي ندارد، به اصطلاح خستگي ناپذير است و «خناس»: يعني آن دشمني كه مرتب ورود و خروج دارد به سرعت مي آيد و شما وقتي دفعش مي كنيد به ظاهر پنهان مي شود و زماني كه فكر مي كنيد كه ديگر پنهان است مجدداً وارد مي شود مثل اينكه شما يک كسي را از يک دروازه آن بيرون مي كند، و او از دروازه ديگر دوباره داخل وبه سراغ آنسان می آید.چون اصل در معناي خناس به معناي جمع شدن و عقب رفتن است كه كنايه از اين است كه شما زماني كه متوسل به الله مي‌شويد، اسم الله را مي‌آوريد و تكيه بر الله مي كنيد شيطان فرار مي‌كند زماني كه شما غافل مي‌شويد و يک لحظه غفلت مي كنيد شيطان دوباره حاضر مي‌شود و اين مرتب در واقع غيبت و حضور دارد، ورود و خروج دارد، عقب نشيني مي كند و تهاجم مي ورزد. بنابراين در خناس بودن شيطان اختفا و ظهور به صورت توام وجود دارد، معمولاً كلمه خناس به معناي اختفا وارد شده است در واقع مي‌خواهد بگويد، بگو من از شر وسوسه‌گر شيطان صفتي كه از نام الله مي گريزد و پنهان مي شود به خدا پناه مي برم و اصولاً پروگرام شياطين همين رقم است، شياطين هميشه از غفلت هاي انسان ها استفاده مي‌كنند به مجرد اينكه انسان غافل مي‌شود آنها حاضر مي شوند، به مجرد اينكه انسان متنبه مي شود و به الله پناه مي برد و متذكر مي شود به آيات الهي آنها غايب مي شوند چون آنها نمي توانند با حضور الهي ديگر دوام بياورند.

بناً باید انسان پیوسته به نیروی ایمان و عمل نیکو و امکانات لازم، در برابر دسیسه‌ها و نیرنگ بازیهای دغلکاران آماده شود و غفلت نورزد و بیدار باشد، تا در دام وسوسه گران نیفتد. و گرنه هجوم آن موجود یا موجودات ناپاک – بخصوص از نوع وسوسه گران انسان صفت - نابودش خواهد کرد.

«خناس»: دوست و همنشین نادرستِ دغلکار، رفیق بی وفای غدّار، خونخوار روزگار، راهنمای ستمکار، کار به دست تباهکار و امثال اینهاست که مردم را به شیوه‌های گوناگون می آزارد، فریب می دهد و با تزویر، حیله، دروغ، شعبده بازی، فریب، مکر، سخن بیهوده، مختلف، انواع حقوق مالی، اجتماعی، انسانی، نژادی، ملی و مذهبی آنان را پایمال می کند و در طول زمان، آهسته آهسته زیر چتر دروغ پردازی و وسوسه‌هایش همه را بر باد می‌دهد...

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است كه در دل هر انسانى در خانه وجود دارد، در يكى فرشته اى سكونت دارد و در ديگرى شيطانى، (فرشته او را به كارهاى نيك ترغيب مى دهد، و شيطان به كارهاى بد) پس هرگاه انسان به ذكر الله مشغول گردد، شيطان به عقب مى رود، و همين كه از ذكر الله غفلت كند منقار خود را بر قلب انسان مى گذارد و وسوسه ى بدى ها را در آن مى اندازد (رواه ابويعلى عن أنس مرفوعة، مظهرى).

« الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (5):

«آن كس كه در سينه‌هاي مردم وسوسه مي افگند» (كلمه «وسواس» در آيه مباركه هم به معناى موجود وسوسه‌گر مى‌آيد و هم به معناى وسوسه و خطورات و افكار ناروا، ولى در اينجا به معناى وسوسه‌گر است.)

عليرغم اينكه مي گويد:« مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»، حكايت از عملكرد شيطان مي كند ولي موكد شده به« الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» و«يوسوس» فعل مضارع است، فعل مضارع حكايت از استمرار و هميشگي آن عمل را دارد. او مرتب به كار وسوسۀ انسان ها مشغول است و در سينه هاي مردم نفوذ مي‌كند يعني ممكن است به ظاهر شما آن را نبينيد و حضورش را به صورت فيزيكي احساس نكنيد ولي او در درون انسان به وسوسه گري و انحراف افگني خودش مشغول است. قابل يادآورى است كه درجمله:« الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» يعنى اين شكل سلطه بر سينه انسان طورى نيست كه ؛ راه گريزى وفرار از آن نباشد. زيرا قرآن عظيم الشأن در آيه‌اى (201 سوره اعراف) مى‌فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ» هنگامى كه شيطان‌ها به سراغ انسانهاى باتقوا مى‌روند تا از طريق تماس، آنان را وسوسه كنند، آنان متوجه شده و اجازه نفوذ را نمى‌دهند.

در اين جا اين واقعيت را هم بايد دانست كه وسوسه نقطه ى آغاز عمل شر است و هنگامى كه يک انسان غافل يا خالى الذهن را تحت تاثير قرار مى دهد، نخست در دل او خواهش و هوس بدى را ايجاد مى كند. پس از آن وسوسه اندازى بيشتر آن خواهش بد را تبديل به اراده و نيت بد مى كند. پس از آن هنگامى كه وسوسه افزايش بيشترى پيدا مى كند، اراده و نيت تبديل به عزم راسخ مى شود و سپس آخرين قدم عمل بد است؛ از اين رو معنا و مفهوم پناه بردن به خدا از شر وسوسه انداز اين است كه خداى بلند مرتبه شر را در همان نقطه ى آغازش سركوب نمايد.

«من الجنة و الناس» (6):

چه از جن و چه از انس در اين آيه مباركه اين بيان وسواس است، يعنى وسوسه اندازان گاهى از جنيان مى باشند و گاهى از انسان.

شيطان جن (چنان‌كه گذشت) در سينه‌ها و دلهاي مردم وسوسه مي‌افگند اما وسوسه افگني شيطان انسي در دلهاي مردم بدين‌گونه است كه خود را براي انسان در چهره و لباس نصيحت‌گر مشفقي نشان مي‌دهد پس، از سخنان وي كه در هيأت خيرخواهي و نصيحت بيان مي‌شود، در دل انسان همان چيزي مي افتد كه شيطان جني با وسوسه خود در دل وي مي افگند. به قولي: ابليس چنان‌كه در دلهاي انسان وسوسه مي افگند، در دلهاي جنيان نيز و سوسه مي افگند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حاصل وفهم کلی «من الجنة و الناس» این که خداوند به رسولش تلقین فرمود که به الله پناه جویند از بدی شیاطین جن و از بدی شیاطین انس، اگر کسی به این شبهه مبتلا گردد که القای وسوسه از طرف شیاطین الجن روشن است که به صورت پنهانی در قلب انسانی کلامی مخفی القا می نماید، اما شیاطین الإنس علنا روبه روی آمده صحبت می کنند، این با وسوسه چه ارتباطی دارد؟ جوابش این که شیاطین الانس نیز بیشتر در جلو، سخنهایی می گویند که در دل شنونده نسبت به معامله شک و تردید پدید آید، و آنها آن را به صراحت نمی گویند.

شیخ عزالدین بن عبدالسلام در کتاب خود به نام «الفوائد في مشكلات القرآن» می فرماید: مقصود از وسوسه شیاطین الإنس وسوسه نفس خود انسانی است؛ زیرا هم چنان که شیطان رغبت کارهای بد را در قلب انسان می اندازد، خود نفس انسان نیز به طرف کار بد مایل می گردد، لذا به رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان داد که از شر نفس خویش پناه بجویید، در حدیث آمده است «اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي و شر الشيطان و شركه» یعنی خدایا من به شما پناه می برم از بدی نفسم و نیز از شر و شرک شیطان.

این مطلب را اینجا اضافه مي كنيم كه از نظر آيات قرآن كريم ابليس از خاندان جن است و جن موجودي است كه از حواس ما پوشيده و پنهان است.

بنابراين شيطانِ جني و اينكه جنود شيطان از جنيان باشد يک مسئلۀ طبيعي است در صورتي كه در اين سوره مباركه خداي تبارک و تعالي از نوعي شيطان از تبار انسان ها با ما سخن مي گويد مي فرمايد: «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ»، اين به چه معنايي است؟ اين به اين معنا است كه اگر انسان سر سپردۀ شيطان بشود عملاً تبديل به شيطاني از شياطين مي گردد. ديگر براي شيطان فرقي نمي‌كند كه جنود او از هم نوع ها و از هم جنس‌هاي به ظاهر خودش باشد از جنس جنيان باشد چنان كه او لشكري از جنيان را در اختيار دارد يا حتي بتواند عده اي از انسان‌ها را در راه وروش خودش بياورد و از آنها به عنوان انحراف افگني استفاده بكند. و ما نيز بايد به الله پناه ببريم از عوامل انحرافي كه در اطراف ما است. چه از هم جنس‌هاي خودمان باشد و چه به ظاهر موجوداتي كه ما آنها را نمي بينيم اما وسوسۀ آنها را در روح و روان خود احساس مي كنيم.

علت گماردن شیطان بر انسان:

مفسران در بیان علت گماردن شیطان بر انسان در تفسیر خویش می نویسند: گماردن شیطان برانسان از سوی الله سبحان وتعالی برای آن است که مردم با وی مجاهده کنند و در این میدان آزمایش و امتحان شوند. اما کسانی که حق تعالی ایشان را در پناه عصمت خود قرار داده است، از گزند شیاطین در امان اند. طوریکه در حدیث شریف آمده‌است: «کسی از شما نیست مگر این‌که همنشین و همراه او (از شیاطین) بر او گمارده شده است.اصحاب گفتند: حتی شما نیز یا رسول الله؟ فرمودند: بلی! حتی من؛ مگرحقیقت این است که الله سبحان وتعالی مرا بر شیطان همراهم چیره گردانیده است پس‌او به من تسلیم شده (یا مسلمان گردیده) و لذا مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسجد معتکف بودند پس شبانگاه صفیه (ام المومنین) به دیدار ایشان آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم با وی از مسجد بیرون آمدند تا او را به منزلش برسانند. در این اثنا دو مرد از انصار با ایشان روبرو گردیدند و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

گام‌های خود را تند تند برداشتند که سریع‌تر بگذرند. رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به آنان فرمودند: «درنگ کنید؛ این زن که با من است صفیه دختر حیی همسر من می‌باشد». آن دو گفتند: سبحان الله، یا رسول‌الله! (مگر ما در حق شما گمان بدی داشته‌ایم؟) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إن الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم و إنی خشیت أن یقذف فی قلوبکما شیئا ـ أو قال ـ شرا». «بی‌گمان شیطان در مجرای خون فرزند آدم جاری می‌شود و من ترسیدم که در دل‌های شما چیزی بیفگند ـ یا فرمودند ـ شری بیفگند».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «همانا شیطان مهارش را بر قلب فرزند آدم قرار می‌دهد پس اگر او الله را یاد کرد، واپس می‌رود و اگر یاد الله را فراموش کرد، قلبش را فرو می‌بلعد پس این است همان وسواس خناس». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی تمیمه (رض) آمده‌است که فرمود: «الاغ رسول الله صلی الله علیه وسلم لغزید و من‌گفتم: نگونسار باد شیطان! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: نگو که شیطان نگونسار باد! زیرا وقتی تو چنین بگویی، او خود را بزرگ می‌بیند و می‌گوید: آن را به نیرویم فروافگندم! اما اگر بگویی: **باسم الله**: به نام الله! در این صورت، شیطان احساس کوچکی می‌کند وچنان خرد و خوارمی‌شود که مانند مگسی می‌گردد».

ابن عباس (رض) فرموده است:«هیچ نوزادی تولد نمی‌شود مگر این‌که در قلبش وسواس است پس چون خدا یاد شود، شیطان بازپس می‌رود و چون از ذکرالله غفلت شد، او وسوسه می‌افگند».

اوصاف سه گانۀ خداوند (ج) در سورۀ ناس:

در سورۀ «الناس» بر سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت) تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی به تربیت انسان، و نجات او از چنگال وسوسه گران دارد.

البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راه های شیطانی، برنامه های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد، و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد، و گرنه انسانی که خود را در معرض طوفان آن وسوسه ها عملاً قرار داده، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ بجائی نمی رسد.

با گفتن (رب الناس) اعتراف به ربوبیت پروردگار می کند، و خود را تحت تربیت او قرار می دهد.

با گفتن «ملک الناس» خود را ملک او می داند، و بنده سر بر فرمانش می شود.

و با گفتن «اله الناس» در طریق عبودیت او گام می نهد، و از عبادت غیر او پرهیز میکند، بدون شک کسی که به این صفات سه گانه مؤ من باشد، و خود را با هر سه هماهنگ سازد از شر وسوسه گران در امان خواهد بود.

در حقیقت این اوصاف سه گانه سه درس مهم تربیتی، سه برنامه پیشگیری، و سه وسیله نجات از شر وسوسه گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

موضوعات قابل بحث در اين سوره:

موضوعات قابل بحث در اين سوره استعاذه وپناه بردن به الله است:

تعريف استغاثه:

استغاثه به معناي طلب كمک در حالت سختي و شدت است.

انواع استغاثه:

استغاثه بر دو نوع مي باشد:

الف: استغاثه در عالم اسباب:

استغاثه درعالم اسباب اينست كه مثلاً انسان در حالت سختي قرارميگيرد، ودر اين حالت از مخلوقات كه توان وامكانات كمک دارند، طلب كمک ميگردد.اين كمک خواستن در امور خيريه وامور شر هر دو اتفاق مي افتاد.

الله جل جلاله فرموده است: «وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»: «در نيكوكاری و پرهيزگاری با يكديگر همكاری كنيد و در گناه و تعدی دستيار هم نشويد.»

ب: استغاثه در عالم مافوق اسباب:

استغاثه در عالم مافوق اسباب اينست كه انسان در آن كار توانايي نداشته باشد، بنابراين انسان مومن آنرا از الله جل جلاله درخواست مي كند، چنانچه رسول گرامي اسلام، درعالم اسباب لشكري را تهيه نموده و به جنگ بدر آماده شد، اما از اينكه تعدادشان كم بود، بنابراين به بارگاه الهي استغاثه نمود، تا لشكرش را پيروزي ونصرت نمايد.

«إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلآئِكَةِ مُرْدِفِينَ» (سوره انفال/9):

«(به ياد آوريد) زمانی را كه پروردگار خود را به فرياد مي‌طلبيديد پس دعای شما را اجابت كرد كه من شما را با هزار فرشته پياپی ياری خواهم كرد».

صحيح مسلم از حضرت عمربن خطاب (رضي الله عنه) روايت مي كند: كه در روز بدر رسول الله (صلي الله عليه وسلم) به مشركين نظر نمود كه تعداد شان به هزار تن مي رسيد، واصحاب وي 313 نفر بودند، رسول الله (صلي الله عليه وسلم) رو به قبله نموده، سپس دستانش را دراز نموده به پروردگار خويش ندا ميداد: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِی مَا وَعَدْتَنِی اللَّهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِی اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الإِسْلاَمِ لاَ تُعْبَدْ فِی الأَرْضِ» (حديث شماره 4687 صحيح مسلم).

امام بخاري روايت مي كند كه ابن عباس (رضي الله عنهما) مي گويد: (روز بدر) نبي اكرم (صلي الله عليه وسلم) كه زير سايباني قرار داشت، فرمود: « الهی! از تو مي خواهم كه به عهد و پيمانت، وفا كني. خدايا! اگر اين گروه از مومنان در اينجا به هلاكت برسند كسي ديگر در زمين تو را به يكتايي نمي پرستد.»

در اينجا، ابوبكر دستش را گرفت و گفت :اي رسول الله! نزد پرودگارت بسيار اصرار نمودي، بس است.

آنحضرت صلي الله عليه وسلم كه زره بر تن داشت، بيرون آمد درحالي كه مي گفت: «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ»: يعني جمعيت ايشان بزودي شكست مي خورد و پشت مي كنند و مي گريزند. بلكه موعدشان، قيامت است و قيامت، مصيبتي عظيم تر و تلخ تر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام طبراني روايت مي كند كه در زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم منافقي بود كه مردم را اذيت مي كرد، بعضي ها گفتند كه برويم به رسول الله صلي الله عليه وسلم از اين منافق استغاثه كنيم، نبي كريم صلي الله عليه وسلم فرمود: استغاثه به من جايز نيست، بلكه به الله استغاثه مي شود. (و روى الطبراني بإسناده عن عبادة بن الصامت أنه كان في زمان النبي - صلى الله عليه وسلم - منافق يؤذي المؤمنين، فقال بعضهم فقوموا بنا نستغيث برسول الله - صلى الله عليه وسلم - من هذا المنافق، فقال النبي - صلى الله عليه وسلم: (إنه لا يستغاث بي، و إنما يستغاث بالله)

استعاذه (پناه جستن):

الله (جل جلاله) به مسلمانان تعليم داده است كه هميشه به الله پناه بجويند، (فاستعذ بالله) (قل اعوذ برب الفلق) (قل اعوذ برب الناس) بنابراين يک مسلمان در هنگام پناه جستن مي گويد: (اعوذ بالله من الشيطان الرجيم) پيامبران الهي نيز به الله پناه ميبردند «أعوذ بالله أن أكون من الجاهلين» به الله پناه مي جويم كه از جمله ي جاهلان باشم (سوره البقرة: 67) «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ» و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اينكه مرا سنگباران كنيد. (سوره الدخان: 20) معاذ الله (سوره يوسف: 23) «ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين» گفتند.... وقرآن اين رجوع شان را براي ما بيان ميكند، چرا؟ براي اينكه ما هم اولاد آنان هستيم بايد در وقت لغزش ها به بارگاه الهي پناه بريم.

ابراهيم (عليه السلام) كه پدر پيامبران است او نيز درهنگام ضرورت به بارگاه الهي رجوع مي كند، «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَينِ لَكَ».

حضرت عيسي عليه السلام نيز دعا به بارگاه الهي نموده مي گويد كه «ربنا أَنزِلْ عَلَينَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاء تَكُونُ لَنَا عِيداً لِّأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيةً مِّنكَ وَارْزُقْنَا وَأَنتَ خَيرُ الرَّازِقِينَ» (سوره المائده/114)

حضرت موسي عليه السلام نيز مشكلات و درد هاي خود را به بارگاه الهي تقديم مي نمايد «وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيتَ فِرْعَوْنَ وَمَلأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالاً فِي الْحَياةِ الدُّنْيا رَبَّنَا لِيضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلاَ يؤْمِنُواْ حَتَّى يرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِيمَ» (سوره يونس/88)

عادت مشركين قريش در پناه جستن:

در عصر قبل از بعثت رسول گرامي اسلام (صلي الله عليه وسلم) كساني بودند كه:

1 - به جنها پناه مي بردند «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الإِنسِ يعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (سوره الجن/8 (ومردانی از آدميان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سركشی آنها می افزودند).

2 - بعضي از مشركين به مجسمه هاي انسانهاي خوب پناه مي بردند مثل لات، منات، هبل وغيره.

3 - بعضي از مشركين حبشه به قبرهاي شخصيت هاي نيک پناه برده آنرا سجده گاه خود ساخته بودند.

4 - بعضي از مشركين به درختان پناه مي بردند، آنرا مبارک مي دانستند «فعن أبي واقد الليثي قال: «خرجنا مع رسول الله (صلى الله عليه وسلم) إلى حنين ونحن حدثاء عهد بكفر، وللمشركين سدرة (درخت خار دار را گويند.) يعكفون عندها وينوطون بها

(c) ketabton.com: The Digital Library

أسلحتهم، يقال لها ذات أنواط، فمررنا بسدرة، فقلنا: يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: الله أكبر، إنها السنن، قلتم والذي نفسي بيده كما قالت بنو إسرائيل لموسى: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (سوره الأعراف: 138)، لتركبن سنن من كان قبلكم» (سنن الترمذي تحت شماره (2180) وگفته است كه حديث صحيح ميباشد.).

5 - بعضي ها به مهره ها، چوب ها، سنگ ها، تار وغيره پناه برده، براي بند نمودن نظر از اين چيزها استفاده مي نمودند.

اين همه درس ها براي اينست كه انسان در هنگام مشكلات به الله جل جلاله پناه ببرد، بي بي مريم كه يک دختر موحد و يكتا پرست بود در هنگام ملاقات با ملائكه كه او را در نخست نمي شناسد ميگويد «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيا» (سوره مريم /18 «(مريم) گفت اگر پرهيزگاری من از تو به خدای رحمان پناه مي برم».

اكنون سوال مطرح ميشود كه آيا كساني هستند كه به غير از پناه جستن به بارگاه الهي به كسان ديگري پناه برند، بلي كساني هستند كه عقيده ي قرآني ندارند، توحيد در قلب شان جا نگرفته است، از طرفي ديگر خود قرآن در مورد مشركان چنين مي گويد كه به غير از الله به كسان ديگري پناه مي جستند. ...آيات قرآن از زبان جن ها براي ما چنين مي گويد كه جن ها گفتند: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الإِنسِ يعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (سوره الجن) «و مردانی از آدميان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سركشی آنها می افزودند» «وخود شان بيان كردند كه اين اشخاصي كه به جنها پناه مي بردند، بجز اين كه براي شان تشويش ايجاد كند كاري ديگري نمي كردند.

در عصر امروزي هم كساني هستند كه به نزد فال بين ها رفته و به آنان پناه مي برند، و يا اينكه اين جادو گران وفال بين ها آنان را به كساني ديگري مثل جن ها پناه مي دهند، در تعويذ هاي شان نام هاي جن ها را مي نويسند، و شيطان هم از جن بود «إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (سوره كهف/29) بنابراين آنان به اسلوب جديدي كارهاي همان كساني را كه قرآن آنان را به بدي ياد نموده است تكرار مي كنند، منتهي به اشكال و انواع ديگر.

امروز كساني هم هستند كه به اشخاص پناه مي برند، شما در تمامي قرآن بخوانيد دريک صفحه ي قرآن هم نيست كه يک پيامبري به ملائكه اي پناه برده باشد، ويا اينكه پيامبري به پيامبر قبلي خود پناه برده باشد، و يا يک آيه قرآني امر نموده باشد كه در مشكلات تان به شخصي پناه ببريد ولي متاسفانه امروز بسياري از اشخاص هستند كه به اشخاص بزرگوار پناه مي برند، اين اشخاص درست است كه شخصيت هاي عالي هستند، ولي پناه بردن به آنان در هنگام مشكلات، مخالف دعاهاي تمامي پيامبر ان است، مخالف اعوذ بالله است، ما اگر از شيطان پناه مي بريم به رحمن پناه مي بريم، همان گونه كه پيامبران هميشه به بارگاه الهي پناه مي بردند، ما اگر از درد و رنج پناه گاهي مي خواهيم فقط به بارگاه الهي رجوع كرده مانند پيامبران (ربنا) مي گوييم.

دو دشمن انسان، انس و جن و مقابله با آنان:

علماء ميگويند ميتوانددشمن، انسان، انسان ديگر ويا هم ميتواند دشمن انسان شيطان باشد. پروردگار با عظمت ما در مورد مبارزه ومقابله با دشمن به نكات از قبيل: حسن خلق، مدارات، ترک انتقام وحوصله مارا غرض ارام ساختن اين دشمن توصيه فرموده است، و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگربا اين تدبير از دشمني دست نه برداشت، همانا راه جهاد وقتال را دستور فرموده است. ولي مقابله در مقابل دشمني باشيطان فقط وفقط استعاذه وپناه جستن به الله توصيه گرديده است.

ابن كثير در مقدمه تفسير خويش سه آيه از قرآن در پيرامون اين مطلب نوشته است كه در آنهااز اين دو دشمن يادآوري شده براي دفاع از دشمن انساني به حسن خلق، عدم انتقام همراه با حسن سلكوك رهنمايي فرمود، ودر برابر با دشمن شيطان به استعاذه تلقين نمود، ابن كثير فرموده است كه: در كل قرآن همين سه آيه در پيرامون اين مطلب آمده اند: يكي اين است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (سوره اعراف آيه 199) اين تدبير در برابربه كار خير وچشم پوشي از بدي است.

سپس در برابردشمن شيطان فرمود: «وَإِمَّا ينزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره مؤمنون آيه 96) وحاصل اين پناه جستن به خداوند است، آيه دوم، نخست براي معالجه دشمن انساني فرمود: «ا دْفَعْ بِالَّتِي هِي أَحْسَنُ لسَّيئَه» (سوره مؤمنون آيه 96) يعني بدي را به وسيله نيكي دفع نماييد، سپس در برابر با دشمن شيطان فرمود: (وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّياطِينِ (97) وأعوذ بك رب أن يحضرون) (سوره المؤمنون آيات 97 و98) يعني پروردگار من به تو پناه مي جويم از تعرض شياطين واز اين كه پيش من حاضر گردند.

آية سوم اين كه براي دفاع از دشمن انساني فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِي أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَينَكَ وَبَينَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِي حَمِيمٌ» (سوره فصلت آيه 34) يعني شما بدي را به نيكي دفع نماييد، واگر چنين بكنيد مشاهده خواهيد كرد كه دشمن شما دوست مخلص شما خواهد بود، سپس در برابر با دشمن شيطان فرمود: «وَإِمَّا ينزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره فصلت آيه 36) اينها تقريباً همان الفاظ هستند كه در سوره اعراف براي دفع از دشمن شيطاني آمده بودند، وحاصل آن اين كه مقابله با آن بجز استعاذه راه ديگري ندارد. (ابن كثير)

در اين سه ايه علاج دشمن انساني، عفو گذشت وحسن سلوك نشان داده شد، زيرا فطرتاً انسان همينطوراست كه با حسن سلوك واحسان مغلوب مي گردد، وكساني كه صلاحيت را از دست داده شرير النفس قرار گرفته اند معالجه آنها در آيت ديگري به جهاد وقتال نشان داده شده است، زيرا آنها دشمن علني هستند با وسايل علني در مقابله مي آيند، لذا توان نيروي آنها با نيرو دفع كرد، بر خلاف شيطان لعين كه طبعاً شرير است، عفو وگذشت واحسان با او تاثير ندارد، تا او از شرارت خود بازآيد، ونه مي توان با او به ظاهر با جهاد وقتال مبارزه نمود، اين دونوع تدبير نرم وگرم فقط در برابر با دشمن انساني مي توانند به كار گرفته شوند، ودر برابر با شيطان به كار نمي آيند، لذا علاج آن فقط با پناه خواستن از خدا ومشغول شدن به ذكر الله مي تواند باشد، كه در تمام قرآن به تلقين شده وقرآن به پايان رسيده است.

چرا شيطان ملقب به خناس شد:

لغوين در مورد كلمه «خنّاس»مي نويسند كه «خناس» صيغة مبالغه از مادّة «خنوس» گرفته شده و به معناي جمع شدن و عقب رفتن است، بنابر علتي شيطان ملقب به «خناس» شد زيرا در هنگامي كه نام پروردگار گرفته مي شود، شيطان عقب نشيني مي كند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

علماء مي فرمايند كه: شيطان را از اين جهت به خناس ملقب نموده كه به طور مداوم انسان را وسوسه می کند، و به محضی که انسان به یاد الله مشغول گردد، خود را پنهان ومخفي كرده، وبه محض اينكه، انسان از ذكر الهي غافل گردد، شيطان عرض وجود نموده وبه وظيفه خناسي خويش ميپردازد.

گروپ خناسان:

در مورد اينكه «وسواسان خناس» تنها يک گروپ ويا هم اشخاص وافراد معيني هستند ويا هم كه تنها در انسانها تنها خناسان وجود دارد وياهم اين گروپ در جنيات فعال اند ؟ در جواب بايد گفت كه گروپ خناسان در يک گروپ ويا هم در يک لباس نيستند، بلكه خناسان در ميان جن و انس پراكنده هستند، خناسان در هر لباس و هر جماعتی وگروپي يافت می شوند، وسعت تقسيم اين گروه در جماعت مختلف ودر لباس ها والوان مختلف به ما انسانها مي آموزند كه ما انسانها بايد مراقب دسايس وتوطيه هاي شان باشيم وبايد از شر همه آنها به خدا پناه برد.

شیطان وسیطره آن بر انسان:

زياتر وقت در ذهن انسان سئوال خطور ميكند كه چگونه پروردگار با عظمت ما مخلوقي را خلق نموده است كه ازبدو خلقت در دشمني وعداوت با انسان قرار دارد.ووجود آنرا بخاطر اينكه از شر آن درامان بمانند از بين نميبرد.

در جواب اين سوال قرآن عظيم الشان در (آيه 27 سوره: اعراف) با زيباي خاصي جواب داده وميفرمايد: «اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته دشمنی که هیچ گونه موازنه قوا با او ندارد به هر کجا بخواهد می رود بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگ ها حرکت می کند!

آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟!

در جواب این سؤال خداوند (ج) می فرماید: «ما شیاطین را اولیاء و سرپرستان افراد بی ایمان قرار دادیم» (إِنّا جَعَلْنَا الشَّياطينَ أَوْلِياءَ لِلَّذينَ لايؤْمِنُونَ».یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب انسانهاي كه آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته اند، ندارند، و يا به تعبير ديگر درايه متذكره اين فهم به وضح ميرساند كه: گام های اولي از طرف خود انسان برداشته ميشود، و اجازه ورود به جسم انسان براي شياطين از طرف خود انسان صادر ميگردد، اين بدين معني است كه هيمن است كه اجازه ورود را به شيطان اعطا ميكند، وبعد از موافقت انسان شيطان امكانات را مي يابد كه خود را به مرز هاي روح انسان برساند وآنرا در اشغال كامل خويش در آورد.

بناًء انعده از انسانها كه اجازه ورود به شيطان نمي دهد، شيطان قدرت نفوذ برچنين انسان را ندارد.

پروردگار با عظمت ما در اين مورد ميفرمايد: «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُون» «تسلط شيطان بر آنها است كه به او عشق مي ورزند و او را سرپرست خود انتخاب كرده اند و كسانی كه او را پرستش می کنند. «در سوره «نحل» آيه 100 می خوانيم: همچنان در آيه 42 سوره «حجر» اين موضوع را بار ديگر مطرح وميفرمايد: «إِنَّ عِبادي لَيسَ لَکَ عَلَيهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوينَ» (تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

در اين هيچ جاي شكي نيست كه ما شيطان وملازمين شانرا نمی بينيم، ولي انسانهاي اگاه و بيدار ميداند كه چون به وسواس شيطان خناس مبارزه كند وبه چه قسم جلوي نفوذ آنرا بگيرد.

توبه گمراهان استجابت نميگردد:

توبه در لغت «توبه» و «توب» به معنای رجوع و بازگشت است.
راغب در مفردات خود مينويسد: «توب» به معنای ترک گناه به زيباترين صورت است و آن رساترين گونه معذرتخواهی است، زيرا عذرخواستن بر سه نوع است: يا شخص عذرخواه می‌گويد: فلان كار را نكرده‌ام يا می‌گويد: آن كار را كرده‌ام، ولی منظورم از آن كار چنين و چنان بوده است و يا اين كه مي‌گويد:آن كار را كرده‌ام ولی بد نموده‌ام و بار ديگرتكرار نخواهم كرد. كه در شرع نوع اخر بحيث توبه شناخته ميشود.

توبه در اصطلاح:

توبه كلمة عربي است، در اصطلاح شرع، بازگشت از گناه و ترک آن است.
(راغب) مينويسد: «توبه در شرع عبارت است از ترک گناه به خاطر اينكه كاري بدي است و پشيمانی بر آن چه آنچه در گذشته واقع شده‌است و تصميم بر ترک گناه و جبران اعمال.
خوانندگان گرامی !
همانطوريكه از فهم لغوي واصطلاحي توبه فهميده ميشود، توبه در حقيقت، پشيمانی قلبی است؛ اين ندامت و پشيمانی نه تنها در قلب اراده وتصميم است بلكه اين تصميم واراده بايد در عمل انسان ظاهر گردد ونشان داده شود، كه مهمترين عمل در اين مورد همانا انجام واجبات و ترک محرّمات است.
در اين جاي شكي نيست كه پروردگار با عظمت ما توبه كسی را قبول می‌كند كه واقعاً از عمل ناشايسته خويش از عمق دل پشيمان ونادم شود و درصدد جبران آن برايد، ووسيله وصول بدين امر نشان دادن در عمل است.
قرآن عظيم الشان ميفرمايد توبه اشخاصيكه از طي دل پشيمان ونادم گردد ودر عمل به اصلاح خويش بپردازند مورد استجابا ت در بار پروردگار قرار ميگيرد. «اِلاَّ الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا»(سوره: بقره آيه ۱۶) در اين حالت كه پروردگار از روی لطف و مهربانی خويش، توبه بنده خود را قبول مي‌كند. عدم پذيرش توبه، برخلاف هدف خدا است و الله اين كار را نمي‌كند.
پروردگار با عظمت ما دروازه هاي توبه را تا به روز قيامت باز گذاشته است، اگر خدا ناخواسته دروازه هاي توبه بسته شود، انگيزۀ تكامل از بين مي‌رود، انسان به تباهی، فلاكت و در نهايت امر به سقوط وبد بختي بزرگي مواجه ميگردد. بجز از توبه هيچ راه براي نجات انسان باقي نمي ماند.
ولي هستند انسانهاي كه بادرنظرداشت اين همه انظار ها وهوشدار ها به جهالت خويش پا فشاري مينمايند وغرق در گمراهي اند واز خالق خويش نه تنها انكار مينمايند بلكه با تمام حيله وشرارت شيطاني خويش مصروف گمراهي ساير انسانها مي باشند.وبا وقاحت دست به تبليغات شركي ميزند.
پروردگار با عظمت در سوره نساء آيات 48 و116 ميفرمايد: «اِنَّ اللهَ لاَ يغْفِرُ اَن يشْرَکَ بِهِ وَيغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن يشَاء وَمَن يشْرِکْ بِاللهِ فَقَدِ افْتَرَي اِثْمًا عَظِيمًا.» (بتحقيق الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمي آمرزد شرک آوردن با اورا ومي آمرزد پايين تر از آنرا براي هرکس که بخواهد مي آمرزد وآنکه بخدا شرک آورد پس بتحقيق گناه بزرگي را مرتکب شده است).
وباز ميفرمايد: «اِنَّ اللهَ لاَ يغْفِرُ اَن يشْرَکَ بِهِ وَيغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن يشَاء وَمَن يشْرِکْ بِاللهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيدًا.» بتحقيق الله نمي آمرزد شرک آوردن بااورا ومي آمرزد پايين تر از آنرا براي هرکس که بخواهد وآنکه شريک براي خدا قائل شود پس بتحقيق گمراه شده گمراهي دوري».
مشرکين وگمراهان دشمني به دين و خدمتگاران آنراوظيفهء خويش گشتانده و به جز فتنه، کدورت و عداوت چيزي ديگر دربرنامهاي زندگي شان نيست اينها قبل از همه برخود ظلم ميکنند تا برعليه ديگران جفا و تهمت.
در هدايات وارشادات دين مقدس اسلام با تمام وضاحت بيان وپيش بيني گرديده است که: توبه انسانها که تحريف کنندگان آيات الهی واحاديث نبوي ومنکرين اعتقادات ديني اند و بدعتگذاران در دين اند ويا تمام کسانی که موجب گمراهی مردم می‌شوند، قبول نمي گردد.
اين نوع اشخاص شامل لطف پروردگار نبوده ومانند فرعون در جهالت غرق وبه غضب الهي گرفتار ميگردند.
ولي خواننده محترم! در اين جا شک نيست که گناه هر چه باشد، با توبه پاک مي شود، عفو عمومی و فراگير، پيام مهم آيه‌ای از قرآن مجيد است: «قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَتِ اللهِ اِنَّ اللهَ يغْفِرُالذُّنُوبَ جَمِيعاً» بگوای بندگان من که بر خود ستم کرده‌ايد! از رحمت خداوند نا اميد نشويد که خدا همه گناهان را خواهد بخشيد.» (زمر: آيه ۵۳)
مگر توبه آنعده افراد يکه يا بدون درک حقايق و ناداني و ابعاد انحرافي شان و يا عمداً خود گمره اند وتوسط زبان وقلم خويش به گمراهي سايرين مشغول اند مورد استجابات قرار نگرفته وبلاخره دردنيا شرمسار ودر اخرت در جهنم و لعنت پروردگار برسر شان خواهد بود.
طوريکه قبلاً ياداور شديم، قرآن عظيم الشان در مورد مشرک و مبلغين افکار شرکي، کفري و الحادي ميفرمايد که پروردگار از همه گناهان می‌گذرد ولي از گناه شرک نمي گذرد: «أَنّ الله لايغفر أنْ يشرک به و يغفر ما دون ذلک لمَن يشأ؛ خداوند شرک را نمي بخشد و کمتر از آن را برای هر کس که بخواهد ميآمرزد». (سوره نسأ آيه۱۱۶.)
تعدادي از علما ء بدين عقيده اند که: درالفاظ آيات توبه مفاهيم عموميت ديده ميشود و به اصطلاح شامل حال همه انسانها ميگردد که در موضع، شرک را نيز در برميگيرد وميگويند، مشرکين نيز شامل اين حکم ميگردند طوريکه ميفرمايد: «وَهُوَ الَّذِي يقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ؛ او است که توبه را از بندگانش می پذيرد» (سوره شوری آيه ۲۵.).
در جواب بايد گفت که در اين جا ي شک نيست که: اين آيه و ساير آيات ديگرکه شامل احکام توبه اند، بخشوده شدن شرک در پرتو توبه نيز می‌باشد. پس منظور از عدم عفو مشرک، عدم پذيرش توبه وی نيست، بلکه هدف آن است که برخی از گناهان، بدون توبه نيز براثر رحمت گسترده خدا، با راه هايی مانند انجام کار های نيک، و ترک گناه کبيره بخشوده مي شوند، ولی هرگز شرک در قلمرو اين رحمت خاص قرار نمی‌گيرد، زيرا مشرک هيچ گونه شايستگی برای نزول رحمت پروردگار را ندارد. البته بخشيده شدن در

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرتو توبه یک امر بدیهی است. کسانی که در صدر اسلام به دین می‌گرویدند و پیامبر اسلام آنان را می‌پذیرفت، مشرک بودند. پس توبه و بازگشت از گناه، همه گناهان حتی شرک را میشوید.

تو به فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطرقبول نشد که ایمان اوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، يعني زمانيكه فرعون به حالت رسيد كه چاره فرار از حالات كه در آن قرار داشت برايش غير ممكن بود واز طرف ديگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمي بود، بناءً توبه و پشيماني اش برايش هيچ فايده اي نرساند، اين است حالات و سرنوشت تمام مجرمين وگناهكاران وگمراهان كه در حالات اضطرار توبه هيچ فايده برايشان رسانده نميتواند.

قرآن عظيم الشان با زيباي خاصي بيان ميدارد: «حَتّى اذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُواِسْرائیلَ وَ أَنا مِنَ الْمُسْلِمینَ؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس: آیه ۹۰.)

به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیتَ قَبلُ وَ کُنْتَ مِنْ الْمُفْسِدِینَ؛ اکنون ایمان می‌آوری، در حالی که پیش ازاین طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرارد اشتی؟!»

خوانندگان گرامی!

این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان‌طور که قرآن کریم می فرماید: «وَ لَیسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یعْمَلُونَ السَّیئاتِ حَتَّی اِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ ألْمَوتُ قالَ اِنّی تُبْتُ ألْآنَ؛ برای کسانی که کارهای سؤ انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست». (سوره نسأ: آیه ۱۸)

با وجوداينكه ميدانيم شرع در عبادات به نقل است نه به عقل اما منطق ساده و عام فهم سخن هم درين است كه پاداش و اجر الهي در انتخاب است. در صورتيكه راه انحراف را پيموده و ديگر راه بارگشت و فرصت خوبي نيست و آخرين فرصت به لاچاري انتخاب توبه ميكند درين صورت منطق سخن نيز چنين است كه توبه قبول نه شود. چنين منطق در برابر رضا و ارادهء الهي با وجود تمام گناهان ممكن است مورد عفوه و گذشت قرار گيرد (ان شاء الله تعالي). البته اين آيه با مفاهيم آيات كه مي‌گويد: توبه تا آخرين نفس پذيرفته می شود، منافاتی ندارد، زيرا منظور از آن، لحظاتی است كه هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نكرده و به اصطلاح ديد برزخی پيدا نكرده است.

پروردگارا! مارا از توبه گذاران واقعي قرار ده و مارا از گمراهي نجات ده. آن شخصيكه درهمه حالات الله تعالي را حاضر و ناظر ميدانند هيچگاه نبايد مرتكب كفر شده و به تبليغ شر و فساد بپردازد ذات الهي مبري ازتمام اين فتنه وفساد است كه بروي ميبينند و متخلفين درين راستا قبل از همه و قبل ازينكه به ديگران ضرر متوجه شود به خود شان ضرر برميگردد. بهترين راه مراجعه به خود اعمال وكردار خود و مصداق اين آية قراني عمل كردن امكان ديگر براي ما انسانها وجود ندارد. بر ما است تا با تمام صداقت دعا نموده و بيان بداريم: «رَبّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

الْخاسِرِينَ؛ خدايا، به خود ظلم كرديم و اگر ما را نيامرزى و رحم نكنى، از زيانكاران خواهيم بود» (سوره اعراف آيه ٢٣).

شيطان خبيث:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ «اي مردم! از آنچه در زمين است، حلال و پاكيزه بخوريد! و از گامهاي (راه) شيطان، پيروي نكنيد! بخاطر اينكه او دشمن آشكار شماست.»(سوره بقره، آيه ١٦٨) اكثريت مطلق علماء زبان شناسي بدين عقيده وباور اند كه «شيطان» اصلاً كلمه اي عربى است و از ماده «شطن» مشتق شده است. شطن به معناى دور شدن است و به هر متمرد ياغي وباغي اعم از انس و جن و حيوانات كه باشد، خطاب (شيطان) برايش كرده ميشود. ولي «شاطن» به معناى خبيث است و به ابليس و ذريه (خانواده) و اعوان (مساعدين) او به مناسبت همان تمرد و عصيانگرى و خباثت و وسوسه گرى، شيطان خبيث اطلاق گرديده است.

اين كلمه به آنعده از انسانهاي كه با شيطان همدستي و همكاري ميكنند در قرآن عظيم الشان بنام شيطان خطاب شده است. (و اذاخلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم) (سوره بقره آيه: ١۴) (و منافقان زمانيكه با شياطين خود خلوت مى كنند، مى گويند ما با شما هستيم) ويا هم طوريكه قرآن عظيم الشان در سوره انعام آيه ١١٢) ميفرمايد: (و كذلك جعلنا لكل نبى عدوا شياطين الانس والجن) (و همچنين براى هر پيامبرى دشمنى قرار داديم از شيطانهاى انس و جن).

كلمات «الشيطان» و «الشياطين» و «شيطاناً» بيشتر از (٩٠) بار در سوره هاي مختلفي از قرآن عظيم الشان تذكر رفته است. كه در همه موارد از: شيطان به عنوان دشمن و بدخواه انسان ياد آوري بعمل آمده است.

در رويات آمده است كه: شيطان به طور طعن آميز ميگويد:پروردگارا! بندگانت تورا دوست دارند، ولي با آنهم نافرماني تو را مي كنند. ولي بر عكس مرا دشمن خويش مي شمارند ولي از من فرمانبرداري ميكنند.

ميگويند در مقابل جواب داده ميشود: من عفو كنم فرمانبرى آنان را از تو، به خاطر دشمنى كه با تو دارند، و ايمان آنان را مى پذيرم اگر چه مرا فرمانبرى نكردند به دوستى كه با من دارند.

برخي از اوصاف خبيثه شيطان در قرآن:

اولين صفت:

كه براي شيطان خبيث در قران عظيم الشان داده شده است همانا دشمني سرسخت شيطان به انسان واولاده انسان است. (ان الشيطان للانسان عدو مبين) (همانا شيطان براى انسان دشمنى آشكار است) (سوره يوسف آيه: ۵)

دومين صفت:

كه براي شيطان در قرآن داده شده است همانا صفت: اغواگري،دسيسه بازي گمراه كننده شيطان است: (قال فبعزتك لاغوينهم اجمعين) (شيطان گفت: به عزت تو قسم كه همه آنها را اغوا خواهم كرد.(سوره ص آيه: ٨٢)

سومين صفت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیطان در قرآن همانا صفت زشت وبدي تكبر وغرور است: «يعِدُهُمْ وَ يمَنِّيهِمْ وَ ما يعِدُهُمُ الشَّيطانُ إِلاَّ غُرُوراً؛» (شیطان به آنها وعده‌های دروغین می دهد و به آرزوها سرگرم می سازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی‌دهد.» (نساء/120). همچنین رجوع کنید به آیات: (ابراهیم/22، حشر/17-16، اسراء/65-64، انفال/48)

اصولاً يكي از نام هاي شيطان در قرآن، «غَرور» است.

«غَرُور»

«غَرُور» صيغه مبالغه «غُرور» و در اصل به معناى كسي يا چيزي است كه بسيار «خدعه كار» و «نيرنگ باز» باشد: «يا أَيهَا النَّاس إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ؛» مسلما وعده الهی حق است مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را بفریبد.» (سوره فاطر/5؛ همچنین، سوره لقمان/33)

«ينادُونَهُمْ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِي حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ؛» (در روز قیامت) منافقین اهل ایمان را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! می‌گویند: بلي، ولی شما خود را به هلاکت افگندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان الله فرا رسید، و شیطان شما را در برابر خداوند فریب داد.» (سوره حدید/14).

اگر به نيرنگ وفريب شيطان در داستان حضرت آدم عليه السلام نظر اندازيم در مي يابيم كه: شيطان، با روانشناسي ماهرانه اي و با دست گذاردن بر روي دو ميل قدرتمند كه در نهاد انسان وجود دارد (يكي ميل جاودانگي و ديگري ميل قدرت طلبي)، به او وعده اي دروغ داد و دستگاه محاسباتي حضرت آدم (ع) را مورد هدف قرار داد:

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيطانُ لِيبْدِي لَهُما ما وُورِي عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما وَ قالَ ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَنْ تَكُونا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونا مِنَ الْخالِدِينَ. وَ قاسَمَهُما إِنِّي لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ؛ سپس شيطان آنها را وسوسه كرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشكار سازد و گفت پروردگارتان شما را از اين درخت نهى نكرده مگر به خاطر اينكه (اگر از آن بخوريد) فرشته خواهيد شد يا جاودانه (در بهشت) خواهيد ماند! و براى آنها سوگند ياد كرد كه من خيرخواه شما هستم!»(سوره اعراف/21-20)

«فَوَسْوَسَ إِلَيهِ الشَّيطانُ قالَ يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لا يبْلى؛» ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می‌خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و ملکی بی زوال راهنمایی کنم؟» (طه/120)

و اينگونه است كه خداوند مي فرمايد: «فَدَلاَّهُما بِغُرُورٍ... وَ ناداهُما رَبُّهُما أَ لَمْ أَنْهَكُما عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُما إِنَّ الشَّيطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِينٌ؛» و به اين ترتيب، آنها را با فريب (از مقامشان) فرودآورد... و پروردگارشان آنها را نداد داد كه: «آيا شما را از آن درخت نهى نكردم؟! و نگفتم كه شيطان براى شما دشمن آشكارى است؟!» (سو ره اعراف/22)

چهارمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان اعمال انسانها را در نظر انسانها زیباء و بطور زینت جلوه داده، واز همین طریقه میخواهد انسانها را از راه راست واز راه حق دور ومنحرف سازند: (و زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل) (و شیطان اعمال آنها را در نظرشان زینت داد پس آنها را از راه حق باز داشت.) (سوره: نمل آیه ۲۴).

(c) ketabton.com: The Digital Library

پنجمین صفت:
شیطان در قرآن اینست که: شیطان انسانها را همیشه امر به فحشاء و گناه می کند: «الشَّيطانُ يعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ؛ شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد، و به فحشا (و زشتیها) امر میکند، ولی خداوند وعده «آمرزش» و«فزونی» به شما می‌دهد، و خداوند قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست. (به همین دلیل، به وعده‌های خود، وفا می‌کند.)» (بقره/268)

ششمین صفت:
شیطان در قرآن اینست با اینکه: شیطان حیله گر و مکار است ولی کید وحیله او ضعیف است: «ان کید الشیطان کان ضعیفا» (همانا کید و حیله شیطان ضعیف است) (سوره نساء آیه: ۷۶).

هفتمین صفت:
شیطان در قرآن اینست که: شیطان باعث فراموشی می شود: «فانی نسیت الحوت و ما انسانیه الا الشیطان» (من ماهی را فراموش کردم و آن را از یاد من نبرد مگر شیطان) (سوره: کهف آیه: ۶۳). (فانساه الشیطان ذکر ربه) (شیطان ذکر خدا را از یاد او برد.) (سوره: یوسف آیه: ۴۲).

هشتمین صفت:
شیطان در قرآن اینست که: شیطان ذریه دارد و تولد تناسل دارد: (افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدوّ) (آیا او (شیطان) و ذریه او را اولیاء خود قرار می دهید در حالی که آنها برای شما دشمن هستند) (سوره: کهف آیه: ۵۰).

نهمین صفت خیرخواه نشان دادن:
يكي از شيوه هاي مكاري شيطان اينست كه در دستگاه محاسباتي انسان نفوذ ميكند، و بدين ترتيب خود را براي انسان خيرخواه جلوه مي دهد. بطور مثال مكاري شيطان درباره حضرت آدم (ع) بود. «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيطانُ لِيبْدِي لَهُما ما وُورِي عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما وَ قالَ ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَنْ تَكُونا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونا مِنَ الْخالِدِينَ وَ قاسَمَهُما إِنِّي لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ؛» سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند! و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم!» (سوره اعراف/20-21).

از جمله «وسوس له» - با توجه به حرف «لام» که معمولاً برای نفع و فائده می‌آید - چنین استفاده می‌شود که شیطان در وسوسه های خود، چهره خیرخواهی و دوستی آدم را به خود گرفت، در حالی که در جمله «وسوس الیه» چنین معنی وجود ندارد، بلکه تنها به معنی «نفوذ مخفیانه» در قلب کسی است.

خوانندگان معزز !
اعتماد به دشمن و در دام لبخند ها و وعده‌ها و حمایت های آنها افتادن نیز آسیب بزرگ دیگری است که انسان باید از آن بر حذر باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دشمن را باعلاماتش در هر لباسکه باشد، باید شناخت و از کید او که در مواردی در پسِ ظاهرِ دوستی و کمک پنهان می شود، باید مردم را اگاه ساخت.
پروردگارا ما را از شر شیطان خبیث و الرجیم نگاه دار، پروردگارا ما از شر شیطان به تو پناه میبریم.

هدایت و رهنمود قرآن کریم در مقابله با شیطان:

قرآن عظيم الشان طوريكه قبلاً تذكر داديم در آيات متعددي از شيطان به عنوان دشمن آشكار انسان نام برده و مي فرمايد: ان الشيطان للانسان عدو مبين؛ «شيطان دشمن آشكار انسان است.» و در هشداري ديگر مي فرمايد، بني آدم شيطان شما را فريب ندهد آن گونه كه پدر و مادر شما را از بهشت بيرون كرد.
قرآن عظيم الشان به انسان هشدار ميدهد وبراي انسان هميشه زنگ خطر را به صدا در مي آورد مي فرمايد: «هر كس شيطان را به جاي خداوند به عنوان ولي و سرپرست خود انتخاب كند زيان آشكاري وبزرگي را مرتكب خواهد شد.».
همچنان قرآن در باره پيروان شيطان ميفرمايد: «هر آينه جهنم را از تو و بندگاني كه از تو پيروي كنند پر خواهم كرد.» در اينجا يك سؤال مطرح مي‌شود و آن اينكه با توجه به اين همه هشدار هاي قرآني وبا وجود همه هشدار هاي كه توسط آنبيا و علماء كه در مورد پيامدهايي خطر ناک شيطان خبيث صورت ميگيرد چرا انسان ها به اين هشدارها بي توجه هستند؟
در جواب بايد گفت: كه اين بي توجهي انسانها در چند عامل ذيل خلاصه ميگردد:

عامل اول:

نفوذ شيطان آنچنان مخفي وتحت پلان دقيقي مخفي كاري در انسان صورت ميگيرد، كه انسان فكر مي‌كند اين خود اوست كه چنين تصميمي را گرفته است و دشمني كسي را احساس نمي كند.

عامل دوم:

فوري نبودن نتايج پيروي از اين دشمن خطرناك. اين بدين معني است كه اغلب انسانها كه از نفس اماره و شيطان پيروي ميكنند، چنان فوري نيست كه انسان با چشيدن طعم تلخ آن در برابرش مقاومت ورزد.

عامل سوم:

لذت گرايي افراطي كه در نتيجه قواي مقاومت را از انسان سلب ميكند.

عامل چهارم:

تنوع و انعطاف پذيري شگفت انگيزي كه در شيطان وجود دارد از جمله عوامل تاثيرپذير انسان از پرگرام هاي شيطان است. با در نظر داشت كه شيطان در قرآن عظيم الشان بحيث دشمن آشكاري انسان معرفي گرديده است.

چرا پروردگار به شیطان اجازه و سوسه را داده است؟

قبل از اينكه بجواب سؤال بپردازم ميخواهم كمي به عقب برگشته و داستان را از ديد قرآن عظيم الشان بطور مختصر از اوال آغاز كرد.
زمانيكه شيطان به علت نافرماني از درگاه الهی شيطان رانده شد، از پروردگار مهلت خواست و خداوند هم تا وقت معينی به او مهلت داد و شيطان پس از گرفتن اين مهلت اظهار داشت: كه فرزندان آدم را وسوسه خواهد كرد و آنها را وادار به انجام كارهای بد

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواهد نمود. قرآن در آیات (۳۶ تا آیات ۴۰ سوره حجر) در مورد چنین میفرماید: «قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم قال رب بما اغویتنی لأزینن لهم فی الارض و لأغوینهم اجمعین الاّ عبادك منهم المخلصین». (شیطان (گفت: پروردگارا تا روزی که مبعوث میشوند به من مهلت بده خداوند گفت: تو از مهلت داده شده گانی تا روز وقت معین. شیطان گفت: پروردگارا به سبب اینکه تو مرا گمراه نمودی، (اعمال فرزندان آدم را) برای آنها زینت خواهم داد و همگی آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان خالص تو را.

در جواب سؤال میتوان گفت: خداوند انسان را آفرید و به او اختیار و آزادی انتخاب داد به طوری که انسان در انتخاب خیر و شر آزاد است او می تواند راه انبیاء را در پیش گیرد و به سعادت ابدی دست یابد. وهم میتواند از خدا وند و پیامبر فاصله بگیرد و به گناه و معصیت و شرّ روی آورد.

در این میان خداوند با ارسال پیامبران و کتب آسمانی، انسان را به سوی خیر وسعادت دعوت کرد لازم بود نیرویی هم باشد که انسان را به سوی شر و بدیها دعوت کند تا آزادی انسان در اختیار و انتخاب از بین نرود و او برسر دو راهی قرار بگیرد آنگاه با انتخاب راه درست، کمال خود را به ثبوت برساند. باید به دقت گفت که این امتحان و انتخاب کار و ضرورت بنده است.

بنابراین، وسوسه های شیطان برای افراد باایمان نه تنها زیانبخش نیست بلکه باعث تکامل بیشتر آنهاست و انتخاب راه خدا با وجود وسوسه های شیطان، بسیار ارزشمند است و افراد با ایمان با مبارزه با وسوسه های شیطان به مراتب بالایی از کمال میرسند.

اساساً وجود دشمن، انسان را آماده تر و قویتر می سازد و او را وادار می کند که از تمام امکانات خود استفاده کند و در عزم و اراده خود ثابت قدم باشد.

ضمناً توجه کنیم که وسوسه شیطان در حد الزام و اجبار نیست و شیطان هرگز نمی تواند و اجازه ندارد که انسان را به ارتکاب گناه و معصیت مجبور کند. کار او تنها وسوسه است و شخص با ایمان وقتی چند بار با آن مبارزه کرد دیگر مخالفت با آن کار دشواری نخواهد بود. طوریکه قرآن عظیم الشان این مطلب را درسوره نحل (آیات ۹۹ – ۱۰۰) با زیباي خاص خویش چنین بیان میدارد: «انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون انما سلطنه علی الذین یتولونه» (همانا شیطان را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل کردند، تسلطی نیست. تسلط او تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند.).

همچنین قرآن در جای دیگر از زبان شیطان نقل می کند که در روز قیامت در جواب کسانی که شیطان را مسؤل گمراهی خود می شمارند، خواهد گفت: «و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلو مونی و لو موا انفسکم» (سوره ابراهیم آیه: 22) (مرا بر شما تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و شما مرا اجابت نمودید پس مرا مذمت نکنید بلکه خود را مذمت کنید.)

خلاصه اینکه وسوسه شیطان الزام آور نیست و همین وسوسه گری هم موجب پیشرفت و تکامل مؤمنان است.

در خاتمه دعا میکنیم:

پروردگارا! ما رااز وسوسه های شیطان رجیم، واز اعمال شیطانی، خبیثانه وابلیسانه آن،

(c) ketabton.com: The Digital Library

واز فریب های شیطان مکار، «الذی یوسوس فی صدور الناس، واز شر وسوسه گران خناس،در حفظ وامان خود داشته باش.
پروردگارا! از شر شیطان خبیث به تو پناه میبریم وبه بانگ رسا اعلام میداریم:
«قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق، ومن شر غاسق اذا وقب، ومن شر النفاثات فی العقد، ومن شر حاسد اذا حسد.» (الهی ما به تو که پروردگار سپیده صبح هستی پناه میبریم، پناه میبریم از شر مخلوقات واز شر شب تار که فرا رسد، واز شر جادوگرانی که در گره ها دمند، واز شر هر حاسد که حسد ورزد.).
پروردگارا! تورحمان ورحیم وبخشنده ای! لطف ومر حمت رااز بند ه گناهکارات دریغ مفرما. آمین

دفع وسواس شیطان:

در حقيقت وسوسه مريضي خطرناكي است و از توطئه هاي شيطان براي انسان است، شيطان مي خواهد با وسوسه انسان ها را در تنگنا قرار دهد و آنها را گمراه كند و از طاعت الهي باز دارد. از اين رو خداوند به پيامبرش صلي الله عليه وسلم دستور داده است كه از اين وسوسه به خدا پناه ببرد و در اين مورد سوره كاملي نازل كرده است:
«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ(1) مَلِكِ النَّاسِ(2) إِلَهِ النَّاسِ(3) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ(4) الَّذِي يوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ(5) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ(6) (سوره الناس)
شيطان انسان را وسوسه مي كند و در مورد مؤمنان وسوسه اش شديد است، وسوسه با دو چيز علاج مي شود:

1 - مؤمن نبايد به اين وسوسه توجه كند؛ بلكه قاطعانه آن را از خود دفع كند؛ چون وسوسه از شيطان است و به او ضرر نمي رساند.
2 - به ذكر خداوند متعال مشغول شود، شيطان از او دور مي شود، از اين رو خداوند در مورد شيطان مي گويد: (الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ) يعني وقتي كه انسان از ذكر پروردگارش غافل مي شود شيطان به سراغش مي آيد و او را وسوسه مي كند، وقتي كه انسان پروردگارش را ياد كند شيطان از او دور مي شود. نصحيت من به سؤال كننده و امثالش اين است كه اين دو كار را انجام دهد.
1 - به وسوسه توجه نكند و تحت تأثير آن قرار نگيرد آنگاه وسوسه به اذن خدا دور خواهد شد؛ چون وقتي انسان به آن توجه كند بيشتر ميشود و شيطان به انسان مسلط مي گردد.
2 - به كثرت به ذكر الله متعال و تلاوت قرآن عظيم الشان مشغول شود، و از شيطان به خدا پناه ببرد. آية الكرسي و معوذتين (سوره فلق و ناس) را بخواند و تكرار كند، با اين كارها به اذن خدا وسوسه اش دور خواهد شد.

كيد شيطان ضعيف است:

با توجه به وجوهات مذكور نبايد چنين پنداشت كه توان شيطان بسيار قوی است، و مبارزه با او مشكل و سنگين است، جهت دفع اين پندار خداوند می فرمايد: «إن كيد الشيطان كان ضعيفا» (نساء، ٧6) و در سوره ی «نحل» جايی كه هنگام قرائت قرآن دستور به استعاذه رسيده است، همراه با آن نيز فرموده است كه شيطان بر اهل ايمان كه بر خدا اعتماد نموده اند يعنی به خدا پناه جسته اند تسلطی نخواهد داشت، چنان كه می فرمايد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (98) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (99) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ (100) (نحل 98 تا 100)

یعنی هرگاه خواستی قرآن بخوانی پس پناه ببر به خدا از شیطان رانده شده؛ زیرا او بر اهل ایمان که بر خدا اعتماد می نمایند، تسلطی نخواهد داشت، او فقط بر کسانی تسلط خواهد داشت که او را دوست پندارند و او را شریک بدانند، تشریح کامل این آیه در «معارف القرآن» (جلد ۸، سوره نحل، آیات ۹۸ تا ۱۰۰) و مسایل استعاذه و تفصیل احکام شرعی آن گذشتند در آنجا ملاحظه گردد.

مناسبت بین آغاز و اختتام قرآن:

خداوند متعال قرآن کریم را با سوره ی مبارکه فاتحه آغاز نموده است که خلاصه آن پس از حمد و ثنای خداوند کمک خواستن از خداوند و موفق شدن بر صراط مستقیم است، کمک الهی و صراط مستقیم آنچنان دو چیز هستند که پیروزی دین و دنیای انسان در آنها مضمر است، اما در تحصیل این دو چیز و سپس استعمال آنها دام مکر و فریب و وسوسه ی شیطان قدم به قدم پهن است، لذا الله متعال قرآن را بر تدبیر از هم پاشیدن این دام که استعاذه باشد، به پایان رسانید.

خوانندگان گرامی!

ام المؤمنین، عایشه - سلام الله علیها - می‌فرماید: «هر گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم به بستر خواب می‌رفت، هر دو کف دستش را کنار هم قرار می‌داد و سوره‌های اخلاص و معوذتین را تلاوت می فرمود، سپس با کف هر دو دستش، سر و صورت و سایر بدنش را مسح می کرد و به همین ترتیب تا سه بار تلاوت هر سه سوره را تکرار می فرمود.» [به روایت اهل سنن] اللهم اجعلنا من المخلصين في أعمالنا وادفع عنا أذي شياطين الإنس والجن و أبعد عنا شر الموسوسين وقناعذاب جهنم و لا تفضحنا يوم العرض و الدين.

«سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ «180» وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ «181» وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ «182» (سورصافات)(پاك و منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزیز، از آن چه درباره‌ی او (می‌پندارند و) توصیف می‌کنند. و سلام بر همه‌ی فرستادگان و سپاس و ستایش برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است.).

ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم وتب علينا إنك انت التواب الرحيم.

اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد. وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد.

سبحانك اللَّهم وبحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك. اللهم اجعل القرآن حجة لنا ولا تجعله حجة علينا برحمتك يا أرحم الراحمين.

الهی! ترجمهٔ تفسیر کلام پاک خویش را از ما بپذیر و آن را زمرهٔ حسنات ما به شمار آور.وقرآن را رهنمای زندگی ما قرار ده آمین یا رب العالمین.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکثی بربعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر صفوة التفاسیر:
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیردر سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیراز مهمترین و معتبرترین کتب تفسیر ازجمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

2 - تفسیر انوار القرآن:
تألیف عبدالرؤ ف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
سال نشر: 1389 هجری قمری ـ محل نشر: احمد جام ـ افغانستان

3 - تفسیر المیسّر:
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .

4 - تفسیر کابلی:
تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5 - تفسیر معالم التنزیل ـ بغوی:
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی(510 هجری/ 1116میلادی -12 رمضان 592 هجری)«زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیرمتوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

7 - البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد.وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه واختلاف ترکیب ها وبلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

8 - تفسیر تفسیر القرآن الکریم ـ ابن کثیر:
تفسیر القرآن العظیم: تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز ومحقق قرن هشتم به شمار می آید. (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن‌شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

9 - تفسیر بیضاوی:
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418ق یا 1998م) دار إحیاء التراث العربي ـ بیروت – لبنان بچاپ رسیده است.

10 - تفسیر الجلالین « التفسیرالجلالین»:
جلال الدین محلی وشاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر : بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی واز معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن ـ تفسیر طبری:
علامه أبو جعفرمحمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد و یا (839 ـ 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی ومؤرخ مشهور سدهٔ سوم قمری است.

12 - تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق) (ناشر: شرکة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت – لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم » تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبة الریاض الحدیثه بالریاض).

14 - تفسیر فی ظلال القرآن:
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).
سال نشر 1408ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت – لبنان

15 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ تفسیر القرطبی:
نام مؤلف: عالم ومحقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام ومسائل فقهی از قرآن کریم بوده است.

16 - تفسیر معارف القران:
مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17 - تفسیر خازان:
نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان » تألیف:علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد.)

18 - روح المعانی (اولوسی)
تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(1217 – 1270ق) سال نشر: 01 يناير 2007 محل نشر، ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إحيار التراث العربي.

19 - جلال الدين سيوطی:
«الاتقان فی علوم القرآن» «تفسير الدار المنثورفی التفسير با لمأثور»
مؤلف: حافظ جلال الدين عبد الرحمن بن ابی بكر سيوطی شافعی. (۱۴۴۵-۱۵۰۵م)
مجمع الملک فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينه المنوره.

20 - زجاج: « تفسير معانی القرآن فی التفسير»:
مؤلف: الزَجَّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 - میلادی)

21 - تفسير ابن عطية:
نام كامل تفسير: «المحرر الوجيز فی تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده.
مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 – 2001، دار ابن حزم.

22 - تفسير قَتادة:
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْری (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م). وی ازجمله تابعين بوده، كه در علوم لغت، تاريخ عرب، نسب شناسی، حديث، شعر عرب، تفسير، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابينا بود. امام احمد حنبل دربارهٔ او می گويد: «او با حافظه ترين اهل بصره بود و چيزی نمی شنيد مگر اينكه آن را حفظ می كرد، من يک بار صحيفهٔ جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأريخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23 - تفسير كشاف مشهوربه تفسير زمخشری.
«تفسير الكشاف عن حقايق التنزيل و عيون الأقاويل فی وجوه التأويل» مشهور به تفسير كشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9ذيحجه 538 هـ)
اين تفسير برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ ميلادی در دو جلد در كلكته بچاپ رسيد، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولا ق مصر، و در سال‌های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسيده است. محل نشر: انتشارات دار إحيا التُراث العربی.

24 - تفسير مختصر:
تفسير ابن كثير: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جريربن يزيد بن كثير بن غالب طبری مشهور به جرير طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاريخ طبری مشهور به پدر علم و تاريخ و تفسير است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الكريم، بيروت – لبنان.

25 - مفسر صاوی المالكی:
«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فی التفسير القرآن الكريم » مؤلف: احمد بن

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد صاوی (1175-1241ق) است. سال ومحل طبع: بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

26 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذارترین آثار حوی به شمار می آید.

سال نشر: 1424ق یا 2003 م ، محل نشر قاهره ـ مصر موسسه دار السلام

27 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ 606 هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

28 - تفسیر سدّی کبیر:

تفسیر سدّی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می زیست.

وی مفسری عالی قدر و نویسنده ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته ی تحریر در آمده است.

«جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدّی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده اند.

29 - تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف: ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان:

تألیف: شیخ بهاء الدین حسینی.

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی.

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی.

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناطواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی:

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی ؛زبان: عربی

34 - تفسیر مجاهد:

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 – متوفّی 102 یا 103 یا 104 یا

(c) ketabton.com: The Digital Library

105ق) فرزند جبر و یا جبیر مکّی مخزومی از مفسّران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35 - فیض الباری شرح صیح البخاری:
داکتر عبدالرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

36 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:
گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:
نام کامل تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

38 - مفردات الفاظ القرآن:
از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و درسال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمۀ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، وأساس التقدیس صفحه 7).

39 - تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم:
شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: ازعبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر جزء سی ام (30)

تتبع ونگارش:
امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
ومسؤل مرکزفرهنگی د حق لاره- جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library